شیخ صدوق

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه القمی (ره)

۱

کمال الدّین و تمام النّعمة

ترجمه: منصور پهلوان

متن و ترجمهٔ

کمال الدّین و تمام النّعمة

تألیف

شیخ صدوق

ابی جعفر محمّد بن علی بن الحسین قمی

قدّس سرّه

مترجم

منصور پهلوان

مجلّد اوّل

شابک: ٦ - ٠٥ - ٧٤٨٩ - ٩٦٤

ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ـ ۳۸۱ ق.
[کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه]
متن و ترجمه کمال الدین و تمام النعمه / تألیف شیخ صدوق ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی؛ مترجم منصور پهلوان. سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۸۰.
۲ ج
(دوره) ٦۰۰۰ تومان ۱. احادیث شیعه ـ قرن ٤ ق. ۲. محمد بن حسن، امام دوازدهم (عج)، ۲٥٦ ق. ـ احادیث. ۳. مهدویت ـ احادیث. الف. پهلوان، منصور، مترجم. ب. عنوان.
۸۰٤۱ ک ۲ الف / ۱۲۹ BP ۲۹۷/۲۱۲

کمال الدین و تمام النعمة

جلد اول

تألیف: شیخ صدوق (ره)

ترجمه: منصور پهلوان

تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری

ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث
نوبت چاپ: دوم
چاپخانه: دارالحدیث
سال نشر: ۱۳۸۲
تیراژ: ۲۰۰۰ دوره
بهای دوره دو جلدی: ٦۰۰۰ تومان

سازمان چاپ و نشر دارالحدیث ـ قم ـ خیابان معلم نبش کوچه ۱۲ ـ پلاک ۱۲۵
تلفن: ۷۷۴۰۵۴۵، ۷۷۴۰۵۲۳ ـ ۰۲۵۱ ص. پ ۳۷۱۸۵/۴۴۶۸

مقدّمهٔ مترجم

در بین کتابهای حدیث که از پیشینیان به دست ما رسیده، کمتر کتابی است که از شهرتی به سان «کمال الدّین» برخوردار باشد: در این کتاب که از دیدگاه مکتب تشیّع در موضوع غیبت و طول عمر امام مهدی علیه السّلام نوشته شده، بسیاری از نصوص و احادیث مربوط به این مبحث با ترتیبی خاصّ به همراه براهینی متین درج گردیده است.

مؤلّف کتاب، شیخ فقیهان و رئیس محدّثان شیعی، ابوجعفر محمّدبن علی بن ـ حسین بن بابویه قمّی ـ م ۳۸۱ ـ معروف به «شیخ صدوق» است که اکثر علمای امامیّه کلام او را به مانند نصّ منقول و خبرِ مأثور می دانند (بحار ۱۰ / ۴۰۵).

در این مقدّمه به اختصار به معرّفی «شیخ صدوق» و کتاب «کمال الدّین و تمام النّعمة» پرداخته ایم.

▣ مؤلّف کتاب

ابوجعفر محمّدبن علی بن حسین بن بابویه قمّی مشهور به صدوق، شیخ و فقیه علمای امامیّه نزیل ری و وجه طایفهٔ حقّه در خراسان بوده است (نجاشی ۳۸۹)؛ شیخ طوسی در اسانید کتاب الاستبصار با لقب «عمادالدّین» از وی یاد کرده (۴/۳۲۷ و ۳۳۲)؛ و ابن ادریس او را «صدوق» نامیده است (السّرائر ۲۸۸)؛ خطیب بغدادی به اجلال از وی یاد کرده (تاریخ بغداد ۳ / ۸۹)؛ و ذهبی او را رئیس الامامیّه نام نهاده است (سیر اعلام النُّبلاء)؛ و ابن شهر آشوب (معالم العلماء ۹۹) و علاّمهٔ حلّی (المعتبر ۷) از وی ستایشها کرده اند.

سیّدبن طاووس می گوید بر عدالت وی جملهٔ علمای امامیّه اتّفاق دارند (فلاح السّائل ۱۱ و فرج المهموم ۱۲۹)؛ و از ناحیهٔ مقدّسه با صفات «فقیه خیّر و مبارک» وصف گردیده است (الفوائدالرّجالیه ۳ / ۲۹۳)؛ پس از سال ۳۰۵ هـ ق (الفوائدالرّجالیّه ۳ / ۳۰۱) به دعای امام مهدی علیه السّلام (کمال الدّین ۵۰۳) به دنیا آمد و در قمّ نزد مشایخی همچون پدرش علیّ بن حسین بن بابویه ـ م ۳۲۹ ق ـ؛ و

محمّدبن حسن بن أحمدبن ولید؛ و محمّدبن علی ماجیلویه؛ و أحمدبن علیّ بن إبراهیم قمّی به تحصیل پرداخت (ثواب الاعمال ۱۵ و ۱۷ و ۴۰...). استعداد و نبوغ او در فراگیری علوم زبانزد محافل علمی قم گردید (الغیبة طوسی ۱۱۸ و ۱۹۵) آنگاه به «ری» که درآنزمان پایتخت آل بویه بودرفت ودرآنجااقامت گزید (کمال الدّین ۳/) وازمحضرمشایخی همچون احمدبن محمّدبن صقر صائغ؛ و محمّدبن إبراهیم بن إسحاق طالقانی استماع حدیث کرد (الخصال ۴۲۹ و معانی الأخبار ۳۵۹).

شیخ صدوق در سال ۳۵۲ هـ ق با کسب اجازه از رکن الدّوله امیر آل بویه عازم مشهد شد (عیون اخبارالرّضا ۲ / ۲۸۴) و در نیشابور از مشایخ بزرگ آن شهر همچون عبدالواحدبن محمّدبن عبدوس نیشابوری و حاکم ابوعلی حسین بن أحمد بیهق و أبوطیّب حسین بن أحمد رازی استماع حدیث کرد (همان ۱ / ۱۲ و ۸۱ و ۲ / ۲۴۰) آنگاه به «ری» بازگشت و دراواخر سال ۳۵۳ هـ ق راهی سفر حجّ شد و مناسك را به جای آورد و از آنجا عازم عراق گردید و با مشایخی همچون ابوعلی أحمدبن أبي جعفر بیهق (همان ۲ / ۵۹) و ابوالقاسم حسن بن محمّد سکونيّ و محمّدبن بکران نقّاش و أحمدبن إبراهیم قامی (الخصال / ۱۱۵ و التّوحید / ۲۳۲ و عیون ۱ / ۱۱۷) و حافظ محمّدبن عمربن جعابی و حسن بن محمّدبن یحیی علوی (الامالی / ۳۸۶ و کمال الدّین / ۵۰۵) دیدار کرد و در همین سفر دانشمندانی چون شیخ مفید ـ م ۴۱۲ ـ از وی اجازهٔ روایت دریافت کردند.

شیخ صدوق دربغداد باعلمای سایر مذاهب مناظرات علمی و کلامی داشته است (همان /۱۶) نجاشي ورود صدوق را به بغداد در سال ۳۵۵ هق دانسته است و می‌گوید باوجود کمي سنّ او شیوخ طایفه از وی استماع حدیث کردند (الرّجال ۳۸۹).

آنگاه در بازگشت ازعراق به همدان درآمد وازمشایخي همچون قاسم بن محمّد ابن عبدویه همداني و أحمدبن زیادبن جعفر همداني و أبوالعبّاس فضل بن فضل بن عبّاس کندي استماع حدیث کرد (الخصال ۱۰۶ و ۲۵۹ و ۳۲۰ و کمال الدّین ۳۶۹) سپس به موطن خود «ری» وارد شد.

شیخ صدوق تا سال ۳۶۷ هـ ق که عازم مشهد گردید در ری به سر برد. در سال ۳۶۸ در نیشابور می زیست و مجالس ۲۷ تا ۹۳ وی که در کتاب الامالی گزارش شده در آنجا بوده است (۴۸۷) آنگاه عازم ماوراءالنّهر گردید (همان ۵۲۱ تا ۵۳۶). در سرخس با ابونصر محمّدبن أحمد سرخسي (الخصال ۱۹۷) و در مرو با أحمدبن حسین آبی (کمال الدّین ۴۳۳ و ۴۷۶) و در مرورود با محمّدبن علی

ابن شاه و أبویوسف رافع بن عبدالله (الخصال ۳۲۰ و ٤۱۰ و ۵۹۲) و در بلخ با حسین بن محمّد اشنانی و محمّدبن سعید سمرقندی (التّوحید ٦۸ و ۹٦) و در سمرقند با عُبدوس بن علی جرجانی و عبدالصّمدبن عبدالشّهید انصاری (الخصال ٤۵ و عیون ۲ / ۸) دیدار کرد و از آنان حدیث شنید.

شیخ صدوق در سفری به فرغانه که در جنوب شرق ازبکستان واقع است با جمعی از مشایخ همچون اسماعیل بن منصور قصار (الخصال ۲٦۸) و محمّدبن عبدالله بن طیفور دامغانی (علل الشرایع ٦۳) دیدار کرد و حتّی به برخی از قرای فرغانه چون اخسیکت و جبل بوتک سفر کرد (کمال الدّین ٤۷۳) و سفری نیز به ایلاق که در اطراف تاشکند است داشته و از محضر مشایخی چون حاکم بکربن علی حنفیّ (همان ۲۹۲) و علی بن عبدالله فقیه اسواری (همان ٦٤۲) استفاده کرده است. ملاقات شیخ صدوق با شریف محمّد بن حسن علوی معروف به «نعمه» و تألیف کتاب «فقیه من لا یحضره الفقیه» برای وی در همین شهر واقع شده است (من لا یحضره الفقیه ۱ / ۲و۳).

در بازگشت از سفر فرغانه و ایلاق شیخ صدوق در نیشابور اقامت گزید و به ترویج اعتقادات شیعی پرداخت. تألیف کتاب کمال الدّین در این دوران واقع شده و در مقدّمهٔ آن آرزوی خود را برای بازگشت به ری بیان کرده است (۳) آنگاه به ری بازگشت و تا پایان عمر در آنجا بود. وفات این عالم بزرگوار در سال ۳۸۱ هـ ق در «ری» روی داد و آرامگاه وی در آنجا معروف و زیارتگاه شیعیان است.

تألیفات شیخ صدوق بالغ بر سیصد مجلّد کتاب و رساله بوده است که برخی از آنها اکنون در دسترس است. خود شیخ در سال ۳٦۸ ق در ایلاق تألیفات خود را ۲٤۵ رساله دانسته است (فقیه من لا یحضره الفقیه ۱ / ۲ و ۳) و نجاشی غالب آنها را معرّفی کرده است (۳۸۹ و ۳۹۲).

برخی از این تألیفات به شیوهٔ کلامی نگاشته شده است مانند کتاب اعتقادات و کتاب ابطال الغلو و التقصیر و بخشی از کتاب الأمالی که شامل مناظرات وی با پیروان سایر مذاهب در حضور رکن الدّوله است (نجاشی ۳۹۲) و برخی دیگر از تألیفات وی جنبهٔ فقهی دارد که جامعترین آنها کتاب «فقیه من لا یحضره الفقیه» اوست که به شیوهٔ اخباریان متقدّم قمّ در مقام فتوا به نقل عباراتی از احادیث با حذف سلسلهٔ سند پرداخته است.

کتاب من لا یحضره الفقیه او یکی از کتب اربعهٔ حدیثی شیعه است که در طیّ قرون و اعصار مدار بحث و فحص فقها و علما و مرجع همگان بوده است (الدّرایة) امّا بی تردید غالب تألیفات شیخ صدوق به شیوهٔ محدّثین نگاشته شده است و به حقّ او را رئیس محدّثان شیعه لقب داده‌اند.

برخی از تألیفات حدیثی موجود شیخ صدوق عبارتند از: التّوحید، کتاب من لا یحضره الفقیه، الأمالی، علل الشّرایع، عیون أخبارالرّضا، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، الخصال، کمال الدّین و تمام النّعمة و معانی الأخبار و غیره. علاّمهٔ مجلسی در صدر منابع و مآخذ خود در تألیف بحارالأنوار از کتب فوق نام می برد و شهرت و صحّت انتساب آنها را مانند کتب اربعه می داند (بحارالانوار ۱ / ۲۶) شیخ صدوق به عنوان یك محدّث بسیاری از آثار پیشینیان را ضبط کرده و آنها را به آیندگان تحویل داده است. او نه تنها ناقل احادیث بلکه همچنان که شیخ طوسی می‌گوید نقّاد احادیث و عالم به رجال بوده است (الفهرست ۱۵۷) و بسیاری از علمای رجال مراسیل وی را مانند مسانیدش می‌دانند (روضات الجنّات ۶ / ۱۳۳ و تنقیح المقال ۳ / ۱۵٤) و علاّمهٔ مجلسی معتقد است که اکثر اصحاب امامیّه کلام او و پدرش را مانند نصّ منقول و خبر مأثور می دانند (بحار ۵ / ٤۰۵).

معرفی کتاب

«کمال الدّین و تمام النعمة» نام کتابی است که شیخ صدوق علیه الرّحمة در اواخر عمر خود تألیف کرده است.

انگیزهٔ تألیف

شهری که این کتاب در آن تألیف شده نیشابور است (کمال الدّین ۲) که در قرون اوّلیهٔ اسلامی از شهرهای بزرگ ممالک اسلامی به شمار می آمد و جمعیت آن را بالغ بر یک میلیون نفر ذکر کرده‌اند (مُعین ۲۱٦۹). در آن روزگار بیشتر کسانی که نزد شیخ آمدوشد می‌کردند در امر غیبت متحیّر بوده و در امر قائم علیه السلام شبهاتی داشته‌اند و شیخ صدوق همّت خودرا مصروف ارشاد آنان وبازگرداندن ایشان به راه حقّ و صواب می نموده (کمال الدّین ۲) تا آنکه شیخ نجم الدّین ابوسعید محمّدبن حسن بن محمّدبن احمدبن علی بن صلت قمّی را ملاقات می کند که

چندی در بخارا اقامت داشته و تحت تأثیر گفتار و ایرادات یکی از کبار فلاسفه و منطقیّین بخارا در موضوع غیبت و انقطاع اخبار قائم علیه السلام دچار حیرت و تردید شده بود. شیخ صدوق در اثبات امام علیه السلام و غیبت او مباحث و فصولی را یادآور شده و اخباری دربارهٔ غیبت امام از پیامبر اکرم و ائمهٔ هدی نقل می کند که شکّ و ارتیاب وی را زایل می سازد. شیخ نجم الدّین از شیخ صدوق درخواست می کند که کتابی در این معنی تألیف کند و شیخ هم به او وعده می دهد که اگر خداوند اسباب رجوع وی را به وطن و محلّ استقرارش ری فراهم سازد آن کتاب را بنویسد (همان ۳).

امّا او در عالم رؤیا امام مهدی علیه السلام را می بیند که در طواف خانهٔ خدا به وی خطاب می فرماید: «لِمَ لا تُصَنِّف کتاباً فی الغیبة؟»، چرا در باب غیبت کتابی نمی نویسی و غیبتهای انبیا را درآن ذکرنمی کنی؟ واوگریان ازخواب بیدارمی شود و در بامداد همان روز به تألیف کتاب «کمال الدّین» اقدام می نماید (همان ٤).

موضوعات کتاب

کتاب از یک مقدّمهٔ نسبتاً طولانی و پنجاه و پنج فصل تشکیل شده است. مقدّمهٔ کتاب که بعضی آن را باب اوّل کتاب به حساب آورده اند (کمره ای ۱ / ۲۲٦) حدود یک پنجم حجم کتاب را تشکیل داده است و شامل مباحثی کلامی در اثبات درستی عقیدهٔ امامیه در باب امام قائم علیه السلام و پاسخ به شبهات زیدیّه و اسماعیلیّه و سایر فرق غیر اثنی عشریّه است (کمال الدّین ۱ تا ۱۲٦). این مقدّمه بر آن دلالت دارد که شیخ صدوق نه تنها در میدان روایت احادیث بلکه در درایت حدیث و استدلال کلامی عالِمی کم نظیر است. وی در پایان این مقدّمه می نویسد: «چون در این زمان فرقهٔ زیدیه با فرقهٔ امامیّهٔ اثنی عشریّه به سختی دشمنی می ورزند، نهایت ادلّه و پاسخ آنان را در این مقدّمه ذکر کردیم تا مورد استفادهٔ حقّ طلبان واقع گردد» (همان ۲٦).

کتاب با عنوان غیبت ادریس پیامبر علیه السلام آغاز می شود (۱۲۷) و بعد از آن غیبت حضرات نوح علیه السلام (۱۳۳) و صالح علیه السلام (۱۳٦) و ابراهیم علیه السلام (۱۳۷) و یوسف علیه السلام (۱٤۱) و موسی علیه السلام (۱٤٥) ذکر می گردد. بعد از آن از غیبت حجج الهی که مابین موسی کلیم و عیسی مسیح علیهما السلام بوده اند سخن به میان آمده است (۱٥۳) آنگاه بشارت عیسی مسیح علیه السلام بر پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بیان شده است

(۱۵۹) خبر سلمان فارسی (۱۶۱) و قسّ بن ساعدهٔ ایادی (۱۶۶) و تبع (۱۶۹) و عبدالمطّلب و ابوطالب (۱۷۱) و سیف بن ذی یزن (۱۷۶) و بحیرای راهب (۱۸۲) و خالدبن اسید (۱۸۸) و ابوالمویهب راهب (۱۹۰) و سطیح کاهن (۱۹۱) و یوسف یهودی (۱۹۶) و دواس بن حواش (۱۹۸) و زیدبن عمروبن نفیل (۱۹۸) ابواب دیگر کتاب است؛ بعد از آن علّت احتیاج مردم به امام (۲۰۱) و استدلال کلامی شیخ صدوق در این باب آمده است (۲۰۹). یکی از ابواب طولانی کتاب با عنوان اتّصال وصیّت از زمان آدم علیه السلام تا روز قیامت، حاوی شصت و پنج حدیث است (۲۱۱) که در پایان آن بحثی در معنای عترت و آل و اهل آمده است (۲٤۱).

نصوصی که بر اثبات دوازدهمین امام شیعه علیه السلام رسیده ابواب دیگر کتاب را تشکیل داده است؛ نصوص خدای تعالی (۲۵۰) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (۲۵٦) و امیرالمؤمنین علیه السلام (۲۸۸) و فاطمهٔ زهرا علیها السلام (۳۰۵) و لوح فاطمه علیها السلام (۳۰۸) و امام حسن علیه السلام (۳۱۳) و امام حسین علیه السلام (۳۱٦) و امام زین العابدین علیه السلام (۳۱۸) و امام باقر علیه السلام (۳۲٤) و امام صادق علیه السلام (۳۳۳) و امام کاظم علیه السلام (۳۵۹) و امام رضا علیه السلام (۳۷۰) و امام جواد علیه السلام (۳۷۷) و امام هادی علیه السلام (۳۷۹) و امام عسکری علیه السلام (۳۸٤) ذکر گردیده است. آنگاه اخبار خضر (۳۸۵) و ذوالقرنین (۳۹۳) استطراداً بیان شده و به دنبال آن باقی نصوص امام عسکری علیه السلام آمده است (٤۰۷).

کسی که منکر قائم علیه السلام باشد (٤۱۰) و اینکه امامت پس از حسنین علیهما السلام در دو برادر جمع نمی شود (٤۱٤) و روایتی که دربارهٔ نرگس خاتون وارد شده است (٤۱۷) و میلاد قائم علیه السلام (٤۲٤) و کسانی که قائم علیه السلام را دیدار کرده‌اند (٤۳٤) و علّت غیبت (٤۷۹) و توقیعات وارده از قائم علیه السلام (٤۸۲) و طول عمر (۵۲۳) و حدیث دجّال (۵۲۵) و معمّرون همچون حبابهٔ والبیّه (۵۳٦) و معمّر مغربی (۵۳۸) و عبیدبن شربه (۵٤۷) و ربیع بن ضبع (۵٤۹) وشق کاهن (۵۵۰) و شدادبن عاد (۵۵۲) و داستان طولانی بلوهر و بوذاسف (۵۷۷) در دنبالهٔ باب معمّرون ذکر شده است.

ابواب پایانی کتاب شامل ثواب منتظر (٦٤٤) و نهی از تسمیه (٦٤۸) و علامات ظهور (٦٤۹) و نوادر کتاب (٦۵٦) است و استدلال شیخ صدوق بر عدم فترت بین رسولان نیز در پایان کتاب و در همین باب آمده است.

نام کتاب

نام کتاب «کمال الدّین و تمام النّعمة» از این آیهٔ شریفهٔ قرآن کریم اتّخاذ شده که در آن آمده است: «اَلْیَوم اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُم الاسلامَ دیناً (المائدة / ۳). یعنی امروز دین شما را برایتان کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کردم و از اسلام به عنوان دین برای شما خشنودم.

مفسّران اسلامی ذکر کرده‌اند که این آیه در غدیرخم و پس از نصب علی بن أبی طالب به ولایت، نازل شده است. چنانکه طبرسی می نویسد: چون این آیه نازل شد پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله فرمود: الله اکبر بر إکمال دین و إتمام نعمت و خشنودی پروردگار از رسالت من و ولایت علی بن أبی طالب، و فرمود هرکس را که من مولای اویم علی نیز مولای اوست خدایا هرکس او را دوست می دارد دوست بدار و هرکس او را دشمن می دارد دشمن بدار و هرکس او را فروگذارد فروگذار (مجمع البیان ۳ / ۱۵۹).

سیوطی از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر از ابوهریره نقل می کنند که چون روز غدیرخمّ یا هجدهم ذی الحجّة فرا رسید پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» و بعد از آن این آیه نازل شد: «اَلْیَومُ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ... (الدُّر المنثور ۶ / ۱۹).

و چون کمال دین در ولایت و امامت علی علیه السلام است و کمال امامت نیز به وجود مسعود دوازدهمین وصیّ پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله تحقّق می یابد از این رو شیخ صدوق رحمه الله نام کتاب گرانقدر خود را «کمال الدّین و تمام النّعمة» گذاشت و اینکه بعضی از محدّثان نام کتاب را إکمال الدین و اتمام النّعمه گزارش کرده‌اند همچون مجلسی (بحار ۱ / ۶) و شیخ حرّ عاملی (امل الآمل ۲ / ۲۸٤) و مولا محسن فیض (نوادرالاخبار ۲۰۹ تا ۳۰۵) از آن روست که ارتباط نام کتاب و آیهٔ شریفه (المائده ۳) کاملاً نمایان باشد و برخی دیگر از دانشمندان نام کمال الدین و تمام النعمه را ترجیح داده‌اند همچون میرداماد (جذوات ۱۰۲ و ۱۹۹) و نوری (مستدرك ۳ / ٥۲٤) و بعضی از رجالیان معاصر هر دو نام را محتمل شمرده‌اند (الذّریعه ۱۸ / ۱۳۷ و ۲ / ۲۸۳) امّا از آن رو که شیخ صدوق در صدد إکمال دین و اتمام نعمت نبوده بلکه قصد او اخبار از کمال دین و تمام نعمت است و در بسیاری

از نسخ خطی و تمامی چاپهای کتاب نیز نام کمال الدین و تمام النّعمه بر روی کتاب ثبت است، ما نیز آن را ترجیح داده‌ایم.

ارزش و اعتبار کتاب

کمال الدّین دربارهٔ یکی از اصیل ترین و درخشان ترین ارمانها و وعده‌های انبیاء الهی یعنی اعتقاد به مهدی موعود به رشتهٔ تحریر درآمده است و در تمامی ادیان الهی به آینده‌ای روشن و منجی عالم بشریّت بشارت داده‌اند (ر ک: نجات بخشی در ادیان) نه تنها ادیان آسمانی بلکه مکاتب غیر الهی نیز از ظهور مدینهٔ فاضله و حکومت صالحان و حکیمان و آینده‌ای درخشان سخن گفته‌اند (ر ک: آرمان شهر). قرآن کریم نیز در متجاوز از یکصد و بیست آیه این آیندهٔ روشن را ترسیم کرده است (ر ک: المحجّة) و به صراحت از وعدهٔ به مؤمنان در خلافت بر زمین و استقرار دینی که از آن خشنود است و تبدیل خوف و ترس به امنیّت و آسایش و پرستش همگانی خدای یکتا (النّور ۵۵) و وعدهٔ خود که در زبور و تورات نوشته است که زمین را بندگان صالح به ارث خواهند برد (الانبیاء ۱۰۵) و غلبهٔ دین حقّ بر تمامی ادیان باطل (التّوبه ۳۳) و اینکه خداوند بر مستضعفان منّت نهاده و آنان را رهبران و وارثان زمین خواهد ساخت (القصص ۵) و فرجام زمین از آن متّقین خواهد بود (الاعراف ۱۲۸) خبر داده است.

بعد از آن در احادیث پیامبر اکرم و ائمهٔ طاهرین علیهم السّلام که معلّمان و مبیّنان قرآن کریم‌اند به تفصیل و توضیح این آیات پرداخته‌اند و خصوصیّات منجی عالم بشریّت را به عبارات مختلف و به کرّات و مرّات بازگو فرموده‌اند. این احادیث فراوان را در موضوع مهدویّت در اسلام چنین گزارش کرده‌اند:

بشارت بر ظهور مهدی علیه السّلام (۶۵۷ حدیث) و اینکه مهدی از اهل البیت است (۳۸۹ حدیث) و از فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السّلام است (۲۱۴ حدیث) و از فرزندان فاطمهٔ زهرا علیها السّلام است (۱۹۲ حدیث) و از فرزندان حسین علیه السّلام است (۱۸۵ حدیث) و فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام است (۱۴۶ حدیث) و زمین را پر از عدل و داد می‌کند (۱۲۳ حدیث) و غیبتی طولانی دارد (۹۱ حدیث) و عمری طولانی دارد (۳۱۸ حدیث) (ر ک: منتخب الاثر)؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت در اسلام پس از موضوع ولایت و امامت علی علیه السّلام در هیچ مبحث کلامی دیگر بدین تفصیل و تأکید سخن نگفته‌اند.

شیخ صدوق ـ علیه الرّحمه ـ در کتاب کمال الدّین از این اعتقاد اصیل امامیّه سخن می گوید و طبعاً درستی آن به مانند درستی تمامی کتابهای آسمانی و آیات قرآنی و احادیث معصومین علیهم السلام است و اگر کسی منکر این اعتقاد باشد منکر انبیاء الهی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمهٔ طاهرین علیهم السلام گردیده است و دانشمندان اسلامی در درستی احادیثی که وفق اصول مسلّم دین و مذهب وارد شده است مناقشه روا نمی دارند و ذکر سند را در موضوع معتقدات حقّه و ادعیهٔ با مضامین عالیه از باب تیّمن و تبرّك می دانند.

جهت دیگری که در ارزش و اعتبار کتاب کمال الدّین دخیل است شأن و منزلت و عدالت و وثاقت و جایگاه ویژهٔ نویسندهٔ آن است به گونه‌ای که شاید هیچ یك از علمای بزرگوار اسلام در این جهات به پایهٔ وی نرسند و همانگونه که پیشتر گفتیم اصحاب امامیّه کلام او و پدرش را مانند نصّ منقول و خبر مأثور می دانند (بحار ٥ / ٤٠٥) و وثاقت او را امری ضروری مانند وثاقت ابوذر و سلمان می شمارند (مستدرك ٣ / ٥٢٥) و گروه کثیری از علمای امامیّه همچون علاّمهٔ حلّی و شهیداوّل ومحقّق داماد مراسیل وی رامحکوم به صحّت می‌دانند ومی‌گویند مراسیل صدوق کمتر از مراسیل ابن أبی عمیر نیست (روضات ٦ / ١٣٣). بااین اوصاف نه تنها احادیث مرسلهٔ صدوق بلکه اخباری از او که در سلسلهٔ اسناد آنها رجال مجهول وناشناخته‌ای هم موجودباشد، صحیح ومعتبرخواهدبود.

دیگر آنکه بسیاری از محدّثان شیعی اعتبار و ارزشی خاص برای کمال الدّین قائل بوده‌اند و بسیاری از احادیث آن را در کتابهای خود نقل کرده و بدان استناد جسته اند. اگر کتاب کمال الدّین کتابی نا معتبر بود این چنین مورد اقبال و توجّه دانشمندان شیعی قرار نمی گرفت. علاّمهٔ مجلسی در صدر منابع و مآخذ خود در بحارالانوار از کتب شیخ صدوق نام برده و در ضمن آنها از این کتاب نام می برد (١ / ٦) نیز بسیاری از روایات کمال الدین را در کتابش نقل کرده است (ر ک: بحارالانوار / ٥١ و ٥٢ و ٥٣) مولا محسن فیض کاشانی نیز از این کتاب به اجلال یاد می کند و روایاتی از آن را در کتاب ارزشمند خود نوادر الاخبار نقل کرده است (٢٠٩ تا ٣٠٥). شیخ حرّ عاملی در اثبات الهداة و میرزای نوری در کشف الاستار و النّجم الثاقب و بسیاری دیگر از دانشمندان و محدّثان شیعی به دیدهٔ احترام بدین کتاب می نگریستند و به احادیث آن استناد کرده‌اند.

بخش دیگری از کتاب کمال الدّین که متضمّن اخبار معمّرین و حکایات و

اقوال غیر معصومین است، از ارزش تاریخی بهره‌مند است، زیرا مخبر صادق همچون شیخ صدوق در متجاوز از یکهزار سال پیش در شهرهای بزرگ آن روزگار همچون حجاز و عراق و همدان و ری و نیشابور و بخارا و فرغانه به تفحّص پرداخته و احادیث و اخباری راکه در آن روزگار در جهان اسلام منتشر بوده ضبط کرده و برای ما گزارش کرده است. فی الواقع اگر شیخ صدوق علیه الرّحمه بعضی از این احادیث و اخبار را در کتاب خود نقل نمی‌کرد امروزه اهل تحقیق و بررسی از وجود آنها محروم بودند، به عنوان مثال می‌توان به داستان مفصّل و آموزندهٔ بِلَوهَر و بوذاسف اشاره کرد که اوّل بار آن را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین گزارش کرده است (۵۷۷ تا ۶۳۸) و پیش از وی نویسنده‌ای را نمی‌شناسیم که به نقل آن مبادرت کرده باشد. می‌گویند این داستان و کلیله و دمنه و سندبادنامه و نامهٔ تنسر را برزویهٔ حکیم از هندی به پارسی ساسانی برگردانده است (فرهنگ ایران زمین ج ۲۶) و در قرون اولیهٔ اسلامی که بسیاری از کتب پهلوی که حاوی مطالب تاریخی و ادبی و حکم و مواعظ و عهود و مسائل علمی بود به عربی در آمد و کتاب بلوهر و بوذاسف از آن جمله است (تاریخ ادبیات ایران ۱ / ۱۱۹ و ۱۶۸). این داستان به اکثر زبانهای اروپایی نیز ترجمه شده است و مأخذ و مصدر تمامی روایات این داستان، کتاب کمال الدّین و تمام النّعمه تألیف ابن بابویه ابوجعفر محمّدبن علی قمّی معروف به شیخ صدوق و متوفّای ۳۸۱ هـ ق است که آن را از محمّدبن زکریای رازی طبیب و فیلسوف شهیر نقل کرده است (الادب الفارسی ۱۵۰ و ۱۵۱).

ترجمه و تصحیح کتاب

گرچه مترجم را در این مقام سخن بسیار است لیکن به ذکر نکتهٔ ضروری اکتفا می‌شود:

۱ ـ پیشنهاد ترجمه و تصحیح این کتاب توسّط استاد محترم جناب آقای علی‌اکبر غفّاری ـ حفظه الله ـ صورت پذیرفته و اینجانب که حدود سی سال است با ایشان مرتبط بوده و همواره خدمات علمی و دینی معظّم‌له را به دیدهٔ احترام نگریسته‌ام از آن استقبال کرده و بدان مشغول شدم.

۲ ـ ترجمهٔ کتاب براساس نسخهٔ مصحّح ایشان است که آن را در سال ۱۳۹۰ هجری به طبع رسانیده‌اند. آن کتاب با نسخه‌های متعدّد خطّی مقابله گردیده و

مزیّن به پاورقیهای مفید و عالمانهٔ ایشان است، ولی عبارات کتاب فاقد إعراب گذاری است.

۳ـ در امر تصحیح کتاب، عبارات متن را به دقّت مورد بررسی قرار داده و با چاپهای ۱۳۰۱ ق و ۱۳۷۸ ق و ۱۳۹۰ ق مقابله کرده و در صورت غریب بودن متن به مصادر عدیدهٔ لغوی و روایی مربوطه و بحارالانوار مراجعه کرده و عبارات را به صورت صحیح نقل و ترجمه نموده‌ام.

این نکته نیز گفتنی است که بحارالأنوار علّامهٔ مجلسی رحمه الله در تصحیح کتب روایی شیعه نقش بسزایی دارد، زیرا اوّلاً مرحوم مجلسی رحمه الله نسخ متعدّد و مصحّحی از کتب پیشینیان در اختیار داشته و صحیحترین نسخه را در بحارالأنوار گزارش کرده است. به عنوان مثال بسیاری از روایات کمال الدّین در بحارالأنوار نقل شده و قرائت و کتابت این عالم خبیر و حدیث شناس از کمال الدّین در مطاوی مجلّدات ۵۱ الی ۵۳ بحارالأنوار آمده است.

ثانیاً علّامهٔ مجلسی در بسیاری از مجلّدات کتابش پس از نقل حدیث معصومین علیهم السلام به بیان و توضیح آن می‌پردازد و مشکلات و عویصات احادیث را عالمانه تبیین می‌کند. ما نیز در امر ترجمه و تصحیح کتاب از بیانات این علّامهٔ فرزانه استفاده‌ها نموده‌ایم.

در إعراب گذاری متن نیز دقّت فراوانی به عمل‌آمده است تا کتاب فاقد اغلاط اعرابی و مطبعی باشد. در ضبط صحیح اسامی راویان به کتابهای توضیح الاشتباه و ضبط اسامی رواة و سایر کتب مربوطه رجوع شده است و امید ما چنان است که کتاب مبرّای از اغلاط باشد هر چند سهو و نسیان و خطا را نیز نمی‌توان انکار کرد.

٤ـ در ترجمهٔ متن کتاب کوشش کرده‌ام درستی وشیوایی، هردو رعایت شود، معنای عبارتی فروگذار نشود و ترجمه از روانی و رسایی برخوردار باشد. ممکن است قدری عبارات از حدود محاورات عامیانه فراتر باشد، امّا اعتقاد مترجم آن است که در ترجیح بین ساده نویسی و درستی بایستی درستی را برگزید.

٥ـ برای آنکه ترجمهٔ اشعار عربی کتاب از لطافت و شیوایی لازم برخوردار باشد، اشعار کتاب را که بیشتر آنها در فصل معمّرون است به نظم فارسی برگردان کرده‌ام و امیدوارم که این ترجمهٔ منظوم مطبوع خاطر اهل ذوق و ادب قرار گیرد.

٦ـ در امر ترجمه و تصحیح کتاب از پاورقیهای استاد علی اکبر غفاری در

طبع ۱۳۹۰ هـ ق و ترجمهٔ مرحوم آیة‌الله میرزاباقر کمره‌ای رحمه‌الله در طبع ۱۳۷۸ هـ ق و ترجمهٔ علاّمهٔ مجلسی از داستان بلوهَر و بوذاسف و درسهای استاد فرزانه‌ای که معتقد بود حضرت مهدی علیه‌السلام گهگاه بر مزار صدوق می آید و از این رو وصیّت کرد که در کنار پلّه های ورودی مزار صدوق به خاک سپرده شود؛ و مشاوره با برادر عزیزم جناب آقای دکتر غلامحسین تاجری‌نسب و دوستان دیگر استفاده کرده‌ام. از خدای بزرگ برای همهٔ آنان غفران و رحمت الهی مسئلت می نمایم.

۷ ـ گرچه ذکر لغزشهایی که در ترجمهٔ پیشین کمال‌الدّین صورت پذیرفته چیزی از ارزش کار و خلوص نیّت مترجم مرحوم آن نمی کاهد، امّا نقل آنها را نیز در این مجال ضروری نمی دانم. طالبانی که می خواهند امتیازات این ترجمه را بر ترجمهٔ پیشین بدانند، بایستی خود به هر دو ترجمه مراجعه کرده و آنها را با یکدیگر مقایسه کنند.

۸ ـ در پایان لازم می دانم مراتب سپاسگزاری خود را از مدیر و مؤسّس محترم «نشر صدوق» استاد ارجمند جناب آقای علی اکبر غفّاری ـ حفظه الله ـ ابراز دارم. فی‌الواقع اگر پیشنهاد اوّلیهٔ ترجمهٔ کتاب توسّط ایشان صورت نمی گرفت، همچنین اگر نظارت نهایی و پیگیری و تشویق ایشان نبود، مسلّماً این اثر به این شکل نفیس در اختیار علاقمندان قرار نمی گرفت. خداوند خیر دنیا و آخرت به ایشان مرحمت فرماید و وجود گرانقدرشان را برای ادامهٔ خدمات فرهنگی به عالم تشیّع از گزند حوادث مصون بدارد. آمین ربّ العالمین.

منصور پهلوان

مآخذ مقدّمهٔ مترجم

۱ ـ امل الآمل، حرّ عاملی، مکتبة الآندلس. ‖ ۲ ـ اثبات الهداة، حرّ عاملی، دارالکتب الاسلامیة ‖ ۳ ـ الاستبصار، طوسی، نجف ‖ ٤ ـ الامالی، صدوق، بیروت ‖ ٥ ـ اعتقادات، صدوق، تهران ‖ ٦ ـ الادب الفارسی، محمّد محمّدی، ۱۹٦۷ ‖ ۷ ـ ابن بابویه، پاکت چی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی ‖ ۸ ـ آرمان شهر، تامس مور، تهران ‖ ۹ ـ بلوهر و بوذاسف، میرعابدینی، ۱۳٦٥ ‖ ۱۰ ـ بلوهروبیوذسف، سهیلی خوانساری، مجلهٔ گوهر ٦۱ ‖ ۱۱ ـ بحارالانوار، مجلسی، تهران ‖ ۱۲ ـ تاریخ ادبیات ایران، صفا، ۱۳٤۸ ‖ ۱۳ ـ تنقیح المقال، مامقانی، نجف ‖ ۱٤ ـ التّوحید، صدوق، بیروت ‖ ۱٥ ـ ثواب الاعمال، صدوق، ۱۳۹۲ ق ‖ ۱٦ ـ جذوات، میرداماد، انتشارات بهنام ‖ ۱۷ ـ حیاة الشیخ الصّدوق، موسوی خرسان، مقدّمهٔ من لا یحضره الفقیه ‖ ۱۸ ـ الخصال، صدوق، به کوشش غفّاری ‖ ۱۹ ـ الدرّ المنثور، سیوطی، دارالفکر ‖ ۲۰ ـ الذّریعه، آقابزرگ طهرانی، بیروت ‖ ۲۱ ـ روضات الجنّات، خوانساری، اسماعیلیان ‖ ۲۲ ـ ریاض العلماء، میرزاعبدالله افندی، قم ‖ ۲۳ ـ الرّجال، نجّاشی، جامعهٔ مدرسین قم ‖ ۲٤ ـ الرّجال، سید مهدی بحرالعلوم، تهران ‖ ۲٥ ـ الرّجال، ابن داود، نجف ‖ ۲٦ ـ سیر اعلام النّبلاء، ذهبی، بیروت ‖ ۲۷ ـ علل الشّرایع، صدوق، نجف ‖ ۲۸ ـ عیون اخبارالرّضا، صدوق، نجف ‖ ۲۹ ـ عین الحیوٰة، مجلسی، ۱۳٤۸ ‖ ۳۰ ـ الغیبة، طوسی، به کوشش آقا بزرگ ‖ ۳۱ ـ الفهرست، طوسی، به کوشش رامیار ‖ ۳۲ ـ فرج المهموم، ابن طاووس، قم ‖ ۳۳ ـ فلاح السّائل، ابن طاووس، قم ‖ ۳٤ ـ فقیه من لا یحضره الفقیه، صدوق، بیروت ‖ ۳٥ ـ الفهرست، ابن ندیم، بیروت ‖ ۳٦ ـ فرهنگ ایران زمین، ج ۲٦، تهران ‖ ۳۷ ـ فرهنگ فارسی، معین ۱۳٦۰ ‖ ۳۸ ـ کشف الاستار، میرزای نوری، مکتبة نینوی الحدیثة ‖ ۳۹ ـ کشف المحجّة، ابن طاووس، نجف ‖ ٤۰ ـ کمال الدّین، صدوق ۱۳۰۱ ق ‖ ٤۱ ـ کمال الدّین ترجمهٔ کمره ای، ۱۳۷۸ ق ‖ ٤۲ ـ کمال الدّین، تصحیح غفّاری، ۱۳۹۰ ق (ارجاعات مقدّمه به این طبع است) ‖ ٤۳ ـ منتخب الاثر، صافی گلپایگانی، مکتبة الصدر ‖ ٤٤ ـ مستدرک الوسائل، میرزای نوری، اسماعیلیان ‖ ٤٥ ـ مناقب آل ابی طالب، ابن شهرآشوب، قم ‖ ٤٦ ـ معانی الاخبار، صدوق، به کوشش غفاری ‖ ٤۷ ـ معالم العلماء، ابن شهرآشوب، نجف ‖ ٤۸ ـ مجالس المؤمنین، شوشتری، تهران ‖ ٤۹ ـ المحجّة فیما نزل فی القائم الحجّة، سیدهاشم بحرانی، مؤسّسة الوفاء ‖ ٥۰ ـ مجمع البیان، طبرسی، علمیّهٔ اسلامیه ‖ ٥۱ ـ نجات بخشی در ادیان، محمّد تقی راشدمحصل، ۱۳٦۹ ‖ ٥۲ ـ النّجم الثّاقب، میرزای نوری، مشهد ‖ ٥۳ ـ نوادرالاخبار، فیض کاشانی، مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران

اللّهُمَّ أرِنا الطَّلْعَةَ الرَّشيدَةَ وَالغُرَّةَ الحميدَةَ وَاكحِلْ ناظِرَنا بِنَظْرَةٍ مِنّا إلَيْهِ، وَ عَجِّلْ فَرَجَهُ، وَ سَهِّلْ مَخرَجَهُ، وَ أوْسِعْ مَنهَجَهُ، وَ اسلُكْ بِنا مَحَجَّتَهُ، فَأنْفِذْ أمْرَهُ وَ اشْدُدْ أزْرَهُ، وَ اعمُرِ اللّهُمَّ بِهِ بِلادَكَ وَ أحْيِ بِهِ عِبادَكَ، فَإنَّكَ قُلْتَ ـ وَ قَوْلُكَ الحَقُّ ـ: «ظَهَرَ الفَسادُ في البَرِّ وَ البَحرِ بِما كَسَبَتْ أيْدِي النّاسِ»، فَأظْهِرِ اللّهُمَّ لَنا وَلِيَّكَ وَابنَ بِنتِ نَبِيِّكَ، المُسَمّى بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتّى لا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الباطِلِ إلّا مَزَّقَهُ، وَ يَحِقُّ الحَقَّ وَ يُحَقِّقُهُ، وَاجْعَلْهُ اللّهُمَّ مَفْزَعاً لِمَظْلُومِ عِبادِكَ، وَ ناصِراً لِمَنْ لا يَجِدُ لَهُ ناصِراً غَيْرَكَ، وَ مُجَدِّداً لِما عُطِّلَ مِنْ أحْكامِ كِتابِكَ، وَ مُشَيِّداً لِما وَرَدَ مِنْ أعْلامِ دِينِكَ، وَسُنَنِ نَبِيِّكَ صلى الله عليه و آله، وَاجْعَلْهُ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأسِ المعْتَدينَ.

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمينَ، وَ صَلَّى اللهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرينَ.

الْحَمْدُ لِلّهِ الْواحِدِ الأَحَدِ الفَرْدِ الصَّمَدِ الحَيِّ القادِرِ العَليمِ الحكيمِ، تَقَدَّسَ وَ تَعالىٰ عَنْ صِفَةِ المَخْلُوقينَ، ذي الجَلالِ وَ الإِكْرامِ، وَ الإِفْضالِ وَ الإِنْعامِ، وَ المشيئَةِ النّافِذَةِ وَ الإِرادَةِ الكامِلَةِ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَ هُوَ السَّميعُ البَصيرُ، لا تُدْرِكُهُ الأَبْصارُ، وَ هُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ، وَ هُوَ اللَّطيفُ الخَبيرُ.

وَ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، وَ مالِكُ كُلِّ شَيْءٍ وَ جاعِلُ كُلِّ شَيْءٍ، وَ مُحْدِثُ كُلِّ شَيْءٍ، وَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، وَ أَنَّهُ يَقْضي بِالحَقِّ، وَ يَعْدِلُ في الحُكْمِ، وَ يَحْكُمُ بِالقِسْطِ، وَ يَأْمُرُ بِالعَدْلِ وَ الإِحْسانِ، وَ إِيتاءِ ذِي القُرْبىٰ، وَ يَنْهىٰ عَنِ الفَحْشاءِ وَ المُنْكَرِ وَ البَغْيِ، وَ لا يُكَلِّفُ نَفْساً إِلّا وُسْعَها، وَ لا يُحَمِّلُها فَوْقَ طاقَتِها، وَ لَهُ

بسم الله الرّحمن الرّحيم

حمد از آن خداوندی است که پروردگار جهانیان است، و درود خداوند بر پیامبرش محمّد و خاندان طاهرینش باد.

حمد سزاوار خدای یکتای تنهاست، بی‌نیاز و زنده و توانا و دانا و حکیم و بلند مرتبه و عظیم، کسی که از صفاتِ مخلوقین برتر است و صاحب جلال و اکرام و فضل و انعام و دارای مشیّت نافذه و اِرادهٔ کامله، کسی که او را مِثلی نیست، و شنوا و بینا است. دیدگانْ او را در نمی‌یابد و او دیدگان را اِدراک می‌کند و او لطیف و خبیر است.

و شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز «الله» نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد، آفریننده و مالك هر چیزی است و جاعل و محدِث و پرورندهٔ هر شیئی است. او به حقّ حکم می‌کند و در حکم عدل می‌ورزد و به قسط فرمان می‌دهد و به عدل و احسان و عطا به خویشان امر می‌کند و از فَحشا و زشتی و ستم باز می‌دارد. هیچکس را به عملی فوق توانائیش تکلیف نکند و بیش از طاقت بر

الْحُجَّةُ البالِغَةُ، وَ لَوْ شاءَ لَهَدَى النّاسَ أَجْمَعِينَ، يَدْعُو إِلىٰ دارِ السَّلامِ، وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقيمٍ.

لا يُعَجِّلُ بِالعُقُوبَةِ، وَ لا يُعَذِّبُ إِلّا بَعْدَ إِيضاحِ الحُجَّةِ وَ تَقْديمِ الآياتِ وَ النِّذارَةِ، لَمْ يَسْتَعْبِدْ عِبادَهُ بِمالَمْ يُبَيِّنْهُ لَهُمْ، وَ لَمْ يَأْمُرْهُمْ إِطاعَةَ مَنْ لَمْ يَنْصِبْهُ لَهُمْ، وَ لَمْ يَكِلْهُمْ إِلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ اخْتِيارِهِمْ وَ آرائِهِمْ بِطاعَتِهِ وَ اخْتِراعِهِمْ في خِلافَتِهِ. تَعالَى اللهُ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً.

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله و سلم عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِينُهُ، وَ أَنَّهُ بَلَّغَ عَنْ رَبِّهِ، وَ دَعا إِلىٰ سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَ عَمِلَ بِالْكِتابِ وَ أَمَرَ بِاتِّباعِهِ، وَ أَوْصىٰ بِالتَّمَسُّكِ بِهِ وَ بِعِتْرَتِهِ الأَئِمَّةِ بَعْدَهُ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ، وَ إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتَّىٰ يَرِدا عَلَيْهِ حَوْضَهُ، وَ إِنَّ اعْتِصامَ الْمُسْلِمِينَ بِهِما عَلَى الْمَحَجَّةِ الواضِحَةِ، وَ الطَّرِيقَةِ الْمُسْتَقِيمَةِ، وَ الْحَنِيفِيَّةِ الْبَيْضاءِ الَّتِي لَيْلُها كَنَهارِها، وَ باطِنُها كَظاهِرِها، وَ لَمْ يَدَعْ أُمَّتَهُ في شُبْهَةٍ وَ لا عَمىً مِنْ أَمْرِهِ، وَ لَمْ

کسی بار ننهد. حجّت بالغه از آن اوست و اگر بخواهد همهٔ مردم را هدایت می کند. به خانهٔ سِلم و سلامت فرا می خواند و هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می نماید.

در عقوبت شتاب نکند و قبل از ایضاح حجّت و تقدیم آیات و بیم رساندن، عذاب نکند. بندگانش را به پرستش چیزی که آن را بر ایشان واضح نفرموده نمی خواند و آنها را به اطاعت پیشوایی که بر آنها منصوب نکرده فرمان نمی دهد. و در طاعتش، ایشان را به خود و اختیار و آرائشان وا نمی گذارد، و خلافت خود را به اختراع و ابتکار ایشان نمی سپارد، تَعالَى اللهُ عَنْ ذٰلك عُلُوّاً كَبيراً.

و شهادت می دهم که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول و امین اوست و او از جانب پروردگارش تبلیغ کرد و با حکمت و موعظهٔ حسنه به راه خداوند فراخواند، و به قرآن کریم عمل نمود، و به پیروی آن فرمان داد و به تمسّک به قرآن و عترتش که ائمّهٔ بعد از اویند ـ صلوات الله علیهم ـ فرمان داد و اینکه قرآن و عترت از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر او در آیند، و تمسّک مسلمین به آن دو بر پایهٔ حجّت روشن و راه راست و دین حنیف درخشانی است که شبش مانند روزش و باطنش مانند ظاهرش می باشد. امّتش را در شبهه و کوری در

يَدَّخِرْ عَنْهُمْ دَلالَةً وَ لا نَصيحَةً وَ لا هِدايَةً، وَ لَمْ يَدَعْ بُرْهاناً وَ لا حُجَّةً إلّا أَوْضَحَ سَبيلَها وَ أَقامَ لَهُمْ دَليلَها، لِئَلّا يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ، وَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ.

وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ لَيْسَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إذا قَضَى اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ. وَ أَنَّ اللهَ يَخْلُقُ مَنْ يَشاءُ وَ يَخْتارُ. وَ أَنَّهُمْ لا يُؤْمِنُونَ حَتّىٰ يُحَكِّمُوهُ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ لا يَجِدُوا في أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضاهُ وَ يُسَلِّمُوا تَسْليماً. وَ أَنَّ مَنْ حَرَّمَ حَلالاً وَ مَنْ حَلَّلَ حَراماً أَوْ غَيَّرَ سُنَّةً أَوْ نَقَّصَ فَريضَةً أَوْ بَدَّلَ شَريعَةً أَوْ أَحْدَثَ بِدْعَةً يُريدُ أَنْ يُتَّبَعَ عَلَيْها وَ يَصْرِفَ وُجُوهَ النّاسِ إلَيْها فَقَدْ أَقامَ نَفْسَهُ لِلّهِ شَريكاً. وَ مَنْ أَطاعَهُ فَقَدِ ادَّعىٰ مَعَ اللهِ رَبّاً، وَ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ، وَ مَأْواهُ النّارُ وَ بِئْسَ مَثْوَى الظّالِمينَ. وَ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ

کار خود، فرو نگذاشته و هیچ دلالت و نصیحت و هدایتی را از ایشان دریغ نداشته، و هیچ برهان و حجّتی را فرو نگذاشته است جز آنکه راهش را روشن کرده و دلیلش را اقامه فرموده تا پس از رسولان، مردم را بر خداوند حجّتی نباشد، و تا هلاك شود کسی که از بیّنه هلاك است و زنده شود هرکس که از بیّنه زنده است.

و شهادت می‌دهم که هیچ زن و مرد مؤمنی را نسزد ـ آنگاه که خدا و رسولش به امری فرمان دهند ـ در امر خود به دلخواه عمل کنند. و اینکه خداوند هر که را بخواهد می آفریند و بر می گزیند، و اینکه ایشان مؤمن نباشند تا آنگاه که تو را در اختلافات میان خود حَکَم سازند و سپس در نفوس خود از حکم او دلتنگ نبوده و به راستی تسلیم باشند. و شهادت می دهم کسی که حلالی را حرام کند و یا حرامی را حلال کند یا سنّتی را تغییر دهد و یا به فریضه ای کاستی رساند یا شریعتی را تبدیل کند یا بدعتی بیاورد و بخواهد از بدعت او پیروی کنند و مردم متوجّه آن شوند، به تحقیق که چنین شخصی خود را شریک خداوند قرار داده است، و هرکسی که از او اطاعت ورزد مدّعی رُبوبیّت او شده و او را شریکِ خداوند خوانده است و گرفتار خشم خداوند خواهد شد و جایگاهش دوزخ خواهد بود ـ و جایگاه ستمکاران، جایگاه بدی است ـ و عملش تباه خواهد بود

فِي الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرِينَ. وَ صَلَّى اللهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرِينَ.

قالَ الشَّيخ الفَقيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بابَوَيْهِ القُمِّيُّ مُصَنِّفُ هٰذَا الكِتابِ ـ أَعانَهُ اللهُ عَلىٰ طاعَتِهِ ـ: إِنَّ الَّذي دَعاني إِلىٰ تَأْليفِ كِتابي هٰذا أَنّي لَمّا قَضَيْتُ وَ طَري مِن زِيارَةِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضا صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ رَجَعْتُ إِلىٰ نَيْسابُورَ وَ أَقَمْتُ بِها، فَوَجَدْتُ أَكْثَرَ المُخْتَلِفينَ إِلَيَّ مِنَ الشّيعَةِ قَدْ حَيَّرَتْهُمُ الغَيْبَةُ، وَ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ فِي أَمْرِ القائِمِ عليه السلام الشُّبْهَةُ، وَ عَدَلُوا عَنْ طَريقِ التَّسْليمِ إِلىٰ الآراءِ وَ المَقائيسِ، فَجَعَلْتُ أَبْذُلُ مَجْهُودي في إِرْشادِهِمْ إِلَى الحَقِّ وَ رَدِّهِمْ إِلَى الصَّوابِ بِالأَخْبارِ الوارِدَةِ في ذٰلِكَ عَنِ النَّبِيِّ وَ الأَئِمَّةِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ، حَتّى وَرَدَ إِلَيْنا مِنْ بُخارا شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ الفَضْلِ وَ العِلْمِ وَ النَّباهَةِ بِبَلَدِ قُمَّ، طالَ ما تَمَنَّيتُ لِقاءَهُ وَ اشْتَقْتُ إِلىٰ مُشاهَدَتِهِ لِدينِهِ وَ سَديدِ رَأْيِهِ وَ اسْتِقامَةِ طَريقَتِهِ، وَ هُوَ الشَّيْخُ نَجْمُ الدِّينِ أَبُو سَعيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الصَّلْتِ القُمِّيُّ ـ أَدامَ اللهُ تَوْفيقَهُ ـ وَ كانَ أَبي رضي الله عنه ـ يَرْوي عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الصَّلْتِ ـ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ ـ وَ يَصِفُ عِلْمَهُ وَ عَمَلَهُ وَ زُهْدَهُ وَ فَضْلَهُ وَ

و او در آخرت از زیانکاران است و درود خداوند بر محمّد و خاندان پاکش باد.

مؤلّف این کتاب: شیخ فقیه ابوجعفر محمّد بن علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه قمّی گوید: انگیزهٔ من در تألیف این کتاب آن بود که چون آرزویم در زیارت علیّ بن موسی الرّضا ـ صلوات الله علیه ـ برآورده شد به نیشابور برگشتم و در آنجا اقامت گزیدم، و دیدم بیشتر شیعیانی که به نزد من آمد و شد می‌کردند در امر غیبت حیرانند و دربارهٔ امام قائم علیه السلام شبهه دارند و از راه راست منحرف گشته و به رأی و قیاس روی آورده‌اند. پس با استمداد از اخبار وارده از پیامبر اکرم و ائمّهٔ اطهار صلوات الله علیهم تلاش خود را در ارشاد ایشان بکار بستم تا آنها را به حقّ وصواب دلالت کنم.

تا اینکه شیخی از اهل فضل و علم و شرف که از دانشمندان قم بود، از بخارا بر ما وارد شد، من به جهت آنکه وی دیندار و خوش فکر و راست کردار بود، از دیرزمان آرزوی ملاقات او را داشتم و مشتاق دیدار او بودم و او شیخ نجم‌الدّین محمّدبن حسن بن محمّدبن احمد بن علیّ بن صلت رضی الله عنه بود وپدرم از جدّ او محمّدبن-

عِبادَتَهُ، وَ كانَ أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عيسى في فَضْلِهِ وَ جَلالَتِهِ يَروي عَنْ أَبي طالِبٍ عَبْدِاللهِ ابْنِالصَّلْتِ القُمّيِّ ـ رحمه الله ـ وَ بَقِيَ حتّى لَقِيَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ وَ رَوىٰ عَنْهُ، فَلَمّا أَظْفَرَني اللهُ ـ تَعالىٰ ذِكْرُهُ ـ بِهذَا الشَّيْخِ الَّذي هُوَ مِنْ أَهْلِ هٰذَا البَيْتِ الرَّفيعِ شَكَرْتُ اللهَ تَعالىٰ ذِكْرُهُ عَلىٰ ما يَسَّرَ لي مِنْ لِقائِهِ وَ أَكْرَمَني بِهِ مِنْ إخائِهِ، وَ حَباني بِهِ مِنْ وُدِّهِ وَ صَفائِهِ، فَبَيْنا هُوَ يُحَدِّثُني ذاتَ يَوْمٍ إِذْ ذَكَرَلي عَنْ رَجُلٍ قَدْ لَقِيَهُ بِبُخارا مِنْ كِبارِ الفَلاسِفَةِ وَ المَنْطِقِيّينَ كَلاماً فِي القائِمِ عليه السلام قَدْ حَيَّرَهُ وَ شَكَّكَهُ في أَمْرِهِ لِطُولِ غَيْبَتِهِ وَ انْقِطاعِ أَخْبارِهِ، فَذَكَرْتُ لَهُ فُصُولاً في إثْباتِ كَوْنِهِ عليه السلام، وَ رَوَيْتُ لَهُ أَخْباراً في غَيْبَتِهِ عَنِ النَّبِيِّ وَ الأَئِمَّةِ عليهم السلام سَكَنَتْ إِلَيْها نَفْسُهُ، وزالَ بِها عَنْ قَلْبِهِ ما كانَ دَخَلَ عَلَيْهِ مِنَ الشَّكِّ وَ الارْتِيابِ وَ الشُّبْهَةِ، وَ تَلَقّىٰ ما سَمِعَهُ مِنَ الآثارِ الصَّحيحَةِ بِالسَّمْعِ وَ الطّاعَةِ وَ القَبُولِ وَ التَّسْليمِ، وَ سَأَلَني أَنْ أُصَنِّفَ [لَهُ] في هٰذَا المَعْنىٰ كِتاباً، فَأَجَبْتُهُ إِلىٰ مُلْتَمَسِهِ وَ وَعَدْتُهُ جَمْعَ

احمد بن عليّ بن صَلْت ـ روايت می‌کرد و علم و عمل و زهد و فضلش را می‌ستود و احمد بن محمّد بن عیسی با آن فضل و جلالتی که داشت، از ابوطالب عبدالله بن صلت قمّی رحمه الله روايت می‌کرد و باقی بود تا آنکه محمّد بن حسن صفّار او را دیدار کرد و از او روايت نمود.

پس چون خدای ـ تعالی ـ مرا به این شیخ که از این خاندان رفیع بود رسانید او را سپاس گفتم که دیدارش را نصیبم ساخت و به برادریش گرامیم داشت و دوستی و صفایش را به من ارزانی فرمود. یک روز که برایم سخن می‌گفت، کلامی از یکی از فلاسفه و مَنطقیان بزرگ بخارا نقل کرد که آن کلامْ او را در مورد قائم عليه السلام حیران ساخته بود و به واسطهٔ طول غیبتش و انقطاع اخبارش او را به شکّ و تردید انداخته بود. پس من فصولی در اثبات وجود آن حضرت عليه السلام بیان کرده و اخباری از پیامبر اکرم و ائمّهٔ اطهار عليهم السلام در غیبت آن امام، روايت کردم و او بدان اخبار آرامش یافت و شکّ و تردید و شبهه را از قلب او زایل ساخت و احادیث صحیحی را که از من فراگرفت به سمع و طاعت و قبول و تسلیم پذیرفت و از من درخواست کرد که در این موضوع کتابی برایش تألیف کنم. من نیز درخواست او را پذیرفتم و به او وعده دادم که هرگاه خداوند وسایل مُراجعتم را

مَا ابْتَغىٰ إذا سَهَّلَ اللهُ لِيَ العَودَ إلى مُسْتَقَرِّي وَ وَطَني بِالرَّيِّ.

فَبَيْنا أَنَا ذاتَ لَيْلَةٍ أُفَكِّرُ فيما خَلَّفْتُ وَرائي مِنْ أَهْلٍ وَ وُلْدٍ وَ إخْوانٍ وَ نِعْمَةٍ إذْ غَلَبَنِيَ النَّومُ، فَرَأَيْتُ كَأَنّي بِمَكَّةَ أَطُوفُ حَوْلَ بَيْتِ اللهِ الحَرامِ وَ أَنَا فِي الشَّوطِ السّابِعِ عِنْدَ الحَجَرِ الأَسْوَدِ أَسْتَلِمُهُ وَ اُقَبِّلُهُ، وَ أَقُولُ: «أَمانَتِي أَدَّيْتُها وَ ميثاقِي تَعاهَدتُهُ لِتَشْهَدَ لي بِالمُوافاةِ» فَأَرىٰ مَولانَا القائِمَ صاحِبَ الزَّمانِ ـ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ ـ واقِفاً بِبابِ الكَعْبَةِ، فَأَدْنُو مِنْهُ عَلىٰ شُغْلِ قَلْبٍ وَ تَقَسُّمِ فِكْرٍ، فَعَلِمَ عليه السلام ما في نَفْسِي بِتَفَرُّسِهِ في وَجْهي، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلامَ، ثُمَّ قالَ لي: لِمَ لا تُصَنِّفُ كِتاباً فِي الغَيْبَةِ حَتّىٰ تَكْفي ما قَدْهَمَّكَ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ قَدْ صَنَّفْتُ فِي الغَيْبَةِ أَشْياءَ. فَقالَ عليه السلام: لَيْسَ عَلىٰ ذٰلِكَ السَّبيلِ، آمُرُكَ أَنْ تُصَنِّفَ الآنَ كِتاباً فِي الغَيْبَةِ وَ اذْكُرْ فيهِ غَيْباتِ الأَنْبياءِ عليهم السلام. ثُمَّ مَضىٰ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ.

به محلّ استقرار و وطنم ـ شهر ری ـ فراهم کند به گردآوری آنچه خواسته است اقدام نمایم.

در این میان، شبی دربارهٔ آنچه در شهر ری بازگذاشته بودم از خانواده و فرزندان و برادران و نعمتها اندیشه می‌کردم که ناگاه خواب بر من غلبه کرد و در خواب دیدم گویا در مکّه هستم و به گرد بیت الله الحرام طواف می‌کنم و در شَوْطِ هفتم به حَجَرالأسود رسیدم آن را استلام کرده و بوسیده این دعا را می‌خواندم: این امانت من است که آن را تأدیه می‌کنم و پیمان من است که آن را تعاهد می‌کنم تا به ادای آن گواهی دهی. آنگاه مولایمان صاحب الزّمان ـ صلوات الله علیه ـ را دیدم که بر در خانهٔ کعبه ایستاده است و من با دلی مشغول و حالی پریشان به ایشان نزدیک شدم، آن حضرت در چهرهٔ من نگریست و راز درونم را دانست. بر او سلام کردم و او پاسخم را داد. سپس فرمود: چرا در باب غیبت کتابی تألیف نمی‌کنی تا اندوهت را زایل سازد؟ عرض کردم: یا ابن رسول الله! دربارهٔ غیبت پیشتر رساله‌هایی تألیف کرده‌ام. فرمود نه به آن طریق، اکنون تو را امر می‌کنم که دربارهٔ غیبت کتابی تألیف کنی و غیبت انبیاء را در آن بازگونی، آنگاه آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ گذشت.

فَانْتَبَهْتُ فَزِعاً إِلَى الدُّعاءِ وَ الْبُكاءِ وَ الْبَثِّ وَ الشَّكوىٰ إِلىٰ وَقْتِ طُلُوعِ الْفَجْرِ، فَلَمّا أَصْبَحْتُ ابْتَدَءْتُ فِي تَأْليفِ هٰذَا الكِتابِ مُمْتَثِلاً لِأَمْرِ وَلِيِّ اللهِ وَ حُجَّتِهِ، مُسْتَعيناً بِاللهِ وَ مُتَوَكِّلاً عَلَيْهِ، وَ مُسْتَغْفِراً مِنَ التَّقْصيرِ، وَ ما تَوْفيقي إِلّا بِاللهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنيبُ.

[الخَليفَةُ قَبْلَ الخَليقَةِ :] [۱]

أَمّا بَعْدُ فَإِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتابِهِ: «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنّي جاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَليفَةً ـ الآية» [۲] فَبَدَءَ عَزَّوَجَلَّ بِالخَليفَةِ قَبْلَ الخَليقَةِ، فَدَلَّ ذٰلِكَ عَلىٰ أَنَّ الحِكْمَةَ فِي الخَليفَةِ أَبْلَغُ مِنَ الحِكْمَةِ فِي الخَليقَةِ، فَلِذٰلِكَ ابْتَدَءَ بِهِ لِأَنَّهُ سُبْحانَهُ حَكيمٌ، وَ الحَكيمُ مَنْ يَبْدَءُ بِالأَهَمِّ دُونَ الأَعَمِّ، وَ ذٰلِكَ تَصْديقُ قَوْلِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام حَيْثُ يَقُولُ: «الحُجَّةُ قَبْلَ الخَلْقِ، وَ مَعَ الخَلْقِ، وَ بَعْدَ الخَلْقِ» وَلَوْ خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ

من از خواب برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و درد دل کردن و شکوه نمودن پرداختم و چون صبح دمید به تألیف این کتاب آغاز کردم تا امر ولیّ و حجّت خدا را امتثال کرده باشم در حالیکه از خدای ـ تعالی ـ کمک می خواهم و بر او توکّل می کنم و از تقصیرات خود آمرزش می خواهم و توفیق من به واسطهٔ اوست، بر او توکّل می کنم و به سوی او باز می گردم.

« خلیفه » پیش از آفرینش

امّا بعد، خدای ـ تبارك و تعالی ـ در کتاب محکم خود می فرماید: هنگامی که پروردگارت به ملائکه فرمود که من در زمین قرار دهندهٔ خلیفه هستم. خدای عزّوجلّ پیش از آفرینش از خلیفه سخن می گوید و این دلالت دارد که حکمت در خلیفه، از حکمت در آفرینش مقدّم است و بدین دلیل است که بدان آغاز کرده است. زیرا او حکیم است و حکیم کسی است که موضوع مهمتر را بر امر عمومی مقدّم دارد. و این تصدیق قول امام جعفر صادق عليه السلام است که می فرماید: «حجّت خدا پیش از خَلق است و همراه خَلق است و پس از خَلق است». و اگر خداوند خلق را بیافریند در حالی که خلیفه ای نباشد، ایشان را در معرض تباهی

---

۱ ـ العنوان الّذي مابين المعقوفين هنا و ما يأتي في المقدّمة منّا أضفناها تسهيلاً للباحثين.
۲ ـ البقرة: ۳۰.

الْخَلِيقَةَ خُلْواً مِنَ الْخَلِيفَةِ لَكانَ قَدْ عَرَضَهُمْ لِلتَّلَفِ، وَ لَمْ يَرْدَعِ السَّفِيهَ عَنْ سَفَهِهِ بِالنَّوعِ الَّذِي تُوجِبُ حِكْمَتُهُ مِنْ إقامَةِ الْحُدُودِ وَ تَقْوِيمِ الْمُفْسِدِ. وَ اللَّحْظَةُ الْواحِدَةُ لا تُسَوِّغُ الْحِكْمَةَ ضَرْبَ صَفْحٍ عَنْها، إنَّ الْحِكْمَةَ تَعُمُّ كَما أنَّ الطّاعَةَ تَعُمُّ. وَ مَنْ زَعَمَ أنَّ الدُّنْيا تَخْلُو ساعَةً مِنْ إمامٍ لَزِمَهُ أنْ يُصَحِّحَ مَذْهَبَ الْبَراهِمَةِ فِي إبْطالِهِمُ الرِّسالَةَ. وَ لَوْلا أنَّ الْقُرآنَ نَزَلَ بِأنَّ مُحَمَّداً ﷺ خاتَمُ الأنْبِياءِ لَوَجَبَ كَوْنُ رَسُولٍ فِي كُلِّ وَقْتٍ، فَلَمّا صَحَّ ذٰلِكَ لَارْتَفَعَ مَعْنَىٰ كَوْنِ الرَّسُولِ بَعْدَهُ، وَ بَقِيَتِ الصُّورَةُ الْمُسْتَدْعِيَةُ لِلْخَلِيفَةِ فِي الْعَقْلِ، وَ ذٰلِكَ أنَّ اللهَ تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ لا يَدْعُو إلَىٰ سَبَبٍ إلّا بَعْدَ أنْ يُصَوِّرَ فِي الْعُقُولِ حَقائِقَهُ، وَ إذا لَمْ يُصَوِّرْ ذٰلِكَ لَمْ تَتَّسِقِ الدَّعْوَةُ وَ لَمْ تَثْبُتِ الْحُجَّةُ، وَ ذٰلِكَ أنَّ الأشْياءَ تَأْلَفُ أشْكالَها، وَ تَنْبُو عَنْ أضْدادِها. فَلَوْ كانَ فِي الْعَقْلِ إنْكارُ الرُّسُلِ لَما بَعَثَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيّاً قَطُّ.

مِثالُ ذٰلِكَ الطَّبِيبُ يُعالِجُ الْمَرِيضَ بِما يُوافِقُ طِباعَهُ، وَلَوْ عالَجَهُ بِدَواءٍ يُخالِفُ طِباعَهُ

قرار داده است و سفیه را از بی‌خردیش باز نداشته است بدان گونه که حکمتش اقتضاء می‌کند از قبیل اقامه حدود و به راه آوردنِ تبهکاران، در حالی که حکمتِ الهی اجازه نمی‌دهد یک چشم برهم زدنی از آن صرف نظر شود. حکمت الهی فراگیر است همچنان که طاعت او نیز عمومیّت دارد. و کسی که بپندارد دنیا لحظه‌ای بدون امام می‌پاید، لازمه‌اش آن است که مذهبِ بَرهمنان را در ابطالِ رسالت صحیح بداند. و اگر نبود که قرآن کریم پیامبراکرم ﷺ را خاتم‌الانبیاء نامیده، بایستی در هر زمانی پیامبری باشد، ولی چون ختم نبوّت به صحّت پیوسته است، بودن پیامبر پس از رسول اکرم مُنتفی است تنها یک صورتِ مَعقول باقی می‌ماند که آن وجود خلیفهٔ حقّ است. زیرا خدای تعالیٰ به سببی نمی‌خواند مگر بعد از آنکه حقایق آن را در عقول تصویر کند و آنگاه که آن را تصویر نکند، دعوت الهی تحقّق نیابد و حجّت ربّانی ثابت نشود و این بدان جهت است که هر چیزی با همانند خود اُلفت می‌جوید و از ضدّخویش دوری می‌جوید و اگر عقل، رسولان الهی را انکار می‌کرد، خدای تعالیٰ هرگز پیامبری را مبعوث نمی‌فرمود.

مثال آن طبیب است، بیمار را با داروئی که موافق طبع اوست معالجه می‌کند و

أَدّىٰ ذٰلِكَ إِلَى تَلَفِهِ. فَثَبَتَ أَنَّ اللهَ أَحْكَمُ الحاكِمِينَ، لا يَدْعُو إِلىٰ سَبَبٍ إِلّا وَلَهُ فِي الْعُقُولِ صُورَةٌ ثابِتَةٌ، وَبِالخَلِيفَةِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْمُسْتَخْلِفِ كَما جَرَتْ بِهِ العادَةُ فِي العامَّةِ وَالخاصَّةِ. وَفِي الْمُتعارَفِ مَتَى اسْتَخْلَفَ مَلِكٌ ظالِماً اسْتُدِلَّ بِظُلْمِ خَلِيفَتِهِ عَلىٰ ظُلْمِ مُسْتَخْلِفِهِ وَإِذا كانَ عادِلاً اسْتُدِلَّ بِعَدْلِهِ عَلىٰ عَدْلِ مُسْتَخْلِفِهِ. فَثَبَتَ أَنَّ خِلافَةَ اللهِ تُوجِبُ الْعِصْمَةَ وَلا يَكُونُ الخَلِيفَةُ إِلّا مَعْصُوماً.

[وُجُوبُ طاعَةِ الْخَلِيفَةِ:]

وَلَمّا اسْتَخْلَفَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ فِي الْأَرْضِ أَوْجَبَ عَلىٰ أَهْلِ السَّمٰواتِ الطّاعَةَ لَهُ فَكَيْفَ الظَّنُّ بِأَهْلِ الْأَرْضِ، وَلَمّا أَوْجَبَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الخَلْقِ الإِيمانَ بِمَلائِكَةِ اللهِ وَأَوْجَبَ عَلَى الْمَلائِكَةِ السُّجُودَ لِخَلِيفَةِ اللهِ، ثُمَّ لَمّا امْتَنَعَ مُمْتَنِعٌ مِنَ الْجِنِّ عَنِ السُّجُودِ لَهُ أَحَلَّ اللهُ بِهِ الذُّلَّ وَالصَّغارَ وَالدَّمارَ، وَأَخْزاهُ وَلَعَنَهُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ. عَلِمْنا بِذٰلِكَ رُتْبَةَ الإِمامِ وَفَضْلَهُ.

اگر درمان او با دارویی باشد که مخالف طبع اوست، بیمار را هلاک ساخته است. این ثابت است که خداوند «احکم الحاکمین» و از هر حکیمی حکیم تر است، به سببی نمی خواند جز آنکه صورت ثابته ای از آن سبب در عقول موجود است. همیشه وضع خلیفه به حال خلیفه گزار دلالت دارد و همهٔ مردم از خواص و عوام بر این شیوه اند. در عرف مردم، اگر پادشاهی، ظالمی را خلیفه خود قرار دهد، آن پادشاه را نیز ظالم می دانند و اگر عادلی را جانشین خود سازد، آن پادشاه را نیز عادل می نامند. پس ثابت شد که خلافت خداوند، عصمت را ایجاب می کند و خلیفه جز معصوم نتواند بود.

وجوب اطاعت از خلیفه

چون خدای تعالیٰ آدم را در زمین به خلافت خود برگزید، بر اهل آسمانها اطاعت او را واجب گردانید، تا چه رسد به اهل زمین. و چون خدای تعالی ایمان به فرشتگان را به خلق واجب گردانید و بر ملائکه نیز سجود به خلیفة الله را واجب ساخت و تنها یک تن از جنّیان از سجدهٔ به او امتناع ورزید و خدا نیز خواری و پستی و هلاکت را بر او فرود آورد و او را رسوا کرد و تا روز قیامت

وَ أَنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالى لَمّا أَعْلَمَ المَلائِكَةَ أَنَّهُ جاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَليفَةً أَشْهَدَهُمْ عَلىٰ ذٰلِكَ لِأَنَّ الْعِلْمَ شَهادَةٌ، فَلَزِمَ مَنِ ادَّعى أَنَّ الخَلْقَ يَخْتارُ الخَليفَةَ أَنْ تَشْهَدَ مَلائِكَةُ اللهِ كُلُّهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ عَلَيْهِ، وَ الشَّهادَةُ العَظيمَةُ تَدُلُّ عَلَى الخَطْبِ العَظيمِ كَما جَرَتْ بِهِ العادَةُ فِي الشّاهِدِ فَكَيْفَ وَ أَنّىٰ يَنْجُو صاحِبُ الاخْتيارِ مِنْ عَذابِ اللهِ وَ قَدْ شَهِدَتْ عَلَيْهِ مَلائِكَةُ-اللهِ أَوَّلُهُمْ وَ آخِرُهُمْ، وَ كَيْفَ وَ أَنّىٰ يُعَذَّبُ صاحِبُ النَّصِّ وَ قَدْ شَهِدَتْ لَهُ مَلائِكَةُ اللهِ كُلُّهُمْ.

وَ لَهُ وَجْهٌ آخَرُ وَ هُوَ أَنَّ القَضِيَّةَ فِي الخَليفَةِ باقِيَةٌ إِلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الخَليفَةَ أَرادَ بِهِ النُّبُوَّةَ فَقَدْ أَخْطَأَ مِنْ وَجْهٍ، وَ ذٰلِكَ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَعَدَ أَنْ يَسْتَخْلِفَ مِنْ هٰذِهِ الأُمَّةِ [الفاضِلَةِ] خُلَفاءَ راشِدينَ كَما قالَ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ: «وَعَدَ اللهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَني لا يُشْرِكُونَ بي

دچار لغزش ساخت. از این مطالب رتبه و فضل امام دانسته می‌شود.

و چون خدای تعالی به ملائکه اعلام کرد که خلیفه در زمین مقرّر می‌کند آنها را گواه این موضوع گرفت، زیرا علم، گواهی و شهادت است و کسی که ادّعا می‌کند که خلیفه را مردم انتخاب می‌کنند، باید همهٔ ملائکه گواه آن باشند و به حکم عادت، شهادت بزرگ بر کار بزرگ دلالت دارد. پس چگونه کسی که خلیفه را به میل خود اختیار می‌کند، از عذاب الهی می‌رهد در حالی که همهٔ فرشتگان علیه او گواهی دهند و چگونه کسی به نصّ خدا و پیامبر خلیفهٔ حقّ را بشناسد عذاب شود در حالی که همهٔ فرشتگان به سود او گواهی دهند.

وجه دیگر این استدلال آن است که قضیّهٔ خلافت تا روز قیامت باقی است و کسی که بیندارد خلافت همان نبوّت است از جهتی اشتباه کرده است، و این از آن رو است که خدای تعالی وعده فرموده است که از این امّت فاضله، خلفای بر حقّ برگزیند، چنانکه در قرآن کریم است «خدا به مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند وعده فرموده است که آنها را در زمین خلیفه گرداند، همچنان که پیشینیان آنها را خلیفه گردانید، و برای آنها همان دینی را استوار کند که پسند

شَيئاً»[۱] وَ لَوْ كانَتْ قَضيَّةُ الخِلافَةِ قَضيَّةَ النُّبُوَّةِ أَوْجَبَ حُكْمُ الآيَةِ أَنْ يَبْعَثَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ نَبيّاً بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله وسلّم وَ ما صَحَّ قَوْلُهُ: «وَ خاتَمَ النَّبيِّينَ»[۲]. فَثَبَتَ أَنَّ الْوَعْدَ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ثابِتٌ مِنْ غَيْرِ النُّبُوَّةِ وَ ثَبَتَ أَنَّ الخِلافَةَ تُخالِفُ النُّبُوَّةَ بِوَجْهٍ وَ قَدْ يَكُونُ الخَليفَةُ غَيْرَ نَبيٍّ وَلا يَكُونُ النَّبيُّ إلّا خَليفَةً.

وَ آخَرُ: هُوَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ أرادَ أَنْ يَظْهَرَ بِاسْتِعْبادِهِ الخَلْقَ بِالسُّجُودِ لآدَمَ علیه السلام نِفاقَ المُنافِقِ وَ إخْلاصَ المُخْلِصِ كَما كَشَفَتِ الأَيّامُ وَ الخَبْرُ عَنْ قِناعيهِما، أَعْني مَلائِكَةَ اللهِ وَ الشَّيْطانَ، وَ لَوْ وَكَلَ ذٰلِكَ المَعْنىٰ ـ مِنِ اخْتيارِ الإمامِ ـ إلىٰ مَنْ أَضْمَرَ سوءاً لَما كَشَفَتِ الأَيّامُ عَنْهُ بِالتَّعَرُّضِ، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ يَخْتارُ المُنافِقُ مَنْ سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِطاعَتِهِ وَ السُّجُودِ لَهُ، فَكَيْفَ وَ أَنّىٰ يُوصَلُ إلىٰ ما في الضَّمائِرِ مِنَ النِّفاقِ وَ الإخْلاصِ وَ الحَسَدِ وَ الدّاءِ الدَّفينِ.

اوست و به جای ترسی که دارند امنیّت خاطر به آنها بخشد، تا تنها مرا بپرستند و به همراه من هیچ چیزی را شریک نگیرند» و اگر مقصود از خلافت همان نبوّت باشد لازم می‌آید خدای تعالی به حکم این آیه بعد از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم پیامبری بفرستد و آیهٔ (و خاتم النّبیّین) صحیح نباشد.

پس ثابت شد که وعدهٔ خداوند ثابت است و آن غیر نبوّت است و ثابت شد که خلافت از جهتی غیر از نبوّت است و گاهی ممکن است خلیفه مقام نبوّت نداشته باشد، امّا هر پیامبری مقام خلافت را داراست.

و مطلب دیگر آن است که خدای تعالی خواسته است با دستور سجده به آدم، نفاق منافق و اخلاص مخلص را ظاهر سازد، چنان که گذشت روزگار و آزمایش و اختیار، پرده از واقعیت کار آنها برگرفت، مقصودم ملائکهٔ خدا و شیطان است. و اگر خداوند این معنی ـ که عبارت از اختیار امام باشد ـ را به بد دلان واگذارد، گذشت ایّام، پرده از سوء نیّت آنان بر ندارد، زیرا منافق کسی را برمی‌گزیند که نفس ملایم و مُتَساهلی داشته باشد و از او اطاعت کند و برای او سجده نماید، پس چگونه می‌توان به ما فی الضّمیر مردم دست یافت و نفاق و اخلاص و حسد و دژدهای پنهان ایشان را شناخت.

۱ ـ النّور: ۵۵. ۲ ـ الأحزاب: ۴۰.

وَ وَجْهٌ آخَرُ: وَ هُوَ أَنَّ الكَلِمَةَ تَتَفاضَلُ عَلىٰ أَقْدارِ المُخاطِبِ وَ المُخاطَبِ. فَخِطابُ الرَّجُلِ عَبْدَهُ يُخالِفُ خِطابَ سَيِّدِهِ، وَ المُخاطِبُ كانَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ، وَ المُخاطَبُونَ مَلائِكَةُ اللهِ أَوَّلُهُمْ وَ آخِرُهُمْ. وَ الكَلِمَةُ العُمُومُ لَها مَصْلَحَةُ عُمُومٍ كَما أَنَّ الكَلِمَةَ الخُصُوصِ لَها مَصْلَحَةُ خُصُوصٍ، وَ المَثُوبَةُ فِي العُمُوم أَجَلُّ مِنَ المَثُوبَةِ فِي الخُصُوصِ كَالتَّوحِيدِ الَّذِي هُوَ عُمُومٌ عَلىٰ عامَّةِ خَلْقِ اللهِ يُخالِفُ الحَجَّ وَ الزَّكاةَ وَ سائِرَ أَبْوابِ الشَّرعِ الَّذِي هُوَ خُصُوصٌ، فَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً» دَلَّ عَلىٰ أَنَّ فِيهِ مَعْنىً مِنْ مَعانِي التَّوحِيدِ لِما أَخْرَجَهُ مَخْرَجَ العُمُومِ. وَ الْكَلِمَةُ إِذا جاوَرَتِ الكَلِمَةَ فِي مَعْنىً لَزِمَها ما لَزِمَ أُخْتَها إِذا جَمَعَهُما مَعْنىً واحِدٌ. وَوَجْهُ ذٰلِكَ أَنَّ اللهَ سُبْحانَهُ عَلِمَ أَنَّ مِنْ خَلْقِهِ مَنْ يُوَحِّدُهُ وَ يَأْتَمِرُ لِأَمْرِهِ، وَ أَنَّ لَهُمْ أَعْداءً يَعِيبُونَهُمْ وَ يَسْتَبِيحُوا حَرِيمَهُمْ، وَ لَوْ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَصَرَ الأَيْدِي عَنْهُمْ جَبْراً وَ قَهْراً لَبَطَلَتِ الحِكْمَةُ وَ ثَبَتَ الإِجْبارُ رَأْساً، وَ

و وجه دیگر آن است که سخن به حسب قدر گوینده و شنونده تفاوت می کند، مثلاً گفتار مردی با بندهٔ خود با گفتار او با سرورش فرق می کند. اینجا گوینده خدای تعالی است و شنوندگان همهٔ ملائکهٔ او، و سخنی که عمومی باشد، دارای مصلحتی عام است، همچنان که سخنی که مخصوص باشد، دارای مصلحتی مخصوص است و پاداش کارهای عمومی از پاداش کارهای مخصوص، جلیل تر است. مثلاً یکتاپرستی که حکمی عمومی است و بر عامّهٔ خلق خدا واجب شده است، غیر از حجّ و زکات و سایر ابواب شرع است که مخصوص به عدّه‌ای خاصّ است، و گفتار خدای تعالی که «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً»، **دلالت برآن دارد که در آن، معنایی از معانی توحید نهفته است،** زیرا آن را بطور عموم ادا فرموده است. و اگر کلمه‌ای در پی کلمه‌ای دیگر در آید و مقصود از هر دو یک معنی باشد، در لوازم معنا با یکدیگر شریک خواهند بود. و وجه آن این است که خداوند می دانست که در میان بندگانش کسانی هستند که او را یکتا می شمرند و فرمانش را امتثال می کنند، و نیز در میان ایشان کسانی هستند که از آن بندگان عیب جویی کنند و حریم ایشان را مباح شمرند، و اگر خدای تعالی با قهر و غلبه از ایشان جلوگیری نماید، حکمت باطل شده و

بَطَلَ الثَّوابُ وَ العِقابُ وَ العِباداتُ، وَ لَمّا اسْتَحالَ ذٰلِكَ وَجَبَ أَنْ يَدْفَعَ عَنْ أَوْلِيائِهِ بِضَرْبٍ مِنَ الضُّرُوبِ لا تُبْطَلُ بِهِ وَ مَعَهُ العِباداتُ وَ المَثُوباتُ فَكانَ الوَجْهُ في ذٰلِكَ إقامَةَ الحُدُودِ كَالقَطْعِ وَ الصَّلْبِ وَ القَتْلِ وَ الحَبْسِ وَ تَحْصيلِ الحُقُوقِ كَما قيلَ: «ما يَزَعُ السُّلطانُ أَكْثَرُ مِمّا يَزَعُ القُرْآنُ» وَ قَدْ نَطَقَ بِمِثْلِه قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً في صُدُورِهِمْ مِنَ اللهِ»[۱] فَوَجَبَ أَنْ يَنْصِبَ عَزَّوَجَلَّ خَليفَةً يَقْصُرُ مِنْ أَيْدي أَعْدائِهِ عَنْ أَوْلِيائِهِ ما تَصِحُّ بِهِ وَ مَعَهُ الوِلايَةُ، لِأَنَّهُ لا وِلايَةَ مَعَ مَنْ أَغْفَلَ الحُقُوقَ وَضَيَّعَ الواجِباتِ وَ وَجَبَ خَلْعُهُ فِي العُقُولِ. جَلَّ اللهُ تَعالىٰ عَنْ ذٰلِكَ.

وَ الخَليفَةُ اسْمٌ مُشْتَرَكٌ لِأَنَّهُ لَوْ أَنَّ رَجُلاً بَنىٰ مَسْجِداً وَ لَمْ يُؤَذِّنْ فيهِ وَ نَصَبَ فيهِ مُؤَذِّناً كانَ مُؤَذِّنَهُ، فَأَمّا إذا أَذَّنَ فيهِ أَيّاماً ثُمَّ نَصَبَ فيهِ مُؤَذِّناً كانَ خَليفَتَهُ، وَ كَذٰلِكَ الصُّورَةُ في

اختیار از میان می رود و ثواب و عِقاب و عبادات معنی نخواهد داشت، و به همین جهت خداوند به گونه ای از اولیای خود دفاع می کند که سبب بطلان عبادات و مثوبات نگردد و راه آن، اقامهٔ حدود، مثل قطع ید سارق و دار زدن جانی و حبس و تحصیل حقوق است، چنانکه گفته اند: جلوگیری سلطان، بیشتر از جلوگیری قرآن است. و مثل آن نیز در سخن خدای تعالی آمده است: «یهودیان در دل، از شما بیشتر می ترسند تا از خدا». پس بر خدای تعالی واجب است که خلیفه ای نصب فرماید و شرّ دشمنانش را از دوستانش بگرداند، به شرط صحّت و ولایت، زیرا کسی که از حقوق غفلت نماید و واجبات را تباه سازد، ولایتی ندارد، و خلع او از نظر عقل واجب است، و خداوند برتر از آن است که چنین شخصی را خلیفه سازد.

و «خلیفه» لفظ مشترکی است، زیرا اگر شخصی مسجدی بنا کند و خود در آن اذان نگفته و موذّنی برای آن بگمارد، او، مؤذّن آن مسجد است. امّا اگر ایّامی خود در آن مسجد اذان بگوید و سپس مؤذّنی برای آن بگمارد، آن شخص دوم، خلیفهٔ مؤذّن خواهد بود.

و در عقل و عرف نیز کار بدین صورت است، مثلاً اگر مأمور اَخذِ مالیات

۱ - الحشر: ۱۳

الْعُقُولِ وَ الْمَعارِفِ مَتىٰ قالَ الْبُنْدارُ: هٰذا خَليفَتي، كانَ خَليفَتَهُ عَلَى الْبَنْدَرَةِ لا عَلَى الْبَرِيدِ وَ الْمَظالِمِ، فَكَذٰلِكَ الْقَوْلُ في صاحِبَيِ الْبَرِيدِ وَ الْمَظالِمِ، فَثَبَتَ أَنَّ الْخَليفَةَ مِنَ الْأَسْماءِ الْمُشْتَرَكَةِ، فَكانَ مِنْ صِفَةِ اللهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ الانتصافُ لِأَوْلِيائِهِ مِنْ أَعْدائِهِ، فَوَكَلَ مِنْ ذٰلِكَ مَعْنىً إِلىٰ خَليفَتِهِ، فَلِهٰذَا الشَّأْنِ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَليفَةِ دُونَ مَعنى أَنْ يَتَّخِذَ شَريكاً مَعْبُوداً مَعَ اللهِ سُبْحانَهُ، وَ لِهٰذا مِنَ الشَّأْنِ قالَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لِإِبْليسَ: «يا إِبْليسُ ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ» ثُمَّ قالَ: عَزَّوَجَلَّ «بِيَدَيَّ اسْتَكْبَرْتَ»[1] وَ ذٰلِك أَنَّهُ يَقْطَعُ الْعُذْرَ وَ لا يُوهَمُ أَنَّهُ خَليفَةٌ شارَكَ اللهَ فِي وَحْدَتِهِ، فَقالَ بَعْدَ ما عَرَفْتَ أَنَّهُ خَلْقُ اللهِ: ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ، ثُمَّ قالَ: «بِيَدَيَّ اسْتَكْبَرْتَ» وَ الْيَدُ فِي اللُّغَةِ قَدْ تَكُونُ بِمَعْنَى النِّعْمَةِ، وَ قَدْ كانَ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ نِعْمَتانَ حَوَتا نِعَماً[2] كَقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ

بگوید: این شخص خلیفهٔ من است. آن شخص خلیفهٔ او در اخذ مالیات است نه در امر پست و رسیدگی به مظالم، و همینطور است اگر مأمور پست و یا حاکم مظالم، خلیفه معرّفی کنند. پس روشن شد که «خلیفه» از اسماء مشترکه است، و باید دانست که معناي خلیفة الله در چه امری جانشین اوست؟ یکی از صفات خدای تعالی این است که انتقام دوستانش را از دشمنانش می ستاند، و این معنا را به خلیفهٔ خود واگذاشته و او را جانشین خود در اجرای عدالت نموده است، البتّه نه بدان معنی که خلیفه، شریک خدا در معبودیّت باشد و به این جهت است که خدای تعالی به ابلیس فرموده است: ای ابلیس! چه چیز تو را از سجده کردن به مخلوقم بازداشت؟ سپس فرمود: آیا به نعمت من تکبّر ورزیدی؟ یعنی «بِيَدَيَّ» متعلق است به «اسْتَكْبَرْتَ»، و ممکن است «بِيَدَيَّ» متعلّق باشد به خلقت، و در هر حال این کلام برای قطع عذر است تا توهّم نشود که آدم خلیفه‌ای است که مشارکت در وحدت او دارد، و فرمود بعد از آنکه دانستی که آدم مخلوق خدای تعالی است، چه چیز تو را از سجده کردن به مخلوقم بازداشت؟ و بعد از آن فرمود: «بِيَدَيَّ اسْتَكْبَرْتَ» و کلمهٔ «يَدْ» در لغت گاهی به معنی نعمت استعمال می‌شود و خدای تعالی را دو نعمت است که هریک، نعمتهای فراوانی را دربر

۱ - سورة ص: ۷۵ و تمامها: «أم كنت من العالين». ۲ - في بعض النسخ «جرتا نعماً» و كذا ما يأتي.

ظاهِرَةً وَ باطِنَةً»(۱) وَ هُما نِعْمَتانِ حَوَتا نِعَماً لا تُحْصىٰ، ثُمَّ غَلَّظَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ بِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «بِيَدَيَّ اسْتَكْبَرْتَ» كَقَوْلِ القائِلِ بِسَيْفِي تُقاتِلُنِي، وَ بِرُمْحِي تُطاعِنُنِي، وَ هٰذا أَبْلَغُ فِي الْقُبْحِ وَ أَشْنَعُ.

فَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً» كانَتْ كَلِمَةً مُتَشابِهَةً، أَحَدُ وُجُوهِها أَنَّهُ يُتَصَوَّرُ عِنْدَ الجاهِلِ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يَسْتَشِيرُ خَلْقَهُ فِي مَعْنَى الْتَبَسَ عَلَيْهِ وَ يُتَصَوَّرُ عِنْدَ الْمُسْتَدِلِّ إِذا اسْتَدَلَّ عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ بِأَفْعالِهِ الْمُحْكَمَةِ وَ جَلالَتِهِ الْجَلِيلَةِ أَنَّهُ جَلَّ عَنْ أَنْ يَلْتَبِسَ عَلَيْهِ مَعْنًى أَوْ يَسْتَعْجِمَ عَلَيْهِ حالٌ فَإِنَّهُ لا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ فِي السَّماواتِ وَ الأَرْضِ وَ السَّبِيلُ فِي هٰذِهِ الآيَةِ الْمُتَشابِهَةِ كَالسَّبِيلِ فِي أَخَواتِها مِنَ الآياتِ الْمُتَشابِهاتِ أَنَّها تُرَدُّ إِلَى الْمُحْكَماتِ بِما يَقْطَعُ بِهِ وَ مَعَهُ الْعُذْرُ لِلْمُتَطَرِّقِ إِلَى السَّفَهِ وَ الإِلْحادِ.

دارد. مانند این سخن او: «وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً و باطِنَةً». واین دو نعمت، نعمتهای بی شمار دیگری را در بردارد. سپس خداوند در عتاب به او، شدّت بیشتری به کار برده و فرموده است: «بِيَدَيَّ اسْتَكْبَرْتَ» و این، مانند سخن گوینده‌ای است که می گوید: آیا با شمشیر من به جنگ من برخاسته‌ای و با نیزهٔ من، بر من نیزه فرود می آوری؟ و این عمل، زشت تر و قبیح تر است.

و گفتهٔ خدای تعالی «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً»، آیه‌ای متشابه است و معانی متعدّدی را احتمال می کند. یکی از آن معانی این است که جاهل تصوّر می کند، خدای تعالی در موضوعی که بر او پوشیده است، با خلقش مشورت می کند، امّا استدلال کننده‌ای که با افعال محکمه و جلالت جلیله به ذات پاک الهی استدلال می کند، می گوید که او برتر از آن است که معنایی بر او پوشیده شود، یا حالی بر او گنگ باشد، زیرا هیچ چیزی در آسمانها و زمین، او را درمانده نمی کند، و روش فهم این آیهٔ متشابه، مانند سایر آیات متشابه است که آنها را به آیات محکمات ارجاع می دهند، تا قطع عذر کسی گردد که در نادانی و الحاد گام می گذارد.

۱ - لقمان: ۲۰.

فقوله: «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً» يَدُلُّ عَلىٰ مَعْنىٰ هِدايَتِهِمْ لِطاعَةٍ جَليلَةٍ مُقْتَرِنَةٍ بِالتَّوحيدِ، نافِيَةٍ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ الخَلْعَ وَ الظُّلْمَ و تَضْييعَ الحُقُوقِ، وَ ما تَصِحُّ بِهِ وَ مَعَهُ الوِلايَةُ، فَتَكْمُلُ مَعَهُ الحُجَّةُ، وَلا يَبْقىٰ لِأَحَدٍ عُذْرٌ في إِغْفالِ حَقٍّ.

وَ أُخْرىٰ أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِذا عَلِمَ اسْتِقْلالَ أَحَدٍ مِنْ عِبادِهِ لِمَعْنىٰ مِنْ مَعاني الطّاعاتِ نَدَبَهُ لَهُ حَتّىٰ تَحْصُلَ لَهُ بِهِ عِبادَةٌ، وَ يَسْتَحِقُّ مَعَها مَثُوبَةً عَلىٰ قَدْرِها ما لَوْ أَغْفَلَ ذٰلِكَ جازَ أَنْ يُغْفَلَ جَميعُ مَعاني حُقُوقِ خَلْقِهِ أَوَّلِهِمْ وَ آخِرِهِمْ، جَلَّ اللهُ عَنْ ذٰلِكَ. فَلِلْقُوّامِ بِحُقُوقِ اللهِ وَ حُقُوقِ خَلْقِهِ مَثُوبَةٌ جَليلَةٌ مَتىٰ فَكَّرَ فيها مُفَكِّرٌ عَرَفَ أَجْزاءَها إِذْ لا وُصُولَ إِلىٰ كُلِّها لِجَلالَتِها وَ عِظَمِ قَدْرِها، وَ أَحَدُ مَعانيها وَ هُوَ جُزْءٌ مِنْ أَجْزائِها أَنَّهُ يَسْعَدُ بِالإِمامِ العادِلِ النَّمْلَةُ وَ البَعُوضَةُ وَ الحَيَوانُ أَوَّلُهُمْ وَ آخِرُهُمْ، بِدَلالَةِ قَوْلِهِ تَعالىٰ: «وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلّا رَحْمَةً

و گفتهٔ خدای تعالی «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنّي جاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَليفَةً»، دلالت دارد به خلیفه‌ای که اطاعت از او موجبِ هدایتِ ایشان می‌گردد و آن اطاعت مُقتَرن به توحید است و نافیِ واگذاری و ستمکاری و تضییع حقوق از خدای تعالی است، مقصود از آن همان خلافتی است که به سببِ آن، مقام ولایت درست می‌شود، و حجّت الهی به آن کامل می‌گردد، و برای کسی، عذری در غفلت از حقّ باقی نمی‌گذارد.

نکته دیگر آن است که خدای تعالی چون آمادگی یکی از بندگان خود را برای طاعتی دانست، او را بدان دعوت می‌کند تا توفیق آن عبادت را دریابد و مستحقّ پاداشی به اندازهٔ آن طاعت گردد و اگر غفلت از آن روا باشد، رواست که از همهٔ حقوق خلق خود غفلت کند و خدای تعالی از آن بزرگوارتر است که چنین کند. پس برای کسانی که حقوق الهی و حقوق خلقش را به جا می‌آورند، پاداش بزرگی مقرّر کرده است که چون مفکّری در آن اندیشه کند، جزئی از آن را خواهد شناخت، زیرا به واسطهٔ جلالت و بزرگی قدر آن، نمی‌تواند کلّ آن را إدراک کرد، و جزئی از اجزایش این است که به وسیلهٔ امام عادل، مورچه و پشّه و هر جانداری به سعادت می‌رسد، زیرا خدای تعالی می‌فرماید: «و ما تو را

لِلْعالَمِينَ»[۱]. وَ يَدُلُّ عَلىٰ صِحَّةِ ذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ في قِصَّةِ نُوحٍ عليه السلام: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفّاراً يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً ـ الآيَة»[۲]. ثُمَّ مِنَ المِدْرارِ ما يَنْتَفِعُ بِهِ الإِنْسانُ وَ سائِرِ الحَيَوانِ، وَ سَبَبُ ذٰلِكَ الدُّعاةُ إِلىٰ دِينِ اللهِ وَ الهُداةُ إِلَى حَقِّ اللهِ، فَمَثُوبَتُهُ عَلىٰ أَقْدارِهِ، وَ عُقُوبَتُهُ عَلىٰ مَنْ عانَدَهُ بِحِسابِهِ. وَ لِهٰذا نَقُولُ: إِنَّ الإمامَ يُحْتاجُ إِلَيْهِ لِبَقاءِ العالَمِ عَلىٰ صَلاحِهِ.

وَ قَدْ أَخْرَجْتُ الأَخْبارَ الَّتِي رَوَيْتها في هذا المَعْنى في هٰذَا الكِتاب في بابِ العِلَّةِ الَّتِي يُحْتاجُ مِنْ أَجْلِها إِلَى الإمامِ.

[لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَخْتارَ الْخَليفَةَ إِلَّا اللهُ عَزَّوَجَلَّ]:

وَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً» «جاعِلٌ»

نفرستادیم مگر رحمتی برای جهانیان» و بر صحّت آن، این قول خدای تعالی در قصهٔ حضرت نوح علیه السلام دلالت دارد که فرمود: گفتم از پروردگار آمرزش طلبید که او بسیار آمرزنده است و از آسمان باران پی درپی بر شما می فرستد، و از فوائد باران پی درپی، انسان و سایر حیوانات منتفع می شوند، و سبب آن نیز داعیان به دین خدا و هادیان به حقّ او می باشند، پس پاداش الهی به اندازهٔ قدرِ ایشان است و عقوبتش بر معاندین از روی حساب. بر این اساس است که می گوئیم برای بقای عالم و صلاح آن نیازمند به وجود امام می باشیم.

در این کتاب، اخباری که بدین معنی دلالت دارد، در باب «العِلَّة الَّتي يُحْتاجُ مِنْ أَجلِها إِلَى الإمام» نقل نموده ام.

جز خدای تعالی کسی را نسزد که خلیفه را برگزیند

و در سخن خدای تعالی که فرموده است: «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً»، کلمهٔ «جاعِلٌ» که با تنوین ذکر شده است، صفتِ خداوند است که نفس خود را بدان وصف فرموده است. یعنی نصبِ خلیفه را او انجام

۱ ـ الانبياء: ۱۰۷. ۲ ـ نوح: ۱۰ ـ ۱۲.

مُنَوَّنٌ صِفَةُ اللهِ الَّتِي وَصَفَ بِها نَفْسَهُ، وَ مِيزانُهُ قَوْلُهُ: «إِنِّي خالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ[1]» فَنَوَّنَهُ وَ وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ. فَمَنِ ادَّعىٰ أَنَّه يَخْتارُ الإمامَ وَجَبَ أَنْ يَخْلُقَ بَشَراً مِنْ طِينٍ، فَلَمّا بَطَلَ هذَا المَعْنىٰ بَطَلَ الآخَرُ إِذْ هُما في حَيِّزٍ واحِدٍ.

وَ وَجْهٌ آخَرُ: وَ هُوَ أَنَّ المَلائِكَةَ فِي فَضْلِهِمْ وَ عِصْمَتِهِمْ لَمْ يَصْلَحُوا لِاخْتِيارِ الإمامِ حَتّىٰ تَوَلَّى اللهُ ذٰلِكَ بِنَفْسِهِ دُونَهُمْ وَ احْتَجَّ بِهِ عَلىٰ عامَّةِ خَلْقِهِ أَنَّهُ لا سَبيلَ لَهُمْ إِلَى اخْتِيارِهِ لِما لَمْ يَكُنْ لِلْمَلائِكَةِ سَبيلٌ إِلَيْهِ مَعَ صَفائِهِمْ وَ وَفائِهِم وَ عِصْمَتِهِمْ، وَ مَدَحَ اللهُ إِيّاهُمْ في آياتٍ كَثيرَةٍ مِثْلِ قَوْلِهِ سُبْحانَهُ: «بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»[2] وَ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لا يَعْصُونَ اللهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ[3]».

ثُمَّ إِنَّ الإِنْسانَ بِما فيهِ مِنَ السَّفَهِ وَ الجَهْلِ كَيْفَ وَ أَنّىٰ يَسْتَتِبُّ لَهُ ذٰلِكَ فَهٰذا وَ الأَحكامُ

می دهد و لاغیر، و دلیل آن این است که در آیهٔ دیگر فرموده: «إِنِّي خالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ». که آنجا نیز خالق را تنوین داده و خود را بدان وصف فرموده است، یعنی این منم که خالق بَشَر از خاکم و لاغیر. و کسی که ادّعا می کند که او امام را بر می گزیند، ضروری است که بشر را از خاک بیافریند، و چون این معنی باطل است، آن نیز باطل خواهد بود، زیرا هر دوی آنها در امکان واحدی است.

و وجه دیگر آن است که فرشتگان با همهٔ فضیلت و عصمتی که دارند، صلاحیّت انتخاب امام را نداشتند، تا آنکه خداوند، خود متصدّی آن گردید و نه ایشان، و به این اختیار بر عامّه خلایقش احتجاج فرمود که ایشان را راهی در اختیار خلیفه نیست، زیرا فرشتگان خدا، با همهٔ صفا و وفا و پاکدامنیشان، چنین اختیاری نداشتند. خداوند ملائکه را در بسیاری از آیاتش ستوده است و از جمله می فرماید: ایشان بندگانی گرامی اند و در گفتار، به خداوند پیشی نجویند و در کردار به فرمان اویند. و نیز می فرماید: ملائکه نافرمانی خدای تعالی در فرامین او نمی کنند و آنچه را که او فرمان دهد همان را انجام می دهند.

در این صورت انسان با همهٔ بی خردی و نادانیش، چگونه و با چه صلاحیّتی

---

۱ - ص: ۷۱.　۲ - أنبياء: ۲۶ و ۲۷.　۳ - التحريم: ۶.

دُونَ الإِمامَةِ مِثْلُ الصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ وَ الحَجِّ وَ غَيْرِ ذٰلِكَ لَمْ يَكِلِ اللهُ عَزَّوَجَلَّ شَيْئاً مِنْ ذٰلِكَ إِلىٰ خَلْقِهِ، فَكَيْفَ وَكَلَ إِلَيْهِمُ الأَهَمَّ الجامِعَ لِلأَحْكامِ كُلِّها وَ الحَقائِقِ بِأَسْرِها.

[وُجُوبُ وَحْدَةِ الخَليفَةِ في كُلِّ عَصْرٍ:]

وَ في قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ «خَليفَةً» إِشارَةٌ إِلىٰ خَليفَةٍ واحِدَةٍ ثَبَتَ بِهِ وَ مَعَهُ إِبْطالُ ـ قَوْلِ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ في وَقْتٍ واحِدٍ أَئِمَّةٌ كَثيرَةٌ، وَ قَدِ اقْتَصَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الواحِدِ، وَ لَوْ كانَتِ الحِكْمَةُ ما قالُوهُ وَ عَبَّروا عَنْهُ لَمْ يَقْتَصِرِ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الواحِدِ، وَ دَعْوانا مُحاذٍ لِدَعْواهُمْ. ثُمَّ إِنَّ القُرْآنَ يُرَجِّحُ قَوْلَنا دُونَ قَوْلِهِمْ، وَ الْكَلِمَتانِ إِذا تَقابَلَتا ثُمَّ رَجَّحَ إِحْداهُما عَلَى الأُخْرىٰ بِالقُرْآنِ، كانَ الرُّجْحانُ أَوْلىٰ.

[لزومُ وجودِ الخليفةِ]

لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ ـ الآيَة» فِي الخِطابِ الَّذي خاطَبَ اللهُ

می تواند امام را انتخاب کند. احکام غیر امامت، مثل نماز و زکات و حجّ و غیره را بنگرید: آیا خدای تعالی آن احکام را به مردم واگذاشته است؟ مسلّماً در این احکام مردم حقّ اختیار و انتخاب ندارند، پس چگونه مسألهٔ امامت و خلافت را که جامع همهٔ احکام و حقایق است، به مردم واگذاشته است.

وجوب وحدت خلیفه در هر عصر

کلمهٔ «خلیفه» در سخن خدای تعالی اشاره دارد به اینکه خلیفه در هر عصری یکی بیش نیست و گفته کسانی که پنداشته‌اند در هر عصری ممکن است ائمّهٔ متعدّدی وجود داشته باشند، باطل است، و خدای تعالی بر یکی اکتفا کرده است و اگر حکمت خداوند اقتضایِ خلفایِ متعدّد داشت، او اکتفای به یک خلیفه نمی کرد. ادّعای ما در مقابل ادّعای ایشان است و قرآن کریم، گفتار ما را ترجیح می دهد، نه گفتار ایشان را، و چون دو کلمه در مقابل یکدیگر باشند و قرآن کریم یکی از آن دو را ترجیح دهد، اُولیٰ رجحان آن است.

لزوم وجود خلیفه

و در سخن خدای تعالی که فرموده: «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ»، خطاب را

عَزَّوَجَلَّ بِهِ نَبِيَّهُ صلّى الله عليه وآله وسلّم لَمّا قالَ: «رَبُّكَ» مِنْ أَصَحِّ الدَّليلِ عَلىٰ أَنَّهُ سُبْحانَهُ يَسْتَعْمِلُ هٰذَا المَعْنىٰ في أُمَّتِهِ إِلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ، فَإِنَّ الأَرْضَ لا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لَهُ عَلَيْهِمْ، وَ لَوْلا ذٰلِكَ لَمّا كانَ لِقَوْلِهِ: «رَبُّكَ» حِكْمَةٌ وَ كانَ يَجِبُ أَنْ يَقُولَ: «رَبُّهُمْ» وَ حِكْمَةُ اللهِ فِي السَّلَفِ كَحِكْمَتِهِ فِي الخَلَفِ، لا يَخْتَلِفُ في مَرِّ الأَيّامِ وَكَرِّ الأَعْوامِ، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَدْلٌ حَكيمٌ، لا يَجْمَعُهُ وَ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ نَسَبٌ، جَلَّ اللهُ عَنْ ذٰلِكَ.

[وجوبُ عِصمَةِ الإمام:]

وَ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنّي جاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَليفَةً ـ الآية» مَعنىً، وَ هُوَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ لا يَسْتَخْلِفُ إِلّا مَنْ لَهُ نِقاءُ السَّريرَةِ لِيَبْعُدَ عَنِ الخِيانَةِ، لِأَنَّهُ لَوِاخْتارَ مَنْ لا نِقاءَ لَهُ فِي السَّريرَةِ كانَ قَدْ خانَ خَلْقَهُ لِأَنَّهُ لَوْ أَنَّ دَلّالاً قَدَّمَ حَمّالاً خائِناً إِلىٰ تاجِرٍ فَحَمَلَ لَهُ حَمْلاً فَخانَ فيهِ كانَ الدَّلّالُ خائِناً، فَكَيْفَ تَجُوزُ الخِيانَةُ عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ

متوجّه پیامبرش ساخته است و این خطاب «رَبُّكَ» بهترین دلیل است که خدای تعالی امر خلافت را در امّت پیامبرش، تا روز قیامت ادامه خواهد داد، زیرا زمین هیچگاه از حجّت الهی خالی نخواهد بود، و اگر مقصود ادامهٔ خلافت نبود، خطاب «رَبُّكَ» حکمتی نداشت، و تعبیر «ربّهم» مناسب مقام بود. بعلاوه حکمت خدای تعالی در گذشته، مانند حکمت او در آینده است، و با مرور ایّام و گذشت سالها، دگرگون نخواهد شد، و این بدان جهت است که او عادل و حکیم است و با هیچ یک از آفریدگانش خویشی ندارد، و او برتر از آن است.

وجوب عصمت امام

و در این قول خدای تعالی «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنّي جاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَليفَةً»، معنایی وجود دارد که او تعالی و تقدّس جز افراد پاک باطن را خلیفه نمی‌سازد، تا از خیانت بر کنار باشد، چون اگر شخص آلوده‌ای را به عنوان خلیفه برگزیند، به مخلوقات خود خیانت کرده است؛ زیرا اگر دلّالی، حمّال خائنی را برای تاجری بفرستد تا کالایی را برای او ببرد، و آن حمّال درکالا خیانت کند، آن دلّال هم خائن خواهد بود. پس چگونه خیانت بر خدای تعالی روا است؟ در

هُوَ يَقُولُ ـ وَ قَوْلُهُ الحَقُّ ـ «إِنَّ اللهَ لا يَهْدي كَيْدَ الخائِنينَ»(۱) وَ أَدَّبَ مُحَمَّداً صلّى الله عليه وآله بِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ لا تَكُنْ لِلْخائِنينَ خَصيماً»(۲) فَكَيْفَ وَ أَنّىٰ يَجُوزُ أَنْ يَأْتِيَ ما يَنْهىٰ عَنْهُ، وَ قَدْعَيَّرَ الْيَهُودَ بِسِمَةِ النِّفاقِ، وَ قالَ: «أَتَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَفَلا تَعْقِلُونَ»(۳).

وَ في قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً» حُجَّةٌ قَوِيَّةٌ في غَيْبَةِ الإِمامِ عليه السلام، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَمّا قالَ: «إِنّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً» أَوْجَبَ بِهٰذَا اللَّفْظِ مَعْنىً وَ هُوَ أَنْ يَعْتَقِدُوا طاعَتَهُ فَاعْتَقَدَ عَدُوُّ اللهِ إِبْليسُ بِهٰذِهِ الْكَلِمَةِ نِفاقاً وَ أَضْمَرَهُ حَتّىٰ صارَ بِهِ مُنافِقاً، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ أَضْمَرَ أَنَّهُ يُخالِفُهُ مَتَى اسْتَعْبَدَ بِالطّاعَةِ لَهُ، فَكانَ نِفاقُهُ أَنْكَرَ النِّفاقِ لِأَنَّهُ نِفاقٌ بِظَهْرِ الْغَيْبِ، وَ لِهٰذا مِنَ الشَّأْنِ صارَ أَخْزَى الْمُنافِقينَ كُلِّهِمْ.

حالی که سخنش حقّ است که می‌فرماید: «خداوند نیرنگ خیانتکاران را رهبری نمی‌کند. (به مقصد نمی‌رساند)» و با این سخن خود، پیامبرش را تأدیب فرموده است که: «مدافع خیانتکاران مباش». پس چگونه و از کجا روا باشد که آنچه دیگران را از آن نهی می‌کند، خود مرتکب شود، در حالی که یهودیان را به واسطهٔ نفاقشان نکوهش کرده و فرموده است: «آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خودتان را فراموش می‌کنید، در حالی که کتاب را می‌خوانید، آیا تعقّل نمی‌کنید؟». و در این سخن خدای تعالی «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً»، دلیل استواری است، برای غیبت امام عليه السلام، و آن دلیل این است که چون خداوند فرمود: «إِنّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً»، با این لفظ معنایی را واجب ساخت و آن اینکه بایستی عقیده‌مند به طاعت آن خلیفه باشند. امّا ابلیس به دنبال این سخن، عقیدهٔ نفاق اتّخاذ کرد و آن را در دل نهان ساخت، تا آنکه به واسطهٔ آن منافق گردید، او دل بر آن نهاد که با طاعتِ خلیفهٔ حقّ مخالفت کند، و این زشت‌ترین انواع نفاق است، زیرا آن، نفاقِ نهانی و قلبی است و از این رو است که شیطان، رسواترین منافقین است.

۱ - یوسف: ۵۲. ۲ - النساء: ۱۰۵ ۳ - البقرة: ۴۴.

وَ لَمّا عَرَّفَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مَلائِكَتَهُ ذٰلِكَ أَضْمَرُوا الطّاعَةَ لَهُ وَ اشْتاقُوا إِلَيْهِ فَأَضْمَرُوا نَقِيضَ مَا أَضْمَرَهُ الشَّيْطانُ فصارَ لَهُمْ مِنَ الرُّتْبَةِ عَشَرَةُ أَضْعافِ مَا اسْتَحَقَّ عَدُوُّاللهِ مِنَ الخِزْيِ وَ الخَسارِ. فَالطّاعَةُ وَ المُوالاتُ بِظَهْرِ الغَيْبِ أَبْلَغُ فِي الثَّوابِ وَ المَدْحِ لِأَنَّهُ أَبْعَدُ مِنَ الشُّبْهَةِ وَ المُغالَطَةِ. وَ لِهٰذا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله وسلّم أَنَّهُ قالَ: «مَنْ دَعا لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الغَيْبِ ناداهُ مَلَكٌ مِنَ السَّماءِ: وَ لَكَ مِثْلاهُ».

وَ إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَكَّدَ دِينَهُ بِالإِيمانِ بِالغَيْبِ فَقالَ: «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالغَيْبِ ـ الآيَة»[1] فَالإيمانُ بِالغَيْبِ أَعْظَمُ مَثُوبَةً لِصاحِبِهِ لِأَنَّهُ خِلْوٌ مِنْ كُلِّ عَيْبٍ وَ رَيْبٍ لِأَنَّ بَيْعَةَ الخَلِيفَةِ وَقْتَ المُشاهَدَةِ قَدْيُتَوَهَّمُ عَلَى المُبايِعِ أَنَّهُ إِنَّما يُطِيعُ رَغْبَةً فِي خَيْرٍ أَوْ مالٍ، أَوْ رَهْبَةً مِنْ قَتْلٍ أَوْ غَيْرِ ذٰلِكَ مِمّا هُوَ عاداتُ أَبْناءِ الدُّنْيا فِي طاعَةِ مُلُوكِهِمْ، وَ

امّا وقتی خدای تعالی خلیفه را به ملائکه معرّفی فرمود، طاعت وی را در دل گرفتند و مشتاق وی شدند. ایشان نقیض آنچه را که شیطان در دل نهان ساخته بود، برگزیدند و در جهت کمال و ترقّی مستحقّ ده برابر درجه‌ای شدند که شیطان سزاوار رسوائی و عذاب در جهت انحطاط و سقوط گردید. پس طاعت و دوستی غائبانه و قلبی، ثواب و مدح بیشتری دارد، زیرا در معرض اشتباهکاری و نیرنگ نیست و از این رو از پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم روایت شده است که فرمودند هرکس برای برادر دینی خود در نهان و از صمیم دل دعا کند، فرشته‌ای از آسمان وی را ندا در دهد که برای تو دو برابر آن است.

خدای تعالی دین خود را به وسیلهٔ ایمان به غیب تأکید فرموده و گفته است: «هُدىً لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ». البتّه ایمان به غیب، ثواب بیشتری برای مؤمن به دنبال دارد، چون از هر عیب و رَیبی مُبرّاست، زیرا اگر کسی با خلیفه‌ای که حضور دارد بیعت کند، ممکن است این توهّم پیش آید که او برای جلبِ منفعت و ثروت و یا ترس از قتل و غیر آن اطاعت کرده است، چنانکه شیوهٔ دنیاپرستان در اطاعت از پادشاهان است. امّا ایمان به غیب از همهٔ شوائب

۱ ـ البقرة: ۲.

إيمانُ الغَيْبِ مَأْمُونٌ مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهِ، وَ مَحْرُوسٌ مِنْ مَعايِبِهِ بِأَصْلِهِ. يَدُلُّ عَلىٰ ذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «فَلَمّا رَأَوا بَأْسَنا قالُوا آمَنّا بِاللهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إيمانُهُمْ لَمّا رَأَوا بَأْسَنا»[1] وَ لَمّا حَصَلَ لِلْمُتَعَبِّدِ ما حُصِلَ مِنَ الإيمانِ بِالغَيْبِ لَمْ يَحْرِمِ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ذٰلِكَ مَلائِكَتَهُ فَقَدْ جاءَ فِي الخَبَرِ: إنَّ اللهَ سُبْحانَهُ قالَ هٰذِهِ المَقالَةَ لِلْمَلائِكَةِ قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ بِسَبْعَمِائَةِ عامٍ. وَ كانَ يَحْصُلُ في هٰذِهِ المُدَّةِ الطّاعَةُ لِمَلائِكَةِ اللهِ عَلىٰ قَدْرِها. وَ لَوْ أَنْكَرَ مُنْكِرٌ هٰذَا الخَبَرَ وَ الوَقْتَ وَ الأَعْوامَ لَمْ يَجِدْ بُدًّا مِنَ القَوْلِ بِالغَيْبَةِ وَ لَوْ ساعَةً واحِدَةً، وَ السّاعَةُ الواحِدَةُ لا تَتَعَرّىٰ مِنْ حِكْمَةٍ مّا، وَ ما حَصَلَ مِنَ الحِكْمَةِ فِي السّاعَةِ الواحِدَةِ حَصَلَ فِي السّاعَتَيْنِ حِكْمَتانِ وَ فِي السّاعاتِ حِكَمٌ، فَما زادَ فِي الوَقْتِ إلّا زادَ فِي المَثُوبَةِ وَ ما زادَ فِي المَثُوبَةِ إلّا كَشَفَ عَنِ الرَّحْمَةِ، وَ دَلَّ عَلَى الجَلالَةِ. فَصَحَّ الخَبَرُ أَنَّ فِيهِ تَأْيِيدَ الحِكْمَةِ وَ تَبْلِيغَ الحُجَّةِ.

مُبَرّاست و از این عیوب مصون است. دلیل بر این مطلب گفتهٔ خدای تعالی است که: «چون سختی عذاب ما را دیدند گفتند به خدای یکتا ایمان آوردیم، و بدانچه شرک می‌ورزیدیم کافر شدیم. امّا ایمان ایشان وقتی عذاب ما را می‌بینند، هیچ فایده‌ای برایشان ندارد». و چون برای پرستندگان حقّ در ایمان به غیب ثواب وافری مقرّر است، خدای تعالی فرشتگان را از این ثواب محروم نساخت. و در خبر آمده است که خدای ـ سبحان ـ هفتصد سال پیش از آفرینش آدم، این اعلام را به فرشتگان فرمود، و در این مدّت برای فرشتگان این طاعت ـ یعنی ایمان به غیب ـ حاصل بود. و اگر کسی این خبر و این مدّت را انکار کند، بناچار بایستی ولو به اندازه یک ساعت هم باشد، اعلام را به آفرینش آدم مقدّم بداند و این همان غیب و نهان بودن آدم بر فرشتگان است. آری یک ساعت هم حکمتی دارد و حکمت یک ساعت در ظرف دو ساعت، دو حکمت است و در ساعتهای متعدّده حکمتهای متعدّده متصوّر است و هر چه مدّت بیشتر باشد ثواب نیز بیشتر خواهد بود، و ثواب بیشتر، از مزید رحمت است و دلالت بر جلالت خداوند دارد. پس می توان گفت که در این خبر تأیید حکمت و تبلیغ حجّت است.

---

۱ ـ المؤمن: ۸۴.

وَ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» حُجَّةٌ فِي غَيْبَةِ الإمامِ عليه السلام مِنْ أَوْجُهٍ كَثِيرَةٍ:

أَحَدُها: أَنَّ الغَيبَةَ قَبْلَ الوُجُودِ أَبْلَغُ الغَيْباتِ كُلِّها وَ ذٰلِكَ أَنَّ المَلائِكَةَ ما شَهِدُوا قَبْلَ ذٰلِكَ خَليفَةً قَطُّ، وَ أَمّا نَحْنُ فَقَدْ شاهَدْنا خُلَفاءَ كَثِيرِينَ غَيْرَ واحِدٍ قَدْ نَطَقَ بِهِ القُرْآنُ وَ تَواتَرَتْ بِهِ الأَخْبارُ حَتّىٰ صارَتْ كَالْمُشاهَدَةِ، وَ المَلائِكَةُ لَمْ يَعْهَدُوا واحِداً مِنْهُمْ. فَكانَتْ تِلْكَ الغَيْبَةُ أَبْلَغَ.

وَ أُخْرىٰ: أَنَّها كانَتْ غَيْبَةً مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ هٰذِهِ الغَيْبَةُ الَّتِي لِلإمامِ عليه السلام هِيَ مِنْ قِبَلِ أَعْداءِ اللهِ تَعالىٰ، فَإذا كانَ فِي الغَيْبَةِ الَّتِي هِيَ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عِبادَةٌ لِمَلائِكَتِهِ فَمَا الظَّنُّ بِالغَيْبَةِ الَّتِي هِيَ مِنْ أَعْداءِ اللهِ وَ فِي غَيْبَةِ الإمامِ عليه السلام عِبادَةٌ مُخْلِصَةٌ لَمْ تَكُنْ فِي تِلْكَ الغَيْبَةِ، وَ ذٰلِكَ أَنَّ الإمامَ الغائِبَ عليه السلام مَقْمُوعٌ مَقْهُورٌ مُزاحَمٌ فِي حَقِّهِ، قَدْ غُلِبَ قَهْراً، وَ جَرىٰ عَلىٰ شيعَتِهِ مِنْ أَعْداءِ اللهِ ماجَرىٰ مِنْ سَفْكِ الدِّماءِ وَ نَهْبِ الأَمْوالِ وَ إبْطالِ

و در این قول خدای تعالی که «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، از جهات عدیده بر غیبت امام عليه السلام احتجاج می شود.

اوّل آنکه غیبت قبل از وجود خلیفه از همهٔ انواع غیبت بلیغ تر است، زیرا فرشتگان خلیفه‌ای پیش از آن ندیده بودند، ولی ما شاهد خلفای بسیاری بوده‌ایم که قرآن کریم و اخبار متواتره از آنها خبر داده‌اند، به گونه‌ای که به منزلهٔ مشاهده در آمده است امّا فرشتگان از هیچکدامشان اطّلاعی نداشتند. پس آن غیبت بلیغ تر است.

وجه دیگر آن است که غیبتِ خلیفه از فرشتگان از جانبِ خدایِ تعالیٰ بود، ولی این غیبتی که برای امام عليه السلام است از جانبِ دشمنانِ خدایِ تعالی است که قصد جان امام را دارند، پس اگر در غیبتی که از جانب خدای تعالیٰ است، عبادتی برای فرشتگان باشد، دربارهٔ غیبتی که از طرف دشمنان خداست چه می توان گفت؟ در حالی که مسلّماً در غیبت امام عليه السلام عبادت مخلصانه‌ای است که در آن غیبت نیست، و این از آن رو است که امام غائب، رانده شده و مقهور است و به حقّ او تعدّی شده و سیل خون شیعیانش به دست دشمنانش روان شده

الأَحْكامِ وَ الجَورِ عَلَى الأَيْتامِ وَ تَبدِيل الصَّدَقاتِ وَ غَيْرِ ذٰلِكَ مِمّا لاخِفاءَ بِهِ، وَ مَنِ اعْتَقَدَ مُوالاتَهُ شارَكَهُ في أَجْرِهِ وَ جِهادِهِ، وَ تَبَرَّأَ مِنْ أَعْدائِهِ، وَ كانَ لَهُ في بَراءَةِ مَوالِيهِ مِنْ أَعْدائِهِ أَجْرٌ، وَ في وِلايَةِ أَوْلِيائِهِ أَجْرٌ يَرْبُو عَلىٰ أَجْرِ مَلائِكَةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الإِيمانِ بِالإِمامِ المُغَيَّبِ فِي العَدَمِ، وَ إِنَّما قَصَّ اللهُ عَزَّوَجَلَّ نَبَأَهُ قَبْلَ وُجُودِهِ تَوْقِيراً وَ تَعْظِيماً لَهُ لِيَسْتَعْبِدَ لَهُ المَلائِكَةَ وَ يَتَشَمَّرُوا لِطاعَتِهِ.

وَ إِنَّما مِثالُ ذٰلِكَ تَقْدِيمُ المَلِكِ فِيما بَيْنَنا بِكِتابٍ أَوْ رَسُولٍ إِلىٰ أَوْلِيائِهِ أَنَّهُ قادِمٌ عَلَيْهِمْ حَتّىٰ يَتَهَيَّؤُوا لِاسْتِقْبالِهِ وَ ارْتِيادِ الهَدايا لَهُ ما يَقْطَعُ بِهِ وَ مَعَهُ عُذْرَهُمْ في تَقْصِيرٍ إِنْ قَصَّرُوا في خِدْمَتِهِ كَذٰلِكَ بَدَءَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِذِكْرِ نَبَئِهِ إِبانَةً عَنْ جَلالَتِهِ وَ رُتْبَتِهِ. وَ كَذٰلِكَ قَضِيَّتُهُ فِي السَّلَفِ وَ الخَلَفِ، فَما قَبَضَ خَلِيفَةً إِلّا عَرَّفَ خَلْقَهُ الخَلِيفَةَ الَّذِي يَتْلُوهُ، وَ تَصْدِيقُ ذٰلِكَ

و اموالشان به غارت رفته، و به احکام حقّه، خطّ بطلان کشیده شده، و بر یتیمان ستمها رسیده، و زکوات در غیر مورد صرف گردیده و فجایع دیگری به وقوع پیوسته که بر اهل حقّ پوشیده نیست. و کسی که معتقد به پیروی آن امام باشد، در اجر جهاد او شریک است و از دشمنانش بیزاری جسته است، و در براءت دوستانش از دشمنانش اجری است و در دوستی با دوستانش پاداشی است، که از پاداش فرشتگان، به جهت اعتقاد به خلیفهٔ غائبی که هنوز در عدم است، برتر است. خدای تعالیٰ داستان آن خلیفه را قبل از آنکه به عرصه زمین پا گذارد بیان کرده است، تا تعظیم و بزرگداشت او باشد و فرشتگان بر او سر فرود آورند و آماده فرمانبرداری او گردند.

مثال آن پادشاهی است که به وسیلهٔ نامه یا قاصدی به دوستانش خبر می دهد که به زودی بر ایشان وارد می شود تا آنها آمادهٔ استقبالش شوند و برای او هدایا فراهم کنند، تا اگر در خدمتش کوتاهی کردند، قطع عذر از ایشان شده باشد. همچنین است پیشگویی خدای تعالیٰ از پیدایش خلیفه، برای اظهار جلالت و مقام اوست و همین طور است قضیّهٔ او در اسلاف و اخلاف، خدای تعالیٰ هیچ خلیفه‌ای را قبض روح نکرد مگر آنکه جانشین او را که پس از وی می آید به مردم معرّفی کرد؛ و تصدیق این مطلب قول خدای تعالیٰ است که

قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «أَفَمَنْ كانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ ـ الآيَة»(۱) وَ الَّذِي عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ مُحَمَّدٌ صلّى الله عليه وآله، وَ الشّاهِدُ الَّذِي يَتْلُوهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ أَمِيرُالمُؤمِنينَ عليه السلام. دَلالَتُهُ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسىٰ إِماماً وَ رَحْمَةً» وَ الكَلِمَةُ مِنْ كِتابِ مُوسىَ الحاذِيَةُ لِهٰذَا المَعْنىٰ حَذْوَا النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ القُذَّةِ بِالقُذَّةِ قَوْلُهُ: «وَ واعَدْنا مُوسىٰ ثَلاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قالَ مُوسىٰ لِأَخِيهِ هٰرُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِيلَ المُفْسِدِينَ»(۲)

[السِّرُّ فِي أَمْرِهِ تَعالىٰ المَلائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ عليه السلام:]

وَ اسْتَعْبَدَاللهُ عَزَّوَجَلَّ المَلائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ تَعْظِيماً لَهُ لِما غَيَّبَهُ عَنْ أَبْصارِهِمْ وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِنَّما أَمَرَهُمْ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ لِما أَوْدَعَ صُلْبَهُ مِنْ أَرْواحِ حُجَجِ اللهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ فَكانَ ذٰلِكَ السُّجُودُ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ عُبُودِيَّةً وَ لِآدَمَ طاعَةً. وَ لِما فِي صُلْبِهِ تَعْظِيماً. فَأَبىٰ

فرموده است: «آيا كسى كه بر بيّنه‌اى از جانب پروردگار خود است و گواهى از جانب خداى تعالىٰ همراه اوست...» كه مراد از كسى كه بر بيّنه‌اى از جانب پروردگار است، محمّد صلّى الله عليه وآله است و مراد از گواهى كه همراه اوست، علىّ بن ـ ابى طالب اميرالمؤمنين عليه السلام است. و دليل آن، قول خداى تعالىٰ است كه: «و پيش از وى كتابِ موسى پيشوا و رحمت بوده»، و آن كلمه‌اى كه از كتاب موسى ـ طابق النّعل بالنّعل ـ برابر اين معنى است، اين سخن خداوند است: «و ما با موسى سى شب پيمان كرديم و آن را با ده شب به اتمام رسانديم پس ميقات پروردگارش با چهل شب به پايان رسيد و موسى به برادرش هارون گفت: خليفهٔ من در ميانِ قومم باش و اصلاح كن و از روش مفسدين پيروى مكن».

سرّ فرمان به ملائكه در سجود به آدم

خداى تعالىٰ به دليل تعظيم آدم، فرشتگان را به سجود به آدم فراخواند، و از چشمان ايشان، حقيقتى را نهان داشت و آن حقيقت اين بود كه خداى تعالى ارواح حُجَج الهى را در صُلب آدم قرار داده بود. پس آن سجود براى خداى تعالى، عبوديّت؛ و براى آدم طاعت؛ و براى آنچه در صُلب آدم قرارداشت، تعظيم

۱ ـ هود: ۱۷. ۲ ـ الاعراف: ۱۴۲.

إبْلِيسُ أنْ يَسْجُدَ لِآدَمَ حَسَداً لَهُ إذْ جَعَلَ صُلْبَهُ مُسْتَوْدَعَ أرْواحِ حُجَجِ اللهِ دُونَ صُلْبِهِ فَكَفَرَ بِحَسَدِهِ وَ تَأبِّيهِ، وَ فَسَقَ عَنْ أمْرِ رَبِّهِ، وَ طُرِدَ عَنْ جِوارِهِ، وَ لُعِنَ وَ سُمِّيَ رَجِيماً لِأجْلِ إنْكارِهِ لِلْغَيْبَةِ لِأنَّهُ احْتَجَّ فِي امْتِناعِهِ مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ بِأنْ قالَ: «أنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» [1] فَجَحَدَ ما غُيِّبَ عَنْ بَصَرِهِ وَ لَمْ يُوقِعِ التَّصْدِيقَ بِهِ، وَ احْتَجَّ بِالظّاهِرِ الَّذِي شاهَدَهُ وَ هُوَ جَسَدُ آدَمَ عليه السلام، وَ أنْكَرَ أنْ يَكُونَ يَعْلَمُ لِما فِي صُلْبِهِ وُجُوداً. وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِأنَّ آدَمَ إنَّما جُعِلَ قِبْلَةً لِلْمَلائِكَةِ وَ اُمِرُوا بِالسُّجُودِ لَهُ لِتَعْظِيمِ ما فِي صُلْبِهِ. فَمَثَلُ مَنْ آمَنَ بِالقائِمِ عليه السلام فِي غَيْبَتِهِ مَثَلُ المَلائِكَةِ الَّذِينَ أطاعُوا اللهَ عَزَّوَجَلَّ فِي السُّجُودِ لِآدَمَ، وَ مَثَلُ مَنْ أنْكَرَ القائِمَ عليه السلام فِي غَيْبَتِهِ مَثَلَ إبْلِيسَ فِي امْتِناعِهِ مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ كَذٰلِكَ رُوِيَ عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام:

و تکریم بود. امّا ابلیس به جهت حسد به آدم، از سجدهٔ به او خودداری کرد، زیرا ارواح حُجج الهی را در صُلب آدم قرار داده بود، نه در صلب او، و بخاطر این حسد و خودداری کافر شد و بواسطهٔ نافرمانی از فرمان پروردگارش فاسق گردید و از جوار رحمتش مطرود و ملعون گردید و رجیم نامیده شد، و اینهمه بخاطر آن بود که منکر «غیبت» گردید و دلیلش در امتناع از سجدهٔ بر آدم این بود که گفت: «من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و وی را از خاک» و آنچه را از دیده‌اش نهان بود انکار کرد و آن را باور نداشت و به همان ظاهری که مشاهده می کرد احتجاج کرد، که آن، جسد آدم بود و منکر آن شد که می داند در صلب او چه سپرده شده، و به اینکه آدم به واسطهٔ ارواح مکرّمه‌ای که در صلب اوست، قبلهٔ فرشتگان واقع شده، و فرمان سجدهٔ به آدم بخاطر تعظیم به اصلاب اوست، ایمان نیاورد. پس کسانی که به امام غائب عليه السلام در حال غیبتش ایمان داشته باشند، مانند همان فرشتگانی هستند که خدای تعالی را در سجدهٔ بر آدم اطاعت کردند، و کسانی که منکر امام غائب عليه السلام در حال غیبتش باشند، مانند ابلیس‌اند که از سجدهٔ بر آدم سرپیچی کرد، چنانکه از امام صادق، جعفر بن‌ـ محمّد عليهما السلام نیز همین مطلب روایت شده است.

---

۱ - الاعراف: ۱۲.

حَدَّثَنا بِذلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ المُتَوَكِّلِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَبي عَبْدِاللهِ الكُوفيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعيلَ البَرْمَكيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الكُوفيِّ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ سَعيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ أَيْمَنَ بْنِ مُحْرِزٍ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام أَنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالى عَلَّمَ آدَمَ عليه السلام أَسْماءَ حُجَجِ اللهِ كُلَّها، ثُمَّ عَرَضَهُمْ ـ وَ هُمْ أَرْواحٌ ـ عَلَى المَلائِكَةِ فَقالَ: أَنْبِئُوني بِأَسْماءِ هٰؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ بِأَنَّكُمْ أَحَقُّ بِالخِلافَةِ فِي الأَرْضِ لِتَسْبيحِكُمْ وَ تَقْديسِكُمْ مِنْ آدَمَ عليه السلام «قالُوا سُبْحانَكَ لا عِلْمَ لَنا إِلّا ما عَلَّمْتَنا إِنَّكَ أَنْتَ العَليمُ الحَكيمُ» قالَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالى: «يا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ فَلَمّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ» وَقَفُوا عَلى عَظيمِ مَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَ اللهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ، فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ أَحَقُّ بِأَنْ يَكُونُوا خُلَفاءَ اللهِ في أَرْضِهِ وَ حُجَجَهُ عَلىٰ بَرِيَّتِهِ، ثُمَّ غَيَّبَهُمْ عَنْ أَبْصارِهِمْ وَ اسْتَعْبَدَهُمْ بِوِلايَتِهِمْ وَ مَحَبَّتِهِمْ وَ قالَ لَهُمْ: «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰواتِ وَ الأَرْضِ وَ أَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ». حَدَّثَنا بِذلِكَ أَحْمَدُ بْنُ الحَسَنِ القَطّانُ قالَ: حَدَّثَنا الحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّريُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيّا الجَوْهَريُّ قالَ: حَدَّثَنا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمارَةَ، عَنْ أَبيهِ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام.

أَيْمَن بن مُحْرِز از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «خدای تعالی همهٔ اسماء الهی را به آدم علیه السلام آموخت، سپس ارواح آن حُجج طاهره را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گوئید که شما (بخاطر تسبیح و تقدیستان) سزاوارتر از آدم به خلافت هستید، نامهای ایشان را به من بگوئید. گفتند: تو منزّهی، ما را دانشی نیست جز آنچه تو به ما آموختی و تو دانا و حکیمی. خدای تعالیٰ فرمود: ای آدم! اسماء ایشان را بازگو، و هنگامی که اسماء حُجج الهی را بیان کرد، به مقام والای آدم نزد خدای تعالیٰ واقف شدند، و دانستند که آنان (حُجج) سزاوارترند که خلفای الهی و حجّتهای او بر آفریدگان باشند. سپس آنها را از دیدگان ملائکه پنهان کرد و فرشتگان را به سبب ولایت و محبّتشان، به پرستش خود فراخواند و به آنها گفت: آیا به شما نگفتم که من به غیب آسمانها و زمین داناترم و می‌دانم آنچه را که شما آشکار می‌کنید و آنچه را که شما نهان می‌دارید؟. این مطلب را جعفر بن محمّد بن عُماره از پدرش و او از امام جعفر-

وَ هٰذا اسْتِعْبادُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ لِلْمَلائِكَةِ بِالْغَيْبَةِ، وَ الآيَةُ أَوَّلُها في قِصَّةِ الْخَليفَةِ وَ إذا كانَ آخِرُها مِثْلُها كانَ لِلْكَلامِ نَظْمٌ وَ فِي النَّظْمِ حُجَّةٌ. وَ مِنْهُ يُؤخَذُ وَجْهُ الإجْماعِ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله أَوَّلِهِمْ وَ آخِرِهِمْ، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ سُبْحانَهُ وَ تَعالىٰ إذا عَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ كُلَّها عَلىٰ ما قالَهُ الْمُخالِفُونَ فَلا مُحالَةَ أَنَّ أَسْماءَ الأَئِمَّةِ علیهم السلام داخِلَةٌ في تِلْكَ الْجُمْلَةِ، فَصارَ ما قُلْناهُ في ذٰلِكَ بِإجْماعِ الأُمَّةِ.

وَ مِنْ أَصَحِّ الدَّليلِ عَلَيْهِ أَنَّهُ لا مُحالَةَ لَمّا دَلَّ الْمَلائِكَةَ عَلَى السُّجُودِ لِآدَمَ فَإنَّهُ حَصَلَ لَهُمْ عِبادَةٌ، فَلَمّا حَصَلَ لَهُمْ عِبادَةٌ أَوْجَبَ بابُ الْحِكْمَةِ أَنْ يَحْصُلَ لَهُمْ ما هُوَ في حَيِّزِهِ، سَواءٌ كانَ في وَقْتٍ أَوْ في غَيْرِ وَقْتٍ، فَإنَّ الأَوْقاتَ ما تُغَيِّرُ الْحِكْمَةَ وَ لا تُبَدِّلُ الْحُجَّةَ. أَوَّلُها كَآخِرِها، وَ آخِرُها كَأَوَّلِها، لا يَجُوزُ في حِكْمَةِ اللهِ أَنْ يَحْرِمَهُمْ مَعْنًى مِنْ مَعاني الْمَثُوبَةِ، وَ لا أَنْ يَبْخَلَ

صادق علیه السلام نیز روایت کرده است.

و این، طلبِ عبادتْ کردنِ خدای تعالی از فرشتگان است، به واسطهٔ یک امرِ غایب. و چون صدر آیه، راجع به داستان خلافت است، دنبالهٔ آن هم بایستی راجع به خلافت باشد، تا کلام از نظمی برخوردار باشد و در نظم حجّتی است، بلکه از این نظر، می توان مطلب را به اجماع همهٔ مسلمین از عامّه و خاصّه ثابت کرد، زیرا مخالفینِ امامیّه می گویند: خدای تعالیٰ جملهٔ اسماء را به آدم آموخت و ناگزیر، اسماء ائمّه علیهم السلام نیز داخل در آن جمله خواهد بود، پس آنچه ما می گوئیم مورد اتّفاق و اجماع اُمّت می گردد.

یک دلیل دیگر بر اینکه مقصود از اسماء، در آیهٔ شریفه، اسماءِ ائمّهٔ معصومین علیهم السلام است، این است که چون ملائکه بر سجود به آدم دلالت شدند، منظور این بود که عبادتی برای ایشان حاصل شود، و حکمت الهی اقتضا می کند که در ضمن انجام این عبادت، حدّ اعلای فضیلت و ثوابی را که ممکن است در آن موضوع باشد درک کنند، خواه در همان وقت باشد و یا در غیرِ آن وقت، زیرا اختلاف اوقات، موجب تغییرِ حکمت الهی نمی شود و حجّت او را دِگرگون نمی کند، که اوّل آن مانند آخرش، و آخر آن مانند اوّلش می باشد، و در حکمتِ الهی روا نیست که هیچ ثوابی را از ایشان دریغ دارد و به هیچ فضیلتی از فضائل

بِفَضْلٍ مِنْ فَضائِلِ الأَئِمَّةِ لِأَنَّهُمْ كُلَّهُمْ شَرْعٌ واحِدٌ دَليلُ ذٰلِكَ أَنَّ الرُّسُلَ مَتىٰ آمَنَ مُؤمِنٌ بِواحِدٍ مِنْهُمْ، أَوْ بِجَماعَةٍ وَ أَنْكَرَ واحِداً مِنْهُمْ، لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ إيمانُهُ. كَذٰلِكَ القَضِيَّةُ فِي الأَئِمَّةِ عليهم السلام أَوَّلُهُمْ وَ آخِرُهُمْ واحِدٌ. وَ قَدْ قالَ الصّادِقُ عليه السلام : «المُنْكِرُ لِآخِرِنا كَالمُنْكِرِ لِأَوَّلِنا» وَ قالَ عليه السلام : «مَنْ أَنْكَرَ واحِداً مِنَ الأَحْياءِ فَقَدْ أَنْكَرَ الأَمْواتَ».

وَ سَأُخْرِجُ ذٰلِكَ فِي هٰذا الكِتٰبِ مُسْنَداً فِي مَوْضِعِهِ إِنْ شاءَ اللهُ. فَصَحَّ أَنَّ قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ كُلَّها» أَرادَ بِهِ أَسْماءَ الأَئِمَّةِ عليهم السلام . وَ لِلأَسْماءِ مَعانٍ كَثيرَةٌ وَ لَيْسَ أَحَدُ مَعانيها بِأَوْلىٰ مِنَ الآخَرِ. وَ الأَسْماءُ أَوْصافٌ وَ لَيْسَ أَحَدُ الأَوْصافِ بِأَوْلىٰ مِنَ الآخَرِ. فَمَعْنَى الأَسْماءِ أَنَّهُ سُبْحانَهُ عَلَّمَ آدَمَ عليه السلام أَوْصافَ الأَئِمَّةِ كُلَّها أَوَّلَها وَ آخِرَها. وَ مِنْ أَوْصافِهِمُ العِلْمُ وَ الحِلْمُ وَ التَّقْوىٰ وَ الشَّجاعَةُ وَ العِصْمَةُ وَ السَّخاءُ وَ الوَفاءُ. وَ قَدْ نَطَقَ بِمِثْلِهِ كِتابُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فِي أَسْماءِ الأَنْبِياءِ عليهم السلام كَقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ اذْكُرْ فِي الكِتابِ

ائمه عليهم السلام بُخل ورزد، زیرا همهٔ ائمه، راه و روش واحدی داشتند، و دلیل آن این است که اگر شخصی به یکی یا جمعی از رسولان الهی ایمان آورد، امّا یکی دیگر از ایشان را انکار کند، ایمانش پذیرفته نمی شود. ائمه نیز این چنین‌اند، اوّل و آخر ایشان یکی هستند، و امام صادق عليه السلام فرموده‌اند: کسی که آخرین ما را انکار کند، مانند کسی است که اوّلین ما را انکار کند. و باز می فرمایند: کسی که یکی از احیا را انکار کند، مانند کسی است که همهٔ اموات را انکار کرده باشد.

من در این کتاب، احادیث مربوط به این موضوع را در جای خود ـإنْ شاءَ الله ـ خواهم آورد، و بنابر آنچه ذکر شد، درست است که بگوئیم مقصود از «وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ كُلَّها»، ائمّهٔ معصومین عليهم السلام اند، و کلمهٔ «اسماء» معانی بسیاری دارد و هیچیک از آن معانی بر معانی دیگرش ترجیح ندارد، و اسماء همان اوصافند، و هیچ یک از اوصاف بر وصف دیگر ترجیح ندارد، و معنای اسماء این است که خدای سبحان، همهٔ اوصاف ائمّه را ـ از اوّل تا به آخر ـ به ایشان آموخت، و از اوصاف ایشان، علم و تقوی و شجاعت و عصمت و سَخا و وفا است و در قرآن کریم مانند این اوصاف دربارهٔ انبیاء، آمده است، چنانکه می فرماید: «یاد کن

إِبْراهِيمَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً»[۱] «وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِسْمٰعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَكانَ رَسُولاً نَبِيّاً. وَكانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلوٰةِ وَالزَّكوٰةِ وَكانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيّاً. وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً. وَ رَفَعْناهُ مَكاناً عَلِيّاً»[۲] وَ كَقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ مُوسىٰ إِنَّهُ كانَ مُخْلِصاً وَ كانَ رَسُولاً نَبِيّاً. وَ نادَيْناهُ مِنْ جانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْناهُ نَجِيّاً. وَ وَهَبْنالَهُ مِنْ رَحْمَتِنا أَخاهُ هٰرُونَ نَبِيّاً»[۳].

فَوَصَفَ الرُّسُلَ عليهم‌السلام وَ حَمَدَهُمْ بِما كانَ فِيهِمْ مِنَ الشِّيَمِ الْمَرْضِيَّةِ وَ الْأَخْلاقِ الزَّكِيَّةِ، وَكانَ ذٰلِكَ أَوْصافَهُمْ وَ أَسْماءَهُمْ كَذٰلِكَ عَلَّمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها.

وَالْحِكْمَةُ فِي ذٰلِكَ أَيْضاً أَنَّهُ لا وُصُولَ إِلَى الْأَسْماءِ وَ وُجُوهِ الاسْتِعْباداتِ إِلّا مِنْ طَرِيقِ السَّماعِ، وَ الْعَقْلُ غَيْرُ مُتَوَجِّهٍ إِلىٰ ذٰلِكَ، لِأَنَّهُ لَوْ أَبْصَرَ عاقِلٌ شَخْصاً مِنْ بَعِيدٍ أَوْ قَرِيبٍ لَما

در این کتاب ابراهیم را، که او پیامبری صدّیق بود» و می فرماید: «یاد کن در این کتاب اسماعیل را که او صادق الوعد و رسول و پیامبر بود و خاندان خود را به نماز و زکاة فرمان می داد و نزد پروردگارش، پسندیده بود. و یاد کن در این کتاب ادریس را، که او پیامبری صدّیق بود و او را به جایگاه بلندی رفعت دادیم» و باز می فرماید: «یاد کن در این کتاب موسی را، که او رسول و پیامبر و مخلص بود و او را از جانب ایمن طور، ندا کردیم و وی را مقرّب و رازگوی خود ساخته و از سرِ رَحمتْ برادرش هارون را یاور او نموده و بر او بخشیدیم و وی را پیامبر ساختیم».

خدای سبحان، در این آیات رسولانش را به شیوه‌های پسندیده و اخلاق پاکیزه‌ای که داشتند. وصف و تمجید فرموده و همهٔ اینها، اوصاف و اسمای آنهاست و همچنین خدای تعالیٰ همهٔ اسماء و صفات را به آدم آموخت.

و نیز حکمتش در این کار آن بود که هیچ راهی به درک اسماء و شناخت روشهای پرستش، به جز طریق سماع وجود ندارد، و عقل نمی تواند آن را درک کند، زیرا اگر فرد عاقلی، شخصی را از دور یا نزدیک ببیند، راهی به شناخت نام

۱ - مریم: ۴۱.

۲ - مریم: ۵۴ إلی ۵۷.

۳ - مریم: ۵۱ ـ ۵۲.

تَوَصَّلَ إلَى اسْتِخْراجِ اسْمِهِ، وَلا سَبيلَ إلَيْهِ إلّا مِنْ طَريقِ السَّماعِ فَجَعَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ العُمْدَةَ في بابِ الخَليفَةِ السَّماعَ. وَ لَمّا كانَ كَذٰلِكَ أَبْطَلَ بِهِ بابَ الاخْتيارِ إذِ الاخْتيارُ مِنْ طَريقِ الآراءِ، وَ قَضيَّةُ الخَليفَةِ مَوْضُوعَةٌ عَلَى الأَسْماءِ وَ الأَسْماءُ مَوْضُوعَةٌ عَلَى السَّماعِ، فَصَحَّ بِهِ وَ مَعَهُ مَذْهَبُنا في الإمامِ أَنَّهُ يَصِحُّ بِالنَّصِّ وَ الإشارَةِ. فَأَمّا بابُ الإشارَةِ فَمُضْمَرٌ في قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰئِكَةِ» فَبابُ العَرْضِ مَبْنيٌّ عَلَى الشَّخْصِ وَ الإشارَةِ، وَ بابُ الاِسْمِ مَبْنيٌّ عَلَى السَّمْعِ، فَصَحَّ مَعْنَى الإشارَةِ وَ النَّصِّ جَميعاً.

وَ لِلْعَرْضِ الَّذي قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰئِكَةِ» مَعنيانِ أَحَدُهُما عَرْضُ أَشْخاصِهِمْ وَ هَيْئاتِهِمْ كَما رَوَيْناهُ في بابِ أَخْبارِ أَخْذِ الميثاقِ وَ الذَّرِّ، وَ الْوَجْهُ الآخَرُ أَنْ يَكُونَ عَزَّوَجَلَّ عَرَضَهُمْ عَلَى المَلائِكَةِ مِنْ طَريقِ الصِّفَةِ وَ النِّسْبَةِ كَما يَقُولُهُ قَوْمٌ مِنْ مُخالِفينا، فَمِنْ كِلَا المَعْنَيَيْنِ يَحْصُلُ اسْتِعْبادُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ المَلائِكَةَ بِالإيمانِ بِالغَيْبَةِ.

وی ندارد مگر آنکه از آسمان بر وی الهام شود، و خدای تعالیٰ در باب خلیفه، عمدهٔ مطلب را به سماع حواله کرده است، و چون چنین است، باب اختیار و انتخاب مردم در موضوع امامت و خلافت، باطل می‌شود، زیرا انتخاب، به واسطه رجوع به آراء صورت می‌گیرد، امّا تعیین خلیفه، مربوط به اوصاف باطنی است که راهی جز سماع از حقّ ندارد. بنابراین، عقیدهٔ ما در باب امامت که بایستی به نصّ و اشاره باشد، درست است. امّا تعیین امام به اشاره، مندرج در این قول خدای تعالیٰ است که می‌فرماید: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ» که موضوع عرض، مبنی بر تعیین و اشاره است، و در تعیین امام به اسم، مبنی بر استماع نصّ خلافت آنهاست. بر این اساس معنای اشاره و نصّ در باب امامت روشن گردید.

و در عرضی که خدای تعالیٰ فرموده: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ» دو معنی وجود دارد، یکی عرض اشخاص و هَیاکل ایشان است، همچنان که در باب اخبار اخذ میثاق و عالم ذرّ روایت کرده‌ایم، و دیگر عرض اوصاف و انساب ایشان است که خداوند بر ملائکه عرضه داشته است. چنانکه بعضی از مخالفین ما می‌گویند، و بر هر دو تقدیر، خدای تعالیٰ به واسطه ایمان به غیبِ ملائکه را به

وَ في قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «أَنْبِئُوني بِأَسْماءِ هٰؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» حِكَمٌ كَثِيرَةٌ: أَحَدُها: أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَهَّلَ آدَمَ عليه السلام لِتَعْليمِ المَلائِكَةِ أَسْماءَ الأَئِمَّةِ عَنِ اللهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ، وَ أَهَّلَ المَلائِكَةَ لِتَعَلُّمِ أَسْمائِهِمْ مِنْ آدَمَ عليه السلام، فَاللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَّمَ آدَمَ، وَ آدَمُ عَلَّمَ المَلائِكَةَ، فَكانَ آدَمُ في حَيِّزِ المُعَلِّمِ وَ كانُوا في حَيِّزِ المُتَعَلِّمِينَ، هٰذا ما نَصَّ عَلَيْهِ القُرْآنُ.

وَ قَوْلُ المَلائِكَةِ: «سُبْحانَكَ لا عِلْمَ لَنا إِلّا ما عَلَّمْتَنا إِنَّكَ أَنْتَ العَلِيمُ الحَكِيمُ» فيهِ أَصَحُّ دَليلٍ وَ أَبْيَنُ حُجَّةٍ لَنا أَنَّهُ لا يَجُوزُ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ في أَسْماءِ الأَئِمَّةِ وَ أَوْصافِهِمْ عليهم السلام إِلّا عَنْ تَعْليمِ اللهِ جَلَّ جَلالُهُ، وَ لَوْ جازَ لِأَحَدٍ ذٰلِكَ كانَ لِلْمَلائِكَةِ أَجْوَزُ، وَ لَمّا سَبَّحُوا اللهَ دَلَّ تَسْبِيحُهُمْ عَلىٰ أَنَّ الشَّرْعَ فيهِ بِما يُنافي التَّوْحيدَ، وَ ذٰلِكَ أَنَّ التَّسْبيحَ تَنْزِيهُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ بابُ التَّنْزِيهِ لا يُوجَدُ في القُرْآنِ إِلّا عِنْدَ قَوْلِ جاحِدٍ أَوْ مُلْحِدٍ أَوْ مُتَعَرِّضٍ

عبادت خود فراخوانده است.

و در این سخن خدای تعالیٰ که می فرماید: «انبئونی بِأسْماءِ هٰؤلاءِ إنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» یعنی از نام اینان مرا آگاه کنید اگر راست می گوئید، حکمتهای فراوانی است. یکی از آنها این است که خدای تعالیٰ آدم عليه السلام را برای تعلیم اسماء ائمّه به ملائکه، شایسته دانست و همچنین ملائکه را برای فراگیری اسماء ائمّه از آدم عليه السلام صالح دید، پس خدای تعالیٰ به آدم آموخت و آدم نیز به ملائکه تعلیم داد، و آدم در شمارِ معلّمین و ملائکه در زُمرهٔ شاگردان در آمدند و این صریح قرآنِ کریم است.

و در سخن ملائکه که گفتند: «سُبْحانَكَ لا عِلْمَ لَنا إلّا ما عَلَّمْتَنا» یعنی خدایا تو منزّهی و ما را دانش نیست جز آنچه تو به ما آموختی و تو علیم و حکیمی، دلیل روشن و حجّت آشکاری است بر گفتهٔ ما که بر احدی جایز نیست که در اسماء و اوصاف ائمّه، جز به تعلیم خدای تعالیٰ سخن گوید و از پیش خود بر آنها نامی نهد، و اگر این امر بر کسی روا باشد بر ملائکه رواتر است، و چون ایشان با کلمه «سُبْحانَ الله» آغاز کردند، این تسبیحشان دلالت بر آن دارد که شروع در آن کار با توحید منافات دارد، زیرا تسبیح، منزه دانستن خدای تعالیٰ است، و منزه دانستن خداوند در قرآن کریم، در برابر قول منکر یا مُلحِد یا مُبطِل توحید و

لِإبطالِ التَّوحِيدِ وَ القَدْحِ فِيهِ. فَلَمْ يَسْتَنْكِفُوا إذْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنْ يَقُولُوا: «لا عِلْمَ لَنا» فَمَنْ تَكَلَّفَ عِلْمَ مالا يَعْلَمُ احْتَجَّ اللهُ عَلَيْهِ بِمَلائِكَتِهِ، وَ كانُوا شُهَداءَ اللهِ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ، وَ إنَّما أَهَّلَ اللهُ المَلائِكَةَ لِإعْلامِهِمْ عَلىٰ لِسانِ آدَمَ عِنْدَ اعْتِرافِهِمْ بِالعَجْزِ وَ أَنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ، فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: «يا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ».

وَ لَقَدْ كَلَّمَني رَجُلٌ بِمَدِينَةِ السَّلامِ، فَقالَ لي: إنَّ الغَيْبَةَ قَدْ طالَتْ وَ الحَيْرَةُ قَدِ اشْتَدَّتْ، وَ قَدْ رَجَعَ كَثيرٌ مِنَ الأَصْحابِ عَنِ القَوْلِ بِالإمامَةِ لِطُولِ الأَمَدِ، فَكَيْفَ هٰذا؟.

فَقُلْتُ لَهُ: إنَّ سُنَّةَ الأَوَّلِينَ فِي هٰذِهِ الأُمَّةِ جارِيَةٌ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ كَما رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله في غَيْرِ خَبَرٍ، وَ أَنَّ مُوسىٰ عليه السلام ذَهَبَ إلىٰ مِيقاتِ رَبِّهِ عَلىٰ أَنْ يَرْجِعَ إلىٰ قَوْمِهِ بَعْدَ ثَلاثِينَ لَيْلَةً فَأَتَمَّها اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَشَرَةٍ، فَتَمَّ مِيقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً. فَلِتَأَخُّرِهِ عَنْهُمْ فَضْلَ عَشَرَةِ أَيّامٍ عَلىٰ ما وٰاعَدَهُمْ اسْتَطالُوا المُدَّةَ القَصِيرَةَ، وَ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ

قادح در آن وارد شده است و ملائکه آنگاه که ندانستند، از گفتن کلام لا عِلْم لَنا استنکاف نکردند، و هر کس در چیزی که نمی داند تکلّف کند و از گفتن نمی دانم خودداری ورزد، خداوند به فرشتگان خود بر او احتجاج کند و ایشان در دنیا و آخرت، علیه او گواهی دهند، و خداوند ملائکه را شایسته دانست که به زبان آدم به آنها اعلام اسما کند، و این به علّت همان اعتراف به عجز و نادانیشان بود و اینکه ایشان نمی دانند، آنگاه خدای تعالیٰ فرمود: «یا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ».

در بغداد که آن را مدینة السّلام می نامند، شخصی به من گفت: غیبت امام زمان عليه السلام طولانی شده، و حیرت مردم شدّت گرفته، و بسیاری از أصحاب بواسطهٔ طول مدّت، از قول به امامت برگشته اند، این چگونه است؟

به او گفتم: روش امّتهای پیشین در این اُمّت طابق النّعل بالنّعل جاری است، چنانکه از رسول خدا صلى الله عليه و آله در روایات بسیاری وارد شده است که موسی عليه السلام به میقاتِ پروردگارش رفت تا پس از سی شب بازگردد، امّا خداوند آن را به ده شب کامل ساخت و میقات او چهل شب گردید و به همین جهت که مراجعت موسی عليه السلام ده شب از قرار قبلی به تأخیر افتاد، این مدّت اندک را بسیار شمردند و قساوت دلهاشان را گرفت و از دستور پروردگارشان و حضرت موسی سر باز

فَسَقُوا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ عَزَّوَجَلَّ وَ عَنْ أَمْرِ مُوسى عليه السلام وَ عَصَوا خَليفَتَهُ هارُونَ وَاسْتَضْعَفُوهُ، وَ كادُوا يَقْتُلُونَهُ، وَ عَبَدُوا عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ مِنْ دُونِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ قالَ السّامِرِيُّ لَهُمْ: «هٰذا إلٰهُكُمْ وَ إلٰهُ مُوسىٰ» وَ هارُونُ يَعِظُهُمْ وَ يَنْهاهُمْ عَنْ عِبادَةِ العِجْلِ وَ يَقُولُ: «يا قَوْمِ إِنَّما فُتِنْتُمْ بِهِ وَ إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطيعُوا أَمْرِي قالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عاكِفِينَ حَتّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنا مُوسىٰ» (۱) «وَ لَمّا رَجَعَ مُوسىٰ إِلىٰ قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفاً قالَ بِئْسَما خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الأَلْواحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ» (۲) وَ القِصَّةُ فِي ذٰلِكَ مَشْهُورَةٌ.

فَلَيْسَ بِعَجيبٍ أَنْ يَسْتَطيلَ الجُهّالُ مِنْ هٰذِهِ الأُمَّةِ مُدَّةَ غَيْبَةِ صاحِبِ زَمانِنا عليه السلام وَ يَرْجِعَ كَثيرٌ مِنْهُمْ عَمّا كانُوا دَخَلُوا فيهِ بِغَيْرِ أَصْلٍ وَ بَصيرَةٍ، ثُمَّ لا يَعْتَبِرُونَ بِقَوْلِ اللهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ حَيْثُ يَقُولُ: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الحَقِّ وَ لا

زدند، و نافرمانی خلیفهٔ او ـ هارون ـ را پیش گرفتند و او را ناتوان شمرده و نزدیک بود که وی را بکشند، و پیکر گوساله‌ای را که بانگی داشت پرستیدند و از پرستش خدای تعالیٰ باز ایستادند، و سامری به آنها گفت: «این خدای شما و خدای موسی است» و هارون ایشان را پند می‌داد و از گوساله پرستی نهی می‌کرد و می‌گفت: «ای مردم! شما به این گوساله آزمایش شدید، امّا پروردگار شما رحمان است از من پیروی کنید و فرمان مرا ببرید. گفتند: ما دست از پرستش گوساله بر نمی‌داریم تا آنکه موسی مراجعت کند». «و هنگامی که موسی به نزد قومش خشمناک و اندوهگین بازگشت، گفت: در غیبت من چه کارهای زشتی پس از رفتنم مرتکب شدید، آیا به امر پروردگارتان شتاب داشتید. بعد الواح تورات را فرو افکند و سر برادر خود را گرفته و به جانب خود می‌کشید...» و قصّهٔ آن مشهور است.

و شگفت نیست اگر نادانان این امّت نیز مدّت غیبت صاحب‌الزّمان عليه السلام را طولانی شمارند و بی‌اصل و اساس و بدون بصیرت از مذهب خود باز گردند و از گفتهٔ خداوند عبرت نگیرند که فرمود: «آیا مؤمنان را زمان آن نرسیده است که

---

۱ - طه: ۹۳ و ۹۴. ۲ - الاعراف: ۱۴۹.

يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ مِنَ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ»[۱].

فَقالَ[۲]: وَ ما أَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ في كِتابِهِ في هٰذَا المَعْنَىٰ؟ قُلْتُ: قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ «الٓمٓ ذٰلِكَ الكِتابُ لاٰ رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالغَيْبِ» يَعْني بِالقائِمِ عليه السلام وَ غَيْبَتِهِ.

حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَى بْنِ المُتَوَكِّلِ ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى العَطّارُ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عيسىٰ، عَنْ عُمَرَبْنِ عَبْدِالعَزِيزِ ـ عَنْ غَيْرِ واحِدٍ ـ عَنْ داوُدَبْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ «عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام في قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «هُدىً لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» قالَ: مَنْ أَقَرَّ بِقِيامِ القائِمِ عليه السلام أَنَّهُ حَقٌّ».

حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَبْنِ مُوسى ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ أَبي عَبْدِاللهِ الكُوفيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُوسَى بْنُ عِمْرانَ النَّخَعيُّ، عَنْ عَمِّهِ الحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبي حَمْزَةَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبي القاسِمِ «قالَ: سَأَلْتُ الصّادِقَ جَعْفَرَبْنَ مُحَمَّدٍ عليهما السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ:

قلوبشان برای ذکر خدا و آنچه از جانب حقّ فرود آمده است خاشع گردد و مانند آنان نباشند که به ایشان کتاب داده شد و مدّت را طولانی شمردند و قلوبشان را قساوت فرا گرفت و بسیاری از آنان فاسق شدند».

او (آن مردی که در مدینة السّلام سخن گفت) پرسید: در قرآن کریم در این باره چه آیه‌ای نازل شده است؟

گفتم: این سخن خدای تعالیٰ: «الٓمٓ ذٰلِكَ الْكِتابُ لاٰ رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ». که مقصود از ایمان به غیب، ایمان به حضرت قائم و غیبت اوست.

و داود بن کثیر رقّی از امام صادق عليه السلام دربارهٔ این سخن خدای تعالی که «هُدىً لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» فرمود: کسی که به قیام قائم عليه السلام اقرار کند و بگوید که آن حقّ است.

و یحیی بن أبي القاسم گوید: از امام صادق عليه السلام از معنای آیهٔ شریفهٔ «الٓمٓ ذٰلِكَ

---

۱ - الحدید: ۱۵. ۲ - البقرة: ۲ و ۳.

«الٓمٓ ذٰلِكَ الكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ هُدىً لِلْمُتَّقينَ * اَلَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالغَيْبِ» فَقالَ: المُتَّقُونَ شِيعَةُ عَليٍّ عليه السلام، وَ الغَيْبُ فَهُوَ الحُجَّةُ الغائِبُ. وَ شاهِدُ ذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ يَقُولُونَ لَوْلا اُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوا إِنّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرينَ»[1]

فَأَخْبَرَ عَزَّوَجَلَّ أَنَّ الآيَةَ هِيَ الغَيْبُ، وَ الغَيْبُ هُوَ الحُجَّةُ، وَ تَصْديقُ ذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ اُمَّهُ آيَةً»[2] يعني حُجَّةً.

حَدَّثَنا أَبي ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُبْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ الحُسَيْنِ بْنِ أَبي ـ الخَطّابِ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَليِّ بْنِ رِئابٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام «أَنَّهُ قالَ: في قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «يَوْمَ يَأْتي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ»[3] فَقالَ: الآياتُ هُمُ الأَئِمَّةُ، وَ الآيَةُ المُنْتَظَرَةُ هُوَ القائِمُ عليه السلام، فَيَوْمَئِذٍ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ قِيامِهِ بِالسَّيْفِ وَ إِنْ آمَنَتْ بِمَنْ تَقَدَّمَهُ مِنْ آبائِهِ عليهم السلام».

الْكِتابُ لا رَيْبَ فيه هُدىً لِلْمُتَّقينَ الَّذينَ يؤمِنُونَ بِالْغَيْبِ» پرسش کردم فرمودند: مقصود از متّقين، شيعهٔ علیّ عليه السلام است، و مراد از غيب، حُجّتِ غائب است و شاهد آن نيز اين قول خدای تعالیٰ است: «می گويند چرا بر او آيه‌ای از جانب پروردگارش نازل نمی شود؟ بگو که غيب از آن خداست و در انتظار باشيد که من نيز با شما از منتظرانم».

پس خدای تعالیٰ خبر داده است که «الآية» همان «الغيب» است و غيب هم همان حُجّت است و تصديق آن نيز قول خدای تعالیٰ است که فرمود: «و فرزندِ مريم و مادرش را آيه قرار داديم» که مراد از آن حجّت است.

علیّ بن رِئاب از امام صادق عليه السلام روايت کند که ايشان دربارهٔ اين سخن خدای تعالیٰ «روزی که بعضی از آيات پروردگارت بيايد، ايمان هيچ نفسی که پيشتر ايمان نياورده است به وی فايده نمی رساند» فرمودند: آيات عبارت از ائمّه است و آيتِ منتظره، حضرت قائم عليه السلام است و در روز ظهورش که با شمشير بپاخيزد، ايمان کسی که پيشتر ايمان نياورده باشد، به وی سود نرساند، گرچه به پدران گذشته وی ايمان آورده باشد.

۱ ـ يونس: ۲۰. ۲ ـ المؤمنون: ۵۰. ۳ ـ الانعام: ۵۳.

وَ قَدْ سَمَّى اللهُ عَزَّوَجَلَّ يُوسُفَ عليه السلام غَيْباً حينَ قَصَّ قِصَّتَهُ عَلىٰ نَبيِّه مُحمَّدٍ صلى الله عليه و آله و سلم فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: «ذٰلِكَ مِنْ أَنْباءِ الغَيْبِ نُوحيهِ إِلَيْكَ وَ ماكُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ»[1] فَسَمّىٰ يُوسُفَ عليه السلام غَيْباً لِأَنَّ الأَنْباءَ الَّتي قَصَّها كانَتْ أَنْباءَ يُوسُفَ فيما أَخْبَرَ بِهِ مِنْ قِصَّتِهِ وَ حالِهِ وَ ما آلَتْ إِلَيْهِ اُمُورُهُ.

وَ لَقَدْ كَلَّمَني بَعْضُ المُخالِفينَ في هٰذِهِ الآيَةِ فَقالَ: مَعْنىٰ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» أَيْ بِالبَعْثِ وَ النُّشُورِ وَ أَحْوالِ القِيامَةِ. فَقُلْتُ لَهُ: لَقَدْ جَهِلْتَ في تَأْويلِكَ وَ ضَلَلْتَ في قَوْلِكَ فَإِنَّ اليَهُودَ وَ النَّصارىٰ وَ كَثيراً مِنْ فِرَقِ المُشْرِكينَ وَ المُخالِفينَ لِدينِ الإِسْلامِ يُؤْمِنُونَ بِالبَعْثِ وَ النُّشُورِ وَ الحِسابِ وَ الثَّوابِ وَ العِقابِ فَلَمْ يَكُنِ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لِيَمْدَحَ المُؤْمِنينَ بِمِدْحَةٍ قَدْ شَرَكَهُمْ فيها فِرَقُ الكُفْرِ وَ الجُحُودِ بَلْ وَصَفَهُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَ مَدَحَهُمْ بِما هُوَ لَهُمْ خاصَّةً، لَمْ يَشْرَكْهُمْ فيهِ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ.

و خدای تعالیٰ آنجا که داستانِ یوسف عليه السلام را برای پیامبرش بیان می‌کند، آن پیامبر را «غیب» نامیده است و فرموده: «این از خبرهای غیب است که به تو وحی کردیم و تو آن هنگام که آنها عزم خود را جزم کردند و مکر پیشه ساختند، نزد ایشان نبودی» او یوسف را غیب نامیده، زیرا اخباری که بیان فرموده است، راجع به داستان یوسف و احوال و سرانجام کار اوست.

بعضی از مخالفین دربارهٔ این آیه با من سخن گفته و اظهار داشته‌اند که معنای قول خدای تعالی که می‌فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُون بِالْغَيْب» این است که به حشر و نشر و احوال روز قیامت، ایمان می‌آوردند. به او گفتم: در تأویلت نادانی و در گفتارت گمراه، زیرا یهود و نصاری و بسیاری از مشرکین و مخالفین اسلام نیز ایمان به حشر و نشر و حساب و ثواب و عقاب دارند، و خدای تعالیٰ مؤمنان را مدح نمی‌کند به مدحی که فرقه‌های کفر و الحاد نیز با آنها شریک باشند بلکه خدای تعالیٰ مؤمنان را وصف و ستایشی فرموده که مخصوص آنهاست و دیگری با ایشان شریک نیست.

---

۱ - یوسف: ۱۰۲.

[وُجُوبُ مَعْرِفَةِ المَهْدِيِّ عَجَّلَ اللهُ تَعالىٰ فَرَجَهُ:]

وَ لا يَكُونُ الإيمانُ صَحيحاً مِنْ مُؤمِنٍ إلّا مِنْ بَعْدِ عِلْمِهِ بِحالِ مَنْ يُؤمِنُ بِهِ كَما قالَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ: «إلّا مَنْ شَهِدَ بِالحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ»[1]. فَلَمْ يُوجِبْ لَهُمْ صِحَّةَ ما يَشْهَدُونَ بِهِ إلّا مِنْ بَعْدِ عِلْمِهِمْ، ثُمَّ كَذٰلِكَ لَنْ يَنْفَعَ إيمانُ مَنْ آمَنَ بِالمَهْدِيِّ القائِمِ عليه السلام حَتّىٰ يَكُونَ عارِفاً بِشَأْنِهِ في حالِ غَيْبَتِهِ وَ ذٰلِكَ أَنَّ الأئِمَّةَ عليهم السلام قَدْ أَخْبَرُوا بِغَيْبَتِهِ عليه السلام وَ وَصَفُوا كَوْنَها لِشيعَتِهِمْ فيما نُقِلَ عَنْهُمْ وَ اسْتُحْفِظَ في الصُّحُفِ وَ دُوِّنَ في الكُتُبِ المُؤَلَّفَةِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقَعَ الغَيْبَةُ بِمِائَتَي سَنَةٍ أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ. فَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أَتْباعِ الأَئِمَّةِ عليهم السلام إلّا وَ قَدْ ذَكَرَ ذٰلِكَ في كَثيرٍ مِنْ كُتُبِهِ وَ رِواياتِهِ وَ دَوَّنَهُ في مُصَنَّفاتِهِ وَ هِيَ الكُتُبُ الَّتي تُعْرَفُ بِالأُصُولِ مُدَوَّنَةٌ مُسْتَحْفَظَةٌ عِنْدَ شيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام مِنْ قَبْلِ الغَيْبَةِ بِما ذَكَرْنا مِنَ السِّنينَ، وَ قَدْ أَخْرَجْتُ ما حَضَرَني مِنَ الأَخْبارِ المُسْنَدَةِ في الغَيْبَةِ في هٰذَا الكِتابِ في

وجوب شناخت حضرت مهدی عليه السلام

ایمان هیچ مؤمنی صحیح نیست جز آنکه بداند حال کسی را که به وی ایمان می آورد، چنانکه خدای تعالیٰ فرموده است: «مگر کسانی که گواه به حقّند و می دانند» و صحّت گواهی را بر آنها واجب نکرده، مگر پس از عِلمشان، همچنین ایمان کسی که به مهدی قائم عليه السلام ایمان آورده است، فایده ندارد، مگر آنکه به شأن و منزلت او در حال غیبت عارف باشد، و آن این است که ائمّه عليهم السلام از غیبت او خبر داده‌اند، و بودن آن غیبت را برای شیعیانشان توضیح داده‌اند، این مطلب در روایاتی که از ایشان نقل شده و در رساله هایی که از آنها باقی مانده و در کتابهایی که تألیف و تدوین گردیده است، در حدود دویست سال قبل از وقوع غیبت اخبار گردیده است. هیچ یک از پیروان ائمّه عليهم السلام از این موضوع غفلت نکرده و در بسیاری از کتب و روایات و مصنّفات خود، آنها را ذکر کرده‌اند، واینها همان کتبی است که به «اصول» معروف است و نزد ایشان آل‌ـ محمّد عليهم السلام از قریب دویست سال پیش از غیبت، به تدریج مدوّن گردیده و محفوظ مانده است، و مَن اخبار مُسْنَدی که دربارهٔ غیبت است از آن اُصول

۱ - الزخرف: ۸۶.

مَواضِعِها. فَلا يَخْلُو حالُ هٰؤُلاءِ الأَتْباعِ المُؤَلِّفِينَ لِلْكُتُبِ أَنْ يَكُونُوا عَلِمُوا الغَيْبَ بِما وَقَعَ الآنَ مِنَ الغَيْبَةِ. فَأَلَّفوا ذٰلِكَ في كُتُبِهِمْ وَ دَوَّنُوهُ في مُصَنَّفاتِهِمْ مِنْ قَبْلِ كَوْنِها، وَ هٰذا مُحالٌ عِنْدَ أَهْلِ اللُّبِّ وَ التَّحْصِيلِ. أَوْ أَنْ يَكُونُوا قَدْ أَسَّسُوا في كُتُبِهِمُ الكَذِبَ فَاتَّفَقَ الأَمْرُ لَهُمْ كَما ذَكَرُوا وَ تَحَقَّقَ كَما وَضَعُوا مِنْ كِذْبِهِمْ عَلىٰ بُعْدِ دِيارِهِمْ وَ اخْتِلافِ آرائِهِمْ وَ تَبايُنِ أَقْطارِهِمْ وَ مَحالِّهِمْ، وَ هٰذا أَيْضاً مُحالٌ كَسَبِيلِ الوَجْهِ الأَوَّلِ. فَلَمْ يَبْقَ في ذٰلِكَ إِلّا أَنَّهُمْ حَفِظُوا عَنْ أَئِمَّتِهِمُ المُسْتَحْفِظِينَ لِلْوَصِيَّةِ عليهم‌السلام عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله مِن ذِكْرِ الغَيْبَةِ وَ صِفَةِ كَوْنِها في مَقامٍ بَعْدَ مَقامٍ إِلىٰ آخِرِ المَقاماتِ مادَوَّنُوهُ في كُتُبِهِمْ وَ أَلَّفُوهُ في أُصُولِهِمْ، وَ بِذٰلِكَ وَ شِبْهِهِ فَلَجَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ. إِنَّ الباطِلَ كانَ زَهُوقاً.

وَ أَنَّ خُصُومَنا وَ مُخالِفِينا مِنْ أَهْلِ الأَهْواءِ المُضِلَّةِ قَصَدُوا[1] لِدَفْعِ الحَقِّ وَ عِنادِهِ بِما

استخراج کرده و در این کتاب آورده‌ام. امّا حال پیروان این اصول، از دو حال بیرون نیست یا اینکه آنها علم غیب داشته‌اند به این غیبتی که الآن واقع شده است و آن را پیش از وقوعش در کتب خود نوشته‌اند ـ و این در نظر خردمندان و دانشمندان محال است ـ و یا اینکه این جمع کثیر در کتابهایشان، یک امر کذبی را ساخته باشند و آن امر کذب، همانگونه که ذکر کرده‌اند، اتفاق افتاده و تحقّق یافته باشد، با آنکه این جمع کثیر، دور از یکدگر بوده و عقاید مختلف داشته و در اقطار مختلف زندگی می‌کرده‌اند، پس این احتمال نیز مانند احتمال پیشین محال است.

لذا هیچ راهی باقی نمی‌ماند جز آنکه بگوئیم آنها اخبار غیبت امام زمان علیه‌السلام را از ائمّهٔ خود که حافظین وصیّت پیامبر بوده‌اند اخذ کرده‌اند و آن حضرت از غیبت امام زمان علیه‌السلام و صفات و مقامات او خبر داده و ایشان، آن اخبار را در کتب خود، تدوین کرده و در اصول خود تألیف نموده‌اند و با همین دلیل و ادلّهٔ دیگری شبیه به آن، حقّ پیروز می‌گردد و باطل نابود می‌شود، زیرا که باطل، نابود شدنی است.

منظور دشمنان و مخالفان ما که تمایلات مضلّه (گمراه کننده) دارند، این است که به دستاویز غیبت صاحب الزّمان علیه‌السلام و احتجاب او از بینندگان، حقّ را پایمال

---

۱ ـ في بعض النسخ «تصدّوا».

وَقَعَ مِنْ غَيْبَةِ صاحِبِ زَمانِنا القائِمِ عليه السلام وَ احْتِجابِهِ عَنْ أبْصارِ المُشاهِدينَ لِيَلْبِسُوا بِذٰلِكَ عَلىٰ مَنْ لَمْ تَكُنْ مَعْرِفَتُهُ مُتْقَنَةً[1] وَ لا بَصيرَتُهُ مُسْتَحْكَمَةً.

[إثباتُ الغَيْبَةِ وَ الحِكْمَةُ فيها:]

فَأقُولُ - وَ بِاللهِ التَّوفيقُ -: إنَّ الغَيبَةَ الَّتي وَقَعَتْ لِصاحِبِ زَمانِنا عليه السلام قَدْ لَزِمَتْ حِكْمَتُها وَ بانَ حَقُّها وَ فَلَجَتْ حُجَّتُها لِلَّذي شاهَدْناهُ وَ عَرَفْناهُ مِنْ آثارِ حِكْمَةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ اسْتِقامَةِ تَدْبيرِهِ في حُجَجِهِ المُتَقَدِّمَةِ في الأعْصارِ السّالِفَةِ مَعَ أئِمَّةِ الضَّلالِ وَ تَظاهُرِ الطَّواغيتِ وَ اسْتِعلاءِ الفَراعِنَةِ في الحُقُبِ الخالِيَةِ وَ ما نَحْنُ بِسَبيلِهِ في زَمانِنا هذا مِنْ تَظاهُرِ أئِمَّةِ الكُفْرِ بِمَعُونَةِ أهْلِ الإفْكِ وَ العُدْوانِ وَ البُهْتانِ.

وَ ذٰلِكَ أنَّ خُصُومَنا طالَبُونا بِوُجُودِ صاحِبِ زَمانِنا عليه السلام كَوُجُودِ مَنْ تَقَدَّمَهُ مِنَ الأئِمَّةِ عليهم السلام فَقالُوا: إنَّهُ قَدْ مَضىٰ عَلىٰ قَوْلِكُمْ مِنْ عَصْرِ وَفاةِ نَبِيِّنا صلى الله عليه وآله أحَدُ عَشَرَ إماماً، كُلٌّ مِنْهُمْ كانَ مَوْجُوداً مَعْرُوفاً بِاسْمِهِ وَ شَخْصِهِ بَيْنَ الخاصِّ وَ العامِّ، فَإنْ لَمْ يُوجَدْ

کنند و حقیقت را بر کسی که معرفت یقینی ندارد و بصیرتش مستحکم نیست، پوشیده دارند.

اثبات غیبت و حکمت آن

به توفیق خدای تعالیٰ می‌گویم که غیبتی که برای امام زمان ما علیه السلام واقع شده است، حکمتش ثابت و حقیقتش روشن و حجّتش غالب است. به این دلیل که آثار حکمت خدای تعالیٰ را مشاهده کرده و شناخته‌ایم و تدبیر استوار او را در حجّتهای گذشته و در قرون ماضیه می‌دانیم و می‌دانیم که در قرون گذشته، گردنکشان چگونه بر آن حجّتها غلبه کرده و فراعنه بر آنها مستولی شدند، و امروز هم مشاهده می‌کنیم که ائمّهٔ کفر به کمک اهل دروغ و دشمنی و افتراء بر همه چیز مسلّط شده‌اند.

با چنین وضعی، مخالفان ما می‌گویند که امام زمان خود را به مانند ائمّهٔ پیش ازاو نشان بدهید و می‌گویند به قول شما پس از وفات پیامبراکرم صلى الله عليه وآله یازده امام ظاهر شده‌اند و هر کدامشان، با نام و شخص خود، بین خاصّ و عامّ معروف و

---

1 - في بعض النسخ «مستقيمة».

كَذٰلِكَ فَقَدْ فَسَدَ عَلَيْكُمْ أَمْرُ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ أَئِمَّتِكُمْ كَفَسادِ أَمْرِ صاحِبِ زَمانِكُمْ هذا في عَدَمِهِ وَ تَعَذُّرِ وُجُودِهِ.

فَأَقُولُ ـ وَ بِاللهِ التَّوفيقُ ـ: إِنَّ خُصُومَنا قَدْ جَهِلُوا آثارَ حِكْمَةِ اللهِ تَعالىٰ وَ أَغْفَلُوا مَواقِعَ الحَقِّ وَ مَناهِجَ السَّبيلِ في مَقاماتِ حُجَجِ اللهِ تَعالىٰ مَعَ أَئِمَّةِ الضَّلالِ في دُوَلِ الباطِلِ في كُلِّ عَصْرٍ وَ زَمانٍ، إِذْ قَدْ ثَبَتَ أَنَّ ظُهُورَ حُجَجِ اللهِ تَعالى في مَقاماتِهِمْ في دُوَلِ الباطِلِ عَلى سَبيلِ الإمْكانِ وَ التَّدْبيرِ لِأَهلِ الزَّمانِ، فَإِنْ كانَتِ الحالُ مُمْكِنَةً فِي اسْتِقامَةِ تَدْبيرِ الأَوْلياءِ لِوُجُودِ الحُجَّةِ بَيْنَ الخاصِّ وَ العامِّ كانَ ظُهُورُ الحُجَّةِ كَذٰلِكَ، وَ إِنْ كانَتِ الحالُ غَيْرَ مُمْكِنَةٍ مِنِ اسْتِقامَةِ تَدْبيرِ الأَوْلياءِ لِوُجُودِ الحُجَّةِ بَيْنَ الخاصِّ وَ العامِّ وَ كانَ اسْتِتارُهُ مِمّا تُوجِبُهُ الحِكْمَةُ وَ يَقْتَضيهِ التَّدْبيرُ، حَجَبَهُ اللهُ وَ سَتَرَهُ إِلىٰ وَقْتِ بُلُوغِ الكِتابِ أَجَلَهُ، كَما قَدْ وَجَدْنا مِنْ ذٰلِكَ في حُجَجِ اللهِ المُتَقَدِّمَةِ مِنْ عَصْرِ وَفاةِ آدَمَ عليه السلام إِلىٰ حينِ زَمانِنا هذا مِنْهُمُ المُسْتَخْفُونَ وَ مِنْهُمُ المُسْتَعْلِنُونَ، بِذٰلِكَ جاءَتِ الآثارُ وَ نَطَقَ الكِتابُ.

مشهور بوده‌اند، و اگر این امام، مانند ائمّهٔ پیش از خود آشکار و معروف نباشد، امر امامت آن یازده امام قبل از او نیز تباه و بیهوده می گردد، همچنان که امر - صاحب الزّمان به واسطهٔ نبودن و عدم امکان دستیابی به او، تباه و بیهوده است.

به توفیق الهی در پاسخ به این اشکال می‌گویم: دشمنان ما به آثار حکمت خدای تعالیٰ نادانند و راه و روش حجّتهای خدا را در هر عصر و زمانی نسبت به پیشوایانِ ضلالت در دولتهای باطل نمی‌دانند. زیرا مسلّم است که ظهور حجّتهای الهی در مقامات پیشوایی خود بر سبیلِ امکان و تدبیر، نسبت به مردم زمان خودشان است، و اگر حال طوری باشد که امام بتواند تدبیر و رهبری اولیاءش را برعهده گیرد، ظهور آن حجّت لازم خواهد بود، و اگر حال طوری باشد که امام نتواند تدبیر در رهبری اولیاءش را بر عهده گیرد و حکمت الهی موجب استتار او گردد و تدبیر نیز آن را اقتضاء کند، خداوند او را در پشتِ پردهٔ غیبت نهان ساخته و مستور فرماید تا وقتی که اجل غیبت فرا رسد، همچنان که همهٔ حجّتهای پیشین خداوند از زمان وفات آدم علیه السلام بر همین منوال بوده است و این موضوع آثار صحیحه و آیات قرآن کریم دلالت دارد.

فَمِنْ ذٰلِكَ ما:

حَدَّثَنا بِهِ أَبِي ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ البَرْقِيُّ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانَ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ عَبْدِالحَميدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ قالَ: قالَ الصّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهما السلام: «يا عَبْدَ الحَميدِ إِنَّ لِلّٰهِ رُسُلاً مُسْتَعْلَنِينَ وَ رُسُلاً مُسْتَخْفِينَ، فَإِذا سَأَلْتَهُ بِحَقِّ المُسْتَعْلَنِينَ فَسَلْهُ بِحَقِّ المُسْتَخْفِينَ».

وَ تَصْديقُ ذٰلِكَ مِنَ الكِتابِ قَوْلُهُ تَعالىٰ: «وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللهُ مُوسىٰ تَكْليماً»[1] فَكانَتْ حُجَجُ اللهِ تَعالىٰ كَذٰلِكَ مِنْ وَقْتِ وَفاةِ آدَمَ عليه السلام إِلىٰ وَقْتِ ظُهُورِ إِبْراهيمَ عليه السلام أَوْصياءَ مُسْتَعْلَنِينَ وَ مُسْتَخْفِينَ. فَلَمّا كانَ وَقْتُ كَوْنِ إِبْراهيمَ عليه السلام سَتَرَ اللهُ شَخْصَهُ وَ أَخْفىٰ وِلادَتَهُ، لِأَنَّ الإِمْكانَ في ظُهُورِ الحُجَّةِ كانَ مُتَعَذِّراً في زَمانِهِ، وَ كانَ إِبْراهيمُ عليه السلام في سُلْطانِ نَمْرُودَ مُسْتَتِراً لِأَمْرِهِ وَ كانَ غَيْرَ مُظْهِرٍ نَفْسَهُ، وَ نَمْرُودُ يَقْتُلُ أَوْلادَ رَعِيَّتِهِ وَ أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ في طَلَبِهِ إِلىٰ أَنْ دَلَّهُمْ

و از جملهٔ آنها:

عبدالحمید بن ابی الدّیلم می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای عبدالحمید! خداوند را فرستادگانی آشکار و رسولانی نهان است و چون از خدا به حقّ رسولانِ عیان درخواست کردی، به حقّ فرستادگان نهان نیز مسألت کن».

و تصدیق آن از قرآن کریم، این سخن خدای تعالیٰ است: رسولانی که داستانشان را از پیش برای تو بر خواندیم و رسولانی که داستان ایشان را بازگو نکردیم و خداوند با موسی سخن گفت سخن گفتنی». حجّتهای خداوند از هنگام مرگ آدم تا پیدایش ابراهیم چنین بودند، اوصیائی که برخی از ایشان عیان و برخی دیگر نهان بودند، و چون ابراهیم علیه السلام به دنیا آمد، خداوند ولادت او را نهان و شخص او را از دیدگان پنهان داشت، زیرا در آن هنگام، امکان ظهور حجّت الهی وجود نداشت، و ابراهیم علیه السلام در زمانِ سلطنتِ نمرود به خاطر دستوری که او داده بود، استتار می کرد و خود را آشکار نمی نمود. و نمرود اولاد رعیّت و اهل مملکت خود را در جستجوی ابراهیم علیه السلام می کشت، تا آنکه دوران-

---

۱ ـ النساء: ۱۶۴.

إبراهيمُ عليه السلام عَلى نفسِهِ، وَ أَظْهَرَ لَهُمْ أَمْرَهُ بَعْدَ أَنْ بَلَغَتِ الغَيْبَةُ أَمَدَها، وَ وَجَبَ إظهارُ ما أَظْهَرَهُ لِلَّذي أَرادَهُ اللهُ في إثْباتِ حُجَّتِهِ وَ إكْمالِ دينِهِ، فَلَمّا كانَ وَقْتُ وَفاةِ إبْراهيمَ عليه السلام كانَ لَهُ أوصياءُ حُجَجاً لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ في أرْضِهِ يَتَوارَثُونَ الوَصِيَّةَ كَذٰلِكَ مُسْتَعْلِنِينَ وَ مُسْتَخْفِينَ إلىٰ وَقْتِ كَوْنِ مُوسىٰ عليه السلام فَكانَ فِرْعَونُ يَقْتُلُ أَوْلادَ بَني إسْرائيلَ في طَلَبِ مُوسى عليه السلام الَّذي قَدْ شاعَ مِنْ ذِكْرِهِ وَ خَبَرِ كَوْنِهِ، فَسَتَرَ اللهُ وِلادَتَهُ، ثُمَّ قَذَفَتْ بِهِ أُمُّهُ في اليَمِّ كَما أَخْبَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ في كِتابِهِ «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَونَ»[1] وَكانَ مُوسى عليه السلام في حِجْرِ فِرْعَونَ يُرَبِّيهِ وَ هُوَ لا يَعْرِفُهُ، وَ فِرْعَونُ يَقْتُلُ أَوْلادَ بَني إسْرائيلَ في طَلَبِهِ، ثُمَّ كانَ مِنْ أَمْرِهِ بَعْدَ أَنْ أَظْهَرَ دَعْوَتَهُ وَ دَلَّهُمْ عَلىٰ نَفْسِهِ ما قَدْ قَصَّهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ في كِتابِهِ، فَلَمّا كانَ وَقْتُ وَفاةِ مُوسىٰ عليه السلام كانَ لَهُ أوصياءُ حُجَجاً لِلّهِ كَذٰلِكَ مُسْتَعْلِنينَ وَ مُسْتَخْفِينَ إلى وَقْتِ

غیبت سرآمد و ابراهیم علیه السلام خود را معرّفی نمود و امر نبوّتش را علنی کرد و اظهار آنچه که پشت سرانداخته بود واجب گشت، زیرا خداوند اراده کرده بود که حجّتش را اثبات کند و دینش راکمال بخشد. و آنگاه که وفات حضرت ابراهیم علیه السلام فرا رسید، او را اوصیائی بود که حجّتهای خدای تعالیٰ در زمین بودند و به دنبال هم، وصایت را از یکدیگر به ارث می بردند، و ایشان نیز آشکار و نهان بودند تا آنکه دوران موسی علیه السلام فرا رسید و فرعون نیز اولاد بنی اسرائیل را در جستجوی موسی ـ که ذکرش شایع و خبر به دنیا آمدنش منتشر گشته بود ـ می کُشت و خداوند ولادتِ او را پنهان کرد و مادرش او را به دریا افکند، و آنچنان که خدای تعالیٰ در کتابش از آن خبر داده که «آل فرعون موسی را از دریا گرفتند» و موسی در دامانِ فرعون پرورش یافت در حالیکه او موسی را نمی شناخت و همچنان اولاد بنی اسرائیل را در طلبِ موسی می کُشت. و داستانِ او بعد از آنکه دعوتش را اظهار کرد و خود را بدیشان شناسانید در کتاب خدای تعالیٰ آمده است.

و چون وفات موسی علیه السلام فرا رسید، او را اوصیایی بود که حجّتهای خداوند بودند. آنان نیز آشکار و نهان بودند تا هنگام ظهور عیسی علیه السلام فرا رسید و

[1] ۱ - القصص: ۷.

ظُهورِ عيسىٰ عليه‌السلام فَظَهَرَ عيسىٰ عليه‌السلام في وِلادَتِهِ، مُعْلِناً لِدَلائِلِهِ، مُظْهِراً لِشَخْصِهِ، شاهِراً لِبَراهِينِهِ، غَيْرَ مُخْفٍ لِنَفْسِهِ، لِأَنَّ زَمانَهُ كانَ زَمانَ إِمْكانِ ظُهُورِ الحُجَّةِ كَذٰلِكَ.

ثُمَّ كانَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْصِياءُ حُجَجاً لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ كَذٰلِكَ مُسْتَعْلِنِينَ وَ مُسْتَخْفِينَ إِلىٰ وَقْتِ ظُهُورِ نَبِيِّنا صلى‌الله‌عليه‌وآله فَقالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فِي الكِتابِ: «ما يُقالُ لَكَ إِلّا ما قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ»(۱) ثُمَّ قالَ عَزَّوَجَلَّ: «سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنا»(۲) فَكانَ مِمّا قِيلَ لَهُ وَ لَزِمَ مِنْ سُنَّتِهِ عَلىٰ إِيجابِ سُنَنِ مَنْ تَقَدَّمَهُ مِنَ الرُّسُلِ إِقامَةُ الأَوْصِياءِ لَهُ كَإِقامَةِ مَنْ تَقَدَّمَهُ لِأَوْصِيائِهِمْ، فَأَقامَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله أَوْصِياءَ كَذٰلِكَ وَ أَخْبَرَ بِكَوْنِ المَهْدِيِّ خاتَمِ الأَئِمَّةِ عليهم‌السلام، وَ أَنَّهُ يَمْلَأُ الأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، نَقَلَتِ الأُمَّةُ ذٰلِكَ بِأَجْمَعِها عَنْهُ، وَ أَنَّ عيسىٰ عليه‌السلام يَنْزِلُ فِي وَقْتِ ظُهُورِهِ فَيُصَلِّي خَلْفَهُ، فَحُفِظَتْ

عیسی عليه‌السلام در ولادتش ظاهر گردید و دلائلش را اعلان و شخص خود را اظهار و براهینش را هویدا نمود و نَفْسش را مخفی نمی ساخت، زیرا زمان او زمانه‌ای بود که امکانِ ظهورِ حجّت الهی وجود داشت.

سپس او را نیز اوصیائی بود که پس از وی آمدند و حجّتهای خدای تعالیٰ بودند، ایشان نیز برخی عیان و برخی دیگر نهان بودند. تا هنگام ظهور پیامبر ما صلى‌الله‌عليه‌وآله فرا رسید و خدای تعالیٰ در قرآن کریم فرمود: «به تو نمی گویند مگر آنچه را که به رسولان پیش از تو گفتند» سپس فرمود: «این سُنّتی است که برای پیامبران که پیش از تو فرستادیم، قرار داده‌ایم» و از جمله چیزهایی که به او گفته شده و بایستی در سنّت او باشد تا مطابق با سُنّتهای رسولان الهی باشد، معیّن کردن اوصیای خود است، همچنان که پیامبران پیشین، اوصیايِ خود را معیّن کرده بودند و پیامبر اکرم نیز اوصیايِ خود را معیّن فرمود و اعلام کرد که آخرین ائمّه، مهدیّ عليه‌السلام است و اینکه او زمین را پر از عدل و داد می کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد، این خبر را همهٔ امّت از پیامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل کرده‌اند، و اینکه عیسی عليه‌السلام در هنگامِ ظهورِ مهدیّ عليه‌السلام فرود می آید و پشتِ سرِ او نماز می خواند ولادت اوصیاء و مقامات آنها، یکی پس از دیگری ضبط

۱ - فصلت: ۴۳. ۲ - الاسراء: ۷۷.

وِلاداتُ الأَوصِياءِ وَ مَقاماتُهُمْ في مَقامٍ بَعْدَ مَقامٍ إلىٰ وَقْتِ وِلادَةِ صاحِبِ زَمانِنا عليه السلام المُنْتَظَرِ لِلْقِسْطِ وَ العَدْلِ، كَما أَوْجَبَتِ الحِكْمَةُ بِاسْتِقامَةِ التَّدْبيرِ غَيْبَةَ مَنْ ذَكَرْنا مِنَ الحُجَجِ المُتَقَدِّمَةِ بِالوُجودِ.

وَ ذٰلِكَ أَنَّ المَعْرُوفَ المُتَسالَمَ بَيْنَ الخاصِّ وَ العامِّ مِنْ أَهْلِ هٰذِهِ المِلَّةِ أَنَّ الحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ والِدَ صاحِبِ زَمانِنا عليهما السلام قَدْ كانَ وَكَّلَ بِهِ طاغِيَةُ زَمانِهِ إلىٰ وَقْتِ وَفاتِهِ، فَلَمّا تُوُفِّيَ عليه السلام وَكَّلَ بِحاشِيَتِهِ وَ أَهْلِهِ وَ حُبِسَتْ جَوارِيهِ وَ طُلِبَ مَوْلُودُهُ هٰذا أَشَدَّ الطَّلَبِ، وَ كانَ أَحَدَ المُتَوَلِّينَ عَلَيْهِ عَمُّهُ جَعْفَرٌ أَخُو الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بِما ادَّعاهُ لِنَفْسِهِ مِنَ الإمامَةِ وَ رَجا أَنْ يَتِمَّ لَهُ ذٰلِكَ بِوُجُودِ ابْنِ أَخِيهِ صاحِبِ الزَّمانِ عليه السلام، فَجَرَتِ السُّنَّةُ في غَيْبَتِهِ بِما جَرىٰ مِنْ سُنَنِ غَيْبَةِ مَنْ ذَكَرْنا مِنَ الحُجَجِ المُتَقَدِّمَةِ، وَ لَزِمَ مِنْ حِكْمَةِ غَيْبَتِهِ عليه السلام ما لَزِمَ مِنْ حِكْمَةِ غَيْبَتِهِمْ.

گردید، تا هنگام ولادتِ امام زمان ما عليه السلام فرا رسید کسی که جهان در انتظار اوست تا عدل و داد را در جهان بگستراند و چنانچه حکمت الهی در دوره‌های گذشته اقتضای غیبت حجّتهای الهی را داشت، او را هم در پردهٔ غیبت نهان داشت،

برای آنکه نزد خاصّ و عامّ ملّت اسلام، معروف و مسلّم است که خلیفهٔ ناحقّ و سرکش زمانِ امام حسن عَسکریّ عليه السلام مأمورانی بر آن حضرت گماشت و تا هنگام وفات آن امام، ایشان را زیرنظر داشت و چون حضرت وفات کرد، مأمورانی بر خاندان و نزدیکان حضرت گماشت و کنیزان امام زندانی شدند و برای به دست آوردن فرزند او تلاش زیادی نمودند و یکی از کسانی که متولّی این کار بود، همان جعفر برادر امام حسن عسکریّ عليه السلام بود که هَوایِ امامت در سر داشت و ادّعای امامت کرد و امیدوار بود که با نابودیِ فرزندِ برادرش بدین مقام نایل آید. در این حال سُنّت غیبت دربارهٔ آن حضرت جاری شد، همچنان که این سُنّت در حُجّتهای الهی پیشین نیز جاری گشته بود و حکمت غیبت آن امام، همان حکمتِ غیبتِ انبیایِ گذشته بود.

[رَدُّ إشكالٍ :]

وَ كانَ مِنْ مُعارَضَةِ خُصُومِنا أَنْ قالُوا: «وَ لِمَ أَوْجَبْتُمْ فِي الأَئِمَّةِ ما كانَ واجِباً فِي الأَنْبياءِ، فَما أَنْكَرتُمْ أَنَّ ذٰلِكَ كانَ جائِزاً فِي الأَنْبياءِ وَ غَيْرَ جائِزٍ فِي الأَئِمَّةِ فَإِنَّ الأَئِمَّةَ لَيْسُوا كَالأَنْبياءِ فَغَيْرُ جائِزٍ أَنْ يُشْبَهَ حالُ الأَئِمَّةِ بِحالِ الأَنْبياءِ فَأَوْجِدُونا دَليلاً مُقْنِعاً عَلى أَنَّهُ جائِزٌ فِي الأَئِمَّةِ ما كانَ جائِزاً فِي الأَنْبياءِ وَ الرُّسُلِ فِيما شَبَّهْتُمْ مِنْ حالِ الأَئِمَّةِ الَّذينَ لَيْسُوا بِأَشْباهِ الأَنْبياءِ وَ الرُّسُلِ، وَ إِنَّما يُقاسُ الشَّكْلُ بِالشَّكْلِ وَ المِثْلُ بِالمِثْلِ. فَلَنْ تَثْبُتْ دَعْواكُمْ في ذٰلِكَ، وَلَنْ يَسْتَقيمَ لَكُمْ قِياسُكُمْ في تَشْبيهِكُمْ حالَ الأَئِمَّةِ بِحالِ الأَنْبياءِ عليهم السلام إِلّا بِدَليلٍ مُقْنِعٍ».

فَأَقُولُ ـ وَ بِاللّٰهِ أَهْتَدي ـ: إِنَّ خُصُومَنا قَدْ جَهِلُوا فيما عارَضُونا بِهِ مِنْ ذٰلِكَ وَلَوْ أَنَّهُمْ كانُوا مِنْ أَهْلِ التَّمْييزِ وَ النَّظَرِ وَ التَّفَكُّرِ وَ التَّدَبُّرِ بِاطِّراحِ العِنادِ وَ إِزالَةِ العَصَبيَّةِ لِرُؤَسائِهِمْ وَ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ أَسْلافِهِمْ لَعَلِمُوا أَنَّ كُلَّ ما كانَ جائِزاً فِي الأَنْبياءِ فَهُوَ واجِبٌ لازِمٌ في

پاسخ يك سؤال

و از جمله اعتراضهاى مخالفين ما اين است كه مى گويند: چرا آنچه را كه بر انبياء واجب بوده، بر ائمه واجب مى كنيد؟ و چرا نمى گوئيد امر «غيبت» در انبياء جايز بوده امّا در ائمّه جايز نيست. البتّه ائمّه مانند انبياء نيستند و جايز نيست كه حال ائمّه را به حال انبياء تشبيه كنيم، بايد دليل قانع كننده‌اى براى ما بياوريد كه آنچه كه در شأن انبياء و رسولان جايز بوده دربارهٔ ائمّه نيز جايز مى باشد. مى دانيم كه تشبيه و قياس در دو موضوع همانند و همشكل صورت مى پذيرد پس ادعاى شما درباره تشبيه حال ائمّه به انبياء درست نيست مگر آنكه دليل قانع كننده‌اى بياوريد.

در پاسخ اين ايراد مى گويم ـ و از خداوند هدايت مى جويم ـ: دشمنان ما از سر جهالت اين اعتراض را وارد كرده‌اند و اگر از اهل تشخيص و تفكّر و تدبّر بودند و عناد را كنار مى گذاشتند و تعصّب و جانبدارى از رهبران و پيشينيانشان نمى كردند، مى دانستند كه هر چيزى كه در انبياء رواست، طابقَ النّعلِ بالنّعل در

الأَئِمَّةِ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ القُذَّةِ بِالقُذَّةِ وَ ذٰلِكَ أَنَّ الأَنْبِياءَ هُمْ أُصُولُ الأَئِمَّةِ وَ مَغيضُهُمْ وَ الأَئِمَّةُ هُمْ خُلَفاءُ الأَنْبِياءِ وَ أَوْصِياؤُهُمْ وَ القائِمُونَ بِحُجَّةِ اللهِ تَعالىٰ عَلىٰ مَنْ يَكُونُ بَعْدَهُمْ كَيْلا تَبْطُلَ حُجَجُ اللهِ وَ حُدُودُهُ وَ شَرائِعُهُ مادامَ التَّكْليفُ عَلَى العِبادِ قائِماً وَ الأَمْرُ لَهُمْ لازِماً. وَ لَوْ وَجَبَتِ المُعارَضَةُ لَجازَ لِقائِلٍ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الأَنْبِياءَ هُمْ حُجَجُ اللهِ فَغَيْرُ جائِزٍ أَنْ يَكُونَ الأَئِمَّةُ حُجَجَ اللهِ إِذْ لَيْسُوا بِالأَنْبِياءِ وَ لا كَالأَنْبِياءِ. وَ لَهُ أَنْ يَقُولَ أَيْضاً: فَغَيْرُ جائِزٍ أَنْ يُسَمَّوا «أَئِمَّةً» لِأَنَّ الأَنْبِياءَ كانُوا أَئِمَّةً وَ هٰؤُلاءِ لَيْسُوا بِأَنْبِياءَ فَيَكُونُوا أَئِمَّةً كَالأَنْبِياءِ. وَ غَيْرُ جائِزٍ أَيْضاً أَنْ يَقُومُوا بِما كانَ يَقُومُ بِهِ الرَّسُولُ مِنَ الجِهادِ وَ الأَمْرِ بِالمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ المُنْكَرِ إِلىٰ غَيْرِ ذٰلِكَ مِنْ أَبْوابِ الشَّريعَةِ إِذْ لَيْسُوا كَالرَّسُولِ وَ لا هُمْ بِرُسُلٍ. ثُمَّ يَأْتي بِمِثْلِ هٰذا مِنَ المُحالِ بِما يَكْثُرُ تَعْدادُهُ وَ يَطُولُ الكِتابُ بِذِكْرِهِ. فَلَمّا فَسَدَ هٰذا كُلُّهُ كانَتْ هٰذِهِ المُعارَضَةُ مِنْ خُصُومِنا فاسِدَةً كَفَسادِهِ.

ثُمَّ نَحْنُ نُبَيِّنُ الآنَ وَ نُوضِحُ بَعْدَ هٰذا كُلِّهِ أَنَّ التَّشاكُلَ بَيْنَ الأَنْبِياءِ وَ الأَئِمَّةِ بَيِّنٌ

ائمّه نیز واجب و لازم است، زیرا انبیاء اصل و اساس و سرچشمهٔ آنها هستند و ائمّه جانشینان و اوصیای انبیاء و حجّتهای الهی بر آیندگان ایشانند، تا حجّت الهی از میان نرود و شرایع و احکام تا آخرین دورهٔ تکلیف بندگان، بر جای ماند و اگر این اعتراض صحیح باشد، رواست آن معترض بگوید: پیامبرانْ حجّتهای خدای هستند، ولی امامان حجّتهای خدا نیستند! زیرا ائمّه به مانند انبیاء نمی باشند. و یا آنکه بگوید: ایشان را نمی توان ائمّه نامید، زیرا انبیاء پیشوایان و ائمّه هستند ولی ائمّه که انبیاء نیستند تا اطلاق ائمّه بر ایشان روا باشد! و یا آنکه بگوید: بر ائمّه روا نیست که مانند رسولان بر امر جهاد و امر به معرف و نهی از منکر و سایر ابواب شریعت قیام کنند! زیرا ائمّه رسول نیستند. و از اینگونه سخنان بسیار می تواند بگوید که ذکر آنها موجب تطویل کتاب می شود. پس چون این قبیل اعتراضات ناصحیح است، لا محاله آن اعتراض نخست نیز ناصحیح خواهد بود.

علاوه بر آنچه که گفتیم، اکنون ثابت می‌کنیم که همانندی ائمّه و انبیاء در اوصاف معنویّه واضح و آشکار است و ائمّه، حجّتهای خدا بر خلق هستند،

واضِحٌ، فَيَلزِمُهُمْ أَنَّهُمْ حُجَجُ اللهِ عَلَى الخَلْقِ كَما كانَتِ الأَنْبياءُ حُجَجُهُ عَلَى العِبادِ، وَ فَرْضُ طاعَتِهِمْ لازِمٌ كَلُزومِ فَرْضِ طاعَةِ الأَنْبياءِ، وَ ذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ»[1] وَ قَوْلُهُ تَعالىٰ: «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»[2] فَوُلاةُ الأَمْرِ هُمُ الأَوْصِياءُ وَ الأَئِمَّةُ بَعْدَ الرَّسُولِ صلى الله عليه و آله و سلم، وَ قَدْ قَرَنَ اللهُ طاعَتَهُمْ بِطاعَةِ الرَّسُولِ، وَ أَوْجَبَ عَلَى العِبادِ مِنْ فَرْضِهِمْ ما أَوْجَبَهُ مِنْ فَرْضِ الرَّسُولِ كَما أَوْجَبَ عَلَى العِبادِ مِنْ طاعَةِ الرَّسُولِ ما أَوْجَبَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ طاعَتِهِ عَزَّوَجَلَّ في قَوْلِهِ: «أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» ثُمَّ قالَ: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ»[3] وَ إِذا كانَتِ الأَئِمَّةُ عليهم السلام حُجَجَ اللهِ عَلىٰ مَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِالرَّسُولِ وَ لَمْ يُشاهِدْهُ وَ عَلىٰ مَنْ خَلَفَهُ مِنْ بَعْدِهِ كَما كانَ الرَّسُولُ حُجَّةً عَلىٰ مَنْ لَمْ يُشاهِدْهُ في عَصْرِهِ لَزِمَ مِنْ طاعَةِ الأَئِمَّةِ ما لَزِمَ مِنْ طاعَةِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله و سلم، فَقَدْ تَشاكَلُوا وَ

چنانکه انبیاء بوده‌اند و اطاعت از ائمّه واجب و لازم است، چنانکه اطاعت از انبیاء چنین بوده است. و دلیل آن، قول خدای سُبحان است که فرمود: «از خدا اطاعت کنید و از رسول و اُولی الأمر فرمان برید» و این سخن خدای تعالیٰ است که فرمود: «و اگر آن را به رسول خدا و به اولی الأمر ارجاع می دادند، اهل پی جویی و استنباط آن را می فهمیدند». و اُولی الأمر همان اوصیاء و ائمّهٔ پس از پیامبرند و خداوند اطاعت از آنها را قرین اطاعت رسولش ساخته و طاعت از آنها را نیز بر بندگان لازم کرده است، چنانکه طاعت از رسول را بر بندگان واجب ساخته و آن را در ردیف اطاعت از خود در آورده و فرموده است: «أطیعُوا اللهَ و أطیعُوا الرَّسُول» بعد از آن فرموده: «هرکس اطاعت رسول کند، محقّقاً خدا را اطاعت کرده است» و چون ائمّه علیهم السلام حجّتهای الهی بر کسانی هستند که به رسول ملحق نشده و شرف حضور او را درک نکرده‌اند، و همچنین بر کسانی که در آینده در پی رسولان خواهند آمد، و رسول نیز حجّت الهی است بر کسانی که در عصر خود، او را ندیده‌اند، بنابراین از طاعت امام همان لازم آید که از طاعت رسول اکرم حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم لازم آید، و انبیاء و ائمّه یک

۱ - النساء: ۵۹. ۲ - النساء: ۸۳. ۳ - النساء: ۸۰.

اسْتَقامَ القِياسُ فِيهِمْ، وَ إِنْ كانَ الرَّسُولُ أَفْضَلَ مِنَ الأَئِمَّةِ فَقَدْ تَشاكَلُوا فِي الحُجَّةِ وَ الإِسْمِ وَ الفِعْلِ [۱] وَ الفَرْضِ، إِذْ كانَ اللهُ جَلَّ ثَناؤُهُ قَدْ سَمَّى الرُّسُلَ أَئِمَّةً بِقَوْلِهِ لِإِبْراهِيمَ: «إِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً» [۲] وَ قَدْ أَخْبَرَنا اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَنَّهُ قَدْ فَضَّلَ الأَنْبِياءَ وَ الرُّسُلَ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ فَقالَ تَبارَكَ وَ تَعالى: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللهُ ـ الآيَة» [۳] وَ قالَ، «وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلى بَعْضٍ ـ الآيَة» [۴] فَتَشاكَلَ الأَنْبِياءُ فِي النُّبُوَّةِ وَ إِنْ كانَ بَعْضُهُمْ أَفْضَلَ مِنْ بَعْضٍ، وَ كَذٰلِكَ تَشاكَلَ الأَنْبِياءُ وَ الأَوْصِياءُ، فَمَنْ قاسَ حالَ الأَئِمَّةِ بِحالِ الأَنْبِياءِ وَ اسْتَشْهَدَ بِفِعْلِ الأَنْبِياءِ عَلى فِعْلِ الأَئِمَّةِ فَقَدْ أَصابَ فِي قِياسِهِ وَ اسْتَقامَ لَهُ اسْتِشْهادُهُ بِالَّذِي وَصَفْناهُ مِنْ تَشاكُلِ الأَنْبِياءِ وَ الأَوْصِياءِ عليهم السلام.

حُكم دارند و قیاس کردن میان آن دو درست است، گرچه رسول، افضل از ائمّه باشد، ولی در حجّت بودن و اسم خلیفهٔ الهی داشتن و عمل رهبری کردن و وجوب اطاعت شدن، مثل یکدیگرند، و خدای تعالیٰ در کلام خود رسولان را ائمه نامیده و به ابراهیم علیه السلام فرموده است: «تو را امام مردم قرار دادیم» و خدای تعالیٰ به ما خبر داده است که بعضی از انبیاء و رسولان را بر بعضی دیگر برتری داده است و فرموده: «آن رسولانند که بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم، و در بین ایشان کسی هست که خداوند با او تکلّم فرموده است» و فرموده: «ما بعضی از انبیاء را بر بعضی دیگر برتری دادیم» ملاحظه می‌کنید که گرچه بعضی از انبیاء بر بعضی دیگر برتری دارند، امّا مشاکل و همانندند و اینچنین است حال انبیاء و اوصیاء، پس هر کس حال ائمّه علیهم السلام را به حال انبیاء قیاس کند و به فعل انبیاء بر عمل ائمّه علیهم السلام استشهاد کند، بنابر آنچه در همانندی انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بیان داشتیم، قیاس و استشهادش درست است.

۱ – في بعض النسخ «وَالعقل».

۲ – البقرة: ۱۱۹.

۳ – البقرة: ۲۵۳.

۴ – الاسراء: ۵۵.

[وَجْهٌ آخَرُ لِاِثْباتِ الْمُشاكَلَةِ:]

وَ وَجْهٌ آخَرُ مِنَ الدَّليلِ عَلَى حَقيقَةِ ماشَرَحْنا مِنْ تَشاكُلِ الْأَئِمَّةِ وَ الْأَنْبياءِ عليهم السلام أَنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالى يَقُولُ في كِتابِهِ: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»[1] وَ قالَ تَعالىٰ: «ما آتيكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهيكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»[2]. فَأَمَرَنَا اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ نَهْتَدِيَ بِهُدىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ نُجْرِيَ الْاُمُورَ [الجارِيَةَ] عَلىٰ حَدِّما أجْراها رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ، فَكانَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله الْمُحَقِّقُ لِما ذَكَرْنا مِنْ تَشاكُلِ الْأَنْبِياءِ وَ الْأَئِمَّةِ أَنْ قالَ: «مَنْزِلَةُ عَلِيٍّ عليه السلام مِنّي كَمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ إلّا أَنَّهُ لانَبِيَّ بَعْدي» فَأَعْلَمَنا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام لَيْسَ بِنَبِيٍّ وَ قَدْ شَبَّهَهُ بِهارُونَ وَ كانَ هارُونُ نَبِيّاً وَ رَسُولاً [و] كَذٰلِكَ شَبَّهَهُ بِجَماعَةٍ مِنَ الْأَنْبِياءِ عليهم السلام.

دلیلی دیگر بر مشاکلهٔ انبیاء و اوصیاء

دلیل دیگری که در اثبات مطالب گذشته در مشاکلهٔ بین ائمّه و انبیاء وجود دارد این است که خدای تعالی در کتاب خود می فرماید: «محقّقاً در رسول خدا برای شما پیروی نیکویی وجود دارد». و فرموده است: «آنچه را که رسول اکرم به شما می دهد بگیرید و آنچه را که از آن باز می دارد وا نهید». خدای سبحان به ما فرمان داده است که به هدایت رسول خدا مهتدی شویم و امور جاریه را به گونه‌ای که رسول خدا صلى الله عليه وآله جاری فرموده است اجرا کنیم، خواه آن امور، گفتاری باشد و خواه کرداری. و یکی از گفته های رسول خدا که دلیل بر مشابهت کامل بین انبیاء و ائمّه است، این است که فرموده است: «مقام و منزلت علی عليه السلام نسبت به من، همچون مقام و منزلت هارون است نسبت به موسی عليه السلام جز اینکه پس از من پیغمبری نیست» پیامبر اکرم در این کلام به ما اعلام فرموده است که علیّ عليه السلام پیامبر نیست، امّا او را به هارون تشبیه فرموده و هارون، رسول و نبیّ است و به همین ترتیب آن حضرت را به جمعی از پیامبران تشبیه فرموده است.

۱ - الاحزاب: ۲۱. ۲- الحشر: ۷.

حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَى بْنِ المُتَوَكِّلِ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ السَّعْدِ آبادِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُبْنُ أَبِي عَبْدِاللهِ البَرْقِيُّ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ خالِدٍ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُالمَلِكِ بْنُ هارُونَ بْنِ عَنْتَرَةَ الشَّيْبانِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبّاسٍ قالَ: كُنّا جُلُوساً عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقالَ: مَنْ أَرادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلىٰ آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلىٰ نُوحٍ فِي سِلْمِهِ وَ إِلىٰ إِبْراهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلىٰ مُوسى فِي فِطانَتِهِ وَ إِلىٰ داوُدَ فِي زُهْدِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلىٰ هٰذا. قالَ: فَنَظَرْنا فَإِذا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ قَدْ أَقْبَلَ كَأَنَّما يَنْحَدِرُ مِنْ صَبَبٍ.

فَإِذا اسْتَقامَ أَنْ يُشَبِّهَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحَداً مِنَ الأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ بِالأَنْبِياءِ وَ الرُّسُلِ اسْتَقامَ لَنا أَنْ نُشَبِّهَ جَمِيعَ الأَئِمَّةِ بِجَمِيعِ الأَنْبِياءِ وَ الرُّسُلِ. وَ هٰذا دَلِيلٌ مُقْنِعٌ. وَ قَدْ ثَبَتَ شَكْلُ صاحِبِ زَمانِنا عَلَيْهِ السَّلامُ فِي غَيْبَتِهِ بِغَيْبَةِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ غَيْرِهِ مِمَّنْ وَقَعَتْ بِهِمُ الغَيْبَةُ، وَ ذٰلِكَ أَنَّ غَيْبَةَ صاحِبِ زَمانِنا وَقَعَتْ مِنْ جِهَةِ الطَّواغِيتِ لِعِلَّةِ التَّدْبِيرِ مِنَ الَّذِي قَدَّمْنا ذِكْرَهُ فِي الفَصْلِ الأَوَّلِ.

وَ مِمّا يُفْسِدُ مَعارَضَةَ خُصُومِنا فِي نَفْيِ تَشاكُلِ الأَئِمَّةِ وَ الأَنْبِياءِ أَنَّ الرُّسُلَ الَّذِينَ

از عبدالله بن عبّاس روایت است که می گوید: ما نزد رسول خدا نشسته بودیم و آن حضرت فرمود: «هر که می خواهد به آدم بنگرد در علمش و به نوح در مسالمتش و به ابراهیم در حلمش و به موسی در زیرکیش و به داود در زهدش، پس به این شخص که می آید بنگرد». ابن عبّاس می گوید: ما نگریستیم و بناگاه علیّ بن أبي طالب در آمد و با کمال وقار قدم برمی داشت.

پس اگر درست است که رسول خدا یکی از ائمّه را به انبیاء و رسولان تشبیه کند، برای ما درست است که همهٔ ائمّه را به انبیاء و رسولان تشبیه کنیم و این دلیل محکمی است و بنابراین ثابت گردید که غیبت حضرت صاحب الزّمان عليه السلام همان غیبتی است که در حضرت موسی و سایر انبیاء وجود داشته است، زیرا غیبت امام زمان عليه السلام نیز به جهت سرکشان و طواغیت است و به ملاحظهٔ مصلحتی که در فصل اوّل ذکر آن گذشت. و از جمله ادلّه ای که معارضهٔ دشمنان ما را در نفی مشابهت ائمّه و انبياء عليهم السلام باطل می سازد، این است که رسولانی که پیش از پیامبراکرم صلّى الله عليه وآله بودند، اوصیائشان پیامبران بودند، پس هرکدام ازاوصیاء که به

تَقَدَّمُوا قَبْلَ عَصْرِ نَبِيِّنا صلّی الله علیه و آله کانَ أَوْصِياؤُهُمْ أَنْبياءَ، فَکُلُّ وَصيٍّ قامَ بِوَصِيَّةِ حُجَّةٍ تَقَدَّمَهُ مِنْ وَقْتِ وَفاةِ آدمَ علیه السلام إِلیٰ عَصْرِ نَبِيِّنا صلّی الله علیه و آله کانَ نَبِيّاً، وَ ذٰلِكَ مِثْلُ وَصِيِّ آدَمَ کانَ شَيْثَ ابْنَهُ، وَ هُوَ هِبَةُ اللهِ في عِلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله وَ کانَ نَبِيّاً، وَ مِثْلُ وَصيِّ نُوحٍ علیه السلام کانَ سامَ ابْنَهُ وَ کانَ نَبِيّاً، وَ مِثْلُ إِبْراهيمَ علیه السلام کانَ وَصِيُّهُ إِسْماعيلَ علیه السلام (۱) اِبْنَهُ وَ کانَ نَبِيّاً، وَ مِثْلُ مُوسیٰ علیه السلام کانَ وَصِيُّهُ يُوشَعَ بْنَ نُونَ وَ کانَ نَبِيّاً، وَ مِثْلُ عيسی علیه السلام کانَ وَصِيُّهُ شَمْعُونَ الصَّفا وَ کانَ نَبِيّاً، وَ مِثْلُ داوُدَ علیه السلام کانَ وَصِيُّهُ سُلَيْمانَ علیه السلام ابْنَهُ وَ کانَ نَبِيّاً، وَ أَوْصياءُ نَبِيِّنا علیهم السلام لَمْ يَكُونُوا أَنْبِياءَ، لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ مُحَمَّداً خاتِماً لِلْأَنْبِياءِ وَ أُمَّتَهُ خاتِماً لِهٰذِهِ الأُمَمِ کَرامَةً لَهُ وَ تَفْضِيلاً. فَقَدْ تَشاكَلَتِ الأَئِمَّةُ وَ الأَنْبِياءُ بِالوَصِيَّةِ کَما تَشاکَلُوا فيما قَدَّمْنا ذِکْرَهُ مِنْ تَشاکُلِهِمْ. فَالنَّبِيُّ وَصِيٌّ وَ الإِمامُ وَصِيٌّ، وَ الوَصِيُّ إِمامٌ وَ النَّبِيُّ إِمامٌ، وَ النَّبِيُّ حُجَّةٌ وَ الإِمامُ حُجَّةٌ (۲). فَلَيْسَ في الأَشْكالِ أَشْبَهُ مِنْ تَشاکُلِ الأَئِمَّةِ وَ الأَنْبِياءِ.

وصایت حجّت پیش از خود ـ از وفات آدم ابوالبشر تا پیامبر ما ـ قیام کرده است، پیامبر بوده است، همچون وصیّ آدم که پسرش شیث بود و او را در علوم آل محمّد علیهم السلام «هبة الله» خوانده‌اند و او پیامبر بود، و همچون وصیّ نوح که پسرش سام پیامبر بود، و همچون وصیّ ابراهیم که پسرش اسماعیل پیامبر بود و مانند وصیّ موسیٰ که یوشع بن نون پیامبر بود، و مانند وصیّ عیسیٰ که شمعون ـ الصّفای پیامبر بود، و همچون داود که پسرش سلیمان پیامبر بود، امّا أوصیایِ پیامبر ما پیغمبر نبودند، زیرا خدای تعالیٰ به جهت کرامت و تفضیل محمّد صلّی الله علیه و آله او را خاتم الأنبیاء و اُمّتش را خاتم الاُمم قرار داد، بنابراین انبیاء و ائمّه از نظر مقام وصایت همشکل اند، همچنان که در اوصافی که پیش از این گفتیم، هم شکل بودند. پس پیامبر وصیّ است و امام نیز وصیّ است و وصیّ امام است و نبیّ نیز امام است و نبیّ حجّت است و امام نیز حجّت است. و در اشکال مختلف، شبیه تر از تَشاکُل ائمّه و انبیاء نمی توان یافت.

۱ - في بعض النسخ «إسحاق».

۲ - في بعض النسخ «و الوصی حجّة».

وَ كَذٰلِكَ أَخْبَرَنا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله بِتَشاكُلِ أَفْعالِ الأَوْصِياءِ فِيمَنْ تَقَدَّمَ وَ تَأَخَّرَ مِنْ قِصَّةِ يُوشَعَ بْنِ نُونَ وَصِيِّ مُوسىٰ عليه السلام مَعَ صَفْراءَ بِنْتِ شُعَيْبٍ زَوْجَةِ مُوسىٰ وَ قِصَّةِ أَميرِالمُؤْمِنينَ عليه السلام وَصيِّ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله مَعَ عائِشَةَ بِنْتِ أَبِي‌بَكْرٍ، وَإِيجابِ غُسْلِ الأَنْبِياءِ أَوْصِياءَهُمْ بَعْدَ وَفاتِهِمْ.

حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقّاقُ ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا حَمْزَةُ بْنُ القاسِمِ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوالحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الجُنَيْدِ الرّازِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُو عَوانَةَ قالَ: حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِالرَّزّاقِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مِينا مَوْلىٰ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُودٍ قالَ: قُلْتُ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: يا رَسُولَ اللهِ مَنْ يُغَسِّلُكَ إِذا مِتَّ؟ قالَ: يُغَسِّلُ كُلَّ نَبِيٍّ وَصِيُّهُ، قُلْتُ: فَمَنْ وَصِيُّكَ يا رَسُولَ اللهِ؟ قالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ، قُلْتُ: كَمْ يَعِيشُ بَعْدَكَ يا رَسُولَ اللهِ؟ قالَ: ثَلاثِينَ سَنَةً، فَإِنَّ يُوشَعَ بْنَ نُونَ وَصِيَّ مُوسىٰ عاشَ بَعْدَ مُوسىٰ ثَلاثِينَ سَنَةً، وَ خَرَجَتْ عَلَيْهِ صَفْراءُ بِنْتُ شُعَيْبٍ زَوْجَةُ مُوسىٰ عليه السلام فَقالَتْ: أَنَا أَحَقُّ مِنْكَ بِالأَمْرِ فَقاتَلَها، فَقَتَلَ مُقاتِلِيها وَ أَسَرَها فَأَحْسَنَ أَسْرَها، وَ أَنَّ ابْنَةَ أَبِي بَكْرٍ سَتَخْرُجُ عَلىٰ عَلِيٍّ فِي

همچنین رسول اکرم صلى الله عليه وآله به ما خبر داده است که افعال اوصیای مختلف، شبیه بوده است، مثلاً در قصّهٔ وصیّ موسی، یوشع بن نون و صفورا که زوجهٔ موسی و دختر شعیب است، با داستان امیرالمؤمنین عليه السلام که وصیّ رسول‌خدا صلى الله عليه وآله است با عایشه، شباهت وجود دارد، و نیز خبر داده است که غسل دادن هر پیامبری بر وصیّ او واجب است.

در روایت است که عبدالله بن مسعود می‌گوید به پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله عرض کردم یا رسول الله! وقتی که از دنیا بروی چه کسی شما را غسل می‌دهد؟ فرمود: هر پیامبری را وصیّش غسل می‌دهد. گفتم ای رسول خدا وصیّ شما کیست؟ فرمود: علیّ بن أبی‌طالب است. گفتم ای رسول خدا او پس از شما چند سال زندگی خواهد کرد؟ فرمود: سی سال، زیرا یوشع بن نون که وصیّ موسی عليه السلام بود، پس از او سی سال زندگی کرد و صفورا دختر شعیب و زوجهٔ موسی بر او شورید و گفت من به خلافت از تو شایسته‌ترم، یوشع باوی جنگید و همرزمانش را کشت و خودش را اسیر کرد و با او خوشرفتاری نمود. دختر ابوبکر نیز به

كَذا وَ كَذا أَلْفاً مِنْ أُمَّتي فَيُقاتِلُها فَيَقْتُلُ مُقاتِليها وَ يَأْسِرُها فَيُحْسِنُ أَسْرَها، وَ فيها أَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ قَرْنَ في بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الجاهِلِيَّةِ الأُولىٰ»[1] يَعني صَفْراءَ بِنْتَ-شُعَيْبٍ.

فَهٰذَا الشَّكْلُ قَدْ ثَبَتَ بَيْنَ الأَئِمَّةِ وَ الأَنْبياءِ بِالإسْمِ وَ الصِّفَةِ وَ النَّعْتِ وَ الفِعْلِ، وَ كُلُّ ما كانَ جائِزاً فِي الأَنْبياءِ فَهُوَ جائِزٌ يَجْري فِي الأَئِمَّةِ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ القُذَّةِ بِالقُذَّةِ، وَ لَوْ جازَ أَنْ تُجْحَدَ إمامَةُ صاحِبِ زَمانِنا هٰذَا لِغَيْبَتِهِ بَعْدَ وُجودِ مَنْ تَقَدَّمَهُ مِنَ الأَئِمَّةِ عليهم السلام لَوَجَبَ أَنْ تُدْفَعَ نُبُوَّةُ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ عليه السلام لِغَيْبَتِهِ إذْ لَمْ يَكُنْ كُلُّ الأَنْبِياءِ كَذٰلِكَ. فَلَمّا لَمْ تَسْقُطْ نُبُوَّةُ مُوسىٰ لِغَيْبَتِهِ وَ صَحَّتْ نُبُوَّتُهُ مَعَ الغَيْبَةِ كَما صَحَّتْ نُبُوَّةُ الأَنْبياءِ الَّذينَ لَمْ تَقَعْ بِهِمُ الغَيْبَةُ فَكَذٰلِكَ صَحَّتْ إمامَةُ صاحِبِ زَمانِنا هٰذا مَعَ غَيْبَتِهِ كَما صَحَّتْ إمامَةُ مَنْ تَقَدَّمَهُ مِنَ الأَئِمَّةِ الَّذينَ لَمْ تَقَعْ بِهِمُ الغَيْبَةُ.

زودی بر علی بشورد و در میان چند هزار نفر از امّتم به جنگ او آید و علیّ نیز با او بجنگد و همرزمانش را بکشد و او را اسیر کند و با وی خوشرفتاری نماید و دربارهٔ عایشه خدای تعالیٰ فرموده است: «درخانه‌های خود بمانید و بمانند دوران جاهلیّت اولیٰ خودنمائی نکنید» که مقصود از آن صفورا دختر شعیب است.

پس همانندی ائمّه و انبیاء در نام و صفت و نعت و فعل ثابت شد و هر چیزی که برای انبیاء روا باشد برای ائمّه نیز روا است و طابق النّعل بالنّعل در ائمّه جاری می شود و اگر روا باشد که امامت صاحب الزّمان عليه السلام پس از ائمّهٔ گذشته، به خاطر غیبتش انکار شود، لازم است که نبوّت موسی بن عمران نیز انکار شود، زیرا او نیز غیبت داشته است و همه پیامبران غیبت نداشته‌اند، پس چون غیبت موسی موجب سقوط نبوّت او نمی شود و با وجود غیبت، نبوّتش درست است، همانگونه که نبوّت انبیایی که غیبت نداشته‌اند صحیح است، امامت صاحب الزّمان عليه السلام نیز با وجود غیبتش درست است همانگونه که امامت ائمّه پیشین او که غیبت نداشته‌اند صحیح است.

---

۱ - الاحزاب: ۳۲.

وَ كَما جازَ أَنْ يَكُونَ مُوسىٰ عليه السلام في حِجْرِ فِرْعُونَ يُرَبِّيهِ وَ هُوَ لا يَعْرِفُهُ وَ يَقْتُلُ أَوْلادَ بَني إِسْرائيلَ في طَلَبِهِ، فَكَذٰلِكَ جائِزٌ أَنْ يَكُونَ صاحِبُ زَمانِنا مَوْجُوداً بِشَخْصِهِ بَيْنَ النّاسِ، يَدْخُلُ مَجالِسَهُمْ وَ يَطَأُ بُسُطَهُمْ وَ يَمْشي في أَسْواقِهِمْ، وَ هُمْ لا يَعْرِفُونَهُ إِلىٰ أَنْ يَبْلُغَ الكِتابُ أَجَلَهُ.

فَقَدْ رُوِيَ عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام أَنَّهُ قالَ: فِي القائِمِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسىٰ، وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ عيسىٰ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله و سلم، فَأَمّا سُنَّةُ مُوسىٰ فَخائِفٌ يَتَرَقَّبُ، وَ أَمّا سُنَّةُ يُوسُفَ فَإِنَّ إِخْوَتَهُ كانُوا يُبايِعُونَهُ وَ يُخاطِبُونَهُ وَ لا يَعْرِفُونَهُ، وَ أَمّا سُنَّةُ عيسىٰ فَالسِّياحَةُ، وَ أَمّا سُنَّةُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله و سلم فَالسَّيْفُ.

[رَدُّ إِشْكالٍ:]

فَكانَ مِنَ الزِّيادَةِ لِخُصُومِنا أَنْ قالُوا: «ما أَنْكَرْتُمْ إِذْ قَدْ ثَبَتَ لَكُمْ مَا ادَّعَيْتُمْ مِنَ الغَيْبَةِ كَغَيْبَةِ مُوسىٰ عليه السلام وَ مَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ مِنَ الأَنْبِياءِ عليهم السلام الَّذينَ وَقَعَتْ بِهِمُ الغَيْبَةُ أَنْ

و همانگونه که روا باشد موسى عليه السلام در دامن فرعون پرورش یابد و وی او را نشناسد و در طلبش فرزندان بنی اسرائیل را بکشد، همچنین روا باشد که صاحب الزّمان عليه السلام به شخصه در میان مردم موجود باشد و در مجالس ایشان در آید و بر بساط ایشان پانهد و در بازارهای ایشان راه برود و او را نشناسند تا آنکه هنگام ظهورش فرا رسد.

از امام صادق جعفر بن محمّد عليهما السلام روایت است که فرمودند: در امام قائم عليه السلام از موسى و یوسف و عیسى و محمّد عليهم السلام سُنّتهایی وجود دارد، امّا سنّت او از موسى آن است که خائف و منتظر است، و سنّت او از یوسف آن است که برادرانش او را مبایعه کردند و با او سخن می گفتند و او را نمی شناختند، و سنّت او از عیسى سیاحت کردن است، و سنّت او از محمّد صلى الله عليه و آله و سلم شمشیر است.

پاسخ اعتراض

ممکن است مخالفان ما بر اعتراض خود افزوده و بگویند این دو غیبت با یکدیگر متفاوت است، زیرا گرچه بر شما ثابت شده است که غیبت امام زمان عليه السلام مانند غیبت موسى عليه السلام و دیگر پیامبرانی است که غیبت داشته اند، امّا

تَكُونَ حُجَّةُ مُوسىٰ لَمْ تَلْزَمْ أَحَداً إلّا مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْهَرَ دَعْوَتَهُ وَ دَلَّ عَلىٰ نَفْسِهِ وَ كَذٰلِكَ لا تَلْزَمُ حُجَّةُ إمامِكُم هٰذا لِخَفاءِ مَكانِهِ وَ شَخْصِهِ حَتّىٰ يُظْهِرَ دَعْوَتَهُ وَ يَدُلَّ عَلىٰ نَفْسِهِ [كَذٰلِكَ] فَحينَئِذٍ تَلْزَمُ حُجَّتُهُ وَ تَجِبُ طاعَتُهُ، وَ ما بَقِيَ فِي الغَيْبَةِ فَلا تَلْزَمُ حُجَّتُهُ، وَ لا تَجِبُ طاعَتُهُ».

فَأَقُولُ ـ وَ بِاللهِ أَسْتَعِينُ ـ: إنَّ خُصُومَنا غَفَلُوا عَمّا يَلْزَمُ مِنْ حُجَّةِ حَجَجِ اللهِ فِي ظُهُورِهِمْ وَ اسْتِتارِهِمْ وَ قَدْ أَلْزَمَهُمُ اللهُ تَعالىٰ الحُجَّةَ البالِغَةَ في كِتابِهِ وَ لَمْ يَتْرُكْهُمْ سُدىً في جَهْلِهِمْ وَ تَخَبُّطِهِمْ وَلٰكِنَّهُمْ كَما قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ القُرْآنَ أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفالُها»[1] إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ أَخْبَرَنا في قِصَّةِ مُوسى عليه السلام أَنَّه كانَ لَهُ شيعَةٌ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ عارِفُونَ وَ بِوِلايَتِهِ مُتَمَسِّكُونَ، وَ لِدَعْوَتِهِ مُنْتَظِرُونَ قَبْلَ إظْهارِ دَعْوَتِهِ، وَ مِنْ قَبْلِ دَلالَتِهِ عَلى نَفْسِهِ حَيْثُ يَقُولُ: «وَ دَخَلَ المَدِينَةَ عَلىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِها فَوَجَدَ فيها

حجّت موسی عليه السلام وقتی اِلزام داشت که وی دعوتش را آشکار کرده بود و به پیامبری خود مردم را فراخوانده بود و حجّت امام شما وقتی اِلزام دارد که او دعوتش را آشکار کرده و بر امامت خود مردم را فراخوانده باشد، امّا تا مکانش نهان و شخصش پنهان است، بر مردم حجّت نیست و طاعتش بر ایشان واجب نمی باشد.

و ما به توفیق الهی در پاسخ ایشان می گوئیم: مخالفان ما غافلند از اینکه حجّت حجج الهی را ـ در حال ظهور و غیبتشان ـ چه چیز اِلزام آور می کند با اینکه خدای تعالیٰ در کتابش حجّت بالغه را برایشان تمام کرده و ایشان را در نادانی و اشتباه باقی نگذاشته است، امّا آنها مشمول این خطاب الهی اند «چرا در قرآن تدبّر نمی کنند یا آنکه بر دِلهای ایشان قُفل زده شده است؟» خدای تعالیٰ در داستان موسی عليه السلام برای ما بیان کرده است که او پیش از آنکه دعوتش را آشکار کرده و مردم را به نبوّت خویش فراخواند، شیعیانی داشته است که به امر او عارِف و به ولایت او متمسّک بوده‌اند، چنانکه می فرماید: «موسی عليه السلام وارد شهر شد در حالیکه مردمش غافل بودند و دو مرد را دید که با یکدیگر مقاتله

۱ ـ سوره محمد ۹: ۲۴.

رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلانِ هٰذا مِنْ شيعَتِهِ وَ هٰذا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغاثَهُ الَّذي مِنْ شيعَتِهِ عَلَى الَّذي مِنْ عَدُوِّهِ»[1] وَ قالَ عَزَّوَجَلَّ حِكايَةً عَنْ شيعَتِهِ: «قالُوا اُوذِينا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِينا وَ مِنْ بَعْدِ ما جِئْتَنا ـ الآيَة»[2] فَأَعْلَمَنَا اللهُ عَزَّوَجَلَّ في كِتابِهِ أَنَّهُ قَدْ كانَ لِمُوسىٰ عليه السلام شيعَةٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُظْهِرَ مِنْ نَفْسِهِ نُبُوَّةً، وَ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ دَعْوَةٌ يَعْرِفُونَهُ وَ يَعْرِفُهُمْ بِمُوالاةِ مُوسىٰ صاحِبِ الدَّعْوَةِ، وَ لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ أَنَّ ذٰلِكَ الشَّخْصَ هُوَ مُوسىٰ بِعَيْنِهِ، وَ ذٰلِكَ أَنَّ نُبُوَّةَ مُوسىٰ إِنَّما ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِ رُجُوعِهِ مِنْ عِنْدَ شُعَيْبٍ حينَ سارَ بِأَهْلِهِ مِنْ بَعْدِ السِّنينَ الَّتي رَعىٰ فيها لِشُعَيْبٍ حَتّىٰ اسْتَوْجَبَ بِها أَهْلَهُ. فَكانَ دُخُولُهُ المَدينَةَ حينَ وَجَدَ فيها الرَّجُلَيْنِ قَبْلَ مَسيرِهِ إِلىٰ شُعَيْبٍ.

وَ كَذٰلِكَ وَجَدْنا مِثْلَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله قَدْ عَرَفَ أَقْوامٌ أَمْرَهُ قَبْلَ وِلادَتِهِ وَ بَعْدَ وِلادَتِهِ، وَ عَرَفُوا مَكانَ خُرُوجِهِ وَ دارَ هِجْرَتِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُظْهِرَ مِنْ نَفْسِهِ نُبُوَّةً،

می‌کردند، این از شیعیانش بود و این از دشمنانش و آنکه از شیعیانش بود، علیه دشمنانش از موسی علیه السلام کمک خواست» و خدای تعالیٰ در بیانِ حالِ شیعیان موسی علیه السلام فرموده است: «گفتند ای موسی پیش از آنکه بیایی و پس از آمدنت آزار شدیم» پس خداوند در کتابش به ما اعلام فرموده است که موسی علیه السلام پیش از آنکه اظهار نبوّت کند و دعوتش آشکار گردد، شیعیانی داشته است که او را می‌شناختند و او نیز ایشان را دوستان موسای پیامبر می‌شناخته است و اگر چه آنها نمی‌دانستند که این شخص همان موسی است که منتظر اویند. این از آن رواست که نبوّت موسی علیه السلام پس از بازگشت او از نزد شُعَیب آشکار گردید، آنگاه که پس از سالها که چوپانی شعیب کرد و به وصلتِ دخترِ شُعیب رسید و با او به طرف مصر آمد، پس وارد شدن موسی علیه السلام به شهر و ملاقات کردن او با آن دو نفری که مقاتله می‌کردند، پیش از رفتن به نزد شعیب واقع شده است.

نبیّ مکرّم اسلام نیز چنین است و ما مردمانی را می‌یابیم که از امرِ رسالتِ آن حضرت و محلّ خروجِ او (مکّه) و دارالهجره (مدینه) او آگاه بودند در حالی که هنوز ایشان متولّد نشده بودند و یا آنکه متولّد شده بودند امّا اظهار نبوّت نکرده و

۱ - القصص: ۱۵. ۲ - الاعراف: ۱۲۹.

وَ مِنْ قَبْلِ ظُهُورِ دَعْوَتِهِ وَذٰلِكَ مِثْلُ سَلْمانَ الفارِسِيِّ رضي الله عنه - وَ مِثْلُ قُسِّ بْنِ ساعِدَةِ الأَيادِيِّ، وَ مِثْلُ تُبَّعِ المَلِكِ، وِ مِثْلُ عَبْدِالمُطَّلِبِ، وَ أَبِي طالِبٍ، وِ مِثْلُ سَيْفِ بْنِ ذِي يَزَنَ، وَ مِثْلُ بُحَيْرَىٰ الرّاهِبِ، وَ مِثْلُ كَبيرِ الرُّهْبانَ في طَرِيقِ الشّامِ، وَ مِثْلُ أَبِي مُوَيْهِبٍ الرّاهِبِ، وَ مِثْلُ سَطِيحِ الكاهِنِ، وَ مِثْلُ يُوسُفَ اليَهُودِيِّ، وِ مِثْلُ ابْنِ حَوّاشِ الحِبْرِ المُقْبِلِ مِنَ الشّامِ، وَ مِثْلُ زَيْدِ بْنِ عَمْروِبْنِ نُفَيْلٍ.

وَ مِثْلُ هٰؤُلاءِ كَثِيرٌ مِمَّنْ قَدْ عَرَفَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله بِصِفَتِهِ وَ نَعْتِهِ وَ اسْمِهِ وَ نَسَبِهِ قَبْلَ مَوْلِدِهِ وَ بَعْدَ مَوْلِدِهِ، وَ الأَخْبارُ في ذٰلِكَ مَوْجُودَةٌ عِنْدَ الخاصِّ وَ العامِّ، وَ قَدْ أَخْرَجْتُها مُسْنَدَةً في هٰذَا الكِتابِ في مَواضِعِها. فَلَيْسَ مِنْ حُجَّةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ نَبِيٌّ وَ لا وَصِيٌّ إِلّا وَقَدْ حَفِظَ المُؤْمِنُونَ وَقْتَ كَوْنِهِ وَ وِلادَتِهِ وَ عَرَفُوا أَبَوَيْهِ وَ نَسَبَهُ في كُلِّ عَصْرٍ وَ زمانٍ حَتّىٰ لَمْ يَشْتَبِهْ عَلَيْهِمْ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ حُجَجِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ في ظُهُورِهِمْ وَ حينَ اسْتِتارِهِمْ، وَ أَغْفَلَ ذٰلِكَ أَهْلُ الجُحُودِ وَ الضَّلالِ وَ الكُنُودِ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ [عِلْمُ] شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَ كَذٰلِكَ سَبيلُ صاحِبِ زَمانِنا عليه السلام حَفِظَ أَوْلِياؤُهُ المُؤْمِنُونَ مِنْ أَهْلِ المَعْرِفَةِ وَ العِلْمِ وَقْتَهُ وَ زَمانَهُ

دعوتشان آشكار نگرديده بود مانند: سلمانِ فارسى و قُسّ بن ساعِدهٔ آيادِى و تُبّع پادشاه حِمْيَر و عبدالمطّلب و ابوطالب و سيف بن ذِى يَزَن از ملوک يَمَن و بُحَيراى راهِب و بزرگ راهبان راه شام و ابو مُوَيْهِب راهِب و سَطِيح كاهِن و يوسف يهودى و ابن حَوّاش دانشمندى كه از شام مى آمد و زيد بن عمرو بن نُفَيل.

و مانند ايشان بسيار بودند كه پيامبر اكرم را به نام و نشان و نسب، پيش از تولّدشان و يا بعد از آن مى شناختند و اخبار آن نزد عامّه و خاصّه موجود است، و من آنها را در اين كتاب با سلسله و در مواضع خود آورده‌ام و هيچ يک از حجّتهاى الهى ـ خواه نبىّ باشد و يا وصىّ ـ نبوده است جز آنكه اهل ايمانْ وقت پيدايش و ولادت او را ضبط كرده و پدر و مادر و نسبش را در هر عصر و زمانى مى شناختند تا هيچ امرى از حُجّتهاى الهى در حالِ ظهور و يا غيبت، بر ايشان مشتبه نشود. امّا منكران و گمراهان و مُعاندان از آن غفلت كرده و از كار ايشان آگاهى ندارند. وضعيّت صاحب الزّمان عليه السلام نيزچنين است. دوستان با ايمانش كه

وَ عَرَفُوا عَلاماتِهِ وَ شَواهِدَ أَيّامِهِ[1] وَ كَوْنَهُ وَ وَقْتَ وِلادَتِهِ وَ نَسَبِهِ، فَهُمْ عَلىٰ يَقينٍ مِنْ أَمْرِهِ في حينِ غَيْبَتِهِ وَ مَشْهَدِهِ، وَ أَغْفَلَ ذٰلِكَ أَهْلُ الْجُحُودِ وَ الإِنْكارِ وَ الْعَنُودِ.

وَ في صاحِبِ زَمانِنا عليه السلام قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «يَوْمَ يَأْتي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ»[2] وَ سُئِلَ الصّادِقُ عليه السلام عَنْ هٰذِهِ الآيَةِ فَقالَ: الآياتُ هُمُ الأَئِمَّةُ، وَ الآيَةُ الْمُنْتَظَرَةُ هُوَ القائِمُ الْمَهْديُّ عليه السلام فَإِذا قامَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ قيامِهِ بِالسَّيْفِ وَ إِنْ آمَنَتْ بِمَنْ تَقَدَّمَ مِنْ آبائِهِ عليهم السلام». حَدَّثَنا بِذٰلِكَ أَحْمَدُ بْنُ زيادِ ابْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدانيُّ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا عَليُّ بْنُ إِبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي‌عُمَيْرٍ؛ وَ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبوبٍ، عَنْ عَليِّ بْنِ رِئابٍ وَ غَيْرِهِ ـ عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام.

وَ تَصْديقُ ذٰلِكَ (أَنَّ الآياتِ هُمُ الْحُجَجُ) مِنْ كِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ قَوْلُ اللهِ تَعالىٰ: «وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً»[3] يَعْني حُجَّةً، وَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ لِعُزَيْرٍ[4] حينَ أَحْياهُ اللهُ مِنْ

اهل دانش و معرفتند، هنگام ولادت و زمانش را ضبط کرده‌اند و علامات و شواهد ایّام و وجود و وَقت و ولادت و نسبش را می دانند و دربارهٔ او چه در حالِ غیبت باشد و یا در حالِ ظهور، یقین دارند، امّا مُلحدان و منکران و اهل عِناد از آن غفلت کرده‌اند.

دربارهٔ حضرت صاحب‌الزّمان عليه السلام خدای تعالیٰ فرموده است: «روزی که بعضی از آیاتِ پروردگارت بیاید، ایمان هیچ شخصی که پیشتر ایمان نیاورده باشد بدو سود نمی‌رساند» و از امام صادق عليه السلام از تفسیر این آیه پرسش شد، فرمودند: مراد از «آیات» ائمّه هستند و آیهٔ منتظر همان قائم مهدیّ عليه السلام است که چون قیام کند، ایمان هیچ شخصی که پیش از قیامِ او با شمشیر ایمان نیاورده باشد بدو سود نرساند و اگر چه به پدران او عليهم السلام ایمان آورده باشد. این روایت را علیّ ابن رئاب و دیگران از امام صادق عليه السلام روایت کرده‌اند.

و تصدیق این مطلب از قرآن کریم که آیات همان حُجَج اِلٰهی است این سخن خدای تعالیٰ است که می فرماید: «ما پسر مریم و مادرش را آیه قرار دادیم» که

۱ - في بعض النسخ «و شواهد آیاته». ۲ - الانعام: ۱۵۸ ۳ - المؤمنون: ۵۰. ۴ - في بعض النسخ «لارمیا».

بَعْدِ أَنْ أَماتَهُ مائَةَ سَنَةٍ: «فَانْظُرْ إِلىٰ حِمارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنّاسِ»، يعني حُجَّةً. فَجَعَلَهُ عَزَّوَجَلَّ حُجَّةً عَلَى الخَلْقِ وَ سَمّاهُ آيَةً.

[الغَيْبَةُ وَ آراءُ الفِرَقِ]

وَ إِنَّ النّاسَ لَمّا صَحَّ لَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله وسلّم أَمْرُ الغَيْبَةِ الواقِعَةِ بِحُجَّةِ اللهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ عَلىٰ خَلْقِهِ وَضَعَ كَثيرٌ مِنْهُمُ الغَيْبَةَ غَيْرَ مَوْضِعِها، أَوَّلُهُمْ عُمَرُبْنُ الخَطّابِ فَإِنَّهُ قالَ لَمّا قُبِضَ النَّبِيُّ صلّى الله عليه وآله وسلّم: وَ اللهِ ماماتَ مُحَمَّدٌ وَ إِنَّما غابَ كَغَيْبَةِ مُوسىٰ عليه السلام عَنْ قَوْمِهِ وَ إِنَّهُ سَيَظْهَرُ لَكُمْ بَعْدَ غَيْبَتِهِ.

حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّقْرِ الصّائِغُ العَدْلُ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوجَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ العَبّاسِ ابْنِ بَسّامٍ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوجَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَزْداد قالَ: حَدَّثَنا نَصْرُ بْنُ سَيّارِ بْنِ داوُدَ الأَشْعَرِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ رَبِّهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ خالِدٍ السَّلُولِيُّ أَنَّهُما قالا: حَدَّثَنا أَبُومَعْشَرٍ نَجِيحٌ المَدَنِيُّ قالَ: حَدَّثَنامُحَمَّدُبْنُ قَيْسٍ؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ كَعْبٍ القُرَظِيُّ؛ وَعُمارَةُ بْنُ غَزِيَّةَ؛ وَ سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ المَقْبُرِيُّ [1]؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ وَ غَيْرُهُمْ مِن مَشيخَةِ-

معنای کلمهٔ آیه حجّت است. و همچنین این سخن او که خطاب به عُزَیر آنگاه که او را پس از صد سال مرگ زنده کرد می فرماید: «پس به حمارت بنگر و برای آنکه تو را برای مردم آیه قرار دهیم» که مقصود از کلمهٔ آیه حجّت است. خداوند او را حجّت قرار داد و آیه نامید.

غیبت و آراء فرقه ها

و چون عموم مسلمانان، امر غیبتی را که به جهت الهی واقع می شود و پیامبر-

۱ - أبو معشر نَجیح بن عبدالرّحمن السّندی - بکسر المهملة و سکون النون - المدنيّ مولی بنی هاشم مشهور بکنیته و لیس بقوی في الحدیث، و محمد بن قیس شیخه ضعیف کما فی التقریب، و أما محمد بن کعب القرظيّ فثقة عالم و لدسنة أربعین علی الصحیح و مات سنة ۱۲۰ و قیل قبل ذلك. و اما عمارة بن غزیة المدنيّ فوثقه أحمد و أبو زُرعَة و قال یحیی بن مَعین: صالح و قال أبو حاتم: ما بحدیثه بأس، و کان صدوقاً. و أما سعید بن أبي سعید فاسمه کَیسان المقبري أبو سعید المدنی. و المقبری نسبة الی مقبرة بالمدینة کان مجاوراً لها فهو ثقة صدوق کما فی التهذیب. و اما عبدالله بن أبي مُلَیکَة فهو عبدالله بن عبیدالله - و أبومُلَیکة بالتّصغیر - ثقةٌ فقیهٌ.

أَهْلِ المَدِينَةِ قالوا: «لمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم أَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ الخَطّاب يقولُ: وَ اللهِ ماماتَ مُحَمَّدٌ وَ إنّما غابَ كَغَيْبَةِ موسىٰ عَنْ قَوْمِهِ، وَ إِنَّهُ سَيَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَما زالَ يُرَدِّدُ هٰذَا القَوْلَ وَ يُكَرِّرُهُ حَتّى ظَنَّ النّاسُ أَنَّ عَقْلَهُ قَدْ ذَهَبَ، فَأَتاهُ أَبو بَكْرٍ وَ قَدْ اجْتَمَعَ النّاسُ عَلَيْهِ يَتَعَجَّبُونَ مِنْ قَوْلِهِ فَقالَ: ارْبَعْ عَلىٰ نَفْسِكَ يا عُمَرُ مِنْ يَمِينِكَ الَّتي تَحْلِفُ بِها، فَقَدْ أَخْبَرَنَا اللهُ عَزَّوَجَلَّ في كِتابِهِ فَقالَ: يا مُحَمَّدُ «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ[1]» فَقالَ عُمَرُ: وَ إِنَّ هٰذِهِ الآيَةَ لَفي كِتابِ اللهِ يا أَبابَكْرٍ؟ فَقالَ: نَعَمْ أَشْهَدُ بِاللهِ لَقَدْ ذاقَ مُحَمَّدٌ المَوتَ، وَ لَمْ يَكُنْ عُمَرُ جَمَعَ القُرْآنَ.

* * *

اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بدان تصریح فرموده‌اند، صحیح می‌دانند، بعضی در تطبیق غیبت با حجّت الهی اشتباه کرده و غیبت را در غیر موضع خود قرار داده‌اند، و اوّلین ایشان عمربن خطّاب است، زیرا او وقتی رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم رحلت فرمود، گفت: به خدا سوگند محمّد نمرده است، بلکه غیبت کرده است همچنان که موسی از قومش غیبت کرد و به زودی این غیبت سر آمده و پیامبر ظاهر خواهد شد. چنانکه:

از مشایخ مدینه روایت است که گفته‌اند: چون رسول خدا وفات کرد، عمربن خطّاب پیش آمد و گفت: به خدا سوگند که محمّد نمرده است بلکه غیبت کرده است همانگونه که موسی از قومش غیبت اختیار کرد و به زودی پس از غیبتش آشکار خواهد شد و پی‌درپی این گفتار را تکرار می‌کرد تا آنکه مردم پنداشتند او دیوانه شده و عقلش زایل گشته است. آنگاه ابوبکر در حالی که مردم گرد عمر را گرفته بودند و از گفتارش اظهار تعجّب می‌کردند سررسید و گفت: ای عمر! به خودْ آی و از این سوگندی که می‌خوری باز ایست که خدای تعالیٰ در کتابش به ما خبر داده و فرموده است ای محمّد «تو میمیری و ایشان هم خواهند مرد» عمر گفت: ای ابوبکر! آیا این آیه در کتاب خداست؟ ابوبکر گفت: آری، خدا را گواه می‌گیرم که محمّد مرده است و عمر حافظ قرآن نبود.

۱ - الزمر: ۳۰.

[الكَيْسانيّةُ:]

ثُمَّ غَلَطَتِ الكَيْسانِيَّةُ بَعْدَ ذٰلِكَ حَتّىٰ ادَّعَتْ هٰذِهِ الغَيْبَةَ لِمُحَمَّدِ بْنِ الحَنَفِيَّةِ ـ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ ـ حَتّىٰ أَنَّ السَّيِّدَ بْنَ مُحَمَّدٍ الحِمْيَرِيَّ رحمه الله اعْتَقَدَ ذٰلِكَ وَ قالَ فيه:

أَلا إِنَّ الأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ ... وُلاةُ الأَمْرِ أَرْبَعَةٌ سَواءُ
عَلِيٌّ وَ الثَّلاثَةُ مِنْ بَنيهِ ... هُمُ أَسْباطُنا وَ الأَوْصِياءُ
فَسِبْطٌ سِبْطُ إِيمانٍ وَ بِرٍّ ... وَ سِبْطٌ قَدْ حَوَتْهُ كَرْبَلاءُ
وَ سِبْطٌ لا يَذُوقُ المَوْتَ حَتّىٰ ... يَقُودُ الجَيْشَ يَقْدِمُهُ اللِّواءُ
يَغيبُ فَلا يُرىٰ عَنّا زَماناً ... بِرَضْوىٰ عِنْدَهُ عَسَلٌ وَ ماءُ

وَ قالَ فيهِ السَّيِّد ـ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ ـ أَيْضاً:

أَيا شِعْبَ رَضْوىٰ ما لِمَنْ بِكَ لا يُرىٰ ... فَحَتّىٰ مَتىٰ يُخْفىٰ وَ أَنْتَ قَريبُ

کیسانیّه

بعد از عمر طائفهٔ کیسانیّه در این اشتباه افتادند و ادّعا کردند که این غیبت از آن محمّد بن حنفیّه ـ قدّس الله روحه ـ است وسیّدبن محمّد حِمْیَرِیّ بدان گروید ودربارهٔ آن گفت:

ائمّه چهار و همه از قریش ... وُلاتند و هستند با هم سوا
علیّ و پس از او سه فرزند وی ... که هستند أسباط و هم أوصیا
یکی سبط ایمان و نیکی و حلم ... دگر سبط افتاده در کربلا
و سبطی که حیّ است و قائد شود ... به جیشی که بینی به پیشش لوا

به غیبت زمانی به رضوی رود
کنارش مهیّا عسل‌ها و ما

و باز سیّد ـ رحمة الله علیه ـ دربارهٔ او گوید:

ای درّهٔ رضوی که حبیبم در توست
آن مهدی هادی و نهانم در توست

فَلَوْ غابَ عَنّا عُمْرَ نُوحٍ لَأَيْقَنَـــ ـــتْ مِنّا النُّفُوسُ بِأَنَّـهُ سَيَؤُوبُ

وَ قالَ فيهِ السَّيِّدُ أَيْضاً:

أَلاٰحَيِّ المُقِيمِ بِشِعْبِ رَضْوىٰ وَ أَهْدِ لَهُ بِمَنْزِلِهِ السَّلاٰما
وَ قُلْ يَابْنَ الوَصِيِّ فَدَتْكَ نَفْسي أَطَلْتَ بِذٰلِكَ الجَبَلِ المُقاما
فَمُرَّ بِمَعْشَرٍ وٰالَـوْكَ مِنّـا وَ سَمُّوكَ الخَلِيفَةَ وَ الإماما
فَما ذاقَ ابْنُ خَوْلَةَ طَعْمَ مَوْتٍ وَ لا وارَتْ لَهُ أَرْضٌ عِظاما

فَلَمْ يَزَلِ السَّيِّدُ ضالّاً في أَمْرِ الغَيْبَةِ، يَعْتَقِدُها في مُحَمَّدِ بْنِ الحَنَفِيَّةِ حَتّىٰ لَقِيَ الصّادِقَ جَعْفَرَبْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ رَأىٰ مِنْهُ عَلاٰماتِ الإمامَةِ وَ شاهَدَ فيهِ دَلاٰلاتِ الوَصِيَّةِ، فَسَأَلَهُ عَنِ الغَيْبَةِ، فَذَكَرَ لَهُ أَنَّها حَقٌّ وَلٰكِنَّها تَقَعُ فِي الثّاني عَشَرَ مِنَ الأَئِمَّةِ عليهم السلام، وَ

گر غیبتِ او در گذرد از صد قرن
می آید و من چشم امیدم بر توست

و باز سیّد ـ رحمة الله علیه ـ دربارهٔ او گوید:

ألا ای نسیمی که رضوی روی رسانی به کوی حبیبم سلام
و گویی فدایت شوم ای وصیّ! فزون شد به رضوی درنگ و مقام
گذر کن به جمعی که نامیده‌اند تو را جانشین رسول و امام
که فرزندِ خوله به غیب اندر است
زمینی نپوشانده از وی عظام

پس پیوسته سیّد حِمْیَری در امر غیبت گمراه بود و اعتقاد او آن بود که محمّد ابن حنفیّه غیبت کرده است تا آنکه به لقاء امام صادق علیه السلام نائل آمد و علامتهایِ امامت را در او دید و نشانه های وصایت را در او مشاهده کرد و از ایشان از امرِ غیبت پرسش کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: آن حقّ است ولیکن غیبت در دوازدهمین ائمّه علیهم السلام واقع می شود، و سیّد را از مرگ محمّد بن حنفیّه آگاه فرمود

أَخْبَرَهُ بِمَوْتِ مُحَمَّدِ بْنِ الحَنَفِيَّةِ وَ أَنَّ أَباهُ شاهَدَ دَفْنَهُ. فَرَجَعَ السَّيِّدُ عَنْ مَقالَتِهِ وَ اسْتَغْفَرَ مِنْ اِعْتِقادِهِ، وَ رَجَعَ إِلَى الحَقِّ عِنْدَ اتِّضاحِهِ لَهُ، وَ دانَ بِالإمامَةِ.

حَدَّثَنا عَبْدُالواحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ العَطّارُ النَّيسابُوريُّ رضي الله عنه قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيسابُوريُّ، عَنْ حَمْدانَ بْنِ سُلَيْمانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إسْماعيلَ بْنِ بَزيعٍ، عن حَيّانَ السَّرّاجِ قالَ: سَمِعْتُ السَّيِّدَ بْنَ مُحَمَّدٍ الحِمْيَرِيَّ يَقول: كُنْتُ أَقُولُ بِالْغُلُوِّ وَ أَعْتَقِدُ غَيْبَةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - ابْنِ الحَنَفِيَّةِ - قَدْ ضَلَلْتُ في ذٰلِكَ زَماناً. فَمَنَّ اللهُ عَلَيَّ بِالصّادِقِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام، وَ أَنْقَذَني بِهِ مِنَ النّارِ، وَ هَداني إِلىٰ سَواءِ الصِّراطِ. فَسَأَلْتُهُ بَعْدَ ما صَحَّ عِنْدي بِالدَّلائِلِ الّتي شاهَدْتُها مِنْهُ أَنَّهُ حُجَّةُ اللهِ عَلَيَّ وَ عَلىٰ جَميعِ أَهْلِ زَمانِهِ، وَ أَنَّهُ الإمامُ الَّذي فَرَضَ اللهُ طاعَتَهُ وَ أَوْجَبَ الاِقتداءَ بِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ قَدْ رُوِيَ لَنا أَخْبارٌ عَنْ آبائِكَ عليهم السلام في الغَيْبَةِ وَ صِحَّةِ كَوْنِها فَأَخْبِرْني بِمَنْ تَقَعُ؟ فَقالَ عليه السلام: إِنَّ الغَيْبَةَ سَتَقَعُ بِالسّادِسِ مِنْ وُلْدي وَ هُوَ الثّاني عَشَرَ مِنَ الأَئِمَّةِ الهُداةِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله، أَوَّلُهُم أَميرُالمُؤمِنينَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ، وَ آخِرُهُمُ القائِمُ بِالحَقِّ بَقِيَّةُ اللهِ في

و اینکه پدرشان امام محمّد باقر عليه السلام شاهد به خاک سپردن او بوده است. در این هنگام که حقّ بر سیّد روشن شد از آن عقیده برگشت و از اعتقادش استغفارکرد و به حقّ گرائید و به مذهب امامی در آمد.

حیّان سرّاج گوید از سیّد بن محمّد حِمْیَری شنیدم که می گفت: من از غالیان بودم و به غیبت محمّد بن حنفیّه اعتقاد داشتم و در این گمراهی زمانی را به سر بردم تا آنکه خداوند به واسطه امام جعفر صادق عليه السلام بر من منّت نهاد و از آتش نجاتم داد و به صراطِ مستقیم هدایتم کرد و پس از آنکه به واسطهٔ دلائلی که از او مشاهده کردم، دانستم که او حجّت خدا بر من و همهٔ اهل زمانه است و اینکه او امامی است که خداوند طاعتش را فرض و پیرویش را واجب کرده است، به ایشان عرض کردم ای فرزند رسول خدا! در باب غیبت و درستی آن اخباری از پدرانتان به ما رسیده است بفرمائید این غیبت دربارهٔ کدام امام است؟ فرمود: غیبت در ششمین فرزند من است که او دوازدهمین ائمّه بعد از رسول خدا است، اوّل ایشان امیرالمؤمنین عليّ بن ابی طالب و آخر ایشان قائم به حقّ بقيّة الله در

الْأَرْضِ وَ صاحِبُ الزَّمانِ، وَ اللهِ لَوْ بَقِيَ فِي غَيْبَتِهِ ما بَقِيَ نُوحُ فِي قَوْمِهِ[1] لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيا حَتّى يَظْهَرَ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً. قالَ السَّيِّدُ: فَلَمّا سَمِعْتُ ذٰلِكَ مِنْ مَوْلايَ الصّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام تُبْتُ إِلَى اللهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ عَلىٰ يَدَيْهِ، وَ قُلْتُ قَصِيدَتِي الَّتِي أَوَّلُها:

فَلَمّا رَأَيْتُ النّاسَ فِي الدِّينِ قَدْ غَوَوا ... تَجَعْفَرْتُ بِاسْمِ اللهِ فِيمَنْ تَجَعْفَرُوا[2]
وَ نادَيْتُ بِاسْمِ اللهِ وَ اللهُ أَكْبَرُ ... وَ أَيْقَنْتُ أَنَّ اللهَ يَعْفُو وَ يَغْفِرُ
وَ دِنْتُ بِدِينٍ غَيْرِ ما كُنْتُ دَيِّناً[3] ... بِهِ وَ نَهانِي سَيِّدُ النّاسِ جَعْفَرُ
فَقُلْتُ: فَهَبْنِي قَدْ تَهَوَّدْتُ بُرْهَةً ... وَ إِلّا فَدِينِي دِينُ مَنْ يَتَنَصَّرُ
وَ إِنِّي إِلَى الرَّحْمٰنِ مِنْ ذاكَ تائِبٌ ... وَ إِنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ وَ اللهُ أَكْبَرُ

زمین و صاحب الزّمان است. به خدا سوگند اگر در پس پرده غیبت به اندازهٔ عُمرِ نوح بماند از دنیا نرود تا ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد نماید، چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد. سیّد حِمْیَری گوید وقتی این مطالب را از مَولایِ خود امام جعفر صادق عليه السلام شنیدم، به دست آن حضرت توبه کردم و قصیدهٔ خود را سرودم که آغازش چنین است:

چو دیدم که مردم به گمراهی‌اند
دوان آمدم تا به کوی امام

و نام خدا بر زبان بردمی
و جعفر هدایت نمودم تمام

و دینی گرفتم که باطل نبود
مرا وارهانید از بند و دام

و گفتم ببخشا که گویا بُدم
زمان درازی به کیش خخام

و من تائبم از گناهان خویش
هم امروز گشتم به دین سلام

---

۱ - في بعض النسخ «في الأرض». ۲ - في بعض النسخ «باسم الله و الله أكبر».
۳ - في بعض النسخ «و دنت بدين الله ما كنت ديناً».

فَلَسْتُ بِغالٍ ما حَيِيْتُ وَ راجِعٍ ... إِلىٰ ما عَلَيْهِ كُنْتُ أُخْفي وَ أُظْهِرُ
وَ لا قائِلٌ حَيٌّ بِرَضْوىٰ مُحَمَّدٌ ... وَ إِنْ عابَ جُهّالٌ مَقالي وَ أَكْثَرُوا
وَ لٰكِنَّهُ مِمَّنْ مَضىٰ لِسَبيلِهِ ... عَلىٰ أَفْضَلِ الحالاتِ يُقْفىٰ وَ يُخْبَرُ
مَعَ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ الأُولىٰ لَهُمْ ... مِنَ المُصْطَفىٰ فَرْعٌ زَكِيٌّ وَ عُنْصُرُ

إِلىٰ آخِرِ القَصيدَةِ، [وَ هِيَ طَويلَةٌ]

وَ قُلْتُ بَعْدَ ذٰلِكَ قَصيدَةً أُخْرىٰ:

أَيا راكِباً نَحْوَ المَدينَةِ جَسْرَةً ... عُذافِرَةً يَطوي بِها كُلَّ سَبْسَبِ
إِذا ما هَداكَ اللهُ عايَنْتَ جَعْفَراً ... فَقُلْ لِوَلِيِّ اللهِ وَ ابْنِ المُهَذَّبِ
أَلا يا أَمينَ اللهِ وَ ابْنَ أَمينِهِ ... أَتُوبُ إِلَى الرَّحْمٰنِ ثُمَّ تَأَوُّبِ

و غالی نباشم به ایّام عمر
نگیرم به آئین سابق مُقام
نگویم محمّد به رضوی در است
مذمّت کند گو که نادان مدام
ولیکن محمّد رهِ خود گرفت
نگوید گناهش مگر مردِ خام
و مأوای او بی‌گمان جنّت است
کنارش نگر اولیای کرام

تا آخر قصیده و آن قصیده‌ای طولانی است و بعد از آن قصیدهٔ دیگری سروده‌ام که چنین است:

ای راکبِ جـانب مـدینـه!
بشـنو سـخن از مـنِ کمیـنه
گر حقّ بکند تو را هدایت
بینی ششمین امام و رایت
جعفر که ولیِّ اعظم اوست
فرزندِ مهذّبِ وصی اوست
آنگه به ادب بگو که گوید:
سیّد نه طریقِ حقّ نپوید

إِلَيْكَ مِنَ الأَمْرِ الَّذِي كُنْتُ مُطْنِباً   أُحارِبُ فِيهِ جاهِداً كُلَّ مُعْرِبِ
وَ ما كانَ قَوْلِي فِي ابْنِ خَوْلَةَ مُبْطِناً   مُعانِدَةً مِنِّي لِنَسْلِ المُطَيَّبِ
وَلٰكِنْ رُوِينا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ   وَ ما كانَ فِيما قالَ بِالمُتَكَذِّبِ
بِأَنَّ وَلِيَّ الأَمْرِ يُفْقَدُ لا يُرىٰ   سِنِينَ[1] كَفِعْلِ الخائِفِ المُتَرَقِّبِ
فَتُقْسَمُ أَمْوالُ الفَقِيدِ كَأَنَّما   تَغَيُّبُهُ بَيْنَ الصَّفِيحِ المُنَصَّبِ
فَيَمْكُثُ حِيناً ثُمَّ يَنْبَعُ نَبْعَةً   كَنَبْعَةِ جَدْيٍ مِنَ الأُفْقِ كَوْكَبِ
يَسِيرُ بِنَصْرِاللهِ مِنْ بَيْتِ رَبِّهِ   عَلىٰ سُؤْدَدٍ مِنْهُ وَ أَمْرٍ مُسَبَّبِ
يَسِيرُ إِلىٰ أَعْدائِهِ بِلِوائِهِ   فَيَقْتُلُهُمْ قَتْلاً كَحَرّانِ مُغْضَبِ

داند که تویی امینِ ایزد
از وی نه ثواب آنچه سر زد
ابن الحنفیّه‌ای که گفتم
من خشم شما بدان نجستم
لیکن به روایت از علیّ بود
صدقِ سخنش در او جلی بود
گفتا که ولیّ رود به غیبت
یک چند نهان شود ز رؤیت
میراث امامتش شود بخش
گویا که به خاک رفته در نقش
لیکن پیِ غیبتش امید است
پایان شب سیه سپید است
با نصرت حقّ ز کعبه آید
با عِدّه و عُدّهٔ سرآمد
بر جانبِ دشمنان بتازد
کارِ همه ناکسان بسازد

---

۱ - في بعض النسخ «سنتيراً»، و في بعضها «كمثل الخائف».

فَلَمّا رُوِي أَنَّ ابْنَ خَوْلَةَ غائِبٌ صَرَفْنا إِلَيْهِ قَوْلَنا لَمْ نُكَذِّبِ
وَ قُلْنا هُوَ الْمَهْدِيُّ وَ القائِمُ الَّذِي يَعيشُ بِهِ مِنْ عَدْلِهِ كُلُّ مُجْدِبِ
فَإِنْ قُلْتَ: لا فَالْحَقُّ قَوْلُكَ وَ الَّذِي أَمَرْتَ فَحَتْمٌ غَيْرُ ما مُتَعَصَّبِ
وَ أُشْهِدُ رَبِّي أَنَّ قَوْلَكَ حُجَّةٌ عَلَى النّاسِ طُرًّا مِنْ مُطيعٍ وَ مُذْنِبِ
بِأَنَّ وَلِيَّ الأَمْرِ وَ القائِمَ الَّذِي تَطَلَّعَ نَفْسي نَحْوَهُ بِتَطَرُّبِ
لَهُ غَيْبَةٌ لا بُدَّ مِنْ أَنْ يَغيبَها فَصَلِّ عَلَيْهِ اللهُ مِنْ مُتَغَيِّبِ
فَيَمْكُثُ حِيناً ثُمَّ يَظْهَرُ حِينَهُ فَيَمْلِكُ مَنْ في شَرْقِها وَ الْمُغَرَّبِ
بِذاكَ أَدِينُ اللهَ سِرّاً وَ جَهْرَةً وَ لَسْتُ وَ إِنْ عُوتِبْتُ فيهِ بِمُعْتَبِ

وَ كانَ حَيّانُ السَّرّاجُ الرّاوي لِهٰذا الحَديثِ مِنَ الكَيْسانِيَّةِ، وَ مَتىٰ صَحَّ مَوْتُ

ابن الحنفیّه هم چنان بود
از دیدهٔ مردمان نهان بود
گفتیم که اوست قائم حق
عدل است به سایه‌اش محقّق
اکنون سخن تو عین حق است
فرمودهٔ تو که نیست صدق است
و الله که کلام تو دلیل است
برهان مخاصمت علیل است
دانم که ولیّ امر او نیست
روحم به طرب به سوی او نیست
قائم پس از این زمان بیاید
غیبت به زمانه‌اش بباید
در غیب به سر بَرد زمانی
مالک به زمین شود به آنی
دین‌داری من چنین ستوده
هرگز نشوم ز حق رمیده

این حدیث را حَیّان سرّاج که خود از کیسانیّه است روایت کرده است، و

مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ الحَنَفِيَّةِ بَطَلَ أَنْ تَكُونَ الغَيْبَةُ الَّتِي رُوِيَتْ فِي الأَخْبارِ واقِعَةً بِهِ.

فِيما رُوِيَ فِي وَفاةِ مُحَمَّدِ ابْنِ الحَنَفِيَّةِ - رَحِمَهُ اللهُ -:

ما حَدَّثَنا بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عِصامٍ - رَحِمَهُ اللهُ - قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الكُلَيْنِيُّ قالَ: حَدَّثَنا القاسِمُ بْنُ العَلاءِ قالَ: حَدَّثَنِي إِسْماعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ القَزْوِينِيُّ قالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْماعِيلَ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسى، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ المُخْتارِ قالَ: دَخَلَ حَيّانُ السَّرّاجُ عَلَى الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام فَقالَ لَهُ: يا حَيّانُ ما يَقُولُ أَصْحابُكَ فِي مُحَمَّدِ ابْنِ الحَنَفِيَّةِ؟ قالَ: يَقُولُونَ: إِنَّهُ حَيٌّ يُرْزَقُ، فَقالَ الصّادِقُ عليه السلام: حَدَّثَنِي أَبِي عليه السلام أَنَّهُ كانَ فِيمَنْ عادَهُ فِي مَرَضِهِ وَ فِيمَنْ غَمَّضَهُ وَ أَدْخَلَهُ حُفْرَتَهُ وَ زَوَّجَ نِساءَهُ وَ قَسَّمَ مِيراثَهُ، فَقالَ: يا أَبا عَبْدِاللهِ إِنَّما مَثَلُ مُحَمَّدِ ابْنِ الحَنَفِيَّةِ فِي هٰذِهِ الأُمَّةِ كَمَثَلِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ شُبِّهَ أَمْرُهُ لِلنّاسِ، فَقالَ الصّادِقُ عليه السلام: شُبِّهَ أَمْرُهُ عَلىٰ أَوْلِيائِهِ أَوْ عَلىٰ أَعْدائِهِ؟ قالَ: بَلْ عَلىٰ أَعْدائِهِ. فَقالَ: أَتَزْعَمُ أَنَّ أَباجَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الباقِرَ عليهما السلام عَدُوُّ عَمِّهِ مُحَمَّدِ ابْنِ الحَنَفِيَّةِ؟

چون مرگ محمّد بن علیّ ابن حنفیّه به وقوع پیوسته، نمی توان غیبتی که در اخبار روایت شده است مُنْطَبِق با او دانست.

روایات در گذشت محمّدابن حنفیّه

حسین بن مُختار می گوید حیّان سرّاج بر امام جعفر صادق عليه السلام وارد شد و آن حضرت فرمود: ای حیّان! اصحابت دربارهٔ محمّدابن حنفیّه چه می گویند؟ عرض کرد می گویند او زنده است و روزی می خورد. امام صادق عليه السلام فرمود: امّا پدرم محمّد باقر عليه السلام برایم بازگو کرد که وی در زمرهٔ کسانی بوده است که در بیماری او به عیادتش رفته و در احتضارش چشمان او را بسته و بعد از وفاتش، او را به خاک سپرده و زنانش را پس از وی به شوهر داده و ارثش را خود تقسیم کرده است. حیّان عرض کرد: ای ابا عبدالله! مَثَل محمّدابن حنفیّه در این امّت، مَثَل عیسی بن مریم است که وضعیّت او بر مردم مشتبه گردید. امام صادق عليه السلام فرمود: آیا وضعیّت او بر دوستانش مشتبه شده یا بر دشمنانش؟ عرض کرد بر دشمنانش. امام فرمود: آیا می پنداری که ابوجعفر محمّد باقر عليه السلام دشمن عمویش

فَقالَ: لا، فَقالَ الصّادِقُ عليه السلام: يا حَيّانُ إنَّكُمْ صَدَفْتُمْ عَنْ آياتِ اللهِ، وَ قَدْ قالَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ: «سَنَجْزِي الَّذينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آياتِنا سُوءَ العَذابِ بِما كانُوا يَصْدِفُونَ».

وَ قالَ الصّادِقُ عليه السلام: «ما ماتَ مُحَمَّدُ ابْنُ الحَنَفِيَّةِ حَتّىٰ أَقَرَّ لِعَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ عليهما السلام، وَكانَتْ وَفاةُ مُحَمَّدِ ابْنِ الحَنَفِيَّةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ ثَمانِينَ مِنَ الهِجْرَةِ.»

حَدَّثَنا أَبي ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ عَبْدِالصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَنانِ بْنِ سَديرٍ، عَنْ أَبيهِ سَديرٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام «قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ مُحَمَّدِ ابْنِ الحَنَفِيَّةِ وَ قَدِ اعْتَقَلَ لِسانُهُ فَأَمَرْتُهُ بِالوَصِيَّةِ، فَلَمْ يُجِبْ، قالَ: فَأَمَرْتُ بِطَشْتٍ فَجُعِلَ فيهِ الرَّمْلُ، فَوُضِعَ، فَقُلْتُ لَهُ: خُطَّ بِيَدِكَ، قالَ: فَخَطَّ وَصِيَّتَهُ بِيَدِهِ فِي الرَّمْلِ، وَ نَسَخْتُ أَنَا في صَحيفَةٍ».

محمّد ابن حنفيه بوده است؟ عرض كرد خير. آنگاه امام صادق عليه السلام فرمود: اى حيّان! شما از آيات خدا روى گردانيديد و خداى تعالىٰ فرموده است: «بزودى به كسانى كه از آيات ما روى بر مى‌گردانند كيفر بدى مى‌دهيم زيرا آنها منحرف بودند».

و امام صادق عليه السلام فرمود: محمّد ابن حنفيّه وفات نكرد تا آنكه اعتراف به امامت علىّ بن الحسين امام سجاد عليه السلام نمود و وفات ابن حنفيّه در سال هشتاد و چهار هجرى واقع گرديد.

حَنان بن سَدير از پدرش و او از امام محمّد باقر عليه السلام روايت كند كه فرمود: من به محمّد ابن حنفيه وارد شدم در حالى كه زبانش بند آمده بود و به او دستور دادم كه وصيّت كند و او نتوانست اجابت كند. گفتم طشتى بياورند كه در آن خاك نرمى ريخته باشند و آن طشت در مقابل او قرار داده شد و گفتم با انگشت روى آن بنويسد، و او با انگشتش روى آن خاك نوشت، و من آن را در صحيفه‌اى استنساخ كردم.

[إبطالُ قَوْلِ النّاوُوسيَّةِ وَ الواقِفَةِ في الغَيْبَةِ]

ثُمَّ غَلَطَتِ النّاوُوسيَّةُ بَعْدَ ذٰلِكَ في أَمْرِ الغَيْبَةِ بَعْدَ ما صَحَّ وُقُوعُها عِنْدَهُمْ بِحُجَّةِ اللهِ عَلىٰ عِبادِهِ فَاعْتَقَدُوها جَهْلاً مِنْهُمْ بِمَوضِعِها في الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام حَتّىٰ أَبْطَلَ اللهُ قَوْلَهُمْ بِوَفاتِهِ عليه السلام وَ بِقيامِ كاظِمِ الغَيْظِ الأَوّاهِ الحَليمِ، الإمامِ أبي إبراهيمَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام بِالأَمْرِ مَقامَ الصّادِقِ عليه السلام.

وَ كَذٰلِكَ ادَّعَتِ الواقِفَةُ ذٰلِكَ في مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام فَأَبْطَلَ اللهُ قَوْلَهُمْ بِإِظْهارِ مَوْتِهِ وَ مَوْضِعِ قَبْرِهِ، ثُمَّ بِقِيامِ الرِّضا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عليهما السلام بِالأَمْرِ بَعْدَهُ، وَ ظُهُورِ عَلاماتِ الإِمامَةِ فيهِ مَعَ وُرُودِ النُّصُوصِ عَلَيْهِ مِنْ آبائِهِ عليهم السلام.

فَمِمّا رُوِيَ في وَفاةِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام

ما حَدَّثَني بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ إبْراهيمَ بْنِ إسْحاقَ رضي الله عنه قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمّارٍ، قالَ: حَدَّثَني الحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ القَطْعِيُّ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ النَّخّاسِ العَدْلِ، عَنِ الحَسَنِ ابْنِ عَبْدِالواحِدِ الخَزّازِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ واقِدٍ قالَ: أَرْسَلَ إِلَيَّ السِّنْدِيُّ بْنُ-

---

ردّ عقیدهٔ ناووسیّه و واقفیّه در امر غیبت

بعد از کیسانیّه، ناووسیّه در امر غیبت اشتباه کردند و چون وقوع آن را در حجّت خدا صحیح می دانستند، از سر جهالت آن را بر امام صادق علیه السلام تطبیق دادند، امّا خداوند قول ایشان را با وفات آن امام باطل ساخت، و پس از ایشان وی فرد کاظم‌الغیظ و أوّاه و حلیم، امام ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام به امر امامت قیام کرد.

و بعد از ناووسیّه، واقفیّه امر غیبت را با امام موسی بن جعفر علیهما السلام تطبیق دادند، امّا خداوند قول ایشان را نیز باطل ساخت زیرا موتِ او و موضع قبر او را آشکار ساخت، همچنین قیامِ امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام به امرِ امامت پس از امام کاظم علیه السلام و ظهور علاماتِ امامت در او به همراه نُصوصی که از آباءِ گرامش رسیده است، قول واقفیّه را باطل می سازد.

روایاتِ در گذشت امام کاظم علیه السلام

عُمَرُ بن واقِد می گوید: در بغداد بودم و شبانگاهی «سِندی بن شاهَک» مرا

شاهَكَ في بَعْضِ اللَّيْلِ وَ أنا بِبَغْدادَ فَاسْتَحْضَرَني فَخَشيتُ أنْ يَكُونَ ذٰلِكَ لِسُوءٍ يُريدُهُ بي، فَأوْصَيْتُ عِيالي بِمَا احْتَجْتُ إلَيْهِ وَ قُلْتُ: إنّا لِلّٰهِ وَ إنّا إلَيْهِ راجِعُونَ، ثُمَّ رَكِبْتُ إلَيْهِ، فَلَمّا رَآني مُقْبِلاً قالَ: يا أبا حَفْصٍ لَعَلّنا أرْعَبْناكَ وَ أفْزَعْناكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قالَ: فَلَيْسَ هٰهُنا إلّا خَيْرٌ، قُلْتُ: فَرَسُولٌ تَبْعَثُهُ إلىٰ مَنْزِلي يُخْبِرُهُمْ خَبَري، فَقالَ: نَعَمْ، ثُمَّ قالَ: يا أبا حَفْصٍ أتَدْري لِمَ أرْسَلْتُ إلَيْكَ؟ فَقُلْتُ: لا، فَقالَ: أتَعْرِفُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ؟ فَقُلْتُ: إي وَ اللّٰهِ إنّي لَأعْرِفُهُ وَ بَيْني وَ بَيْنَهُ صَداقَةٌ مُنْذُ دَهْرٍ، فَقالَ: مَنْ هٰهُنا بِبَغْدادَ يَعْرِفُهُ مِمَّنْ يُقْبَلُ قَوْلُهُ؟ فَسَمَّيْتُ لَهُ أقْواماً، وَ وَقَعَ في نَفْسي أنَّهُ عليه السلام قَدْ ماتَ، قالَ: فَبَعَثَ إلَيْهِمْ وَ جاءَ بِهِمْ كَما جاءَ بي، فَقالَ: هَلْ تَعْرِفُونَ قَوْماً يَعْرِفُونَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ؟ فَسَمَّوا لَهُ قَوْماً، فَجاءَ بِهِمْ، فَأصْبَحْنا وَ نَحْنُ فِي الدّارِ نَيِّفٌ وَ خَمْسُونَ رَجُلاً مِمَّنْ يَعْرِفُ مُوسىٰ وَ قَدْ صَحِبَهُ، قالَ: ثُمَّ قامَ وَ دَخَلَ وَ صَلَّيْنا، فَخَرَجَ كاتِبُهُ وَ مَعَهُ طُومارٌ فَكَتَبَ أسْماءَنا وَ مَنازِلَنا وَ أعْمالَنا وَ حَلانا، ثُمَّ

احضار کرد و ترسیدم که قصد سوئی به من داشته باشد و به عیالم وصایای لازمه را نمودم و گفتم إنّا لِلّٰهِ و إنّا إلَیهِ راجِعونَ، آنگاه سوار مرکب شدم و به نزد او رفتم و وقتی مرا دید گفت ای اباحفص! به گمانم تو را به وحشت و اضطراب انداخته باشم، گفتم آری، گفت اینجا جز خیر نیست، گفتم پس قاصدی به خانه‌ام بفرست تا خبر سلامتی مرا به ایشان برساند. گفت: بسیار خوب. بعد از آن گفت ای‌ابا-حفص! آیا می‌دانی چرا به دنبال تو فرستادم؟ گفتم نمی‌دانم. گفت موسی‌بن-جعفر را می‌شناسی؟ گفتم آری و عُمری میانِ ما محبّت صادقانه بوده است. گفت در بغداد از مردم مَقبول‌القَول چه کسانی او را می‌شناسند؟ و من نام مردمانی را برای او بر شمردم، و در دلم افتاد که آن حضرت در گذشته است، راوی گوید به دنبالِ ایشان فرستاد و همانگونه که مرا آورده بود ایشان را هم آورد و گفت: آیا شما مردمانی را می‌شناسید که موسی بن جعفر را بشناسند؟ و آنان نیز اشخاصی را نام بردند و ایشان را هم احضار کرد و تا صبح پنجاه و چند نفر از کسانی که موسی بن جعفر عليه السلام را می‌شناختند و با وی مصاحبت داشتند گرد آورد، راوی گوید سپس برخاست و به اندرون رفت و ما نماز صبح را اقامه کردیم، بعد از آن کاتبش آمد و طوماری در دست داشت و نام و نشانیِ منزل و شغل و اسامیِ ما را

دَخَلَ إِلَى السِّنْدِيِ، قالَ: فَخَرَجَ السِّنْدِيُ فَضَرَبَ يَدَهُ إِلَيَّ فَقالَ: قُمْ يا أَبا حَفْصٍ، فَنَهَضْتُ وَ نَهَضَ أَصْحابُنا وَ دَخَلْنا وَ قالَ لي: يا أَبا حَفْصٍ اكْشِفِ الثَّوبَ عَنْ وَجْهِ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ، فَكَشَفْتُهُ فَرَأَيْتُهُ مَيِّتاً، فَبَكَيْتُ وَ اسْتَرْجَعْتُ، ثُمَّ قالَ لِلْقَوْمِ: انْظُرُوا إِلَيْهِ، فَدَنا واحِدٌ بَعْدَ واحِدٍ فَنَظَرُوا إِلَيْهِ ثُمَّ قالَ: تَشْهَدُونَ كُلُّهُمْ أَنَّ هٰذا مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ؟ قالُوا: نَعَمْ نَشْهَدُ أَنَّهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ قالَ: يا غُلامُ اطْرَحْ عَلىٰ عَوْرَتِهِ مِنْدِيلاً وَ اكْشِفْهُ، قالَ: فَفَعَلَ، فَقالَ: أَتَرَوْنَ بِهِ أَثَراً تُنْكِرُونَهُ؟ فَقُلْنا: لا ما نَرىٰ بِهِ شَيْئاً وَلا نَراهُ إِلّا مَيِّتاً، قالَ: لا تَبْرَحُوا حَتّىٰ تُغَسِّلُوهُ وَ اُكَفِّنَهُ وَ أَدْفِنَه[1]، قالَ: فَلَمْ نَبْرَحْ حَتّىٰ غُسِّلَ وَ كُفِّنَ وَ حُمِلَ فَصَلّىٰ عَلَيْهِ السِّنْدِيُ بْنُ شاهَكَ، وَ دَفَنّاهُ وَ رَجَعْنا، فَكانَ عُمَرُبْنُ واقِدٍ يَقُولُ: ما أَحَدٌ هُوَ أَعْلَمُ بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه‌السلام مِنّي، كَيْفَ تَقُولُونَ إِنَّهُ حَيٌّ وَ أَنَا دَفَنْتُهُ.

یادداشت کرد و برگشته نزد سِندی رفت. راوی گوید سندی آمد و با دستش به من اشاره کرد و گفت: ای ابا حفص برخیز! من برخاستم و همهٔ دوستان هم برخاستند و وارد حجره‌ای شدیم و گفت: این جامه را از روی موسی بن جعفر بردار. من جامه را کنار زدم و دیدم حضرت از دنیا رفته است و گریستم و کلمهٔ استرجاع بر زبان راندم، سپس به همهٔ یاران گفت بیایید و به او بنگرید، و یکی پس از دیگری آمدند و به او نگریستند، گفت آیا گواهی می دهید که این موسی ابن جعفربن محمّد است؟ گفتند آری، شهادت می دهیم که او موسی بن جعفربن- محمّد است، سپس به غلامش گفت دستمالی بر عورتش بینداز و سراپای او را عُریان کن، او چنین کرد، آنگاه گفت: هیچ نشانه‌ای از ضرب و شکنجه در بدنِ او می بینید؟ گفتیم خیر، چیزی نمی بینیم و عقیدهٔ ما این است که او مرده است، گفت همین جا باشید تا او را غسل دهید و کفن کنیم و به خاک سپاریم. راوی گوید آنجا ماندیم تا آن حضرت را غسل دادند و کفن کردند و برداشتند و سِندی ابن شاهَک بر او نماز خواند و او را به خاک سپردیم و برگشتیم. عمر بن واقد می گفت: هیچ کس داناتر از من بر احوالِ موسی بن جعفر عليه‌السلام نیست، چگونه می گویید آن حضرت زنده است در حالی که من خود او را به خاک سپردم.

---

۱ - كذا، و في «العيون»: «حتّى تغسّلوه و تكفّنوه [و تدفنوه] - الخ».

حَدَّثَنا عَبْدُالواحِدِبْنُ مُحَمَّدٍ العَطّارُ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ، عَنْ حَمْدانَ بْنِ سُلَيْمانَ النَّيْسابُوريِّ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ عَبْدِاللهِ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ أَبيهِ قالَ: تُوُفِّيَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام في يَدِ السِّنْدِي بْنِ شاهَكَ فَحُمِلَ عَلىٰ نَعْشٍ وَ نُودِيَ عَلَيْهِ: هٰذا إمامُ الرَّافِضَةِ فَاعْرِفُوهُ، فَلَمّا أُتِيَ بِهِ مَجْلِسَ الشُّرْطَةِ أَقامَ أَرْبَعَةَ نَفَرٍفَنادَوا أَلا مَنْ أَرادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الخَبيثِ بْنِ الخَبيثِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَلْيَخْرُجْ. فَخَرَجَ سُلَيْمانُ بْنُ أَبي جَعْفَرٍ مِنْ قَصْرِهِ إِلَى الشَّطِّ فَسَمِعَ الصِّياحَ وَ الضَّوضاءَ فَقالَ لِوُلْدِهِ وَ غِلْمانِهِ: ما هٰذا؟ قالُوا: السِّنْدِيُّ بْنُ شاهَكَ يُنادِي عَلى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلى نَعْشٍ، فَقالَ لِوُلْدِهِ وَ غِلْمانِهِ: يُوشِكُ أَنْ يَفْعَلَ بِهِ هٰذا في الجانِبِ الغَرْبِيِّ. فَإذا عَبَرَبِهِ فَانْزِلُوا مَعَ غِلْمانِكُمْ فَخُذُوهُ مِنْ أَيْديهِمْ، فَإِنْ مانَعُوكُمْ فَاضْرِبُوهُمْ وَ اخْرُقُوا ما عَلَيْهِمْ مِنَ السَّوادِ. قالَ: فَلَمّا عَبَرُوابِهِ نَزَلُوا إِلَيْهِمْ فَأَخَذُوهُ مِنْ أَيْديهِمْ وَ ضَرَبُوهُمْ وَ خَرَقُوا عَلَيْهِمْ سَوادَهُمْ وَ وَضَعُوهُ في مَفْرَقِ أَرْبَعِ طُرُقٍ، وَ أَقامَ المُنادِينَ يُنادُونَ: أَلا مَنْ أَرادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الطَّيِّبِ بْنِ الطَّيِّبِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ

حسن بن عبدالله صَیرَفی از قول پدرش می گوید: حضرت موسی بن جعفر در حالی که در حبس سِندی بن شاهَک بود، وفات کرد و او را بر تابوتی حمل کردند و می‌گفتند این امام رافضیان است، او را بشناسید، و چون او را به محلّ سربازخانه آوردند چهار تن را بر پا داشتند و آنها ندا می‌کردند هر کس می خواهد به خبیث فرزند خبیث موسی بن جعفر بنگرد، بیرون بیاید، و سلیمان ابن‌أبی جعفر از کاخش به کنار شط آمد و جنجال و غوغا را شنید و از فرزندان و غلامانش پرسید این جارو جنجال چیست؟ گفتند سِندی بن شاهَک بر نعش موسی بن جعفر فریاد می کند. گفت عن قریب این عمــل را در جانب غربی شَط هم انجام خواهند داد، پس چون او را از پل عبور دادند، با غلامانتان بر سر آنها بریزید و جنازه را از دستشان بگیرید و اگر مانع شما شدند آنها را بزنید و علامت های سیاهشان را پاره کنید. گفت وقتی از پل عبور کردند بر سر ایشان ریختند و جنازه را از دستشان گرفتند و ایشان را زدند و علامت های سیاهشان را پاره کردند و جنازه را بر سرِ چهارراه قرار دادند و منادیان گماشتند که می گفتند هرکس می خواهد به طَیّب فرزندِ طَیّب: موسی بن جعفر بنگرد، بیرون

فَلْيَخْرُجْ، وَ حَضَرَ الخَلْقُ وَ غَسَّلَهُ وَ حَنَّطَهُ بِحَنُوطٍ فاخِرٍ وَ كَفَّنَهُ بِكَفَنٍ فيهِ حِبَرَةٌ اسْتُعْمِلَتْ لَهُ بِأَلْفَيْ وَ خَمْسِمِائَةِ دِينارٍ، مَكْتُوباً عَلَيها القُرآنُ كُلُّهُ، وَ احْتَفَى وَ مَشَىٰ في جِنازَتِهِ مُتَسَلِّباً، مَشْقُوقَ الجَيْبِ إِلىٰ مَقابِرِ قُرَيْشٍ فَدَفَنَهُ عليه السلام هُناكَ، وَ كَتَبَ بِخَبَرِهِ إِلَى الرَّشيدِ، فَكَتَبَ إِلىٰ سُلَيْمانَ بْنِ أَبي جَعْفَرٍ: وَصَلَتْ رَحِمَكَ يا عَمُّ، وَ أَحْسَنَ اللهُ جَزاكَ، وَ اللهِ ما فَعَلَ السِّنْدِيُّ بْنُ شاهَكَ ـ لَعَنَهُ اللهُ ـ ما فَعَلَهُ عَنْ أَمْرِنا.

حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ زِيادٍ الهَمَدانيُّ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ إِبْراهيمَ ابْنِ هاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ العَنْبَرِيِّ قالَ: لَمّا تُوُفِّيَ أَبُو إِبْراهيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليهما السلام جَمَعَ هارُونُ الرَّشيدُ شُيُوخَ الطّالِبِيَّةِ وَ بَني العَبّاسِ وَ سائِرَ أَهْلِ المَمْلَكَةِ وَ الحُكّامِ وَ أَحْضَرَ أَبا إِبْراهيمَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليهما السلام فَقالَ: هٰذا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَدْماتَ حَتْفَ أَنْفِهِ وَ ما كانَ بَيْني وَ بَيْنَهُ ما أَسْتَغْفِرُ اللهَ مِنْهُ في أَمْرِهِ ـ يَعْني في قَتْلِهِ ـ فَانْظُرُوا إِلَيْهِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ سَبْعُونَ رَجُلاً مِنْ شيعَتِهِ فَنَظَرُوا إِلىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام وَ لَيْسَ بِهِ أَثَرُ جَراحَةٍ وَلا سَمٍّ وَ لا خَنْقٍ، وَ كانَ في رِجْلِهِ أَثَرُ الحِنّاءِ فَأَخَذَهُ سُلَيْمانُ بْنُ أَبي جَعْفَرٍ وَ تَوَلّىٰ غُسْلَهُ وَ تَكْفينَهُ وَ

بیاید و مردم حاضر شدند و او را غسل داده و حنوط کرده و با کفنی که بُرْدِیمانی داشت و دو هزار و پانصد دینار قیمت آن بود و همهٔ قرآن بر آن نوشته شده بود، کفن کردند. خود سلیمان هم پا برهنه و گریبان چاک به دنبال جنازه به راه افتاد و او را تا گورستان قریش تشییع کرد و در آنجا به خاک سپرد و گزارش آن را به هارون الرّشید نوشت، هارون نیز در جواب سلیمان بن جعفر نوشت: ای عمو! صلهٔ رحم کردی و خداوند جزای خیر به تو دهد، به خدا سوگند سندی بن شاهک ـ لعنة الله علیه ـ آن کار را به دستور ما انجام نداد.

محمّد بن صَدَقه عَنْبَری گوید: چون ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام در گذشت، هارون الرّشید بزرگان آل ابوطالب و بنی عبّاس و سَرانِ مملکت و حُکّام را گردآورد و گفت این جنازهٔ موسی بن جعفر است که خود به خود مرده است و من نسبت به حادثهٔ مرگ او هیچ گناهی ندارم که از خدا آمرزش خواهم، بیائید به او نظر کنید، هفتاد تن از شیعیانش آمدند و به موسی بن جعفر علیهما السلام نگریستند و اثری از جراحت و یا سمّ و یا خَفگی در او نبود و در پایش اثر رنگ حنا بود و

الخَلقِ وَ تَحَسَّرَ في جَنازَتِهِ.

حَدَّثَنا جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ مَسْرُورٍ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ قالَ: حَدَّثَنا الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عامِرٍ، عَنِ المُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ البَصْرِيِّ قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بْنُ رِباطٍ قالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى ـ الرِّضا عليهما السلام: إنَّ عِنْدَنا رَجُلاً يَذْكُرُ أَنَّ أَباكَ عليه السلام حَيٌّ وَ أَنَّكَ تَعْلَمُ مِنْ ذٰلِكَ ما يَعْلَمُ. فَقالَ عليه السلام: سُبْحانَ اللهِ أَماتَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله وسلّم؛ وَ لَمْ يَمُتْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ؟! بَلىٰ وَ اللهِ لَقَدْ ماتَ وَ قُسِّمَتْ أَمْوالُهُ وَ نُكِحَتْ جَوارِيهِ.

[ادِّعاء الواقِفَةِ الغَيْبَةَ عَلَى العَسْكَرِيِّ عليه السلام]

ثُمَّ ادَّعَتِ الواقِفَةُ عَلَى الحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام أَنَّ الغَيْبَةَ وَقَعَتْ بِهِ لِصِحَّةِ أَمْرِ الغَيْبَةِ عِنْدَهُمْ، وَ جَهْلِهِمْ بِمَوْضِعِها، وَ أَنَّهُ القائِمُ المَهْدِيُّ، فَلَمّا صَحَّتْ وَفاتُهُ عليه السلام بَطَلَ قَوْلُهُمْ فيهِ، وَ ثَبَتَ بِالأَخْبارِ الصَّحِيحَةِ الَّتي قَدْ ذَكَرْناها فِي هٰذَا الكِتابِ أَنَّ الغَيْبَةَ واقِعَةٌ بِابْنِهِ عليه السلام دُونَهُ.

سلیمان بن أبی جعفر او را تحویل گرفته و متولّی غسل و تکفینش گردید و با پای برهنه و اندوه در تشییع او شرکت کرد.

علیّ بن رباط گوید به امام علیّ بن موسی الرّضا عليه السلام عرض کردم مردی نزد ما است که می گوید پدر شما زنده است و شما نیز آنچه را که او می داند می دانید، امام فرمود: سبحان الله! آیا رسول خدا می میرد امّا موسی بن جعفر نمیمیرد؟ آری سوگند به خدا که او از دنیا رفت و اموالش تقسیم شد، و کنیزانش ازدواج کردند.

ادّعای واقفیّه در غیبت عسکریّ عليه السلام

بعد از ناووسیّه، واقفیّه آمدند و ادّعا کردند که امام حسن عسکریّ عليه السلام غیبت اختیار کرده است، ایشان نیز امر غیبت را صحیح می دانستند امّا در وقوع آن در حضرت عسکری اشتباه کردند و گمان کردند قائم مَهدیّ، امام یازدهم است، ولی چون وفات آن حضرت ثابت است، گفتار ایشان نیز در این باب باطل خواهد بود و به موجب اخبار صحیحه ای که در این کتاب ذکر شده است، محقّق می گردد که امر غیبت در فرزند او واقع است و لا غیر.

فَمِا رُوِيَ في صِحَّةِ وَفاةِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ العَسْكَرِيِّ عليهما السلام :
ماحَدَّثَنا بِهِ أَبِي ؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الوَلِيدِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، قالَ: حَدَّثَنا مَنْ حَضَرَ مَوْتَ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ ـ العَسْكَرِيِّ عليهما السلام وَ دَفْنَهُ مِمَّنْ لا يُوقَفُ عَلىٰ إِحْصاءِ عَدَدِهِمْ وَ لا يَجُوزُ عَلىٰ مِثْلِهِمُ التَّواطُؤُ بِالكِذْبِ. وَ بَعْدُ فَقَدْ حَضَرْنا في شَعْبانَ سَنَةَ ثَمانٍ وَ سَبْعينَ وَ مِائَتَيْنِ وَ ذٰلِكَ بَعْدَ مُضِيٍّ ـ أَبِي مُحَمَّدٍ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ العَسْكَرِيِّ عليهما السلام بِثَمانِيَةِ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ أَكْثَر ـ مَجْلِسَ أَحْمَدَ بْنِ ـ عُبَيْدِاللهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خاقانَ وَ هُوَ عامِلُ السُّلْطانِ يَوْمَئِذٍ عَلَى الخَراجِ وَ الضِّياعِ بِكُورَةِ ـ قُمّ، وَ كانَ مِنْ أَنْصَبِ خَلْقِ اللهِ وَ أَشَدِّهِمْ عَداوَةً لَهُمْ. فَجَرىٰ ذِكْرُ المُقِيمِينَ مِنْ آلِ أَبِي ـ طالِبٍ بِسُرَّ مَنْ رَأىٰ وَ مَذاهِبِهِمْ وَ صَلاحِهِمْ وَ أَقْدارِهِمْ عِنْدَ السُّلْطانِ. فَقالَ أَحْمَدُبْنُ ـ عُبَيْدِاللهِ: ما رَأَيْتُ وَ لا عَرَفْتُ بِسُرَّ مَنْ رَأىٰ رَجُلاً مِنَ العَلَوِيَّةِ مِثْلَ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ ـ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضا عليهم السلام . وَ لا سَمِعْتُ بِهِ في هَدْيِهِ وَ سُكُونِهِ وَ عِفافِهِ وَ نُبْلِهِ وَ كَرَمِهِ عِنْدَ ـ

روايات درگذشت امام حسن عسكرى عليه السلام

از جملهٔ روايات وفاتِ امام حسن عسكرىّ عليه السلام حديث سعد بن عبدالله است كه مى گويد: جمع بى شمارى كه نمى توان ايشان را احصا كرد و آنها را متّهم به تبانى بر دروغ نمود، گفته اند كه در حادثهٔ فوت امام حسن عَسكرىّ عليه السلام و دفن ايشان حضور داشته اند. بعد در ماه شعبان دويست و هفتاد و هشت كه هيجده سال يا كمى بيشتر از وفات ابومحمّد حسن بن علىّ عسكرىّ عليه السلام مى گذشت، در مجلس احمد بن عبيدالله بن يحيى بن خاقان كه در آن روزگار از طرفِ سلطان كارگزار خراج و مزارع دِهستان قمّ بود حاضر بوديم، و او از ناصبى ترين و دشمن ترين خلايق نسبت به ائمّهٔ هدىٰ بود و سخن از كسانى از آل ابى طالب به ميان آمد كه در «سُرَّ مَن رأىٰ» زندگى مى كردند و از مذهب و صلاحيّت و منزلتِ ايشان نزد سلطان صحبت شد. احمدبن‌عبيدالله گفت من در «سُرَّ مَن رأىٰ» هيچكس از علويان را به مانند حسن بن علىّ بن محمّد بن علىّ الرّضا نديدم و نشناختم، و در هدايت و وقار و عِفاف و بزرگوارى و كَرَم نزد اهل بيت خود و سلطان وهمهٔ بنى-

أَهْلِ بَيْتِهِ وَ السُّلْطانِ وَ جَميعِ بَني هاشِمٍ، وَ تَقْديمِهِمْ إِيّاهُ عَلى ذَوِي السِّنِّ مِنْهُمْ وَ الخَطَرِ، وَ كَذٰلِكَ القُوّادُ وَ الوُزَراءُ وَ الكُتّابُ وَ عَوامُّ النّاسِ. فَإِنّي كُنْتُ قائِماً ذاتَ يَوْمٍ عَلى رَأْسِ أَبي وَ هُوَ يَوْمُ مَجْلِسِهِ لِلنّاسِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ حُجّابُهُ فَقالُوا لَهُ: إِنَّ ابْنَ الرِّضا عَلَى البابِ. فَقالَ بِصَوْتٍ عالٍ: ائْذَنُوا لَهُ[1] فَدَخَلَ رَجُلٌ أَسْمَرُ أَعْيَنُ حَسَنُ القامَةِ، جَميلُ الوَجْهِ، جَيِّدُ البَدَنِ حَدَثُ السِّنِّ، لَهُ جَلالَةٌ وَ هَيْبَةٌ. فَلَمّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبي قامَ فَمَشىٰ إِلَيْهِ خُطىً، وَ لا أَعْلَمُهُ فَعَلَ هذا بِأَحَدٍ مِنْ بَني هاشِمٍ وَلا بِالقُوّادِ وَ لا بِأَوْلياءِ العَهْدِ. فَلَمّا دَنامِنْهُ عانَقَهُ وَ قَبَّلَ وَجْهَهُ وَ مَنْكِبَيْهِ وَ أَخَذَ بِيَدِهِ فَأَجْلَسَهُ عَلىٰ مُصَلّاهُ الَّذي كانَ عَلَيْهِ، وَ جَلَسَ إِلىٰ جَنْبِهِ، مُقْبِلاً عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ، وَ جَعَلَ يُكَلِّمُهُ وَ يُكَنّيهِ، وَ يَفْديهِ بِنَفْسِهِ وَ بِأَبَوَيْهِ، وَ أَنَا مُتَعَجِّبٌ بِما أَرىٰ مِنْهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ الحُجّابُ فَقالُوا: المُوَفَّقُ قَدْ جاءَ[2]. وَكانَ المُوَفَّقُ إِذا جاءَ وَ دَخَلَ عَلىٰ أَبي تَقَدَّمَ

هاشم، نشنیدم کسی همتای او باشد، همه او را بر شیوخ و بزرگان و افسران و وزراء و نویسندگان و عامّهٔ مردم مقدّم می داشتند. من خود یک روز در مجلس عمومی پدرم پشتِ سرِ او ایستاده بودم که دربانان او دویدند و گفتند ابن الرِّضا بر در خانه است و او به صدای بلند گفت او را وارد کنید. مردی گندمگون، گشاده چشم، خوش قامت، زیباروی، خوش ترکیب، جوان، با جلال و هیبت وارد شد، چون چشم پدرم بدو افتاد برخاست و چند گام به استقبال او رفت و به یاد ندارم که به اَحدی از بنی هاشم و یا افسران و یا ولیعهدها چنین کرده باشد، و چون نزدیک او رسید با او مُعانقه کرد و روی و شانه هایش را بوسید و دستش را گرفت و او را بالای مُصلاّی خود که بر آن می نشست، نشانید و خود در پهلوی او نشست و رویش را بطرفِ او کرد و با وی سخن می‌گفت و او را با کُنْیه می‌خواند و خودش و پدر و مادرش را قربان او می‌کرد، و من از رفتار او متعجّب بودم که دربانان آمدند و گفتند موفّق ـ ولیعهد خلیفه ـ بر در خانه است و هر وقت موفّق بر پدرم وارد می شد دربانان و افسران مخصوص می آمدند و میان

۱ - زاد في الكافي ج۱ ص ۵۰۳ «فتعجّبت ممّا سمعت منهم أنّهم جسروا يكنّون رجلاً على أبي بحضرته ولم يُكَنَّ عنده إلاّ خليفة أوولي عهد أومَن أمر السّلطان أن يكنّى».

۲ - الموفق هو أخو الخليفة المعتمد على الله أحمد بن المتوكّل و كان صاحب جيشه.

حُجّابَهُ وَ خاصَّةُ قُوّادِهِ، فَقامُوا بَيْنَ مَجْلِسِ أَبِي وَ بَيْنَ بابِ الدّارِ سِماطَيْنِ إِلىٰ أَنْ يَدْخُلَ وَ يَخْرُجَ، فَلَمْ يَزَلْ أَبِي مُقْبِلاً عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ حَتّىٰ نَظَرَ إِلىٰ غِلْمانِ الخاصَّةِ فَقالَ حِينَئِذٍ: إِذا شِئْتَ فَقُمْ ـ جَعَلَنِي اللهُ فِداكَ ـ يا أَبا مُحَمَّدٍ، ثُمَّ قالَ لِغِلْمانِهِ: خُذُوا بِهِ خَلْفَ السِّماطَيْنِ كَيْلا يَراهُ الأَمِيرُ ـ يَعْنِي المُوَفَّقَ ـ فَقامَ وَ قامَ أَبِي فَعانَقَهُ وَ قَبَّلَ وَجْهَهُ وَ مَضىٰ، فَقُلْتُ لِحُجّابِ أَبِي وَ غِلْمانِهِ: وَيْلَكُمْ مَنْ هٰذَا الَّذِي فَعَلَ بِهِ أَبِي هٰذا الَّذِي فَعَلَ؟ فَقالُوا: هٰذا رَجُلٌ مِنَ العَلَوِيَّةِ يُقالُ لَهُ: الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يُعْرَفُ بِابْنِ الرِّضا، فَازْدَدْتُ تَعَجُّباً، فَلَمْ أَزَلْ يَوْمِي ذٰلِكَ قَلِقاً مُتَفَكِّراً فِي أَمْرِهِ وَ أَمْرِ أَبِي وَ ما رَأَيْتُ مِنْهُ حَتّىٰ كانَ اللَّيْلُ وَ كانَتْ عادَتُهُ أَنْ يُصَلِّيَ العَتَمَةَ، ثُمَّ يَجْلِسَ فَيَنْظُرُ فِيما يَحْتاجُ إِلَيْهِ مِنَ المُؤامِراتِ وَ ما يَرْفَعُهُ إِلَى السُّلطانِ، فَلَمّا صَلّىٰ وَ جَلَسَ [1] جِئْتُ فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقالَ: يا أَحْمَدُ أَلَكَ حاجَةٌ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ يا أَبَتِ إِنْ أَذِنْتَ سَأَلْتُكَ عَنْها؟ فَقالَ: قَدْ أَذِنْتُ لَكَ يا بُنَيَّ فَقُلْ ما أَحْبَبْتَ، فَقُلْتُ لَهُ: يا أَبَتِ مَنْ كانَ الرَّجُلُ

پدرم و باب دارالسّماطَین صَف می‌کشیدند تا او بیاید و برود. و لا ینقطع پدرم متوجّه او بود و با او سخن می گفت تا اینکه چشمش به غلامان مخصوص موفّق افتاد. آنگاه به حضرت عرض کرد ای ابا محمّد! خدا مرا فدای شما کند، اگر مایلید برخیزید و به غلامانش گفت او را از پشت سماطین ببرید تا امیر یعنی موفّق او را نبیند. پس او برخاست و پدرم نیز ایستاد و با او معانقه کرد و رویش را بوسید و آن حضرت رفت. من به دربانان و غلامانِ پدرم گفتم وای بر شما! این که بود که پدرم با او چنین کرد؟ گفتند او مردی از عَلَویان است که به او حسن بن علیّ می‌گویند و به «ابن الرّضا» معروف است و تعجّب من بیشتر شد. آن روز را دلتنگ و اندیشناک دربارهٔ او و پدرم به سر بردم و چیزی از پدرم ندیدم که تعجّب مرا بر طرف کند. تا آنکه شب شد، عادت پدرم آن بود که در ثلث اوّل شب نماز می خواند و بعد می نشست و در حوائج خود و اموری که باید به سلطان ارجاع دهد مشاوره می‌کرد. نماز خواند و نشست و من نیز آمدم و مقابل او نشستم، گفت ای احمد کاری داری؟ گفتم آری، ای پدرجان اگر اجازه بفرمائید بپرسم. گفت پسرم به تو اجازه دادم هر چه می خواهی بپرس، گفتم پدر جان

۱ - في بعض النسخ «فلمّا نظر و جلس».

الَّذِي أَتاكَ بِالغَداةِ وَ فَعَلْتَ بِهِ ما فَعَلْتَ مِنَ الإجْلالِ وَ الإكْرامِ وَ التَّبْجِيلِ، وَ فَدَيْتَهُ بِنَفْسِكَ وَ بِأَبَوَيْكَ؟ فَقالَ: يا بُنَيَّ ذاكَ إمامُ الرّافِضَةِ، ذاكَ ابْنُ الرِّضا. فَسَكَتَ ساعَةً فَقالَ: يا بُنَيَّ لَوْ زالَتِ الخِلافَةُ عَنْ خُلَفاءِ بَنِي العَبّاسِ ما اسْتَحَقَّها أَحَدٌ مِنْ بَنِي هاشِمٍ غَيْرُ هٰذا، فَإنَّ هٰذا يَسْتَحِقُّها فِي فَضْلِهِ وَ عِفافِهِ وَ هَدْيِهِ وَ صِيانَةِ نَفْسِهِ وَ زُهْدِهِ وَ عِبادَتِهِ وَ جَمِيلِ أَخْلاقِهِ وَ صَلاحِهِ، وَ لَوْ رَأَيْتَ أَباهُ لَرَأَيْتَ رَجُلاً جَلِيلاً نَبِيلاً خَيِّراً فاضِلاً. فَازْدَدْتُ قَلَقاً وَ تَفَكُّراً وَ غَيْظاً عَلىٰ أَبِي بِما سَمِعْتُ مِنْهُ فِيهِ، وَ لَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ بَعْدَ ذٰلِكَ إلّا السُّؤالَ عَنْ خَبَرِهِ، وَ البَحْثَ عَنْ أَمْرِهِ، فَما سَأَلْتُ عَنْهُ أَحَداً مِنْ بَنِي هاشِمٍ وَ مِنَ القُوّادِ وَ الكُتّابِ وَ القُضاةِ وَ الفُقَهاءِ وَ سائِرِ النّاسِ إلّا وَجَدْتُهُ عِنْدَهُمْ فِي غايَةِ الإجْلالِ وَ الإعْظامِ وَ المَحَلِّ الرَّفِيعِ وَ القَوْلِ الجَمِيلِ وَ التَّقْدِيمِ لَهُ عَلىٰ جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مَشايِخِهِ وَ غَيْرِهِمْ وَ كُلٌّ يَقُولُ: هُوَ إمامُ الرّافِضَةِ، فَعَظُمَ قَدْرُهُ عِنْدِي إذْ لَمْ أَرَ لَهُ وَلِيّاً وَ لا عَدُوّاً إلّا وَ هُوَ يُحْسِنُ القَوْلَ فِيهِ وَ الثَّناءَ عَلَيْهِ.

مردی که امروز صبح به نزد شما آمد و آنقدر او را اکرام و احترام کردی و خود و پدر و مادرت را قربانش گفتی که بود؟ گفت: پسر جان او امام رافضه «ابن‌الرّضا» است قدری ساکت شد و سپس گفت اگر خلافت از بنی عبّاس زائل شود، هیچکس از بنی هاشم جز او استحقاقِ آن را ندارد، او از نظرِ فضیلت و عِفاف و رَهبری و صِیانَت نفس و زُهد و عبادت و اخلاقِ نیکو و صلاحِیّت سزاوار خلافت است، و اگر پدرش را دیده بودی، مرد جلیل و بزرگوار و خیّر و فاضلی را دیده بودی. از شنیدن این سخنان، دلتنگی و اندیشناکی و خشمم از او بیشتر شد و بعد از آن هیچ اهتمام و تلاشی نداشتم جز آنکه از اخبار او پرسش کنم و از امرِ او جویا شوم و احوال او را از بنی هاشم، افسران، نویسندگان، قُضات و فقهاء و سایر مردم می‌پرسیدم و همگی او را بزرگوار، عالی مقدار و صاحب مقامِ رفیع و گفتارِ جمیل می‌دانستند و بر همهٔ خاندانش از پیر و جوان مُقدَّم می‌شمردند و همه می‌گفتند او امامِ رافِضیان است و بزرگواری او نزدِ من محقّق شد، زیرا از دوست و دشمن دربارهٔ او خوب می‌گفتند و او را می‌ستودند.

فَقالَ لَهُ بَعْضُ أَهْلِ الْمَجْلِسِ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ: يا أَبا بَكْرٍ فَما خَبَرُ أَخيهِ جَعْفَرٍ؟ فَقالَ: وَ مَنْ جَعْفَرٌ؟ فَيُسأَلُ عَنْ خَبَرِهِ أَوْ يُقْرَنُ بِهِ، إِنَّ جَعْفَراً مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، ماجِنٌ شِرِّيبٌ لِلْخُمُورِ، وَ أَقَلُّ مَنْ رَأَيْتُهُ مِنَ الرِّجالِ وَ أَهْتَكُهُمْ لِسِتْرِهِ، فَدْمٌ حمَارٌ[1] قَليلٌ في نَفْسِهِ، خَفيفٌ.

[أَمْرٌ عَجيبٌ]

وَ اللهِ لَقَد وَرَدَ عَلَى السُّلْطانِ وَ أَصْحابِهِ في وَقْتِ وَفاةِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام ما تَعَجَّبْتُ مِنْهُ وَ ما ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكُونُ، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ لَمّا اعْتَلَّ بُعِثَ إِلىٰ أَبي أَنَّ ابْنَ الرِّضا قَدِ اعْتَلَّ، فَرَكِبَ مِنْ ساعَتِهِ مُبادِراً إِلىٰ دارِ الخِلافَةِ، ثُمَّ رَجَعَ مُسْتَعْجِلاً وَ مَعَهُ خَمْسَةُ نَفَرٍ مِنْ خُدّامِ أَميرِالمُؤمِنينَ كُلُّهُم مِنْ ثِقاتِهِ وَ خاصَّتِهِ فيهِمْ نِحْريرٌ وَ أَمَرَهُمْ بِلُزُومِ دارِالحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام وَ تَعَرُّفِ خَبَرِهِ وَ حالِهِ، وَ بَعَثَ إِلىٰ نَفَرٍ مِنَ المُتَطَبِّبِينَ فَأَمَرَهُمْ بِالاخْتِلافِ إِلَيْهِ،

بعضی از اشعریّین مجلس گفتند: ای ابوبکر از برادرش جعفر چه خبر؟ او گفت: جعفر کیست که از او پرسش شود و یا آنکه همتای او شمرده شود! جعفر متجاهر به فسق است، لاابالی و باده نوش است، و پست ترین مردی است که من دیده‌ام، بی آبرو و پرده درِ خویش و احمق و نافهم و بی مقدار و پست است.

رُخدادی عجیب

به خدا سوگند که هنگام وفات حسن بن علیّ علیهما السلام برای سلطان و اصحابش امری پیش آمد که بسیار تعجّب کردم و گمان نداشتم که چنان اتّفاق افتد، برای آنکه وقتی حسن بن علیّ علیهما السلام بیمار شد به نزد پدرم کس فرستادند که ابن الرّضا بیمار شده است و پدرم همان ساعت سوار مَرْکب شد و به دارالخلافه رفت و شتابان برگشت، در حالی که پنج تن از نوکران امیرالمؤمنین که همگی از افراد معتمد و خاصّان او بودند و نحریر خادم نیز با ایشان بود، به همراه او بودند و به ایشان دستور داد که خانهٔ حسن بن علیّ علیهما السلام را زیر نظر بگیرند و از اخبار و احوال او آگاه باشند و به دنبال چند نفر طبیب فرستاد و به ایشان نیز دستور داد

۱ - في بعض النسخ «خمّار».

وَ تَعاهُدِهِ صَباحاً وَ مَساءً. فَلَمّا كانَ بَعْدَ ذٰلِكَ بِيَوْمَيْنِ جاءَهُ مَنْ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَدْ ضَعُفَ فَرَكِبَ حَتّىٰ بَكَّرَ إِلَيْهِ، ثُمَّ أَمَرَ المُتَطَبِّبِينَ بِلُزُومِهِ وَ بَعَثَ إِلىٰ قاضِي القُضاةِ فَأَحْضَرَهُ مَجْلِسَهُ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَخْتارَ مِنْ أَصْحابِهِ عَشَرَةً مِمَّنْ يُوثَقُ بِهِ فِي دِينِهِ وَ أَمانَتِهِ وَ وَرَعِهِ، فَأَحْضَرَهُمْ، فَبَعَثَ بِهِمْ إِلىٰ دارِ الحَسَنِ عليه السلام وَ أَمَرَهُمْ بِلُزُومِ دارِهِ لَيلاً وَ نَهاراً. فَلَمْ يَزالُوا هُناكَ حَتّىٰ تُوُفِّيَ عليه السلام لِأَيّامٍ مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الأَوَّلِ مِنْ سَنَةِ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ. فَصارَتْ سُرَّ مَنْ رَأىٰ ضَجَّةً واحِدَةً ـ ماتَ ابْنُ الرِّضا ـ وَ بَعَثَ السُّلطانُ إِلىٰ دارِهِ مَنْ يُفَتِّشُها وَ يُفَتِّشُ حُجَرَها، وَ خَتَمَ عَلىٰ جَمِيعِ ما فِيها وَ طَلَبُوا أَثَرَ وَلَدِهِ وَ جاؤُوا بِنِساءٍ يَعْرِفْنَ بِالحَبَلِ، فَدَخَلْنَ عَلىٰ جَوارِيهِ فَنَظَرْنَ إِلَيْهِنَّ، فَذَكَرَ بَعْضُهُنَّ أَنَّ هُناكَ جارِيَةً بِها حَمْلٌ[1] فَأَمَرَ بِها فَجُعِلَتْ فِي حُجْرَةٍ وَ وَكَّلَ بِها نِحْرِيرَ الخادِمَ وَ أَصْحابَهُ وَ نِسْوَةً مَعَهُمْ، ثُمَّ أَخَذُوا بَعْدَ ذٰلِكَ فِي تَهْيِئَتِهِ، وَ

که به نزد او آمد و شد کنند و هر بام و شام مراقب او باشند و چون دو روز گذشت کسی به نزد او آمد و خبر داد که ضعف بر ابن الرّضا عارض شده است و او سوار مرکبش شد و صبح زود به نزد او آمد و به طبیبان دستور داد که در بالین او بمانند و به دنبال قاضی القضاة فرستاد و او را به مجلس خود احضار کرد و به او دستور داد که از اصحاب موثّق در دین و امانت و وَرَع، ده تن را برگزیند و ایشان را احضار کرد و به خانهٔ حسن بن علیّ علیه السلام فرستاد و به ایشان دستور داد که شب و روز در آنجا باشند و آنها آنجا بودند تا آنکه چند روز از ایّام ماه ربیع الاوّل سال دویست و شصت هجری نگذشته بود که درگذشت و شهر سُرَّمَن رایٰ یکپارچه ضجّه شد که ابن الرّضا در گذشته است و سلطان، جاسوسانی به خانهٔ او فرستاد و اتاقها را تفتیش کرده و بستند و مُهْر کردند و در جستجوی اثری از فرزند او بودند و قابله هایی را آوردند که زنان باردار را شناسایی می کردند و کنیزان را مورد شناسایی و وارسی قرار می دادند. یکی از ایشان گفت این کنیز آبستن است و دستور داد که او را در حجره‌ای زندانی کردند و نحریر خادم و همراهانش و جماعتی از زنان را بر او گماشت. بعد از این کارها در مقام تجهیز او برآمدند و

۱ - في بعض النسخ «لها حبل» و في بعضها «بها حبل».

عُطِّلَتِ الأَسْواقُ وَ رَكِبَ أَبي وَ بَنُوهاشِمٍ وَالقُوّادُ وَالكُتّابُ وَ سائِرُالنّاسِ إِلى جَنازَتِهِ عليه السلام، فَكانَتْ سُرَّ مَنْ رَأى يَوْمَئِذٍ شَبيهاً بِالقِيامَةِ، فَلَمّا فَرَغُوا مِنْ تَهْيِئَتِهِ بَعَثَ السُّلْطانُ إِلى أَبي ـ عيسَى بْنِ المُتَوَكِّلِ فَأَمَرَهُ بِالصَّلاةِ عَلَيْهِ، فَلَمّا وُضِعَتِ الجَنازَةُ لِلصَّلاةِ دَنا أَبُوعيسى مِنْها فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ فَعَرَضَهُ عَلى بَني هاشِمٍ مِنَ العَلَوِيَّةِ وَ العَبّاسِيَّةِ وَ القُوّادِ وَ الكُتّابِ وَ القُضاةِ وَ الفُقَهاءِ وَ المُعَدِّلينَ، وَ قالَ: هٰذَا الحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ـ ابْنُ الرِّضا ـ ماتَ حَتْفَ أَنْفِهِ عَلى فِراشِهِ، حَضَرَهُ مِنْ خَدَمِ أَميرِالمُؤْمِنينَ وَ ثِقاتِهِ فُلانٌ وَ فُلانٌ، وَ مِنَ المُتَطَبِّبينَ فُلانٌ وَ فُلانٌ، وَ مِنَ القُضاةِ فُلانٌ وَ فُلانٌ، ثُمَّ غَطّى وَجْهَهُ وَ قامَ فَصَلّى عَلَيْهِ وَ كَبَّرَ عَلَيْهِ خَمْساً وَ أَمَرَ بِحَمْلِهِ فَحُمِلَ مِنْ وَسَطِ دارِهِ وَ دُفِنَ فِي البَيْتِ الَّذي دُفِنَ فيهِ أَبُوهُ عليه السلام.

فَلَمّا دُفِنَ وَ تَفَرَّقَ النّاسُ اضْطَرَبَ السُّلْطانُ وَ أَصْحابُهُ في طَلَبِ وَلَدِهِ وَ كَثُرَ التَّفْتيشُ فِي المَنازِلِ وَ الدُّورِ وَ تَوَقَّفُوا عَلى قِسْمَةِ ميراثِهِ، وَ لَمْ يَزَلِ الَّذينَ وُكِّلُوا بِحِفْظِ الجارِيَةِ الَّتي تَوَهَّمُوا عَلَيْها الحَبَلَ مُلازِمينَ لَها سَنَتَيْنِ وَ أَكْثَرَ حَتّى تَبَيَّنَ لَهُمْ بُطْلانُ الحَبَلِ، فَقُسِّمَ ميراثُهُ

بازارها تعطیل شد و پدرم با بنی هاشم و افسران و کاتبان و سایر مردم به تشییع جنازه آمدند و شهر سامرّا در آن روز مانند قیامت بود و چون از کار تجهیز فارغ شدند، سلطان، ابو عِیسی ـ پسر متوکل ـ را فرمان داد تا بر او نماز گزارد و چون جنازه را برای نماز گذاشتند، ابوعیسی پیش آمد و روی او را باز کرد و به همهٔ هاشمیان از عَلویان و عبّاسیان و افسران و کاتبان و قاضیان و فقهاء و عدول نشان داد و گفت این حسن بن علیّ بن محمّد بن الرّضا است که به مرگِ طبیعی و در بستر خود از دنیا رفته است و هنگام وفات کسانی بر بالین او از جمله از خدمه و موثّقین سلطان: فلانی و فلانی و از طبیبان فلانی و فلانی و از قاضیان فلانی و فلانی حاضر بودند، آنگاه رویش را پوشانید و بر او نماز خواند و پنج تکبیر گفت و دستور داد که او را بردارند و به وسط سرایش بردند و در همان خانه‌ای که پدرش در آن دفن بود، به خاک سپردند.

پس از دفن و پراکنده شدن مردم، سلطان و یارانش به جستجوی فرزند او برآمدند و بازرسی منازل و خانه ها را افزودند و از تقسیم میراثش خودداری کردند و آن زنی که گمان می رفت باردار است دو سال یا بیشتر تحت نظر بود تا

بَيْنَ أُمِّهِ وَ أَخيهِ جَعْفَرٍ، وَ ادَّعَتْ أُمُّهُ وَصيَّتَهُ، وَ ثَبَتَ ذٰلِكَ عِنْدَ القاضي. وَ السُّلْطانُ عَلىٰ ذٰلِكَ يَطْلُبُ أَثَرَ وَلَدِهِ. فَجاءَ جَعْفَرٌ بَعْدَ قِسْمَةِ الميراث إلى أَبي، وَ قالَ لَهُ: اجْعَلْ لي مَرْتَبَةَ أَبي وَ أَخي وَ أُوصِلُ إِلَيْكَ في كُلِّ سَنَةٍ عِشْرينَ أَلْفَ دينارٍ مُسَلَّمَةً. فَزَبَرَهُ أَبي وَ أَسْمَعَهُ وَ قالَ لَهُ: يا أَحْمَقُ إِنَّ السُّلْطانَ ـ أَعَزَّهُ اللّٰهُ ـ جَرَّدَ سَيْفَهُ وَ سَوْطَهُ فِي الَّذينَ زَعَمُوا أَنَّ أَباكَ وَ أَخاكَ أَئِمَّةٌ لِيَرُدَّهُمْ عَنْ ذٰلِكَ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَتَهَيَّأْ لَهُ صَرْفُهُمْ عَنْ هٰذَا القَوْلِ فيهِما، وَ جَهَدَ أَنْ يُزيلَ أَباكَ وَ أَخاكَ عَنْ تِلْكَ المَرْتَبَةِ فَلَمْ يَتَهَيَّأْ لَهُ ذٰلِكَ، فَإِنْ كُنْتَ عِنْدَ شيعَةِ أَبيكَ وَ أَخيكَ إِماماً فَلاحاجَةَ بِكَ إِلَى السُّلْطانِ يُرَتِّبُكَ مَراتِبَهُمْ وَ لا غَيْرِ السُّلْطانِ، وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُمْ بِهٰذِهِ المَنْزِلَةِ لَمْ تَنَلْهابِنا. وَ اسْتَقَلَّهُ [أَبي] عِنْدَ ذٰلِكَ وَ اسْتَضْعَفَهُ وَ أَمَرَ أَنْ يُحْجَبَ عَنْهُ، فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ بِالدُّخُولِ عَلَيْهِ حَتّىٰ ماتَ أَبي وَ خَرَجْنا وَ الأَمْرُ عَلىٰ تِلْكَ الحالِ، وَ السُّلْطانُ يَطْلُبُ أَثَرَ وَلَدِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام حَتَّى اليَوْمَ.

آنکه معلوم شد باردار نیست آنگاه میراثش بین مادر و برادرش جعفر تقسیم شد و مادرش مُدَّعی وصایت او بود و آن نزد قاضی به ثبوت رسید و با وجود این سلطان هنوز در جستجوی فرزند او بود.

در این هنگام آن امر عجیب از جعفر به وقوع پیوست و آن این بود که او پس از تقسیم میراث به نزد پدرم آمد و به او گفت: مرتبهٔ پدر و برادرم را برایم قرار بده و سالی بیست هزار دینار خواهم پرداخت. پدرم او را راند و دشنام داد و گفت: ای احمق! سلطان ـ أعزّه اللّه ـ شمشیر و تازیانه‌اش را کشیده بود تا بر کسانی که معتقد به امامت پدر و برادرت بودند فرود آورد تا ایشان دست از آن اعتقاد بردارند و موفّق نشد و از آن اعتقاد دست بر نداشتند و کوشش کرد که پدر و برادرت را از آن مرتبت ساقط کند و موفّق نشد. پس اگر تو نزد شیعیان پدر و برادرت امامی که به سلطان و غیر سلطان نیازی نداری که رتبهٔ آنها را به تو بدهند و اگر نزد ایشان آن مقام و منزلت را نداری، به واسطهٔ ما نمی توانی بدان مقام دسترسی پیدا کنی و از اینجا پدرم او را حقیر و ناتوان شمرد و دستور داد که دربانان از ورود او جلوگیری کنند و تا پایان عمر به او اجازهٔ ورود نداد. اوضاع به همین منوال بود تا از سرزمین رای بیرون آمدیم و سلطان تا امروز در جستجوی

وَ كَيْفَ يَصِحُّ الْمَوْتُ إِلاّ هٰكَذا وَ كَيْفَ يَجُوزُ رَدُّ الْعِيانِ وَ تَكْذيبُهُ، وَ إِنَّما كانَ السُّلْطانُ لا يُفَتِّرُ عَنْ طَلَبِ الْوَلَدِ لِأَنَّهُ قَدْ كانَ وَقَعَ فِي مَسامِعِهِ خَبَرُهُ، وَ قَدْ كانَ وُلِدَ عليه‌السلام قَبْلَ مَوْتِ أَبيهِ بِسِنينَ، وَ عَرَضَهُ عَلىٰ أَصْحابِهِ وَ قالَ لَهُم: «هٰذا إِمامُكُمْ مِنْ بَعْدي وَ خَليفَتي عَلَيْكُمْ أَطيعُوهُ فَلا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدي فَتَهْلِكُوا في أَدْيانِكُمْ، أَما إِنَّكُمْ لَنْ تَرَوْهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هٰذا» فَغَيَّبَهُ وَ لَمْ يُظْهِرْهُ، فَلِذٰلِكَ لَمْ يُفَتِّرِ السُّلْطانُ عَنْ طَلَبِهِ.

إِثبات الغيبة

وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّ صاحِبَ هٰذا الأَمْرِ هُوَ الَّذي تُخْفىٰ وِلادَتُهُ عَلَى النّاسِ وَ يَغيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ لِئَلّا يَكُونَ لِأَحَدٍ في عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذا خَرَجَ وَ أَنَّهُ هُوَ الَّذي يُقَسَّمُ ميراثُهُ وَ هُوَ حَيٌّ، وَ قَدْ أَخْرَجْتُ ذٰلِكَ مُسْنَداً في هٰذَا الْكِتابِ في مَوْضِعِهِ، وَ قَدْ كانَ مُرادُنا بِإيرادِ هٰذَا الْخَبَرِ تَصْحيحاً لِمَوْتِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما‌السلام، فَلَمّا بَطَلَ وُقُوعُ الْغَيْبَةِ لِمَنِ ادُّعِيَتْ لَهُ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ، وَ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ

فرزند حسن بن عليّ است.

پس آیا هرگز جز این است و آیا می توان یک امر عیانی را تکذیب کرد و دروغ شمرد؟ و سلطان وقت از جستجوی فرزند او باز نمی ایستد، زیرا اخبار او را شنیده بود و او چند سال پیش از وفات پدرش متولّد شده بود و امام عسکري عليه‌السلام او را به شیعیانش عرضه داشته و گفته است: بعد از من، این امام شما و خلیفهٔ من بر شماست، از او فرمان برید، متفرّق نشوید که در دینتان هلاك خواهید شد و بدانید که او را پس از این نخواهید دید و او را نهان کرد و ظاهرش نساخت و به همین دلیل است که سلطان از جستجوی او باز نایستاد.

اثبات غیبت

و روایت شده است که حضرت صاحب الأمر عليه‌السلام کسی است که ولادتش پنهانی است و شخصش از دیدگان نهان است تا چون ظهور کند بیعت هیچکس برگردنش نباشد و او همان کسی است که زنده است و میراثش تقسیم می شود و من آن حدیث را با سند متّصل و در فصل خود نقل کرده‌ام. مراد ما از نقلِ خبرِ فوق اثبات وفات امام یازدهم عليه‌السلام بود و چون غیبت محمّد ابن حنفیّه و امام صادق

العَسْكَرِيُّ عليه السلام بِما صَحَّ مِنْ وَفاتِهِمْ فَصَحَّ وَقُوعُها بِمَنْ نَصَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ وَ الأَئِمَّةُ الأَحَدَ عَشَرَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ وَ هُوَ الحُجَّةُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ العَسْكَرِيُّ عليه السلام. وَ قَدْ أَخْرَجْتُ الأَخْبارَ المُسْنَدَةَ في ذٰلِكَ الكِتابِ في أَبْوابِ النُّصوصِ عَلَيْهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ.

وَ كُلُّ مَنْ سَأَلَنا مِنَ المُخالِفينَ عَنِ القائِمِ عليه السلام لَمْ يَخْلُ مِنْ أَنْ يَكُونَ قائِلاً بِإمامَةِ الأَئِمَّةِ الأَحَدَ عَشَرَ مِنْ آبائِهِ عليهم السلام أَوْ غَيْرَ قائِلٍ بِإمامَتِهِمْ، فَإنْ كانَ قائِلاً بِإمامَتِهِمْ لَزِمَهُ القَوْلُ بِإمامَةِ الإمامِ الثّاني عَشَرَ لِنُصُوصِ آبائِهِ الأَئِمَّةِ عليهم السلام عَلَيْهِ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ وَإجْماعِ شيعَتِهِمْ عَلَى القَوْلِ بِإمامَتِهِ وَ أَنَّهُ القائِمُ الَّذي يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَةٍ طَويلَةٍ، فَيَمْلأُ الأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً. وَ إنْ لَمْ يَكُنِ السّائِلُ مِنَ القائِلينَ بِالأَئِمَّةِ الأَحَدَ عَشَرَ عليهم السلام لَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْنا جَوابٌ في القائِمِ الثّاني عَشَرَ مِنَ الأَئِمَّةِ عليهم السلام، وَ كانَ الكَلامُ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُ في إثْباتِ إمامَةِ آبائِهِ الأَئِمَّةِ الأَحَدَ عَشَرَ عليهم السلام، وَ هٰكَذا لَوْ سَأَلَنا

و امام موسی کاظم و امام حسن عسکری علیهما السلام باطل شد، زیرا وفاتشان به وقوع پیوسته است، پس وقوع غیبت دربارهٔ کسی که پیامبر اکرم علیهما السلام و یازده امام پیش از او تصریح بدان کرده‌اند درست خواهد بود و او حُجّة بن الحسن بن عليّ بن محمّد العَسكري است و من اخبار غیبت آن حضرت را با سلسله سند متّصل در ابواب نُصوص بر آن حضرت در این کتاب نقل کرده‌ام.

و هر کدام از مخالفین ما که دربارهٔ امام قائم علیه السلام از ما پرسش می‌کنند، از دو حال خارج نیستند: یا آنکه به امامت ائمّهٔ یازده گانه ـ که پدران آن حضرتند ـ معتقدند و یا آنکه قائل به امامت ایشان نیستند. اگر معتقد به امامت ایشانند، به امامتِ امام دوازدهم نیز بایستی اعتقاد داشته باشند، زیرا نصوص عدیده‌ای دربارهٔ اسم و نسب آن امام از ایشان نقل شده است و شیعیان آن ائمّه نیز بر امامت آن حضرت اتّفاق و اجماع کرده‌اند و او همان قائمی است که پس از غیبتی طولانی آشکار می‌شود و زمین را همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد آکنده از عدل و داد خواهد کرد. و اگر آن پرسشگر معتقد به امامت ائمّهٔ یازده گانهٔ پیش از او نیست، دربارهٔ امام دوازدهم حضرت مَهدی علیه السلام پاسخی نزد ما نخواهد داشت و بایستی در ابتدا دربارهٔ امامت آباء بزرگوار او که ائمّهٔ ـ

يَهُودِيٌّ فَقالَ لَنا: لِمَ صارَتِ الظُّهْرُ أَرْبَعاً وَ الْعَصْرُ أَرْبَعاً وَ العَتَمَةُ أَرْبَعاً وَ الغَداةُ رَكْعَتَيْنِ وَ المَغْرِبُ ثَلاثاً؟ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْنا في ذٰلِكَ جَوابٌ، بَلْ لَنا أَنْ نَقُولَ لَهُ: إِنَّكَ مُنْكِرٌ لِنُبُوَّةِ النَّبيِّ الَّذِي أَتىٰ بِهٰذِهِ الصَّلَواتِ وَ عَدَدِ رَكَعاتِها، فَكَلِّمْنا في نُبُوَّتِهِ وَ إِثْباتِها فَإِنْ بَطَلَتْ بَطَلَتْ هٰذِهِ الصَّلَواتُ وَ سَقَطَ السُّؤالُ عَنْها وَ إِنْ ثَبَتَ نُبُوَّتُهُ صلّی الله علیه و آله لَزِمَكَ الإِقْرارُ بِفَرْضِ هٰذِهِ الصَّلَواتِ عَلىٰ عَدَدِ رَكَعاتِها لِصِحَّةِ مَجِيئِها عَنْهُ وَ اجْتِماعِ اُمَّتِهِ عَلَيْها، عَرَفْتَ عِلَّتَها أَمْ لَمْ تَعْرِفْها، وَ هٰكَذا الجَوابُ لِمَنْ سَأَلَ عَنِ القائِمِ عليه السلام حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ.

[جَوابٌ عَنِ اعْتِراضٍ:]

وَ قَدْ يَعْتَرِضُ مُعْتَرِضٌ جاهِلٌ بِآثارِ الحِكْمَةِ، غافِلٌ عَنْ مُسْتَقِيمِ التَّدْبِيرِ لِأَهْلِ المِلَّةِ بِأَنْ يَقُولَ: «ما بالُ الغَيْبَةِ وَقَعَتْ بِصاحِبِ زَمانِكُمْ هٰذا دُونَ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ آبائِهِ الأَئِمَّةِ بِزَعْمِكُمْ وَ قَدْ نَجِدُ شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام في زَمانِنا هٰذا أَحْسَنَ حالاً وَ أَرْغَدَ عَيْشاً مِنْهُمْ في

یازده‌گانه‌اند سخن گوئیم. چنانکه اگر یک یهودی از ما پرسش کرده و بگوید چرا نمازهای ظهر و عصر و عشاء چهار رکعت و نماز صبح دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است؟ پاسخی نزد ما ندارد، بلکه بایستی به او بگوییم تو منکر نبوّت پیامبری هستی که این نمازها را آورده وعدد رکعات آنرا معیّن کرده است وبا او دربارهٔ نبوّت پیامبر اکرم و اثبات آن سخن می گوییم و اگر نبوّت او باطل باشد این نمازها باطل خواهد بود و پرسش از عدد رکعات آن نیز ساقط خواهد شد و اگر نبوّت او صلّی الله علیه و آله ثابت گردید، لازم است که به وجوب این نمازها و عددِ رکعات آن اقرار کنی، زیرا پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله آنها را آورده و امّتش بر آن اجماع و اتّفاق کرده‌اند، خواه علّت آن را بدانی یا ندانی و پاسخ کسی که از امام قائم علیه السلام پرسش می کند دقیقاً همین جواب است.

پاسخ اعتراض

ممکن است معترضی که آثار حکمت را نداند و از تدبیر دُرست ملّت بی خبر باشد بگوید: چرا صاحب‌الأمر شما غایب شد امّا پدران او که شما ایشان را ائمّه می دانید غیبت نداشتند با آنکه شیعهٔ آل محمّد علیهم السلام امروزه نسبت به دورهٔ بنی اُمیّه

زَمَنِ بَنِي أُمَيَّةَ إِذْ كانُوا في ذٰلِكَ الزَّمانِ مُطالِبينَ بِالبَراءَةِ مِنْ أَميرِ المُؤْمِنينَ عليه السلام إِلى غَيْرِ ذٰلِكَ مِنْ أَحْوالِ القَتْلِ وَ التَّشْريدِ، وَ هُمْ في هٰذا الحالِ وادِعُونَ سالِمُونَ، قَدْ كَثُرَتْ شيعَتُهُمْ وَ تَوافَرَتْ أَنْصارُهُمْ، وَ ظَهَرَتْ كَلِمَتُهُمْ بِمُوالاةِ كُبَراءِ أَهْلِ الدَّوْلَةِ لَهُمْ وَ ذَوِي السُّلْطانِ وَ النَّجْدَةِ مِنْهُمْ؟!».

فَأَقُولُ ـ وَ بِاللهِ التَّوفيقُ ـ: إِنَّ الجَهْلَ غَيْرُ مَعْدُومٍ مِنْ ذَوِي الغَفْلَةِ وَ أَهْلِ التَّكْذيبِ وَ الحَيْرَةِ وَ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ قَوْلِنا أَنَّ ظُهُورَ حُجَجِ اللهِ عليهم السلام وَ اسْتِتارَهِمْ جَرىٰ في وَزْنِ الحِكْمَةِ حَسَبَ الإِمْكانِ وَ التَّدْبيرِ لِأَهْلِ الإِيمانِ، وَ إِذا كانَ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ فَلْيَقُلْ ذَوُو النَّظَرِ وَ التَّمْييزِ: إِنَّ الأَمْرَ الآنَ ـ وَ إِنْ كانَ الحالُ كَما وَصَفْتَ ـ أَصْعَبُ وَ المِحْنَةَ أَشَدُّ مِمّا تَقَدَّمَ مِنْ أَزْمِنَةِ الأَئِمَّةِ السّالِفَةِ عليهم السلام وَ ذٰلِكَ أَنَّ الأَئِمَّةَ الماضِيَةَ أَسَرُّوا في جَميعِ مَقاماتِهِمْ إِلىٰ شيعَتِهِمْ وَ القائِلينَ بِوِلايَتِهِمْ وَ المائِلينَ مِنَ النّاسِ إِلَيْهِمْ حَتّىٰ تَظاهَرَ ذٰلِكَ بَيْنَ أَعْدائِهِمْ أَنَّ صاحِبَ السَّيْفِ هُوَ الثّاني عَشَرَ مِنَ الأَئِمَّةِ عليهم السلام وَ أَنَّهُ عليه السلام لا يَقُومُ حَتّىٰ تَجيءَ صَيْحَةٌ مِنَ السَّماءِ

احوال بهتری دارند و مُرَفّه‌تر زندگانی می‌کنند، زیرا در آن زمان از ایشان می‌خواستند که از امیرالمؤمنین عليه السلام بیزاری بجویند و آنها را می‌کشتند و یا تبعید و آواره می‌کردند ولی شیعه امروزه در آرامش و سلامت زندگی می‌کند و تعداد آنها کثیر و یارانشان افزون شده است و به واسطهٔ دوستی و پشتیبانی اهل دولت و صاحبان سلطنت و قدرت، مذهبشان عَلَنی و پیروز شده است.

من به توفیق اِلهی در جوابِ این اعتراض می‌گویم: نادانیِ غافلان و مردمِ بی‌ایمان و حیرانْ معدوم نگشته است، و ما پیش از این گفتیم که ظهور و غیبت حجّتهای الهی، بر اساس حکمت رُبوبی و برحسب امکان و تدبیرِ اهلِ ایمان است و اگر چنین باشد، اندیشمندان و صاحبنظران بایستی بگویند امروزه امر دشوارتر و محنت شدیدتر از دورانِ ائمّهٔ سابقه است، گر چه حالِ امروزِ شیعه چنان باشد که شما وصف کردید، و این از آن رو است که ائمّهٔ گذشته در هر مقامی و به هر مناسبتی به شیعیان و دوستان و طرفدارانشان اظهار کرده بودند که امامِ مُقتدر و صاحبِ شمشیر، امام دوازدهم عليه السلام است و آن امام قیام نمی‌کند مگر آنکه صَیحهٔ

بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ الأَنْفُسُ مَنِيَّةٌ[1] على نَشْرِ ما سَمِعَتْ، وَ إذاعَةِ ما أَحَسَّتْ فَكانَ ذٰلِكَ مُنْتَشِراً بَيْنَ شيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صلّى الله عليه وآله وسلّم وَ عِنْدَ مُخالِفيهِمْ مِنَ الطَّواغيتِ وَ غَيْرِهِمْ وَ عَرَفُوا مَنْزِلَةَ أَئِمَّتِهِمْ مِنَ الصِّدْقِ، وَ مَحَلَّهُمْ مِنَ العِلْمِ و الفَضْلِ، وَكانُوا يَتَوَقَّفُونَ عَنِ التَّسَرُّعِ إلىٰ إتْلافِهِمْ، وَ يَتَحامَوْنَ القَصْدَ لِإنْزالِ المَكْرُوهِ بِهِمْ مَعَ ما يَلْزَمُ مِنْ حالِ التَّدْبيرِ في إيجابِ ظُهُورِهِمْ كَذٰلِكَ لِيَصِلَ كُلُّ امْرِءٍ مِنْهُمْ إلىٰ ما يَسْتَحِقُّهُ مِنْ هِدايَةٍ أَوْ ضَلالَةٍ كَما قالَ اللهُ تَعالىٰ: «مَنْ يَهْدِ اللهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَلَهُ وَلِيّاً مُرْشِداً»[2]، وَ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ لَيَزِيدَنَّ كَثيراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْياناً وَ كُفْراً فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرينَ»[3] وَ هٰذَا الزَّمانُ قَدِ اسْتَوفىٰ أَهْلُهُ كُلَّ إشارَةٍ مِنْ نَصٍّ وَ آثارٍ تَناهَتْ بِهِمُ الأَخْبارُ وَ اتَّصَلَتْ بِهِمُ الآثارُ إلىٰ أَنَّ صاحِبَ هٰذَا الزَّمانِ عليه السلام هُوَ صاحِبُ السَّيْفِ وَ الأَنْفُسُ

آسمانی او را به نام و نام پدرش بخواند و نفوس متمایل به انتشار شنیده‌ها و پخش محسوسات خود هستند و این مطلب در بین شیعهٔ آل محمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم و حتّی مخالفین ایشان و از جمله طواغیت منتشر گردید، و آنها هم امامان شیعه را راستگو و دانشمند و فاضل می‌دانستند و از شتاب در کشتار ایشان و نابودی آنها باز می‌ایستادند و از فرود آوردن مکروه بر آنها خودداری می‌کردند و حکمت و تدبیرِ الهی هم موجبِ ظهورشان بود و اینچنین بایستی هرکس به آنچه سزاوار است از هدایت و ضلالت برسد، همانگونه که خدای تعالی فرموده است: «هرکه را خداوند توفیقِ هدایت دهد، او هدایت شده است و هر که را به وادیِ ضلالت وانهد، پیشوای مُرشِدی برای او نخواهی یافت» و باز فرموده است: «آنچه از جانبِ پروردگارت بر تو نازل شده است، موجبِ افزایش طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد شد و تو بر مردم کافر اندوه مخور».

ولی در این زمان، مردم هر اشاره‌ای از نصّ و اثر را استیفا کرده‌اند و اخبار بدیشان منتهی شده و آثار به آنها رسیده است که صاحب الزّمان همان صاحبِ-

۱ - في بعض النسخ «مبنيّة». و في بعض النسخ «منبثة».

۲ - الكهف: ۱۷. ۳ - المائدة: ۶۸.

مَنبيّةٌ عَلى [ما وَصَفْنا مِنْ] نَشْرِ ما سَمِعَتْ وَ ذِكْرِ ما رَأَتْ وَ شاهَدَتْ، فَلَوْ كانَ صاحِبُ الزَّمانِ عليه السلام ظاهِراً مَوْجُوداً لَنَشَرَ شيعَتُهُ ذٰلِكَ وَ لَتَعَدّاهُمْ إلى مُخالِفِيهِمْ بِحُسْنِ ظَنِّ بَعْضِهِمْ بِمَنْ يَدْخُلُ فيهِمْ وَ يَظْهَرُ المَيْلُ إلَيْهِمْ، وَ في أَوقاتِ الجِدالِ بِالدَّلالَةِ عَلىٰ شَخْصِهِ وَ الإشارَةِ إلى مَكانِهِ كَفِعْلِ هِشامِ بْنِ الحَكَمِ مَعَ الشّاميِّ وَ قَدْ ناظَرَهُ بِحَضْرَةِ الصّادِقِ عليه السلام فَقالَ الشّاميُّ لِهِشامٍ: مَنْ هٰذَا الَّذي تُشيرُ إلَيْهِ وَ تَصِفُهُ بِهٰذِهِ الصِّفاتِ؟ قالَ هِشامٌ: هُوَ هٰذا وَ أَشارَ بِيَدِهِ إلى الصّادِقِ عليه السلام فَكانَ يَكُونُ ذٰلِكَ مُنْتَشِراً في مَجالِسِهِمْ كَانْتِشارِهِ بَيْنَهُمْ مَعَ إشارَتِهِمْ إلَيْهِ بِوُجُودِ شَخْصِهِ وَ نَسَبِهِ وَ مَكانِهِ، ثُمَّ لَمْ يَكُونُوا حينَئِذٍ يُمْهَلُونَ وَ لا يُنْظَرُونَ كَفِعْلِ فِرْعَوْنَ في قَتْلِ أَوْلادِ بَني إسْرائيلَ لِلَّذي قَدْ كانَ ذاعَ مِنْهُمْ وَ انْتَشَرَ بَيْنَهُمْ مِنْ كَوْنِ مُوسىٰ عليه السلام بَيْنَهُمْ، وَ هَلاكَ فِرْعَوْنَ وَ مَمْلَكَتِهِ عَلى يَدَيْهِ، وَ كَذٰلِكَ كانَ فِعْلُ نَمْرُودَ قَبْلَهُ في قَتْلِ أَوْلادِ رَعِيَّتِهِ وَ أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ في طَلَبِ إبْراهيمَ عليه السلام زَمانَ انْتِشارِ الخَبَرِ بِوَقْتِ-

---

شمشیر است و نفوس هم چنانکه گفتیم متمایل به نشرِ شنیده‌ها و ذکرِ دیده‌هاي خود هستند و اگر صاحب‌الزّمان ظاهر باشد، شیعه اخبار او را انتشار داده و به مخالفینشان هم خواهد رسید و این بواسطهٔ آن است که گاه جاسوسان ظاهرالصّلاح که خود را متمایل به شیعه نشان می‌دهند در بین ایشان نفوذ می‌کنند و گاه شیعه خود در اوقات جِدال، شخص او را بنمایانند و به مکان او اشاره کنند، چنانکه هِشام بن حکَم در هنگام مُناظرهٔ با آن فردِ شامیّ چنان کرد، او در حضورِ امام صادق عليه السلام با آن شامی مناظره می‌کرد و شامیّ به او گفت: این امامی که به او اشاره می‌کنی و اوصاف او را بر می‌شماری کیست؟ و هشام نیز با دست خود به امام اشاره کرده و گفت، او همین آقاست.

پس اگر به شخص و نسب و مکان او در بین شیعیان اشاره شود، در میان مخالفان نیز شناخته خواهد شد و در این صورت مهلت و فرصت به ایشان نداده و آنها را نابود خواهند ساخت، مانند کردارِ فرعون در کشتنِ فرزندانِ بنی‌اسرائیل، زیرا در بین ایشان شایع و منتشر شده بود که موسٰی در بین ایشان است و هلاک فرعون و مملکتش به دست اوست، و مانند کردار نمرود که پیش از فرعون بود و هنگامی که خبر ولادت ابراهیم منتشر شد و اینکه هلاک نمرود و

وِلادَتِهِ، وَ كَوْنُ هَلاكِ نَمْرُودَ وَ أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ وَ دينِهِ عَلى يَدَيْهِ. كَذٰلِكَ طاغِيَةُ زَمانِ وَفاةِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام والِدِ صاحِبِ الزَّمانِ عليه السلام وَ طَلَبُ وَلَدِهِ وَ التَّوكيلِ بِدارِهِ وَ حَبْسُ جَوارِيهِ وَ انْتِظارُهُ بِهِنَّ وَضْعَ الحَمْلِ إنْ كانَ بِهِنَّ[1]. فَلَوْ لا أنَّ إرادَتَهُمْ كانَتْ ما ذَكَرْنا مِنْ حالِ إبْراهيمَ وَ مُوسىٰ عليهما السلام لَما كانَ ذٰلِكَ مِنْهُمْ، وَ قَدْ خَلَفَ عليه السلام أهْلَهُ وَ وَلَدَهُ وَ قَدْ عَلِمُوا مِنْ مَذْهَبِهِ وَ دينِهِ أنْ لا يَرِثَ مَعَ الوَلَدِ وَ الأبَوَيْنِ أحَدٌ إلّا زَوْجٌ أوْزَوْجَةٌ. كَلّا ما يَتَوَهَّمُ غَيْرَ هٰذا عاقِلٌ وَ لا فَهِمَ غَيْرَ هٰذا مَعَ ما وَجَبَ مِنَ التَّدْبيرِ وَالحِكْمَةِ المُسْتَقيمَةِ بِبُلُوغِ غايَةِ المُدَّةِ فِي الظُّهُورِ وَ الاِسْتِتارِ. فَإذا كانَ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ وَقَعَتِ الغَيْبَةُ فَاسْتَتَرَ عَنْهُمْ شَخْصُهُ، وَ ضَلّوا عَنْ مَعْرِفَةِ مَكانِهِ، ثُمَّ نَشَرَ ناشِرٌ مِنْ شيعَتِهِ شَيْئاً مِنْ أمْرِهِ بِما وَصَفْناهُ وَ صاحِبُكُمْ فِي حالِ الاِسْتِتارِ، فَوَرَدَتْ عادِيَةٌ مِنْ طاغُوتِ الزَّمانِ وَ صاحِبُ فِتْنَةٍ مِنَ العَوامِّ تَفَحَّصَ عَمّا وَرَدَ مِنَ الاِسْتِتارِ وَ ذُكِرَ مِنَ الأخْبارِ فَلَمْ يَجِدْ حَقيقَةً يُشارُ إلَيْها وَ لا شُبْهَةً يَتَعَلَّقُ بِها

اطرافیان و پیروانش به دست اوست، در جستجوی ابراهیم فرزندان رعایا و اهل مملکت خود را کشت. و همچنین است خلیفهٔ سرکش زمان وفات امام حسنِ عسکریّ عليه السلام ـ پدر صاحبِ الزّمان عليه السلام ـ که در جستجوی فرزند او بود و خانهٔ او را زیر نظر گرفت و کنیزانش را زندانی کرد و انتظار می‌کشید تا اگر باردار هستند وضع حمل کنند. و اگر منظورشان همان افعالی که در زمان ابراهیم و موسی عليهما السلام به وقوع پیوست نبود، آن کارها را نمی‌کردند. آن حضرت اهل و فرزند خود را به جا گذاشت و مخالفین می دانستند که مذهب و دینِ او این است که با وجود فرزند یا یکی از ابوین هیچکس جز زوج و زوجه از او ارث نمی‌برد، خیر، شخص عاقل جز این نمی پندارد و نمی فهمد و مقتضای تدبیر و حکمت الهی هم در موضوع غیبت و ظهور همین را اقتضا می کند، بنابراین غیبت واقع گردید و شخص او از انظار نهان شد و نتوانستند پی به مکان او ببرند. سپس یک نفراز شیعیانش پاره‌ای از وضعیّت امر او را منتشر ساخت در حالی که امامِ شما در استتار بود و آتشِ غضبِ طاغوتِ زمان شعله‌وَر گردید و فتنه‌انگیزی از میان عَوامْ دربارهٔ غیبت و اخبارِ آن به تفحّص پرداخت ولی شخصی که به او اشاره

۱ــ في بعض النسخ «ووضع حمل الّذي كان بهن»

فَانْكَسَرَتِ العادِيَةُ وَ سَكَنَتِ الفِتْنَةُ وَ تَراجَعَتِ الحَمِيَّةُ، فَلا يَكُونُ حِينَئِذٍ عَلى شِيعَتِهِ وَ لا عَلى شَيْءٍ مِنْ أَشْيائِهِمْ[1] لِمُخالِفِيهِمْ مُتَسَلِّقٌ وَ لا إِلى اصْطِلامِهِمْ سَبيلٌ مُتَعَلَّقٌ، وَ عِنْدَ ذٰلِكَ تَخْمُدُ النّائِرَةُ وَ تَرْتَدِعُ العادِيَةُ، فَتَظاهَرَ أَحْوالُهُمْ عِنْدَ النّاظِرِ فِي شَأْنِهِمْ، وَ يَتَّضِحُ لِلْمُتَأَمِّلِ أَمْرُهُمْ، وَ يَتَحَقَّقُ المُؤْمِنُ المُفَكِّرُ فِي مَذْهَبِهِمْ، فَيَلْحَقُ بِأَوْلِياءِ الحُجَّةِ مَنْ كانَ في حَيْرَةِ ـ الجَهْلِ، وَ يَنْكَشِفُ عَنْهُمْ رانُ الظُّلْمَةِ[2] عِنْدَ مُهْلَةِ التَّأَمُّلِ لِلْحَقِّ[3] بَيِّناتِهِ وَشَواهِدِ ـ عَلاماتِهِ كَحالِ اتِّضاحِهِ وَ انْكِشافِهِ عِنْدَ مَنْ يَتَأَمَّلَ كِتابَنا هٰذا مُرِيداً لِلنَّجاةِ، هارِباً مِنْ سُبُلِ الضَّلالَةِ، مُلْتَحِقاً بِمَنْ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللهِ الحُسْنىٰ، فَآثَرَ عَلَى الضَّلالَةِ الهُدىٰ.

[جَوابٌ عَنْ اعْتِراضٍ آخَرَ]

وَ مِمّا سَأَلَ عَنْهُ جُهّالُ المُعانِدِينَ لِلْحَقِّ أَنْ قالُوا: «أَخْبِرُونا عَنِ الإِمامِ في هٰذا الوَقْتِ

شود و شبهه‌ای که دستاویز او گردد نیافت. آنگاه شدّت غضب فروکش کرد و فتنه خوابید و عَصَبیّت به کناری رفت و در این هنگام مخالفین نسبت به شیعیان او بهانه‌ای ندارند و نمی توانند آنها را محکوم و معدوم کنند، آنگاه آتش دشمنی خاموش خواهد شد و شدّتِ غضب فروکش خواهد کرد و احوالِ ایشان بر ناظران آشکار خواهد گردید و امرشان بر تأمّل کنندگان روشن خواهد شد و هر شخص با ایمانی که دُرست فکر کند حقّانیّتِ مذهبِ امامیّه را خواهد فهمید و کسانی که در حَیرتِ جهالتند به اولیای حجّتِ الهی خواهند پیوست و پردهٔ ظلمت در مُهلت تأمّل در حقّ ـ بیّناتش و شواهد علاماتش ـ به کِناری خواهد رفت، چنانچه حقیقتِ امامت و صحّتِ مذهب امامیّه برای هر کس که طالبِ حقیقت باشد از مطالعهٔ همین کتاب ما روشن می‌گردد در صورتی که جویای نَجات و گریزانِ از گمراهی باشد و خود را ملحق به کسانی کند که خداوند سرانجام خوشی برای آنها مُقرّر کرده است، و راه حقّ را بر گمراهی ترجیح دهد.

پاسخ اعتراضی دیگر

یکی از سؤالهای جهّال مُعاندین حقّ این است که می گویند: به ما از وضع ـ

---

۱ - في بعض النسخ «من اسبابهم».

۲ - أي تغطية الظلمة. و في بعض النسخ «درن الظلمة» والدرن: الوسخ. ۳ - في بعض النسخ «المتأمّل للحقّ».

يَدَّعِي الإمامَةَ أَمْ لا يَدَّعِيها وَ نَحْنُ نَصِيرُ إِلَيْهِ فَنَسْأَلُهُ عَنْ مَعالِمِ الدِّينِ، فَإِنْ كانَ يُجِيبُنا وَ يَدَّعِي الإمامَةَ عَلِمْنا أَنَّهُ الإمامُ، وَ إِنْ كانَ لا يَدَّعِي الإمامَةَ وَ لا يُجِيبُنا إِذا صِرْنا إِلَيْهِ فَهُوَ وَ مَنْ لَيْسَ بِإِمامٍ سَواءٌ».

فَقِيلَ لَهُم: قَدْ دَلَّ عَلىٰ إمامِ زَمانِنا الصّادِقُ الَّذِي قَبْلَهُ وَ لَيْسَتْ بِهِ حاجَةٌ إِلىٰ أَنْ يَدَّعِي هُوَ أَنَّهُ إِمامٌ إِلّا أَنْ يَقُولَ ذٰلِكَ عَلىٰ سَبيلِ الاذْكارِ وَ التَّأْكِيدِ، فَأَمّا عَلىٰ سَبِيلِ الدَّعْوىٰ الَّتِي تَحْتاجُ إِلىٰ بُرْهانٍ فَلا، لِأَنَّ الصّادِقَ الَّذِي قَبْلَهُ قَدْ نَصَّ عَلَيْهِ وَ بَيَّنَ أَمْرَهُ وَ كَفاهُ مَؤُونَةَ الادِّعاءِ. وَ القَوْلُ فِي ذٰلِكَ نَظِيرُ قَوْلِنا فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عليه السلام فِي نَصِّ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم وَ اسْتِغْنائِهِ عَنْ أَنْ يَدَّعِيَ هُوَ لِنَفْسِهِ أَنَّهُ إِمامٌ.

فَأَمّا إِجابَتُهُ إِيّاكُمْ عَنْ مَعالِمِ الدِّينِ فَإِنْ جِئْتُمُوهُ مُسْتَرْشِدِينَ مُتَعَلِّمِينَ، عارِفِينَ بِمَوْضِعِهِ، مُقِرِّينَ بِإِمامَتِهِ عَرَّفَكُمْ وَ عَلَّمَكُمْ. وَ إِنْ جِئْتُمُوهُ أَعْداءً لَهُ، مُرْصِدِينَ بِالسِّعايَةِ

فعلي امام غائب خبر دهيد. آيا او مدّعی امامت هست يا نيست؟ و اگر هست، آيا می توانيم به نزد او برويم و از احكام دين از او پرسش كنيم يا نه؟ اگر او مدّعی امامت است و به پرسشهای ما پاسخ می دهد كه او امام است؛ و امّا اگر ادّعای امامت ندارد و يا اگر به نزد او برويم پاسخ ما را نمی دهد، پس او با كسی كه ادّعای امامت ندارد برابر است.

در جواب اين سؤال گفته می شود: امام راستگوئی كه پيش از وی بوده ما را به امامت او دلالت كرده است و نيازی نيست كه او خود ادّعای امامت كند جز آنكه ممكن است او خود بر سبيل يادآوری و تأكيد اظهار امامت كند امّا بر سبيل ادّعائی كه نيازمند برهان باشد، چنين امری ضرورت ندارد زيرا امام راستگوئی كه پيش از او بوده است به امامت او تصريح كرده و وضع او را روشن نموده و از ادّعای امامت و اقامهٔ برهان بی نياز ساخته است. سخن در اين باب، شبيهِ عقيدهٔ ما دربارهٔ عليّ بن ابی طالب عليه السلام است كه پيامبر أكرم صلى الله عليه وآله وسلم به امامتِ او تصريح فرموده است و خود نيازمند آن نبود كه دَعوی امامت كند.

امّا در پاسخگوئی او به مسائلِ دينی: اگر برای كسب عِلم و كمال به او رجوع كنيد و به موضع او عارف و به امامت او مُقرّ و معترف باشيد، البتّه شما را آگاه

إلىٰ أعْدائِهِ، مُنْطَوِينَ عَلىٰ مَكْرُوهِهِ عِنْدَ أَعْداءِ الحَقِّ، مُتَعَرِّفِينَ مَسْتُورَ أُمُورِ الدِّينِ لِتُذِيعُوهُ لَمْ يُجِبْكُمْ، لِأَنَّهُ يَخافُ عَلى نَفْسِهِ مِنْكُمْ. فَمَنْ لَمْ يَقْنَعْهُ هٰذَا الجَوابُ قَلَبْنا عَلَيْهِ السُّؤالَ فِي النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم وَهُوَ فِي الغارِ أَنْ لَوْ أَرادَ النّاسُ أَنْ يَسْأَلُوهُ عَنْ مَعالِمِ الدِّينِ هَلْ كانُوا يَلْقَوْنَهُ وَ يَصِلُونَ إِلَيْهِ أَمْ لا، فَإِنْ كانُوا يَصِلُونَ إِلَيْهِ فَقَدْ بَطَلَ أَنْ يَكُونَ اسْتِتارُهِ فِي الغارِ، وَ إِنْ كانُوا لا يَصِلُونَ إِلَيْهِ فَسَواءٌ وُجُودُهُ فِي العالَمِ وَ عَدَمُهُ عَلىٰ عِلَّتِكُمْ. فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم كانَ مُتَوَقِّياً، قِيلَ: وَ كَذٰلِكَ الإمامُ عليه السلام فِي هٰذَا الوَقْتِ مُتَوَقٍّ. فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم بَعْدَ ذٰلِكَ قَدْ ظَهَرَ وَ دَعا إِلىٰ نَفْسِهِ، قُلْنا: وَ ما فِي ذٰلِكَ مِنَ الفَرْقِ أَلَيْسَ قَدْ كانَ نَبِيّاً قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الغارِ وَ يَظْهَرَ وَ هُوَ فِي الغارِ مُسْتَتِرٌ وَ لَمْ يَنْقُضْ ذٰلِكَ نُبُوَّتَهُ، وَ كَذٰلِكَ الإمامُ يَكُونُ إِماماً وَ إِنْ كانَ يَسْتَتِرُ بِإِمامَتِهِ مِمَّنْ يَخافُهُ عَلىٰ نَفْسِهِ.

فرموده و تعلیم فرماید. امّا اگر در حالی که دشمن او هستید به وی رجوع کرده و بخواهید سعایت و جاسوسی او را به دشمنانش کنید و امورِ مکروههٔ او را در دل نهان کرده و به نزدِ دشمنان حقّ بَرید و امور مستورهٔ دین را شایع و پراکنده سازید، البتّه به شما پاسخ نخواهد داد، زیرا از شما به جان خویش می ترسد. و کسی که این جواب او را قانع نسازد، سؤال را دربارهٔ پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم برمی‌گردانیم و می‌گوئیم اگر آنگاه که پیامبر اکرم خود را در آن غار مخفی ساخت، مردم بخواهند مسائل دینشان را از او پرسش کنند آیا می توانند او را ملاقات کرده و به وی دسترسی داشته باشند یا نه؟ اگر بتوانند به ایشان دسترسی داشته باشند که استتار او در غار معنی نخواهد داشت و اگر نتوانند به وی دسترسی داشته باشند طبقِ نظرِ شما وجود و عدمِ او برابر خواهد بود، و اگر بگوئید پیامبر اکرم در آن حال حفظ جان خود می‌کرد، می‌گوئیم امام نیز در این زمان حفظ جان خود می‌کند، و اگر بگوئید پیامبر اکرم بعد از آن ظاهر شد و مردم را به آئین خویش خواند، می‌گوئیم فرق در آن نیست، آیا او قبل از آنکه از غار خارج شود و ظاهر گردد در حالی که در غار مستتر است پیامبر نبود؟ این استتار در غارْ نبوّت او را نقض نکرد و امام نیز همچنین است، او امام است گرچه برای حفظ جان خود در پس پردهٔ غیبت واقع گردد.

وَ يُقالُ لَهُم: ما تَقُولُونَ في أَفاضِلِ أَصْحابِ مُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله و سلّم؟ وَ المُتَقَدِّمِ فِي الصِّدْقِ مِنْهُمْ لَوْ لَقِيَتْهُمْ كَتِيبَةُ المُشْرِكِينَ يَطْلُبُونَ نَفْسَ النَّبِيِّ صلّی الله علیه و آله و سلّم فَلَمْ يَعْرِفُوهُ فَسَأَلُوهُمْ عَنْهُ هَلْ هُوَ هٰذا؟ ـ وَ هُوَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ أُخْفِيَ أَوْ كَيْفَ؟ ـ وَ أَيْنَ هُوَ؟ فَقالُوا: لَيْسَ نَعْرِفُ مَوْضِعَهُ أَوْ لَيْسَ هُوَ هٰذا؟ هَلْ كانُوا فِي ذٰلِكَ كاذِبِينَ مَذْمُومِينَ غَيْرَ صادِقِينَ وَ لا مَحْمُودِينَ أَمْ لا؟ فَإِنْ قُلْتُم: كاذِبِينَ خَرَجْتُمْ مِنْ دِينِ الإِسْلامِ بِتَكْذِيبِكُمْ أَصْحابَ النَّبِيِّ صلّی الله علیه و آله و سلّم، وَ إِنْ قُلْتُمْ: لا يَكُونُ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ لِأَنَّهُمْ يَكُونُونَ قَدْ حَرَّفُوا كَلامَهُمْ وَ أَضْمَرُوا مَعْنًى أَخْرَجَهُمْ مِنَ الكَذِبِ وَ إِنْ كانَ ظاهِرُهُ ظاهِرَ كِذْبٍ، فَلا يَكُونُونَ مَذْمُومِينَ بَلْ مَحْمُودِينَ لِأَنَّهُمْ دَفَعُوا عَنْ نَفْسِ النَّبِيِّ صلّی الله علیه و آله و سلّم القَتْلَ. قِيلَ لَهُمْ:

وَ كَذٰلِكَ الإِمامُ إِذا قالَ: لَسْتُ بِإِمامٍ وَ لَمْ يُجِبْ أَعْداءَهُ عَمّا يَسْأَلُونَهُ عَنْهُ لا يُزِيلُ

پاسخ دیگری که به ایشان داده می شود این است که می گوئیم: اگر جمعی از أفاضل اصحاب پیامبر و راستگویان آنها به همراهی پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم با لشکر مشرکین برخورد کنند که در جستجوی رسول خدا باشند، امّا چون او را نمی شناسند بپرسند آیا پیامبر این شخص است؟ ـ در حالی که پیامبر در میان اصحاب است ـ و یا بپرسند پیامبر چگونه مخفی شده است؟ او کجاست؟ و اصحاب ایشان بگویند ما نمی دانیم او کجاست و این شخص پیامبر نیست آیا ایشان در این باب دروغگو و مذموم هستند و نمی توان ایشان را صادق و محمود شمرد؟ اگر بگوئید دروغگویند که به واسطهٔ تکذیب اصحاب رسول خدا از مذهبِ اسلام خارج شده‌اید زیرا همهٔ اصحاب رسول خدا از دیدگاه اهل تسنّن عُدولند و جَرحُ و تعدیلِ ایشان روا نیست و اگر بگوئید دروغ نگفته اند، بلکه برای حفظِ جانِ پیامبر، معنای دیگری از کلام را آنها در نظر گرفته و آن را نیّت کرده‌اند تا از دروغ پرهیز کرده باشند و اگر چه ظاهر گفتارشان دروغ باشد، بنابراین مَلامتی متوجّه آنها نیست و کارشان پسندیده و رواست، زیرا از کشته شدنِ پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم جلوگیری کرده‌اند. به ایشان می گوئیم: امام نیز چنین است. اگر امام هم در برابرِ دشمنان خود بگوید من امام نیستم و جواب پرسشهای آنها را ندهد. این مطلب امامت او را زایل نکند، زیرا او خائف بر نَفْس خود

ذٰلِكَ إمامَتَهُ لِأَنَّهُ خائِفٌ عَلىٰ نَفْسِهِ، وَ إِنْ أَبْطَلَ جَحْدُهُ لِأَعْدائِهِ أَنَّهُ إمامٌ في حالِ الخَوْفِ إمامَتَهُ أَبْطَلَ عَلى أَصْحابِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنْ يَكُونُوا صادِقِينَ في إجابَتِهِمُ الْمُشْرِكِينَ بِخِلافِ ما عَمِلُوهُ عِنْدَ الخَوْفِ، وَإِنْ لَمْ يُزِلْ ذٰلِكَ صِدْقَ الصَّحابَةِ لَمْ يُزِلْ أَيْضاً سَتْرُ الإمامِ نَفْسَهُ إمامَتَهُ، وَ لا فَرْقَ في ذٰلِكَ، وَ لَوْ أَنَّ رَجُلاً مُسْلِماً وَقَعَ في أَيْدِي الكُفّارِ وَ كانُوا يَقْتُلُونَ الْمُسْلِمِينَ إذا ظَفَرُوا بِهِمْ فَسَأَلُوهُ هَلْ أَنْتَ مُسْلِمٌ؟ فَقالَ: لا، لَمْ يَكُنْ ذٰلِكَ بِمُخْرِجٍ لَهُ مِنَ الإِسْلامِ، فَكَذٰلِكَ الإمامُ إذا جَحَدَ عِنْدَ أَعْدائِهِ وَ مَنْ يَخافُهُ عَلىٰ نَفْسِهِ أَنَّهُ إمامٌ لَمْ يُخْرِجْهُ ذٰلِكَ مِنَ الإمامَةِ.

فَإِنْ قالُوا: «إِنَّ الْمُسْلِمَ لَمْ يُجْعَلْ في العالَمِ لِيُعَلِّمَ النّاسَ وَ يُقيمَ الحُدُودَ، فَلِذٰلِكَ افْتَرَقَ حُكْمًا هُما وَ وَجَبَ أَنْ لا يَسْتُرَ الإمامُ نَفْسَهُ».

قيلَ لَهُمْ: لَمْ نَقُلْ إِنَّ الإمامَ يَسْتُرُ نَفْسَهُ عَنْ جَميعِ النّاسِ لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ نَصَبَهُ وَ عَرَّفَ الخَلْقَ مَكانَتَهُ بِقَوْلِ الصّادِقِ الَّذي قَبْلَهُ فيهِ وَ نَصَبَهُ لَهُ، وَ إِنَّما قُلْنا: إِنَّ الإمامَ لا يُقِرُّ

است و اگر انکارِ امامتْ در حال خوف و در برابرِ دشمن سبب بطلان امامت باشد، باید اصحاب پیامبر نیز که در جواب دشمن و در حال خوف برخلاف دانسته های خود انکار نبوّت او را کنند راستگو و مسلمان نباشند و اگر اینگونه انکار کردنْ صدق صحابه را زایل نسازد، پنهان کردن امام شخص خود را، موجب زایل شدن امامتش نمی شود و هیچ فرقی در میان نیست. و اگر مسلمانی به دست کفّار گرفتار شود و آن کفّار هر مسلمانی را که به چنگ آورند بکشند، چنانچه از آن مسلمان بپرسند که آیا تو مسلمانی؟ و او بگوید: خیر، این پاسخ او را از مسلمانی خارج نسازد و امام نیز چنین است. اگر او در برابر دشمنانِ جانی خود انکار امامت خود کند، این انکار او را از امامت خارج نسازد.

اگر بگویند: مسلمان در عالَم قرار داده نشده است تا مردم را تعلیم دهد و اقامهٔ حدود کند و بدین جهت حکم امام و آن فرد مسلمان متفاوت است و بر امام واجب است که خود را پنهان نسازد.

می گوئیم: ما نگفتیم که امام نفسش را از جیمع مردم پنهان کرده است، زیرا خدای تعالی او را منصوب کرده و به واسطهٔ قول امام راستگوی پیش از خود،

عِنْدَ أَعْدائِهِ بِذٰلِكَ خَوفاً مِنْهُمْ أَنْ يَقْتُلُوهُ. فَأَمّا أَنْ يَكُونَ مَسْتُوراً عَنْ جَميعِ الخَلْقِ فَلا، لِأَنَّ النّاسَ جَميعاً لَوْ سَأَلُوا عَنِ إمامِ الإماميَّةِ مَنْ هُو؟ لَقالُوا: فُلانُ بْنُ فُلانٍ مَشْهُورٌ عِنْدَ جَميعِ الأُمَّةِ، وَ إِنَّما تَكَلَّمْنا في أَنَّهُ هَلْ يُقِرُّ عِنْدَ أَعْدائِهِ أَمْ لا يُقِرُّ. وَعارَضْناكُمْ بِاسْتِتارِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله وسلّم في الغارِ وَ هُوَ مَبْعُوثٌ وَ مَعَهُ المُعْجِزاتُ وَقَدْ أَتى بِشَرْعٍ مُبْتَدَعٍ وَنَسَخَ كُلَّ شَرْعٍ قَبْلَهُ. وَ أَرَيْناكُمْ أَنَّهُ إِذا خافَ كانَ لَهُ أَنْ يَجْحَدَ عِنْدَ أَعْدائِهِ أَنَّهُ أَمامٌ وَ لا يُجيبَهُمْ إِذا سَأَلُوهُ، وَ لا يُخْرِجُهُ ذٰلِكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ إماماً، وَ لا فَرْقَ في ذٰلِكَ.

فَإِنْ قالُوا: «فَإِذا جَوَّزْتُمْ لِلْإِمامِ أَنْ يَجْحَدَ إِمامَتَهُ أَعْداءَهُ عِنْدَ الخَوْفِ، فَهَلْ يَجُوزُ لِلنَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله وسلّم أَنْ يَجْحَدَ نُبُوَّتَهُ عِنْدَ الخَوْفِ مِنْ أَعْدائِهِ؟»

قيلَ لَهُمْ: قَدْ فَرَّقَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الحَقِّ بَيْنَ النَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله وسلّم وَبَيْنَ الإمامِ بِأَنْ قالُوا: إِنَّ

مکانت او را به خلایق شناسانده است، بلکه می گوئیم امام به خاطر خوف از دشمنانش که او را خواهند کشت می تواند اقرار به امامت خود نکند. امّا اینکه از جمیع خلایق مستور باشد، چنین نیست، زیرا اگر همهٔ مردم راجع به امام طائفهٔ امامیه پرسش کنند که کیست؟ می گویند: فلان بن فلان است و نزد همهٔ امّت اسلامی معروف است و سخن ما در این است که آیا امام وظیفه دارد نزد دشمنان خود اقرار به امامت خود کند یا نه؟ و با شما به پنهان شدن پیامبر اکرم در دوران نبوّتش در غار معارضه کردیم، در حالی که پیامبر صاحب معجزات بود و شریعت نو آورده و آئین های پیشین را نسخ کرده و مردم از هر جهت نیازمند مراجعهٔ به او بودند و به شما نشان دادیم که امام چون از جان خود خائف باشد حقّ دارد نزد دشمنان خود انکار امامت خود کند و پاسخ پرسش ایشان را ندهد و این مطلب او را از امامت خارج نکند و فرقی میان نهان شدن پیامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم در غار و غیبت امام زمان عليه السلام نیست.

و اگر بگوئید: شما که برای امام جائز می دانید که در حال خوف از دشمنان، امامت خود را انکار کند، آیا برای پیامبر هم جائز می دانید که در حال خوف از دشمنان، نبوّتش را انکار کند؟

می گوئیم: برخی از اهل حقّ، بین پیامبر و امام فرق نهاده و گفته اند پیامبر،

النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله و سلّم هُوَ الدّاعِيُ إلىٰ رِسالَتِهِ وَ المُبَيِّنُ لِلنّاسِ ذٰلِكَ بِنَفْسِهِ. فَإذا جَحَدَ ذٰلِكَ وَ أَنْكَرَهُ لِلتَّقِيَّةِ بَطَلَتِ الحُجَّةُ. وَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يُبَيِّنُ عَنْهُ. وَ الإمامُ قَدْ قامَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله و سلّم بِحُجَّتِهِ وَ أَبانَ أَمْرَهُ. فَإذا سَكَتَ أَوْ جَحَدَ كانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله و سلّم قَدْ كَفاهُ ذٰلِكَ. وَ لَيْسَ هٰذا جَوابُنا. وَلٰكِنّا نَقُولُ: إنَّ حُكْمَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله و سلّم وَ حُكْمَ الإمامِ سِيّانِ فِي التَّقِيَّةِ إذا كانَ قَدْ صَدَعَ بِأَمْرِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ بَلَّغَ رِسالَتَهُ، وَ أَقامَ المُعْجِزاتِ. فَأَمّا قَبْلَ ذٰلِكَ فَلا وَ قَدْ مَحَى النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله و سلّم اسْمَهُ مِنَ الصَّحِيفَةِ فِي صُلْحِ الحُدَيْبِيَةِ حِينَ أَنْكَرَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو، وَ حَفْصُ ابْنُ الأَحْنَفِ نُبُوَّتَهُ فَقالَ لِعَلِيٍّ عليه السلام: امْحُهُ، وَ اكْتُبْ: هٰذا ما صالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ. فَلَمْ يَضُرَّ ذٰلِكَ نُبُوَّتَهُ إذا كانَتِ الأَعْلامُ وَ البَراهِينُ قَدْ قامَتْ لَهُ بِذٰلِكَ مِنْ قَبْلُ.

وَ قَدْ قَبِلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عُذْرَ عَمّارٍ حِينَ حَمَلَهُ المُشْرِكُونَ عَلىٰ سَبِّ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله و سلّم وَ أَرادُوا قَتْلَهُ فَسَبَّهُ، فَلَمّا رَجَعَ إلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله و سلّم قالَ: قَدْ أَفْلَحَ الوَجْهُ يا عَمّارُ، قالَ: ما أَفْلَحَ

خود داعی به رسالت خویش و مبیّن مقام خود به خلایق است و اگر به واسطهٔ تقیّه آن را انکار کند حجّت نیز باطل خواهد شد و کسی نخواهد بود که مقام او را تبیین کند. امّا امام را پیامبر برگزیده و به مردم معرّفی فرموده است،و آنگاه که سکوت اختیار کند و یا آنکه انکار امامت خود کند، قول پیامبر در امامت او کفایت می‌کند، امّا این جواب ما نیست و ما می‌گوئیم: حکم پیامبر و امام در امر تقیّه برابر است. پیامبر هم اگر به امر الهی قیام کرده و تبلیغ رسالت نموده و معجزات آورده باشد و سپس گرفتار دشمن گردد برای حفظ جان خود می‌تواند تقیّه کند، امّا پیش از آن نمی‌تواند چنین کند و دلیل آن هم این است که پیامبر اکرم در صلح حُدَیبیه عنوان نبوّت خود را از صلحنامه محو کرد، آنگاه که سُهیل بن‌عَمرو و حَفص بن احنف منکر نبوّت او شدند و پیامبر به علیّ عليه السلام فرمود: کلمهٔ نبیّ را محو کن و بنویس این قرارداد صلح محمّد بن عبدالله است،و این مطلب به مقام نبوّت او ضرری نرسانید، زیرا نشانه‌ها و دلائل نبوّتش پیش از آن بر مردم روشن شده بود.

و خدای تعالی عُذر عمّار یاسر را پذیرفت، آنگاه که مشرکین او را به دشنام و بدگویی به پیغمبر اکرم صلى الله عليه و آله و سلّم وا داشتند و می‌خواستند او را بکشند که او پیامبر

وَ قَدْ سَبَبْتُكَ يا رَسُولَ اللهِ ، فَقالَ عليه السلام : أَلَيْسَ قَلْبُكَ مُطْمَئِنٌّ بِالإيمانِ ؟ قالَ : بَلىٰ يا رِسولَ اللهِ ، فَأَنْزَلَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ : «إِلّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإيمانِ»[1] وَ القَوْلُ فِي ذٰلِكَ ما فِي الشَّريعَةِ مِنْ إِجازَةِ ذٰلِكَ فِي وَقْتٍ وَ حَظْرِهِ فِي وَقْتٍ آخَرَ ، وَ إِذا جازَ لِلإِمامِ أَنْ يَجْحَدَ إِمامَتَهُ وَ يَسْتُرَ أَمْرَهُ جازَ أَنْ يَسْتُرَ شَخْصَهُ مَتىٰ أَوْجَبَتِ الحِكْمَةُ غَيْبَتَهُ ، وَ إِذا جازَ أَنْ يَغيبَ يَوْماً لِعِلَّةٍ مُوجِبَةٍ جازَ سَنَةً ، وَ إِذا جازَ سَنَةً ، جازَ مِائَةَ سَنَةٍ ، وَ إِذا جازَ مِائَةَ سَنَةٍ جازَ أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ إِلَى الوَقْتِ الَّذي تُوجِبُ الحِكْمَةُ ظُهُورَهُ كَما أَوْجَبَتْ غَيْبَتَهُ ، وَ لا قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ .

وَ نَحْنُ نَقُولُ مَعَ ذٰلِكَ[2] : إِنَّ الإِمامَ لا يَأْتي جَميعَ ما يَأْتيهِ مِنَ اخْتِفاءٍ وَ ظُهُورٍ وَ غَيْرِهِما إِلّا بِعَهْدٍ مَعْهُودٍ إِلَيْهِ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله ، كَما قَدْ وَرَدَتْ بِهِ الأَخْبارُ عَنْ أَئِمَّتِنا عليهم السلام .

را دشنام گفت. و چون نزد پیامبر بازگشت آن حضرت فرمود: ای عمّار! رویت رستگار باد. عرض کرد: ای رسول خدا! رستگار نیست زیرا شما را دشنام داده است. آن حضرت فرمود: ای عمّار! آیا دلت با ایمان نبود؟ عرض کرد: چرا ای رسول خدا. و خدای تعالی این آیت فرستاد: «مگر کسی که مجبور شود و دلش مطمئن به ایمان باشد» و سخن حقّ در این باب همان است که در شرع آمده است که در موقعی جایز است و در وقت دیگر ممنوع. و هنگامی که برای امام جایز باشد که امامت خود را انکار کرده و أمرش را پنهان دارد، جایز است که به مقتضای حکمت، خودش را مستور کرده و غیبت اختیار نماید. و اگر جایز باشد که به علّت موجبه‌ای یک روز غیبت کند، جایز است که یکسال هم غیبت داشته باشد و اگر جایز باشد که یکسال غیبت کند جایز است که صد سال و یا بیشتر هم غیبت داشته باشد تا وقتی فرا رسد که حکمت اقتضای ظهور کند، همچنان که همان حکمت غیبت را ایجاب کرده بود. و لا قوّة الّا باللّه.

علاوه بر مطالب فوق، عقیدهٔ ما چنان است که امام هر حالی که از غیبت و ظهور و غیر آن اختیار کند براساس عهدی است که از جانب رسول خدا بدان معهود است، همچنانکه اخباری در این باب از ائمّهٔ معصومین علیهم السلام وارد شده

۱ - النحل: ۱۰۶.
۲ - في بعض النسخ «في ذلك».

حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رضي الله عنه - قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِالسَّلامِ بْنِ صالِحٍ الْهَرَوِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عليهم السلام قالَ: قالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم: وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيراً لَيَغِيبَنَّ الْقائِمُ مِنْ وُلْدِي بِعَهْدٍ مَعْهُودٍ إِلَيْهِ مِنِّي حَتَّى يَقُولَ أَكْثَرُ النَّاسِ: ما لِلّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حاجَةٌ، وَ يَشُكُّ آخَرُونَ فِي وِلادَتِهِ، فَمَنْ أَدْرَكَ زَمانَهُ فَلْيَتَمَسَّكْ بِدِينِهِ، وَ لا يَجْعَلْ لِلشَّيْطانِ إِلَيْهِ سَبِيلاً بِشَكِّهِ[۱] فَيُزِيلَهُ عَنْ مِلَّتِي وَ يُخْرِجَهُ مِنْ دِينِي، فَقَدْ أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلُ، وَ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ.

[اعتراضاتٌ لِابنِ بَشّار:]

وَ قَدْ تَكَلَّمَ عَلَيْنا أَبُوالْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ بَشّارٍ فِي الْغَيْبَةِ وَ أَجابَهُ أَبُوجَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمنِ بْنِ قِبَةَ الرّازِيُّ[۲] وَكانَ مِنْ كَلامِ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بَشّارٍ عَلَيْنا فِي ذٰلِكَ أَنْ قالَ

است:

امام هشتم از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که پیامبر اکرم فرمود: قسَم به کسی که مرا بشیر مبعوث کرد به تحقیق که امام قائم علیه السلام از فرزندان من است و طبقِ پیمانی که از جانبِ من بر عهدهٔ اوست غایب شود تا به غایتی که اکثر مردم بگویند: خدا را در خاندان محمّد حاجتی نیست. و دیگران در اصلِ ولادتِ او شكّ کنند، پس هر کس در زمانِ او واقع شود بایستی به دینِ او متمسّک شود و به واسطهٔ شكّ خود راه شیطان را باز نسازد تا شیطان او را از آئینِ من زایل ساخته و از دینِ من بیرون بَرَد که او پیشتر پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و خدای تعالی شیطان را ولیّ بی ایمانان قرار داده است.

اعتراض ابن بشّار

ابوالحسن عليّ بن بَشّار، علیه غیبتِ امامِ عصر علیه السلام مطالبی گفته است و ابوجعفر محمّد بن عبدالرّحمن بن قِبَة رازی پاسخ او را گفته است و ما در ذیلْ هر

۱ - في بعض النسخ «بشككه».

۲ - محمد بن عبدالرّحمن بن قِبة - بالقاف المكسورة و فتح الباء الموحدة - الرازيّ أبو جعفر متكلّم عظيم القدر ←

فِي كِتابِهِ: «أَقُول: إِنَّ كُلَّ المُبْطَلِينَ أَغْنياءُ عَنْ تَثْبيتِ إِنِّيَّةِ مَنْ يَدَّعُونَ لَهُ، وَ بِهِ يَتَمَسَّكُونَ، وَ عَلَيْهِ يَعْكُفُونَ، وَ يَعْطِفُونَ لِوُجُودِ أَعْيانِهِمْ وَ ثُباتِ إِنِّيّاتِهِمْ وَ هٰؤُلاءِ (يَعْني أَصْحابَنا) فُقَراءُ إِلىٰ ما قَدْ غَنِيَ عَنْهُ كُلُّ مُبْطَلٍ سَلَفٍ مِنْ تَثْبيتِ إِنِّيَّةِ مَنْ يَدَّعُونَ لَهُ وُجُوبَ الطّاعَةِ، فَقَدِ افْتَقَروا إِلىٰ ما قَدْ غَنِيَ عَنْهُ سائِرُ المُبْطَلِينَ وَ اخْتَلَفُوا بِخاصَّةٍ ازْدادُوا بِها بُطْلاناً وَ انْحَطُّوا بِها عَنْ سائِرِ المُبْطِلِينَ. لِأَنَّ الزِّيادَةَ مِنَ الباطِلِ تَحُطُّ وَ الزِّيادَةُ مِنَ الخَيْرِ تَعْلُو، وَ الحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ العالَمِينَ».

ثُمَّ قالَ: «وَ أَقُولُ قَولاً تَعْلَمُ فيهِ الزِّيادَةَ عَلَى الإِنْصافِ مِنّا وَ إِنْ كانَ ذٰلِكَ غَيْرَ واجِبٍ عَلَيْنا، أَقُولُ: إِنَّهُ مَعْلُومٌ أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ مُدَّعٍ وَ مُدَّعىٰ لَهُ بِمُحِقٍّ، وَ أَنَّ كُلَّ سائِلٍ لِمُدَّعٍ يُصَحِّحُ دَعْواهُ بِمُنْصِفٍ[1] وَ هٰؤُلاءِ القَوْمُ ادَّعُوا أَنَّ لَهُمْ مَنْ قَدْ صَحَّ عِنْدَهُمْ أَمْرُهُ وَ وَجَبَ لَهُ عَلَى النّاسِ الانقِيادُ وَ التَّسْليمُ، وَ قَدْ قَدَّمْنا أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ مُدَّعٍ وَ مُدَّعىٰ لَهُ بِواجِبٍ لَهُ التَّسْليمُ، وَ نَحْنُ نُسَلِّمُ لِهٰؤُلاءِ القَوْمِ الدَّعْوىٰ وَ نُقِرُّ عَلىٰ أَنْفُسِنا بِالإِبْطالِ ـ وَ إِنْ كانَ ذٰلِكَ في غايَةِ المُحالِ ـ بَعْدَ أَنْ يُوجِدُونا إِنِّيَّةَ المُدَّعىٰ لَهُ، وَ لا نَسْأَلُهُمْ تَثْبيتَ الدَّعْوىٰ، فَإِنْ كانَ مَعْلُوماً أَنَّ في هٰذا أَكْثَرَ مِنَ الإِنْصافِ فَقَدْ وَفَيْنا بِما قُلْنا، فَإِنْ قَدَرُوا عَلَيْهِ فَقَدْ أَبْطَلُوا، وَ إِنْ عَجَزُوا

دو سخن را نقل می کنیم:

خلاصهٔ سخن عليّ بن احمد بن بشّار كه در كتابش آمده چنين است: ابطال كنندگان از اثبات شخص امام بی‌نيازند، امّا ايشان (يعنی اصحاب ما اماميّه) نيازمند اثبات وجود امامی هستند كه مدّعی وجوب طاعت اويند و يک جهت بطلان ويژه‌ای هم دارند كه از ساير فرقه های باطله ممتاز می شوند، زيرا زيادتی در باطلْ منحطّ می‌سازد و زيادی در خيرْ سربلندی می آورد، وَ الحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ العالَمين.

سپس می گويد: گرچه بر ما واجب نيست كه آن زيادتی را بازگوئيم، امّا سخنی را می گويم كه اگر انصاف داشته باشی به آن زيادتی پی ببری و آن اينكه ايشان اگر بتوانند وجود امام غائب را به ما بنمايند، عقيدهٔ خود را به غيبت ابطال

← حسن العقيدة كان قديماً من المعتزلة و تبصر و انتقل. و كان شيخ الامامية في زمانه كما في (جش وصه).

۱ - في بعض النسخ «ليس كل مدّعي و مدّعى له فمحق و ان كان سائل للمدّعي تصحيح دعواه فنصف».

عَنْهُ فَقَدْ وَضَحَ ما قُلْناهُ مِنْ زِيادَةِ عَجْزِهِمْ عَنْ تَثْبيتِ ما يَدَّعُونَ عَلىٰ عَجْزِ كُلِّ مُبْطَلٍ عَنْ تَثْبيتِ دَعْواهُ. وَ أَنَّهُمْ مُخْتَصُّونَ مِنْ كُلِّ نَوْعٍ مِنَ الباطِلِ بِخاصَّةٍ يَزْدادُونَ بِها اِنْحِطاطاً عَنْ المُبْطَلينَ أَجْمَعينَ لِقُدْرَةِ كُلِّ مُبْطِلٍ سَلَفٍ عَلىٰ تَثْبيتِ دَعْوا إِنِّيَّةِ مَنْ يَدَّعُونَ لَهُ وَ عَجْزِ هٰؤُلاءِ عَمّا قَدَرَ عَلَيْهِ كُلُّ مُبْطِلٍ إِلّا ما يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ مِنْ قَوْلِهِمْ «إِنَّهُ لابُدَّ مِمَّنْ تَجِبُ بِه حُجَّةُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. وَ أَجَلْ لابُدَّ مِنْ وُجُودِهِ فَضْلاً عَنْ كَوْنِهِ. فَأَوْجِدُونا الإِنِّيَّةَ مِنْ دُونِ إِيجادِ الدَّعوىٰ. وَ لَقَدْ خُبِّرْتُ عَنْ أَبي جَعْفَرِ بْنِ أَبي غانِمٍ أَنَّهُ قالَ لِبَعْضِ مَنْ سَأَلَهُ فَقالَ: بِمَ تُحاجُّ الَّذِينَ[1] كُنْتَ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ: إِنَّهُ لابُدَّ مِنْ شَخْصٍ قائِمٍ مِنْ أَهْلِ هٰذَا البَيْتِ؟ قالَ لَهُ[2] أَقُولُ لَهُمْ: هٰذا جَعْفَرٌ. فَيا عَجَبا أَيُخْصِمُ النّاسُ بِمَنْ لَيْسَ هُوَ بِمَخْصُومٍ. وَ قَدْ كانَ شَيْخٌ في هٰذِهِ النّاحِيَةِ ـ رحمه الله ـ يَقُولُ: قَدْ وَسَمْتُ هٰؤُلاءِ بِاللّابُدِّيَّةِ أَيْ أَنَّهُ لا مَرْجَعَ لَهُمْ وَ لا مُعْتَمَدَ إِلّا إِلىٰ أَنَّهُ لابُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ هٰذَا الَّذِي لَيْسَ فِي الكائِناتِ، فَوَسَمَهُمْ مِنْ أَجْلِ

کرده‌اند و اگر نتوانند، آنچه ما گفتیم روشن خواهد شد که علاوه بر آنکه مانند هر فرقهٔ باطله‌ای از اثبات مدّعای خود عاجزند، از اثبات إنّیتِ مدّعای خود نیز عاجزند چون همهٔ فِرقه‌های باطلهٔ گذشته می‌توانند موضوع ادّعای خود را بنمایانند و اینها از آنچه آن فرقه‌های باطله بر آن قادرند نیز عاجزند. ایشان می‌گویند در هر عصری باید کسی باشد که حجّت الهی به او برقرار شود و اجلی است که بایستی به سر آید. آری لابدّ است که چنین شخصی باشد، شما صرف نظر از دعوی، شخص او را به ما بنمائید، برای من از ابوجعفر بن ابي غانم نقل شده است که پرسشگری به او گفته است: چگونه با کسانی که می‌گویند «باید امام قائمی از اهل البیت باشد» محاجّه می‌کنی؟ و ابن ابي غانم گفته است: به ایشان می‌گویم: آن، جعفر بن حسن عَسکري است شگفتا که مردم جدال می‌ورزند دربارهٔ کسی که محلّ جدال نیست. در این ناحیه یک استادی بود که می‌گفت: من این طایفه را «لابدّیه» نام گذاشته‌ام، زیرا مرجع و معتمدی ندارند جز آنکه می‌گویند لابدّ است که این شخصی که در کائنات موجود نیست باشد! و آنان را

۱ - في بعض النسخ «الذي».

۲ - یعنی أبا جعفر قال للمعترض.

ذٰلِكَ، وَ نَحْنُ نُسَمّيهِمْ بِها أَيْ أَنَّهُمْ دُونَ كُلِّ مَنْ لَهُ بُدٌّ يَعْكِفُ عَلَيْهِ إِذْ كانَ أَهْلُ الأصنامِ الَّتِي أَحَدُهَا البُدُّ قَدْ عَكَفُوا عَلىٰ مَوْجُودٍ وَ إِنْ كانَ باطِلاً، وَ هُمْ قَدْ تَعَلَّقُوا بِعَدَمٍ لَيْسٍ وَ باطِلٍ مَحْضٍ، وَهُمُ اللّابُدِّيَّةُ حَقّاً، أَيْ لابُدَّ لَهُمْ يَعْكِفُونَ عَلَيْهِ إِذْ كانَ كُلُّ مُطاعٍ مَعْبُوداً، وَ قَدْ وَضَحَ ما قُلْنا مِنِ اخْتِصاصِهِمْ مِنْ كُلِّ نَوْعِ الباطِلِ بِخاصَّةٍ يَزْدادُونَ بِهَا انْحِطاطاً، وَ الحَمْدُ لِلّهِ».

ثُمَّ قالَ: «نَخْتِمُ الآنَ هٰذا الكِتابَ بِأَنْ نَقُولَ: إِنَّما نُناظِرُ وَ نُخاطِبُ مَنْ قَدْ سَبَقَ مِنْهُ الإِجْماعُ عَلىٰ أَنَّهُ لابُدَّ مِنْ إِمامٍ قائِمٍ مِنْ أَهْلِ هٰذَا البَيْتِ تَجِبُ بِهِ حُجَّةُ اللهِ وَ يُسَدُّ بِهِ فَقْرُ الخَلْقِ وَفاقَتُهُمْ، وَ مَنْ لَمْ يَجْتَمِعْ مَعَنا عَلىٰ ذٰلِكَ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ النَّظَرِ فِي كِتابِنا فَضْلاً عَنْ مُطالَبَتِنا بِهِ، وَ نَقُولُ لِكُلِّ مَنِ اجْتَمَعَ مَعَنا عَلىٰ هٰذَا الأَصْلِ مِنَ الَّذي قَدَّمْنا فِي هٰذَا المَوْضِعِ: كُنّا وَ إِيّاكُمْ قَدْ أَجْمَعْنا عَلىٰ أَنَّهُ لا يَخْلُو أَحَدٌ مِنْ بُيُوتِ هٰذِهِ الدّارِ مِنْ سِراجٍ زاهِرٍ، فَدَخَلْنا الدّارَ فَلَمْ نَجِدْ فيها إِلّا بَيْتاً واحِداً فَقَدْ وَجَبَ وَصَحَّ أَنَّ في ذٰلِكَ البَيْتِ سِراجاً. وَ الحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمينَ».

چنین نام نهاده است و ما هم همین نام را برایشان می نهیم زیرا آنها مُنحطّ تر از هر بت پرستی هستند، چرا که آن بت پرست هم گو اینکه بر باطل است متوجّه به یک موجودی است ولی اینها آویخته به عدم و باطل محض هستند و حقّاً که آنها «لابُدّیه» اند. والحمدُ لله.

سپس ابن بشّار می گوید: ما این مکتوب را با این سخن به پایان می آوریم که می گوئیم طرف خطاب و مناظرهٔ ما کسانی هستند که اتّفاق دارند بر آنکه لابدّ بایستی امام قائمی از اهل بیت باشد تا حجّت خدا ثابت گردد و فقر و حاجت مردم برطرف شود و کسی که در این عقیده همراه ما نباشد از ملاحظهٔ نوشته ما معذور است و ما مسؤول او نیستیم و به کسانی که در این اصل با ما اتّفاق دارند و پیش از این به آنها اشاره کردیم می گوئیم ما و شما اتّفاق داریم که هیچ یک از اتاقهای این خانه از چراغ فروزنده خالی نیست و داخل خانه شدیم و در آنجا جز یک اتاق نبود، پس واجب و درست آید که بگوئیم در این بیت چراغی است والْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ.

فَأَجابَهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ قِبَةَ الرّازيُّ بِأَنْ قالَ: «إِنّا نَقُولُ ـ وَ بِاللّٰهِ التَّوفيقُ ـ: لَيْسَ الإِسْرافُ فِي الإِدِّعاءِ وَ التَّقَوُّلِ عَلَى الخُصُومِ مِمّا يَثْبُتُ بِهِما حُجَّةٌ، وَ لَوْ كانَ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ لَارْتَفَعَ الحِجاجُ بَيْنَ المُخْتَلِفَيْنِ وَ اعْتَمَدَ كُلٌّ واحِدٍ عَلىٰ إِضافَةِ ما يَخْطُرُ بِبالِهِ مِنْ سُوءِ القَوْلِ إِلىٰ مُخالِفِهِ وَ عَلىٰ ضِدِّ هٰذا بُنِيَ الحِجاجُ وَ وُضِعَ النَّظَرُ، وَ الإِنْصافُ أَوْلىٰ ما يُعامِلُ بِهِ أَهْلُ الدّينِ وَ لَيْسَ قَوْلُ أَبِي الحَسَنِ لَنا مَلْجَأً نَرْجِعُ إِلَيْهِ، وَ لا قَيِّماً نَعْطِفُ عَلَيْهِ وَ لا سَنَداً نَتَمَسَّكُ بِقَوْلِهِ حُجَّةً لِأَنَّ دَعْواهُ هٰذا مُجَرَّدٌ مِنَ البُرْهانِ، وَ الدَّعْوىٰ إِذا انْفَرَدَتْ عَنِ البُرْهانِ كانَتْ غَيْرَ مَقْبُولٍ عِنْدَ ذَوِي العُقُولِ وَ الأَلْبابِ، وَلَسْنا نَعْجِزُ عَنْ أَنْ نَقُولَ: بَلىٰ لَنا ـ وَالْحَمْدُلِلّٰهِ ـ مَنْ نَرْجِعُ إِلَيْهِ وَ نَقِفُ عِنْدَ أَمْرِهِ وَ مَنْ كانَ ثَبَتَتْ حُجَّتُهُ وَ ظَهَرَتْ أَدِلَّتُهُ. فَإِنْ قُلْتَ: فَأَيْنَ ذٰلِكَ؟ دُلُّونا عَلَيْهِ. قُلْنا: كَيْفَ تُحِبُّونَ أَنْ نَدُلَّكُم عَلَيْهِ؟ أَتَسْأَلُونَنا أَنْ نَأْمُرَهُ أَنْ يَرْكَبَ وَ يَصِيرَ إِلَيْكُمْ وَ يَعْرِضَ نَفْسَهُ عَلَيْكُمْ أَوْ تَسْأَلُونا أَنْ نَبْنِيَ لَهُ

پاسخ ابن قِبه

ابو جعفر محمّد بن‌عبدالرّحمن بن قِبهٔ رازی پاسخ وی را چنین داده است: ما به توفیق الهی می گوئیم ادّعای بی‌جا و افتراء به طرف مقابل چیزی را ثابت نمی کند و اگر چنین باشد استدلال میان طرفین دعوی برداشته می‌شود و هر کس هر سخن زشتی را که بخاطرش رسید به طرف مقابل نسبت می دهد. ولی برخلاف این، روش استدلال و احتجاج پایه گذاری شده و انصاف شایسته ترین چیزی است که اهل دیانت بایستی بدان عمل کنند و گفتار ابوالحسن ملجأی نیست که بدان رجوع کنیم و عطف نظر نمائیم و سندی نیست که بدان به عنوان حجّت متمسّک شویم، زیرا ادّعای او بی دلیل است و ادّعای بی دلیل نزد خردمندان مقبول نیست و ما ناتوان نیستیم که بگوئیم آری بحمدالله ما کسی را داریم که به وی رجوع کنیم و به دستور او باشیم و او کسی است که حُجّتش ثابت است و أدلّهٔ امامتش آشکار است. اگر بگویی او کجاست و ما رابه سوی او راهنمائی کنید، می گوئیم: چگونه می خواهید شما را به سوی او راهنمائی کنیم؟ آیا می خواهید به او بگوئیم سوار مَرْکَب شده و نزد شما بیاید و خود را بر شما عرضه نماید یا

داراً وَ نُحَوِّلَهُ إِلَيْها وَ نُعْلِمَ بِذٰلِكَ أَهْلَ الشَّرْقِ وَ الغَرْبِ فَإِنْ رُمْتُمْ ذٰلِكَ فَلَسْنا نَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ لا ذٰلِكَ بِواجِبٍ عَلَيْهِ.

فَإِنْ قُلْتُمْ: مِنْ أَيِّ وَجْهٍ تَلْزِمُنا حُجَّتُهُ وَ تَجِبُ عَلَيْنا طاعَتُهُ؟ قُلْنا: إِنّا نُقِرُّ أَنَّهُ لابُدَّ مِنْ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ أَبِي الحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ العَسْكَرِيِّ عليه السلام تَجِبُ بِهِ حُجَّةُ اللهِ دَلَّلْناكُمْ عَلىٰ ذٰلِكَ حَتّىٰ نَضْطَرَّكُمْ إِلَيْهِ إِنْ أَنْصَفْتُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَ أَوَّلُ ما يَجِبُ عَلَيْنا وَ عَلَيْكُمْ أَنْ لا نَتَجاوَزَ ما قَدْ رَضِيَ بِهِ أَهْلُ النَّظَرِ وَ اسْتَعْمَلُوهُ وَ رَأَوا أَنَّ مَنْ حادَ عَنْ ذٰلِكَ فَقَدْ تَرَكَ سَبيلَ العُلَماءِ، وَ هُوَ أَنّا لا نَتَكَلَّمُ فِي فَرْعٍ لَمْ يَثْبُتْ أَصْلُهُ، وَ هٰذَا الرَّجُلُ الَّذِي تَجْحَدُونَ وُجُودَهُ فَإِنَّما يَثْبُتُ لَهُ الحَقُّ بَعْدَ أَبِيهِ وَ أَنْتُمْ قَوْمٌ لا تُخالِفُونا فِي وُجُودِ أَبِيهِ، فَلا مَعْنىٰ لِتَرْكِ النَّظَرِ فِي حَقِّ أَبِيهِ وَ الاشْتِغالِ[1] بِالنَّظَرِ مَعَكُمْ فِي وُجُودِهِ فَإِنَّه إِذا ثَبَتَ الحَقُّ لِأَبِيهِ فَهٰذا ثابِتٌ ضَرُورَةً عِنْدَ ذٰلِكَ بِإِقْرارِكُمْ، وَ إِنْ بَطَلَ أَنْ يَكُونَ الحَقُّ لِأَبِيهِ فَقَدْ آلَ الأَمْرُ إِلىٰ ما تَقُولُونَ

می خواهید خانه‌ای برای او بسازیم و او را به آنجا بریم و به اهلِ شرق و غرب عالَم اعلام کنیم. اگر مقصود شما این است ما بر آن قادر نیستیم و بر او همچنین چیزی واجب نیست.

و اگر می گوئید از چه راه پی به وجود او می‌برید و حجّت او بر شما تمام می‌شود و پیروی او بر ما واجب می گردد؟ می گوئیم: ما اقرار داریم که بایستی فردی از فرزندان ابوالحسن عليّ بن محمّد عسکري عليه السلام حجّة الله باشد و شما را بر این مطلب دلالت می‌کنیم تا در صورت داشتن انصاف آن را بپذیرید و اوّل چیزی که بر ما و شما واجب است آن است که از رَوشِ منطق و استدلال تجاوز نکنیم و کسی که از این رَوش درگذرد راهِ دانشمندان را فرو گذاشته است و آن اینکه ما در فرعی سخن نمی‌گوئیم که اصل آن ثابت و برقرار نباشد و همین شخصی که شما وجودش را انکار می‌کنید، همانا حقّ امامت او به دنبالِ امامتِ پدرش ثابت شده است و شما کسانی هستید که در امامت پدرش با ما مخالفتی ندارید، در اینجا نباید از حقّ پدرش صرفنظر کرد و صرفاً در وجودِ خودش بحث کرد، زیرا اگر حقّ امامتِ پدرش ثابت شد، این نیز هم به ضرورت و هم به

۱ - في بعض النسخ «و الانتقال»

وَ قَدْ أَبْطَلْنا، وَ هَيْهاتَ لَنْ يَزْدادَ الحَقُّ إِلّا قُوَّةً وَ لا الباطِلُ إِلّا وَهْناً، وَ إِنْ زَخْرَفَهُ المُبْطِلُونَ.

وَ الدَّليلُ عَلىٰ صِحَّةِ أَمْرِ أَبيهِ إِنّا وَ إِيّاكُمْ مُجْمِعُونَ عَلىٰ أَنَّهُ لابُدَّ مِنْ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ أَبي ـ الحَسَنِ تَثْبُتُ بِهِ حُجَّةُ اللهِ وَ يَنْقَطِعُ بِهِ عُذْرُ الخَلْقِ، وَ إِنَّ ذٰلِكَ الرَّجُلَ تَلْزِمُ حُجَّتُهُ مَنْ نَأىٰ عَنْهُ مِنْ أَهْلِ الإِسْلامِ كَما تَلْزِمُ مَنْ شاهَدَهُ وَ عايَنَهُ وَ نَحْنُ وَ أَكْثَرُ الخَلْقِ مِمَّنْ قَدْ لَزِمَتْنا الحُجَّةُ مِنْ غَيْرِ مُشاهَدَةٍ فَنَنْظُرُ فِي الوَجْهِ الَّذي لَزِمَتْنا مِنْهُ الحُجَّةُ ماهِيَ، ثُمَّ نَنْظُرُ مَنْ أَوْلىٰ مِنَ الرَّجُلَيْنِ اللَّذَيْنِ لاعَقِبَ لِأَبي الحَسَنِ غَيْرُهُما فَأَيُّهُما كانَ أَوْلىٰ فَهُوَ الحُجَّةُ وَ الإِمام، وَ لاحاجَةَ بِنا إِلَى التَّطْويلِ، ثُمَّ نَظَرْنا مِنْ أَيِّ وَجْهٍ تَلْزِمُ الحُجَّةُ مَنْ نَأىٰ عَنِ الرُّسُلِ وَالأَئِمَّةِ عليهم السلام فَإِذا ذٰلِكَ بِالأَخْبارِ الَّتي تُوجِبُ الحُجَّةَ وَ تَزُولُ عَنْ ناقِلِها تُهْمَةُ التَّواطُئِ عَلَيْها وَ الإِجْماعُ عَلىٰ تَخَرُّصِها وَ وَضْعِها، ثُمَّ فَحَصْنا عَنِ الحالِ فَوَجَدْنا فَريقَيْنِ ناقِلَيْنِ يَزْعَمُ أَحَدُهُما أَنَّ

اقرار شما ثابت خواهد شد و اگر پدرش حقّ امامت نداشت حقّ به جانبِ شما بود و سخن ما بر باطل بود، و دریغا، زیرا سخن حقّ جز نیرو نیفزاید و باطل - هرچند آن را بیارایند ـ جز سستی نزاید.

امّا دلیلِ صحّتِ امامتِ پدرش این است که ما و شما اتّفاق داریم که بایستی مردی از فرزندانِ ابوالحسن ثالث حضرت هادی عليه السلام امام باشد تا حجّت الهی بدو قائم شود و عُذر خلایق در دسترسی نداشتن به امام و رهنما برطرف گردد و این مرد بر همهٔ اهل اسلام از دور و نزدیک و حاضر و غایب امام است و ما و بیشتر مردم بی آنکه او را دیده باشیم به امامت او معتقدیم، سپس بایستی بنگریم کدامیک از دو مردی که غیر آن دو از امام هادی عليه السلام باقی نمانده است امامند؟ و هر کدامشان که شایسته تر باشند، همو حجّت و امام است و نیازی به تطویل کلام نیست، آنگاه می‌نگریم حجّت رسولان وامامان عليهم السلام برکسانی که در دوردست قرار دارند از چه راه ثابت می‌شود، پس اگر اثباتِ آن از طریق اخبارِ قطعی که ناقلانِ آنها متّهم به تبانی و توافق بر جَعْل و کِذب نباشند صورت می‌پذیرد و ما نیز تفحّص کردیم و دو فرقه را دیدیم که یکی معتقد است امام گذشته تصریح به

الماضي نَصَّ عَلَى الحَسَنِ عليه السلام وَ أَشارَ إِلَيْهِ وَ يَرْوُونَ مَعَ الوَصِيَّةِ، وَ ما لَهُ مِنْ خاصَّةِ الكِبَرِ أَدِلَّةً يَذْكُرُونَها وَ عَلَماً يُثْبِتُونَهُ. وَ وَجَدْنَا الفَرِيقَ الآخَرَ يَرْوُونَ مِثْلَ ذٰلِكَ لِجَعْفَرٍ لا يَقُولُ غَيْرَ هٰذا فَإِنَّهُ أَوْلَىٰ بِنا وَ نَظَرْنا فَإِذا النّاقِلُ لِأَخْبارِ جَعْفَرٍ جَماعَةٌ يَسِيرَةٌ وَ الجَماعَةُ اليَسِيرَةُ يَجُوزُ عَلَيْهَا التَّواطُؤُ وَ التَّلاقِي وَ التَّراسُلُ فَوَقَعَ نَقْلُهُمْ مَوْقِعَ شُبْهَةٍ لا مَوْقِعَ حُجَّةٍ، وَ حُجَجُ اللهِ لا تَثْبُتُ بِالشُّبُهاتِ، وَ نَظَرْنا فِي نَقْلِ الفَرِيقِ الآخَرِ فَوَجَدْناهُمْ جَماعاتٍ مُتَباعِدِي الدِّيارِ وَ الأَقْطارِ، مُخْتَلِفِي الهِمَمِ وَ الآراءِ مُتَغايِرِينَ. فَالكِذْبُ لا يَجُوزُ عَلَيْهِمْ لِتَأْيِ بَعْضِهِمْ عَنْ بَعْضٍ التَّواطُؤُ وَ لَا التَّراسُلُ وَ الاِجْتِماعُ عَلَىٰ تَخَرُّصِ خَبَرٍ وَ وَضْعِهِ، فَعَلِمْنا أَنَّ النَّقْلَ الصَّحِيحَ هُوَ نَقْلُهُمْ وَ أَنَّ المُحِقَّ هٰؤُلاءِ، وَ لِأَنَّهُ إِنْ بَطَلَ ما قَدْ نَقَلَهُ هٰؤُلاءِ عَلَىٰ ما وَصَفْنا مِنْ شَأْنِهِمْ لَمْ يَصِحَّ خَبَرٌ فِي الأَرْضِ وَ بَطَلَتِ الأَخْبارُ كُلُّها فَتَأَمَّلْ ـ وَفَّقَكَ اللهُ ـ فِي الفَرِيقَيْنِ فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ كَما وَصَفْتُ، وَ فِي بُطْلانِ الأَخْبارِ هَدْمُ الإِسْلامِ، وَ فِي

امامت امام حسن عسکری علیه السلام نموده و شخص او را به خلافت خود معرّفی کرده و علاوه بر آنکه امام حسن فرزند ارشد حضرت هادی علیه السلام است روایت وصیّت و أدلّهٔ دیگری را نیز ذکر می‌کنند و نشانه‌ای را بر امامت آن حضرت بیان می‌دارند. امّا فرقهٔ دیگر وصیّت را به نام جعفر روایت می‌کنند و جز این چیزی نمی‌گویند که او به امامت سزاوارتر است، ما می‌بینیم که ناقلین اخبار وصیّت جعفر، جماعت اندکی هستند و ممکن است که با یکدیگر تبانی و تلاقی و نامه‌نگاری کرده باشند و نقل ایشان محلّ شبهه باشد و نه حجّت. و امامت حجج الهی با اخبار مشکوک ثابت نمی‌شود، امّا چون به ناقلین اخبار دستهٔ دیگر مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که گروههای بسیاری هستند که در سرزمینهاي دور و اقطارِ گوناگون عالم هستند و صاحبان همّتهای مختلف و آراء متغایرند و چون از یکدیگر دورند ممکن نیست با یکدیگر تبانی کرده و یا نامه‌نگاری و اجتماع بر کذب و جعل خبر کرده باشند، پس می فهمیم که نقل ایشان صحیح است و حق با آنهاست، و اگر خبر ایشان را با اوصافی که کردیم باطل بدانیم، در بسیط زمین هیچ خبری دُرست نخواهد بود و همهٔ اخبار باطل است. پس در حالِ هر دو فرقه تأمّل کن ـ خدا توفیقت دهاد ـ می‌یابی که ایشان همانگونه هستند که وصف

تَصْحيحِها تَصْحيحُ خَبَرِنا، وَ فِي ذٰلِكَ دَليلٌ عَلىٰ صِحَّةِ أَمْرِنا، وَ الحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ العالَمينَ.

ثُمَّ رَأَيْنا الجَعْفَرِيَّةَ تَخْتَلِفُ فِي إمامَةِ جَعْفَرٍ مِنْ أَيِّ وَجْهٍ تَجِبُ؟ فَقالَ قَوْمٌ: بَعْدَ أَخيهِ مُحَمَّدٍ، وَ قالَ قَوْمٌ: بَعْدَ أَخيهِ الحَسَنِ، وَ قالَ قَوْمٌ: بَعْدَ أَبيهِ. وَ رَأَيْناهُمْ لا يَتَجاوَزُونَ ذٰلِكَ. وَ رَأَيْنا أَسْلافَهُمْ وَ أَسْلافَنا قَدْرَوَوا قَبْلَ الحادِثِ ما يَدُلُّ عَلىٰ إمامَةِ الحَسَنِ وَ هُوَ ما رُوِيَ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «إذا تَوالَتْ ثَلاثَةُ أَسْماءٍ: مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الحَسَنُ فَالرّابِعُ القائِمُ» وَ غَيْرُ ذٰلِكَ مِنَ الرِّواياتِ وَ هٰذِهِ وَحْدُها تُوجِبُ الإمامَةَ لِلْحَسَنِ، وَ لَيْسَ إلَّا الحَسَنُ وَ جَعْفَرٌ. فَإذا لَمْ تَثْبُتْ لِجَعْفَرٍ حُجَّةٌ عَلىٰ مَنْ شاهَدَهُ فِي أَيّامِ الحَسَنِ وَ الإمامُ ثابِتُ الحُجَّةِ عَلىٰ مَنْ رَآهُ وَ مَنْ لَمْ يَرَهُ فَهُوَ الحَسَنُ اضْطِراراً، وَ إذا ثَبَتَ الحَسَنُ عليه السلام وَ جَعْفَرٌ عِنْدَكُمْ مُمَّرَّءٌ

کردم، و اگر ما همهٔ اخبار را باطل بدانیم، اسلام نابود خواهد شد و اگر اخبار قطعی را صحیح بدانیم، خبر ما نیز صحیح خواهد بود و اعتقاد ما نیز درست می باشد. و الحمد لله ربّ العالمین.

سپس ما طرفداران امامت جعفر را می بینیم که با یکدیگر اختلاف دارند بعضی از ایشان می‌گویند او پس از برادرش محمّد امام است و بعضی دیگر می‌گویند او پس از برادرش حسن امام است و بعضی دیگر معتقدند او پس از پدرش امام است و از آن تجاوز نمی کنند. امّا پیشینیان ما و ایشان قبل از حدوثِ مسألهٔ امامت ایشان، احادیثی را روایت کرده‌اند که بر امامت امام حسن عسکری علیه السلام دلالت دارد، و آن روایتی است که از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: چون سه نام محمّد و علیّ و حسن پشت سر یکدگر واقع شود، چهارمین آنها قائم خواهد بود، و غیر از این هم روایاتی در این باب وجود دارد و همین روایات به تنهایی دلالت دارد که امامت از آنِ حسن علیه السلام است ؛ نه جعفر، و چون مدّعی امامت غیر از حسن علیه السلام و جعفر کس دیگری نیست، و کسانی که او را در دورانِ حسن علیه السلام دیده‌اند دلیلی بر امامتِ او ندارند و حجّتِ امام بایستی بر کسانی که او را دیده‌اند و یا مشاهده نکرده‌اند ثابت باشد، پس بناچار حسن علیه السلام امام است، و چون ثابت شد که حسن علیه السلام امام است و جعفر

تَبَرَّءَ مِنْهُ وَ الإمامُ لا يَتَبَرَّءُ مِنَ الإمامِ، وَالحَسَنُ قَدْمَضىٰ وَ لابُدَّ عِنْدَنا وَعِنْدَكُمْ مِنْ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الحَسَنِ عليه السلام تَثْبُتُ بِهِ حُجَّةُ اللهِ، فَقَدْ وَجَبَ بِالاضْطِرارِ لِلْحَسَنِ وَلَدٌ قائِمٌ عليه السلام .

وَ قُلْ يا أَبا جَعْفَرٍ ـ أَسْعَدَكَ اللهُ ـ لِأَبِي الحَسَنِ ـ أَعَزَّهُ اللهُ ـ[1]: يَقُولُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ ـ الرَّحْمٰنِ قَدْ أَوْجَدْناكَ إِنِّيَّةَ المُدَّعىٰ لَهُ فَأَيْنَ المَهْرَبُ؟ هَلْ تُقِرُّ عَلىٰ نَفْسِكَ بِالإبْطالِ كَما ضَمِنْتَ أَوْ يَمْنَعُكَ الهَوىٰ مِنْ ذٰلِكَ فَتَكُونَ كَما قالَ اللهُ تَعالىٰ: «وَ إِنَّ كَثيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»[2].

فَأَمّا ما وَسَمَ بِهِ أَهْلَ الحَقِّ مِنَ اللّابُدِّيَّةِ لِقَوْلِهِمْ: «لابُدَّ مِمَّنْ تَجِبُ بِهِ حُجَّةُ اللهِ» فَيا عَجَباً فَلا يَقُولُ أَبُوالحَسَنِ لابُدَّ مِمَّنْ تَجِبُ بِهِ حُجَّةُ اللهِ وَ كَيْفَ لا يَقُولُ وَ قَدْ قالَ عِنْدَ حِكايَتِهِ عَنّا وَ تَعْيِيرِهِ إِيّانا: «أَجَلْ لابُدَّ مِنْ وُجُودِهِ فَضْلاً عَنْ كَوْنِهِ» فَإِنْ كانَ يَقُولُ ذٰلِكَ

نیز از او تبرّی جُسته است و امام از امام تبرّی نمی جوید و حسن عليه السلام رحلت کرد بناچار طبقِ عقیدهٔ ما و شما بایستی فردی از فرزندان امام حسن عليه السلام امام باشد و او فرزند او قائم عليه السلام است.

و ای ابوجعفر محمّد بن عبدالرّحمن بن قبه ـ اسعدك الله ـ به ابوالحسن علیّ بن ـ احمد بن بشّار ـ اعزّه الله ـ بگو محمّد بن عبدالرّحمن می گوید ما به دلیل قطعی وجود امام مورد ادّعا را بر تو ثابت کردیم و تو هیچ گریزگاهی نداری، آیا آنچنانکه ضمانت کرده بودی به بطلان خود اعتراف می کنی و یا آنکه هوای نفس تو را از چنین عملی باز می دارد و چنان خواهی بود که خدای تعالی فرموده: «و إنَّ كَثيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوائِهِم بِغَيْرِ عِلْمٍ»، یعنی بسیاری از مردم از روی هوای نفس به نادانی گمراه می شوند.

امّا اینکه اهل حقّ را به واسطهٔ آنکه می گویند لابد باید کسی باشد که حجّت خدا بدو تمام شود «لابُدّيّه» نام نهاده است، پس این بسیارجای تعجّب است، مگر ابوالحسن خودش نمی گوید: لابُدّ مِمَّنْ تَجِبُ بِهِ حُجَّةُ اللهِ؟ و چگونه نمی گوید در حالیکه آنجا که از ما حکایت می کند و ما را تعْییر می نماید گفته است: «أَجَلْ لابُدَّ من وجوده...»، آری لابدّ است که باشد، اگر او بدین جمله معتقد است، پس او و

---

١ ـ یعنی بأبي جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبة، و بأبي الحسن عليّ بن أحمد بن بشّار. ٢ ـ الانعام: ١١٩.

فَهُوَ وَ أَصْحابُهُ مِنَ اللّابُدِّيَّةِ، وَ إِنَّما وَسَمَ نَفْسَهُ وَ عابَ إِخْوانَهُ. وَ إِنْ كانَ لا يَقُولُ ذٰلِكَ فَقَدْ كَفَينا مَؤُونَةَ تَنْظِيرِهِ وَ مَثَلِهِ بِالبَيْتِ وَ السِّراجِ، وَ كَذا يَكُونُ حالُ مَنْ عانَدَ أَوْلياءَ اللهِ يَعِيبُ نَفْسَهُ مِنْ حَيْثُ يَرىٰ أَنَّهُ يَعِيبُ خَصْمَهُ. وَ الحَمْدُلِلّٰهِ المُؤَيِّدِ لِلْحَقِّ بِأَدِلَّتِهِ. وَ نَحْنُ نُسَمّي هٰؤُلاءِ بِالبُدِّيَّةِ إِذْكانُوا عَبَدَةَ البُدِّ، قَدْ عَكَفُوا عَلىٰ ما لا يَسْمَعُ وَ لا يُبْصِرُ وَ لا يُغْني عَنْهُمْ شَيْئاً. وَ هٰكَذا هٰؤُلاءِ. وَ نَقُولُ: يا أَبَاالحَسَنِ ـ هَداكَ اللهُ ـ هٰذا حُجَّةُ اللهِ عَلَى الجِنِّ وَ الإِنْسِ وَ مَنْ لا تَثْبُتُ حُجَّتُهُ عَلَى الخَلْقِ إِلّا بَعْدَ الدُّعاءِ وَ البَيانِ: مُحَمَّدٌ صلّی الله علیه و آله قَدْ أَخْفىٰ شَخْصَهُ فِي الغارِ حَتّى لَمْ يَعْلَمْ بِمَكانِهِ مِمَّنِ احْتَجَّ اللهُ عَلَيْهِم بِهِ إِلّا خَمْسَةُ نَفَرٍ [1].

فَإِنْ قُلْتَ: إِنَّ تِلْكَ غَيْبَةٌ بَعْدَ ظُهُورِهِ وَ بَعْدَ أَنْ قامَ عَلىٰ فِراشِهِ مَنْ يَقُومُ مَقامَهُ. قُلْتُ لَكَ: لَسْنا نَحْتَجُّ عَلَيْكَ فِي حالِ ظُهُورِهِ وَ لا اسْتِخْلافِهِ لِمَنْ يَقُومُ مَقامَهُ مِنْ هٰذا فِي قَبِيلٍ وَ لا دَبِيرٍ، وَ إِنَّما نَقُولُ لَكَ: أَلَيْسَ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ فِي نَفْسِهِ فِي حالِ غَيْبَتِهِ عَلىٰ مَنْ لَمْ يَعْلَمْ بِمَكانِهِ

اصحابش نیز «لابُدّیّه» هستند، او این اسم را بر خود نهاد. امّا برادرانش را بدان عیب کرده است. و اگر بدان جمله معتقد نباشد، زحمت پاسخگوئی به تنظیر و تمثیل او به بیت و چراغ از ما برداشته می شود. آری این چنین است حال کسی که با اَولیاء الله عِناد می ورزد، او خود را نکوهش می کند می پندارد که خصمش را سرزنش کرده است، و الحمدُ لِلّٰهِ المُؤَیّدِ لِلْحَقّ. امّا ما ایشان را «بُدّیّه» می نامیم، زیرا اینان پرستندگان بُدّند، به گرد چیزی معتکف شده اند که نه می شِنود و نه می بیند و ایشان را از چیزی بی نیاز نمی کند و ایشان چنین اند و می گوئیم: ای ابوالحسن ـ خدا تو را هدایت کند ـ این امام غائبْ حُجّت خدا بر جنّ و انس است و کسی که اثبات امر او بعد از دعوت و بیان صورت پذیرفت، یعنی حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله خود را در غار مخفی و غایب ساخت و از مردمی که بر آنها حجّت بود، جز پنج تن کس دیگری جای او را نمی دانست.

اگر بگوئی این غیبتی پس از ظهور است و بعد از آنکه قائم مقام او بر جای او قرار گرفته واقع شده است، می گوئیم احتجاج ما مربوط به حال ظهور او و قائم مقام او در قبل و بعد نیست. ما می گوئیم آیا پیامبر اکرم در حال غیبت نیز

۱ ـ المراد بالخمسة: عليّ بن أبي طالب، و أبوبكر، و عبدالله بن اريقط الليثي، و أسماء بنت أبي بكر، و عامر بن فهيرة.

لِعِلَّةٍ مِنَ العِلَلِ فَلابُدَّ مِنْ أَنْ تَقُولَ: نَعَمْ، قُلْنا: وَ تَثْبُتُ حُجَّةُ الإمامِ وَ إنْ كانَ غائِباً لِعِلَّةٍ أُخْرىٰ وَ إلّا فَمَا الفَرْقُ؟ ثُمَّ نَقُولُ: وَ هٰذا أَيْضاً لَمْ يَغِبْ حَتّىٰ مَلأَآباؤُهُ عليهم السلام آذانَ شيعَتِهِمْ بِأَنَّ غَيْبَتَهُ تَكُونُ وَ عَرَّفُوهُمْ كَيْفَ يَعْمَلُونَ عِنْدَ غَيْبَتِهِ.

فَإنْ قُلْتَ في وِلادَتِهِ، فَهٰذا مُوسىٰ عليه السلام مَعَ شِدَّةِ طَلَبِ فِرْعَوْنَ إيّاهُ وَ ما فَعَلَ بِالنِّساءِ وَ الأَوْلادِ لِمَكانِهِ حَتّىٰ أَذِنَ اللهُ في ظُهُورِهِ، وَ قَدْ قالَ الرِّضا عليه السلام في وَصْفِهِ: «بِأَبي وَ اُمّي شَبِيهي وَ سَمِيُّ جَدّي وَ شَبِيهُ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ».

وَ حُجَّةٌ أُخْرىٰ نَقُولُ لَكَ: يا أَبَا الحَسَنِ أَتَقِرُّ أَنَّ الشِّيعَةَ قَدْرَوَتْ فِي الغَيْبَةِ أَخْباراً؟ فَإنْ قالَ: لا، أَوْجَدْناهُ الأَخْبارَ، وَ إنْ قالَ: نَعَمْ، قُلْنا لَهُ: فَكَيْفَ تَكُونُ حالَةُ النّاسِ إذا غابَ إمامُهُمْ؟ فَكَيْفَ تَلْزِمُهُمُ الحُجَّةُ في وَقْتِ غَيْبَتِهِ، فَإنْ قالَ: يُقِيمُ مَنْ يَقُومُ مَقامَهُ، فَلَيْسَ

حجّت بر مردمی نبود که بنا بر مصلحتی مکانش را نمی‌دانستند؟ و تو گریزی نداری که بگوئی: آری. می‌گوئیم ودرمورد امام نیز که برای مصلحتی دیگر غائب است حُجّت برخلق تمام است و إلاّ چه فرق وجود دارد؟ بعلاوه می‌گوئیم امام هم غایب نشد مگر آنکه پدرانش گوش شیعیانشان را پر کردند که غیبت واقع خواهد شد و به آنها گفته بودند که در غیبت امام چه خواهند کرد.

و اگر بگویی آیا ولادتِ او نیز پنهانی است؟ می‌گویم این موسی عليه السلام است که با جستجوی شدید فرعون و اعمالی که نسبت به زنان و نوزادان مرتکب شد تا مکان او را پیدا کند، پنهانی به دنیا آمد تا وقتی که خداوند اذن ظهور او را داد و امام رضا عليه السلام در وصف او فرموده است: پدر و مادرم فدای او باد! او شبیه من و همنام جَدّم رسول خدا و شبیه موسی بن عِمران است.

دلیل دیگر آنکه می‌گوئیم: ای ابوالحسن آیا اقرار می‌کنی که شیعه دربارهٔ غیبت اخباری را روایت کرده است یا نه؟ اگر بگوید نه! ما اخبار را به او می‌نمائیم و اگر بگوید آری، می‌گوئیم: حال مردم وقتی امامشان غایب شود چه خواهد بود؟ و چگونه در هنگام غیبت حجّت تمام خواهد بود؟ اگر بگوید قائم مقام خواهد داشت، گوئیم به عقیدهٔ ما و شما قائم مقام امام، بایستی امام باشد و

يَقُومُ عِنْدَنا وَ عِنْدَكُمْ مَقامَ الإمامِ إلّا الإمامُ، وَ إذا كانَ إماماً قائماً فَلا غَيْبَةَ وَ إنْ احْتَجَّ بِشَيْءٍ آخَرَ في تِلْكَ الغَيْبَةِ فَهُوَ بِعَيْنِهِ حُجَّتُنا في وَقْتِنا لا فَرْقَ فيهِ وَ لا فَصْلَ.

وَ مِنَ الدَّليلِ عَلى فَسادِ أَمْرِ جَعْفَرٍ مُوالاتُهُ وَ تَزْكيَتُهُ فارِسَ بْنَ حاتِمٍ ـ لَعَنَهُ اللهُ ـ [1] وَ قَدْ بَرِئَ مِنْهُ أَبوهُ، وَ شاعَ ذٰلِكَ فِي الأَمْصارِ حَتّى وَقَفَ عَلَيْهِ الأَعْداءُ فَضْلاً عَنِ الأَوْلِياءِ.

وَ مِنَ الدَّليلِ عَلىٰ فَسادِ أَمْرِهِ اسْتِعانَتُهُ بِمَنِ اسْتَعانَ في طَلَبِ الميراثِ مِنْ أُمِّ الحَسَنِ عليه السلام وَ قَدْ أَجْمَعَتِ الشّيعَةُ أَنَّ آباءَهُ عليهم السلام أَجْمَعوا عَلىٰ أَنَّ الأَخَ لا يَرِثُ مَعَ الأُمِّ.

وَ مِنَ الدَّليلِ عَلى فَسادِ أَمْرِهِ قَوْلُهُ: إنّي إمامٌ بَعْدَ أَخي مُحَمَّدٍ، فَلَيْتَ شِعْري مَتىٰ تَثْبُتُ إمامَةُ أَخيهِ وَ قَدْ ماتَ قَبْلَ أَبيهِ حَتّىٰ تَثْبُتَ إمامَةُ خَليفَتِهِ. وَ يا عَجَبا إذا كانَ مُحَمَّدٌ يَسْتَخْلِفُ وَ يُقيمُ إماماً بَعْدَهُ وَ أَبوهُ حَيٌّ قائِمٌ وَ هُوَ الحُجَّةُ وَ الإمامُ فَما يَصْنَعُ أَبوهُ، وَ مَتىٰ

اگر امام به جای او ظاهر باشد، دیگر غیبت معنی ندارد، و اگر او حجّتی برای غیبت جانشین آورد، ما هم به همان حجّت تمسّک می کنیم و هیچ فرق و فصلی وجود ندارد.

و از جمله دلائلی که بر فساد امر جعفر کذّاب وجود دارد این است که با «فارس بن حاتم» ـ لعنة الله علیه ـ دوستی داشت و او را پاک می شمرد با آنکه پدرش از او بیزاری جسته بود و این مطلب در شهرها شیوع پیدا کرده بود و علاوه بر دوستان، دشمنان نیز از آن با خبر بودند.

و دلیل دیگر بر فساد امر جعفر، کمک خواستن او از خلیفهٔ جائر زمان است تا میراث امام حسن عسکری علیه السلام را از مادر آنحضرت دریافت کند، با وجود آن که شیعیان ائمّهٔ أطهار علیهم السلام اجماع و اتّفاق دارند که با وجود مادر، برادر ارث نمی برد.

و دلیل دیگر بر فساد امر او این سخن اوست که می گوید: من پس از برادرم محمّد امامم! وای کاش می فهمیدیم که امامت برادرش محمّد، کی ثابت شده است ـ در حالی که محمّد در زمانِ حیاتِ حضرت هادی علیه السلام در گذشته است ـ تا نوبت به جعفر جانشین او برسد، و شگفتا که محمّد برای پس از خود امامی نصب نماید،

[1] ـ هو فارس بن حاتم بن ماهویه القزوینيّ نزیل العسکر من اصحاب الرّضا علیه السلام. غالٍ ملعون أهدر أبوالحسن العسکريّ علیه السلام دمه و ضمن لمن یقتله الجنّة. قتله جنید. راجع منهج المقال.

جَرَتْ هٰذِهِ السُّنَّةُ فِي الأَئِمَّـةِ وَ أَوْلادِهِمْ حَتّىٰ نَقْبَلَها مِنْكُمْ. فَدُلُّونا عَلىٰ ما يُوجِبُ إمامَةَ - مُحَمَّدٍ حَتّىٰ إذا ثَبَتَتْ قَبِلْنا إمامَةَ خَليفَتِهِ. وَ الحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي جَعَلَ الحَقَّ مُؤَيَّداً وَ الباطِلَ مَهْتُوكاً ضَعيفاً زاهِقاً.

فَأَمّا ما حَكىٰ عَنِ ابْنِ أَبي غانِمٍ - رَحِمَهُ اللهُ - فَلَمْ يُرِدِ الرَّجُلُ بِقَوْلِهِ عِنْدَنا يَثْبُتُ إمامَةُ جَعْفَرٍ، وَ إنَّما أَرادَ أَنْ يَعْلَمَ السّائِلُ أَنَّ أَهْلَ هٰذا البَيْتِ لَمْ يَفْنُوا حَتّىٰ لا يُوجَدَ مِنْهُمْ أَحَدٌ.

وَ أَمّا قَوْلُهُ: «وَ كُلُّ مُطاعٍ مَعْبُودٌ» فَهُوَ خَطَأٌ عَظيمٌ لِأَنّا لا نَعْرِفُ مَعْبُوداً إلّا اللهَ وَ نَحْنُ نُطيعُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ لا نَعْبُدُهُ.

وَ أَمّا قَوْلُهُ: «نَخْتِمُ الآنَ هٰذَا الكِتابَ بِأَنْ نَقُولَ: إنَّما نُناظِرُ وَ نُخاطِبُ مَنْ قَدْ سَبَقَ مِنْهُ الإجْماعُ بِأَنَّهُ لابُدَّ مِنْ إمامٍ قائِمٍ مِنْ أَهْلِ هٰذَا الْبَيْتِ تَجِبُ بِهِ حُجَّةُ اللهِ - إلىٰ قَوْلِهِ - وَ صَحَّ أَنَّ فِي ذٰلِكَ البَيْتِ سِراجاً وَ لا حاجَةَ بِنا إلىٰ دُخُولِهِ».

با آنکه پدرش حضرتِ هادی علیه السلام هنوز زنده و حجّت الهی و امام باشد، در این صورت پس پدرش چه کاره بوده است؟ و کی این روش در میان ائمّه و اولادشان جاری بوده است تا از شما هم بپذیریم، شما اوّل ما را بر امامت محمّد دلالت کنید تا ما امامت خلیفهٔ او را بپذیریم، و سپاس خدائی را که حقّ را مؤیّد و باطل را رسوا و سست و رفتنی قرار داد.

امّا آنچه از ابی غانم رحمه الله نقل کرده است، او نمی خواهد بگوید که نزد ما امامت جعفر ثابت است، بلکه می خواهد پرسشگر بداند که اهل بیت ائمّه علیهم السلام فانی نشده‌اند به غایتی که هیچ یک از ایشان باقی نمانده باشد.

و امّا این سخن او که «هر مُطاعی معبود است» خطائی بزرگ است، زیرا ما معبودی جز «الله» نمی شناسیم در حالی که مطیع رسول خدائیم[۳] و او را نمی پرستیم.

و امّا این سخن او که «اکنون این کتاب را با این سخنان - پایان می بریم که طرف مناظره و خطاب ما کسانی هستند که اجماع دارند بر آنکه باید امام قائمی از اهلبیت باشد که حجّت خدا بر خلق به وجود او تمام شود - تا آنجا که می گوید - و درست است که در این خانه چراغی هست ولی ما نیازی به داخل شدن در آن نداریم».

فَنَحْنُ ـ وَفَّقَكَ اللهُ ـ لا نُخالِفُهُ وَ أَنَّهُ لابُدَّ مِنْ إِمامٍ قائِمٍ مِنْ أَهْلِ هٰذَا الْبَيْتِ تَجِبُ بِهِ حُجَّةُ اللهِ وَ إِنَّما نُخالِفُهُ في كَيْفِيَّةِ قِيامِهِ وَ ظُهُورِهِ وَ غَيْبَتِهِ. وَ أَمّا ما مَثَّلَ بِهِ مِنَ الْبَيْتِ وَ السِّراجِ فَهُوَ مُنىً. وَ قَدْ قيلَ: إِنَّ الْمُنىٰ رَأْسُ أَمْوالِ الْمَفالِيسِ. وَلٰكِنّا نَضْرِبُ مَثَلاً عَلَى الْحَقيقَةِ لا نَميلُ فيهِ عَلىٰ خَصْمٍ وَ لا نَحيفُ فيهِ عَلىٰ ضِدٍّ، بَلْ نَقْصُدُ فيهِ الصَّوابَ.

فَنَقُولُ: كُنّا وَ مَنْ خالَفَنا قَدْ أَجْمَعْنا عَلىٰ أَنَّ فُلاناً مَضىٰ وَ لَهُ وَلَدانِ وَ لَهُ دارٌ وَ أَنَّ الدّارَ يَسْتَحِقُّها مِنْهُما مَنْ قَدَرَ عَلىٰ أَنْ يَحْمِلَ بِإِحْدىٰ يَدَيْهِ أَلْفَ رَطْلٍ، وَ أَنَّ الدّارَ لا تَزالُ في يَدَيْ عَقِبِ الْحامِلِ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ، وَ نَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَهُما يَحْمِلُ وَ الآخَرُ يَعْجِزُ، ثُمَّ احْتَجْنا أَنْ نَعْلَمَ مَنِ الْحامِلُ مِنْهُما فَقَصَدْنا مَكانَهُما لِمَعْرِفَةِ ذٰلِكَ. فَعاقَ عَنْهُما عائِقٌ مَنَعَ عَنْ مُشاهَدَتِهِما غَيْرُ أَنّا رَأَيْنا جَماعاتٍ كَثيرَةً في بُلْدانٍ نائِيَةٍ مُتَباعِدَةٍ بَعْضِها عَنْ بَعْضٍ يَشْهَدُونَ أَنَّهُمْ رَأَوا أَنَّ الأَكْبَرَ مِنْهُما قَدْ حَمَلَ ذٰلِكَ، وَ وَجَدْنا جَماعَةً يَسيرَةً في مَوْضِعٍ واحِدٍ يَشْهَدُونَ أَنَّ الأَصْغَرَ مِنْهُما فَعَلَ ذٰلِكَ، وَ لَمْ نَجِدْ لِهٰذِهِ الْجَماعَةِ خاصَّةً يَأْتُوا بِها. فَلَمْ

خدا موفّقت بدارد، ما با او مخالفتی نداریم که بایستی امامِ قائمی از اهل این بیت وجود داشته باشد که حجّتِ خدا بر خلق باشد، اختلاف ما در کیفیّت قیام و ظهور و غیبت اوست. و مثلی که به عنوان بیت و چراغ ذکر کرده آرزوئی بیش نیست و گفته‌اند آرزو سرمایهٔ مُفلسـان است، امّا ما از رویِ حقیقت مَثَلی ذکر می‌کنیم که میلی به خصم در آن نباشد و ستمی هم بر او نباشد بلکه منظورمان دُرُستی و صواب است.

می گوئیم: ما و مخالفین ما اتّفاق داریم که اگر شخصی بمیرد و دو فرزند و یک خانه از وی به جای مانده باشد و بگویند خانه از آن فرزندی است که قادر باشد با یک دست هزار رَطل بر گیرد و خانه تا روز قیامت اختصاص به نسل او خواهد داشت و بدانیم یکی از آن دو قادر بدین کار و دیگری از انجام آن ناتوان است و برای شناسائیِ شخصِ قادر محتاج شویم به محلّ آنها برویم، امّا مانعی پیشامد کند و نتوانیم آن دو را مشاهده کنیم، وببینیم گروههای بسیاری در شهرهای دور از هم گواهند که به چشم خود دیده‌اند که فرزندِ بزرگتر حاملِ هزار رَطل است و در یک محلّه هم، گروه اندکی گواهی دهند که فرزند کوچکتر بر

يَجُزْ في حُكْمِ النَّظَرِ وَ حَفيظَةِ الإنْصافِ وَ ما جَرَتْ بِهِ العادَةُ وَ صَحَّتْ بِهِ التَّجْرِبَةُ رَدُّ شَهادَةِ تِلْكَ الجَماعاتِ وَ قَبولُ شَهادَةِ هٰذِهِ الجَماعَةِ، وَ التُّهْمَةُ تَلْحَقُ هٰؤُلاءِ وَ تَبْعُدُ عَنْ أُولٰئِكَ.

فَإنْ قالَ خُصومُنا: فَما تَقولونَ في شَهادَةِ سَلْمانَ وَ أَبي ذَرٍّ وَ عَمّارٍ وَ المِقْدادِ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وَ شَهادَةِ تِلْكَ الجَماعاتِ وَ أُولٰئِكَ الخَلْقِ لِغَيْرِهِ أَيُّهُما كانَ أَصْوَبَ؟

قُلْنا لَهُمْ: لِأَميرِ المُؤمِنينَ وَ أَصْحابِهِ أُمورٌ خُصَّ بِها وَ خَصّوا بِها دونَ مَنْ بِإزائِهِمْ، فَإنْ أَوْجَدْتُمونا مِثْلَ ذٰلِكَ أَوْ ما يُقارِبُهُ لَكُمْ فَأَنْتُمُ المُحِقّونَ: أَوَّلُها أَنَّ أَعْداءَهُ كانوا يُقِرّونَ بِفَضْلِهِ وَ طَهارَتِهِ وَ عِلْمِهِ، وَ قَدْ رَوَيْنا وَرَوَوا لَهُ مَعَنا أَنَّهُ صلّی الله علیه و آله أَخْبَرَ «أَنَّ اللهَ يُوالي مَنْ يُواليهِ وَ يُعادي مَنْ يُعاديهِ» فَوَجَبَ لِهٰذا أَنْ يُتَّبَعَ دونَ غَيْرِهِ. وَالثّاني أَنَّ أَعْداءَهُ لَمْ يَقولوا لَهُ: نَحْنُ نَشْهَدُ أَنَّ النَّبِيَّ صلّی الله علیه و آله أَشارَ إلىٰ فُلانٍ بِالإمامَةِ وَ نَصَبَهُ حُجَّةً لِلْخَلْقِ. وَ إنَّما

چنین کاری قادر است و خصوصیّتِ فوق العاده‌ای هم در این گروه نباشد، به حکم عقل و انصاف و عادت و تجربه گواهی آن گروههایِ بسیار را نمی توان رَدّ نمود و شهادت این گروه اندک را پذیرفت، زیرا دربارهٔ گروه دوم بدگمانی وجود دارد، امّا گروههای نخستین از تهمت برکنارند.

اگر مخالفین ما بگویند دربارهٔ شهادت سلمان و ابوذرّ و عمّار و مِقداد در حقّ امیرالمؤمنین علیه السلام، و شهادت آن گروه و آن مردم بسیار در حقّ دیگری چه می گوئید و کدامشان بر صوابند؟

می گوئیم: برای امیرالمؤمنین و اصحابِ اندکش امتیازاتی بود که در جمع مقابل نبود و اگر شما این امتیازات یا نزدیک به آنها را به ما نشان دهید، حقّ بجانب شما خواهد بود:

اوّل آنکه دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام همه اقرار و اعتراف به فضل و طهارت و علم او دارند و ما و ایشان متّفقاً دربارهٔ او از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت کرده‌ایم که فرمود: خداوند دوست کسی است که او را دوست بدارد، و دشمن کسی است که او را دشمن بدارد، بنابراین واجب است که او پیروی شود و نه دیگری.

دوم آن که دشمنان علیّ به او نگفتند که ما گواهیم پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله فلانی را

نَصبوهُ لَهُمْ عَلىٰ جِهَةِ الاِخْتِيارِ كَما قَدْ بَلَغَكَ، والثّالِثُ أَنَّ أَعْداءَهُ كانُوا يَشْهَدُونَ عَلىٰ أَحَدِ أَصْحابِ أَميرِالمُؤمِنينَ عليه السلام أَنَّهُ لا يَكْذِبُ لِقَوْلِهِ صلى الله عليه وآله: «ما أَظَلَّتِ الخَضْراءُ وَ لا أَقَلَّتِ الغَبْراءُ عَلىٰ ذي لَهْجَةٍ أَصْدَقُ مِنْ أَبي ذَرٍّ» فَكانَتْ شَهادَتُهُ وَحْدَهُ أَفْضَلَ مِنْ شَهادَتِهِمْ. والرّابِعُ أَنَّ أَعْداءَهُ قَدْ نَقَلُوا ما نَقَلَهُ أَوْلِياؤُهُ بِما تَجِبُ بِهِ الحُجَّةُ وَ ذَهَبُوا عَنْهُ بِفَسادِ التَّأْويلِ، و الخامِسُ أَنَّ أَعْداءَهُ رَوَوا فِي الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ أَنَّهُما سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الجَنَّةِ، وَرَوَوا أَيْضاً أَنَّهُ صلى الله عليه وآله قالَ: «مَنْ كَذِبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ» فَلَمّا شَهِدا لِأَبيهِما بِذٰلِكَ وَ صَحَّ أَنَّهُما مِنْ أَهْلِ الجَنَّةِ بِشَهادَةِ الرَّسُولِ وَجَبَ تَصْديقُهُما لِأَنَّهُما لَوْ كَذِبا في هٰذا لَمْ يَكُونا مِنْ أَهْلِ الجَنَّةِ وَ كانا مِنْ أَهْلِ النّارِ، وَ حاشا لَهُمَا الزَّكِيَّيْنِ الطَّيِّبَيْنِ الصّادِقَيْنِ.

به امامت معیّن کرده و بر خلایق حجّت ساخته است، بلکه آنچنانکه اخبارش به تو رسیده است آنها به نظرِ خود فلانی را انتخاب کردند.

سوم آنکه دشمنان علیّ عليه السلام در حقّ یکی از اصحاب امیرالمؤمنین عليه السلام گواهی می دادند که او دروغ نمی گوید، زیرا پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرموده است: «آسمان سایه نیفکنده و زمین بر پشت خود حمل نکرده شخصی را که راستگوتر از ابوذرّ باشد» پس شهادت او به تنهایی بر شهادت ایشان مقدّم است.

چهارم آنکه دشمنانِ وی نیز مثل دوستانش روایاتی دربارهٔ او نقل کرده اند که به امامت علیّ عليه السلام دلالت دارد، امّا به واسطهٔ تأویل ناروا از آن روایات إعراض کرده اند..

پنجم آنکه دشمنان وی روایت کرده‌اند که حسن و حسین عليهما السلام آقای‌ـ جوانان اهل بهشتند، و باز روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرموده‌اند: «هرکس عمداً بر من دروغ بندد، باید نشیمنگاهش را از آتش قرار دهد» و چون هر دوی آنها به امامت پدرشان گواهی می دهند و به شهادتِ رسول اکرم اهل بهشتند، واجب است که تصدیقشان کنیم، زیرا اگر در گواهی به امامتِ پدرشان دروغ گفته باشند نه تنها اهل بهشت نخواهند بود، بلکه به جهنّم خواهند رفت و حاشا که آن دو پاک و طیّب و راستگو، اهل بهشت نباشند.

فَلْيُوجِدْنا أَصْحابُ جَعْفَرٍ خاصَّةً هِيَ لَهُمْ دُونَ خُصُومِهِمْ حَتَّىٰ يُقْبَلَ ذٰلِكَ، وَ إِلّا فَلا مَعْنىٰ لِتَرْكِ خَبَرٍ مُتَواتِرٍ لا تُهْمَةَ فِي نَقْلِهِ وَ لا عَلىٰ ناقِلِيهِ وَ قَبُولِ خَبَرٍ لا يُؤمَنُ عَلىٰ ناقِلِيهِ تُهْمَةَ التَّواطُئِ عَلَيْهِ، وَ لا خاصَّةٍ مَعَهُمْ يُثْبِتُونَ بِها. وَ لَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ إِلّا تائِهٌ حَيْرانٌ.
فَتَأَمَّلْ ـ أَسْعَدَكَ اللهُ ـ فِي النَّظَرِ فيما كَتَبْتُ بِهِ إِلَيْكَ مِمّا يَنْظُرُ بِهِ النّاظِرُ لِدِينِهِ، المُفَكِّرُ فِي مَعادِهِ، المُتَأَمِّلُ بِعَيْنِ الحَقِيقَةِ وَ الحِذارِ إِلىٰ عَواقِبَ الْكُفْرِ وَ الجُحُودِ مُوَفَّقاً إِنْ شاءَاللهُ تَعالىٰ أَطالَ اللهُ بَقاءَكَ وَ أَعَزَّكَ وَ أَيَّدَكَ وَ ثَبَّتَكَ وَ جَعَلَكَ مِنْ أَهْلِ الحَقِّ وَ هَداكَ لَهُ وَ أَعاذَكَ مِنْ أَنْ تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الحَيٰوةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً، وَ مِنَ الَّذِينَ يَسْتَزِلُّهُمُ الشَّيْطانُ بِخُدَعِهِ وَ غُرُورِهِ وَ إِمْلائِهِ وَ تَسْوِيلِهِ. وَ أَجْرىٰ لَكَ أَجْمَلَ ما عَوَّدَكَ».

* * *

پس اصحاب جعفر یک خصوصیّتی که متعلّق به ایشان باشد بیاورند که در مخالفین ایشان نباشد، تا از ایشان پذیرفته شود و الّا معنی ندارد که خبر متواتری که هیچ تهمتی در نقل و ناقل آن نیست ترک شود، و خبری که ناقلین آن در مظانّ تهمت و تبانی بر کِذبند و ناقلین آن هیچ خصوصیّتی هم ندارند، پذیرفته شود، این کار را کسی نمی‌کند مگر آنکه سرگردان و حیران باشد. پس در این گفتار تأمّل کن ـ خدایت سعادت دهد ـ و در آنچه برایت نوشتم نیک بنگر، مانند نگریستن کسی که به دین خود توجّه دارد و برای معاد خود اندیشه می‌کند و در عواقب کفر و الحاد با چشمِ حقیقت و پرهیز می‌نگرد و تأمّل می‌کند، إن شاء الله موفق خواهی بود، خداوند عُمر و عِزتّت دهد و تو را مؤیّد و ثابت قدم بدارد و از اهل حقّ قرار دهد و به آن هدایت کند و در پناه خدا باشی و نه از کسانی که در این دنیا به گمراهی در تلاشند و گمان می‌برند کار نیکویی می‌کنند و نه از کسانی که شیطان به نیرنگ و فریب و القاء وسوسه‌اش او را بلغزاند، خداوند بهترین ذخیرهٔ خود را در حقّ تو جاری سازد.

* * *

[جوابُ ابْنِ قِبَةَ بِبَعْضِ المَسائِلِ]

وَ كَتَبَ بَعْضُ الإماميَّةِ إلىٰ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ قِبَةَ كِتاباً يَسْأَلُهُ فيهِ عَنْ مَسائِلَ، فَوَرَدَ في جَوابِها «أمّا قَوْلُكَ ـ أَيَّدَكَ اللهُ ـ حاكِياً عَنِ المُعْتَزِلَةِ أَنَّها زَعَمَتْ أَنَّ الإماميَّةَ تَزْعَمُ أَنَّ النَّصَّ عَلَىٰ الإمام واجِبٌ في العَقْلِ، فَهٰذا يَحْتَمِلُ أَمْرَيْنِ إنْ كانُوا يُرِيدُونَ أَنَّهُ واجِبٌ في العَقْلِ قَبْلَ مَجيءِ الرُّسُلِ عليهم السلام وَ شَرْعِ الشَّرائِعِ فَهٰذا خَطَأٌ، وَ إنْ أَرادُوا أَنَّ العُقُولَ دَلَّتْ عَلىٰ أَنَّهُ لابُدَّ مِنْ إمامٍ بَعْدَ الأنْبياءِ عليهم السلام، فَقَدْ عَلِمُوا ذٰلِكَ بِالأَدِلَّةِ القَطْعيَّةِ وَ عَلِمُوهُ أَيْضاً بِالخَبَرِ الَّذِي يَنْقُلُونَهُ عَمَّنْ يَقُولُونَ بِإمامَتِهِ.

وَ أَمّا قَوْلُ المُعْتَزِلَةِ: إنّا قَدْ عَلِمْنا يَقيناً أَنَّ الحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليهما السلام مَضىٰ وَ لَمْ يَنُصَّ فَقَدِ ادَّعَوا دَعْوىً يُخالِفُونَ فيها وَ هُمْ مُحْتاجُونَ إلىٰ أَنْ يَدُلُّوا عَلىٰ صِحَّتِها وَ بِأَيِّ شَيْءٍ يَتَفَضَّلُونَ مِمَّنْ زَعَمَ مِنْ مُخالِفيهِمْ أَنَّهُمْ قَدْ عَلِمُوا مِنْ ذٰلِكَ ضِدَّ ما ادَّعُوا أَنَّهُمْ عَلِمُوهُ.

پاسخ ابن قِبَه به برخی از پرسشها

و یکی از امامیّه به ابوجعفر بن قِبه نامه‌ای نوشته و از مسائلی پرسش کرده است، این شیخ بزرگوار در پاسخ آن مسائل می نویسد:

امّا این سخن تو ـ خدا مؤیّدت بدارد ـ که از معتزله نقل کرده‌ای که آنها گمان کرده‌اند که امامیّه می پندارد نصّ بر امامْ واجبِ عقلی است، این سخن محتمل دو وجه است، اگر مقصودشان این است که نصّ بر امام پیش از آمدن رسولان و پایه‌گذاری شرایع واجب عقلی است، نادرست است، و اگر مقصودشان این است که عقل دلالت دارد که بایستی پس از این پیامبران علیهم السلام امامی باشد، این مطلب درست است و امامیّه آن را با ادلّهٔ عقلی و اخبارِ قطعی که در این باب وارد شده است اثبات می کند.

امّا این سخن معتزله که ما می دانیم حسن بن علیّ علیهما السلام در گذشته و نصّی بر امام پس از خود نداشته است ادّعائی است که دیگران با آن مخالفند و معتزله بایستی برای اثباتِ مدّعای خود دلیل بیاورند، و از چه راهی می توانند به مخالفین خود که می گویند ما خلاف آن را می دانیم برتری جویند.

وَ مِنَ الدَّليلِ عَلىٰ أَنَّ الحَسَنَ بْنَ عَليٍّ عليه السلام قَدْ نَصَّ ثَباتَ إِمامَتِهِ، وَ صِحَّةُ النَّصِّ مِنَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله، وَ فَسادُ الاخْتيارِ، وَ نَقْلُ الشّيعِ عَمَّنْ قَدْ أَوْجَبُوا بِالأَدِلَّةِ تَصْديقَهُ أَنَّ الإِمامَ لا يَمْضي أَوْ يَنُصَّ عَلىٰ إِمامٍ كَما فَعَلَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله إِذْ كانَ النّاسُ مُحْتاجِينَ في كُلِّ عَصْرٍ إِلىٰ مَنْ يَكُونُ خَبَرُهُ لا يَخْتَلِفُ وَ لا يَتَكاذَبُ كَما اخْتَلَفَتْ أَخْبارُ الأَئِمَّةِ عِنْدَ مُخالِفينا هٰؤُلاءِ وَ تَكاذَبَتْ وَ أَنْ يَكُونَ إِذا أَمَرَ ائْتُمِرَ بِطاعَتِهِ. وَ لا يَدٌ فَوْقَ يَدِهِ، وَ لا يَسْهُو وَ لا يَغْلَطُ وَ أَنْ يَكُونَ عالِماً لِيُعَلِّمَ النّاسَ ما جَهِلُوا، وَ عادِلاً لِيَحْكُمَ بِالحَقِّ، وَ مَنْ هٰذا حُكْمُهُ فَلابُدَّ مِنْ أَنْ يَنُصَّ عَلَيْهِ عَلّامُ الغُيُوبِ عَلىٰ لِسانِ مَنْ يُؤَدّي ذٰلِكَ عَنْهُ إِذْ كانَ لَيْسَ في ظاهِرِ خِلْقَتِهِ ما يَدُلُّ عَلىٰ عِصْمَتِهِ.

فَإِنْ قالَتِ المُعْتَزِلَةُ: «هٰذِهِ دَعاوِيُّ تَحْتاجُونَ إِلىٰ أَنْ تَدُلُّوا عَلىٰ صِحَّتِها»، قُلْنا: أَجَلْ لابُدَّ مِنَ الدَّلائِلِ عَلىٰ صِحَّةِ ما ادَّعَيْناهُ مِنْ ذٰلِكَ وَ أَنْتُمْ. فَإِنَّما سَأَلْتُمْ عَنْ فَرْعٍ وَ الفَرْعُ لا

و از جمله دلائلی که دلالت دارد که امام حسن بن علی علیه السلام بر امام بعد از خود تصریح کرده است، یکی صحّتِ نصوصی است که از ناحیهٔ پیامبر اکرم رسیده است. و دیگر فساد عقیدهٔ اختیار خلیفه از جانب امّت است. و دیگر نقل شیعیان است از ائمّه‌ای که تصدیقِ آنان واجب است که امام در نمی‌گذرد مگر آنکه بر امام پس از خود تصریح کند، همچنانکه پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله خلیفهٔ خود را معیّن فرمود، زیرا مردم در هر عصری به کسی نیازمندند که گفته های او اختلاف نداشته باشد و یکدیگر را تکذیب نکند، چنانکه گفته های پیشوایان مخالفین ما ضدّ و نقیض است و یکدیگر را تکذیب می‌کند، و اگر آن شخص فرمان دهد، اطاعتش کنند و دستی بالای دستش نباشد و سهو و خطا نکند و دانا باشد تا مردم جاهل را آگاه کند و عادل باشد تا به حقّ داوری کند، و کسی که حُکمش چنین باشد بایستی او را خدای علّام الغیوب بر زبان پیامبرانش معرّفی کرده و منصوص مِنْ عِندالله باشد، زیرا در ظاهرِ خلقت امام دلیلی بر عصمت او وجود ندارد.

و اگر معتزله بگویند: اینها ادّعایی بیش نیست و بایستی بر صحّت آنها استدلال شود، می‌گوئیم: آری، ما و شما بایستی بر صحّت دعاوِی خود دلیل بیاوریم شما در باب امامت از فرعی پرسش کردید و فرع را نمی‌توان اثبات کرد

يَدُلُّ عَلَيْهِ دُونَ أَنْ يَدُلَّ عَلىٰ صِحَّةِ أَصْلِهِ، وَ دَلائِلُنا في كُتُبِنا مَوْجُودَةٌ عَلىٰ صِحَّةِ هٰذِهِ الأُصُولِ، وَ نَظِيرُ ذٰلِكَ أَنَّ سائِلاً لَوْ سَأَلَنَا الدَّليلَ عَلىٰ صِحَّةِ الشَّرائِعِ لَاحْتَجْنا أَنْ نَدُلَّ عَلىٰ صِحَّةِ الخَبَرِ وَ عَلىٰ صِحَّةِ نُبُوَّةِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله وسلّم وَ عَلىٰ أَنَّهُ أَمَرَ بِها، وَ قَبْلَ ذٰلِكَ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ واحِدٌ حَكيمٌ، وَ ذٰلِكَ بَعْدَ فَراغِنا مِنَ الدَّليلِ عَلىٰ أَنَّ العالَمَ مُحْدَثٌ، وَ هٰذا نَظِيرُ ما سَأَلُونا عَنْهُ، وَ قَدْ تَأَمَّلْتُ في هٰذِهِ المَسْأَلَةِ فَوَجَدْتُ غَرَضَها رَكيكاً وَ هُوَ أَنَّهُمْ قالُوا: «لَوْ كانَ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام قَدْ نَصَّ عَلىٰ مَنْ تَدَّعُونَ إمامَتَهُ لَسَقَطَتِ الغَيْبَةُ».

وَ الجَوابُ في ذٰلِكَ أَنَّ الغَيْبَةَ لَيْسَتْ هِيَ العَدَمُ فَقَدْ يَغيبُ الإنْسانُ إلىٰ بَلَدٍ يَكُونُ مَعْرُوفاً فيهِ وَ مُشاهَداً لِأَهْلِهِ، وَ يَكُونُ غائِباً عَنْ بَلَدٍ آخَرَ، وَ كَذٰلِكَ قَدْ يَكُونُ الإنْسانُ غائِباً عَنْ قَوْمٍ دُونَ قَوْمٍ، وَ عَنْ أَعْدائِهِ لا عَنْ أَوْلِيائِهِ. فَيُقالُ: إنَّهُ غائِبٌ وَ إنَّهُ مُسْتَتِرٌ، وَ إنَّما قيلَ: غائِبٌ لِغَيْبَتِهِ عَنْ أَعْدائِهِ وَ عَمَّنْ لا يُوثَقُ بِكِتْمانِهِ مِنْ أَوْلِيائِهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ مِثْلَ-

مگر آنکه بر صحّت اصل آن دلیل بیاوریم و دلائل ما بر صحّت این اصول در کتب ما موجود است. مثلاً اگر پرسشگری از صحّت احکام و شرایع از ما پرسش کند، ما ناچاریم او را بر صحّت خبر و صحّت نبوّت پیامبر اکرم صلّى الله عليه وآله وسلّم و اینکه آن حضرت به این احکام و شرایع فرمان داده است دلالت کنیم، و پیش از آن بایستی اثبات کنیم که خدای تعالی واحِد و حکیم است و اینها همه بایستی پس از اثبات حُدوثِ عالم باشد، و این نظیر همین سؤالی است که شما دربارهٔ امامت دارید، من در این سؤال تأمّل کردم و غرض آن را سست و ضعیف یافتم و آن این است که می‌گویند: اگر حسن بن علی عليه السلام بر امامت امام زمان عليه السلام نصّی صادر کرده باشد دیگر غیبت موضوع ندارد.

امّا جواب آن این است که غیبت، عدم نیست، گاهی انسان در شهری غایب می‌شود که قبلاً در آن معروف بوده و دیده می‌شده است پس او در شهرِ دیگر غایب است. همچنین گاهی ممکن است که انسانی در میانِ قومی غایب باشد، امّا در میانِ قومی دیگر غایب نباشد و یا از دشمنانش غایب باشد، امّا در میانِ دوستانش غایب نباشد، در این موارد هم می‌گویند او غایب و پنهان است. دربارهٔ امام زمان عليه السلام نیز چنین است، می‌گویند او غایب است زیرا از چشم

آبائِهِ عليهم السلام ظاهِراً لِلْخاصَّةِ وَ العامَّةِ. وَ أَوْلياؤُه مَعَ هٰذا يَنْقُلُونَ وُجُودَهُ وَ أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ وَ هُمْ عِنْدَنا مِمَّنْ تَجِبُ بِنَقْلِهِمُ الحُجَّةُ إذا كانُوا يَقْطَعُونَ العُذْرَ لِكَثْرَتِهِمْ وَ اخْتِلافِهِمْ في هِمَمِهِمْ وَ وُقُوعِ الاضْطِرارِ مَعَ خَبَرِهِمْ. وَ نَقَلُوا ذٰلِكَ كَما نَقَلُوا إمامَةَ آبائِهِ عليهم السلام وَ إنْ خالَفَهُمْ مُخالِفُوهُمْ فيها وَ كَما تَجِبُ ـ بِنَقْلِ المُسْلِمينَ ـ صِحَّةُ آياتِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله سِوَى القُرْآنِ، وَ إنْ خالَفَهُمْ أَعْداؤُهُمْ مِنْ أَهْلِ الكِتابِ وَ المَجُوسِ وَ الزَّنادِقَةِ وَ الدَّهْرِيَّةِ في كَوْنِها. وَ لَيْسَتْ هٰذِه مَسْأَلَةً تَشْتَبِهُ عَلىٰ مِثْلِكَ مَعَ ما أَعْرِفُهُ مِنْ حُسْنِ تَأَمُّلِكَ.

وَ أَمّا قَوْلُهُمْ إذا ظَهَرَ فَكَيْفَ يُعْلَمُ أَنَّهُ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهم السلام ؟.

فَالْجَوابُ في ذٰلِكَ أَنَّهُ قَدْ يَجُوزُ بِنَقْلِ مَنْ تَجِبُ بِنَقْلِهِ الحُجَّةُ مِنْ أَوْلِيائِهِ كَما صَحَّتْ إمامَتُهُ عِنْدَنا بِنَقْلِهِمْ.

وَ جَوابٌ آخَرُ وَ هُوَ أَنَّهُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يُظْهِرَ مُعْجِزاً يَدُلُّ عَلىٰ ذٰلِكَ. وَ هٰذَا الجَوابُ

دشمنانش و دوستانی که رازدار نیستند غایب است و مثل پدران بزرگوارش نزدِ عامّ و خاصّ و دوست و دشمن آشکار نیست. با وجود این، دوستانش از وجودِ او خبر می‌دهند و امر و نهیش را به ما می‌رسانند، ایشان از کسانی هستند که نقلشان موجبِ اتمام حُجّت و قطع عُذر است، و به واسطهٔ کثرت تَعداد و تفاوتِ اَغراض، به ناچار بایستی خبرشان را پذیرفت. ایشان امامتِ او را نقل کرده‌اند همانگونه که امامت پدرانش را نقل کرده‌اند و اگر چه کسانی هم با ایشان مخالفت کنند، همانگونه که صحّت معجزات پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله ـ علاوه بر قرآن کریم ـ به نقل مسلمین ثابت می‌شود، با آنکه مخالفین اسلام از اهل کتاب و مجوس و زنادقه و دَهریّه در وجود آنها مخالفت می‌ورزند و این مسئله‌ای نیست که بر مثل تویی که اهل توجّه و دقت نظری مشتبه شود.

و امّا این قول ایشان که چون ظاهر شود از کجا معلوم می‌شود که او محمّدبن-حسن بن علیّ علیهم السلام است؟

جواب آن این است که همان اولیائی که نقلشان حجّت است، او را معرّفی خواهند کرد، همچنان که نقل ایشان در درستی امامت او نیز نزد ما حجّت است.

جواب دیگر آن است که ممکن است معجزه‌ای ظاهر سازد تا بر امامت او

الثّانيُ هُوَ الَّذِي نَعْتَمِدُ عَلَيْهِ وَ نُجِيبُ الخُصُومَ بِهِ، وَ إِنْ كانَ الأَوَّلُ صَحِيحاً.

وَ أَمّا قَوْلُ المُعْتَزِلَةِ: «فَكَيْفَ لَمْ يَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ بِإِقامَةِ المُعْجِزِ يَوْمَ الشُّورىٰ»؟ فَإِنّا نَقُولُ: إِنَّ الأَنْبِياءَ وَ الحُجَجَ عليهم السلام إِنَّما يُظْهِرُونَ مِنَ الدَّلالاتِ وَ البَراهِينِ حَسَبَ ما يَأْمُرُهُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ بِمَا يَعْلَمُ اللهُ أَنَّهُ صالِحٌ لِلْخَلْقِ. فَإِذا ثَبَتَتِ الحُجَّةُ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم فِيهِ وَ نَصِّهِ عَلَيْهِ فَقَدِ اسْتَغْنَىٰ بِذٰلِكَ عَنْ إِقامَةِ المُعْجِزاتِ. اللّٰهُمَّ إِلّا أَنْ يَقُولَ قائِلٌ: «إِنَّ إِقامَةَ المُعْجِزاتِ كانَتْ أَصْلَحَ فِي ذٰلِكَ الوَقْتِ». فَنَقُولُ لَهُ: وَ مَا الدَّلِيلُ عَلىٰ صِحَّةِ ذٰلِكَ؟ وَ ما يُنْكِرُ الخَصْمُ مِنْ أَنْ تَكُونَ إِقامَتُهُ لَها لَيْسَ بِأَصْلَحَ وَ أَنْ يَكُونَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَوْ أَظْهَرَ مُعْجِزاً عَلىٰ يَدَيْهِ فِي ذٰلِكَ الوَقْتِ لَكَفَرُوا أَكْثَرَ مِنْ كُفْرِهِمْ ذٰلِكَ الوَقْتَ وَلَادَّعَوْا عَلَيْهِ السِّحْرَ وَ المَخْرِقَةَ. وَ إِذا كانَ هذا جائِزاً لَمْ يُعْلَمْ أَنَّ إِقامَةَ المُعْجِزِ كانَتْ أَصْلَحَ.

فَإِنْ قالَتِ المُعْتَزِلَةُ: «فَبِأَيِّ شَيْءٍ تَعْلَمُونَ أَنَّ إِقامَةَ[1] مَنْ تَدَّعُونَ إِمامَتَهُ المُعْجِزَ عَلىٰ

دلالت داشته باشد و این جواب دوم مورد اعتماد ماست و به مخالفین خود بدان پاسخ می گوئیم، گرچه جواب اوّل نیز صحیح است.

امّا سخن مُعتزله که می گویند: پس چرا علیّ بن أبی طالب در روز شوری به اقامهٔ‌معجزه نپرداخت؟ ما در جواب می گوئیم پیامبران و حجج الهی علیهم السلام، دلایل و براهین را برحسب اوامر الهی و براساس آنچه که خداوند برای خلق صلاح می داند اظهار می کنند، و هنگامی که حجّت الهی بنابر کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در شأنِ علیّ و تصریحِ ایشان بر امامتِ او ثابت شده باشد، دیگر علیّ علیه السلام نیازمند اقامهٔ معجزه‌ای نخواهد بود، مگر آنکه کسی بگوید اقامهٔ معجزه در آن هنگام اصلح بود. و ما هم به او می گوئیم: چه دلیلی بر درستی این سخن وجود دارد؟ و خصم هم انکار نمی کند که اقامهٔ معجزهٔ او اصلح نبوده است؟ و چه بسا که اگر خدای تعالی در آن حال معجزه‌ای به دست او ظاهر می کرد، تعداد بیشتری کافر می شدند و او را ساحر و شعبده باز می خواندند، با وجود این احتمالات، معلوم نیست که اظهارِ معجزه اصلح بوده باشد.

۱ ـ في بعض النسخ «ان أقام».

أَنَّهُ ابْنُ الحَسَنِ بْنِ عَليٍّ عليه السلام أَصْلَحُ؟» قُلْنا لَهُمْ: لَسْنا نَعْلَمُ أَنَّهُ لابُدَّ مِنْ إقامَةِ المُعْجِزِ في تِلْكَ الحالِ وَ إِنَّما نُجَوِّزُ ذٰلِكَ. اللّٰهُمَّ إلّا أَنْ يَكُونَ لا دَلالَةَ غَيْرُ المُعْجِزِ فَيَكُونُ لابُدَّ مِنْهُ لِإِثْباتِ الحُجَّةِ وَ إِذاكانَ لابُدَّ مِنْهُ كانَ واجِباً وَ ما كانَ واجِباًكانَ صَلاحاً لا فَساداً. وَ قَدْ عَلِمْنا أَنَّ الأَنْبياءَ عليهم السلام قَدْ أَقامُوا المُعْجِزاتِ في وَقْتٍ دُونَ وَقْتٍ وَ لَمْ يُقيمُوها في كُلِّ يَوْمٍ وَ وَقْتٍ وَ لَحْظَةٍ وَ طَرْفَةٍ وَ عِنْدَ كُلِّ مُحْتَجٍّ عَلَيْهِمْ مِمَّنْ أَرادَ الإِسْلامَ، بَلْ في وَقْتٍ دُونَ وَقْتٍ عَلىٰ حَسَبِ ما يَعْلَمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الصَّلاحِ. وَ قَدْ حَكَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَنِ المُشْرِكينَ أَنَّهُمْ سَأَلُوا نَبِيَّهُ صلّى الله عليه وآله وسلّم أَنْ يَرْقىٰ فِي السَّماءِ وَ أَنْ يُسْقِطَ السَّماءَ عَلَيْهِمْ كِسَفاً أَوْ يُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتاباً يَقْرَؤُونَهُ، وَ غَيْرَ ذٰلِكَ مِمّا فِي الآيَةِ. فَما فَعَلَ ذٰلِكَ بِهِمْ، وَ سَأَلُوهُ أَنْ يُحْيِيَ لَهُمْ قُصَيَّ بْنَ كِلابٍ وَ أَنْ يَنْقُلَ عَنْهُمْ جِبالَ تِهامَةَ فَما أَجابَهُمْ إِلَيْهِ وَ إِنْ كانَ عليه السلام قَدْ أَقامَ لَهُمْ غَيْرَ ذٰلِكَ مِنَ المُعْجِزاتِ، وَ كَذا حُكْمُ ما سَأَلَتِ المُعْتَزِلَةُ عَنْهُ. وَ يُقالُ لَهُمْ كَما قالُوا لَنا، لِمَ يُتْرَكُ

و اگر مُعتزله بگويند: از كجا مى دانيد كه اقامهٔ معجزه براى اثباتِ آنكه فرزند امام حسن عسكرىّ عليه السلام امام است، اصلح است؟ مى گوئيم: ما نمى دانيم كه او در آن حال حتماً بايستى اظهار معجزه كند، بلكه مى گوئيم كه بر او جايز مى دانيم كه چنين كند، و اگر هيچ راه ديگرى موجود نباشد بناچار براى اثباتِ حجّت چنين خواهد كرد، و اگر انجام كارى ضرورى باشد، آن كارْ واجب خواهد بود و اگر واجب باشد صلاح خواهد بود و فسادى در آن نيست، و ما مى دانيم كه انبياء عليهم السلام در مواقع خاصّ اقامهٔ معجزه مى كردند و هر روز و هر ساعتى و براى هر كسى كه مى خواست اسلام بياورد اظهار معجزه نمى كردند، بلكه هر وقت ارادهٔ خداوند بر آن تعلّق مى گرفت و آن را صلاح مى دانست معجزه صورت مى گرفت. خداى تعالى حكايتِ حال مشركين كرده كه آنها از پيامبرش صلّى الله عليه وآله وسلّم درخواست كردند كه به آسمان بالا برود و پاره‌اى از آسمان را بر سر ايشان بيندازد يا اينكه كتابى بر ايشان فرود آورد تا آنها آن كتاب را قراءت كنند و كارهاى ديگرى كه در آيهٔ شريفه به آنها اشاره شده است، امّا آن حضرت چنان نكرد، و از او درخواست كردند كه «قُصَيّ بن كلاب» را زنده كند و كوههاى «تِهامه» را از ايشان دور گرداند، امّا اجابتشان نكرد و گرچه در مواقع ديگرى معجزاتى براى

أَوْضَحُ الحُجَجِ وَ أَبْيَنُ الأَدِلَّةِ مِنْ تَكَرُّرِ المُعْجِزاتِ وَ الاِسْتِظْهارِ بِكَثْرَةِ الدَّلالاتِ؟

وَ أَمّا قَوْلُ المُعْتَزِلَة: «إِنَّهُ احْتَجَّ بِما يَحْتَمِلُ التَّأْويلَ»، فَيُقالُ: فَما احْتَجَّ عِنْدَنا عَلَى أَهْلِ الشُّورىٰ إِلّا بِما عَرَفُوا مِنْ نَصِّ النَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله، لِأَنَّ أُولٰئِكَ الرُّؤَساءَ لَمْ يَكُونُوا جُهّالاً بِالأَمْرِ، وَ لَيْسَ حُكْمُهُمْ حُكْمَ غَيْرِهِمْ مِنَ الأَتْباعِ، وَ تَنْقَلِبُ هٰذَا الكَلامِ عَلَى المُعْتَزِلَةِ فَيُقالُ لَهُمْ: لِمَ لَمْ يَبْعَثِ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِأَضْعافِ مَنْ بَعَثَ مِنَ الأَنْبِياءِ؟ وَ لِمَ لَمْ يَبْعَثْ في كُلِّ قَرْيَةٍ نَبِيّاً وَ في كُلِّ عَصْرٍ وَ دَهْرٍ نَبِيّاً أَوْ أَنْبِياءَ إِلىٰ أَنْ تَقُومَ السّاعَةُ؟ وَ لِمَ لَمْ يُبَيِّنْ مَعاني القُرْآنِ حَتّىٰ لا يَشُكَّ فيهِ شاكٌّ، وَ لِمَ تَرَكَهُ مُحْتَمِلاً لِلتَّأْويلِ؟ وَ هٰذِهِ المَسائِلُ تَضْطَرُّهُمْ إِلىٰ جَوابِنا. إِلىٰ هٰهُنا كَلامُ أَبي جَعْفَرِ بْنِ قِبَةَ - رحمه الله -.

[كَلامٌ لِأَحَدِ المَشايِخِ فِي الرَّدِّ عَلَى الزَّيْدِيَّةِ:]

وَ قالَ غَيْرُهُ مِنْ مُتَكَلِّمي مَشايِخِ الإِمامِيَّةِ: إِنَّ عامَّةَ مُخالِفينا قَدْ سَأَلُونا في هٰذَا البابِ

ایشان اقامه فرمود. حُکم پرسش مُعتزله نیز همین است و به ایشان همان گفته می‌شود که به ما گفتند، چرا واضح ترین حجّتها و روشنترین دلائل در اظهارِ معجزه های متعدّد و استظهار به کثرت اَدِلّه ترک شده است؟

امّا قول معتزله که می گویند: علی علیه السلام در امر خلافت به احادیثی استدلال کرده که قابل تأویل است، در جواب می گوئیم: به عقیدهٔ ما او در برابرِ اهلِ شوریٰ به نصوصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استدلال کرده است که ایشان آن نصوص را می شناختند، زیرا آن بزرگانْ جاهل به امر نبودند و حُکمشان مانند حُکم سایر پیروان نبوده است،و این کلام را به خود معتزله برمی گردانیم و می گوئیم: چرا خداوند انبیاء بیشتری را مبعوث نکرد و در هر شهر و روستا و هر عَصر و زمانی تا روز قیامت یک یا چند پیامبر نفرستاد؟ و چرا معانی قرآن کریم را چندان تبیین نفرمود که هیچکس در آن تردید نکند و چرا قرآن را محتمل تأویل قرار داد؟ این مسائلْ آنها را به جواب ما وادار می کند. تا اینجا کلام ابوجعفر بن قِبَه بود.

کلام یکی از بزرگان در ردّ بر زیدیّه

یکی دیگر از مشایخ متکلّمینِ امامیّه در بابِ غیبتِ امام زمان علیه السلام می گوید:

عَنْ مَسائِلَ وَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَعْلَمُوا أَنَّ القَوْلَ بِغَيْبَةِ صاحِبِ الزَّمانِ عليه السلام مَبْنِيٌّ عَلَى القَوْلِ بِإِمامَةِ آبائِهِ عليهم السلام، وَ القَوْلُ بِإِمامَةِ آبائِهِ عليهم السلام مَبْنِيٌّ عَلَى القَوْلِ بِتَصْدِيقِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم في إِمامَتِهِ وَ إِمامَةِ آبائِهِ عليهم السلام، وَ ذٰلِكَ أَنَّ هذا بابٌ شَرْعِيٌّ وَ لَيْسَ بِعَقْلِيٍّ مَحْضٍ، وَ الكَلامُ فِي الشَّرْعِيّاتِ مَبْنِيٌّ عَلَى الكِتابِ وَ السُّنَّةِ، كَما قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في شَيْءٍ (يَعْني فِي الشَّرْعِيّاتِ) فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَ (إِلَى) الرَّسُولِ»[1] فَمَتىٰ شَهِدَ لَنا الكِتابُ وَ السُّنَّةُ وَ حُجَّةُ العَقْلِ فَقَوْلُنا هُوَ المُجْتَبىٰ، وَ نَقُولُ: إِنَّ جَميعَ طَبَقاتِ الزَّيْدِيَّةِ وَ الإِمامِيَّةِ قَدِ اتَّفَقُوا عَلىٰ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم قالَ: «إِنِّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي أَهْلَ بَيْتي، وَ هُمَا الخَليفَتانِ مِنْ بَعْدِي، وَ إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ». وَ تَلَقَّوا هٰذَا الحَديثَ بِالقَبُولِ، فَوَجَبَ أَنَّ الكِتابَ لا يَزالُ مَعَهُ مِنَ العِتْرَةِ مَنْ يَعْرِفُ

عامّهٔ مخالفين ما از ما پرسشهايى كرده‌اند و ايشان بايستى بدانند كه سخن در بابِ غيبت امام زمان عليه السلام مبنى بر قولِ امامت پدرانِ او عليهم السلام است و قول بر امامتِ پدران او عليهم السلام مبنى بر تصديقِ پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله وسلم است كه امامت او و پدرانش را إخبار فرموده است و اين از آنرو است كه اين موضوع يک مسئلهٔ شرعى است و عقلى محض نيست و سخن گفتن در شرعيات بايستى مبتنى بر كتاب و سنّت باشد، همچنانكه خداى تعالى فرموده است: اگر در امرى منازعه داشتيد ـ كه مقصود امور شرعيّه است ـ آن را به خدا و رسول ارجاع دهيد، پس هرگاه كه كتابِ خدا و سنّت پيامبر اكرم و حجّت عقل گواه ما باشد، سخن ما پسنديده و نيكو خواهد بود. ما مى‌گوئيم كه جميع طبقات زيديّه و اماميّه اتّفاق دارند كه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرموده است كه من از ميان شما مى‌روم و دو شيء نفيس و گرانبها در ميان شما باقى مى‌گذارم كه يكى كتاب الله و ديگرى عترت و اهلِ بيتم مى‌باشد و آن دو خليفهٔ منند و از يكديگر جدا نشوند تا آنكه در بهشت و كنار حوضِ كوثر بر من وارد شوند. و همهٔ فرقه‌ها اين حديث را تلقّى به قبول كرده‌اند، پس لازم است كه همواره كتابِ خدا همراه يكى از عترت باشد، همراه

---

۱ ـ النساء: ۵۹.

التَّنْزِيلَ وَ التَّأْوِيلَ عِلْماً يَقِيناً يُخْبِرُ عَنْ مُرادِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ كَما كانَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله یُخْبِرُ عَنِ الْمُرادِ وَ لا يَكُونُ مَعْرِفَتُهُ بِتَأْوِيلِ الكِتابِ اسْتِنْباطاً وَ لَا اسْتِخْراجاً، كَما لَمْ تَكُنْ مَعْرِفَةُ الرَّسُولِ صلّی الله علیه و آله بِذٰلِكَ اسْتِخْراجاً وَ لَا اسْتِنْباطاً وَ لا اسْتِدْلالاً وَ لا عَلىٰ ما تَجُوزُ عَلَيْهِ اللُّغَةُ وَ تَجْري عَلَيْهِ الْمُخاطَبَةُ، بَلْ يُخْبِرُ عَنْ مُرادِ اللهِ وَ يُبَيِّنُ عَنِ اللهِ بَياناً تَقُومُ بِقَوْلِهِ الْحُجَّةُ عَلَى النّاسِ، كَذٰلِكَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مَعْرِفَةُ عِتْرَةِ الرَّسُولِ صلّی الله علیه و آله بِالْكِتابِ عَلىٰ يَقينٍ وَ مَعْرِفَةٍ وَ بَصِيرَةٍ، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ في صِفَةِ رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله: «قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي»[1] فَأَتْباعُهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ عِتْرَتِهِ هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُونَ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مُرادَهُ مِنْ كِتابِهِ عَلىٰ يَقِينٍ وَ مَعْرِفَةٍ وَ بَصِيرَةٍ، وَ مَتىٰ لَمْ يَكُنِ الْمُخْبِرُ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مُرادَهُ ظاهِراً مَكْشُوفاً فَإِنَّهُ يَجِبُ عَلَيْنا أَنْ نَعْتَقِدَ أَنَّ الكِتابَ لا يَخْلُو مِنْ مَقْرُونٍ بِهِ مِنْ عِتْرَةِ الرَّسُولِ صلّی الله علیه و آله يَعْرِفُ التَّأْوِيلَ وَ التَّنْزِيلَ إِذِ الْحَدِيثُ يُوجِبُ ذٰلِكَ.

۱ ــ یوسف: ۱۰۸.

کسی که تأویل و تنزیل کتاب الله را به علم یقینی بداند و از مرادِ خدای تعالی اخبار کند، همچنانکه رسول الله صلّی الله علیه و آله از مرادِ آیات إخبار می فرمود، و بایستی که معرفت او به تأویل کتاب از روی استنباط و اجتهاد نباشد، کما آنکه معرفتِ رسول الله صلّی الله علیه و آله از روي استنباط و اجتهاد نبود و صِرفاً بر علم لغت و مخاطبات استناد نمی فرمود، بلکه مُرادُالله را از طریقِ خدای تعالی بیان می کرد تا با بیانش حجّتِ الهی بر مردم تمام شود، و همچنین بایستی معرفتِ عِترتِ رسول الله صلّی الله علیه و آله بر کتاب الهی از روی یقین و معرفت و بصیرت باشد؛ خدای تعالی در وصفِ پیامبرش فرموده است: بگو این راه و روش من است، من و هر کس که از من تبعیّت کند با علم و بصیرت به خدای تعالی می خوانیم. و أتباع او و از اهل و فرزندان و عترتش همان کسانی هستند که از طریق خدای تعالی با یقین و معرفت و بصیرت مراد او را از کتاب الله باز گویند، و هر گاه مُخبری که از طریق خدای تعالی مراد الله را بیان می کند ظاهر و هُویدا نباشد، بر ما واجب است که معتقد باشیم قرآن کریم از همنشینی با فردی از عِترت رسول صلّی الله علیه و آله بر کنار نیست که تأویل و تنزیل آن را بداند، زیرا حدیث ثَقَلَین آن را ایجاب می کند.

وَ قالَ عُلَماءُ الإِمامِيَّةِ: قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّ اللهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى العالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ»[۱] فَوَجَبَ بِعُمُومِ هٰذِهِ الآيَةِ أَنْ لا يَزالُ فِي آلِ إِبْراهِيمَ مُصْطَفىً وَ ذٰلِكَ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَنَّسَ النّاسَ فِي هٰذَا الكِتابِ جِنْسَيْنِ فَاصْطَفَىٰ جِنْساً مِنْهُمْ وَ هُمُ الأَنْبِياءُ وَ الرُّسُلُ وَ الخُلَفاءُ عليهم السلام وَ جِنْساً أُمِرُوا بِاتِّباعِهِمْ، فَمادامَ فِي الأَرْضِ مَنْ بِهِ حاجَةٌ إِلىٰ مُدَبِّرٍ وَ سائِسٍ وَ مُعَلِّمٍ وَ مُقَوِّمٍ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ بِإِزائِهِمْ مُصْطَفىً مِنْ آلِ إِبْراهِيمَ وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ المُصْطَفىٰ مِنْ آلِ إِبْراهِيمَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ» وَ قَدْ صَحَّ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله وسلم وَ أَميرَالمُؤْمِنِينَ وَ الحَسَنَ وَ الحُسَيْنَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمُ المُصْطَفَوْنَ مِنْ آلِ إِبْراهِيمَ، فَوَجَبَ أَنْ يَكُونَ المُصْطَفىٰ بَعْدَ الحُسَيْنِ عليه السلام مِنْهُ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ» وَ مَتىٰ لَمْ تَكُنِ الذُّرِّيَّةُ مِنْهُ لا تَكُونُ الذُّرِّيَّةُ بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ إِلّا أَنْ تَكُونَ فِي بَطْنٍ دُونَ

علمای إمامیّه گفته اند: خدای تعالی فرموده است: خداوند آدم و نوح وآل‌ابراهیم و آل عِمران را بر جهانیان برگزید، ذُرّیّه ای که بعضی از ایشان ازنسل‌بعضی دیگر بودند. و بر طبق عموم این آیه واجب است که پیوسته ازخاندان‌ابراهیم علیه السلام برگزیده‌ای باشد و این از آن رواست که خدای تعالی در این کتاب مردم را به دو دسته تقسیم کرده است یک دسته را برگزیده و ایشان انبیاء و رسولان و خلفاء علیهم السلام هستند؛ و دستهٔ دیگر را برگزیده و به آنها امر فرموده که از دستهٔ اوّل پیروی کنند و مادام که در کرهٔ زمین کسی باشد که نیازمند مدبّر و رهبر و معلّم و نگاهبان باشد، واجب است در مقابلِ ایشان برگزیده‌ای ازآل‌ابراهیم باشد و این برگزیدهٔ از آل ابراهیم بایستی از اولادِ و ذَراری او باشد، زیرا خدای تعالی فرموده است: «ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ» و می دانیم که رسولِ خدا و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام برگزیدگان از آل ابراهیم هستند و لازم است که برگزیدهٔ پس از امام حسین علیه السلام نیز از ایشان باشد زیرا کلام «ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ» بر آن دلالت دارد. و آنگاه که ذرّیّه از نسلِ او نباشد، آن ذَراریِ از یکدیگر نخواهند بود و ممکن است که بعضی از این ذرّیّه از یک بطن باشند،

۱ ـ آل عمران: ۳۳ و ۳۴.

جَميعِهِمْ وَ كانَتِ الإمامَةُ قَدِ انْتَقَلَتْ عَنِ الحَسَنِ إلىٰ أَخيهِ الحُسَيْنِ عليهما السلام وَجَبَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُ وَ مِنْ صُلْبِهِ مَنْ يَقُومُ مَقامَهُ، وَ ذٰلِكَ مَعْنىٰ قَوْلِهِ تَعالىٰ: «ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللهُ سَميعٌ عَليمٌ»، فَدَلَّتِ الآيَةُ عَلى ما دَلَّتِ السُّنَّةُ عَلَيْهِ.

[دليلٌ آخَرُ عَلىٰ وُجُودِ الإمامِ الغائِبِ:]

وَ قالَ بَعْضُ عُلَماءِ الإماميَّةِ: كانَ الواجِبُ عَلَيْنا وَ عَلىٰ كُلِّ عاقِلٍ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِالقُرْآنِ وَ بِجَميعِ الأَنْبياءِ الَّذينَ تَقَدَّمَ كَوْنُهُمْ كَوْنَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أَنْ يَتَأَمَّلَ حالَ الأُمَمِ الماضِيَةِ وَ القُرُونِ الخالِيَةِ، فَإذا تَأَمَّلْنا وَجَدْنا حالَ الرُّسُلِ وَ الأُمَمِ المُتَقَدِّمَةِ شَبيهَةً بِحالِ أُمَّتِنا وَ ذٰلِكَ أَنَّ قُوَّةَ كُلِّ دينٍ كانَتْ في زَمَنِ أَنْبيائِهِمْ عليهم السلام إنَّما كانَتْ مَتىٰ قَبِلَتِ الأُمَمُ الرُّسُلَ فَكَثُرَ أَتْباعُ الرَّسُولِ في عَصْرِهِ وَ دَهْرِهِ فَلَمْ تَكُنْ أُمَّةٌ كانَتْ أَطْوَعَ لِرَسُولِها بَعْدَ أَنْ قَوِيَ أَمْرُ الرَّسُولِ في هٰذِهِ الأُمَّةِ، لِأَنَّ الرُّسُلَ الَّذينَ عَلَيْهِمْ دارَتِ الوَحْيِ قَبْلَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله نُوحٌ وَ إبْراهيمُ وَ مُوسىٰ وَ عيسىٰ عليهم السلام هُمُ الرُّسُلُ الَّذينَ في يَدِ-

---

مانند امام حسن و امام حسین که امامت از حضرت مجتبی به حضرت‌سیّد‌الشّهداء علیهما السلام انتقال یافت و واجب است که از او و از پشتش امامی باشد که جانشین او شود، و این معنای سخن خدای تعالی است که: «ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ و اللهُ سَميعٌ عَليمٌ» پس آیهٔ شریفه نیز بر همان معنایی که سنّت و حدیثِ ثقلَین بر آن تأکید دارد دلالت می کند.

دلیلی دیگر بر وجود امام غائب علیه السلام

یکی از علماء امامیّه گفته است: بر ما و بر هر عاقلی که ایمان به خدا و رسولش و پیامبران پیشین داشته باشد، لازم است که در حال امّتهای پیشین تأمّل نماید، و اگر در احوال ایشان تأمّل کنیم می یابیم که حال رسولان و امّتهای گذشته شبیه حال اُمّت ماست و این از آن رو است که قوّت هر دینی در زمان پیامبران گذشته مربوط به پذیرفتن و اقبال اُمّتها به رسولان الهی بوده است و این خود موجب کثرت پیروان آن پیامبر در عصر و زمانهٔ ایشان می شده است، و هیچ اُمّتی را نمی شناسیم که مطیع تر از اُمّت اسلامی در برابرِ پیامبرش باشد، زیرا انبیاء بزرگی که پیش از پیامبر اکرم دائر مدار وحی و شریعت بودند عبارتند از نوح و ابراهیم

الأُمَمِ آثارُهُمْ وَ أَخْبارُهُمْ، وَ وَجَدْنا حالَ تِلْكَ الأُمَمِ اعْتَرَضَ فِي دِينِهِمُ الوَهْنُ فِي المُتَمَسِّكِينَ بِهِ لِتَرْكِهِمْ كَثِيراً مِمّا كانَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ مُحافَظَتُهُ فِي أَيّامِ رُسُلِهِمْ وَ بَعْدَ مُضِيِّ رُسُلِهِمْ وَ كَذٰلِكَ ما قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الكِتابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»[۱].

وَ بِذٰلِكَ وَصَفَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَمْرَ تِلْكَ القُرُونِ فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصَّلوٰةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً»[۲] وَ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِهٰذِهِ الأُمَّةِ: «وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ»[۳].

وَ فِي الأَثَرِ «أَنَّهُ يَأْتِي عَلَى النّاسِ زَمانٌ لا يَبْقىٰ فِيهِمْ مِنَ الإِسْلامِ إِلّا اسْمُهُ، وَ مِنَ القُرْآنِ إِلّا رَسْمُهُ» وَ قالَ النَّبِيُّ صلّی الله علیه و آله: «إِنَّ الإِسْلامَ بَدَأَ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً، فَطُوبىٰ

و موسی و عیسی علیهما السلام، اینها پیامبرانی هستند که اخبار و آثارشان در دست مردم است و می‌یابیم که احوال این امّتها به واسطهٔ عدم محافظت و رعایت پیروانشان در زمان رسولان و یا پس از آنها دستخوش وهن و سستی گردیده است و این همان است که خدای تعالی فرموده است: رسول ما به نزد شما آمده است تا بسیاری از چیزهایی را که از کتاب پنهان کردید برایتان بیان کند و از بسیاری هم صرفنظر نماید.

خدای تعالی این اُمّت‌ها را بدین صفت وصف کرده و می‌فرماید: بعد از ایشان گروهی آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی شهوات نمودند و به زودی گمراهی را ملاقات کنند. و خدای تعالی به این امّت فرموده است: مانند کسانی نباشید که پیش از این بدانها کتاب آسمانی داده شد و مدّتِ ایشان طولانی گردید و دل‌هایشان را قساوت فرا گرفت.

و در روایت است که: زمانی بر مردم آید که از اسلام جز اسمی نماند و از قرآن بجز رسم و خطّی باقی نباشد، و پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله فرموده است: اسلام غریبانه آغاز گردید و به زودی نیز به غربت باز گردد و خوشا بر حال غریبان. پس

۱ ـ المائدة: ۱۵. ۲ ـ مريم: ۵۹. ۳ ـ الحديد: ۱۶.

لِلْغُرَباءِ» فَكانَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ يَبْعَثُ في كُلِّ وَقْتٍ رَسُولاً يُجَدِّدُ لِتِلْكَ الأُمَمِ مَا انْمَحى مِنْ رُسُومِ الدِّينِ وَ اجْتَمَعَتِ الأُمَّةُ إلّا مَنْ لا يُلْتَفَتُ إلَى اخْتِلافِهِ، وَ دَلَّتِ الدَّلائِلُ العَقْلِيَّةُ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ خَتَمَ الأَنْبِياءَ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَلا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَ وَجَدْنا أَمْرَ هٰذِهِ الأُمَّةِ في اسْتِعْلاءِ الباطِلِ عَلَى الحَقِّ وَ الضَّلالِ عَلى الهُدىٰ بِحالٍ زَعَمَ كَثيرٌ مِنْهُمْ أَنَّ الدّارَ اليَوْمَ دارُ كُفْرٍ وَ لَيْسَتْ بِدارِ الإِسْلامِ، ثُمَّ لَمْ يَجْرِ عَلىٰ شَيْءٍ مِنْ أُصُولِ شَرائِعِ الإِسْلامِ ما جرىٰ في بابِ الإمامَةِ، لِأَنَّ هٰذِهِ الأُمَّةَ لَمْ يَقُمْ لَهُم بِالإمامَةِ مُنْذُ قُتِلَ الحُسَيْنُ عليه السلام إمامٌ عادِلٌ لا مِنْ بَني أُمَيَّةَ وَ لا مِنْ وُلْدِ عَبّاسٍ الَّذينَ جارَتْ أَحْكامُهُم عَلىٰ أَكْثَرِ الخَلْقِ، وَ نَحْنُ وَ الزَّيْدِيَّةُ وَ عامَّةُ المُعْتَزِلَةِ وَ كَثيرٌ مِنَ المُسْلِمينَ يَقُولُونَ: إنَّ الإمامَ لا يَكُونُ إلّا مَنْ ظاهِرُهُ ظاهِرُ العَدالَةِ، فَالأُمَّةُ في يَدِ الجائِرينَ يَلْعَبُونَ بِهِم وَ يَحْكُمُونَ في أَمْوالِهِمْ وَ أَبْدانِهِمْ بِغَيْرِ حُكْمِ اللهِ، وَ ظَهَرَ أَهْلُ الفَسادِ عَلىٰ أَهلِ الحَقِّ، وَ عَدِمَ اجْتِماعُ الكَلِمَةِ. ثُمَّ وَجَدْنا طَبَقاتِ الأُمَّةِ كُلَّهم يُكَفِّرُ بَعْضُهُمْ بَعضاً، وَ يَبْرَءُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعضٍ.

خدای تعالی در هر دوره‌ای رسولی را مبعوث می فرموده تا آثار و رسوم از میان رفته را تجدید کند و همهٔ امّت اسلامی ـ بجز کسانی که بدیشان التفات نمی شود ـ اتّفاق دارند و دلایل عقلیّه نیز بر این مطلب دلالت دارد که خدای تعالی سلسلهٔ نبوّت را به وجود پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله ختم فرمود و هیچ پیامبری پس از وی نخواهد آمد و امر این امّت را می بینیم به جایی رسیده است که باطل بر حقّ و گمراهی بر هدایت غلبه کرده است به گونه‌ای که بسیاری پنداشته‌اند این سرا، سرای کفر است و دارالاسلامی وجود ندارد و بر سر هیچیک از اصول شریعت اسلامی وارد نشده است آنچه که بر موضوع امامت وارد گردیده است زیرا از زمان شهادت امام حسین عليه السلام تا کنون نه از بنی اُمیّه و نه از بنی عبّاس که بر اکثر مردم حکومت کرده‌اند، امام عادلی قیام نکرده است، با آنکه ما و زیدیّه و معتزله و اکثر مسلمانان همه می گوئیم که امام بایستی عادل و ظاهرالصّلاح باشد، امّا امّت بازیچهٔ حکومت‌های ستمکار گردیده‌اند و بر اموال و نفوسشان برخلاف دستورات الهی حکومت می کنند و اهل فساد بر اهل حقّ غلبه کرده و اتّحاد کلمه معدوم گشته است و می بینیم که طبقات امّت یکدیگر را تکفیر کرده و

ثُمَّ تَأَمَّلْنا أَخبارَ الرَّسُولِ صلّى الله عليه وآله وسلّم فَوَجَدْناها قَدْ وَرَدَتْ بِأَنَّ الأَرْضَ تُمْلأُ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً بِرَجُلٍ مِنْ عِتْرَتِهِ . فَدَلَّنا هٰذَا الحَديثُ عَلىٰ أَنَّ القِيامَةَ لا تَقُومُ عَلىٰ هٰذِهِ الأُمَّةِ إِلّا بَعْدَ ما مُلِئَتِ الأَرْضُ عَدْلاً . فَإِنَّ هٰذَا الدِّينَ الَّذي لا يَجُوزُ عَلَيْهِ النَّسْخُ وَ لا التَّبْديلُ سَيَكُونُ لَهُ ناصِرٌ يُؤَيِّدُهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ كَما أَيَّدَ الأَنْبِياءَ وَ الرُّسُلَ لَمّا بَعَثَهُمْ لِتَجْديدِ الشَّرائِعِ وَ إِزالَةِ ما فَعَلَهُ الظّالِمُونَ . فَوَجَبَ لِذٰلِكَ أَنْ تَكُونَ الدَّلائِلُ عَلىٰ مَنْ يَقُومُ بِما وَصَفْناهُ مَوْجُودَةً غَيْرَ مَعْدُومَةٍ . وَ قَدْ عَلِمْنا عامَّةَ اخْتِلافِ الأُمَّةِ وَ سَبَرْنا أَحْوالَ الفِرَقِ . فَدَلَّنا أَنَّ الحَقَّ مَعَ القائِلِينَ بِالأَئِمَّةِ الاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السّلام دُونَ مَنْ سِواهُمْ مِنْ فِرَقِ الأُمَّةِ . وَ دَلَّنا ذٰلِكَ عَلىٰ أَنَّ الإِمامَ اليَوْمَ هُوَ الثّاني عَشَرَ مِنْهُمْ . وَ أَنَّهُ الَّذي أَخْبَرَ رَسُولُ ـ اللهِ صلّى الله عليه وآله وسلّم بِهِ وَ نَصَّ عَلَيْهِ .

وَ سَنُورِدُ في هٰذَا الكِتابِ ما رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله وسلّم في عَدَدِ الأَئِمَّةِ عليهم السّلام وَ أَنَّهُمْ

از یکدیگر براءت می جویند.

و وقتی که در اخبار رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم تأمّل می کنیم می بینیم که چنین وارد شده است که به وسیلهٔ یکی از خاندان او زمین پر از عدل و داد می شود، همچنانکه از ظلم و جور آکنده شده باشد. این حدیث ما را دلالت می‌کند که قیامت بر پا نمی شود مگر آنکه زمین پر از عدل و داد شده باشد. این دینی که نسخ و تبدیل ندارد، یاوری خواهد داشت که خدای تعالی او را تأیید فرماید، همچنانکه پیامبران و رسولان را که برای تجدید شرایع و نابودی کردار ستمکاران فرستاده بود تأیید کرده است و واجب است که دلائل بر وجود کسی که به چنین کاری قیام می‌کند موجود باشد و مفقود نباشد. و ما همهٔ اختلافات اُمّت اسلامی را دانستیم و احوالِ همهٔ فرقه ها را بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که حقّ با فرقهٔ اثنی عشریّه است و نه غیر ایشان، و در این روزگار امام بر حقّ، دوازدهمین امام ایشان است، و او همان کسی است که رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم از او خبر داده و بوجود او تصریح فرموده است.

و به زودی در این کتاب روایات پیامبر اکرم صلّى الله عليه وآله وسلّم را در عدد ائمّهٔ عليهم السّلام که

اثْناعَشَرَ، وَ النَّصّ عَلَى القائِمِ الثّاني عَشَرَ، وَ الإِخْبارُ بِغَيْبَتِهِ قَبْلَ ظُهُورِهِ وَ قِيامِهِ بِالسَّيْفِ إِنْ شاءَ اللهُ تَعالىٰ.

[اعْتِراضاتٌ لِلزَّيْدِيَّةِ:]

قالَ بَعْضُ الزَّيْدِيَّةِ: «إِنَّ الرِّوايَةَ الَّتي دَلَّتْ عَلىٰ أَنَّ الأَئِمَّةَ اثْنىٰ عَشَرَ قَوْلٌ أَحْدَثَهُ الإِمامِيَّةُ قَرِيباً وَ وَلَّدُوا فيهِ أَحاديثَ كاذِبَةً».

فَنَقُولُ ـ وَ بِاللهِ التَّوفيقُ ـ: إِنَّ الأَخْبارَ في هٰذَا البابِ كَثِيرَةٌ وَ المَفْزَعُ وَ المَلْجَأُ إِلىٰ نَقَلَةِ الحَدِيثِ وَ قَدْ نَقَلَ مُخالِفُونا مِنْ أَصْحابِ الحَدِيثِ نَقْلاً مُسْتَفِيضاً مِنْ حَدِيثِ عَبْدِاللهِ بْنِ ـ مَسْعُودٍ ما حَدَّثَنا بِهِ أَحْمَدُ بْنُ الحَسَنِ القَطّانِ المَعْرُوفُ بِأَبِي عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِرَبِّهِ الرّازِيّ وَ هُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ لِأَصْحابِ الحَدِيثِ قالَ: حَدَّثَنا أَبُويَزِيدَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ خَلَفِ بْنِ يَزِيدَ المَرْوَزِيُّ بِالرَّيِّ في شَهْرِ رَبِيعِ الأَوَّلِ سَنَةَ اثْنَيْنِ وَ ثَلاثَمِائَةٍ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ إِبْراهِيمَ الحَنْظَلِيِّ في سَنَةِ ثَمانٍ وَ ثَلاثِينَ وَ مِائَتَيْنِ المَعْرُوفِ بِإِسْحاقَ بْنِ راهَوَيْهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ ـ يَحْيىٰ، عَنْ هِشامٍ، عَنْ مُجالِدٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ قالَ: بَيْنا نَحْنُ عِنْدَ عَبْدِاللهِ ابْنِ مَسْعُودٍ نَعْرِضُ مَصاحِفَنا عَلَيْهِ إِذْ قالَ لَهُ فَتًى شابٌّ: هَلْ عَهِدَ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

دوازده امامند خواهيم آورد و نصوصى كه بر امام دوازدهم و اعلان اين مطلب كه پيش از ظهور و قيامش كه با شمشير خواهد بود غيبت اختيار خواهد كرد، همه را إن شاء الله تعالى ذكر خواهيم كرد.

اعتراضهاى زيديّه

يكى از زيديّه گفته است: روايتى كه بر اين مطلب دلالت دارد كه ائمّه دوازده تن مى‌باشند، گفته‌اى است كه آن را اماميّه به تازگى ساخته و در اين موضوع احاديث دروغى پرداخته‌اند.

و ما در پاسخ او ـ به توفيق الهى ـ مى‌گوئيم: أخبار در اين باب بسيار است و راه درست آن است كه به ناقلان حديث رجوع كنيم و محدّثين اهل سنّت نيز بطور مُستفيض آن را از عبدالله بن مسعود روايت كرده‌اند. مسروق مى‌گويد: نزد عبدالله بن مسعود نشسته بوديم و مصاحف خود را بر وى عرضه مى‌داشتيم، بناگاه جوانى نورس به وى گفت: آيا پيامبرتان به شما سفارش كرده است كه پس

كَمْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ خَليفَةً ؟ قالَ : إنَّكَ لَحَدَثُ السِّنِّ وَ إنَّ هٰذا شَيْءٌ ما سَأَلَني عَنْهُ أَحَدٌ مِنْ قَبْلِكَ ، نَعَمْ عَهِدَ إلَيْنا نَبِيُّنا صلّى الله عليه وآله أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنا عَشَرَ خَليفَةً بِعَدَدِ نُقَباءِ بَني- إسْرائيلَ .

وَ قَدْ أَخْرَجْتُ بَعْضَ طُرُقِ هٰذَا الحَديثِ في هٰذَا الكِتابِ وَ بَعْضَها في كِتابِ النَّصِّ عَلَى الأَئِمَّةِ الاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام بِالإمامَةِ . وَ نَقَلَ مُخالِفُونا مِنْ أَصْحابِ الحَديثِ نَقْلاً ظاهِراً مُسْتَفيضاً مِنْ حَديثِ جابِرِبْنِ سَمُرَةَ ما حَدَّثَنا بِهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِبْنِ إسْحاقَ الدِّيْنَوَرِيُّ ، وَ كانَ مِنْ أَصْحابِ الحَديثِ قالَ : حَدَّثَني أَبُوبَكْرِبْنِ أَبي داوُدَ ، عَنْ إسْحاقَ بْنِ إبْراهيمَ بْنِ- شاذانَ ، عَنِ الوَليدِبْنِ هِشام ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ ذَكْوانَ قالَ : حَدَّثَني أَبي ، عَنْ أَبيهِ ، عَنْ ابْنِ- سيرينَ ، عَنْ جابِرِبْنِ سَمُرَةَ السُّوائيِّ قالَ : كُنّا عِنْدَ النَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله فَقالَ : يَلي هٰذِهِ الأُمَّةَ اثْناعَشَرَ ، قالَ : فَصَرَخَ النّاسُ فَلَمْ أَسْمَعْ ما قالَ : فَقُلْتُ لِأَبي - وَكانَ أَقْرَبَ إلىٰ رَسُولِ اللهِ مِنّي - : ما قالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله ؟ فَقالَ : قالَ : كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ وَ كُلُّهُمْ لايُرىٰ مِثْلُهُمْ .

وَ قَدْ أَخْرَجْتُ طُرُقَ هٰذَا الحَديثِ أَيضاً ، وَ بَعْضُهُمْ رَوىٰ «اثْنا عَشَرَ أَميراً» ، وَ بَعْضُهُمْ رَوىٰ «اثْناعَشَرَ خَليفَةً» فَدَلَّ ذٰلِكَ عَلىٰ أَنَّ الأَخْبارَ الَّتي في يَدِ الإماميَّةِ ، عَنِ

از وى چند خليفه خواهند آمد؟ و او گفت : تو نوجوانى و اين سؤالى است كه قبل از تو كسى از من نپرسيده است ، آرى پيامبر ما صلّى الله عليه وآله به ما سفارش كرده است كه پس از وى دوازده خليفه به عدد نقيبان بنى اسرائيل خواهند بود .

و من بعضى از طرق اين حديث را در اين كتاب و بعضى ديگر را در كتاب نصّ براﺋمّهٔ اثنى عشر عليهم السلام گردآورى كرده‌ام و باز محدّثين اهل سنّت بطور مستفيض و ظاهر ازجابربن سَمُرَه نقل كرده‌اندكه گفت : نزد پيامبر صلّى الله عليه وآله بوديم واوفرمود : بر اين اُمّت دوازده تن ولايت كنند . راوى گويد : مردم فرياد كردند و من نشنيدم كه او چه فرمود ، به پدرم كه نزديكتر به رسول خدا بود گفتم رسول خدا چه فرمود؟ او گفت : فرمود كه ايشان همگى از قريشند و مثل و مانند ايشان ديده نمى شود .

و مَن طُرُق اين حديث را نيز گردآورى كردم و بعضى از ايشان چنين روايت كرده‌اند : «اثنا عشر اميراً» يعنى دوازده امير ، و بعضى ديگر روايت كرده‌اند : اثنا عشر خليفة ، يعنى دوازده خليفه ، اينها دلالت دارد كه اخبارى كه در دست اماميّه

النَّبيِّ صلّى الله عليه و آله و سلّم وَ الأَئِمَّـةِ عليهم السلام بِذِكْرِ الأَئِمَّـةِ الاثْنَي عَشَرَ أَخْبارٌ صَحيحَةٌ[1].

[اعْتِراضٌ آخَرُ:]

قالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «فَإِنْ كانَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم قَدْ عَرَّفَ أُمَّتَهُ أَسْماءَ الأَئِمَّةِ الاثْنَي عَشَرَ فَلِمَ ذَهَبُوا عَنْهُ يَميناً وَ شِمالاً وَ خَبَطُوا هٰذَا الخَبْطَ العَظِيمَ»؟

فَقُلْنا لَهُم: إِنَّكُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم اسْتَخْلَفَ عَلِيّاً عليه السلام وَ جَعَلَهُ الإِمامَ بَعْدَهُ وَ نَصَّ عَلَيْهِ وَ أَشارَ إِلَيْهِ وَ بَيَّنَ أَمْرَهُ وَ شَهَرَهُ، فَما بالُ أَكْثَرُ الأُمَّةِ ذَهَبَتْ عَنْهُ وَ تَباعَدَتْ مِنْهُ حَتّىٰ خَرَجَ مِنَ المَدينَةِ إِلىٰ يَنْبُع، وَ جَرىٰ عَلَيْهِ ما جَرىٰ، فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام لَمْ يَسْتَخْلِفْهُ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم فَلِمَ أَوْدَعْتُمْ كُتُبَكُمْ ذٰلِكَ وَ تَكَلَّمْتُمْ عَلَيْهِ، فَإِنَّ النّاسَ قَدْ يَذْهَبُونَ عَنِ الحَقِّ وَ إِنْ كانَ واضِحاً، وَ عَنِ البَيانِ وَ إِنْ كانَ مَشْرُوحاً كَما ذَهَبُوا

از پیغمبر اکرم صلّى الله عليه و آله و سلّم و ائمّهٔ اطهار عليهم السلام است که ائمّهٔ دوازده تن می‌باشند، اخباری صحیح است.

اعتراضی دیگر

زیدیّه می‌گویند: اگر رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم اسماء ائمّهٔ دوازده‌گانه را به امّتش معرّفی فرموده است پس چرا از آن روی گردانیده و به چپ و راست رفته و این خطای عظیم را مرتکب شده‌اند؟

در پاسخ به ایشان می‌گوئیم: شما اعتقاد دارید که رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم علیّ عليه السلام را جانشین خود ساخته و امام گردانیده و تصریح به وی فرموده و شخص وی را به مردم نموده و معرّفی کرد، پس چرا اکثر امّت از وی روی گردانیده و دوری گزیدند تا به غایتی که آن حضرت از مدینه به یَنْبُع رفت و بر او گذشت آنچه که گذشت؟ اگر بگوئید علیّ عليه السلام را رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم جانشین خود قرار نداد، پس چرا کتابهای خود را از این مطلب آکنده ساخته و دربارهٔ آن سخن می‌گوئید. آری گاهی مردم از حقّ واضح و بیان روشن، اعراض می‌کنند، چنانچه از

۱ ـ روی أحمد في مسنده هذا الحديث و نحوه من أربع و ثلاثين طريقاً عن جابر بن سَمُرة راجع المسند ج ۵ ص ۸۷ الی ص ۱۰۸. و رواه الخطيب أيضاً في التاريخ ج ۱۴ ص ۳۵۳ من حديث جابر بن سمرة و نحوه في ج ۶ ص ۲۶۳ من حديث عبدالله بن عمرو. و أخرجه مسلم في صحيحه كتاب الإمارة بطرق عديدة من حديث جابر.

عَنِ التَّوحيدِ إِلَى التَّلحِيدِ، وَ مِنْ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» إِلَى التَّشبيهِ.

[اِعْتِراضٌ آخَرُ:]

قالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «وَ مِمّا تُكَذِّبُ بِهِ دَعْوَى الإِمامِيَّةِ أَنَّهُمْ زَعَمُوا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه‌السلام نَصَّ لَهُمْ عَلىٰ إِسْماعيلَ وَ أَشارَ إِلَيْهِ في حَياتِهِ، ثُمَّ إِنَّ إِسْماعيلَ ماتَ في حَياتِهِ فَقالَ: «ما بَدا لِلّٰهِ في شَيْءٍ كَما بَدا لَهُ في إِسْماعيلَ ابْني» فَإِنْ كانَ الخَبَرُ الاِثْنا عَشَرَ صَحيحاً فَكانَ لا أَقَلَّ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ يَعْرِفَ خَواصُّ شيعَتِهِ لِئَلّا يَغْلَطَ هُوَ وَهُمْ هٰذَا الغَلَطَ العَظيمَ».

فَقُلْنا لَهُمْ: بِمَ قُلْتُمْ إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه‌السلام نَصَّ عَلىٰ إِسْماعيلَ بِالإِمامَةِ؟ وَ ما ذٰلِكَ الخَبَرُ؟ وَ مَنْ رَواهُ؟ وَ مَنْ تَلَقّاهُ بِالقَبُولِ؟ فَلَمْ يَجِدُوا إِلىٰ ذٰلِكَ سَبيلاً. وَ إِنَّما هٰذِهِ حِكايَةٌ وَلَّدَها قَوْمٌ قالُوا بِإِمامَةِ إِسْماعيلَ، لَيْسَ لَها أَصْلٌ، لِأَنَّ الخَبَرَ بِذِكْرِ الأَئِمَّةِ الاِثْني عَشَرَ عليهم‌السلام قَدْ رَواهُ الخاصُّ وَ العامُّ، عَنِ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وَ الأَئِمَّةِ عليهم‌السلام، وَ قَدْ أَخْرَجْتُ ما

توحید روی بر تافته و به إلحاد اقبال می کنند و از آیهٔ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» اعراض کرده و به تشبیه می گرایند.

اعتراضی دیگر

زیدیّه می گویند: از جملهٔ اموری که ادّعای امامیّه را باطل می سازد این است که ایشان معتقدند جعفربن محمّد علیه‌السلام بر امامت اسماعیل تصریح فرموده و در حیاتش وی را به امامت معرّفی کرده است و آنگاه که اسماعیل فوت کرد فرمود: خداوند در هیچ امری بدا نکرد چنانچه دربارهٔ فرزندم اسماعیل بدا کرد، پس اگر خبری که ائمّه را دوازده تن می داند صحیح بود، لااقلّ بایستی جعفر بن محمّد و خواصّ اصحابش آن را می دانستند تا مرتکب این خطای بزرگ نشوند.

در جواب ایشان می گوئیم: از کجا می گوئید که جعفر بن محمّد علیه‌السلام بر امامت اسماعیل تصریح کرده است و خبر آن کجاست؟ و چه کسی آن را تلقّی به قبول کرده است؟ ایشان راه به جایی ندارند و جز این نیست که این خبر را کسانی ساخته اند که قائل به امامت اسماعیلند و اصلی برای آن نیست، زیرا خبر دوازده امام را خاصّ و عامّ از پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام روایت کرده اند و من

رُوِيَ عَنْهُمْ في ذٰلِكَ في هٰذَا الكِتابِ. فَأَمّا قَوْلُهُ: «ما بَدا لِلّٰهِ في شَيْءٍ كَما بَدا لَهُ في إسْماعيلَ ابْني» فَإنَّهُ يَقُولُ ما ظَهَرَ لِلّٰهِ أَمْرٌ كَما ظَهَرَ لَهُ في إسْماعيلَ ابْني إذا اخْتَرَمَهُ في حَياتي لِيُعْلَمَ بِذٰلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ بِإمامٍ بَعْدي. وَ عِنْدَنا مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْدُو لَهُ اليَوْمَ في شَيْءٍ لَمْ يَعْلَمْهُ أَمْسِ فَهُوَ كافِرٌ وَ البَراءَةُ مِنْهُ واجِبَةٌ، كَما رُوِيَ عَنِ الصّادِقِ عليه السلام:

حَدَّثَنا أَبي - رضي الله عنه - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى العَطّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرانَ الأَشْعَرِيِّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُو عَبْدِاللهِ الرّازيُّ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ الحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانَ، عَنْ عَمّارٍ، عَنْ أَبي بَصيرٍ؛ وَ سَماعَةَ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ الصّادِقِ عليه السلام قالَ: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ يَبْدُولَهُ في شَيْءٍ اليَوْمَ لَمْ يَعْلَمْهُ أَمْسِ فَابْرَؤُوا مِنْهُ».

وَ إنَّمَا البَداءُ الَّذي يُنْسَبُ إلَى الإماميَّةِ القَوْلُ بِهِ هُوَ ظُهُورُ أَمْرِهِ. يَقُولُ العَرَبُ بَدا لي شَخْصٌ أَيْ ظَهَرَ لي، لا بَدا نَدامَةٌ، تَعالَى اللهُ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوّاً كَبيراً.

وَ كَيْفَ يَنُصُّ الصّادِقُ عليه السلام عَلىٰ إسْماعيلَ بِالإمامَةِ مَعَ قَوْلِهِ فيهِ: «إنَّهُ عاصٍ لا

آنچه از ایشان در این باب وارد شده است در این کتاب نقل کرده‌ام. امّا گفتهٔ او که فرموده است: خداوند در هیچ امری بَدا نکرد چنانکه دربارهٔ فرزندم اسماعیل بَدا کرد، او در این کلام می‌فرماید که امری بر خداوند ظاهر نشد چنانکه دربارهٔ فرزندم اسماعیل ظاهر شد، زیرا او را در حیاتم از من ستاند تا معلوم شود او پس از من امام نیست و به نظر ما کسی که معتقد باشد که امروز برای خدا چیزی آشکار می‌شود که دیروز آن را نمی‌دانسته کافر است و بیزاری جستن از او واجب است، چنانچه از امام جعفر صادق عليه السلام روایت شده است.

ابوبصیر و سَماعه از امام صادق عليه السلام چنین روایت کنند که فرمود: هرکس معتقد باشد که امروز چیزی بر خداوند آشکار می‌شود که دیروز آن را نمی‌دانسته است، پس بایستی از او بیزار باشید. و بدائی که به امامیّه نسبت داده می‌شود که آن را می‌گویند عبارت از آشکار شدن امر خدای تعالی است. عرب می‌گوید: بَدا لي شَخْصٌ یعنی شخصی بر من ظاهر شد و نه آنکه پشیمانی آشکار گردید که خدای تعالی از آن برتر است.

و چگونه امام صادق عليه السلام بر امامت اسماعیل تصریح کرده است در حالی که

يُشْبِهُنِي وَ لا يُشْبِهُ أَحَداً مِنْ آبائي».

حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرانَ الأَشْعَرِيِّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي ـ عُمَيْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ راشِدٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَباعَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ إِسْماعِيلَ، فَقالَ: عاصٍ، لا يُشْبِهُنِي وَ لا يُشْبِهُ أَحَداً مِنْ آبائي».

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ؛ وَ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ حَمّادٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرارَةَ قالَ: «ذَكَرْتُ إِسْماعِيلَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَقالَ: وَ اللهِ لا يُشْبِهُنِي وَ لا يُشْبِهُ أَحَداً مِنْ آبائي».

حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْجَبّارِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرانَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتارِ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ ـ صَبِيحٍ قالَ: جاءَنِي رَجُلٌ فَقالَ لِي: تَعالَ حَتّى أُرِيَكَ ابْنَ الرَّجُلِ قالَ: فَذَهَبْتُ مَعَهُ، قالَ: فَجاءَ بِي إِلَى قَوْمٍ يَشْرَبُونَ، فِيهِمْ إِسْماعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، قالَ: فَخَرَجْتُ مَغْمُوماً فَجِئْتُ إِلَى الْحِجْرِ فَإِذا إِسْماعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ مُتَعَلِّقٌ بِالْبَيْتِ يَبْكِي قَدْ بَلَّ أَسْتارَ الْكَعْبَةِ بِدُمُوعِهِ، قالَ:

دربارهٔ او فرموده است: او عاصی است و شباهتی به من و پدرانم ندارد.

حسن بن راشدمی‌گویدازامام صادق عليه السلام دربارهٔ اسماعیل پرسش کردم، فرمود: او عاصی است و شباهتی به من و پدرانم ندارد.

عبید بن زراره می‌گوید از اسماعیل نزد پدرش امام صادق عليه السلام یاد کردم و آن حضرت فرمود: به خدا سوگند او شباهتی به من ندارد و شبیه هیچ یک از پدرانم نمی‌باشد؛

ولید بن صَبیح می‌گوید مردی به نزد من آمد و گفت بیا تا فرزند آن مرد بزرگ را به تو نشان بدهم، همراه او رفتم و مرا به نزد گروهی میگسار برد و اسماعیل بن جعفر در میان ایشان بود، گوید اندوهناک از آنجا خارج شدم و به بیت‌الله در آمدم و ناگهان اسماعیل بن جعفر را نزد «حجر» دیدم که به بیت آویخته بود و گریه می‌کرد و پرده‌های کعبه را به اشک دیدهٔ خود تر کرده بود، گوید

فَخَرَجْتُ أَشْتَدُّ، فَإذا إسْماعيلُ جالِسٌ مَعَ القَوْمِ، فَرَجَعْتُ فَإذا هُوَ آخِذٌ بِأَسْتارِ الكَعْبَةِ قَدْ بَلَّها بِدُمُوعِهِ، قالَ: فَذَكَرْتُ ذٰلِكَ لِأَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَقالَ: لَقَدِ ابْتُلِيَ ابْني بِشَيْطانٍ يَتَمَثَّلُ في صُورَتِهِ.

وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ الشَّيْطانَ لا يَتَمَثَّلُ في صُورَةِ نَبِيٍّ وَلا في صُورَةِ وَصِيِّ نَبِيٍّ، فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَنُصَّ عَلَيْهِ بِالإمامَةِ مَعَ صِحَّةِ هٰذا القَوْلِ مِنْهُ فيهِ؟!.

[اعْتِراضٌ آخَرُ:]

قالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «بِأَيِّ شَيْءٍ تَدْفَعُونَ إمامَةَ إسْماعيلَ وَما حُجَّتُكُمْ عَلَى الإسْماعيلِيَّةِ القائِلينَ بِإمامَتِهِ؟».

قُلْنا لَهُمْ: نَدْفَعُ إمامَتَهُ بِما ذَكَرْنا مِنَ الأَخْبارِ وَبِالأَخْبارِ الوارِدَةِ بِالنَّصِّ عَلَى الأَئِمَّةِ الاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام وَبِمَوْتِهِ في حَياةِ أَبيهِ. فَأَمَّا الأَخْبارُ الوارِدَةُ بِالنَّصِّ عَلَى الأَئِمَّةِ الاثْنَيْ عَشَرَ فَقَدْ ذَكَرْناها في هٰذا الكِتابِ.

بیرون آمدم و می دویدم و اسماعیل را دیدم که با آن قوم نشسته است، دوباره بازگشتم و او را دیدم که پرده‌های خانهٔ خدا آویخته است و آن را به اشک دیده خود تر ساخته است، گوید این مطلب را به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم فرمود: پسرم گرفتار شیطانی شده است که به صورت او در می آید.

و روایت شده است که شیطان به صورت نبیّ و یا وصیّ پیامبری در نمی آید، و چگونه ممکن است به امامت او تصریح کرده باشد در حالی که سخن فوق را دربارهٔ وی بیان کرده است.

اعتراضی دیگر

زیدیّه می گویند: به چه دلیلی امامت اسماعیل را مردود می دانید و دلیل شما علیه اسماعیلیّه که او را امام می دانند چیست؟

در جواب ایشان می گوئیم: امامت او را به واسطهٔ همین اخباری که ذکر کردیم، و اخباری که در امامت ائمّهٔ دوازده گانه وارد شده است و همچنین به واسطهٔ فوت او در زمان حیات پدرش ردّ می کنیم؛ و اخباری که در امامت ائمّهٔ دوازده گانه وارد شده است در همین کتاب ذکر خواهیم کرد.

وَ أَمَّا الْأَخْبارُ الْوارِدَةُ بِمَوْتِهِ في حَياةِ الصّادِقِ عليه السلام ما حَدَّثَنا بِهِ أَبي ـ رضي الله عنه ـ قالَ حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعيدٍ، عَنْ فَضالَةَ بْنِ أَيّوبَ؛ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضّالٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ سَعيدِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْأَعْرَجِ قالَ: قالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام: لَمّا ماتَ إِسْماعيلُ أَمَرْتُ بِهِ وَ هُوَ مُسَجّىً أَنْ يُكْشَفَ عَنْ وَجْهِهِ فَقَبَّلْتُ جَبْهَتَهُ وَ ذَقَنَهُ وَ نَحْرَهُ، ثُمَّ أَمَرْتُ بِهِ فَغُطِّيَ، ثُمَّ قُلْتُ: اكْشِفُوا عَنْهُ فَقَبَّلْتُ أَيْضاً جَبْهَتَهُ وَ ذَقَنَهُ وَ نَحْرَهُ، ثُمَّ أَمَرْتُهُمْ فَغَطَّوْهُ، ثُمَّ أَمَرْتُ بِهِ فَغُسِّلَ، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ قَدْ كُفِّنَ فَقُلْتُ: اكْشِفُوا عَنْ وَجْهِهِ، فَقَبَّلْتُ جَبْهَتَهُ وَ ذَقَنَهُ وَ نَحْرَهُ وَ عَوَّذْتُهُ، ثُمَّ قُلْتُ: دَرِّجُوهُ. فَقُلْتُ: بِأَيِّ شَيْءٍ عَوَّذْتَهُ؟ قالَ: بِالْقُرْآنِ.

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ: في هٰذَا الْحَديثِ فَوائِدُ: أَحَدُها الرُّخْصَةُ بِتَقْبيلِ جَبْهَةِ الْمَيِّتِ وَ ذَقَنِهِ وَ نَحْرِهِ قَبْلَ الْغُسْلِ وَ بَعْدَهُ، إِلّا أَنَّهُ مَنْ مَسَّ مَيِّتاً قَبْلَ الْغُسْلِ بِحَرارَتِهِ فَلا غُسْلَ عَلَيْهِ، فَإِنْ مَسَّهُ بَعْدَ ما يَبْرُدُ فَعَلَيْهِ الْغُسْلُ، وَ إِنْ مَسَّهُ بَعْدَ الْغُسْلِ فَلا غُسْلَ عَلَيْهِ،

امّا اخباری که به فوت او در زمان حیات پدرش دلالت دارد چنین است: سعید بن عبدالله اعرج گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چون اسماعیل مُرد و پوششی بر وی افکنده بودند، دستور دادم رویش را گشودند و پیشانی و چانه و بالای سینه‌اش را بوسیدم و گفتم رویش را بپوشانند، دیگر بار گفتم رویش را بگشایید و برای بار دوم پیشانی و چانه و بالای سینه‌اش را بوسیدم و گفتم رویش را پوشانیدند و دستور دادم غُسلش دهند و کفنش کنند و بر او در آمدم و گفتم رویش را بگشایید و پیشانی و چانه و بالای سینه‌اش را بوسیدم و او را تعویذ کردم و گفتم او را در گور نهید، راوی گوید: عرض کردم به چه او را تعویذ کردید؟ فرمود: به قرآن.

مؤلّف این کتاب گوید در این حدیث فوائد چندی نهفته است: اوّل رخصت بوسیدن پیشانی و چانه و بالای سینهٔ متوفّا است، چه پیش از غسل باشد و چه پس از آن، منتهی اگر پیش از غسل هنوز حرارت بدن متوفّا زایل نشده باشد غسلی بر او واجب نیست و اگر پس از سرد شدن متوفّا باشد، بایستی غسل مسّ میّت نماید؛ و اگر پس از غسل دادن متوفّا باشد غسلی ندارد و اگر در حدیث ذکر

فَلَوْ وَرَدَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ الصَّادِقَ عليه‌السلام اغْتَسَلَ بَعْدَ ذٰلِكَ أَوْلَمْ يَغْتَسِلْ لَعَلِمْنا بِذٰلِكَ أَنَّهُ مَسَّهُ قَبْلَ الْغُسْلِ بِحَرارَتِهِ أَوْ بَعْدَ ما بَرَدَ.

وَ لِلْخَبَرِ فائِدَةٌ اُخْرىٰ وَ هِيَ أَنَّهُ قالَ: أَمَرْتُ بِهِ فَغُسِّلَ وَ لَمْ يَقُلْ غَسَّلْتُهُ، وَ فِي هٰذَا الْحَديثِ أَيْضاً ما يُبْطِلُ إِمامَةَ إِسْماعيلَ لِأَنَّ الإمامَ لا يُغَسِّلُهُ إِلّا إِمامٌ إِذا حَضَرَهُ[1].

حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَليدِ ـ رحمه‌الله ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفّارُ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ؛ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزيدَ، عَنِ ابْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبي كَهْمَسٍ قالَ: حَضَرْتُ مَوْتَ إِسْماعيلَ وَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه‌السلام جالِسٌ عِنْدَهُ فَلَمّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ شَدَّ لَحْيَيْهِ وَ غَطّاهُ بِالْمِلْحَفَةِ، ثُمَّ أَمَرَ بِتَهْيِئَتِهِ، فَلَمّا فَرَغَ مِنْ أَمْرِهِ دَعا بِكَفَنِهِ وَ كَتَبَ في حاشِيَةِ الْكَفَنِ «إِسْماعيلُ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ».

شده بود که امام صادق عليه‌السلام، پس از بوسیدن غسل کرده یا نه، می‌دانستیم که مسّ قبل از غسل او، در حال گرمی جنازه بوده و یا پس از سرد شدن آن.

فایدهٔ دیگر خبر آن است که در آن فرمود «دستور دادم غسلش دهند» و نفرمود «غسلش دادم» و این خود دلیل است که اسماعیل امام نبوده است، زیرا اگر امامی بر جنازهٔ امامی حاضر شود، بایستی همو جنازه را غُسل دهد و لا غیر.

خبر دیگری که بر فوت اسماعیل در زمان حیات پدرش دلالت دارد چنین است: أبي كَهْمَس گوید من وقت مرگ اسماعیل حاضر بودم و امام صادق عليه‌السلام بر بالینش نشسته بود و چون مرگ او فرا رسید چانه‌هایش را بست و مَلحَفه‌ای بر وی کشید و دستور داد او را تجهیز کنند و چون از کار او فارغ شد، کفنی خواست و در حاشیهٔ آن نوشت: «إسماعيل يَشْهد أنْ لا إلٰهَ إلاّ الله» یعنی اسماعیل شهادت می‌دهد که هیچ معبودی جز الله نیست.

۱ ـ فيه نظر لانّه يمكن أن يقال الاخبار الّتي وردت بانّ الامام لا يغسله الّا الامام مع ضعف سندها لا تدلُّ على وجوب المباشرة إنّما دلالته على أنّ وليّ الامام في التّجهيز هو الامام الّذي بعده سواء يباشر ذلك بنفسه أو أمر من يفعل باذنه أو برضاه إن غاب. و في التّهذيب ج ۱ ص ۳۲۱، و الاستبصار ج ۱ ص ۲۰۷. باب كيفيّة غسل الميّت بطريق صحيح أعلائي عن معاوية بن عمّار قال «أمرني أبو عبدالله عليه‌السلام أن أعصر بطنه، ثمّ أوضيه بالاشنان ثمّ اغسل رأسه بالسّدر و لحييه، ثم أفيض على جسده منه، ثمّ أدلك به جسده، ثمّ أفيض عليه ثلاثاً، ثمّ أغسله بالماء القراح ثمّ أفيض عليه الماء بالكافور و بالماء القراح و أطرح فيه سبع ورقات سدر».

حَدَّثَنا أَبي ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ أَخيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي حَمْزَةَ، عَنْ مُرَّةَ مَولىٰ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ قالَ: لَمّا ماتَ إِسْماعِيلُ فَانْتَهىٰ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام إِلَى القَبْرِ أَرْسَلَ نَفْسَهُ فَقَعَدَ عَلىٰ جانِبِ القَبْرِ لَمْ يَنْزِلْ فِي القَبْرِ، ثُمَّ قالَ: هٰكَذا صَنَعَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله بِإِبْراهيمَ وَلَدِهِ.

حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ قالَ: حَدَّثَنَا الحُسَيْنُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَبانٍ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ سَعيدٍ، عَنِ القاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَني هاشِمٍ قالَ: لَمّا ماتَ إِسْماعِيلُ خَرَجَ إِلَيْنا أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام فَتَقَدَّمَ السَّريرَ بِلا حَذاءٍ وَلا رِداءٍ.

حَدَّثَنا أَبي ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ أَخيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ حَريزٍ، عَنْ إِسْماعيلَ بْنِ جابِرٍ وَ الأَرْقَطِ ابْنِ عَمِّ أَبي عَبْدِاللهِ قالَ: كانَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام عِنْدَ إِسْماعيلَ حينَ قُبِضَ، فَلَمّا رَأَى الأَرْقَطُ جَزَعَهُ قالَ: يا أَباعَبْدِاللهِ قَدْماتَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله، قالَ: فَارْتَدَعَ، ثُمَّ قالَ: صَدَقْتَ أَنَا لَكَ اليَوْمَ أَشْكُرُ.

حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى العَطّارُ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ هاشِمٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الخَطّابِ، عَنْ عَمْرِوبْنِ عُثْمانَ الثَّقَفِيِّ، عَنْ أَبي كَهْمَسٍ قالَ: حَضَرْتُ مَوْتَ إِسْماعيلَ بْنِ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام : فَرَأَيْتُ

مُرّه مولایِ محمّد بن خالد گوید: چون اسماعیل مُرد، امام صادق علیه السلام تا کنارِ قبرِ او پیش آمد، خود را رها کرد و بر کنارِ قبر نشست، امّا در قبر فرود نیامد و فرمود رسول خدا صلّى الله عليه وآله در مرگ فرزندش ابراهیم چنین کرد.

مردی از بنی هاشم گوید: وقتی اسماعیل مُرد، امام صادق علیه السلام نزد ما آمد و در جلوی تابوت بی‌کفش و رِداء حرکت می‌کرد.

اسماعیل بن جابر و ارقط پسر عموی امام صادق علیه السلام گویند: وقتی اسماعیل قبض روح می‌شد، امام صادق علیه السلام نزد وی بود، چون ارقط بی‌تابی آن حضرت را دید عرض کرد: ای اباعبدالله، رسول خدا نیز از دنیا رفت. راوی گوید: امام خودداری کرد و فرمود: امروز از تو متشکّرم.

ابو کَهْمَس گوید: در مرگِ اسماعیل فرزندِ امام صادق علیه السلام حاضر بودم و آن

أَباعَبْدِاللهِ عليه السلام وَ قَدْ سَجَدَ سِجْدَةً فَأَطالَ السُّجُودَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَنَظَرَ إِلَيْهِ قَليلاً وَ نَظَرَ إِلىٰ وَجْهِهِ ثُمَّ سَجَدَ سِجْدَةً أُخْرىٰ أَطْوَلَ مِنَ الأُولىٰ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَدْ حَضَرَهُ المَوْتُ فَغَمَضَهُ وَ رَبَطَ لِحْيَيْهِ وَ غَطّىٰ عَلَيْهِ مِلْحَفَةً، ثُمَّ قامَ وَ قَدْ رَأَيْتُ وَجْهَهُ وَ قَدْ دَخَلَهُ مِنْهُ شَيْءٌ اللهُ أَعْلَمُ بِهِ، قالَ: ثُمَّ قامَ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ فَمَكَثَ ساعَةً، ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنا مُدَّهِناً مُكْتَحِلاً عَلَيْهِ ثِيابٌ غَيْرُ الثِّيابِ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِ وَ وَجْهُهُ غَيْرُ الَّذي دَخَلَ بِهِ فَأَمَرَ وَ نَهىٰ في أَمْرِهِ حَتّىٰ إِذا فَرَغَ مِنْهُ دَعا بِكَفَنِهِ فَكَتَبَ في حاشِيَةِ الكَفَنِ «إِسْماعيلُ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ».

حَدَّثَنا أَبي ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعيلَ بْنِ بَزيعٍ، عَنْ أَبِي الحَسَنِ ظَريفِ بْنِ ناصِحٍ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ قالَ: ماتَتِ ابْنَةٌ لِأَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَناحَ عَلَيْها سَنَةً، ثُمَّ ماتَ لَهُ وَلَدٌ آخَرُ فَناحَ عَلَيْهِ سَنَةً، ثُمَّ ماتَ إِسْماعيلُ فَجَزَعَ عَلَيْهِ جَزَعاً شَديداً فَقَطَعَ النَّوْحَ، قالَ: فَقيلَ لِأَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام: أَصْلَحَكَ اللهُ أَيُناحُ في دارِكَ؟ فَقالَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قالَ لَمّا ماتَ حَمْزَةُ: «لَيَبْكِيَنَّ

حضرت را دیدم که سجده‌ای کرد و آن را طولانی ساخت، آنگاه سر از سجده برداشت و کمی در وی نگاه کرد و رویش را نگریست، سپس سجدهٔ دیگری کرد که طولانی‌تر از سجدهٔ اوّل بود، آنگاه سر برداشت در حالی که اسماعیل مُرده بود؛ چشم او را بر هم نهاد و چانه‌اش را بست و مِلْحَفه‌ای بر وی کشید و برخاست و من صورت او را دیدم که از این حادثه چندان متأثّر بود که خدا می‌داند؛ برخاست و داخل منزلش شد و پس از ساعتی درنگ، در حالی که آراسته، مُعَطَّر، سُرمه کشیده و جامه عوض کرده بود، به نزد ما آمد و چهره‌اش آن چهرهٔ قبلی نبود و دربارهٔ او دستوراتی داد و چون از آن کار فارغ شد، کفن او را خواست و بر حاشیهٔ آن نوشت: اِسْماعیل یَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّااللهُ. یعنی: اسماعیل شهادت می‌دهد که هیچ معبودی جز الله نیست.

حسن بن زید گوید: دختری از امام صادق عليه السلام فوت کرد و یک سال بر او نوحه کرد؛ دیگر بار پسری از آن حضرت فوت کرد و یکسال هم بر او نوحه نمود؛ آنگاه اسماعیل فوت کرد و امام نوحه را قطع کرده و بر او جَزَع شدیدی نمود، راوی گوید به امام صادق عليه السلام گفتند: أَصْلَحَکَ اللهُ! آیا در خانهٔ شما نوحه

حَمْزَةُ لا بَواكِيَ لَهُ».

حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ مَتِّيل الدَّقّاقُ قالَ: حَدَّثَنا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضّالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ الكُوفِيِّ قالَ: لَمّا حَضَرَتْ إسْماعِيلَ بْنَ أبي عَبْدِاللهِ الوَفاةُ جَزَعَ أبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام جَزَعاً شَديداً، قالَ: فَلَمّا غَمَّضَهُ دَعا بِقَميصٍ غَسيلٍ أوْ جَديدٍ فَلَبِسَهُ ثُمَّ تَسَرَّحَ وَ خَرَجَ يَأْمُرُ وَ يَنْهى، قالَ: فَقالَ لَهُ بَعْضُ أصْحابِهِ: جُعِلْتُ فِداكَ لَقَدْ ظَنَنّا أنْ لا يَنْتَفِعَ بِكَ زَماناً لِما رَأَيْنا مِنْ جَزَعِكَ، قالَ: «إنّا أهْلُ بَيْتٍ نَجْزَعُ مالَمْ تَنْزِلِ المُصِيبَةُ، فَإذا نَزَلَتْ صَبَرْنا».

حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ أحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقّاقُ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ أبي عَبْدِاللهِ الكُوفِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إسْماعِيلَ البَرْمَكِيُّ قالَ: حَدَّثَنا الحُسَيْنُ بْنُ الهَيْثَمِ قالَ: حَدَّثَنا عَبّادُ ابْنُ يَعْقُوبَ الأسَدِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَنْبَسَةُ بْنُ بِجادٍ العابِدُ قالَ: لَمّا ماتَ إسْماعِيلُ بْنُ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَ فَرَغْنا مِنْ جَنازَتِهِ جَلَسَ الصّادِقُ جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ عليهما السلام وَ جَلَسْنا حَوْلَهُ وَ هُوَ مُطْرِقٌ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقالَ: «أيُّهَا النّاسُ إنَّ هذِهِ الدُّنْيا دارُ فِراقٍ وَ دارُ الْتِواءٍ لادارُ-

---

می شود؟ فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله وقتی حمزه شهید شد فرمود: بایستی برحمزه گریه کنند چرا که او زنانِ گریه کن ندارد.

محمّد بن عبدالله کوفیّ گوید: چون مرگ اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام فرا رسید، آن حضرت سخت بی تابی نمود، راوی گوید چون چشمان او را بست یک پیراهن پاکیزه و شسته و یا نو طلب کرد و آن را بر تن نمود، سپس محاسن خود را شانه کرد و بیرون آمد و دستوراتی داد، آنگاه یکی از اصحابش گفت: فدایت شوم وقتی بی تابی شما را دیدیم پنداشتیم تا مدّتی از شما بی بهره خواهیم بود و امام فرمود: ما اهل‌بیتی هستیم که تا مصیبت نیامده، بی تابیم و چون فرود آمد بردبار خواهیم بود.

عَنْبَسَة بن بجاد عابد گوید: وقتی اسماعیل بن جعفر بن محمّد علیهما السلام درگذشت و از کار جنازهٔ او فارغ شدیم، امام صادق علیه السلام نشست و ما هم به گِرد او نشستیم و آن حضرت به زمین می‌نگریست. آنگاه سر بلند کرد و فرمود: ای مردم، این دنیا دار جدائی و سرائی کج مدار است و خانه‌ای مستوی و استوار نیست با

اسْتواءٍ عَلىٰ أَنَّ فِراقَ المَأْلُوفِ حَرْقَةٌ لا تَدْفَعُ وَ لَوْعَةٌ لا تُرَدُّ وَ إِنَّما يَتَفاضَلُ النّاسُ بِحُسْنِ العَزاءِ وَ صِحَّةِ الفِكرِ، فَمَنْ لَمْ يَثْكَلْ أَخاهُ ثَكَلَهُ أَخُوهُ، وَ مَنْ لَمْ يُقَدِّمْ وَلَداً كانَ هُوَ المُقَدَّمُ دُونَ الوَلَدِ»، ثُمَّ تَمَثَّلَ عليه السلام بِقَولِ أَبي خَراش الهُذَليّ يَرْثي أَخاهُ.

وَلا تَحْسَبي أَنّي تَناسَيْتُ عَهْدَهُ * وَلٰكِنَّ صَبْرِي يا أُمَيمُ جَميل[1].

[اِعْتِراضٌ آخَرُ:]

قالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «لَوْ كانَ خَبَرُ الأَئِمَّةِ الاثْنَيْ عَشَرَ صَحيحاً لَما كانَ النّاسُ يَشُكُّونَ بَعْدَ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام فِي الإمامَةِ حَتّىٰ يَقُولَ طائِفَةٌ مِنَ الشّيعَةِ بِعَبْدِاللهِ وَ طائِفَةٌ بِإِسْماعيلَ وَ طائِفَةٌ تَتَحَيَّرُ، حَتّىٰ أَنَّ الشّيعَةَ مِنْهُمْ مَنِ امْتَحَنَ عَبْدَاللهِ بْنَ الصّادِقِ فَلَمّا لَمْ يَجِدْ عِنْدَهُ ما أَرادَ خَرَجَ وَ هُوَ يَقُولُ: إِلىٰ أَيْنَ؟ إِلَى المُرْجِئَةِ؟ أَمْ إِلَى القَدَرِيَّةِ؟ أَمْ إِلَى الحَرُورِيَّةِ؟ وَ إِنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ سَمِعَهُ يَقُولُ هٰذا فَقالَ لَهُ: «لا إِلَى المُرْجِئَةِ، وَ لا إِلَى القَدَرِيَّةِ، وَ لا إِلىٰ

آنکه جدائی از دلبستگان شراره‌ای است که دفع نشود و سوزشی در او نیست که باز نگردد، و مردم در این میدان به واسطهٔ حُسن عزاداری و تفکّر صحیح از یکدیگر سبقت می‌جویند و کسی که بر داغ برادرش ننشیند، برادرش او را داغدار کند، و کسی که فرزندش را به گور نفرستد فرزندش او را به گور خواهد فرستاد. سپس به این شعر ابی خراش هُذَلي که در رَثای برادرش گفته است تَمَثّل جست: گمان مبر که پیمان دوستی تو را فراموش کردم، امّا ای بیني شکسته! شکیبائی من زیباست.

اعتراضي ديگر

زیدیّه می‌گویند: اگر خبر دوازده امام صحیح بود، مردم پس از فوت امام جعفر صادق عليه السلام شکّ و تردید در امامت نمی‌کردند تا به غایتی که طایفه‌ای از شیعه گفتند امامْ عبدالله است و طایفه‌ای دیگر گفتند امامْ اسماعیل است و طایفه‌ای هم متحیّر شدند و یکی از ایشان عبدالله بن صادق را آزمود و چون او را شایسته ندید از نزد او بیرون آمد و گفت به کجا رو کنم؟ آیا به مُرْجِئه یا قَدَریّه یا حَروریّه؟ و موسی بن جعفر سخن او را شنید و فرمود: نه به مُرجئه و نه به

۱ ـ في بعض النسخ «يا إمام جميل»

الحَرُورِيَّةِ، وَلٰكِن إِلَيَّ». فَانْظُروا مِنْ كَمْ وَجْهٍ يُبْطَلُ خَبَرُ الاثْنَيْ عَشَرَ أَحَدُها جُلُوسُ عَبْدِاللهِ لِلْإِمامَةِ، وَ الثّاني إِقْبالُ الشِّيعَةِ إِلَيْهِ، وَ الثّالِثُ حَيْرَتُهُمْ عِنْدَ امْتِحانِهِ، وَ الرّابِعُ أَنَّهُمْ لَمْ يَعْرِفُوا أَنَّ إِمامَهُمْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ حَتّىٰ دَعاهُمْ مُوسىٰ إِلىٰ نَفْسِهِ، وَ فِي هٰذِهِ المُدَّةِ ماتَ فَقيهُهُمْ زُرارَةُ بْنُ أَعْيَنَ وَ هُوَ يَقُولُ وَ المُصْحَفُ عَلىٰ صَدْرِهِ: «اللّٰهُمَّ إِنّي أَئْتَمُّ بِمَنْ أَثْبَتَ إِمامَتَهُ هٰذا المُصْحَفُ».

فَقُلْنا لَهُمْ: إِنَّ هٰذا كُلَّهُ غُرورٌ مِنَ القَوْلِ وَ زُخْرُفٌ، وَ ذٰلِكَ أَنّا لَمْ نَدَّعِ أَنَّ جَميعَ الشِّيعَةِ عَرَفَ في ذٰلِكَ العَصْرِ الأَئِمَّةَ الاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام بِأَسْمائِهِمْ، وَ إِنَّما قُلْنا: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله أَخْبَرَ أَنَّ الأَئِمَّةَ بَعْدَهُ الاثْنا عَشَرَ، الَّذينَ هُمْ خُلَفاؤُهُ وَ أَنَّ عُلَماءَ الشِّيعَةِ قَدْ رَوَوا هٰذَا الحَديثَ بِأَسْمائِهِمْ وَ لا يُنْكَرُ أَنْ يَكُونَ فيهِمْ واحِدٌ أَوِ اثْنانِ أَوْ أَكْثَرُ لَمْ يَسْمَعُوا بِالحَديثِ، فَأَمّا زُرارَةُ بْنُ أَعْيَنَ فَإِنَّهُ ماتَ قَبْلَ انْصِرافِ مَنْ كانَ وَفَدَهُ لِيَعْرِفَ الخَبَرَ وَ لَمْ يَكُنْ سَمِعَ بِالنَّصِّ عَلىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام مِنْ حَيْثُ قَطَعَ الخَبَرُ عُذْرَهُ فَوَضَعَ المُصْحَفَ

قدَريّه و نه به حَروريّه، ولكن به سوى من رو كن، پس بنگريد كه خبر دوازده امام به چند طريق باطل مى شود، يكى جلوس عبدالله به مَسْند امامت؛ دوم اقبالِ شيعه به او؛ سوم سرگردانىِ شيعه موقع امتحان او؛ چهارم آنكه ايشان نمى دانستند امامشان موسى بن جعفر است، تا آنكه او ايشان را به جانب خود فرا خواند، و در خلال اين مدّت، فقيه ايشان زُرارَة بن أَعْيَن درگذشت و در حالى كه قرآن روى سينه‌اش بود مى‌گفت: خدايا! من كسى را امام مى‌دانم كه اين قرآن امامتش را اثبات كند.

و ما به ايشان مى گوئيم: اينها همه فريب و آراستن سخن به دروغ است، زيرا ما مدّعى نيستيم كه همهٔ شيعيان در آن عصر دوازده امام را به نام مى شناختند بلكه ما مى گوئيم رسول خدا صلى الله عليه وآله خبر داده است كه ائمّة پس از او دوازده امامند و دانشمندان شيعه اين حديث را با نام ائمّه روايت كرده‌اند و انكار نمى كنيم كه در ميان شيعه يک نفر يا دو نفر و يا بيشتر باشند كه اين حديث را نشنيده باشند. امّا زُرارة بن أَعْيَن، پس او كس فرستاد تا دربارهٔ خبر امامِ پس از حضرت صادق تحقيق كند و پيش از آنكه آن نماينده باز گردد، وفاتش فرا رسيد

الَّذِي هُوَ القُرْآنُ عَلىٰ صَدْرِهِ، وَ قالَ: اللّٰهُمَّ إِنِّي أَئْتَمُّ بِمَنْ يُثْبِتُ هٰذَا المُصْحَفُ إمامَتَهُ، وَ هَلْ يَفْعَلُ الفَقيهُ المُتَدَيِّنُ عِنْدَ اخْتِلافِ الأَمْرِ عَلَيْهِ إِلّا ما فَعَلَهُ زُرارَةُ، عَلىٰ أَنَّهُ قَدْ قيلَ: إِنَّ زُرارَةَ قَدْ كانَ عَلِمَ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه‌السلام وَ بِإِمامَتِهِ وَ إِنَّما بَعَثَ ابْنَهُ عُبَيْداً لِيَتَعَرَّفَ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه‌السلام هَلْ يَجُوزُ لَهُ إِظْهارُ ما يَعْلَمُ مِنْ إِمامَتِهِ أَوْ يَسْتَعْمِلُ التَّقِيَّةَ في كِتْمانِهِ، وَ هٰذا أَشْبَهُ بِفَضْلِ زُرارَةَ بْنِ أَعْيَنَ وَ أَلْيَقُ بِمَعْرِفَتِهِ.

حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ زِيادِ بْنِ جَعْفَرٍ الهَمَدانِيُّ ـ رضي‌الله‌عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ بْنِ هاشِمٍ قالَ: حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ عيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الهَمَدانِيِّ ـ رضي‌الله‌عنه ـ قالَ: قُلْتُ لِلرِّضا عليه‌السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ أَخْبِرْني عَنْ زُرارَةَ هَلْ كانَ يَعْرِفُ حَقَّ أَبيكَ عليه‌السلام؟ فَقالَ: نَعَمْ، فَقُلْتُ لَهُ: فَلِمَ بَعَثَ ابْنَهُ عُبَيْداً لِيَتَعَرَّفَ الخَبَرَ إِلىٰ مَنْ أَوْصَى الصّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهما‌السلام؟ فَقالَ: إِنَّ زُرارَةَ كانَ يَعْرِفُ أَمْرَ أَبي عليه‌السلام وَ نَصَّ أَبيهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّما بَعَثَ ابْنَهُ لِيَتَعَرَّفَ مِنْ أَبي عليه‌السلام هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَرْفَعَ التَّقِيَّةَ في إِظْهارِ أَمْرِهِ وَ نَصِّ ـ

و هنوز نصّ بر امامتِ موسى بن جعفر را نشنيده بود بطورى كه يقين حاصل كند و قطع عذر او بشود، پس قرآن را روى سينهٔ خود گذاشت و گفت: خدايا من به امامتِ كسى معتقدم كه اين قرآن امامتش را ثابت مى‌كند و آيا شخص فقيه متديّن هنگام اختلاف امر جز آن مى‌كند كه زراره كرد؟ علاوه بر اين گفته‌اند كه زراره به امر موسى بن جعفر و امامت او علم داشت ولى پسرش عُبَيد را فرستاد تا از موسى بن جعفر عليه‌السلام تحقيق كند كه آيا جايز است اظهار امامت او را بنمايد، يا آنكه با كتمان امامت او، تقيّه نمايد. و اين قول با فضل زُرارَة بن أعْيَن و معرفت او مناسبتر است.

ابراهيم بن محمّد هَمْدانىّ گويد: به امام رضا عليه‌السلام عرض كردم اى فرزندِ رسولِ خدا، مرا از حال زُراره خبر ده، آيا حقّ پدرت امامِ كاظم عليه‌السلام را مى‌شناخت؟ و او فرمود: آرى، گفتم پس چرا پسرش عُبَيد را فرستاد تا با خبر شود كه امام جعفر صادق عليه‌السلام چه كسى را وصىّ خود قرار داده است؟ فرمود: زُراره به مقام امامت پدرم عارف بود و نصّ امام صادق عليه‌السلام را دربارهٔ او مى‌دانست و جز اين نيست كه پسرش را فرستاد تا از پدرم كسب خبر كند كه آيا

أَبيهِ عَلَيْهِ، وَ أَنَّهُ لَمَّا أَبْطَأَ عَنْهُ ابْنُهُ طُولِبَ بِإِظْهارِ قَوْلِهِ في أَبي عليه السلام فَلَمْ يُحِبَّ أَنْ يَقْدَمَ عَلىٰ ذٰلِكَ دُونَ أَمْرِهِ، فَرَفَعَ المُصْحَفَ وَ قالَ: اللّٰهُمَّ إِنَّ إِمامي مَنْ أَثْبَتَ هٰذَا المُصْحَفُ إِمامَتَهُ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام.

وَ الخَبَرُ الَّذي احْتَجَّتْ بِهِ الزَّيْدِيَّةُ لَيْسَ فيهِ أَنَّ زُرارَةَ لَمْ يَعْرِفْ إِمامَةَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام وَ إِنَّما فيهِ أَنَّهُ بَعَثَ ابْنَهُ عُبَيْداً لِيَسأل عَنِ الخَبَرِ.

حَدَّثَنا أَبي - رضي الله عنه - قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى العَطّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى ابْنِ عِمْرانَ الأَشْعَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ زُرارَةَ، عَنْ أَبيهِ قالَ: لَمّا بَعَثَ زُرارَةُ عُبَيْداً ابْنَهُ إِلَى المَدينَةِ لِيَسأَلَ عَنِ الخَبَرِ بَعْدَ مُضِيِّ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَلَمّا اشْتَدَّ بِهِ الأَمْرُ أَخَذَ المُصْحَفَ وَ قالَ: مَنْ أَثْبَتَ إِمامَتَهُ هٰذَا المُصْحَفُ فَهُوَ إِمامي. وَ هٰذَا الخَبَرُ لا يُوجِبُ أَنَّهُ لَمْ يَعْرِف، عَلىٰ أَنَّ راوِيَ هٰذَا الخَبَرِ أَحْمَدُ بْنُ هِلالٍ وَ هُوَ مَجْرُوحٌ عِنْدَ مَشايِخِنا - رضي الله عنهم -.

حَدَّثَنا شَيْخُنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الوَليدِ - رضي الله عنه - قالَ: سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ -

---

برای او جایز است که تقیّه را در اظهار امر امامت و نصّ بر او کنار بگذارد؟ و چون پسرش دیر کرد و از او خواستند تا دربارهٔ پدرم کلامی بگوید، او دوست نداشت بی دستور امام سخنی بگوید، قرآن را برداشت و گفت: بارخدایا امام من ازفرزندانِ جعفربن محمّد علیهما السلام است وکسی است که این قرآن امامتِ اورااثبات کرده باشد.

و خبری هم که زیدیّه بدان احتجاج می‌کنند نمی‌گوید که زراره عارف به امامت موسی بن جعفر نبود، بلکه می‌گوید پسرش عبید را فرستاد تا کسب خبر کند.

محمّدبن‌عبداللّٰه‌بن‌زُراره از قول پدرش می‌گوید: وقتی زراره پس از درگذشت امام صادق علیه السلام پسرش عُبَید را به مدینه فرستاد تا کسب خبر کند و کار بر او سخت شد مُصحف را گرفت و گفت: کسی که این مُصحفْ امامت او را اثبات کند امام من است و این خبر نمی‌گوید که او عارف به امام نبود، به علاوه راوی آن خبر احمد بن هِلال است، و او نزد مشایخ ما مجروح و غیر موثّق است.

عَبْدِاللهِ يَقُولُ: ما رَأَيْنا وَ لا سَمِعْنا بِمُتَشَيِّعٍ رَجَعَ عَنِ التَّشَيُّعِ إِلَى النَّصْبِ إِلّا أَحْمَدَ بْنَ هِلالٍ، وَ كانُوا يَقُولُونَ: إِنَّ ما تَفَرَّدَ بِرِوايَتِهِ أَحْمَدُ بْنُ هِلالٍ فَلا يَجُوزُ اسْتِعْمالُهُ. وَ قَدْ عَلِمْنا أَنَّ النَّبِيَّ وَ الأَئِمَّةَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ لا يَشْفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارْتَضَى اللهُ دِينَهُ، وَ الشّاكُّ فِي الإِمامِ عَلى غَيْرِ دِينِ اللهِ، وَ قَدْ ذَكَرَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليهما السلام أَنَّهُ سَيَسْتَوْهِبُهُ مِنْ رَبِّهِ يَوْمَ القِيامَةِ.

حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الوَلِيدِ ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الصَّهْبانِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ العَبّاسِ، عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ الواسِطِيِّ، عَنْ أَبِي الحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام قالَ: ذُكِرَ بَيْنَ يَدَيْهِ زُرارَةُ بْنُ أَعْيَنَ فَقالَ: «وَ اللهِ إِنِّي سَأَسْتَوْهِبُهُ مِنْ رَبِّي يَوْمَ القِيامَةِ فَيَهَبُهُ لِي، وَيْحَكَ إِنَّ زُرارَةَ بْنَ أَعْيَنَ أَبْغَضَ عَدُوَّنا فِي اللهِ، وَ أَحَبَّ وَلِيَّنا فِي اللهِ».

حَدَّثَنا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى العَطّارُ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي العَبّاسِ الفَضْلِ بْنِ عَبْدِ المَلِكِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام أَنَّهُ قالَ: «أَرْبَعَةٌ أَحَبُّ

سعد بن عبدالله گويد: نديديم و نشنيديم كه كسى از مذهب تشيّع برگردد و ناصبى شود، مگر احمد بن هِلال كه چنين كرد، و مى‌گفتند هر روايتى كه تنها احمدبن هلال آن را روايت كرده باشد، عمل به آن جايز نيست. و مى‌دانيم كه پيامبر و ائمّه عليهم السلام شفاعت كسى را نمى‌كنند مگر آنكه خداوند دين او را بپسندد و كسى كه در امام ترديد كند بر دين خدا نيست و موسى بن جعفر عليهما السلام فرموده است كه فرداى قيامت ازپروردگارش عطا و بخشش براى زراره خواهد خواست.

دُرُست بن ابى منصور واسطىّ از ابوالحسن موسى بن جعفر عليهما السلام روايت كرده است كه وقتى نزد او از زُرارَة بن أَعْيَن نام برده شد فرمودند: به خدا سوگند روز قيامت از پروردگارم براى وى عطا و بخشش درخواست خواهم كرد. واى بر تو! زُرارة بن أَعْيَنْ دشمنِ ما را در راهِ خدا دشمن داشت و ولىّ ما را در راه خدا دوست داشت.

فضل بن عبدالمَلِك از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود: چهار تن نزد من محبوبترين خلايق اند، چه زنده باشند و چه مرده، بُرَيْد عِجْلى، زُرارة بن أَعْيَن،

النّاسِ إلَيَّ أحْياءً و أمْواتاً: بُرَيْدُ العِجْلِيُّ، وَ زُرارَةُ بْنُ أعْيَنَ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، وَ الأَحْوَلُ[1] أحَبُّ النّاسِ إلَيَّ أحْياءً وَ أمْواتاً».

فَالصّادِقُ عليه السلام لا يَجُوزُ أنْ يَقُولَ لِزُرارَةَ إنَّهُ مِنْ أحَبِّ النّاسِ إلَيْهِ وَ هُوَ لا يَعْرِفُ إمامَةَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام.

[اعْتِراضٌ آخَرُ:]

قالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «لا يَجُوزُ أنْ يَكُونَ مِنْ قَوْلِ الأنْبياءِ: إنَّ الأئِمَّةَ اثْنا عَشَرَ، لِأنَّ الحُجَّةَ باقِيَةٌ عَلىٰ هٰذِهِ الأُمَّةِ إلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ، وَ الاثْنا عَشَرَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلّى الله عليه و آله و سلّم قَدْ مَضىٰ مِنْهُمْ أحَدَ عَشَرَ، وَ قَدْ زَعَمَتِ الإماميَّةُ أنَّ الأرْضَ لا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ».

فَيُقالُ لَهُم: إنَّ عَدَدَ الأئِمَّةِ عليهم السلام اثْنا عَشَرَ، وَ الثّاني عَشَرَ هُوَ الَّذي يَمْلَأُ الأرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً، ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُ ما يَذْكُرُهُ مِنْ كَوْنِ إمامٍ بَعْدَهُ أوْ قِيامِ القِيامَةِ وَلَسْنا مُسْتَعْبِدينَ في ذٰلِكَ إلّا بِالإقْرارِ بِاثْنَي عَشَرَ إماماً وَ اعْتِقادِ كَوْنِ ما يَذْكُرُهُ الثّاني عَشَرَ عليه السلام بَعْدَهُ.

محمّد بن مسلم و اَحْوَل[1] آری ایشان در حیات و ممات محبوبترین مردم در نزدِ من می باشند.

و بر امام صادق علیه السلام روا نیست که بفرماید زُراره محبوبترین خلایق در نزد او است در حالی که او عارف به امامت موسی بن جعفر علیه السلام نباشد.

اعتراضی دیگر

زیدیّه می گویند: بر انبیاء جایز نیست که بگویند ائمّه دوازده نفرند، زیرا حجّت در این اُمّت تا روز قیامت باقی است و یازده امام از دوازده امام پس از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در گذشته اند و امامیّه می گویند که زمین خالی از حجّت نیست.

و به ایشان می گوئیم: ائمّهٔ دوازده نفرند و دوازدهمین ایشان کسی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد ساخت و پس از او نیز همان خواهد بود که او فرماید. یا پس از او امامی خواهد بود و یا آنکه قیامت برپا خواهد شد و اعتقاد ما در این باب، اقرار به امامت ائمّهٔ دوازده گانه است و آنچه که او دربارهٔ پس از آن فرماید.

---

۱ ـ یعنی محمد بن النعمان البجلي مؤمن الطاق.

حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إبْراهيمَ بْنِ إسْحاقَ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُالعَزيزِ بْنُ يَحْيىٰ قالَ: حَدَّثَنا إبْراهيمُ بْنُ فَهْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الحَسَنِ، عَنْ إسْماعيلَ بْنِ عُمَرَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ مُوسَى الوَجيهيِّ، عَنِ المِنْهالِ بْنِ عَمْروٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الحارِثِ قالَ: قُلْتُ لِعَليٍّ عليه السلام: يا أميرَالمُؤْمِنينَ أخْبِرْني بِما يَكُونُ مِنَ الأحْداثِ بَعْدَ قائِمِكُمْ؟ «قالَ: يَا ابْنَ الحارِثِ ذٰلِكَ شَيْءٌ ذِكْرُهُ مَوْكُولٌ إلَيْهِ، وَ إنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله عَهِدَ إلَيَّ أنْ لا اُخْبِرَ بِهِ إلَّا الحَسَنَ وَ الحُسَيْنَ عليهما السلام».

حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إبْراهيمَ بْنِ إسْحاقَ ـ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ ـ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُالعَزيزِ بْنُ يَحْيَى الجُلُوديُّ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ مُعاذٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ أرْقَمَ، عَنْ أبي سِنانَ الشَّيْبانيِّ، عَنِ الضَّحّاكِ بْنِ مُزاحِمٍ، عَنِ النَّزّالِ بْنِ سَبْرَةَ، عَنْ أميرِالمُؤْمِنينَ عليه السلام في حَديثٍ يَذْكُرُ فيهِ أمْرَ الدَّجّالِ وَ يَقُولُ في آخِرِهِ: «لا تَسْألُوني عَمّا يَكُونُ بَعْدَ هٰذا، فَإنَّهُ عَهِدَ إلَيَّ حَبيبي عليه السلام أنْ لا اُخْبِرَ بِهِ غَيْرَ عِتْرَتي»، قالَ النَّزّالُ بْنُ سَبْرَةَ: فَقُلْتُ لِصَعْصَعَةَ بْنِ صُوحانَ: ما عَنىٰ أميرُالمُؤْمِنينَ بِهٰذا القَوْلِ؟ فَقالَ صَعْصَعَةُ: يَا ابْنَ سَبْرَةَ إنَّ الَّذي يُصَلّي عيسَى بْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ هُوَ الثّاني عَشَرَ مِنَ العِتْرَةِ، التّاسِعُ مِنْ وُلْدِ الحُسَيْنِ بْنِ عَليٍّ عليهما السلام وَ هُوَ الشَّمْسُ الطّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِها، يَظْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَ المَقامِ،

عبدالله بن حارث گوید: به عليّ عليه السلام گفتم ای اميرالمؤمنين! از رُخدادهای پس از امام قائم عليه السلام مرا مطّلع گردان. فرمود: ای پسر حارث! اين چيزی است كه ذكر آن موكول به خود اوست و رسول خدا صلى الله عليه وآله به من سفارش كرده است كه آن را جز به حسن و حسين عليهما السلام نگويم.

نزال بن سَبْرَه از اميرالمؤمنين عليه السلام حديثی نقل كرده است كه در آن از دجّال ياد فرموده و در پايان آن آمده است از من از آنچه كه پس از آن واقع خواهد شد پرسش نكنيد، زيرا حبيبم به من سفارش كرده كه آن را به غير عترتم نگويم. نزال بن سَبْرَه گويد: به صَعْصَعَة بن صوحان گفتم: مقصود اميرالمؤمنين از اين سخن چه بود؟ صَعصَعه گفت: ای پسر سَبره! آن كس كه عيسی بن مريم پشت سر او نماز می‌خواند، دوازدهمين فرد از عترت است و نهمين فرزند حسين بن عليّ عليهما السلام، و او خورشيدی است كه از مغرب زمين طلوع فرمايد و نزد رُكن و

فَيُطَهِّرُ الأَرْضَ وَ يَضَعُ المِيزانَ بِالقِسْطِ، فَلا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَداً. فَأَخْبَرَ أميرُالمُؤمِنينَ عليه السلام أَنَّ حَبيبَهُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله عَهِدَ إِلَيهِ أَنْ لا يُخْبِرَ بِما يَكُونُ بَعْدَ ذٰلِكَ غَيْرَ عِتْرَتِهِ الأَئِمَّةِ.

وَ يُقالُ لِلزَّيْدِيَّةِ: أَفَيُكَذَّبُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله في قَوْلِهِ: «إِنَّ الأَئِمَّةَ اثْنا عَشَرَ». فَإِنْ قالُوا: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله لَمْ يَقُلْ هٰذَا القَوْلَ، قيلَ لَهُمْ: إِنْ جازَ لَكُمْ دَفْعُ هٰذَا الخَبَرِ مَعَ شُهْرَتِهِ وَ اسْتِفاضَتِهِ وَ تَلَقّي طَبَقاتُ الإِمامِيَّةِ إِيّاهُ بِالقَبُولِ فَما أَنْكَرْتُمْ مِمَّنْ يَقُولُ: إِنَّ قَوْلَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ» لَيْسَ مِنْ قَوْلِ الرَّسُولِ عليه السلام.

[اعتراضٌ آخر:]

قالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «اخْتَلَفَتِ الإِمامِيَّةُ فِي الوَقْتِ الَّذي مَضىٰ فيهِ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام فَمِنْهُمْ مَنْ زَعَمَ أَنَّ ابْنَهُ كانَ ابْنَ سَبْعِ سِنينَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ قالَ: إِنَّهُ كانَ صَبِيّاً أَوْ رَضيعاً، وَ كَيْفَ كانَ فَإِنَّهُ في هٰذِهِ الحالِ لا يَصْلَحُ لِلإِمامَةِ وَ رِئاسَةِ الأُمَّةِ وَ أَنْ يَكُونَ خَليفَةَ اللهِ في

مقام ظاهر شود و زمین را طاهر سازد و میزان عدل را برقرار کند و کسی به کسی ستم نکند، و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که حبیبش رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو سفارش کرده که اخبار پس از آن را جز به عترتش که ائمّهٔ طاهرینند نگوید.

و به زیدیّه می‌گوئیم: آیا رسول خدا را که فرموده است ائمّه دوازده نفرند، می‌توان تکذیب نمود؟ و اگر بگویند رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلام را نفرموده است، به ایشان می‌گوئیم: اگر روا باشد که شما این خبر را با وجودِ شُهرت و استفاضه و پذیرفتن همهٔ طبقات امامیّه، دفع کنید، پس چرا انکار می‌کنید کسی را که می‌گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله کلام «مَنْ کُنْتُ مَوْلاه» را نفرموده است با وجود آنکه حدیث «إنَّ الائمّةَ اثْناعَشَر» مانند حدیث «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» است.

اعتراض دیگر:

زیدیّه می‌گویند: امامیّه در وقتی که امام حسن بن علیّ علیهما السلام در گذشته و فرزندشان به امامت رسیده اختلاف کرده‌اند، بعضی از ایشان می‌گویند فرزند امام عسکریّ علیه السلام هفت ساله بوده است و بعضی دیگر می‌گویند کودک یا شیرخواره بوده است و در هر صورت در چنین حالی شایستهٔ امامت و ریاست

بِلادِهِ، وَ قَيِّمَهُ في عِبادِهِ وَفِئَةِ الْمُسْلِمِينَ إذا عَضَّتْهُمُ الحُرُوبُ، وَ مُدَبِّرَ جُيُوشِهِمْ، وَ الْمُقاتِلَ عَنْهُمْ وَ الذّابَّ عَنْ حَوْزَتِهِمْ، وَ الدّافِعَ عَنْ حَرِيمِهِمْ لِأَنَّ الصَّبِيَّ الرَّضِيعَ وَ الطِّفْلَ لا يَصْلَحانِ لِمِثْلِ هٰذِهِ الأُمُورِ، وَ لَمْ تَجْرِ العادَةُ فيما سَلَفَ قَدِيماً وَ حَدِيثاً أَنْ يُلْقِىَ الأَعْداءُ بِالصِّبْيانِ وَ مَنْ لا يُحْسِنُ الرُّكُوبَ وَ لا يَثْبُتُ عَلَى السَّرْجِ، وَ لا يَعْرِفُ كَيْفَ يَصْرِفُ العِنانَ، وَ لا يَنْهَضُ بِحَمْلِ الحَمائِلِ، وَ لا بِتَصْرِيفِ القَناةِ، وَ لا يُمْكِنُهُ الحَمْلُ عَلَى الأَعْداءِ في حَوْمَةِ الوَغىٰ، فَإِنَّ أَحَدَ أَوْصافِ الإمامِ أَنْ يَكُونَ أَشْجَعَ النّاسِ».

الجواب:

يُقالُ لِمَنْ خَطَبَ بِهٰذِهِ الخُطْبَةِ: إِنَّكُمْ نَسِيتُمْ كِتابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: وَ لَوْ لا ذٰلِكَ لَمْ تَرْمُوا الإماميَّةَ بِأَنَّهُمْ لا يَحْفَظُونَ كِتابَ اللهِ وَ قَدْ نَسِيتُمْ قِصَّةَ عِيسىٰ عليه السلام وَ هُوَ فِي الْمَهْدِ حِينَ يَقُولُ: «إِنِّي عَبْدُاللهِ آتانِيَ الكِتابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيّاً وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ ـ الآية»(۱)

بر اُمّت نبوده است، و نمی تواند خلیفهٔ خدا در بلاد و نگهبان او در میانِ بندگانش و جمعیّت مسلمین باشد، خصوصاً اگر جنگی بر آنها رُخ دهد نمی تواند فرماندهٔ لشکریان باشد و به نفع ایشان بجنگد و از وطن آنها حراست و از حریم ایشان دفاع نماید، زیرا کودک شیرخواره و طفل شایستهٔ این امور نیست و در گذشته های دور و نزدیک، عادت بر این جاری نبوده است که طرف ملاقات دشمنانْ کودکانْ باشند و کسانی که سواری ندانند و جلوس بر زین نتوانند و ندانند که چگونه عِنان را باید کشید و حمایل را انداخت و نیزه را به حرکت آورد، زیرا آنها توان یورش بر دشمن را در میدان نبرد ندارند و یکی از اوصاف امام این است که شجاعترین مردم باشد.

پاسخ

به کسی که این سخنرانی را کرده، باید گفت: شما کتاب خدای تعالی را فراموش کرده‌اید و اگر چنین نبود امامیّه را متّهم نمی‌کردید که ایشان حافظ کتاب خدا نیستند و شما داستان عیسی علیه السلام را فراموش کرده‌اید آنگاه که در گهواره بود و می‌گفت: من بندهٔ خدا هستم و مرا کتاب داده است و مرا پیامبر

۱ ـ مریم: ۳۰ و ۳۱.

أَخْبِرُونا لَوْ آمَنَ بِهِ بَنُوا إِسْرائِيلَ ثُمَّ حَزَبَهُمْ أَمْرٌ مِنَ العَدُوِّ كَيْفَ كانَ يَفْعَلُ المَسِيحُ عليه السلام؟، وَ كَذٰلِكَ القَوْلُ فِي يَحْيىٰ عليه السلام، وَ قَدْ أَعْطاهُ اللهُ الحُكْمَ صَبِيّاً. فَإِنْ جَحَدُوا ذٰلِكَ فَقَدْ جَحَدُوا كِتابَ اللهِ، وَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلىٰ دَفْعِ خَصْمِهِ إِلّا بَعْدَ أَنْ يَجْحَدَ كِتابَ اللهِ فَقَدْ وَضَحَ بُطْلانُ قَوْلِهِ.

وَ نَقُولُ جَوابَ هٰذَا الفَصْلِ: إِنَّ الأَمْرَ لَوْ أَفْضىٰ بِأَهْلِ هٰذَا العَصْرِ إِلىٰ مَا وَصَفُوا لَنَقَضَ اللهُ العادَةَ فِيهِ، وَ جَعَلَهُ رَجُلاً بالِغاً كامِلاً فارِساً شُجاعاً بَطَلاً قادِراً عَلىٰ مُبارَزَةِ الأَعْداءِ وَ الحِفْظِ لِبَيْضَةِ الإِسْلامِ وَ الدَّفْعِ عَنْ حَوْزَتِهِمْ. وَ هٰذا جَوابُ لِبَعْضِ الإِمامِيَّةِ عَلىٰ أَبِي القاسِمِ البَلْخِيِّ.

[اِعْتِراضٌ آخر:]

قالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «قَدْ شَكَّ النّاسُ فِي صِحَّةِ نَسَبِ هٰذَا المَوْلُودِ إِذْ أَكْثَرُ النّاسِ يَدْفَعُونَ أَنْ يَكُونَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام وَلَدٌ».

ساخته است و مرا هر جا که باشم مبارک ساخته است. به ما بگوئید اگر بنی اسرائیل بدو ایمان می‌آوردند و امر سختی از دشمن به ایشان اصابت می‌کرد، مسیح عليه السلام چه می‌کرد؟ همین سخن دربارهٔ یحیی عليه السلام نیز هست و خداوند بدو در صباوت حکم پیامبری داد. پس اگر منکر آن شوند، کتاب خدا را انکار کرده‌اند و کسی که نتواند دشمنش را پاسخ گوید مگر بعد از آنکه منکر کتاب خدا شود، بطلان گفتارش روشن است.

و در جواب این قسمت می‌گوئیم: اگر کار مردم این عصر بدانجا برسد که وصف کردند، خداوند دربارهٔ او نقض عادت کرده و او را مردی بالغ و کامل و سوارکار و شجاع و پهلوان قرار خواهد داد تا بر مبارزهٔ با دشمنان و حفظ بیضهٔ اسلام و دفع از حوزهٔ اسلام توانا باشد، و این جواب یکی از امامیّه است به ابوالقاسم بلخیّ زیدیّ.

اعتراضی دیگر

زیدیّه می‌گویند: مردم در صحّت نسب این مولود تردید کرده‌اند زیرا که اکثر مردم منکر آنند که حسن بن علیّ عليهما السلام فرزندی داشته باشد.

فَيُقالُ لَهُمْ: قَدْ شَكَّ بَنُوا إِسْرائيلَ فِي الْمَسِيحِ وَ رَمَوا مَرْيَمَ بِما قالُوا «لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيّاً»[1] فَتَكَلَّمَ الْمَسِيحُ عليه السلام بِبَراءَةِ أُمِّهِ فَقالَ: «إِنِّي عَبْدُاللهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيّاً» فَعَلِمَ أَهْلُ الْعُقُولِ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لا يَخْتارُ لِأَداءِ الرِّسالَةِ مَغْمُورَ النَّسَبِ وَ لا غَيْرَ كَرِيمِ الْمَنْصَبِ، كَذٰلِكَ الإِمامُ عليه السلام إِذا ظَهَرَ كانَ مَعَهُ مِنَ الآياتِ الباهِراتِ وَ الدَّلائِلِ الظّاهِراتِ ما يُعْلَمُ بِهِ أَنَّهُ بِعَيْنِهِ دُونَ النّاسِ هُوَ خَلَفُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام.

قالَ بعضهُم: «مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليهما السلام تُوُفِّيَ؟».

قيلَ لَهُ: الأَخْبارُ الَّتِي وَرَدَتْ فِي مَوْتِهِ هِيَ أَوْضَحُ وَ أَشْهَرُ وَ أَكْثَرُ مِنَ الأَخْبارِ الَّتِي وَرَدَتْ فِي مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام، لِأَنَّ أَبَاالْحَسَنِ عليه السلام ماتَ فِي يَدِالأَعْداءِ وَ ماتَ أَبُومُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام فِي دارِهِ عَلىٰ فِراشِهِ، وَ جَرىٰ فِي أَمْرِهِ ما قَدْ أَوْرَدْتُ الْخَبَرَ بِهِ مُسْنَداً فِي هٰذَا الْكِتابِ.

و به ایشان می گوئیم: بنی اسرائیل هم دربارهٔ مسیح عليه السلام شکّ کردند و مریم را با این سخن متّهم کردند که تو چیز افترا آمیزی را آورده‌ای، امّا مسیح عليه السلام به سخن آمد و مادرش را تبرئه کرد و فرمود: من بندهٔ خدا هستم، او کتابم داده است و مرا پیامبر گردانیده است و خردمندان دانستند که خدای تعالی کسی را برای اداي رسالت اختیار نمی‌کند که آلوده نسب باشد و یا آنکه کریم المَنصب نباشد. امام عليه السلام نیز همچنین است، وقتی که ظهور فرماید با او آیات باهره و دلائل ظاهره خواهد بود که با ملاحظه آنها همگان خواهند دانست که او فرزند حسن بن علیّ عليهما السلام است و لاغیر.

گویند: چه دلیلی بر وفات حسن بن علیّ عليهما السلام وجود دارد؟ گوئیم: اخباری که در وفات امام حسن عسکریّ عليه السلام وارد شده است روشن و مشهورتر و فراوانتر از اخباری است که در وفات ابوالحسن موسی بن جعفر عليهما السلام وارد شده است، زیرا امام کاظم عليه السلام در دست اعدا به شهادت رسید امّا امام عسکریّ عليه السلام در سرای خود و بر بستر خویش وفات کرد ـ و من اخبار آن را با سلسلهٔ سند در این کتاب آورده‌ام ـ.

---

۱ ـ مریم: ۳۸.

فَقالَ قائِلٌ مِنْهُمْ: «فَهلّادَلَّكُمْ تَنازُعُ أُمِّ الحَسَنِ وَ جَعْفَرٍ في ميراثِهِ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ؟ لِأَنّا بِمِثْلِ هٰذا نَعْرِفُ مَنْ يَمُوتُ وَ لا عَقِبَ لَهُ إِنْ لا يَظْهَرَ وَلَدُهُ وَ يُقْسَمُ ميراثُهُ بَيْنَ وَرَثَتِهِ».

فَقيلَ لَهُ: هٰذِهِ العادَةُ مُنْتَقِضَةٌ. وَ ذٰلِكَ أَنَّ تَدْبيرَ اللهِ في أَنْبيائِهِ وَرُسُلِهِ وَ خُلَفائِهِ رُبَّما جَرىٰ عَلَى المَعْهُودِ المُعْتادِ وَ رُبَّما جَرىٰ بِخِلافِ ذٰلِكَ. فَلا يُحْمَلُ أَمْرُهُمْ في كُلِّ الأَحْوالِ عَلَى العاداتِ كَما لا يُحْمَلُ أَمْرُ المَسيحِ عليه السلام عَلَى العاداتِ.

قالَ: «فَإِنْ جازَ لَنا أَنْ نَشُكَّ في هٰذا لِمَ لا يَجُوزُ أَنْ نَشُكَّ في كُلِّ مَنْ يَمُوتُ وَ لا عَقِبَ لَهُ ظاهِرٌ؟».

قيلَ لَهُ: لا نَشُكُّ في أَنَّ الحَسَنَ عليه السلام كانَ لَهُ خَلَفٌ مِنْ عَقِبِهِ بِشَهادَةِ مَنْ أَثْبَتَ لَهُ وَلَداً مِنْ فُضَلاءِ وُلْدِ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ عليهما السلام وَ الشّيعَةِ الأَخْيارِ لِأَنَّ الشَّهادَةَ الَّتي يَجِبُ قَبُولُها هِيَ شَهادَةُ المُثْبِتِ لا شَهادَةِ النّافي وَإِن كانَ عَدَدُ النّافينَ أَكْثَرَ مِنْ عَدَدِ-

---

یکی دیگر از ایشان گفته است: آیا منازعهٔ مادر امام حسن عسکری و جعفر برادر او دلیل آن نیست که آن حضرت فرزندی نداشته است؟ زیرا در چنین احوالی کسی را که وفات کرده و فرزندی نداشته خواهیم شناخت، اگر فرزندش ظاهر نباشد و میراثش بین ورثه‌اش تقسیم شود.

و جواب او این است که این عادت نقض شده است، زیرا که تدبیر خدای تعالی دربارهٔ انبیاء و رسولان و خلفایش، گاهی براساس عادت معهود است و گاهی برخلاف آن، و نباید پنداشت که در همهٔ احوال کارهای آنها بر سبیل عادات جاری بوده است، همچنانکه امر حضرت مسیح علیه السلام براساس عادات نبوده است.

می‌گوید: اگر این تردید دربارهٔ او روا باشد، چرا دربارهٔ هر کسی که بمیرد و در ظاهر فرزندی نداشته باشد روا نباشد؟

می‌گوئیم: تردیدی وجود ندارد که حسن علیه السلام از نسل خود جانشینی داشته است، زیرا همهٔ دانشمندانی که از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام بوده‌اند بر آن شهادت داده‌اند و شهادتی را که بایستی پذیرفت شهادت اثبات کنندگان

المُثبِتينَ، وَ وَجَدْنا لِهٰذا البابِ فيما مَضىٰ مِثالاً وَ هُوَ قِصَّةُ موسىٰ عليه السلام لِأَنَّ اللهَ سُبْحانَهُ لَمّا أَرادَ أَنْ يُنَجّي بَني إِسْرائيلَ مِنَ العُبُوديَّةِ وَ يَصيرَ دينَهُ عَلىٰ يَدَيْهِ غَضّاً طَرِيّاً أَوْحىٰ إِلىٰ أُمِّهِ: «فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقيهِ فِي اليَمِّ وَ لا تَخافي وَ لا تَحْزَني إِنّا رادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ المُرْسَلينَ»[۱]. فَلَوْ أَنَّ أَباهُ عِمْرانَ ماتَ في ذٰلِكَ الوَقْتِ لَما كانَ الحُكْمُ في ميراثِهِ إِلّا كَالحُكْمِ في ميراثِ الحَسَنِ عليه السلام، وَ لَمْ يَكُنْ في ذٰلِكَ دَلالَةٌ عَلىٰ نَفْيِ الوَلَدِ.

وَ خَفِيَ عَلىٰ مُخالِفينا فَقالُوا: «إِنَّ موسى في ذٰلِكَ الوَقْتِ لَمْ يَكُنْ بِحُجَّةٍ، وَ الإمامُ عِنْدَكُمْ حُجَّةٌ». وَ نَحْنُ إِنَّما شَبَّهْنَا الوِلادَةَ وَ الغَيْبَةَ بِالوِلادَةِ وَ الغَيْبَةِ، وَ غَيْبَةُ يُوسُفَ عليه السلام أَعْجَبُ مِنْ كُلِّ عَجَبٍ لَمْ يَقِفْ عَلىٰ خَبَرِهِ أَبُوهُ وَ كانَ بَيْنَهُما مِنَ المَسافَةِ ما يَجِبُ أَنْ لا يَنْقَطِعَ لَوْ لا تَدْبيرُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ في خَلْقِهِ أَنْ يَنْقَطِعَ خَبَرُهُ عَنْ أَبيهِ

است، نه نفی کنندگان، گرچه تعداد نفی کنندگان بیشتر از اثبات کنندگان باشد و در این باب مثالی از گذشتگان وجود دارد و آن داستان موسی علیه السلام است، زیرا خدای سبحان وقتی اراده فرموده که بنی اسرائیل را از بردگی نجات دهد و دینش را به دست او تازه و شاداب گرداند، به مادر موسی چنین وحی کرد: هرگاه بر او ترسیدی، او را به دریا بیفکن و بیم و اندوهی نداشته باش که ما او را به سوی تو باز می‌گردانیم و او را از پیامبران قرارخواهیم داد. و اگر در همان حال پدرش عمران مرده بود، حکم میراثش مانند حکم میراث امام حسن علیه السلام بود، و در آن کار دلالتی بر نفی فرزند نبود.

و نکته‌ای بر مخالفین ما پوشیده مانده و گفته‌اند: موسی در آن هنگام حجّت خدا نبوده است، امّا شما امام را حجّت می‌دانید. در حالی که ما ولادت و غیبت امام را به ولادت و غیبت موسی تشبیه کردیم و نظری به مقام حجّت بودن ایشان نداشتیم. و غیبت یوسف علیه السلام از هر امر شگفتی شگفت انگیزتر است، زیرا پدرش یعقوب هم از او خبری نداشت، با آنکه مسافت بین آندو به اندازه‌ای نبود که از او بی‌خبر بماند و تدبیر خدای تعالی نسبت به خلقش چنین اقتضا می‌کرد که او

۱ ـ القصص: ۷.

وَ هٰؤلاءِ إِخْوَتُهُ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ.

وَ شَبَّهْنا أَمْرَ حَياتِهِ بِقِصَّةِ أَصْحابِ الكَهْفِ فَإِنَّهُمْ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلاثَمِائَةِ سِنِينَ وَ ازْدادُوا تِسعاً، وَ هُمْ أَحْياءٌ.

فَإِنْ قالَ قائِلٌ: «إِنَّ هٰذِهِ أُمُورٌ قَدْ كانَتْ، وَ لا دَليلَ مَعَنا عَلىٰ صِحَّةِ ما تَقُولُونَ».

قيلَ لَهُ: أَخْرَجْنا بِهٰذِهِ الأَمْثِلَةِ أَقْوالَنا مِنْ حَدِّ الإِحالَةِ إِلىٰ حَدِّ الجَوازِ. وَ أَقَمْنا الأَدِلَّةَ عَلىٰ صِحَّةِ قَوْلِنا بِأَنَّ الكِتابَ لا يَزالُ مَعَهُ مِنْ عِتْرَةِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلامُ مَنْ يَعْرِفُ حَلالَهُ وَ حَرامَهُ وَ مُحْكَمَهُ وَ مُتَشابِهَهُ، وَ بِما أَسْنَدْناهُ فِي هٰذَا الكِتابِ مِنَ الأَخْبارِ عَنِ النَّبِيِّ وَ الأَئِمَّةِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ.

فَإِنْ قالَ: «فَكَيْفَ التَّمَسُّكُ بِهِ؟ وَ لا نَهْتَدي إِلىٰ مَكانِهِ، وَ لا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلىٰ إِتْيانِهِ؟»

بی خبر بماند و آنها برادرانش بودند که نزد او آمدند. یوسف آنها را شناخت امّا ایشان او را نشناختند.

و ما امر حیات او را به قصهٔ اصحاب کهف تشبیه کردیم که سیصد و نه سال در غارشان ماندند و زنده بودند.

و اگر کسی بگوید: این امور واقع شده است، امّا دلیلی نداریم که آنچه شما می گوئید درست باشد.

می گوئیم: ما می خواهیم به کمک این مثال ها بگوئیم گفتارِ ما نه تنها محال نیست بلکه ممکن است، و بعد از آن بر صحّت گفتارمان دلایلی اقامه می کنیم. اوّل آنکه می گوئیم بایستی همیشه همراه قرآن کریم، فردی از عِترت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم باشد که حلال و حرام و محکم و متشابه را بشناسد، و دلیل دیگر اخباری است که از پیامبر اکرم و ائمّه هدی ـ صلوات الله علیهم ـ بطور مستند در این کتاب ذکر کرده ایم.

و اگر بگوید: چگونه می توان به امام متمسّک شد در حالیکه مکانش را نمی دانیم و کسی نمی تواند به نزد او برود؟

قيلَ لَهُ: تَمَسُّكُ بِالإقرارِ بِكَونِهِ وَ بِإمامَتِهِ وَ بِالنُّجَباءِ الأخيارِ وَ الفُضَلاءِ الأبرارِ القائِلينَ بِإمامَتِهِ، المُثبِتينَ لِوِلادَتِهِ وَ وِلايَتِهِ، المُصَدِّقينَ لِلنَّبِيِّ وَ الأئِمَّةِ عليهم السلام في النَّصِّ عَلَيهِ بِاسمِهِ وَ نَسَبِهِ مِن أبرارِ شيعَتِهِ، العالِمينَ بِالكِتابِ وَ السُّنَّةِ، العارِفينَ بِوَحدانِيَّةِ اللهِ تَعالىٰ ذِكرُهُ، النّافينَ عَنهُ شُبَهَ المُحدِثينَ، المُحَرِّمينَ لِلقِياسِ، المُسَلِّمينَ لِما يَصِحُّ وُرودُهُ عَنِ النَّبِيِّ وَ الأئِمَّةِ عليهم السلام.

فَإن قالَ قائِلٌ: «فَإن جازَ أن يَكونَ تَمَسُّكُ بِهٰؤُلاءِ الَّذينَ وَصَفتَهُم وَ يَكونَ تَمَسُّكاً بِهِم تَمَسُّكاً بِالإمامِ الغائِبِ فَلِمَ لا يَجوزُ أن يَموتَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ لا يُخَلِّفُ أحَداً فَيَقتَصِرُ اُمَّتُهُ عَلىٰ حُجَجِ العُقولِ وَ الكِتابِ وَ السُّنَّةِ؟».

قيلَ لَهُ: لَيسَ الاقتِراحُ عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَينا، وَ إنَّما عَلَينا فِعلُ ما نُؤمَرُ بِهِ، وَ قَد دَلَّتِ الدَّلائِلُ عَلىٰ فَرضِ طاعَةِ هٰؤُلاءِ الأئِمَّةِ الأحَدَ عَشَرَ عليهم السلام الَّذينَ مَضَوا وَ وَجَبَ القُعودُ مَعَهُم إذا قَعَدوا وَ النُّهوضُ مَعَهُم إذا نَهَضوا، وَ الإستِماعُ مِنهُم

می‌گوئیم: تمسّک به وی، اقرار به وجود او و به امامت او و به نجبای نیکان و فضلای نیکوکاریست که به امامت او معتقدند و ولادت و ولایت او را اثبات می‌کنند و پیامبر و ائمه عليهم السلام را دراینکه او را به نام و نسب معرّفی کرده تصدیق می‌کنند، کسانی که از ابرار شیعیان اویند و به کتاب و سنّت عالم و به وحدانیّت خدای تعالی عارفند، و شبهات ایجاد کنندگان شبهه را از ذات احدیّت نفی کرده و قیاس را تحریم نموده و به احادیث صحیحه که از پیامبر و ائمه عليهم السلام وارد شده است تسلیمند.

و اگر کسی بگوید: اگر جایز باشد که به این کسانی که وصف کردید متمسّک شویم و تمسّک به ایشان تمسّک به امام غائب شمرده شود، چرا جایز نباشد که رسول خدا در گذرد و احدی را خلیفه خود نسازد و امّتش به حجّت عقل و کتاب و سنّت اکتفا کند.

می‌گوئیم: ما نبایستی به خدای تعالی طرح و پیشنهاد بدهیم، بلکه بایستی به آنچه که امر شده‌ایم عمل کنیم و دلائل روشن بر وجوب پیروی از ائمهٔ یازده‌گانهٔ در گذشته اقامه شده است و بایستی همراه ایشان بوده اگر قعود

إذا نَطَقُوا. فَعَلَيْنا أَنْ نَفْعَلَ في كُلِّ وَقْتٍ ما دَلَّتِ الدَّلائِلُ عَلىٰ أَنَّ عَلَيْنا أَنْ نَفْعَلَهُ.

[اعتراضٌ آخَرُ:]

قالَ بَعْضُ الزَّيْدِيَّةِ: «فَإِنَّ لِلْواقِفَةِ وَ لِغَيْرِهِمْ أَنْ يُعارِضُوكُمْ في ادِّعائِكُمْ أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليهما السلام ماتَ وَ أَنَّكُمْ وَقَفْتُمْ عَلىٰ ذٰلِكَ بِالعُرْفِ وَ العادَةِ وَ المُشاهَدَةِ، وَ ذٰلِكَ أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَخْبَرَ في شَأْنِ المَسيحِ عليه السلام فَقالَ: «وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ[1]» وَكانَ عِنْدَ القَوْمِ في حُكْمِ المُشاهَدَةِ وَ العادَةِ الجارِيَةِ أَنَّهُمْ قَدْ رَأَوْهُ مَصْلُوباً مَقْتُولاً. فَلَيْسَ بِمُنْكَرٍ مِثْلُ ذٰلِكَ في سائِرِ الأَئِمَّةِ الَّذينَ قالَ بِغَيْبَتِهِمْ طائِفَةٌ مِنَ النّاسِ».

الجواب يُقالُ لَهُمْ: لَيْسَ سَبيلُ الأَئِمَّةِ عليهم السلام في ذٰلِكَ سَبيلَ عيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليهما السلام، وَ ذٰلِكَ أَنَّ عيسَى بْنَ مَرْيَمَ ادَّعَتِ اليَهُودُ قَتْلَهُ فَكَذَّبَهُمُ اللهُ تَعالىٰ ذِكْرُهُ

می‌کنند، ما هم بنشینیم و اگر نهضت می‌کنند ما هم برخیزیم و آنگاه که سخن می‌گویند حرفشان را بشنویم، و بر ماست که همیشه بر آنچه که دلایل بر آن دلالت دارد عمل کنیم.

اعتراضی دیگر

برخی از زیدیّه گفته‌اند: واقفیّه و دیگران حقّ دارند که در مورد ادّعای شما که می‌گوئید موسی بن جعفر عليهما السلام وفات یافته است اعتراض کنند، زیرا اطّلاع شما در این باب براساس عرف و عادت و مشاهده است و این از آن رو است که خدای تعالی دربارهٔ مسیح عليه السلام فرموده است: او را نکُشتند و به صَلیب نکشیدند بلکه بر ایشان مشتبه شد، امّا آن قوم برحسب مشاهده و عادت جاریه دیده بودند که او را به صلیب کشیدند و کشتند و این موضوع دربارهٔ سایر امامان نیز که جمعی به غیبت ایشان معتقدند، بعید نیست.

پاسخ

به ایشان می‌گوئیم: حکم ائمّه عليهم السلام در این مسأله، حکم عیسی بن مریم عليهما السلام نیست، برای آنکه یهودیان مدّعی قتل عیسی بن مریم بودند و خدای تعالی آنها

---

۱ - النساء: ۱۵۶.

بِقَوْلِهِ «وَ مَا قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَلٰكِنْ شُبِّهَ لَهُم»(۱) وَ أَئِمَّتنا عليهم السلام لَمْ يَرِدْ في شَأْنِهِمُ الخَبَرُ عَنِ اللهِ أَنَّهُمْ شُبِّهُوا، وَ إِنَّمَا قالَ ذٰلِكَ قَوْمٌ مِنْ طَوائِفِ الغُلاةِ، وَ قَدْ أَخْبَرَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله بِقَتْلِ أَميرِالمُؤمِنينَ عليه السلام بِقَوْلِهِ: «إِنَّهُ سَتُخضَبُ هٰذِهِ مِنْ هٰذا» يَعني لِحْيَتَهُ مِنْ دَمِ رَأْسِهِ، وَ أَخْبَرَ مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الأَئِمَّةِ عليهم السلام بِقَتْلِهِ، وَ كَذٰلِكَ الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ عليهما السلام قَدْ أَخْبَرَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله عَنْ جَبْرَئيلَ بِأَنَّهُما سَيُقْتَلانِ، وَ أَخْبَرا عَنْ أَنْفُسِهِما بِأَنَّ ذٰلِكَ سَيَجْري عَلَيْهِما، وَ أَخْبَرَ مَنْ بَعْدَهُما مِنَ الأَئِمَّةِ عليهم السلام بِقَتْلِهِما، وَ كَذٰلِكَ سَبيلُ كُلِّ إِمامٍ بَعْدَهُما مِنْ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ إِلَى الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ العَسْكَرِيِّ عليهم السلام قَدْ أَخْبَرَ الأَوَّلُ بِما يَجْري عَلىٰ مَنْ بَعْدَهُ وَ أَخْبَرَ مَنْ بَعْدَهُ بِما جَرىٰ عَلىٰ مَنْ قَبْلَهُ، فَالمُخْبِرُونَ بِمَوْتِ الأَئِمَّةِ عليهم السلام هُمُ النَّبِيُّ وَ الأَئِمَّةُ عليهم السلام واحِدٌ بَعْدَ واحِدٍ، وَ المُخْبِرُونَ بِقَتْلِ عِيسىٰ عليه السلام كانَتِ اليَهُودُ. فَلِذٰلِكَ قُلْنا: إِنَّ ذٰلِكَ جَرىٰ

را با این سخن تکذیب فرمود: او را نکشتند و به صَلیب نکشیدند بلکه بر ایشان مشتبه شد، امّا در شأن ائمّهٔ ما خبری از جانب خداوند وارد نشده است که مرگ آنها مشتبه شده است، بلکه این مطلب را برخی از غُلاة گفته‌اند و پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله از کشته شدن امیرالمؤمنین خبر داده و فرموده است: به زودی این از این خضاب می‌شود ـ یعنی ریش او از خون سرش ـ و ائمّهٔ پس‌از وی نیز از کشته شدن او خبر داده‌اند و امام حسن و امام حسین عليهما السلام را نیز این چنین است و پیامبر صلى الله عليه وآله از قول جبرائیل خبر داده که آندو کشته می‌شوند و خودشان هم از کشته شدن خود خبر داده‌اند، و ائمّهٔ پس از ایشان نیز از کشته شدنشان خبر داده‌اند، و همچنین است وضع هر امامی که بعد از آنها آمده‌اند از علیّ بن الحسین تا حسن بن علیّ عسکریّ عليهم السلام ، هر امام سابق بر آنچه بر امام پس از خود می‌گذرد خبر داده است، و هر امام لاحِق از آنچه بر امام پیش از او گذشته خبر داده است. پس خبر دهندگان به موتِ ائمّه عليهم السلام عبارت از پیامبر صلى الله عليه وآله و ائمّهٔ اطهارند که یکی پس از دیگری اِخبار کرده‌اند. امّا خبر دهندگان قتل عیسی عليه السلام یهود بودند. از این رو می‌گوئیم که موتِ ائمّه عليهم السلام حقیق و صحیح

۱ ـ النساء: ۱۵۶.

عَلَيْهِمْ عَلَى الحَقِيقَةِ وَ الصِّحَّةِ لا عَلَى الحُسْبانِ وَ الخَيْلُولَةِ، وَ لا عَلَى الشَّكِّ وَ الشُّبْهَةِ، لِأَنَّ الكِذْبَ عَلَى المُخْبِرِينَ بِمَوْتِهِمْ غَيْرُ جائِزٍ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ وَ هُوَ عَلَى اليَهُودِ جائِزٌ.

[شُبُهاتٌ مِنَ المخالِفِينَ وَ دَفْعُها:]

قالَ مُخالِفُونا: «إِنَّ العاداتِ وَ المُشاهَداتِ تَدْفَعُ قَوْلَكُمْ بِالغَيْبَةِ».

فَقُلْنا: إِنَّ البَراهِمَةَ تَقْدِرُ أَنْ تَقُولَ مِثْلَ ذٰلِكَ في آياتِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ تَقُولَ لِلْمُسْلِمِينَ: إِنَّكُمْ بِأَجْمَعِكُمْ لَمْ تُشاهِدُوها فَلَعَلَّكُمْ قَلَّدْتُمْ مَنْ لَمْ يَجِبْ تَقْلِيدُهُ أَوْ قَبِلْتُمْ خَبَراً لَمْ يَقْطَعِ العُذْرَ، وَ مِنْ أَجْلِ هٰذِهِ المُعارَضَةِ قالَتْ عامَّةُ المُعْتَزِلَةِ ـ عَلىٰ ما يُحْكىٰ عَنْهُمْ ـ: إِنَّهُ لَمْ تَكُنْ لِلرَّسُولِ صلی الله علیه و آله مُعْجِزَةٌ غَيْرُ القُرْآنِ. فَأَمّا مَنِ اعْتَرَفَ بِصِحَّةِ الآياتِ الَّتِي هِيَ غَيْرُ القُرْآنِ احْتاجَ إِلىٰ أَنْ يُطْلِقَ الْكَلامَ في جَوازِ كَوْنِها بِوَصْفِ اللهِ تعالى ذِكْرُهُ بِالقُدْرَةِ عَلَيْها، ثُمَّ في صِحَّةِ وُجُودِ كَوْنِها عَلىٰ أُمُورٍ قَدْ

بوده است و براساس گمان و اشتباه و شک نبوده است، زیرا دروغگوئی خبر دهندگان مرگ ائمّه جایز نیست زیرا همگی معصومند امّا آن کار بر یهودیان جایز است.

شبهات مخالفین و پاسخگویی به آنها

مخالفین ما گفته‌اند: عادات و مشاهدات، عقیده شما را در باب غیبت ردّ می‌کند.

و ما می‌گوئیم: براهمه نیز قادرند که مثل این سخن را دربارهٔ آیات و معجزاتِ پیامبر صلی الله علیه و آله بر زبان جاری کرده و به مسلمین بگویند: شما هیچیک آن معجزات را به چشم خود ندیده‌اید و شاید که شما پیروی از کسانی کرده باشید که پیروی از آنها واجب نباشد یا آنکه خبری را پذیرفته باشید که قطع عذر نکند و به خاطر همین معارضه است که عموم معتزله ـ براساس نقلی که از ایشان شده است ـ گفته‌اند: پیامبراکرم صلی الله علیه و آله معجزه‌ای غیراز قرآن کریم نداشته است، ولی کسی که به صحّت معجزات غیر از قرآن اعتراف داشته باشد، بایستی آنها را که برخلاف عادت و به قدرت الهی واقع شده روا بداند و ما بر صحّت آنها واقف

وَقَفْنا عَلَيْها وَ هِيَ غَيْرُ كَثيرَةِ الرُّواةِ.

فَقالَتِ الإماميَّةُ: فَارْضَوا مِنّا بِمِثْلِ ذٰلِكَ وَ هوَ أَنْ نُصَحِّحَ هٰذِهِ الأَخْبارَ الَّتي تَفَرَّدْنا بِنَقْلِها عَنْ أَئِمَّتِنا عليهم السلام بِأَنْ تَدُلَّ عَلىٰ جَوازِ كَوْنِها بِوَصْفِ اللهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ بِالقُدْرَةِ عَلَيها وَ صِحَّةِ كَوْنِها بِالأَدِلَّةِ العَقْليَّـةِ وَ الكِتابيَّـةِ وَ الأَخْبارِ المَرْوِيَّةِ المَقْبُولَةِ عِنْدَ نَقَلَةِ العامَّةِ.

قالَ الجَدَليُّ: «فَنَقُولُ: إِنَّهُ لَيْسَ بِإِزائِنا جَماعَةٌ تَروي عَنْ نَبيِّنا صلی الله علیه و آله ضِدَّ ما نَرْوي مِمّا يُبْطِلُهُ وَ يُناقِضُهُ، أَوَ يَدَّعُونَ أَنَّ أَوَّلَنا لَيْسَ كَآخِرِنا؟».

فَيُقالُ لَهُ: ما أَنْكَرْتَ مِنْ بَرَهْمِيٍّ قالَ لَكَ: إِنَّ العاداتِ وَ المُشـاهَداتِ وَ الطَّبيعيّاتِ تَمْنَعُ أَنْ يَتَكَلَّمَ ذِراعٌ مَسْمُومٌ مَشويٌّ وَ تَمْنَعُ مِنِ انْشِقاقِ القَمَرِ وَ أَنَّهُ لَوِ انْشَقَّ القَمَرُ وَ انْفَلَقَ لَبَطَلَ نِظامُ العالَمِ.

وَ أَمّا قَوْلُهُ: «لَيْسَ بِإِزائِهِمْ مَنْ يَدْفَعُ أَنَّ أَوَّلَنـا لَيْسَ كَآخِرِنا» فَإِنَّـهُ يُقـالُ لَهُ:

شدیم، با وجود آنکه ناقلین آنها راویان کثیره هم نیستند.

آنگاه امامیّه می‌گویند: از ما هم مثل آن را بپذیرید و به ما حقّ بدهید که این اخباری را که از ائمّـه خود نقل کرده‌ایم، صحیح بدانیم، اخباری که امر غیبت را برخلاف عادت و به قدرت الهی روا می‌داند و ما صحّت آنرا با دلایل عقلی و قرآنی و اخبار مرویّهٔ مقبوله از ناقلان عامّه به اثبات رسانده‌ایم.

جدلیّ می‌گوید: ما می‌گوئیم راجع به معجزات پیامبر، کسانی در مقابل ما نیستند که از خود پیامبر ضد مرویات ما را نقل کنند، روایاتی که آن معجزات را ابطال کرده و نقض نماید. امّا شما خود روایت کرده‌اید که اوّل ائمّـه مانند آخر آن است، آیا اینجا مدّعی هستید که اوّل آنها غیر از آخر آنهاست؟

و ما به او می‌گوئیم: چه خواهی گفت اگر یکی از پیروان بَرَهْمَن به تو گوید عادت و مشاهدهٔ اوضاع جهان و طبیعت مانع است که دست مسموم و بریان بزی سخن گوید و مانع است که ماه دو پاره گردد و اگر منشق و دو پاره گردد، نظام عالم بر هم خواهد خورد.

و امّا این سخن او که در مقابل ایشان کسانی نیستند که مخالف آنها باشند، امّا

إنَّكُمْ تُدْفَعُونَ عَنْ ذٰلِكَ أَشَدَّ الدَّفْعِ وَ لَوْ شَهِدَ هٰذِهِ الآياتِ الخَلْقُ الكَثِيرُ لَكانَ حُكْمُهُ حُكْمَ القُرْآنِ، فَقَدْ بانَ أَنَّ الجَدَلِيَّ مُسْتَعْمِلٌ لِلمُغالَطَةِ، مُسْتَفْرِقٌ فيما لَمْ يُسْتَفْرَقْ.

قالَ الجَدَلِيُّ: «أَوَ تَدْفَعُونا عَنْ قَوْلِنا إنَّهُ كانَ لِنَبِيِّنا صلى الله عليه وآله مِنَ الأَتْباعِ في حَياتِهِ وَ بَعْدَ وَفاتِهِ جَماعَةٌ لا يَحْصُرُهُمُ العَدَدُ يَرْوُونَ آياتِهِ وَ يُصَحِّحُونَها؟»

فَيُقالُ لَهُ: إنَّ جَماعَةً لَمْ يَحْصُرْهُمُ العَدَدُ قَدْ عايَنُوا آياتَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله الَّتي هِيَ تَظْليلُ الغَمامَةِ وَ كَلامُ الذِّراعِ المَسْمُومَةِ وَ حَنينُ الجِذْعِ وَ ما في بابِهِ، وَ لٰكِنْ هٰذِهِ عامَّةُ الأُمَّةِ تَقُولُ: إنَّ هٰذِهِ آياتٌ رَواها نَفَرٌ يَسيرٌ فِي الأَصْلِ فَلِمَ ادَّعَيْتَ أَنَّ أَحَداً لا يَدْفَعُكَ عَنْ هٰذِهِ الدَّعْوىٰ؟.

قالَ الجَدَلِيُّ: «وَ لَمّا كانَ هٰذا هٰكَذا كانَتْ أَخْبارُنا عَنْ آياتِ نَبِيِّنا صلى الله عليه وآله كَالأَخْبارِ عَنْ آياتِ مُوسىٰ وَ الأَخْبارِ عَنْ آياتِ المَسيحِ الَّتي ادَّعَتْها النَّصارىٰ لَها

در مقابل شما که به امر غیبت معتقدید کسانی می گویند: آخِرُنا کَأَوَّلِنا. پس به او می گوئیم: این سخن شما شدیداً مورد انکار است، و اگر خلقِ کثیری این معجزات را مشاهده کرده بود، حکم آنها مثل حکم قرآن واضح و آشکار بود و روشن شد که این شخص جدلی مغالطه کرده و در چیزی که نباید فرق بنهد فرق نهاده است.

جَدَلیّ گوید: آیا شما قبول ندارید که پیامبر ما صلی الله علیه و آله در زمانِ حیاتش و بعد از وفاتش پیروان بیشماری داشته که معجزات او را دیده و آنها را درست دانسته اند؟

و به او گوئیم: جمع بیشماری معجزاتِ رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کرده اند، از قبیل سایه افکندن ابر بر او، و سخن گفتن دستِ مَسموم و بریان بز، و نالهٔ تنهٔ درخت خرما و غیره، امّا عامّهٔ امّت می گویند: اینها معجزاتی است که در اصل نفرات معدودی آنها را روایت کرده‌اند و چرا می گوئی کسی این معجزات را انکار نمی کند؟

جَدَلیّ گوید: اگر چنین باشد، اخبار ما از معجزات پیامبرمان، مانند اَخبار معجزاتِ موسی خواهد بود و اَخبار معجزاتِ مسیح که نصاری مدّعی آن هستند،

وَ مِنْ أَجْلِها مَا ادَّعَوا، وَ كَأَخْبارِ المَجُوسِ وَ البَراهِمَةِ عَنْ أَيّامِ آبائِهِمْ وَ أَسْلافِهِم».

قُلْنا: قَدْ عَرَفْنا البَراهِمَةَ تَزْعَمُ أَنَّ لِآبائِهِمْ وَ أَسْلافِهِمْ أَمْثالاً مَوْجُودَةً وَ نَظائِرَ مُشاهَدَةً فَلِذٰلِكَ قَبِلُوهُ عَلىٰ طَرِيقِ الإقْناعِ، وَ لَيْسَ هٰذا بِمَا تُنْكِرُهُ، وَ إِنَّمَا عَرَفْناهُ لِلْوَجْهِ الَّذي مِنْ أَجْلِهِ عُورِضَ بِما عُورِضَ بِهِ، فَلْيَكُنْ مِنْ وَراءِ الفَصْلِ مِنْ حَيْثُ طُولِبَ(۱).

قالَ الجَدَليُّ: «وَ بِإزاءِ هٰذِهِ الفِرْقَةِ مِنَ القَطْعِيَّةِ جَماعاتٌ تَفْضُلُها وَ جَماعاتٌ في مِثْلِ حالِها تَرْوِي عَمَّنْ يُسْنِدُونَ إِلَيْهِ الخَبَرَ خَبَرَهُمْ في النَّصِّ ضِدَّما يَرْوُونَ».

فَيُقالُ لَهُ: وَ مَنْ هٰذِهِ الجَماعاتُ الَّتي تَفْضُلُها، وَ أَيْنَ هُمْ في دِيارِ اللهِ؟ وَ أَيْنَ يَسْكُنُونَ مِنْ بِلادِ اللهِ؟ أَوَ ما وَجَبَ عَلَيْكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ كِتابَكَ يُقْرَءُ؟ وَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ الصِّناعَةِ يَعْلَمُ اسْتِعْمالَكَ لِلْمُغالَطَةِ.

و بخاطر آن دین خود را حقّ می دانند و مانند اخبار مجوس و براهمه خواهد بود که از روزگار پدران و گذشتگان خود روایت می کنند.

گوئیم: ما گفتیم که براهمه می پندارند که برای پدران و درگذشتگانشان نمونه های محقّق و نظائر مشهودی بوده است و از این رو آنان قانع شده و آن مذهب را پذیرفته اند و خود هم منکر آن نیستند، و ما بدان جهت از ایشان یاد کردیم که معارضه اقتضاء می کرد و بایستی از همین حیث مورد بررسی واقع شود.

جَدَلیّ گوید: در مقابل این فرقهٔ امامیّه که قطع به امام غائب دارند، جمعیّت های بیشتر یا همانندی وجود دارد که از پیامبر اکرم ضدّ اخباری که امامیّه در باب امام غائب نقل کرده است، نقل می نمایند.

به او می گوئیم: این جماعاتی که بر امامیّه برتری دارند کیستند؟ و در کدام دیار پروردگار زندگانی می کنند؟ ودرکدامیک ازشهرهای الهی ساکن می باشند؟ آیا نمی دانی که نامهٔ اعمالت خوانده می شود؟ و هر که از اهل علم هم نباشد می داند که تو در این سخنان مغالطه می کنی.

---

۱ - في بعض النسخ «فليكن من ذكر الفصل - الخ».

قالَ الجَدَليُّ: «وَ ما كُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ امْرءاً مُسْلِماً تَسْمَحُ نَفْسُهُ بِأَنْ يَجْعَلَ الأَخْبارَ عَنْ آياتِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله عَرُوضاً لِلأَخْبارِ في غَيْبَةِ ابْنِ الحَسَنِ بْنِ عَليِّ بْنِ-مُحَمَّدِ بْنِ عَليِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیهم السلام، وَ يَدَّعي تَكافُؤَ التَّواتُرِ فيهما وَ اللهُ المُسْتَعانُ».

فَيُقالُ لَهُ: إنّا قَدْ بَيَّنّا الوَجْهَ الَّذي مِنْ أَجْلِهِ ادَّعَيْنا التَّساوي في هٰذَا البابِ وَ عَرَّفْناكَ أَنَّ الَّذي نُسَمِّيهِ الخَبَرَ المُتَواتِرَ هُوَ الَّذي يَرْويهِ ثَلاثَةُ أَنْفُسٍ فَما فَوْقَهُمْ، وَ أَنَّ الأَخْبارَ عَنْ آياتِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله فِي الأَصْلِ إنَّما يَرْويها العِدَّةُ القَليلُ، وَ المِحْنَةُ بَيْنَنا وَ بَيْنَكَ أَنْ نَرْجِعَ إلَى أَصْحابِ الحَديثِ فَنَطْلُبُ مِنْهُمْ مَنْ رَوَى انْشِقاقَ القَمَرِ وَ كَلامَ الذِّراعِ المَسْمُومَةِ وَ ما يُجانِسُ ذٰلِكَ مِنْ آياتِهِ، فَإنْ أَمْكَنَهُ أَنْ يَرْوِيَ كُلَّ آيَةٍ مِنْ هٰذِهِ الآياتِ عَنْ عَشَرَةِ أَنْفُسٍ مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله عايَنُوا أَوْ شاهَدُوا فَالقَوْلُ قَوْلُهُ، وَ إلّا فَإنَّ المُوافِقَ ادَّعَى التَّكافُؤَ فيما هُما مِثْلانِ وَ نَظيرانِ وَ مُشْبِهانِ، وَ الحَمْدُ لِلّٰهِ.

جدلی گوید: من نمی‌پنداشتم که فرد مسلمانی به خود اجازه دهد که اخبار معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله را با اخبار غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام برابر داند و مدّعی برابری تواتر آن دو باشد، و الله المُستعان.

و به او می‌گوئیم: ما منظور خود را از تساوی این دو دسته خبر بیان کردیم و تعریف کرده‌ایم که خبری را متواتر می‌گوئیم که راویان آن از سه نفر بیشتر باشند و اخباری که مربوط به معجزات رسول اکرم صلی الله علیه و آله سوای قرآن کریم است در اصل راویان قلیلی دارد، و زحمتی که بر ما و شما وجود دارد این است که به محدّثین رجوع کنیم و راویان انشقاق قمر و سخن گفتن دست مسموم و بریان بز و امثال آن را از ایشان بطلبیم، اگر توانستند برای هر یک از این معجزات اسامی ده تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را ذکر کنند که آنها را دیده و مشاهده کرده باشند که قول، قول اوست و در غیر این صورت قول موافق که مدّعی مشابهت معجزات پیامبر اکرم و امر غیبت است صحیح خواهد بود، و الحمدلله.

[دليلٌ آخر:]

وَ أَقُولُ ـ وَ بِاللهِ التَّوفيقُ ـ: إِنّا قَدِ اسْتَعْبَدْنا بِالإِقْرارِ بِعِصْمَةِ الإِمامِ كَما اسْتَعْبَدْنا بِالقَوْلِ بِهِ، وَ العِصْمَةُ لَيْسَتْ في ظاهِرِ الخَليقَةِ فَتُرىٰ وَ تُشاهَدُ، وَ لَوْ أَقْرَرْنا بِإِمامَةِ إِمامٍ وَ أَنْكَرْنا أَنْ يَكُونَ مَعْصُوماً لَمْ نَكُنْ أَقْرَرْنا بِهِ، فَإِذا جازَ أَنْ تَكُونَ مُسْتَعْبِدينَ مِنْ كُلِّ إِمامٍ بِالإِقْرارِ بِشَيْءٍ غائِبٍ عَنْ أَبْصارِنافيهِ جازَ أَنْ نَسْتَعْبِدَ بِالإِقْرارِ بِإِمامَةِ إِمامٍ غائِبٍ عَنْ أَبْصارِنا لِضَرْبٍ مِنْ ضُرُوبِ الحِكْمَةِ يَعْلَمُهُ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ، اهْتَدَيْنا إِلىٰ وَجهِهِ أَوْلَمْ نَهْتَدِ وَ لا فَرْقَ.

وَ أَقُولُ أَيْضاً: إِنَّ حالَ إِمامِنا عليه السلام اليَوْمَ في غَيْبَتِهِ حالُ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله في ظُهُورِهِ، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ عليه السلام لَمّا كانَ بِمَكَّةَ لَمْ يَكُنْ بِالمَدينَةِ، وَ لَمّا كانَ بِالمَدينَةِ لَمْ يَكُنْ بِمَكَّةَ، وَ لَمّا سافَرَ لَمْ يَكُنْ بِالحَضَرِ، وَ لَمّا حَضَرَ لَمْ يَكُنْ فِي السَّفَرِ، وَ كانَ عليه السلام في جَميعِ أَحْوالِهِ

دلیلی دیگر

به توفیق الهی می گوئیم: ما متعبّدیم که به عصمت امام اقرار داشته باشیم همچنانکه متعبّدیم به اصل امامت اقرار داشته باشیم و عصمت در ظاهر خلیفه نیست که دیده شود و مشاهده گردد و اگر به امامت امامی اقرار داشته باشیم و عصمت او را انکار کنیم، اقرار به او نکرده ایم، و چون روا باشد که از او بخواهند تا به واسطهٔ اقرار به امری که غائب از ابصار ماست و در هر امامی وجود دارد ـ یعنی عصمت ـ خدا را عبادت کنیم، روا باشد که از ما بخواهند تا به واسطهٔ اقرار به امامت امام غائب از ابصار خدا را عبادت کنیم، غیبتی که به واسطهٔ حکمتی از حکمت های الهی واقع شده است و اگر راه به مصلحت آن ببریم یا نبریم فرق ندارد.

و باز می گویيم: امروز حال امام ما در غیبتش، مانند حال پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در ظهورش می باشد و این از آن روست که آنگاه که او در مکّه بود در مدینه حضور نداشت و زمانی که در مدینه بود در مکّه حاضر نبود و وقتی که مسافرت می کرد در شهر نبود و وقتی در شهر حضور داشت در سفر نبود، و آن حضرت

حاضِراً بِمَكانٍ، غائِباً عَنْ غَيْرِهِ مِنَ الأَماكِنِ، وَ لَمْ تَسْقُطْ حُجَّتُهُ صلى الله عليه وآله عَنْ أَهْلِ الأَماكِنِ الَّتي غابَ عَنْها. فَهٰكَذا الإمامُ عليه السلام لا تَسْقُطُ حُجَّتُهُ وَ إِنْ كانَ غائِباً عَنّا كَما لَمْ تَسْقُطْ حُجَّةُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله عَمَّنْ غابَ عَنْهُ.

وَ أَكْثَرُ ما اسْتَعْبَدَ بِهِ النّاسَ مِنْ شَرائِطِ الإِسْلامِ وَ شَرائِعِهِ فَهُوَ مِثْلُ ما اسْتَعْبَدُوا بِهِ مِنَ الإِقْرارِ بِغَيْبَةِ الإِمامِ، وَ ذٰلِكَ أَنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ مَدَحَ المُؤْمِنينَ عَلىٰ إيمانِهِمْ بِالْغَيْبِ قَبْلَ مَدْحِهِ لَهُمْ عَلىٰ إِقامَةِ الصَّلاةِ وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ، وَ الإِيمانِ بِسائِرِ ما أَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلىٰ نَبِيِّهِ وَ عَلىٰ مَنْ قَبْلَهُ مِنَ الأَنْبِياءِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعينَ، وَ بِالآخِرَةِ فَقالَ: «هُدىً لِلْمُتَّقينَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالغَيْبِ وَ يُقيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ * وَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولٰئِكَ عَلىٰ هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولٰئِكَ هُمُ المُفْلِحُونَ»[1].

در تمامی احوال در مکانی حاضر بود و از سایر اماکن غایب بود و حجّت او در اماکنی که در آنجا غایب بود، ساقط نبود، امام عليه السلام نیز همچنین است، اگر هم غایب باشد حجّتش ساقط نمی‌شود، کما آنکه حجّت پیامبر در اماکنی که در آنجا غایب بود ساقط نبود.

و بیشتر احکام و شرایع اسلام تعبّد به امور نادیده است و تعبّد به اقرار به امام غائب نیز از این قبیل است، زیرا خدای تعالی مؤمنین را بواسطهٔ ایمانشان به غیب ستوده، پیش از آنکه ایشان را به واسطهٔ برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و ایمان به سایر اموری که بر پیغمبر اکرم نازل فرموده و کتابهایی که بر پیامبران پیشین فرو فرستاده و ایمان به آخرت بستاید خدای متعال فرموده است: «هُدىً لِلْمُتَّقينَ الَّذينَ يؤمِنُونَ بِالغَيْبِ و يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُم يُنْفِقُونَ * وَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالآخِرَة هُمْ يُوقِنُونَ * أُولٰئِكَ عَلىٰ هُدىً مِنْ رَبِّهِم وَ أُولٰئِكَ هُمُ المُفْلِحُونَ».

---

۱ - البقرة: ۳ و ۴ و ۵.

وَ إنَّ النَّبيَّ صلى الله عليه وآله كانَ يَكُونُ بَيْنَ أَصْحابِهِ فَيُغْمىٰ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَتَصابُّ عَرَقاً، فَإذا أَفاقَ قالَ: قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ كَذا وَكَذا، أَمَرَكُمْ بِكَذا، وَ نَهاكُمْ عَنْ كَذا. وَ أَكْثَرُ مُخالِفينا يَقُولُونَ: إنَّ ذٰلِكَ كانَ يَكُونُ عِنْدَ نُزُولِ جَبْرَئيلَ عليه السلام عَلَيْهِ. فَسُئِلَ الصّادِقُ عليه السلام عَنِ الْغَشْيَةِ الَّتي كانَتْ تَأْخُذُ النَّبيَّ صلى الله عليه وآله أَكانَتْ تَكُونُ عِنْدَ هُبُوطِ جَبْرَئيلَ عليه السلام؟ فَقالَ: لا إنَّ جَبْرَئيلَ كانَ إذا أَتَى النَّبيَّ صلى الله عليه وآله لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ حَتّىٰ يَسْتَأْذِنَهُ وَ إذا دَخَلَ عَلَيْهِ قَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ قِعْدَةَ الْعَبْدِ، وَ إنَّما ذٰلِكَ عِنْدَ مُخاطَبَةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ إيّاهُ بِغَيْرِ تَرْجُمانٍ وَ واسِطَةٍ.

حَدَّثَنا بِذٰلِكَ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إدْريسَ ـ رضي الله عنه ـ عَنْ أَبيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ ابْنِ مالِكٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوانَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ـ ثابِتٍ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام قالَ: فَالنّاسُ لَمْ يُشاهِدُوا اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ يُناجي رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ يُخاطِبُهُ وَ لا شاهَدُوا الْوَحْيَ وَ وَجَبَ عَلَيْهِمُ الْإقْرارُ بِالْغَيْبِ الَّذي لَمْ يُشاهِدُوهُ وَ تَصْديقُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله في ذٰلِكَ وَ قَدْ أَخْبَرَنا

و پیامبر صلى الله عليه وآله گاهی در بین اصحابش بود و از هوش می‌رفت و عرق می‌ریخت و آنگاه که به هوش می‌آمد می‌گفت: خدای تعالی چنین و چنان فرموده است، شما را دستوری داده و از امری بازداشته است. و بیشتر مخالفین ما می‌گویند این حالت وقتی بود که جبرائیل بر او نازل می‌شده است، امّا از امام صادق عليه السلام از آن حالت که بر او عارض می‌شد پرسش کردند که آیا آن وقتی بوده است که جبرائیل بر او نازل می‌شده است؟ فرمودند خیر، جبرائیل وقتی به نزد آن حضرت می‌آمد، بی اذن و اجازه بر او وارد نمی‌شد و هنگامی که بر او داخل می‌شد مانند بنده در مقابل آن حضرت می‌نشست، این حالت بر پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله آنگاه عارض می‌شدکه خدای تعالی بدون ترجمان و واسطه با او مخاطبه می‌کرد.

عَمروبن ثابت از امام صادق عليه السلام روایت کند که مردم خدای تعالی را نمی‌دیدند که با رسولش راز گوید و مخاطبه نماید و وحی را هم مشاهده نمی‌کردند، امّا بر ایشان واجب بود که اقرار به غیبی نمایند که آن را ندیده‌اندورسول‌ـ

اللهُ عَزَّوَجَلَّ في مُحْكَمِ كِتابِهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنّا أَحَدٌ «يَلْفَظُ مِنْ قَوْلٍ إِلّا لَدَيْهِ رَقيبٌ عَتيدٌ»[1] وَ قالَ عَزَّوَجَلَّ «وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظينَ * كِراماً كاتِبينَ * يَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ»[2] وَ نَحْنُ لَمْ نَرَهُمْ وَ لَمْ نُشاهِدْهُمْ، وَلَوْ لَمْ نُوقِعِ التَّصْديقَ بِذٰلِكَ لَكُنّا خارِجينَ مِنَ الإسْلامِ، رادّينَ عَلَى اللهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ قَوْلَهُ، وَ قَدْ حَذَّرَنَا اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ مِنْ فِتْنَةِ الشَّيْطانِ فَقالَ: «يا بَني آدَمَ لا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطانُ كَما أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الجَنَّةِ»[3] وَ نَحْنُ لا نَراهُ وَ يَجِبُ عَلَيْنا الإيمانُ بِكَوْنِهِ وَالحَذَرُ مِنْهُ.

وَ قالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِكْرِ المُساءَلَةِ فِي القَبْرِ: «إِنَّهُ إذا سُئِلَ المَيِّتُ فَلَمْ يُجِبْ بِالصَّوابِ ضَرَبَهُ مُنْكَرٌ وَ نَكيرٌ ضَرْبَةً مِنْ عَذابِ اللهِ، ما خَلَقَ اللهُ مِنْ دابَّةٍ إِلّا تَذْعَرُ لَها ما خَلَا الثَّقَلَيْنِ» وَ نَحْنُ لا نَرىٰ شَيْئاً مِنْ ذٰلِك، وَ لا نُشاهِدُهُ وَ لا نَسْمَعُهُ،

اکرم ﷺ را در آن امر غیبی تصدیق کنند، و خدای تعالی در قرآن کریم ما را مطّلع کرده است که هیچیک از ما نیست که سخنی گوید جز آنکه فرشتهٔ رَقیب عَتید نزد اوست و فرموده است: شما را نگهبانانی است کراماً کاتبین و آنچه را انجام می دهید می دانند و ما ایشان را ندیده‌ایم و مشاهده نکرده‌ایم، امّا اگر به آنها تصدیق نداشته باشیم، از اسلام خارج شده‌ایم و گفتهٔ خدای تعالی را رَدّ کرده‌ایم، و خدای تعالی ما را از فتنهٔ شیطان برحذر داشته و فرموده است ای بنی‌-آدم شیطان شما را نفریبد همچنانکه پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند. و ما شیطان را ندیده‌ایم، امّا واجب است که به وجود او ایمان داشته باشیم و از او بر حذر باشیم.

و پیامبر اکرم ﷺ در ذکر سؤال و جواب قبر فرموده است: هرگاه از مُرده سؤال شود و درست جواب نگوید، نکیر و منکر چنان ضربتی از عذاب الهی بر وی فرود آورند که جز ثقلین همهٔ جنبندگان بر او فَزَع کنند، امّا ما چیزی از آنرا نمی بینیم و مشاهده نمی کنیم و نمی شنویم. و به ما خبر داده‌اند که او به آسمانها عروج کرده است امّا ما چیزی از آن را ندیده‌ایم و مشاهده نکرده و

۱ - ق: ۱۸. وَ الآية هكذا «ما يلفظ من قول ـ الآية».

۲ - الانفطار: ۱۱ ـ ۱۳. ۳ - الاعراف: ۲۷.

وَ أُخْبِرْنا عَنْهُ عليه السلام أَنَّهُ عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّماءِ. وَ نَحْنُ لَمْ نَرَ [شَيْئاً مِنْ] ذٰلِكَ [وَ لا نُشهِدُهُ وَ لا نَسْمَعُهُ]. وَ أُخْبِرْنا عليه السلام «مَنْ زارَ أَخاهُ فِي اللهِ عَزَّوَجَلَّ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَقُولُونَ: أَلا طِبْتَ وَ طابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ» وَ نَحْنُ لا نَراهُمْ وَ لا نَسْمَعُ كَلامَهُمْ وَ لَوْ لَمْ نُسَلِّمِ الأَخْبارَ الوارِدَةَ فِي مِثْلِ ذٰلِكَ وَ فِيما يُشْبِهُهُ مِنْ أُمورِ الإِسْلامِ لَكُنّا كافِرِينَ بِها، خارِجِينَ مِنَ الإِسْلامِ.

[مُناظَرَةُ الْمُؤَلِّفِ مَعَ مُلْحِدٍ عِنْدَ رُكْنِ الدَّوْلَةِ:]

وَ لَقَدْ كَلَّمَني بَعْضُ المُلْحِدينَ في مَجْلِسِ الأَميرِ السَّعيدِ رُكْنِ الدَّوْلَةِ ـ رحمه الله ـ فَقالَ لي: «وَجَبَ عَلى إمامِكُمْ أَنْ يَخْرُجَ فَقَدْ كادَ أَهْلُ الرُّومِ يَغْلِبُونَ عَلَى المُسْلِمينَ». فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَهْلَ الْكُفْرِ كانُوا في أَيّامِ نَبِيِّنا صلى الله عليه وآله أَكْثَرُ عَدَداً مِنْهُمُ اليَوْمَ وَ قَدْ أَسَرَّ عليه السلام أَمْرَهُ وَ كَتَمَهُ أَرْبَعينَ سَنَةً بِأَمْرِ اللهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ بَعْدَ ذٰلِكَ أَظْهَرَهُ لِمَنْ وَثِقَ بِهِ وَ كَتَمَهُ ثَلاثَ سِنينَ عَمَّنْ لَمْ يَثِقْ بِهِ، ثُمَّ آلَ الأَمْرُ إِلىٰ أَنْ تَعاقَدُوا عَلىٰ هِجْرانِهِ وَ هِجْرانِ جَميعِ بَني هاشِمٍ وَ المُحامِينَ عَنْهُ لِأَجْلِهِ، فَخَرَجُوا إِلَى الشِّعْبِ وَ

نشنیده‌ایم. و به ما خبر داده‌اند: کسی که برای رضای خدا به دیدارِ برادرش بشتابد، هفتاد هزار فرشته او را همراهی کرده و می‌گویند: هَلّا نیکو شدی و بهشت بر تو گوارا باد. و ما ایشان را نمی‌بینیم و کلامشان را نمی‌شنویم و اگر اخبار وارده در این امور و امورِ مُشابه آن را در اسلام مسلّم ندانیم کافر شده و از اسلام خارج خواهیم بود.

مناظره مؤلّف با یکی از ملاحده در مجلس رُکن الدّوله

یکی از مُلحدین در مجلس امیر سعید رُکن الدّوله ـ رحمه الله ـ با من تکلّم کرده و گفت: بر امام شما واجب است که خروج نماید زیرا که قریباً رُومیان بر مسلمین غلبه خواهند کرد. و من به او گفتم: کفّار در زمانِ پیامبر اکرم بیشتر بودند و آن حضرت به امر خدای تعالی امر نبوّتش را چهل سال مخفی داشته و در پرده نگاهداشت و بعد از آن به کسانی که اعتماد داشته اظهار نبوّت نمود و سه سال از کسانی که اعتماد نداشت کتمان می‌کرد سپس کار بدانجا کشید که پیمان بستند او را

بَقُوا فيهِ ثَلاثَ سِنينَ، فَلَوْ أَنَّ قائِلاً قالَ فِي تِلْكَ السِّنينَ: لِمَ لا يَخْرُجُ مُحَمَّدٌ صلّى الله عليه وآله فَإِنَّهُ واجِبٌ عَلَيْهِ الخُرُوجُ لِغَلَبَةِ المُشْرِكينَ عَلَى المُسْلِمينَ، ما كانَ يَكُونُ جوابُنا لَهُ إِلّا أَنَّهُ صلّى الله عليه وآله بِأَمْرِ اللهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ خَرَجَ إِلَى الشِّعْبِ حينَ خَرَجَ وَبِإِذْنِهِ غابَ، وَ مَتىٰ أَمَرَهُ بِالظُّهُورِ وَ الخُرُوجِ خَرَجَ وَ ظَهَرَ، لِأَنَّ النَّبِيَّ صلّى الله عليه وآله بَقِيَ فِي الشِّعْبِ هٰذِهِ المُدَّةَ حَتّىٰ أَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ بَعَثَ أَرَضَةً عَلَى الصَّحيفَةِ المَكْتُوبَةِ بَيْنَ قُرَيْشٍ في هِجْرانِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله وَ جَميعِ بَني هاشِمٍ، المَخْتُومَةِ بِأَرْبَعينَ خاتَماً، المُودعَةَ عِنْدَ زَمْعَةَ بْنِ الأَسْوَدِ، فَأَكَلَتْ ما كانَ فيها مِنْ قَطيعَةِ رَحِمٍ وَ تَرَكَتْ ما كانَ فيها مِنِ اسْمِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَقامَ أَبُو طالِبٍ فَدَخَلَ مَكَّةَ. فَلَمّا رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قَدْ رَوَوا أَنَّهُ قَدْ جاءَ لِيُسَلِّمَ إِلَيْهِمُ النَّبِيَّ صلّى الله عليه وآله حَتّىٰ يَقْتُلُوهُ أَوْ يُرْجِعُوهُ عَنْ نُبُوَّتِهِ، فَاسْتَقْبَلُوهُ وَ عَظَّمُوهُ، فَلَمّا جَلَسَ قالَ لَهُمْ: يا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ إِنَّ ابْنَ أَخي مُحَمَّداً لَمْ أُجَرِّبْ عَلَيْهِ كَذِباً قَطُّ وَ إِنَّهُ قَدْ أَخْبَرَني أَنَّ رَبَّهُ أَوحىٰ إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ بَعَثَ عَلَى

تبعید کرده و همهٔ بنی هاشم و طرفداران او را نیز به خاطر او تبعید کنند و آنها به شعب ابوطالب رفتند و سه سال در آنجا ماندند، و اگر گوینده‌ای در آن سالها می‌گفت: چرا محمّد صلّى الله عليه وآله خروج نمی‌کند و به واسطهٔ غلبهٔ مشرکین بر مسلمین واجب است که خروج نماید، جواب ما این است که او به امر خدای تعالی به شعب رفته است و به اذن او غایب شده است و آنگاه که او فرمان ظهور و خروج دهد خارج شده و ظاهر خواهد شد، زیرا پیامبر صلّى الله عليه وآله این مدّت در شعب درنگ کرد تا خدای تعالی به او وحی کرد که موریانه را فرستاده و عهدنامهٔ قریش را در هجرانِ پیامبر و همهٔ بنی هاشم که چهل مُهر و امضا داشته و نزد زَمْعَة ابن‌اسود ودیعه بوده خورده، تعهّدات قطع رحم آن از بین رفته و نام خدای تعالی را باقی گذاشته است. ابوطالب برخاست و به مکّه آمد و هنگامی که قریش او را دیدند، پنداشتند که او آمده است که پیامبر صلّى الله عليه وآله را تسلیم کند تا ایشان او را بکُشند یا از نبوّت برگردانند، پس او را استقبال کردند و گرامی داشتند و چون نشست به ایشان گفت: ای گروه قریش! من هرگز از برادرزاده‌ام محمّد دروغی سراغ ندارم و او به من خبر داده است که پروردگارش به او وحی کرده که

الصَّحيفَةِ المكتُوبَةِ بَيْنَكُمْ الأَرْضَةَ فَأَكَلَتْ ما كانَ فيها مِنْ قَطيعَةِ رَحِمٍ وَ تَرَكَتْ ما كانَ فيها مِنْ أسْماءِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. فَأَخْرَجُوا الصَّحيفَةَ وَ فَكُّوها فَوَجَدُوها كَما قالَ، فَآمَنَ بَعْضٌ وَ بَقِيَ بَعْضٌ عَلى كُفْرِهِ، وَ رَجَعَ النَّبِيُّ صلّى الله عليه وآله وسلّم وَ بَنُو هاشِمٍ إلَى مَكَّةَ. هٰكَذا الإمامُ عليه السلام إذا أَذِنَ اللهُ لَهُ في الخُرُوجِ خَرَجَ.

وَ شَيْءٌ آخَرُ وَ هُوَ أَنَّ اللهَ تَعالىٰ ذِكْرُهُ أَقْدَرَ عَلىٰ أَعْدائِهِ الكُفّارِ مِنَ الإمامِ فَلَوْ أَنَّ قائِلاً قالَ: لِمَ يُمْهِلُ اللهُ أَعْداءَهُ وَ لا يُبيدُهُمْ وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِهِ وَ يُشْرِكُونَ؟ لَكانَ جَوابُنا لَهُ أَنَّ اللهَ تَعالىٰ ذِكْرُهُ لا يَخافُ الفَوْتَ فَيُعاجِلُهُمْ بِالعُقُوبَةِ، وَ لا يُسْأَلُ عَمّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ. وَ لا يُقالُ لَهُ: لِمَ وَ لا كَيْفَ، وَ هٰكَذا إظْهارُ الإمامِ إلَى اللهِ الَّذي غَيَّبَهُ فَمَتىٰ أَرادَهُ أَذِنَ فيهِ فَظَهَرَ.

فَقالَ المُلْحِدُ: «لَسْتُ أُؤْمِنُ بِإمامٍ لا أَراهُ وَ لا تَلْزِمُني حُجَّتُهُ ما لَمْ أَرَهُ».

موریانه بر عهدنامهٔ مکتوب فیمابین فرستاده و آنچه راجع به قطع رحم در آن بوده خورده است و آنچه از اسماء الهی در آن بوده بجا مانده است. چون صحیفه را آوردند و گشودند، ملاحظه کردند که آن سخنان صحیح است و بعضی ایمان آوردند و بعضی دیگر بر کفر خود باقی ماندند و پیامبر صلّی الله علیه وآله و بنی هاشم به مکّه بازگشتند. امام علیه السلام نیز همچنین است، آنگاه که خدای تعالی بدو اذن خروج دهد ظاهر خواهد شد.

جواب دیگر آن است که خدای تعالی بر دفع کفّار تواناتر از امام است، و اگر گوینده ای بگوید: چرا خداوند دشمنانش را مهلت داده و نابود نمی سازد در حالی که آنها کافرند و مُشرک؟ پاسخ ما این است که خدای تعالی از فوتِ وقت نمی هَراسد تا در عقوبتِ ایشان شتاب وَرْزد و از کِردارش پرسش نشود، امّا از ایشان پرسش شود و نمی توان به او گفت برای چه؟ و چگونه؟ ظاهر ساختن امامی که او را نهان ساخته است نیز چنین است، و هر وقت که اراده فرماید اذن ظهور خواهد داد و امام ظاهر خواهد شد.

مُلحِد گفت: من به امامی که اورا نبینم ایمان نمی آورم و مادام که او را ندیده باشم حُجّتش بر من تمام نیست.

فَقُلْتُ لَهُ: يَجِبُ أَنْ تَقُولَ: إِنَّهُ لا تَلْزِمُكَ حُجَّةُ اللهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ لِأَنَّكَ لا تَراهُ وَ لا تَلْزِمُك حُجَّةُ الرَّسُولِ عليه السلام لِأَنَّكَ لَمْ تَرَهُ.

فَقالَ لِلأَمِيرِ السَّعِيدِ رُكْنِ الدَّوْلَةِ ـ رحمه الله ـ: أَيُّها الأَمِيرُ راعِ ما يَقُولُ هذا الشَّيْخُ فَإِنَّهُ يَقُولُ: إِنَّ الإِمامَ إِنَّما غابَ وَ لا يُرىٰ لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لا يُرىٰ. فَقالَ لَهُ الأَمِيرُ ـ رحمه الله ـ: لَقَدْ وَضَعْتَ كَلامَهُ غَيْرَ مَوضِعِهِ وَ تَقَوَّلْتَ عَلَيْهِ، وَ هٰذَا انْقِطاعٌ مِنْكَ وَ إِقْرارٌ بِالعَجْزِ.

وَ هٰذا سَبِيلُ جَمِيعِ المُجادِلِينَ لَنا فِي أَمْرِ صاحِبِ زَمانِنا عليه السلام ما يَلْفَظُونَ فِي دَفْعِ ذٰلِكَ وَ جُحُودِهِ إِلّا بِالهَذَيانِ وَ الوَساوِسِ وَ الخَرافاتِ المُمَوَّهَةِ.

وَ ذَكَرَ أَبُوسَهْلٍ إِسْماعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ النَّوبَخْتِيُّ فِي آخِرِ كِتابِ التَّنْبِيهِ: وَ كَثِيراً ما يَقُولُ خُصُومُنا: «لَوْ كانَ ما تَدَّعُونَ مِنَ النَّصِّ حَقّاً لَادَّعاهُ عَلِيٌّ عليه السلام بَعْدَ مُضِيِّ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله».

و من گفتم: لازم است که بگوئی حجّت خدای تعالی هم بر تو تمام نیست زیرا او را نمی بینی و حجّت رسول خدا عليه السلام هم بر تو تمام نیست زیرا او را نیز نمی بینی.

آنگاه به امیر سعید، رُکن الدّوله رحمه الله رو کرده و گفت: ای امیر! بنگر که سخن این شیخ چیست، او می گوید: امام غایب است و دیده نمی شود زیرا خدای تعالی دیده نمی شود. آنگاه امیر رحمه الله به او گفت: تو کلام او را نفهمیدی، و کلامی بر او بستی و این فرو ماندگی توست و اقرار و اعترافِ تو بر عجز و ناتوانی.

و این طریق همهٔ کسانی است که دربارهٔ صاحب الزّمان عليه السلام با ما مجادله می‌کنند، سخنانشان در دفع و انکار صاحب الزّمان عليه السلام به هذیان و پریشان گوئی و خرافاتِ مغشوش می ماند.

ابوسهل اسماعیل بن علیّ نوبختی در آخر کتاب «التّنبیه» می نویسد: بسیار اتّفاق افتاده است که دشمنان ما می گویند: اگر ادّعای شما دربارهٔ نصوص پیامبر اکرم در شأن ائمهٔ هُدیٰ درست بود، بی تردید علیّ عليه السلام پس از درگذشت رسول اکرم آن را بازگو کرده و مدّعی آن می گردید.

فَيُقالُ لَهُمْ: كَيْفَ يَدَّعيهِ فَيُقيمُ نَفْسَهُ مَقامَ مُدَّعٍ يَحْتاجُ إِلَى شُهُودٍ عَلىٰ صِحَّةِ دَعْواهُ وَ هُمْ لَمْ يَقْبَلُوا قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَكَيْفَ يَقْبَلُونَ دَعْواهُ لِنَفْسِهِ، وَ تَخَلُّفُهُ عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ، وَ دَفْنُهُ فاطِمَةَ عليها السلام مِنْ غَيْرِ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ جَميعاً خَبَرَها حَتّىٰ دَفَنَها سِرّاً أَدَلُّ دَليلٍ عَلىٰ أَنَّهُ لَمْ يَرْضَ بِما فَعَلُوهُ.

فَإِنْ قالُوا: «فَلِمَ قَبِلَها بَعْدَ عُثْمانَ؟» قيلَ لَهُمْ: أَعْطَوْهُ بَعْدَ ما وَجَبَ لَهُ فَقَبِلَهُ، وَ كانَ في ذٰلِكَ مِثْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حينَ قَبِلَ الْمُنافِقينَ وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ.

وَ رُبَّما قالَ خُصُومُنا ـ إِذا عَضَّهُمُ الْحِجاجُ وَ لَزِمَتْهُمُ الْحُجَّةُ في أَنَّهُ لابُدَّ مِنْ إِمامٍ مَنْصُوصٍ عَلَيْهِ، عالِمٍ بِالْكِتابِ وَ السُّنَّةِ، مَأْمُونٍ عَلَيْهِما، لا يَنْساهُما وَ لا يَغْلَطُ فيهِما، وَ لا تَجُوزُ مُخالَفَتُهُ، واجِبُ الطّاعَةِ بِنَصِّ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ ـ: «فَمَنْ هُوَ هٰذَا الْإِمامُ سَمُّوهُ لَنا وَ دُلُّونا عَلَيْهِ».

و به ایشان می گوئیم: چگونه آن حضرت مدّعی آن نصوص شود و خود را در جایگاه کسی قرار دهد که نیازمند گواه است تا دعوی خود را اثبات کند، در حالی که آنان سخن پیامبر را دربارهٔ او نپذیرفتند، و چگونه می توان تصوّر کرد که چنین مردمی دعوی علی علیه السلام را دربارهٔ خودش بپذیرند و موضوع سرباز زدنِ آن حضرت از بیعت کردنِ با ابوبکر و دفنِ فاطمهٔ زهرا علیها السلام بی آنکه هیچیک از ایشان را خبردار کند تا به غایتی که او را شبانه و پنهانی دفن کرد، اینها خود بهترین دلیل است که آن حضرت از اعمال خلفا خشنود نبودند.

و اگر بگویند: چرا علیّ علیه السلام امر خلافت را پس از عثمان پذیرفت؟ می گوئیم: حقّ واجب او را به وی می دادند و او هم پذیرفت و او را در این کار مانند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود آنگاه که منافقین و مُؤَلَّفَة قلوبهم را پذیرفت.

و بسا که مخالفین ما آنگاه که این دلایل ایشان را درمانده سازد و حجّت بر ایشان تمام شود و بگویند از امام منصوصی که عالم به کتاب و سنّت است و برآن دو أمین باشد و آنها را فراموش نکند و در آنها خطا نکند، گریزی نیست، و روا نیست که با او مخالفت شود و طاعتش به نصّ امام پیش از او واجب است. امّا این امام کیست؟ نامش را به ما بگوئید و ما را به مکان او دلالت کنید.

فَيُقالُ لَهُمْ: هٰذا كَلامٌ فِي الأَخْبارِ وَ هُوَ انْتِقالٌ مِنَ المَوْضِعِ الَّذي تَكَلَّمْنا فيهِ، لِأَنّا إِنَّما تَكَلَّمْنا فيما تُوجِبُهُ العُقُولُ إِذا مَضَى النَّبِيُّ ﷺ وَ هَلْ يَجُوزُ أَنْ لا يَسْتَخْلِفَ وَ يَنُصَّ عَلىٰ إِمامٍ بِالصِّفَةِ الَّتي ذَكَرْناها؟ فَإِذا ثَبَتَ ذٰلِكَ بِالأَدِلَّةِ فَعَلَيْنا وَ عَلَيْهِمُ التَّفْتيشُ عَنْ عَيْنِ الإِمامِ في كُلِّ عَصْرٍ مِنْ قِبَلِ الأَخْبارِ وَ نَقْلِ الشّيعِ النَّصَّ عَلىٰ عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُمُ الآنَ مِنَ الكَثْرَةِ وَ اخْتِلافِ الأَوْطانِ وَ الهِمَمِ عَلىٰ ماهُمْ عَلَيْهِ يُوجِبُ العِلْمَ وَ العَمَلَ لا سِيَّما وَ لَيْسَ بِإِزائِهِمْ فِرْقَةٌ تَدَّعي النَّصَّ لِرَجُلٍ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرِ عَلِيٍّ عليه السلام.

فَإِنْ عارَضُونا بِما يَدَّعيهِ أَصْحابُ زَرادِشْت وَ غَيْرُهُمْ مِنَ المُبْطِلينَ، قيلَ لَهُم: هٰذِهِ المُعارَضَةُ تَلْزَمُكُمْ في آياتِ النَّبِيِّ ﷺ فَإِذا انْفَصَلْتُمْ بِشَيْءٍ فَهُوَ فَصْلُنا، لِأَنَّ صُورَةَ الشّيعِ في هٰذَا الوَقْتِ كَصُورَةِ المُسْلِمينَ فِي الكَثْرَةِ فَإِنَّهُمْ لا يَتَعارَفُونَ وَ إِنَّ

به ایشان می‌گوئیم: این سخن مربوط به اخبار می‌شود و سخن ما در این باره نبود، بلکه سخن ما مربوط به حکم عقل بود آنگاه که پیامبر اکرم در گذشته است و اینکه آیا جایز است که جانشین تعیین نکند؟ و بر امامِ پس از خود تصریح نکند؟ و چون این مطلب با دلایل روشن ثابت گردید، ما و شما وظیفه داریم که در هر عصری در تعیین امام تفحّص و تحقیق کنیم و از ناحیهٔ اخبار و نقل‌نصوص طائفه شیعه به شناسایی امام بپردازیم و چون هم اکنون جمعیّت ایشان بسیار و وطنشان مختلف و مقاصدشان متفاوت است و با وجود این در اقوالشان اتّفاق دارندو این موجب علم و عمل می‌گردد علی‌الخصوص که در مقابل ایشان فرقه‌ای وجود ندارد که ادّعا کند پیامبر ﷺ شخص دیگری غیر علیّ عليه السلام را برای امامت برگزیده و او را معرّفی کرده باشد.

اگر با ما معارضه کرده و آنچه را که زرتشتیان و دیگر از کفّار ادّعا می‌کنند بگویند، در پاسخ ایشان می‌گوئیم: این معارضه دربارهٔ معجزات پیامبر ﷺ هم وارد است، هر جوابی را که آنجا بگوئید: اینجا ما هم همان را می‌گوئیم، زیرا امروزه صورت عالم تشیّع، مانند صورت عالم اسلام از حیث کثرت است، یکدیگر را نمی‌شناسند و پیشینیان آنها هم همینطور بودند، بلکه بایستی آخبار-

أسْلافَهُمْ يَجِبُ أنْ يَكُونُوا كَذٰلِكَ، بَلْ أخْبارُ الشِّيَعِ أرْكَدُ لِأنَّهُ لَيْسَ مَعَهُمْ دَوْلَةٌ وَ لا سَيْفٌ وَ لا رَهْبَةٌ وَ لا رَغْبَةٌ، وَ إنَّما تُفْتَعَلُ الأخْبارُ الكاذِبَةُ لِرَغْبَةٍ أوْ رَهْبَةٍ أوْ تُحْمَلُ عَلَيْها بِالدُّوَلِ، وَ لَيْسَ في أخْبارِ الشِّيعَةِ شَيْءٌ مِنْ ذٰلِكَ، وَ إذا صَحَّ بِنَقْلِ الشِّيعَةِ النَّصُّ مِنَ النَّبِيِّ صلّی الله علیه وآله عَلىٰ عَلِيٍّ عليه السلام صَحَّ بِمِثْلِ ذٰلِكَ نَقْلُها النَّصَّ مِنْ عَلِيٍّ عَلَى الحَسَنِ وَ مِنَ الحَسَنِ عَلَى الحُسَيْنِ، ثُمَّ عَلىٰ إمامٍ إمامٍ إلَى الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلَى الغائِبِ الإمامِ بَعْدَهُ عليهما السلام لِأنَّ رِجالَ أبيهِ الحَسَنِ عليه السلام الثِّقاتُ كُلُّهُمْ قَدْ شَهِدُوا لَهُ بِالإمامَةِ، وَ غابَ عليه السلام لِأنَّ السُّلْطانَ طَلَبَهُ طَلَباً ظاهِراً، وَ وَكَّلَ بِمَنازِلِهِ وَ حَرَمِهِ سَنَتَيْنِ.

فَلَوْ قُلْتُ: إنَّ غَيْبَةَ الإمامِ عليه السلام في هٰذَا العَصْرِ مِنْ أدَلِّ الأدِلَّةِ عَلىٰ صِحَّةِ الإمامَةِ قُلْتُ صِدْقاً لِصِدْقِ الأخْبارِ المُتَقَدِّمَةِ في ذٰلِكَ وَ شُهْرَتِها.

وَ قَدْ ذَكَرَ بَعْضُ الشِّيعَةِ مِمَّنْ كانَ في خِدْمَةِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام وَ أحَدُ ثِقاتِهِ

ایشان را صحیح‌تر بدانیم، زیرا شیعه درطول تاریخ گذشته حکومت و شمشیر و خوف و رجائی نداشتند و اخبار دروغ را برای خوف و یا رجا می‌سازند و یا دولتهای آنها اخبار را تحمیل می‌کنند و در اخبار شیعه چیزی از این اُمور وجود ندارد، و چون نقل پیامبر صلّی الله علیه وآله بر علیّ علیه السلام درست است، به همین دلیل نقل علیّ علیه السلام بر امامتِ حسن و نقل حسن برامامت حسین علیهما السلام و همینطور نقل هر امامی بر امامتِ پس از خود درست است تا امام حسن عسکریّ علیه السلام و امام غایب پس از آن حضرت که رجال طرفدار پدرش امام حسن عسکریّ همه موردِ وثوق بوده‌اند و گواهی داده‌اند که او امام است و غایب شده است زیرا که سلطان وقت آشکارا در طلب او بود، و دو سال مأمور بر منازل و حَرَم او گمارد.

و اگر بگویم که غیبتِ امام علیه السلام در این عصر، بهترین دلیل بر صحّت امامت اوست، سخن درستی گفته‌ام، زیرا اخباری که در این موضوع پیشتر نقل کردیم همه درست و مشهور است.

و یکی از اشخاص موثّق که در خدمتِ امام حسن عسکريّ علیه السلام بوده، ذکر

أَنَّ السَّبَبَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ابْنِ الحَسَنِ بْنِ عَليٍّ عليه السلام مُتَّصِلٌ وَكانَ يَخْرُجُ مِنْ كُتُبِهِ وَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ عَلىٰ يَدِهِ إِلىٰ شيعَتِهِ إِلىٰ أَنْ تُوُفِّيَ وَ أَوصىٰ إِلىٰ رَجُلٍ مِنَ الشّيعَةِ مَسْتُورٍ فَقامَ مَقامَهُ في هذا الأَمْرِ.

وَ قَدْ سَأَلُونا في هٰذِهِ الغَيْبَةِ وَ قالُوا: إِذا جازَ أَنْ يَغيبَ الإِمامُ ثَلاثينَ سَنَةً وَ ما أَشْبَهَها فَما تُنْكِرُونَ مِنْ رَفْعِ عَيْنِهِ عَنِ العالَمِ؟ فَيُقالُ لَهُمْ: في ارْتِفاعِ عَيْنِهِ ارْتِفاعُ الحُجَّةِ مِنَ الأَرْضِ وَ سُقُوطُ الشَّرائِعِ إِذا لَمْ يَكُنْ لَها مَنْ يَحْفَظُها. وَ أَمّا إِذا اسْتَتَرَ الإِمامُ لِلْخَوفِ عَلىٰ نَفْسِهِ بِأَمْرِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ كانَ لَهُ سَبَبٌ مَعْرُوفٌ مُتَّصِلٌ بِهِ وَ كانَتِ الحُجَّةُ قائِمَةً إِذْ كانَتْ عَيْنُهُ مَوجُودَةً في العالَمِ وَ بابُهُ وَ سَبَبُهُ مَعْرُوفانِ وَ إِنَّما عُدِمَ إِفْتاؤُهُ وَ أَمْرُهُ وَ نَهْيُهُ ظاهِراً وَ لَيْسَ في ذٰلِكَ بُطلانٌ لِلْحُجَّةِ. وَ لِذٰلِكَ نَظائِرُ قَدْ أَقامَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم في الشِّعْبِ مُدَّةً طَويلَةً وَ كانَ يَدْعُو النّاسَ في أَوَّلِ أَمْرِهِ سِرّاً إِلىٰ أَنْ أَمِنَ وَ صارَتْ لَهُ فِئَةٌ وَ هُوَ في كُلِّ ذٰلِكَ نَبِيٌّ مَبْعُوثٌ مُرْسَلٌ فَلَمْ يَبْطِلْ تَوَقّيهِ وَ

کرده است که سبب بین او و فرزند حسن بن علیّ علیه السلام متّصل بوده است و او نامه ها و اوامر و نواهی آن حضرت را به دست خود به شیعیان می رسانیده است، تا آنکه او از دنیا رفته و آن حضرت به شخص مستور دیگری وصیّت فرموده، وبرای او جانشین معیّن نموده است.

و در این مسأله غیبت از ما می پرسند: اگر جایز باشد که امام سی سال یا بیشتر غایب باشد، چه دلیلی وجود دارد که در عالم موجود باشد؟ و به ایشان می گوئیم: عدم وجود امام در زمین، موجب رفع حجّت خدا از زمین و سقوط دین الهی می گردد، زیرا دیگر حافظ و نگاهبانی ندارد، ولی اگر امام برای خوف از جان خود به امر خدای تعالی پنهان گردد و سبب معروف و متّصلی داشته باشد، حجّت خدا قائم خواهد بود، زیرا شخص او در عالم موجود است و نایب و وسیلهٔ معروفی هم دارد، فقط فتوا و امر و نهیش ظاهر نیست، و این موجب بطلان حجّت الهی نیست. و این مطلب نظائری هم دارد: پیامبر اکرم مدّتی طولانی در شِعب اقامت گزید و در اوّل امرِ رسالت مردم را پنهانی دعوت می فرمود، تا آنکه امنیّت یافت و جمعیّتی برای وی پدید آمد و او در تمام این احوال پیامبر

تَسَتُّرُهُ مِنْ بَعْضِ النّاسِ دَعْوَةَ نُبُوَّتِهِ وَ لا أَدْحَضَ ذٰلِكَ حُجَّتَهُ، ثُمَّ دَخَلَ عليه السلام الغارَ فَأَقامَ بِهِ فَلا يَعْرِفُ أَحَدٌ مَوْضِعَهُ وَ لَمْ يُبْطِلْ ذٰلِكَ نُبُوَّتَهُ وَ لَوِ ارْتَفَعَتْ عَيْنُهُ لَبَطَلَتْ نُبُوَّتُهُ، وَ كَذٰلِكَ الإمامُ يَجُوزُ أَنْ يَحْبِسَهُ السُّلْطانُ المُدَّةَ الطَّويلَةَ وَ يَمْنَعَ مِنْ لِقائِهِ حَتّىٰ لا يُفْتِي وَ لا يُعَلِّمَ وَ لا يُبَيِّنَ، وَ الحُجَّةُ قائِمَةٌ ثابِتَةٌ واجِبَةٌ وَ إِنْ لَمْ يُفْتِ وَ لَمْ يُبَيِّنْ لِأَنَّهُ مَوْجُودُ العَيْنِ فِي العالَمِ، ثابِتُ الذّاتِ، وَ لَوْ أَنَّ نَبِيّاً أَوْ إِماماً لَمْ يُبَيِّنْ وَ يُعَلِّمْ وَ يُفْتِ لَمْ تَبْطُلْ نُبُوَّتُهُ وَ لا حُجَّتُهُ، وَ لَوِ ارْتَفَعَتْ ذاتُهُ لَبَطَلَتِ الحُجَّةُ. وَ كَذٰلِكَ يَجُوزُ أَنْ يَسْتَتِرَ الإمامُ المُدَّةَ الطَّويلَةَ إِذا خافَ، وَ لا تَبْطُلُ حُجَّةُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ.

فَإِنْ قالُوا: فَكَيْفَ يَصْنَعُ مَنِ احْتاجَ إِلىٰ أَنْ يَسْأَلَ عَنْ مَسْأَلَةٍ؟ قيلَ لَهُ: كَما كانَ يَصْنَعُ وَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله فِي الغارِ مَنْ جاءَ إِلَيْهِ لِيُسْلِمَ وَ لِيَتَعَلَّمَ مِنْهُ، فَإِنْ كانَ ذٰلِكَ سائِغاً فِي الحِكْمَةِ كانَ هٰذا مِثْلَهُ سائِغاً.

مبعوث و مرسل بود و پناهندگی و پنهانی او نسبت به بعض از مردم دعوت نبوّتش را باطل نکرد و حجّت او را مخدوش نساخت. آنگاه در غار پنهان شد و هیچکس جایگاه او را نمی دانست، و این موجب بطلان نبوّت او نبود، امّا اگر وجود نداشت نبوّتش نیز باطل می شد، امام نیز همچنین است. ممکن است سلطان او را مدّتی طولانی محبوس سازد واز ملاقات او جلوگیری کند تا نتواند فتوا دهد و تعلیم و تبیین نماید، امّا حجّت الٰهی برپا و ثابت و واجب است، گرچه فتوا ندهد و تبیین نکند، زیرا او در عالم موجود است و ذاتش ثابت است و اگر پیامبری یا امامی فتوا ندهد و تعلیم و تبیین نکند، نبوّت و حجّتش باطل نخواهد شد، امّااگر وجودش از میان برود، حجّتِ خدای باطل خواهد شد، همچنین جایز است که امام هرگاه که بهراسد مدّتی طولانی مستور باشد و حجّت خدای تعالی باطل نخواهد گردید.

و اگر بگویند: در این حال اگر کسی بخواهد از او پرسش کند چه باید بکند؟ می گوئیم‌به‌اوهمان کاری را انجام دهد که اگر پیامبر در غار بود و شخصی می خواست به نزد او بیاید تا اسلام آورد و از او تعلیم گیرد. اگر عدم دسترسی به پیامبر به لحاظ حکمت الهی روا باشد، عدم دسترسی به امام نیز همانگونه است.

وَ مِنْ أَوْضَحِ الأَدِلَّةِ عَلَى الإمامَةِ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ آيَةَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ أَتَىٰ بِقِصَصِ الأَنْبِياءِ الماضِينَ عليهم السلام وَ بِكُلِّ عِلْمٍ [مِنْ] تَوراةٍ وَ إِنْجيلٍ وَ زَبُورٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يَعْلَمُ الكِتابَةَ ظاهِراً، أَوْلَقِيَ نَصْرانِيّاً أَوْ يَهُودِيّاً فَكانَ ذٰلِكَ أَعْظَمَ آياتِهِ. وَ قُتِلَ الحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام وَ خَلَّفَ عَلِيَّ بْنَ الحُسَيْنِ عليهما السلام مُتَقارِبَ السِّنِّ كانَتْ سِنُّهُ أَقَلَّ مِنْ عِشْرِينَ سَنَةً، ثُمَّ انْقَبَضَ عَنِ النّاسِ فَلَمْ يَلْقَ أَحَداً وَ لا كانَ يَلْقاهُ إِلّا خَواصُّ أَصْحابِهِ وَ كانَ فِي نِهايَةِ العِبادَةِ وَ لَمْ يَخْرُجْ عَنْهُ مِنَ العِلْمِ إِلّا يَسِيراً لِصُعُوبَةِ الزَّمانِ وَ جَوْرِ بَنِي أُمَيَّةَ، ثُمَّ ظَهَرَ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ المُسَمّىٰ بِالباقِرِ عليه السلام لِفَتْقِهِ العِلْمَ[1] فَأَتَىٰ مِنْ عُلُومِ الدِّينِ وَ الكِتابِ وَ السُّنَّةِ وَ السِّيَرِ وَ المَغازِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ.

وَ أَتَىٰ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهما السلام مِنْ بَعْدِهِ مِنْ ذٰلِكَ بِما كَثُرَ وَ ظَهَرَ وَ انْتَشَرَ، فَلَمْ

و از واضح‌ترین أدلّه‌ای که برای امامت وجود دارد این است که خدای تعالی معجزهٔ پیامبر صلى الله عليه وآله را این قرار داده که داستان پیامبران گذشته را در قرآن ذکر فرموده و دانش تورات و انجیل و زبور را بیان کرده، بی آنکه نوشتن را آموخته باشد یا آنکه نصرانی و یا یهودی را ملاقات کرده باشد، این بزرگترین معجزه اوست. و حسین بن عليّ عليهما السلام به شهادت رسید و عليّ بن الحسین عليهما السلام را به جای خود گذاشت در حالی که سِنّ امام سجّاد از بیست سال تجاوز نمی‌کرد و آن حضرت از مردم کناره‌گرفت و با أحدی ملاقات نمی‌کرد و جز خواصّ اصحابش او را نمی‌دیدند و او در نهایت عبادت بود و به واسطهٔ سختی زمانه و ستم بنی اُمیّه، جز اندکی از علم از ناحیه آنحضرت منتشر نگردید، سپس فرزندش محمّد بن عليّ عليهما السلام ظاهر گردید و او را باقر می‌نامیدند چون شکافندهٔ علم بود، و از علوم دین و کتاب و سُنّت و تاریخ و مَغازی بخش عظیمی را ظاهر ساخت.

و آنگاه جعفر بن محمّد عليهما السلام. پس از وی علوم بیشتری را ظاهر ساخته و

1 – في بعض النسخ «لبقره العلم».

يَبْقَ فَنٌّ في فُنُونِ العِلْمِ إلّا أتىٰ فيهِ بِأشياءَ كَثيرَةٍ، وَ فَسَّرَ القُرْآنَ وَ السُّنَنَ، وَ رُوِيَتْ عَنْهُ المَغازي وَ أخْبارُ الأنْبياءِ مِنْ غَيْرِ أنْ يُرىٰ هُوَ وَ أبُوهُ مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ أوْ عَلِيُّ ابْنُ الحُسَيْنِ عليهم السلام عِنْدَ أحَدٍ مِنْ رُواةِ العامَّةِ أوْ فُقَهائِهِمْ يَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمْ شَيْئاً، وَ في ذٰلِكَ أدَلُّ دَليلٍ عَلىٰ أنَّهُمْ إنَّما أخَذُوا ذٰلِكَ العِلْمَ عَنِ النَّبيِّ صلى الله عليه وآله وسلم، ثُمَّ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام، ثُمَّ عَنْ واحِدٍ واحِدٍ مِنَ الأئِمَّةِ، وَكَذٰلِكَ جَماعَةُ الأئِمَّةِ عليهم السلام هٰذِهِ سُنَّتُهُمْ في العِلْمِ[1] يُسْألُونَ عَنِ الحَلالِ وَ الحَرامِ فَيُجيبُونَ جَواباتٍ مُتَّفِقَةً مِنْ غَيْرِ أنْ يَتَعَلَّمُوا ذٰلِكَ مِنْ أحَدٍ مِنَ النّاسِ، فَأيُّ دَليلٍ أدَلُّ مِنْ هٰذا عَلىٰ إمامَتِهِمْ وَ أنَّ النَّبيَّ صلى الله عليه وآله وسلم نَصَبَهُمْ وَ عَلَّمَهُمْ وَ أوْدَعَهُمْ عِلْمَهُ وَ عُلُومَ الأنْبياءِ عليهم السلام قَبْلَهُ، وَ هَلْ رَأيْنا في العاداتِ مَنْ ظَهَرَ عَنْهُ مِثْلُ ما ظَهَرَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام مِنْ غَيْرِ أنْ يَتَعَلَّمُوا ذٰلِكَ مِنْ أحَدٍ مِنَ النّاسِ.

منتشر ساخت و هیچ فنّی از فنون علم نماند جز آنکه مطالب بسیاری در آن بیان فرموده. و قرآن‌وسنّت را تفسیر نموده و از آن حضرت مغازی و اخبار انبیاء روایت شده است بی آنکه او یا پدرش امام باقر یا امام سجّاد علیهم السلام حتّی نزد یکی از راویان‌عامّه و اهل سنّت یا فقهای ایشان دیده شده باشند و چیزی از ایشان آموخته باشند، و این خود واضحترین دلیل است که ایشان صلوات الله علیهم علم را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و سپس از علیّ علیه السلام و سپس از یک یک ائمّه فرا گرفته‌اند وهمهٔ ائمّه علیهم السلام چنین بوده‌اند و روش ایشان در علم بر این پایه استوار بود، ایشان را از حلال و حرام می‌پرسیدند و آنها هم پاسخهای هماهنگ می‌گفتند بی آنکه از احدی تعلیم گرفته باشند، پس کدام دلیل واضحتر از این بر امامتِ ایشان است و اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آنها را نَصب کرده و موسوم ساخته و علوم خودش و انبیاء پیشین را به آنها سپرده است؟ و آیا در تاریخ، فردی مانند امام باقر و یا امام صادق علیهما السلام مشاهده کرده‌ایم که بی آنکه از احدی درس گرفته باشند، این همه علم و دانش از آنها ظاهر شده باشد؟

١ – في بعض النسخ «سبيلهم في العلم».

فَإنْ قالَ قائِلٌ: لَعَلَّهُمْ كانُوا يَتَعَلَّمُونَ ذٰلِكَ سِرّاً. قِيلَ لَهُمْ: قَدْ قالَ مِثْلَ ذٰلِكَ الدَّهْرِيَّةُ فِي النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ كانَ يَتَعَلَّمُ الكِتابَةَ وَ يَقْرَءُ الكِتابَ سِرّاً. وَ كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يُظَنَّ ذٰلِكَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام وَ أَكْثَرُ ما أَتَوا بِهِ لا يُعْرَفُ إِلّا مِنْهُمْ، وَ لا سُمِعَ مِنْ غَيْرِهِمْ.

وَ قَدْ سَأَلُونا فَقالُوا: «ابْنُ الحَسَنِ لَمْ يَظْهَرْ ظُهُوراً تامّاً لِلْخاصَّةِ وَ العامَّةِ فَمِنْ أَيْنَ عَلِمْتُمْ وُجُودَهُ فِي العالَمِ؟ وَ هَلْ رَأَيْتُمُوهُ أَوْ أَخْبَرَتْكُمْ جَماعَةٌ [قَدْ] تَواتَرَتْ أَخْبارُها أَنَّها شاهَدَتْهُ وَ عايَنَتْهُ؟».

فَيُقالُ لَهُمْ: إِنَّ أَمْرَ الدِّينِ كُلِّهِ بِالاِسْتِدْلالِ يُعْلَمُ، فَنَحْنُ عَرَفْنَا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِالأَدِلَّةِ وَ لَمْ نُشاهِدْهُ، وَ لا أَخْبَرَنا عَنْهُ مَنْ شاهَدَهُ، وَ عَرَفْنَا النَّبِيَّ ﷺ وَ كَوْنَهُ فِي العالَمِ بِالأَخْبارِ، وَ عَرَفْنا نُبُوَّتَهُ وَ صِدْقَهُ بِالاِسْتِدْلالِ، وَ عَرَفْنا أَنَّهُ اسْتَخْلَفَ عَلِيَّ

اگر كسى بگويد: ممكن است پنهانى درس آموخته باشند. مى‌گوئيم: مشابه اين سخن را دَهريّه دربارهٔ پيامبر اكرم ﷺ گفته‌اند كه آن حضرت پنهانى كتابت را آموخته بود و كتابْ قرائت مى‌كرد و چگونه مى‌توان به امام باقر و امام صادق عليهما السلام چنين گمان بُرد، در حالى كه بيشتر علومى كه ظاهر ساخته‌اند از احدى غير ايشان ديده و شنيده نشده است.

و از ما پرسش كرده و گفته‌اند: فرزند امام حسن عسكرى عليه السلام ظهور تامّ و تمامى براى عامّ و خاصّ نداشته است، از كجا به وجود او در اين عالم پى برده‌ايد، آيا شما خود او را ديده‌ايد يا جماعتى كه اخبارشان به تواتر رسيده او را مشاهده و ديدار كرده‌اند؟

به ايشان مى‌گوئيم: امور دينى به دلايل ثابت مى‌شود، ما خداى تعالى را به دلايل شناختيم و هرگز او را مشاهده نكرده‌ايم و كسى كه او را ديده باشد ما را آگاه نكرده است. و پيامبر اكرم ﷺ و وجود او را در اين عالم به واسطهٔ اخبار شناختيم و به نبوّت و صدق آن حضرت از طريق استدلال، معرفتْ حاصل كرديم و از طريق استدلال دانستيم كه پيامبر ﷺ عليّ بن أبي طالب عليه السلام را جانشين خود قرار داده است و دانستيم كه پيامبر ﷺ و ائمّه پس از او عالِم به كتاب و سنّت

ابْنَ أَبي طالِبٍ عليه السلام بِالاسْتِدْلالِ، وَ عَرَفْنا أَنَّ النَّبيَّ صلى الله عليه وآله وَ سائِرَ الأَئِمَّـةِ عليهم السلام بَعْدَهُ عالِمُونَ بِالْكِتابِ وَ السُّنَّةِ، وَ لا يَجُوزُ عَلَيْهِمْ في شَيْءٍ مِنْ ذٰلِكَ الغَلَطُ وَ لَا النِّسيانُ وَ لا تَعَمُّدُ الكِذْبِ بِالاسْتِدْلالِ. وَ كَذٰلِكَ عَرَفْنا أَنَّ الحَسَنَ بْنَ عَليٍّ عليهما السلام إِمامٌ مُفْتَرَضُ الطّاعَةِ. وَ عَلِمْنا بِالأَخْبارِ المُتَواتِرَةِ عَنِ الأَئِمَّةِ الصّادِقينَ عليهم السلام أَنَّ الإمامَةَ لا تَكُونُ بَعْدَ كَوْنِها فِي الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ عليهما السلام إِلّا في وُلْدِ الإمامِ وَ لا يَكُونُ في أَخٍ وَ لا قَرابَةٍ، فَوَجَبَ مِنْ ذٰلِكَ أَنَّ الإمامَ لا يَمْضي إِلّا أَنْ يُخَلِّفَ مِنْ وُلْدِهِ إِماماً[1] فَلَمّا صَحَّتْ إِمامَةُ الحَسَنِ عليه السلام وَ صَحَّتْ وَفاتُهُ ثَبَتَ أَنَّهُ قَدْ خَلَّفَ مِنْ وُلْدِهِ إِماماً. هٰذا وَجْهٌ مِنَ الدَّلالَةِ عَلَيْهِ.

وَ وَجْهٌ آخَرُ: وَ هُوَ أَنَّ الحَسَنَ عليه السلام خَلَّفَ جَماعَةً مِنْ ثِقاتِهِ مِمَّنْ يَروي[2] عَنْهُ الحَلالَ وَ الحَرامَ وَ يُؤَدّي إِلَيْهِ كُتُبَ شيعَتِهِ وَ أَمْوالَهُمْ وَ يُخْرِجُونَ الجَواباتِ وَ كانُوا بِمَوْضِعٍ مِنَ السَّـتْرِ[3] وَ العَدالَةِ بِتَعْديلِهِ إِيّاهُمْ في حَياتِهِ. فَلَمّـا مَضىٰ أَجْمَـعُوا جَميعاً

بوده‌اند و در این امر غلط و نسیان و دروغگوئی بر آنها روا نیست و همهٔ این امور را با استدلال دانستیم، و دانستیم که حسن بن عليّ عليهما السلام امام مُفْتَرَضُ‌ـ الطّاعَة است و به واسطهٔ اخبار متواتره از ائمهٔ صادقین آگاه شدیم که امامت پس از حسن و حسین عليهما السلام بایستی در اولاد امام باشد و در برادر و خویشاوند امام نیست و از این مقدّمات لازم می آید که امام از دنیا نرفته باشد، مگر آنکه امامی را از فرزندان خود جانشین خود ساخته باشد و چون امامت و وفات امام حسن عسکريّ عليه السلام درست است، ثابت می شود که یکي از فرزندانش امام و جانشین او باشد، این استدلالی بر وجود اوست.

استدلالی دیگر: و آن این است که امام حسن عسکری عليه السلام جماعتی از موثّقین خود را جانشین خود قرار داد، کسانی که از او حلال و حرام را روایت می‌کردند و نامه های شیعیان و وجوهات ایشان را به آن حضرت می رسانیدند و پاسخها رادریافت می‌کردند. آنهاعالِم به پشت پرده و عادل بودند و خود امام حسن

۱ - في بعض النسخ «من بعده اماماً».

۳ - في بعض النسخ «في السرّ».

عَلىٰ أَنَّهُ قَدْ خَلَّفَ وَلَداً هُوَ الإمامُ، وَ أَمَرُوا النّاسَ أَنْ لا يَسْأَلُوا عَنِ اسْمِهِ وَ أَنْ يَسْتُرُوا ذٰلِكَ مِنْ أَعْدائِهِ، وَ طَلَبَهُ السُّلْطانُ أَشَدَّ طَلَبٍ وَ وَكَّلَ بِالدُّورِ وَ الحُبالىٰ مِنْ جواري الحَسَنِ عليه السلام، ثُمَّ كانَتْ كُتُبُ ابْنِهِ الخَلَفِ بَعْدَهُ تَخْرُجُ إِلَى الشّيعَةِ بِالأَمْرِ وَ النَّهْيِ عَلىٰ أَيْدي رِجالِ أَبيهِ الثِّقاتِ أَكْثَرَ مِنْ عِشْرينَ سَنَةً، ثُمَّ انْقَطَعَتِ المكاتَبَةُ وَ مَضىٰ أَكْثَرُ رِجالِ الحَسَنِ عليه السلام الَّذينَ كانُوا شَهِدُوا بِأَمْرِ الإمامِ بَعْدَهُ وَ بَقِيَ مِنْهُمْ رَجُلٌ واحِدٌ قَدْ أَجْمَعُوا عَلىٰ عَدالَتِهِ وَ ثِقَتِهِ فَأَمَرَ النّاسَ بِالكِتْمانِ وَ أَنْ لا يُذيعُوا شَيْئاً مِنْ أَمْرِ الإمامِ، وَ انْقَطَعَتِ المُكاتَبَةُ. فَصَحَّ لَنا ثَباتُ عَيْنِ الإمامِ بِما ذَكَرْتُ مِنَ الدَّليلِ، وَ بِما وَصَفْتُ عَنْ أَصْحابِ الحَسَنِ عليه السلام وَ رِجالِهِ وَ نَقْلِهِمْ خَبَرَهُ، وَ صِحَّةِ غَيْبَتِهِ بِالأَخْبارِ المَشْهُورَةِ في غَيْبَةِ الإمامِ عليه السلام وَ أَنَّ لَهُ غَيْبَتَيْنِ إِحْدٰيهُما أَشَدُّ مِنَ الأُخْرىٰ.

عسکریّ عليه السلام در ایّام حیاتش آنها را تعدیل کرده بود، و وقتی که آن حضرت درگذشت همگی آنها اتّفاق داشتند که او فرزندی را جانشین قرار داده است که همو امام است و به مردم گفتند که از اسم او نپرسند و آن را از دشمنانش نهان دارند؛ و سلطان وقت به سختی در طلب او برآمد و نگهبانانی بر خانه ها و کنیزان باردار امام حسن عسکریّ عليه السلام گمارد، سپس نامه های پسرش که جانشین وی بود و شامل اوامر و نواهی او بود به واسطهٔ اصحاب مورد اعتماد پدرش در مدّتی بالغ بر بیست سال به شیعیانش می رسید و بعد از آن مکاتبه منقطع شد و بیشتر یاران امام حسن عسکریّ عليه السلام که شاهدِ امرِ امامتِ امام پس از او بودند درگذشتند و تنها یک تن باقی ماند که همگی اتّفاق بر عدالت و وثاقت وی داشتند و او به مردم دستور کتمان داد و اینکه چیزی از امر امام را منتشر نکنند و مکاتبه منقطع گردید. پس بنا به دلیلی که ذکر کردم و وصفی که از یاران امام حسن عسکریّ عليه السلام و رجالش نمودم، و نقلی که ایشان در امر امامت فرزند- عسکریّ عليه السلام کرده‌اند، وجود امام ثابت گردید و درستی غیبتش را به واسطهٔ اخبار مشهوره ای که در باب غیبت امام عليه السلام وارد شده و اینکه او دو غیبت دارد و یکی از آن دو دشوارتر از دیگری است به اثبات می رسانیم.

وَ مَذْهَبُنا في غَيْبَةِ الإمامِ في هٰذَا الوَقْتِ لا يُشْبِهُ مَذْهَبَ المَمْطُورَةِ في مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ، لِأَنَّ مُوسىٰ ماتَ ظاهِراً وَ رَآهُ النّاسُ مَيِّتاً وَ دُفِنَ دَفْناً مَكْشُوفاً وَ مَضىٰ لِمَوْتِهِ أَكْثَرُ مِنْ مِائَةِ سَنَةٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً لا يَدَّعي أَحَدٌ أَنَّهُ يَراهُ وَ لا يُكاتِبُهُ وَ لا يُراسِلُهُ، وَ دَعْواهُمْ أَنَّهُ حَيٌّ فيهِ إكْذابُ الحَواسِّ الَّتي شاهَدَتْهُ مَيِّتاً، وَ قَدْ قامَ بَعْدَهُ عِدَّةُ أَئِمَّةٍ فَأَتَوْا مِنَ العُلُومِ بِمِثْلِ ما أَتىٰ بِهِ مُوسىٰ عليه السلام، وَ لَيْسَ في دَعْوانا هٰذِهِ ـ غَيْبَةِ الإمامِ ـ إكْذابٌ لِلْحِسِّ وَ لا مُحالٌ وَ لا دَعْوىٰ تُنْكِرُها العُقُولُ وَ لا تَخْرُجُ مِنَ العاداتِ، وَ لَهُ إلىٰ هٰذَا الوَقْتِ مَنْ يَدَّعي مِنْ شيعَتِهِ الثِّقاتِ المَسْتُورينَ أَنَّهُ بابٌ إلَيْهِ وَ سَبَبٌ يُؤَدّي عَنْهُ إلىٰ شيعَتِهِ أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ وَ لَمْ تَطُلِ المُدَّةُ في الغَيْبَةِ طُولاً يَخْرُجُ مِنْ عاداتِ مَنْ غابَ. فَالتَّصْديقُ بِالأَخْبارِ يُوجِبُ اعْتِقادَ إمامَةِ ابْنِ الحَسَنِ عليه السلام عَلىٰ ما شَرَحْتُ، وَ أَنَّهُ قَدْ غابَ كَما جاءَتِ الأَخْبارُ في الغَيْبَةِ فَإنَّها

و مذهب ما در غیبت امام علیه السلام در این عصر، مانند مذهب ممطوره ـ که همان واقفیّه باشند ـ در غیبت موسی بن جعفر علیهما السلام نیست، زیرا امام هفتم آشکارا درگذشت و مردم جسد او را دیدند و عَلَناً او را به خاک سپردند و از درگذشت او متجاوز از یکصد و پنجاه سال گذشت و احدی ادّعا نکرد که او را دیده است و یا آنکه با او مکاتبه و مراسِله کرده است، و ادّعای واقفیّه که می‌گویند او زنده است، تکذیب چشمانی است که او را مُرده مشاهده کرده است، و پس از امام کاظم علیه السلام چندین امام دیگر آمده‌اند که مانند آن حضرت اظهار علم و امامت کرده‌اند. امّا در ادّعای ما نسبت به غیبت امام عصر علیه السلام تکذیب حسّ و یا التزام به محال و یا خلاف عقل و عادتی نیست و تا کنون هم بعضی از شیعیان موثّق و مستور، خود را باب او می‌دانند و وسیله‌ای می‌شمارند که دستورات او را به شیعیانش برسانند و غیبت هم آنقدر طولانی نشده که خارج از عادت کسانی باشد که غایب می‌شوند. پس تصدیق به این اخبار موجب اعتقاد به امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام می‌شود ـ چنانکه شرح دادیم ـ و او همچنان که در اخبار آمده است غیبت خواهد کرد. و اخبار آن مشهور و متواتر است، و

جاءَتْ مَشْهُورَةً مُتَواتِرَةً، وَكانَتِ الشّيعَةُ تَتَوَقَّعُها وَتَتَرَجّاها لِما يَرْجُونَ بَعْدَ هذا مِنْ قِيامِ القائِمِ عليه السلام بِالحَقِّ وَإِظْهارِ العَدْلِ. وَنَسْأَلُ اللهَ عَزَّوَجَلَّ تَوْفيقاً وَصَبْراً جَميلاً بِرَحْمَتِهِ.

[كلامٌ لِابْنِ قِبَةَ الرّازيّ]

وَقالَ أَبُوجَعْفَرٍ مُحَمَّدُبْنُ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ قِبَةَ الرّازيُّ في نَقْضِ كِتابِ الإِشْهادِ لِأَبي زَيْدٍ العَلَوِيِّ: «قالَ صاحِبُ الكِتابِ بَعْدَ أَشْياءَ كَثيرَةٍ ذَكَرَها لا مُنازَعَةَ فيها: وَقالَتِ الزَّيْدِيَّةُ وَالمُؤْتَمَّةُ: الحُجَّةُ مِنْ وُلْدِ فاطِمَةَ بِقَوْلِ الرَّسُولِ المُجْمَعُ عَلَيْهِ في حَجَّةِ الوِداعِ، وَيَوْمَ خَرَجَ إِلَى الصَّلاةِ في مَرَضِهِ الَّذي تُوُفِّيَ فيهِ: أَيُّهَا النّاسُ قَدْ خَلَّفْتُ فيكُمْ كِتابَ اللهِ وَعِتْرَتي، أَلا إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ، أَلا وَإِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا ما اسْتَمْسَكْتُمْ بِهِما. ثُمَّ أَكَّدَ صاحِبُ الكِتابِ هٰذَا الخَبَرَ وَقالَ فيهِ قَوْلاً لا مُخالَفَةَ فيهِ، ثُمَّ قالَ بَعْدَ ذٰلِكَ: إِنَّ المُؤْتَمَّةَ خالَفَتِ الإِجْماعَ وَادَّعَتِ الإِمامَةَ

شیعه متوقّع آن غیبت است و به آن امیدوار است، زیرا رجاء واثق دارد که قائم عليه السلام پس از آن قیام خواهد کرد و عدل و داد را ظاهر خواهد ساخت. از رحمت واسعهٔ حقّ درخواست توفیق و صبر جمیل می‌نمائیم.

سخنان أبوجعفر بن قِبَهٔ رازی

ابوجعفر محمّد بن عبدالرّحمن بن قِبَهٔ رازي در ردّ کتاب «الإشْهاد» ابوزید علويّ گوید: صاحب این کتاب بعد از ذکر مطالب بسیاری که نزاعی در آن نیست گفته است: زیدیّه و امامیّه می‌گویند: حجّتِ‌خداوند بایستی از فرزندان فاطمهٔ زهرا عليها السلام باشد، زیرا این اجماعی است که پیامبر اکرم در حجّة الوداع و در روزی که بیمار بودند و آخرین نماز را در مسجد برگزار کردند فرمودند: ای مردم! من کتاب خدا و عترتم را در میان شما باقی گذاشتم و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر در بهشت بر من وارد شوند. آگاه باشید که اگر شما به آن دو در آویزید هرگز گمراه نخواهید شد. سپس صاحب آن کتاب این خبر را مورد تأیید و تأکید قرار داده و سخنی گفته است که هیچ خلافی در آن نیست و بعد از آن می‌گوید: امامیّه با اجماع مخالفت کرده و ادّعا کرده‌اند که امامت بایستی در

فِي بَطْنٍ مِنَ العِتْرَةِ وَ لَمْ تُوجِبْها لِسائِرِ العِتْرَةِ، ثُمَّ لِرَجُلٍ مِنْ ذٰلِكَ البَطْنِ فِي كُلِّ عَصْرٍ».

فَأَقُولُ ـ وَ بِاللّٰهِ الثِّقَةُ ـ: إِنَّ فِي قَوْلِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَلىٰ ما يَقُولُ الإِمامِيَّةُ دَلالَةٌ واضِحَةٌ، وَ ذٰلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قالَ: «إِنِّي تارِكٌ فِيكُمْ ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلّوا كِتابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي» دَلَّ عَلىٰ أَنَّ الحُجَّةَ مِنْ بَعْدِهِ لَيْسَ مِنَ العَجَمِ وَ لا مِنْ سائِرِ قَبائِلِ العَرَبِ بَلْ مِنْ عِتْرَتِهِ أَهْلِ بَيْتِهِ، ثُمَّ قَرَنَ قَوْلَهُ بِمادَلَّ [بِهِ] عَلىٰ مُرادِهِ فَقالَ: «أَلا وَ إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ» فَأَعْلَمَنا أَنَّ الحُجَّةَ مِنْ عِتْرَتِهِ لا تُفارِقُ الكِتابَ، وَ إِنّا مَتىٰ تَمَسَّكْنا بِمَنْ لا يُفارِقُ الكِتابَ لَنْ نَضِلَّ، وَ مَنْ لا يُفارِقُ الكِتابَ مِمَّنْ فُرِضَ عَلَى الأُمَّةِ أَنْ يَتَمَسَّكُوا بِهِ، وَ يَجِبُ فِي العُقُولِ أَنْ يَكُونَ عالِماً بِالكِتابِ، مأمُوناً عَلَيْهِ، يَعْلَمُ ناسِخَهُ مِنْ مَنْسُوخِهِ، وَ خاصَّهُ مِنْ عامِّهِ، وَ حَتْمَهُ مِنْ نَدْبِهِ، وَ مُحْكَمَهُ مِنْ مُتَشابِهِهِ لِيَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ ذٰلِكَ مَوْضِعَهُ

یک خانوادهٔ مخصوص از عترت باشد و سایر خانواده‌های عترت حقّ از آن ندارند، در این خانواده هم در هر عصری فقط یک نفر امام خواهد بود.

پس با اعتماد به خداوند می‌گویم: گفتار پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله دلیل روشنی بر درستی قول امامیّه است، زیرا پیامبر صلّی الله علیه و آله فرموده است: من در میان شما چیزی را باقی می‌گذارم که اگر بدان متمسّک شوید هرگز گمراه نخواهید شد: یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیتم. این مطلب دلالت دارد که حجّت پس از او و از عجم و سایر قبایل عرب نیست، بلکه از عترت اوست که همان اهل بیت او می‌باشد. آنگاه قولش را مقترن به کلامی کرده که به مراد او دلالت دارد و فرموده است: أَلا وَ إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ. و به ما اعلام فرموده است که حجّت از عترت او می‌باشد و از کتاب جدائی ندارد و ما آنگاه که متمسّک شویم به کسی که جدائی از کتاب ندارد، گمراه نخواهیم شد و کسی که مفارقت از کتاب ندارد، در زمرهٔ کسانی است که بر اُمّت واجب است به او متمسّک شوند و عقل می‌گوید که او بایستی عالِم به قرآن و اُمین بر آن باشد. ناسخ را از منسوخ، و خاصّ آن را از عامّش، و واجب آن را از مستحبّش، و محکم آن را از متشابهش

الَّذِي وَضَعَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ، لا يُقَدِّمُ مُؤَخَّراً، وَ لا يُؤَخِّرُ مُقَدَّماً. وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ جامِعاً لِعِلْمِ الدِّينِ كُلِّهِ لِيُمْكِنَ التَّمَسُّكُ بِهِ وَ الأَخْذُ بِقَوْلِهِ فِيمَا اخْتُلِفَتْ فِيهِ الأُمَّةُ وَ تَنازَعَتْهُ مِنْ تَأْوِيلِ الكِتابِ وَ السُّنَّةِ. وَ لِأَنَّهُ إِنْ بَقِيَ مِنْهُ شَيْءٌ لا يَعْلَمُهُ لَمْ يُمْكِنِ التَّمَسُّكُ بِهِ. ثُمَّ مَتىٰ كانَ بِهٰذَا المَحَلِّ أَيضاً لَمْ يَكُنْ مَأْمُوناً عَلَى الكِتابِ. وَ لَمْ يُؤْمَنْ أَنْ يَغْلَطَ فَيَضَعَ النّاسِخَ مِنْهُ مَكانَ المَنْسُوخِ، وَ المُحْكَمَ مَكانَ المُتَشابِهِ، وَ النَّدْبَ مَكانَ الحَتْمِ، إِلىٰ غَيْرِ ذٰلِكَ مِمّا يَكْثُرُ تَعدادُهُ، وَ إِذا كانَ [هٰذا] هٰكَذا صارَ الحُجَّةُ وَ المَحْجُوجُ سَواءً، وَ إِذا فَسَدَ هٰذَا القَوْلُ صَحَّ ما قالَتِ الإِمامِيَّةُ مِنْ أَنَّ الحُجَّةَ مِنَ العِتْرَةِ لا يَكُونُ إِلّا جامِعاً لِعِلْمِ الدِّينِ، مَعْصُوماً، مُؤتَمَناً عَلَى الكِتابِ. فَإِنْ وَجَدَتِ الزَّيْدِيَّةُ فِي أَئِمَّتِها مَنْ هٰذِهِ صِفَتُهُ فَنَحْنُ أَوَّلُ مَنْ يَنْقادُ لَهُ. وَ إِنْ تَكُنِ الأُخرى فَالحَقُّ أَوْلىٰ ما اتُّبِعَ.

وَ قالَ شَيْخٌ مِنَ الإِمامِيَّةِ: إِنّا لَمْ نَقُلْ: إِنَّ الحُجَّةَ مِنْ وُلْدِ فاطِمَةَ عليها السلام قَوْلاً

باز شناسد تا هر چیز را در جایگاه خود که خدای تعالی وضع فرموده است قرار دهد، هیچ مقدّمی را مؤخّر نکند، و هیچ مؤخّری را مقدّم نگرداند. و بایستی که همهٔ علم دین را بداند تا در موارد اختلاف امّت و منازعهٔ در تأویل کتاب و سنّت، تمسّک به وی و گفتهٔ وی ممکن باشد. و اگر چیزی از کتاب خدارا نداند، نمی توان به او تمسّک جست، و اگر در چنین جایگاهی باشد امین بر قرآن کریم نخواهد بود، و نمی توان از غلط او ایمن بود و ممکن است ناسخ را در مکان منسوخ و محکم را در جای متشابه و مستحبّ را در محلّ واجب قرار دهد و غلطهای دیگری که تعداد آنها بسیار خواهد بود. و اگر چنین باشد حجّت و سایر خلائق برابر خواهند بود و چون این گفته فاسد باشد، گفتار امامیّه درست خواهد بود که حجّت از عترت کسی است که جامع علم دین و معصوم بوده و بر کتاب خدا امین باشد. و اگر زیدیّه در میان ائمّهٔ خود کسانی را می یابند که دارای این اوصاف باشند، ما اوّل کسانی هستیم که از او اطاعت می کنیم، و اگر چنین نبود بایستی از حقّ پیروی شود.

و یکی از بزرگان امامیّه گفته است: ما نمی گوئیم که هر یک از فرزندان

مُطْـلَقاً، و قُلْناهُ بِتَقْيِـيدٍ وَ شَرائِطَ، وَ لَمْ نَحْتَجَّ لِذٰلِكَ بِهٰـذَا الخَبَرِ فَقَط بَلِ احْتَجَجْنا بِهِ وَ بِغَيْرِهِ. فَأَوَّلُ ذٰلِكَ أَنّا وَجَدْنَا النَّبِيَّ صلّی الله علیه و آله قَدْ خَصَّ مِنْ عِتْرَتِهِ أَهْلَ بَيْتِهِ أَميرَالمُؤْمِنينَ وَ الحَسَنَ وَ الحُسَيْنَ عليهم السلام بِما خَصَّ بِهِ وَ دَلَّ عَلىٰ جَلالَةِ خَطَـرِهِمْ وَ عِظَمِ شَأْنِهِمْ وَ عُلُوِّ حالِهِمْ عِنْدَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ بِما فَعَلَهُ بِهِمْ فِي المَوْطِنِ بَعْدَ المَوْطِنِ وَ المَوْقِفِ بَعْدَ المَوْقِفِ بِما شُهْرَتُهُ تُغْني عَنْ ذِكْرِهِ بَيْنَنـا وَ بَيْنَ الزَّيْدِيَّةِ، وَ دَلَّ اللهُ تَبـارَكَ وَ تَعـالىٰ عَلىٰ ما وَصَفْناهُ مِنْ عُلُوِّ شَأْنِهِمْ بِقَوْلِهِ: «إِنَّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ وَ يُطَهِّـرَكُمْ تَطْهيراً» وَ بِسُورَةِ هَلْ أَتىٰ وَ ما يُشاكِلُ ذٰلِكَ. فَلَمّـا قَدَّمَ عَلَيْهِ السَّلام هٰذِهِ الأُمُورَ وَ قَرَّرَ عِنْدَ أُمَّتِهِ أَنَّهُ لَيْسَ فِي عِتْرَتِهِ مَنْ يَتَقَدَّمُهُمْ فِي المَنْزِلَةِ وَ الرِّفْعَةِ، وَ لَمْ يَكُنْ عليه السلام مِمَّنْ يُنْسَبُ إِلَى المُحاباةِ وَ لا مِمَّنْ يُوَلّي وَ يُقَدِّمُ إِلّا عَلَى الدِّينِ عَلِمْنا أَنَّهُمْ عليهم السلام نالُوا ذٰلِكَ مِنْهُ اسْتِحْقاقاً بِما خَصَّهُمْ بِهِ. فَلَمّا قالَ بَعْدَ ذٰلِكَ كُلِّهِ: «قَدْ

فاطمه علیهاالسلام به طور مطلق امام است، بلکه می‌گوئیم بعضی از ایشان که دارای شرایط و قیودی هستند امامند و تنها به خبر ثَقَلین احتجاج نمی‌کنیم، بلکه احتجاج ما به آن خبر و اخبار دیگر است. اوّل مطلب آن است که پیامبر اکرم از اهل بیت و عترت خود، امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السّلام را مخصوص گردانیده و به جلالت مقام و بزرگی شأن و عُلوّ حال ایشان نزد خدای تعالی دلالت فرموده است و این اظهار لطف آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ به ایشان در مواطن گوناگون و مواقف متعدّد واقع گردیده و شهرت آنها بین ما و زیدیّه ما را از ذکر آنها بی‌نیاز می‌کند. خدای تعالی ما را به این اوصاف ایشان که نشانهٔ علوّ شأن ایشان است با این کلمات دلالت فرموده است «إِنَّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهلَ البَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً» و همچنین به سورهٔ «هل أتىٰ» و آیات دیگر چون این امور را آماده کرد و در برابر امّتش مقرّر فرمودکه در میان عترتش از نظر رفعت و منزلت کسی نیست که بر آنها مقدّم باشد و با توجّه به آنکه او کسی نبود که بی جهت به کسی متمایل شده و جز بر مبنای دیانتْ کسی را والی ساخته و مقدّم بدارد، خواهیم دانست که آن مقام را به جهت شایستگی خود دریافت کرده‌اند، و چون پیامبر بعد از همهٔ این مطالب فرمود: من در میان شما کتاب خدا

خَلَّفْتُ فيكُمْ كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي» عَلِمْنا أَنَّهُ عَنىٰ هٰؤُلاءِ دُونَ غَيْرِهِمْ، لِأَنَّهُ لَوْ كانَ هُناكَ مِنْ عِتْرَتِهِ مَنْ لَهُ هٰذِهِ الْمَنْزِلَةُ لَخَصَّهُ عليه السلام وَ نَبَّهَ عَلىٰ مَكانِهِ، وَ دَلَّ عَلىٰ مَوضِعِهِ لِئَلاّ يَكُونَ فِعْلُهُ بِأَميرِالمُؤمِنينَ وَ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ عليهم السلام مُحاباةً، وَ هٰذا واضِحٌ، وَ الحَمْدُلِلّهِ، ثُمَّ دَلَّنا عَلىٰ أَنَّ الإِمامَ بَعْدَ أَميرِالمُؤمِنينَ الحَسَنُ بِاسْتِخْلافِ أَميرِالمُؤمِنينَ عليه السلام إِيّاهُ وَ اتِّباعِ أَخيهِ لَهُ طَوعاً.

وَ أَمّا قَوْلُهُ: «إِنَّ المُؤتَمَّةَ خالَفَتِ الإِجْماعَ وَ ادَّعَتِ الإِمامَةَ في بَطْنٍ مِنَ العِتْرَةِ» فَيُقالُ لَهُ: ما هٰذَا الإِجْماعُ السّابِقُ الَّذي خالَفْناهُ فَإِنّا لا نَعْرِفُهُ، اللّٰهُمَّ إِلاّ أَنْ تَجْعَلَ مُخالَفَةَ الإِمامِيَّةِ لِلزَّيْدِيَّةِ خُرُوجاً مِنَ الإِجْماعِ، فَإِنْ كُنْتَ إِلىٰ هٰذا تُؤمي فَلَيْسَ يَتَعَذَّرُ عَلَى الإِمامِيَّةِ أَنْ تَنْسِبَكَ إِلىٰ مِثْلِ ما نَسَبْتَها إِلَيْهِ، وَ تَدَّعي عَلَيْكَ مِنَ الإِجْماعِ مِثْلَ الَّذي ادَّعَيْتَهُ عَلَيْها، وَ بَعْدُ فَأَنْتَ تَقُولُ: «إِنَّ الإِمامَةَ لا تَجُوزُ[1] إِلاّ لِوُلْدِ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ عليهما السلام» فَبَيِّنْ لَنا لِمَ خَصَّصْتَ وُلْدَهُما دُونَ سائِرِ العِتْرَةِ لِنُبَيِّنَ لَكَ بِأَحْسَنِ مِنْ

و عترتم را جانشین گردانیدم، دانستیم که مقصودِ پیامبر ایشانند و لا غیر، زیرا اگر فرد دیگری از عترتش چنین مقامی را داشت او را مخصوص می‌گردانید و مکانت و موقعیّت او را اعلام می‌فرمود تا آنکه گرایش او به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بی جهت نباشد و این واضح است والحمدلله، آنگاه دلیل برامامت امام حسن پس از امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که پدرش او را خلیفهٔ خود کرد و برادرش امام حسین هم به دلخواه از او پیروی کرد.

امّا اینکه گفته است: امامیّه با اجماع مخالفت کرده و مدّعی شده‌اند که امامت در خاندانِ مخصوصی از عترت است، به او می گوئیم: این اجماع سابق که ما با آن مخالفت کرده‌ایم کدام اجماع است؟ که ما از آن اطّلاعی نداریم، جز آنکه مخالفت امامیّه را با زیدیّه مخالفت با اجماع خوانده باشی که اگر مقصود تو آن باشد، امامیّه هم می تواند بگوید شما زیدیّه با ادّعای خود مخالفت اجماع امامیّه را کرده‌اید، به علاوه تو می گویی که امامت جز بر فرزندان حسن و حسین علیهما السلام روا نیست، پس بگو به چه دلیل فرزندان آن دو امام را به امامت اختصاص دادی و سایر

١ – في بعض النسخ «لاتكون».

حُجَّتِكَ ما قُلْناهُ وَ سَيَأْتِي الْبُرْهانُ في مَوْضِعِهِ إِنْ شاءَ اللهُ.

ثُمَّ قالَ صاحِبُ الكِتابِ: وَ قالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: الإِمامَةُ جائِزَةٌ لِلْعِتْرَةِ وَ فيهِمْ لِدَلالَةِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله عَلَيْهِمْ عامّاً لَمْ يُخَصِّصْ بِها بَعضاً دُونَ بَعْضٍ، وَ لِقَوْلِ اللهِ عَزَّوَجلَّ لَهُمْ دُونَ غَيْرِهِمْ بِإِجْماعِهِمْ: «ثُمَّ أَوْرَثْنا الكِتابَ الَّذينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا ـ الآيَة».

فَأَقُولُ ـ وَبِاللهِ التَّوفيقُ ـ: قَدْ غَلَطَ صاحِبُ الكِتابِ فيما حَكَى لِأَنَّ الزَّيْدِيَّةَ إِنَّما تُجيزُ الإِمامَةَ لِوُلْدِ الحَسَنِ وَالحُسَيْنِ علیهما السلام خاصَّةً. وَ العِتْرَةُ فِي اللُّغَةِ العَمُّ وَ بَنُو العَمِّ الأَقْرَبُ فَالأَقْرَبُ، وَ ما عَرَفَ أَهْلُ اللُّغَةِ قَطُّ وَ لا حَكَى عَنْهُمْ أَحَدٌ أَنَّهُمْ قالُوا: العِتْرَةُ لا تَكُونُ إِلّا وُلْدَ الإِبْنَةِ مِنِ ابْنِ العَمِّ، هٰذا شَيْءٌ تَمَنَّتْهُ الزَّيْدِيَّةُ وَ خَدَعَتْ بِهِ أَنْفُسَها وَ تَفَرَّدَتْ بِادِّعائِهِ بِلا بَيانٍ وَ لا بُرْهانٍ، لِأَنَّ الَّذي تَدَّعيهِ لَيْسَ فِي العَقْلِ، وَ لا فِي الكِتابِ، وَ لا فِي الخَبَرِ وَ لا في شَيْءٍ مِنَ اللُّغاتِ وَ هٰذِهِ اللُّغَةُ وَ هٰؤُلاءِ أَهْلُها فَاسْأَلُوهُمْ يُبَيِّنَ لَكُمْ أَنَّ العِتْرَةَ فِي اللُّغَةِ

خاندان پیامبر را محروم ساختی؟ تا ما هم گفتار خود را بهتر از شما مُدلّل سازیم و برهان آن را در جای خود خواهیم آورد، إن شاءالله.

بعد از آن صاحب کتاب اشهاد گفته است: زیدیّه می گوید روا باشد که امامت در میان عترت جاری باشد، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بطور عموم به ایشان دلالت فرموده و برخی از ایشان را بر برخی دیگر تخصیص نفرموده و خدای متعال هم دربارهٔ ایشان فرموده است و ایشان هم بر آن اجماع دارند که: «سپس کتاب را به ارث بر بندگان برگزیده خود دادیم ـ الآیه». فاطر: ۳۲.

پس به توفیق الهی می گویم: صاحب کتاب در آنچه نقل کرده اشتباه کرده است، زیرا زیدیّه امامت را مخصوص فرزندان حسن و حسین علیهما السلام می دانند، امّا «عترت» در لغت شاملِ عمو و عموزاده می شود، هر کدام که نزدیکتر باشند به عترت نزدیکترند و هرگز اهل لغت نگفته اند و کسی از ایشان نقل نکرده است که عترت اختصاص به فرزندان دختر از پسر عمو دارد، این مطلبی است که زیدیّه آن را آرزو کرده و خود را بدان فریفته اند، بی آنکه بیان و برهانی بر آن اقامه کرده باشند، زیرا ادّعای آنها نه عقلی است، و نه در قرآن و حدیث است و نه در هیچ لغتی آمده است. این لغت و آنهم لغویّین، از ایشان بپرسید تا برایتان روشن

الأَقْرَبُ فَالأَقْرَبُ مِنَ العَمِّ وَ بَني العَمِّ.

فَإِنْ قالَ صاحِبُ الكِتابِ: «فَلِمَ زَعَمْتَ أَنَّ الإمامَةَ لا تَكُونُ لِفُلانٍ وَ وُلْدِهِ، وَهُمْ مِنَ العِتْرَةِ عِنْدَكَ؟».

قُلْنا لَهُ: نَحْنُ لَمْ نَقُلْ هٰذا قِياساً، وَ إنَّما قُلْناهُ اتِّباعاً لِما فَعَلَهُ ﷺ بِهٰؤُلاءِ الثَّلاثَةِ دُونَ غَيْرِهِمْ مِنَ العِتْرَةِ، وَ لَوْ فَعَلَ بِفُلانٍ ما فَعَلَهُ بِهِمْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَنا إلّا السَّمْعُ وَ الطّاعَةُ.

وَ أَمّا قَوْلُهُ: إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ قالَ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا ـ الآيَة».

فَيُقالُ لَهُ: قَدْ خالَفَكَ خُصُومُكَ مِنَ المُعْتَزِلَةِ وَ غَيْرِهِمْ في تَأْويلِ هٰذِهِ الآيَةِ، وَ خالَفَتْكَ الإماميَّةُ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ مَنِ السّابِقُ بِالخَيْراتِ عِنْدَ الإماميَّةِ، وَ أَقَلُّ ما كانَ يَجِبُ عَلَيْكَ ـ وَ قَدْ أَلَّفْتَ كِتابَكَ هٰذا لِتُبَيِّنَ الحَقَّ وَ تَدْعُو إلَيْهِ ـ أَنْ تُؤَيِّدَ الدَّعْوىٰ بِحُجَّةٍ، فَإنْ لَمْ تَكُنْ فَإِقْناعٌ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَتَرْكُ الاِحْتِجاجِ بِما لَمْ يُمْكِنْكَ أَنْ تُبَيِّنَ أَنَّهُ حُجَّةٌ لَكَ دُونَ خُصُومِكَ.

کنند که عترت در لغت عبارت از عمو و عموزادگانند الأقرب فالأقرب.

و اگر صاحب کتاب بگوید: چرا معتقدی که امامت در بنی عبّاس نیست، در حالی که طبق اعتقاد شما ایشان جزو عترتند؟

به او می گوئیم: ما این مطلب را از روی قیاس نگفتیم، بلکه آن را بخاطر عمل پیامبر نسبت به این سه کس گفتیم یعنی علیّ و حسن و حسین علیهم‌السلام و نه دیگران، و اگر پیامبر به عمّ خود عبّاس هم این امتیاز را داده بود، ما جز شنیدن و طاعت راهی نداشتیم.

امّا این سخن او که خدای تعالی فرموده است: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا ـ تا آخر آیه».

به او می گوئیم: در تأویل این آیه دشمنان تو از مُعتزله و غیر با تو مخالفند و امامیّه هم مخالفند و تو می دانی که امامیّه در این آیه چه کسی را «السّابِقُ بالخَيْرات» می داند و اگر تو این کتابت را برای دفاع از حقّ و حقیقت نوشته ای، کمترین چیزی که بر تو واجب است، آن است که برای مدّعای خود برهانی بیاوری و اگر نمی توانی، دلیل اقناعی بیاور و اگر نمی توانی ترکِ احتجاج کن،

فَإِنَّ تِلاوَةَ القُرْآنِ وَ ادِّعاءَ تَأْوِيلِهِ بِلا بُرْهانٍ أَمْرٌ لا يَعْجِزُ عَنْهُ أَحَدٌ، وَ قَدِ ادَّعىٰ خُصُومُنا وَ خُصُومُكَ أَنَّ قَوْلَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ ـ الآيَة»[1] هُمْ جَمِيعُ عُلَماءِ الأُمَّةِ، وَ أَنَّ سَبِيلَ عُلَماءِ العِتْرَةِ وَ سَبِيلَ عُلَماءِ المُرْجِئَةِ سَبِيلٌ واحِدٌ، وَ أَنَّ الإِجْماعَ لا يَتِمُّ وَ الحُجَّةَ لا تَثْبُتُ بِعِلْمِ العِتْرَةِ فَهَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَها فَصْلٌ؟ وَ هَلْ تَقْنَعُ مِنْها بِما ادَّعَتْ أَوْ تَسْأَلُهَا البُرْهانَ؟ فَإِنْ قالَ: بَلْ أَسْأَلُهَا البُرْهانَ، قِيلَ لَهُ: فَهاتِ بُرْهانَكَ أَوَّلاً عَلىٰ أَنَّ المَعْنىٰ بِهٰذِهِ الآيَةِ الَّتِي تَلَوْتَها هُمُ العِتْرَةُ، وَ أَنَّ العِتْرَةَ هُمُ الذُّرِّيَّةُ، وَ أَنَّ الذُّرِّيَّةَ هُمْ وُلْدُ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ عليهما السلام دُونَ غَيْرِهِمْ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرٍ وَ غَيْرِهِ مِمَّنْ أُمَّهاتُهُمْ فاطِمِيّاتٌ.

ثُمَّ قالَ: وَ يُقالُ لِلْمُؤْتَمَّةِ: ما دَلِيلُكُمْ عَلىٰ إِيجابِ الإِمامَةِ لِواحِدٍ دُونَ الجَمِيعِ وَ حَظْرِها عَلَى الجَمِيعِ، فَإِنِ اعْتَلُّوا بِالوِراثَةِ وَ الوَصِيَّةِ، قِيلَ لَهُمْ: هٰذِهِ المُغِيرِيَّةُ تَدَّعِي الإِمامَةَ لِوُلْدِ الحَسَنِ ثُمَّ فِي بَطْنٍ مِنْ وُلْدِ الحَسَنِ بْنِ الحَسَنِ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَ زَمانٍ بِالوِراثَةِ

زیرا خواندن آیه ای از قرآن و ادّعای بی دلیل تأویل آن، چیزی نیست که کسی از آن عاجز باشد، و دشمنان ما و شما می گویند که مقصود از آیهٔ «کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ»، تمامی علمای امّت است و راه علمای عترت و علمای مرجئه راه واحدی است و اجماع و حجّت به علم عترت تمام نمی شود، آیا میان تو و آنها فرق وجود دارد؟ و آیا به صرف ادّعای آنها قانع می شوی یا از ایشان مطالبهٔ دلیل می کنی؟ اگر بگوید: از آنها دلیل می خواهم، به او می گوئیم: پس اوّلاً خودت دلیل بیاور که مقصود از این آیه‌ای که تلاوت کردی خصوص عترت است و عترت هم همان ذرّیّه است و ذرّیّه هم همان فرزندان حسن و حسین علیهما السلام هستند و نه فرزندان جعفر و دیگرانی که مادرانشان فاطمی هستند.

او گفته است که به امامیّه می گوئیم: چه دلیلی دارید که از میانِ عِترت فقط یکی امام باشد و دیگران ممنوع باشند، اگر بگویند دلیل آن وراثت و وصیّت است به امامیّه می گوئیم: این طایفهٔ مُغیریّه است که امامت را مخصوص اولاد حسن بن ـ علیّ علیه السلام می دانند، سپس در خانواده‌ای از فرزندان حسن بن حسن که در هر

۱ ـ آل عمران: ۱۱۰.

وَ الوَصيَّةِ مِنْ أبيهِ، وَ خالَفُوكُمْ بَعْدُ فيما تَدَّعُونَ كَما خالَفْتُمْ غَيْرَكُمْ فيما يَدَّعي.

فَأَقُولُ ـ وَ بِاللهِ الثِّقَةُ ـ: الدَّليلُ عَلىٰ أَنَّ الإمامَةَ لا تَكُونُ إلّا لِواحِدٍ أَنَّ الإمامَ لا يَكُونُ إلّا الأَفْضَلَ وَ الأَفْضَلَ يَكُونُ عَلىٰ وَجْهَيْنِ: إمّا أَنْ يَكُونَ أَفْضَلَ مِنَ الجَميعِ أَوْ أَفْضَلَ مِنْ كُلِّ واحِدٍ مِنَ الجَميعِ، فَكَيْفَ كانَتِ القِصَّةُ فَلَيْسَ يَكُونُ الأَفْضَلُ إلّا واحِداً لِأَنَّهُ مِنَ المُحالِ أَنْ يَكُونَ أَفْضَلَ مِنْ جَميعِ الأُمَّةِ أَوْ مِنْ كُلِّ واحِدٍ مِنَ الأُمَّةِ وَ فِي الأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ. فَلَمّا لَمْ يَجُزْ هٰذا وَصَحَّ بِدَليلٍ تَعْتَرِفُ الزَّيْدِيَّةُ بِصِحَّتِهِ أَنَّ الإمامَ لا يَكُونُ إلّا الأَفْضَلَ، صَحَّ أَنَّها لا تَكُونُ إلّا لِواحِدٍ في كُلِّ عَصْرٍ.

وَ الفَصْلُ فيما بَيْنَنا وَ بَيْنَ المُغِيرِيَّةِ سَهْلٌ واضِحٌ قَريبٌ ـ وَ المِنَّةُ للهِ ـ وَ هُوَ أَنَّ النَّبِيَّ صلّی الله علیه و آله دَلَّ عَلَى الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ علیهما السلام دَلالَةً بَيِّنَةً وَ بانَ بِهِما مِنْ سائِرِ العِتْرَةِ بِما خَصَّهُما بِهِ مِمّا ذَكَرْناهُ وَ وَصَفْناهُ، فَلَمّا مَضَى الحَسَنُ كانَ الحُسَيْنُ أَحَقَّ وَ أَوْلىٰ بِدَلالَةِ

عصر و زمانی به وراثت و وصیّت پدر به فرزندش می رسد، و با عقیدهٔ شما در این باب مخالفند چنانچه شما نیز با دیگران مخالفید.

پس با اتّکاء به خداوند متعال در پاسخ او می گوئیم: دلیل بر آنکه در هر عصری امام یکی بیش نیست، آن است که امام باید افضل مردم باشد و افضل می تواند دو معنی داشته باشد، یا مقصودْ افضل از جمیع امّت است و یا آنکه منظورْ افضل از هر یک از افراد امّت و در هر حال افضل یکی بیش نیست، زیرا محال است که فردی افضل از جمیع امّت باشد یا افضل از هر یک از افراد امّت باشد و افضل از او نیز وجود داشته باشد. پس اگر چنین امری روا نباشد و این مطلب که امامت از آنِ افضل است درست باشد ـ چنانکه زیدیّه نیز بدان اعتراف دارند ـ مطلب اثبات خواهد شد و امامت در هر زمانی از آنِ یکی خواهد بود.

امّا تفاوت ما امامیّه و مُغیریّه واضح و روشن و قابل فهم است المنّة لله بیانش آن است که پیامبر اکرم با دلالتی روشن به امامت حسن و حسین علیهما السلام دلالت فرموده است و آن دو را از سایر عترت با امتیازات روشنی ممتاز گردانیده است، چنانکه ذکر و وصف آن گذشت و چون امام حسن در گذشت امام حسین شایسته ترین و سزاوارترین مردم به امامت بود و امام حسن برطبق دلالت

الحَسَنِ لِدَلالَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ، وَ اخْتِصاصِهِ إِيّاهُ وَ إِشارَتِهِ إِلَيْهِ. فَلَوْ كانَ الحَسَنُ أَوْصىٰ بِالإِمامَةِ إِلَى ابْنِهِ لَكانَ مُخالِفاً لِلرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَ حاشا لَهُ مِنْ ذٰلِكَ. وَ بَعْدُ فَلَسْنا نَشُكُّ وَ لا نَرْتابُ فِي أَنَّ الحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامُ أَفْضَلُ مِنَ الحَسَنِ بْنِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ الأَفْضَلُ هُوَ الإِمامُ عَلَى الحَقِيقَةِ عِنْدَنا وَ عِنْدَ الزَّيْدِيَّةِ. فَقَدْ تَبَيَّنَ لَنا بِما وَصَفْنا كِذْبُ المُغِيرِيَّةِ، وَ انْتَقَضَ الأَصْلُ الَّذي بَنَوا عَلَيْهِ مَقالَتَهُمْ.

وَ نَحْنُ لَمْ نَخُصَّ عَلِيَّ بْنَ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلامُ بِما خَصَّصْناهُ بِهِ مُحاباةً، وَ لا قَلَّدْنا في ذٰلِكَ أَحَداً. وَلٰكِنَّ الأَخْبارَ قَرَعَتْ سَمْعَنا فيهِ بِما لَمْ تَقْرَعْ فِي الحَسَنِ بْنِ الحَسَنِ، وَ دَلَّنا عَلىٰ أَنَّهُ أَعْلَمُ مِنْهُ ما نُقِلَ مِنْ عِلْمِ الحَلالِ وَالحَرامِ عَنْهُ، وَ عَنِ الخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ ، وَ لَمْ نَسْمَعْ لِلحَسَنِ ابْنِ الحَسَنِ بِشَيْءٍ يُمْكِنُنا أَنْ نُقابِلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَنْ سَمِعْناهُ مِنْ عِلْمِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ ، وَ العالِمُ بِالدِّينِ أَحَقُّ بِالإِمامَةِ مِمَّنْ لا عِلْمَ لَهُ. فَإِنْ كُنْتُمْ يا مَعْشَرَ الزَّيْدِيَّةِ عَرَفْتُمْ لِلْحَسَنِ بْنِ الحَسَنِ عِلْماً بِالحَلالِ وَ الحَرامِ فَأَظْهِرُوهُ، وَ إِنْ لَمْ تَعْرِفُوا

رسول صلّی الله علیه و آله امامت را مختصّ به او دانسته و به وی توصیه فرمود، و اگر امام حسن به امامت فرزندش وصیّت می کرد مخالفت با رسول خدا کرده بود و حاشا که او چنین کند، و دلیل دیگر آن است که ما هیچ شکّ و تردیدی نداریم که حسین علیه السّلام از حسن بن حسن بن عليّ، افضل است و ما و زیدیّه اتّفاق داریم که حقیقةً افضلْ امام است. با این بیان دروغ مُغیریّه ثابت شد و اساس گفتار آنها منهدم گردید.

و ما مقامی را که برای عليّ بن الحسین علیهما السّلام قائلیم، از روی تمایل بی دلیل نیست و در این باب از احدی تقلید کورکورانه نمی کنیم، امّا اخبار فراوانی که دربارهٔ امام سجاد علیه السّلام به گوشمان رسیده دربارهٔ حسن بن حسن وارد نشده است و روایاتی که از امام سَجّاد علیه السّلام در حلال و حرام وارد شده است و همچنین روایاتی که از فرزندش و از امام صادق علیه السّلام وارده شده است دلیل بر اعلمیّت آن امام نسبت به حسن بن حسن است و ما از علم حسن بن حسن چیزی نشنیده ایم تا بتوانیم آن را با آنچه از علم عليّ بن الحسین علیهما السّلام شنیده ایم مقابله کنیم و کسی که عالم به دین باشد به امامت سزاوارتر است تا کسی که علمی در این باب ندارد. شما ای گروه زیدیّه! اگر از حسن بن حسن علم به حلال و حرامی سراغ دارید،

لَهُ ذٰلِكَ فَتَفَكَّرُوا في قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «أَفَمَنْ يَهْدي إِلَى الحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدّي إِلّا أَنْ يُهْدىٰ فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»[1].

فَلَسْنا نَدْفَعُ الحَسَنَ بْنَ الحَسَنِ عَنْ فَضْلٍ وَ تَقَدُّمٍ وَ طَهارَةٍ وَ زَكاةٍ وَ عَدالَةٍ، وَ الإِمامَةُ لا يَتِمُّ أَمْرُها إِلّا بِالعِلْمِ بِالدّينِ وَ المَعْرِفَةِ بِأَحْكامِ رَبِّ العالَمينَ وَ بِتَأْويلِ كِتابِهِ، وَ ما رَأَيْنا إِلىٰ يَوْمِنا هٰذا، وَ لا سَمِعْنا بِأَحَدٍ قالَتِ الزَّيْدِيَّةُ بِإِمامَتِهِ إِلّا وَ هُوَ يَقُولُ فِي التَّأْويلِ ـ أَعْني تَأْويلَ القُرْآنِ ـ عَلَى الاِسْتِخْراجِ، وَ فِي الأَحْكامِ عَلَى الاِجْتِهادِ و القِياسِ، وَ لَيْسَ يُمْكِنُ مَعْرِفَةُ تَأْويلِ القُرْآنِ بِالاِسْتِنْباطِ[2]، لِأَنَّ ذٰلِكَ كانَ مُمْكِناً لَوْ كانَ القُرْآنُ إِنَّما أُنْزِلَ بِلُغَةٍ واحِدَةٍ، وَ كانَ عُلَماءُ أَهْلِ تِلْكَ اللُّغَةِ يَعْرِفُونَ المُرادَ. فَأَمّا القُرْآنُ قَدْ نَزَلَ بِلُغاتٍ كَثيرَةٍ، وَ فيهِ أَشْياءُ لا يُعْرَفُ المُرادُ مِنْها إِلّا بِتَوْقيفٍ، مِثْلُ الصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ وَ الحَجِّ، وَ ما في هٰذَا البابِ مِنْهُ، وَ فيهِ أَشْياءُ لا يُعْرَفُ المُرادُ مِنْها إِلّا بِتَوْقيفٍ مِمّا نَعْلَمُ، وَ تَعْلَمُونَ أَنَّ

آن را ظاهر کنید، و اگر چنین علمی سراغ ندارید در این سخن خدای تعالی تفکّر کنید: «آیا کسی که به حقّ راهبری می‌کند شایسته تر است که پیروی شود یا کسی که هدایت نمی‌شود مگر آنکه دیگری او را هدایت کند، شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟».

ما منکر آن نیستیم که حسن بن حسن، فضل و تقدّم و طهارت و پاکی و عدالت داشته است، امّا رکن امر امامت عبارت از علم به دین و معرفت احکام ربّ العالمین و دانستن تأویل کتاب الهی است، و ما تا به امروز ندیده و نشنیده‌ایم که مرجع یکی از زیدیّه در امر تأویل قرآن کریم استخراج معنا نباشد و در فروعات و احکام بر اجتهاد و قیاس اعتماد نکرده باشد. امّا می دانیم که معرفت تأویل قرآن کریم را نمی توان به طریق استخراج و استنباط فهمید، زیرا این کار وقتی ممکن است که قرآن کریم به یک لغت نازل شده باشد و دانشمندان آن لغت نیز مراد را بدانند، امّا این کتاب به لغات کثیره نازل شده است و در آن مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز به بیان الهی دانسته نمی‌شود، مثل نماز و زکات و حجّ و از این قبیل؛ و نیز مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز با توقیف از آنچه

۱- یونس: ۳۵.

۲- في بعض النسخ «بالاستخراج».

المُرادَ مِنْهُ إنَّما عُرِفَ بِالتَّوقيفِ دُونَ غَيْرِهِ، فَلَيْسَ يَجُوزُ حَمْلُهُ عَلَى اللُّغَةِ لِأَنَّكَ تَحْتاجُ أَوَّلاً أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ الكَلامَ الَّذِي تُرِيدُ أَنْ تَتَأَوَّلَهُ لَيْسَ فيهِ تَوقيفٌ أَصْلاً، لا في إجماله وَ لا في تَفْصِيلِهِ.

فَإنْ قالَ مِنْهُمْ قائِلٌ: «لَمْ يُنْكَرْ أَنْ يَكُونَ ما كانَ سَبيلُهُ أَنْ يُعْرَفَ بِالتَّوقيفِ فَقَدْ وَقَفَ اللهُ رَسُولَهُ ﷺ عَلَيْهِ، وَ ما كانَ سَبيلُهُ أَنْ يُسْتَخْرَجَ فَقَدْ وَكَلَ إلَى العُلَماءِ وَ جَعَلَ بَعْضَ القُرْآنِ دَليلاً عَلىٰ بَعْضٍ، فَاسْتَغْنَيْنا بِذٰلِكَ عَمّا تَدَّعُونَ مِنَ التَّوقيفِ وَ المُوَقِّفِ».

قيلَ لَهُ: لا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ ذٰلِكَ عَلىٰ ما وَصَفْتُمْ لِأَنّا نَجِدُ لِلآيَةِ الواحِدَةِ تَأْويلَيْنِ مُتَضادَّيْنِ، كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما يَجُوزُ فِي اللُّغَةِ وَ يَحْسُنُ أَنْ يَتَعَبَّدَ اللهُ بِهِ، وَ لَيْسَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ لِلْمُتَكَلِّمِ الحَكيمِ كَلامٌ يَحْتَمِلُ مُرادَيْنِ مُتَضادَّيْنِ.

فَإنْ قالَ: «ما يُنْكَرُ أَنْ يَكُونَ فِي القُرْآنِ دَلالَةٌ عَلىٰ أَحَدِ المُرادَيْنِ وَ أَنْ يَكُونَ العُلَماءُ بِالقُرْآنِ مَتىٰ تَدَبَّرُوهُ عَلِمُوا المُرادَ بِعَيْنِهِ دُونَ غَيْرِهِ».

که می دانیم حاصل نمی شود و می دانید که در قرآن کریم مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز با توقیف حاصل نشود. بنابراین جایز نیست که قرآن کریم را بر لغت حمل کنیم، زیرا اوّلاً بایستی بدانی که کلامی که می خواهی آن را تأویل کنی در آن توقیفی وجود ندارد، چه در اجمالش و یا در تفصیلش.

اگر کسی از ایشان بگوید: آنچه در کلام الهی نیازمند به بیان بوده است، رسول خدا آن را بیان کرده است، و آنچه طریق آن استخراج و استنباط بوده آن را به علماء واگذار کرده است و بعضی از آیات قرآن کریمْ دلیل بر بعضی دیگر است و با این بیان ما از توقیف و توقیف کننده بی نیاز می شویم.

پاسخش این است که آنچه شما می گوئید جایز نیست، زیرا ما برای یک آیهٔ واحده دو تأویل مختلف و متضادّ می بینیم که هر دو معنی از نظر لغت درست است و ممکن است هر دو را حکم شرعیّ دانست و جایز نیست که متکلّمِ حکیمْ کلامی را بگوید که محتمل دو مراد متضادّ باشد.

اگر بگوید: ممکن است در خود قرآن کریم دلالتی بر یکی از دو معنی مراد وجود داشته باشد و مفسّران با تدبّر در قرآنْ معنی مراد را درک کنند.

فَيُقالُ لِلْمُفْتَرِضِ بِذٰلِكَ: أَنْكَرْنا هٰذَا الَّذِي وَصَفْتَهُ لِأَمْرٍ نُخْبِرُكَ بِهِ: لَيْسَ تَخْلُو تِلْكَ الدَّلالَةُ الَّتِي فِي الْقُرْآنِ عَلىٰ أَحَدِ الْمُرادَيْنِ مِنْ أَنْ تَكُونَ مُحْتَمِلَةً لِلتَّأْوِيلِ أَوْ غَيْرَ مُحْتَمِلَةٍ، فَإِنْ كانَتْ مُحْتَمِلَةً لِلتَّأْوِيلِ فَالْقَوْلُ فِيها كَالْقَوْلِ فِي هٰذِهِ الآيَةِ، وَ إِنْ كانَتْ لا تَحْتَمِلُ التَّأْوِيلَ فَهِيَ إِذاً تَوْقِيفٌ وَ نَصٌّ عَلَى الْمُرادِ بِعَيْنِهِ، وَ يَجِبُ أَنْ لا يُشْكِلَ عَلىٰ أَحَدٍ عَلِمَ اللُّغَةَ مَعْرِفَةُ الْمُرادِ، وَ هٰذا ما لا تُنْكِرُهُ الْعُقُولُ، وَ هُوَ مِنْ فِعْلِ الْحَكِيمِ جائِزٌ حَسَنٌ، وَلٰكِنّا إِذا تَدَبَّرْنا آيَ الْقُرْآنِ لَمْ نَجِدْ هاكَذا وَ وَجَدْنَا الاخْتِلافَ فِي تَأْوِيلِها قائِماً بَيْنَ أَهْلِ الْعِلْمِ بِالدِّينِ وَ اللُّغَةِ، وَ لَوْ كانَ هُناكَ آياتٌ تُفَسِّرُ آياتٍ تَفْسِيراً لا يَحْتَمِلُ التَّأْوِيلَ لَكانَ فَرِيقٌ مِنَ الْمُخْتَلِفِينَ فِي تَأْوِيلِهِ مِنَ الْعُلَماءِ بِاللُّغَةِ مُعانِدِينَ، وَ لَأَمْكَنَ كَشْفُ أَمْرِهِمْ بِأَهْوَنِ السَّعْيِ، وَلَكانَ مَنْ تَأَوَّلَ الآيَةَ خارِجاً مِنَ اللُّغَةِ وَ مِنْ لِسانِ أَهْلِها. لِأَنَّ الْكَلامَ إِذا لَمْ يَحْتَمِلِ التَّأْوِيلَ فَحَمَلْتَهُ عَلىٰ ما لا يَحْتَمِلُهُ خَرَجْتَ عَنِ اللُّغَةِ الَّتِي وَقَعَ الْخِطابُ بِها. فَدُلُّونا يا مَعْشَرَ الزَّيْدِيَّةِ عَلىٰ آيَةٍ واحِدَةٍ اخْتَلَفَ أَهْلُ الْعِلْمِ فِي تَأْوِيلِها فِي الْقُرْآنِ ما يَدُلُّ نَصّاً وَ

در پاسخ معترض می گوئیم: این کلامی که می گوئی مورد انکار ماست، زیرا این دلیلی که در خود قرآن کریم برای تعیین یکی از دو معنا هست یا قابل تأویل است و یا غیر قابل تأویل؛ اگر قابل تأویل است که آیهٔ مورد بحث خودش نیازمند تفسیر امام است، و اگر قابل تأویل نیست البتّه آن آیه، توقیف و توضیحی بر معنای مراد است و معرفت مراد بر کسی که علم لغت را می داند دشوار نخواهد بود، عقل هم آن را می پذیرد و از فعل حکیم هم چنین امری روا و پسندیده است، امّا وقتی ما در آیات قرآن کریم تدبّر می‌کنیم آنها را چنین نمی بینیم و درک می‌کنیم که اختلاف در تأویل آیات بین علمای دین و لغت پابرجاست و اگر آیاتی که بطور قطع آیات دیگر را تفسیر می کرد، یکی از آن دو گروه معاند بودند، و به سادگی می توانستیم حقیقت حال ایشان را کشف کنیم و کسی که آیه را تأویل کرده بود، از میزان لغت و اهل زبان خارج بود، زیرا اگر کلامْ محتمل تأویل نباشد و آن را بر معنای مخالفت لغت حمل کنی، از آن لغتی که خطاب به آن واقع شده است خارج شده‌ای. شما ای گروه زیدیّه! یک آیهٔ موردِ اختلاف را به ما نشان بدهید که در قرآن کریم دلیل قاطعی بر معنای آن وجود

تَوْقيفاً عَلىٰ تَأويلِها، وَ هٰذا أَمْرٌ مُتَعَذِّرٌ، وَ في تَعَذُّرِهِ دَليلٌ عَلىٰ أَنَّهُ لابُدَّ لِلْقُرْآنِ مِنْ مُتَرْجِمٍ يَعْلَمُ مُرادَ اللهِ تَعالىٰ فَيُخْبِرُ بِهِ، وَ هٰذا عِنْدي واضِحٌ.

[شُبْهَةٌ لِلْخَطّابِيَّةِ:]

ثُمَّ قالَ صاحِبُ الكِتابِ: «وَ هٰذِهِ الخَطّابِيَّةُ يَدَّعي الإمامَةَ لِجَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ مِنْ أَبيهِ عليه السلام بِالوِراثَةِ وَ الوَصِيَّةِ، وَ يَقِفُونَ عَلىٰ رَجْعَتِهِ، وَ يُخالِفُونَ كُلَّ مَنْ قالَ بِالإمامَةِ وَ يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ وافَقْتُمُوهُمْ في إمامَةِ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ خالَفُوكُمْ فيمَنْ سِواهُ».

فَأَقُولُ ـ وَ بِاللهِ الثِّقَةُ ـ: لَيْسَ تَصِحُّ الإمامَةُ بِمُوافَقَةِ مُوافِقٍ وَ لا مُخالَفَةِ مُخالِفٍ، وَ إِنَّما تَصِحُّ بِأَدِلَّةِ الحَقِّ وَ بَراهينِهِ، وَ أَحْسَبُ أَنَّ صاحِبَ الكِتابِ غَلَطَ، وَ الخَطّابِيَّةُ قَوْمٌ غُلاةٌ، وَ لَيْسَ بَيْنَ الغُلُوِّ وَ الإمامِيَّةِ نِسْبَةٌ. فَإِنْ قالَ: فَإِنّي أَرَدْتُ الفِرْقَةَ الَّتي وَقَفَتْ عَلَيْهِ قيلَ لَهُ: فَيُقالُ لِتِلْكَ الفِرْقَةِ: نَعْلَمُ أَنَّ الإمامَ بَعْدَ جَعْفَرٍ مُوسىٰ بِمِثْلِ ما عَلِمْتُمْ أَنْتُمْ بِهِ أَنَّ الإمامَ بَعْدَ

داشته باشد، این امر متعذّر و ناممکن است و تعذّرش دلیل آن است که قرآن کریم نیازمند مترجمی است که مراد خدای تعالی را بداند و آن را بیان کند، و این موضوع کاملاً واضح است.

شبههٔ فرقهٔ خطّابیّه

صاحب آن کتاب به عنوانِ اعتراض به امامیّه گفته است: این فرقهٔ خطّابیّه است که برای جعفر بن محمّد به واسطهٔ وراثت و وصایت از جانب پدرش ادّعای امامت می‌کنند و منتظر رجعت او هستند و مخالف امامیّه هستند و می پندارند با شما در امامت جعفر بن محمّد موافقند و در سایر معتقداتْ مخالف.

من با اعتماد به خدای تعالی می گویم: امامتْ با موافقتِ موافق و یا مخالفتِ مخالفی درست نمی شود، بلکه با ادلّه و براهین حقّه به اثبات می رسد و من صاحب کتاب را در نادرستی می بینم. خَطّابیّه طایفه‌ای از غُلات‌اند و بینِ غُلوّ و امامیّه نسبتی نیست، و اگر گوید مقصود من آن فرقه‌ای است که بر امام صادق توقّف کرده‌اند، جواب این است که به آن فرقه می گوئیم: ما امام پس از جعفر بن محمّد را موسی بن جعفر می دانیم همانگونه که شما امام پس از محمّد بن علیّ را جعفر بن ـ

مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ جَعْفَرَ، وَ نَعْلَمُ أَنَّ جَعْفَراً ماتَ كَما نَعْلَمُ أَنَّ أَباهُ ماتَ وَ الفَصْلُ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ هُوَ الفَصْلُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّبائِيَّةِ وَ الواقِفَةِ عَلىٰ أَميرِالمُؤْمِنينَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ، فَقُولُوا كَيْفَ شِئْتُمْ.

وَ يُقالُ لِصاحِبِ الكِتابِ: وَ أَنْتَ فَما الفَصْلُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَنِ اخْتارَ الإمامَةَ لِوُلْدِ العَبّاسِ وَ جَعْفَرٍ وَ عَقيلٍ أَعْني لِأَهْلِ العِلْمِ وَ الفَضْلِ مِنْهُمْ، وَ احْتَجَّ بِاللُّغَةِ في أَنَّهُمْ مِنْ عِتْرَةِ الرَّسُولِ، وَ قالَ: إِنَّ الرَّسُولَ صلّى الله عليه و آله عَمَّ جَميعَ العِتْرَةِ وَ لَمْ يَخُصَّ إِلّا ثَلاثَةً هُمْ أَميرُالمُؤْمِنينَ وَ الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ عَرِّفْناهُ وَ بَيِّنْ لَنا.

ثُمَّ قالَ صاحِبُ الكِتابِ: «وَ هٰذِهِ السَّمْطِيَّةُ تَدَّعي إِمامَةَ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ مِنْ أَبيهِ[1] بِالوِراثَةِ وَ الوَصِيَّةِ، وَ هٰذِهِ الفَطَحِيَّةُ[2] تَدَّعي إِمامَةَ إِسْماعيلَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبيهِ بِالوِراثَةِ وَ الوَصِيَّةِ، وَ قَبْلَ ذٰلِكَ إِنَّما قالُوا بِإِمامَةِ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ يُسَمُّونَ اليَوْمَ

محمّد می دانید، و می دانیم که امام صادق علیه السلام وفات کرده است همچنانکه پدرش امام باقر علیه السلام وفات کرده است. و فرق بین ما و شما همان فرق بین شما با سبائیّه و واقفه بر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است و هرچه می خواهید بگوئید.

و به صاحب کتاب می گوئیم: فرق تو و کسانی که امامت را در اولادِ عالِم و فاضل عبّاس و جعفر و عقیل می دانند چیست؟ و دلیل هم می آورند که لغت می‌گویند ایشان از عترت رسول صلّی الله علیه و آله هستند و می‌گویند پیامبر اکرم نظر به همهٔ عترت داشته است و سه تن از ایشان را که عبارت از امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام باشند، مخصوص نگردانیده است، بازگو و برای ما بیان کن!

صاحب کتاب می‌گوید: این سَمطیّه است که امامت را برای عبدالله بن جعفر ابن محمّد به وراثت و وصایت از جانب پدرش ادّعا می کنند، و این فطحیّه است که امامت را برای إسماعیل بن جعفر به وراثت و وصایت از جانب پدرش ادّعا می‌کنند و پیش از آن معتقد به امامت عبدالله بن جعفر بودند و امروزه اسماعیلیّه

---

۱ - سمطیّة کسانی هستند که امامت را در محمّد بن جعفر علیه السلام و أولاد او دانند. و یحیی بن أبي سمط است. (فِرَقُ الشّیعة نوبختی).

۲ - فَطَحیّة امامت را در اولاد عبدالله بن جعفر علیه السلام دانند و چون عبدالله أفطح (عریض الرأس) بود آنان را فطحیّه گویند.

إسْماعيلِيَّةَ لِأَنَّهُ لَمْ يَبْقَ لِلْقائِلينَ بِإمامَةِ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ خَلَفٌ وَلا بَقِيَّةٌ، وَ فِرْقَةٌ مِنَ الفَطَحِيَّةِ يُقالُ لَهُمْ: القَرامِطَةُ[1] قالوا بِإمامَةِ مُحَمَّدِ بْنِ إسْماعيلَ بْنِ جَعْفَرٍ بِالوِراثَةِ وَ الوَصِيَّةِ. وَ هٰذِهِ الواقِفَةُ عَلىٰ موسَى بْنِ جَعْفَرٍ تَدَّعي الإمامَةَ لِموسَى وَ تَرْتَقِبُ لِرَجْعَتِهِ».

وَ أَقُولُ: الفَرْقُ بَيْنَنا وَ بَيْنَ هٰؤُلاءِ سَهْلٌ واضِحٌ قَريبٌ:

أَمَّا الفَطَحِيَّةُ فَالحُجَّةُ عَلَيْها أَوْضَحُ مِنْ أَنْ تَخْفىٰ لِأَنَّ إسْماعيلَ ماتَ قَبْلَ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام، وَ المَيِّتُ لا يَكُونُ خَليفَةَ الحَيِّ، وَ إنَّما يَكُونُ الحَيُّ خَليفَةَ المَيِّتِ. وَلٰكِنَّ القَوْمَ عَمِلُوا عَلىٰ تَقْليدِ الرُّؤَساءِ وَ أَعْرَضُوا عَنِ الحُجَّةِ وَ ما في بابِها. وَ هٰذا أَمْرٌ لا يَحْتاجُ فيهِ عَلىٰ إكْثارٍ لِأَنَّهُ ظاهِرُ الفَسادِ، بَيِّنُ الانْتِقادِ.

نامیده می شوند، زیرا قائلین به امامت عبدالله بن جعفر از میان رفته و کسی از ایشان باقی نمانده است. و فرقهٔ دیگری از فطَحیّه را قَرامِطه می گویند و ایشان معتقد به امامت محمّد بن اسماعیل بن جعفر به طریق وراثت و وصایتند و این هم واقفهٔ بر موسی بن جعفرند که مدّعی امامت موسی بن جعفر و منتظر رجعت او می باشند.

و من می گویم: فرق میان ما و این فرقه ها آسان و روشن و قابل فهم است:

امّا فطَحیّه دلیل بر ردّ آنها روشن تر از آن است که مخفی بماند، زیرا اسماعیل در حیات پدرش امام صادق عليه السلام مُرده است و مُرده نمی تواند جانشین زنده بشود، بلکه کار برعکس است و بایستی زنده را جانشین مُرده کرد، امّا اینها از رؤسای خود پیروی کرده و از دلیل و برهان رو گردانیده اند و این امر نیازمند شرح و تفصیل نیست، زیرا فساد آن آشکار و انتقاد آن روشن است.

---

۱ – هم فرقة من المبارکیّة و انّما سمّوا بهذا برئیس لهم من أهل السواد من الانباط کان یلقب «قرمطویة» کانوا فی الأصل علی مقالة المبارکیّة ثمّ خالفوهم فقالوا: لا یکون بعد محمّد صلی الله علیه و آله الاسبعة أئمّة: علی بن أبي طالب الی جعفر بن محمّد ثمّ محمّد بن اسماعیل و هو الامام القائم المهديّ و هو رسول. و زعموا أن النّبيّ انقطعت عنه الرّسالة في حیاته في الیوم الذی امر فیه بنصب علیّ بن أبي طالب علیه السلام للناس في غدیر خم. فصارت الرسالة في ذلك الیوم في عليّ بن أبي طالب. و اعتلوا في ذلك بقول رسول الله صلی الله علیه و آله «من کنت مولاه فهذا عليّ مولاه» و أن هذا القول منه خروج من الرّسالة و النّبوّة و التسلیم منه في ذلك لعليّ علیه السلام بامر الله عزّوجلّ و أن النّبيّ صلی الله علیه و آله بعد ذلك کان مأموماً لعليّ محجوجاً به. (قاله النوبختی) و في تلبیس ابلیس لا بن الجوزی تحقیق لسبب سمیة القرامطة بهذا الاسم.

وَ أَمّا القَرامِطَةُ فَقَدْ نَقَضَتِ الإسْلامَ حَرْفاً حَرْفاً، لِأَنَّها أَبْطَلَتْ أَعْمالَ الشَّرِيعَةِ وَ جاءَتْ بِكُلِّ سُوفَسْطائِيَّةَ، وَ إِنَّ الإمامَ إِنَّما يُحْتاجُ إِلَيهِ لِلدِّينِ وَ إِقامَةِ حُكْمِ الشَّرِيعَةِ فَإِذا جاءَتِ القَرامِطَةُ تَدَّعي أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ أَوْ وَصِيَّهُ اسْتَخْلَفَ رَجُلاً دَعا إِلىٰ نَقْضِ الإسْلامِ وَ الشَّرِيعَةِ وَ الخُرُوجِ عَمّا عَلَيْهِ طَبائِعُ الأُمَّةِ لَمْ نَحْتَجْ فِي مَعْرِفَةِ كِذْبِهِمْ إِلىٰ أَكْثَرَ مِنْ دَعْواهُمُ المُتَناقِضِ الفاسِدِ الرَّكِيكِ.

وَ أَمَّا الفَصْلُ بَيْنَنا وَ بَيْنَ سائِرِ الفِرَقِ فَهُوَ أَنَّ لَنا نَقَلَةَ أَخْبارٍ وَ حَمَلَةَ آثارٍ قَدْ طَبَّقُوا البُلْدانَ كَثْرَةً، وَ نَقَلُوا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام مِنْ عِلْمِ الحَلالِ وَ الحَرامِ ما يُعْلَمُ بِالعادَةِ الجارِيَةِ وَ التَّجْرِبَةِ الصَّحِيحَةِ أَنَّ ذٰلِكَ كُلَّهُ لا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كِذْباً مُوَلَّداً، وَ حَكَوا مَعَ نَقْلِ ذٰلِكَ عَنْ أَسْلافِهِمْ أَنَّ أَباعَبْدِاللهِ عليه السلام أَوْصىٰ بِالإمامَةِ إِلىٰ مُوسىٰ عليه السلام، ثُمَّ نَقَلَ إِلَيْنا مِنْ فَضْلِ مُوسىٰ عليه السلام وَ عِلْمِهِ ما هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ نَقَلَةِ الأَخْبارِ، وَ لَمْ نَسْمَعْ لِهٰؤُلاءِ بِأَكْثَرَ مِنَ الدَّعْوىٰ وَ لَيْسَ سَبِيلُ التَّواتُرِ وَ أَهْلِهِ سَبِيلَ الشُّذوذِ وَ أَهْلِهِ، فَتَأَمَّلُوا الأَخْبارَ الصّادِقَةَ

و امّا قَرامِطه، ایشان کسانی هستندکه اسلام را کلمه به کلمه نقض کرده‌اند و احکام شریعت را باطل شمرده‌اند و هر سَفْسَطه‌ای را مرتکب می‌شوند و نیازمندی ما به امام از باب دیانت و اقامهٔ احکام شریعت است و وقتی که قَرامِطَه آمده و می‌گویند که جعفر بن محمّد یا وصیّش فردی را جانشین خود قرار داده‌اند که مدّعی نقض اسلام و شریعت و خروج از طبیعت امّت است نیازی به شناسائی کذبشان ندارم، و همین ادّعای متناقض و فاسد و رَکیک بر بطلانشان کافی است.

امّا فَرق ما و سایر فرقه‌ها آن است که ما عدّهٔ بیشماری ناقلان اخبار و حاملان احادیث داریم که همهٔ شهرها را پر کرده‌اند که از جعفر بن محمّد عليهما السلام آن قدر احکام حلال و حرام روایت کرده‌اند که طبق عادت جاریه و تجربهٔ صحیحه، ممکن نیست دروغ و جعل باشد و از پیشینیان خود نقل کرده‌اند که امام صادق عليه السلام جانشین خود را امام کاظم عليه السلام قرار داد و از فضل و علم او هم آنقدر نقل شده که نزد ناقلان اخبار معروف است، امّا از این فرقه‌ها جز ادّعا نشنیده‌ام و روش تواتر و اهل آن با روش شذوذ و اهل آن یکی نیست. شما در اخبار صادقه بنگرید تا بواسطهٔ آن فَرق بین امام کاظم عليه السلام و محمّد و عبدالله

تَعرِفُوا بِها فَصْلَ ما بَيْنَ مُوسیٰ عليه السلام وَ مُحَمَّدٍ وَ عَبْدِاللهِ بَني جَعْفَرٍ، وَ تَعالَوا نَمْتَحِنُ هٰذَا الأَمْرَ بِخَمْسِ مَسائِلَ مِنَ الحَلالِ وَ الحَرامِ مِمّا قَدْ أَجابَ فيهِ مُوسیٰ عليه السلام فَإِنْ وَجَدْنا لِهٰذَيْنِ فيهِ جَواباً عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ القائِلينَ بِإِمامَتِها فَالقَوْلُ كَما يَقُولُونَ، وَ قَدْ رَوَتِ الإِماميَّةُ أَنَّ عَبْدَاللهِ بْنَ جَعْفَرٍ سُئِلَ كَمْ في مِائَتَي دِرْهَمٍ؟ قالَ: خَمْسَةُ دَراهِمَ. قِيلَ لَهُ: وَ كَمْ في مِائَةِ دِرْهَمٍ؟ فَقالَ: دِرْهَمانِ وَ نِصفٌ.

وَ لَوْ أَنَّ مُعْتَرِضاً اعْتَرَضَ عَلَى الإِسْلامِ وَ أَهْلِهِ فَادَّعیٰ أَنَّ هٰهُنا مَنْ قَدْ عارَضَ القُرْآنَ، وَ سَأَلَنا نَفْصِلَ بَيْنَ تِلْكَ المُعارَضَةِ وَ القُرْآنِ، لَقُلْنا لَهُ: أَمّا القُرْآنُ فَظاهِرٌ، فَأَظْهِرْ تِلْكَ المُعارَضَةَ حَتّیٰ نَفْصِلَ بَيْنَها وَ بَيْنَ القُرْآنِ. وَ هٰكَذا نَقُولُ لِهٰذِهِ الفِرَقِ، أَمّا أَخْبارُنا فَهِيَ مَرْوِيَّةٌ مَحْفُوظَةٌ عِنْدَ أَهْلِ الأَمْصارِ مِنْ عُلَماءِ الإِماميَّةِ فَأَظْهِرُوا تِلْكَ الأَخْبارَ الَّتي تَدَّعُونَها حَتّیٰ نَفْصِلَ بَيْنَها وَ بَيْنَ أَخْبارِنا، فَأَمّا إِنْ تَدَّعُوا خَبَراً لَمْ يَسْمَعْهُ سامِعٌ وَ لا عَرَفَهُ أَحَدٌ ثُمَّ تَسأَلُونا الفَصْلَ بَيْنَ أَخْبارِنا وَ هٰذا الخَبَرِ فَهٰذا ما لا يَعْجِزُ عَنْ دَعْوىٰ مِثْلِهِ أَحَدٌ، وَ

فرزندان امام صادق عليه السلام را بدانید. بیائید این امر را آزمایش کنیم و در پنج مسئله از مسائلی که از حلال و حرام امام کاظم عليه السلام پاسخ گفته‌اند بنگریم، و اگر نزد معتقدین به آن دو فرزند دیگر در این مسائل پاسخی باشد، قول آنها درست است. امامیّه روایت کرده‌اند که از عبدالله بن جعفر سؤال شد: که در دویست درهم چقدر زکات است؟ گفت پنج درهم و باز سؤال کردند که در صد درهم چقدر زکات است؟ و او گفت دو درهم و نیم!

و اگر معترضی بر اسلام و مسلمین اعتراض کرده و بگوید اینجا شخصی وجود دارد که با قرآن کریم معارضه کرده است و از ما بخواهد که فرق این معارضه و قرآن کریم را بازگو کنیم، به او می گوئیم: اما قرآن که ظاهر است، تو هم آن معارضه را ظاهر کن تا فرق آن دو را بازگوئیم. به این فرقه ها هم همین را می گوئیم، امّا اخبار ما در دستِ علمای امامیّه در همهٔ بلاد مرویّ و محفوظ است، شما هم اخباری را که ادّعا می کنید ظاهر کنید تا فرق بین آن دو را بیان کنیم، امّا اگر مدّعی خبری باشید که هیچکس ندیده و نشنیده، بعد از آن از ما بخواهید که فرق بین اخبارمان و آن خبر را بازگوئیم، این چیزی است که هیچکس از ادّعایِ

لَوْ أَبْطَلَ مِثْلُ هٰذِهِ الدَّعْوىٰ أَخْبارَ أَهْلِ الحَقِّ مِنَ الإمامِيَّةِ لَأَبْطَلَ مِثْلُ هٰذِهِ الدَّعْوىٰ مِنَ البَراهِمَةِ أَخْبارَ المُسْلِمينَ. وَ هٰذِهِ واضِحٌ وَلِلّٰهِ المِنَّةُ.

وَ قَدِ ادَّعَتِ الثَّنَوِيَّةُ أَنَّ مانِي أَقامَ المُعْجِزاتِ وَ أَنَّ لَهُمْ خَبَراً يَدُلُّ عَلىٰ صِدْقِهِمْ، فَقالَ لَهُمُ المُوَحِّدُونَ: هٰذِهِ دَعْوىً لا يَعْجِزُ عَنْها أَحَدٌ فَأَظْهِرُوا الخَبَرَ لِنَدُلَّكُمْ عَلىٰ أَنَّهُ لا يَقْطَعُ عُذْراً وَ لا يُوجِبُ حُجَّةً، وَ هٰذا شَبيهُ بِجَوابِنا لِصاحِبِ الكِتابِ.

وَ يُقالُ لِصاحِبِ الكِتابِ: قَدِ ادَّعَتِ البَكْرِيَّةُ وَ الإباضِيَّةُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَصَّ عَلىٰ أَبي بَكْرٍ وَ أَنْكَرْتَ أَنْتَ ذٰلِكَ كَما أَنْكَرْنا نَحْنُ أَنَّ أَباعَبْدِاللّٰهِ عليه السلام أَوْصىٰ إِلىٰ هٰذَيْنِ، فَبَيِّنْ لَنا حُجَّتَكَ وَ دُلَّنا عَلَى الفَصْلِ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ البَكْرِيَّةِ وَ الإباضِيَّةِ لِنَدُلَّكَ بِمِثْلِهِ عَلَى الفَصْلِ بَيْنَنا وَ بَيْنَ مَنْ سَمَّيْتَ.

وَ يُقالُ لِصاحِبِ الكِتابِ: أَنْتَ رَجُلٌ تَدَّعي أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ كانَ عَلىٰ مَذْهَبِ الزَّيْدِيَّةِ، وَ أَنَّهُ لَمْ يَدَّعِ الإمامَةَ مِنَ الجِهَةِ الَّتي تَذْكُرُها الإمامِيَّةُ، وَ قَدِ ادَّعَى القائِلُونَ

آن عاجز نیست و اگر این مدّعا اخبار حقّهٔ امامیّه را باطل سازد، ادّعای مشابه بَراهِمه نیز اخبار حقّهٔ مسلمین را باطل خواهد ساخت، و این واضح و آشکار است. و لِلّٰهِ المِنَّة.

و ثَنَوِیّه هم ادّعا کرده‌اند که «مانی» معجزاتی داشته است و نزدشان خبری است که بر صدق ایشان دلالت می‌کند. امّا خداپرستان می‌گویند: این دعوی را هرکس می‌تواند بکند، شما آن خبر را ظاهر کنید تا به شما ثابت کنیم که آن خبر قطع عُذر نمی‌کند و حجّتی را ایجاب نمی‌کند و این‌شبیه پاسخ ما به‌صاحب‌کتابست.

و به صاحب کتاب می‌گوئیم: فرقه های بکریّه و إباضیّه نیز که از خوارج اند ادّعا کرده‌اند که پیامبر اکرم به وِصایت ابوبکر تصریح کرده‌اند و تو منکر آنی، همچنانکه ما نیز منکریم که امام صادق علیه السلام به امامت محمّد و جعفر سفارش کرده باشند، پس دلیل خود را بیان کن و فرق خود را با بکریّه و إباضیّه بازگوی تا ما هم فرق خود را با آنان که نام بردی باز گوئیم.

و به صاحب کتاب می‌گوئیم: تو مُدَّعی هستی که جعفر بن محمّد بر مذهب زیدیّه بود و او امامت را از جهتی که امامیّه می‌گویند مدّعی نبود و معتقدین به

بِإمامَةِ مُحَمَّدِ بْنِ إسْماعيلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ خِلافَ ما تَدَّعيهِ أنْتَ وَ أصْحابُكَ وَ يَذْكُرُونَ أنَّ أسْلافَهُمْ رَوَوا ذٰلِكَ عَنْهُ فَعَرِّفْنَا الفَصْلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ لِنَأْتيكَ بِأحْسَنَ مِنْهُ، وَ أنْصِفْ مِنْ نَفْسِكَ فَإنَّهُ أوْلىٰ بِكَ.

[أَجْوِبَةٌ أُخْرىٰ:]

وَ فَرْقٌ آخَرُ: وَ هُوَ أنَّ أصْحابَ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ مُعْتَرِفُونَ بِأنَّ الحُسَيْنَ نَصَّ عَلىٰ عَلِيٍّ وَ أنَّ عَلِيّاً نَصَّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ أنَّ مُحَمَّداً نَصَّ عَلىٰ جَعْفَرٍ، وَ دَليلُنا أنَّ جَعْفَراً نَصَّ عَلىٰ مُوسىٰ عليه‌السلام هُوَ بِعَيْنِهِ دُونَ غَيْرِهِ دَليلُ هٰؤُلاءِ عَلىٰ أنَّ الحُسَيْنَ نَصَّ عَلىٰ عَلِيٍّ. وَ بَعْدُ فَإنَّ الإمامَ إذا كانَ ظاهِراً وَ اخْتَلَفَتْ إلَيْهِ شيعَتُهُ ظَهَرَ عِلْمُهُ وَ تَبَيَّنَ مَعْرِفَتُهُ بِالدّينِ، وَ وَجَدْنا رُواةَ الأخْبارِ وَ حَمَلَةَ الآثارِ قَدْ نَقَلُوا عَنْ مُوسىٰ مِنْ عِلْمِ الحَلالِ وَ الحَرامِ ما هُوَ مُدَوَّنٌ مَشْهُورٌ، وَ ظَهَرَ مِنْ فَضْلِهِ في نَفْسِهِ ما هُوَ بَيِّنٌ عِنْدَ الخاصَّةِ وَ العامَّةِ وَ هٰذِهِ

امامت محمّد بن اسماعيل بن جعفر بن محمّد خلاف ادّعاى تو و ياران تو را دارند و مى گويند پيشينيان ايشان آن را از او روايت كرده اند، فرق بين خودتان و ايشان را بيان كنيد تا پاسخى بهتر از آن به شما بگوئيم و با انصاف باش كه برايت بهتر است.

پاسخهاى ديگر

فرق ديگر آن است كه ياران محمّد بن جعفر و عبدالله بن جعفر معترفند كه امام حسين عليه‌السلام بر امامت فرزنش علىّ زين العابدين تصريح كرده است و او نيز بر امامت فرزندش محمّد باقر تصريح كرده است و او نيز بر امامت فرزندش جعفر صادق تصريح كرده است و دليل ما بر آنكه امام جعفر صادق عليه‌السلام بر امامت موسى كاظم بخصوص تصريح كرده دليل همانهاست كه مى گويند حسين عليه‌السلام بر امامت زين العابدين عليه‌السلام تصريح كرده است. و دليل ديگر آن است كه اگر امام ظاهر باشد و شيعيانش به نزد او آمد و شد كنند، علمش ظاهر شده و معرفت او به دين نمودار خواهد گرديد، و ما راويانِ اخبار و حاملان آثار را مى بينيم كه از امام موسى كاظم عليه‌السلام علم حلال و حرام را نقل كرده‌اند و آن علم مدوّن و مشهور است و فضل او بين خاصّه و عامّه آشكار است و اين از نشانه هاىِ

هِيَ أَماراتُ الإِمامَةِ، فَلَمّا وَجَدْناها لِمُوسىٰ دُونَ غَيْرِهِ عَلِمْنا أَنَّهُ الإِمامُ بَعْدَ أَبِيهِ دُونَ أَخِيهِ.

وَ شيْءٌ آخَرُ: وَهُوَ أَنَّ عَبْدَاللهِ بْنَ جَعْفَرٍ ماتَ وَلَمْ يُعَقِّبْ ذَكَراً وَلا نَصَّ عَلىٰ أَحَدٍ فَرَجَعَ القائِلُونَ بِإِمامَتِهِ عَنْها إِلَى القَوْلِ بِإِمامَةِ مُوسىٰ عليه السلام، وَ الفَصْلُ بَعْدَ ذٰلِكَ بَيْنَ أَخْبارِنا وَ أَخْبارِهِمْ هُوَ أَنَّ الأَخْبارَ لا تُوجِبُ العِلْمَ حَتّىٰ يَكُونَ في طُرُقِهِ وَ واسِطَتِهِ قَوْمٌ يَقْطَعُونَ العُذْرَ إِذا أَخْبَرُوا، وَ لَسْنا نُشاحُّ هٰؤُلاءِ فِي أَسْلافِهِمْ، بَلْ نَقْتَصِرُ عَلىٰ أَنْ يُوجِدُونا فِي دَهْرِنا مِنْ حَمَلَةِ الأَخْبارِ وَ رُواةِ الآثارِ مِمَّنْ يَذْهَبُ مَذْهَبَهُمْ عَدَداً يَتَواتَرُ بِهِمُ الخَبَرُ كَما نُوجِدُهُمْ نَحْنُ ذٰلِكَ، فَإِنْ قَدَرُوا عَلىٰ هٰذا فَلْيُظْهِرُوهُ، وَ إِنْ عَجَزُوا فَقَدْ وَضَحَ الفَرْقُ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُمْ فِي الطَّرَفِ الَّذِي يَلِينا وَ يَلِيهِمْ وَ ما بَعْدَ ذٰلِكَ مَوْهُوبٌ لَهُمْ، وَ هٰذا واضِحٌ، وَ الحَمْدُ لِلّٰهِ.

وَ أَمَّا الواقِفَةُ عَلىٰ مُوسىٰ عليه السلام فَسَبِيلُهُمْ سَبِيلُ الواقِفَةِ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام وَ نَحْنُ فَلَمْ نُشاهِدْ مَوْتَ أَحَدٍ مِنَ السَّلَفِ وَ إِنَّما صَحَّ مَوْتُهُمْ عِنْدَنا بِالخَبَرِ فَإِنْ وَقَفَ واقِفٌ عَلىٰ

امامتِ اوست، و وقتی که این کمالات را در امام کاظم عليه السلام می بینیم نه در غیر او می فهمیم که امامِ پس از پدرش اوست نه برادرش.

دلیل دیگر آن است که عبدالله بن جعفر مرد و پسری نداشت و بر امامت أحدی هم تصریح نکرد و معتقدین به امامتِ او قائل به امامتِ موسی عليه السلام گردیدند. علاوه بر آن فرقی که بین اخبار ما و اخبار ایشان وجود دارد این است که اخبار وقتی موجب علم می شود که در طرق آن گروهی باشند که با اخبار ایشان قطع عُذر شود. اکنون ما در پیشینیان آنها بحثی نداریم، بلکه می گوئیم در این عصر آیا تعداد راویان اخبار و حاملان احادیثشان به عددی می رسد که ما بتوانیم آنرا بپذیریم، چنانکه ما با احادیث متواترهٔ خود آنهارا مجبور به پذیرش می کنیم، اگر بر چنین کاری قادرند آن را اظهار کنند، و اگر از انجام آن ناتوانند فَرق ما و ایشان ظاهر می شود و دنبالهٔ مباحث را هم به آنها می بخشیم، این واضح است.و الحمدلله.

امّا واقفهٔ بر امام کاظم عليه السلام مانند واقفهٔ بر امام صادق عليه السلام اند و ما خود شاهد وفات هیچ یک از پیشینیان نبودیم و موت ایشان به واسطهٔ اخبار برایمان ثابت شده است و اگر کسی توقّف بر یکی از آنها کند، می گوئیم چه فرقی بین او و سایر

بَعْضِهِمْ سَأَلْناهُ الفَصْلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَنْ وَقَفَ عَلىٰ سائِرِهِمْ، وَ هٰذا ما لا حِيلَةَ لَهُمْ فيهِ.

ثُمَّ قالَ صاحِبُ الكِتابِ: «وَ مِنْهُمْ فِرْقَةٌ قَطَعَتْ عَلىٰ مُوسىٰ عليه السلام واتَّمُّوا بَعْدَهُ بِابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ عليه السلام دُونَ سائِرِ وُلْدِ مُوسىٰ عليه السلام وَ زَعَمُوا أَنَّهُ اسْتَحَقَّها بِالوِراثَةِ وَ الوَصِيَّةِ، ثُمَّ في وَلَدِهِ حَتَّى انْتَهَوا إِلَى الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام فَادَّعَوا لَهُ وَلَداً وَ سَمَّوْهُ الخَلَفَ الصّالِحَ. و مِنْهُمْ فِرْقَةٌ قالَتْ بِإِمامَةِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ فَماتَ قَبْلَ أَبِيهِ، ثُمَّ إِنَّهُمْ رَجَعُوا إِلىٰ أَخِيهِ الحَسَنِ وَ بَطَلَ في مُحَمَّدٍ ما كانُوا تَوَهَّمُوا ـ وَ قالُوا: بَدا لِلّٰهِ مِنْ مُحَمَّدٍ إِلَى الحَسَنِ كَما بَدا لَهُ مِنْ إِسْماعيلَ بْنِ جَعْفَرٍ إِلىٰ مُوسىٰ وَ قَدْ ماتَ إِسْماعيلُ في حَياةِ جَعْفَرٍ، إِلىٰ أَنْ ماتَ الحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ في سَنَةِ ثَلاثٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ فَرَجَعَ بَعْضُ أَصْحابِهِ إِلىٰ إِمامَةِ جَعْفَرِبْنِ عَلِيٍّ، كَما رَجَعَ أَصْحابُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَعْدَ وَفاةِ مُحَمَّدٍ إِلَى الحَسَنِ، وَ زَعَمَ بَعْضُهُمْ أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ ـ عَلِيٍّ اسْتَحَقَّ الإِمامَةَ مِنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِالوِراثَةِ وَ الوَصِيَّةِ دُونَ أَخِيهِ الحَسَنِ، ثُمَّ

آنها وجود دارد. این دلیلی است که پاسخی برای آن ندارند.

سپس صاحب کتاب گفته است: و از ایشان فرقه‌ای هستند که به امامت امام موسی کاظم عليه السلام معتقد شدند و پس از وی پسرش عليّ بن موسی را امام دانستند و معتقدند که او به حسب وراثت و وصایت مستحقّ امامت است، سپس امامت را در فرزندان او می‌دانند تا آنکه منتهی به حسن بن عليّ عسکريّ گردد و می‌گویند او پسری داشته است و او را «الخلف الصّالح» می‌نامند و فرقه‌ای از ایشان معتقد به امامت محمّد بن عليّ هستند و او پیش از پدرش درگذشت، آنگاه برادرش حسن را امام دانستند و آنچه که دربارهٔ محمّد توهّم کرده بودند باطل شد و گفتند: برای خداوند بداء شد و امامت از محمّد به حسن انتقال یافت همچنانکه برای او بداء شد و امامت از اسماعیل بن جعفر به موسی انتقال یافت و اسماعیل در دورانِ حیات جعفر درگذشت، تا آنکه حسن بن عليّ در سال ۲۶۳ درگذشت و بعضی از اصحابش رجوع به امامت برادرش جعفر بن عليّ کردند، همچنانکه اصحاب محمّد بن عليّ پس از وفات محمّد، رجوع به امامت حسن کردند. و بعضی از ایشان می‌گویند جعفر بن عليّ پس از پدرش به وراثت و وصایت مستحقّ امامت شده است، نه برادرش حسن بن عليّ، آنگاه امامت در فرزندان جعفر به

نَقَلُوها فِي وُلْدِ جَعْفَرٍ بِالوِراثَةِ وَ الوَصِيَّةِ، وَ كُلُّ هٰذِهِ الفِرَقِ يَتَشاحُّونَ عَلَى الإمامَةِ، وَ يُكَفِّرُ بَعْضُهُمْ بَعضاً، وَ يُكَذِّبُ بَعْضُهُمْ بَعضاً، وَ يَبْرَءُ بَعْضُهُمْ مِنْ إمامَةِ بَعْضٍ. وَ تَدَّعِي كُلُّ فِرْقَةٍ الإمامَةَ لِصاحِبِها بِالوِراثَةِ وَ الوَصِيَّةِ وَ أَشْياءَ مِنْ عُلُومِ الغَيْبِ، الخَرافاتُ أَحْسَنُ مِنْها وَ لا دَليلَ لِكُلِّ فِرْقَةٍ فِيما تَدَّعِي وَ تُخالِفُ الباقِينَ غَيْرَ الوِراثَةِ وَ الوَصِيَّةِ، دليلُهُمْ شَهادَتُهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ دُونَ غَيْرِهِمْ قَوْلاً بِلا حَقيقَةٍ، وَ دَعوىً بِلا دَليلٍ. فَإِنْ كانَ هٰهُنا دَليلٌ فِيما يَدَّعِي كُلُّ طائِفَةٍ غَيْرُ الوِراثَةِ وَ الوَصِيَّةِ وَجَبَ إقامَتُهُ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ غَيْرَ الدَّعْوىٰ لِلْإمامَةِ بِالوِراثَةِ وَ الوَصِيَّةِ فَقَدْ بَطَلَتِ الإمامَةُ لِكَثْرَةِ مَنْ يَدَّعيها بِالوِراثَةِ وَ الوَصِيَّةِ، وَ لا سَبيلَ إِلَى قَبُولِ دَعْوىٰ طائِفَةٍ دُونَ الأُخْرىٰ إِنْ كانَتِ الدَّعْوىٰ واحِدَةً وَ لا سِيَّما وَهُمْ فِي إكْذابِ بَعْضِهِمْ بَعضاً مُجْتَمِعُونَ، وَ فِيما يَدَّعِي كُلُّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ مُنْفَرِدُونَ».

فَأَقُولُ ـ وَ اللهُ المُوَفِّقُ لِلصَّوابِ ـ: لَوْ كانَتِ الإمامَةُ تَبْطُلُ لِكَثْرَةِ مَنْ يَدَّعيها لَكانَ

وراثت و وصایت جاری شده است. و همهٔ این فرقه ها در امر امامت کشمکش دارند و بعضی بعض دیگر را تکفیر و تکذیب می‌کنند و بعضی از آنها از امامتِ بعضی دیگر براءَت می جویند و همهٔ ایشان مدّعی امامت به واسطهٔ وراثت و وصایت برای خویشند و مدّعی چیزهایی از علوم غیبند که خرافات از آنها بهتر است و هیچیک از این فرقه ها دلیلی در اثبات مدّعای خود و مخالفت با دیگران جز وراثت و وصایت ندارند، دلیل ایشان شهادت خودشان است بر خودشان، نه شهادت دیگران، سخنی است که حقیقتی ندارد و ادّعائی است که دلیلی برای آن نیست و اگر هر طایفه ای بر اثبات مدّعای خود دلیلی جز وراثت و وصایت دارد واجب است که آن را اقامه کند و اگر برای امامت دلیلی جز ادّعای وراثت و وصایت وجود ندارد، امامت باطل خواهد بود، زیرا مدّعی وراثت و وصایت بسیار است و هیچ راهی برای قبول ادّعای طایفه‌ای و ردّ ادّعای طایفهٔ دیگر وجود ندارد اگر دعوی یکی باشد، عَلَی الخصوص که ایشان در تکذیب یکدیگر اتّفاق دارند و هر فرقه در ادّعای خود منفرد است.

و من به توفیق الهی می گویم: اگر امامت به واسطهٔ کثرت مدّعیانش باطل شد، نبوّت نیز همچنین باطل خواهد بود، زیرا گروه بسیاری به دروغ مدّعی آن

سَبيلُ النُّبُوَّةِ سَبيلَها، لِأَنّا نَعْلَمُ خَلْقاً قَدِ ادَّعاها، وَ قَدْ حَكىٰ صاحِبُ الكِتابِ عَنِ الإماميَّةِ حِكاياتٍ مُضْطَرِبَةً وَ أَوْهَمَ أَنَّ تِلْكَ مَقالَةُ الكُلِّ وَ أَنَّهُ لَيْسَ فيهِمْ إلّا مَنْ يَقُولُ بِالبَداءِ وَ مَنْ قالَ: إنَّ اللهَ يَبْدُولَهُ مِنْ إحْداثِ رَأْيٍ وَ عِلْمٍ مُسْتَفادٍ فَهُوَ كافِرٌ بِاللهِ، وَ ما كانَ غَيْرُ هٰذا فَهُوَ قَوْلُ المُغيريَّةِ، وَ مَنْ يَنْحَلُ لِلأَئِمَّةِ عِلْمَ الغَيْبِ فَهذا كُفْرٌ بِاللهِ، وَ خُرُوجٌ عَنِ الإسْلامِ عِنْدَنا. وَ أَقَلُّ ما كانَ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَذْكُرَ مَقالَةَ أَهْلِ الحَقِّ، وَ أَنْ لا يَقْتَصِرَ عَلىٰ أَنَّ القَوْمَ اخْتَلَفُوا حَتّىٰ يَدُلَّ عَلىٰ أَنَّ القَوْلَ بِالإمامَةِ فاسِدٌ.

وَ بَعْدُ فَإنَّ الإمامَ عِنْدَنا يُعْرَفُ مِنْ وُجُوهٍ سَنَذْكُرُها ثُمَّ نَعْتَبِرُ ما يَقُولُ هٰؤُلاءِ، فَإنْ لَمْ نَجِدْ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُمْ فَصْلاً حَكَمْنا بِفَسادِ المَذْهَبِ، ثُمَّ عُدْنا نَسْأَلُ صاحِبَ الكِتابِ عَنْ أَنَّ أَيَّ قَوْلٍ هُوَ الحَقُّ مِنْ بَيْنِ الأَقاويلِ؟.

أَمّا قَوْلُهُ: «إنَّ مِنْهُمْ فِرْقَةً قَطَعَتْ عَلىٰ مُوسىٰ وَ ائْتَمُّوا بَعْدَهُ بِابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ» فَهُوَ قَوْلُ رَجُلٍ لا يَعْرِفُ أَخْبارَ الإماميَّةِ، لِأَنَّ كُلَّ الإماميَّةِ ـ إلّا شِرْذِمَةً وَقَفَتْ وَ شُذُوذٌ قالُوا

شده‌اند و صاحب کتاب از امامیّه داستانهای پریشانی حکایت کرده است و وانمود کرده که آن مطالب گفتار همهٔ آنهاست و همهٔ آنها به «بداء» معتقدند. و کسی که بگوید خدا رأی تازه و علم مستفادی پیدا می‌کند او کافر است و هر چه که غیر این باشد، قول مُغیریّه است و کسی که به ائمّه علم غیب را نسبت دهد به خدا کافر گشته و به عقیدهٔ ما از اسلام خارج شده است. و کمترین چیزی، که بر او واجب بود، این بود که گفتار اهل حقّ را بطورِ کامل نقل کند و به این اکتفا نکند که امامیّه اختلاف دارند، و این نشانهٔ آن است که عقیدهٔ به امامت باطل است!

بعد از این مطالب، بایستی بدانیم که امام به حقّ نزدِ ما به وجوهی شناخته می‌شود که به زودی آنها را بیان می‌کنیم و از گفتار آنها هم تعبیر می‌کنیم و اگر بین ما و ایشان فرقی نبود، به فسادِ مذهبِ خود حکم خواهیم کرد، سپس باز می‌گردیم و از صاحب کتاب می‌پرسیم: در بین این اقاویل قول حقّ کدام است؟

امّا این گفتار او که از ایشان فرقه‌ای معتقد به امامت موسی هستند و پس از وی فرزندش عليّ بن موسی را امام می‌دانند. این گفتار کسی است که از اخبار امامیّه بی اطّلاع است، زیرا همهٔ امامیّه به امامت عليّ بن موسی عليه السلام معتقدند و

بِإمامَةِ إسْماعيلَ وَ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَعْفَرٍ ـ قالُوا بِإمامَةِ عَليِّ بْنِ مُوسىٰ وَ رَوَوا فيهِ ما هُوَ مُدَوَّنٌ في الكُتُبِ، وَ ما يُذْكَرُ مِنْ حَمَلَةِ الأَخْبارِ وَ نَقَلَةِ الآثارِ خَمْسَةٌ مالُوا إلىٰ هٰذِهِ المَذاهِبِ في أَوَّلِ حُدُوثِ الحادِثِ، وَ إنَّما كَثُرَ مَنْ كَثُرَ مِنْهُمْ بَعْدُ. فَكَيْفَ اسْتَحْسَنَ صاحِبُ الكِتابِ أَنْ يَقُولَ: «وَ مِنْهُمْ فِرْقَةٌ قَطَعَتْ عَلىٰ مُوسىٰ»؟ وَ أَعْجَبُ مِنْ هٰذا قَوْلُهُ «حَتّى انْتَهَوا إلَى الحَسَنِ فَادَّعَوا لَهُ ابْناً وَ قَدْ كانُوا في حَياةِ عَليِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَمَّوا للإمامَةِ ابْنَهُ مُحَمَّداً إلّا طائِفَةٌ مِنْ أَصْحابِ فارِسِ بْنِ حاتِمٍ» وَ لَيْسَ يَحْسُنُ بِالعاقِلِ أَنْ يَشْنَعَ عَلىٰ خَصْمِهِ بِالباطِلِ الَّذي لا أَصْلَ لَهُ.

وَ الَّذي يَدُلُّ عَلىٰ فَسادِ قَوْلِ القائِلينَ بِإمامَةِ مُحَمَّدٍ هُوَ بِعَيْنِهِ ما وَصَفْناهُ في بابِ إسْماعيلَ بْنِ جَعْفَرٍ لِأَنَّ القِصَّةَ واحِدَةٌ، وَ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما ماتَ قَبْلَ أَبيهِ، وَ مِنَ المُحالِ أَنْ يَسْتَخْلِفَ الحَيُّ المَيِّتَ وَ يُوصي إلَيْهِ بِالإمامَةِ، وَ هٰذا أَبْيَنُ فَساداً مِنْ أَنْ يَحْتاجَ في كَسْرِهِ

روایات بسیاری دربارهٔ وی نقل کرده‌اند که در کتابها مُدوّن و مسطور است و گروه اندکی راکه واقف شدند و یا معتقد به امامت «اسماعیل» و «عبدالله بن جعفر» شدند، نمی توان در کنار آنها قرار داد. و از حاملان اخبار و ناقلان آثار حتّی پنج تن را نمی توان یافت که از ابتدا به این مذاهب پیوسته باشند و آنها بعداً جمعیّتی پیدا کرده‌اند، چگونه روا باشد که صاحب کتاب بگوید: دسته‌ای از ایشان هستند که معتقد به امامت موسی هستند؟ و شگفت تر از آن این سخن اوست که گوید: «امامت را منتهی به حسن نمودند و ادّعا کردند که او پسری دارد و در حیات امام علیّ بن محمّد، امامت را به نام فرزندش محمّد کردند، مگر طایفه‌ای از اصحاب فارس بن حاتم»! آیا سزاوار است که عاقل دشمنش را به واسطهٔ باطلی که هیچ اصلی ندارد تقبیح کند؟

و آنچه که بر فساد قول قائلین به امامت محمّد بن عليّ دلالت دارد همان است که درباب امامت اسماعیل بن جعفر بیان کردیم، زیرا داستان یکیست و هر یک از آن دو پیش از پدرشان در گذشته‌اند و محال است که یک فردِ زنده، مرده را جانشین خود ساخته و او را امام پس از خود قرار دهد. بطلان این سخن واضحتر از آن است که در رَدّ آن اطالهٔ کلام دهیم.

إلى كَثْرَةِ القَوْلِ.

وَ الفَصْلُ بَيْنَنا وَ بَيْنَ القائِلِينَ بِإمامَةِ جَعْفَرٍ أَنَّ حِكايَةَ القائِلِينَ بِإمامَتِهِ عَنْهُ اخْتَلَفَتْ وَ تَضادَّتْ، لِأَنَّ مِنْهُمْ وَ مِنّا مَنْ حَكىٰ عَنْهُ أَنَّهُ قالَ: «إِنِّي إِمامٌ بَعْدَ أَخِي مُحَمَّدٍ» وَ مِنْهُمْ مَنْ حَكىٰ عَنْهُ أَنَّهُ قالَ: «إِنِّي إِمامٌ بَعْدَ أَخِي الحَسَنِ» وَ مِنْهُمْ مَنْ قالَ: إِنَّهُ قالَ: «إِنِّي إِمامٌ بَعْدَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ»، وَ هٰذِهِ أَخْبارٌ كَما تَرىٰ يُكَذِّبُ بَعْضُها بَعْضاً. وَ خَبَرُنا فِي أَبِي مُحَمَّدٍ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ خَبَرٌ مُتَواتِرٌ لا يَتَناقَضُ وَ هٰذا فَصْلٌ بَيِّنٌ. ثُمَّ ظَهَرَ لَنا مِنْ جَعْفَرٍ ما دَلَّنا عَلىٰ أَنَّهُ جاهِلٌ بِأَحْكامِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ هُوَ أَنَّهُ جاءَ يُطالِبُ أُمَّ أَبِي مُحَمَّدٍ بِالمِيراثِ وَ فِي حُكْمِ آبائِهِ «أَنَّ الأَخَ لا يَرِثُ مَعَ الأُمِّ» فَإِذا كانَ جَعْفَرٌ لا يُحْسِنُ هٰذَا المِقْدارَ مِنَ الفِقْهِ حَتّىٰ تَبَيَّنَ فِيهِ نَقْصُهُ وَ جَهْلُهُ، كَيْفَ يَكُونُ إِماماً؟ وَ إِنَّما تَعَبَّدَنَا اللهُ بِالظّاهِرِ مِنْ هٰذِهِ الأُمُورِ وَ لَوْ شِئْنا أَنْ نَقُولَ لَقُلْنا وَ فِيما ذَكَرْناهُ كِفايَةٌ وَ دَلالَةٌ عَلىٰ أَنَّ جَعْفَراً لَيْسَ بِإمامٍ.

امّا فرق ما و قائلينِ به امامت جعفر بن عليّ آن است که گفتار قائلين به امامت او مختلف و متضادّ است، زيرا برخي از ايشان و برخي از راويان ما، از او نقل کرده‌اند که گفت: من پس از برادرم محمّد امامم. و بعضي ديگر از ايشان از او نقل مي‌کنند که گفته است: من پس از برادرم حسن امامم؛ و بعضي ديگر از ايشان مي‌گويند او گفته است: من پس از پدرم عليّ بن محمّد امامم. اين اخباري است که چنانکه ملاحظه مي‌شود يکديگر را تکذيب مي‌کند، امّا خبر ما دربارهٔ ابومحمّد حسن بن عليّ عليه‌السلام خبري متواتر و غير متناقض است، اين فرقي آشکار است. دليل ديگر آن است که بر ما روشن شده است که جعفر به احکام خداي تعالي جاهل بوده است. داستان از اين قرار است که: او نزد مادر امام حسن عليه‌السلام آمده و ميراث برادرش را طلب کرده است، با آنکه پدران او همه گفته‌اند: با وجود مادر، برادر ارث نمي‌برد. پس اگر ميزان فقه و فهم جعفر بدين پايه باشد که نقص و جهل آن نمايان است، چگونه مي‌تواند امام باشد و ديگران را رَهبري کند، پرستش ما براي خدا و براساسِ ظاهر اين امور است و اگر قرار باشد که بگوئيم خواهيم گفت. امّا همين مقداري که ذکر کرديم در امام نبودن جعفر کافي خواهد بود.

وَ أمّا قَوْلُهُ: «إنَّهُمُ ادَّعُوا لِلْحَسَنِ وَلَداً» فَالقَوْمُ لَمْ يَدَّعُوا ذٰلِكَ إلّا بَعْدَ أنْ نَقَلَ إلَيْهِمْ أسْلافُهُمْ حالَهُ وَ غَيْبَتَهُ وَ صُورَةَ أمْرِهِ وَ اخْتِلافَ النّاسِ فيهِ عِنْدَ حُدُوثِ ما يَحْدُثُ، وَ هٰذِهِ كُتُبُهُمْ فَمَنْ شاءَ أنْ يَنْظُرَ فيها فَلْيَنْظُرْ.

وَ أمّا قَوْلُهُ: «إنَّ كُلَّ هٰذِهِ الفِرَقِ يَتَشاحُّونَ وَ يُكَفِّرُ بَعْضُهُمْ بَعضاً» فَقَدْ صَدَقَ في حِكايَتِهِ وَ حالُ المُسْلِمينَ في تَكْفيرِ بَعْضِهِمْ بَعضاً هٰذِهِ الحالُ، فَلْيَقُلْ كَيْفَ أحَبَّ، وَلْيَطْعَنْ كَيْفَ شاءَ، فَإنَّ البَراهِمَةَ تَتَعلَّقُ بِهِ فَتَطْعَنُ بِمِثْلِهِ في الإسْلامِ، مَنْ سَألَ خَصْمَهُ عَنْ مَسْألَةٍ يُريدُ بِها نَقْضَ مَذْهَبِهِ إذا رُدَّتْ عَلَيْهِ كانَ فيها مِنْ نَقْضِ مَذْهَبِهِ مِثْلَ الَّذي قَدَّرَ أنْ يُلْزِمَهُ خَصْمَهُ، فَإنَّما هُوَ رَجُلٌ يَسْألُ نَفْسَهُ وَ يَنْقُضُ قَوْلَهُ، وَ هٰذِهِ قِصَّةُ صاحِبِ الكِتابِ، وَ النُّبُوَّةُ أصْلٌ وَ الإمامَةُ فَرْعٌ، فَإذا أقَرَّ صاحِبُ الكِتابِ بِالأصْلِ لَمْ يَحْسُنْ بِهِ أنْ يَطْعَنَ في

امّا این سخن او که می‌گوید: ایشان ادّعا کردند که حسن فرزندی ندارد، این قوم مدّعی این مطلب نشدند مگر پس از آنکه پیشینیانشان برای آنها نقل کرده‌اند که احوال او چه خواهد بود و غیبتش چگونه واقع خواهد شد و وضعیتش چیست و اختلاف مردم دربارهٔ او به چه پایه‌ای خواهد رسید. و این کتابهای ایشان است هر که می‌خواهد بدانها مراجعه کند و این مطالب را در آنها بخواند.

و امّا این سخن او که می‌گوید: همهٔ این فرقه‌ها در نزاع و کشمکش به سر می‌برند و یکدیگر را تکفیر می‌کنند. آری راست می‌گوید و بعضی از مسلمین بعضی دیگر را تکفیر می‌کنند. هرچه می‌خواهد بگوید و به هر کیفیّتی که دوست دارد طعنه بزند، براهِمَه نیز سخنان او را دستاویز قرار داده و مانند آنرا در طعن به اسلام مطرح می‌کنند. کسی که از خصمش مسأله‌ای بپرسد تا مذهب او را نقض کند و آن سؤال عیناً به وی برگردانیده شود، چنین شخصی مذهب خود را نقض کرده است، مثل کسی که تقدیر کرده است خصمش را مُلزَم سازد، زیرا او مردیست که از خود پرسش می‌کند و قول خود را نقض می‌کند. داستان صاحب این کتاب هم همین است، نبوّت اصل است و امامت فرع آن است، و اگر صاحب کتاب اقرار به اصل دارد، روا نیست که بر فرعی که راجع به اصل است اعتراض

الفَرْعِ بِما رَجَعَ عَلَى الأَصْلِ، وَ اللهُ المُسْتَعانُ.

ثُمَّ قالَ: «وَ لَوْ جازَتِ الإمامَةُ بِالوِراثَةِ وَ الوَصِيَّةِ لِمَنْ يُدَّعىٰ لَهُ بِلا دَليلٍ مُتَّفَقٍ عَلَيْهِ لَكانَتِ المُغيرِيَّةُ أَحَقَّ بِها لِإجْماعِ الكُلِّ مَعَها عَلىٰ إمامَةِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الَّذي هُوَ أَصْلُها المُسْتَحِقُّ لِلإمامَةِ مِنْ أَبيهِ بِالوِراثَةِ وَ الوَصِيَّةِ وَ امْتِناعِها بَعْدَ إجْماعِ الكُلِّ مَعَها عَلىٰ إمامَةِ الحَسَنِ مِنْ إجازَتِها لِغَيْرِهِ.

هٰذا مَعَ اخْتِلافِ المُؤتَمَّةِ في دينِهِمْ، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالجِسْمِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالتَّناسُخِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ تَجَرَّدَ التَّوحيدَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالعَدْلِ وَ يُثْبِتُ الوَعيدَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالقَدَرِ وَ يُبْطِلُ الوَعيدَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالرُّؤْيَةِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْفيها مَعَ القَوْلِ بِالبَداءِ، وَ أَشياءَ يَطُولُ الكِتابُ بِشَرْحِها، يُكَفِّرُها بَعْضُهُمْ بَعضاً وَ يَتَبَرَّءُ بَعْضُهُمْ مِنْ دينِ بَعْضٍ، وَ لِكُلِّ فِرْقَةٍ مِنْ هٰذِهِ الفِرَقِ بِزَعْمِها رِجالٌ ثِقاتٌ عِنْدَ أَنْفُسِهِمْ، أَدَّوا إلَيْهِمْ عَنْ أَئِمَّتِهِمْ ما هُمْ مُتَمَسِّكُونَ بِهِ».

کند و خداوند مستعان است.

سپس گفته است: اگر امامت را به واسطهٔ وراثت و وصایت بدون دلیل موردِ اتّفاق بر شخص مدّعی روا بدانیم، مُغیریّه به آن سزاوارتر است، زیرا همه در امامت حسن بن عليّ با آنها متّفقند که او اصل امامت است و شایسته است که آن را به وراثت و وصایت از جانب پدرش دارا باشد امّا با وجود اتّفاق دیگران با مُغیریّه، آنها با امامت امام بعد موافقت ندارند.

علاوه بر آن، امامیّه در دین خود با یکدیگر اختلاف دارند. بعضی از ایشان خدا را جسم می دانند و بعضي دیگر به تناسخ معتقدند و بعضی به توحید خالص گرویده اند، بعضی به عدل قائلند و عذاب را اثبات می کنند و بعضی به قَدَر قائلند و عذاب را باطل می دانند، بعضی به رؤیت خداوند معتقدند و بعضی دیگر آن را نفی کرده و به بداء قائلند و چیزهای دیگری که شرح آن، کتاب را طولانی می کند، بعضی از امامیّه به واسطهٔ امور فوق بعضي دیگر را تکفیر می کنند و از دین یکدیگر براءت می جویند برای هر یک از این فرقه ها به گمان خودشان رجال مورد اعتمادی است که مطالب ضروری را از پیشوایانشان به آنها

ثُمَّ قالَ صاحِبُ الكِتابِ: «وَ إذا جازَ كَذا جازَ كَذا، شَيْءٌ لا يَجُوزُ عِنْدَنا وَلَمْ نَأْتِ بِأَكْثَرَ مِنَ الحِكايَةِ، فَلا مَعْنىٰ لِتَطْويلِ الكِتابِ بِذِكْرِ ما لَيْسَ فيهِ حُجَّةٌ وَ لا فائِدَةٌ».

فَأَقُولُ ـ وَ بِاللهِ الثِّقَةُ ـ: لَوْ كانَ الحَقُّ لا يَثْبُتُ إلّا بِدَليلٍ مُتَّفَقٍ عَلَيْهِ ما صَحَّ حَقٌّ أَبَداً وَ لَكانَ أَوَّلُ مَذْهَبٍ يُبْطِلُ مَذْهَبَ الزَّيْدِيَّةِ، لِأَنَّ دَليلَها لَيْسَ بِمُتَّفَقٍ عَلَيْهِ. وَ أَمّا ما حَكاهُ عَنِ المُغيرِيَّةِ فَهُوَ شَيْءٌ أَخَذَتْهُ عَنِ اليَهُودِ لِأَنَّها تَحْتَجُّ أَبَداً بِإجْماعِنا وَ إيّاهُمْ عَلىٰ نُبُوَّةِ مُوسىٰ عليه السلام وَ مُخالَفَتِهِمْ إيّانا في نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم.

وَ أَمّا تَعْييرُهُ إيّانا بِالإخْتِلافِ فِي المَذاهِبِ وَ بِأَنَّهُ كُلُّ فِرْقَةٍ مِنّا تَرْوي ما تَدَيَّنُ بِهِ عَنْ إمامِها فَهُوَ مَأْخُوذٌ مِنَ البَراهِمَةِ، لِأَنَّها تَطْعَنُ بِهِ ـ بِعَيْنِهِ دُونَ غَيْرِهِ ـ عَلَى الإسْلامِ وَ لَوْ لا الإشْفاقُ مِنْ أَنْ يَتَعَلَّقَ بَعْضُ هٰؤُلاءِ الجُهّالِ بِما أَحْكيهِ عَنْهُمْ لَقُلْتُ كَما يَقُولُونَ.

وَ الإمامَةُ ـ أَسْعَدَكُمُ اللهُ ـ إنَّما تَصِحُّ عِنْدَنا بِالنَّصِّ وَ ظُهُورِ الفَضْلِ وَ العِلْمِ بِالدّينِ مَعَ

رسانیده‌اند.

سپس صاحب کتاب می‌گوید: اگر این جایز باشد آن نیز جایز است چیزی که نزد ما جائز نیست و فقط به عنوان حکایت آنرا آوردیم و هیچ معنا ندارد که کتاب را طولانی کنیم به ذکر چیزی که نه حجّت است و نه فایده‌ای دارد.

و من با اعتماد به خداوند می‌گویم: اگر اثبات حقّ محتاج دلیلی باشد که همه بر آن اتّفاق داشته باشند، هیچ حقّ ثابت نگردد و اوّلین مذهبی که باطل می‌گردد مذهب زیدیّه است، زیرا دلیل آنها مورد اتّفاق نیست. امّا مطلبی که از مُغیریّه نقل کرده‌اند، آن را از یهودیان گرفته‌اند، زیرا آنها پیوسته می‌گویند که ما و شما در نبوّت موسی علیه السلام متّفقیم امّا در نبوّت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم مخالفیم.

و امّا سرزنش کردن او از ما که در مذاهبمان اختلاف داریم و هر فرقه‌ای از ما اعتقادات خود را از امامش روایت می‌کند، این اشکال نیز مأخوذ از بَراهمه است و آنها دقیقاً همین اشکال را بر اسلام وارد کرده‌اند و اگر ترس آن نبود که نقل اقوال آنها دستاویزی برای اشخاص لاابالی گردد، بمانند آنها سخن می‌گفتم.

خدا شما را سعادتمند کند! امامت نزد ما با نصّ و ظهور فضل و علم به دین ثابت می‌شود، به همراهی اعراض از قیاس و اجتهاد در واجبات نقلی و فروع

الإعْراضِ عَنِ القِياسِ وَ الاجْتِهادِ فِي الفَرائِضِ السَّمْعِيَّةِ وَ في فُرُوعِها، وَ مِنْ هٰذَا الوَجْهِ عَرَفْنا إمامَةَ الإمامِ، وَ سَنَقُولُ في اخْتِلافِ الشِّيعَةِ قَوْلاً مُقْنِعاً.

قالَ صاحِبُ الكِتابِ: «ثُمَّ لَمْ يَخْلُ اخْتِلافُهُمْ مِنْ أَنْ يَكُونَ مُوَلَّداً مِنْ أَنْفُسِهِمْ، أَوْ مِنْ عِنْدِ النّاقِلِينَ إلَيْهِمْ، أَوْ مِنْ عِنْدِ أَئِمَّتِهِمْ. فَإِنْ كانَ اخْتِلافُهُمْ مِنْ قِبَلِ أَئِمَّتِهِمْ فَالإمامُ مَنْ جَمَعَ الكَلِمَةَ، لا مَنْ كانَ سَبَباً لِلاخْتِلافِ بَيْنَ الأُمَّةِ، لا سِيَّما وَ هُمْ أَوْلِياؤُهُ دُونَ أَعْدائِهِ، وَ مَنْ لا تَقِيَّةَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُ، وَ مَا الفَرْقُ بَيْنَ المُؤْتَمَّةِ وَ الأُمَّةِ إذا كانُوا مَعَ أَئِمَّتِهِمْ وَ حُجَجُ اللهِ عَلَيْهِمْ في أَكْثَرَ ما عابُوا عَلَى الأُمَّةِ الَّتِي لا إمامَ لَها مِنَ المُخالَفَةِ فِي الدِّينِ وَ إكْفارِ بَعْضِهِمْ بَعضاً، وَ إنْ يَكُنِ اخْتِلافُهُمْ مِنْ قِبَلِ النّاقِلِينَ إلَيْهِمْ دِينَهُمْ فَما يُؤْمِنُهُم مِنْ أَنْ يَكُونَ هٰذا سَبِيلَهُمْ مَعَهُمْ فِيما أَلْقَوا إلَيْهِ مِنَ الإمامَةِ، لا سِيَّما إذا كانَ المُدَّعىٰ لَهُ الإمامَةُ مَعْدُومَ العَيْنِ، غَيْرَ مَرْئِيِّ الشَّخْصِ، وَ هُوَ حُجَّةٌ عَلَيْهِمْ فِيما يَدَّعُونَ لِإمامِهِمْ مِنْ عِلْمِ الغَيْبِ إذا

آن، ما از این راه است که امامت امام را می شناسیم و دربارهٔ اختلافات شیعه عن قریب سخن قانع کننده‌ای خواهیم گفت.

صاحب کتاب می گوید: اختلافاتِ امامیّه از سه حال بیرون نیست: یا آنکه اختلافْ ساخته و پرداختهٔ خودشان است و یا از ناحیهٔ ناقِلین و راویانِ احادیثشان حاصل شده است و یا از جانب ائمّهٔ آنها بوجود آمده است. اگر اختلاف از جانب ائمّهٔ آنها بوجود آمده باشد که امام کسی است که اتّحاد کلمه ایجاد کند نه آنکه باعث اختلاف بینِ اُمّت گردد، علی الخصوص که اُمّتْ دوستانِ امامند، نه دشمنان او و کسانی که بینِ امام و آنها تقیّه‌ای وجود ندارد، و چه فرقی بینِ امامیّه و اُمّت وجود دارد، با وجود آنکه امامیّه امام دارند و حجّت الهی با ایشان است و اُمّتی که امام ندارند و از این حیث عیبشان می کنند، زیرا همان عیوبِ نداشتنِ امام در آنها موجود است، اختلاف می کنند و یکدیگر را تکفیر می نمایند. و اگر اختلاف از ناحیهٔ راویان و ناقِلینی است که دین را به ایشان رسانیده‌اند، چه دلیلی وجود دارد که در اصلِ امامت هم مطلب خِلافی برای آنها نقل نکرده باشند، مخصوصاً اگر کسی که می خواهند امامت را برای او ثابت کنند غایب بوده و شخص او مشاهده نشود و این خود دلیلی علیه آنهاست که امام را

كانَ خِيَرَتُهُ وَ التَّراجِمَةُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ شيعَتِهِ كَذّابِينَ يَكْذِبُونَ عَلَيْهِ، وَ لا عِلْمَ لَهُ بِهِمْ، وَ إِنْ يَكُنِ اخْتِلافُ الْمُؤْتَمَّةِ في دِينِها مِنْ قِبَلِ أَنْفُسِها دُونَ أَئِمَّتِها فَما حاجَةُ الْمُؤْتَمَّةِ إِلَى الْأَئِمَّةِ إِذْ كانُوا بِأَنْفُسِهِمْ مُسْتَغْنِينَ وَ هُوَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ وَ لا يَنْهاهُمْ، وَ هُوَ التَّرْجُمانُ لَهُمْ مِنَ اللهِ وَ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ؟ هٰذا أَيْضاً مِنْ أَدَلِّ الدَّلِيلِ عَلىٰ عَدَمِهِ وَ ما يُدَّعىٰ مِنْ عِلْمِ الْغَيْبِ لَهُ. لِأَنَّهُ لَوْ كانَ مَوْجُوداً لَمْ يَسَعْهُ تَرْكُ الْبَيانِ لِشيعَتِهِ كَما قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ إِلّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فيهِ ـ الآيَة» فَكَما بَيَّنَ الرَّسُولُ صلّی الله علیه و آله لِأُمَّتِهِ وَجَبَ عَلَى الإمامِ مِثْلُهُ لِشيعَتِهِ».

فَأَقُولُ ـ وَ بِاللهِ الثِّقَةُ ـ: إِنَّ اخْتِلافَ الإمامِيَّةِ إِنَّما هُوَ مِنْ قِبَلِ كَذّابِينَ دَلَّسُوا أَنْفُسَهُمْ فيهِمْ فِي الْوَقْتِ بَعْدَ الْوَقْتِ، وَ الزَّمانِ بَعْدَ الزَّمانِ، حَتّىٰ عَظُمَ الْبَلاءُ، وَ كانَ أَسْلافُهُمْ قَوْماً يَرْجِعُونَ إِلىٰ وَرَعٍ وَ اجْتِهادٍ وَ سَلامَةِ ناحِيَةٍ، وَ لَمْ يَكُونُوا أَصْحابَ نَظَرٍ وَ تَمْيِيزٍ،

عالم به غیب می دانند، اگر عالم به غیب است چرا برگزیدگان و واسطه های بین او و شیعیانش کذّابند و به او دروغ می‌بندند و او ایشان را نمی شناسد؟ و اگر اختلافِ امامیّه در دینشان از ناحیهٔ خودشان است و نه از جانب ائمّهٔ آنها، پس چه حاجتی بر امام دارند چون که خود را بی نیاز از امام می دانند، او در مقابلِ ایشان است، امّا نهیشان نمی کند در حالی که امام ترجمان و حُجّت الهی است. این نیز دلیل روشنی بر نبود او و عِلم غیب نداشتن اوست، زیرا اگر موجود بود، نمی باید حقّ را برای شیعیانش بیان نکند، همچنانکه خدای تعالی فرموده است: «و ما کتاب را بر تو فرو نفرستادیم جز آنکه حقّ را برای ایشان بیان کرده و رفع اختلاف نمائی». و همان گونه که رسول اکرم صلّی الله علیه و آله حقّ را برای امّتش بیان فرمود، بر امام نیز لازم است که برای شیعیانش حقّ را بیان کند.

پس با اعتماد به خداوند می گویم: اختلاف امامیّه از ناحیهٔ دروغپردازانی است که گاه و بی گاه خود را به تدلیس در میانِ ایشان جا زده‌اند تا به غایتی که بلا و مصیبتْ فراگیر شد و شیعیان پیشین مردمی پاکدل و پرهیزگار بودند که تلاش و کوشش آنها در عبادت بود و اهل تمیز و تشخیصِ مردمانِ خوب و بد نبودند و چون مردِ ظاهرالصّلاحی را می دیدند که خبری را نقل می کند به او

فَكانُوا إِذا رَأَوا رَجُلاً مَسْتُوراً يَروِي خَبَراً أَحْسَنُوا بِهِ الظَّنَّ وَ قَبِلُوهُ. فَلَمّا كَثُرَ هٰذا وَ ظَهَرَ شَكَوا إِلىٰ أَئِمَّتِهِمْ فَأَمَرَهُمُ الأَئِمَّةُ عليهم السلام بِأَنْ يَأْخُذُوا بِما يُجْمَعُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَفْعَلُوا وَ جَرَوا عَلىٰ عادَتِهِمْ، فَكانَتِ الخِيانَةُ مِنْ قِبَلِهِمْ لا مِنْ قِبَلِ أَئِمَّتِهِمْ. وَ الإِمامُ أَيْضاً لَمْ يَقِفْ عَلىٰ كُلِّ هٰذِهِ التَّخالِيطِ الَّتِي رُوِيَتْ، لِأَنَّهُ لا يَعْلَمُ الغَيْبَ، وَ إِنَّما هُوَ عَبْدٌ صالِحٌ يَعْلَمُ الكِتابَ وَ السُّنَّةَ، وَ يَعْلَمُ مِنْ أَخْبارِ شِيعَتِهِ ما يُنْهىٰ إِلَيْهِ.

وَ أَمّا قَوْلُهُ: «فَما يُؤْمِنُهُمْ مِنْ أَنْ يَكُونَ هٰذا سَبِيلَهُمْ فِيما أَلْقَوا إِلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِ الإِمامَةِ» فَإِنَّ الفَصْلَ بَيْنَ ذٰلِكَ أَنَّ الإِمامَةَ تُنْقَلُ إِلَيْهِمْ بِالتَّواتُرِ، وَ التَّواتُرُ لا يَنْكَشِفُ عَنْ كِذْبٍ، وَ هٰذِهِ الأَخْبارُ فَكُلُّ واحِدٍ مِنْها إِنَّما خَبَرٌ واحِدٌ لا يُوجِبُ خَبَرُهُ العِلْمَ وَ خَبَرُ الواحِدِ قَدْ يَصْدُقُ وَ يَكْذِبُ، وَ لَيْسَ هٰذا سَبِيلَ التَّواتُرِ. هٰذا جَوابُنا وَ كُلُّ ما أَتىٰ بِهِ سِوىٰ هٰذا فَهُوَ ساقِطٌ.

ثُمَّ يُقالُ لَهُ: أَخْبِرْنا عَنِ اخْتِلافِ الأُمَّةِ هَلْ تَخْلُو مِنَ الأَقْسامِ الَّتِي قَسَمْتَها؟ فَإِذا

خوش گمان می شدند و خبر او را می پذیرفتند و چون این کار بسیار شد و علَنی گردید به امامان خود شکایت کردند، ائمّه علیهم السلام نیز به آنها دستور دادند که روایاتِ موردِ اتّفاق را بگیرند امّا چنین نکردند و بر طریق عادتِ خود عمل کردند، پس خیانت از جانبِ خود ایشان است ، نه از جانبِ ائمّهٔ آنها و امام هم واقف بر همهٔ این اخبار جعْلی نبود، زیرا او عالم الغیب نیست بلکه عبد صالحی است که کتاب و سنّت را می داند و از اخبار شیعیان نیز آن مقدار که به او اخبار شود می داند.

و امّا این سخن او که از کجا معلوم است که اخبار راجع به اصل امامت هم جَعْلی نباشد، تفاوتش این است که اخبار راجع به امامت متواتر است و تواتر کاشف از کذب نیست. امّا آن اخبار دیگر، خبرِ واحد است که موجبِ علم نمی شود و خبر واحد گاهی صادق است و گاهی کاذب و این طریق تواتر نیست. این جواب ماست و هرچه غیر این بگوید از درجهٔ اعتبار ساقط است.

سپس به او می گوئیم: دربارهٔ اختلاف امّت اسلامی چه می گوئی؟ آیا آن نیز مانند اختلاف امامیّه نیست؟ اگر بگوید: خیر، می گوئیم: آیا رسول اکرم برای

قالَ: لا، قيلَ لَهُ: أَفَلَيْسَ الرَّسُولُ إِنَّما بُعِثَ لِجَمْعِ الكَلِمَةِ؟ فَلابُدَّ مِنْ نَعَم، فَيُقالُ لَهُ: أَوَ لَيْسَ قَدْ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الكِتابَ إِلّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذي اخْتَلَفُوا فيهِ»؟ فَلابُدَّ مِنْ نَعَم، فَيُقالُ لَهُ: فَهَلْ بَيَّنَ؟ فَلابُدَّ مِنْ نَعَم، فَيُقالُ لَهُ: فَما سَبَبُ الاخْتِلافِ عَرِّفْناهُ وَاقْنَعْ مِنّا بِمِثْلِهِ.

وَ أَمّا قَوْلُهُ: «فَما حاجَةُ المُؤْتَمَّةِ إِلَى الأَئِمَّةِ إِذْ كانُوا بِأَنْفُسِهِمْ مُسْتَغْنِينَ وَ هُوَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ لا يَنْهاهُمْ - إِلى آخِرِ الفَصْلِ» فَيُقالُ لَهُ: أَولَى الأَشْياءِ بِأَهْلِ الدّينِ الإِنْصافُ أَيُّ قَوْلٍ قُلْناهُ؟ وَ أَوْمَأْنا بِهِ إِلى أَنّا بِأَنْفُسِنا مُسْتَغْنِينَ حَتّى يُقَرِّعَنا بِهِ صاحِبُ الكِتابِ وَ يَحْتَجَّ عَلَيْنا أَوْ أَيُّ حُجَّةٍ تَوَجَّهَتْ لَهُ عَلَيْنا تُوجِبُ ما أَوْجَبَهُ؟ وَ مَنْ لَمْ يُبالِ بِأَيِّ شَيْءٍ قابَلَ خُصُومَهُ كَثُرَتْ مَسائِلُهُ وَ جَواباتُهُ.

وَ أَمّا قَوْلُهُ: «وَ هذا مِنْ أَدَلِّ دَليلٍ عَلى عَدَمِهِ لِأَنَّهُ لَوْ كانَ مَوْجُوداً لَمْ يَسَعْهُ تَرْكُ البَيانِ لِشيعَتِهِ كَما قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الكِتابَ إِلّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذي

اتّحاد کلمه مبعوث نگردید؟ ناچار باید بگوید: آری، و به او می گوئیم: آیا خدای تعالی نفرموده است: و ما کتاب را بر تو فرو نفرستادیم مگر آنکه حقّ را برای آنها بیان کرده و رفع اختلاف نمایی؟ ناچار باید بگوید: آری، و به او می گوئیم: آیا تبیین نفرمود؟ ناچار باید بگوید: آری، به او می گوئیم: برای ما بازگو و خودت هم مانند آن را بپذیر.

و امّا این سخن او: که امامیّه به ائمّه چه نیازی دارند وقتی که خود را از او بی‌نیاز می دانند و او در مقابل ایشان است و آنها را نهی نمی‌کند تا پایان سخنانش، پس به او می گوئیم: برای اهل دین، انصاف از هر چیزی لازمتر است، ما چه گفتیم؟ و به چه اشاره کردیم که می گوید خود را از امام بی‌نیاز دانستیم تا بغایتی که صاحب کتاب ما را بدان سرزنش کرده و به آن احتجاج می کند، او چه حجّتی در این باره به ما دارد و هر کس باک نداشته باشد و به هر گفتاری که خواست باطرف خود مقابله کند سؤالها وجوابهایش بسیار خواهد شد.

امّا این سخن او که می گوید: این دلیل روشنی است بر نبودن او، زیرا اگر موجود بود، بر او روا نبود که بر شیعیانش ترکِ بیان کند، همچنانکه خدای تعالی

اخْتَلَفُوا فيهِ»[1].

فَيُقالُ لِصاحِبِ الكِتابِ: أَخْبِرْنا عَنِ العِتْرَةِ الهادِيَةِ أَيَسَعُهُمْ أَنْ لا يُبَيِّنُوا لِلْأُمَّةِ الحَقَّ كُلَّهُ؟ فَإِنْ قالَ: نَعَمْ حَجَّ نَفْسَهُ وَ عادَ كَلامُهُ وَ بالاً عَلَيْهِ، لِأَنَّ الأُمَّةَ قَدِ اخْتَلَفَتْ وَ تَبايَنَتْ وَ كَفَّرَ بَعْضُها بَعْضاً، فَإِنْ قالَ: لا، قِيلَ: هٰذا مِنْ أَدَلِّ دَلِيلٍ عَلىٰ عَدَمِ العِتْرَةِ وَ فَسادِ ما تَدَّعِيهِ الزَّيْدِيَّةُ، لِأَنَّ العِتْرَةَ لَوْ كانُوا كَما تَصِفُ الزَّيْدِيَّةُ لَبَيَّنُوا لِلْأُمَّةِ وَ لَمْ يَسَعْهُمُ السُّكُوتُ وَ الإِمْساكُ، كَما قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الكِتابَ إِلّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فيهِ» فَإِنِ ادَّعىٰ أَنَّ العِتْرَةَ قَدْ بَيَّنُوا الحَقَّ لِلْأُمَّةِ غَيْرَ أَنَّ الأُمَّةَ لَمْ تَقْبَلْ وَ مالَتْ إِلَى الهَوىٰ، قِيلَ لَهُ: هٰذا بِعَيْنِهِ قَوْلُ الإِمامِيَّةِ فِي الإِمامِ وَ شيعَتِهِ. وَ نَسْأَلُ اللهَ التَّوْفيقَ.

فرموده است: و ما کتاب را بر تو فرو نفرستادیم مگر برای آنکه حقّ را برای ایشان تبیین کرده و رفع اختلاف نمائی.

پس به صاحب کتاب می‌گوئیم: عقیدهٔ خود را در باب عِترت هادیه بیان کن، آیا برآنها رواست که حقّ رابرای امّت بیان نکنند؟ اگر بگوید: آری، خود را محکوم کرده است و کلامش وبالی بر او خواهد شد، زیرا امّت با یکدیگر اختلاف ورزیده و از یکدیگر جدا بوده و یکدیگر را تکفیر می‌کنند و اگر بگوید: خیر، می‌گوئیم: این بهترین دلیل بر فسادِ مُدّعای زَیدیّه است، زیرا اگر عترت همانگونه بود که زیدیّه وصف می‌کنند، البتّه برای امّت تبیین می‌کردند و سکوت و امساک بر ایشان روا نبود، همچنانکه خدای تعالی فرماید: و ما کتاب را بر تو فرو نفرستادیم مگر آنکه اختلافات آنها را برایشان تبیین کنی. و اگر مدّعی شود که عترت حقّ را برای امّت تبیین کرده است، امّا امّت آنرا نپذیرفته و به هوی و هوس میل کردند، به او می‌گوئیم: این همان سخن امامیّه در بحث امام و شیعهٔ خود است و از خداوند توفیق مسألت می‌نمائیم.

---

۱ ـ النّحل: ۱۶.

[اعتراضٌ آخر:]

ثُمَّ قالَ صاحِبُ الكِتابِ: «وَ يُقالُ لَهُمْ [لِمَ] اسْتَتَرَ إمامُكُمْ عَنْ مُسْتَرْشِدِهِ؟ فَإنْ قالُوا: تَقِيَّةٌ عَلىٰ نَفْسِهِ، قيلَ لَهُمْ: فَالْمُسْتَرْشِدُ أيضاً يَجُوزُ لَهُ أنْ يَكُونَ في تَقِيَّةٍ مِنْ طَلَبِهِ لا سِيَّما إذا كانَ الْمُسْتَرْشِدُ يَخافُ وَ يَرْجُو وَ لا يَعْلَمُ ما يَكُونُ قَبْلَ كَوْنِهِ فَهُوَ في تَقِيَّةٍ، وَ إذا جازَتِ التَّقِيَّةُ لِلْإمامِ فَهِيَ لِلْمَأمُومِ أجْوَزُ. وَ ما بالُ الإمامِ في تَقِيَّةٍ مِنِ ارْشادِهِمْ وَ لَيْسَ هوَ في تَقِيَّةٍ مِنْ تَناوُلِ أمْوالِهِمْ وَ اللهُ يَقُولُ: «اتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكُمْ أجْراً ـ الآيَة»[1] وَ قالَ: «إنَّ كَثيراً مِنَ الأحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أمْوالَ النّاسِ بِالباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللهِ»[2] فَهٰذا مِمّا يَدُلُّ عَلىٰ أنَّ أهْلَ الباطِلِ عَرَضَ الدُّنْيا يَطْلُبُونَ، وَ الَّذينَ يَتَمَسَّكُونَ بِالكِتاب لا يَسْألُونَ النّاسَ أجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ. ثُمَّ قالَ: «وَ إنْ قالوا كذا قيلَ كَذا...» فَشَيْءٌ لا يَقُولُهُ إلّا جاهِلٌ مَنْقُوصٌ

اعتراضی دیگر

صاحب کتاب گوید: و ما به ایشان می‌گوئیم: چرا امام شما از شاگردان و مسترشدین خود نهان است؟ اگر گویند برای حفظ جان خود است، گوئیم: بر مُسْتَرشِدین هم رواست که در طلب او تقیه کنند، علی الخصوص که مُسْتَرشِد در خوف و رجا باشد و نداند که پیش از او چه می‌شود، پس او در تقیّه است. و اگر تقیّه بر امام روا باشد، بر مأموم رواتر خواهد بود. و چگونه امام در رهبری امامت در تقیّه است، امّا در گرفتن اموالشان تقیّه ندارد، در حالی که خداوند می‌فرماید: پیروی کنید از کسی که از شما درخواست اجری ندارد. و می‌فرماید: بسیاری از دانشمندان و راهبان اموال مردم را به باطل می‌خورند و راه خدا را سدّ می‌کنند. این دلیل است که اهل باطل طالب متاع دنیا هستند و کسانی که متمسّک به کتاب خدا هستند از مردم درخواست اجری ندارند و آنان هدایت شده هستند. سپس می‌گوید: جملهٔ «اگر چنان گویند چنین گوئیم» جملهٔ نادان کم خرد است.

۱ ـ یس: ۲۱. ۲ ـ التوبة: ۳۴.

وَ الجَوابُ عَمّا سَأَلَ: أَنَّ الإمامَ لَمْ يَسْتَتِرْ عَنْ مُسْتَرْشِدِهِ إنّما اسْتَتَرَ خَوْفاً عَلىٰ نَفْسِهِ مِنَ الظّالِمينَ. فَأَمّا قَوْلُهُ: «فَإذا جازَتِ التَّقيَّةُ لِلإمامِ فَهِيَ لِلْمَأْمومِ أَجْوَزُ» فَيُقالُ لَهُ: إنْ كُنْتَ تُريدُ أَنَّ المَأْمومَ يَجوزُ لَهُ أَنْ يَتَّقِيَ مِنَ الظّالِمِ وَ يَهْرُبَ عَنْهُ مَتىٰ خافَ عَلىٰ نَفْسِهِ كَما جازَ لِلإمامِ فَهذا لَعَمْري جائِزٌ، وَ إنْ كُنْتَ تُريدُ أَنَّ المَأْمومَ يَجوزُ لَهُ أَنْ لا يَعْتَقِدَ إمامَةَ الإمامِ لِلتَّقيَّةِ فَذٰلِكَ لا يَجوزُ إذا قَرَعَتِ الأَخْبارُ سَمْعَهُ وَ قَطَعَتْ عُذْرَهُ، لِأَنَّ الخَبَرَ الصَّحيحَ يَقومُ مَقامَ العِيانِ، وَ لَيْسَ عَلَى القُلوبِ تَقيَّةٌ، وَ لا يَعْلَمُ ما فيها إلّا اللهُ.

وَ أَمّا قَوْلُهُ: «وَ ما بالُ الإمامِ في تَقيَّةٍ مِنْ إرْشادِهِمْ وَ لَيْسَ في تَقيَّةٍ مِنْ تَناوُلِ أَمْوالِهِمْ وَ اللهُ يَقولُ: اتَّبِعوا مَنْ لا يَسْئَلُكُمْ أَجْراً».

فَالجواب عَنْ ذٰلِكَ إلىٰ آخِرِ الفَصْلِ يُقالُ لَهُ: إنَّ الإمامَ لَيْسَ في تَقيَّةٍ مِنْ إرْشادِ مَنْ يُريدُ الإرْشادَ، وَ كَيْفَ يَكونُ في تَقيَّةٍ وَ قَدْ بَيَّنَ لَهُمُ الحَقَّ وَ حَثَّهُمْ عَلَيْهِ، وَ دَعاهُمْ إلَيْهِ، وَ

امّا پاسخ سؤال او این است که: امام از مسترشدین خود نهان نشده است، بلکه او برای حفظ جان خود از ستمگران نهان شده است. امّا این سخن او که اگر تقیّه بر امام روا باشد بر مأموم رواتر خواهد بود، به او می گوئیم: اگر مقصود تو این است که بر مأموم رواست که اگر بر جان خود بهراسد، از ستمکار تقیّه کند و از او بگریزد، همچنانکه بر امام نیز رواست، سوگند که چنین امری جایز است و اگر مقصود تو این است که مأموم می تواند به دلیل تقیّه امام به امامت او معتقد نباشد در صورتی که اخبار امامت امام را شنیده و قطع عذرش شده باشد، چنین امری جایز نیست، زیرا خبر صحیح مانند مشاهده است و در امور قلبي تقیّه معنا ندارد و جز خدا کسی نمی داند که درونِ قلب‌ها چه می گذرد؟

و اما این سخن او که چگونه امام از رهبری امّت در تقیّه است امّا از گرفتن اموالشان تقیّه ندارد در حالی که خداوند می فرماید: پیروی کنید از کسی که از شما درخواست اجری ندارد.

در پاسخ این اعتراض او تا پایان گفتارش می گوئیم: امام از کسی که طالب ارشاد او باشد، تقیّه نمی‌کند، و چگونه او تقیّه کند در حالی که حقّ را بر مردم تبیین فرموده و ایشان را بر آن تحریض کرده و حلال و حرام را تعلیمشان نموده

عَلَّمَهُمُ الحَلالَ وَ الحَرامَ حَتّى شُهِرُوا بِذٰلِكَ وَ عُرِفُوا بِهِ، وَ لَيْسَ يَتَناوَلُ أَمْوالَهُمْ. وَ إِنَّما يَسْأَلُهُمُ الخُمْسَ الَّذِي فَرَضَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِيَضَعَهُ حَيْثُ أُمِرَ أَنْ يَضَعَهُ. وَ الَّذِي جاءَ بِالخُمْسِ هُوَ الرَّسُولُ، وَ قَدْ نَطَقَ القُرْآنُ بِذٰلِكَ. قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ ـ الآيَة»[۱] وَ قالَ: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً ـ الآيَة»[۲] فَإِنْ كانَ فِي أَخْذِ المالِ عَيْبٌ أَوْ طَعْنٌ فَهُوَ عَلىٰ مَنِ ابْتَدَءَ بِهِ. وَ اللهُ المُسْتَعانُ.

وَ يُقالُ لِصاحِبِ الكِتابِ: أَخْبِرنا عَنِ الإمامِ مِنْكُمْ إِذا خَرَجَ وَ غَلَبَ هَلْ يَأْخُذُ الخُمْسَ وَ هَلْ يَجْبِي الخَراجَ وَ هَلْ يَأْخُذُ الحَقَّ مِنَ الفَيْءِ وَ المَغْنَمِ وَ المَعادِنِ وَ ما أَشْبَهَ ذٰلِكَ؟ فَإِنْ قالَ: لا، فَقَدْ خالَفَ حُكْمَ الإسْلامِ، وَ إِنْ قالَ: نَعَمْ، قِيلَ لَهُ: فَإِنِ احْتَجَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِثْلُكَ بِقَولِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «اتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكُمْ أَجْراً» وَ بِقَوْلِهِ: «إِنَّ كَثِيراً مِنَ الأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ ـ الآيَة» بِأَيِّ شَيْءٍ تُجِيبُهُ حَتّى تُجِيبَكَ الإمامِيَّةُ بِمِثْلِهِ. وَ هٰذا وَفَّقَكُمُ اللهُ شَيْءٌ كانَ

است تا به غایتی که بدان معروف و مشهور شده‌اند و امام اموال مردم را نگرفته است، بلکه خمسی را که خدای تعالی واجب ساخته درخواست نمود، تا آنرا به مَصرفی که مأمور است برساند و کسی که حکم خمس را آورده همان رسول اکرم است و قرآن هم بدان گویاست، خدای تعالی می فرماید: بدانید هر غنیمتی که یافتید خمس آن متعلّق به خداوند است و فرموده: از اموال ایشان صدقه‌ای بستان. پس اگر در گرفتن مالی عیب یا طَعْنی است، آن بر کسی است که ابتدا کرده است وَ اللهُ المُسْتَعان.

و به صاحب کتاب می گوئیم: به ما بگو که اگر امام شما خروج کرده و پیروز شود، آیا خمس می‌گیرد؟ خراج را گردآوری می‌کند؟ آیا از فیء و غنائم و معادن و مانند آن، حقّ را می ستاند؟ اگر بگوید: خیر که او با حکم اسلام مخالفت کرده است. و اگر بگوید: آری، به او می گوئیم: اگر کسی بر او احتجاج کرده و بگوید خدای تعالی فرموده است: از کسی پیروی کنید که از شما اجری درخواست نکند و بگوید خدای تعالی فرموده است: بسیاری از دانشمندان و راهبان اموال مردم را می خورند، به او چه می گوئید تا امامیّه نیز مشابه آن را به

۱ ـ الانفال: ۴۱. ۲ ـ التوبة: ۱۰۳.

المُلْحِدُونَ يَطْعَنُونَ بِهِ عَلَى المُسْلِمِينَ، وَ ما أَدْرِي مَنْ دَلَّسَهُ لِهٰؤُلاءِ.

وَ اعْلَمْ ـ عَلَّمَكَ اللهُ الخَيرَ وَ جَعَلَكَ مِنْ أَهْلِهِ ـ إِنَّما نَعْمَلُ بِالْكِتابِ وَ السُّنَّةِ وَ لا نُخالِفُهُما، فَإِنْ أَمْكَنَ خُصُومُنا أَنْ يَدُلُّونا عَلىٰ أَنَّهُ خالَفَ فِي أَخْذِ ما أَخَذَ الكِتابَ وَ السُّنَةَ فَلَعَمْرِي أَنَّ الحُجَّةَ واضِحَةٌ لَهُمْ، وَ إِنْ لَمْ يُمْكِنْهُمْ ذٰلِكَ فَلْيَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ فِي العَمَلِ بِما يُوافِقُ الكِتابَ وَ السُّنَةَ عَيْبٌ، وَ هٰذا بَيِّنٌ.

ثُمَّ قالَ صاحِبُ الكِتابِ: وَ يُقالُ لَهُمْ: نَحْنُ لا نُجِيزُ الإمامَةَ لِمَنْ لا يُعْرَفُ فَهَلْ تُوجِدُونا سَبيلاً إِلىٰ مَعْرِفَةِ صاحِبِكُمُ الَّذِي تَدَّعُونَ لَهُ حَتّىٰ نُجِيزَ لَهُ الإمامَةَ كَما نُجَوِّزُ لِلْمَوجُودِينَ مِنْ سائِرِ العِتْرَةِ وَ إِلّا فَلا سَبيلَ إِلىٰ تَجْوِيزِ الإمامَةِ لِلْمَعْدُومِينَ، وَ كُلُّ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَوْجُوداً فَهُوَ مَعْدُومٌ، وَ قَدْ بَطَلَ تَجْوِيزُ الإمامَةِ لِمَنْ تَدَّعُونَ.

فَأَقُولُ ـ وَ بِاللهِ أَسْتَعِينُ ـ: يُقالُ لِصاحِبِ الكِتابِ: هَلْ تَشُكُّ فِي وُجُودِ عَلِيِّ بْنِ ـ

شما پاسخ گوید. خدا شما را توفیق دهد، این اعتراضی است که مُلحدینْ مسلمانان را بدان سرزنش می‌کنند و نمی‌دانم چه کسی آن را به اینان القاء کرده است؟

و بدان ـ خدایت خیر آموزد و ترا از اهلش قرار دهد ـ ما به کتاب خدا و سنّت نبیّ اکرم عمل می‌کنیم و با آنها مخالفت نمی‌کنیم، اگر دشمنانِ ما دلیلی دارند که او در آنچه گرفته با کتاب و سنّت مخالفت کرده، به جان خودم سوگند که دلیل واضحی برای ایشان است و اگر دلیلی ندارند، بدانند که عمل کردنِ مطابق سنّت عیبی ندارد و این روشن است.

سپس صاحب کتاب می گوید «به امامیّه می گوئیم ما امامت را برای کسی که شناخته نشود روا نمی‌دانیم. آیا راهی برای شناسائی صاحبتان به ما نشان می‌دهید تا ما امامت را بر او روا بدانیم؟ همچنانکه بر موجودین از سایر عِترت روا می‌دانیم و اگر غیر از این باشد ما نمی توانیم امامت را بر اشخاص معدوم جایز بدانیم و هر کسی که موجود نباشد، لا محاله معدوم است و دَعْوِی امامتِ کسی که شما ادّعا می‌کنید باطل است».

با استعانت از خداوند در جواب صاحب کتاب می‌گویم: آیا در وجود علیّ‌بن الحسین و فرزندان او علیهم‌السلام که پیشوایان ما هستند شکّ داری؟ اگر

الحُسَيْنِ وَ وُلْدِهِ (عليهم السلام) الَّذينَ نَأتَمُّ بِهِمْ؟ فَإذا قالَ: لا، قيلَ لَهُ: فَهَلْ يَجُوزُ أنْ يَكُونُوا أئِمَّةً؟ فَإنْ قالَ: نَعَمْ، قيلَ لَهُ: فَأنْتَ لا تَدْري لَعَلَّنا عَلىٰ صَوابٍ في اعْتِقادِ إمامَتِهِمْ وَ أنْتَ عَلىٰ خَطَأٍ وَ كَفىٰ بِهٰذا حُجَّةً عَلَيْكَ، وَ إنْ قالَ: لا، قيلَ لَهُ: فَما يَنْفَعُ مِنْ إقامَةِ الدَّليلِ عَلىٰ وُجُودِ إمامِنا؟ وَ أنْتَ لا تَعْتَرِفُ بِإمامَةِ مِثْلِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ (عليهما السلام) مَعَ مَحَلِّهِ مِنَ العِلْمِ وَ الفَضْلِ عِنْدَ المُخالِفِ وَ المُوافِقِ، ثُمَّ يُقالُ لَهُ: إنّا إنَّما عَلِمْنا أنَّ في العِتْرَةِ مَنْ يَعْلَمُ التَّأويلَ وَ يَعْرِفُ الأحْكامَ بِخَبَرِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) الَّذي قَدَّمْناهُ، وَ بِحاجَتِنا إلىٰ مَنْ يُعَرِّفُنا المُرادَ مِنَ القُرْآنِ وَ مَنْ يَفْصِلُ بَيْنَ أحْكامِ اللهِ وَ أحْكامِ الشَّيْطانِ، ثُمَّ عَلِمْنا أنَّ الحَقَّ في هٰذِهِ الطّائِفَةِ مِنْ وُلْدِ الحُسَيْنِ (عليهم السلام) لِما رَأيْنا كُلَّ مَنْ خالَفَهُمْ مِنَ العِتْرَةِ يَعْتَمِدُ فِي الحُكْمِ وَ التَّأويلِ عَلىٰ ما يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ عُلَماءُ العامَّةِ مِنَ الرَّأيِ وَ الاِجْتِهادِ وَ القِياسِ فِي الفَرائِضِ السَّمْعِيَّةِ الَّتي لا عِلَّةَ فِي التَّعَبُّدِ بِها إلّا المَصْلَحَةَ، فَعَلِمْنا بِذٰلِكَ أنَّ المُخالِفينَ لَهُمْ مُبْطِلُونَ. ثُمَّ ظَهَرَ لَنا مِنْ عِلْمِ هٰذِهِ الطّائِفَةِ بِالحَلالِ وَ الحَرامِ وَ الأحْكامِ ما لَمْ يَظْهَرْ مِنْ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ ما زالَتِ الأخْبارُ

بگوید: خیر، به او می گوئیم: آیا رواست که ایشان ائمّه باشند؟ اگر بگوید: آری، به او می گوئیم: پس تو چه می دانی، شاید که ما در اعتقاد امامتِ ایشان بر صواب باشیم و تو بر خطا باشی و همین حجّت تو را بس است. و اگر بگوید: خیر، روا نیست که ایشان امام باشند، به او می گوئیم: پس چه فایده‌ای دارد که بر وجود امام زمانمان برای تو دلیل اقامه کنیم در حالی که تو به امامتِ امثال علیّ ابن الحسین (علیهما السلام) با آن علم و فضل که موافق و مخالف به آن اعتراف دارند اعتقاد نداری. سپس به او می گوئیم ما می دانیم که در میان عترت کسی هست که تأویل کتاب را می داند و احکام الهی را می شناسد، به دلیل همان خبری که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آوردیم و به دلیل نیازمندی خودمان به کسی که مراد از قرآن کریم را به ما بیاموزد و احکام الهی را از دستورات شیطانی فرق نهد. بعد از آن دانستیم که حقّ در این طایفه از فرزندان امام حسین (علیه السلام) است، زیرا هر کسی که از عترتْ مخالف ایشان است در بیان حکم الهی و تأویل قرآن به روش علمایِ عامّه روی آورده است، یعنی به رأی و اجتهاد و قیاس در واجبات شرعیّ که جز مصلحت الهی عِلّتی در تعبّد ندارد و دانستیم که مخالفین آنها بر باطلند. بعد از آن

تَرِدُ بِنَصٍّ واحِدٍ عَلىٰ آخَرَ حَتّىٰ بَلَغَ الحَسَنَ بْنَ عَليٍّ عليهما السلام فَلَمّا ماتَ وَ لَمْ يَظْهَرِ النَّصُّ وَ الخَلَفُ بَعْدَهُ رَجَعْنا إِلَى الكُتُبِ الَّتي كانَ أَسْلافُنا رَوَوها قَبْلَ الغَيْبَةِ فَوَجَدْنا فيها ما يَدُلُّ عَلىٰ أَمْرِ الخَلَفِ مِنْ بَعْدِ الحَسَنِ عليه السلام وَ أَنَّهُ يَغيبُ عَنِ النّاسِ وَ يَخْفىٰ شَخْصُهُ. وَ أَنَّ الشِّيعَةَ تَختَلِفُ وَ أَنَّ النّاسَ يَقَعُونَ في حَيْرَةٍ مِنْ أَمْرِهِ. فَعَلِمْنا أَنَّ أَسْلافَنا لَمْ يَعْلَمُوا الغَيْبَ وَ أَنَّ الأَئِمَّةَ أَعْلَمُوهُمْ ذٰلِكَ بِخَبَرِ الرَّسُولِ. فَصَحَّ عِنْدَنا مِنْ هٰذَا الوَجْهِ بِهٰذِهِ الدَّلالَةِ كَوْنُهُ وَ وُجُودُهُ وَ غَيْبَتُهُ. فَإِنْ كانَ هٰهُنا حُجَّةٌ تَدْفَعُ ما قُلْناهُ فَلْتُظْهِرْها الزَّيْدِيَّةُ. فَما بَيْنَنا وَ بَيْنَ الحَقِّ مُعانَدَةٌ. وَ الشُّكْرُ لِلّٰهِ.

ثُمَّ رَجَعَ صاحِبُ الْكِتابِ إِلىٰ أَنْ يُعارِضَنا بِما تَدَّعيهِ الواقِفَةُ عَلىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ نَحْنُ[1] فَلَمْ نَقِفْ عَلىٰ أَحَدٍ وَ نَسأَلُ الفَصْلَ بَيْنَ الواقِفِينَ. وَ قَدْ بَيَّنّا أَنّا عَلِمْنا أَنَّ

می بینیم که این طایفه آنقدر به حلال و حرام و احکام عالمند که دیگران نیستند. بعد از آنها اخباری که امامت یکایک ایشان را تصریح کرده است فراوان نقل شده است تا آنکه نوبت به حسن بن عليّ عليهما السلام می رسد و چون او وفات کرده و نصّ و جانشین او ظاهر نگشت، رجوع به کتابهایی که اسلاف ما پیش از وقوع غیبت روایت کرده‌اند نمودیم و دلیل روشن در امر جانشین امام حسن عسکریّ عليه السلام را در آن روایات یافتیم و اینکه او از مردم غایب می شود. و شخصش نهان می گردد و اینکه شیعه در امرِ او اختلاف می ورزند و مردم در کارِ او به حَیرت می‌افتند و ما می دانیم که گذشتگان ما عالم‌الغیب نبودند، بلکه ائمّه عليهم السلام به واسطهٔ خبر رسول اکرم صلّى الله عليه و آله امر غیبت را به آنها اعلام کرده‌اند پس از این جهت و با این دلالت، هستی و پیدایش و غیبت امام ثابت می گردد و اگر در اینجا دلیلی باشد که گفتار ما را نقض کند، زیدیّه باید آن را اظهار کنند، ما با حقّ عنادی نداریم والشّکر لله.

آنگاه صاحب کتاب به معارضه با ما برخواسته و همان استدلال واقفهٔ بر موسی بن جعفر عليهما السلام را برای ما ذکر می کند، امّا ما که بر کسی وقوف نکرده‌ایم و خودمان پرسش از طوائف واقفه داریم و توضیح داده‌ایم که موسی بن جعفر عليهما السلام

۱ - من كلام أبي جعفر ابن قبة في دفع المعارضة.

مُوسىٰ عليه السلام قَدْماتَ بِمِثْلِ ما عَلِمْنا أَنَّ جَعْفَراً ماتَ، وَ أَنَّ الشَّكَّ فِي مَوْتِ أَحَدِهِما يَدْعُو إِلَى الشَّكِّ فِي مَوْتِ الآخَرِ، وَ أَنَّهُ قَدْ وَقَفَ عَلىٰ جَعْفَرٍ عليه السلام قَوْمٌ أَنْكَرَتِ الواقِفَةَ عَلىٰ مُوسىٰ عَلَيْهِمْ، وَ كَذٰلِكَ أَنْكَرَتْ قَوْلَ الواقِفَةِ عَلىٰ[1] أَميرِالمُؤْمِنينَ عليه السلام.

فَقُلْنا لَهُمْ: يا هٰؤُلاءِ حُجَّتُكُمْ عَلىٰ أُولٰئِكَ هِيَ حُجَّتُنا عَلَيْكُمْ، فَقُولُوا كَيْفَ شِئْتُمْ تَحُجُّوا أَنْفُسَكُمْ.

ثُمَّ حَكىٰ[2] عَنّا أَنّا كُنّا نَقُولُ لِلْواقِفَةِ: إِنَّ الإِمامَ لا يَكُونُ إِلّا ظاهِراً مَوْجُوداً. وَ هٰذِهِ حِكايَةُ مَنْ لا يَعْرِفُ أَقاويلَ خَصْمِهِ وَ ما زالَتِ الإِمامِيَّةُ تَعْتَقِدُ أَنَّ الإِمامَ لا يَكُونُ إِلّا ظاهِراً مَكْشُوفاً أَوْ باطِناً مَغْمُوراً، وَ أَخْبارُهُمْ فِي ذٰلِكَ أَشْهَرُ وَ أَظْهَرُ مِنْ أَنْ تَخْفىٰ. وَ وَضْعُ الأُصُولِ الفاسِدَةِ لِلْخُصُومِ أَمْرٌ لا يَعْجَزُ عَنْهُ أَحَدٌ وَلٰكِنَّهُ قَبيحٌ بِذِي الدِّينِ وَ الفَضْلِ وَ العِلْمِ، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي هٰذَا المَعْنىٰ إِلّا خَبَرُ كُمَيْلِ بْنِ زِيادٍ[3] لَكَفىٰ.

در گذشته است همانگونه که جعفر بن محمّد وفات کرده است و تردید در موت یکی از آن‌دو موجب تردید در موت دیگری آنهاست و قومی برجعفربن‌محمّد عليهما السلام وقوف کرده است که منکر واقفهٔ بر موسی بن جعفر عليهما السلام و منکر واقفهٔ بر امیرالمؤمنین عليه السلام است.

ما به آنها می گوئیم: ای کسان! حجّت شما بر آنها همان حُجّت ما بر شماست هر چه می خواهید بگوئید که علیه خود استدلال کرده‌اید.

سپس گفته است که ما امامیّه در برابر واقفه گوئیم: امام باید آشکار و موجود باشد و این حکایت کسی است که گفتار خَصْمَش را نمی داند. اعتقاد امامیّه همواره چنین بوده است که امام یا ظاهر و عَیان است و یا غائب و مستور و اخبارشان در این باب مشهورتر و آشکارتر از آن است که بتوان آن را مخفی ساخت. جعل اصول نادرست و نسبت دادن آن به خصم کاری نیست که کسی از انجام آن ناتوان باشد ولی از مردم دیندار و اهل فضل و دانش قبیح است که چنین کنند و اگر در این باب جز خبر کمیل بن زیاد نبود همان کفایت می کرد.

---

۱ - في هامش بعض النسخ الظاهر أن الصواب «الواقفة على محمد بن أميرالمؤمنين».

۲ - يعني أبا زيد العلوي. ۳ - سيجيىء الخبر في باب ما أخبر به أميرالمؤمنين عليه السلام من وقوع الغيبة.

ثُمَّ قالَ: «فَإِنْ قالُوا كَذا، قيلَ لَهُمْ كَذا ـ لَشَيْءٍ لا نَقُولُهُ». وَ حُجَّتُنا ما سَمِعْتُمْ وَ فيها كِفايَةٌ وَ الحَمْدُ لِلّهِ.

ثُمَّ قالَ: «لَيْسَ الأَمْرُ كَما تَتَوَهَّمُونَ في بَني هاشِمٍ لِأَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم دَلَّ أُمَّتَهُ عَلىٰ عِتْرَتِهِ بِإِجْماعِنا وَ إِجْماعِكُمُ الَّتي هِيَ خاصَّتُهُ الَّتي لا يَقْرُبُ أَحَدٌ مِنْهُ عليه السلام كَقُرْبِهِمْ، فَهِيَ لَهُمْ دُونَ الطُّلَقاءِ وَ أَبْناءِ الطُّلَقاءِ وَ يَسْتَحِقُّها واحِدٌ مِنْهُمْ في كُلِّ زَمانٍ إِذْ كانَ الإِمامُ لا يَكُونُ إِلّا واحِداً بِلُزُومِ الكِتابِ وَ الدُّعاءِ إِلىٰ إِقامَتِهِ بِدَلالَةِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله وسلم عَلَيْهِمْ «أَنَّهُمْ لا يُفارِقُونَ الكِتابَ حَتّىٰ يَرِدُوا عَلَيَّ الحَوْضَ» وَ هٰذا إِجْماعٌ وَ الَّذي اعْتَلَلْتُمْ بِهِ مِنْ بَني هاشِمٍ لَيْسَ هُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله وسلم وَ إِنْ كانَتْ لَهُمْ وِلادَةٌ، لِأَنَّ كُلَّ بَني ابْنَةٍ يَنْتَمُونَ إِلىٰ عَصَبَتِهِمْ ما خَلا وُلْدَ فاطِمَةَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم عَصَبَتُهُمْ وَ أَبُوهُمْ، وَ الذُّرِّيَّةُ هُمُ الوُلْدُ لِقَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنّي أُعيذُها بِكَ وَ ذُرِّيَّتَها مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيمِ»[1].

سپس گوید: جملهٔ «اگر چنین گویند چنان گفته شود» را ما نمی گوئیم. حجّت ما را در این باب شنیدید و همان کافی است والحمدلله.

آنگاه گوید: مطلبی را که دربارهٔ بنی هاشم توهّم کرده‌اند درست نیست، زیرا پیامبر اکرم به اتّفاق ما و شما امّت را به پیروی از عترت دلالت فرموده است، عترتی که عبارت از نزدیکان و خویشان او هستند و کسی در این نزدیکی به ایشان نرسد و مقام امامت خاصّ آنهاست، نه آزادشدگان و فرزندان آزادشدگان که ابوسفیان و معاویه و امثال ایشان باشند، ودر هر عصری یکی از عترت مستحقّ خلافت است، زیرا امام باید یکی باشد تا ملازم قرآن باشد و بدان دعوت نماید، زیرا پیامبر فرموده است: ایشان از کتاب جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بر من وارد شوند و این اجماع است و سایر کسانی که از بنی هاشم ذکر گردید از ذرّیّهٔ رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم نیستند، گرچه ولادتشان در بین آنها بوده است و هر یک از فرزندان دختر به پدرانشان منتسب می شوند بجز فرزندان فاطمهٔ زهرا که رسول خدا عُصبهٔ آنها و پدر ایشان است و ذرّیّه همان فرزندان است، زیرا خدای تعالی فرموده است: من او و ذرّیّهٔ او را از شیطان رجیم در پناه

۱ - آل عمران: ۳۶.

فَأَقُولُ - وَ بِاللهِ أَعْتَصِمُ -: إِنَّ هٰذَا الأَمْرَ لا يَصِحُّ بِإِجْماعِنا وَ إِيّاكُمْ عَلَيْهِ وَ إِنَّما يَصِحُّ بِالدَّلِيلِ وَ البُرْهانِ فَما دَلِيلُكَ عَلَىٰ مَا ادَّعَيْتَ عَلَىٰ أَنَّ الإِجْماعَ بَيْنَنا إِنَّما هُوَ فِي ثَلاثَةِ أَمِيرِالمُؤْمِنِينَ وَ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ عليهم السلام وَ لَمْ يَذْكُرِ الرَّسُولُ صلى الله عليه و آله ذُرِّيَّتَهُ وَ إِنَّما ذَكَرَ عِتْرَتَهُ. فَلِمَ أَنْتُمْ إِلَىٰ بَعْضِ العِتْرَةِ دُونَ بَعْضٍ بِلا حُجَّةٍ وَ بَيانٍ أَكْثَرَ مِنَ الدَّعْوىٰ. وَ احْتَجَجْنا نَحْنُ بِما رَواهُ أَسْلافُنا عَنْ جَماعَةٍ حَتَّىٰ انْتَهىٰ خَبَرُهُمْ إِلَىٰ نَصِّ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام عَلَىٰ عَلِيٍّ ابْنِهِ وَ نَصِّ عَلِيٍّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ، وَ نَصِّ مُحَمَّدٍ عَلَىٰ جَعْفَرٍ عليهما السلام ثُمَّ اسْتَدْلَلْنا عَلَىٰ صِحَّةِ إِمامَةِ هٰؤُلاءِ دُونَ غَيْرِهِمْ مِمَّنْ كانَ فِي عَصْرِهِمْ مِنَ العِتْرَةِ بِما ظَهَرَ مِنْ عِلْمِهِمْ بِالدِّينِ وَ فَضْلِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ، وَ قَدْ حَمَلَ العِلْمَ عَنْهُمُ الأَوْلِياءُ وَ الأَعْداءُ، وَ ذٰلِكَ مَبْثُوثٌ فِي الأَمْصارِ، مَعْرُوفٌ عِنْدَ نَقَلَةِ الأَخْبارِ، وَ بِالْعِلْمِ تَتَبَيَّنُ الحُجَّةُ مِنَ المَحْجُوجِ، وَ الإِمامُ مِنَ المَأْمُومِ، وَ التّابِعُ مِنَ المَتْبُوعِ. وَ أَيْنَ دَلِيلُكُمْ يا مَعْشَرَ الزَّيْدِيَّةِ عَلَىٰ ما تَدَّعُونَ.

تو می آورم.

و من با اعتصام به خدای تعالی می گویم: امر امامت با اجماع ما و شما بر آن درست نمی شود، بلکه با دلیل و برهان به صحّت می پیوندد، دلیل شما بر ادّعایتان چیست که اجماعی که بین ماست شامل سه امام است یعنی امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام. در حالی که رسول اکرم نه ذریّهٔ خود بلکه عترتش را ذکر فرموده است و شما بدون حجّت و بیان و به صِرف ادّعا به بعضی از عِترت متمایل شدید و نه به همهٔ آنها. ولی ما به روایت اسلافمان استدلال می‌کنیم که از حسین بن‌علیّ علیهما السلام نصّ بر امامت فرزندش علیّ و از علیّ بن الحسین نصّ بر امامتِ فرزندش محمّد و از محمّد بن علیّ نصّ بر امامتِ فرزندش جعفر را روایت کرده‌اند. سپس بر صحّت امامتِ ایشان ، نه سایر کسانی که از عترت در عصرِ آنها بوده‌اند استدلال کردیم، زیرا علم ایشان در دین و فضل ذاتی آنان ظاهر بود و دوست و دشمن از آنها دانش فراگرفته‌اند و علم است که حُجّت را از غیر حجّت و امام را از مأموم و تابع را از متبوع باز می شناساند. ای گروه زیدیّه شما چه دلیلی بر مدّعای خود دارید؟

ثُمَّ قالَ صاحِبُ الكِتابِ: «وَ لَوْ جازَتِ الإمامَةُ لِسائِرِ بَني هاشِمٍ مَعَ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ عليهما السلام لَجازَتْ لِبَني عَبْدِ مَنافٍ مَعَ بَني هاشِمٍ وَ لَوْ جازَتْ لِبَني عَبْدِ مَنافٍ مَعَ بَني-هاشِمٍ لَجازَتْ لِسائِرِ وُلْدِ قُصَيٍّ ـ ثُمَّ مَدَّ في هٰذَا القَوْلِ ـ».

فَيُقالُ لَهُ: أَيُّهَا المُحْتَجُّ عَنِ الزَّيْدِيَّةِ إِنَّ هٰذا لَشَيْءٌ لا يَسْتَحِقُّ بِالْقَرابَةِ وَ إِنَّما يَسْتَحِقُّ بِالفَضْلِ وَ العِلْمِ، وَ يَصِحُّ بِالنَّصِّ وَ التَّوْقِيفِ، فَلَوْ جازَتِ الإمامَةُ لِأَقْرَبِ رَجُلٍ مِنَ العِتْرَةِ لِقَرابَتِهِ لَجازَتْ لِأَبْعَدِهِمْ فَافْصِلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَنِ ادَّعىٰ ذٰلِكَ وَ أَظْهِرْ حُجَّتَكَ، وَ افْصِلِ الآنَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَنْ قالَ: وَ لَوْ جازَتْ لِوُلْدِ الحَسَنِ لَجازَتْ لِوُلْدِ جَعْفَرٍ، وَ لَوْ جازَتْ لَهُمْ لَجازَتْ لِوُلْدِ العَبّاسِ، وَ هٰذا فَصْلٌ لا تَأْتي بِهِ الزَّيْدِيَّةُ أَبَداً إِلّا أَنْ تَفْزَعَ إِلىٰ فَصْلِنا وَ حُجَّتِنا وَ هُوَ النَّصُّ مِنْ واحِدٍ عَلىٰ واحِدٍ، وَ ظُهُورُ العِلْمِ بِالحَلالِ وَ الحَرامِ.

ثُمَّ قالَ صاحِبُ الكِتابِ: «وَ إِنِ اعْتَلُّوا بِعَلِيٍّ عليه السلام فَقالُوا: ما تَقُولُونَ فيهِ أَهُوَ مِنَ

سپس صاحب کتاب می‌گوید: اگر امامت علاوه بر حسن و حسین علیهما السلام بر سایر بنی هاشم نیز روا باشد، علاوه بر بنی هاشم بر فرزندانِ عبدِ مَناف نیز روا خواهد بود و اگر امامت بر بنی هاشم و فرزندانِ عبدِ مَناف روا باشد، بر سایر فرزندان قُصَیّ نیز رواست و این گفتار را ادامه داده است.

و به او می‌گوئیم: ای کسی که برای زَیدیّه استدلال می‌کنی! امر امامت مقامی است که با قرابت و خویشی به دست نمی‌آید، بلکه دارندهٔ آن بایستی فضل و علم داشته باشد و با نصّ و توقیف حاصل می‌شود و اگر روا بود که امر امامت به واسطهٔ خویشی به نزدیکترین فرد عِترت برسد، روا بود که به دورترین ایشان نیز برسد. پس فرق خود و مدّعی آن را بیان کن و دلیلت را بنما و بین خود و کسی که می‌گوید اگر امامت بر فرزندانِ حسن روا باشد بر فرزندانِ جعفر نیز رواست و اگر بر ایشان روا باشد بر فرزندان عبّاس نیز رواست، چه فرق وجود دارد؟ زیدیّه هرگز دلیل فارِقِ در این باب ندارد، مگر آنکه به دلیلِ فارقِ ما روی آورند که عبارت از نصّ هر امامی بر امام دیگر باشد و ظهورِ علمِ به حلال و حرام.

سپس صاحب کتاب گوید: اگر به امامتِ علیّ علیه السلام استدلال کنند و بگویند

العِتْرَةِ أَمْ لا؟ قِيلَ لَهُمْ: لَيْسَ هُوَ مِنَ العِتْرَةِ وَلٰكِنَّهُ بانَ مِنَ العِتْرَةِ وَ مِنْ سائِرِ القَرابَةِ بِالنُّصُوصِ عَلَيْهِ يَوْمَ الغَديرِ بِإِجْماعٍ».

فَأَقُولُ: ـ وَ بِاللهِ أَسْتَعِينُ ـ: يُقالُ لِصاحِبِ الكِتابِ: أَمَّا النُّصُوصُ يَوْمَ الغَديرِ فَصَحِيحٌ، وَ أَمّا إِنْكارُكَ أَنْ يَكُونَ أَميرُالمُؤْمِنينَ مِنَ العِتْرَةِ فَعَظيمٌ، فَدُلَّنا عَلىٰ أَيِّ شَيْءٍ تَعُولُ فيما تَدَّعِي؟ فَإِنَّ أَهْلَ اللُّغَةِ يَشْهَدُونَ أَنَّ العَمَّ وَ ابْنَ العَمِّ مِنَ العِتْرَةِ، ثُمَّ أَقُولُ: إِنَّ صاحِبَ الكِتابِ نَقَضَ بِكَلامِهِ هٰذا مَذْهَبَهُ لِأَنَّهُ مُعْتَقِدٌ أَنَّ أَميرَالمُؤْمِنينَ مِمَّنْ خَلَّفَهُ الرَّسُولُ في أُمَّتِهِ وَ يَقُولُ في ذٰلِكَ: إِنَّ النَّبِيَّ صلّى الله عليه و آله خَلَّفَ في أُمَّتِهِ الكِتابَ وَ العِتْرَةَ وَ إِنَّ أَميرَالمُؤْمِنينَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ لَيْسَ مِنَ العِتْرَةِ وَ إِذا لَمْ يَكُنْ مِنَ العِتْرَةِ فَلَيْسَ مِمَّنْ خَلَّفَهُ الرَّسُولُ صلّى الله عليه و آله، وَ هٰذا مُتَناقِضٌ كَما تَرىٰ، اللّٰهُمَّ إِلّا أَنْ يَقُولَ: إِنَّهُ صلّى الله عليه و آله خَلَّفَ العِتْرَةَ فينا بَعْدَ أَنْ قُتِلَ أَميرُالمُؤْمِنينَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ، فَنَسْأَلُهُ أَنْ يَفْصِلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَنْ قالَ وَ

دربارهٔ او چه می‌گوئید آیا او از عترت بود یا نه؟ به ایشان باید گفت: او از عِترت نبود، ولیکن از عِترت و سایر خویشان به واسطهٔ نُصوص ـ روز غدیر ـ امتیاز یافت و جدا شد.

و من با استعانت از خدای تعالی می‌گویم: به صاحب کتاب باید گفت که امّا نصوص روز غدیر صحیح است و شکّی در آن نیست و امّا این سخن تو که امیرالمؤمنین از عترت نیست، خطای بزرگی است، بازگو که این ادّعای تو چه دلیلی دارد؟ اهل لغت می‌گویند: عمو و پسر عمو از عترت هستند. و بعد می‌گویم: صاحب کتاب با این سخن خود مذهبش را نقض کرده است، زیرا او معتقد است که رسول اکرم، امیرالمؤمنین را جانشین خود در امّتش کرده است. او می‌گوید پیامبر کتاب و عترت را خلیفهٔ خود در میان امّتش کرده است و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از عترت نیست! و اگر از عترت نباشد خلیفه نخواهد بود. این مطلب همچنان که می‌بینی متناقض است، مگر آنکه بگوید: پیامبر اکرم صلّى الله عليه و آله عترتش را بعد از شهادت امیرالمؤمنین صَلَوات الله علیه خلیفه گردانیده است، آنگاه از او می‌پرسیم فرق تو با کسی که می‌گوید پیامبر اکرم قرآن را از هنگام شهادت امیرالمؤمنین به بعد جانشین خود ساخته است چیست؟

خَلَّفَ الكِتابَ فينا مُنْذُ ذٰلِكَ الوَقْتِ لِأَنَّ الْكِتابَ وَ العِتْرَةَ خُلِّفا مَعاً، وَ الْخَبَرُ ناطِقٌ بِذٰلِكَ شاهِدٌ بِهِ، وَ لِلّٰهِ المِنَّةُ.

ثُمَّ أَقْبَلَ صاحِبُ الْكِتابِ بِما هُوَ حُجَّةٌ عَلَيْهِ فَقالَ: «وَ نَسْأَلُ مَنِ ادَّعَى الإمامَةَ لِبَعْضٍ دُونَ بَعْضٍ إقامَةَ الحُجَّةِ» وَ نَسِيَ نَفْسَهُ وَ تَفَرُّدَهُ بِادِّعائِها لِوُلْدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام دُونَ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ قالَ: «فَإِنْ أَحالُوا عَلَى الأَباطِيلِ مِنْ عِلْمِ الغَيْبِ وَ أَشْباهِ ذٰلِكَ مِنَ الخُرافاتِ وَ ما لا دَليلَ لَهُمْ عَلَيْهِ دُونَ الدَّعْوىٰ عُورِضُوا بِمِثْلِ ذٰلِك لِبَعْضٍ. فَجازَ أَنَّ العِتْرَةَ مِنَ الظّالِمِينَ لِأَنْفُسِهِمْ إنْ كانَ الدَّعْوىٰ هُوَ الدَّلِيلُ».

فَيُقالُ لِصاحِبِ الْكِتابِ: قَدْ أَكْثَرْتَ في ذِكْرِ عِلْمِ الغَيْبِ، وَ الغَيْبُ لا يَعْلَمُهُ إلَّا اللهُ، وَ مَا ادَّعاهُ لِبَشَرٍ إلَّا مُشْرِكٌ كافِرٌ، وَ قَدْ قُلْنا لَكَ وَ لِأَصْحابِكَ: دَليلُنا عَلىٰ ما نَدَّعي الْفَهْمُ وَ العِلْمُ، فَإِنْ كانَ لَكُمْ مِثْلُهُ فَأَظْهِرُوهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا التَّشْنِيعُ وَ التَّقَوُّلُ وَ تَعريعُ الْجَميعِ بِقَوْلِ قَوْمٍ غُلاةٍ فَالأَمْرُ سَهْلٌ، وَ حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الوَكيلُ.

زيرا كتاب و عترت به همراه هم جانشين پيامبر شده‌اند و حديث هم به آن ناطق و شاهد است و لله المنّة.

سپس صاحب كتاب به حجّتى روى آورده كه عليه اوست و گفته‌است: «از كسى كه مدّعى امامت براى بعضى از عترت است و نه همهٔ ايشان درخواست اقامهٔ حجّت مى‌كنيم» در حالى كه خودش را فراموش كرده است كه امامت را مخصوص فرزندان حسن و حسين عليهما السلام مى داند سپس مى گويد «اگر ما را حوالهٔ به اباطيل كنند از قبيل علم غيب و مانند آن از خرافاتى كه هيچ دليلى بر آن جز صرف ادّعا ندارند، به مثل آن دعوىٰ با ايشان معارضه مى‌شود و مى گوئيم اگر دعوىٰ همان دليل است، رواست كه عترت از ظالمين لأنفسهم باشد».

و به صاحب كتاب مى گوئيم: از علم غيب بسيار سخن مى گوئى و غيب را كسى جز خدا نمى داند، و كسى كه آن را براى بشرى ادّعا كند كافر است و ما به تو و اصحاب تو گفتيم كه دليل ما بر مدّعاى خويش فهم و علم است، اگر شما هم مثل آن را داريد آن را ظاهر كنيد و اگر چيزى جز بدگوئى و افترا و سركوبى جميع به واسطهٔ قول بعضى از غُلات نسبت به همهٔ اماميّه نداريد، كار خيلى سهل

ثُمَّ قالَ صاحِبُ الكِتابِ: «ثُمَّ رَجَعْنا إِلىٰ إِيضاحِ حُجَّةِ الزَّيْدِيَّةِ بِقَوْلِ اللهِ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا ـ الآية»- الحج: ۷۶.

فَيُقالُ لَهُ: نَحْنُ نُسَلِّمُ لَكَ أَنَّ هٰذِهِ الآيَةَ نَزَلَتْ فِي العِتْرَةِ، فَما بُرْهانُكَ عَلىٰ أَنَّ السّابِقَ بِالخَيْراتِ هُمْ وُلْدُ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ دُونَ غَيْرِهِمْ مِنْ سائِرِ العِتْرَةِ؟ فَإِنَّكَ لَسْتَ تُرِيدُ إِلّا التَّشْنِيعَ عَلىٰ خُصُومِكَ وَ تَدَّعِي لِنَفْسِكَ.

ثُمَّ قالَ: «قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ـ وَ ذَكَرَ الخاصَّةَ وَ العامَّةَ مِنْ أُمَّةِ نَبِيِّهِ ـ: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً ـ الآيَة» ثُمَّ قالَ: انْقَضَتْ مُخاطَبَةُ الْعامَّةِ، ثُمَّ اسْتَأْنَفَ مُخاطَبَةَ الخاصَّةِ فَقالَ: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الخَيْرِ ـ إِلىٰ قَوْلِهِ لِلْخاصَّةِ ـ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ» فَقالَ: هُمْ ذُرِّيَّةُ إِبْراهِيمَ عليه السلام دُونَ سائِرِ النّاسِ، ثُمَّ المُسْلِمُونَ دُونَ مَنْ أَشْرَكَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْراهِيمَ عليه السلام قَبْلَ إِسْلامِهِ وَ جَعَلَهُمْ شُهَداءَ عَلَى النّاسِ فَقالَ: «يا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا

است. و حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الوَكِيل.

سپس صاحب کتاب گوید: اکنون دلیل زیدیّه را با استفاده از سخن خدای تعالی بیان می‌کنیم که فرموده است: کتاب را به ارث به بندگان برگزیدهٔ خود دادیم ـ تا آخر آیه.

و به او می‌گوئیم: ما می‌پذیریم که این آیه دربارهٔ عترت نازل شده است امّا برهان تو بر آنکه مقصود از «اَلسّابِق بِالخَیرات» در این آیه فرزندان حسن و حسین ، نه دیگران از عترتند چیست؟ و تو دشمنانت را سرزنش می‌کنی و هر چه می‌خواهی می‌گویی.

سپس می‌گوید: خدای تعالی ذکر خاصّه و عامّهٔ امّت پیامبرش را نموده است می‌فرماید: «وَ اعْتَصِموا بِحَبْلِ اللهِ جَمیعاً». و بعد از آن می‌گوید: مخاطبهٔ عامّه پایان پذیرفته و مخاطبهٔ خاصّه آغاز گردیده است و خدای تعالی می‌فرماید: باید در میان شما امّتی باشند که دعوت به خیر کنند تا این سخن او که به خاصّه می‌فرماید: شما بهترین امّتی هستید که برای مردم بیرون آورده شدید، می‌گوید: ایشان فرزندان ابراهیم عليه السلام هستند، نه دیگران، و در بین ایشان نیز مقصود مسلمانانند، نه مشرکان پیش از اسلامش و آنها را گواهان اُمّت قرارداده و

ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَاعْبُدُوا ـ إلىٰ قَوْلِهِ ـ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ» . وَ هٰذا سَبيلُ الخاصَّةِ مِنْ ذُرِّيَّةِ إبْراهيمَ عليه السلام ، ثُمَّ اعْتَلَّ بِآياتٍ كَثيرَةٍ تُشْبِهُ هٰذِهِ الآياتِ مِنَ القُرْآنِ».

فَيُقالُ لَهُ : أَيُّهَا المُحْتَجُّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ المُعْتَزِلَةَ وَ سائِرَ فِرَقِ الأُمَّةِ تُنازِعُكَ في تَأْويلِ هٰذِهِ الآياتِ أَشَدَّ مُنازَعَةٍ ، وَ أَنْتَ فَلَيْسَ تَأْتي بِأَكْثَرَ مِنَ الدَّعْوىٰ ، وَ نَحْنُ نُسَلِّمُ لَكَ ما ادَّعَيْتَ وَ نَسْأَلُكَ الحُجَّةَ فيما تَفَرَّدْتَ بِهِ مِنْ أَنَّ هٰؤُلاءِ هُمْ وُلْدُ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ عليهما السلام دُونَ غَيْرِهِمْ فَإلىٰ مَتىٰ تَأْتي بِالدَّعْوىٰ وَ تُعْرِضُ عَنِ الحُجَّةِ ؟ وَ تُهَوِّلُ عَلَيْنا بِقِراءَةِ الْقُرْآنِ وَ تُوهِمُ أَنَّ لَكَ في قِراءَتِهِ حُجَّةً لَيْسَتْ لِخُصُومِكَ ؟ وَ اللهُ المُسْتَعانُ .

[اعتراضٌ آخر :]

ثُمَّ قالَ صاحِبُ الكِتابِ : «فَلَيْسَ مَنْ دَعا إلَى الْخَيْرِ مِنَ الْعِتْرَةِ ـ كَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهىٰ عَنِ المُنْكَرِ وَ جاهَدَ فِي اللهِ حَقَّ جِهادِهِ ـ سَواءٌ وَ سائِرُ العِتْرَةِ مِمَّنْ لَمْ يَدْعُ إلَى الْخَيْرِ وَ لَمْ يُجاهِدْ فِي اللهِ حَقَّ جِهادِهِ ، كَما لَمْ يَجْعَلِ اللهُ مَنْ هٰذا سَبيلُهُ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ سَواءً وَ سائِرَ

فرموده است: ای مؤمنان رکوع و سجود و پرستش کنید تا آنجا که می گوید گواهان بر مردم باشید. و این طریق خاصّهٔ از فرزندان ابراهیم عليه السلام است، سپس به آیات بسیاری که شبیه این آیات قرآن کریم است توسّل جسته است.

و به او می گوئیم: ای احتجاج کننده! تو می دانی که مُعتزله و سایر فرقه های این امّت در تأویل این آیات به سختی با تو مخالفند و تو بیشتر از ادّعا چیزی نیاوردی، ما اگر ادّعای تو را بپذیریم از تو می پرسیم دلیل شما در اینکه مقصود از آنها خصوص فرزندان حسن و حسین علیهما السلام هستند، نه دیگران چیست؟ تا کی ادّعا می کنی و از دلیل می گریزی و ما را با قراءت قرآن تشنیع می کنی و می پنداری که قراءت قرآن دلیلی مخصوص تو است و مخالفان تو نمی توانند چنان کنند، وَ اللهُ المُسْتَعانُ.

اعتراضی دیگر

سپس صاحب کتاب می گوید: کسانی از عترت که داعی به خیرند مانند آمرین به معروف و ناهین از منکر و مجاهدین في سَبیلِ الله با سایرین از عترت که داعی به خیر نبوده اند و در راه خدا مجاهده نکرده اند برابر نیستند، چنانکه

أَهْلِ الْكِتابِ، وَ إِنْ كانَ تارِكُ ذٰلِكَ فاضِلاً عابِداً لِأَنَّ الْعِبادَةَ نافِلَةٌ وَ الْجِهادَ فَرِيضَةٌ لازِمَةٌ كَسائِرِ الْفَرائِضِ، صاحِبُها يَمْشي بِالسَّيْفِ إِلَى السَّيْفِ، وَ يُؤْثِرُ عَلَى الدَّعَةِ الْخَوْفَ». ثُمَّ قَرَأَ سُورَةَ الواقِعَةِ وَ ذَكَرَ الآياتِ الَّتي ذَكَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فيهَا الجِهادَ وَ أَتْبَعَ الآياتِ بِالدَّعاوي وَ لَمْ يَحْتَجَّ لِشَيْءٍ مِنْ ذٰلِكَ بِحُجَّةٍ فَنُطالِبَهُ بِصِحَّتِها وَ نُقابِلَهُ بِما نَسْأَلُهُ فيهِ الْفَصْلَ».

فَأَقُولُ ـ وَ بِاللهِ أَسْتَعِينُ ـ: إِنْ كانَ كَثْرَةُ الجِهادِ هُوَ الدَّليلُ عَلَى الفَضْلِ وَ الْعِلْمِ وَ الإِمامَةِ فَالْحُسَيْنُ عليه السلام أَحَقُّ بِالإِمامَةِ مِنَ الحَسَنِ عليه السلام لِأَنَّ الحَسَنَ وادَعَ مُعاوِيَةَ وَ الحُسَيْنُ عليه السلام جاهَدَ حَتّىٰ قُتِلَ. وَ كَيْفَ يَقُولُ صاحِبُ الْكِتابِ؟ وَ بِأَيِّ شَيْءٍ يَدْفَعُ هٰذا؟ وَ بَعْدُ فَلَسْنا نُنْكِرُ فَرْضَ الجِهادِ وَ لا فَضْلَهُ وَلٰكِنّا رَأَيْنا الرَّسُولَ صلى الله عليه و آله و سلم لَمْ يُحارِبْ أَحَداً حَتّىٰ وَجَدَ أَعْواناً وَ أَنْصاراً وَ إِخْواناً فَحِينَئِذٍ حارَبَ، وَ رَأَيْنا أَميرَالمُؤْمِنينَ عليه السلام فَعَلَ مِثْلَ ذٰلِكَ بِعَيْنِهِ، وَ رَأَيْنَا الحَسَنَ عليه السلام قَدْهَمَّ بِالْجِهادِ فَلَمّا خَذَلَهُ أَصْحابُهُ وادَعَ وَ لَزِمَ مَنْزِلَهُ،

خداوند مجاهدين اهلِ کتاب را با سايرين ايشان برابر نکرده است گرچه تارکين جهاد فاضِل و عابد باشند، زيرا عبادت مستحبّ است ولی جهاد مانند ساير واجبات از فرائض واجبه است. شخص مجاهد با شمشير به مَصاف شمشير می رود و هراس را بر آسودگی ترجيح می دهد. سپس سوره واقعه را می خواند و آياتی که خدای تعالی در باب جهاد نازل کرده ذکر می کند و دنبالهٔ آيات، دعاوی را آورده، امّا هيچ دليلی بازگو نمی کند تا ما صحّت دليلش را مطالبه کنيم و با او مقابله کنيم.

و من با استعانت از خدای تعالی می گويم: اگر کثرت جهاد، دليل علم و فضل و امامت است، حسين عليه السلام به امامت سزاوارتر از حسن عليه السلام بود، زيرا امام حسن معاويه را به حالِ خود رها کرد امّا امام حسين مجاهده کرد تا آنکه به شهادت رسيد. صاحب کتاب در اين باره چه می گويد؟ و چگونه آن را دفع می کند؟ البتّه ما منکر وجوب جهاد و فضل آن نيستيم امّا ما رسول اکرم صلى الله عليه و آله و سلم را می بينيم که تا ياران و ياوران و برادرانی نيافت به محاربهٔ با دشمن اقدام نکرد و در چنان شرايطی به جهاد پرداخت و اميرالمؤمنين عليه السلام نيز بعينه همين کار را کرد

فَعَلِمْنا أَنَّ الجِهادَ فَرْضٌ في حالِ وُجودِ الأَعْوانِ وَ الأَنْصارِ. وَ العالِمُ ـ بِإجْماعِ العُقُولِ ـ أَفْضَلُ مِنَ المُجاهِدِ الَّذي لَيْسَ بِعالِمٍ، وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ دَعا إلَى الجِهادِ يَعْلَمُ كَيْفَ حُكْمُ الجِهادِ، وَ مَتىٰ يَجِبُ القِتالُ، وَ مَتىٰ تَحْسُنُ المُوادَعَةُ. وَ بِماذا يَسْتَقْبِلُ أَمْرَ هٰذِهِ الرَّعِيَّةِ، وَ كَيْفَ يَصْنَعُ في الدِّماءِ وَ الأَمْوالِ وَ الفُرُوجِ.

وَ بَعْدُ فَإِنّا نَرْضىٰ مِنْ إخْوانِنا بِشَيْءٍ واحِدٍ وَ هُوَ أَنْ يَدُلُّونا عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ العِتْرَةِ يَنْفِي التَّشْبيهَ وَ الجَبْرَ عَنِ اللهِ وَ لا يَسْتَعْمِلُ الاجْتِهادَ وَ القِياسَ في الأَحْكامِ السَّمْعِيَّةِ وَ يَكُونُ مُسْتَقِلّاً كافِياً حَتّىٰ نَخْرُجَ مَعَهُ. فَإِنَّ الأَمْرَ بِالمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ المُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَلىٰ قَدْرِ الطّاقَةِ وَ حَسَبِ الإمْكانِ، وَ العُقُولُ تَشْهَدُ أَنَّ تَكْليفَ ما لا يُطاقُ فاسِدٌ وَ التَّغْريرَ بِالنَّفْسِ قَبيحٌ، وَ مِنَ التَّغْريرِ أَنْ تَخْرُجَ جَماعَةٌ قَليلَةٌ لَمْ تُشاهِدْ حَرْباً وَ لا تَدَرَّبَتْ بِدُرْبَةِ أَهْلِهِ إلىٰ قَوْمٍ مُتَدَرِّبينَ بِالحُرُوبِ تَمَكَّنُوا فِي البِلادِ وَ قَتَلُوا العِبادَ وَ تَدَرَّبُوا بِالحُرُوبِ، وَ هُمُ العَدَدُ وَ

و امام حسن علیه السلام نیز عزم جهاد کرد، امّا چون اصحابش به او خیانت کردند او نیز معاویه را به حال خود واگذاشته و ملازم منزل خود شد. پس می فهمیم که حکم جهاد با دشمن وقتی واجب است که یاران و یاورانی موجود باشد و به اجماع خردمندان، عالم از مجاهدی که عالم نباشد افضل است و اینگونه نیست که هر کسی که مردم را به جهاد فرا می خواند حکم جهاد را بداند و زمان وجوب مُقاتله و هنگام نیکویی مصالحه را تشخیص دهد و آینده وضعیّت رعیّت را در نظر گیرد و بداند که احکام خونها و اموال و فروج چیست و دربارهٔ این امور چه باید کرد؟.

علاوه بر اینها ما از برادران خود به یک چیز راضی هستیم و آن اینکه غیر از ائمّهٔ أطهار علیهم السلام مردی را از عِترت به ما نشان بدهند که از خداوند نفی تشبیه کند و به جبر معتقد نباشد و اجتهاد و قیاس را در احکام شرعیّه بکار نگیرد و مستقل و با کفایت باشد تا ما با او خروج کنیم. امر به معروف و نهی از منکر فریضه‌ای است که باید به قدر طاقت و برحسب امکان بجا آورده شود و عقول شهادت می دهند که تکلیف ما لا یُطاق فاسِد است و مردم را در مَعرضِ هلاک قرار دادن زشت است، و یک قسم از در معرضِ هلاک قرار دادن آن است که جماعت اندکی که مشاهدهٔ جنگ نکرده و فنون کارزار نیاموخته‌اند به جنگ قومی که

السِّلاحُ وَ الْكُراعُ وَ مَنْ نَصَرَهُمْ مِنَ العامَّةِ ـ وَ يَعْتَقِدُوا أَنَّ الخارِجَ عَلَيْهِمْ مُباحُ الدَّمِ ـ مِثْلُ جَيْشِهِمْ أَضْعافاً مُضاعَفَةً فَكَيْفَ يَسُومُنا صاحِبُ الْكِتابِ أَنْ نَلْقىٰ بِالأَغْمارِ الْمُتَدَرِّبينَ بِالْحُرُوبِ. وَكَمْ عَسىٰ أَنْ يَحْصُلَ في يَدِ داعٍ إِنْ دَعا مِنْ هٰذَا الْعَدَدِ؟ هَيْهاتَ هَيْهاتَ. هٰذا أَمْرٌ لا يُزيلُهُ إِلّا نَصْرُاللهِ العَزيزِ الْعَليمِ الْحَكيمِ.

ثُمَّ قالَ صاحِبُ الْكِتابِ بَعْدَ آياتٍ مِنَ الْقُرْآنِ تَلاها يُنازِعُ فِي تَأْويلِها أَشَدَّ مُنازَعَةٍ وَ لَمْ يُؤَيِّدْ تَأْويلَهُ بِحُجَّةِ عَقْلٍ وَ لا سَمْعٍ: «فَافْهَم ـ رَحِمَكَ اللهُ ـ مَنْ أَحَقُّ أَنْ يَكُونَ لِلّٰهِ شَهيداً مَنْ دَعا إِلَى الْخَيْرِ كَما أُمِرَ، وَ نَهىٰ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ جاهَدَ فِي اللهِ حَقَّ جِهادِهِ حَتَّى اسْتُشْهِدَ؟! أَمْ مَنْ لَمْ يُرَ وَجْهُهُ وَ لا عُرِفَ شَخْصُهُ؟! أَمْ كَيْفَ يَتَّخِذُهُ اللهُ شَهيداً عَلىٰ مَنْ لَمْ يَرَهُمْ وَ لا نَهاهُمْ وَ لا أَمَرَهُمْ. فَإِنْ أَطاعُوهُ أَدَّوا ما عَلَيْهِمْ وَ إِنْ قَتَلُوهُ مَضىٰ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ شَهيداً؟ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلاً اسْتَشْهَدَ قَوْماً عَلىٰ حَقٍّ يُطالِبُ بِهِ لَمْ يَرَوْهُ وَ لا شَهِدُوهُ هَلْ

فنون کارزار آموخته و بر بلاد مسلّط شده و عباد را کُشته و کارزار را تجربه کرده بروند، کسانی که عِدّه و عُدّه دارند و عامّه هم پشتیبان آنها هستند ـ و معتقدند که هرکه بر آنان خروج کند خونش مباح است ـ و لشکریان آنان چند برابر لشکریان ایشان است. صاحب کتاب چگونه ما را تکلیف می کند که با این مردم جاهل و ناکار آزموده به جنگ مردمان رزمی و با تجربه برویم و چه چیز به دست دعوت کنندهٔ چنین کسانی می آید؟ هَیهات هَیهات! این امر را جز نصرت خدای عزیز علیم و حکیم نمی تواند زایل کند.

سپس صاحب کتاب بعد از تلاوت آیاتی از قرآن کریم که به سختی در تأویل آن منازعه می‌کند و هیچ تأیید عقلی و یا نقلی برای آن ذکر نکرده است، می گوید: «خدایت رحمت کند! بفهم که چه کسی شایسته است گواه الهی باشد، کسی که طبق دستور الهی دعوت به خیر کند و از منکر باز دارد و به معروف فرمان دهد و در راه خدا آنچنان که شایستهٔ اوست جهاد کند تا به شهادت رسد یا کسی که رویش دیده نشده و شخصش شناخته نگردیده است؟ یا آنکه چگونه خداوند او را گواه گیرد بر کسانی که ایشان را ندیده است و ایشان را امر و نهی نکرده است تا اگر فرمانش برند ادای واجب کرده باشند و اگر او را بکشند به

كانَ شَهيداً؟ و هل يَسْتَحِقُّ بِهِمْ حَقّاً إلّا أَنْ يَشْهَدُوا عَلىٰ ما لَمْ يَرَوهُ فَيَكُونُوا كَذَّابِينَ وَ عِنْدَاللهِ مُبْطِلِينَ؟! وَ إذا لَمْ يَجُزْ ذٰلِكَ مِنَ الْعِبادِ فَهُوَ غَيْرُ جائِزٍ عِنْدَ الْحَكَمِ الْعَدْلِ الَّذِي لا يَجُورُ. وَ لَوْ أَنَّهُ اسْتَشْهَدَ قَوْماً قَدْ عايَنُوا وَ سَمِعُوا فَشَهِدُوا لَهُ، وَ الْمَسْأَلَةُ عَلىٰ حالِها أَلَيْسَ كانَ يَكُونُ مُحِقّاً وَ هُمْ صادِقُونَ وَ خَصْمُهُ مُبْطِلٌ وَ تَمْضي الشَّهادَةُ وَ يَقَعُ الْحُكْمُ، وَ كَذٰلِكَ قالَ اللهُ تَعالىٰ: «إلّا مَنْ شَهِدَ بِالحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»[1] أَوَلا تَرىٰ أَنَّ الشَّهادَةَ لا تَقَعُ بِالْغَيْبِ دُونَ العَيانِ، وَ كَذٰلِكَ قَوْلُ عيسىٰ: «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهيداً ما دُمْتُ فيهِمْ ـ الآيَة»[2]».

فَأَقُولُ ـ وَ بِاللهِ أَعْتَصِمُ ـ: يُقالُ لِصاحِبِ الْكِتابِ: لَيْسَ هٰذَا الكَلامُ لَكَ بَلْ هُوَ لِلْمُعْتَزِلَةِ وَ غَيْرِهِمْ عَلَيْنا وَ عَلَيْكَ، لِأَنّا نَقُولُ: إنَّ العِتْرَةَ غَيْرُ ظاهِرَةٍ، وَ إنَّ مَنْ شاهَدْنا

عنوان شهيد به نزد خداى تعالى رود؟ و اگر شخصى گروهى را بر حقّ به گواهى بخواند و آن را مطالبه كند، امّا آنها آن را نديده و مشاهده نكرده باشند آيا او گواه است؟ و آيا برايشان حقّى دارد، جز آنكه اگر شهادت دهند بر چيزى كه نديده‌اند دروغگو باشند و نزد خداوند اهل باطل. و اگر اين امر بر بندگان روا نباشد، نزدِ خداى حاكم عادل كه هيچ جور نكند نيز روا نباشد و اگر از مردمى كه معاينه كردند و شنيدند گواهى طلبد براى او گواهى مى دادند، در حالى كه مسأله به حال خود باشد، آيا اين حقّ نيست و آنها راستگو نيستند؟ و خصمش اهل باطل نيست و گواهى جارى نشده است و حكم واقع نگرديده است؟ و همچنين است كه خداى تعالى فرموده است: مگر كسانى كه به حقّ شهادت دهند در حالى كه مى دانند. آيا نمى دانى كه شهادت به امر ناديده واقع نمى شود و مشاهده لازم دارد و همچنين است قول عيسى عليه السلام كه من مادامى كه در ميان ايشان هستم بر آنها گواهم».

پس با اعتصام به خداوند مى گوييم: به صاحب كتاب بايد گفت كه اين سخن كلام تو نيست، بلكه قول مُعتزله و غير آنهاست كه عليه ما و شما استفاده مى كنند، زيرا ما مى گوئيم: عترت ظاهر نيستند و كسانى از آنها را كه مشاهده مى كنيم

۱ ـ الزخرف: ۸۶. ۲ ـ المائدة: ۱۱۲.

مِنْها لا يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ إماماً، وَ لَيْسَ يَجُوزُ أَنْ يَأْمُرَنا اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِالتَّمَسُّكِ بِمَنْ لا نَعْرِفُ مِنْهُمْ وَ لا نُشاهِدُهُ وَ لا شاهَدَهُ أَسْلافُنا، وَ لَيْسَ في عَصْرِنا مِمَّنْ شاهَدْناهُ مِنْهُمْ مِمَّنْ يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ إماماً لِلْمُسْلِمِينَ وَ الَّذِينَ غابُوا لا حُجَّةَ لَهُمْ عَلَيْنا، وَ في هٰذا أَدَلُّ دَلِيلٍ عَلىٰ أَنَّ مَعْنىٰ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنّي تارِكٌ فيكُمْ ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي» لَيْسَ ما يَسْبِقُ إِلىٰ قُلُوبِ الإماميَّةِ وَ الزَّيْدِيَّةِ. وَ لِلنَّظّامِ[1] وَ أَصْحابِهِ أَنْ يَقُولُوا: وَجَدْنا الَّذِي لا يُفارِقُ الْكِتابَ هُوَ الْخَبَرُ القاطِعُ لِلْعُذْرِ، فَإِنَّهُ ظاهِرٌ كَظُهُورِ الْكِتابِ يُنْتَفَعُ بِهِ، وَ يُمْكِنِ اتِّباعُهُ وَ التَّمَسُّكُ بِهِ.

فَأَمَّا العِتْرَةُ فَلَسْنا نُشاهِدُ مِنْهُمْ عالِماً يُمْكِنُ أَنْ نَقْتَدي بِهِ، وَ إِنْ بَلَغَنا عَنْ واحِدٍ مِنْهُمْ مَذْهَبٌ بَلَغَنا عَنْ آخَرَ أَنَّهُ يُخالِفُهُ، وَ الاقْتِداءُ بِالْمُخْتَلِفَيْنِ فاسِدٌ، فَكَيْفَ يَقُولُ صاحِبُ الكِتابِ؟.

شایستهٔ امامت نیستند و روا نیست که خدای تعالی به ما فرمان دهد که به کسی متمسّک شویم که او را نمی شناسیم و نه ما و نه پیشینیان ما او را مشاهده نکرده اند و در عصر خود کسی از ایشان را نمی شناسیم که شایستهٔ امامت مسلمین باشد و آنانکه غایبند بر ما حجّت نیستند و این دلیل روشنی است که مقصود از کلام پیامبر که فرموده است: «إِنّي تارِكٌ فيكُمْ ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي» آن نیست که در دل زیدیّه و امامیّه خطور کرده است. نظّام و پیروانش حقّ دارند که بگویند ما چیزی را که مفارقت از کتاب ندارد یافته ایم و آن خبر صحیح قاطع عُذر است و آشکار است همانطور که کتاب آشکار است و از آن منتفع می شوند و می توان از آن پیروی کرد و بدان تمسّک جست.

امّا دربارهٔ عترت به معنی ذرّیّه باید بگوئیم ما عالِمی از عِترت را مشاهده نمی کنیم که بتوانیم به او اقتدا کنیم و اگر یکی از ایشان مذهبی داشته باشد، دیگری از آنها مذهبی مخالف او دارد و نمی توان به دو مخالف اقتداء کرد، صاحب کتاب در این باره چه می گوید؟

---

۱ – هو أبو اسحاق ابراهيم بن سيّار بن هانیء البصري ابن اخت أبي هذيل العلاف شيخ المعتزلة. و كان النّظّام صاحب المعرفة بالكلام أحد رؤساء المعتزلة، استاد الجاحظ. و لقب بالنّظّام ـ كشدّاد ـ لانّه كان ينظم الخرز في سوق البصرة و يبيعها. و قالت المعتزلة: انما سمّي ذلك لحسن كلامه نثراً و نظماً (الكنىٰ و الالقاب للمحدّث القمي).

ثُمَّ اعْلَمْ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله لَمَّا أَمَرَنا بِالتَّمَسُّكِ بِالْعِتْرَةِ كانَ بِالعَقْلِ وَ التَّعارُفِ وَ السِّيرَةِ ما يَدُلُّ عَلىٰ أَنَّهُ أَرادَ عُلَماءَهُمْ دُونَ جُهّالِهِمْ، وَ البَرَرَةَ الأَتْقِياءَ دُونَ غَيْرِهِمْ، فَالَّذِي يَجِبُ عَلَيْنا وَ يَلْزَمُنا أَنْ نَنْظُرَ إِلىٰ مَنْ يَجْتَمِعُ لَهُ الْعِلْمُ بِالدِّينِ مَعَ العَقْلِ وَ الفَضْلِ وَ الحِلْمِ وَ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيا وَ الاسْتِقْلالِ بِالأَمْرِ فَنَقْتَدِي بِهِ وَ نَتَمَسَّكُ بِالْكِتابِ وَ بِهِ.

وَ إِنْ قالَ: «فَإِنِ اجْتَمَعَ ذٰلِكَ في رَجُلَيْنِ وَ كانَ أَحَدُهُما مِمَّنْ يَذْهَبُ إِلىٰ مَذْهَبِ الزَّيْدِيَّةِ وَ الآخَرُ إِلىٰ مَذْهَبِ الإِمامِيَّةِ بِمَنْ يُقْتَدىٰ مِنْهُما وَ لِمَنْ يُتَّبَعُ؟ قُلْنا لَهُ: هٰذا لا يَتَّفِقُ. فَإِنِ اتَّفَقَ فَرَّقَ بَيْنَهُما دَلالَةٌ واضِحَةٌ إِمّا نَصٌّ مِنْ إِمامٍ تَقَدَّمَهُ، وَ إِمّا شَيْءٌ يَظْهَرُ في عِلْمِهِ كَما ظَهَرَ في أَميرِالمُؤْمِنينَ يَوْمَ النَّهْرِ حِينَ قالَ: «وَ اللهِ ما عَبَرُوا النَّهْرَ وَ لا يَعْبُرُوا. وَ اللهِ ما يُقْتَلُ مِنْكُمْ عَشَرَةٌ وَ لا يَنْجُوا مِنْهُمْ عَشَرَةٌ». وَ إِمّا أَنْ يَظْهَرَ مِنْ أَحَدِهِما مَذْهَبٌ يَدُلُّ أَنَّ الاقْتِداءَ بِهِ لا يَجُوزُ كَما ظَهَرَ مِنْ عِلْمِ الزَّيْدِيَّةِ القَوْلُ بِالاجْتِهادِ وَ القِياسِ فِي الفَرائِضِ السَّمْعِيَّةِ وَ

و بدانکه چون پیامبر صلى الله عليه وآله به ما فرمان داده است که متمسّک به عترت شویم، عقل و عُرف و سیره دلالت دارد که مقصود پیامبر اکرم دانشمندان ایشان است و نه جاهلان آنها و نیکان و پرهیزکاران آنها را اراده فرموده، نه غیر آنها را. پس آنچه بر ما واجب و لازم است آنست که کسی را بنگریم که عالِم دین باشد و عقل و فضل و حِلم داشته باشد، زاهد در دنیا باشد و استقلال در کار داشته باشد، پس به او اقتدا کنیم و به قرآن کریم و او متمسّک باشیم.

و اگر بگوید: اگر این خصوصیّات در دو نفر جمع باشد که یکی مذهب زیدیّ داشته باشد و دیگری مذهب امامیّ، به کدام یک از آن دو باید اقتدا کرد و کدام یک از آن دو امامند؟ می گوئیم: این امر اتّفاق نمی افتد و اگر اتّفاق بیفتد فرق روشنی آن دو را از یکدیگر جدا می کند که آن یا نصّ امام پیشین است و یا علمی که ازیکی ازآن دوظاهر می شود، همچنانکه در روز نهروان علم امیرالمؤمنین عليه السلام ظاهر شد آنگاه که فرمود: «به خدا سوگند که خوارج از نهر نگذشته و نخواهند گذشت، به خدا سوگند از شما تا ده تن کشته نمی شود و از ایشان نیز تا ده تن زنده نمی ماند» و همچنین شد. و یا آنکه از یکی از آن دو مذهبی آشکار شود که دلالت کند که اقتدا به او روا نباشد، مثل آنکه از زیدیّه قول به اجتهاد و قیاس در

الأحكامِ، فَيُعلَمُ بِهذا أَنَّهُمْ غَيرُ أَئِمَّةٍ. وَ لَسْتُ أُريدُ بِهذَا الْقَوْلِ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ أَشْباهَهُ لِأَنَّ أُولٰئِكَ لَمْ يُظْهِرُوا ما يُنْكَرُ وَ لَاادَّعَوا أَنَّهُمْ أَئِمَّةٌ وَ إِنَّما دَعَوا إِلَى الْكِتابِ وَالرِّضا مِنْ آلِ ـ مُحَمَّدٍ وَ هٰذِهِ دَعْوَةٌ حَقٌّ.

وَ أَمّا قَوْلُهُ: «كَيْفَ يَتَّخِذُهُ اللهُ شَهِيداً عَلىٰ مَنْ لَمْ يَرَهُمْ وَ لا أَمَرَهُمْ وَ لا نَهاهُمْ» فَيُقالُ لَهُ: لَيْسَ مَعْنَى الشَّهِيدِ عِنْدَ خُصُومِكَ ما تَذْهَبُ إِلَيْهِ. وَلٰكِنْ إِنْ عِبْتَ الإماميَّةَ بِأَنَّ مَنْ لَمْ يُرَ وَجْهُهُ وَ لا عُرِفَ شَخْصُهُ لا يَكُونُ بِالْمَحَلِّ الَّذِي يَدَّعُونَهُ لَهُ فَأَخْبِرْنا عَنْكَ مَنِ الإمامُ الشَّهِيدُ مِنَ العِتْرَةِ فِي هٰذَا الْوَقْتِ. فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ لا يَعْرِفُهُ دَخَلَ فِيما عابَ وَ لَزِمَهُ ما قَدَّرَ أَنَّهُ يَلْزِمُ خُصُومَهُ. فَإِنْ قالَ: هُوَ فُلانٌ، قُلْنا لَهُ: فَنَحْنُ لَمْ نَرَ وَجْهَهُ وَ لا عَرَفْنا شَخْصَهُ فَكَيْفَ يَكُونُ إِماماً لَنا وَ شَهِيداً عَلَيْنا؟! فَإِنْ قالَ: إِنَّكُمْ وَ إِنْ لَمْ تَعْرِفُوهُ فَهُوَ مَوْجُودُ الشَّخْصِ مَعْرُوفٌ عَلِمَهُ مَنْ عَلِمَهُ وَ جَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ. قُلْنا: سَأَلْناكَ بِاللهِ هَلْ تَظُنُّ أَنَّ

فرائضِ شَرعی آشکار شده است که از آن مطلب دانسته می شود که ایشان امام نیستند و منظور من از این سخن زیدبن علیّ و مانند او نیست، زیرا ایشان مطلب خلافی را اظهار نکرده‌اند و ادّعای امامت هم نکرده‌اند، بلکه به کتاب خدا و رضایِ آلِ محمّد فراخوانده و این دعوت حقّ است.

امّا این سخن او که چگونه خداوند او را گواه می گیرد بر کسانی که وی را ندیده و امر و نَهیشان نکرده است؟ پاسخش این است که معنای گواه نزد ما و شما متفاوت است. امّا اگر امامیّه را نکوهش می کنی به اینکه کسی که رویش دیده نشده است و شخصش ناشناخته است، چگونه مدّعی امامت او هستید؟ که در پاسخ می گوئیم: به عقیدهٔ شما امامی که گواه از عِترتِ پیامبر اکرم است، در این زمان کیست؟ اگر بگوید او را نمی شناسد که داخل در همان کسانی شده است که آنها را عیب می کند و بر او لازم می آید همان چیزی که بر گردنِ خصومش می نهد، و اگر بگوید فلان شخص است. می گوئیم: ما روی او را ندیده‌ایم و شخصش را نمی شناسیم، پس چگونه می تواند گواه و امام ما باشد.

و اگر بگوید: گرچه شما او را نمی شناسید ولی او موجودالشّخص و معروف است برخي او را می شناسند و برخي به او جاهلند. می گوئیم: تو را بخدا سوگند

الْمُعْتَزِلَةَ وَ الْخَوارِجَ وَ الْمُرْجِئَةَ وَ الإِمامِيَّةَ تَعْرِفُ هٰذَا الرَّجُلَ أَوْ سَمِعَتْ بِهِ أَوْ خَطَرَ ذِكْرُهُ بِبالِها؟ فَإِنْ قالَ: هٰذا ما لا يَضُرُّهُ وَ لا يَضُرُّنا لِأَنَّ السَّبَبَ في ذٰلِكَ إِنَّما هُوَ غَلَبَةُ الظّالِمينَ عَلَى الدّارِ وَ قِلَّةُ الأَعْوانِ وَ الأَنْصارِ، قُلْتُ لَهُ: لَقَدْ دَخَلْتَ فيما عِبْتَ وَ حَجَجْتَ نَفْسَكَ مِنْ حَيْثُ قَدَّرْتَ أَنَّكَ تُحاجُّ خُصومَكَ، وَ ما أَقْرَبَ هٰذِهِ الْغَيْبَةَ مِنْ غَيْبَةِ الإِمامِيَّةِ غَيْرَ أَنَّكُمْ لا تُنْصِفُونَ.

ثُمَّ يُقالُ: قَدْ أَكْثَرْتَ في ذِكْرِ الْجِهادِ وَ وَصْفِ الأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ حَتّىٰ أَوْهَمْتَ أَنَّ مَنْ لَمْ يَخْرُجْ فَلَيْسَ بِمُحِقٍّ، فَما بالُ أَئِمَّتِكَ وَ الْعُلَماءِ مِنْ أَهْلِ مَذْهَبِكَ لا يَخْرُجُونَ وَ ما لَهُمْ قَدْ لَزِمُوا مَنازِلَهُمْ وَ اقْتَصَرُوا عَلَى اعْتِقادِ الْمَذْهَبِ فَقَطْ؟ فَإِنْ نَطَقَ بِحَرْفٍ فَتَقابِلُهُ الإِمامِيَّةُ بِمِثْلِهِ، ثُمَّ قيلَ لَهُ بِرِفْقٍ وَ لِينٍ: هٰذَا الَّذي عِبْتَهُ عَلَى الإِمامِيَّةِ وَ هَتَفْتَ بِهِمْ مِنْ أَجْلِهِ وَ شَنَّعْتَ بِهِ عَلىٰ أَئِمَّتِهِمْ بِسَبَبِهِ وَ تَوَصَّلْتَ بِذِكْرِهِ إِلىٰ ما ضَمَّنْتَهُ كِتابَكَ، قَدْ دَخَلْتَ فيهِ

آیا می پنداری که معتزله و خوارج و مرجئه و امامیّه آن شخص را می شناسند و نام او را شنیده‌اند و یادش بر دل آنها خطور کرده است؟ و اگر بگوید نشناختن آنان ضرری به او و ما ندارد، زیرا علّتش غلبهٔ ستمکاران بر شهرها و کمی یاران و یاوران اوست. آنگاه به او می گوئیم: پس تو هم داخل همان کسانی شدی که عیبشان می‌کنی و از همان راهی که می خواستی دشمنت را محکوم کنی خود را محکوم کردی و این غیبت به غیبتی که امامیّه می گوید خیلی نزدیک است، جز آنکه شما انصاف ندارید.

بعد از آن به او می گوئیم: بسیار ذکر جهاد و وصف امر به معروف و نهی از منکر می‌کنی تا به غایتی که توهّم ایجاد می‌کنی که آنکه خروج نکند بر حقّ نیست، پس چرا امامان و دانشمندان مذهب تو خروج نمی‌کنند؟ و چرا ملازم خانه های خود شده‌اند و صرفاً به اعتقاد مذهبی بسنده کرده‌اند؟ هر پاسخی که بگوید امامیّه نیز همان جواب را می‌گویند. سپس به آرامی و موافقت به او می‌گوئیم: همان چیزی را که برای امامیّه عیب می دانی و بخاطر آن سخن سرائی می‌کنی و ائمّه آنها را به سبب آن نکوهش می نمایی و کتابت را به واسطهٔ آن پر ساخته‌ای، حالا خودت نیز داخل در آن شده‌ای و به صحّت و درستی آن متمایل

وَ مِلْتَ إِلىٰ صِحَّتِهِ، وَ عَوَّلْتَ عِنْدَ الاحْتِجاجِ عَلَيْهِ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدٰانا لِدِينِهِ.

ثُمَّ يُقالُ لَهُ: أَخْبِرْنا هَلْ فِي الْعِتْرَةِ الْيَوْمَ مَنْ يَصْلُحُ لِلإِمامَةِ؟ فَلابُدَّ مِنْ أَنْ يَقُولَ: نَعَمْ فَيُقالُ لَهُ: أَفَلَيْسَ إِمامَتُهُ لا تَصِحُّ إِلّا بِالنَّصِّ عَلىٰ ما تَقُولُهُ الإِمامِيَّةُ وَ لا مَعَهُ دَلِيلٌ مُعْجِزٌ يُعْلَمُ بِهِ أَنَّهُ إِمامٌ وَ لَيْسَ سَبِيلُهُ عِنْدَكُمْ سَبِيلَ مَنْ يَجْمَعُ أَهْلَ الحَلِّ وَ العَقْدِ مِنَ الأُمَّةِ فَيَتَشاوَرُونَ فِي أَمْرِهِ ثُمَّ يَخْتارُونَهُ وَ يُبايِعُونَهُ؟ فَإِذا قالَ: نَعَمْ. قِيلَ لَهُ: فَكَيْفَ السَّبِيلُ إِلىٰ مَعْرِفَتِهِ؟ فَإِنْ قالُوا: يُعْرَفُ بِإِجْماعِ الْعِتْرَةِ عَلَيْهِ، قُلْنا لَهُمْ، كَيْفَ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ فَإِنْ كانَ إِمامِيّاً لَمْ تَرْضَ بِهِ الزَّيْدِيَّةُ، وَ إِنْ كانَ زَيْدِيّاً لَمْ تَرْضَ بِهِ الإِمامِيَّةُ. فَإِنْ قالَ: لا يُعْتَبَرُ بِالإِمامِيَّةِ فِي مِثْلِ هٰذا، قِيلَ لَهُ: فَالزَّيْدِيَّةُ عَلىٰ قِسْمَيْنِ قِسْمٌ مُعْتَزِلَةٌ وَ قِسْمٌ مُثْبِتَةٌ. فَإِنْ قالَ: لا يُعْتَبَرُ بِالمُثْبِتَةِ فِي مِثْلِ هٰذا. قِيلَ لَهُ: فَالْمُعْتَزِلَةُ قِسْمانِ قِسْمٌ يَجْتَهِدُ فِي الأَحْكامِ بِآرائِها وَ قِسْمٌ يَعْتَقِدُ أَنَّ الاِجْتِهادَ ضَلالٌ. فَإِنْ قالَ: لا يُعْتَبَرُ بِمَنْ نَفَى الاِجْتِهادَ. قِيلَ لَهُ: فَإِنْ بَقِيَ مِمَّنْ يَرَى الاِجْتِهادَ مِنْهُمْ أَفْضَلُهُمْ، وَ بَقِيَ مِمَّنْ يُبْطِلُ الاِجْتِهادَ مِنْهُمْ أَفْضَلُهُمْ. وَ

شده‌ای و در ضمن احتجاج بدان اعتماد جسته‌ای، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدٰانا لِدِينِهِ.

آنگاه به او می‌گوئیم: به ما خبر بده که امروزه در بین عترت آیا کسی هست که شایستهٔ امامت باشد؟ لابدّ می‌گوید: آری، و به او می‌گوئیم: امامت او بر اساس نصّ همچنان که امامیّه می‌گوید که نیست، معجزه هم که ندارد که دانسته شود امام است، از طریقِ اهلِ حلّ و عقد اُمّت هم برگزیده نمی‌شود تا با او بیعت کنند، چنان که عامّه در مسألهٔ انتخاب امام چنین می‌گویند، اگر بگوید: آری چنین است به او گفته می‌شود راه شناسائی او چیست؟ و اگر بگوید به واسطهٔ اجماع اُمّت شناخته می‌شود، می‌گوئیم چگونه بر او اجماع می‌شود که اگر امامی باشد، زَیدیّه به او راضی نخواهند شد و اگر زَیدی باشد، امامیّه به او رضا نخواهد داد و اگر بگوید در چنین امری قول امامیّه معتبر نیست، می‌گوئیم زَیدیّه نیز از دو قِسمند. یکی مُعتزله و دیگری مُثبته، و اگر بگوید در چنین امری قول مثبته معتبر نیست، می‌گوئیم معتزله نیز بر دو قسمند، یکی به آراء خود در احکام اجتهاد می‌کند و دیگری معتقد است که اجتهاد ضلالت است و اگر بگوید: قول کسانی که اجتهاد را نفی می‌کنند معتبر نیست، می‌گوئیم: اگر از معتقدین به اجتهاد

يَبْرَءُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ بِمَنْ نَتَمَسَّكُ وَ كَيْفَ نَعْلَمُ المُحِقَّ مِنْهُما هُوَ مَنْ تُومي أَنْتَ وَ أَصْحابُكَ إِلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ؟ فَإِنْ قالَ: بِالنَّظَرِ فِي الأُصُولِ. قُلْنا: فَإِنْ طالَ الاخْتِلافُ وَ اشْتَبَهَ الأَمْرُ كَيْفَ نَصْنَعُ وَ بِما نَتَفَصّى مِنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله: «إِنّي تارِكٌ فيكُمْ ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي: أَهْلَ بَيْتي» وَ الحُجَّةُ مِنْ عِتْرَتِهِ لا يُمْكِنُ أَحَداً[1] أَنْ يَعْرِفَهُ إِلّا بَعْدَ النَّظَرِ فِي الأُصُولِ وَ الوُقُوفِ عَلىٰ أَنَّ مَذاهِبَهُ كُلَّها صَوابٌ وَ عَلىٰ أَنَّ مَنْ خالَفَهُ فَقَدْ أَخْطَأَ. وَ إِذا كانَ هٰكَذا فَسَبيلُهُ وَ سَبيلُ كُلِّ قائِلٍ مِنْ أَهْلِ العِلْمِ سَبيلٌ واحِدٌ فَما تِلْكَ الخاصَّةُ الَّتي هِيَ لِلْعِتْرَةِ؟ دُلَّنا عَلَيْها وَ بَيِّنْ لَنا جَميعَها لِنَعْلَمَ أَنَّ بَيْنَ العالِمِ مِنَ العِتْرَةِ وَ بَيْنَ العالِمِ مِنْ غَيْرِ العِتْرَةِ فَرْقاً وَ فَصْلاً.

وَ أُخْرىٰ يُقالُ لَهُمْ: أَخْبِرُونا عَنْ إِمامِكُمُ الْيَوْمَ، أَعِنْدَهُ الحَلالُ وَ الحَرامُ؟ فَإِذا قالُوا: نَعَمْ، قُلْنا لَهُمْ: وَ أَخْبِرُونا عَمّا عِنْدَهُ مِمّا لَيْسَ فِي الخَبَرِ المُتَواتِرِ هَلْ هُوَ مِثْلُ ما عِنْدَ الشّافِعِيِّ

افضل باقی بماند و از نافین اجتهاد افضل باقی بماند و بعضی از ایشان از بعضی دیگر بیزاری بجویند به چه کسی متمسّک شویم و چگونه بدانیم که مُحِقّ از بین آن دو همان کسی است که تو و یارانت به آن اشاره می‌کنید، نه غیر او؟ و اگر بگوید: مراجعهٔ به قواعد و اصول می‌کنیم، می‌گوئیم: اگر اختلاف طولانی شد و امر مشتبه گردید چه کنیم و با کلام پیامبر اکرم که فرمود: «إِنّي تارِكٌ فيكُمْ ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتابَ اللهِ وَعِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ»، چه باید کرد؟ درصورتی که کسی نمی‌تواند عترت را بشناسد مگر بعد از نظر در اصول و اطّلاع از آنکه همه مذاهب او درست است و مخالفین او بر خطا هستند و اگر تشخیص عِترت لایق محتاج این مقدّمات باشد، ایشان با سایر اهل علم فرقی ندارند و عترت هیچ خصوصیّتی ندارد، برای ما بیان کن که میان عالم از عترت و عالم از غیر عترت چه فرقی وجود دارد؟

و باز به ایشان می‌گوئیم: از وضع امروزهٔ امام خود ما را آگاه کنید. آیا علم به حلال و حرام دارد؟ آنگاه که بگویند: آری، به آنها می‌گوئیم: دربارهٔ احکامی که خبر متواتر ندارد، چه می‌گوید؟ آیا مانند شافعيّ و ابوحنیفه و امثال

---

۱ ـ أي لِأَحَدٍ.

وَ أَبِي حَنيفَةَ وَ مِنْ جِنْسِهِ أَوْ هُوَ خِلافُ ذٰلِكَ؛ فَإِنْ قالوا: بَلْ عِنْدَهُ الَّذِي عِنْدَهُما وَ مِنْ جِنْسِهِ، قيلَ لَهُمْ: وَ ما حاجَةُ النّاسِ إِلىٰ عِلْمِ إِمامِكُمُ الَّذِي لَمْ يُسْمَعْ بِهِ وَ كُتُبُ الشّافِعِيِّ وَ أَبِي حَنيفَةَ ظاهِرَةٌ مَبْثُوثَةٌ مَوْجُودَةٌ. وَ إِنْ قالَ: بَلْ عِنْدَهُ خِلافُ ما عِنْدَهُما. قُلْنا: فَخِلافُ ما عِنْدَهُما هُوَ النَّصُّ الْمُسْتَخْرَجُ الَّذِي تَدَّعيهِ جَماعَةٌ مِنْ مَشايِخِ الْمُعْتَزِلَةِ وَ إِنَّ الْأَشْياءَ كُلَّها عَلىٰ إِطْلاقِ الْعُقُولِ إِلّا ما كانَ فِي الْخَبَرِ الْقاطِعِ لِلْعُذْرِ عَلىٰ مَذْهَبِ النَّظّامِ وَ أَتْباعِهِ. وَ مَذْهَبُ الإِمامِيَّةِ أَنَّ الأَحْكامَ مَنْصُوصَةٌ. وَ اعْلَمُوا أَنّا لا نَقُولُ مَنْصُوصَةٌ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي يَسْبِقُ إِلَى الْقُلُوبِ وَلٰكِنَّ الْمَنْصُوصَ عَلَيْهِ بِالْجُمَلِ الَّتِي مَنْ فَهِمَها فَهِمَ الأَحْكامَ مِنْ غَيْرِ قِياسٍ وَ لا اجْتِهادٍ، فَإِنْ قالُوا: عِنْدَهُ ما يُخالِفُ هٰذا كُلَّهُ خَرَجُوا مِنَ التَّعارُفِ. وَ إِنْ تَعَلَّقُوا بِمَذْهَبٍ مِنَ الْمَذاهِبِ قِيلَ لَهُمْ: فَأَيْنَ ذٰلِكَ الْعِلْمُ؟ هَلْ نَقَلَهُ عَنْ إِمامِكُمْ أَحَدٌ يُوثَقُ بِدِينِهِ وَ أَمانَتِهِ؟ فَإِنْ قالُوا: نَعَمْ، قِيلَ لَهُمْ: قَدْ عاشَرْناكُمُ الدَّهْرَ الأَطْوَلَ فَما سَمِعْنا بِحَرْفٍ

آنها حکم می‌کند یا مخالف آنهاست؟ اگر بگوید: نزد او همان علوم آنهاست، می‌گوئیم: پس به علم امام شما چه نیازی وجود دارد که کسی آن را نشنیده است؟ در حالی که کتب شافعیّ و ابوحنیفه ظاهر و منتشر و موجود است. و اگر بگوید: علم او غیر علم آنهاست، می‌گوئیم: غیر علوم آن دو عبارت از نصوصی است که جمعی از مشایخ معتزله استخراج کرده‌اند و می‌گویند هر چیزی مطابق حکم عقل است مگر آنکه خبرِ قاطع عذری بر خلاف آن باشد، چنانچه مذهب نَظّام و پیروان اوست. ولی مذهب امامیّه این است که همهٔ احکام مطابق نصّ است و بدانید که ما نمی‌گوئیم در همهٔ جزئیّات نصّ وارد شده است که ممکن است در دلها چنین خطور کند، بلکه می‌گوئیم جملاتی منصوص است که هر کس آنها را بفهمد، احکام را خواهد فهمید، بی آنکه قیاس و اجتهاد را بکار گرفته باشیم. و اگر بگویند: او را علمی است که با همهٔ علوم مخالف است، از حدود متعارف خارج شده‌اند، گر چه به مذهبی از مذاهب آویخته باشند، به ایشان می‌گوئیم: آن علم کجاست؟ آیا آن را یک تن مورد اعتماد و وثوق از امامتان نقل کرده است؟ و اگر بگویند: آری، می‌گوئیم: ما عمری طولانی با شما معاشرت کرده‌ایم و حتّی یک حرف از این علوم را نشنیده‌ایم، در حالی که شما قومی هستید که تقیّه را

واحِدٍ مِنْ هٰذَا الْعِلْمِ، وَ أَنْتُمْ قَوْمٌ لا تَرَوْنَ التَّقِيَّةَ وَ لا يَراها إِمامُكُمْ، فَأَيْنَ عِلْمُهُ؟ وَ كَيْفَ لَمْ يَظْهَرْ وَ لَمْ يَنْتَشِرْ؟ وَلٰكِنْ أَخْبِرُونا ما يُؤْمِنُنا أَنْ لا تَكُونُوا قَدْ كَذِبْتُمْ عَلىٰ إِمامِكُمْ كَما تَدَّعُونَ أَنَّ الإِمامِيَّةَ كَذِبَتْ عَلىٰ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام، وَ هٰذا ما لا فَصْلَ فيهِ.

مَسْأَلَةٌ أُخْرىٰ وَ يُقالُ لَهُمْ: أَلَيْسَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عِنْدَكُمْ كانَ لا يَذْهَبُ إِلىٰ ما تَدَّعِيهِ الإِمامِيَّةُ، وَ كانَ عَلىٰ مَذْهَبِكُمْ وَ دِينِكُمْ؟ فَلابُدَّ مِنْ [أَنْ يَقُولُوا]: نَعَمْ، ـ اللّٰهُمَّ إِلّا أَنْ تَبَرَّؤُوا مِنْهُ ـ فَيُقالُ لَهُمْ: وَ قَدْ كَذَبَتِ الإِمامِيَّةُ فِيما نَقَلَتْهُ عَنْهُ، وَ هٰذِهِ الْكُتُبُ الْمُؤَلَّفَةُ الَّتِي في أَيْدِيهِمْ إِنَّما هِيَ مِنْ تَآلِيفِ الْكَذّابِينَ؟ فَإِذا قالُوا: نَعَمْ، قِيلَ لَهُمْ: فَإِذا جازَ ذٰلِكَ فَلِمَ لا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ إِمامُكُمْ يَذْهَبُ مَذْهَبَ الإِمامِيَّةِ وَ يَدِينُ بِدِينِها وَ أَنْ يَكُونَ ما يَحْكي سَلَفُكُمْ وَ مَشايِخُكُمْ عَنْهُ مُوَلَّداً مَوْضُوعاً لا أَصْلَ لَهُ، فَإِنْ قالُوا: لَيْسَ لَنا في هٰذَا الْوَقْتِ إِمامٌ نَعْرِفُهُ بِعَيْنِهِ نَرْوِي عَنْهُ عِلْمَ الْحَلالِ وَ الْحَرامِ وَلٰكِنّا نَعْلَمُ أَنَّ فِي الْعِتْرَةِ مَنْ هُوَ مَوْضِعُ هٰذَا الأَمْرِ وَ أَهْلُهُ، قُلْنا لَهُمْ: دَخَلْتُمْ فِيما عِبْتُمُوهُ عَلَى الإِمامِيَّةِ بِما مَعَها مِنَ الأَخْبارِ مِنْ أَئِمَّتِها

جائز نمی دانید و امامتان نیز روا نمی داند، پس علم او کجاست؟ و چرا ظاهر و منتشر نشده است. بگوئید ما از کجا اطمینان حاصل کنیم که شما بر امامتان دروغ نبسته اید همچنانکه مدّعی هستید که امامیّه بر جعفر بن محمّد دروغ بسته است و هیچ فرقی بین آن دو نیست.

سؤالی دیگر:

به ایشان می گوئیم: مگر نه این است که شما می گوئید جعفر بن محمّد مذهب امامیّه نداشته و بر مذهب شما بوده است؟ لابدّ می گوئید: آری، ـ جز آنکه از او خلاصی جستید ـ و می گوئیم: آیا امامیّه در منقولات خود از او دروغ گفته است و این کتابهائی که در دستشان است از نوشته های دروغ پردازان است؟ و اگر گفت: آری، می گوئیم: اگر چنین امری جایز باشد، چرا جایز نباشد که امام شما مذهب امامیّه داشته و بر دین آنها باشد و آنچه که پیشینیان و مشایخ شما از او نقل می کنند دروغ و ساختگی بوده و هیچ اصلی نداشته باشد، و اگر گویند: امروزه ما امامی نداریم که او را بعینه بشناسیم و علم حلال و حرام را از وی روایت کنیم، امّا می دانیم که در میانِ عترت کسی هست که شایستهٔ این امر باشد، می گوئیم:

بِالنَّصِّ علیٰ صاحِبِهِمْ وَ الإشارَةِ إِلَيْهِ وَ البِشارَةِ بِهِ. وَ بَطَلَ جميعُ ما قَصَصْتُمْ بِهِ مِنْ ذِكْرِ الجِهادِ وَ الأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَصارَ إِمامُكُمْ بِحَيْثُ لا يُرىٰ وَ لا يُعْرَفُ، فَقُولُوا كَيْفَ شِئْتُمْ. وَ نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الْخِذْلانِ.

[اعتراضٌ آخر:]

ثُمَّ قالَ صاحِبُ الْكِتابِ: «وَ كَما أَمَرَ اللهُ العِتْرَةَ بِالدُّعاءِ إِلَى الخَيْرِ[1] وَصَفَ سَبْقَ السّابِقِينَ مِنْهُمْ، وَ جَعَلَهُمْ شُهَداءَ، وَ أَمَرَهُمْ بِالْقِسْطِ فَقالَ: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامِينَ للهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ». ثُمَّ أَتْبَعَ ذٰلِكَ بِضَرْبٍ مِنَ التَّأْوِيلِ وَ قِراءَةِ آياتٍ مِنَ القُرْآنِ ادَّعىٰ أَنَّها في العِتْرَةِ، وَ لَمْ يَحْتَجَّ لِشَيْءٍ مِنْها بِحُجَّةٍ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يَكُونَ الدَّعْوىٰ، ثُمَّ قالَ: وَ قَدْ أَوْجَبَ اللهُ تَعالىٰ عَلىٰ نَبِيِّهِ صلّی الله علیه وآله تَرْكَ الأَمْرِ وَ النَّهْيِ إِلىٰ أَنْ هَيَّأَ لَهُ أَنْصاراً فَقالَ: «وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذينَ يَخُوضُونَ في آياتِنا ـ إِلىٰ قَوْلِهِ ـ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» فَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنَ السّابِقِينَ

شما هم داخل در همان کسانی شوید که عیبشان می کردید، با آنهمه اخباری که در دست ایشان است و تصریح به امامت ائمّه آنها دارد و به ایشان اشاره کرده و به وجود آنها بشارت داده است و همهٔ آنچه از جهاد و امر به معروف و نهی از منکر گفتید باطل خواهد بود و امام شما هم نادیده و ناشناس است، هر چه می خواهید بگوئید. وَ نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الْخِذْلان.

اعتراضی دیگر:

سپس صاحب کتاب می گوید: «همچنانکه خدای تعالی عترت را مأمور کرده است که دعوت به خیر کنند، سبقت جویان آنها را ستوده و آنها را شهداء مردم قرار داده و مأمور به اجرای عدالت کرده است و فرموده: ای مؤمنان! برای خدای تعالی قیام کننده و شاهد عدالت باشید. سپس در دنباله تأویلاتی کرده و آیاتی از قرآن را آورده و بدون آنکه دلیلی ذکر کند مُدّعی آن است که آن آیات دربارهٔ عترت است، بعد از آن می گوید: خدای تعالی ترک امر به معروف و نهی از منکر را بر پیامبرش واجب کرده تا آنگاه که یاورانی برای او پیدا شود و فرموده: و چون کسانی را دیدی که در آیات ما خوض می کنند ـ تا آنجا که

۱ ـ في قوله عزوجل: «ولتكن منكم امة يدعون الى الخير».

بِالْخَيْرَاتِ، الْمُجاهِدينَ فِي اللهِ وَ لا مِنَ الْمُقْتَصِدينَ الواعِظينَ بِالأَمْرِ وَ النَّهْيِ عِنْدَ إِعْوازِ الأَعْوانِ فَهُوَ مِنَ الظّالِمِينَ لِأَنْفُسِهِمْ، وَ هٰذا سَبيلُ مَنْ كانَ قَبْلَنا مِنْ ذَرارِيِّ الأَنْبِياءِ عليهم السلام ، ثُمَّ تَلا آياتٍ مِنَ الْقُرْآنِ».

فَيُقالُ لَهُ: لَيْسَ عَلَيْنا، لِمَنْ أَرادَ بِهٰذَا الْكَلامِ؟ وَلٰكِنْ أَخْبِرْنا عَنِ الإِمامِ مِنَ العِتْرَةِ عِنْدَكَ مِنْ أَيِّ قِسْمٍ هُوَ؟ فَإِنْ قالَ: مِنَ المجاهِدينَ، قيلَ لَهُ: فَمَنْ هُوَ؟ وَ مَنْ جاهَدَ وَ يَعْلَمُ مَنْ خَرَجَ؟ وَ أَيْنَ خَيْلُهُ وَ رَجِلُهُ؟ فَإِنْ قالَ: هُوَ مِمَّنْ يَعِظُ بِالأَمْرِ وَ النَّهْيِ عِنْدَ إِعْوازِ الأَعْوانِ، قيلَ لَهُ: فَمَنْ سَمِعَ أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ؟ فَإِنْ قالَ: أَوْلياؤُهُ وَ خاصَّتُهُ، قُلْنا: فَإِنِ اتَّبَعَ هٰذا وَ سَقَطَ فَرْضُ ما سِوىٰ ذٰلِكَ عَنْهُ لِإِعْوازِ الأَعْوانِ وَ جازَ أَنْ لا يَسْمَعَ أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ إِلّا أَوْلياؤُهُ فَأَيُّ شَيْءٍ عِبْتَهُ عَلَى الإِمامِيَّةِ؟ وَ لِمَ أَلَّفْتَ كِتابَكَ هٰذا؟ وَ بِمَنْ عَرَّضْتَ؟ وَ لَيْتَ شِعْري وَ بِمَنْ قَرَعْتَ بِآيِ الْقُرْآنِ وَ أَلْزَمْتَهُ فَرْضَ الجِهادِ.

می فرماید شاید پرهیزکار شوند ــ پس کسانی که از سابقین بالخیرات و مجاهدین در راه خدا نباشند و از مقتصدین و واعظین به امر به معروف و نهی از منکر به واسطهٔ فِقدان یاوران نباشند، آنان ظالمین لأنفسهم خواهند بود و همین است روش ذراری انبیاء گذشته، بعد از آن آیاتی از قرآن کریم را ذکر می کند.

در جوابش می گوئیم: اعتراضی بر ما نیست، مقصود او از این کلام چه کسی است؟ امّا به ما بگو که امام از عترت که بدان معتقدی از کدام قسم است؟ اگر بگوید: از مجاهدان است، به او می گوئیم: او کیست؟ و چه کسی مجاهده کرده و می داند که او خروج کرده است؟ و سواره نظام و پیاده نظامش کجا هستند؟ و اگر بگوید: او از واعظین به امر به معروف و نهی از منکر به واسطهٔ فقدان یاوران است، می گوئیم چه کسی امر و نهی او را شنیده است؟ و اگر بگوید: دوستان و خاصّانش، می گوئیم: اگر چنین باشد و دستورات دیگر به واسطهٔ نبودن یاور ساقط گردد و روا باشد که امر و نهیش را جز دوستانش نشنود، پس بر امامیّه چه عیبی وارد می کنی و برای چه این کتاب را نوشتی و به که تعریض داری؟ ای کاش می دانستم با آیات قرآن چه کسی را سرکوب می کنی و چه کسی را ملزم به جهاد می سازی؟

ثُمَّ يُقالُ لَهُ وَ لِلزَّيْدِيَّةِ جَميعاً: أَخْبِرُونا لَوْ خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله وسلّم مِنَ الدُّنْيا وَ لَمْ يَنُصَّ عَلىٰ أَميرِالمُؤْمِنينَ عليه السلام وَ لا دَلَّ عَلَيْهِ وَ لا أَشارَ إِلَيْهِ أَكانَ يَكُونُ ذٰلِكَ مِنْ فِعْلِهِ صَواباً وَ تَدْبيراً حَسَناً جائِزاً؟ فَإِنْ قالُوا: نَعَمْ. فَقُلْنا لَهُمْ: وَ لَوْ لَمْ يَدُلَّ عَلَى العِتْرَةِ أَكانَ يَكُونُ ذٰلِكَ جائِزاً؟ فَإِنْ قالُوا: نَعَمْ. قُلْنا: وَ لَوْ لَمْ يَدُلَّ فَأَيُّ شَيْءٍ أَنْكَرْتُمْ عَلَى المُعْتَزِلَةِ وَ المُرْجِئَةِ وَ الخَوارِجِ؟ وَ قَدْ كانَ يَجُوزُ أَنْ لا يَقَعَ النَّصُّ فَيَكُونُ الأَمْرُ شُورىٰ بَيْنَ أَهْلِ الحَلِّ وَ العَقْدِ، وَ هٰذا ما لا حيلَةَ فيهِ. فَإِنْ قالُوا: لا وَ لابُدَّ مِنَ النَّصِّ عَلىٰ أَميرِالمُؤْمِنينَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ وَ مِنَ الأَدِلَّةِ عَلَى العِتْرَةِ. قيلَ لَهُمْ: لِمَ؟ حَتّىٰ إِذا ذَكَرُوا الحُجَّةَ الصَّحيحَةَ فَتَنْقُلُها إِلَى الإِمامِ في كُلِّ زَمانٍ، لِأَنَّ النَّصَّ إِنْ وَجَبَ في زَمَنٍ وَجَبَ في كُلِّ زَمانٍ، لِأَنَّ العِلَلَ المَوجِبَةَ لَهُ مَوجُودَةٌ أَبَداً. وَ نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الخِذْلانِ.

مَسْأَلَةٌ أُخْرىٰ يُقالُ لَهُمْ: إِذا كانَ الخَبَرُ المُتَواتِرُ حُجَّةٌ رَواهُ العِتْرَةُ وَ الأُمَّةُ، وَ كانَ

سپس به او و به زَيديّه بايد گفت: به ما بگوئيد اگر رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم از دنيا رفته بود و بر امامت اميرالمؤمنين عليه السلام نصّى صادر نكرده بود و بر آن دلالت و يا اشاره‌اى ننموده بود، آيا اين فعل او صواب و تدبير او نيكو و روا بود؟ اگر بگويند: آرى، مى گوئيم: اگر به امامت عترت هم دلالت نكرده بود، آيا آن جايز بود؟ و اگر بگويند: آرى، مى گوئيم: اگر پيامبر اكرم دلالت نكرده باشد، پس چه اعتراضى به مُعتزِله و مُرجِئه و خوارج داريد؟ در حالى كه روا باشد نَصّى صادر نشده و امرِ امامت به شوراي اهلِ حَلّ و عقد واگذار شده باشد و اين اعتراضى است كه پاسخى براى آن ندارند. و اگر بگويند: خير، و بايد بر امامت خصوص اميرالمؤمنين عليه السلام تصريح كند و عترت را هم به خلافت تعيين نمايد، بايد گفت: دليل آن چيست؟ تا دليل دُرست خود را بيان كرده و ما هم آن دليل را به هر زمانى تطبيق كنيم، زيرا نَصّ بر امامت اگر در يک زمانى واجب باشد، در هر زمانى واجب خواهد بود، زيرا علّتهاى موجبه در هر زمانى موجود است. وَ نَعُوذُ بِالله مِنَ الخِذْلان.

سؤالى ديگر:

به ايشان مى‌گوئيم: اگر خبر متواتر كه آن را عترت و امّت روايت كنند

الخَبَرُ الواحِدُ مِنَ العِتْرَةِ كَخَبَرِ الواحِدِ مِنَ الأُمَّةِ يَجُوزُ عَلَى الواحِدِ مِنْهُمْ مِنْ تَعَمُّدِ الباطِلِ وَ مِنَ السَّهْوِ وَ الزَّلَلِ ما يَجُوزُ عَلَى الواحِدِ مِنَ الأُمَّةِ وَ ما لَيْسَ في الخَبَرِ المُتواتِرِ وَ لا خَبَرِ الواحِدِ فَسَبِيلُهُ عِنْدَكُمُ الاِسْتِخْراجُ، وَكانَ يَجُوزُ عَلَى المُتَأَوِّلِ مِنْكُمْ ما يَجُوزُ عَلَى المُتَأَوِّلِ مِنَ الأُمَّةِ، فَمِنْ أَيِّ وَجْهٍ صارَتِ العِتْرَةُ حُجَّةً؟ فَإِنْ قالَ صاحِبُ الكِتابِ: إِذا أَجْمَعُوا فَإِجْماعُهُمْ حُجَّةٌ. قيلَ لَهُ: فَإِذا أَجْمَعَتِ الأُمَّةُ فَإِجْماعُها حُجَّةٌ. وَ هٰذا يُوجِبُ أَنَّهُ لا فَرْقَ بَيْنَ العِتْرَةِ وَ الأُمَّةِ، وَ إِنْ كانَ هٰكَذا فَلَيْسَ في قَوْلِهِ: «خَلَّفْتُ فيكُمْ كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي» فائِدَةٌ إِلّا أَنْ يَكُونَ فيها مَنْ هُوَ حُجَّةٌ فِي الدِّينِ، وَ هٰذا قَوْلُ الإِمامِيَّةِ.

وَ اعْلَمُوا ـ أَسْعَدَكُمُ اللهُ ـ إِنَّ صاحِبَ الْكِتابِ أَشْغَلَ نَفْسَهُ بَعْدَ ذٰلِكَ بِقِراءَةِ الْقُرْآنِ وَ تَأْويلِهِ عَلىٰ مَنْ أَحَبَّ وَ لَمْ يَقُلْ في شَيْءٍ مِنْ ذٰلِكَ: «الدَّليلُ عَلىٰ صِحَّةِ تَأْويلي كَيْتَ كَيْتَ» وَ هٰذا شَيْءٌ لا يَعْجِزُ عَنْهُ الصِّبْيانُ وَ إِنَّما أَرادَ أَنْ يَعيبَ الإِمامِيَّةَ بِأَنَّها لا تَرَى الجِهادَ وَ الأَمْرَ

حجّت است و خبر واحد عترت، مانند خبر واحد اُمّت است، دربارهٔ هر یک از عترت نیز تعمّد در دروغ و سهو و خطا رواست همانگونه که بر آحاد اُمّت رواست. و آنچه از احکام دین که نه خبر متواتر دارد و نه خبر واحد، راه دسترسی به آن به عقیده شما اجتهاد و استخراج است و تأویلی که شما دربارهٔ آن حکم دارید، مانند تأویل یکی از آحاد اُمّت است، در این صورت از چه جهت عترت حجّت می‌باشد؟ و اگر صاحب کتاب بگوید: اگر اجماع کنند، اجماعشان حجّت است، می‌گوئیم: پس اگر امّت نیز اجماع کنند، اجماعشان حجّت خواهد بود و این ایجاب می‌کند که هیچ فرقی بین عترت و اُمّت موجود نباشد، و اگر چنین باشد در این کلام پیامبر اکرم «خَلَّفْتُ فِيكُمْ كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي» فایده‌ای موجود نیست، مگر آنکه در میان عترت فردی باشد که حجّت در دین باشد و این عقیدهٔ امامیّه است.

و شما ـ که خداوند سعادتتان دهد ـ بدانید که صاحب کتاب بعد از این مطالب خود را به قراءت قرآن مشغول ساخته و آن را بر کسی که می‌خواسته تأویل نموده است بی‌آنکه حتّی در یک مورد گفته باشد که دلیل بر صحّت تأویل من چنین و چنان است و این کاریست که اطفال نیز از انجام آن ناتوان نیستند و او

بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ قَدْ غَلِطَ فَإِنَّها تَرىٰ ذٰلِكَ عَلىٰ قَدْرِ الطّاقَةِ، وَ لا تَرىٰ أَنْ تُلْقِيَ بِأَيْدِيها إِلَى التَّهْلُكَةِ، وَ لا أَنْ يَخْرُجَ مَعَ مَنْ لا يَعْرِفُ الْكِتابَ وَ السُّنَّةَ وَ لا يُحْسِنُ أَنْ يَسِيرَ فِي الرَّعِيَّةِ بِسِيرَةِ الْعَدْلِ وَ الْحَقِّ.

وَ أَعْجَبُ مِنْ هٰذا أَنَّ أَصْحابَنا مِنَ الزَّيْدِيَّةِ فِي مَنازِلِهِمْ لا يَأْمُرُونَ بِمَعْرُوفٍ وَ لا يَنْهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ وَ لا يُجاهِدُونَ، وَ هُمْ يَعِيبُونَنا بِذٰلِكَ. وَ هٰذا نِهايَةٌ مِنْ نِهاياتِ التَّحامُلِ وَ دَليلٌ مِنْ أَدِلَّةِ الْعَصَبِيَّةِ، نَعُوذُ بِاللهِ مِنِ اتِّباعِ الْهَوىٰ، وَ هُوَ حَسْبُنا وَ نِعْمَ الْوَكيلُ.

مَسْأَلَةٌ أُخْرىٰ وَ يُقالُ لِصاحِبِ الْكِتابِ: هَلْ تَعْرِفُ فِي أَئِمَّةِ الْحَقِّ أَفْضَلَ مِنْ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ؟ فَإِنْ قالَ:[1] لا. فَيُقالُ لَهُ: فَهَلْ تَعْرِفُ مِنَ الْمُنْكَرِ بَعْدَ الشِّرْكِ وَ الْكُفْرِ شَيْئاً أَقْبَحَ وَ أَعْظَمَ مِمّا كانَ مِنْ أَصْحابِ السَّقيفَةِ؟ فَإِنْ قالَ:[2] لا، فَيُقالُ لَهُ: فَأَنْتَ أَعْلَمُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْجِهادِ أَوْ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عليه السلام؟

خواسته است که از امامیّه عیب جوئی کند که جهاد و امر به معروف و نهی از منکر را روا نمی دانند، امّا اشتباه کرده است، زیرا امامیّه آن را در حدود وسع و توان روا می دانند و امامیّه جایز نمی شمارد که خود را به دست خود به هلاکت بیندازد و یا آنکه به همراه کسی خروج کند که کتاب و سنّت را نمی شناسد و سیرهٔ عدل و حقّ را در میان رعیّت نیکو نشمرد.

و شگفت تر از آن اینکه یاران زَیدیّ مذهب ما در منازلشان آرمیده اند نه امر به معروف می کنند و نه نهی از منکر و نه به امر جهاد أقدم می کنند در حالی که ما را به این امور تعبیر می کنند و این نهایت زورگوئی و نشانهٔ عصبیّت است. نَعُوذُ بِاللهِ مِن اتّباعِ الهوی و هُوَ حَسْبُنا و نِعْمَ الوَكِيل.

سؤالی دیگر:

و به صاحب کتاب می گوئیم: آیا در بین ائمّهٔ حقّ، افضل از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می شناسی؟ اگر بگوید: خیر، می گوئیم: آیا بعد از شرک و کفر کاری زشت تر و مُنکَری بزرگتر از کارِ اصحابِ سقیفه می شناسی؟ اگر بگوید: خیر، می گوئیم: آیا به امر به معروف و نهی از منکر و جهاد تو داناتری یا

۱ - في جلّ النسخ «فإن قوله».

۲ - في جلّ النسخ «فإن قوله».

فَلابُدَّ مِنْ أَنْ يَقُولَ: أَميرُالمُؤمِنينَ، فَيُقالُ لَهُ: فَما بالُهُ لَمْ يُجاهِدِ القَوْمَ؟ فَإِنِ اعْتَذَرَ بِشَيْءٍ قيلَ لَهُ: فَاقْبَلْ مِثْلَ هٰذَا العُذْرِ مِنَ الإِماميَّةِ، فَإِنَّ النّاسَ جَميعاً يَعْلَمُونَ أَنَّ الباطِلَ اليَوْمَ أَقْوىٰ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ وَ أَعْوانَ الشَّيْطانِ أَكْثَرُ وَ لا تُهَوِّلْ عَلَيْنا بِالجِهادِ وَ ذِكْرِهِ، فَإِنَّ اللهَ تَعالىٰ إِنَّما فَرَضَهُ لِشَرائِطَ لَوْ عَرَفْتَها لَقَلَّ كَلامُكَ وَ قَصُرَ كِتابُكَ، وَ نَسْأَلُ اللهَ التَّوفيقَ.

مَسْأَلَةٌ أُخرىٰ يُقالُ لِصاحِبِ الْكِتابِ: أَتُصَوِّبُونَ الحَسَنَ بْنَ عَليٍّ عليهما السلام في مُوادَعَتِهِ مُعاوِيَةَ أَمْ تُخَطِّئُونَهُ؟ فَإِذا قالُوا: نُصَوِّبُهُ، قيلَ لَهُمْ: أَتُصَوِّبُونَهُ وَ قَدْ تَرَكَ الجِهادَ وَ أَعْرَضَ عَنِ الأَمْرِ بِالمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ المُنْكَرِ عَلَى الوَجْهِ الَّذي تُومُونَ إِلَيْهِ، فَإِنْ قالُوا: نُصَوِّبُهُ لِأَنَّ النّاسَ خَذَلُوهُ، وَ لَمْ يَأْمَنْهُمْ عَلىٰ نَفْسِهِ، وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ البَصائِرِ مَنْ يُمْكِنُهُ أَنْ يُقاوِمَ بِهِمْ مُعاوِيَةَ وَ أَصْحابَهُ فَإِذا عَرَفُوا صِحَّةَ ذٰلِكَ، قيلَ لَهُمْ: فَإِذا كانَ الحَسَنُ عليه السلام مَبْسُوطَ العُذْرِ وَ مَعَهُ جَيْشُ أَبيهِ وَ قَدْ خَطَبَ لَهُ النّاسَ عَلَى المَنابِرِ وَ سَلَّ

اميرالمؤمنين؟ ناچار بايد بگويد: اميرالمؤمنين؟ و به او مى‌گوئيم: چرا آن حضرت با آن قوم جهاد نكرد؟ هر عذري كه بياورد بايد مانند آن را از اماميّه بپذيرد، زيرا همهٔ مردم مى‌دانند كه امروزه باطل قوى‌تر از سقيفه است و اعوان شيطان امروزه بيشترند. پس ما را به ذكر جهاد و ذكر آن تشنيع مكن كه خداى تعالى آن را در شرايطى واجب كرده است كه اگر آن شرايط را مى‌دانستى كلام و كتابت را كوتاه مى‌كردى، وَ نَسأَلُ اللهَ التَّوفيق.

سؤالى ديگر:

به صاحب كتاب مى‌گوئيم: آيا حسن بن علىّ عليهما السلام را در سازش با معاويه درستكار مى‌دانيد يا خطا كار؟ اگر گويد: درست كار، مى‌گوئيم: آيا او را درستكار مى‌دانيد -درحالى كه جهاد را ترک كرده و از امر به معروف ونهى از منكر آنچنان كه شما بر آن اشاره مى‌كنيد روى بر گردانيده است-؟اگر بگويند درستكار مى‌دانيم زيرا مردم او را واگذاشتند و از آنها بر جان خود ايمن نبود و پيروانِ با بصيرت وى به تعدادى نبودند كه بتواند با آنها در برابر معاويه ايستادگى كند و هنگامى كه درستى اين مطالب را دانستند به آنها مى‌گوئيم: وقتى امام حسن عليه السلام با وجود لشكر پدرش و اعلام امامتش برفراز منابر و اينكه

سَيْفَهُ وَ سارَ إِلىٰ عَدُوِّ اللهِ وَ عَدُوِّهِ لِلْجِهادِ لِما وَصَفْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ فَلِمَ لا تَعْذِرُونَ جَعْفَرَ بْنَ ـ مُحَمَّدٍ عليهما السلام فِي تَرْكِهِ الْجِهادَ وَ قَدْ كانَ أَعْداؤُهُ فِي عَصْرِهِ أَضْعافَ مَنْ كانَ مَعَ مُعاوِيَةَ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شِيعَتِهِ [مِائَةَ نَفَرٍ] قَدْ تَدَرَّبُوا بِالْحُرُوبِ، وَ إِنَّما كانَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ السِّرِّ لَمْ يُشاهِدُوا حَرْباً وَ لا عايَنُوا وَقْعَةً، فَإِنْ بَسَطُوا عُذْرَهُ فَقَدْ أَنْصَفُوا، وَ إِنِ امْتَنَعَ مِنْهُمْ مُمْتَنِعٌ فَسُئِلَ الْفَصْلَ، وَ لا فَصْلَ.

وَ بَعْدُ فَإِنْ كانَ قِياسُ الزَّيْدِيَّةِ صَحِيحاً فَزَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ أَفْضَلُ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، لِأَنَّ الْحَسَنَ وادَعَ وَ زَيْدٌ حارَبَ حَتّىٰ قُتِلَ، وَ كَفىٰ بِمَذْهَبٍ يُؤَدِّي إِلىٰ تَفْضِيلِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام قُبْحاً. وَ اللهُ الْمُسْتَعانُ، وَ حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»[1].

وَ إِنَّما ذَكَرْنا هٰذِهِ الْفُصُولَ فِي أَوَّلِ كِتابِنا هٰذا لِأَنَّها غايَةُ ما يَتَعَلَّقُ بِها الزَّيْدِيَّةُ وَ ما رَدَّ عَلَيْهِمْ وَ هِيَ أَشَدُّ الْفِرَقِ عَلَيْنا، وَ قَدْ ذَكَرْنا الْأَنْبِياءَ وَ الْحُجَجَ الَّذِينَ وَقَعَتْ بِهِمُ الْغَيْبَةُ

شمشير كشيد و به جانب دشمن خدا و دشمنش حركت كرد، بخاطر اين امورى كه ذكر مى‌كنيد از ادامهٔ جهاد معذور باشد، چرا جعفربن محمّد عليهما السلام را در ترك جهاد معذور نمى دانيد، با وجود آنكه دشمنان معاصر او چند برابر ياران معاويه بودند و از شيعيانش حتّى صدنفر جنگ آزموده نبودند، بلكه قومى از اهل سرّ بودند كه نه جنگى ديده و نه پيكارى را مشاهده كرده بودند. اگر عذرش را بپذيرند كه انصاف داده‌اند، و اگر يكى از ايشان نپذيرد از فرق آندو مى پرسيم و هيچ فرق وجود ندارد.

علاوه بر آن، اگر قياس زيديّه درست باشد، زيد بن علىّ، از حسن بن‌ـ علىّ عليهما السلام افضل است، زيرا حسن عليه السلام سازش كرد امّا زيد جنگيد تا كشته شد، و زشتى مذهبى كه «زيد» را بر «حسن» تفضيل دهد روشن است و نيازى به دليل ديگرى ندارد، وَ حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

و ما اين فصول را در آغاز كتاب خود آورديم، زيرا نهايت أدلّهٔ زيديّه و پاسخ آنها در آن آمده است و زيديّه از همهٔ فرقه ها به ما اماميّه سخت گيرترند و ما در اين كتاب انبياء و حجج إلهى صلوات الله عليهم را كه داراى غيبت بوده‌اند

۱ـ هذا آخر ما نقله عن كتاب ابن قبة.

صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ وَ ذَكَرْنا في آخِرِ الْكِتابِ المُعَمَّرِينَ لِيَخْرُجَ بِذٰلِكَ ما نَقُولُهُ في الغَيْبَةِ وَ طُولِ العُمْرِ مِنْ حَدِّ الإحالَةِ إلىٰ حَدِّ الجَوازِ، ثُمَّ صَحَّحْنَا النُّصُوصَ عَلَى الْقائِمِ الثّاني عَشَرَ مِنَ الأَئِمَّةِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ مِنَ اللهِ تَعالى ذِكْرُهُ وَ مِنْ رَسُولِهِ وَ الأَئِمَّةِ الأَحَدَ عَشَرَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ مَعَ إخْبارِهِمْ بِوُقُوعِ الغَيْبَةِ، ثُمَّ ذَكَرْنا مَوْلِدَهُ عليه السلام، وَ مَنْ شاهَدَهُ وَ ما صَحَّ مِنْ دَلالاتِهِ وَ أَعْلامِهِ، وَ ما وَرَدَ مِنْ تَوْقِيعاتِهِ لِتَأْكِيدِ الحُجَّةِ عَلَى المُنْكِرِينَ لِوَلِيِّ اللهِ وَ المُغَيَّبِ في سِتْرِ اللهِ، وَ اللهُ المُوَفِّقُ لِلصَّوابِ، وَ هُوَ خَيْرُ مُسْتَعانٍ.

* * * *

ذکر کردیم. و در پایان کتاب از معمّرین تاریخ یاد کرده‌ایم تا گفتارمان دربارهٔ غیبت و طول عمر از حدّ احاله و امتناع به حدّ امکان و جواز درآید. سپس نصوص و اخباری که دربارهٔ قائم دوازدهمین ائمّه علیهم السلام از خدای تعالی و پیامبر اکرم و ائمّهٔ یازده‌گانه صلوات الله علیهم وارده شده و در آنها وقوع غیبت تصریح گردیده است، ذکر کرده و تصحیح نموده‌ایم. بعد از آن مولد امام وکسانی که او را مشاهده کرده‌اند و دلالات و نشانه‌ها و توقیعات صادرهٔ از آن حضرت را ذکر کرده‌ایم، تا تأکیدی باشد بر أدلّه‌ای که بر منکرین وليّ الله و مغیب در ستر الله ذکر کرده‌ایم. وَ اللهُ الموفّقُ لِلصّواب وَ هُوَ خَیر مُستَعان.

* * *

﴿ باب ۱ ﴾
* (في غَيْبَةِ إدْريسَ النَّبيِّ عليه السلام) *

فَأَوَّلُ الغَيْباتِ غَيْبَةُ إدْريسَ النَّبيِّ عليه السلام المَشْهورَةُ حَتّىٰ آلَ الأَمْرُ بِشيعَتِهِ إلىٰ أَنْ تَعَذَّرَ عَلَيْهِمُ القُوتُ وَ قَتَلَ الجَبّارُ مَنْ قَتَلَ مِنْهُمْ وَ أَفْقَرَ وَ أَخافَ باقِيَهُمْ، ثُمَّ ظَهَرَ عليه السلام فَوَعَدَ شيعَتَهُ بِالْفَرَجِ وَ بِقيامِ القائِمِ مِنْ وُلْدِهِ، وَ هُوَ نُوحٌ عليه السلام، ثُمَّ رَفَعَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إدْريسَ عليه السلام إلَيْهِ. فَلَمْ تَزَلِ الشّيعَةُ تَتَوَقَّعُونَ قِيامَ نُوحٍ عليه السلام قَرْناً بَعْدَ قَرْنٍ، وَ خَلَفاً عَنْ سَلَفٍ، صابِرينَ مِنَ الطَّواغيتِ عَلَى الْعَذابِ المُهينِ حَتّىٰ ظَهَرَتْ نُبُوَّةُ نُوحٍ عليه السلام.

حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الوَليدِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ المُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ - قالُوا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطّارُ قالُوا: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ؛ وَ إبْراهيمُ بْنُ هاشِمٍ جَميعاً، عَنِ الحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إبْراهيمَ بْنِ أَبِي البِلادِ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الباقِرِ عليهما السلام، «قالَ: كانَ بَدْءُ نُبُوَّةِ إدْريسَ عليه السلام أَنَّهُ كانَ في زَمانِهِ مَلِكٌ جَبّارٌ وَ أَنَّهُ رَكِبَ

باب ۱
در غيبت ادريس پيامبر عليه السلام

آغاز غيبت ها غيبت مشهورهٔ إدريس پيامبر عليه السلام است تا به غايتي كه كار شيعيانش به جائي رسيد كه تهيّهٔ قوت برايشان دشوار شد و طاغوتِ زمانه گروهي از آنها راكشت و باقي آنها را فقير و هراسناک نمود، سپس ادريس پيامبر ظهور كرد و به شيعيانش مژدهٔ فَرَج و قيام قائمي از فرزندانش را داد كه آن نوح عليه السلام بود. سپس خداي تعالى ادريس عليه السلام را به سوي خود خواند و پيوسته شيعيان نسل اندر نسل در انتظار قيام نوح عليه السلام بودند و عذاب سخت طواغيت را تحمّل مي كردند تا آنكه نبوّت نوح عليه السلام آشكار گرديد.

ابراهيم بن أبي البِلاد از پدرش از امام محمّد باقر عليه السلام چنين روايت كند، گويد: آغازِ نبوّتِ ادريس عليه السلام آن بود كه در زمانِ او پادشاه جبّاري حكومت مي كرد و

ذاتَ يَوْمٍ في بَعْضِ نُزَهِهِ، فَمَرَّ بِأَرْضٍ خَضِرَةٍ نَضِرَةٍ لِعَبْدٍ مُؤمِنٍ مِنَ الرّافِضَةِ[1] فَأَعْجَبَتْهُ فَسَأَلَ وُزَراءَهُ لِمَنْ هٰذِهِ الأَرْضُ؟ قالُوا: لِعَبْدٍ مُؤمِنٍ مِنْ عَبيدِ المَلِكِ فُلانٍ الرّافِضيِّ، فَدَعا بِهِ فَقالَ لَهُ: أَمْتِعْني بِأَرْضِكَ هٰذِهِ فَقالَ: عِيالي أَحْوَجُ إِلَيْها مِنْكَ. قالَ: فَسُمْني بِها أُثْمِنْ لَكَ، قالَ: لا أُمْتِعُكَ بِها وَ لا أَسُومُكَ دَعْ عَنْكَ ذِكْرَها، فَغَضِبَ المَلِكُ عِنْدَ ذٰلِكَ وَ أَسِفَ وَ انْصَرَفَ إِلىٰ أَهْلِهِ وَ هُوَ مَغْمُومٌ مُتَفَكِّرٌ في أَمْرِهِ وَ كانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ مِنَ الأَزارِقَةِ، وَ كانَ بِها مُعْجِباً يُشاوِرُها في الأَمْرِ إِذا نَزَلَ بِهِ. فَلَمّا اسْتَقَرَّ في مَجْلِسِهِ بَعَثَ إِلَيْها لِيُشاوِرَها في أَمْرِ صاحِبِ الأَرْضِ، فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ فَرَأَتْ في وَجْهِهِ الغَضَبَ. فَقالَتْ لَهُ: أَيُّها المَلِكُ ما الَّذي دَهاكَ حَتّىٰ بَدَا الغَضَبُ في وَجْهِكَ قَبْلَ فِعْلِكَ؟ فَأَخْبَرَها بِخَبَرِ الأَرْضِ وَ ما كانَ مِنْ قَوْلِهِ لِصاحِبِها وَ مِنْ قَوْلِ صاحِبِها لَهُ، فَقالَتْ: أَيُّها المَلِكُ إِنَّما يَهْتَمُّ بِهِ[2] مَنْ لا يَقْدِرُ عَلىٰ

روزی سوار بر مرکب شد و در یکی از گردشگاهها یش زمین سرسبز و خرّمی را دید که متعلّق به یک مؤمن تارک دنیایی بود و از آن خوشش آمد و از وزیرانش پرسید: این زمین از آن کیست؟ گفتند: متعلّق به بندهٔ مؤمنی از بندگان پادشاه است، فلان شخص تارک دنیا. او را فراخواند و بدو گفت: این زمین را به من پیشکش کن و او گفت: عیال من از تو بدان نیازمندتر است. گفت قیمت آن را مشخّص کن تا بهای آن را بپردازم و او پاسخ داد نه آن را پیشکش می‌کنم و نه می‌فروشم از این کار منصرف شو. پادشاه از این سخن برآشفت و غمگین و اندیشناک به نزد خانوادهٔ خود برگشت و او را زنی بود از طایفهٔ ازارقه[3] یا کبود چشمان که مورد پسندش بود و در گرفتاریها با او مشورت می‌کرد. چون در جای خود قرار گرفت به دنبال آن زن فرستاد تا دربارهٔ گستاخی مالک آن زمین با او مشورت کند و آن زن آمد و چهرهٔ پادشاه را غضبناک دید و گفت: پادشاها! چه ناگواری رخ داده که خشم از رُخسارت نمایان است؟ بازگو پیش از آنکه اقدامی از شما سرزند و شاه داستان زمین و گفتگوی فیمابین را بازگفت. آن زن گفت: ای پادشاه این کار برای کسی مهمّ است که قدرت تغییر و انتقام را نداشته

۱ - الرّافضة هم الّذين تركوا مذهب سلطانهم. و الرّفض في اللّغة: التّرك. و الرّوافض جنود تركوا قائدهم و انصرفوا و ذهبوا عنه. أو المراد الّذين رفضوا الشّرك و المعاصي او مذهب الملك أو الدّنيا و نعيمها.

۲ - في بعض النسخ «يغتمّ و يأسف».

۳ - ازرق کبود چشم را گویند و ظاهراً مراد غلامان ←

التَّغْيِيرِ وَ الانتِقامِ، فَإِنْ كُنتَ تَكرَهُ أَنْ تَقتُلَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ فَأَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَهُ وَ أُصَيِّرُ أَرْضَهُ بِيَدَيْكَ بِحُجَّةٍ لَكَ فِيهَا الْعُذْرُ عِنْدَ أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ، قالَ: وَ ما هِيَ؟ قالَتْ: أَبْعَثُ إِلَيْهِ أَقْواماً مِنْ أَصْحابِي الأَزارِقَةِ حَتَّىٰ يَأْتُوكَ بِهِ فَيَشْهَدُوا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَنَّهُ قَدْ بَرِئَ مِنْ دِينِكَ فَيَجُوزُ لَكَ قَتْلُهُ وَ أَخْذُ أَرْضِهِ. قالَ: فَافْعَلِي ذٰلِكَ. قالَ: وَ كانَ لَها أَصْحابٌ مِنَ الأَزارِقَةِ عَلىٰ دِينِها يَرَوْنَ قَتْلَ الرَّوافِضِ مِنَ المُؤْمِنِينَ، فَبَعَثَتْ إِلىٰ قَوْمٍ مِنَ الأَزارِقَةِ فَأَتَوها فَأَمَرَتْهُمْ أَنْ يَشْهَدُوا عَلىٰ فُلانٍ الرّافِضِيِّ عِنْدَ المَلِكِ أَنَّهُ قَدْ بَرِئَ مِنْ دِينِ المَلِكِ فَشَهِدُوا عَلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ بَرِئَ مِنْ دِينِ المَلِكِ فَقَتَلَهُ وَ اسْتَخْلَصَ أَرْضَهُ، فَغَضِبَ اللهُ تَعالىٰ لِلْمُؤْمِنِ عِنْدَ ذٰلِكَ فَأَوْحَى اللهُ إِلىٰ إِدْرِيسَ أَنِ ائْتِ عَبْدِي هٰذَا الْجَبّارَ فَقُلْ لَهُ: أَما رَضِيتَ أَنْ قَتَلْتَ عَبْدِيَ المُؤْمِنَ ظُلْماً حَتَّىٰ اسْتَخْلَصْتَ أَرْضَهُ خالِصَةً لَكَ، فَأَحْوَجْتَ عِيالَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَجَعْتَهُمْ، أَما وَ عِزَّتِي لَأَنْتَقِمَنَّ لَهُ مِنْكَ فِي الآجِلِ وَلَأَسْلُبَنَّكَ مُلْكَكَ فِي الْعاجِلِ، وَلَأُخَرِّبَنَّ مَدِينَتَكَ وَ

باشد و اگر دوست نمی‌داری که او را بی دلیل بکشی، من این کار را عهده‌دار می‌شوم و زمین را با دلیل در اختیار تو قرار خواهم داد و آن دلیل نزد مردم مملکت، در بردارندهٔ عذر تو خواهد بود. شاه گفت: آن چیست؟ زن گفت: گروهی از یاران ازارقهٔ خود را به نزد او می‌فرستم تا او را به نزد تو آورند و علیه او گواهی دهند که از دین تو بیزاری جسته و قتل و اخذ املاکش بر تو رواست. گفت: آن کار را انجام بده، راوی گوید: و آن زن را یارانی از ازارقه بود که بر دین او بودند و قتل مؤمنان تارک دنیا را جایز می‌دانستند و به دنبالِ ایشان فرستاد و به نزد او آمدند و به آنها دستور داد که علیه فلان شخص رافضی نزد پادشاه گواهی دهند که از دین پادشاه برگشته است و آنها هم گواهی دادند و او را کشت و زمینش را تصاحب کرد. در این هنگام خدای تعالی خشمگین گردید و به ادریس وحی کرد که به نزد این بندهٔ جبّارم برو و به او بگو: آیا به این راضی نشدی که بندهٔ مؤمنم را کشتی؟ زمین او را هم در اختیار خود در آوردی و خانوادهٔ او را محتاج و گرسنه ساختی! بدان به عزّت خود سوگند که در آخرت از تو انتقام کشم و در دنیا پادشاهی را از تو سلب کنم و شهرت را ویران سازم و

ـــه رومی که زرق العیون بودند می‌باشند.

لَأُذِلَّنَّ عِزَّكَ وَ لَأُطْعِمَنَّ الكِلابَ لَحْمَ امْرَأَتِكَ، فَقَدْ غَرَّكَ يا مُبْتَلى حِلْمي عَنْكَ.

فَأَتاهُ إِدْرِيسُ عليه‌السلام بِرِسالَةِ رَبِّهِ وَ هُوَ في مَجْلِسِهِ وَ حَوْلَهُ أَصْحابُهُ، فَقالَ: أَيُّهَا الجَبّارُ إِنّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكَ وَ هُوَ يَقُولُ لَكَ: أَما رَضيتَ أَنْ قَتَلْتَ عَبْدِيَ المُؤْمِنَ ظُلْماً حَتّى اسْتَخْلَصْتَ أَرْضَهُ خالِصَةً لَكَ. وَ أَحْوَجْتَ عِيالَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَجَعْتَهُمْ. أَما وَ عِزَّتي لَأَنْتَقِمَنَّ لَهُ مِنْكَ فِي الآجِلِ، وَ لَأَسْلُبَنَّكَ مُلْكَكَ فِي العاجِلِ، وَ لَأُخَرِّبَنَّ مَدينَتَكَ، وَ لَأُذِلَّنَّ عِزَّكَ، وَ لَأُطْعِمَنَّ الكِلابَ لَحْمَ امْرَأَتِكَ. فَقالَ الجَبّارُ: اخْرُجْ عَنّي يا إِدْرِيسُ فَلَنْ تَسْبِقَني بِنَفْسِكَ.

ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى امْرَأَتِهِ فَأَخْبَرَها بِما جاءَ بِهِ إِدْرِيسُ، فَقالَتْ: لا تَهُوَّلَنَّكَ رِسالَةُ إِلٰهِ إِدْرِيسَ أَنَا أَكْفيكَ أَمْرَ إِدْرِيسَ، أُرْسِلُ إِلَيْهِ مَنْ يَقْتُلُهُ فَتَبْطُلُ رِسالَةُ إِلٰهِهِ وَ كُلُّما جاءَكَ بِهِ، قالَ: فَافْعَلي، وَكانَ لِإِدْرِيسَ أَصْحابٌ مِنَ الرّافِضَةِ مُؤْمِنُونَ، يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ في مَجْلِسٍ لَهُ

عزّتت را به ذلّت مبدّل کنم و بدن آن زنت را خوراکِ سگان سازم که ای بدبخت! حِلمِ مَن ترا فریفته است.

و ادریس با رسالت پروردگارش به نزد او آمد در حالی که بر تختش نشسته بود و یارانش به گردش حلقه زده بودند و گفت: ای جبّار! مَن رسول الهی به جانب تو هستم و او خطاب به تو می‌فرماید: آیا به این راضی نشدی که بندهٔ مؤمنم را کشتی؟ زمین او را هم در اختیار خود در آوردی و خانوادهٔ او را محتاج و گرسته ساختی! بدان به عزّت خود سوگند که در آخرت از تو انتقام می‌کشم و در دنیا پادشاهی را از تو گرفته و شهرت را ویران می‌سازم و عزّتت را به ذلّت مبدّل کرده‌و بدن آن زنت را خوراک سگان سازم. آن پادشاه ستمکار گفت: ای ادریس! از نزد من بیرون رو و خودت را بر من مقدّم مدار.

سپس زنش را خواست و سخنان ادریس را به اطّلاع او رسانید آن زن گفت: رسالت خدای ادریس ترا به هراس نیفکند، من کسی را می‌فرستم تا او را بکشد و رسالتِ خدایش و آنچه که برای تو آورده باطل شود، شاه گفت: اقدام کن. و ادریس نیز یارانی از مؤمنان تارک دنیا داشت که با وی انجمن می‌کردند و با یکدیگر مؤانست داشتند. و ادریس به آنها گزارش وحی الهی و رسالتش به نزدِ

فَيَأْنَسُونَ بِهِ وَ يَأْنَسُ بِهِمْ، فَأَخْبَرَهُمْ إِدْرِيسُ بِما كانَ مِنْ وَحْيِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ وَ رِسالَتِهِ إِلَى الْجَبّارِ، وَ ما كانَ مِنْ تَبْلِيغِهِ رِسالَةَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَى الْجَبّارِ. فَأَشْفَقُوا عَلىٰ إِدْرِيسَ وَ أَصْحابِهِ، وَ خافُوا عَلَيْهِ الْقَتْلَ.

وَ بَعَثَتِ امْرَأَةُ الْجَبّارِ إِلىٰ إِدْرِيسَ أَرْبَعِينَ رَجُلاً مِنَ الْأَزارِقَةِ لِيَقْتُلُوهُ فَأَتَوْهُ فِي مَجْلِسِهِ الَّذِي كانَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ فِيهِ أَصْحابُهُ، فَلَمْ يَجِدُوهُ، فَانْصَرَفُوا وَ قَدْ رَآهُمْ أَصْحابُ إِدْرِيسَ فَحَسُّوا أَنَّهُم أَتَوْا إِدْرِيسَ لِيَقْتُلُوهُ فَتَفَرَّقُوا فِي طَلَبِهِ، فَلَقُوهُ، فَقالُوا لَهُ: خُذْ حِذْرَكَ يا إِدْرِيسُ فَإِنَّ الْجَبّارَ قاتِلُكَ قَدْ بَعَثَ الْيَوْمَ أَرْبَعِينَ رَجُلاً مِنَ الْأَزارِقَةِ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ، فَتَنَحّىٰ إِدْرِيسُ عَنِ الْقَرْيَةِ مِنْ يَوْمِهِ ذٰلِكَ، وَ مَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحابِهِ، فَلَمّا كانَ فِي السَّحَرِ ناجىٰ إِدْرِيسُ رَبَّهُ فَقالَ: يا رَبِّ بَعَثْتَنِي إِلىٰ جَبّارٍ فَبَلَّغْتُ رِسالَتَكَ، وَ قَدْ تَوَعَّدَنِي هٰذَا الْجَبّارُ بِالْقَتْلِ، بَلْ هُوَ قاتِلِي إِنْ ظَفَرَ بِي، فَأَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ: أَنْ تَنَحَّ عَنْهُ وَ اخْرُجْ مِنْ قَرْيَتِهِ، وَ خَلِّنِي وَ إِيّاهُ فَوَعِزَّتِي لَأُنْفِذَنَّ فِيهِ أَمْرِي، وَ لَأُصَدِّقَنَّ قَوْلَكَ فِيهِ وَ ما

آن جبّار و ابلاغ کلام الهی همه را بدانها گفت و آنها بر ادریس و یارانش دلسوزی کرده و ترسیدند که او را بکشند.

زن آن جبّار چهل تن از ازارقه را به نزد ادریس فرستاد تا او را بکشند و آنها به انجمنی که او با یاران خود می‌نشست رفتند و او را نیافتند و برگشتند، یاران ادریس آنها را دیده و احساس کرده که آنها آمدند تا او را بکشند و در جستجوی وی برآمده و او را یافته و گفتند:

ای ادریس! مواظب خودت باش که این جبّار قاتل تواست، امروز چهل تن از ازارقه را فرستاده بود تا ترا بکشند، از این شهر بگریز! و ادریس نیز همان روز با چند نفر از یارانش از آن شهر کناره گرفت و سحرگاه با پروردگارش به مناجات برخاسته و گفت: ای خدای من مرا به نزد این جبّار فرستادی و من نیز ابلاغ کلام تراکردم و او مرا به قتل تهدید کرده است و اگر به من دسترسی پیدا کند مرا خواهد کشت. خدای تعالی وحی فرمود که از او دوری کن و از قریه‌اش بیرون شو مرا با او واگذار که به عزّتم سوگند که فرمانم را دربارهٔ او جاری سازم و کا تو و رسالت ترا دربارهٔ او انجام خواهم داد. ادریس گفت: ای

أَرْسَلْتُكَ بِهِ إِلَيْهِ، فَقالَ إِدْرِيسُ: يا رَبِّ إِنَّ لِي حاجَةً، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: سَلْ تُعْطَها، قالَ: أَسْأَلُكَ أَنْ لا تُمْطِرِ السَّماءَ عَلى أَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ وَ ما حَوْلَها وَ ماحَوَتْ عَلَيْهِ حَتّىٰ أَسْأَلَكَ ذٰلِكَ. قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: يا إِدْرِيسُ إِذاً تَخْرَبُ الْقَرْيَةُ وَ يَشْتَدُّ جُهْدُ أَهْلِها وَ يَجُوعُونَ، قالَ إِدْرِيسُ: وَ إِنْ خَرِبَتْ وَ جَهَدُوا وَ جاعُوا، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: فَإِنِّي قَدْ أَعْطَيْتُكَ ما سَأَلْتَ وَ لَنْ أُمْطِرَ السَّماءَ عَلَيْهِمْ حَتّىٰ تَسْأَلَنِي ذٰلِكَ. وَ أَنَا أَحَقُّ مَنْ وَفىٰ بِوَعْدِهِ.

فَأَخْبَرَ إِدْرِيسُ أَصْحابَهُ بِما سَأَلَ اللهَ مِنْ حَبْسِ الْمَطَرِ عَنْهُمْ، وَ بِما أَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ وَ وَعْدَهُ أَنْ لا يُمْطِرَ السَّماءَ عَلَيْهِمْ حَتّىٰ يَسْأَلَهُ ذٰلِكَ. فَاخْرُجُوا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ إِلىٰ غَيْرِها مِنَ الْقُرىٰ. فَخَرَجُوا مِنْها، وَ عِدَّتُهُمْ يَوْمَئِذٍ عِشْرُونَ رَجُلاً، فَتَفَرَّقُوا فِي الْقُرىٰ، وَ شاعَ خَبَرُ إِدْرِيسَ فِي الْقُرىٰ بِما سَأَلَ رَبَّهُ تَعالىٰ. وَ تَنَحّىٰ إِدْرِيسُ إِلىٰ كَهْفٍ فِي جَبَلٍ شاهِقٍ، فَلَجَأَ إِلَيْهِ وَ وَكَّلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ مَلَكاً يَأْتِيهِ بِطَعامِهِ عِنْدَ كُلِّ مَساءٍ، وَكانَ يَصُومُ

خدای من حاجتی دارم و خدای تعالی فرمود: بخواه که بر آورده است، گفت: از تو مسئلت می کنم که بر این قریه و حومهٔ آن و آنچه در آن است باران نفرستی تا من آن را درخواست کنم. خدای تعالی فرمود: ای ادریس! در این صورت قریه ویران می شود و مردمش دچار سختی و گرسنگی می شوند، ادریس گفت: گرچه ویران شود و دچار سختی و گرسنگی شوند، خدای تعالی فرمود: آنچه خواستی عطا کردم و هرگز باران بر آنها نفرستم تا تو درخواست کنی و من شایسته ترین فردی هستم که به وعده اش وفا کند.

ادریس موضوع درخواست خود از خدای تعالی و نباریدن باران بر ایشان را به یاران خود خبر داد و وحی و وعدهٔ الهی را که باران بر ایشان نفرستد تا خودش درخواست کند همه را بازگفت و گفت ای مؤمنان از این قریه بیرون شده و به قریه های دیگر روید، آنها هم خارج شدند و عدّهٔ ایشان در آن روز بیست نفر بود که در قُراءِ دیگر متفرّق شدند و خبر ادریس و مسألت او از خدای تعالی در قریه ها شایع شد و ادریس خود به بالای کوه بلندی در میان غاری پناهنده شد و خدای تعالی نیز فرشته ای بر او گُمارْد که هر شامگاه غذایش را بیاورد و روزها هم روزه می گرفت و فرشته نیز افطاری می آورد، در این میان، خداوند

النَّهارَ فَيَأْتيهِ المَلَكُ بِطَعامِهِ عِنْدَ كُلِّ مَساءٍ، وَ سَلَبَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ ذٰلِكَ مُلْكَ الْجَبّارِ وَ قَتَلَهُ وَ أَخْرَبَ مَدينَتَهُ وَ أَطْعَمَ الْكِلابَ لَحْمَ امْرَأَتِهِ غَضَباً لِلْمُؤْمِنِ.

فَظَهَرَ فِي الْمَدينَةِ جَبّارٌ آخَرُ عاصٍ، فَمَكَثُوا بِذٰلِكَ بَعْدَ خُرُوجِ إِدْريسَ مِنَ الْقَرْيَةِ عِشْرينَ سَنَةً لَمْ تُمْطِرِ السَّماءُ عَلَيْهِمْ قَطْرَةً مِنْ مائِها عَلَيْهِمْ، فَجَهَدَ الْقَوْمُ وَ اشْتَدَّتْ حالُهُمْ وَ صارُوا يَمْتارُونَ الأَطْعِمَةَ مِنَ الْقُرىٰ مِنْ بُعْدٍ، فَلَمّا جَهَدُوا مَشىٰ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ فَقالُوا: إِنَّ الَّذي نَزَلَ بِنا مِمّا تَرَوْنَ بِسُؤالِ إِدْريسَ رَبَّهُ أَنْ لا يُمْطِرَ السَّماءَ عَلَيْنا حَتّىٰ يَسْأَلَهُ هُوَ، وَ قَدْ خَفِيَ إِدْريسُ عَنّا وَ لا عِلْمَ لَنا بِمَوْضِعِهِ، وَ اللهُ أَرْحَمُ بِنا مِنْهُ، فَأَجْمَعَ أَمْرُهُمْ عَلىٰ أَنْ يَتُوبُوا إِلَى اللهِ وَ يَدْعُوهُ وَ يَفْزَعُوا إِلَيْهِ وَ يَسْأَلُوهُ أَنْ يُمْطِرَ السَّماءَ عَلَيْهِمْ وَ عَلىٰ ماحَوَتْ قَرْيَتُهُمْ، فَقامُوا عَلَى الرَّمادِ وَ لَبِسُوا الْمُسُوحَ وَ حَثَوْا عَلىٰ رُؤُوسِهِمُ التُّرابَ، وَ عَجُّوا إِلَى اللهِ تَعالىٰ بِالتَّوْبَةِ وَ الاسْتِغْفارِ وَ الْبُكاءِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَيْهِ، فَأَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلىٰ إِدْريسَ يا إِدْريسُ إِنَّ أَهْلَ قَرْيَتِكَ قَدْ عَجُّوا إِلَيَّ بِالتَّوْبَةِ وَ الاسْتِغْفارِ وَ الْبُكاءِ وَ التَّضَرُّعِ، وَ أَنَا اللهُ

پادشاهی آن جبّار را گرفت و او را کشت و شهرش را ویران و زنش را خوراک سگان کرد، به خاطر خشمی که بر آن مرد مؤمن گرفته بود.

بعد از آن جبّار، گنهکار دیگری در شهر ظاهر شد و پس از بیرون رفتن ادریس از آن شهر مدّت بیست سال گذشت و از آسمان حتّی یک قطره باران نبارید و مردم دچار سختی شدند و حالشان به وخامت گرائید و از شهرهای بسیار دور غذا وارد می‌کردند و چون سختی به نهایت رسید، بعضی از ایشان به نزد بعضی دیگر رفته و گفتند: این مصیبتی که بر ما نازل شده است به سبب درخواست ادریس است که از پروردگارش مسألت کرده باران بر ایشان نفرستد تا خود نزول باران را از او بخواهد و ادریس از دید ما مخفی شده و جایگاه او را نمی دانیم و خداوند از او به ما مهربان تر است و با هم اتّفاق کردند که به درگاه خدا توبه کرده و او را بخوانند و به درگاهش انابه کنند و درخواست نمایند که آسمان بر آن قریه و مردمش ببارد. پس بر خاکستر ایستاده و لباس سیاه پوشیده و خاک برسرهای خود پاشیده و با توبه و استغفار و اشک و زاری به درگاه او نالیدند. خدای تعالی به ادریس وحی فرمود که ای ادریس! همشهریان تو با توبه و

الرَّحْمٰنُ الرَّحيمُ أَقْبَلُ التَّوبَةَ وَ أَعْفُو عَنِ السَّيِّئَةِ، وَ قَدْ رَحِمْتُهُمْ وَ لَمْ يَمْنَعْني إجابَتَهُمْ إِلىٰ ما سَأَلُوني مِنَ الْمَطَرِ إِلّا مُناظَرَتُكَ فيما سَأَلْتَني أَنْ لا أُمْطِرَ السَّماءَ عَلَيْهِمْ حَتّىٰ تَسْأَلَني، فَسَلْني يا إِدْريسُ حَتّىٰ أُغيثَهُمْ وَ أُمْطِرَ السَّماءَ عَلَيْهِمْ قالَ إِدْريسُ: اللّٰهُمَّ إِنّي لا أَسْأَلُكَ، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: أَلَمْ تَسْأَلْني يا إِدْريسُ فَأَجَبْتُكَ إِلىٰ ما سَأَلْتَ وَ أَنَا أَسْأَلُكَ أَنْ تَسْأَلَني فَلِمَ لا تُجيبُ مَسْأَلَتي؟ قالَ إِدْريسُ: اللّٰهُمَّ لا أَسْأَلُكَ. فَأَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى الْمَلَكِ الَّذي أَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ إِدْريسَ بِطَعامِهِ كُلَّ مَساءٍ أَنِ احْبِسْ عَنْ إِدْريسَ طَعامَهُ وَ لا تَأْتِهِ بِهِ، فَلَمّا أَمْسىٰ إِدْريسُ في لَيْلَةِ ذٰلِكَ الْيَومِ فَلَمْ يُؤْتِ بِطَعامِهِ حَزَنَ وَ جاعَ فَصَبَرَ. فَلَمّا كانَ في لَيْلَةِ الْيَوْمِ الثّاني فَلَمْ يُؤْتَ بِطَعامِهِ اشْتَدَّ حُزْنُهُ وَ جُوعُهُ. فَلَمّا كانَتِ اللَّيْلَةُ مِنَ الْيَوْمِ الثّالِثِ فَلَمْ يُؤْتَ بِطَعامِهِ اشْتَدَّ جُهْدُهُ وَ جُوعُهُ وَ حُزْنُهُ وَ قَلَّ صَبْرُهُ، فَنادىٰ رَبَّهُ يا رَبِّ حَبَسْتَ عَنّي رِزْقي مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْبِضَ رُوحي، فَأَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ يا إِدْريسُ جَزِعْتَ أَنْ حَبَسْتُ

استغفار و ناله و زاری به درگاه من نالیده‌اند و من خدای رحمان و رحیمم، توبه را می پذیرم و گناه را می بخشم و بر ایشان رحمت آورده‌ام و تنها چیزی که مانع استجابت درخواست باران آنهاست گفتگوی توست که از من خواستی باران برایشان نبارم تا آنکه تو مسئلت کنی، پس ای ادریس! از من بخواه تا به فریاد ایشان برسم و باران بر آنها ببارم. ادریس گفت: بارالها! من از تو درخواست نمی کنم. خدای تعالی فرمود: ای ادریس! آیا تو از من درخواست نکردی و من تو را اجابت نکردم و من از تو می خواهم که از من مسئلت کنی، پس چرا درخواست مرا اجابت نمی کنی؟ ادریس گفت: بارالها! از تو درخواست نمی کنم.

آنگاه خدای تعالی به فرشته‌ای که به او فرمان داده بود غذای ادریس را هر شامگاه ببرد وحی فرمود که از ادریس غذا را دریغ داشته و به او نرساند و چون ادریس آن روز را به شب آورد و غذایش نرسید حزن و گرسنگی او افزون شد و چون شب روز سوم فرا رسید و غذایش نرسید سختی و گرسنگی و حزنش فزونتر شد و طاقتش نماند و پروردگارش را ندا کرد که ای خدای من! رزق مرا از من دریغ داشتی پیش از آنکه مرا قبض روح کنی؟ و خدای تعالی وحی فرمود که ای ادریس! سه شبانه روز غذا از تو دریغ داشتم بی تابی کردی امّا از گرسنگی

عَنْكَ طَعامَكَ ثَلاثَةَ أَيّامٍ وَ لَيالِيها وَ لَمْ تَجْزَعْ وَ لَمْ تَذْكُرْ[1] جُوعَ أَهْلِ قَرْيَتِكَ وَ جَهْدَهُمْ مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً، ثُمَّ سَأَلْتُكَ عِنْدَ جَهْدِهِمْ وَ رَحْمَتِي إِيّاهُمْ أَنْ تَسْأَلَنِي أَنْ أُمْطِرَ السَّماءَ عَلَيْهِمْ فَلَمْ تَسْأَلْنِي وَ بَخِلْتَ عَلَيْهِمْ بِمَسْأَلَتِكَ إِيّايَ، فَأَدَّبْتُكَ بِالْجُوعِ[2]. فَقَلَّ عِنْدَ ذٰلِكَ صَبْرُكَ وَ ظَهَرَ جَزَعُكَ. فَاهْبِطْ مِنْ مَوْضِعِكَ فَاطْلُبِ الْمَعاشَ لِنَفْسِكَ فَقَدْ وَكَلْتُكَ فِي طَلَبِهِ إِلىٰ حِيلَتِكَ.

فَهَبَطَ إِدْرِيسُ عليه السلام مِنْ مَوْضِعِهِ إِلىٰ قَرْيَةٍ يَطْلُبُ أُكْلَةً مِنْ جُوعٍ فَلَمّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ نَظَرَ إِلىٰ دُخانٍ فِي بَعْضِ مَنازِلِها فَأَقْبَلَ نَحْوَهُ فَهَجَمَ عَلىٰ عَجُوزٍ كَبِيرَةٍ وَ هِيَ تُرَقِّقُ قُرْصَتَيْنِ لَها عَلىٰ مِقْلاةٍ، فَقالَ لَها: أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ أَطْعِمِينِي فَإِنِّي مَجْهُودٌ مِنَ الْجُوعِ فَقالَتْ لَهُ: يا عَبْدَاللّٰهِ ما تَرَكَتْ لَنا دَعْوَةُ إِدْرِيسَ فَضْلاً نُطْعِمُهُ أَحَداً ـ وَ حَلَفَتْ أَنَّها ما تَمْلِكُ غَيْرَهُ شَيْئاً ـ فَاطْلُبِ الْمَعاشَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ. فَقالَ لَها: أَطْعِمِينِي ما أُمْسِكُ بِهِ رُوحِي وَ تَحْمِلُنِي بِهِ

همشهریانت و سختی ایشان ظرف بیست سال بی‌تابی نکردی و آن را یاد ننمودی! سپس از تو خواستم هنگام سختی ایشان و رحمتم بر آنها از من بخواهی که باران بر آنها بفرستم، امّا درخواست نکردی و از سؤالی از من بخاطر آنها دریغ ورزیدی، منهم ترا با گرسنگی تأدیب کردم و بردباریت اندک شد و بیتابیت آشکار گردید. از جایگاهت فرود آی و در جستجوی معاش خود باش که طلب آن را به چاره اندیشی خودت واگذار کردم.

ادریس عليه السلام از جایگاهش فرود آمده و به شهری درآمد تا غذایی طلب کند که گرسنگی او را زایل کند و چون به شهر درآمد، دودی را دید که از منزلی برمی خاست و به جانب آن رفت و بر پیرزنی وارد شد که دو قرص نان را روی تابه‌ای پهن می کرد و به او گفت: ای زن! آیا به من طعام می دهی که از گرسنگی بی تابم و آن زن گفت: ای بندهٔ خدا! دعای ادریس چیزی اضافه برای ما باقی نگذاشته است تا آن را به کسی اطعام کنیم و سوگند یاد کرد که جز آن، هیچ چیزی ندارد، و معاش را از مردم شهرهای دیگر طلب کند. ادریس گفت: به اندازه‌ای به من غذا بده که روح از کالبدم نرود و بتوانم روی پای خود بایستم تا

۱ ـ في بعض النّسخ «و لم تنكر».

۲ ـ في البحار «فأذقتك الجوع».

رِجْلي إلىٰ أنْ أطْلُبَ. قالَتْ: إنّما هُما قُرْصَتانِ واحِدَةٌ لي وَ الأُخْرىٰ لِابْني فَإنْ أطْعَمْتُكَ قُوتي مِتُّ، وَ إنْ أطْعَمْتُكَ قُوتَ ابْني ماتَ، وَ ما هٰهُنا فَضْلٌ اُطْعِمُكَهُ. فَقالَ لَهُ: إنَّ ابْنَكَ صَغيرٌ يُجْزيهِ نِصْفُ قُرْصَةٍ فَيَحْيى بِهِ وَ يُجْزِيني النِّصْفُ الآخَرُ فَأحْيى بِهِ وَ في ذٰلِكَ بُلْغَةٌ لي وَ لَهُ. فَأكَلَتِ المَرْأةُ قُرْصَتَها وَ كَسَرَتِ الأُخْرىٰ بَيْنَ إدْريسَ وَ بَيْنَ ابْنِها. فَلَمّا رَأىٰ ابْنُها إدْريسَ يَأْكُلُ مِنْ قُرْصَتِهِ اضْطَرَبَ حَتّىٰ ماتَ. قالَتْ اُمُّهُ: يا عَبْدَاللهِ قَتَلْتَ عَلَيَّ ابْني جَزَعاً عَلىٰ قُوتِهِ، قالَ [لَها] إدْريسُ: فَأنَا اُحْييهِ بِإذْنِ اللهِ تَعالىٰ فَلا تَجْزَعي، ثُمَّ أخَذَ إدْريسُ بِعَضُدَيِ الصَّبِيِّ، ثُمَّ قالَ: أيَّتُهَا الرُّوحُ الخارِجَةُ عَنْ بَدَنِ هٰذَا الغُلامِ بِأمْرِ اللهِ ارْجِعي إلىٰ بَدَنِهِ بِإذْنِ اللهِ، وَ أنَا إدْريسُ النَّبِيُّ، فَرَجَعَتْ رُوحُ الغُلامِ إلَيْهِ بِإذْنِ اللهِ، فَلَمّا سَمِعَتِ المَرْأةُ كَلامَ إدْريسَ وَ قَوْلَهُ: «أنَا إدْريسُ» وَ نَظَرَتْ عَلىٰ ابْنِها قَدْ عاشَ بَعْدَ المَوْتِ قالَتْ: أشْهَدُ أنَّكَ إدْريسُ النَّبِيُّ وَ خَرَجَتْ تُنادي بِأعْلىٰ صَوْتِها في القَرْيَةِ أبْشِرُوا بِالفَرَجِ

آنکه در جستجوی معاش باشم. زن گفت: آن دو قرص نان است، یکی از آن من است و دیگری از آن پسرم، اگر قوت خودم را بدهم خود خواهم مُرد و اگر قوت پسرم را بدهم او خواهد مرد و اینجا اضافه‌ای نیست تا آن را به تو بدهم. گفت: پسر تو کوچک است و نصف قرص نان، او را بس است و با آن زنده می‌ماند و نصف دیگر مرا کافی است و با آن زنده می‌مانم و در آن کفایت من و او هر دو هست، آنگاه زن قرص نان خود را خورد و قرص دیگر را بین ادریس و فرزندش بخش کرد و چون فرزندش ادریس را دید که از قرص نان او می‌خورد به قدری مضطرب شد که قالب تهی کرد! مادرش گفت: ای بندهٔ خدا! فرزندم را از بی‌تابی بر قوتش کشتی! و ادریس گفت: بی‌تابی مکن که من به اذن خدای تعالی او را زنده می‌کنم و دو بازوی بچّه را گرفت و گفت: ای روحی که از بدن این بچّه بیرون رفتی! به اذن الهی به بدنش بازگرد که من ادریس پیامبرم و روح بچه به اذن الهی به کالبدش برگشت. چون آن زن کلام ادریس و این سخن او را شنید که أنَا إدْريسُ و پسرش را دید که پس از مرگ زنده شده است، گفت: من گواهی می‌دهم که تو ادریس پیامبری و از خانه بیرون رفت و با صدای بلند فریاد می‌کرد که شما را به فرج بشارت می‌دهم که ادریس به شهر شما در آمده

فَقَدْ دَخَلَ إِدْرِيسُ قَرْيَتَكُمْ، وَ مَضىٰ إِدْرِيسُ حَتّىٰ جَلَسَ عَلىٰ مَوْضِعِ مَدِينَةِ الْجَبّارِ الأَوَّلِ فَوَجَدَها وَ هِيَ تَلٌّ. فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ اُناسٌ مِنْ أَهْلِ قَرْيَتِهِ فَقالُوا لَهُ: يا إِدْرِيسُ أَما رَحِمْتَنا في هٰذِهِ الْعِشْرِينَ سَنَةً الَّتِي جَهَدْنا فيها وَ مَسَّنَا الْجُوعُ وَ الْجَهْدُ فيها، فَادْعُ اللهَ لَنا أَنْ يُمْطِرَ السَّماءَ عَلَيْنا. قالَ: لا حَتّىٰ يَأْتِيَنِي جَبّارُكُمْ هٰذا وَ جَمِيعُ أَهْلِ قَرْيَتِكُمْ مُشاةً حُفاةً فَيَسْأَلُونِي ذٰلِكَ. فَبَلَغَ الْجَبّارَ قَوْلُهُ فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَرْبَعِينَ رَجُلاً يَأْتُوهُ بِإِدْرِيسَ فَأَتَوْهُ فَقالُوا لَهُ: إِنَّ الْجَبّارَ بَعَثَنا إِلَيْكَ لِنَذْهَبَ بِكَ إِلَيْهِ. فَدَعا عَلَيْهِمْ فَماتُوا. فَبَلَغَ الْجَبّارَ ذٰلِكَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ خَمْسَمِائَةِ رَجُلٍ لِيَأْتُوهُ بِهِ فَأَتَوْهُ فَقالُوا لَهُ: يا إِدْرِيسُ إِنَّ الْجَبّارَ بَعَثَنا إِلَيْكَ لِنَذْهَبَ بِكَ إِلَيْهِ. فَقالَ لَهُمْ إِدْرِيسُ: انْظُرُوا إِلىٰ مَصارِعِ أَصْحابِكُمْ فَقالُوا لَهُ: يا إِدْرِيسُ قَتَلْتَنا بِالْجُوعِ مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً ثُمَّ تُرِيدُ أَنْ تَدْعُوَ عَلَيْنا بِالْمَوْتِ، أَما لَكَ رَحْمَةٌ؟ فَقالَ: ما أَنَا بِذاهِبٍ إِلَيْهِ وَ ما أَنَا بِسائِلِ اللهِ أَنْ يُمْطِرَ السَّماءَ عَلَيْكُمْ حَتّىٰ يَأْتِيَنِي جَبّارُكُمْ ماشِياً حافِياً وَ أَهْلُ قَرْيَتِكُمْ، فَانْطَلَقُوا إِلَى الْجَبّارِ فَأَخْبَرُوهُ بِقَوْلِ إِدْرِيسَ وَ سَأَلُوهُ أَنْ يَمْضِيَ مَعَهُمْ وَ جَمِيعِ أَهْلِ قَرْيَتِهِمْ

است. ادریس رفت و بر موضع شهر آن جبّار اوّلی نشست و آن را تلّی از خاک یافت و مردمی از اهل آن قریه به دورش جمع شدند و به او گفتند: ای ادریس! آیا به ما رحم نمی‌کنی در این بیست سالی که به سختی و گرسنگی گذرانیدیم؟ اکنون از خدا بخواه که بر ما باران بفرستد، گفت: نه، مگر آنکه این جبّارتان و همهٔ اهل قریه پیاده و پای برهنه بیایند و آن را از من بخواهند. این مطلب به گوش آن جبّار رسید و چهل مَرد را فرستاد تا ادریس را به نزد او برند، به نزد او آمده و گفتند: جبّار ما را نزد تو فرستاده تا تو را نزد او بریم و ادریس آنها را نفرین کرد و آنها مردند و خبر آن به گوش جبّار رسید و دیگربار پانصد مرد را فرستاد تا او را ببرند، آنگاه که به نزد او آمده گفتند: ای ادریس! این جبّار ما را به پیش تو فرستاده است تا تو را به نزد او بریم. ادریس گفت: به محلّ آرمیدن یاران خود بنگرید. گفتند: ای ادریس! بیست سال است که ما را از گرسنگی کُشتی، اکنون می خواهی ما را با نفرین بکشی؟ آیا رحم نداری؟ ادریس گفت: من نزد او نخواهم رفت و از خداوند هم برای شما درخواست باران نمی‌کنم تا به غایتی که جبّارتان و اهل قریه شما پیاده و پای برهنه به نزد من آیند، پس به نزد او آمدند و

إلىٰ إدْرِيسَ مُشاةً حُفاةً، فَأَتَوهُ حَتّىٰ وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ خاضِعينَ لَهُ طالِبِينَ إلَيْهِ أنْ يَسأَلَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَهُمْ أنْ يُمْطِرَ السَّماءَ عَلَيْهِمْ، فَقالَ لَهُمْ إدْرِيسُ: أمّا الآنَ فَنَعَمْ فَسَأَلَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ إدْرِيسُ عِنْدَ ذٰلِكَ أنْ يُمْطِرَ السَّماءَ عَلَيْهِمْ وَ عَلىٰ قَرْيَتِهِمْ وَ نَواحِيها، فَأَظَلَّتْهُمْ سَحابَةٌ مِنَ السَّماءِ وَ أرْعَدَتْ وَ أبْرَقَتْ وَ هَطَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ ساعَتِهِمْ حَتّىٰ ظَنُّوا أنَّهُ الغَرَقُ، فَما رَجَعُوا إلىٰ مَنازِلِهِمْ حَتّىٰ أهَمَّتْهُمْ أنْفُسُهُمْ مِنَ الماءِ[1]».

﴿ باب ٢ ﴾

* (في ذِكْرِ ظُهُورِ نُوحٍ علیه السلام بِالنُّبُوَّةِ بَعْدَ ذٰلِكَ) *

حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إبْراهِيمَ بْنِ إسْحاقَ رضی الله عنه قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ هَمّامٍ قالَ: حَدَّثَنا حُمَيْدُ ابْنُ زِيادٍ الكُوفيُّ[2] قالَ: حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَماعَةَ، عَنْ أحْمَدَ بْنِ الحَسَنِ المِيثَميِّ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الفَضْلِ الهاشِميِّ قالَ: «قالَ الصّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السلام: لَمّا أظْهَرَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ نُبُوَّةَ نُوحٍ علیه السلام وَ أيْقَنَ الشِّيعَةُ بِالفَرَجِ اشْتَدَّتِ البَلْوىٰ وَ عَظُمَتِ الفِرْيَةُ

در مقابلش خاضعانه ایستادند در حالی که از او می خواستند که از خدای تعالی بخواهد که بر ایشان باران بفرستد و ادریس به آنها گفت: اکنون آری، و از خدای تعالی درخواست کرد که بر قریه آنها و نواحی آن باران بفرستد، ابری از آسمان بر سر آنها سایه انداخت و رعد و برق درگرفت و همان ساعت باران فراوانی بر آنها بارید تا به غایتی که گمان کردند غرق خواهند شد و به خانه های خود نرسیده بودند مگر آنکه نفوسشان آنها را از فراوانی آب نگران ساخته بود.

باب ۲

ذکر آشکار شدن نبوّت نوح علیه السلام

عبدالله بن فضل هاشمی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چون خدای تعالی نبوّت نوح علیه السلام را آشکار کرد و شیعه به فَرَج یقین کردند بلوی شدّت گرفت و کذب و اختلاف افزون شد تا به حدّی که به شیعه سختی شدیدی رسید و به نوح

۱ - و في الخبر ما يدلّ على ضعفه.

۲ - في بعض النسخ «محمد بن هشام قال: حدثنا أحمد بن زياد الكوفي».

إِلىٰ أَنْ آلَ الْأَمْرُ إِلىٰ شِدَّةٍ شَدِيدَةٍ نالَتِ الشِّيعَةَ وَ الْوُثُوبُ عَلىٰ نُوحٍ بِالضَّرْبِ الْمُبَرِّحِ حَتّىٰ مَكَثَ عليه السلام في بَعْضِ الْأَوْقاتِ مَغْشِيّاً عَلَيْهِ ثَلاثَةَ أَيّامٍ. يَجْرِي الدَّمُ مِنْ أُذُنِهِ ثُمَّ أَفاقَ، وَ ذٰلِكَ بَعْدَ ثَلاثِمِائَةِ سَنَةٍ مِنْ مَبْعَثِهِ، وَ هُوَ فِي خِلالِ ذٰلِكَ يَدْعُوهُمْ لَيْلاً وَ نَهاراً فَيَهْرُبُونَ، وَ يَدْعُوهُمْ سِرّاً فَلا يُجِيبُونَ، وَ يَدْعُوهُمْ عَلانِيَةً فَيُوَلُّونَ. فَهَمَّ بَعْدَ ثَلاثِمِائَةِ سَنَةٍ بِالدُّعاءِ عَلَيْهِمْ. وَ جَلَسَ بَعْدَ صَلاةِ الْفَجْرِ لِلدُّعاءِ، فَهَبَطَ إِلَيْهِ وَفْدٌ مِنَ السَّماءِ السّابِعَةِ وَ هُمْ ثَلاثَةُ أَمْلاكٍ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ، ثُمَّ قالُوا لَهُ: يا نَبِيَّ اللهِ لَنا حاجَةٌ، قالَ: وَ ما هِيَ؟ قالُوا: تُؤَخِّرُ الدُّعاءَ عَلىٰ قَوْمِكَ فَإِنَّها أَوَّلُ سَطْوَةٍ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الْأَرْضِ، قالَ: قَدْ أَخَّرْتُ الدُّعاءَ عَلَيْهِمْ ثَلاثَمِائَةِ سَنَةٍ أُخْرىٰ، وَ عادَ إِلَيْهِمْ فَصَنَعَ ما كانَ يَصْنَعُ، وَ يَفْعَلُونَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ حَتّىٰ إِذَا انْقَضَتْ ثَلاثَمِائَةِ سَنَةٍ أُخْرىٰ وَ يَئِسَ مِنْ إِيمانِهِمْ، جَلَسَ فِي وَقْتِ ضُحَى النَّهارِ لِلدُّعاءِ فَهَبَطَ عَلَيْهِ وَفْدٌ مِنَ السَّماءِ السّادِسَةِ وَ هُمْ ثَلاثَةُ أَمْلاكٍ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ، وَ قالُوا: نَحْنُ وَفْدٌ مِنَ السَّماءِ السّادِسَةِ خَرَجْنا بُكْرَةً وَ جِئْناكَ ضَحْوَةً، ثُمَّ سَأَلُوهُ مِثْلَ ما سَأَلَهُ وَفْدُ

هجوم آورده و او را به شدّت مضروب كردند تا آنكه سه روز بيهوش افتاد و خون از گوشش ريخت و سپس به هوش آمد، اين حادثه پس از سيصدسال از بعثت او رخ داد و او در خلال اين مدّت شب و روز ايشان را دعوت می‌كرد امّا آنها می‌گريختند، پنهانی آنها را فرا می‌خواند اجابت نمی‌كردند، آشكارا ايشان را دعوت می‌كرد اقبال نمی‌نمودند، پس از سيصد سال قصد كرد كه آنها را نفرين كند، و پس از نماز بامداد بدين منظور نشست كه يک دسته از آسمان هفتم بر وی فرود آمدند و آنها سه فرشته بودند سلام كردند و گفتند: ای پيامبر خدا! ما را حاجتی است. فرمود: آن چيست؟ گفتند: نفرين بر قومت را به تأخير بينداز كه آن نخستين سطوتی است كه خدای تعالی در زمين آشكار می‌كند. فرمود: نفرين بر آنها را سيصد سال ديگر به تأخير انداختم و به سوی آنها برگشت، و باز ايشان را دعوت كرد و آنها هم همان كارها را كردند تا چون سيصد سال ديگر گذشت و از ايمان آوردن آنها مأيوس شد، برای نفرين آنها هنگام ظهر نشست كه يک دسته از آسمان ششم بر وی فرود آمدند و آنها سه فرشته بودند، بر او سلام كردند و گفتند: ما دسته‌ای از فرشتگان آسمان ششم هستيم كه بامداد بيرون شديم و

السَّماءِ السّابِعَةِ. فَأَجابَهُمْ إِلىٰ مِثْلِ ما أَجابَ أُولٰئِكَ إِلَيْهِ، وَ عادَ عليه السلام إِلىٰ قَوْمِهِ يَدْعُوهُمْ فَلا يَزِيدُهُمْ دُعاؤُهُ إِلّا فِراراً، حَتّىٰ انْقَضَتْ ثَلاثُمِائَةِ سَنَةٍ تَتِمَّةُ تِسْعِمِائَةِ سَنَةٍ فَصارَتْ إِلَيْهِ الشِّيعَةُ وَ شَكَوا ما يَنالُهُمْ مِنَ العامَّةِ وَ الطَّواغِيتِ وَ سَأَلُوهُ الدُّعاءَ بِالْفَرَجِ، فَأَجابَهُمْ إِلىٰ ذٰلِكَ وَ صَلّىٰ وَ دَعا فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقالَ لَهُ: إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَجابَ دَعْوَتَكَ فَقُلْ لِلشِّيعَةِ: يَأْكُلُوا التَّمْرَ وَ يَغْرِسُوا النَّوىٰ وَ يُراعُوهُ حَتّىٰ يُثْمِرَ، فَإِذا أَثْمَرَ فَرَّجْتُ عَنْهُمْ، فَحَمِدَ اللهَ وَ أَثْنىٰ عَلَيْهِ وَ عَرَّفَهُمْ ذٰلِكَ فَاسْتَبْشَرُوا بِهِ. فَأَكَلُوا التَّمْرَ وَ غَرَسُوا النَّوىٰ وَراعُوهُ حَتّىٰ أَثْمَرَ. ثُمَّ صارُوا إِلىٰ نُوحٍ عليه السلام بِالتَّمْرِ وَ سَأَلُوهُ أَنْ يُنْجِزَ لَهُمُ الْوَعْدَ. فَسَأَلَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ في ذٰلِكَ فَأَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: كُلُوا هٰذَا التَّمْرَ وَ اغْرِسُوا النَّوىٰ فَإِذا أَثْمَرَ فَرَّجْتُ عَنْكُمْ. فَلَمّا ظَنُّوا أَنَّ الْخُلْفَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْهِمْ، ارْتَدَّ مِنْهُمُ الثُّلُثُ وَ ثَبَتَ الثُّلُثانِ. فَأَكَلُوا التَّمْرَ وَ

نیمروز به نزد تو آمدیم، سپس از او همان درخواست نمایندگان آسمان هفتم را نمودند و آنها را نیز به همان پاسخ جواب فرمود و به سوی قوم خود برگشت و به دعوت آنها پرداخت. امّا دعایش جز گریز اثر دیگری در آنها نداشت تا آنکه سیصدسال دیگر گذشت که تتمّهٔ نهصدسال بود، پس شیعه به نزد او آمدند و از آنچه از آزار عامّه و سرکشان قوم می‌کشیدند شکایت کردند و از وی خواستند تا برای فرج دعا کند و او به ایشان پاسخ مثبت داد و نماز خواند و دعا کرد آنگاه جبرئیل عليه السلام فرود آمد و گفت: خدای تعالی دعای تو را اجابت کرد، پس به شیعه بگو که خرما بخورند و هسته‌اش را بکارند و آن را پرورش دهند تا میوه دهد و چون میوه دهد فرج ایشان خواهد رسید، پس خدا را حمد و ثنا گفت و به آنها این مطلب را تفهیم کرد و آنها نیز بدان خشنود شدند و خرما خوردند و هستهٔ آن را کاشتند و آن را پرورش دادند تا میوه داد و با خرمای آن به نزد نوح آمدند و خواهش کردند که به آن وعده وفا کند و نوح عليه السلام نیز از خدای تعالی فرج مسئلت کرد و خداوند به وی وحی کرد که به ایشان بگو: همین خرما را هم بخورید و هستهٔ آن را بکارید و چون میوه دهد، فرج شما خواهد رسید و آنها پنداشتند که خُلف وعده شده است و یک ثلث آنها از دین برگشتند و دو ثلث دیگر بر دین باقی ماندند و خرما خوردند و هسته‌اش را کاشتند، چون میوه داد

غَرَسُوا النَّوىٰ حَتّىٰ إذا أَثْمَرَ أَتَوا بِهِ نُوحاً عليه السلام فَأَخْبَرُوهُ وَ سَأَلُوهُ أَنْ يُنْجِزَ لَهُمُ الْوَعْدَ، فَسَأَلَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ في ذٰلِكَ، فَأَوْحَى اللهُ إلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: كُلُوا هٰذَا الثَّمَرَ، وَ أَغْرِسُوا النَّوىٰ، فَارْتَدَّ الثُّلْثُ الآخَرُ وَ بَقِيَ الثُّلْثُ فَأَكَلُوا الثَّمَرَ وَ غَرَسُوا النَّوىٰ، فَلَمّا أَثْمَرَ أَتَوا بِهِ نُوحاً عليه السلام ثُمَّ قالُوا لَهُ: لَمْ يَبْقَ مِنّا إلَّا القَليلُ وَ نَحْنُ نَتَخَوَّفُ عَلىٰ أَنْفُسِنا بِتَأَخُّرِ الفَرَجِ أَنْ نَهْلَكَ. فَصَلّىٰ نُوحٌ عليه السلام ثُمَّ قالَ: يا رَبِّ لَمْ يَبْقَ مِنْ أَصْحابِي إلّا هٰذِهِ العِصابَةُ وَ إنِّي أَخافُ عَلَيْهِمُ الهَلاكَ إنْ تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الفَرَجُ، فَأَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إلَيْهِ قَدْ أَجَبْتُ دُعاءَكَ فَاصْنَعِ الفُلْكَ وَ كانَ بَيْنَ إجابَةِ الدُّعاءِ وَ بَيْنَ الطُّوفانِ خَمْسُونَ سَنَةً».

۲ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ما جيلَوَيْهِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ المُتَوَكِّلِ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ ـ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى العَطّارُ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ ـ قالُوا: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى العَطّارُ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ الحَسَنِ بْنِ أَبانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ إسْماعيلَ بْنِ ـ جابِرٍ؛ وَ عَبْدِالكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِالحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ الصّادِقِ عليه السلام قالَ: «عاشَ نُوحٌ بَعْدَ النُّزُولِ مِنَ السَّفِينَةِ خَمْسِينَ سَنَةً، ثُمَّ أَتاهُ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقالَ لَهُ: يا نُوحُ قَدِ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيّامُكَ، فَانْظُرِ الاِسْمَ

نزد نوح آمدند و به او خبر دادند و خواستند که به وعدهٔ آنها وفا شود، او هم از خدای تعالی فرج مسئلت کرد و خدای تعالی به او وحی کرد که به آنها بگو: همین میوه را هم بخورید و هسته‌اش را بکارید، یک ثلث دیگر هم از دین برگشتند و تنها یک ثلث باقی ماند و خرما را خوردند و هسته‌اش را کاشتند و چون میوه داد، آن را به نزد نوح عليه السلام آوردند و به او گفتند: جز قلیلی از ما باقی نماندند و ما هم در صورت تأخیر فرج بر خود نگرانیم، که هلاک شویم، پس نوح عليه السلام نماز خواند و گفت: پرودگار! از یارانم جز این دسته باقی نمانده است و می ترسم که اگر فرج به تأخیر افتد آنها نیز هلاک شوند و خداوند به او وحی کرد که دعای تو را اجابت کردم اکنون کشتی بساز و بین اجابت دعا و طوفان پنجاه سال فاصله بود.

۲ ـ عبدالحمید بن أبی دیلم از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: پس از آنکه نوح عليه السلام از کشتی پیاده شد، پنجاه سال زندگی کرد، سپس جبرئیل عليه السلام به

الأَكْبَرَ وَ ميراثَ العِلْمِ وَ آثارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ الَّتِي مَعَكَ فَادْفَعْها إِلىٰ ابْنِكَ سامَ فَإِنِّي لا أَتْرُكُ الأَرْضَ إِلّا وَ فيها عالِمٌ تُعْرَفُ بِهِ طاعَتِي وَ يَكُونُ نَجاةً فيما بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ وَ مَبْعَثِ النَّبِيِّ الآخَرِ وَ لَمْ أَكُنْ أَتْرُكُ النّاسَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ وَ داعٍ إِلَيَّ، وَ هادٍ إِلىٰ سَبيلي، وَ عارِفٍ بِأَمْرِي، فَإِنِّي قَدْ قَضَيْتُ أَنْ أَجْعَلَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادِياً، أَهْدي بِهِ السُّعَداءَ، وَ يَكُونُ حُجَّةً عَلَى الأَشْقياءِ. قالَ: فَدَفَعَ نُوحٌ عليه السلام الاسْمَ الأَكْبَرَ وَ ميراثَ العِلْمِ وَ آثارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ إِلىٰ ابْنِهِ سامَ، فَأَمّا حامُ وَ يافِثُ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُما عِلْمٌ يَنْتَفِعانِ بِهِ. قالَ: وَ بَشَّرَهُمْ نُوحٌ بِهُودٍ وَ أَمَرَهُمْ بِاتِّباعِهِ، وَ أَنْ يَفْتَحُوا الوَصِيَّةَ كُلَّ عامٍ فَيَنْظُرُوا فيها، وَ يَكُونَ عيداً لَهُمْ كَما أَمَرَهُمْ آدَمُ عليه السلام قالَ: فَظَهَرَتِ الجَبْرِيَّةُ في وُلْدِ حامَ وَ يافِثَ فَاسْتَخْفىٰ وُلْدُ سامَ بِما عِنْدَهُمْ مِنَ العِلْمِ، وَ جَرَتْ عَلىٰ سامَ بَعْدَ نُوحٍ الدَّوْلَةُ لِحامَ وَ يافِثَ وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الآخِرِينَ». يَقُولُ: تَرَكْتُ عَلىٰ نُوحٍ دَوْلَةَ الجَبّارينَ وَ يُعَزِّي اللهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله

نزد او آمد و گفت: ای نوح! نبوّت تو سپری شد و روزگارت به سر رسید، اکنون به اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوّتی که با توست بنگر و آن را به پسرت سام تحویل بده که من زمین را وانگذارم جز آنکه عالمی در آن باشد که تا بعثت پیامبر دیگر وسیلهٔ طاعت من و نجات مردم گردد و مردم را بدون حجّت و دعوت کنندهٔ به سوی خود و راهنمای به سبیل خود و عارف به امرم وانگذارم که من حکم کرده‌ام که برای هر قومی رهبری باشد، نیکبختان را به واسطهٔ او هدایت می‌کنم و برای بدبختان حجّتی خواهد بود. فرمود: نوح عليه السلام اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوّت را به پسرش سام تحویل داد، امّا حام و یافث علمی نداشتند که بدان منتفع شوند. فرمود: نوح مژدهٔ هود را به آنان داد و دستور داد که از او پیروی کنند و هر ساله وصیّتنامه را بگشایند و در آن بنگرند و آن عید ایشان باشد، چنانچه آدم عليه السلام به آنها امر کرده بود. فرمود: از فرزندان حام و یافث، جبّارین ظاهر شدند و فرزندان سام علومی را که نزدشان بود مخفی ساختند وپس ازنوح سامیان برحام ویافث غلبه یافتندواین همان قولِ خدایِ تعالی است که: «وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الآخِرِين» [الصافات: ۷۸] می فرماید: و واگذاردیم بر او در آخرین، یعنی: واگذارد بر نوح دولتِ جبّارین را و با این مطالب محمّد صلى الله عليه و آله را تسلیت

بِذٰلِكَ، قالَ: وَ وُلِدَ لِحامَ السِّنْدُ وَ الْهِنْدُ وَ الْحَبَشُ وَ وُلِدَ لِسامَ الْعَرَبُ وَ الْعَجَمُ، وَ جَرَتْ عَلَيْهِمُ الدَّوْلَةُ وَ كانُوا يَتَوارَثُونَ الْوَصِيَّةَ عالِمٌ بَعْدَ عالِمٍ حَتَّىٰ بَعَثَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ هُوداً عليه السلام».

٣ - وَ حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرانَ الدَّقّاقُ - رضي الله عنه - قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ - أَبِي عَبْدِاللهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ النَّخَعِيِّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزيدَ النَّوْفَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سالِمٍ، عَنْ أَبيهِ قالَ: «قالَ الصّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: لَمّا حَضَرَتْ نُوحاً عليه السلام الْوَفاةُ دَعا الشّيعَةَ فَقالَ لَهُمْ: اعْلَمُوا أَنَّهُ سَتَكُونُ مِنْ بَعْدي غَيْبَةٌ تَظْهَرُ فيهَا الطَّواغيتُ، وَ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يُفَرِّجُ عَنْكُمْ بِالْقائِمِ مِنْ وُلْدي، اسْمُهُ هُودٌ، لَهُ سَمْتٌ وَ سَكينَةٌ وَ وَقارٌ، يُشْبِهُني في خَلْقي وَ خُلْقي، وَ سَيُهْلِكُ اللهُ أَعْداءَكُمْ عِنْدَ ظُهُورِهِ بِالرّيحِ، فَلَمْ يَزالُوا يَتَرَقَّبُونَ هُوداً عليه السلام وَ يَنْتَظِرُونَ ظُهُورَهُ. حَتَّىٰ طالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ وَقَسَتْ قُلُوبُ أَكْثَرِهِمْ، فَأَظْهَرَ اللهُ تَعالىٰ ذِكْرُهُ نَبِيَّهُ هُوداً عليه السلام عِنْدَ الْيَأْسِ مِنْهُمْ وَ تَناهَى الْبَلاءُ بِهِمْ وَ أَهْلَكَ الْأَعْداءَ بِالرّيحِ الْعَقيمِ الَّتي وَصَفَهَا اللهُ تَعالىٰ ذِكْرُهُ، فَقالَ: «ما تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ

می دهد. فرمود: سند و هند و حبش از اولاد حام‌اند و عرب و عجم از فرزندان سام و ایشان دولت یافتند و آن وصیّت را عالِمی از عالِم دیگر به ارث می برد تا آنکه خدای تعالی هود علیه السلام را مبعوث فرمود.

٣ - عليّ بن سالم از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: چون وفات نوح علیه السلام فرا رسید شیعیانش را فراخواند و به آنها فرمود: بدانید که پس از من غیبتی خواهد بود که در آن طاغوتها ظاهر خواهند شد و خدای تعالی به واسطهٔ قائمی از فرزندان من فرج شما را می رساند، اسم او هود است و خوش سیما و با طمأنینه و با وقار است، او در شمایل و اخلاق شبیه من است و خداوند هنگام ظهور او دشمنان شما را با طوفان هلاک خواهد ساخت و آنها پیوسته چشم به راه هود بودند و منتظر ظهور او بودند تا آنکه مدّت دراز شد و دل بیشترشان سخت گردید و خدای تعالی هنگام یأس آنها پیامبرش هود را ظاهر ساخته و گرفتاری آنها پایان پذیرفت و دشمنان را با بادِ عقیمی که ذکرش را فرموده است نابود ساخت، فرموده است: بر هر چه گذشت آن را مانند

عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ»[۱]، ثُمَّ وَقَعَتِ الغَيْبَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ إِلىٰ أَنْ ظَهَرَ صالِحٌ عليه السلام».

۴ ـ حَدَّثَنا أَبي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ إِسْماعيلَ بْنِ جابِرٍ؛ وَ كِرامِ بْنِ عَمْرٍو[۲]، عَنْ عَبْدِالحَميدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ، عَنِ الصّادِقِ أَبي عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام قالَ: «لَمّا بَعَثَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ هُوداً عليه السلام أَسْلَمَ لَهُ العَقِبُ مِنْ وُلْدِ سامَ، وَ أَمَّا الآخَرُونَ فَقالُوا: مَنْ أَشَدُّ مِنّا قُوَّةً فَأُهْلِكُوا بِالرِّيحِ العَقِيمِ، وَ أَوْصاهُمْ هُودٌ وَ بَشَّرَهُمْ بِصالِحٍ عليه السلام».

﴿ باب ۳ ﴾

※ (في ذِكْرِ غَيْبَةِ صالِحٍ النَّبِيِّ عليه السلام) ※

۱ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الوَليدِ ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ قالُوا: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحُسَيْنِ ابْنِ أَبِي الخَطّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَميرَةَ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحّامِ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «إِنَّ صالِحاً عليه السلام غابَ عَنْ قَوْمِهِ زَماناً، وَ كانَ يَوْمَ غابَ عَنْهُمْ كَهْلاً، مُبَدَّحَ(كذا) البَطْنِ حَسَنَ الجِسْمِ، وافِرَ اللِّحْيَةِ، خَميصَ البَطْنِ خَفيفَ العارِضَيْنِ مُجْتَمِعاً،

خاکستر کرد. سپس بعد از آن غیبت واقع شد تا آنکه صالح عليه السلام ظاهر گشت.

٤ ـ عبدالحمید بن أبی دیلم از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: چون خدای تعالی هود عليه السلام را مبعوث فرمود بازماندگان اولاد سام به او ایمان آوردند، امّا دیگران گفتند: کیست که از ما نیرومندتر باشد و با باد عقیم هلاک شدند و هُود به آنها وصیّت کرد و به ظهور صالح عليه السلام مژده داد.

باب ۳

غیبت صالح پیامبر عليه السلام

۱ ـ زید شحّام از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: صالح زمانی از میان قوم خود غیبت کرد و روزی که غایب شد مردی کامل و خوش اندام و انبوه‌ـ

---

۱ ـ الذاریات: ۴۲.

۲ ـ کذا. و هو لقب عبدالکریم بن عمرو.

رَبْعَةً مِنَ الرِّجالِ، فَلَمّا رَجَعَ إلىٰ قَوْمِهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ بِصُورَتِهِ، فَرَجَعَ إلَيْهِمْ وَ هُمْ عَلىٰ ثَلاثِ طَبَقاتٍ: طَبَقَةٌ جاحِدَةٌ لا تَرْجِعُ أبَداً، وَ اُخْرىٰ شاكَّةٌ فيهِ، وَ اُخْرىٰ عَلىٰ يَقينٍ فَبَدَءَ علیه السلام حَيْثُ رَجَعَ بِالطَّبَقَةِ الشّاكَّةِ[۱] فَقالَ لَهُمْ: أنَا صالِحٌ فَكَذَّبُوهُ وَ شَتَمُوهُ وَ زَجَرُوهُ، وَ قالُوا: بَرِئَ اللهُ مِنْكَ إنَّ صالِحاً كانَ في غَيْرِ صُورَتِكَ، قالَ: فَأتَى الجُحّادَ فَلَمْ يَسْمَعُوا مِنْهُ القَوْلَ وَ نَفَرُوا مِنْهُ أشَدَّ النُّفُورِ، ثُمَّ انْطَلَقَ إلَى الطَّبَقَةِ الثّالِثَةِ، وَ هُمْ أهْلُ اليَقينِ فَقالَ لَهُمْ: أنَا صالِحٌ، فَقالُوا: أخْبِرْنا خَبَراً لا نَشُكُّ فيكَ مَعَهُ أنَّكَ صالِحٌ، فَإنّا لا نَمْتَري أنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ الخالِقُ يَنْقُلُ وَ يُحَوِّلُ في أيِّ صُورَةٍ شاءَ، وَ قَدْ اُخْبِرْنا وَ تَدارَسْنا فيما بَيْنَنا بِعَلاماتِ القائِمِ إذا جاءَ، وَ إنَّما يَصِحُّ عِنْدَنا إذا أتَى الخَبَرُ مِنَ السَّماءِ، فَقالَ لَهُمْ صالِحٌ: أنَا صالِحٌ الَّذي أتَيْتُكُمْ بِالنّاقَةِ، فَقالُوا: صَدَقْتَ وَ هِيَ الَّتي نَتَدارَسُ، فَما عَلامَتُها؟ فَقالَ: لَها شِرْبٌ وَ

ریش و لاغرمیان و سبک گونه و در میان مردان متوسّط القامه بود و چون نزد قومش برگشت او را از صورتش نشناختند، به سوی قومش برگشت درحالی که مردم سه دسته بودند: منکرانی که هرگز برنگشتند؛ کسانی که اهل شکّ و تردید بودند؛ و دیگرانی که اهل ایمان و یقین بودند و صالح علیه السلام هنگامی که برگشت ابتدا به دعوت اهل شکّ و تردید پرداخت و به آنها گفت: من «صالح» هستم، امّا او را تکذیب کردند و دشنام دادند و راندند و گفتند: خدا از تو بیزار باد، صالح به شکل تو نبود، فرمود: آنگاه که به نزد منکران آمد، آنان نیز سخن او را نشنیدند و به سختی از وی دوری کردند، سپس به نزد دستهٔ سوم رفت که اهل ایمان و یقین بودند و به آنها گفت: من «صالح» هستم، گفتند: برای ما خبری بازگوی تا شکّ ما مرتفع شود و ما شکّی نداریم که خدای تعالی خالق است که هر کسی را که بخواهد به هر شکلی در می‌آورد و به ما خبر داده‌اند و نیز در میان خود نشانه‌های قائم را آنگاه که بیاید بررسی کرده‌ایم و صحّت آن به وسیلهٔ یک خبر آسمانی محقّق می‌شود. صالح گفت: من صالحی هستم که ناقه را برای شما آوردم. گفتند: راست گفتی، آن همانست که ما بررسی کرده‌ایم، آن شتر چه نشانه‌هایی داشت؟ و صالح گفت: یک روز او آب را می‌نوشید و یک روز شما، گفتند: به خدا و آنچه آورده‌ای ایمان آوردیم و در چنین حالی است که خدای تعالی فرموده

۱ - في بعض النسخ «بطبقة الشكاك».

لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ. قالُوا: آمَنّا بِاللهِ وَ بِما جِئْتَنا بِهِ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ قالَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ: «إِنَّ صالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ» فَقالَ أَهْلُ الْيَقينِ: «إِنّا بِما أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ * قالَ الَّذينَ اسْتَكْبَرُوا» وَهُمُ الشُّكّاكُ وَ الْجُحّادُ: «إِنّا بِالَّذي آمَنْتُمْ بِهِ كافِرُونَ»[1] قُلْتُ: هَلْ كانَ فيهِمْ ذٰلِكَ الْيَوْمَ عالِمٌ بِهِ؟ قالَ: اللهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْأَرْضَ بِلا عالِمٍ يَدُلُّ عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ لَقَدْ مَكَثَ الْقَوْمُ بَعْدَ خُرُوجِ صالِحٍ سَبْعَةَ أَيّامٍ عَلىٰ فَتْرَةٍ لا يَعْرِفُونَ إِماماً، غَيْرَ أَنَّهُمْ عَلىٰ ما في أَيْديهِمْ مِنْ دينِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، كَلِمَتُهُمْ واحِدَةٌ، فَلَمّا ظَهَرَ صالِحٌ علیه السلام اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ. وَ إِنَّما مَثَلُ الْقائِمِ علیه السلام مَثَلُ صالِحٍ».

باب ۴

* (في غَيْبَةِ إِبْراهيمَ علیه السلام) *

وَ أَمّا غَيْبَةُ إِبْراهيمَ خَليلِ الرَّحْمٰنِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ فَإِنَّها تُشْبِهُ غَيْبَةَ قائِمِنا صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ بَلْ هِيَ أَعْجَبُ مِنْها لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ غَيَّبَ أَثَرَ إِبْراهيمَ علیه السلام وَ هُوَ في بَطْنِ أُمِّهِ

است: «اِنَّ صالحاً مُرسَلٌ مِنْ رَبِّه» و اهل یقین گفتند: ما به آنچه فرستاده شده است ایمان داریم و مُستکبران که همان شکّ کنندگان و منکران بودند گفتند: ما به کسی که شما بدان ایمان آوردید کافریم. راوی گوید: گفتم: آیا در آن روز در میان آنها عالمی به صالح بود؟ فرمود: خدا عادلتر از آن است که زمین را بدون عالم گذارد که مردم را به خدای تعالی راهبری کند و آن قوم بعد از خروج صالح تنها هفت روز در حال بلاتکلیفی به سر بردند که امامی را نمی‌شناختند ولی آنها به همان دین خدای تعالی که در دستشان بود عمل می‌کردند و با هم متّحد بودند و چون صالح علیه السلام ظاهر شد دور او جمع شدند و همانا مَثَل قائم مَثَل صالح علیهما السلام است.

باب ۴

غیبت ابراهیم علیه السلام

امّا غیبت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه مانند غیبت قائم ما صلَوات الله علیه است و بلکه از آن عجیب تر است، زیرا خدای تعالی نشانهٔ ابراهیم علیه السلام را از

---

۱ - الاعراف ۷۶ و ۷۷. و فیها «اتعلمون أن صالحاً ـ الآیة».

حَتّىٰ حَوَّلَهُ عَزَّوَجَلَّ بِقُدْرَتِهِ مِنْ بَطْنِها إِلىٰ ظَهْرِها، ثُمَّ أَخْفىٰ أَمْرَ وِلادَتِهِ إِلىٰ وَقْتِ بُلُوغِ الْكِتابِ أَجَلِهِ.

١ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ[1]، عَنْ أَبي بَصيرٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «كانَ أَبُو إِبْراهيمَ عليه السلام مُنَجِّماً لِنُمْرُودَ بْنِ كَنْعانَ، وَ كانَ نُمْرُودُ لا يُصْدِرُ إِلّا عَنْ رَأْيِهِ، فَنَظَرَ فِي النُّجُومِ لَيْلَةً مِنَ اللَّيالي فَأَصْبَحَ فَقالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ في لَيْلَتي هٰذِهِ عَجَباً فَقالَ لَهُ نُمْرُودُ: وَ ما هُوَ؟ فَقالَ: رَأَيْتُ مَوْلُوداً يُولَدُ في أَرْضِنا هٰذِهِ فَيَكُونُ هَلاكُنا عَلىٰ يَدَيْهِ، وَ لا يَلْبَثُ إِلّا قَليلاً حَتّىٰ يُحْمَلَ بِهِ، فَعَجِبَ مِنْ ذٰلِكَ نُمْرُودُ وَ قالَ لَهُ: هَلْ حَمَلَتْ بِهِ النِّساءُ؟ فَقالَ: لا، وَكانَ فيما أُوتِيَ بِهِ مِنَ الْعِلْمِ أَنَّهُ سَيُحْرَقُ بِالنّارِ وَ لَمْ يَكُنْ أُوتِيَ أَنَّ اللهَ تَعالىٰ سَيُنَجّيهِ. قالَ: فَحَجَبَ النِّساءَ عَنِ الرِّجالِ، فَلَمْ يَتْرُكِ امْرَأَةً إِلّا جَعَلَتْ بِالْمَدينَةِ حَتّىٰ لا يَخْلُصَ إِلَيْهِنَّ الرِّجالُ قالَ: وَ وَقَعَ أَبُو إِبْراهيمَ عَلىٰ امْرَأَتِهِ فَحَمَلَتْ بِهِ وَ

همان هنگام که در رحم مادرش بود نهان ساخت تا آنکه خدای تعالی به قدرت کاملهٔ خود او را از رحم به پشتش در آورد (یعنی آثار حمل در وی نمایان نبود) سپس امر ولادتش را نهان ساخت تا وقتی که مدّت غیبت به سر آمد.

١ ـ ابوبصیر از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: پدر ابراهیم عليه السلام منجّم نمرود بن کنعان بود و نمرود بدون مشورت با او کاری نمی‌کرد. شبی از شبها در ستاره‌ها نگریست و چون صبح شد گفت: دیشب امر شگفتی دیدم، نمرود گفت: آن چیست؟ گفت: مولودی را دیدم که در این سرزمین متولّد می‌شود و هلاک ما به دست اوست و به همین زودی مادرش به او باردار می‌شود، نمرود از آن خبر تعجّب کرد و گفت: آیا زنان بدو باردار شده‌اند؟ گفت: خیر و در علم خود یافته بود که آن مولود را به آتش می‌سوزانند، امّا ندانسته بود که خدای تعالی او را نجات خواهد داد. فرمود: نمرود زنان را از مردان دور ساخته و زنان را در میان شهر محبوس ساخت تا مردی به زنی دسترسی نداشته باشد. فرمود: امّا پدر ابراهیم عليه السلام با زنش مواقعه کرد و آن زن باردار شد و پنداشت که این همان مولود

١ ـ كأنّ فيه سقطاً، رواه الكليني في روضة الكافي باسناده عن هشام عن أبي أيّوب الخزاز عن أبي بصير.

ظَنَّ أَنَّهُ صاحِبُهُ، فَأَرْسَلَ إِلیٰ نِساءٍ مِنَ القَوابِلِ لا يَكُونُ فِي البَطْنِ شَيْءٌ إِلّا عَلِمْنَ بِهِ، فَنَظَرْنَ إِلیٰ أُمِّ إِبْراهِيمَ، فَأَلْزَمَ اللهُ تَعالیٰ ذِكْرُهُ ما فِي الرَّحِمِ الظَّهْرَ، فَقُلْنَ: ما نَرىٰ شَيْئاً فِي بَطْنِها، فَلَمّا وَضَعَتْ أُمُّ إِبْراهِيمَ [بِهِ] أَرادَ أَبُوهُ أَنْ يَذْهَبَ بِهِ إِلیٰ نُمْرُودَ، فَقالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: لا تَذْهَبْ بِابْنِكَ إِلیٰ نُمْرُودَ فَيَقْتُلَهُ، دَعْنِي أَذْهَبُ بِهِ إِلیٰ بَعْضِ الغِيْرانِ أَجْعَلُهُ فِيهِ حَتّىٰ يَأْتِيَ عَلَيْهِ أَجَلُهُ وَ لا يَكُونُ أَنْتَ تَقْتُلُ ابْنَكَ، فَقالَ لَها: فَاذْهَبِي بِهِ، فَذَهَبَتْ بِهِ إِلیٰ غارٍ، ثُمَّ أَرْضَعَتْهُ، ثُمَّ جَعَلَتْ عَلیٰ بابِ الغارِ صَخْرَةً، ثُمَّ انْصَرَفَتْ عَنْهُ، فَجَعَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ رِزْقَهُ فِي إِبْهامِهِ فَجَعَلَ يَمُصُّها فَيَشْرَبُ لَبَناً وَ جَعَلَ يَشُبُّ فِي اليَوْمِ كَما يَشُبُّ غَيْرُهُ فِي الجُمُعَةِ وَ يَشُبُّ فِي الجُمُعَةِ كَما يَشُبُّ غَيْرُهُ فِي الشَّهْرِ وَ يَشُبُّ فِي الشَّهْرِ كَما يَشُبُّ غَيْرُهُ فِي السَّنَةِ، فَمَكَثَ ماشاءَاللهُ أَنْ يَمْكُثَ، ثُمَّ إِنَّ أُمَّهُ قالَتْ لِأَبِيهِ: لَوْ أَذِنْتَ لِي حَتّىٰ أَذْهَبَ إِلیٰ ذٰلِكَ الصَّبِيِّ فَأَراهُ فَعَلْتُ، قالَ: فَافْعَلِي، فَأَتَتِ الغارَ فَإِذا هِيَ بِإِبْراهِيمَ علیه‌السلام وَ إِذا عَيْناهُ تَزْهَرانِ كَأَنَّهُما سِراجانِ، فَأَخَذَتْهُ وَ ضَمَّتْهُ إِلیٰ صَدْرِها وَ أَرْضَعَتْهُ ثُمَّ انْصَرَفَتْ عَنْهُ. فَسَأَلَها أَبُوهُ عَنِ

است، پس به دنبال زنان قابله فرستاد که هر چه در رحم‌ها بود تشخیص می‌دادند و در مادر ابراهیم نگریستند و خدای تعالی آنچه که در رحم بود به پشت چسبانید و قابله‌ها گفتند ما چیزی در شکم او نمی‌بینیم و چون مادر ابراهیم او را به دنیا آورد، پدرش خواست تا او را به نزد نمرود برد، پس زنش گفت: فرزندت را به نزد نمرود مبر که او را خواهد کشت، بگذار او را به یکی از این غارها ببرم و او را آنجا گذارم تا اجلش فرا رسد و تو فرزندت را نکشته باشی، گفت ببر و او فرزند را به غاری برد و او را شیر داد و بر در غار سنگی نهاد و برگشت و خدای تعالی نیز روزیِ وی را در انگشت شست او قرار داد و از شست خود شیر می‌مکید و رُشد او در هر روز مانند رُشد دیگران در یک هفته، و رُشد هفتگی او مانند رُشد ماهانهٔ دیگران و رُشد ماهانهٔ وی مانند رُشد سالانهٔ دیگران بود و در آنجا به ارادهٔ خداوندی ماند. سپس روزی مادرش به پدرش گفت: اگر اجازه می‌دادی که به سراغ آن کودک بروم و او را ببینم، می‌رفتم و پدر گفت برو و مادر به غار آمد و ناگهان ابراهیم را دید که چشمانش مانند دو چراغ می‌درخشد، او را گرفت و به سینهٔ خود چسبانید و شیرش داد و برگشت و

الصَّبيُّ، فَقالَتْ لَهُ: قَدْ وارَيْتُهُ في التُّرابِ، فَمَكَثَتْ تَغْتَلُّ وَ تَخْرُجُ في الحاجَةِ وَ تَذْهَبُ إلىٰ إبْراهيمَ عليه السلام فَتَضُمُّهُ إلَيْها وَ تُرْضِعُهُ ثُمَّ تَنْصَرِفُ. فَلَمّا تَحَرَّكَ أَتَتْهُ أُمُّهُ كَما كانَتْ تَأْتيهِ وَصَنَعَتْ كَما كانَتْ تَصْنَعُ، فَلَمّا أرادَتِ الانْصِرافَ أَخَذَ بِثَوْبِها فَقالَتْ لَهُ: مالَكَ؟ فَقالَ لَها: اذْهَبي بي مَعَكِ. فَقالَتْ لَهُ: حَتّىٰ أَسْتَأْمِرَ أَباكَ[1]».

فَلَمْ يَزَلْ إبْراهيمُ عليه السلام في الغَيْبَةِ مُخْفِياً لِشَخْصِهِ، كاتِماً لِأَمْرِهِ، حَتّىٰ ظَهَرَ فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ وَ أَظْهَرَ اللهُ قُدْرَتَهُ فيهِ، ثُمَّ غابَ عليه السلام الغَيْبَةَ الثّانِيَةَ. وَ ذٰلِكَ حينَ نَفاهُ الطّاغُوتُ عَنْ مِصْرَ فَقالَ: «وَ أَعْتَزِلُكُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ وَ أَدْعُو رَبّي عَسىٰ أَلّا أَكُونَ بِدُعاءِ رَبّي شَقِيّاً» قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «فَلَمّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ وَهَبْنا لَهُ إسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَكُلّاً جَعَلْنا نَبِيّاً * وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ

پدرش از حال کودک پرسش کرد و مادر گفت: او را به خاک سپردم و مدّتی به بهانهٔ حاجت بیرون می‌رفت و خود را به ابراهیم می‌رسانید و او را در آغوش می‌کشید و شیر می‌داد و برمی‌گشت و چون ابراهیم به راه افتاد، مادرش آمد و همان کارها را کرد امّا چون خواست برگردد، ابراهیم جامهٔ او را گرفت، مادر گفت چه می‌خواهی؟ گفت: مرا با خود ببر و او گفت بگذار تا از پدرت اجازه بگیرم.

و پیوسته ابراهیم در غیبت بود و خود را نهان می‌داشت و امرش را مکتوم می‌کرد تا آنگاه که ظهور کرد و فرمان خدای تعالی را آشکار نمود و خداوند قدرت خود را دربارهٔ وی نمایان ساخت، سپس دوباره غایب شد و آن وقتی بود که پادشاه طاغی او را از شهر بیرون کرد و ابراهیم گفت: از شما و آنچه جز خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم و پروردگار خود را می‌خوانم و امیدوارم با خواندن پروردگارم بدبخت نباشم و خدای تعالی فرمود: چون از آنها و آنچه که می‌پرستیدند کناره گرفت، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را پیامبر ساختیم و از رحمت خود بدانها بخشیدیم و برای ایشان لسان صدق علیّ قرار دادیم. که مقصود علیّ بن أبی‌طالب عليه السلام است، زیرا ابراهیم از خدای تعالی

۱ - تتمة الحديث في الكافي ج ۸ تحت رقم ۵۵۸ فليراجع.

صِدْقٍ عَلِيّاً»[1] يَعْنِي بِهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام لِأَنَّ إِبْراهِيمَ قَدْ كانَ دَعَا اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ لِسانَ صِدْقٍ فِي الآخِرِينَ فَجَعَلَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لَهُ وَ لِإِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيّاً فَأَخْبَرَ عَلِيٌّ عليه‌السلام بِأَنَّ القائِمَ هُوَ الحادِيعَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ وَ أَنَّهُ المَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، وَ أَنَّهُ تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ يَضِلُّ فيها أَقْوامٌ وَ يَهْتَدِي فيها آخَرُونَ، وَ أَنَّ هٰذا كائِنٌ كَما أَنَّهُ مَخْلُوقٌ، وَ أَخْبَرَ عليه‌السلام فِي حَدِيثِ كُمَيْلِ بْنِ زِيادٍ النَّخَعِيِّ: «أَنَّ الأَرْضَ لا تَخْلُو مِنْ قائِمٍ بِحُجَّةٍ إِمّا ظاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ خائِفٌ مَغْمُورٌ لِئَلاّ تَبْطُلَ حُجَجُ اللهِ وَ بَيِّناتُهُ» وَ قَدْ أَخْرَجْتُ هٰذَيْنِ الخَبَرَيْنِ فِي هٰذَا الكِتابِ بِأَسْنادِهِما فِي بابِ ما أَخْبَرَ بِهِ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام مِنْ وُقُوعِ الغَيْبَةِ وَكَرَّرْتُ ذِكْرَهُما لِلاحْتِياجِ إِلَيْهِ عَلىٰ أَثَرِ ما ذَكَرْتُ مِنْ قِصَّةِ إِبْراهِيمَ عليه‌السلام.

وَ لِإِبْراهِيمَ عليه‌السلام غَيْبَةٌ أُخْرىٰ سارَ فيها فِي البِلادِ وَحْدَهُ لِلْاعْتِبارِ.

خواسته بود که برایش در میان پسینیان زبان راستگوئی قرار دهد و خدای تعالی برای او و اسحاق و یعقوب لسان صدق علیّ را قرار داد و عليّ عليه‌السلام إخبار فرمود که قائم یازدهمین از فرزندان اوست و او همان کسی است که زمین را پراز عدل و داد می کند همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد و برای او غیبت و حیرتی است که اقوامی در آن گمراه شوند و دیگرانی هدایت یابند و این امر واقع خواهد شد همچنانکه او آفرید شده است و علی عليه‌السلام در حدیث کمیل بن زیاد نخعی إخبار فرموده است که زمین بدون حجّت نماند، آن حجّت یا ظاهر و مشهور است و یا آنکه نهان و مستور، برای آنکه حجّتهای خدا و نشانه های او از میان نرود. و من این دو خبر را با اسناد آن در این کتاب در باب اخبار امیرالمؤمنین عليه‌السلام از امر غیبت نقل کرده‌ام و در اینجا دوباره آنها را ذکر کردم، برای آنکه در دنبالهٔ داستان ابراهیم عليه‌السلام ذکر آنها لازم بود.

و برای ابراهیم عليه‌السلام غیبت دیگری است که برای اعتبار به تنهایی در بلاد مسافرت کرد.

---

۱ - مریم: ۴۹ ـ ۵۱.

۲ - حَدَّثَنا أَبي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُما - قالا : حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ جَميعاً ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ : «خَرَجَ إِبْراهيمُ عليه السلام ذاتَ يَوْمٍ يَسيرُ فِي الْبِلادِ لِيَعْتَبِرَ ، فَمَرَّ بِفَلاةٍ مِنَ الأَرْضِ فَإِذا هُوَ بِرَجُلٍ قائِمٍ يُصَلِّي قَدْ قَطَعَ إِلَى السَّماءِ صَوْتُهُ [1] وَ لِباسُهُ شَعْرٌ ، فَوَقَفَ عَلَيْهِ إِبْراهيمُ عليه السلام فَعَجِبَ مِنْهُ وَ جَلَسَ يَنْتَظِرُ فَراغَهُ فَلَمّا طالَ ذٰلِكَ عَلَيْهِ حَرَّكَهُ بِيَدِهِ وَ قالَ لَهُ : إِنَّ لِي حاجَةً فَخَفِّفْ قالَ : فَخَفَّفَ الرَّجُلُ وَ جَلَسَ إِبْراهيمُ ، فَقالَ لَهُ إِبْراهيمُ عليه السلام : لِمَنْ تُصَلِّي ؟ فَقالَ : لِإِلٰهِ إِبْراهيمَ ، فَقالَ : وَ مَنْ إِلٰهُ إِبْراهيمَ ؟ قالَ : الَّذي خَلَقَكَ وَ خَلَقَني . فَقالَ لَهُ إِبْراهيمُ : لَقَدْ أَعْجَبَني نَحْوُكَ ، وَ أَنَا أُحِبُّ أَنْ أُواخِيَكَ فِي اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، فَأَيْنَ مَنْزِلُكَ إِذا أَرَدْتُ زِيارَتَكَ وَ لِقاءَكَ ؟ فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ : مَنْزِلي خَلْفَ هٰذِهِ النُّطْفَةِ - وَ أَشارَ بِيَدِهِ إِلَى الْبَحْرِ - وَ أَمّا مُصَلّايَ فَهٰذَا الْمَوْضِعُ تُصيبُني فيهِ إِذا أَرَدْتَني إِنْ شاءَ اللهُ . ثُمَّ قالَ الرَّجُلُ لِإِبْراهيمَ : لَكَ حاجَةٌ ؟ فَقالَ

۲ - ابوحمزهٔ ثمالی از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: روزی ابراهیم عليه السلام بیرون رفت تا در بلاد سیر کند و عبرت گیرد و به یک بیابانی در سرزمینی رسید و بناگاه مردی را دید که ایستاده بود و نماز می خواند و فریادش تا آسمان بالا می رفت و لباسش پشمی بود. ابراهیم عليه السلام از کار او در شگفت شد و نشست و انتظار کشید تا او از نمازش فارغ شد و چون به طول انجامید او را با دستش حرکت داد و گفت: نمازت را کوتاه کن که مرا حاجتی است، فرمود: آن مرد نیز کوتاه کرد و ابراهیم با او نشست و گفت: برای که نماز می خوانی؟ گفت: برای خدای ابراهیم، گفت: خدای ابراهیم کیست؟ گفت آنکس که تو را و مرا آفرید. ابراهیم گفت: از تو خوشم آمده است و دوست دارم در راه خدای تعالی با تو برادری کنم، منزلت کجاست تا اگر خواستم به زیارت و ملاقات تو بیایم، آن مرد گفت: منزل من پشت این آب است - و با دستش به دریا اشاره کرد - ولی مصلّای من همینجاست و اگر خواستی مرا در همین موضع خواهی دید ان شاء الله، سپس آن مرد به ابراهیم گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم گفت: آری، آن

۱ - كذا و في الكافي «طوله» ، و القطع كما في الوافي : العمود ، ولعله تصحيف «رفع» .

إبراهيمُ: نَعَمْ، فَقالَ الرَّجُلُ: وَ ما هِيَ؟ قالَ لَهُ: تَدْعُوا اللهَ وَ أُؤَمِّنُ أَنَا عَلىٰ دُعائِكَ أَوْ أَدْعُو أَنَا وَ تُؤَمِّنُ أَنْتَ عَلىٰ دُعائي؟ فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ: وَ فيمَ نَدْعُوا اللهَ؟ فَقالَ لَهُ إبْراهيمُ: لِلْمُذْنِبينَ الْمُؤْمِنينَ، فَقالَ الرَّجُلُ: لا. فَقالَ إبْراهيمُ: وَ لِمَ؟ فَقالَ: لِأَنّي دَعَوْتُ اللهَ مُنْذُ ثَلاثِ سِنينَ بِدَعْوَةٍ لَمْ أَرَ إجابَتَها إلَى السّاعَةِ، وَ أَنَا أَسْتَحْيي مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ أَدْعُوَهُ بِدَعْوَةٍ حَتّىٰ أَعْلَمَ أَنَّهُ قَدْ أَجابَني، فَقالَ إبْراهيمُ: وَ فيما دَعَوْتَهُ؟ فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ: إنّي لَفي مُصَلّايَ هٰذا ذاتَ يَوْمٍ إذْ مَرَّبي غُلامٌ أَرْوَعُ، النُّورُ يَطْلُعُ مِنْ جَبْهَتِهِ، لَهُ ذُؤابَةٌ مِنْ خَلْفِهِ، وَ مَعَهُ بَقَرٌ يَسُوقُها كَأَنَّما دُهِنَتْ دَهْناً، وَ غَنَمٌ يَسُوقُها كَأَنَّما دُحِسَتْ دَحْساً قالَ: فَأَعْجَبَني ما رَأَيْتُ مِنْهُ فَقُلْتُ: يا غُلامُ لِمَنْ هٰذِهِ الْبَقَرُ وَ الْغَنَمُ؟ فَقالَ: لي[1] فَقُلْتُ: وَ مَنْ أَنْتَ! فَقالَ: أَنَا إسْماعيلُ بْنُ إبْراهيمَ خَليلِ الرَّحْمٰنِ عَزَّوَجَلَّ، فَدَعَوْتُ اللهَ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ ذٰلِكَ وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يُرِيَني خَليلَهُ، فَقالَ لَهُ إبْراهيمُ علیه‌السلام: فَأَنَا إبْراهيمُ خَليلُ الرَّحْمٰنِ وَ ذٰلِكَ الْغُلامُ ابْني، فَقالَ

مرد گفت: حاجت تو چیست؟ ابراهیم بدو گفت: یا تو خدا را بخوان و من آمین گویم و یا آنکه من می خوانم و تو بر دعای من آمین گو. آن مرد گفت: برای چه به درگاه خدا دعا کنیم؟ ابراهیم گفت: برای مؤمنان گنهکار، مرد گفت: خیر، ابراهیم گفت: برای چه؟ و او گفت: زیرا من خدا را سه سال است که خوانده‌ام و تاکنون اجابتی ندیده‌ام و من از خدای تعالی خجالت می کشم که دعای دیگری کنم، مگر آنکه بدانم مرا اجابت کرده است. ابراهیم گفت: دعای تو چیست؟ مرد گفت: من روزی در همین مصلّا بودم که نوجوانی بر من گذشت که با هیبت بود و نور از پیشانیش می درخشید، گیسوانش را در پشت سرش انداخته بود و گاوی را می راند که گویا آن را روغن زده بودند و گوسفندانی را می راند که فربه و گرانبهایند، از دیدار او تعجّب کردم و بدو گفتم: ای غلام! این گاو و گوسفند از کیست؟ گفت: از آن من است. گفتم: تو کیستی؟ گفت: من اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الله ام. در آن هنگام به درگاه خدا دعا کردم و مسئلت نمودم که خلیل خود را به من بنمایاند. ابراهیم گفت: من ابراهیم خلیل الله ام و آن نوجوان نیز پسر من است، آن مرد در این هنگام گفت: الحمد لله ربّ العالمین که دعای مرا اجابت

۱ – في الکافي ج ۸ ص ۳۹۲ تحت رقم ۵۹۱ «فقال لابراهيم».

الرَّجُلُ عِنْدَ ذٰلِكَ: الحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ العالَمِينَ الَّذي أجابَ دَعْوَتي، قالَ: ثُمَّ قَبَّلَ الرَّجُلُ صَفْحَتَيْ وَجْهِ إبْراهيمَ وَ عانَقَهُ، ثُمَّ قالَ: الآنَ فَنَعَمْ وادْعُ[۱] حَتّىٰ أُؤَمِّنَ عَلىٰ دُعائِكَ، فَدَعا إبْراهيمُ عليه السلام لِلْمُؤْمِنِينَ وَ المُؤْمِناتِ المُذْنِبِينَ مِنْ يَوْمِهِ ذٰلِكَ إلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ بِالمَغْفِرَةِ وَ الرِّضا عَنْهُمْ، قالَ: وَ أَمَّنَ الرَّجُلُ عَلىٰ دُعائِهِ، قالَ فَقالَ أبُوجَعْفَرٍ عليه السلام: فَدَعْوَةُ إبْراهيمَ بالِغَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ المُذْنِبِينَ مِنْ شيعَتِنا إلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ».

﴿ باب ۵ ﴾

* (في غَيْبَةِ يُوسُفَ عليه السلام) *

وَ أَمّا غَيْبَةُ يُوسُفَ عليه السلام فَإنَّها كانَتْ عِشْرِينَ سَنَةً لَمْ يَدَّهِنْ فيها وَ لَمْ يَكْتَحِلْ وَ لَمْ يَتَطَيَّبْ وَ لَمْ يَمَسَّ النِّساءَ حَتّىٰ جَمَعَ اللّٰهُ لِيَعْقُوبَ شَمْلَهُ، وَ جَمَعَ بَيْنَ يُوسُفَ وَ إخْوَتِهِ وَ أَبِيهِ وَ خالَتِهِ، كانَ مِنْها ثَلاثَةُ أيّامٍ فِي الجُبِّ، وَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنينَ، وَ فِي المُلْكِ باقي سِنِيهِ. وَ

کرد. فرمود: آنگاه مرد گونه‌های ابراهیم را بوسید و با وی معانقه کرد و سپس گفت: اکنون برای دعا آماده‌ام، دعا کن تا بر دعای تو آمین گویم و ابراهیم برای مؤمنین و مؤمنات گنهکار تا روز قیامت دعا کرد و مغفرت و رضای خداوند را برای آنها مسئلت نمود و آن مرد نیز بر دعای ابراهیم آمین گفت.

راوی گوید: امام محمّد باقر عليه السلام فرمود: دعای ابراهیم به شیعیان مؤمن و گنهکار ما تا روز قیامت خواهد رسید.

باب ۵

غیبت یوسف عليه السلام

امّا غیبت یوسف عليه السلام بیست سال به طول انجامید و در این مدّت یعقوب عليه السلام روغن بر گیسوان نزده و سرمه نکشیده و عطر استعمال نکرده و به زنان نزدیک نشده بود تا آنکه خدای تعالی پریشانی یعقوب را برطرف کرد و یوسف و برادرانش و پدر و مادر و خاله‌اش را به گرد یکدیگر جمع کرد. سه روز این غیبت را در چاه و چند سال آن را در زندان و باقی سنوات را در امارت بود. یوسف در مصر

۱ - في الكافي «فقم وادع».

كانَ هُوَ بِمِصرَ وَ يَعْقُوبُ بِفَلَسْطِينَ، وَ كانَ بَيْنَهُما مَسِيرَةُ تِسْعَةِ أَيّامٍ فَاخْتَلَفَتْ عَلَيْهِ الأَحْوالُ في غَيْبَتِهِ مِنْ إجْماعِ إخْوَتِهِ عَلى قَتْلِهِ ثُمَّ إلْقائِهِمْ إيّاهُ في غيابَتِ الجُبِّ، ثُمَّ بَيْعُهُمْ إيّاهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ، ثُمَّ بَلْواهُ بِفِتْنَةِ امْرَأةِ العَزيزِ، ثُمَّ بِالسِّجْنِ بِضْعَ سِنينَ، ثُمَّ صارَ إلَيْهِ بَعْدَ ذلِكَ مِلْكُ مِصْر[1]، وَ جَمَعَ اللهُ ـ تَعالىٰ ذِكْرُهُ ـ شَمْلَهُ وَ أراهُ تَأْويلَ رُؤياهُ.

۱ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ماجيلَوَيْهِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطّارُ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ الحَسَنِ بْنِ أَبانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الحَسَنِ الميثَمِيِّ، عَنِ الحَسَنِ الواسِطِيِّ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «قَدِمَ أَعْرابِيٌّ عَلىٰ يُوسُفَ لِيَشْتَرِيَ مِنْهُ طَعاماً فَباعَهُ. فَلَمّا فَرَغَ قالَ لَهُ يُوسُفُ: أَيْنَ مَنْزِلُكَ؟ قالَ لَهُ: بِمَوْضِعِ كَذا وَكَذا، قالَ: فَقالَ لَهُ: فَإذا مَرَرْتَ بِوادي كَذا وَكَذا فَقِفْ فَنادِ: يا يَعْقُوبُ! يا يَعْقُوبُ! فَإنَّهُ سَيَخْرُجُ إلَيْكَ رَجُلٌ عَظيمٌ جَميلٌ جَسيمٌ، وَسيمٌ، فَقُلْ لَهُ: لَقيتُ رَجُلاً بِمِصْرَ وَ هُوَ يُقْرِئُكَ السَّلامَ وَ يَقُولُ لَكَ: إنَّ وَديعَتَكَ عِنْدَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ لَنْ تَضيعَ، قالَ: فَمَضَى

بود و يعقوب در فلسطين و بين آنها نُه روز مسافت بود و در دوران غيبتش احوال مختلفى بر وى عارض شد. برادرانش اتّفاق كردند او را بكشند، سپس او را به چاه عميق انداختند، آنگاه او را به بهاى اندكى كه چند درهم معدود بود فروختند، بعد از آن گرفتارى زن عزيز مصر و چندين سال در زندان به سر بردن پيش آمد و سپس امير مصر گرديد و خداى تعالى اوضاع پريشان او را سامان داد و تأويل خوابش را به وى نماياند.

۱ ـ هشام بن سالم از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود: يک اعرابى به نزد يوسف آمد تا از او طعامى بخرد و به او فروخت و چون از آن كار فارغ شد يوسف بدو گفت: منزلت كجاست؟ او گفت: در فلان مكان، فرمود: يوسف به او گفت: چون به فلان وادى رسيدى بايست و فرياد كن: اى يعقوب! اى يعقوب! مرد بزرگوار نيكومنظر و تنومند و خوش چهره‌اى خواهد آمد و به او بگو: من در مصر مردى را ملاقات كردم كه به شما سلام رسانيد و گفت: امانت تو نزد خداى تعالى ضايع نشده است. فرمود: اعرابى رفت و بدان موضع رسيد و به غلامانش

۱ ـ مراد مُلك عزيز است نه فرعون پادشاه مصر.

الأَعْرابِيُّ حَتّى انْتَهىٰ إِلَى المَوْضِعِ فَقالَ لِغِلْمانِهِ: احْفَظُوا عَلَيَّ الإِبِلَ ثُمَّ نادىٰ: يا يَعْقُوبُ! يا يَعْقُوبُ! فَخَرَجَ إِلَيْهِ رَجُلٌ أَعْمىٰ طَوِيلٌ جَسِيمٌ جَمِيلٌ يَتَّقِي الحائِطَ بِيَدِهِ حَتّىٰ أَقْبَلَ. فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ: أَنْتَ يَعْقُوبُ؟ قالَ: نَعَمْ. فَأَبْلَغَهُ ما قالَ لَهُ يُوسُفُ. قالَ: فَسَقَطَ مَغْشِيّاً عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفاقَ فَقالَ: يا أَعْرابِيُّ أَلَكَ حاجَةٌ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ؟ فَقالَ لَهُ: نَعَمْ إِنِّي رَجُلٌ كَثِيرُ المالِ وَلِيَ ابْنَةُ عَمٍّ لَيْسَ يُولَدُ لِي مِنْها وَ أُحِبُّ أَنْ تَدْعُوَ اللهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَلَداً. قالَ: فَتَوَضَّأَ يَعْقُوبُ وَصَلّىٰ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ دَعَا اللهَ عَزَّوَجَلَّ. فَرُزِقَ أَرْبَعَةَ أَبْطُنٍ أَوْ قالَ: سِتَّةَ أَبْطُنٍ فِي كُلِّ بَطْنٍ اثْنانِ.

فَكانَ يَعْقُوبُ عليه السلام يَعْلَمُ أَنَّ يُوسُفَ عليه السلام حَيٌّ لَمْ يَمُتْ وَ أَنَّ اللهَ - تَعالىٰ ذِكْرُهُ - سَيُظْهِرُهُ لَهُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ وَ كانَ يَقُولُ لِبَنِيهِ: «إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللهِ ما لا تَعْلَمُونَ»(۱). وَ كانَ أَهْلُهُ وَ أَقْرِباؤُهُ يُفَنِّدُونَهُ عَلىٰ ذِكْرِهِ لِيُوسُفَ حَتّىٰ أَنَّهُ لَمّا وَجَدَ رِيحَ يُوسُفَ قالَ: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ -

گفت: شترها را نگه دارید، سپس فریاد زد: ای یعقوب! ای یعقوب! مرد نابینای بلند قامت و نیکومنظری در حالی که دستش به دیوار بود پیش آمد، مرد به او گفت: آیا تو یعقوبی؟ گفت: آری، آنگاه پیام یوسف را بدو رسانید.

فرمود: یعقوب بیهوش بر زمین افتاد و چون به هوش آمد گفت: ای اعرابی! آیا از خدای تعالی حاجتی داری؟ گفت: آری، من مردی ثروتمندم و زنم دختر عموی من است و تا کنون فرزندی برایم نزائیده است، دوست دارم دعا کنی تا خداوند فرزندی به من عطا کند. فرمود: یعقوب وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارد سپس به درگاه خدای تعالی دعا کرد و زنش چهارشکم یا فرمود شش شکم حامله شد و هر بار نیز دوقلو زائید.

پس یعقوب می دانست که یوسف نمرده و زنده است و خدای تعالی پس از یک دوره غیبت او را به زودی ظاهر می سازد و به فرزندانش می گفت: من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید و خاندان و خویشانش به واسطهٔ آنکه از یوسف یاد می کرد او را خرفت می شمردند تا آنگاه که بوی یوسف را استشمام کرد و گفت: من بوی یوسف را می یابم اگر مرا کم عقل و نادان ندانید،

۱ - یوسف: ۹۸.

يُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ * قالُوا تَاللهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلالِكَ الْقَدِيمِ * فَلَمّا أَنْ جاءَ الْبَشِيرُ» وَ هُوَ يَهُودا ابْنُهُ وَ أَلْقىٰ قَمِيصَ يُوسُفَ «عَلىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً * قالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللهِ ما لا تَعْلَمُونَ»[1].

٢ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ماجيلَوَيْهِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطّارُ قالَ: حَدَّثَنا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعيلَ بْنِ بَزيعٍ، عَنْ أَبي إِسْماعيلَ السَّرّاجِ، عَنْ بِشْرِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ ـ الْجُعْفِيِّ أَظُنُّهُ ـ[2] عَنْ أَبي ـ عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «سَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَتَدْري ما كانَ قَميصُ يُوسُفَ عليه السلام؟ قُلْتُ: لا، قالَ: إِنَّ إِبْراهيمَ عليه السلام لَمّا أُوقِدَتْ لَهُ النّارُ أَتاهُ جَبْرَئيلُ عليه السلام بِثَوْبٍ مِنْ ثِيابِ الْجَنَّةِ وَ أَلْبَسَهُ إِيّاهُ فَلَمْ يَضُرَّهُ مَعَهُ حَرٌّ وَ لا بَرْدٌ. فَلَمّا حَضَرَ إِبْراهيمَ الْمَوْتُ جَعَلَهُ في تَميمَةٍ وَ عَلَّقَهُ إِسْحاقَ، وَ عَلَّقَهُ إِسْحاقُ عَلىٰ يَعْقُوبَ. فَلَمّا وُلِدَ لِيَعْقُوبَ يُوسُفُ عَلَّقَهُ عَلَيْهِ، وَ كانَ في عَضُدِهِ حَتّىٰ كانَ مِنْ أَمْرِهِ ما كانَ. فَلَمّا أَخْرَجَ يُوسُفُ الْقَميصَ مِنَ التَّميمَةِ، وَجَدَ يَعْقُوبُ ريحَهُ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: «إِنّي لَأَجِدُ ريحَ يُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ»[3]. فَهُوَ ذٰلِكَ الْقَميصُ الَّذي أُنْزِلَ مِنَ

گفتند: به خدا سوگند که تو در بيراههٔ قديم خود هستى و چون بَشير آمد که همان پسرش، يهودا بود و پيراهن يوسف را به رويش انداخت و دو مرتبه بينا گرديد، گفت: آيا به شما نگفتم که من از جانب خدا چيزى را مى دانم که شما نمى دانيد؟

٢ ـ مفضّل از امام صادق عليه السلام روايت کرده که فرمود: آيا مى دانيد که پيراهن يوسف چه بود؟ گفتم: خير، فرمود: چون آتش براى ابراهيم افروخته شد، جبرئيل برايش يک جامهٔ بهشتى آورد و بر او پوشانيد و به واسطهٔ آن سرما و گرما بر وى زيان نمى‌رسانيد و چون مرگ ابراهيم عليه السلام فرا رسيد آن را در بازوبندى نهاد و بر اسحاق آويخت، اسحاق نيز آن را بر يعقوب آويخت و هنگامى که يوسف به دنيا آمد، يعقوب آن را بر يوسف آويخت و آن در بازوى وى بسته بود تا کارش بدانجا کشيده شد و چون يوسف آن پيراهن را از ميان آن بازوبند بيرون کشيد، يعقوب رائحهٔ آن را استشمام کرد و اين همان قول خداى

١ ـ يوسف: ٩٥ ـ ٩٨. ٢ ـ في الكافي ج ١ ص ٢٣٢ «عن المفضل بن عمر، عن أبي عبدالله عليه السلام».
٣ ـ يوسف: ٩٥ و التفنيد: النسبة الى الفند و هو نقصان عقل يحدث من الهرم.

الجَنَّةِ. قالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ فَإلىٰ مَنْ صارَ ذٰلِكَ القَميصُ؟ قالَ: إلىٰ أهْلِهِ، ثُمَّ قالَ: كُلُّ نَبِيٍّ وَرِثَ عِلْماً أوْ غَيْرَهُ فَقَدِ انْتَهىٰ إلىٰ [آلِ] مُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله».

فَرُوِيَ: «أنَّ القائِمَ عليه السلام إذا خَرَجَ يَكُونُ عَلَيْهِ قَميصُ يُوسُفَ، وَمَعَهُ عَصا مُوسىٰ، وَخاتَمُ سُلَيْمانَ عليهما السلام».

وَ الدَّليلُ عَلىٰ أنَّ يَعْقُوبَ عليه السلام عَلِمَ بِحَياةِ يُوسُفَ عليه السلام وَ أنَّهُ إنَّما غُيِّبَ عَنْهُ لِبَلْوىٰ وَ اخْتِبارٍ: أنَّهُ لَمّا رَجَعَ إلَيْهِ بَنُوهُ يَبْكُونَ قالَ لَهُمْ: يا بَنِيَّ لِمَ تَبْكُونَ وَ تَدْعُونَ بِالْوَيْلِ؟ وَ مالي ما أرىٰ فيكُمْ حَبيبي يُوسُفَ؟ «قالُوا يا أبانا إنّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنا يُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأكَلَهُ الذِّئْبُ وَ ما أنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ كُنّا صادِقينَ». وَ هٰذا قَميصُهُ قَدْ أتَيْناكَ بِهِ، قالَ: ألْقُوهُ إلَيَّ، فَألْقَوْهُ إلَيْهِ وَ ألْقاهُ عَلىٰ وَجْهِهِ فَخَرَّ مَغْشِيّاً عَلَيْهِ. فَلَمّا أفاقَ قالَ لَهُمْ: يا بَنِيَّ ألَسْتُمْ تَزْعُمُونَ أنَّ الذِّئْبَ قَدْ أكَلَ حَبيبي يُوسُفَ؟ قالُوا: نَعَمْ، قالَ: مالي لا أشَمُّ ريحَ-

---

تعالى است که «إنِّي لَأجِدُ ريحَ يُوسُفَ لَوْلا أنْ تُفَنِّدُونِ» و آن این پیراهن بود که از بهشت آمده بود. راوی گوید: گفتم فدای شما آن پیراهن به که رسید؟ فرمود: به اهلش و سپس فرمود: هر پیامبری که علمی یا چیز دیگری را به ارث برد همه به محمّد صلّی الله علیه و آله و یا آل محمّد علیهم السلام رسید.

و روایت شده است که چون قائم علیه السلام ظهور کند پیراهن یوسف در بر اوست و عصای موسی و خاتم سلیمان علیهما السلام همراه اوست.

دلیل آنکه یعقوب علیه السلام می دانست که یوسف علیه السلام زنده است و برای ابتلاء و آزمایش از او غائب شده است این است که وقتی فرزندانش گریان به نزد او آمدند به ایشان گفت: ای فرزندانم! چرا گریه می کنید و واویلا براه انداخته اید و چرا عزیزم یوسف را در میان شما نمی بینم؟ گفتند: ای پدر! ما رفتیم مسابقه بدهیم و یوسف را بر سر کالای خود گذاشتیم و گرگ او را خورد و تو حرف ما را باور نمی کنی گرچه راستگو باشیم و این پیراهن اوست که برایت آورده ایم. گفت: آن را به من دهید و بدو دادند و آن را بر صورت خود نهاد و بیهوش بر زمین افتاد، وقتی به هوش آمد به آنها گفت: ای پسران من! آیا شما نمی پندارید که عزیزم یوسف را گرگ دریده است؟ گفتند: چرا، گفت: پس چرا بوی گوشت او به

لَحْمِهِ ؟ ! وَ مالي أرىٰ قَميصَهُ صَحيحاً ؟ هَبُوا أنَّ القَميصَ انْكَشَفَ مِنْ أسْفَلِهِ أرَأيْتُمْ ما كانَ في مَنْكِبَيْهِ وَ عُنُقِهِ كَيْفَ خَلَصَ إلَيْهِ الذِّئْبُ مِنْ غَيْرِ أنْ يَخْرِقَهُ . إنَّ هٰذَا الذِّئْبَ لَمَكْذُوبٌ عَلَيْهِ ، وَ إنَّ ابْني لَمَظْلُومٌ «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أنْفُسُكُمْ أمْراً فَصَبْرٌ جَميلٌ وَ اللهُ المُسْتَعانُ عَلىٰ ما تَصِفُونَ» وَ تَوَلّىٰ عَنْهُمْ لَيْلَتَهُمْ تِلْكَ لا يُكَلِّمُهُمْ وَ أقْبَلَ يَرْثي يُوسُفَ وَ يَقُولُ : حَبيبيَ يُوسُفُ الَّذي كُنْتُ اُوثِرُهُ عَلىٰ جَميعِ أوْلادي فَاخْتُلِسَ مِنّي ، حَبيبيَ يُوسُفُ الَّذي كُنْتُ أرْجُوهُ مِنْ بَيْنِ أوْلادي فَاخْتُلِسَ مِنّي ، حَبيبيَ يُوسُفُ الَّذي اُوَسِّدُهُ يَميني وَ اُدَثِّرُهُ بِشِمالي فَاخْتُلِسَ مِنّي ، حَبيبيَ يُوسُفُ الَّذي كُنْتُ اُونِسُ بِهِ وَحْدَتي فَاخْتُلِسَ مِنّي ، حَبيبيَ يُوسُفُ لَيْتَ شِعْري في أيِّ الجِبالِ طَرَحُوكَ ، أمْ في أيِّ البِحارِ غَرَّقُوكَ ، حَبيبيَ يُوسُفُ لَيْتَني كُنْتُ مَعَكَ فَيُصيبُني الَّذي أصابَكَ .

مشامم نمی رسد و چرا پیراهن او را صحیح و سالم می بینم ؟ فرض کنید پیراهن از طرف پائین از تنش بیرون آمده باشد ، چگونه گریبان و سرشانه هایش پاره نشده است و چگونه گرگ می تواند او را بدرد و پیراهنش پاره نشده باشد ؟ این گرگ دروغ است و فرزندم مظلوم است . نفس سرکشتان شما را فریفته است ، من صبر جمیل پیشه می کنم و خدا بر آنچه وصف می کنید یاری کننده است . آن شب از آنها روی گردان شد و با آنها سخن نگفت و بر یوسف مرثیه سرایی می کرد و می گفت :

حبیبم ای یوسفی که ترا بر جمیع فرزندانم برگزیدم و او را از من ربودند ! حبیبم ای یوسفی که در بین فرزندانم به تو امیدوار بودم و او را از من ربودند ! حبیبم ای یوسفی که دست راستم را زیر سرش می نهادم و دست چپم او را نوازش می کرد و او را از من ربودند !

حبیبم ای یوسفی که در تنهایی انیس من بود و او را از من ربودند ! حبیبم ای یوسف ! ای کاش می دانستم که تو را در کدام کوه رها کرده اند ! یا در کدام دریا غرق کرده اند !

حبیبم یوسف ! ای کاش با تو بودم و بلایی که به تو رسیده به من نیز می رسید !

وَ مِنَ الدَّليلِ عَلىٰ أَنَّ يَعْقُوبَ عليه السلام عَلِمَ بِحَياةِ يُوسُفَ عليه السلام وَ أَنَّهُ فِي الغَيْبَةِ قَوْلُهُ: «عَسَى اللهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً»[۱]، وَ قَوْلُهُ لِبَنِيهِ: «يا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لاٰ تَيْأَسُوا مِنْ رَوحِ اللهِ إِنَّهُ لاٰ يَيْأَسُ مِنْ رَوحِ اللهِ إِلاّٰ القَوْمُ الكافِرُونَ»[۲].

وَ قالَ الصّادِقُ عليه السلام: «إِنَّ يَعْقُوبَ عليه السلام قالَ لِمَلَكِ المَوْتِ: أَخْبِرْنِي عَنِ الأَرْواحِ تَقْبِضُها مُجْتَمِعَةً أَوْ مُتَفَرِّقَةً؟ قالَ: بَلْ مُتَفَرِّقَةً قالَ: فَهَلْ قَبَضْتَ رُوحَ يُوسُفَ فِي جُمْلَةِ ما قَبَضْتَ مِنَ الأَرْواحِ؟ قالَ: لاٰ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ قالَ لِبَنِيهِ: «يا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ».

فَحالُ العارِفِينَ فِي وَقْتِنا هٰذا بِصاحِبِ زَمانِنا الغائِبِ عليه السلام حالُ يَعْقُوبَ عليه السلام فِي مَعْرِفَتِهِ بِيُوسُفَ وَ غَيْبَتِهِ، وَ حالُ الجاهِلِينَ بِهِ وَ بِغَيْبَتِهِ وَ المُعانِدِينَ فِي أَمْرِهِ حالُ أَهْلِهِ وَ أَقْرِبائِهِ[۳] الَّذِينَ بَلَغَ مِنْ جَهْلِهِمْ بِأَمْرِ يُوسُفَ وَ غَيْبَتِهِ حَتّىٰ قالُوا لِأَبِيهِمْ يَعْقُوبَ: «تَاللهِ

و دلیل دیگر بر آنکه یعقوب عليه السلام می دانست که یوسف عليه السلام زنده و در غیبت است این سخن اوست که گفت: امید است که خداوند همه را به من برساند، و سخن دیگر او که به فرزندانش گفت: ای فرزندانم بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نا‌امید نباشید که از رحمت خدا جز قوم کافر نا‌امید نباشند.

و امام صادق عليه السلام فرمود: یعقوب عليه السلام به ملک‌الموت گفت: به من بگو که مردم را مجتمعاً قبض روح می کنی و یا جدا جدا؟ گفت: جدا جدا، گفت: در زمرهٔ کسانی که قبض روح کردی آیا روح یوسف بود؟ گفت: خیر، اینجا بود که به فرزندانش گفت: بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید.

پس حالِ کسانی که امروزه عارف به امام زمان غائب عليه السلام هستند، مانند حال یعقوب است که به یوسف و غیبتش عارف بود و حال جاهلان به او و به غیبتش و دشمنان امر او، حال خاندان و خویشان اوست که کار جهالت آنها دربارهٔ یوسف و غیبت وی به جایی رسید که به پدرشان یعقوب گفتند: به خدا

۱ - یوسف: ۸۴. ۲ - یوسف: ۸۸.

۳ - في بعض النسخ «حال اخوة يوسف».

إِنَّكَ لَفِي ضَلالِكَ القَدِيمِ». وَ قَوْلُ يَعْقُوبَ ـ لَمَّا أَلْقَى البَشِيرُ قَمِيصَ يُوسُفَ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً: «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللهِ مالاَ تَعْلَمُونَ» دَلِيلٌ عَلَىٰ أَنَّهُ قَدْ كانَ عَلِمَ أَنَّ يُوسُفَ حَيٌّ وَ أَنَّهُ إِنَّمَا غُيِّبَ عَنْهُ لِلْبَلْوىٰ وَ الامْتِحانِ.

۳ ـ حَدَّثَنا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالاَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ هِلالٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي نَجْرانَ، عَنْ فَضالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ سَدِيرٍ قالَ: «سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ فِي القائِمِ سُنَّةً مِنْ يُوسُفَ، قُلْتُ: كَأَنَّكَ تَذْكُرُ خَبَرَهُ أَوْ غَيْبَتَهُ؟ فَقالَ لِي: وَ ما تُنْكِرُ هٰذِهِ الأُمَّةُ أَشْباهُ الخَنازِيرِ أَنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ كانُوا أَسْباطاً أَوْلادَ أَنْبِياءَ تاجَرُوا يُوسُفَ وبايَعُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتّىٰ قالَ لَهُمْ: «أَنَا يُوسُفُ وَ هٰذا أَخِي» فَما تُنْكِرُ هٰذِهِ الأُمَّةُ أَنْ يَكُونَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِي وَقْتٍ مِنَ الأَوْقاتِ يُرِيدُ أَنْ يَسْتُرَ حُجَّتَهُ عَنْهُمْ، لَقَدْ كانَ يُوسُفُ يَوْماً مَلِكَ مِصْرَ وَ كانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ والِدِهِ مَسِيرَةُ ثَمانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً فَلَوْ أَرادَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالى أَنْ يُعَرِّفَهُ مَكانَهُ لَقَدَرَ عَلىٰ ذٰلِكَ وَ اللهِ لَقَدْ سارَ يَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ عِنْدَ البِشارَةِ فِي تِسْعَةِ أَيّامٍ إِلىٰ

سوگند که تو در گمراهی دیرین خود هستی.

و سخن یعقوب آنگاه که بشیر پیراهن یوسف را بر روی یعقوب انداخت و او بینا شد و گفت: آیا به شما نگفتم که من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید، دلیلی است بر آنکه او می دانست یوسف زنده است و برای گرفتاری و آزمایش غایب شده است.

۳ ـ سدیر از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: در قائم سنّتی از یوسف است، گفتم: گویا خبر او یا غیبت او را ذکر می‌کنید؟ فرمود: این مردم خوک صفت منکر نیستند که برادران یوسف اسباط و اولاد پیامبران بودند، با یوسف که برادرشان بود و آنها هم برادر وی بودند تجارت کرده و دادوستد نمودند و وی را نشناختند تا آنگاه که گفت: من یوسفم و اینهم برادر من است! پس چرا منکر می‌شوند که خدای تعالی در روزگاری بخواهد حجّتش را از آنها پنهان کند؟ یوسف روزی پادشاه مصر بود و بین او و پدرش هجده روز فاصله بود و اگر خدای تعالی می خواست که مکان وی را به او بنمایاند می توانست، به خدا

مِصْرَ. فَما تُنْكِرُ هٰذِهِ الاُمَّةُ أَنْ يَكُونَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يَفْعَلُ بِحُجَّتِهِ ما فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَكُونَ يَسِيرُ فِيما بَيْنَهُمْ وَ يَمْشِي فِي أَسْواقِهِمْ وَ يَطَأُ بُسُطَهُمْ وَ هُمْ لا يَعْرِفُونَهُ حَتّى يَأْذَنَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ نَفْسَهُ كَما أَذِنَ لِيُوسُفَ عليه السلام حِينَ قالَ لَهُمْ: «هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ * قالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ * قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هٰذا أَخِي[1]».

﴿ باب ٦ ﴾[2]

* (فِي غَيْبَةِ مُوسىٰ عليه السلام) *

وَ أَمّا غَيْبَةُ مُوسَى النَّبِيِّ عليه السلام فَإِنَّهُ:

١ - حَدَّثَنا الحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رحمه الله - قالَ: حَدَّثَنا أَبِي قالَ: حَدَّثَنا أَبُوسَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيادٍ الآدَمِيُّ الرّازِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ النَّسائِيُّ[3]، عَنْ أَبِيهِ آدَمَ بْنِ أَبِي إِياسٍ قالَ: حَدَّثَنا المُبارَكُ بْنُ فَضالَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ سَيِّدِ العابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشُّهَداءِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الوَصِيِّينَ أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ «قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: لَمّا

سوگند وقتی به یعقوب و فرزندانش مژده رسید، نُه روزه خودشان را به مصر رسانیدند، چرا این مردم منکرند که خدای تعالی با حجّت خود همان کند که با یوسف کرد؟ در بین ایشان گردش کند و در بازارهای آنها راه رود و بر بساط آنها پا نهد و آنها او را نشناسند تا آنگاه که خدای تعالی به او اذن دهد که خود را به آنها معرّفی سازد همان گونه که به یوسف اذن داد آنگاه که به ایشان گفت: آیا می دانید آنگاه که نادان بودید چه بر سر یوسف و برادرش آوردید؟ گفتند: آیا تو خودت یوسف نیستی؟ گفت: من یوسفم و اینهم برادر من است!

باب ۶

غیبت موسی عليه السلام

۱- امیرالمؤمنین عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کند که فرمود: وقتی وفات

١ - يوسف: ٩٠.   ٢ - النسخ مختلفة في عنوان الابواب و هنا في بعضها «الباب الاول» و في بعضها «الباب الثاني» و في بعضها «باب» فقط، و في بعضها «باب» مع الرقم الهندسي.

٣ - كذا و الظاهر أنه عبيد بن آدم بن اياس العسقلاني فصحف و ليس هو محمّد بن آدم ابن سليمان ←

حَضَرَتْ يُوسُفَ عليه السلام الوَفاةُ جَمَعَ شيعَتَهُ وَ أَهْلَ بَيتِهِ فَحَمِدَاللهَ وَ أَثنىٰ عَلَيْهِ، ثُمَّ حَدَّثَهُمْ بِشِدَّةٍ تَنالُهُمْ، يُقْتَلُ فيهَا الرِّجالُ وَ تُشَقُّ بُطُونُ الحَبالىٰ وَ تُذْبَحُ الأَطْفالُ حَتّىٰ يَظْهَرَ اللهُ الحَقَّ فِي القائِمِ مِنْ وُلْدِ لاوِيَ بْنِ يَعْقُوبَ، وَ هُوَ رَجُلٌ أَسْمَرُ طِوالٌ، وَ نَعَتَهُ لَهُمْ بِنَعْتِهِ، فَتَمَسَّكُوا بِذٰلِكَ وَ وَقَعَتِ الغَيْبَةُ وَ الشِّدَّةُ عَلىٰ بَني إِسْرائيلَ، وَ هُمْ مُنْتَظِرُونَ قيامَ القائِمِ أَرْبَعَ مِائَةِ سَنَةٍ حَتّىٰ إِذا بُشِّرُوا بِوِلادَتِهِ وَ رَأَوا عَلاماتِ ظُهُورِهِ، وَ اشْتَدَّتْ عَلَيْهِمُ البَلْوىٰ، وَ حُمِلَ عَلَيْهِمْ بِالخَشَبِ وَ الحِجارَةِ، وَ طُلِبَ الفَقيهُ الَّذي كانُوا يَسْتَرِيحُونَ إِلىٰ أَحاديثِهِ فَاسْتَتَرَ، وَ راسَلُوهُ فَقالُوا: كُنّا مَعَ الشِّدَّةِ نَسْتَرِيحُ إِلىٰ حَديثِكَ، فَخَرَجَ بِهِمْ إِلىٰ بَعضِ الصَّحارِيّ وَ جَلَسَ يُحَدِّثُهُمْ حَديثَ القائِمِ وَ نَعْتِهِ وَ قُرْبَ الأَمْرِ، وَ كانَتْ لَيْلَةً قَمْراءَ، فَبَيْناهُم كَذٰلِكِ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمْ مُوسىٰ عليه السلام وَ كانَ فِي ذٰلِكَ الوَقْتِ حَديثَ السِّنِّ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْ دارِ فِرْعَونَ يَظْهَرُ النُّزْهَةَ فَعَدَلَ عَنْ مَوْكَبِهِ وَ أَقْبَلَ إِلَيْهِمْ وَ تَحْتَهُ بَغْلَةٌ وَ عَلَيْهِ طَيْلَسانُ

یوسف علیه السلام فرار رسید شیعیان و خاندان خود را جمع کرد و حمد و ثنای الهی به جای آورد و سپس به آنها گفت: سختی شدیدی به آنها خواهد رسید که در آن مردانشان را بکشند و شکم زنان باردارشان را پاره کنند و کودکانشان را سر ببرند تا آنگاه که خداوند حقّ را در قائم که از فرزندان لاوی بن یعقوب است ظاهر سازد و او مردی گندمگون و بلندقامت است و صفات او را بر شمرد، پس ایشان به آن وصیّت متمسّک شدند و غیبت و شدّت بر بنی اسرائیل واقع شد و آنها مدّت چهارصدسال منتظر قیام قائم بودند تا آنکه ولادت او را بشارت دادند و علامات ظهورش را مشاهده کردند و سختی آنها شدّت یافت و با سنگ و چوب به ایشان حمله کردند و فقیهی که به احادیث او آرامش می یافتند تحت تعقیب قرار گرفت و او مخفی شد و با او نامه نگاری کردند و گفتند: ما در گرفتاریها به کلام تو آرامش می یافتیم، پس آن فقیه ایشان را به بیابانها برد و نشست و با آنها حدیث قائم و صفات او و نزدیکی ظهور او را می گفت و آن شب شبی مهتاب بود و در این میانه موسی علیه السلام درآمد و در این هنگام او نوجوان بود و از سرای فرعون به پشت گردشگاه آمد و از موکب خود کناره گرفت و در حالی که سوار

← الجهني المصيصي الّذي روى عن سعيد بن جبير.

خَزٌّ، فَلَمّا رآهُ الفَقيهُ عَرَفَهُ بِالنَّعْتِ فَقامَ إلَيْهِ وَ انْكَبَّ عَلىٰ قَدَمَيْهِ فَقَبَّلَهُما، ثُمَّ قالَ: الحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي لَمْ يُمِتْني حَتّىٰ أَرانيكَ، فَلَمّا رَأَى الشّيعَةُ ذٰلِكَ عَلِمُوا أَنَّهُ صاحِبُهُمْ فَأَكَبُّوا عَلَى الأَرْضِ شُكْراً لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ، فَلَمْ يَزِدْهُمْ عَلىٰ أَنْ قالَ: أَرْجُو أَنْ يُعَجِّلَ اللّٰهُ فَرَجَكُمْ، ثُمَّ غابَ بَعْدَ ذٰلِكَ، وَ خَرَجَ إلىٰ مَدينَةِ مَدْيَنَ فَأَقامَ عِنْدَ شُعَيْبٍ ما أَقامَ، فَكانَتِ الغَيْبَةُ الثّانِيَةُ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنَ الأُولىٰ وَ كانَتْ نَيِّفاً وَ خَمْسينَ سَنَةً، وَ اشْتَدَّتِ البَلْوىٰ عَلَيْهِمْ، وَ اسْتَتَرَ الفَقيهُ فَبَعَثُوا إلَيْهِ أَنَّهُ لاصَبْرَ لَنا عَلَى اسْتِتارِكَ عَنّا، فَخَرَجَ إلىٰ بَعضِ الصَّحاري وَ اسْتَدْعاهُمْ وَ طَيَّبَ نُفُوسَهُمْ، وَ أَعْلَمَهُمْ أَنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحىٰ إلَيَّ أَنَّهُ مُفَرِّجٌ عَنْهُمْ بَعْدَ أَرْبَعينَ سَنَةً، فَقالُوا بِأَجْمَعِهِمْ: الحَمْدُلِلّٰهِ، فَأَوْحَى اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ إلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: قَدْ جَعَلْتُها ثَلاثينَ سَنَةً لِقَوْلِهِمْ: «الحَمْدُلِلّٰهِ»، فَقالُوا: كُلُّ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ، فَأَوْحَى اللّٰهُ إلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: قَدْ جَعَلْتُها عِشْرينَ سَنَةً، فَقالُوا: لا يَأْتي بِالخَيْرِ إلّا اللّٰهُ، فَأَوْحَى اللّٰهُ إلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: قَدْ جَعَلْتُها عَشْراً،

بر قاطری بود و طیلسان خزی بر دوش داشت به نزد ایشان آمد، چون آن فقیه او را بدید، از صفاتش او را شناخت، برخاست و بر قدوم او افتاد و بر آن بوسه داد و گفت: سپاس خدایی را که مرا از دنیا نبرد تا آنکه تو را به من نشان داد و چون پیروانش چنین دیدند دانستند که او صاحب ایشان است و به شکرانهٔ خدای تعالی بر زمین افتادند و موسی علیه‌السلام جز این نگفت که امیدوارم خداوند در فَرَج شما تعجیل کند و بعد از آن غایب شد و به شهر مدین رفت و آن سالیان را نزد شعیب مقام کرد و این غیبت دوم از غیبت اوّلی بر آنها سخت تر بود و آن پنجاه و چند سال مقدّرگشت، و گرفتاری آنها شدّت گرفت و آن فقیه نیز خود را مخفی ساخت و کسی را به نزد او فرستادند و گفتند ما بر استتار تو شکیبایی نداریم، پس به بیابانی بیرون شد و آنها را خواست و آنها را خوشدل ساخت و به آنها اعلام کرد که خدای تعالی به او وحی کرده است که پس از چهل سال فرج ایشان را خواهد رسانید همگی گفتند: الحمد للّٰه و خدای تعالی وحی فرمود که به ایشان بگو بخاطر الحمدللّٰه که بر زبان جاری کردید آن را به سی سال تقلیل دادم، گفتند: كُلّ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ، هر نعمتی از جانب خداوند است، وحی آمد که به آنها بگو آن را بیست سال کاهش دادم، گفتند: لا يَأْتي بِالْخَيْرِ إلّا اللّٰهُ این خداست که خیر جاری

فَقالُوا: لا يَصْرِفُ السُّوءَ إلّا اللهُ، فَأَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: لا تَبْرَحُوا فَقَدْ أَذِنْتُ لَكُم في فَرَجِكُمْ، فَبَيْناهُمْ كَذٰلِكَ إِذْ طَلَعَ مُوسىٰ عليه السلام راكِباً حِماراً، فَأَرادَ الفَقيهُ أَنْ يُعَرِّفَ الشِّيعَةَ ما يَسْتَبْصِرُونَ بِهِ فيهِ، وَ جاءَ مُوسىٰ حَتّىٰ وَقَفَ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ فَقالَ لَهُ الفَقيهُ: مَااسْمُكَ؟ فَقالَ: مُوسىٰ، قالَ: ابْنُ مَنْ؟ قالَ: ابْنُ عِمْرانَ، قالَ: ابْنُ مَنْ؟ قالَ: ابْنُ قاهِثَ بْنِ لاوِي بْنِ يَعْقُوبَ، قالَ: بِماذا جِئْتَ؟ قالَ: جِئْتُ بِالرِّسالَةِ مِنْ عِنْدِاللهِ عَزَّوَجَلَّ، فَقامَ إِلَيْهِ فَقَبَّلَ يَدَهُ، ثُمَّ جَلَسَ بَيْنَهُمْ فَطَيَّبَ نُفُوسَهُمْ وَ أَمَرَهُمْ أَمْرَهُ ثُمَّ فَرَّقَهُمْ، فَكانَ بَيْنَ ذٰلِكَ الوَقْتِ وَ بَيْنَ فَرَجِهِمْ بِغَرَقِ فِرْعَوْنَ أَرْبَعُونَ سَنَةً».

۲ ـ حَدَّثَنا أَبِي؛ و مُحَمَّدُبْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الوَليدِ ـرَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُبْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍالحِمْيَرِيُّ؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى العَطّارُ؛ وَ أَحْمَدُبْنُ ـ إِدْرِيسَ جَميعاً قالُوا: حَدَّثَنا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عيسىٰ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ أَبي نَصْرٍ البِزَنْطِيِّ، عَنْ أَبانَ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ مُحَمَّدِ الحَلَبِيِّ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «إِنَّ يُوسُفَ ابْنَ يَعْقُوبَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِما حينَ حَضَرَتْهُ الوَفاةُ جَمَعَ آلَ يَعْقُوبَ وَ هُمْ ثَمانُونَ رَجُلاً

می‌کند، وحی آمد که به آنها بگو آن را به ده سال کاستم، گفتند: «لا يَصْرِفُ السُّوءَ إلّا اللهُ» این خداوند است که بدی را دور می‌سازد و خداوند به آن فقیه وحی کرد که به ایشان بگو: از جای خود حرکت نکنید که اذن فرج شما را دادم، در این میان موسی عليه السلام در حالی که سوار بر حماری بود ظاهر شد و آن فقیه خواست او را به شیعیان معرّفی کرده و موجبات استبصار آنها را فراهم سازد، موسی آمد و فقیه پرسید: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند عمران، گفت: او فرزند کیست؟ گفت: فرزند قاهث فرزند لاوی فرزند یعقوب، گفت: چه آورده‌ای؟ گفت: رسالت از جانب خدای تعالی. آن فقیه برخاست و به دست موسی بوسه داد سپس در میان ایشان نشست و آنها را خوشدل ساخت و دستورات موسی را به ایشان ابلاغ کرد و سپس ایشان را متفرّق ساخت و از این زمان تا فرج ایشان که به غرق فرعون حاصل شد، چهل سال فاصله بود.

۲ ـ محمّد حلبیّ از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: چون وفات یوسف‌بن یعقوب فرا رسید خاندان یعقوب را که بالغ بر هشتاد نفر بودند گرد

فَقالَ: إِنَّ هٰؤُلاءِ القِبْطَ سَيَظْهَرُونَ عَلَيْكُمْ وَيَسومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذابِ وَ إِنَّمَا يُنجيكُمُ اللهُ مِنْ أَيْديهِمْ بِرَجُلٍ مِنْ وُلْدِ لاوِيَ بْنِ يَعْقُوبَ اسْمُهُ مُوسَى بْنُ عِمْرانَ عليه السلام، غُلامٌ طُوالٌ جَعْدٌ آدَمُ. فَجَعَلَ الرَّجُلُ مِنْ بَني إِسْرائيلَ يُسَمِّي ابْنَهُ عِمْرانَ وَ يُسَمِّي عِمْرانُ ابْنَهُ مُوسىٰ».

فَذَكَرَ أَبانُ بْنُ عُثْمانَ، عَنْ أَبِي الحُسَيْنِ[1] عَنْ أَبِي بَصيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قالَ: ما خَرَجَ مُوسىٰ حَتّىٰ خَرَجَ قَبْلَهُ خَمْسُونَ كَذّاباً مِنْ بَني إِسْرائيلَ كُلُّهُمْ يَدَّعي أَنَّهُ مُوسَى بْنُ عِمْرانَ.

فَبَلَغَ فِرْعَونَ أَنَّهُمْ يَرْجُفُونَ بِهِ وَيَطْلُبُونَ هٰذَا الغُلامَ[2] وَ قالَ لَهُ كَهَنَتُهُ وَ سَحَرَتُهُ: إِنَّ هَلاكَ دينِكَ وَ قَوْمِكَ عَلىٰ يَدَي هٰذَا الغُلامِ الَّذي يُولَدُ العامَ مِنْ بَني إِسْرائيلَ. فَوَضَعَ القَوابِلَ عَلَى النِّساءِ وَ قالَ: لا يُولَدُ العامَ وَلَدٌ إِلّا ذُبِحَ، وَ وَضَعَ عَلىٰ أُمِّ مُوسىٰ قابِلَةً. فَلَمّا رَأىٰ ذٰلِكَ بَنُو إِسرائيلَ قالُوا: إِذا ذَبَحَ الغِلْمانَ وَ اسْتَحْيَى النِّساءَ هَلَكْنا، فَلَمْ نَبْقَ،

آورد و گفت: این قبطیان به زودی بر شما پیروز شده و بدترین عذاب را به شما بچشانند و خداوند نجات شما را به دست مردی از فرزندان لاوی بن یعقوب که نامش موسی بن عِمران است، قرار داده است، او جوانی بلند قامت با گیسوانی مجعّد و گندمگون است و هر مردی از بنی اسرائیل نام فرزندش را عمران می نهاد و عمران نیز نام فرزندش را موسی می گذاشت.

و أبی بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: موسی قیام نکرد مگر آنکه پنجاه دروغگو دربنی اسرائیل ظاهر شدند وهمه مدّعی بودند که موسی بن عمرانند.

پس خبر به فرعون رسید که بنی اسرائیل مستغرق در اخبار وی اند و او را می جویند و کاهنان و جادوگرانش به وی گفتند: نابودی دین و قوم تو به دست کودکی است که از بنی اسرائیل در این سال متولّد می شود. فرعون بر زنان آنها قابله ها گماشت و گفت: هر فرزندی که در این سال متولّد شود سرش بریده خواهد شد و یک قابله هم بر مادر موسی گماشت و چون بنی اسرائیل چنین دیدند، گفتند: اگر پسران بکشد و زنان را نگاه دارد، نابود شویم و باقی نمانیم،

۱ - في بعض النسخ «أبي الحصين». ۲ - في بعض النسخ «يرجعون به ويظنون هذا الغلام».

فَتَعالَوا لا نَقْرَبُ النِّساءَ، فَقالَ عِمْرانُ أَبُومُوسىٰ عليه السلام: بَلْ باشِرُوهُنَّ فَإِنَّ أَمْرَ اللهِ واقِعٌ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، اَللّٰهُمَّ مَنْ حَرَّمَهُ فَإِنِّي لا أُحَرِّمُهُ، وَ مَنْ تَرَكَهُ فَإِنِّي لا أَتْرُكُهُ، وَ وَقَعَ عَلىٰ أُمِّهِ مُوسىٰ [1] فَحَمَلَتْ، فَوَضَعَ عَلىٰ أُمِّ مُوسىٰ قابِلَةً تَحْرُسُها فَإِذا قامَتْ قامَتْ وَ إِذا قَعَدَتْ قَعَدَتْ، فَلَمّا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَقَعَتْ عَلَيْها الْمَحَبَّةُ، وَكَذٰلِكَ حُجَجُ اللهِ عَلىٰ خَلْقِهِ، فَقالَتْ لَهَا الْقابِلَةُ: مالَكِ يا بُنَيَّةُ تَصْفَرِّينَ وَ تَذُوبِينَ؟ قالَتْ: لا تَلُومِيني فَإِنِّي إِذا وَلَدْتُ أُخِذَ وَلَدي فَذُبِحَ، قالَتْ: لا تَحْزَني فَإِنِّي سَوْفَ أَكْتُمُ عَلَيْكِ، فَلَمْ تُصَدِّقْها، فَلَمّا أَنْ وَلَدَتِ الْتَفَتَت إِلَيْها وَ هِيَ مُقْبِلَةٌ فَقالَتْ: ماشاءَاللهُ، فَقالَتْ لَها: أَلَمْ أَقُلْ: إِنِّي سَوْفَ أَكْتُمُ عَلَيْكِ، ثُمَّ حَمَلَتْهُ فَأَدْخَلَتْهُ الْمَخْدَعَ وَ أَصْلَحَتْ أَمْرَهُ، ثُمَّ خَرَجَتْ إِلَى الْحَرَسِ فَقالَتْ: انْصَرِفوا ـ وَكانُوا عَلَى الْبابِ ـ فَإِنَّما خَرَجَ دَمٌ مُنْقَطِعٌ فَانْصَرَفُوا، فَأَرْضَعَتْهُ فَلَمّا خافَتْ عَلَيْهِ الصَّوتَ أَوْحَى

بیائید قرار بگذاریم که با زنان نزدیکی نکنیم. امّا عمران پدر موسی علیه السلام گفت: با آنها آمیزش کنید که کار خدایی ـ گر چه مشرکان کراهت داشته باشند ـ واقع خواهد شد، بار خدایا هر که آن را حرام بداند من حرام نمی دانم و هر که آن را ترک کند من ترک نخواهم کرد و با مادر موسی آمیزش کرد و او باردار شد و قابله ای بر مادر موسی گمارد که او را محافظت کند و با او بر می خاست و با او می نشست و چون مادر موسی به وی باردار شد محبّت وی بر دلش افتاد و حجّتهای خدا بر خلق چنین اند، قابله به وی گفت: ای دختر جان! چرا رنگت زرد و تنت آب می شود؟ گفت: مرا ملامت مکن که چون وضع حمل کنم او را گرفته و سرش را از تنش جدا کنند. گفت: غم مخور که من راز تو را مکتوم می دارم، امّا مادر موسی باور نکرد، و چون فرزند را به دنیا آورد به قابله که بدو روی آورده بود التفات کرد وگفت: هرچه که خدا بخواهد! قابله گفت: نگفتم که رازت را کتمان می کنم، سپس فرزند را برداشته و او را به پستو بُرد و به اصلاح امر او پرداخت، بعد از آن به نزد نگهبانان رفت و به آنها که دم در ایستاده بودند گفت: برگردید که خون منقطعی خارج شد و آنان نیز برگشتند و مادر بدو شیر داد و چون از صدای گریهٔ او ترسید که مبادا به وجود او پی برند، خداوند به او

۱ ـ في بعض النسخ «و باشر ام موسی».

اللهُ إِلَيْها أَنِ اعْمَلي التّابُوتَ، ثُمَّ اجْعَليهِ فيهِ، ثُمَّ أَخْرِجيهِ لَيْلاً فَاطْرَحيهِ في نيلِ مِصْرَ، فَوَضَعَتْهُ فِي التّابُوتِ ثُمَّ دَفَعَتْهُ فِي الْيَمِّ. فَجَعَلَ يَرْجِعُ إِلَيْها وَجَعَلَتْ تَدْفَعُهُ فِي الْغَمْرِ، وَ إِنَّ الرّيحَ ضَرَبَتْهُ فَانْطَلَقَتْ بِهِ. فَلَمّا رَأَتْهُ قَدْ ذَهَبَ بِهِ الماءُ هَمَّتْ أَنْ تَصيحَ فَرَبَطَ اللهُ عَلىٰ قَلْبِها.

قالَ: وَ كانَتِ المَرْأَةُ الصّالِحَةُ امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ وَ هِيَ مِنْ بَني إِسْرائيلَ، قالَتْ لِفِرْعَوْنَ: إِنَّها أَيّامُ الرَّبيعِ فَأَخْرِجْني وَ اضْرِبْ لِيَ قُبَّةً عَلىٰ شَطِّ النّيلِ حَتّىٰ أَتَنَزَّهَ هٰذِهِ الأَيّامَ، فَضُرِبَتْ لَها قُبَّةٌ عَلىٰ شَطِّ النّيلِ إِذْ أَقْبَلَ التّابُوتُ يُريدُها، فَقالَتْ: هَلْ تَرَوْنَ ما أَرىٰ عَلَى الْماءِ؟ قالُوا: إِيْ وَ اللهِ يا سَيِّدَتَنا إِنّا لَنَرىٰ شَيْئاً. فَلَمّا دَنا مِنْها ثارَتْ إِلَى الماءِ فَتَناوَلَتْهُ بِيَدِها وَ كادَ الماءُ يَغْمُرُها حَتّىٰ تَصايَحوا عَلَيْها فَجَذَبَتْهُ وَ أَخْرَجَتْهُ مِنَ الماءِ فَأَخَذَتْهُ فَوَضَعَتْهُ في حِجْرِها، فَإِذا هُوَ غُلامٌ أَجْمَلَ النّاسِ وَ أَسَرَّهُمْ فَوَقَعَتْ عَلَيْها مِنْهُ مَحَبَّةٌ، فَوَضَعَتْهُ فِي حِجْرِها وَ قالَتْ: هٰذا ابْني، فَقالُوا: إِيْ وَ اللهِ يا سَيِّدَتَنا وَ اللهِ مالَكِ وَلَدٌ وَ لا

وحی کرد که یک تابوتی بسازد و فرزند را درون آن قرار دهد و شبانه آنرا ببرد و به رودخانهٔ نیل مصر بیفکند، او نیز موسی را در تابوت نهاده و به دریا انداخت، امّا تابوت به نزد مادر بر می گشت و او نیز آن را به دم موج می داد تا آنکه باد بر آن وزید و در دریا روان ساخت. همین که مادر دید فرزندش را آب می برد خواست فریادی کشد، امّا خدای تعالی قلبش را آرام ساخت.

فرمود: زن فرعون زنی صالحه و از بنی اسرائیل بود، به فرعون گفت: اکنون ایّام بهار است، مرا از این قصر بیرون بر و بر کنار شطّ نیل خیمه‌ای بزن تا در این ایّام تفریح و تفرّجی کرده باشم. در کنار شطّ نیل چادری برای او زدند و بناگاه تابوت به طرف او پیش آمد. گفت: آیا شما هم بر روی آب آنچه را که من می بینم می بینید؟ گفتند: ای ملکه! به خدا سوگند ما هم می بینیم و وقتی نزدیک شد خود را به آب انداخت و با دست خود آن را گرفت و نزدیک بود که در آب غرق شود تا جایی که فریاد از نهاد همه برخاست، آن را گرفت و از آب بیرون آورد و بر دامن خود گذاشت و یکباره دید که بچه‌ای است زیبا و خوشرو و محبّتش بر دل او افتاد، او را در دامن گرفت و گفت: این پسر من است! گفتند: ای

لِلْمَلِكِ فَاتَّخِذِي هٰذا وَلَداً. فَقامَتْ إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ قالَتْ: إِنِّي أَصَبْتُ غُلاماً طَيِّباً حُلْواً نَتَّخِذُهُ وَلَداً فَيَكُونُ قُرَّةَ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ فَلا تَقْتُلْهُ. قالَ: وَ مِنْ أَيْنَ هٰذَا الْغُلامُ؟ قالَتْ: وَ اللهِ ما أَدْرِي إِلّا أَنَّ الماءَ جاءَ بِهِ. فَلَمْ تَزَلْ بِهِ حَتّىٰ رَضِيَ. فَلَمّا سَمِعَ النّاسُ أَنَّ المَلِكَ قَدْ تَبَنّىٰ أَبناً لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنْ رُؤُوسِ مَنْ كانَ مَعَ فِرْعَونَ إِلّا بَعَثَ إِلَيْهِ امْرَأَتَهُ لِتَكُونَ لَهُ ظِئْراً أَوْ تَحْضُنُهُ فَأَبىٰ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ ثَدْياً. قالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَونَ: اطْلُبُوا لِابْنِي ظِئْراً وَ لا تُحَقِّرُوا أَحداً. فَجَعَلَ لا يَقْبَلُ مِن امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ. فَقالَتْ أُمُّ مُوسىٰ لِأُخْتِهِ: قُصِّيهِ انْظُرِي أَتَرِينَ لَهُ أَثَراً. فَانْطَلَقَتْ حَتّىٰ أَتَتْ بابَ المَلِكِ فَقالَتْ: قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تَطْلُبُونَ ظِئْراً وَهٰهُنا امْرَأَةٌ صالِحَةٌ تَأْخُذُ وَ لَدَكُمْ وَ تَكْفُلُهُ لَكُمْ. فَقالَت: ادْخِلُوها. فَلَمّا دَخَلَتْ قالَتْ لَها امْرَأَةُ فِرْعَونَ: مِمَّنْ أَنْتِ؟ قالَتْ مِنْ بَنِي إِسْرائيلَ. قالَتْ: اذْهَبِي يابُنَيَّةُ فَلَيْسَ لَنافِيكِ حاجَةٌ. فَقُلْنَ لَها النِّساءُ: انْظُرِي عافاكِ اللهُ يَقْبَلُ أَوْ لا يَقْبَلُ. فَقالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَونَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ قَبِلَ

والله! چه نیکو گفتی، تو و پادشاه مصر فرزندی ندارید، پس او را فرزند خود بگیرید، برخاست و به نزد فرعون آمد و گفت: من به پسر بچهٔ پاکیزه و شیرینی رسیدم، او را فرزند خود بگیریم که مایهٔ روشنی چشم من و تو خواهد بود و مبادا که او را بکشی! گفت این بچه از کجا آمده است؟ گفت نمی دانم، جز اینکه آب او را آورده است، و آنقدر گفت و گفت تا فرعون راضی شد. وقتی که مردم شنیدند پادشاه بچه‌ای را به فرزندی گرفته است، هر یک از سرانی که با فرعون بودند همسرش را فرستاد تا به آن بچه شیر دهد و دایهٔ او باشد، امّا آن بچه پستان هیچیک را نگرفت، زن فرعون گفت: برای فرزندم دایه‌ای بجوئید و هیچ زنی را حقیر نشمرید و موسی هیچ زنی را نپذیرفت و مادر موسی به خواهر وی گفت: به دنبال او برو و ببین اثری از او می بینی؟ او رفت به درخانهٔ پادشاه رسید و گفت: شنیده‌ام که شما به دنبال دایه‌اید در اینجا یک زن پاکدامنی هست که فرزند شما را می گیرد و برای شما کفالت می کند. زن فرعون گفت: او را داخل کنید، وقتی که وارد شد زن فرعون پرسید: از کدام خاندانی؟ گفت: از بنی اسرائیل، گفت: ای دخترک برو که به تو نیازی نداریم. زنان گفتند: خدایت عافیت دهد! ببین بچه او را می پذیرد یا نه؟ زن فرعون گفت: بنگرید اگر پذیرفت آیا فرعون راضی

هَلْ يَرْضىٰ فِرْعَونُ أَنْ يَكُونَ الغُلامُ مِنْ بَني إِسْرائيلَ وَ المَرْأَةُ مِنْ بَني إِسْرائيلَ - يَعْني الظِّئْرَ - فَلا يَرضىٰ. قُلْنَ: فَانْظُري يَقْبَلُ أَوْلا يَقْبَلُ. قالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَونَ: فَاذْهَبي فَادْعيها. فَجاءَتْ إِلىٰ أُمِّها وَ قالَتْ: إِنَّ امْرَأَةَ المَلِكِ تَدْعُوكِ فَدَخَلَتْ عَلَيْها فَدُفِعَ إِلَيْها مُوسىٰ فَوَضَعَتْهُ في حِجْرِها. ثُمَّ أَلْقَتْهُ ثَدْيَها فَازْدَحَمَ اللَّبَنُ في حَلْقِهِ. فَلَمّا رَأَتِ امْرَأَةُ فِرْعَونَ أَنَّ ابْنَها قَدْ قَبِلَ قامَتْ إِلىٰ فِرْعَونَ فَقالَتْ: إِنّي قَدْ أَصَبْتُ لِابْني ظِئْراً وَ قَدْ قَبِلَ مِنْها، فَقالَ: مِمَّنْ هِيَ؟ قالَتْ: مِنْ بَني إِسْرائيلَ. قالَ فِرْعَونُ: هٰذا مِمّا لا يَكُونُ أَبَداً. الغُلامُ مِنْ بَني إِسْرائيلَ وَ الظِّئْرُ مِنْ بَني إِسْرائيلَ! فَلَمْ تَزَلْ تُكَلِّمُهُ فيهِ وَ تَقُولُ: ما تَخافُ مِنْ هٰذَا الغُلامِ؟ إِنَّما هُوَ ابْنُكَ يَنْشَؤُ في حِجْرِكَ. حَتّىٰ قَلَبَتْهُ عَنْ رَأْيِهِ وَ رَضِيَ.

فَنَشَأَ مُوسىٰ عليه السلام في آلِ فِرْعَونَ وَ كَتَمَتْ أُمُّهُ خَبَرَهُ وَ أُخْتُهُ وَ القابِلَةُ حَتّىٰ هَلَكَتْ أُمُّهُ وَ القابِلَةُ الَّتي قَبِلَتْهُ. فَنَشَأَ عليه السلام لا يَعْلَمُ بِهِ بَنُوا إِسْرائيلَ قالَ: وَكانَتْ بَنُو إِسْرائيلَ تَطْلُبُهُ وَ تَسْأَلُ عَنْهُ فَيَعْمىٰ عَلَيْهِمْ خَبَرُهُ. قالَ: فَبَلَغَ فِرْعَونَ أَنَّهُمْ يَطْلُبُونَهُ وَ يَسْأَلُونَ عَنْهُ،

می شود که بچه از بنی اسرائیل و دایه نیز از بنی اسرائیل باشد؟ او هرگز راضی نخواهد شد. گفتند: حالا ببین که می پذیرد یا نه؟ زن فرعون گفت: ای دختر برو و بگو بیاید. و او به نزد مادرش آمد و گفت: زن پادشاه تو را خوانده است و او آمد و موسی را بدو دادند او موسی را در دامن خود نهاد و پستان در دهانش گذاشت و شیر به حلق او سرازیر شد. وقتی که همسر فرعون دید که او دایه‌ای را پذیرفته است برخاست و به نزد فرعون آمد و گفت: برای فرزندم دایه‌ای یافته‌ام که او را پذیرفته است. گفت: از کدام خاندان است؟ گفت: از بنی اسرائیل! فرعون گفت: امکان ندارد، بچه از بنی اسرائیل و دایه از بنی اسرائیل! امّا زن فرعون اصرار کرد و گفت: آیا از این بچه می ترسی؟ او پسر توست، در دامن تو پرورش می یابد، تا آنجا که فرعون را از رأیش برگردانیده و او بدین کار رضا داد.

موسی در میان خاندان فرعون پرورش یافت و مادر و خواهرش و آن قابله نیز دربارهٔ او چیزی اظهار نکردند تا آنکه مادر و آن قابله در گذشتند و موسی پرورش یافت و بنی اسرائیل هیچ اطّلاعی از او نداشتند. فرمود: بنی اسرائیل در جستجوی او بودند و از او پرسش می کردند، امّا هیچ خبری از او نداشتند. به

فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ فَزَادَ فِي الْعَذابِ عَلَيْهِمْ، وَ فَرَّقَ بَيْنَهُمْ وَ نَهاهُمْ عَنِ الإِخْبارِ بِهِ وَ السُّؤالِ عَنْهُ. قالَ: فَخَرَجَتْ بَنُو إِسْرائيلَ ذاتَ لَيْلَةٍ مُقْمِرَةٍ إِلىٰ شَيْخٍ لَهُمْ عِنْدَهُ عِلْمٌ فَقالُوا: قَدْ كُنّا نَسْتَرِيحُ إِلَى الأَحاديثِ فَحَتّىٰ مَتىٰ وَ إِلىٰ مَتىٰ نَحْنُ فِي هٰذَا الْبَلاءِ؟ قالَ: وَاللهِ إِنَّكُمْ لا تَزالُونَ فيهِ حَتّىٰ يَجِيءَ اللهُ تَعالىٰ ذِكْرُهُ بِغُلامٍ مِنْ وُلْدِ لاوِيَ بْنِ يَعْقُوبَ اسْمُهُ مُوسَى بْنُ عِمْرانَ غُلامٌ طُوالٌ جَعْدٌ فَبَيْنَماهُمْ كَذٰلِكَ إِذْ أَقْبَلَ مُوسىٰ يَسِيرُ عَلىٰ بَغْلَةٍ حَتّىٰ وَقَفَ عَلَيْهِمْ، فَرَفَعَ الشَّيْخُ رَأْسَهُ فَعَرَفَهُ بِالصِّفَةِ فَقالَ لَهُ: مَا اسْمُكَ يَرْحَمُكَ اللهُ؟ قالَ: مُوسىٰ، قالَ: ابْنُ مَن؟ قالَ: ابْنُ عِمْرانَ، قالَ: فَوَثَبَ إِلَيْهِ الشَّيْخُ فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَقَبَّلَها وَ ثارُوا إِلىٰ رِجلِهِ فَقَبَّلُوها فَعَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ وَ اتَّخَذَ شيعَةً.

فَمَكَثَ بَعْدَ ذٰلِكَ ماشاءَاللهُ، ثُمَّ خَرَجَ فَدَخَلَ مَدينَةً لِفِرْعَوْنَ فيها رَجُلٌ مِنْ شيعَتِهِ يُقاتِلُ رَجُلاً مِنْ آلِ فِرْعَونَ مِنَ الْقِبْطِ، فَاسْتَغاثَهُ الَّذِي مِنْ شيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ

فرعون گفتند که بنی اسرائیل در طلب اوست و از او پرسش می کند او هم به دنبالِ ایشان فرستاد و بر عذاب آنها افزود و بین آنها جدائی انداخت و از خبر گرفتن از موسی و پرسشِ دربارهٔ او بازداشت. فرمود: شبی مَهتابی بنی اسرائیل نزدِ یکی از مشایخ خود که دانشمند بود گرد آمده و گفتند: ما به ذکرِ احادیث آرامش می یابیم، تا کی و تا چند در این بلا باشیم؟ او گفت: به خدا در این رنج خواهید بود تا خدای تعالی پسری از فرزندان لاوي بن یعقوب را که نامش موسی بن عِمران است ظاهر سازد. او نوجوانی بلند بالا با گیسوانی مُجَعَّد است در همین گفتگو بودند که موسی سوار بر استری آمد و نزد ایشان ایستاد، شیخ سرش را بلند کرد و ا و را از صفاتش شناخت و به او گفت: خدا تو را رحمت کند اسمت چیست؟ گفت: موسی. گفت: فرزند که هستی؟ گفت: فرزندِ عِمران، فرمود: آن شیخ پرید و بر دستانِ موسی افتاد و بر آن بوسه زد و دیگران نیز به پای او افتادند و بر آن بوسه زدند. موسی ایشان را شناخت و آنها نیز او را شناختند و موسی آنها را به عنوان شیعیان خود انتخاب کرد.

بعد از آن طبق مشیّت الهی درنگ کرد، سپس خارج شد و به شهری از شهرهای فرعون در آمد، در آنجا یکی از شیعیانش با یکی از فرعونیان قِبْطی

القِبطيّ فَوَكَزَهُ موسىٰ فَقَضىٰ عَلَيْهِ، وَكانَ موسىٰ عليه السلام قَدْ أُعْطِيَ بَسْطَةً فِي الجِسْمِ وَشِدَّةً فِي البَطْشِ. فَذَكَرَهُ النّاسُ وَ شاعَ أَمْرُهُ، وَ قالُوا: إِنَّ موسىٰ قَتَلَ رَجُلاً مِنْ آلِ فِرْعَونَ فَأَصْبَحَ فِي المَدِينَةِ خائِفاً يَتَرَقَّبُ. فَلَمّا أَصْبَحُوا مِنَ الغَدِ إِذا الرَّجُلُ الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ عَلىٰ آخَرَ. فَقالَ لَهُ موسىٰ: إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ، بِالأَمْسِ رَجُلٌ وَ اليَوْمَ رَجُل «فَلَمّا أَنْ أَرادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُما قالَ:يا موسىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَما قَتَلْتَ نَفْساً بِالأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلّاَ أَنْ تَكُونَ جَبّاراً فِي الأَرْضِ وَ ما تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ المُصْلِحِينَ * وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا المَدِينَةِ يَسْعىٰ قالَ:يا موسىٰ إِنَّ المَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النّاصِحِينَ * فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً يَتَرَقَّبُ»[1] فَخَرَجَ مِنْ مِصْرَ بِغَيْرِ ظَهْرٍ و لا دابَّةٍ وَ لا خادِمٍ. تَخْفِضُهُ أَرْضٌ وَ تَرْفَعُهُ أُخْرىٰ حَتَّى انْتَهىٰ إِلىٰ أَرْضِ مَدْيَنَ، فَانْتَهىٰ إِلىٰ أَصْلِ شَجَرَةٍ فَنَزَلَ فَإِذا تَحْتَها بِئْرٌ وَ إِذا عِنْدَها أُمَّةٌ مِنَ النّاسِ يَسْقُونَ، وَ إِذا جارِيَتانِ

منازعه می کرد و آنکه از شیعیانش بود علیه دشمن قِبطی اش استغاثه کرد، موسی مشتی بر آن قِبطی زد و او افتاد و مُرد و موسی عليه السلام تنومند و نیرومند بود و ذکرش در دهان مردم افتاد و کارش شیوع یافت و گفتند موسی یکی از فرعونیان را کشته است، آن شب را موسی در آن شهر در ترس و انتظار به سر برد و فردایِ آن روز ناگهان همان مردی را مشاهده کرد که دیروز طلب کمک می کرد و امروز با دیگری گلاویز شده بود، موسی به او گفت: بی گمان تو مرد آشوبگری هستی، دیروز با یکی درافتادی و امروز با دیگری! و چون موسی عليه السلام رفت به یاری آن مؤمن و خواست علیه دشمنانش دستی درازکند، گفت: ای موسی! آیا می خواهی مرا بکشی، همچنانکه دیروز یکی را کشتی؟ تو در زمین قصدی جز گردنکشی نداری و نمی خواهی که از مصلحان باشی و از اَقصای شهرْ مردی دَوان دوان آمد و گفت: ای موسی رجال و بزرگان شور کرده اند که تو را بکشند، از شهر بیرون برو که من خیرخواه تو هستم. و موسی ترسان و منتظر از شهر بیرون آمد، در حالی که نه یاوری داشت و نه مَرکبی و نه خادمی، به زمینی سرازیر می شد و از زمینی بالا می رفت تا آنکه به شهر مَدْیَن رسید و به زیر درختی درآمد و آرمید و

۱ - راجع سورة القصص ١٤ الى ٢٠.

ضَعيفَتانِ، وَ إذا مَعَهُما غُنَيْمَةٌ لَهُما، قالَ: ما خَطْبُكُما؟ قالَتا: أَبونا شَيْخٌ كَبيرٌ وَ نَحْنُ جارِيَتانِ ضَعيفَتانِ لا نَقْدِرُ أَنْ نُزاحِمَ الرِّجالَ فَإذا سَقَى النّاسُ سَقَيْنا، فَرَحِمَهُما مُوسىٰ عليه‌السلام فَأَخَذَ دَلْوَهُما وَ قالَ لَهُما: قَدِّما غَنَمَكُما فَسَقىٰ لَهُما، ثُمَّ رَجَعَتا بُكْرَةً قَبْلَ النّاسِ، ثُمَّ تَوَلّىٰ مُوسىٰ إلَى الشَّجَرَةِ فَجَلَسَ تَحْتَها، «فَقالَ رَبِّ إنّي لِما أَنْزَلْتَ إلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقيرٌ» - فَرُوِيَ أَنَّهُ قالَ ذٰلِكَ وَ هُوَ مُحْتاجٌ إلىٰ شِقِّ تَمْرَةٍ - فَلَمّا رَجَعَتا إلىٰ أَبيهِما قالَ: ما أَعْجَلَكُما في هٰذِهِ السّاعَةِ؟ قالَتا: وَجَدْنا رَجُلاً صالِحاً رَحِمَنا فَسَقىٰ لَنا، فَقالَ لإحْدٰيهِما: إذْهَبي فادْعيهِ لي، فَجاءَتْهُ «تَمْشي عَلَى اسْتِحْياءٍ قالَتْ إنَّ أَبي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ ما سَقَيْتَ لَنا».

فَرُوِيَ أَنَّ مُوسىٰ عليه‌السلام قالَ لَها: وَجِّهيني إلَى الطَّريقِ وَ امْشي خَلْفي فَإنّا بَنُو يَعْقُوبَ لا نَنْظُرُ في أَعْجازِ النِّساءِ «فَلَمّا جاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ القَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ القَوْمِ-

---

دید زیر آن درخت چاهی است و گرد آن گروهی از مردم آب می کشند و بناگاه دو دختر ناتوان را مشاهده کرد که چند گوسفند همراه داشتند و به آنها گفت: کارتان چیست؟ گفتند: پدر ما شیخی پیر است و ما دو دختر ناتوان هستیم و نمی توانیم در میان ازدحام مردان رویم و بعد از مردم گوسفندانمان را آب خواهیم داد. موسی عليه‌السلام بر آنها ترحّم کرد و دلو آنها را گرفت و گفت: گوسفندان خود را پیش برانید و آنها را آب داد و آن روز پیش از مردم برگشتند، موسی به زیر درخت برگشت و نشست و گفت: خدایا! من بدانچه برایم فرو فرستی محتاجم، و روایت شده است که او این کلمات را گفت در حالی که به یک نیمه خرما هم محتاج بود. آن دو دختر چون برگشتند پدرشان گفت: چه زود در این ساعت آمدید؟ گفتند: مردِ صالحی را یافتیم که بر ما ترحّم کرد و گوسفندانِ ما را آب داد. و پدر به یکی از آن دو گفت: برو و او را دعوت کن به نزد من آید. آن دختر با شرم و حیا به نزد موسی آمد و گفت: پدرم تو را دعوت کرده تا مزد آبکشی تو را بدهد.

روایت شده است که موسی عليه‌السلام به آن دختر گفت: راه را به من نشان بده و پشت سرم بیا که ما فرزندانِ یعقوب به پشت زنان نمی نگریم، و چون به نزد او آمد و داستان را برای وی بازگفت، فرمود: نترس که از مردمِ نادان نجات یافتی،

الظّالِمينَ * قالَتْ إِحْديٰهُما يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ القَوِيُّ الأَمينُ * قالَ إِنِّي أُريدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَي ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ عَلىٰ أَنْ تَأْجُرَني ثَمانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ». فَرُوِيَ أَنَّهُ قَضىٰ أَتَمَّهُما لِأَنَّ الأَنْبياءَ عليهم السلام لا يَأْخُذونَ إِلّا بِالْفَضْلِ وَ التَّمامِ «فَلَمّا قَضىٰ مُوسىٰ الأَجَلَ وَ سارَ بِأَهْلِهِ» نَحْوَبَيْتِ المَقْدِسِ أَخْطَأَ عَنِ الطَّريقِ لَيْلاً فَرَأىٰ ناراً فَقالَ لِأَهْلِهِ: امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ ناراً لَعَلّي آتيكُمْ مِنْها بِقَبَسٍ أَوْ بِخَبَرٍ مِنَ الطَّريقِ. فَلَمّا انْتَهىٰ إِلَى النّارِ إِذا شَجَرَةٌ تَضْطَرِمُ مِنْ أَسْفَلِها إِلىٰ أَعْلاها. فَلَمّا دَنا مِنْها تَأَخَّرَتْ عَنْهُ فَرَجَعَ وَ أَوْجَسَ في نَفْسِهِ خيفَةً، ثُمَّ دَنَتْ مِنْهُ الشَّجَرَةُ فَنُوديَ مِنْ شاطِيءِ الوادي الأَيْمَنِ فِي البُقْعَةِ المُبارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يا مُوسىٰ إِنّي أَنَا اللهُ رَبُّ العالَمينَ. وَ أَنْ أَلْقِ عَصاكَ فَلَمّا رَآها تَهْتَزُّ كَأَنَّها جانٌّ وَلّىٰ مُدْبِراً وَلَمْ يُعَقِّبْ فَإِذا حَيَّةٌ مِثْلُ الجِذْعِ لِأَسْنانِها صَريرٌ يَخْرُجُ مِنْها مِثْلُ لَهَبِ النّارِ. فَوَلّىٰ مُوسىٰ مُدْبِراً فَقالَ لَهُ رَبُّهُ عَزَّوَجَلَّ: ارْجِعْ فَرَجَعَ وَ هُوَ يَرْتَعِدُ

یکی از دختران گفت: پدر جان: او را اجیر کن که او بهترین اجیر، مردی نیرومند و درستکار است. گفت: می خواهم یکی از این دو دختر را به زنی به تو دهم به شرط آنکه هشت سال و یا ده سال اجیر من باشی و اختیار با توست. و روایت است که موسی ده سال خدمت کرد، زیرا پیامبران به فضل و تمام عمل می کنند. چون موسی مدّت را به انجام رسانید و خانوادهٔ خود را به جانب بیت المقدس می برد، شبی راه را گم کرد و به خانوادهٔ خود گفت: همینجا بمانید که من آتشی می بینم، شاید بتوانم برای شما شعله ای و یا خبری از راه بیاورم، چون به آتش رسید درختی را دید که از شاخه تا بن شعله ور است، چون به آتش نزدیک شد آتش واپس رفت، موسی برگشت و در دل هراسان شد، سپس آن درخت بوی نزدیک شد و از جانب راست وادی که سر زمین مبارکی بود از آن درخت ندایی برخواست که ای موسی! من خدای رَبُّ العالمینم و عصایت را بیفکن و چون دید که آن عصا به حرکت درآمد و مانند مار جنّی است، روی برگردانید و رفت و آن را دنبال نکرد که ناگاه اژدهائی شد تنومند و بُرنا و از دندانهایش لهیب آتش زوزه کشان خارج می شد که موسی پا به فرار نهاد! خدای تعالی وحی فرمود: برگرد! و او نیز در حالی که می لرزید و زانوهایش بهم می خورد، برگشت و

وَ رُكْبَتاهُ تَصْطَكّانِ، فَقالَ: يا إِلهي هٰذَا الْكَلامُ الَّذِي أَسْمَعُ كَلامُكَ؟ قالَ: نَعَمْ فَلا تَخَفْ، فَوَقَعَ عَلَيْهِ الأَمانُ فَوَضَعَ رِجْلَهُ عَلىٰ ذَنَبِها، ثُمَّ تَناوَلَ لِحْيَيْها فَإِذا يَدُهُ في شُعْبَةِ العَصاقَدْ عادَتْ عَصاً، وَ قيلَ لَهُ: «اخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوادِ المُقَدَّسِ طُوىٰ».

فَرُوِيَ أَنَّهُ اُمِرَ بِخَلْعِهِما لِأَنَّهُما كانَتا مِنْ جِلْدِ حِمارٍ مَيِّتٍ.

وَ رُوِيَ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» أَي خَوْفَيْكَ: خَوْفَكَ مِنْ ضِياعِ أَهْلِكَ وَ خَوْفَكَ مِنْ فِرْعَونَ.

ثُمَّ أَرْسَلَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلىٰ فِرْعَونَ وَ مَلَائِهِ بِآيَتَيْنِ بِيَدِهِ وَ الْعَصا. فَرُوِيَ عَنِ الصّادِقِ عليه‌السلام أَنَّهُ قالَ لِبَعْضِ أَصْحابِهِ: «كُنْ لِما لا تَرْجُو أَرْجىٰ مِنْكَ لِما تَرْجُو، فَإِنَّ مُوسىٰ بْنَ عِمْرانَ عليه‌السلام خَرَجَ لِيَقْتَبِسَ لِأَهْلِهِ ناراً، فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَ هُوَ رَسُولٌ نَبِيٌّ، فَأَصْلَحَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَمْرَ عَبْدِهِ وَ نَبِيِّهِ مُوسىٰ عليه‌السلام في لَيْلَةٍ. وَ هٰكَذا يَفْعَلُ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ بِالْقائِمِ الثّاني عَشَرَ مِنَ الأَئِمَّةِ عليهم‌السلام، يُصْلِحُ لَهُ أَمْرَهُ في لَيْلَةٍ كَما أَصْلَحَ أَمْرَ نَبِيِّهِ

گفت: ای خدایِ من! آیا این کلامی که می شنوم کلام توست؟ گفت: آری و نترس و او آسوده شد، آنگاه پایش را بر دُم آن نهاد و زیرِ گلویش را گرفت که بناگاه دستش بر قبضهٔ عصا بود و مار مبدّل به عصا گردید و به او گفته شد: نَعلَینت را بِدَر آر که تو در وادیِ مقدّسِ طُویٰ گام می نهی!

و روایت شده است که مأمور به کندن آنها شد زیرا جنس آنها از پوست حِمار مرده بود.

و همچنین روایت شده که مقصود از «فَاخْلَعْ نعلَیْكَ»، دور ساختن دو هَراس است: هراس از نابودی خانواده و هراس از فرعون.

سپس خدای تعالی او را به نزدفرعون و یارانش با دو معجزهٔ «ید بیضاء» و «عصا» فرستاد و از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که به بعضی اصحابشان فرمودند: بدانچه ناامیدی امیدوارتر از آنچه امید می داری باش، زیراموسی بن‌عِمران علیه‌السلام رفت تا برای خانوادهٔ خود شعله‌ای آتش بیاورد، امّا به نزد ایشان آمد در حالی که رسول و پیامبر بود.و خدای تعالی کار بنده و پیامبرش موسی علیه‌السلام را در یک شب اصلاح فرمود و با امام قائم دوازدهمین ائمّه علیهم‌السلام نیز

مُوسىٰ عليه السلام وَ يُخرِجُهُ مِنَ الحَيْرَةِ وَ الغَيْبَةِ إلىٰ نُورِ الفَرَجِ وَ الظُّهُورِ.

۳ ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنا المُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ البَصْريُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ وَ غَيْرِهِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام «قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: في القائِمِ عليه السلام سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ عليه السلام، فَقُلْتُ: وَ ما سُنَّتُهُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ؟ قالَ: خِفاءُ مَوْلِدِهِ، وَ غَيْبَتُهُ عَنْ قَوْمِهِ، فَقُلْتُ: وَكَمْ غابَ مُوسىٰ عَنْ أَهْلِهِ وَ قَوْمِهِ؟ فَقالَ: ثَمانِيَ وَ عِشْرينَ سَنَةً».

۴ ـ وَ حَدَّثَنا أَبُوالعَبّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إبْراهيمَ بْنِ إسْحاقَ المُكَتِّبُ ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا الحُسَيْنُ بْنُ إبْراهيمَ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ مَنْصُورٍ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ هارُونَ الهاشِمِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ عِيسىٰ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوالحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ سُلَيْمانَ الرُّهاوِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُعاوِيَةُ بْنُ هِشامٍ، عَنْ إبْراهيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الحَنَفِيَّةِ، عَنْ أَبيهِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ أَميرِالمُؤْمِنينَ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام «قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم: المَهْدِيُّ مِنّا أَهْلَ البَيْتِ، يُصْلِحُ اللهُ لَهُ أَمْرَهُ في لَيْلَةٍ». وَ في رِوايَةٍ أُخْرىٰ: «يُصْلِحُهُ اللهُ في لَيْلَةٍ».

۵ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ داوُدَ، عَنْ أَبي بَصيرٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا ـ

چنین کند، در یک شب کارش را اصلاح فرماید همچنانکه کارِ پیامبرش موسی علیه السلام را در شبی اصلاح فرمود و او را از حیرت و غیبت به روشنائی فَرَج و ظهور درآورد.

۳ ـ عبدالله بن سِنان از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: در قائم علیه السلام سُنّتی از موسی بن عِمران علیه السلام است، گفتم: سنّت او از موسی بن عِمران چیست؟ فرمود: پنهانی ولادتش و غیبت از قومش. گفتم: موسی از اهل و قومش چقدر غایب بود؟ فرمود: بیست و هشت سال.

٤ ـ امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که فرمودند: مَهدی از ما اهل بیت است و خداوند کار او را یک شبه اصلاح کند. و در روایت دیگر آمده است که خداوند او را یک شبه اصلاح کند.

۵ ـ ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: در صاحب الأمر چهار

جَعْفَرٍ عليه‌السلام يَقُولُ: «فِي صاحِبِ هٰذَا الأَمْرِ أَرْبَعُ سُنَنٍ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنبِياءٍ، سُنَّةٌ مِنْ مُوسىٰ، وَ سُنَّةٌ مِنْ عيسىٰ، وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. فَأَمّا مِنْ مُوسىٰ فَخائِفٌ يَتَرَقَّبُ، وَ أَمّا مِنْ يُوسُفَ فَالسِّجْنُ، وَ أَمّا مِنْ عيسىٰ فَيُقالُ لَهُ: إِنَّهُ ماتَ وَ لَمْ يَمُتْ، وَ أَمّا مِنْ مُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَالسَّيْفُ».

﴿ باب ۷ ﴾

* (ذِكْرُ مُضِيِّ مُوسىٰ عليه‌السلام وَ وُقُوعِ الغَيْبَةِ بِالأَوْصِياءِ) *
* (وَ الحُجَجِ مِنْ بَعْدِهِ إِلىٰ أَيّامِ المَسِيحِ عليه‌السلام) *

۱ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ الحَسَنِ القَطّانُ قالَ: حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيّا البَصْرِيُّ قالَ: حَدَّثَنا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمارَةَ، عَنْ أَبِيهِ «قالَ: قُلْتُ لِلصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما‌السلام: أَخْبِرْنِي بِوَفاةِ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ عليه‌السلام فَقالَ: إِنَّهُ لَمّا أَتاهُ أَجَلُهُ وَ اسْتَوْفىٰ مُدَّتَهُ وَ انْقَطَعَ أُكُلُهُ أَتاهُ مَلَكُ المَوْتِ عليه‌السلام فَقالَ لَهُ: السَّلامُ عَلَيْكَ يا كَلِيمَ اللهِ، فَقالَ مُوسىٰ: وَ عَلَيْكَ السَّلامُ مَنْ أَنْتَ؟ فَقالَ: أَنَا مَلَكُ المَوْتِ، قالَ: مَا الَّذِي جاءَ

سُنّت از چهار پیامبر وجود دارد، سنّتی از موسی و سنّتی از عیسی و سنّتی از یوسف و سنّتی از محمّد صلوات الله علیهم اجمعین، امّا از موسی ترس و انتظار است، و امّا از یوسف زندان است، و امّا از عیسی آن است که دربارهٔ او می گویند مرده است ولی او نمرده، و امّا از محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله شمشیر است.

باب ۷

﴿ درگذشت موسی علیه‌السلام و غیبت اوصیاء ﴾
و حجّتهای پس از او تا روزگارِ مسیح علیه‌السلام

۱ ـ محمّد بن عُماره از پدرش روایت کند که به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: مرا از وفات موسی بن عِمران علیه‌السلام آگاه کن، فرمود: چون اجلش فرا رسید و مدّت عمرش به پایان آمد و روزیش به پایان رسید، مَلَک الموت علیه‌السلام به نزد او آمد و گفت: سلام بر تو ای کلیمِ الله! موسی گفت: و علیک السّلام تو کیستی؟ گفت: من ملک الموتم، گفت: برای چه آمدی؟ گفت: آمده‌ام تا تو را قبض روح

بِكَ؟ قالَ: جِئْتُ لِأَقْبِضَ رُوحَكَ، فَقالَ لَهُ مُوسىٰ عليه السلام: مِنْ أَيْنَ تَقْبِضُ رُوحي؟ قالَ: مِنْ فَمِكَ، قالَ مُوسىٰ عليه السلام: كَيْفَ وَ قَدْ كَلَّمْتُ بِهِ رَبِّي جَلَّ جَلالُهُ، قالَ: فَمِنْ يَدَيْكَ، قالَ: كَيْفَ وَ قَدْ حَمَلْتُ بِهِمَا التَّوراةَ، قالَ: فَمِنْ رِجْلَيْكَ، قالَ: كَيْفَ وَ قَدْ وَطَأْتُ بِهِما طُورَسَيْناءَ، قالَ: فَمِنْ عَيْنِكَ، قالَ: كَيْفَ وَ لَمْ تَزَلْ إِلىٰ رَبِّي بِالرَّجاءِ مَمْدُودَةً، قالَ: فَمِنْ أُذُنَيْكَ، قالَ: كَيْفَ وَ قَدْ سَمِعْتُ بِهِما كَلامَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ، قالَ: فَأَوْحَى اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ إِلىٰ مَلَكِ الْمَوْتِ: لا تَقْبِضْ رُوحَهُ حَتّىٰ يَكُونَ هُوَ الَّذي يُريدُ ذٰلِكَ، وَ خَرَجَ مَلَكُ الْمَوْتِ، فَمَكَثَ مُوسىٰ عليه السلام ماشاءَ اللهُ أَنْ يَمْكُثَ بَعْدَ ذٰلِكَ، وَ دَعا يُوشِعَ بْنَ نُونٍ فَأَوْصىٰ إِلَيْهِ وَ أَمَرَهُ بِكِتْمانِ أَمْرِهِ وَ بِأَنْ يُوصِيَ بَعْدَهُ إِلىٰ مَنْ يَقُومُ بِالْأَمْرِ، وَ غابَ مُوسىٰ عليه السلام عَنْ قَوْمِهِ فَمَرَّ في غَيْبَتِهِ بِرَجُلٍ وَ هُوَ يَحْفِرُ قَبْراً، فَقالَ لَهُ: أَلا أُعِينُكَ عَلىٰ حَفْرِ هٰذَا الْقَبْرِ؟ فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ: بَلىٰ، فَأَعانَهُ حَتّىٰ حَفَرَ الْقَبْرَ وَ سَوَّى اللَّحْدَ، ثُمَّ اضْطَجَعَ فيهِ مُوسىٰ عليه السلام لِيَنْظُرَ كَيْفَ هُوَ

کنم، موسی بدو گفت: از کجا روحم را می‌گیری؟ گفت: از دهانت، موسی عليه السلام گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با این دهان با خدایم جلّ جلاله تکلّم کرده‌ام، گفت: از دستت، گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با آن تورات را برگرفته‌ام، گفت: از پایت، گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با آنها بر طور سینا گام نهاده‌ام، گفت: از چشمانت، گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که همیشه به رحمت حقّ چشم دوخته‌ام، گفت از گوشت، گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با آنها کلام پروردگارم جلّ جلاله را شنیده‌ام.

خدای تعالی به ملک‌الموت وحی فرمود: جانش را مگیر تا آنکه او باشد که آن را درخواست نماید و ملک‌الموت بیرون آمد و موسی عليه السلام تا آنجا که خداوند اراده فرمود زنده بود و یوشع بن نون را خواست و بدو وصیّت کرد که امرش را مکتوم بدارد و پس از خود به جانشینش وصیّت نماید و از میان قوم خود غایب شد و در دوران غیبتش مردی را دید که به حفر گوری مشغول بود و بدو گفت: آیا می‌خواهی در این کار کمکت کنم؟ آن مرد گفت: آری، و او را کمک کرد تا گور را کند و لحد را پرداخت، سپس موسی عليه السلام در آن خوابید تا بنگرد چگونه است، پس خدای تعالی پرده‌ها را کنار زد و او جایگاه خود را در بهشت دید و

فَكَشَفَ اللهُ لَهُ الغِطاءَ فَرأىٰ مَكانَهُ في الجَنَّةِ. فَقالَ: يا رَبِّ اقْبِضْني إِلَيْكَ. فَقَبَضَ مَلَكُ الْمَوْتِ رُوحَهُ مَكانَهُ وَ دَفَنَهُ في الْقَبْرِ وَ سَوَّى عَلَيْهِ التُّرابَ. وَ كانَ الَّذي يَحْفِرُ القَبْرَ مَلَكُ الْمَوْتِ في صُورَةِ آدَميٍّ، وَكانَ ذٰلِكَ في التِّيهِ. فَصاحَ صائِحٌ مِنَ السَّماءِ: ماتَ مُوسىٰ كَليمُ اللهِ، وَ أيُّ نَفْسٍ لا تَمُوتُ.

فَحَدَّثَني أبي، عَنْ جَدّي، عَنْ أبيهِ عَنهُمْ عليهم‌السلام أنَّ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله سُئِلَ عَنْ قَبْرِ مُوسىٰ أيْنَ هُوَ؟ فَقالَ: هُوَ عِنْدَ الطَّريقِ الأَعْظَمِ عِنْدَ الكَثيبِ الأَحْمَرِ.

ثُمَّ إنَّ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ عليه‌السلام قامَ بِالأَمْرِ بَعْدَ مُوسىٰ عليه‌السلام صابِراً مِنَ الطَّواغيتِ عَلَى اللَّأْواءِ وَ الضَّرّاءِ وَ الْجَهْدِ وَ الْبَلاءِ حَتّىٰ مَضىٰ مِنْهُمْ ثَلاثُ طَواغيتَ. فَقَوِيَ بَعْدَهُمْ أمْرُهُ فَخَرَجَ عَلَيْهِ رَجُلانِ مِنْ مُنافِقي قَوْمِ مُوسىٰ عليه‌السلام بِصَفُوراءَ بِنْتِ شُعَيْبٍ امْرَأةِ مُوسىٰ عليه‌السلام في مِائَةِ أَلْفِ رَجُلٍ. فَقاتَلُوا يُوشَعَ بْنَ نُونٍ عليه‌السلام فَقَتَلَهُمْ وَ قَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً عَظيمَةً، وَ هَزَمَ الْباقينَ بِإِذْنِ اللهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ، وَ أَسَرَ صَفُوراءَ بِنْتَ شُعَيْبٍ، وَقالَ لَها: قَدْ عَفَوْتُ عَنْكِ في

گفت: ای خدای من! مرا قبض روح کن! و ملک‌الموت جانش را همانجا گرفت و دفنش کرد و خاک بر او ریخت و آنکه به حفر قبر مشغول بود کسی جز ملک‌الموت نبود که به صورتِ آدمی در آمده بود و این در صحرای تیه بود و فریاد کننده‌ای از آسمان ندا در داد که موسای کلیم درگذشت و کیست که دار فانی را وداع نکند؟

و پدرم از جدّش و او از پدرش و او از ائمّه علیهم‌السلام روایت کرده است که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسش شد که قبر موسی علیه‌السلام کجاست؟ و آن حضرت فرمود: آن بر کنارِ راهِ بزرگی پهلوی تلّ سرخ است.

بعد از آن یوشع بن نون علیه‌السلام به امر نبوّت و خلافت قیام کرد و بر آزار و سختی و بَلایِ سَرکشان شکیبا بود تا آنکه سه تن از طواغیت در گذشتند و پس از آنها کارش بالا گرفت، امّا دو تن از منافقان قوم موسی علیه‌السلام صَفوراء دختر شعیب همسر موسی علیه‌السلام را به شورش واداشتند و به همراهی صد هزار نفر به جنگ یوشع بن نون آمدند و او با ایشان جنگید و بسیاری از آنها کشته شدند و بقیّه به اذن خدای تعالی گریختند و صفوراء دختر شعیب اسیر شد و یوشع بن نون

الدُّنيا إلىٰ أنْ ألْقىٰ نَبيَّ اللهِ مُوسىٰ عليه السلام فَأشْكُو إلَيْهِ ما لَقيتُ مِنْكِ وَ مِنْ قَوْمِكِ. فَقالَتْ صَفُوراءُ: وَاوَيْلاهُ، وَ اللهِ لَوْ اُبيحَتْ لِيَ الجَنَّةُ لَاسْتَحْيَيْتُ أنْ أرىٰ فيها رَسُولَ اللهِ وَ قَدْ هَتَكْتُ حِجابَهُ، وَ خَرَجْتُ عَلىٰ وَصيِّهِ بَعْدَهُ.

فَاسْتَتَرَ الأئِمَّةُ بَعْدَ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ إلىٰ زَمانِ داوُدَ عليه السلام أرْبَعَمِائَةِ سَنَةٍ وَ كانُوا أحَدَ عَشَرَ، وَ كانَ قَوْمُ كُلِّ واحِدٍ مِنْهُمْ يَخْتَلِفُونَ إلَيْهِ في وَقْتِهِ وَ يَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعالِمَ دينِهِمْ حَتَّى انْتَهَى الأمْرُ إلىٰ آخِرِهِمْ، فَغابَ عَنْهُمْ ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ فَبَشَّرَهُمْ بِداوُدَ عليه السلام وَ أخْبَرَهُمْ أنَّ داوُدَ عليه السلام هُوَ الَّذي يُطَهِّرُ الأرْضَ مِنْ جالُوتَ وَ جُنُودِهِ، وَ يَكُونُ فَرَجُهُمْ في ظُهُورِهِ فَكانُوا يَنْتَظِرُونَهُ. فَلَمّا كانَ زَمانُ داوُدَ عليه السلام كانَ لَهُ أرْبَعَةُ إخْوَةٍ وَ لَهُمْ أبٌ شَيْخٌ كَبيرٌ، وَ كانَ داوُدُ عليه السلام مِنْ بَيْنِهِمْ خامِلَ الذِّكْرِ وَ كانَ أصْغَرَ إخْوَتِهِ لا يَعْلَمُونَ أنَّهُ داوُدُ النَّبيُّ المُنْتَظَرُ الَّذي يُطَهِّرُ الأرْضَ مِنْ جالُوتَ وَ جُنُودِهِ، وَ كانَتِ الشّيعَةُ يَعْلَمُونَ أنَّهُ قَدْ وُلِدَ وَ

به او گفت: در دنیا تو را بخشیدم تا پیامبر خدا موسی عليه السلام را ملاقات کرده و شکایت تو و قومت را بدو برم.

صَفوراء گفت: واویلا! به خدا اگر بهشت را بر من ارزانی کنند، شرمم آید که پیامبر خدا را در آن ملاقات کنم زیرا که هَتکِ حُرمتِ وی را کرده‌ام و بر جانشین او شوریده‌ام.

و ائمّهٔ پس از یوشَع بن نُون تا زمانِ داود عليه السلام به مدّت چهارصد سال پنهان بودند و تعداد آنها یازده تن بود و پیروان هر یک از آنها به نزد آن ائمّه آمد و شد داشتند و مَعالم دِین خود را از آنها می آموختند تا آن که نوبت به آخرین آنها رسید و او غایب شد و پس از ظهورش بشارت به داود عليه السلام داد و گفت: داود همان کسی است که زمین را از جالوت و لشکریانش پاک خواهد ساخت و فَرَج ایشان در ظهور اوست و آنها نیز در انتظار او بودند و چون زمان داود رسید آنان چهار برادر بودند و پدرِ پیری داشتند و داود در میانِ ایشان از همه کوچکتر بود و کسی از وی یاد نمی‌کرد و نمی دانست که او، داود پیامبر است که منتظر اویند، همان کسی که زمین را از جالوت و لشکریانش پاک می‌سازد، امّا شیعیانش می دانستند که او به دنیا آمده و به سنِّ نیرومندی رسیده است او را می دیدند و

بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ كانُوا يَرَوْنَهُ وَ يُشاهِدُونَهُ وَ لا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ هُوَ.

فَخَرَجَ داوُدُ عليه‌السلام وَ إِخْوَتُهُ وَ أَبُوهُمْ لَمّا فَصَلَ طالُوتُ بِالْجُنُودِ وَ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ داوُدُ، وَ قالَ: ما يَصْنَعُ بي في هٰذَا الْوَجْهِ، فَاسْتَهانَ بِهِ إِخْوَتُهُ وَ أَبُوهُ، وَ أَقامَ في غَنَمِ أَبيهِ يَرْعاها فَاشْتَدَّ الْحَرْبُ وَ أَصابَ النّاسَ جَهْدٌ، فَرَجَعَ أَبُوهُ وَ قالَ لِداوُدَ: احْمِلْ إِلىٰ إِخْوَتِكَ طَعاماً يَتَقَوَّوْنَ بِهِ عَلَى الْعَدُوِّ، وَ كانَ عليه‌السلام رَجُلاً قَصيراً، قَليلَ الشَّعْرِ، طاهِرَ الْقَلْبِ، أَخْلاقُهُ نَقِيَّةٌ، فَخَرَجَ وَ الْقَوْمُ مُتَقارِبُونَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، قَدْ رَجَعَ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُمْ إِلىٰ مَرْكَزِه، فَمَرَّ داوُدُ عليه‌السلام عَلىٰ حَجَرٍ فَقالَ الْحَجَرُ لَهُ بِنِداءٍ رَفيعٍ: يا داوُدُ خُذْني فَاقْتُلْ بي جالُوتَ فَإِنّي إِنَّما خُلِقْتُ لِقَتْلِهِ. فَأَخَذَهُ وَ وَضَعَهُ في مِخْلاتِهِ الَّتي كانَتْ تَكُونُ فيها حِجارَتُهُ الَّتي كانَ يَرْمي بِها غَنَمَهُ. فَلَمّا دَخَلَ الْعَسْكَرَ سَمِعَهُمْ يُعَظِّمُونَ أَمْرَ جالُوتَ، فَقالَ لَهُمْ: ما تُعَظِّمُونَ مِنْ أَمْرِهِ فَوَاللهِ لَئِنْ عايَنْتُهُ لَأَقْتُلَنَّهُ. فَتَحَدَّثُوا بِخَبَرِهِ حَتّىٰ أُدْخِلَ عَلىٰ طالُوتَ فَقالَ لَهُ: يافَتىٰ

مشاهده می‌کردند امّا نمی دانستند که او همان داود است.

پس از آن روزی داود و برادران و پدرشان با طالوت به جبههٔ جنگ رفته بودند و داود از آنها بازمانده بود و می گفت در این جبهه چه کاری از من بر می آید و پدر و برادرانش نیز او را خوار و بی مقدار می شمردند، او در میان گوسفندان پدر باقی مانده بود و آنها را می چرانید و جنگ شدّت گرفت و مردم گرفتار شدند، پدرش از جبهه برگشت و به داود گفت: طعامی به نزد برادرانت ببر تا در برابرِ دشمن تقویت شوند و داود علیه‌السلام مردی کوتاه قدّ و کم مو و پاکدل و خوش اخلاق بود به جبهه رفت و دید لشکر به گرد یکدیگر فَراهم آمده و هر یک در سَنگرِ خود موضع گرفته است. داود علیه‌السلام به سنگی گذشت و سنگ با ندای بلندی بوی گفت: ای داود! مرا برگیر و جالوت را با من بکش که من برای کشتنِ او آفریده شده‌ام. داود آن سنگ را برداشت و در خرجینِ خود گذاشت که در آن سنگهایی برای پرتاب به گوسفندان خود جمع می کرد. چون به میان لشکر رسید شنید که امر جالوت را بزرگ می شمارند و به آنها گفت: چرا امر او را بزرگ می شمارید، به خدا سوگند اگر چشمم به او بیفتد او را خواهم کشت. سخن او را بازگو کردند تا آنکه به طالوت رسید و به داود گفت: ای جوان! توانِ تو چقدر

ما عِنْدَكَ مِنَ القُوَّةِ وَ ما جَرَّبْتَ مِنْ نَفْسِكَ؟ قالَ: قَدْ كانَ الأَسَدُ يَعْدُو عَلَى الشّاةِ مِنْ غَنَمي فَأُدْرِكُهُ فَآخُذُ بِرَأْسِهِ وَ أَفُكُّ لِحْيَيْهِ عَنْها فَآخُذُها مِنْ فيهِ. وَكانَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَوْحىٰ إِلىٰ طالُوتَ أَنَّهُ لا يَقْتُلُ جالُوتَ إِلّا مَنْ لَبِسَ دِرْعَكَ فَمَلَأَها. فَدَعا بِدِرْعِهِ فَلَبِسَها داوُدُ عليه السلام فَاسْتَوَتْ عَلَيْهِ فَراعَ ذٰلِكَ طالُوتَ وَ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ بَني إِسْرائيلَ، فَقالَ: عَسَى اللهُ أَنْ يَقْتُلَ بِهِ جالُوتَ. فَلَمّا أَصْبَحُوا وَ الْتَقَى النّاسُ قالَ داوُدُ عليه السلام: أَرُوني جالُوتَ. فَلَمّا رَآهُ أَخَذَ الحَجَرَ فَرَماهُ بِهِ فَصَكَّ بِهِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَدَمَغَهُ وَ تَنَكَّسَ عَنْ دابَّتِهِ، فَقالَ النّاسُ: قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ. وَ مَلَّكَهُ النّاسُ حَتّىٰ لَمْ يَكُنْ يُسْمَعُ لِطالُوتَ ذِكْرٌ، وَ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ بَنُو إِسْرائيلَ وَ أَنْزَلَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ عَلَيْهِ الزَّبُورَ وَ عَلَّمَهُ صَنْعَةَ الحَديدِ فَلَيَّنَهُ لَهُ، وَ أَمَرَ الجِبالَ وَ الطَّيْرَ أَنْ تُسَبِّحَ مَعَهُ. وَ أَعْطاهُ صَوْتاً لَمْ يُسْمَعْ بِمِثْلِهِ حُسْناً، وَ أَعْطاهُ قُوَّةً فِي العِبادَةِ، وَ أَقامَ في بَني إِسْرائيلَ نَبِيّاً».

است و چه تَجرُبه‌ای برای خود اندوخته کرده‌ای؟ گفت: بسا بوده که شیر به گوسفندی از گَله‌ام حمله آورده است و من خود را به آن رسانیده و سَرشیر را گرفته و دهانش را باز کرده و گوسفند را آزاد ساخته‌ام، و خدای تعالی به طالوت وحی کرده بود که جالوت را کسی می‌تواند بکشد که زرهِ تو را بپوشد و بر تنش اندازه باشد و زرهٔ خود را خواست و داود علیه السلام آن را پوشید و بر تنش اندازه بود و طالوت و حاضرانش از بنی‌اسرائیل متعجّب شدند و طالوت گفت: امید است خداوند به دست او جالوت را بکشد. چون صبح شد و دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، داود علیه السلام گفت: جالوت را به من نشان بدهید و چون او را دید سنگ را برگرفت و به طرف او پرتاب کرد سنگ میان دو چشمش را شکافت و به مغز سرش رسید و از مرکب سرنگون شد و مردم گفتند: داود جالوت را کشت و او را به فرمانروائی برگزیدند و دیگر نامی از طالوت نبود. بنی‌اسرائیل نیز به گرد او در آمدند و خدای تعالی زبور را بر وی فرو فرستاد و صنعت آهن را تعلیم وی کرد و آن را برایش نرم گردانید، و به کوهها و پرنده‌ها دستور داد که به همراه او تسبیح گویند و صدایی خوش به او عطا فرمود که مثل آن شنیده نشده است و در عبادت توانمندش ساخت و او را پیامبر بنی‌اسرائیل قرار داد.

وَ هٰكَذا يَكُونُ سَبيلُ القائِمِ عليه السلام لَهُ عَلَمٌ إذا حانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ انْتَشَرَ ذٰلِكَ الْعَلَمُ مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَنْطَقَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَناداهُ: اخْرُجْ يا وَلِيَّ اللهِ فَاقْتُلْ أَعْداءَ اللهِ، وَ لَهُ سَيْفٌ مُغْمَدٌ إذا حانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ اقْتَلَعَ ذٰلِكَ السَّيْفُ مِنْ غِمْدِهِ وَ أَنْطَقَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَناداهُ السَّيْفُ اخْرُجْ يا وَلِيَّ اللهِ فَلا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ عَنْ أَعْداءِ اللهِ، فَيَخْرُجُ عليه السلام وَ يَقْتُلُ أَعْداءَ اللهِ حَيْثُ ثَقِفَهُمْ وَ يُقيمُ حُدودَ اللهِ وَ يَحْكُمُ بِحُكْمِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ.

حَدَّثَني بِذٰلِكَ أَبُوالحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ ثابِتٍ الدَّوالِيبِيُّ بِمَدينَةِ السَّلامِ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الفَضْلِ النَّحْوِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِالصَّمَدِ الكُوفِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عاصِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ آبائِهِ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام، عَنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله في آخِرِ حَديثٍ طَويلٍ ـ قَدْ أَخْرَجْتُهُ في هٰذَا الْكِتابِ في بابِ ما رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مِنَ النَّصِّ عَلَى القائِمِ عليه السلام، وَ أَنَّهُ الثّاني عَشَرَ مِنَ الأئِمَّةِ عليهم السلام [1] ـ.

ثُمَّ [2] «إِنَّ داوُدَ عليه السلام أَرادَ أَنْ يَسْتَخْلِفَ سُلَيْمانَ عليه السلام لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحىٰ إِلَيْهِ يَأْمُرُهُ بِذٰلِكَ، فَلَمّا أَخْبَرَ بَني إِسْرائيلَ ضَجُّوا مِنْ ذٰلِكَ وَ قالُوا: يَسْتَخْلِفُ عَلَيْنا حَدَثاً وَ فينا

روش قائم علیه السلام نیز چنین است، او را عَلَمی است که چون وقت خروجش نزدیک شود و آن عَلَم از جانب او منتشر شود و خدای تعالی آن را گویا کرده و ندا کند: ای ولی خدا! بدر آی و دشمنان خدا را بکش و او را شمشیری است در غلاف و چون وقت خروجش نزدیک شود از غلاف بدر آید و خدای تعالی آن را گویا کند و آن شمشیر ندا کند: ای ولی خدا! بدر آی، دیگر روانیست که از دشمنان خدا تقاعد کنی. او به در آید و دشمنان خدا را هر کجا بیابد خواهد کشت و حدود خدا را اقامه کرده و به حکم خدای تعالی فرمان دهد.

مطلب اخیر را در پایان حدیثی که در این کتاب در باب روایاتی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در نصّ بر قائم علیه السلام و اینکه او دوازدهمین از ائمه علیهم السلام است نقل نموده‌ام.

سپس داود علیه السلام اراده فرمود که سلیمان علیه السلام را جانشین خود سازد، زیرا خدای تعالی به او چنین دستوری داده بود و چون آن را به بنی اسرائیل اعلام کرد

۱ - کمال الدّین، باب ۲۴ حدیث ۱۱.

۲ - تتمّة الخبر.

مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ، فَدَعا أَسْباطَ بَني إِسْرائيلَ فَقالَ لَهُمْ: قَدْ بَلَغَني مَقالَتُكُمْ فَأَرُوني عِصِيَّكُمْ فَأَيُّ عَصاً أَثْمَرَتْ فَصاحِبُها وَلِيُّ الأَمْرِ مِنْ بَعْدِي، فَقالُوا: رَضِينا، فَقالَ: لِيَكْتُبْ كُلُّ واحِدٍ مِنْكُمْ اسْمَهُ عَلىٰ عَصاهُ، فَكَتَبُوهُ ثُمَّ جاءَ سُلَيْمانُ عليه‌السلام بِعَصاهُ فَكَتَبَ عَلَيْها اسْمَهُ، ثُمَّ أُدْخِلَتْ بَيْتاً وَ أُغْلِقَ البابُ وَ حَرَسَتْهُ رُؤُوسُ أَسْباطِ بَني إِسْرائيلَ. فَلَمّا أَصْبَحَ صَلّىٰ بِهِمُ الغَداةَ، ثُمَّ أَقْبَلَ فَفَتَحَ البابَ فَأَخْرَجَ عِصِيَّهُمْ وَ قَدْ أَوْرَقَتْ وَ عَصا سُلَيْمانَ قَدْ أَثْمَرَتْ. فَسَلَّمُوا ذٰلِكَ لِداوُدَ عليه‌السلام. فَاخْتَبَرَهُ بِحَضْرَةِ بَني إِسْرائيلَ فَقالَ لَهُ: يا بُنَيَّ أَيُّ شَيْءٍ أَبْرَدُ؟ قالَ: عَفْوُ اللهِ عَنِ النّاسِ وَ عَفْوُ النّاسِ بَعْضِهِمْ عَنْ بَعْضٍ، قالَ: يا بُنَيَّ فَأَيُّ شَيْءٍ أَحْلىٰ؟ قالَ: المَحَبَّةُ وَ هُوَ رَوحُ اللهِ في عِبادِهِ. فَافْتَرَّ داوُدُ ضاحِكاً فَسارَ بِهِ في بَني إِسْرائيلَ، فَقالَ: هٰذا خَليفَتي فيكُمْ مِنْ بَعْدي، ثُمَّ أَخْفىٰ سُلَيْمانُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْرَهُ وَ تَزَوَّجَ بِامْرَأَةٍ وَ اسْتَتَرَ مِنْ شيعَتِهِ

آنها از این موضوع ناخرسند شده و نالیدند و گفتند: می خواهد جوانی را بر ما خلیفه سازد در حالی که در میان ما بزرگتر از او هست. داود عليه‌السلام اسباط بنی اسرائیل را فراخواند و به آنها گفت: از ناخشنودی شما مطّلع شدم، عصاهای خود را به من نشان بدهید، هر عصا که سبز شد و میوه داد صاحب آن ولیّ امر و جانشین من است. گفتند: پذیرفتیم. فرمود: هر یک از شما نامش را برعصایش بنویسد و نوشتند، سلیمان هم عصای خود را آورد و نامش را بر آن نوشت. سپس همه را در اتاق نهاده و درش را بستند و سران بنی‌اسرائیل به پاسبانی آن پرداختند و چون صبح شد داود با ایشان نماز بامداد بجای آورد و در را گشود و عصاها را بیرون آورد، عصاها سبز شده بودند و تنها عصای سلیمان بود که میوه نیز آورده بود، دیگر کار را به داود واگذاشتند او در حضور بنی اسرائیل سلیمان را آزمود و به وی گفت: ای پسر جان! خنک ترین چیز چیست؟ و او گفت: عفو خداوند از مردم و عفو مردم از یکدیگر. گفت: پسر جان: شیرین ترین چیز چیست؟ گفت: محبّت و آن نسیم رحمت خدا در میان بندگانش است. داود از سر خرّسندی خندید و سلیمان را در میان بنی اسرائیل گردش داد و به آنها گفت: این پس از من جانشین من است. سپس سلیمان امرخود را پنهان کرد و در همان حال ازدواج کرد و از شیعیانش نیز تا آنگاه که خدا خواست مستور بود، بعد از آن

ماشاءَاللهُ أَنْ يَسْتَتِرَ. ثُمَّ إِنَّ امْرَأَتَهُ قالَتْ لَهُ ذاتَ يَومٍ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمّي ما أَكْمَلَ خِصالَكَ وَ أَطْيَبَ رِيحَكَ، وَ لا أَعْلَمُ لَكَ خَصْلَةً أَكْرَهُها إِلّا أَنَّكَ في مَؤُونَةِ أَبي فَلَوْ دَخَلْتَ السُّوقَ فَتَعَرَّضْتَ لِرِزْقِ اللهِ رَجَوْتُ أَنْ لا يُخَيِّبَكَ. فَقالَ لَها سُلَيْمانُ علیه السلام: إِنّي وَ اللهِ ما عَمِلْتُ عَمَلاً قَطُّ وَلا أُحْسِنُهُ. فَدَخَلَ السُّوقَ فَجالَ يَوْمَهُ ذٰلِكَ ثُمَّ رَجَعَ فَلَمْ يُصِبْ شَيْئاً. فَقالَ لَها: ما أَصَبْتُ شَيْئاً. قالَتْ: لا عَلَيْكَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْيَوْمَ كانَ غَداً. فَلَمّا كانَ مِنَ الْغَدِ خَرَجَ إِلَى السُّوقِ فَجالَ يَوْمَهُ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلىٰ شَيْءٍ، وَ رَجَعَ فَأَخْبَرَها فَقالَتْ لَهُ: يَكُونُ غَداً إِنْ شاءَ اللهُ. فَلَمّا كانَ مِنَ الْيَوْمِ الثّالِثِ مَضىٰ حَتّى انْتَهىٰ إِلىٰ ساحِلِ الْبَحْرِ فَإِذا هُوَ بِصَيّادٍ، فَقالَ لَهُ: هَلْ لَكَ أَنْ أُعينَكَ وَ تُعْطِينا شَيْئاً؟ قالَ: نَعَمْ. فَأَعانَهُ فَلَمّا فَرَغَ أَعْطاهُ الصَّيّادُ سَمَكَتَيْنِ فَأَخَذَهُما وَ حَمِدَاللهَ عَزَّوَجَلَّ. ثُمَّ إِنَّهُ شَقَّ بَطْنَ إِحْدٰيهِما فَإِذا هُوَ بِخاتَمٍ في بَطْنِها فَأَخَذَهُ فَصَرَّهُ في ثَوْبِهِ فَحَمِدَاللهَ وَ أَصْلَحَ السَّمَكَتَيْنِ وَ جاءَ بِهِما إِلىٰ مَنْزِلِهِ فَفَرِحَتِ امْرَأَتُهُ بِذٰلِكَ، وَ قالَتْ لَهُ: إِنّي أُرِيدُ أَنْ تَدْعُوَ أَبَوَيَّ حَتّىٰ يَعْلَما أَنَّكَ قَدْ كَسَبْتَ. فَدَعاهُما فَأَكَلا مَعَهُ. فَلَمّا

روزی زنش گفت: پدر و مادرم فدای تو! چقدر نیکو خصال و خوش رائحه ای! و هیچ مکروهی در تو نیست جز آنکه هزینهٔ تو برعهدهٔ پدرم می باشد، اگر به بازار می رفتی و در صدد تحصیل روزی بر می آمدی نیکو بود و امیدوارم که خدا تو را ناامید نسازد. سلیمان علیه السلام گفت: من تا به حال کار و کسبی نکرده‌ام و راه و رسم آن را درست نمی دانم، آن روز بازار رفت و گردش کرد و برگشت و چیزی بدو نرسید و به زن گفت: چیزی حاصل نشد. زن گفت: عیبی بر تو نیست اگر امروز نبود فردا هست و چون فردا شد به بازار رفت و تمام روز به گردش پرداخت و چیزی عایدش نشد و بازگشت و زن را مطّلع ساخت و وی گفت: إن شاءَ الله فردا خواهد بود و چون روز سوم شد رفت و رفت تا به ساحل دریا رسید و ناگاه صیادی را دید و بدو گفت: آیا می خواهی کمکت کنم و چیزی هم به من بدهی؟ گفت: آری و او را کمک کرد و در پایان کار دو عدد ماهی بدو داد آنها را گرفت و خدای تعالی را سپاس گفت و شکم یکی از آن دو را شکافت، ناگهان دید انگشتری در شکم آن است، آن را برگرفت و در جامهٔ خود نهاد و ماهیها را شست و به خانه آورد و زنش شادمان شد و بدو گفت: می خواهم پدر و مادرم را

فَرَغُوا قالَ لَهُمْ: هَلْ تَعْرِفُوني؟ قالُوا: لا وَ اللهِ إلّا أنّا لَمْ نَرَ إلّا خَيْراً مِنْكَ، قالَ: فَأَخْرَجَ خاتَمَهُ فَلَبِسَهُ فَحَنَّ عَلَيْهِ الطَّيْرُ وَ الرّيحُ وَ غَشِيَهُ المُلْكُ، وَ حَمَلَ الجارِيَةَ وَ أَبَوَيْها إلَى بِلادِ اصْطَخْرَ، وَ اجْتَمَعَتْ إلَيْهِ الشّيعَةُ وَ اسْتَبْشَرُوا بِهِ فَفَرَّجَ اللهُ عَنْهُمْ مِمّا كانُوا فيهِ مِنْ حَيْرَةِ غَيْبَتِهِ. فَلَمّا حَضَرَتْهُ الوَفاةُ أَوْصىٰ إلَى آصِفَ بْنِ بَرْخِيا بِأَمْرِ اللهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ، فَلَمْ يَزَلْ بَيْنَهُمْ تَخْتَلِفُ إلَيْهِ الشّيعَةُ وَ يَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعالِمَ دينِهِمْ، ثُمَّ غَيَّبَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ آصِفَ غَيْبَةً طالَ أَمَدُها، ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ فَبَقِيَ بَيْنَ قَوْمِهِ ماشاءَاللهُ، ثُمَّ إنَّهُ وَدَّعَهُمْ فَقالُوا لَهُ: أَيْنَ المُلْتَقىٰ؟ قالَ: عَلَى الصِّراطِ، وَ غابَ عَنْهُمْ ماشاءَاللهُ فَاشْتَدَّتِ الْبَلْوىٰ عَلىٰ بَني إسْرائيلَ بِغَيْبَتِهِ وَ تَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ بُخْتَنَصَّرَ فَجَعَلَ يَقْتُلُ مَنْ يَظْفُرُ بِهِ مِنْهُمْ وَ يَطْلُبُ مَنْ يَهْرَبُ وَ يَسْبي ذَرارِيَهُمْ، فَاصْطَفىٰ مِنَ السَّبْيِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ يَهُودا أَرْبَعَةَ نَفَرٍ فيهِمْ دانيالُ وَ اصْطَفىٰ مِنْ

دعوت کنی تا بدانند که تو کاسب شده‌ای، آنها را دعوت کرد و با یکدیگر غذا خوردند و چون فارغ شدند گفت: آیا مرا می شناسید؟ گفتند: نه به خدا جز آنکه از تو جز خیر ندیده‌ایم، گوید: انگشتریش را در آورد و در دست کرد، باد و پرندگان به فریاد درآمدند و او پادشاه شد و آن زن و پدر و مادرش را به بلاد اصطخر برد و شیعیان به دور او جمع شدند و به وجود او شاد گردیدند و خداوند سرگردانی غیبت سلیمان علیه السلام را از آنها برطرف ساخت و چون وفاتش فرا رسید به امر خدای تعالی به آصف بن برخیا وصیّت کرد و او در میان ایشان بود و شیعیان نزد او آمد و شد می کردند و مَعالِمِ دینشان را از او فرا می گرفتند، سپس خدای تعالی آصف را مدّت مدیدی غایب ساخت و بعد از آن ظهور کرد و تا آن وقت که خدا خواسته بود در میان ایشان بود، سپس با قومش خداحافظی کرد و بدو گفتند: محلّ ملاقات ما کجا باشد؟ گفت: بر سر پلِ صراط، و تا وقتی که خدا خواسته بود از میان ایشان غایب بود و به واسطهٔ غیبت او بلویٰ و گرفتاری بر بنی اسرائیل شدّت گرفت و بُختُ‌النَّصر بر آنها چیره و هرکدام ایشان را که می یافت می‌کشت و در جستجوی فراریان آنها بود و فرزندانشان را اسیر می‌کرد و از اسیران خاندان یهودا چهارتن را برگزید که دانیال در میان آنها بود و از فرزندان هارون عُزَیر را برگزید و در آن روز آنها کودکان صغیری بودند و

وُلْدِ هارُونَ عُزَيْراً، وَ هُمْ يَوْمَئِذٍ صِبْيَةٌ صِغارٌ فَمَكَثُوا فِي يَدِهِ وَ بَنُو إِسْرائيلَ فِي الْعَذابِ الْمُهِينِ، وَ الْحُجَّةُ دانْيالُ عليه السلام أَسيرٌ في يَدِ بُخْتُنَصَّرَ تِسْعِينَ سَنَةً. فَلَمّا عَرَفَ فَضْلَهُ وَ سَمِعَ أَنَّ بَني إِسْرائيلَ يَنْتَظِرُونَ خُرُوجَهُ وَ يَرْجُونَ الْفَرَجَ في ظُهُورِهِ وَ عَلىٰ يَدِهِ أَمَرَ أَنْ يُجْعَلَ فِي جُبٍّ عَظِيمٍ واسِعٍ وَ يُجْعَلُ مَعَهُ الْأَسَدُ لِيَأْكُلَهُ، فَلَمْ يَقْرَبْهُ، وَ أَمَرَ أَنْ لا يُطْعَمَ فَكانَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ يَأْتِيهِ بِطَعامِهِ وَ شَرابِهِ عَلىٰ يَدِ نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيائِهِ. فَكانَ دانْيالُ يَصُومُ النَّهارَ وَ يُفْطِرُ بِاللَّيْلِ عَلىٰ ما يُدْلىٰ إِلَيْهِ مِنَ الطَّعامِ، فَاشْتَدَّتِ الْبَلْوىٰ عَلىٰ شيعَتِهِ وَ قَوْمِهِ وَ الْمُنْتَظِرِينَ لَهُ وَ لِظُهُورِهِ، وَ شَكَّ أَكْثَرُهُمْ فِي الدّينِ لِطُولِ الْأَمَدِ، فَلَمّا تَناهَى الْبَلاءُ بِدانْيالَ عليه السلام وَ بِقَوْمِهِ رَأىٰ بُخْتُنَصَّرُ فِي الْمَنامِ كَأَنَّ مَلائِكَةً مِنَ السَّماءِ قَدْ هَبَطَتْ إِلَى الْأَرْضِ أَفْواجاً إِلَى الْجُبِّ الَّذي فيهِ دانْيالُ مُسَلِّمينَ عَلَيْهِ يُبَشِّرُونَهُ بِالْفَرَجِ، فَلَمّا أَصْبَحَ نَدِمَ عَلىٰ ما أَتىٰ إِلىٰ دانْيالَ فَأَمَرَ بِأَنْ يُخْرَجَ مِنَ الْجُبِّ، فَلَمّا أُخْرِجَ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ مِمّا ارْتَكَبَ مِنْهُ مِنَ التَّعْذيبِ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ النَّظَرَ في أُمُورِ مَمالِكِهِ وَ الْقَضاءِ بَيْنَ النّاسِ. فَظَهَرَ مَنْ

مدّتی در اختيار او بودند و بنی اسرائيل در عذاب سختی بسر می برد، و دانيال پيامبر عليه السلام نود سال در دست بخت‌النّصر اسير بود و چون فضل او را ديد و شنيد كه بنی‌اسرائيل در انتظارِ ظهورِ اوست، و اميدوارند كه با ظهورِ او و به دستِ او فرج حاصل شود، دستور داد او را در چاه بزرگ و وسيعی انداختند و شيری را همراه او كردند تا او را بخورد، امّا آن شير نزديک او نرفت، وی دستور داد به او خوراک ندهند، ولی خدای تعالی به دست پيامبری از پيامبرانش بدو خوردنی و نوشيدنی می‌رسانيد و دانيال روزها روزه می‌گرفت و شبها با خوراكی كه به دستش می‌رسيد افطار می‌كرد و بعد از آن بلوی و گرفتاری بر شيعيان و قومش و كسانی كه منتظر او و ظهورش بودند شدّت گرفت و بيشتر آنها بر اثرِ طول غيبت در دين شک كردند و چون گرفتاری دانيال عليه السلام و قومش به نهايت رسيد، بُخت‌النّصر در خواب ديد كه گروهی از ملائكه به چاهی كه دانيال در آن بود فرود آمدند و بدو سلام كرده و مژدهٔ فرج دادند و چون صبح شد از آنچه برسر دانيال آورده بود پشيمان شد و دستور داد او را از چاه در آوردند و چون او را آوردند از شكنجه‌ای كه به او داده بود عذرخواهی كرد، سپس تدبيرِ امورِ مملكت

كانَ مُسْتَتِراً مِنْ بَني إسْرائيلَ وَ رَفَعُوا رُؤُوسَهُمْ وَ اجْتَمَعُوا إلىٰ دانْيالَ عليه السلام مُوقِنينَ بِالْفَرَجِ فَلَمْ يَلْبَثْ إلَّا القَليلَ عَلىٰ تِلْكَ الحالِ حَتّىٰ ماتَ، وَ أَفْضَى الأَمْرَ بَعْدَهُ إلىٰ عُزَيْرٍ عليه السلام. فَكانُوا يَجْتَمِعُونَ إلَيْهِ وَ يَأْنَسُونَ بِهِ وَ يَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعالِمَ دينِهِمْ، فَغَيَّبَ اللهُ عَنْهُمْ شَخْصَهُ مِائَةَ عامٍ، ثُمَّ بَعَثَهُ وَ غابَتِ الحُجَجُ بَعْدَهُ، وَ اشْتَدَّتِ البَلْوىٰ عَلىٰ بَني-إسْرائيلَ حَتّىٰ وُلِدَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيّا عليهما السلام وَ تَرَعْرَعَ فَظَهَرَ وَ لَهُ سَبْعُ سِنينَ فَقامَ فِي النّاسِ خَطيباً، فَحَمِدَاللهَ وَ أَثْنىٰ عَلَيْهِ وَ ذَكَّرَهُمْ بِأَيّامِ اللهِ، وَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّ مِحَنَ الصّالِحينَ إنَّما كانَتْ لِذُنُوبِ بَني إسْرائيلَ وَ أَنَّ العاقِبَةَ لِلْمُتَّقينَ، وَ وَعَدَهُمُ الفَرَجَ بِقِيامِ المَسيحِ عليه السلام بَعْدَ نَيِّفٍ وَ عِشْرينَ سَنَةٍ مِنْ هٰذَا القَوْلِ، فَلَمّا وُلِدَ المَسيحُ عليه السلام أَخْفَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ وِلادَتَهُ وَغَيَّبَ شَخْصَهُ، لِأَنَّ مَرْيَمَ عليها السلام لَمّا حَمَلَتْهُ انْتَبَذَتْ بِهِ مَكاناً قَصِيّاً، ثُمَّ إنَّ زَكَرِيّا وَ خالَتَها أَقْبَلا يَقُصّانِ أَثَرَها حَتّىٰ هَجَما عَلَيْها وَ قَدْ وَضَعَتْ ما في بَطْنِها وَ هِيَ تَقُولُ: «ياليْتَني مِتُّ قَبْلَ

و داوری بین مردم را بدو سپرد و هرکس از بنی‌اسرائیل که نهان بود آشکار گردید و سربلند شدند و مؤمنان به فَرَج به گرد دانیال اجتماع کردند و اندکی بر این حال نگذشته بود که دانیال وفات کرد و امر بعد از خود را به عُزَیْر عليه السلام واگذار کرد و بنی‌اسرائیل به نزد او گرد آمدند و با او مأنوس شدند و معالم دینشان را از او می‌گرفتند و خداوند شخص او را یکصدسال غایب ساخت، سپس او را برانگیخت و حُجّتهای الهی پس از وی نیز غایب شدند و بلوی و گرفتاری بر بنی‌اسرائیل شدّت گرفت تا آنکه یحیی بن زکریّا عليهما السلام به دنیا آمد و رشد کرد و در سنّ هفت سالگی ظهور کرد و در میان مردم ایستاد و خطبه خواند، حمد و ثنای الهی را به جای آورد و أیّام الله را به آنها یادآوری کرد و گفت که رنج نیکوکاران به سبب گناهان بنی‌اسرائیل است و عاقبت از آن متّقین می‌باشد و به آنها وعده داد که پس از بیست و چند سال با قیام مسیح عليه السلام فَرَج حاصل شود و آنگاه که مسیح عليه السلام متولّد شد، خدای تعالی ولادتش را مخفی ساخته و شخص او را غایب ساخت، زیرا چون مریم بدو باردار شد او را به مکان دوری کشانید، سپس زکریّا و خاله‌اش به جستجوی او برآمدند و آنگاه به سر وقت او رسیدند که وضع حمل کرده بود و می‌گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و مرا فراموش کرده

هٰذا وَ کُنْتُ نَسْیاً مَنْسیاً» فَأَطْلَقَ اللهُ تَعالیٰ ذِکْرُهُ لِسانَهُ بِعُذْرِها وَ إِظْهارِ حُجَّتِها. فَلَمّا ظَهَرَتِ اشْتَدَّتِ الْبَلْویٰ وَ الطَّلَبُ عَلیٰ بَنِي إِسْرائِيلَ، وَ أَكَبَّ الجَبابِرَةُ وَ الطَّواغيتُ عَلَيْهِمْ حَتّیٰ كانَ مِنْ أَمْرِ المَسيحِ ما قَدْ أَخْبَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ وَ اسْتَتَرَ شَمْعُونُ بْنُ حَمونَ وَ الشّيعَةُ حَتّیٰ أَفْضیٰ بِهِمُ الاسْتِتارُ إِلیٰ جَزيرَةٍ مِنْ جَزائِرِ الْبَحْرِ فَأَقامُوا بِها، فَفَجَّرَ اللهُ لَهُمُ العُيُونَ العَذْبَةَ وَ أَخْرَجَ لَهُمْ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ، وَ جَعَلَ لَهُمْ فيهَا الماشِيَةَ، وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ سَمَكَةً تَدْعیٰ القَمَدُ لا لَحْمَ لَها وَ لا عَظْمَ وَ إِنَّما هِيَ جِلْدٌ وَ دَمٌ فَخَرَجَتْ مِنَ البَحْرِ، فَأَوْحَی اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَی النَّحْلِ أَنْ تَرکَبَها، فَرَكِبَتْها فَأَتَتِ النَّحْلُ إِلیٰ تِلْكَ الجَزيرَةِ وَ نَهَضَ النَّحْلُ وَ تَعَلَّقَ بِالشَّجَرِ فَعَرَشَ وَ بَنیٰ وَ كَثُرَ العَسَلُ وَ لَمْ يَكُونُوا يَفْقِدُونَ شَيْئاً مِنْ أَخْبارِ المَسيحِ عليه السلام.

* * * * *

بودند. خدای تعالی زبان مسیح را گشود تا عذر او باشد و حجّت مریم را اظهار کند و چون ظاهر شد گرفتاری و تعقیب بنی اسرائیل شدّت گرفت و سرکشان و طواغیت بر آنها فشار آوردند تا جایی که کار مسیح عليه السلام بدانجا رسید که خدای تعالی از آن خبر داده است و شمعون بن حمون و شیعیان پنهان شدند تا جایی که کار استتارشان به جزیره‌ای از جزایردریا کشید و در آن اقامت گزیدند و خداوند چشمه های گوناگون را بر ایشان جاری ساخت و برای آنها میوه های گوناگون آفرید و گاو و گوسفند فراوانی نصیب آنها کرد و یک نوع ماهی که به آن قَدَ می گفتند به سوی آنها گسیل داشت که نه گوشت داشت و نه استخوان، بلکه صرفاً پوست و خون بود و از دریا بیرون افتاد و خدای تعالی به زنبور عسل دستور داد که بر آن بنشیند و نشست و زنبور عسل به آن جزیره آمد و بر درختان نشستند و کَندو ساختند و عسل فراوان شد و آنها بر همهٔ اخبار مسیح عليه السلام در این جزیره آگاهی داشتند.

* * *

﴿ باب ۸ ﴾

* (بِشارَةُ عيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليه السلام بِالنَّبِيِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى صلى الله عليه وآله وسلم) *

۱ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْراهيمَ بْنِ إِسْحاقَ الطّالَقانِيُّ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُالعَزيزِ بْنُ يَحْيَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عيسَى الجَلُودِيُّ البَصْرِيُّ بِالْبَصْرَةِ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ ـ عَطِيَّةَ الشّامِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ عَمْرِوبْنِ سَعيدٍ البَصْرِيُّ قالَ: حَدَّثَنا هِشامُ بْنُ ـ جَعْفَرٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ سُلَيْمانَ ـ وَ كانَ قارِئاً لِلْكُتُبِ ـ قالَ: قَرَأْتُ فِي الإِنْجِيلِ: يا عيسَىٰ جُدَّ فِي أَمْرِي وَ لا تَهْزِلْ، وَاسْمَعْ وَ أَطِعْ، يَا ابْنَ الطّاهِرَةِ الطُّهْرِ البِكْرِ البَتُولِ أَنْتَ مِنْ غَيْرِ فَحْلٍ، أَنَا خَلَقْتُكَ آيَةً لِلْعالَمينَ، فَإِيّايَ فَاعْبُدْ، وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، خُذِ الْكِتابَ بِقُوَّةٍ، [وَ] فَسِّرْهُ لِأَهْلِ سُورِيا بِالسُّرْيانِيَّةِ، بَلِّغْ مَنْ بَيْنَ يَدَيْكَ إِنِّي أَنَا اللهُ الدّائِمُ الَّذِي لا أَزُولُ، صَدِّقُوا النَّبِيَّ الأُمِّيَّ، صاحِبَ الجَمَلِ وَ المِدْرَعَةِ وَ التّاجِ ـ وَ هِيَ العِمامَةُ ـ وَ النَّعْلَيْنِ وَ الْهِراوَةِ ـ وَ هِيَ القَضيبُ ـ، الأَنْجَلَ العَيْنَيْنِ، الصَّلْتَ الجَبينِ، الواضِحَ الخَدَّيْنِ، الأَقْنَى الأَنْفِ، مُفَلَّجَ الثَّنايا، كَأَنَّ عُنُقَهُ إِبْرِيقُ فِضَّةٍ، كَأَنَّ الذَّهَبَ يَجْرِي فِي تَراقيهِ، لَهُ شَعَراتٌ

باب ۸

بشارت عیسی بن مریم علیه السلام به خود پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم

۱ ـ عبدالله بن سلیمان که مردی کتابخوان بود می‌گوید: در انجیل چنین خوانده‌ام: ای عیسی! در کارِ من کوشا باش و بیهودگی مکن و بشنو و اطاعت کن، ای فرزند طاهرهٔ پاکیزهٔ باکرهٔ بتول! من تو را بدونِ مَرد از بطنِ مریم آفریدم، تو را آفریدم تا نشانه‌ای برای جهانیان باشی، پس فقط مرا بپرست و بر من توکّل کن، کتاب را با دست توانا بگیر و آن را برای مردم سوریا و سریانی تفسیر کن و به آنها بگو که من خدای دائمی هستم که هیچ زوالی ندارد. پیامبر اُمّی را تصدیق کنید همان که سوار بر شتر است و زره بر تن و تاج که همان عمامه باشد بر سر و نعلین در پا و چوبدستی که همان تازیانه باشد در دست دارد. دو چشمش گشاده و گیراست و پیشانیش صاف و گونه هایش درخشنده و بینی اش راست و قلمی و دندانهایش گشاده است، گردنش صاف و درخشنده است بمانند یک تنگ نقره و گویا از دو طرف گلویش طلا موج می زند. یک رشته موي لطیف از

مِنْ صَدْرِهِ إلىٰ سُرَّتِهِ، لَيْسَ عَلىٰ بَطْنِهِ وَ لا عَلىٰ صَدْرِهِ شَعْرٌ، أَسْمَرَ اللَّوْنِ، دَقيقَ الْمَسْرُبَةِ، شَثْنَ الْكَفِّ وَ الْقَدَمِ، إذا الْتَفَتَ الْتَفَتَ جَميعاً، وَ إذا مَشىٰ فَكَأَنَّما يَتَقَلَّعُ مِنَ الصَّخْرِ، وَ يَنْحَدِرُ مِنْ صَبَبٍ، وَ إذا جاءَ مَعَ الْقَوْمِ بَذَّهُمْ، عَرَقُهُ في وَجْهِهِ كَاللُّؤْلُؤِ، وَ ريحُ الْمِسْكِ تَنْفَحُ مِنْهُ، لَمْ يُرَ قَبْلَهُ مِثْلُهُ وَ لا بَعْدَهُ، طَيِّبُ الرّيحِ، نَكّاحٌ لِلنِّساءِ، ذُوالنَّسْلِ الْقَليلِ، إنَّما نَسْلُهُ مِنْ مُبارَكَةٍ لَها بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ، لا صَخَبٌ فيهِ وَ لا نَصَبٌ، يُكَفِّلُها في آخِرِ الزَّمانِ كَما كَفَّلَ زَكَرِيّا أُمَّكَ، لَها فَرْخانِ مُسْتَشْهَدانِ، كَلامُهُ الْقُرْآنُ، وَدينُهُ الإِسْلامُ، وَ أَنَا السَّلامُ فَطُوبىٰ لِمَنْ أَدْرَكَ زَمانَهُ، وَ شَهِدَ أَيّامَهُ، وَ سَمِعَ كَلامَهُ.

قالَ عيسىٰ: يا رَبِّ وَ ما طُوبىٰ؟ قالَ: شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَنَا غَرَسْتُها بِيَدي، تُظِلُّ الْجِنانَ، أَصْلُها مِنْ رِضْوانَ، ماؤُها مِنْ تَسْنيمٍ، بَرْدُهُ بَرْدُ كافُورٍ، وَ طَعْمُهُ طَعْمُ الزَّنْجَبيلِ، مَنْ شَرِبَ مِنْ تِلْكَ الْعَيْنِ شَرْبَةً لا يَظْمَأُ بَعْدَها أَبَداً.

سینه تا نافش کشیده شده است و شکم و سینه اش مو ندارد،گندمگون است و انگشتانش باریک و کفّ و قدم مبارکش سِتبر است، چون به کسی التفات کند به تمام بدن متوجّه او می شود و چون راه رود سنگین و با وَقار است و گویا پای از صخره می کند و از بلندی فرود می آید، چون به همراه قومی درآید سربلند و چیرهٔ بر ایشان است و عرق روی مبارکش مانند لؤلؤ و مروارید است و رائحهٔ مشک از او می تراود، پیش از او و پس از وی بمانندش دیده نشده است، خوش ـ بُو و ازدواج کنندهٔ با زنان و کم فرزند است، نسل او از وجود مبارکه ای است که بیتی در بهشت دارد که در آن شکاف و رگی نیست، در آخرالزّمان او را کفالت کند، همچنانکه زکریّا مادرِ تو را کفالت کرد، برای او دو فرزند عزیز است که در راه خدا شهید شوند، کلام او قرآن است و دینش اسلام و من نیز سلامم، و خوشابحال کسی که زمانِ وی را دریابد و شاهد ایّام وی باشد و کلامش را بشنود.

عیسیٰ عليه السلام گفت: بار خدایا! طوبیٰ چیست؟ فرمود: درختی در بهشت است که من به قدرت خود آن را کاشته ام و آن بر همهٔ بهشت سایه دارد و ریشه اش از رضوان و آبش از تسنیم است خنکی آن مانند کافور و طعمش طعم زنجبیل است

فَقالَ عيسىٰ عليه السلام: اللّٰهُمَّ اسْقِني مِنْها، قالَ: حَرامٌ يا عيسىٰ عَلَى الْبَشَرِ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْها حَتّىٰ يَشْرَبَ ذٰلِكَ النَّبِيُّ، وَ حَرامٌ عَلَى الأُمَمِ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْها حَتّىٰ تَشْرَبَ مِنْها اُمَّةُ ذٰلِكَ النَّبِيِّ، يا عيسىٰ أَرْفَعُكَ إِلَيَّ ثُمَّ أُهْبِطُكَ في آخِرِ الزَّمانِ لِتَرىٰ مِنْ اُمَّةِ ذٰلِكَ النَّبِيِّ العَجائِبَ، وَ لِتُعينَهُمْ عَلَى اللَّعينِ الدَّجّالِ أُهْبِطُكَ في وَقْتِ الصَّلاةِ لِتُصَلِّيَ مَعَهُمْ، إِنَّهُمْ اُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ.

وَ كانَتْ لِلْمَسيحِ عليه السلام غَيْباتٌ، يَسيحُ فيها في الأَرْضِ، فَلا يَعْرِفُ قَوْمُهُ وَ شيعَتُهُ خَبَرَهُ، ثُمَّ ظَهَرَ فَأَوْصىٰ إِلىٰ شَمْعُونَ بْنِ حَمُّونَ عليه السلام فَلَمّا مَضىٰ شَمْعُونُ غابَتِ الْحُجَجُ بَعْدَهُ وَ اشْتَدَّتِ الطَّلَبُ، وَ عَظُمَتِ الْبَلْوىٰ، وَ دَرَسَ الدّينُ، وَ ضُيِّعَتِ الْحُقُوقُ، وَ اُميتَتِ الْفُرُوضُ وَ السُّنَنُ، وَ ذَهَبَ النّاسُ يَميناً وَ شِمالاً لا يَعْرِفُونَ أَيّاً مِنْ أَيٍّ. فَكانَتِ الْغَيْبَةُ مِائَتَيْنِ وَ خَمْسينَ سَنَةٍ.

و هر که از آن جُرعه‌ای نوشد هرگز تشنه نگردد.

عیسی علیه السلام گفت: بار خدایا! مرا از آن چشمه سیراب کن. فرمود: ای عیسی! بر بَشَر حرام است که از آن چشمه بنوشد تا آن که آن پیامبر از آن بنوشد و بر امّتها حرام است که از آن بنوشند تا آنکه امّت آن پیامبر از آن بنوشد، ای عیسی من تو را به جانب خود بالا می‌برم و در آخرالزّمان به زمین فرو می‌فرستم تا شگفتیهای اُمّت آن پیامبر را ببینی و آنها را بر دفع دجّال لعین کمک کنی، تو را در وقت صلاة فرو می‌فرستم تا با ایشان نماز بخوانی. به راستی که آنها امّت مرحومه هستند.

و برای عیسی علیه السلام چندین غیبت بود که ناشناس در زمین گردش می‌کرد و قوم و شیعیانش خبری از او نداشتند بعد از آن ظهور کرد و شمعون بن حمون علیه السلام را وصیّ خود ساخت و چون شمعون درگذشت، حجّتهای پس از وی غایب بودند، و جستجوی آنها سخت شد و بلوای عظیم شد و دین مندرس و حقوق ضایع گردید و واجبات و مستحبّات الهی از بین رفت و مردم به این طرف و آن طرف می‌رفتند و هیچ چیز را نمی‌شناختند و این غیبت دویست و پنجاه سال بطول انجامید.

۲ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الوَلِيدِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ جَمِيعاً، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ المُغِيرَةِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ ـ أَبِي خَلَفٍ، عَنْ مُعاوِيَةَ بْنِ عَمّارٍ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام: «بَقِيَ النّاسُ بَعْدَ عِيسَى بْنِ ـ مَرْيَمَ عليه السلام خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْ سَنَةٍ بِلا حُجَّةٍ ظاهِرَةٍ».

۳ ـ حَدَّثَنا أَبِي ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطّارُ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلَفٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي ـ عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «كانَ بَيْنَ عِيسىٰ وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلام خَمْسُمِائَةِ عامٍ مِنْها مِائَتانِ وَ خَمْسُونَ عاماً لَيْسَ فِيها نَبِيٌّ وَ لا عالِمٌ ظاهِرٌ، قُلْتُ: فَما كانُوا؟ قالَ: كانُوا مُتَمَسِّكِينَ بِدِينِ ـ عِيسىٰ عليه السلام، قُلْتُ: فَما كانُوا؟ قالَ: كانُوا مُؤْمِنِينَ، ثُمَّ قالَ عليه السلام: وَ لا تَكُونُ الأَرْضُ إِلّا وَ فِيها عالِمٌ».

وَ كانَ مِمَّنْ ضَرَبَ فِي الْأَرْضِ لِطَلَبِ الحُجَّةِ سَلْمانُ الْفارِسِيُّ رضي الله عنه فَلَمْ يَزَلْ يَنْتَقِلُ مِنْ عالِمٍ إِلىٰ عالِمٍ، وَ مِنْ فَقِيهٍ إِلىٰ فَقِيهٍ، وَ يَبْحَثُ عَنِ الْأَسْرارِ وَ يَسْتَدِلُّ بِالْأَخْبارِ مُنْتَظِراً لِقِيامِ ـ القائِمِ سَيِّدِ الأَوَّلِينَ وَ الآخِرِينَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أَرْبَعَمِائَةِ سَنَةٍ حَتّىٰ بُشِّرَ بِوِلادَتِهِ، فَلَمّا أَيْقَنَ

۲ ـ معاویة بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: بعد از عیسی بن ـ مریم علیهما السلام مردم دویست و پنجاه سال بدون حجّتِ ظاهر گذرانیدند.

۳ ـ یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: بین عیسی و محمّد علیهما السلام پانصد سال فاصله بود که در دویست و پنجاه سال آن پیامبر و یا عالمی آشکار نبود، راوی گوید: در این مدّت مردم چه می کردند؟ فرمود به دینِ عیسی علیه السلام عمل می کردند، گفتم: چه حالی داشتند؟ فرمود: مؤمن بودند، سپس فرمود: زمین هیچگاه از عالم خالی نمی ماند.

و از جمله کسانی که در جستجویِ حُجّت الهی در زمین سفرها کرد سلمانِ فارسیّ رضي الله عنه بود که پیوسته از نزدِ عالِمی به نزدِ عالِمی دیگر و از نزدِ فقیهی به نزدِ فقیه دیگری می رفت و جستجوی اسرار و رموز الهی می کرد و به اخبار انبیاءِ گذشته استدلال می کرد و چهارصد سال در انتظار قیام قائم سیّد اوّلین و آخرین

بِالْفَرَجِ خَرَجَ يُرِيدُ تِهامَةَ فَسُبِيَ.

﴿ باب ۹ ﴾

﴿ خَبَرُ سَلْمانَ الفارِسِيِّ - رَحمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - في ذٰلِكَ ﴾

۱ - حَدَّثَنا أَبي رضي الله عنه قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى العَطّارُ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ أَبِيهِ - عَمَّنْ ذَكَرَهُ - عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام قالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ أَلا تُخْبِرُنا كَيْفَ كانَ سَبَبُ إِسْلامِ سَلْمانَ الفارِسِيِّ؟ قالَ: «حَدَّثَني أَبي صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ أَنَّ أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طالِبٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ وَ سَلْمانَ الفارِسِيَّ وَ أَباذَرٍّ وَ جَماعَةً مِنْ قُرَيْشٍ كانُوا مُجْتَمِعِينَ عِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم فَقالَ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِسَلْمانَ: يا أَباعَبْدِاللهِ أَلا تُخْبِرُنا بِمَبْدَءِ أَمْرِكَ؟ فَقالَ سَلْمانُ: وَ اللهِ يا أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ لَوْ أَنَّ غَيْرَكَ سَأَلَني ما أَخْبَرْتُهُ، أَنَا كُنْتُ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ شِيرازَ مِنْ أَبْناءِ الدَّهاقِينَ وَ كُنْتُ عَزِيزاً عَلىٰ والِدَيَّ فَبَيْنا أَنَا سائِرٌ مَعَ أَبي في عِيدٍ لَهُمْ إِذا أَنَا بِصَوْمَعَةٍ وَ إِذا فِيها رَجُلٌ يُنادِي أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَ أَنَّ عِيسىٰ رُوحُ اللهِ، وَ أَنَّ

محمّد صلى الله عليه وآله وسلم بود تا آنكه مژدهٔ ولادتش را دادند و چون به فرج يقين كرد رهسپار حجاز و تِهامه گرديد و اسير شد.

باب ۹

خبر سلمان فارسى رضي الله عنه در اين باب

راوى گويد: به موسى بن جعفر عليهما السلام عرض كردم: اى فرزند رسول خدا! آيا ما را از سبب اسلام سلمان فارسىّ آگاه نمى‌كنيد؟ فرمود: پدرم براى من بازگو فرمود كه اميرالمؤمنين عليه السلام با سلمان فارسىّ و ابوذرّ و گروهى از قريش نزد قبر پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله وسلم اجتماع كرده بودند، اميرالمؤمنين عليه السلام به سلمان فرمود: اى ابا- عبدالله! آغاز كار خود را به ما گزارش بده، سلمان عرض كرد: اى اميرالمؤمنين! به خدا اگر غير تو مى‌پرسيد گزارش نمى‌دادم، من مردى از اهل شيراز بودم و پدرم از دهقانان بود و نزد پدر و مادرم عزيز بودم، يک روز با پدرم براى شركت در يكى از جشنهايشان مى‌رفتم كه به يک صومعه رسيدم و مردى در آن

مُحَمَّداً حَبيبُ اللهِ. فَرَسَخَ وَصْفُ مُحَمَّدٍ ﷺ في لَحْمي وَ دَمي فَلَمْ يُهَنِّئْني طَعامٌ وَ لا شَرابٌ، فَقالَتْ لي اُمّي: يا بُنَيَّ مالَكَ الْيَوْمَ لَمْ تَسْجُدْ لِمَطْلَعِ الشَّمْسِ؟ قالَ: فَكابَرْتُها حَتّىٰ سَكَتَتْ، فَلَمَّا انْصَرَفْتُ إِلىٰ مَنْزِلي إِذا أَنَا بِكِتابٍ مُعَلَّقٍ فِي السَّقْفِ فَقُلْتُ لِاُمّي: ما هٰذَا الْكِتابُ؟ فَقالَتْ: يا رُوزْبِهُ إِنَّ هٰذا الْكِتابَ لَمّا رَجَعْنا مِنْ عيدِنا رَأَيْناهُ مُعَلَّقاً، فَلا تَقْرَبْ ذٰلِكَ الْمَكانَ فَإِنَّكَ إِنْ قَرِبْتَهُ قَتَلَكَ أَبُوكَ. قالَ: فَجاهَدْتُها حَتّىٰ جَنَّ اللَّيْلُ فَنامَ أَبي وَ اُمّي فَقُمْتُ وَ أَخَذْتُ الْكِتابَ وَ إِذا فيهِ: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ هٰذا عَهْدٌ مِنَ اللهِ إِلىٰ آدَمَ أَنَّهُ خالِقٌ مِنْ صُلْبِهِ نَبِيّاً يُقالُ لَهُ: مُحَمَّدٌ، يَأْمُرُ بِمَكارِمِ الْأَخْلاقِ وَ يَنْهىٰ عَنْ عِبادَةِ الْأَوْثانِ، يا رُوزْبِهُ ائْتِ وَصِيَّ عيسىٰ وَ آمِنْ وَ اتْرُكِ الْمَجُوسِيَّةَ» قالَ: فَصَعِقْتُ صَعْقَةً وَزادَني شِدَّةً، قالَ: فَعَلِمَ بِذٰلِكَ أَبي وَ اُمّي فَأَخَذُوني وَ جَعَلُوني في بِئْرٍ عَميقَةٍ، وَ قالُوا لي: إِنْ رَجَعْتَ وَ إِلّا قَتَلْناكَ، فَقُلْتُ لَهُمْ: افْعَلُوا بي ما شِئْتُمْ، حُبُّ مُحَمَّدٍ لا يَذْهَبُ مِنْ صَدْري، قالَ سَلْمانُ: ما

بود که ندا می‌کرد: گواهی می‌دهم که هیچ خدایی جز الله نیست وعیسی‌روح‌الله است و محمّد حبیب الله! وَصفِ محمّد در عمقِ گوشت و پوستِ من رسوخ کرد و دیگر خوراک و شرابی بر من گوارا نشد. مادرم گفت: ای فرزندم چرا امروز به مطلع آفتاب سجده نکردی؟ من با او به مکابره پرداختم تا آنکه ساکت شد چون به خانهٔ خود بازگشتم دیدم کتابی به سقف اُتاق آویخته است، به مادرم گفتم: این چه کتابی است؟ گفت: ای روزبه! وقتی از جشن برگشتیم این کتاب را آویخته دیدم، به آن نزدیک مشو که اگر به آن نزدیک شوی پدرت تو را خواهد کشت، گوید، من خود را نگاه داشتم تا آنکه شب گذشت و پدر و مادرم خوابیدند، برخاستم و کتاب را برگرفتم و بناگاه دیدم که در آن نوشته است: بسم الله الرّحمن الرّحیم این عهدی است از خدای تعالی برای آدم، او از صُلب آدم پیامبری می‌آفریند که به او محمّد می‌گویند، به مکارم اخلاق فرمان می‌دهد و از پرستش بتها باز می‌دارد ای روزبه! به نزد وصیّ عیسی برو و به او ایمان بیاور و آئین گَبران فرو گذار. گوید: من فریادی کشیدم و شدّتم افزون شد و پدر و مادرم مطلب را دانستند و مرا گرفته و در چاه عمیق زندانی کردندو گفتند: اگر از این راه برگشتی که هیچ و الاّ تو را خواهیم کشت و به آنها گفتم: هر چه می‌خواهید

كُنْتُ أعْرِفُ العَرَبيَّةَ قَبْلَ قِراءَتِي الكِتابَ، وَ لَقَدْ فَهَّمَنِيَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ العَرَبيَّةَ مِنْ ذٰلِكَ اليَومِ قالَ: فَبَقِيتُ فِي البِئْرِ فَجَعَلُوا يُنْزِلُونَ فِي البِئْرِ إلَيَّ أقْراصاً صِغاراً.

قالَ: فَلَمّا طالَ أمْرِي رَفَعْتُ يَدَيَّ إلَى السَّماءِ فَقُلْتُ: يا رَبِّ إنَّكَ حَبَّبْتَ مُحَمَّداً وَ وَصِيَّهُ إلَيَّ فَبِحَقِّ وَسيلَتِهِ عَجِّلْ فَرَجي وَ أرِحْني مِمّا أنَا فيهِ، فَأتاني آتٍ عَلَيْهِ ثِيابٌ بِيضٌ فَقالَ: قُمْ يا رُوزْبِهُ، فَأخَذَ بِيَدي وَ أتىٰ بي إلَى الصَّومِعَةِ فَأنْشَأْتُ أقُولُ: أشْهَدُ أنْ لا إلٰهَ إلَّا اللهُ وَ أنَّ عيسىٰ رُوحُ اللهِ، وَ أنَّ مُحَمَّداً حَبيبُ اللهِ. فَأشْرَفَ عَلَيَّ الدَّيْرانِيُّ فَقالَ: أنْتَ رُوزْبِه؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقالَ: اصْعَدْ. فَصَعَدْتُ إلَيْهِ وَ خَدَمْتُهُ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ. فَلَمّا حَضَرَتْهُ الوَفاةُ قالَ: إنِّي مَيِّتٌ. فَقُلْتُ لَهُ: فَعَلىٰ مَنْ تُخَلِّفُني؟ فَقالَ: لا أعْرِفُ أحَداً يَقُولُ بِمَقالَتي هٰذِهِ إلّا راهِباً بِأنْطاكِيَّةَ، فَإذا لَقيتَهُ فَأقْرِئْهُ مِنِّي السَّلامَ وَ ادْفَعْ إلَيْهِ هٰذَا اللَّوحَ، وَ ناوَلَني لَوحاً. فَلَمّا ماتَ غَسَّلْتُهُ وَ كَفَّنْتُهُ وَ دَفَنْتُهُ وَ أخَذْتُ اللَّوحَ وَ سِرْتُ بِهِ إلىٰ أنْطاكِيَّةَ وَ أتَيْتُ

بکنیدکه دوستی محمّد از دلم بیرون نخواهد شد. سلمان گوید: پیش‌از خواندن آن نامه، عربی نمی دانستم، آن روز خدای تعالی به من عربی را تفهیم کرد، گوید: در آن چاه ماندم و هر روز چند قرص کوچک نان فرو می فرستادند.

گوید: چون گرفتاریم به درازا کشید، دستانم را به آسمان برداشته و گفتم: بارالها! تو محمّد و وصیّش را محبوب من ساختی، پس به حقّ منزلت او فرج مرا برسان و مرا از این گرفتاری برهان! بعد از آن مردی به نزد من آمد که جامهٔ سفیدی در بر داشت و گفت: ای روزبه! برخیز و دست مرا گرفت و به صومعه آورد و من به این سخنان آغاز کردم: أشْهَدُ أنْ لا إلٰهَ إلَّا اللهُ وَ أنَّ عيسىٰ رُوحُ اللهِ وَ أنَّ مُحَمَّداً حَبيبُ اللهِ. مرد دَیرنشین به من رو کرد و گفت: آیا تو روزبه هستی؟ گفتم: آری، گفت: بالا بیا، و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال کامل به او خدمت کردم و وقتی که وفاتش نزدیک شد، گفت من خواهم مُرد، گفتم: مرا به که می سپاری؟ گفت: کسی را نمی شناسم که هم عقیدهٔ من باشد، مگر راهبی که در انطاکیه است و چون او را دیدی سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده و لوحی به من داد، چون وفات کرد او را غسل و کفن کرده و دفن نمودم و لوح را برگرفته و به انطاکیه مسافرت کرده و به آن صومعه آمدم و می گفتم: أشْهَدُ أنْ لا

الصَّومِعَةَ وَ أَنْشَأْتُ أَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ، وَ أَنَّ عیسیٰ رُوحُ اللهِ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً حَبیبُ اللهِ، فَأَشْرَفَ عَلَيَّ الدَّیْرانِيُّ فَقالَ: أَنْتَ رُوزْبِهُ، فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقالَ: اصْعَدْ فَصَعِدْتُ إِلَيْهِ فَخَدَمْتُهُ حَوْلَیْنِ كامِلَیْنِ، فَلَمّا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ قالَ لي: إِنّي مَیِّتٌ، فَقُلْتُ: عَلیٰ مَنْ تُخَلِّفُني؟ فَقالَ: لا أَعْرِفُ أَحَداً یَقُولُ بِمَقالَتي هٰذِهِ إِلاّ راهِباً بِالإِسْكَنْدَرِیَّةِ فَإِذا أَتَیْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنّي السَّلامَ وَادْفَعْ إِلَيْهِ هٰذَا اللَّوْحَ، فَلَمّا تُوُفِّيَ غَسَّلْتُهُ وَ كَفَّنْتُهُ وَ دَفَنْتُهُ وَ أَخَذْتُ اللَّوْحَ وَ أَتَیْتُ الصَّومِعَةَ وَ أَنْشَأْتُ أَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ، وَ أَنَّ عیسیٰ رُوحُ اللهِ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً حَبیبُ اللهِ، فَأَشْرَفَ عَلَيَّ الدَّیْرانِيُّ فَقالَ: أَنْتَ رُوزْبِهُ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقالَ: اصْعَدْ فَصَعِدْتُ إِلَيْهِ وَ خَدَمْتُهُ حَوْلَیْنِ كامِلَیْنِ، فَلَمّا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ قالَ لي: إِنّي مَیِّتٌ فَقُلْتُ: عَلیٰ مَنْ تُخَلِّفُني؟ فَقالَ: لا أَعْرِفُ أَحَداً یَقُولُ بِمَقالَتي هٰذِهِ فِي الدُّنْیا وَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللهِ ابْنِ عَبْدِالمُطَّلِبِ قَدْ حانَتْ وِلادَتُهُ فَإِذا أَتَیْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنّي السَّلامَ، وَ ادْفَعْ إِلَيْهِ هٰذَا اللَّوْحَ، قالَ: فَلَمّا تُوُفِّيَ غَسَّلْتُهُ وَ كَفَّنْتُهُ وَ دَفَنْتُهُ وَ أَخَذْتُ اللَّوْحَ وَ خَرَجْتُ، فَصَحِبْتُ قَوْماً فَقُلْتُ

إِلٰهَ إِلاَّ اللهِ وَ أَنَّ عیسیٰ روحُ اللهِ وَ أَنَّ مُحَمَّداً حَبیبُ اللهِ. دیرنشین به من رو کرد و گفت: آیا تو روزبه هستی؟ گفتم: آری، گفت: بالا بیا و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال تمام او را خدمت کردم و وقتی که نزدیک وفاتش شد، گفت: من به زودی خواهم مُرد، گفتم: مرا به که می سپاری؟ گفت: کسی را نمی شناسم که هم عقیدهٔ من باشد مگر راهبی در اسکندریّه است، چون به نزد او رفتی سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده و چون مُرد او را غسل و کفن کرده و دفنش نمودم و لوح را برگرفته و به آن صومعه رفتم و می گفتم: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ وَ أَنَّ عیسیٰ رُوحُ اللهِ وَ أَنَّ مُحَمَّداً حَبیبُ اللهِ. مرد دیرنشین رو به من آورد و گفت: آیا تو روزبه هستی؟ گفتم: آری، گفت: بالا بیا و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال کامل به او خدمت کردم و چون وفات او نزدیک شد به من گفت: من خواهم مُرد، گفتم: مرا به که می سپاری؟ گفت: کسی را در دنیا نمی شناسم که هم عقیدهٔ من باشد و ولادت محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب نزدیک است و چون به نزد او رفتی سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده گوید: چون وفات کرد او را غسل و کفن کرده و دفنش نمودم و لوح را برگرفته و بیرون آمدم و با گروهی همنشین شده و به

لَهُم: يا قَوْمُ اكْفُونِي الطَّعامَ وَ الشَّرابَ أَكْفِكُمُ الخِدْمَةَ؟ قالُوا: نَعَمْ. قالَ: فَلَمّا أَرادُوا أَنْ يَأْكُلوا شَدُّوا عَلىٰ شاةٍ فَقَتَلُوها بِالضَّرْبِ، ثُمَّ جَعَلُوا بَعْضَها كَباباً وَ بَعْضَها شَواءً، فَامْتَنَعْتُ مِنَ الأَكْلِ. فَقالُوا: كُلْ. فَقُلْتُ: إِنِّي غُلامٌ دَيْرانِيٌّ وَ إِنَّ الدَّيْرانِيِّينَ لا يَأْكُلُونَ اللَّحْمَ، فَضَرَبُونِي وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِي. فَقالَ بَعْضُهُمْ: أَمْسِكُوا عَنْهُ حَتّىٰ يَأْتِيَكُمْ شَرابُكُمْ فَإِنَّهُ لا يَشْرَبُ. فَلَمّا أَتَوا بِالشَّرابِ قالُوا: اشْرَبْ؟ فَقُلْتُ: إِنِّي غُلامٌ دَيْرانِيٌّ وَ إِنَّ الدَّيْرانِيِّينَ لا يَشْرَبُونَ الخَمْرَ. فَشَدُّوا عَلَيَّ وَ أَرادُوا قَتْلِي. فَقُلْتُ لَهُمْ: يا قَوْمُ لا تَضْرِبُونِي وَ لا تَقْتُلُونِي فَإِنِّي أُقِرُّ لَكُمْ بِالعُبُودِيَّةِ فَأَقْرَرْتُ لِواحِدٍ مِنْهُمْ فَأَخْرَجَنِي وَ باعَنِي بِثَلاثِمِائَةِ دِرْهَمٍ مِنْ رَجُلٍ يَهُودِيٍّ قالَ: فَسَأَلَنِي عَنْ قِصَّتِي فَأَخْبَرْتُهُ وَ قُلْتُ لَهُ: لَيْسَ لِي ذَنْبٌ إِلّا أَنِّي أَحْبَبْتُ مُحَمَّداً وَ وَصِيَّهُ. فَقالَ اليَهُودِيُّ: وَ إِنِّي لَأُبْغِضُكَ وَ أُبْغِضُ مُحَمَّداً. ثُمَّ أَخْرَجَنِي إِلىٰ خارِجِ دارِهِ وَ إِذا رَمْلٌ كَثِيرٌ عَلىٰ بابِهِ، فَقالَ: وَ اللهِ يا رُوزْبِهُ لَئِنْ أَصْبَحْتَ وَ لَمْ تَنْقُلْ هٰذَا الرَّمْلَ كُلَّهُ مِنْ هٰذَا المَوْضِعِ لَأَقْتُلَنَّكَ. قالَ: فَجَعَلْتُ أَحْمِلُ طُولَ لَيْلَتِي فَلَمّا أَجْهَدَنِي التَّعَبُ

آنها گفتم: آیا طعام و شراب مرا می دهید تا من هم خدمت شما را به جا آورم؟ گفتند: آری، چون خواستند غذا بخورند گوسفندی را بسته و آن را زدند تا مُرد و بخشی از آن را کباب و بخشی دیگر را بریان کردند و من از خوردن آن اِبا کردم. گفتند: بخور، گفتم: من غلام دیرنشین هستم و دیرنشینان گوشت نمی خورند، آن قدر مرا کتک زدند که نزدیک بود بمیرم، یکی از ایشان گفت: دست از او بدارید تا شرابتان بیاید که او نخواهد نوشید و چون شراب را آوردند گفتند: بنوش! گفتم: من غلام دیرنشین هستم و دیرنشینان خمر نمی‌نوشند، پس بر من حمله آورده و می خواستند مرا بشکنند، گفتم: ای قوم مرا نزنید و نکشید که به بندگی شما اعتراف می‌کنم و بردهٔ یکی از آنها شدم و او مرا برد و به یک یهودی به سیصد درهم فروخت. او از داستان من پرسید و من او را آگاه کردم و گفتم: من گناهی ندارم جز آنکه دوستدار محمّد و جانشین اویم. یهودی گفت: من تو و محمّد را دشمن می دارم و مرا به بیرون خانه‌اش برد و یک تلّ ریگ در مقابل خانه‌اش بود و گفت: اگر تا صبح این ریگها را از اینجا بر نداری و به جای دیگر نبری تو را خواهم کشت و من هم شروع کرده و تمام شب بدان کار مشغول شدم و چون

رَفَعْتُ يَدَيَّ إِلَى السَّماءِ وَ قُلْتُ: يا رَبِّ إِنَّكَ حَبَّبْتَ مُحَمَّداً وَ وَصِيَّهُ إِلَيَّ فَبِحَقِّ وَسيلَتِهِ عَجِّلْ فَرَجي وَ أَرِحْني مِمّا أَنَا فيهِ. فَبَعَثَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ريحاً فَقَلَعَتْ ذٰلِكَ الرَّمْلَ مِنْ مَكانِهِ إِلَى المَكانِ الَّذي قالَ اليَهوديُّ. فَلَمّا أَصْبَحَ نَظَرَ إِلَى الرَّمْلِ قَدْ نُقِلَ كُلُّهُ. فَقالَ: يا رُوزْبِهُ أَنْتَ ساحِرٌ وَ أَنَا لا أَعْلَمُ فَلأُخرِجَنَّكَ مِنْ هٰذِهِ القَرْيَةِ لِئَلاّ تُهْلِكَها. قالَ: فَأَخْرَجَني وَ باعَني مِنِ امْرَأَةٍ سُلَمِيَّةٍ فَأَحَبَّتْني حُبّاً شَديداً وَ كانَ لَها حائِطٌ. فَقالَتْ: هٰذَا الحائِطُ لَكَ كُلْ مِنْهُ ما شِئْتَ وَ هَبْ وَ تَصَدَّقْ.

قالَ: فَبَقَيْتُ في ذٰلِكَ الحائِطِ ماشاءَ اللهُ فَبَيْنا أَنَا ذاتَ يَوْمٍ فِي الْحائِطِ إِذا أَنا بِسَبْعَةِ رَهْطٍ قَدْ أَقْبَلُوا تُظِلُّهُمْ غَمامَةٌ. فَقُلْتُ في نَفْسي: وَ اللهِ ما هٰؤُلاءِ كُلُّهُمْ أَنْبِياءَ وَلٰكِنَّ فيهِمْ نَبِيّاً قالَ: فَأَقْبَلُوا حَتّىٰ دَخَلُوا الحائِطَ وَ الغَمامَةُ تَسيرُ مَعَهُمْ. فَلَمّا دَخَلُوا إِذا فيهِمْ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله وسلّم وَ أَميرُالمُؤْمِنينَ عليه السلام وَ أَبُوذَرٍّ وَ المِقْدادُ وَ عَقيلُ ابْنُ أَبي طالِبٍ وَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالمُطَّلِبِ وَ زَيْدُ بْنُ حارِثَةَ. فَدَخَلُوا الحائِطَ[1] فَجَعَلُوا يَتَناوَلُونَ مِنْ حَشَفِ النَّخْلِ وَ

بسیار خسته شدم دستها را به آسمان بلند کرده و گفتم: بار الها! تو محمّد و وصیّش را محبوب من ساختی، پس به حقّ منزلت او گشایش مرا برسان و مرا از این گرفتاری برهان. خدای تعالی بادی فرستاد و آن تلّ ریگ را از آنجا کنده و به آن مکانی که یهودی گفته بود برد، چون صبح شد یهودی دید که همهٔ ریگها منتقل شده است، گفت: ای روزبه! تو جادوگری و من نمی دانم پس تو را از این قریه بیرون می کنم تا آن را نابود نسازی، گوید: مرا بیرون برد و به یک زن سُلَمی فروخت او به من محبّت فراوانی ابراز می کرد و باغی داشت و گفت: این باغ از آن تو باشد هر قدر می خواهی از آن بخور و هر قدر می خواهی ببخش و صدقه بده!

گوید: تا مدّتی که خدا خواست در آن باغ بودم و روزی دیدم که هفت نفر آمدند و ابری بر آنها سایه افکنده‌است، با خود گفتم: همهٔ اینها پیامبر نیستند امّا پیامبری در میان آنهاست گوید: آنها آمدند و داخل باغ شدند و ابر نیز با ایشان می آمد، چون آمدند در میان آنها رسول خدا و امیرالمؤمنین و ابوذرّ و مقداد و عقیل بن ابی طالب و حمزة بن عبدالمطلب[1] و زید بن حارثه بودند داخل باغ

۱ ـ فيه وهمٌ لأنّ إسلام عقيل قبيل الحديبية و شهادة حمزة في الأُحد و لا يمكن اجتماع عقيل و حمزة والنبيّ صلّى الله عليه وآله في المدينة، والسّند ضعيف، و سيأتي الكلام فيه آخر الباب.

رَسُولُ اللهِ ﷺ يَقُولُ لَهُمْ: كُلُوا الحَشَفَ وَ لا تُفْسِدُوا عَلَى القَوْمِ شَيْئاً، فَدَخَلْتُ عَلىٰ مَوْلاتِي فَقُلْتُ لَها: يا مَوْلاتِي هِبِي لِي طَبَقاً مِنْ رُطَبٍ، فقالَتْ: لَكَ سِتَّةُ أَطْباقٍ، قالَ: فَجِئْتُ فَحَمَلْتُ طَبَقاً مِنْ رُطَبٍ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: إِنْ كانَ فِيهِمْ نَبِيٌّ فَإِنَّهُ لا يَأْكُلُ الصَّدَقَةَ، وَ يَأْكُلُ الهَدِيَّةَ، فَوَضَعْتُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقُلْتُ: هٰذِهِ صَدَقَةٌ فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: كُلُوا وَ أَمْسَكَ رَسُولُ اللهِ وَ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ وَ عَقِيلُ بْنُ أَبِي طالِبٍ وَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالمُطَّلِبِ، وَ قالَ لِزَيْدٍ: مُدَّ يَدَكَ وَ كُلْ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي هٰذِهِ عَلامَةٌ. فَدَخَلْتُ إِلىٰ مَوْلاتِي فَقُلْتُ لَها: هِبِي لِي طَبَقاً آخَرَ، فَقالَتْ: لَكَ سِتَّةُ أَطْباقٍ، قالَ: فَجِئْتُ فَحَمَلْتُ طَبَقاً مِنْ رُطَبٍ فَوَضَعْتُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقُلْتُ: هٰذِهِ هَدِيَّةٌ، فَمَدَّ يَدَهُ وَ قالَ: بِسْمِ اللهِ كُلُوا، وَ مَدَّ القَوْمُ جَمِيعاً أَيْدِيَهُمْ فَأَكَلُوا، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي هٰذِهِ أَيْضاً عَلامَةٌ، قالَ: فَبَيْنا أَنَا أَدُورُ خَلْفَهُ إِذْحانَتْ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ الْتِفاتَةٌ، فَقالَ: يا رُوزِبَهُ تَطْلُبُ خاتَمَ النُّبُوَّةِ، فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَكَشَفَ عَنْ كَتِفَيْهِ فَإِذا أَنَا بِخاتَمِ النُّبُوَّةِ مَعْجُونٌ بَيْنَ كَتِفَيْهِ عَلَيْهِ شَعَراتٌ قالَ: فَسَقَطْتُ عَلىٰ قَدَمِ رَسُولِ اللهِ ﷺ

شدند و از خرماهای باد ریز می خوردند و پیامبر به آنها می فرمود: باد ریزها را بخورید و ضرری به صاحبان آن نزنید. من نزد خانم خود رفتم و به او گفتم: ای خانم! طبق خرمای تازه به من ببخش! و او گفت: شش طبق از آن تو باشد آمدم و طبق رطب برگرفته وبا خود گفتم: اگر در بین ایشان پیامبری باشد از صدقه نمی خورد بلکه از هدیه تناول می کند طبق را مقابل او گذاشتم و گفتم: این صدقه است. رسول خدا ﷺ فرمود: بخورید: امّا رسول خدا و امیرالمؤمنین و عقیل ابن ابی طالب و حمزة بن عبدالمطلب اِمساک کردند و حضرت به زید فرمودند: دست دراز کن و بخور! با خود گفتم: این علامتی است و بر خانم خود وارد شده و گفتم: طبق دیگر به من خرما ببخش! و او گفت: شش طبق از آن تو باشد. گوید: آمدم و طبق رطب برگرفته و در مقابل او نهادم و گفتم: این هدیّه است دست دراز کرد و فرمود: بسم الله بخورید و همه دست دراز کرده و خوردند. با خود گفتم: این هم علامتی است. در این بین که پشت سر او دور می زدم به ناگاه به من التفات دوستانه‌ای فرموده و گفتند: ای روزبه! خاتم نبوّت را می جویی؟ گفتم: آری، او رداء از شانهٔ خود برگرفت و ناگاه‌چشمم‌به مُهر نبوّت افتاد که بین دو

اَقبَلَها. فَقالَ لي: يا رُوزْبِهُ ادْخُلْ إلىٰ هٰذِهِ المَرْأَةِ وَ قُلْ لَها يَقُولُ لَكِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ: تَبيعِينا هٰذَا الْغُلامَ؟ فَدَخَلْتُ فَقُلْتُ لَها: يا مَوْلاتي إنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللهِ يَقُولُ لَكِ: تَبيعِينا هٰذَا الغُلامَ؟ فَقالَتْ: قُلْ لَهُ: لا أَبيعُكَ إلّا بأَرْبَعِمائَةِ نَخْلَةٍ مِائَتَي نَخْلَةٍ مِنْها صَفْراءُ وَ مِائَتَي نَخْلَةٍ مِنْها حَمْراءُ، قالَ: فَجِئْتُ إلىٰ النَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله: فَأَخْبَرْتُهُ، فَقالَ: وَ ما أَهْوَنَ ما سَأَلَتْ، ثُمَّ قالَ: قُمْ يا عَلِيُّ فَاجْمَعْ هٰذَا النَّوىٰ كُلَّهُ فَجَمَعَهُ وَ أَخَذَهُ فَغَرَسَهُ، ثُمَّ قالَ: اِسْقِهِ فَسَقاهُ أَميرُالمُؤْمِنينَ فَما بَلَغَ آخِرَهُ حَتّىٰ خَرَجَ النَّخْلُ وَلَحِقَ بَعْضُهُ بَعْضاً. فَقالَ لي: ادْخُلْ إلَيْها وَ قُلْ لَها يَقُولُ لَكِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ: خُذي شَيْئَكِ وَ ادْفَعي إلَيْنا شَيْئَنا قالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْها وَ قُلْتُ ذٰلِكَ لَها، فَخَرَجَتْ وَ نَظَرَتْ إلَى النَّخْلِ فَقالَتْ: وَ اللهِ لا أَبيعُكَهُ إلّا بأَرْبَعِمائَةِ نَخْلَةٍ كُلُّها صَفْراءُ، قالَ: فَهَبَطَ جَبْرَئيلُ عليه السلام فَمَسَحَ جِناحَيْهِ عَلَى النَّخْلِ فَصارَ كُلُّهُ أَصْفَرَ، قالَ: ثُمَّ قالَ لي: قُلْ لَها: إنَّ مُحَمَّداً يَقُولُ لَكِ: خُذي شَيْئَكِ وَ ادْفَعي إلَيْنا شَيْئَنا، قالَ: فَقُلْتُ لَها

کتف او بود کمی هم مو بر آن قرار داشت، پس بر پای رسول خدا افتادم و بر آن بوسه می زدم. بعد از آن فرمود: ای روزبه! به نزد این زن برو وبگو محمّدبن-عبدالله می گوید: آیا این غلام را می فروشی؟ آمدم و گفتم: ای خانم من! محمّد ابن عبدالله می گوید: آیا این غلام را می فروشی؟ گفت: به او بگو: تو را به چهارصد نخله می فروشم که دویست نخلهٔ آن زرد و دویست نخلهٔ دیگر سرخ باشد. گوید: به نزد پیامبر آمدم و او را آگاه کردم، فرمود: چه خواستهٔ آسانی! سپس فرمود: ای علیّ برخیز و همهٔ هسته ها را جمع کن، آنها را گرفت و کاشت، سپس فرمود: آنها را آب بده و امیرالمؤمنین آنها را آب داد و هنوز به آخر آنها نرسیده بود که نخلها بیرون آمد و سر به هم داد. آنگاه به من فرمود: بر او وارد شو، بگو محمّد بن عبدالله می گوید: جنس خود را بگیر و جنس ما را بده. گوید: بر او وارد شدم و آن را بدو گفتم، او نیز بیرون آمد و به نخلها نگریست و گفت: به خدا تو را نفروشم جز به چهارصد نخلی که همهٔ آنها زرد باشد. گوید: جبرئیل علیه السلام فرود آمد و بالهای خود را بر نخلها کشید و همهٔ آنها زرد شد گوید: سپس به من فرمود به آن زن بگو که محمّد می گوید: جنس خود را بگیر و جنس ما را بده، گوید: آن گفتم و آن زن گفت: به خدا یکی از این درختهااز محمّد و از

ذٰلِكَ، فَقالَتْ: وَ اللهِ لَنَخْلَةٌ مِنْ هٰذِهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ مِنْكَ. فَقُلْتُ لَها: وَ اللهِ لَيَومٌ واحِدٌ مَعَ مُحَمَّدٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكِ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتِ فيهِ. فَأَعْتَقَني رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم وَ سَمّاني سَلْمانَ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الكِتابِ ـ رحمه الله ـ: كانَ اسْمُ سَلْمانَ رُوزْبِهَ بْنَ خَشْبوذانَ وَ ما سَجَدَ قَطُّ لِمَطْلَعِ الشَّمْسِ وَ إِنَّما كانَ يَسْجُدُ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَ كانَتِ القِبْلَةُ الَّتي أُمِرَ بِالصَّلاةِ إِلَيْها شَرْقِيَّةً وَ كانَ أَبَواهُ يَظُنّانِ أَنَّهُ إِنَّما يَسْجُدُ لِمَطْلَعِ الشَّمْسِ كَهَيْئَتِهِمْ. وَ كانَ سَلْمانُ وَصِيَّ وَصِيِّ عيسىٰ علیه السلام في أَداءِ ما حُمِلَ إِلىٰ مَنِ انْتَهَتْ إِلَيْهِ الوَصِيَّةُ مِنَ المَعْصومينَ. وَ هُوَ أُبَيٌّ علیه السلام[1] وَ قَدْ ذَكَرَ قَوْمٌ أَنَّ «أُبَيّ» هُوَ أَبُوطالِبٍ. وَ إِنَّما اشْتَبَهَ الأَمْرُ بِهِ. لِأَنَّ أَميرَالمُؤمِنينَ علیه السلام سُئِلَ عَنْ آخِرِ أَوْصياءِ عيسىٰ علیه السلام فَقالَ: «أُبَي» فَصَحَّفَهُ النّاسُ وَ قالُوا: «أَبي» وَ يُقالُ لَهُ: «بُرْدَةٌ» أَيْضاً.

تو در نزدِ من محبوبتر است و من نیز بدو گفتم: به خدا یک روز با محمّد بودن نزدِ من محبوبتر است از تو و آنچه تو داری. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مرا آزاد ساخت و نام مرا سلمان نامید[2].

شیخ صدوق ـ رحمه الله ـ می‌گوید: اسم سلمان روزبه فرزند خشبوذان بود و هرگز به مطلع آفتاب سجده نکرد بلکه سجدهٔ او برای خدای تعالی بود امّا قبله‌ای که بود بدان سو نماز گزارد شرقی بود و پدر و مادر او می‌پنداشتند که مانند آنها به مطلع آفتاب سجده می‌کند و سلمان وصيّ وصيّ عیسی علیه السلام بود که آنچه بدو سپرده شده است به آخرین اوصیای معصوم برساند که او «اُبَيّ»[1] علیه السلام بود و بعضی گفته‌اند: که «اُبَيّ» ابوطالب است امّا امر بر آنها مشتبه شده است، زیرا از امیرالمؤمنین علیه السلام از آخرین وصيّ عیسی علیه السلام پرسش شد فرمود: «اُبَيّ» و مردم

---

۱ ـ كذا في البحار، و في بعض النّسخ «آبي».

۲ ـ توضیحاً اشاره می‌شود که عقیل در جنگ بدر در سپاه مشرکین بوده و اسیر شده است و آزادشدن او بواسطهٔ فدیه‌ای بوده است که عبّاس بن عبدالمطّلب پرداخته است. عقیل تا قبل از صلح حُدَیبیه با مشرکین بود ولی قبل از صلح ایمان آورد. و امّا حمزهٔ سیّدالشهدا در جنگ بدر شهید شده و عقیل را در این فاصلهٔ زمانی ندیده بوده است. و امّا سلمان فارسی (رضی الله عنه) را گفته‌اند که در بدر حاضر بوده و در غزوهٔ احزاب با مشورت او مسلمین به حفر خندق پرداختند. بنابراین ظاهراً باید این قصّه ساختگی باشد که علیّ بن مهزیار از پدرش که از اهل کتاب ←

﴿باب ۱۰﴾

﴿ في خَبَرِ قُسِّ بْنِ ساعِدَةَ الإيادِيِّ ﴾

وَمِثْلُ قُسِّ بْنِ ساعِدَةَ الإيادِيِّ في عِلْمِهِ وَحِكْمَتِهِ، كانَ يَعْرِفُ النَّبِيَّ صلّى الله عليه وآله وسلّم وَيَنْتَظِرُ ظُهُورَهُ وَيَقُولُ: إنَّ لِلّهِ ديناً خَيْرٌ مِنَ الدِّينِ الَّذي أَنْتُمْ عَلَيْهِ. وَكانَ النَّبِيُّ صلّى الله عليه وآله وسلّم يَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ وَيَقُولُ: يُحْشَرُ يَوْمَ القِيامَةِ أُمَّةً وَحْدَهُ.

۱ ـ حَدَّثَنا أَبي رضي الله عنه قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسى، عَنِ الحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ العَلاءِ بْنِ رَزينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ: «بَيْنا رَسُولُ اللّهِ صلّى الله عليه وآله وسلّم ذاتَ يَوْمٍ بِفِناءِ الكَعْبَةِ يَومَ افْتَتَحَ مَكَّةَ إذْ أَقْبَلَ إلَيْهِ وَفْدٌ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ، فَقالَ رَسُولُ اللّهِ صلّى الله عليه وآله وسلّم: مَنِ القَوْمُ؟ قالُوا: وَفْدُ بَكْرِبْنِ وائِلٍ، قالَ: فَهَلْ عِنْدَكُمْ عِلْمٌ مِنْ خَبَرِ قُسِّ بْنِ ساعِدَةَ الإيادِيِّ؟ قالُوا: نَعَمْ يا رَسُولَ اللّهِ، قالَ: فَما فَعَلَ؟ قالُوا:

آن را تصحیف کرده و گفتند: «اُبی» و به او «بُرده» نیز می گفتند.

باب ۱۰

خبر قُسّ بن ساعدهٔ إیادی

و فردی مانند قسّ بن ساعدهٔ إیادی که عالم و حکیم بود پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم را پیش از ولادتش می شناخت و منتظر ظهور او بود و می گفت: خدا را دینی است که از دین شما بهتر است و پیامبر اکرم نیز برای او طلبِ رحمت می کرد و می فرمود: او در روز قیامت به تنهایی مانند امّتی محشور می شود.

۱ ـ محمّد بن مسلم از امام محمّد باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: در فتح مکّه یک روز رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم کنار خانهٔ کعبه بود که گروهی نماینده بر او وارد شدند و سلام کردند. رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود: این قوم چه کسانی هستند؟ گفتند: نمایندگان بَکر بن وائِل. فرمود: آیا از اخبار قُسّ بن ساعدهٔ إیادی آگاهی دارید؟

← بوده و نه راوی شیعه، از قول فرد داستان پردازی قصّه را نقل می کند و به امام موسی کاظم علیه السلام نسبت می دهد و قطعاً حقیقت ندارد و ساختگی است و ساختگی بودن آن بر اهل خرد پوشیده نیست. شیخ صدوق رحمه الله در این کتاب خود قصّه ها و داستانهائی را نقل می کند که رغبتی در خواننده ایجاد کرده باشد برای آگاهی از اخبار صحیحه و همانگونه که اشاره می کند به هیچکدام از این داستانها استناد نمی کند چون خود آن را داستان می داند.

ماتَ. فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم: الحَمدُلِلّهِ رَبِّ المَوْتِ وَ رَبِّ الحَياةِ، كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ المَوْتِ، كَأَنّي أَنْظُرُ إِلىٰ قُسِّ بْنِ ساعِدَةَ الإِيادِيِّ وَ هُوَ بِسُوقِ عُكاظٍ عَلىٰ جَمَلٍ لَهُ أَحْمَرَ وَ هُوَ يَخْطُبُ النّاسَ وَ يَقُولُ: «اجْتَمِعُوا أَيُّهَا النّاسُ، فَإِذا اجْتَمَعْتُمْ فَأَنْصِتُوا فَإِذا أَنْصَتُّمْ فَاسْمَعُوا، فَإِذا سَمِعْتُمْ فَعُوا، فَإِذا وَعَيْتُمْ فَاحْفَظُوا، فَإِذا حَفِظْتُمْ فَاصْدُقُوا، أَلا إِنَّهُ مَنْ عاشَ ماتَ، وَ مَنْ ماتَ فاتَ، وَ مَنْ فاتَ فَلَيْسَ بِآتٍ، إِنَّ فِي السَّماءِ خَبَراً وَ فِي الأَرْضِ عِبَراً، سَقْفٌ مَرْفُوعٌ، وَ مِهادٌ مَوضُوعٌ، وَ نُجُومٌ تَمُورُ، وَ لَيْلٌ يَدُورُ، وَ بِحارٌ ماءٍ [لا] تَغُورُ، يَحْلِفُ قُسٌّ ما هٰذا بِلَعِبٍ، وَ إِنَّ مِنْ وَراءِ هٰذا لَعَجَباً، مالِي أَرَى النّاسَ يَذْهَبُونَ فَلا يَرْجِعُونَ، أَرَضُوا بِالمُقامِ فَأَقامُوا؟ أَمْ تُرِكُوا فَناموا؟ يَحْلِفُ قُسٌّ يَميناً غَيْرَ كاذِبَةٍ إِنَّ لِلّهِ دِيناً هُوَ خَيْرٌ مِنَ الدِّينِ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ». ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم: رَحِمَ اللهُ قُسّاً يُحْشَرُ يَومَ القِيامَةِ أُمَّةً وَحْدَهُ.

گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: چه می کند؟ گفتند: از دنیا رفته است. فرمود: سپاس خدائی را که پروردگار موت و حیات است، هر شخص طعم مرگ را می چشد. گویا قُسّ بن ساعِدهٔ إیادیّ را می بینم که در بازار عکاظ بر شتر سرخ موی خود است و برای مردم خطبه می خواند و می گوید: ای مردم! گرد آئید و چون گرد آمدید خاموش باشید و چون خاموش شدید گوش دهید و چون گوش دادید فرا گیرید و چون فرا گرفتید حفظ کنید و چون حفظ کردید باور کنید. آگاه باشید هر که زندگی کرد خواهد مُرد و هر که مُرد از دست می رود و هر که از دست رفت دیگر نمی آید، در آسمان خبر و در زمین عبرتهائی است، سقفی است برافراشته شده و گهواره ای است نهاده شده و ستارگانی در حرکت و شبی در چرخش و دریاهای آبی که فرو نمی رود. قسّ سوگند یاد می کند که اینها بازیچه نیست و در ورای اینها امر شگفتی است. چرا مردم را می بینم که می روند و باز نمی گردند؟ آیا اقامت در آنجا را پسندیده و در آنجا رحل اقامت افکنده اند؟ یا در آنجا رها شده و خوابیده اند؟ قُسّ سوگند یاد می کند که خدا را دینی است که از دین شما بهتر است. سپس رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: خدا قسّ را رحمت کند، او در روز قیامت به تنهائی به مانند اُمّتی محشور می شود. فرمود: آیا

قالَ: هَلْ فيكُمْ أَحَدٌ يُحْسِنُ مِنْ شِعْرِهِ شَيْئاً؟ فَقالَ بَعْضُهُمْ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

فِي الأَوَّلينَ الذّاهِبيـ ـنَ مِنَ القُرُونِ لَنا بَصائِر
لَمّا رَأَيْتُ مَوارِدَ لِلْمَوْتِ لَيْسَ لَها مَصادِر
وَ رَأَيْتُ قَومِي نَحْوَها تَمْضِي الأَكابِرُ وَ الأَصاغِر
لا يَرْجِعُ الماضِي إِلَـ ـيَّ وَ لا مِنَ الباقِينَ غابِر
أَيْقَنْتُ أَنِّي لا مَحا لَةَ حَيْثُ صارَ القَوْمُ صائِر

و بَلَغَ مِنْ حِكْمَةِ قُسِّ بْنِ ساعِدَةَ وَ مَعْرِفَتِهِ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله كانَ يَسْأَلُ مَنْ يَقْدِمُ عَلَيْهِ مِنْ إِيادٍ مِنْ حِكَمِهِ وَ يُصْغِي إِلَيْهِ سَمْعَهُ.

۲ ـ حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ سَعيدٍ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوالحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ بْنِ ـ إِسْماعيلَ قالَ: أَخْبَرَنا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيّا قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ الضَّحّاكِ، عَنْ هِشامٍ، عَنْ أَبيهِ أَنَّ وَفْداً مِنْ إِيادٍ قَدِمُوا عَلى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَسَأَلَهُمْ عَنْ حِكَمِ قُسِّ بْنِ ساعِدَةَ

در میانِ شما کسی هست که از اشعار او بداند؟ یکی از آنها گفت: من از او شنیدم که می گفت:

آنان که شدند سوی عقبی هستند برای ما بصائر
آن کس که درآمده‌ست برموت از آن به برون نگشت صادر
دیدم همه را به جانب مرگ رفتند اکابر و اصاغر
آنان که شدند باز نایند آنان که نرفته‌اند صایر
من نیز یقین روم بدان سو
چرخ است بر این مدار دایر

حکمت قسّ بن ساعده و معرفت او به جایی رسیده بود که پیامبر اکرم از کسانی که از قبیلهٔ إیاد بر آن حضرت وارد می شدند، از حکمتهای قسّ پرسش می کردند و به آن گوش فرا می دادند.

۲ ـ هشام از پدرش روایت کند که نمایندگانی از قبیلهٔ إیاد بررسول‌خدا صلى الله عليه وآله وارد شدند و آن حضرت از حکمتهای قسّ بن ساعده پرسش

فَقالُوا: قالَ قُسٌّ:

يا ناعِيَ المَوْتِ وَ الأَمْواتُ في جَدَثٍ عَلَيْهِمُ مِنْ بَقايا بَزِّهِمْ خِرَقُ ۱

دَعْهُمْ فَإِنَّ لَهُمْ يَوْماً يُصاحُ بِهِم كَما يُنَبَّهُ مِنْ نَوماتِهِ الصَّعِقُ ۲

مِنْهُمْ عُراةٌ وَ مِنْهُمْ في ثِيابِهِمُ مِنْها الجَديدُ وَ مِنْها الأَوْرَقُ الخَلِقُ ۳

حَتّى يَعُودُوا بِحالٍ غَيْرِ حالَتِهِم خَلْقٌ جَديدٌ وَ خَلْقٌ بَعْدَهُمْ خُلِقُوا

مَطَرٌ وَ نَباتٌ، وَ آباءٌ وَ اُمَّهاتٌ، وَ ذاهِبٌ وَ آتٍ، وَ آياتٌ في أَثَرِ آياتٍ، وَ أَمْواتٌ بَعْدَ أَمْواتٍ، ضَوْءٌ وَ ظَلامٌ، وَ لَيالٍ وَ أَيّامٌ، وَ فَقيرٌ وَ غَنِيٌّ، وَ سَعيدٌ وَ شَقِيٌّ، وَ مُحْسِنٌ وَ مُسيءٌ، نَبَأٌ لِأَرْبابِ الغَفْلَةِ، لِيُصْلِحَنَّ كُلُّ عامِلٍ عَمَلَهُ، كَلاّ بَلْ هُوَ اللهُ واحِدٌ، لَيْسَ بِمَوْلُودٍ وَ لا والِدٍ، أَعادَ وَ أَبْدَأَ، وَ إِلَيْهِ المَآبُ غَداً.

وَ أَمّا بَعْدُ يا مَعْشَرَ إِيادٍ أَيْنَ ثَمُودُ وَ عادٌ؟ وَ أَيْنَ الآباءُ وَ الأَجْدادُ؟ أَيْنَ الحَسَنُ الَّذي لَمْ

فرموده گفتند: قسّ می گوید:

۱ ـ ای خوانندهٔ مرگ! مرده‌ها در گورند و بر تن آنها از بقیهٔ اثاثِ زندگانی همان پاره کفنهاست.

۲ ـ آنها را فروگذار که ایشان را روزی است که بر آنها فریاد کنند و از خواب برخیزند همچنان که بیهوش از خوابها بیدار شود.

۳ ـ بعضی از ایشان عریانند و بعضی دیگر در جامه‌های خود و بعضی از آن جامه‌ها جدید و نو است و بعضی دیگر تکّه تکّه و کهنه.

٤ ـ تا آنگاه که به حالی غیر حالت خود برگردند، آفرینشی نو و خلق که بعد از ایشان آفریده می شوند.

باران است و نبات، پدران و مادران، رونده و آینده، آیاتی به دنبال آیات و امواتی بعد از اموات، روشنی و تاریکی و شبها و روزها و فقیر و غنی و سعید و شقیّ و نیکوکار و بدکار، خبری برای غافلان باید که هر عاملی عملش را اصلاح کند، چنین نیست، بلکه او خدای یکتاست، نه مولود است و نه والد، اعاده می کند و آغاز می نماید و فردا بازگشت به سوی اوست.

امّا بعد، ای گروه ایاد! ثمود و عاد کجایند؟ و آباء و اجداد کجا هستند؟ آن

يُشْكَرْ وَ القَبيحُ الَّذي لَمْ يُنْقَمْ، كَلاّ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ لَيَعُودَنَّ ما بَدا، وَ لَئِنْ ذَهَبَ يَوْمٌ لَيَعُودَنَّ يَوْمٌ.

وَ هُوَ قُسُّ بْنُ ساعِدَةَ بْنِ حُذاقَةَ بْنِ زَهْرِ بْنِ إيادِ بْنِ نَزارٍ، أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِالبَعْثِ مِنْ أَهْلِ الجاهِلِيَّةِ، وَ أَوَّلُ مَنْ تَوَكَّأَ عَلىٰ عَصا. وَ يُقالُ: إِنَّهُ عاشَ سِتَّمِائَةِ سَنَةٍ، وَ كانَ يَعْرِفُ النَّبيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ وَ يُبَشِّرُ النّاسَ بِخُرُوجِهِ، وَ كانَ يَسْتَعْمِلُ التَّقِيَّةَ وَ يَأْمُرُ بِها في خِلالِ ما يَعِظُ بِهِ النّاسَ.

۳ـ حَدَّثَنَا الحَسَنُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ سَعيدٍ قالَ: أَخْبَرَنا أَبُو الحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ بْنِ إِسْماعيلَ قالَ: أَخْبَرَنا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيّا بْنِ دينارٍ قالَ: حَدَّثَني مَهْدِيُّ ابْنُ سابِقٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ ابْنِ عَبّاسٍ، عَنْ أَبيهِ قالَ: جَمَعَ قُسُّ بْنُ ساعِدَةَ وُلْدَهُ فَقالَ: إِنَّ المِعاءَ تَكْفيهِ البَقْلَةُ وَ تَرْويهِ المَذْقَةُ، وَ مَنْ عَيَّرَكَ شَيْئاً فَفيهِ مِثْلُهُ، وَ مَنْ ظَلَمَكَ وَجَدَ مَنْ يَظْلِمُهُ، مَتىٰ عَدَلْتَ عَلىٰ نَفْسِكَ عَدَلَ عَلَيْكَ مَنْ فَوْقَكَ، فَإِذا نَهَيْتَ عَنْ شَيْءٍ فَابْدَءْ بِنَفْسِكَ، وَ لا تَجْمَعْ ما لا تَأْكُلُ،

نیکی که مورد تقدیر و سپاس واقع نشد کجاست؟ و آن زشتی که نقمت و بلا در پی نداشت که دید؟ چنین نیست، به خدای کعبه آنچه آغاز شد دوباره عود می‌کند و اگر روزی برود، روزی دیگر باز می‌گردد.

و او قُسّ فرزند ساعده فرزند حُذاقه فرزند زَهر فرزند إیاد فرزند نَزار است اوّلین کسی که از جاهلیّت به قیامت ایمان آورد و اوّلین کسی که به عصا تکیه زد، و می‌گویند او ششصد سال زیست و پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم را به اسم و نسب می‌شناخت و مردم را به قیام او بشارت می‌داد و به تقیّه عمل می‌کرد و به مردم در ضمن مواعظش بدان دستور می‌داد.

۳ـ عبدالله بن عبّاس از پدرش نقل کند که گفت: قسّ بن ساعده فرزندانش را گرد آورد و گفت: برای شکم باقلائی بس است و شیر آمیخته با آب هم آن را سیراب می‌کند، هر که تو را به چیزی سرزنش کرد در خودش هم مانند آن هست و هر کس به تو ظلم کند، ظالمی بدو ظلم خواهد کرد. اگر بر نفست عدالت ورزی، مافوقت نیز بر تو عدالت ورزد، آنگاه که خواستی از چیزی نهی کنی از خود آغاز کن و چیزی را که نمی‌خوری گردآوری مکن و چیزی را که محتاج آن

وَ لا تَأْكُلْ ما لا تَحْتاجُ إِلَيْهِ، وَ إِذا ادَّخَرْتَ فَلا يَكُونَنَّ كَنْزُكَ إِلاّ فِعْلَكَ، وَ كُنْ عَفَّ الْعِيلَةِ، مُشْتَرِكَ الْغِنىٰ تَسُدْ قَومَكَ، وَ لا تُشاوِرَنَّ مَشْغُولاً وَ إِنْ كانَ حازِماً، وَ لا جائِعاً وَ إِنْ كانَ فَهِماً، وَ لا مَذْعُوراً وَ إِنْ كانَ ناصِحاً، وَ لا تَضَعَنَّ في عُنُقِكَ طَوْقاً لا يُمْكِنُكَ نَزْعُهُ إِلاّ بِشَقِّ نَفْسِكَ، وَ إِذا خاصَمْتَ فَاعْدِلْ، وَ إِذا قُلْتَ فَاقْتَصِدْ، وَ لا تَسْتَوْدِعَنَّ أَحَداً دِينَكَ وَ إِنْ قَرُبَتْ قَرابَتُهُ، فَإِنَّكَ إِذا فَعَلْتَ ذٰلِكَ لَمْ تَزَلْ وَجِلاً وَ كانَ الْمُسْتَوْدَعُ بِالْخِيارِ في الْوَفاءِ بِالْعَهْدِ، وَ كُنْتَ لَهُ عَبْداً ما بَقِيتَ، فَإِنْ جَنىٰ عَلَيْكَ كُنْتَ أَوْلىٰ بِذٰلِكَ، وَ إِنْ وَفىٰ كانَ الْمَمْدُوحُ دُونَكَ، عَلَيْكَ بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّها تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ.

فَكانَ قُسٌّ لا يَسْتَوْدِعُ دِينَهُ أَحَداً وَ كانَ يَتَكَلَّمُ بِما يَخْفىٰ مَعْناهُ عَلَى الْعَوامِّ وَ لا يَسْتَدْرِكُهُ إِلاَّ الْخَواصُّ.

نیستی مخور، اگر خواستی چیزی را ذخیره سازی، آن عملت باشد، اگر می خواهی آقای قومت باشی خرجت را بر دیگران منه، امّا ثروتت را با آنان در میان نِه، با کسی که مشغول است مشورت مکن اگر چه حاذق باشد، و با گرسنه مشورت مکن گرچه فهیم باشد، و با ترسو مشورت مکن گر چه ناصح باشد، و طوق بر گردنت مینداز که جز با مشقّت نتوانی آن را برداری. چون دشمنی می کنی عدالت بورز و در گفتار میانه‌رو باش و رازِ دین خود را به امانت نزد کسی مگذار گرچه خویشاوند نزدیک باشد که اگر چنین کردی پیوسته هراسناک خواهی بود، و امانتدار مختار است که وفا کند و یا تخلّف ورزد و تا زنده‌ای او را بنده‌ای، اگر بر تو جنایت کند تو خود چنین کرده‌ای و اگر وفا کند مدحش از آن تو نیست، و بر تو باد صدقه دادن که آن کفّارهٔ گناهان است.

و قسّ رازِ دینش را به احدی نمی سپرد و به گونه‌ای سخن می گفت که معنای آن بر عوام مخفی بود و فقط خواص معنای آن را درک می کردند.

* * *

*

﴿باب ۱۱﴾

(فِي خَبَرِ تُبَّعٍ)

وَ كانَ تُبَّعٌ المَلِكُ أَيضاً مِمَّنْ عَرَفَ النَّبِيَّ صلّى الله عليه وآله و انْتَظَرَ خُرُوجَهُ لِأَنَّهُ قَدْ وَقَعَ إِلَيْهِ خَبَرُهُ، فَعَرَفَهُ أَنَّهُ سَيَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ نَبِيٌّ يَكُونُ مُهاجَرَتُهُ إِلىٰ يَثْرِبَ.

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الوَلِيدِ رضي الله عنه قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبانَ، عَنْ أَبانَ رَفَعَهُ: أَنَّ تُبَّعاً قالَ في مَسِيرِهِ:

حَتّىٰ أَتانِي مِنْ قُرَيْظَةَ عالِمٌ ... حِبْرٌ لَعَمْرُكَ فِي اليَهُودِ مُسَوَّدُ
قالَ ازْدَجِرْ عَنْ قَرْيَةٍ مَحْجُوبَةٍ ... لِنَبِيٍّ مَكَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ مُهْتَدِ
فَعَفَوْتُ عَنْهُمْ عَفْوَ غَيْرِ مُثَرِّبٍ ... وَ تَرَكْتُهُمْ لِعِقابِ يَوْمٍ سَرْمَدِ
وَ تَرَكْتُها لِلّٰهِ أَرْجُو عَفْوَهُ ... يَوْمَ الحِسابِ مِنَ الجَحِيمِ المُوقَدِ

باب ۱۱

خبر تُبّع پادشاه یمن

تُبّع پادشاه یمن نیز از کسانی بود که پیامبر اکرم صلّى الله عليه وآله را می شناخت و منتظرِ قیام او بود، زیرا خبر آن بدو رسیده بود و می دانست که به زودی پیامبر از مکّه ظهور کرده و به یثرب مهاجرت خواهد کرد.

۱ ـ أبان در حدیثی مرفوع گوید: تبّع در مسیر پیامبر اکرم از مکّه به مدینه این اشعار را سروده است:

تا آنکه در آمد از قریظه
حبری عَلَمی عظیم سودد
گفتا که برو از آن دیاری
کو جانب حقّ نگشت مهتد
من نیز در آمدم ز مکّه
تا باز رسد عذاب سرمد
امّید من از خدایْ عفو است
آن روز که هست نار موقد

وَ لَقَدْ تَرَكْتُ لَهُ بِها مِنْ قَوْمِنا نَفَراً أُولي حَسَبٍ وَ مِمَّنْ يُحْمَدُ
نَفَراً يَكُونُ النَّصْرُ في أَعْقابِهِمْ أَرْجُو بِذاكَ ثَوابَ رَبِّ مُحَمَّدِ
ما كُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ بَيْتاً ظاهِراً لِلّهِ في بَطْحاءِ مَكَّةَ يُعْبَدُ
قالُوا بِمَكَّةَ بَيْتُ مالٍ داثِرٍ وَ كُنُوزُهُ مِنْ لُؤْلُؤٍ وَ زَبَرْجَدِ
فَأَرَدْتُ أَمْراً حالَ رَبِّي دُونَهُ وَ اللّهُ يَدْفَعُ عَنْ خَرابِ المَسْجِدِ
فَتَرَكْتُ ما أَمَّلْتُهُ فيهِ لَهُمْ وَ تَرَكْتُهُمْ مَثَلاً لِأَهْلِ المَشْهَدِ

* * * *

قالَ أَبُوعَبْدِاللّهِ عليه السلام: قَدْ أَخْبَرَ أَنَّهُ سَيَخْرُجُ مِنْ هٰذِهِ - يَعْني مَكَّةَ - نَبِيٌّ يَكُونُ مُهاجَرَتُهُ إِلىٰ يَثْرِب، فَأَخَذَ قَوْماً مِنَ اليَمَنِ فَأَنْزَلَهُمْ مَعَ اليَهُودِ لِيَنْصُرُوهُ إِذا خَرَجَ وَ في

باقی بنهادمی تنی چند
تا یار بود برای احمد
جمعی که به راه حقّ درآیند
فرمان ببرند از محمّد
هرگز نبود گمان به مکّه
نامی زخدا رود به معبد
گفتند به مکّه بیت مالی ست
آکنده ز لؤلؤ و زبرجد
گفتم که کنم عزم ایشان
لیکن نکند اراده ایزد
من تارك آن گروه از آن رو
عبرت بشود به اهل مشهد

* * * *

امام صادق عليه السلام فرمود: او خبر داده است که از این شهر پیامبری ظهور خواهد کرد که به یثرب مهاجرت خواهد کرد، به همین جهت گروهی از مردم یمن را با یهودیان در آنجا سکنیٰ داد تا آنگاه که مبعوث شود او را یاری کنند و در این

ذٰلِكَ يَقُولُ:

شَهِدْتُ عَلىٰ أَحْمَدَ أَنَّهُ رَسُولٌ مِنَ اللهِ بارِيِ النَّسَمِ
فَلَوْ مُدَّ عُمْري إِلىٰ عُمْرِهِ لَكُنْتُ وَزيراً لَهُ وَ ابْنَ عَمّ
وَ كُنْتُ عَذاباً عَلَى الْمُشْرِكينَ وَ أَسْقيهِمْ كَأْسَ حَتْفٍ وَ غَمّ

۲ ـ حَدَّثَنا أَبي رحمه الله قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنِ ابْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ عَبْدِالحَميدِ، عَنِ الوَليدِ بْنِ صَبيحٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «إِنَّ تُبَّعاً قالَ لِلْأَوسِ وَ الْخَزْرَجِ: كُونُوا هٰهُنا حَتّىٰ يَخْرُجَ هٰذَا النَّبِيُّ، أَمّا أَنا فَلَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ وَ لَخَرَجْتُ مَعَهُ».

۳ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ البَزّازُ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الأَصَمُّ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ عَبدِالجَبّارِ العُطارِدِيُّ قالَ: حَدَّثَنا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ الشَّيْبانِيُّ، عَنْ زَكَرِيّا بْنِ ـ يَحْيَى المَدَنِيِّ قالَ: حَدَّثَني عِكْرِمَةُ قالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبّاسٍ يَقُولُ: لا يَشْتَبِهَنَّ عَلَيْكُمْ أَمْرُ تُبَّعٍ فَإِنَّهُ كانَ مُسْلِماً.

باره گفته است:

گواهی میدهم بر نفس احمد
که او از جانب رحمان رسول است
اگر عمرم رسد بر عمر جانان
وزارت گر شود قسمت قبول است
به جانِ مشرکین باشم عذابی
از این رو خاطر آنان ملول است

۲ ـ ولید بن صَبیح از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: تُبّع به دو قبیلۀ اوس و خزرج سفارش کرد که همین جا باشید تا این پیامبر ظاهر شود، امّا من اگر او را درک کنم بدو خدمت می‌کنم و با او خواهم بود.

۳ ـ عِکْرِمَه گفته است از ابن عبّاس شنیده‌ام که می‌گفت: امر تُبّع بر شما مشتبه نشود او مسلمان بود.

﴿باب ۱۲﴾

* (في خَبَرِ عَبْدِالمُطَّلِبِ وَ أَبي طالِبٍ) *

وَ كانَ عَبْدُالمُطَّلِبِ وَ أَبوطالِبٍ مِنْ أَعْرَفِ العُلَماءِ وَ أَعْلَمِهِمْ بِشَأْنِ النَّبيِّ صلّى الله عليه و آله وسلّم وَ كانا يَكْتُمانِ ذٰلِكَ عَنِ الجُهّالِ وَ أَهْلِ الْكُفْرِ وَ الضَّلالِ.

۱ ـ حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسىٰ رضي الله عنه قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيّا الْقَطّانُ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْماعيلَ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَنا أَبي قالَ: حَدَّثَني الْهَيْثَمُ بْنُ عَمْرٍو الْمُزَنِيُّ، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ عَقيلٍ الْهُذَلِيِّ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ قالَ: كانَ يُوضَعُ لِعَبْدِ المُطَّلِبِ فِراشٌ في ظِلِّ الكَعْبَةِ لا يَجْلِسُ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلّا هُوَ إِجْلالاً لَهُ، وَ كانَ بَنُوهُ يَجْلِسُونَ حَوْلَهُ حَتّىٰ يَخْرُجَ عَبْدُالمُطَّلِبِ، فَكانَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله وسلّم يَخْرُجُ وَ هُوَ غُلامٌ فَيَمْشي حَتّىٰ يَجْلِسَ عَلَى الفِراشِ فَيَعْظُمُ ذٰلِكَ عَلىٰ أَعْمامِهِ، وَ يَأْخُذُونَهُ لِيُؤَخِّرُوهُ فَيَقُولُ لَهُمْ عَبْدُالمُطَّلِبِ إِذا رَأىٰ ذٰلِكَ مِنْهُمْ: دَعُوا ابْني فَوَاللهِ إِنَّ لَهُ لَشَأْناً عَظيماً إِنّي أَرىٰ أَنَّهُ سَيَأْتي عَلَيْكُمْ يَومٌ وَ هُوَ سَيِّدُكُمْ، إِنّي أَرىٰ غُرَّتَهُ غُرَّةً تَسُودُ النّاسَ، ثُمَّ يَحْمِلُهُ فَيُجْلِسُهُ

باب ۱۲

خبر عبدالمطّلب و ابوطالب

عبدالمطّلب و ابوطالب از همهٔ دانشمندان به مقام پیامبر اکرم صلّى الله عليه و آله وسلّم داناتر بودند، امّا آن را از جهّال و اهل کفر و ضلال پنهان می داشتند.

۱ ـ عکرمه از ابن عبّاس نقل کرده است که می‌گفت: در سایهٔ خانهٔ کعبه مَسندی برای عبدالمطّلب می‌انداختند و او بر آن می‌نشست و به خاطر اکرام و احترام وی کسی بر روی آن مسند نمی‌نشست، فرزندان او همه در اطراف او می‌نشستند تا آنکه عبدالمطّلب برخیزد و بیرون رود، امّا رسول خدا صلّى الله عليه و آله وسلّم که کودک بود می آمد و روی آن مسند می‌نشست. این موضوع بر عموهایش گران می‌آمد و او را می‌گرفتند تا او را واپس برند و آنگاه که عبدالمطّلب چنین می‌دید، می فرمود: پسرم را وانهید، به خدا سوگند او را شأنی بزرگ است و من می‌بینم روزی خواهد آمد که او سرور همهٔ شما باشد. من در پیشانی او می‌بینم که بر همهٔ مردم سروری کند. سپس او را بر می‌داشت و با خود بر آن مَسند

[مَعَهُ] وَ يَمْسَحُ ظَهْرَهُ وَ يُقَبِّلُهُ وَ يَقُولُ: ما رَأَيْتُ قُبْلَةً أَطْيَبَ مِنْهُ وَ لا أَطْهَرَ قَطُّ، وَ لا جَسَداً أَلْيَنَ مِنْهُ وَ لا أَطْيَبَ مِنْهُ، ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلىٰ أَبِي طالِبٍ وَ ذٰلِكَ أَنَّ عَبْدَاللهِ وَ أَباطالِبٍ لِأُمٍّ واحِدٍ، وَ يَقُولُ: يا أَباطالِبٍ إِنَّ لِهٰذَا الغُلامِ لَشَأناً عَظِيماً فَاحْفَظْهُ وَ اسْتَمْسِكْ بِهِ فَإِنَّهُ فَرْدٌ وَحِيدٌ، وَكُنْ لَهُ كَالأُمِّ، لا يَصِلُ إِلَيْهِ بِشَيْءٍ يَكْرَهُهُ، ثُمَّ يَحْمِلُهُ عَلىٰ عُنُقِهِ فَيَطُوفُ بِهِ أُسْبُوعاً، فَكانَ عَبْدُالمُطَّلِبِ قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ يَكْرَهُ اللّاتَ وَ العُزّىٰ فَلا يَدْخُلُهُ عَلَيْهِما، فَلَمّا تَمَّتْ لَهُ سِتُّ سِنِينَ ماتَتْ أُمُّهُ آمِنَةُ بِالأَبْواءِ بَيْنَ مَكَّةَ وَ المَدِينَةِ، وَكانَتْ قَدِمَتْ بِهِ عَلىٰ أَخْوالِهِ مِنْ بَنِي عَدِيٍّ، فَبَقِيَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله يَتِيماً لا أَبَ لَهُ وَ لا أُمَّ، فَازْدادَ عَبْدُالمُطَّلِبِ لَهُ رِقَّةً وَ حِفْظاً، وَ كانَتْ هٰذِهِ حالَهُ حَتّىٰ أَدْرَكَتْ عَبْدَالمُطَّلِبِ الوَفاةُ فَبَعَثَ إِلىٰ أَبِي طالِبٍ وَ مُحَمَّدٌ عَلىٰ صَدْرِهِ وَ هُوَ فِي غَمَراتِ المَوْتِ وَ هُوَ يَبْكِي وَ يَلْتَفِتُ إِلىٰ أَبِي طالِبٍ وَ يَقُولُ: يا أَباطالِبٍ انْظُرْ أَنْ تَكُونَ حافِظاً لِهٰذَا الوَحِيدِ الَّذِي لَمْ يَشُمَّ رائِحَةَ أَبِيهِ، وَلا ذاقَ شَفَقَةَ أُمِّهِ،

می‌نشانید و دستی به پشت او می‌کشید و او را می‌بوسید و می‌گفت: من هرگز بوسه‌ای به این خوبی و پاکیزگی ندیده‌ام و تنی به این نرمی و خوشبوئی مشاهده نکرده‌ام، سپس رو به ابوطالب می‌کرد ـ زیرا عبدالله و ابوطالب از یک مادر بودند ـ و می‌فرمود: ای ابوطالب! برای این کودک شأن بزرگی است او را حفظ کن و نگاهدار که او یکتا و یگانه است و برای او مانند مادر باش، مبادا چیزی که بدش می‌آید به وی رسد، سپس او را بر گردن خود می‌نهاد و هفت بار طواف می‌کرد. عبدالمطّلب می‌دانست که او از لات و عزّیٰ بدش می‌آید و وی را با آنها مواجّه نمی‌کرد و چون شش ساله شد مادرش آمنه در سرزمین ابواء که بین مکّه و مدینه است درگذشت، آمنه او را برای دیدار دائیهایش که از بنی عدی بودند برده بود و رسول اکرم صلّى الله عليه وآله بدون پدر و مادر گردید و عبدالمطّلب نسبت به او مهربانتر و حافظتر شد و حال چنین بود تا وفات عبدالمطّلب نزدیک شد، ابوطالب را فراخواند و در حالیکه محمّد روی سینه‌اش بود و او در سَکَرات مرگ به سر می‌برد، می‌گریست و به ابوطالب می‌گفت: ای ابوطالب بنگر تا حافظ این یگانه باشی کسی که رائحهٔ پدر استشمام نکرده و مهر مادری نچشیده: ای ابوطالب بنگر که او را نسبت به تن خود به منزلهٔ جگرت بدانی، من همهٔ فرزندانم

انظُرْ يا أَباطالِبِ أَنْ يَكُونَ مِنْ جَسَدِكَ بِمَنْزِلَةِ كَبِدِكَ فَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُ بَنِيَّ كُلَّهُمْ وَ أُوصِيتُكَ بِهِ لِأَنَّكَ مِنْ أُمِّ أَبِيهِ. يا أَباطالِبِ إِنْ أَدْرَكْتَ أَيّامَهُ فَاعْلَمْ أَنِّي كُنْتُ مِنْ أَبْصَرِ النّاسِ وَ أَعْلَمِ النّاسِ بِهِ. فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَتْبَعَهُ فَافْعَلْ وَ انْصُرْهُ بِلِسانِكَ وَ يَدِكَ وَ مالِكَ. فَإِنَّهُ وَ اللهِ سَيَسُودُكُمْ وَ يَمْلِكُ ما لَمْ يَمْلِكْ أَحَدٌ مِنْ بَنِي آبائِي. يا أَباطالِبِ ما أَعْلَمُ أَحَداً مِنْ آبائِكَ ماتَ عَنْهُ أَبُوهُ عَلىٰ حالِ أَبِيهِ وَ لا أُمُّهُ عَلىٰ حالِ أُمِّهِ. فَاحْفَظْهُ لِوَحْدَتِهِ. هَلْ قَبِلْتَ وَصِيَّتِي فِيهِ؟ فَقالَ: نَعَمْ قَدْ قَبِلْتُ. وَ اللهُ عَلَيَّ بِذٰلِكَ شَهِيدٌ. فَقالَ عَبْدُالْمُطَّلِبِ: فَمُدَّ يَدَكَ إِلَيَّ. فَمَدَّ يَدَهُ إِلَيْهِ. فَضَرَبَ يَدَهُ عَلىٰ يَدِهِ. ثُمَّ قالَ عَبْدُالْمُطَّلِبِ: الآنَ خَفَّفَ عَلَيَّ الْمَوْتُ. ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يُقَبِّلُهُ. وَ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنِّي لَمْ أُقَبِّلْ أَحَداً مِنْ وُلْدِي أَطْيَبَ رِيحاً مِنْكَ وَ لا أَحْسَنَ وَجْهاً مِنْكَ. وَ يَتَمَنّىٰ أَنْ يَكُونَ قَدْ بَقِيَ حَتّىٰ يُدْرِكَ زَمانَهُ. فَماتَ عَبْدُالْمُطَّلِبِ وَ هُوَ ابْنُ ثَمانِ سِنِينَ. فَضَمَّهُ أَبُوطالِبٍ إِلىٰ نَفْسِهِ لا يُفارِقُهُ ساعَةً مِنْ لَيْلٍ وَ لا نَهارٍ. وَكانَ يَنامُ مَعَهُ حَتّىٰ لا يَأْتَمِنَ عَلَيْهِ أَحَداً.

را رها کرده و تنها سفارش او را به تو می کنم زیرا تو از مادرِ پدر او هستی. ای ابوطالب! اگر ایّام او را درک کردی بدان که من از همهٔ مردم به امر او بیناتر و آگاهتر بوده‌ام و اگر توانستی از او پیروی کن و او را با زبان و دست و ثروتت یاری نما، که او ـ به خدا سوگند ـ به زودی بر شما آقائی کند و سلطنتی یابد که هیچ یک از اولاد پدرانم نداشتند، ای ابوطالب! هیچ یک از پدرانت را نمی شناسم که پدرش چون پدر او و مادرش چون مادر او مرده باشند، او را به واسطهٔ تنهائیش حافظ باش. آیا وصیّتم را دربارهٔ او پذیرفتی؟ ابوطالب گفت: آری پذیرفتم و خدا نیز بر آن گواه است. عبدالمطّلب گفت: دستت را به سوی من دراز کن و او نیز دستش را دراز کرد و با یکدیگر دست دادند. سپس عبدالمطّلب گفت: اکنون مرگ بر من آسان شد، سپس پی درپی محمّد را می بوسید و می گفت: گواهی می دهم که هیچ یک از فرزندان خود را نبوسیده‌ام که از تو خوشبوتر و خوشروتر باشد و آرزو می کرد که در قید حیات باشد تا زمان او را درک کند و آنگاه که عبدالمطّلب فوت کرد محمّد بچّه‌ای هشت ساله بود، ابوطالب او را همراه خود کرد و ساعتی از شبانه روز از او غافل نبود و در کنارِ او می خوابید و هیچ

۲ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ البَزّازُ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الأَصَمُّ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الجَبّارِ العُطارِدِيُّ قالَ: حَدَّثَنا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحاقَ ابْنِ يَسارٍ المَدَنِيِّ قالَ: حَدَّثَنا العَبّاسُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ سَعيدٍ، عَنْ بَعْضِ أَهْلِهِ قالَ: كانَ يُوضَعُ لِعَبْدِ المُطَّلِبِ جَدِّ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم فِراشٌ في ظِلِّ الكَعْبَةِ فَكانَ لا يَجْلِسُ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ بَنيهِ إِجْلالاً لَهُ، وَكانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم يَأْتي حَتّىٰ يَجْلِسَ عَلَيْهِ، فَيَذْهَبُ أَعْمامُهُ لِيُؤَخِّرُوهُ، فَيَقُولُ جَدُّهُ عَبْدُالمُطَّلِبِ: دَعُوا ابْني، فَيَمْسَحُ عَلىٰ ظَهْرِهِ وَ يَقُولُ، إِنَّ لِابْني هٰذا لَشَأْناً. فَتُوُفِّيَ عَبْدُالمُطَّلِبِ وَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم ابْنُ ثَمانِ سِنينَ بَعْدَ عامِ الفيلِ بِثَمانِ سِنينَ.

۳ ـ حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رحمه الله قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيىٰ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْماعيلَ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَنا أَبي، عَنْ خالِدِ بْنِ إِلْياسَ، عَنْ أَبي بَكْرِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبي جَهْمٍ قالَ: حَدَّثَني أَبي، عَنْ جَدّي قالَ: سَمِعْتُ أَباطالِبٍ يُحَدِّثُ عَنْ عَبْدِالمُطَّلِبِ قالَ: بَيْنا أَنَا نائِمٌ فِي الحِجْرِ إِذْ رَأَيْتُ رُؤْياً هالَتْني، فَأَتَيْتُ كاهِنَةَ قُرَيْشٍ وَ عَلَيَّ مُطْرَفُ خَزٍّ، وَ جُمَّتي تَضْرِبُ مَنْكِبي فَلَمّا نَظَرَتْ إِلَيَّ عَرَفَتْ في وَجْهِي التَّغَيُّرَ فَاسْتَوَتْ وَ أَنَا

کس را بر او امین نمی دانست.

۲ ـ عبّاس بن عبدالله بن سعید از بعضی از خاندانش نقل کرده است که برای عبدالمطّلب (جدّ رسول خدا) در سایۀ کعبه مسندی می انداختند و به واسطۀ حرمت او هیچ یک از فرزندانش بر آن مسند نمی نشست، امّا رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم می آمد و بر روی آن می نشست، عموهایش می آمدند تا او را واپس برند جدّش عبدالمطّلب می گفت: فرزندم را واگذارید و بر پشتش دستِ محبّت می کشید و می گفت: برای این فرزندم شأن و منزلتی بزرگ است. عبدالمطّلب در سال هشتم عام الفیل درگذشت و پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم پسر بچه ای هشت ساله بود.

۳ ـ فرزند عبدالله بن أبی جَهْم گوید پدرم از جدّم روایت کرد: شنیدم ابوطالب از عبدالمطّلب چنین نقل می کرد: وقتی در حِجْر اسماعیل خوابیده بودم و خوابی دیدم که مرا به هراس انداخت و در حالیکه ردای خزی بر دوش داشتم و گیسوانم بر شانه هایم بود نزد کاهنۀ قریش رفتم، چون مرا دید در چهره ام دگرگونی مشاهده

يَوْمَئِذٍ سَيِّدُ قَوْمي، فَقالَتْ: ما شَأْنُ سَيِّدِ الْعَرَبِ مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ هَلْ رابَهُ مِنْ حَدَثانِ الدَّهْرِ رَيْبٌ؟ فَقُلْتُ لَها: بَلىٰ إِنّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ وَ أَنَا نائِمٌ فِي الْحِجْرِ كَأَنَّ شَجَرَةً قَدْ نَبَتَتْ عَلىٰ ظَهْري قَدْ نالَ رَأْسُها السَّماءَ وَ ضَرَبَتْ أَغْصانُها الشَّرْقَ وَ الْغَرْبَ وَ رَأَيْتُ نُوراً يَظْهَرُ مِنْها أَعْظَمَ مِنْ نُورِ الشَّمْسِ سَبْعينَ ضِعْفاً، وَ رَأَيْتُ الْعَرَبَ وَ الْعَجَمَ ساجِدَةً لَها وَ هِيَ كُلَّ يَوْمٍ تَزْدادُ عِظَماً وَ نُوراً، وَ رَأَيْتُ رَهْطاً مِنْ قُرَيْشٍ يُريدُونَ قَطْعَها فَإِذا دَنَوا مِنْها أَخَذَهُمْ شابٌّ مِنْ أَحْسَنِ النّاسِ وَجْهاً وَ أَنْظَفِهِمْ ثياباً فَيَأْخُذُهُمْ وَ يَكْسِرُ ظُهُورَهُمْ، وَ يَقْلَعُ أَعْيُنَهُمْ، فَرَفَعْتُ يَدي لِأَتَناوَلَ غُصْناً مِنْ أَغْصانِها، فَصاحَ بِي الشّابُّ وَ قالَ: مَهْلاً لَيْسَ لَكَ مِنْها نَصيبٌ، فَقُلْتُ: لِمَنِ النَّصيبُ وَ الشَّجَرَةُ مِنّي؟ فَقالَ: النَّصيبُ لِهٰؤُلاءِ الَّذينَ قَدْ تَعَلَّقُوا بِها وَ سَيَعُودُ[1] إِلَيْها. فَانْتَبَهْتُ مَذْعُوراً فَزِعاً مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ.

فَرَأَيْتُ لَوْنَ الْكاهِنَةِ قَدْ تَغَيَّرَ، ثُمَّ قالَتْ: لَئِنْ صَدَقَتْ رُؤْياكَ لَيَخْرُجَنَّ مِنْ صُلْبِكَ

کرد و نشست، و من آن روز بزرگ قومم بودم. گفت: چرا بزرگ عرب را رنگ پریده می‌بینم؟ آیا امر ناگواری رخ داده است؟ گفتم: آری، دوش در حِجر اسماعیل خوابیده بودم و در خواب دیدم که گویا درختی بر پشتم روئید و سرش بر آسمان رسید و شاخه‌هایش شرق و غرب عالم را گرفت و نوری را در آن دیدم که هفتاد مرتبه از نور خورشید درخشانتر بود و عرب و عجم آن را سجده می‌کردند و هر روز بزرگی و نورش افزون می‌شد و جمعی از قریش را دیدم که می‌خواستند آن را قطع کنند و چون بدان نزدیک شدند جوانی زیبا و پاکیزه آنها را گرفت و پشتشان را شکست و چشمشان را از کاسه به در آورد، من دستم را بالا برده تا شاخه‌ای از آن را برگیرم که آن جوان فریاد زد: آرام باش که تو را از آن نصیبی نیست، گفتم: نصیب از آن کیست در حالی که درخت از آن من است؟ گفت: نصیب آنهائی است که بدان آویخته‌اند و بدان باز می‌گردند، من مدهوش و هراسان و رنگ پریده از خواب بیدار شدم.

و من دیدم که رنگ آن کاهن پرید و سپس گفت: اگر خوابت راست باشد از پشت تو فرزندی بیرون آید که مالک شرق و غرب شود و آگاه کنندهٔ مردمان

---

۱ ـ في بعض النسخ «سيعود».

وَلَدٌ يَمْلِكُ الشَّرْقَ وَ الْغَرْبَ، يُنَبَّأُ فِي النّاسِ، فَسُرِّيَ عَنِّي غَمّي، فَانْظُرْ يا أَباطالِبٍ لَعَلَّكَ تَكُونُ أَنْتَ. فَكانَ أَبُوطالِبٍ يُحَدِّثُ النّاسَ بِهٰذَا الْحَدِيثِ وَ النَّبِيُّ صلّى الله عليه وآله قَدْ خَرَجَ وَ يَقُولُ: كانَتِ الشَّجَرَةُ وَ اللهِ أَباالقاسِمِ الأَمِينَ، فَقِيلَ لَهُ: فَلِمَ لَمْ تُؤْمِنْ بِهِ؟ فَقالَ: لِلسَّبَّةِ وَ الْعارِ.

قالَ أَبُوجَعْفَرٍ مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ـ رحمه الله ـ: إِنَّ أَباطالِبٍ كانَ مُؤْمِناً وَلٰكِنَّهُ يُظْهِرُ الشِّرْكَ وَ يَسْتُرُ الإِيمانَ لِيَكُونَ أَشَدَّ تَمَكُّناً مِنْ نُصْرَةِ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله.

۴ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ رحمه الله قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفّارُ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ ـ نُوحٍ، عَنِ الْعَبّاسِ بْنِ عامِرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي سارَةَ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مَرْوانَ، عَنْ أَبِي ـ عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: إِنَّ أَباطالِبٍ أَظْهَرَ الْكُفْرَ وَ أَسَرَّ الإِيمانَ، فَلَمّا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ أَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله: اخْرُجْ مِنْها فَلَيْسَ لَكَ بِها ناصِرٌ، فَهاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ.

۵ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصّائِغُ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ، عَنْ صالِحِ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ إِسْماعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللهِ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِيِّ، عَنْ سَعْدِبْنِ ـ طَرِيفٍ، عَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ يَقُولُ: «وَ اللهِ

باشد، بعد از آن غم و اندوه از من زایل شد، ای ابوطالب! بنگر شاید آن فرزند تو باشی. ابوطالب پس از بعثت پیامبر صلّى الله عليه وآله این حدیث را به مردم باز می‌گفت و می‌فرمود: به خدا سوگند که آن درخت، ابوالقاسم امین است. به او گفتند: چرا به وی ایمان نمی‌آوری؟ و او گفت: به خاطر دشنام و ننگ قریش.

مصنّف این کتاب شیخ صدوق رحمه الله گوید: ابوطالب مؤمن بود ولیکن اظهار شرک می‌کرد و ایمانش را پنهان می‌داشت تا بهتر بتواند رسول خدا صلّى الله عليه وآله را یاری کند.

٤ ـ محمّدبن مَروان از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: ابوطالب اظهار کفر می‌کرد و ایمانش را پنهان می‌داشت و چون وفاتش فرا رسید خداوند به رسول اکرم وحی کرد که از مکّه بیرون رو که در آن یاوری برای تو نیست و او به مدینه مهاجرت کرد.

۵ ـ اَصْبغ بن نُباته گوید: از امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ شنیدم که

ما عَبَدَ أَبِي وَ لاَ جَدِّي عَبْدُالمُطَّلِبِ وَ لاٰ هاشِمٌ وَ لاٰ عَبْدُ مَنافٍ صَنَماً قَطُّ ، قيلَ لَهُ : فَما كانُوا يَعْبُدُونَ ؟ قالَ : كانُوا يُصَلُّونَ إِلَى الْبَيْتِ عَلىٰ دِينِ إِبْراهيمَ عليه السلام مُتَمَسِّكِينَ بِهِ» .

۶ ـ حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رحمه الله قالَ : حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيىٰ قالَ : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ ـ إِسْماعيلَ قالَ : حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ : حَدَّثَنا أَبِي ، عَنْ سَعيدِ بْنِ مُسْلِمٍ مَولىٰ لِبَني ـ مَخْزُومٍ ، عَنْ سَعيدِ بْنِ أَبِي صالِحٍ ، عَنْ أَبيهِ ، عَنْ ابْنِ عَبّاسٍ قالَ : سَمِعْتُ أَبِي الْعَبّاسَ يُحَدِّثُ قالَ : وُلِدَ لِأَبِي عَبْدِالمُطَّلِبِ عَبْدُاللهِ فَرَأَيْنا في وَجْهِهِ نُوراً يَزْهَرُ كَنُورِ الشَّمْسِ ، فَقالَ أَبِي : إِنَّ لِهٰذَا الغُلامِ شَأْناً عَظيماً ، قالَ : فَرَأَيْتُ في مَنامي أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ مَنْخَرِهِ طائِرٌ أَبْيَضُ فَطارَ فَبَلَغَ المَشْرِقَ وَ المَغْرِبَ ثُمَّ رَجَعَ راجِعاً حَتّىٰ سَقَطَ عَلىٰ بَيْتِ الْكَعْبَةِ ، فَسَجَدَتْ لَهُ قُرَيْشٌ كُلُّها ، فَبَيْنَمَا النّاسُ يَتَأَمَّلُونَهُ إِذا صارَ نُوراً بَيْنَ السَّماءِ وَ الأَرْضِ وَ امْتَدَّ حَتّىٰ بَلَغَ المَشْرِقَ وَ المَغْرِبَ ، فَلَمّا انْتَبَهْتُ سَأَلْتُ كاهِنَةَ بَني مَخْزُومٍ فَقالَتْ لي : يا عَبّاسُ لَئِنْ صَدَقَتْ رُؤْياكَ لَيَخْرُجَنَّ مِنْ صُلْبِهِ وَلَدٌ يَصيرُ أَهْلُ المَشْرِقِ وَ المَغْرِبِ تَبَعاً لَهُ ، قالَ أَبِي : فَهَمَّني أَمْرُ عَبْدِاللهِ إِلىٰ أَنْ تَزَوَّجَ بِآمِنَةَ وَ كانَتْ مِنْ أَجْمَلِ نِساءِ قُرَيْشٍ وَ أَتَمِّها خَلْقاً ، فَلَمّا ماتَ عَبْدُاللهِ وَ وَلَدَتْ

می فرمود: به خدا سوگند که پدر و جدّم عبدالمطّلب و هاشم و عبد مَناف هیچگاه بُتی را نپرستیدند. گفتند: پس چه می پرستیدند؟ فرمود: مطابق دین ابراهیم علیه السلام به جانب خانهٔ کعبه نماز می خواندند و بدان متمسّک بودند.

۶ ـ ابن عبّاس گوید که از پدرم شنیدم که می‌گفت: چون برای پدرم عبدالمطّلب، عبدالله به دنیا آمد در سیمای او نوری دیدیم که مانند خورشید می درخشید. پدرم گفت: برای این کودک منزلتی بزرگ است، گوید: در خواب دیدم که از سوراخ بینی او پرندهٔ سفیدی بیرون آمد و پرواز کرد و به شرق و غرب عالم رسید، سپس برگشت و بر خانهٔ کعبه فرود آمد و همهٔ قریش بر او سجده کردند. در این بین که مردم متوجّه آن پرنده بودند به نوری بین آسمان و زمین مبدّل شد و شرق و غرب عالم را گرفت. چون از خواب بیدار شدم تعبیر آن را از کاهنهٔ بنی مخزوم پرسیدم، گفت: ای عبّاس! اگر خوابت راست باشد از صُلب او پسری بیرون آید که اهل مشرق و مغرب پیرو او شوند. پدرم گفت: وضع عبدالله برایم اهمیّت یافت تا آن که آمنه ـزیباترین و کاملترین زنان قریشـ را به

آمِنَةُ رَسُولَ اللهِ ﷺ أَتَيْتُ فَرَأَيْتُ النُّورَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَزْهَرُ فَحَمَلْتُهُ وَ تَفَرَّسْتُ فِي وَجْهِهِ فَوَجَدْتُ مِنْهُ رِيحَ الْمِسْكِ، وَ صِرْتُ كَأَنِّي قِطْعَةُ مِسْكٍ مِنْ شِدَّةِ رِيحِي، فَحَدَّثَتْنِي آمِنَةُ وَ قَالَتْ لِي: إِنَّهُ لَمَّا أَخَذَنِي الطَّلْقُ وَ اشْتَدَّ بِيَ الأَمْرُ سَمِعْتُ جَلَبَةً وَ كَلاماً لا يُشْبِهُ كَلامَ الآدِمِيِّينَ، فَرَأَيْتُ عَلَماً مِنْ سُنْدُسٍ عَلىٰ قَضِيبٍ مِنْ ياقُوتٍ قَدْ ضُرِبَ بَيْنَ السَّماءِ وَ الأَرْضِ، وَ رَأَيْتُ نُوراً يَسْطَعُ مِنْ رَأْسِهِ حَتّىٰ بَلَغَ السَّماءَ، وَ رَأَيْتُ قُصُورَ الشّاماتِ كُلَّها شُعْلَةَ نُورٍ[1]، وَ رَأَيْتُ حَوْلِي مِنَ الْقَطاةِ أَمْراً عَظِيماً قَدْ نَشَرَتْ مِنْ أَجْنِحَتِها حَوْلِي، وَ رَأَيْتُ تابِعَ شُعَيْرَةَ الأَسَدِيَّةِ قَدْ مَرَّتْ وَ هِيَ تَقُولُ: آمِنَةُ مالَقِيَتِ الْكُهّانُ وَ الأَصْنامُ مِنْ وَلَدِكِ، وَ رَأَيْتُ رَجُلاً شابّاً مِنْ أَتَمِّ النّاسِ طُولاً، وَ أَشَدِّهِمْ بَياضاً، وَ أَحْسَنِهِمْ ثِياباً ما ظَنَنْتُهُ إِلّا عَبْدَالْمُطَّلِبِ قَدْ دَنامِنِّي فَأَخَذَ الْمَوْلُودَ فَتَفَلَ فِي فِيهِ وَ مَعَهُ طَسْتٌ مِنْ ذَهَبٍ مَضْرُوبٍ بِالزُّمُرُّدِ وَ مُشْطٌ مِنْ ذَهَبٍ فَشَقَّ بَطْنَهُ شَقّاً ثُمَّ أَخْرَجَ قَلْبَهُ فَشَقَّهُ فَأَخْرَجَ مِنْهُ

همسری برگزید و چون عبدالله درگذشت و آمنه رسول خدا را به دنیا آورد آمدم و دیدم همان نور در پیشانی او می‌درخشد، او را برگرفته و در چهره‌اش نگریستم و در او رائحهٔ مُشک یافتم و از شدّت آن رائحهٔ خوش، گویا من خود مُشک شدم و آمنه به من چنین گفت: چون مرا درد زایمان گرفت و کار دشوار شد غوغا و کلامی را شنیدم که شبیه کلام آدمیان نبود و پرچمی از دیبا دیدم که بر دسته‌ای از یاقوت بین آسمان و زمین قرار داشت و نوری از سر آن به آسمان می‌تابید و کاخهای شامات را به تمامی شعلهٔ نوری دیدم و در اطراف خود پرندهٔ قَطاة[2] را دیدم که بالهایش را در اطرافم گشوده بود و جنّی طایفهٔ بنی اسد را دیدم که از برابرم گذشت و می‌گفت: ای آمنه! می‌دانی کاهنها و بتها از دست پسرت چه کشیده‌اند؟ و مرد جوان بلندبالا و سفید و خوش لباسی را دیدم ـ که به گمانم عبدالمطّلب بود ـ که به نزد من آمد و نوزاد را گرفت و آب دهان در دهانش گذاشت و یک طشتِ طلای زُمرّدنگار و یک شانهٔ طلا به همراه داشت، شکم طفل را شکافت و قلبش را بیرون آورد، آن را نیز شکافت و یک نکتهٔ سیاهی از

۱ - فی بعض النسخ «شعلة نار».

۲ ـ قطاة پرنده‌ای است مانند کبوتر که در اهتداء به آن مثل زده می شود. گویند: «أهدی من القطا» جمع قطاة.

نُكْتَةٌ سَوْداءَ فَرَمىٰ بِها ثُمَّ أَخْرَجَ صُرَّةً مِنْ حَرِيرَةٍ خَضْراءَ فَفَتَحَها فَإذا فيها كَالذَّرِيرَةِ البَيْضاءِ فَحَشاهُ، ثُمَّ رَدَّهُ إلىٰ ما كانَ، وَ مَسَحَ عَلىٰ بَطْنِهِ وَ اسْتَنْطَقَهُ فَنَطَقَ فَلَمْ أَفْهَمْ ما قالَ إلّا أنَّهُ قالَ: في أَمانِ اللهِ وَ حِفْظِهِ وَ كِلاءَتِهِ، وَ قَدْ حَشَوتُ قَلْبَكَ إيماناً وَ عِلْماً وَ حِلْماً وَ يَقيناً وَ عَقْلاً وَ حُكْماً فَأَنْتَ خَيْرُ البَشَرِ، طُوبىٰ لِمَنِ اتَّبَعَكَ، وَ وَيْلٌ لِمَنْ تَخَلَّفَ عَنْكَ، ثُمَّ أَخْرَجَ صُرَّةً أُخْرىٰ مِنْ حَرِيرَةٍ بَيْضاءَ فَفَتَحَها فَإذا فيها خاتَمٌ فَضَرَبَ بِهِ عَلىٰ كَتِفَيْهِ، ثُمَّ قالَ: أَمَرَني رَبّي أَنْ أَنْفَخَ فيكَ مِنْ رُوحِ القُدُسِ، فَنَفَخَ فيهِ، وَ أَلْبَسَهُ قَميصاً وَ قالَ: هٰذا أَمانُكَ مِنْ آفاتِ الدُّنْيا، فَهٰذا ما رَأَيْتُ يا عَبّاسُ بِعَيْنَيَّ، فَقالَ العَبّاسُ: وَ أَنَا يَوْمَئِذٍ أَقْرَءُ فَكَشَفْتُ عَنْ ثَوْبِهِ فَإذاً خاتَمُ النُّبُوَّةِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، فَلَمْ أَزَلْ أَكْتُمُ شَأْنَهُ وَ نَسيتُ الحَديثَ فَلَمْ أَذْكُرْهُ إلىٰ يَومِ إسْلامي حَتّىٰ ذَكَّرَني رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله.

آن بیرون آورد و به دور افکند، سپس یک کیسهٔ حریر سبزرنگ بیرون آورد و آن را گشود و در آن گردِ سفیدی بود و دل را از آن پُر کرد و آن را به جای خود گذاشت و دستی بر شکمش کشید و او را به سخن درآورد و او هم سخن گفت. امّا من از گفتار او چیزی نفهمیدم جز آنکه گفت: در امان و حفظ و نگهداری خدا! من قلبت را پر از ایمان و علم و حلم و یقین و عقل و حکمت کردم و تو خیرالبَشَری! خوشا به حال کسی که از تو پیروی کند و وای بر کسی که از تو تخلّف ورزد، سپس یک کیسهٔ دیگری از حریر سفید بیرون آورد و آن را گشود و در آن مُهری بود و آن را بر کتفهای او زد و گفت: خدایم فرمان داده است که از روح القُدُس در تو بدمم و در او دمید و جامه ای بر او پوشانید و گفت: این امان تو از آفات دنیاست. این چیزی است که آن را عبّاس با دو چشم خود دیده است. بعد از آن عبّاس گفت: من در آن روز می خواندم، جامه اش را بالا زدم و مُهر نبوّت را میان دو کتفش دیدم و منزلتش را پیوسته پنهان می‌داشتم و این حدیث را فراموش کردم و یادم نیامد تا آن روز که اسلام‌آوردم و رسول خدا آن را به یادم آورد.

﴿ باب ۱۳ ﴾

* (فِي خَبَرِ سَيفِ بْنِ ذي يَزَن) *

وَ كانَ سَيْفُ بْنُ ذِي يَزَنَ عارِفاً بِأَمْرِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ قَدْ بَشَّرَ بِهِ عَبْدَالمُطَّلِبِ لَمّا وَفَدَ عَلَيْهِ.

١ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ماجيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللهُ قالَ: حَدَّثَني عَمّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي القاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الكُوفيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَكيمٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ بَكّارٍ العَبَسيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السّائِبِ، عَنْ أَبي صالِحٍ، عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ: وَ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ ـ حاتِمٍ النُّوفَليُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُو مَنْصُورٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَزْهَرَ بِهَراةَ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ ـ إِسْحاقَ البَصْريُّ قالَ: أَخْبَرَنا عَلِيُّ بْنُ حَرْبٍ قالَ: حَدَّثَني أَحْمَدُ بْنُ عُثْمانَ بْنِ حَكيمٍ قالَ: حَدَّثَنا عَمْرُو بْنُ بَكْرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ القاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السّائِبِ، عَنْ أَبِي صالِحٍ، عَنِ ابْنِ ـ عَبّاسٍ قالَ: لَمّا ظَفَرَ سَيْفُ بْنُ ذي يَزَنَ بِالحَبَشَةِ وَ ذٰلِكَ بَعْدَ مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِسَنَتَيْنِ أَتاهُ وَفْدُ العَرَبِ وَ أَشْرافُها وَ شُعَراؤُها بِالتَّهْنِئَةِ وَ تَمْدَحُهُ وَ تَذْكُرُ ما كانَ مِنْ بَلائِهِ وَ طَلَبِهِ بِثارِ قَوْمِهِ فَأَتاهُ وَفْدٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَ مَعَهُمْ عَبْدُالمُطَّلِبِ بْنُ هاشِمٍ وَ أُمَيَّةُ بْنُ عَبْدِ شَمْسٍ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جُدْعانَ وَ أَسَدُ بْنُ خُوَيْلِدِ بْنِ عَبْدِالعُزّىٰ وَ وَهْبُ بْنُ عَبْدِ مَنافٍ في أُناسٍ مِنْ

باب ۱۳

خبر سیف بن ذی یزن

و سیف بن ذی یَزَن عارف به امر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بود و آنگاه که عبدالمطّلب به همراه هیئتی بر او وارد شد وی را به وجود پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بشارت داد.

۱ ـ ابوصالح از ابن عبّاس چنین نقل می‌کند: چون سیف بن ذِی یَزَن در سال دوم میلاد پیغمبر اکرم بر حبشه چیره شد، نمایندگان و اشراف و شعرای عرب برای عرض تهنیت و مبارکباد به نزد سیف می‌رفتند و رنج و خونخواهی او که برای قومش متحمّل شده بود یادآوری می‌کردند، و هیئتی از قریش آمد که در بین آنها عبدالمطّلب بن هاشم و امیة بن عبد شمس و عبدالله بن جدعان و اسد بن ـ

وُجُوهِ قُرَيْشٍ فَقَدِمُوا عَلَيْهِ صَنْعاءَ فَاسْتَأْذَنُوا فَإِذا هُوَ فِي رَأْسِ قَصْرٍ يُقالُ لَهُ: غُمْدانُ، وَ هُوَ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ أُمَيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ:

اشْرَبْ هَنِيئاً عَلَيْكَ التّاجُ مُرْتَفِعاً
فِي رَأْسِ غُمْدانَ داراً مِنْكَ مِحْلالاً

فَدَخَلَ عَلَيْهِ الآذِنُ فَأَخْبَرَهُ بِمَكانِهِمْ، فَأَذِنَ لَهُمْ فَلَمّا دَخَلُوا عَلَيْهِ دَنا عَبْدُالمُطَّلِبِ مِنْهُ فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْكَلامِ فَقالَ لَهُ: إِنْ كُنْتَ مِمَّنْ يَتَكَلَّمُ بَيْنَ يَدَيِ الْمُلُوكِ فَقَدْ أَذِنّا لَكَ، قالَ: فَقالَ عَبْدُالمُطَّلِبِ: إِنَّ اللهَ قَدْ أَحَلَّكَ أَيُّهَا المَلِكُ مَحَلّاً رَفِيعاً صَعْباً مَنِيعاً شامِخاً باذِخاً، وَ أَنْبَتَكَ مَنْبَتاً طابَتْ أُرُومَتُهُ، وَ عَذُبَتْ جُرْثُومَتُهُ، وَ ثَبَتَ أَصْلُهُ وَ بَسَقَ فَرْعُهُ فِي أَكْرَمِ مَوْطِنٍ وَ أَطْيَبِ مَوْضِعٍ وَ أَحْسَنِ مَعْدِنٍ، وَ أَنْتَ ـ أَبَيْتَ اللَّعْنَ ـ، مَلِكُ الْعَرَبِ وَ رَبِيعُها الَّذِي تُخْصَبُ بِهِ، وَ أَنْتَ أَيُّهَا المَلِكُ رَأْسُ العَرَبِ الَّذِي لَهُ تَنْقادُ، وَ عَمُودُها الَّذِي عَلَيْهِ العِمادُ، وَ مَعْقِلُهَا

خویلد بن عبدالعزّی و وهب بن عبد مناف و بعضی دیگر از بزرگان قریش بودند و در صنعا بر وی وارد شدند و از وی که در بالای قصرش آرمیده بود اجازه خواستند و این قصر را که غُمدان می گفتند همان قصری است که امیّة بن أبی‌ـصَلت دربارهٔ آن گفته است:

بر تو گوارا باد! تاجی مرتفع بر سر کرده‌ای، و در بالای غُمْدان سرایی بنا کرده‌ای که آنجا فرودگاه توست.

حاجب به نزد سیف رفت و او را از مکانت ایشان با خبر کرد. و او اجازه داد و چون آنها وارد شدند، عبدالمطّلب نزدیک رفت و اجازهٔ سخن خواست، سیف گفت: اگر تو از کسانی هستی که در برابر پادشاهان سخن می گویند ما به تو اجازه دادیم، گوید عبدالمطّلب گفت: پادشاها! خداوند تو را جایگاهی رفیع و استوار و منیع و شاخ و بزرگ ارزانی فرموده است و تو را از خاندانی قرار داده که اصلش پاک و ریشه اش شیرین و بنیانش پایدار و شاخه اش مرتفع است در گرامی ترین موطن و پاکیزه ترین موضع و نیکوترین معدن جای داری و از نفرین برکناری، پادشاه عرب و بهار آنانی که وفور نعمتشان به اوست. پادشاها! تو سروَر عربی که از تو فرمان می برند و ستون محکم آنانی که بدان تکیه زده اند و

الَّذِي يَلْجَأُ إِلَيْهِ العِبادُ، سَلَفُكَ خَيْرُ سَلَفٍ، وَ أَنْتَ لَنا مِنْهُمْ خَيْرُ خَلَفٍ، فَلَنْ يَخْمُلَ مَنْ أَنْتَ سَلَفُهُ، وَ لَنْ يَهْلِكَ مَنْ أَنْتَ خَلَفُهُ. نَحْنُ أَيُّهَا المَلِكُ أَهْلُ حَرَمِ اللهِ وَ سَدَنَةُ بَيْتِهِ، أَشْخَصَنا إِلَيْكَ الَّذِي أَبْهَجَنا مِنْ كَشْفِ الكَرْبِ الَّذِي فَدَحَنا فَنَحْنُ وَفْدُ التَّهْنِئَةِ لا وَفْدُ المَرْزَأَةِ.

قالَ: وَ أَيُّهُمْ أَنْتَ أَيُّهَا المُتَكَلِّمُ؟ قالَ: أَنَا عَبْدُالمُطَّلِبِ بْنِ هاشِمٍ، قالَ: ابْنُ أُخْتِنا؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: اُدْنُ. فَدَنا مِنْهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْقَوْمِ وَ عَلَيْهِ فَقالَ: مَرْحَباً وَ أَهْلاً، وَ ناقَةً وَ رَحْلاً، وَ مُسْتَناخاً سَهْلاً، وَ مُلْكاً رَبِحاً، قَدْ سَمِعَ المَلِكُ مَقالَتَكُمْ وَ عَرَفَ قَرابَتَكُمْ وَ قَبِلَ وَ سِيلَتَكُمْ، فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللَّيْلِ وَ أَهْلُ النَّهارِ، وَلَكُمُ الكَرامَةُ ما أَقَمْتُمْ، وَ الحَباءُ إِذا ظَعَنْتُمْ.

قالَ: ثُمَّ انْهَضُوا إِلىٰ دارِ الضِّيافَةِ وَ الوُفُودِ فَأَقامُوا شَهْراً لا يَصِلُونَ إِلَيْهِ وَ لا يَأْذَنُ لَهُمْ بِالانْصِرافِ، ثُمَّ انْتَبَهَ لَهُمُ انْتِباهَةً، فَأَرْسَلَ إِلىٰ عَبْدِالمُطَّلِبِ فَأَدْنىٰ مَجْلِسَهُ وَ أَخْلاهُ، ثُمَّ قالَ لَهُ: يا عَبْدَالمُطَّلِبِ إِنِّي مُفَوِّضٌ إِلَيْكَ مِنْ سِرِّ عِلْمي أَمْراً ما لَوْ كانَ غَيْرُكَ لَمْ أَبُحْ لَهُ بِهِ

بدان پناهنده می شوند. پدرانت بهترین پدران بودند و تو نیز بهترین جانشینی، آنکه تو سَلَفش باشی بی نام نخواهد بود و آنکه تو خَلَفش باشی هلاک نخواهد شد. پادشاها! ما اهل حرمِ خداوند و نگهبانان بیت اویيم ما را به آستان تو خُرسندیِ دفعِ گرفتاری و اندوه گسیل داشته است و ما برای تبریک ـ نه تسلیت ـ آمده ایم.

سیف گفت: ای متکلّم! تو کیستی؟ گفت: عبدالمطّلب بن هاشم، گفت: خواهرزادهٔ ما؟ گفت: آری، گفت: نزدیک بیا و او نیز به نزدیکش رفت، سپس بر همهٔ آنها رو کرد و گفت: مرحباً و اهلاً، خوش آمدید، خانه خانهٔ شماست و عطای فراوان نصیب شما. گفت: پادشاه گفتار شما را شنید و بر خویشاوندی شما مطّلع گردید و وسیله شما را پذیرفت و شب و روز در اینجا خواهید بود، اگر اینجا بمانید گرامی هستید و اگر کوچ کنید عطای وافر برید. گوید: سپس آنها را به دارالضّیافه برید، و یک ماه پذیرایی کردند در این مدّت نه دسترسی به او داشتند و نه اجازهٔ بازگشت، سپس یک روز به یاد آنها افتاد و عبدالمطّلب را خواست و او را پهلوی خود نشانید و با او خلوت کرد، سپس گفت: ای عبدالمطّلب! من رازی را به تو می سپارم که سپردن آن را به کسی جز تو روا نمی دانم، ولی تو را اهل آن دیدم و تو را از آن مطّلع می گردانم، باید نزد تو سربسته بماند تا خداوند

وَلٰكِنِّي رَأَيْتُكَ مَعْدِنَهُ فَأَطْلِعُكَ طَلْعَةً فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَطوِيّاً حَتّىٰ يَأْذَنَ اللهُ فيهِ، فَإِنَّ اللهَ بالِغُ أَمْرِهِ، إِنّي أَجِدُ في الْكِتابِ المكْنُونِ وَ العِلْمِ المَخْزُونِ الَّذي اخْتَرْناهُ لِأَنْفُسِنا وَ احْتَجَنّا دُونَ غَيْرِنا خَبَراً عَظيماً وَ خَطَراً جَسيماً، فيهِ شَرَفُ الْحَياةِ وَ فَضيلَةُ الْوَفاةِ لِلنّاسِ عامَّةً وَ لِرَهْطِكَ كافَّةً وَ لَكَ خاصَّةً، فَقالَ عَبْدُالمُطَّلِبِ: مِثْلُكَ أَيُّها المَلِكُ مَنْ سَرَّ وَ بَرَّ، فَما هُوَ فِداكَ أَهْلُ الْوَبَرِ زُمَراً بَعْدَ زُمَرٍ. فَقالَ: إِذا وُلِدَ بِتِهامَةَ غُلامٌ بَيْنَ كَتِفَيْهِ شامَةٌ، كانَتْ لَهُ الإمامَةُ وَ لَكُمْ بِهِ الدِّعامَةُ إِلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ. فَقالَ لَهُ عَبْدُالمُطَّلِبِ: أَبَيْتَ اللَّعْنَ لَقَدْ اُبْتُ بِخَبَرٍ ما آبَ بِمِثْلِهِ وافِدٌ، وَ لَوْ لا هَيْبَةُ المَلِكِ وَ إِجْلالُهُ وَ إِعْظامُهُ لَسَأَلْتُهُ عَنْ مَسارِّهِ إِيّايَ ما ازْدادَ بِهِ سُرُوراً. فَقالَ ابْنُ ذي يَزَنَ: هٰذا حينُهُ الَّذي يُولَدُ فيهِ أَوْ قَدْ وُلِدَ فيهِ، اسْمُهُ مُحَمَّدٌ، يَمُوتُ أَبُوهُ وَ أُمُّهُ وَ يَكْفُلُهُ جَدُّهُ وَ عَمُّهُ، وَ قَدْ وُلِدَ سِراراً، وَ اللهُ باعِثُهُ جِهاراً، وَ جاعِلٌ لَهُ مِنّا أَنْصاراً، لِيُعِزَّ بِهِمْ أَوْلياءَهُ، وَ يُذِلَّ بِهِمْ أَعْداءَهُ، يَضْرِبُ بِهِمُ النّاسَ عَنْ عُرْضٍ، وَ

اذن آن را صادر فرماید و خداوند امرش را خواهد رسانید. من در کتاب مکنون و دانش مخزون که آن رابرای خود اختیار کردم و از دیگران باز داشتم خبری عظیم و پیشامدی بزرگ را یافته‌ام که در آن شرافت زندگانی و فضیلت مرگ برای مردم به طور عموم و طایفهٔ تو به طور خصوص وجود دارد، عبدالمطّلب گفت: ای پادشاه! مانند تو دیگران را مسرور می سازد و نیکی می ورزد آن راز چیست؟ همه صحرانشینان پشت در پشت فدای تو شوند. گفت: چون در تِهامَه کودکی متولّد شود که بین دو کتفش خالی سیاه باشد، امامت از آن اوست و پیشوایی تا روز قیامت شما را خواهد بود، عبدالمطّلب گفت: از نفرین بر کنار باشی من با خبری برگردم که هیچ هیئتی با آن برنگشته است و اگر هیبت پادشاه و احترام و اعظام او نبود از رازگوئی او با خود پرسش می‌کردم تا بر شادی بیفزاید. ابن ذی یزن گفت: اکنون یا او متولّد شده است و یا قریباً متولّد خواهد شد. نامش محمّد است، پدر و مادرش می میرند و جدّ و عمویش او را سرپرستی می‌کنند، او با نیکوترین نسب متولّد شده و خداوند او را آشکارا مبعوث فرماید و از طایفهٔ ما برای او یارانی قرار داده است تا اولیاءِ خود را به واسطهٔ آنها عزّت بخشد و دشمنان خود را خوار سازد، به نیروی آنان مردم را از هر طرف سرکوب

يَسْتَفْتِحُ بِهِمْ كَرائِمَ الأَرْضِ، يَكْسِرُ الأَوْثانَ، وَ يُخْمِدُ النِّيْرانَ، وَ يَعْبُدُ الرَّحْمٰنَ، وَ يَدْحَرُ الشَّيْطانَ، قَوْلُهُ فَصْلٌ، وَ حُكْمُهُ عَدْلٌ، يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَفْعَلُهُ، وَ يَنْهىٰ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُبْطِلُهُ.

فَقالَ عَبْدُالمُطَّلِبِ: أَيُّهَا المَلِكُ عَزَّ جَدُّكَ وَ عَلا كَعْبُكَ، وَ دامَ مُلْكُكَ، وَ طالَ عُمْرُكَ، فَهَلِ المَلِكُ ساري بِإِفْصاحٍ فَقَدْ أَوْضَحَ لي بَعْضَ الإِيضاحِ؟ فَقالَ ابْنُ ذي يَزَنَ: وَ الْبَيْتِ ذي الحُجُبِ وَ الْعَلاماتِ عَلَى النُّصُبِ، إِنَّكَ يا عَبْدَالمُطَّلِبِ لَجَدُّهُ غَيْرُ كَذِبٍ، قالَ: فَخَرَّ عَبْدُالمُطَّلِبِ ساجِداً فَقالَ لَهُ: ارْفَعْ رَأْسَكَ ثَلَجَ صَدْرُكَ وَ عَلا أَمْرُكَ، فَهَلْ أَحْسَسْتَ شَيْئاً مِمّا ذَكَرْتُهُ؟ فَقالَ: كانَ لِيَ ابْنٌ وَ كُنْتُ بِهِ مُعْجِباً وَ عَلَيْهِ رَفيقاً فَزَوَّجْتُهُ بِكَريمَةٍ مِنْ كَرائِمِ قَوْمي اسْمُها آمِنَةُ بِنْتُ وَهْبٍ فَجاءَتْ بِغُلامٍ سَمَّيْتُهُ مُحَمَّداً [وَ] ماتَ أَبُوهُ وَ أُمُّهُ وَ كَفَلْتُهُ أَنَا وَ عَمُّهُ، فَقالَ ابْنُ ذي يَزَنَ: إِنَّ الَّذي قُلْتُ لَكَ كَما قُلْتُ لَكَ، فَاحْتَفِظْ بِابْنِكَ وَ احْذَرْ عَلَيْهِ

کند و با استمداد از آنها اراضی نفیسه را فتح کند، بتها را بشکند و آتشکده ها را خاموش سازد، رحمان را بپرستند و شیطان را طَرد کنند. گفتارش قاطع و حُکمش عادلانه است، به معروف فرمان دهد وخود بدان عمل کند و از منکر بازداشته و آن را نابود سازد.

عبدالمطّلب گفت: ای پادشاه! نصیبت استوار و شأن و شرافتت افزون و پادشاهیت مُستدام و عمرت دراز باد، آیا پادشاه از سرِ کرامت توضیح بیشتری خواهد داد همچنانکه پیشتر توضیح داده است. ابن ذی یزن گفت: قسم به آن بیتی که پرده و علامات منصوبه دارد، به راستی که تو ای عبدالمطّلب جدّ او هستی! گوید: عبدالمطّلب به رو در افتاد و سجده کرد. سیف گفت: سربردار، سینه‌ات خنک و امرت بلند باد! آیا از آنچه گفته‌ام چیزی احساس کرده‌ای؟ گفت: مرا پسری بود که او را دوست داشته و با وی مهربان بودم و او را به ازدواج زن نیکوئی از قوم خود درآوردم که نامش آمنه بنت وَهْب بود، و فرزندی به دنیا آورد که نامش را محمّد نامیدم و پدر و مادرش در گذشتند و کفالتش به عهدهٔ من و عمویش در آمد. ابن ذی یزن گفت: آنچه به تو گفتم همان است که گفتم، پسرت را حفظ کن و از شرّ یهود برحذر باش که آنها دشمن اویند و

الْيَهُودَ فَإِنَّهُمْ لَهُ أَعْداءٌ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللهُ لَهُمْ عَلَيْهِ سَبيلاً، وَ اطْوِ ما ذَكَرْتُ لَكَ دُونَ هٰؤُلاءِ الرَّهْطِ الَّذينَ مَعَكَ، فَإِنّي لَسْتُ آمِنُ أَنْ تَدْخُلَهُمُ النَّفاسَةُ مِنْ أَنْ تَكُونَ لَهُ الرِّئاسَةُ، فَيَطْلُبُونَ لَهُ الْغَوائِلَ وَ يَنْصِبُونَ لَهُ الحَبائِلَ، وَهُمْ فاعِلُونَ أَوْ أَبْناؤُهُمْ، وَ لَوْ لا عِلْمي بِأَنَّ الْمَوْتَ مُجْتاحي قَبْلَ مَبْعَثِهِ لَسِرْتُ بِخَيْلي وَ رَجْلي حَتّىٰ صِرْتُ بِيَثْرِبَ دارِ مُلْكِهِ نُصْرَةً لَهُ، لٰكِنّي أَجِدُ فِي الْكِتابِ النّاطِقِ وَ الْعِلْمِ السّابِقِ أَنَّ يَثْرِبَ دارُ مُلْكِهِ، وَبِها اسْتِحْكامُ أَمْرِهِ وَ أَهْلُ نُصْرَتِهِ وَ مَوْضِعُ قَبْرِهِ، وَ لَوْ لا أَنّي أَخافُ فيهِ الآفاتِ وَ أَحْذَرُ عَلَيْهِ العاهاتِ لَأَعْلَنْتُ عَلىٰ حداثَةِ سِنِّهِ أَمْرَهُ في هٰذَا الْوَقْتِ، وَ لَأُوطِئَنَّ أَسْنانَ الْعَرَبِ عَقِبَهُ، وَلٰكِنّي صارِفٌ إِلَيْكَ عَنْ غَيْرِ تَقْصيرٍ مِنّي بِمَنْ مَعَكَ.

قالَ: ثُمَّ أَمَرَ لِكُلِّ رَجُلٍ مِنَ الْقَوْمِ بِعَشَرَةِ أَعْبُدٍ وَ عَشَرَ إِماءٍ وَ حُلَّتَيْنِ مِنَ الْبُرُودِ، وَ مِائَةٍ مِنَ الإِبِلِ، وَ خَمْسَةِ أَرْطالِ ذَهَبٍ وَ عَشَرَةِ أَرْطالِ فِضَّةٍ وَ كِرْشٍ مَمْلُوءَةٍ عَنْبَراً. قالَ: وَ أَمَرَ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِعَشَرَةِ أَضْعافِ ذٰلِكَ، وَ قالَ: إِذا حالَ الْحَوْلُ فَأْتِني، فَماتَ ابْنُ ذي-

---

خداوند ایشان را بر او مسلّط نکند و آنچه برایت گفتم از همسفرانت پنهان دار که من ایمن نیستم که ریاست او موجب رشک و حسادت ایشان گردد و مکر اندیشند و دام گسترند و آنها یا فرزندانشان چنین کنند، و اگر نبود که می دانستم پیش از مبعث وی مرگ مرا نابود خواهد ساخت با پیاده و سواره خود برای یاری او به یثرب -مرکز حکومت او- می آمدم ولی من در کتاب ناطق و علم سابق یافته ام که یثرب مرکز حکومت اوست و در آنجا امرش مستحکم می شود و یارانش در آنجا گرد می آیند و آرامگاهش در آنجا است و اگر نبود که از آفات و آزار بر او می هراسم هم اکنون -در آغاز عمرش- امرش را علنی می کردم و بزرگان عرب را به دنبال او می کشاندم، ولی من این کاررا بی هیچ تقصیری دربارۀ همراهانت به تو حواله می کنم.

گوید: سپس دستور داد به هر یک از این هیئت ده بنده و ده کنیز و دو حلّه از بُردِیَمانی و صد شتر و پنج رطل طلا و ده رطل نقره و یک پوست پر از عنبر دادند، و به شخص عبدالمطّلب ده برابر آن داد و گفت: چون یک سال گذشت به نزد من آی، امّا ابن ذی یزن پیش از آنکه سال به پایان رسد در گذشت و عبدالمطّلب

يَزَنَ قَبلَ أَنْ يَحُولَ الحَوْلُ، قالَ: فَكانَ عَبْدُالمُطَّلِبِ كَثيراً مّا يَقُولُ: يا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ لا يَغْبِطُنِي رَجُلٌ مِنْكُمْ بِجَزيلِ عَطاءِ المَلِكِ وَ إِنْ كَثُرَ فَإِنَّهُ إِلىٰ نَفادٍ، وَلٰكِنْ يَغْبِطُنِي بِما يَبْقىٰ لِي وَ لِعَقِبِي مِنْ بَعْدي ذِكْرُهُ وَ فَخْرُهُ وَ شَرَفُهُ. وَ إِذا قيلَ: مَتىٰ ذٰلِكَ؟ قالَ: سَتَعْلَمُنَّ نَبَأَ ما أَقُولُ وَ لَوْ بَعْدَ حينٍ. وَ فِي ذٰلِكَ يَقُولُ أُمَيَّةُ بْنُ عَبْدِ شَمْسٍ يَذْكُرُ مَسيرَهُمْ إِلىٰ ابْنِ ذي يَزَنَ:

جَلَبْنَا الضِّحَّ[1] تَحْمِلُهُ المَطايا عَلىٰ أَكْوارِ أَجْمالٍ وَ نُوقِ
مُغَلْغَلَةً مَغالِقُها تَعالىٰ[2] إِلىٰ صَنْعاءَ مِنْ فَجٍّ عَميقِ
يَؤُمُّ بِنا ابْنُ ذي يَزَنَ وَ يَهْدي ذَواتَ بُطُونِها أَمَّ الطَّريقِ
وَ تَرجَىٰ مِنْ مَخائِلِهِ بُرُوقاً مُواصِلَةَ الوَميضِ إِلىٰ بُرُوقِ
فَلَمّا وافَقَتْ صَنْعاءَ صارَتْ بِدارِ المُلْكِ وَ الحَسَبِ العَريقِ
إِلىٰ مَلِكٍ يَدُرُّ لَنا العَطايا بِحُسْنِ بَشاشَةِ الوَجْهِ الطَّليقِ

بیشتر اوقات می گفت: ای قریشیان! هیچیک از شما به واسطهٔ عطای فراوان شاه برمن رشک نورزد، گرچه آن عطا بسیارباشد، زیرا آن عطایاتمام شده واز بین‌خواهد رفت، ولیکن بر من که غبطه می خورند به چیزی است که ذکر و فخر و شرفش برای من و اعقاب من باقی می ماند و چون می گفتند، آن کی خواهد بود؟ می گفت: به زودی خبر آنچه را که می گویم ـ ولو بعد از این ـ خواهید دانست. و امیّة بن عبد شمس دربارهٔ سفرشان به نزد ابن ذی یزن این اشعار را سروده است:

خورشید دلیل راهِ ما بود ما جانبِ دوست با سواران
از درّه و دشت درگذشتیم تا راه بریم سوی جانان
امّیدِ به دل شهِ یمن بود نور شهِ ذی‌یزن فروزان
برق ز عطای وی درخشید امیدِ کرم ز وی فراوان
وقتی که در آمدم به صنعا خورشیدِ جمالِ شه نمایان
شاهی که دهد عطای بسیار
با خُلقِ نکو و روی شادان

۱ ـ في بعض النسخ «جلبنا النصح». ۲ ـ أي ارتفع. و في بعض النسخ بالغين.

﴿باب ۱۴﴾

* (في خَبَرِ بَحيرىٰ الرّاهِبِ) *

وَكانَ بَحيراءُ الرّاهِبُ مِمَّنْ قَدْ عَرَفَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم بِصِفَتِهِ وَ نَعْتِهِ وَ نَسَبِهِ وَ اسْمِهِ قَبْلَ ظُهُورِهِ وَ بِالنُّبُوَّةِ، وَكانَ مِنَ المُنْتَظِرينَ لِخُرُوجِه.

١ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ الحَسَنِ القَطّانُ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيبانِيُّ قالُوا: حَدَّثَنا أَبُو العَبّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيّا القَطّانُ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْماعِيلَ البَرْمَكِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَنا أَبِي، عَنِ الهَيْثَمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السّائِبِ، عَنْ أَبِي صالِحٍ، عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ، عَنْ أَبِيهِ العَبّاسِ بْنِ عَبْدِالمُطَّلِبِ، عَنْ أَبِي طالِبٍ قالَ: خَرَجْتُ إِلَى الشّامِ تاجِراً سَنَةَ ثَمانٍ مِنْ مَولِدِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم، وَكانَ في أَشَدِّ ما يَكُونُ مِنَ الحَرِّ، فَلَمّا أَجْمَعْتُ عَلَى السَّيْرِ قالَ لِي رِجالٌ مِنْ قَومي: ما تُرِيدُ أَنْ تَفْعَلَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلىٰ مَنْ تُخَلِّفُهُ؟ فَقُلْتُ: لا أُرِيدُ أَنْ أُخَلِّفَهُ عَلىٰ أَحَدٍ مِنَ النّاسِ، أُرِيدُ أَنْ يَكُونَ مَعي، فَقِيلَ: غُلامٌ صَغِيرٌ في حَرٍّ مِثْلِ هٰذا تُخْرِجُهُ مَعَكَ؟ فَقُلْتُ: وَ اللهِ لا يُفارِقُني حَيْثُما تَوَجَّهْتُ أَبَداً، فَإِنّي لَأُوَطِّيءُ لَهُ الرَّحْلَ، فَذَهَبْتُ فَحَشَوْتُ لَهُ حَشِيَّةً [كِساءً وَ كَتّاناً] وَ

باب ۱۴

خبر بَحیرای راهب

بَحیرای راهِب از کسانی بود که پیامبر را پیش از ظهورش به صفت و نعت و نسب و به پیامبری می شناخت و از منتظرین ظهور او بود.

۱ ـ ابوصالح از ابن عبّاس از پدرش عبّاس بن عبدالمطّلب و او از ابوطالب چنین نقل می‌کند: من سال هشتم ولادت پیامبر برای تجارت به شام رفتم و هوا در نهایت گرمی بود وقتی آمادهٔ سفر شدم مردانی از خویشانم گفتند: محمّد را چه می‌کنی و به که می‌سپاری؟ گفتم: قصد ندارم که او را به کسی بسپارم، بلکه می‌خواهم همراهم باشد. گفتند: پسری خُردسال را در چنین گرمایی به سفر می‌بری؟ گفتم: به خدا سوگند هر کجا باشم او با من خواهد بود و از من مفارقت نخواهد کرد، برایش زاد و توشه فراهم می‌سازم، رفتم و یک زین از پارچه و

كُنّا رُكْباناً كَثيراً، فَكانَ وَ اللهِ الْبَعيرُ الَّذي عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ أَمامي لا يُفارِقُني، وَ كانَ يَسْبِقُ الرَّكْبَ كُلَّهُمْ. فَكانَ إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ جاءَتْ سَحابَةٌ بَيْضاءُ مِثْلُ قِطْعَةِ ثَلْجٍ فَتُسَلِّمَ عَلَيْهِ فَتَقِفُ عَلىٰ رَأْسِهِ لا تُفارِقُهُ. وَ كانَتْ رُبَّما أَمْطَرَتْ عَلَيْنَا السَّحابَةُ بِأَنْواعِ الْفَواكِهِ، وَ هِيَ تَسيرُ مَعَنا وَ ضاقَ الماءُ بِنا في طَريقِنا حَتّىٰ كُنّا لا نُصيبُ قِرْبَةً إِلّا بِدينارَيْنِ، وَ كُنّا حَيْثُ ما نَزَلْنا تَمْتَلِيءُ الحِياضُ وَ يَكْثُرُ الماءُ وَ تَخْضَرُّ الأَرْضُ. فَكُنّا في كُلِّ خَصْبٍ وَ طيبٍ مِنَ الخَيْرِ. وَ كانَ مَعَنا قَومٌ قَدْ وَقَفَتْ جِمالُهُمْ، فَمَشىٰ إِلَيْها رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ مَسَحَ يَدَهُ عَلَيْها فَسارَتْ. فَلَمّا قَرُبْنا مِنْ بُصرَىٰ الشّامِ إِذا نَحْنُ بِصَومِعَةٍ (كذا) قَدْ أَقْبَلَتْ تَمْشي كَما تَمْشِي الدّابَّةُ السَّريعَةُ حَتّىٰ إِذا قَرُبَتْ مِنّا وَقَفَتْ وَ إِذا فيها راهِبٌ وَ كانَتِ السَّحابَةُ لا تُفارِقُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله ساعَةً واحِدَةً. وَ كانَ الرّاهِبُ لا يُكَلِّمُ النّاسَ وَ لا يَدْري مَا الرَّكْبُ وَ لا ما فيهِ مِنَ التِّجارَةِ. فَلَمّا نَظَرَ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله عَرَفَهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنْ كانَ أَحَدٌ فَأَنْتَ أَنْتَ.

کتّان برای او پر ساختم و بسیار اتّفاق می افتاد که ما سواره بودیم و شتری که محمّد بر آن سوار بود در مقابلم بود و از او جدا نبودم و پیشاپیش قافله حرکت می‌کرد و آنگاه که گرما سخت می شد ابری سپید و خنک می آمد و بر او سلام می‌کرد و بالای سرش بود و از او جدا نمی شد و بسا که آن ابر بر ما میوه ها فرو می بارید و با ما سیر می‌کرد و گاهی در میان راه از جهت آب در مَضیقه بودیم تا به حدّی که بهای یک مشک آب به دو دینار می‌رسید ولی ما هر کجا فرود می آمدیم حوضها پر و آب فراوان و زمین سرسبز می شد و ما در نهایت فراوانی و خوشی و خیر بودیم و گروهی با ما بودند که شترانشان وامانده بود، رسول‌ـ خدا صلى الله عليه وآله نزد آنها رفت و دستی بر آنها کشید و به راه افتادند و چون نزدیک شهر بُصرای شام رسیدیم دیدیم که یک صومعه مانند مرکب راهواری به سرعت به طرف ما می آید و چون نزدیک ما شد ایستاد و بناگاه دیدیم که راهبی در آن است و آن ابر از سر رسول خدا حتی لحظه‌ای جدا نمی‌شد، آن راهب بامردم سخن نمی‌گفت و کاروانیان را نمی‌شناخت و نمی دانست که مال التّجارهٔ آنها چیست؟ و چون به پیامبر اکرم نگریست او را شناخت و شنیدم که می گفت: اگر کسی باشد تویی تو!.

قالَ: فَنَزَلْنا تَحْتَ شَجَرَةٍ عَظيمَةٍ قَريبَةٍ مِنَ الرَّاهِبِ قَليلَةِ الأَغْصانِ لَيْسَ لَها حَمْلٌ، وَ كانَتِ الرُّكْبانُ تَنْزِلُونَ تَحْتَها، فَلَمّا نَزَلَها رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله اهْتَزَّتِ الشَّجَرَةُ وَ أَلْقَتْ أَغْصانَها[1] عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ حَمَلَتْ مِنْ ثَلاثَةِ أَنْواعٍ مِنَ الْفاكِهَةِ فاكِهَتانِ لِلصَّيْفِ وَ فاكِهَةٌ لِلشِّتاءِ، فَتَعَجَّبَ جَميعُ مَنْ مَعَنا مِنْ ذٰلِكَ، فَلَمّا رَأَىٰ بَحيرَى الرّاهِبُ ذٰلِكَ ذَهَبَ فَاتَّخَذَ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله طَعاماً بِقَدْرِ ما يَكْفيهِ.

ثُمَّ جاءَ وَ قالَ: مَنْ يَتَوَلّىٰ أَمْرَ هٰذَا الْغُلامِ؟ فَقُلْتُ: أَنَا، فَقالَ: أَيُّ شَيْءٍ تَكُونُ مِنْهُ؟ فَقُلْتُ: أَنَا عَمُّهُ، فَقالَ: يا هٰذا إِنَّ لَهُ أَعْمامٌ فَأَيُّ الأَعْمامِ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: أَنَا أَخُو أَبيهِ مِنْ أُمٍّ واحِدَةٍ، فَقالَ: أَشْهَدُ أَنَّهُ هُوَ وَ إِلّا فَلَسْتُ بَحيرىٰ، ثُمَّ قالَ لي: يا هٰذا تَأْذَنُ لي أَنْ أُقَرِّبَ هٰذَا الطَّعامَ مِنْهُ لِيَأْكُلَهُ؟ فَقُلْتُ لَهُ: قَرِّبْهُ إِلَيْهِ، وَ رَأَيْتُهُ كارِهاً لِذٰلِكَ، وَ الْتَفَتُّ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقُلْتُ: يا بُنَيَّ رَجُلٌ أَحَبَّ أَنْ يُكْرِمَكَ فَكُلْ، فَقالَ: هُوَ لي دُونَ أَصْحابي؟

ابوطالب می گوید: ما زیر درخت بزرگی در نزدیکی راهب فرود آمدیم، آن درخت شاخه های کمی داشت و میوه‌ای بر آن نبود و کاروانیان به زیر آن درخت فرود آمدند و چون رسول خدا صلى الله عليه وآله به زیر آن فرود آمد، درخت به جنبش آمد و شاخه هایش را بر رسول خدا افکند و سه نوع میوه داد دو نوع تابستانی و یک نوع زمستانی و همه کسانی که با ما بودند از آن متعجّب شدند و چون بَحیرای راهب آن را دید، رفت و برای رسول اکرم غذایی به اندازهٔ او آورد.

سپس آمد و گفت: سرپرست این نوجوان کیست؟ گفتم: من، گفت: چه نسبتی با او داری؟ گفتم: من عموی او هستم، گفت: او عموهایی دارد تو کدام عموی او هستی؟ گفتم: من برادر پدر او هستم و مادرمان هم یکی است، گفت: گواهی می دهم که او همان است و الّا من بحیرا نیستم، سپس گفت: ای مرد! آیا اجازه می دهی که این غذا را به نزد او ببرم تا بخورد؟ گفتم: ببر، و پیامبر را دیدم که آن کا را خوش نداشت، متوجّه پیامبر شدم و گفتم: فرزندم! مردی است که دوست دارد تو را اکرام کند، پس از غذای او بخور، فرمود: آیا این غذای من

۱ - في بعض نسخ الحديث «و تهصرت أغصان الشجرة على رسول الله» أي تهدلت عليه.

فَقالَ بَحِيرىٰ: نَعَمْ هُوَ لَكَ خاصَّةً، فَقالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم: فَإِنِّي لا آكُلُ دُونَ هٰؤُلاءِ، فَقالَ بَحِيرىٰ: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ عِنْدِي أَكْثَرُ مِنْ هٰذا؟ فَقالَ: أَفَتَأْذَنُ يا بَحِيرىٰ أَنْ يَأْكُلُوا مَعِي؟ فَقالَ: بَلىٰ، فَقالَ: كُلُوا بِسْمِ اللهِ، فَأَكَلَ وَ أَكَلْنا مَعَهُ، فَوَاللهِ لَقَدْ كُنّا مِائَةً وَ سَبْعِينَ رَجُلاً وَ أَكَلَ كُلُّ واحِدٍ مِنّا حَتّىٰ شَبِعَ وَ تَجَشَّأَ، وَ بَحِيرىٰ قائِمٌ عَلىٰ رَأْسِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم يَذُبُّ عَنْهُ وَ يَتَعَجَّبُ مِنْ كَثْرَةِ الرِّجالِ وَ قِلَّةِ الطَّعامِ، وَ فِي كُلِّ ساعَةٍ يُقَبِّلُ رَأْسَهُ و يافُوخَهُ، وَ يَقُولُ: هُوَ هُوَ وَ رَبِّ الْمَسِيحِ، وَ النّاسُ لا يَفْقَهُونَ، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الرَّكْبِ: إِنَّ لَكَ لَشَأْناً قَدْ كُنّا نَمُرُّ بِكَ قَبْلَ الْيَوْمِ فَلا تَفْعَلُ بِنا هٰذا الْبِرَّ؟ فَقالَ بَحِيرىٰ: وَ اللهِ إِنَّ لِي لَشَأْناً وَ شَأْناً، وَ إِنِّي لَأَرىٰ ما لا تَرَوْنَ وَ أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ، وَ إِنَّ تَحْتَ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ لَغُلاماً لَوْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ مِنْهُ ما أَعْلَمُ لَحَمَلْتُمُوهُ عَلىٰ أَعْناقِكُمْ حَتّىٰ تَرُدُّوهُ إِلىٰ وَطَنِهِ، وَ اللهِ ما أَكْرَمْتُكُمْ إِلّا لَهُ، وَ لَقَدْ رَأَيْتُ لَهُ ـ وَ قَدْ أَقْبَلَ ـ نُوراً أَضاءَ لَهُ ما بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ، وَ لَقَدْ رَأَيْتُ رِجالاً فِي

است و از آن اصحابم نیست؟ بحیرا گفت: آری آن مخصوص تو است. پیامبر فرمود: من به تنهایی نمی‌خورم، بحیرا گفت: من بیش از این چیزی نداشتم، پیامبر فرمود: آیا اجازه می‌دهی که آنها هم با من بخورند؟ گفت: آری، فرمود: بسم الله بخورید، او خورد و ما هم با او خوردیم، به خدا سوگند ما یکصد و هفتاد نفر بودیم و هر کدام از ما آن قدر خورد تا سیر شد و آروق زد و بحیرا بالای سر-پیامبر ایستاده بود و از وی حمایت می‌کرد و از بسیاری مردمان و کمی طعام تعجّب می‌کرد و سر و گردن او را هر لحظه می‌بوسید و می‌گفت: قسم به خدای مسیح که او همان است و مردم نمی‌فهمیدند که او چه می‌گوید. یکی از کاروانیان گفت: تو را چه می‌شود، ما پیش از این نیز بر تو می‌گذشتیم، امّا چنین احسانی با ما نمی‌کردی، بحیرا گفت: به خدا سوگند که امروز مرا حالتی دیگر است و من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید و می‌دانم چیزی را که شما نمی‌دانید، زیر این درخت پسری است که اگر آنچه را که من از او می‌دانم شما نیز می‌دانستید، او را بر گردن خود سوار می‌کردید و او را به وطنش می‌رساندید. به خدا سوگند من شما را اکرام نکردم مگر به خاطر او، وقتی که او پیش می‌آمد نوری را در مقابلش دیدم که مابین آسمان و زمین را برایش روشن می‌کرد و مردانی را دیدم که

أَيْدِيهِمْ مَراوِحُ الياقُوتِ وَ الزَّبَرْجَدِ يُرَوِّحُونَهُ، وَ آخَرِينَ يَنْثُرُونَ عَلَيْهِ أَنْواعَ الفَواكِهِ، ثُمَّ هٰذِهِ السَّحابَةُ لاٰ تُفارِقُهُ، ثُمَّ صَومِعَتي مَشَتْ إِلَيْهِ كَما تَمْشي الدّابَّةُ عَلىٰ رِجْلِها، ثُمَّ هٰذِهِ الشَّجَرَةُ لَمْ تَزَلْ يابِسَةً قَليلَةَ الأَغْصانِ وَ لَقَدْ كَثُرَتْ أَغْصانُها وَ اهْتَزَّتْ وَ حَمَلَتْ ثَلاثَةَ أَنْواعٍ مِنَ الفَواكِهِ، فاكِهَتانِ لِلصَّيْفِ وَ فاكِهَةٌ لِلشِّتاءِ، ثُمَّ هٰذِهِ الحِياضُ الَّتي غارَتْ وَ ذَهَبَتْ ماؤُها أَيّامَ تَمَرُّجِ بَني إِسْرائيلَ بَعْدَ الحَوارِيِّينَ حِينَ وَرَدُوا عَلَيْهِمْ فَوَجَدْنا في كِتابِ شَمْعُونَ الصَّفا أَنَّهُ دَعا عَلَيْهِمْ، فَغارَتْ وَ ذَهَبَ ماؤُها، ثُمَّ قالَ: مَتىٰ ما رَأَيْتُمْ قَدْ ظَهَرَ في هٰذِهِ الحِياضِ الماءُ فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لِأَجْلِ نَبِيٍّ يَخْرُجُ في أَرْضِ تِهامَةَ مُهاجِراً إِلَى المَدِينَةِ، اسْمُهُ في قَوْمِهِ الأَمينُ وَ في السَّماءِ أَحْمَدُ، وَ هُوَ مِنْ عِتْرَةِ إِسْماعيلَ بْنِ إِبْراهيمَ لِصُلْبِهِ. فَوَ اللهِ إِنَّهُ لَهُوَ.

ثُمَّ قالَ بَحِيرىٰ: يا غُلامُ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلاثِ خِصالٍ بِحَقِّ اللّاتِ وَ العُزّىٰ إِلّا [ما] أَخْبَرْتَنيها. فَغَضِبَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله عِنْدَ ذِكْرِ اللّاتِ وَ العُزّىٰ، وَ قالَ: لاٰ تَسْأَلْني بِهِما

بادبزنهای یاقوت و زبرجَد در دست داشتند و او را باد می‌زدند و مردان دیگری که انواع میوه‌ها را بر او نثار می‌کردند. سپس این ابر از او جدا نمی‌شد، سپس این صَومِعهٔ من که مانند چهارپایی که بر پایش راه می‌رود به سوی او رفت، سپس این درخت که همیشه خشک و کم شاخه بود، شاخه‌هایش فراوان شد و به جنبش درآمده و سه نوع میوه داد، دو میوهٔ تابستانی و یک میوهٔ زمستانی، سپس این حوضها که از زمان تمرّد بنی‌اسرائیل بعد از آنکه حواریّون عیسی بر آنها وارد شده بودند آبش فرو رفته و خشک شده بود و من در کتاب شمعون‌ـالصّفا خوانده‌ام که او آنها را نفرین کرده و آبش فرورفته و خشک شده است، سپس گفت: هر وقت دیدید که آب در این حوضها نمایان شد، بدانید که به خاطر پیامبری است که در زمین تهامه مبعوث شده و به مدینه مهاجرت می‌کند، اسمش در میان قومش امین است و در آسمانها احمد و او از عترت اسماعیل بن ابراهیم است و از صُلب او است، به خدا سوگند که این همان است.

سپس بَحیرا گفت: ای پسر! از تو سه خصلت می‌پرسم و تو را به حقّ لات و عُزّیٰ سوگند می‌دهم که مرا خبر دهی. رسول خدا چون نام لات و عزّیٰ را شنید

فَوَاللهِ ما أَبْغَضْتُ شَيْئاً كَبُغْضِهِما، وَ إِنَّما هُما صَنَمانِ مِنْ حِجارَةٍ لِقَومي، فَقالَ بَحِيرىٰ: هٰذِهِ واحِدَةٌ، ثُمَّ قالَ: فَبِاللهِ إِلّا ما أَخْبَرْتَني. فَقالَ: سَلْ عَمّا بَدا لَكَ فَإِنَّكَ قَدْ سَأَلْتَني بِإِلٰهي وَ إِلٰهَكَ الَّذي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. فَقالَ: أَسْأَلُكَ عَنْ نَوْمِكَ وَ يَقْظَتِكَ. فَأَخْبَرَهُ عَنْ نَوْمِهِ وَ يَقْظَتِهِ وَ اُمُورِهِ وَ جَميعِ شَأْنِهِ. فَوافَقَ ذٰلِكَ ما عِنْدَ بَحِيرىٰ مِنْ صِفَتِهِ الَّتي عِنْدَهُ. فَانْكَبَّ عَلَيْهِ بَحِيرىٰ، فَقَبَّلَ رِجْلَيْهِ وَ قالَ: يا بُنَيَّ ما أَطْيَبَكَ وَ أَطْيَبَ ريحَكَ، يا أَكْثَرَ النَّبِيّينَ أَتْباعاً، يا مَنْ بَهاءُ نُورِ الدُّنْيا مِنْ نُورِهِ، يا مَنْ بِذِكْرِهِ تَعْمُرُ المَساجِدُ، كَأَنّي بِكَ قَدْ قُدْتَ الأَجْنادَ وَ الخَيْلَ وَ قَدْ تَبِعَكَ الْعَرَبُ وَ الْعَجَمُ طَوعاً وَ كَرْهاً، وَ كَأَنّي بِاللّاتِ وَ الْعُزّىٰ وَ قَدْ كَسَرْتَهُما، وَ قَدْ صارَ الْبَيْتُ العَتيقُ لا يَمْلِكُهُ غَيْرُكَ. تَضَعُ مَفاتيحَهُ حَيْثُ تُريدُ، كَمْ مِنْ بَطَلٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَ العَرَبِ تَصْرَعُهُ، مَعَكَ مَفاتيحُ الجِنانِ وَ النّيرانِ، مَعَكَ الذِّبْحُ الأَكْبَرُ وَ هَلاكُ الأَصْنامِ، أَنْتَ الَّذي لا تَقُومُ السّاعَةُ حَتّىٰ تَدْخُلَ المُلُوكُ كُلُّها في دينِكَ صاغِرَةً قَمِيئَةً. فَلَمْ يَزَلْ يُقَبِّلُ

خشمگین شد و گفت: از من به واسطهٔ آنها پرسش مکن که به خدا هیچ چیز را مانند آنها دشمن ندارم و آنها دو بت سنگی هستند که از آن قوم منند. بحیرا گفت: این یک نشانه، سپس گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که پاسخ را بدهی. فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس، زیرا که تو نام خدایم و خدایت را که بی مانند است بر زبان آوردی، گفت: از خواب و بیداریت می‌پرسم، پیامبر او را از خواب و بیداری و امور و کارهایش با خبر ساخت و با آنچه بحیرا از وصف او می‌دانست موافق بود. بحیرا خود را بر آن حضرت انداخت و پاهایش را بوسه داد و گفت: پسرم! چقدر خوشبویی! ای کسی که از همهٔ پیامبران بیشتر پیرو داری! ای کسی که روشنی دنیا از فروغ اوست! ای کسی که مساجد به ذکرش آباد است! گویا تو را می‌بینم که لشکرها و اسبها را سوق می‌دهی و عرب و عجم خواه و ناخواه از تو پیروی کنند، و گویا لات و عزّیٰ را می‌بینم که آنها را شکسته‌ای و بیت عتیق در تملّک تو است و کلیدهایش را هر کجا که بخواهی می‌نهی، چه بسیار از پهلوانان قریش و عرب که آنان را به خاک مذلّت می‌افکنی و کلیدهای بهشت و دوزخ در دست تو است و ذبح اکبر و هلاک بتها به دست تو است، تو کسی هستی که قیامت بر پا نشود تا آنکه همهٔ پادشاهان با فروتنی در

يَدَيْهِ مَرَّةً وَ رِجْلَيْهِ مَرَّةً وَ يَقُولُ: لَئِنْ أَدْرَكْتُ زَمانَكَ لَأَضْرِبَنَّ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالسَّيْفِ ضَرْبَ الزَّنْدِ بِالزَّنْدِ، أَنْتَ سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ إِمامُ الْمُتَّقِينَ وَ خاتَمُ النَّبِيِّينَ، وَ اللهِ لَقَدْ ضَحِكَتِ الْأَرْضُ يَوْمَ وُلِدْتَ فَهِيَ ضاحِكَةٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ فَرَحاً بِكَ، وَ اللهِ لَقَدْ بَكَتِ الْبِيَعُ وَ الْأَصْنامُ وَ الشَّياطِينُ فَهِيَ باكِيَةٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ، أَنْتَ دَعْوَةُ إِبْراهِيمَ وَ بُشْرىٰ عِيسىٰ، أَنْتَ الْمُقَدَّسُ الْمُطَهَّرُ مِنْ أَنْجاسِ الْجاهِلِيَّةِ.

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلىٰ أَبِي طالِبٍ وَ قالَ: ما يَكُونُ هٰذَا الْغُلامُ مِنْكَ؟ (كذا) فَإِنِّي أَراكَ لا تُفارِقُهُ، فَقالَ أَبُو طالِبٍ: هُوَ ابْنِي فَقالَ: ما هُوَ بِابْنِكَ وَ ما يَنْبَغِي لِهٰذَا الْغُلامِ أَنْ يَكُونَ والِدُهُ الَّذِي وَلَدَهُ حَيّاً وَ لا أُمُّهُ، فَقالَ: إِنَّهُ ابْنُ أَخِي وَ قَدْ ماتَ أَبُوهُ وَ أُمُّهُ حامِلَةٌ بِهِ، وَ ماتَتْ أُمُّهُ وَ هُوَ ابْنُ سِتِّ سِنِينَ، فَقالَ: صَدَقْتَ هٰكَذا هُوَ، وَلٰكِنْ أَرىٰ لَكَ أَنْ تَرُدَّهُ إِلىٰ بَلَدِهِ عَنْ هٰذَا الْوَجْهِ فَإِنَّهُ ما بَقِيَ عَلىٰ ظَهْرِ الْأَرْضِ يَهُودِيٌّ وَ لا نَصْرانِيٌّ وَ لا صاحِبُ كِتابٍ إِلّا وَ قَدْ عَلِمَ بِوِلادَةِ هٰذَا الْغُلامِ، وَ لَئِنْ رَأَوْهُ وَ عَرَفُوا مِنْهُ ما قَدْ عَرَفْتُ أَنَا مِنْهُ لَيَبْغِيَنَّهُ شَرّاً وَ أَكْثَرُ ذٰلِكَ

دین تو در آیند، و پیوسته دست و پایش را بوسه می داد و می گفت: اگر در زمان نبوّت تو زنده باشم با شمشیر و ساعد به یاریت بر می خیزم، تو سیّد فرزندان آدم و سرور رسولانی، تو امام متّقین و خاتم انبیائی، به خدا سوگند آن روز که تو به دنیا آمدی زمین خندان شد و تا روز قیامت به واسطهٔ تو خندان خواهد بود. به خدا سوگند معبدهای یهود و بتها و شیاطین تا روز قیامت گریان خواهند بود، تو دعای ابراهیم و بشارت عیسایی، تو مقدّس و مطهّر از پلیدیهای جاهلیّتی.

سپس رو به ابوطالب کرد و گفت: این پسر چه نسبتی با تو دارد که می بینم از او جدا نمی شوی؟ ابوطالب گفت: او پسر من است، بحیرا گفت: پسر تو نیست و پدر و مادرش نباید زنده باشند ابوطالب گفت: او پسر برادرم است. او به دنیا نیامده بود که پدرش درگذشت و شش ساله بود که مادرش را از دست داد. بحیرا گفت: راست گفتی او چنین است و چنین صلاح می دانم که او را از همین جا به شهر خودش برگردانی، زیرا هر یهودی و نصرانی و اهل کتابی از ولادت این نوجوان آگاه است و اگر او را ببینند و چنان که من می شناختم آنها هم بشناسند شرّی بدو رسانند و بیشتر آنها همین یهودیانند. ابوطالب گفت: برای چه؟ گفت:

هٰؤُلاءِ الیَهودُ، فَقالَ أبوطالِبٍ: وَ لِمَ ذٰلِكَ؟ قالَ: لِأَنَّهُ كائِنٌ لِابْنِ أَخیكَ هٰذِهِ النُّبُوَّةُ وَ الرِّسالَةُ، وَ يَأْتيهِ النّامُوسُ الأَكْبَرُ الَّذي كانَ يَأْتي مُوسىٰ وَ عيسىٰ، فَقالَ أَبُوطالِبٍ: كَلّا إِنْ شاءَ اللهُ لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيُضيعَهُ.

ثُمَّ خَرَجْنا بِهِ إِلَى الشّامِ فَلَمّا قَرُبْنا مِنَ الشّامِ رَأَيْتُ وَ اللهِ قُصورَ الشّاماتِ كُلَّها قَدِ اهْتَزَّتْ وَ عَلا مِنْها نُورٌ أَعْظَمُ مِنْ نُورِ الشَّمْسِ، فَلَمّا تَوَسَّطْنَا الشّامَ ما قَدَرْنا أَنْ نَجُوزَ سُوقَ الشّامِ مِنْ كَثْرَةِ مَا ازْدَحَمُوا النّاسُ وَ يَنْظُرُونَ إِلىٰ وَجْهِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله، وَ ذَهَبَ الخَبَرُ في جميعِ الشّاماتِ حَتّىٰ ما بَقِيَ فيها حِبْرٌ وَلا راهِبٌ إِلّا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ، فَجاءَ حِبْرٌ عَظيمٌ كانَ اسْمُهُ نَسْطُورا فَجَلَسَ حَذاءَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ لا يُكَلِّمُهُ بِشَيْءٍ حَتّىٰ فَعَلَ ذٰلِكَ ثَلاثَةَ أَيّامٍ مُتَوالِيَةٍ، فَلَمّا كانَتِ اللَّيْلَةُ الثّالِثَةُ لَمْ يَصْبِرْ حَتّىٰ قامَ إِلَيْهِ فَدارَ خَلْفَهُ كَأَنَّهُ يَلْتَمِسُ مِنْهُ شَيْئاً، فَقُلْتُ لَهُ: يا راهِبُ كَأَنَّكَ تُريدُ مِنْهُ شَيْئاً؟ فَقالَ: أَجَلْ إِنّي أُريدُ مِنْهُ شَيْئاً مَا اسْمُهُ؟ قُلْتُ: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، فَتَغَيَّرَ وَ اللهِ لَوْنُهُ، ثُمَّ قالَ: فَتَرىٰ أَنْ تَأْمُرَهُ أَنْ يَكْشِفَ لي عَنْ

برای آنکه این برادرزاده‌ات صاحب مقام نبوّت و رسالت گردد و آن فرشته‌ای که بر موسی و عیسی نازل می گردید بر او فرود می آید. ابوطالب گفت: هرگز، ان شاء الله خداوند او را تباه نسازد.

سپس او را به شام بردیم و چون نزدیک شهر شام رسیدیم، به خدا سوگند تمام کاخهای شام لرزید و نوری از آن برخاست که از پرتو خورشید رخشانتر بود و هنگامی که به شهر شام درآمدیم نتوانستیم به واسطهٔ ازدحام مردم از بازار شام بگذریم و همه به صورت رسول خدا می نگریستند و این خبر در همهٔ شامات منتشر شد تا به غایتی که همهٔ اَحبار و راهبان به نزد او گرد آمدند و یکی از احبار بزرگ که نامش نَسطورا بود آمد و در مقابل او نشست و به او می نگریست ولی با او سخن نگفت و سه روز متوالی چنین کرد و چون شب سوم فرا رسید بی تاب شد و به نزد او آمد و پشت سر او می چرخید، گویا چیزی را از او می طلبید، گفتم: ای راهب! گویا چیزی از او می خواهی؟ گفت: آری من چیزی از او می خواهم. اسمش چیست؟ گفتم: محمّد بن عبدالله، به خدا سوگند که رنگش پرید، سپس گفت: ممکن است به او بفرمائید پشت شانه‌اش را برهنه کند تا آن را

ظَهرِهِ لِأَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَكَشَفَ عَنْ ظَهْرِهِ، فَلَمَّا رَأَى الخاتَمَ انْكَبَّ عَلَيْهِ يُقَبِّلُهُ وَ يَبْكي، ثُمَّ قالَ: يا هٰذا اسْرِعْ بِرَدِّ هٰذَا الغُلامِ إِلىٰ مَوْضِعِهِ الَّذي وُلِدَ فيهِ، فَإِنَّكَ لَوتَدْري كَمْ عَدُوٍّ لَهُ في أَرْضِنا لَمْ تَكُنْ بِالَّذي تَقْدَمُهُ مَعَكَ. فَلَمْ يَزَلْ يَتَعاهَدُهُ في كُلِّ يَوْمٍ وَ يَحْمِلُ إِلَيْهِ الطَّعامَ، فَلَمّا خَرَجْنا مِنْها أَتاهُ بِقَميصٍ مِنْ عِنْدِهِ فَقالَ لي: أَتَرىٰ أَنْ يَلْبِسَ هٰذَا القَميصَ لِيَذْكُرَني بِهِ. فَلَمْ يَقْبَلْهُ وَ رَأَيْتُهُ كارِهاً لِذٰلِكَ. فَأَخَذْتُ أَنَا الْقَميصَ مَخافَةَ أَنْ يَغْتَمَّ، وَ قُلْتُ: أَنَا أُلْبِسُهُ وَ عَجِّلْتُ بِهِ حَتّىٰ رَدَدْتُهُ إِلىٰ مَكَّةَ. فَوَاللهِ ما بَقِيَ بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ امْرَأَةٌ وَ لاكَهْلٌ وَ لاشابٌّ وَ لا صَغيرٌ وَ لاكَبيرٌ إِلَّا اسْتَقْبَلُوهُ شَوْقاً إِلَيْهِ ما خَلا أَبُوجَهْلٍ ـ لَعَنَهُ اللهُ ـ فَإِنَّهُ كانَ فاتِكاً ماجِناً، قَدْثَمِلَ مِنَ السُّكْرِ [1].

۲ ـ وَبِهٰذَا الإِسْنادِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَني أَبي؛ وَ حَدَّثَني عَبْدُالرَّحْمٰنِ بْنُ ـ مُحَمَّدٍ، عَنْ [مُحَمَّدِ بْنِ] عَبْدِاللهِ بْنِ أَبي بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّ أَباطالِبٍ قالَ: لَمّا فارَقَهُ بَحيرىٰ بَكىٰ بُكاءً شَديداً وَ أَخَذَ يَقُولُ: يَا ابْنَ آمِنَةَ كَأَنّي بِكَ وَ

ببینم، پشت شانه‌اش را برهنه کرد و چون مُهر نبوّت را دید، فرو افتاد، او را می‌بوسید و گریه می‌کرد. سپس گفت: ای مرد زود این فرزند را به خانه‌اش برگردان که اگر می‌دانستی در سرزمین ما چقدر دشمن دارد او را با خود نمی‌آوردی و هر روز برای دیدار او می‌آمد و برایش غذا می‌آورد، و چون از شهر شام بیرون می‌آمدیم پیراهنی از پیش خود آورد و گفت: آیا ممکن است که این پیراهن را بپوشد تا به یاد من باشد و پیامبر نپذیرفت و آن کار را خوش نداشت، من برای آنکه او ناراحت نشود آن پیراهن را گرفتم و گفتم: من آن را بر تنش خواهم کرد و شتابان او را به مکّه برگردانیدم و به خدا سوگند آن روز کسی از زن و پیر و جوان و کوچک و بزرگ نبود که به استقبال او نیاید بجز ابوجهل ـلعنه الله ـکه مردی خونخوار و بدکردار بود و از مستی به خود نبود.

۲ ـدر روایتی دیگر از ابوطالب نقل شده است که گفت: چون بحیرای راهب او را ترک می‌کرد می‌گریست و می‌گفت: ای پسر آمنه! گویا تو را می‌بینم که

۱ ـ اعلم ان هذه القصّة مع ضعف سندها و انقطاعها و اشتمالها علی الغرائب التی کانت شأن الأساطیر نقلها جمع من المؤرخین باختلافات فی متنها و الفاظها. راجع سیرة ابن هشام ج ۱ ص ۱۸۰ و المواهب اللّدنیة و شرحه و اعلام ←

قَدْ رَمَتْكَ الْعَرَبُ بِوَتَرِها، وَ قَدْ قَطَعَكَ الأَقارِبُ وَ لَوْ عَلِمُوا لَكُنْتَ لَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الأَوْلادِ. ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ وَ قالَ: أَمّا أَنْتَ يا عَمُّ فارْعَ فيهِ قَرابَتَكَ الْمَوْصُولَةَ، وَ احْتَفِظْ فيهِ وَصِيَّةَ أَبيكَ فَإِنَّ قُرَيْشاً سَتَهْجُرُكَ فيهِ فَلا تُبالِ، وَ إِنّي أَعْلَمُ أَنَّكَ لا تُؤْمِنُ بِهِ ظاهِراً وَلٰكِنْ سَتُؤْمِنُ بِهِ باطِناً، وَلٰكِنْ سَيُؤْمِنُ بِهِ وَلَدٌ تَلِدُهُ وَ سَيَنْصُرُهُ نَصْراً عَزيزاً اسْمُهُ فِي السَّمٰواتِ: الْبَطَلُ الْهاصِرُ، وَ [فِي الأَرْضِ]: الشُّجاعُ الأَنْزَعُ، مِنْهُ الْفَرْخانِ الْمُسْتَشْهَدانِ وَ هُوَ سَيِّدُ الْعَرَبِ وَ رَئِيسُها وَ ذُو قَرْنَيْها، وَ هُوَ فِي الْكُتُبِ أَعْرَفُ مِنْ أَصْحابِ عيسىٰ عليه السلام. فَقالَ أَبُو طالِبٍ: وَ اللهِ قَدْ رَأَيْتُ كُلَّ الَّذي وَصَفَهُ بَحيرىٰ وَ أَكْثَرَ.

۳ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنِ ابْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبانَ بْنِ عُثْمانَ رَفَعَهُ «قالَ: لَمّا بَلَغَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَرادَ أَبُو طالِبٍ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الشّامِ في عيرِ قُرَيْشٍ، فَجاءَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ تَشَبَّثَ بِالزِّمامِ وَ قالَ: يا عَمُّ عَلىٰ مَنْ تُخَلِّفُني لا عَلىٰ أُمٍّ وَ لا عَلىٰ أَبٍ، وَ قَدْ كانَتْ أُمُّهُ تُوُفِّيَتْ، فَرَقَّ لَهُ أَبُو طالِبٍ وَ رَحِمَهُ وَ أَخْرَجَهُ مَعَهُ،

همهٔ عرب با کمانشان به تو تیر می زنند و خویشان با تو قطع رابطه کرده‌اند و اگر می‌دانستند تو را به منزلهٔ اولاد می‌شمردند، سپس به من التفات فرموده و گفت: امّا تو ای عمو! تو خویشی را پیوسته مراعات کن. و وصیّت پدرت را دربارهٔ او حفظ کن که قریش به زودی تو را به خاطر او ترک کند و تو پروا مدار و من می‌دانم که تو در ظاهر به او ایمان نمی‌آوری امّا در باطن به او ایمان داری و فرزندی از تو به او ایمان آورد و او را به عزّت یاری کند نامش در آسمانها «بطل هاصر» است و در زمین «شجاع اَنزَع» باشد او را دو فرزند شهید است و او سیّدِ عرب و ذوقرنین آنها است و او در کتابها از اصحاب عیسی علیه السلام معروفتر است. ابوطالب گوید: به خدا سوگند هر آنچه بحیرا گفته بود و بیشتر از آن را به چشم خود دیدم.

۳ـ ابان بن عثمان در حدیث مرفوعی گوید: چون رسول اکرم صلی الله علیه وآله به سِنّ بلوغ رسید، ابوطالب چنین خواست که با کاروان قریش به شام رود، رسول اکرم آمد و زمام شتر را گرفت و گفت: ای عمو جان! مرا به که می‌سپاری؟ نه پدری هست و نه مادری! و مادرش نیز وفات کرده بود، ابوطالب دلش به حال او

← الوری و تاریخ الطبری ج ۱ ص ۵۱۹ و تاریخ الخمیس و غیرها.

وَ كانُوا إِذا سارُوا تَسيرُ إِلىٰ رَأْسِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَمامَةٌ تُظِلُّهُ مِنَ الشَّمْسِ فَمَرُّوا في طَرِيقِهِمْ بِرَجُلٍ يُقالُ لَهُ: بَحِيرىٰ فَلَمّا رَأَى الغَمامَةَ تَسيرُ مَعَهُمْ نَزَلَ مِنْ صَوْمَعَتِهِ وَ اتَّخَذَ لِقُرَيْشٍ طَعاماً وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ يَسْأَلُهُمْ أَنْ يَأْتُوهُ، وَ قَدْ كانُوا نَزَلُوا تَحْتَ شَجَرَةٍ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ يَدْعُوهُمْ إِلىٰ طَعامِهِ فَقالُوا لَهُ: يا بَحِيرىٰ وَ اللهِ ما كُنّا نَعْهَدُ هٰذا مِنْكَ، قالَ: قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ تَأْتُوني، فَأَتَوْهُ وَ خَلَّفُوا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الرَّحْلِ، فَنَظَرَ بَحِيرىٰ إِلَى الغَمامَةِ قائِمَةً، فَقالَ لَهُمْ: هَلْ بَقِيَ مِنْكُمْ أَحَدٌ لَمْ يَأْتِني؟ فَقالُوا: ما بَقِيَ مِنّا إِلّا غُلامٌ حَدَثٌ خَلَّفْناهُ فِي الرَّحْلِ. فَقالَ: لايَنْبَغي أَنْ يَتَخَلَّفَ عَنْ طَعامي أَحَدٌ مِنْكُمْ. فَبَعَثُوا إِلىٰ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمّا أَقْبَلَ أَقْبَلَتِ الغَمامَةُ، فَلَمّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَحِيرىٰ قالَ: مَنْ هٰذَا الغُلامُ؟ قالُوا: ابْنُ هٰذا ـ وَ أَشارُوا إِلىٰ أَبي طالِبٍ ـ فَقالَ لَهُ بَحِيرىٰ: هٰذَا ابْنُكَ؟ قالَ أَبُوطالِبٍ: هٰذا ابْنُ أَخي. قالَ: ما فَعَلَ أَبُوهُ؟ قالَ: تُوُفِّيَ وَ هُوَ حَمْلٌ. فَقالَ بَحِيرىٰ لِأَبي طالِبٍ: رُدَّ هٰذَا الغُلامَ

سوخت و بر او مهربانی کرد و او را با خود بُرد و چون راه می رفتند بر بالای سر پیامبر ابری در برابر آفتاب سایه می انداخت و در راه به مردی بر خوردند که بَحیرا نام داشت و چون دید ابری با آنها سیر می کند از صومعهٔ خود فرود آمد و طعامی برای قریش آماده کرد و کسی را به نزد آنها فرستاد و آنها را دعوت کرد که به نزد او بروند و آنان به زیر درختی فرود آمده بودند، فرستاد که برای صرف غذا بیائید، گفتند: ای بحیرا! ما چنین سابقه‌ای از تو به یاد نداریم. گفت: من دوست دارم که به نزد من آئید، آمدند و رسول خدا را نزد بار و بنهٔ خود گذاشتند، بحیرا دید که ابر بر جای خود ایستاده است به آنها گفت: آیا کسی از شما هست که به نزد من نیامده باشد؟ گفتند: کسی نیست مگر نوجوانی که بر سر بار و بنهٔ خود گذاشته ایم. گفت: سزاوار نیست که هیچ یک از شما بر سر سفرهٔ من نباشد و به دنبال رسول خدا فرستادند و چون او آمد آن ابر هم آمد. بَحیرا در او نگریست و گفت: این نوجوان کیست؟ گفتند: فرزند این آقا ـ و به ابوطالب اشاره کردند ـ بحیرا گفت: آیا این فرزند تو است؟ ابوطالب گفت: این برادرزادهٔ من است. گفت: پدرش چه می‌کند؟ گفت: در رَحِم مادرش بود که پدرش درگذشت. بحیرا به ابوطالب گفت: این پسر را به شهر خود برگردان که اگر یهود

إلى بِلادِهِ فَإنَّهُ إنْ عَلِمَتْ بِهِ الْيَهُودُ ما أَعْلَمُ مِنْهُ قَتَلُوهُ، فَإنَّ لِهٰذا شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ، هٰذا نَبِيُّ هٰذِهِ الأُمَّةِ، هٰذا نَبِيُّ السَّيْفِ».

﴿باب ١٥﴾

(ذِكْرُ ما حَكاهُ خالِدُ بْنُ أُسيدِ بْنِ أَبي العيصِ، وَطليقُ بْنُ سُفْيانَ بْنِ أُمَيَّةَ عَنْ)
(كَبيرِ الرُّهْبانِ في طَريقِ الشّامِ مِنْ مَعرِفَتِهِ بِأَمْرِ النَّبيِّ ﷺ)

حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ الحَسَنِ القَطّانُ؛ وَ عليُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبانيُّ ـ رَضيَ اللهُ عَنْهُم ـ قالُوا: حَدَّثَنا أَبُوالعَبّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيّا القَطّانُ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إسْماعيلَ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَني أَبي قالَ: حَدَّثَني الهَيْثَمُ بْنُ ـ عَمْرٍو المُزَنيُّ، عَنْ عَمِّهِ، عَنْ يَعْلَى النَّسّابَةِ قالَ: خَرَجَ خالِدُ بْنُ أُسيدِ بْنِ أَبي الْعيصِ، وَطليقُ بْنُ سُفْيانَ بْنِ أُمَيَّةَ تُجّاراً إلَى الشّامِ سَنَةَ خَرَجَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فيها فَكانا مَعَهُ، وَ كانا يَحْكيانِ أَنَّهُما رَأَيا في مَسيرِهِ وَ رُكُوبِهِ مِمّا يَصْنَعُ الوَحْشُ وَ الطَّيْرُ، فَلَمّا تَوَسَّطْنا سُوقَ بُصرىٰ إذا نَحْنُ بِقَوْمٍ مِنَ الرُّهْبانِ قَدْ جاؤُوا مُتَغَيِّري الأَلْوانِ كَأَنَّ عَلىٰ وُجُوهِهِمُ الزَّعْفَرانَ تُرىٰ مِنْهُمُ الرِّعدَةُ فَقالُوا: نُحِبُّ أَنْ تَأْتُوا كَبيرَنا فَإنَّهُ هٰهُنا قَريبٌ فِي الكَنيسَةِ

آنچه را که من از او می دانم بدانند او را بکشند، او مقام بزرگی دارد، او پیامبر این امّت است، او پیامبر شمشیر است.

باب ۱۵

داستان خالد و طلیق از راهب بزرگ راه شام
و شناخت او از پیامبر اکرم ﷺ

یَعلیٰ گوید، در آن کاروان تجاری که به شام رفتند و رسول اکرم نیز در میان آنها بود، خالد بن اسید و طلیق بن سفیان نیز حضور داشتند و همراه پیامبر اکرم بودند و حکایت کرده‌اند که به چشم خود دیده اند که هنگام سیر و سواری پیامبر وحوش و طیور چه می‌کردند، گویند: وقتی به میان بازار بُصریٰ رسیدیم، به ناگاه گروهی از راهبان رنگ پریده را دیدیم که رنگشان مانند زعفران زرد بود و می‌لرزیدند گفتند: دوست داریم نزد بزرگ ما بیایید که در همین نزدیکی و در

العُظمىٰ. فَقُلْنا: ما لَنا وَلَكُمْ؟ فَقالُوا: لَيْسَ يَضُرُّكُمْ مِنْ هٰذا شَيْءٌ وَ لَعَلَّنا نُكْرِمُكُمْ، وَظَنُّوا أَنَّ واحِداً مِنّا مُحَمَّدٌ. فَذَهَبْنا مَعَهُمْ حَتّىٰ دَخَلْنا مَعَهُمُ الكَنيسَةَ العَظيمَةَ البُنيانَ، فَإِذا كَبيرُهُمْ قَدْ تَوَسَّطَهُمْ وَ حَوْلَهُ تَلامِذَتُهُ، وَ قَدْ نَشَرَ كِتاباً في يَدَيْهِ، فَأَخَذَ يَنْظُرُ إِلَيْنا مَرَّةً، وَ فِي الكِتابِ مَرَّةً، فَقالَ لِأَصْحابِهِ: ما صَنَعْتُمْ شَيْئاً لَمْ تَأْتُونِي بِالَّذي اُريدُ، وَ هُوَ الآنَ هٰهُنا.

ثُمَّ قالَ لَنا: مَنْ أَنْتُمْ؟ فَقُلْنا: رَهْطٌ مِنْ قُرَيْشٍ. فَقالَ: مِنْ أَيِّ قُرَيْشٍ؟ فَقُلْنا: مِنْ بَني ـ عَبْدِشَمْسٍ. فَقالَ لَنا: مَعَكُمْ غَيْرُكُمْ؟ فَقُلْنا: نَعَمْ شابٌّ مِنْ بَني هاشِمٍ نُسَمّيهِ يَتيمَ بَني ـ عَبْدِالمُطَّلِبِ. فَوَاللهِ لَقَدْ نَخَرَ نَخْرَةً كادَ أَنْ يُغْشىٰ عَلَيْهِ، ثُمَّ وَ ضَبَ فَقالَ: أَوَّهِ أَوَّهِ هَلَكَتِ النَّصْرانِيَّةُ وَ المَسيحُ، ثُمَّ قامَ وَ اتَّكَأَ عَلىٰ صَليبٍ مِنْ صُلْبانِهِ وَ هُوَ مُفَكِّرٌ وَ حَوْلَهُ ثَمانُونَ رَجُلاً مِنَ البَطارِقَةِ وَ التَّلامِذَةِ، فَقالَ لَنا: فَيَخِفُّ عَلَيْكُمْ أَنْ تُرُونيهِ؟ فَقُلْنا لَهُ: نَعَمْ، فَجاءَ مَعَنا فَإِذا نَحْنُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قائِمٌ في سُوقِ بُصْرىٰ، وَ اللهِ لَكَأَنّا لَمْ نَرَوَجْهَهُ إِلّا يَوْمَئِذٍ كَأَنَّ

مَعبَدِ بزرگ است. گفتیم: بین ما و شما کاری نیست. گفتند: به شما زیانی نخواهد رسید بلکه شما را اکرام هم خواهیم کرد و می پنداشتند که یکی از ما محمّد است. با آنها رفتیم و به آن معبد بزرگ در آمدیم و بزرگشان را دیدیم که در میان آنها بود و شاگردانش در اطراف او بودند و کتابی گشوده در دستانش بود و یک بار به ما می نگریست و یک بار به کتاب نگاه می کرد و به یارانش رو کرد و گفت: کاری نکردید و آن را که من می خواستم نیاوردید و او هم اکنون در این دیار است.

سپس به ما گفت: شما که هستید؟ گفتیم: گروهی از قریش، گفت: از کدام خاندان قریش؟ گفتیم: از بنی عبد شمس. گفت: آیا کس دیگری همراه شما هست؟ گفتیم: آری، جوانی از بنی هاشم که او را یتیم فرزندان عبدالمطّلب می نامیم: به خدا سوگند خرناسه ای کشید که نزدیک بود بیهوش شود، سپس ادامه داد و گفت: آه! آه! که نصرانیّت و مسیح از میان رفت، سپس برخاست و بر صلیبی از صلیبهایش تکیه کرد و در اندیشه فرو رفت و هشتاد نفر از بطریقهای نصرانی و شاگردانش در اطراف او بودند و گفت: آیا بر شما آسان است که او را به من نشان بدهید؟ گفتیم: آری و او با ما آمد و بناگاه محمّد را دیدیم که در بازار

هِلالاً يَتَلَأْلَأُ مِنْ وَجْهِهِ، وَ قَدْ رَبِحَ الْكَثيرَ وَاشْتَرىٰ الْكَثيرَ. فَأَرَدْنا أَنْ نَقُولَ لِلْقَسِّ: هُوَ هٰذا؟ فَإِذا هُوَ قَدْ سَبَقَنا فَقالَ: هُوَهُوَ. قَدْ عَرَفْتُهُ وَ الْمَسيحِ. فَدَنا مِنْهُ وَ قَبَّلَ رَأْسَهُ وَ قالَ لَهُ: أَنْتَ الْمُقَدَّسُ. ثُمَّ أَخَذَ يَسْأَلُهُ عَنْ أَشْياءَ مِنْ عَلاماتِهِ. فَأَخَذَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم يُخْبِرُهُ فَسَمِعْناهُ يَقُولُ: لَئِنْ أَدْرَكْتُ زَمانَكَ لَأُعْطِيَنَّ السَّيْفَ حَقَّهُ. ثُمَّ قالَ لَنا: أَتَعْلَمُونَ ما مَعَهُ؟ مَعَهُ الْحَياةُ وَ الْمَوْتُ. مَنْ تَعَلَّقَ بِهِ حَيِيَ طَويلاً. وَ مَنْ زاغَ عَنْهُ ماتَ مَوْتاً لا يَحْيىٰ بَعْدَهُ أَبَداً. هُوَ هٰذَا الَّذي مَعَهُ الذِّبْحُ الأَعْظَمُ[1]. ثُمَّ قَبَّلَ رَأْسَهُ وَ رَجَعَ راجِعاً.

﴿ باب ۱۶ ﴾

※ (في خَبَرِ أَبي الْمُوَيْهِبِ الرّاهِبِ) ※

وَ كانَ أَبُوالمويهبِ الرّاهِبُ مِنَ العارِفينَ بِأَمْرِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم وَ بِصِفَتِهِ، وَ بِوَصِيِّهِ أَميرِالْمُؤْمِنينَ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ.

بُصریٰ ایستاده بود، به خدا سوگند گویا ما تا آن روز رخسار او را ندیده بودیم، مانند هلال ماه می درخشید، سود فراوانی برده بود و کالای بسیاری نیز خریده بود، خواستیم او را به آن کشیش معرّفی کنیم، امّا او بر ما سبقت گرفت و گفت: اوست، به مسیح سوگند که او را شناختم و نزدیک او رفت و سر او را بوسید و گفت: تو مقدّسی، سپس از اشیاء و علاماتی پرسش کرد و پیامبر نیز بدو پاسخ می داد و شنیدیم که می گفت: اگر زمان تو را دریابم حقّ شمشیر را ادا خواهم کرد، آنگاه به ما گفت: آیا می دانید همراه او چیست؟ با او زندگی و مرگ است، کسی که به او بپیوندد حیاتی طولانی یابد و هر که از او روی برگرداند چنان خواهد مُرد که پس از آن حیاتی نیابد، او همان است که ذبح اعظم با او است سپس می آمد و مکرّر سرا و را می بوسید.

باب ۱۶

خبر ابوالمُوَیْهِب راهب

و ابوالمویهب راهب از کسانی است که پیش از بعثت، پیامبراکرم را با صفاتش می شناخت و به مقام وصیّش امیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السلام نیز آگاه بود.

۱ - في بعض النسخ «الربح الاعظم».

حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ الحَسَنِ القَطّانُ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبانِيُّ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ ـ قالُوا: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيّا القَطّانُ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْماعِيلَ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَنِي أَبِي؛ وَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ الدُّئِلِيُّ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ بَحِيرٍ الفَقْعَسِيِّ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الأَشْجَعِيِّ، عَنْ آبائِهِ قالُوا: خَرَجَ سَنَةً رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ عَبْدُ مَناتِ بْنِ كِنانَةَ، وَ نَوفَلُ بْنُ مُعاوِيَةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ صَخْرِ بْنِ يَعْمُرَ بْنِ نُعامَةَ بْنِ عَدِيٍّ تُجّاراً إِلَى الشّامِ فَلَقِيَهُما أَبُوالمُوَيْهِبِ الرّاهِبُ فَقالَ لَهُما: مَنْ أَنْتُما؟ قالا: نَحْنُ تُجّارٌ مِنْ أَهْلِ الحَرَمِ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقالَ لَهُما: مِنْ أَيِّ قُرَيْشٍ؟ فَأَخْبَراهُ. فَقالَ لَهُما: هَلْ قَدِمَ مَعَكُما مِنْ قُرَيْشٍ غَيْرُكُما؟ قالا: نَعَمْ شابٌّ مِنْ بَنِي هاشِمٍ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ. فَقالَ أَبُوالمُوَيْهِبِ: إِيّاهُ وَ اللهِ أَرَدْتُ. فَقالا: وَ اللهِ ما فِي قُرَيْشٍ أَخْمَلُ ذِكْراً مِنْهُ، إِنَّما يُسَمُّونَهُ يَتِيمَ قُرَيْشٍ، وَ هُوَ أَجِيرٌ لِامْرَأَةٍ مِنّا يُقالُ لَها: خَدِيجَةُ. فَما حاجَتُكَ إِلَيْهِ؟ فَأَخَذَ يُحَرِّكُ رَأْسَهُ وَ يَقُولُ: هُوَ هُوَ، فَقالَ لَهُما: تَدُلّانِي عَلَيْهِ، فَقالا: تَرَكْناهُ فِي سُوقِ بُصْرَى. فَبَيْنَما هُمْ فِي الكَلامِ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله فَقالَ: هُوَ هٰذا. فَخَلا بِهِ ساعَةً يُناجِيهِ وَ يُكَلِّمُهُ، ثُمَّ أَخَذَ يُقَبِّلُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ أَخْرَجَ شَيْئاً مِنْ كُمِّهِ لا نَدْرِي ما هُوَ وَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله يَأْبَى أَنْ يَقْبَلَهُ، فَلَمّا

بکر بن عبدالله اشجعیّ از پدران خود چنین روایت کند که در آن سال که پیامبر اکرم و عبد مَنات بن کِنانه و نوفَل بن معاویة بن عروه برای تجارت به شام رفتند، ابوالمویهب راهب این دو را دید و به آنها گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما تاجرانی از اهل حرم و از قریشیم. گفت: از کدام خاندان قریش؟ و پاسخ او را دادند. به آنها گفت: آیا کس دیگری از قریش با شما آمده است؟ گفتند: آری، جوانی از بنی هاشم که نامش محمّد است. ابوالمُوَیْهِب گفت: به خدا سوگند هم او را می خواستم، گفتند: به خدا سوگند در میان قریش گمنام تر از او نیست او را یتیم قریش می نامند و او اجیر زنی از ما به نام خدیجه است، به او چه نیازی داری؟ ابوالمُوَیْهِب سرش را تکان داد و گفت: هم اوست هم اوسب و به آنها گفت: مرا به نزد او برید. گفتند: او را در بازار بُصریٰ گذاشته ایم و در این میان که آنها مشغول گفتگو بودند، ناگهان طلعت رسول اکرم نمایان شد و گفت: او همین است و ساعتی با او خلوت کرد و به گفتگو پرداخت، سپس میان دو چشمش را بوسید و چیزی

فارَقَهُ قالَ لَنا: تَسْمَعانِ مِنّي؟ هٰذا وَ اللهِ نَبِيُّ آخِرِ الزَّمانِ، وَ اللهِ سَيَخْرُجُ إلىٰ قَريبٍ فَيَدْعُو النّاسَ إلىٰ شَهادَةِ أَنْ لا إلٰهَ إلّا اللهُ، فَإذا رَأَيْتُمْ ذٰلِكَ فَاتَّبِعُوهُ، ثُمَّ قالَ: هَلْ وُلِدَ لِعَمِّهِ أَبي طالِبٍ وَلَدٌ يُقالُ لَهُ عَلِيٌّ؟ فَقُلْنا: لا. قالَ: إمّا أَنْ يَكُونَ قَدْ وُلِدَ أَوْ يُولَدُ في سَنَتِهِ هُوَ أَوَّلُ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ، نَعْرِفُهُ، وَ إنّا لَنَجِدُ صِفَتَهُ عِنْدَنا بِالْوَصِيَّةِ كَما نَجِدُ صِفَةَ مُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ، وَ إنَّهُ سَيِّدُ العَرَبِ وَ رَبّانِيُّها وَ ذوقَرْنَيْها، يُعْطي السَّيْفَ حَقَّهُ، اسْمُهُ فِي المَلَإِ الأَعْلىٰ عَلِيٌّ، هُوَ أَعْلَى الخَلائِقِ بَعْدَ الأَنْبياءِ ذِكْراً، وَ تُسَمّيهِ المَلائِكَةُ البَطلَ الأَزْهَرَ المُفْلِجَ، لا يَتَوَجَّهُ إلىٰ وَجْهٍ إلّا أَفْلَجَ وَ ظَفَرَ، وَ اللهِ لَهُوَ أَعْرَفُ بَيْنَ أَصْحابِهِ فِي السَّماءِ مِنَ الشَّمْسِ الطّالِعَةِ.

باب ۱۷

(خَبَرُ سَطيحِ الْكاهِنِ)

حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَزْمَةَ القَزْوينيُّ قالَ: حَدَّثَنا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ نَصْرِ بْنِ-

---

را از آستینش درآورد که ما ندانستیم چه بود، امّا پیامبر اکرم از پذیرفتن آن امتناع ورزید، چون پیامبر از او جدا شد به ما گفت: از من بشنوید، به خدا سوگند او پیامبر آخرالزّمان است، به خدا سوگند که او به زودی مبعوث می‌شود و مردم را به شهادت «لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ» فرا می‌خواند و چون آن را دیدید از او پیروی کنید. سپس گفت: آیا فرزندِ عموی او ابوطالب که به او علیّ گفته می‌شود متولّد شده است؟ گفتیم: خیر، گفت: یا متولّد شده و یا در همین سال به دنیا خواهد آمد، او اوّلین کسی است که بدو ایمان می‌آورد، ما او را می‌شناسیم و می‌دانیم که او وصیّ است همچنان که می‌دانیم محمّد نبیّ است، او سیّد عرب و ربّانی و ذوالقرنین عرب است و حقّ شمشیر را ادا می‌کند، اسم او در عالم بالا «علیّ» است، او پس از انبیاء نامْورترین خلایق است و فرشتگان او را پهلوان درخشان کامیاب می‌نامند، به هیچ سوی رو نکند جز آنکه کامروا و پیروز گردد به خدا سوگند او در بین یارانش در آسمان از خورشیدِ تابنده معروفتر است.

باب ۱۷

خبر سطیح کاهن

مخزوم بن هانی از پدرش که یکصد و پنجاه سال عمر کرده است نقل می‌کند

مَنْصُورٍ الطُّوسيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ حَرْبٍ الْمُوصِليُّ الطّائيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُو أَيُّوبٍ يَعْلَى ابْنُ عِمْرانَ مِنْ وُلْدِ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَني مَخْزُومُ بْنُ هانِيءٍ الْمَخْزُوميُّ، عَنْ أَبيهِ وَ قَدْ أَتَتْ لَهُ مِائَةٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً قالَ: لَمّا كانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتي وُلِدَ فيها رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ارْتَجَسَ أَيْوانُ كِسْرىٰ، وَ سَقَطَتْ مِنْهُ أَرْبَعَ عَشَرَةَ شُرْفَةً، وَ غاضَتْ بُحَيْرَةُ ساوَةَ، وَ خَمَدَتْ نارُفارِسَ، وَ لَمْ تَخْمَدْ قَبْلَ ذٰلِكَ أَلْفَ سَنَةٍ، وَ رَأَى الْمُوبِذانُ إِبِلاً صِعاباً تَقُودُ خَيْلاً عِراباً قَدْ قَطَعَتِ الدِّجْلَةَ وَ انْتَشَرَتْ في بِلادِها. فَلَمّا أَصْبَحَ كِسْرىٰ هالَهُ ما رَأىٰ فَتَصَبَّرَ عَلَيْها تَشَجُّعاً، ثُمَّ رَأىٰ أَنْ لا يَسُرَّ ذٰلِكَ عَنْ وُزَرائِهِ، فَلَبِسَ تاجَهُ وَ قَعَدَ عَلىٰ سَريرِهِ وَ جَمَعَهُمْ وَ أَخْبَرَهُمْ بِما رَأىٰ. فَبَيْنَما هُمْ كَذٰلِكَ، إِذْ وَرَدَ عَلَيْهِ الْكِتابُ بِخُمُودِ نارِفارِسَ. فَازْدادَ غَمّاً إِلىٰ غَمِّهِ. وَ قالَ الْمُوبِذانُ: وَ أَنَا-أَصْلَحَ اللهُ الْمَلِكَ-قَدْ رَأَيْتُ في هٰذِهِ اللَّيْلَةِ-ثُمَّ قَصَّ عَلَيْهِ رُؤْياهُ فِي الإِبِلِ وَ الْخَيْلِ-،فَقالَ: أَيُّ شَيْءٍ يَكُونُ هٰذا يا مُوبِذانُ؟ ـ وَ كانَ أَعْلَمَهُمْ في أَنْفُسِهِمْ ـ فَقالَ: حادِثٌ يَكُونُ في ناحِيَةِ الْعَرَبِ. فَكَتَبَ عِنْدَ ذٰلِكَ: مِنْ كِسْرىٰ مَلِكِ الْمُلُوكِ إِلىٰ نُعْمانَ بْنِ الْمُنْذِرِ: أَمّا بَعْدُ فَوَجِّهْ إِلَيَّ بِرَجُلٍ عالِمٍ بِما أُريدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهُ. فَوَجَّهَ

که گفت: در آن شبی که رسول اکرم به دنیا آمد ایوان کسری لرزید و چهارده کنگرۀ آن فرو افتاد و آب دریاچۀ ساوه فرو رفت و آتشکدۀ فارس که هزار سال افروخته بود خاموش شد و موبَدان درخواب شتران سرکشی را دید که سواران چالاکی را می‌کشانند و از دجله گذشته و در شهرهایشان پراکنده شدند. چون صبح شده کسری از آنچه موبَدان دیده بود در هراس افتاد ولی بُردباری کرد و ترس خود را پنهان داشت و چنین مصلحت دید که آن را از وزیرانش مخفی نکند. پس تاج بر سر نهاد و بر تختش نشست و وزیران را گرد آورد و به آنها خوابی را که خود دیده بود گزارش کرد. در این بین نامه‌ای آمد که آتشکدۀ فارس خاموش شده است و غمی بر غمش افزوده شد. موبدان هم گفت: پادشاه به سلامت باشد، من دوش خوابی دیدم، آنگاه خواب شتران و سواران را باز گفت، کسری گفت: ای موبدان! تعبیر آن چیست؟ ـ و در بین آنها او از همه داناتر بود ـ گفت: حادثه‌ای است که در عربستان واقع می‌شود در این هنگام نامه‌ای از طرف شاه شاهان کسری به نعمان بن منذر این چنین نوشته شد: امّا بعد، مردی

إِلَيْهِ بِعَبْدِ المَسيحِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَيّانَ بْنِ نُفَيْلَةَ الغسّانيِّ فَلَمّا قَدِمَ عَلَيْهِ، قالَ: عِنْدَكَ عِلْمُ ما أُريدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ؟ قالَ: لِيَسْأَلْني المَلِكُ أَوْ لِيُخْبِرْني فَإِنْ كانَ عِنْدي مِنْهُ عِلْمٌ وَ إِلّا أَخْبَرْتُهُ بِمَنْ يَعْلَمُهُ. فَأَخْبَرَهُ بِما رَأى، فَقالَ: عِلْمُ ذٰلِكَ عِنْدَ خالٍ لي يَسْكُنُ بِمَشارِفِ الشّامِ يُقالُ لَهُ: سَطِيحٌ، قالَ: فَأْتِهِ فَاسْأَلْهُ وَ أَخْبِرْني بِما يَرُدُّ عَلَيْكَ، فَخَرَجَ عَبْدُ المَسيحِ حَتّىٰ وَرَدَ عَلىٰ سَطِيحٍ وَ قَدْ أَشْرَفَ عَلَى المَوْتِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ حَيّاهُ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ سَطيحٌ جَواباً فَأَنْشَأَ عَبْدُ المَسيحِ يَقُولُ:

أَصَمُّ أَمْ يَسْمَعُ غِطْريفُ اليَمَنِ؟ أَمْ فازَ فازْلَمَّ بِهِ شَأْوُ العَنَنِ؟
يا فاصِلَ الخُطَّةِ أَعْيَتْ مَنْ وَ مَنْ وَ كاشِفَ الكُرْبَةِ فِي الوَجْهِ الغَضِنِ
أَتاكَ شَيْخُ الحَيِّ مِنْ آلِ سَنَنْ وَ أُمُّهُ مِنْ آلِ ذِئْبِ بْنِ حَجَنْ

دانشمند را به نزد من بفرست تا از او آنچه می خواهم بپرسم. او عبدالمسیح بن ـ عمرو بن حیّان را فرستاد و چون به نزد او در آمد شاه گفت: آیا پاسخ سؤال مرا می دانی؟ او گفت: پادشاه بپرسد و یا مرا آگاه کند، اگر می دانستم به عرض می رسانم و اگر نمی دانستم کسی را که می داند معرّفی خواهم نمود، بعد از آن خواب موبدان را بازگفت: عبدالمسیح گفت: علم آن نزد دایی من است که در حومهٔ شام مسکن دارد و به او سطیح می گویند. گفت: به نزد او برو و از او پرسش کن و پاسخ او را برایم بازگو. عبدالمسیح رفت تا بر سَطیح وارد شد و او مُشرف به مرگ بود، بر او سلام کرد و تحیّت گفت، امّا سطیح پاسخی نداد. عبدالمسیح این اشعار را انشاد کرد:

آقای یَمَن کَر است یا نیست؟
جانی به تنش دَر است یا نیست؟
ای مرد علیم مشکلی هست
ما را ز تو پاسخی ست یا نیست؟
نزدِ تو نشسته است شیخی
کو را به نسب نظیر و تا نیست

أزْوَقُ ضَخْمُ النّابِ صَرّارُ الأُذُنْ أبْيَضُ فَضْفاضُ الرِّداءِ وَ الْبَدَنْ
رَسُولُ قَيْلِ الْعُجْمِ يَسْري لِلْوَسَنْ لا يَرْهَبُ الرَّعْدَ وَ لا رَيْبَ الزَّمَنْ
تَجُوبُ فِي الأَرْضِ عَلَنْداةٌ شَجَنْ تَرْفَعُني طَوْراً وَ تَهْوي بي وَجَنْ
حَتّى أتى عاري الْجَآجي وَ الْقَطَنْ تَلُفُّهُ فِي الرّيحِ بَوْغاءُ الدِّمَنْ
كَأنَّما حُثْحِثَ مِنْ حِضْنَيْ ثَكَنْ ۸

فَلَمّا سَمِعَ سَطيحٌ شِعْرَهُ فَتَحَ عَيْنَيْهِ وَ قالَ: عَبْدُالمَسيحِ عَلىٰ جَمَلٍ مُشيحٍ إلىٰ سَطيحٍ، وَ قَدْ أوفىٰ عَلَى الضَّريحِ، بَعَثَكَ مَلِكُ بَني ساسانَ لارْتِجاسِ الإيوانِ، وَ خُمُودِ النّيرانِ، وَ رُؤْيَا المُوبِذانِ، رَأىٰ إبِلاً صِعاباً تَقُودُ خَيْلاً عِراباً، قَدْ قَطَعَتِ الدِّجْلَةَ، وَ انْتَشَرَتْ في بِلادِها، فَقالَ: يا عَبْدَالمَسيحِ إذا كَثُرَتِ التِّلاوَةُ، وَ بُعِثَ صاحِبُ الهِراوَةِ، وَ فاضَ وادِي سَماوَةِ، وَ

آقا و سپید و تیز گوش است
لاغر بدن و تُنُک ردا نیست
پیکی‌ست روان شده ز ایران
ترسی به دلش ز مدّعا نیست
یک خوابِ عجیب دیده کس را
تعبیر از آن به نزد ما نیست
پیکی‌ست ز راه خسته گشته
از رنج مگر در این سرا نیست
آن قدر غبارِ ره بر او هست
گر کوه بخوانمش خطا نیست

چون سَطیح شعرش را شنید چشمانش را گشود و گفت: عبدالمسیح سوار بر شتر شتابان به نزد سَطیح آمده است در حالی که او مُشرف به گور است، پادشاه ساسانی تو را به خاطر لرزش ایوان و خموشی آتشکده و نیران و خواب موبدان فرستاده است، او دیده است که سواران چالاکی بر شتران سرکشی از دجله گذشته و در شهرهایشان پراکنده شدند. بعد از آن گفت: ای عبدالمسیح! چون تلاوت زیاد شود و شخص صاحب عصا مبعوث گردد، و وادی سماوه

غاضَتْ بُحَيْرَةُ ساوَةَ فَلَيْسَ الشّامُ لِسَطِيحٍ شاماً، يَمْلِكُ مِنْهُمْ مُلُوكٌ وَ مَلِكاتٌ عَلىٰ عَدَدِ الشُّرُفاتِ، وَكُلُّ ما هُوَ آتٍ آتٍ، ثُمَّ قَضىٰ سَطيحٌ مَكانَهُ، فَنَهَضَ عَبْدُالمَسيحِ إلىٰ رَحْلِهِ وَ يَقُولُ:

شَمِّرْ فَإنَّكَ ماضِي العَزْمِ شِمِّيرُ — لٰا يُفْزِعَنَّكَ تَفريقٌ وَ تَغْيِيرُ
إنْ يُمْسِ مُلْكُ بَني ساسانَ أفْرَطَهُمْ — فَإنَّ ذاالدَّهْرِ أطْوارٌ دَهارِيرُ
وَ رُبَّما كانَ قَدْ أضْحَوا بِمَنْزِلَةٍ — تَهابُ صَولَهُمُ الأُسْدُ المَهاصِيرُ
مِنْهُمْ أخُوالصَّرْحِ بَهْرامُ وَ إخْوَتُهُ — وَ الهُرْمُزانُ وَ سابُورٌ وَ سابُورُ
وَ النّاسُ أوْلادُ عَلّاتٍ فَمَنْ عَلِمُوا — أنْ قَدْ أقَلَّ. فَمَحْقُورٌ وَ مَهْجُورُ
وَ هُمْ بَنُوالأُمِّ لَمّا أنْ رَأوانَشَباً — فَذاكَ بِالْغَيْبِ مَحْفُوظٌ وَ مَنْصُورُ

برآب و دریاچهٔ ساوه خشک شود دیگر شام از آن سَطیح نباشد و از ساسانیان شاهان زن و مرد به تعداد شمارهٔ کنگره هایی که از کاخ فرو ریخته است سلطنت کنند و هر چه آمدنی است می آید، سپس سطیح جان به جان آفرین تسلیم کرد و عبدالمسیح برخاست و بر سر مرکب خود رفت و می گفت:

کمر بربند ای مردِ مصمّم
نترساند تو را تفریق و تغییر
اگر مُلکِ بنی ساسان فرو ریخت
فرو ریزد حکومت‌ها به تقدیر
تو گویی صولتی باشد به آنان
که شیر از وحشتِ ایشان به تحذیر
از ایشان صاحبِ آن کاخ بهرام
دگر شاپور و نوشروانِ چون شیر
و مردم چون ضعیفی را شناسند
کنند او را به ضعفِ خویش تحقیر
وگر مالی بود در کس نمایند
وُرا با این امّ خویش تنظیر

وَ الْخَيْرُ وَ الشَّرُّ مَقْرُونانِ في قَرَنٍ فَالْخَيْرُ مُتَّبَعٌ وَ الشَّرُّ مَحْذُورُ

قالَ: فَلَمّا قَدِمَ عَلىٰ كِسْرىٰ أَخْبَرَهُ بِما قالَ سَطيحٌ، فَقالَ: إِلىٰ أَنْ يَمْلِكَ مِنّا أَرْبَعَةُ عَشَرَ مَلِكاً قَدْ كانَتْ أُمُورٌ. قالَ: فَمَلَكَ مِنْهُمْ عَشَرَةٌ في أَرْبَعِ سِنينَ وَ مَلَكَ الباقُونَ إِلىٰ إِمارَةِ عُثْمانَ[1].

وَكانَ سَطيحٌ وُلِدَ في سَيْلِ الْعَرِمِ فَعاشَ إِلىٰ مُلْكِ ذي نُواسٍ وَ ذٰلِكَ أَكْثَرُ مِنْ ثَلاثينَ قَرْناً، وَكانَ مَسْكَنُهُ بِالبَحْرَيْنِ فَتَزْعَمُ عَبْدُالقَيْسِ أَنَّهُ مِنْهُمْ، وَ تَزْعَمُ الأَزْدُ أَنَّهُ مِنْهُمْ، وَ أَكْثَرُ المُحَدِّثينَ قالُوا: هُوَ مِنَ الأَزْدِ وَ لا يُدْرىٰ مِمَّنْ هُوَ، غَيْرُ أَنَّ عَقِبَهُ يَقُولُونَ: نَحْنُ مِنَ الأَزْدِ.

چو خیر و شر به یکدیگر قرینند
به امر و نهیِ یزدان ساز تقریر

گوید: چون به نزد کسری آمد و گفتار سطیح را گزارش داد، کسری گفت: تا زمانی که چهارده تن از ما سلطنت کنند اموری خواهد بود. گوید: ده تن از آنها در مدّت چهار سال سلطنت کردند و باقی هم تا خلافت عثمان حکومت کردند.

امّا سطیح در سال سَیل عرِم متولّد شد و تا سلطنت ذی نُواس زنده بود و این مدّت متجاوز از سی قرن است و مسکنش در بحرین بود و «عبدالقیس» او را از قبیلهٔ خود و «اَزد» نیز از طایفهٔ خود می پنداشتند و بیشتر محدّثان می گویند: او از «اَزد» است و معلوم نیست که او از کدام قبیله است، ولی فرزندان او می گویند: ما از قبیلهٔ اَزدیم.

* * * * *
* * *
*

---

۱ - ذکر هذا الخبر بتمامه ابن منظور فی لسان العرب فی مادة سطح.

﴿ باب ۱۸ ﴾

* (خَبَرُ يُوسُفَ الْيَهُودِيِّ بِالنَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله وَ بِصِفاتِهِ وَ علاماتِهِ) *

حَدَّثَنا أبي رحمه الله قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنِ ابْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبانَ ابْنِ عُثْمانَ رَفَعَهُ بِإسْنادِهِ قالَ: لَمَّا بَلَغَ عَبْدُاللهِ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ زَوَّجَهُ عَبْدُالْمُطَّلِبِ آمِنَةَ بِنْتَ ـ وَهْبٍ الزُّهْرِيِّ، فَلَمَّا تَزَوَّجَ بِها حَمَلَتْ بِرَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه و آله، فَرُوِيَ عَنْها أَنَّها قالَتْ: لَمَّا حَمَلْتُ بِهِ لَمْ أَشْعُرْهُ بِالْحَمْلِ وَ لَمْ يُصِبْني ما يُصيبُ النِّساءَ مِنْ ثِقْلِ الحَمْلِ، فَرَأَيْتُ في نَومي كانَ آتٍ أَتاني فَقالَ لي: قَدْ حَمَلْتِ بِخَيْرِ الأَنامِ، فَلَمَّا حانَ وَقْتُ الوِلادَةِ خَفَّ عَلَيَّ ذٰلِكَ حَتّىٰ وَضَعْتُهُ، وَ هُوَ يَتَّقِي الأَرْضَ بِيَدِهِ وَ رُكْبَتَيْهِ، وَ سَمِعْتُ قائِلاً يَقُولُ: وَضَعْتِ خَيْرَ الْبَشَرِ فَعَوِّذيهِ بِالْواحِدِ الصَّمَدِ مِنْ شَرِّ كُلِّ باغٍ وَ حاسِدٍ.

فَوُلِدَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله عامَ الْفيلِ لِاثْنَتَيْ عَشَرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ رَبيعِ الأَوَّلِ يَومَ الاِثْنَيْنِ.

فَقالَتْ آمِنَةُ: لَمَّا سَقَطَ إِلَى الأَرْضِ اتَّقَى الأَرْضَ بِيَدَيْهِ وَ رُكْبَتَيْهِ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى

باب ۱۸

خبر یوسف یهودی از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله

أبان بن عثمان در حدیث مرفوعی گوید: هنگامی که عبدالله بن عبدالمطّلب بالغ شد، عبدالمطّلب او را به همسری آمنه بنت وهب زهری درآورد و چون با آمنه ازدواج کرد باردار شد و از او روایت شده که گفته است: چون باردار شدم، آن را احساس نکردم و در دوران بارداری سنگینی حمل ـ که بر زنان عارض می‌شود ـ بر من عارض نشد و در خواب دیدم که کسی نزد من آمد و گفت: خیرالأنام در رحم تو است و چون هنگام وضع حمل فرا رسید آن کار بر من آسان شد تا آنکه او را به دنیا آوردم و او با دو دست و دو زانو خود را از زمین حفظ می‌کرد و شنیدم که گوینده‌ای می‌گفت: تو خیرالبشر را به دنیا آوردی او را در پناه واحد صمد از شرّ هر ستمکار حسودی نگاه دار.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاوّل عام‌الفیل به دنیا آمد.

آمنه گوید: چون بر زمین فرود آمد با دو دست و دو زانو خود را از زمین

السَّماءِ، وَ خَرَجَ مِنّي نُورٌ أضاءَ مابَيْنَ السَّماءِ وَ الأَرْضِ، وَ رُمِيَتِ الشَّياطينُ بِالنُّجُومِ وَ حَجَبُوا عَنِ السَّماءِ، وَ رَأَتْ قُرَيْشُ الشُّهُبَ وَ النُّجُومَ تَسيرُ فِي السَّماءِ، فَفَزَعُوا لِذٰلِكَ، وَ قالُوا: هٰذا قِيامُ السّاعَةِ. فَاجْتَمَعُوا إلَى الْوَليدِ بْنِ الْمُغيرَةِ فَأَخْبَرُوهُ بِذٰلِكَ، وَ كانَ شَيخاً كَبيراً مُجَرَّباً، فَقالَ: انْظُرُوا إلىٰ هٰذِهِ النُّجُومِ الَّتي تَهْتَدُوا بِها فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، فَإنْ كانَتْ قَدْ زالَتْ فَهُوَ قِيامُ السّاعَةِ، وَ إنْ كانَتْ هٰذِهِ ثابِتَةً فَهُوَ لِأَمْرٍ قَدْ حَدَثَ.

وَ أَبْصَرَتِ الشَّياطينُ ذٰلِكَ فَاجْتَمَعُوا إلىٰ إبْليسَ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ مُنِعُوا مِنَ السَّماءِ وَ رُمُوا بِالشُّهُبِ، فَقالَ: اطْلُبُوا فَإنَّ أَمْراً قَدْ حَدَثَ، فَجالُوا فِي الدُّنْيا وَ رَجَعُوا وَ قالُوا: لَمْ نَرَ شَيْئاً. فَقالَ: أَنَا لِهٰذا. فَخَرَقَ ما بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ. فَلَمّا انْتَهىٰ إلَى الْحَرَمِ وَجَدَ الْحَرَمَ مَحْفُوفاً بِالْمَلائِكَةِ، فَلَمّا أرادَ أَنْ يَدْخُلَ صاحَ بِهِ جَبْرَئيلُ عليه السلام فَقالَ: اخْسَأْ يا مَلْعُونُ، فَجاءَ مِنْ قِبَلِ حِراءَ فَصارَ مِثْلَ الصَّرْدِ، قالَ: يا جَبْرَئيلُ ما هٰذا؟ قالَ: هٰذا نَبِيٌّ قَدْ وُلِدَ وَ هُوَ

حفظ نمود و سرش را به طرف آسمان بلند کرد و پرتو درخشانی از من ساطع شد که زمین تا آسمانی را روشن ساخت و شیاطین را با ستارگان رجم کردند و از آسمان محجوب شدند و قریشیان شهابها و ستارگانی را دیدند که فرود می آمدند، ترسیدند و گفتند: قیامت بر پا شده است و به نزد ولید بن مُغیره گرد آمده و او را باخبر کردند. ولید شیخی کبیر و با تجربه بود، گفت: به این ستاره هایی که در صحرا و دریا راهنمای شما هستند بنگرید اگر آنها زایل شدند قیامت بر پا شده است و اگر آنها ثابتند، فرود شهابها به خاطر پیشامدی است.

شیاطین هم آن را دیدند و به گرد ابلیس گرد آمده و به او خبر دادند که از آسمان محجوب شده و شهابها بر آنها افکنده می شود و او گفت: جستجو کنید و ببینید چه پیشامدی رخ داده است؟ و آنها در دنیا به جولان در آمدند و برگشتند و گفتند: چیزی ندیدیم گفت: من خود باید تفحّص کنم و مابین مشرق تا مغرب را در نوردید و چون به حرم رسید دید پر از فرشتگان است و چون خواست وارد حرم شود جبرئیل علیه السلام بر او فریاد کشید و گفت: ای ملعون! دورشو، آمد تا از جانب حراء در آید که آن نیز سدّی در برابر او شد. گفت: ای جبرئیل چه خبر است؟ گفت: این پیامبری است که متولّد شده و او بهترین انبیاست. گفت: آیا در

خَيْرُ الأَنْبياءِ، قالَ: هَلْ لِيَ فيهِ نَصِيبٌ؟ قالَ: لا، قالَ: فَفِي أُمَّتِهِ؟ قالَ: بَلىٰ، قالَ: قَدْ رَضِيتُ.

قالَ: وَكانَ بِمَكَّةَ يَهُودِيٌّ يُقالُ لَهُ: يُوسُفُ فَلَمّا رَأَى النُّجُومَ يُقْذَفُ بِها وَ تَتَحَرَّكُ قالَ: هذا نَبِيٌّ قَدْ وُلِدَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَهُوَ الَّذِي نَجِدُهُ فِي كُتُبِنا أَنَّهُ إِذا وُلِدَ ـ وَهُوَ آخِرُ الأَنْبِياءِ ـ رُجِمَتِ الشَّياطِينُ وَ حُجِبُوا عَنِ السَّماءِ. فَلَمّا أَصْبَحَ جاءَ إِلىٰ نادِي قُرَيْشٍ فَقالَ: يا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ هَلْ وُلِدَ فِيكُمُ اللَّيْلَةَ مَوْلُودٌ؟ قالُوا: لا. قالَ: أَخْطَأْتُمْ وَ التَّوراةِ وُلِدَ إِذاً بِفَلَسْطِينَ وَ هُوَ آخِرُ الأَنْبِياءِ وَ أَفْضَلُهُمْ. فَتَفَرَّقَ القَوْمُ فَلَمّا رَجَعُوا إِلىٰ مَنازِلِهِمْ أَخْبَرَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَهْلَهُ بِما قالَ الْيَهُودِيُّ فَقالُوا: لَقَدْ وُلِدَ لِعَبْدِاللهِ بْنِ عَبْدِالمُطَّلِبِ ابْنٌ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ. فَأَخْبَرُوا بِذٰلِكَ يُوسُفَ الْيَهُودِيَّ فَقالَ لَهُمْ: قَبْلَ أَنْ أَسْأَلَكُمْ أَوْ بَعْدَهُ؟ قالُوا: قَبْلَ ذٰلِكَ، قالَ: فَاعْرِضُوهُ عَلَيَّ، فَمَشَوا إِلىٰ بابِ آمِنَةَ فَقالُوا: أَخْرِجِي ابْنَكِ يَنْظُرْ إِلَيْهِ هٰذَا

او نصیبی دارم؟ گفت: خیر، گفت: آیا در امّتش نصیبی دارم؟ گفت: آری، گفت: بدان خشنودم.

گوید: در مکّه فردی یهودی بود که بدو یوسف می‌گفتند و چون دید که ستارگان افکنده می‌شوند و به حرکت در آمده‌اند، گفت: پیامبری است که امشب متولّد شده است و او همان است که ما در کتابهای خود خوانده‌ایم که چون متولّد شود ـ و او خاتم الانبیاست ـ شیاطین رجم شده و از آسمان محجوب شوند و چون صبح شد به مجلس قریش درآمد و گفت: ای قریشیان! آیا شما را دوش مولودی بوده است؟ گفتند: خیر، گفت: به تورات سوگند که خطا می‌کنید او متولّد شده است و اگر اینجا به دنیا نیامده باشد در فلسطین زاده شده است و او افضل انبیای الهی است. جمع قریش پراکنده شدند و چون به خانه‌های خود رفتند هر مردی به خانوادهٔ خود سخنان یهودی را بازگو کرد. گفتند: دوش برای عبدالله بن عبدالمطّلب پسری به دنیا آمده است و خبر آن را به یوسف یهودی دادند. گفت: پیش از آنکه از شما بپرسم متولّد شده یا پس از آن؟ گفتند: پیش از آن، گفت: آن کودک را به من نشان بدهید. بعد از آن به در خانهٔ آمنه رفتند و گفتند: فرزندت را بیرون بیاور تا یهودی در او بنگرد. او را در قنداقه پیچید و

الْيَهُودِيُّ، فَأَخْرَجْتُهُ فِي قِماطِهِ فَنَظَرَ فِي عَيْنَيْهِ، وَ كَشَفَ عَنْ كَتِفَيْهِ فَرَأَىٰ شامَةً سَوداءَ بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَ عَلَيْها شَعَراتٌ. فَلَمّا نَظَرَ إِلَيْهِ وَقَعَ عَلَى الأَرْضِ مَغْشِيّاً عَلَيْهِ. فَتَعَجَّبَ مِنْهُ قُرَيْشٌ وَ ضَحِكُوا مِنْهُ، فَقالَ: أَتَضْحَكُونَ يا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، هٰذا نَبِيُّ السَّيْفِ لَيُبِيرَنَّكُمْ وَ قَدْ ذَهَبَتِ النُّبُوَّةُ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ إِلىٰ آخِرِ الأَبَدِ، وَ تَفَرَّقَ النّاسُ وَ يَتَحَدَّثُونَ بِخَبَرِ الْيَهُودِيِّ، وَ نَشَأَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله في الْيَوْمِ كَما يَنْشَأُ غَيْرُهُ فِي الجُمُعَةِ، وَ يَنْشَأُ فِي الجُمُعَةِ كَما يَنْشَأُ غَيْرُهُ فِي الشَّهْرِ.

﴿ باب ۱۹ ﴾

* (خَبَرُ ابنِ حوّاش المُقْبِلِ مِنَ الشّام) *

حَدَّثَنا أَبِي ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْراهِيمَ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبِزَنْطِيِّ جَمِيعاً، عَنْ أَبانَ بْنِ عُثْمانَ الأَحْمَرِ، عَنْ أَبانَ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ قالَ: لَمّا دَعا رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله بِكَعْبِ بْنِ أَسَدٍ لِيَضْرِبَ عُنُقَهُ فَأُخْرِجَ وَ ذٰلِكَ فِي غَزْوَةِ بَنِي قُرَيْظَةَ نَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ ـ اللهِ صلّى الله عليه وآله فَقالَ لَهُ: يا كَعْبُ أَما نَفَعَكَ وَصِيَّةُ ابْنِ حَوّاشٍ الحِبْرِ الَّذِي أَقْبَلَ مِنَ الشّامِ

بیرون آورد و چون یهودی در چشمانش نگریست و شانه‌اش را گشود و خال سیاهی میان دو کتفش دید که مویی چند بر آن روئیده است، بیهوش نقش بر زمین شد و قریش از کردار او تعجّب کردند و خندیدند. گفت: ای قریشیان! آیا می‌خندید؟ این پیامبر شمشیر است شما را هلاک خواهد ساخت، نبوّت برای همیشه از بنی اسرائیل بر چیده شده است و مردم پراکنده شدند و خبر یهودی را برای یکدگر بازگو می‌کردند و رشد رسول اکرم در یک روز مانند یک هفتهٔ دیگران و رشد یک هفتهٔ او مانند رشد یک ماه دیگران بود.

باب ۱۹

خبر ابن حوّاش که از شام می آمد

ابن عبّاس گوید: چون پیامبر اکرم در غزوهٔ بنی قُرَیظه کعب بن اسد را فراخواند تا گردنش را بزند و او را آوردند، رسول خدا صلّى الله عليه وآله در وی نگریست و گفت: ای کعب! آیا سفارش ابن حوّاش دانشمندی که از شام می آمد برایت

فَقالَ: «تَرَكْتُ الْخَمْرَ وَ الْخَميرَ وَجِئْتُ إِلَى الْبُؤْسِ و التُّمُور لِنَبِيٍّ يُبْعَثُ. هٰذا أَوانُ خُرُوجِهِ، يَكُونُ مَخْرَجُهُ بِمَكَّةَ وَ هٰذِهِ دارُ هِجْرَتِهِ وَ هُوَ الضَّحوكُ الْقَتّالُ، يَجْتَزِي بِالْكُسَيْراتِ وَ التُّمَيْراتِ وَ يَرْكَبُ الحِمارَ العاري، في عَيْنَيْهِ حُمْرَةٌ وَ بَيْنَ كَتِفَيْهِ خاتَمُ النُّبُوَّةِ، يَضَعُ سَيْفَهُ عَلىٰ عاتِقِهِ وَ لا يُبالي بِمَنْ لاقىٰ، يَبْلُغُ سُلْطانُهُ مُنْقَطِعَ الخُفِّ وَ الحافِرِ»؟! قالَ كَعْبُ: قَدْ كانَ ذٰلِكَ يا مُحَمَّدُ، وَ لَوْ لا أَنَّ الْيَهُودَ تُعَيِّرُني أَنّي جَبُنْتُ عِنْدَ القَتْلِ لَآمَنْتُ بِكَ وَ صَدَّقْتُكَ وَلٰكِنّي عَلىٰ دِينِ الْيَهُودِيَّةِ عَلَيْهِ أَحْيىٰ وَ عَلَيْهِ أَمُوتُ. فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه وآله: فَقَدِّمُوهُ وَ اضْرِبُوا عُنُقَهُ، قُدِّمَ وَ ضُرِبَ عُنُقُهُ.

باب ۲۰

(خَبَرُ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ)

وَ كانَ زَيْدُ بْنُ عَمْرِوبْنِ نُفَيْلٍ يَطْلُبُ الدِّينَ الْحَنيفَ وَ يَعْرِفُ أَمْرَ النَّبِيِّ صلّی الله علیه وآله وَ يَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ وَ خَرَجَ في طَلَبِهِ فَقُتِلَ فِي الطَّريقِ.

مفیدنبود که گفت: شراب و نان را در شام فروگذاشتم و با سختی و مشتی خرما به خاطر پیامبری که مبعوث می شود آمدم او همین اوان برانگیخته می شود و در مکّه طلوع می کند و این شهر هجرتگاه او است و او خندان و کشندهٔ دشمنان است به چند تکّه نان و چند دانه خرما اکتفاء می کند و بر حمار برهنه سوار می شود در چشمانش سرخی و بین دو کتفش خاتم نبوّت است، شمشیرش را بر دوشش می نهد و از هیچ کس پروا ندارد سلطنتش بدانجا رسد که کفش و پای کسی بدانجا نرسیده باشد. کعب گفت: ای محمّد! چنین است و اگر نبود که می ترسم یهود مرا سرزنش کند که هنگام مرگ ترسید به تو ایمان می آوردم و تصدیقت می کردم ولیکن من بر دین یهودم بر آن زندگی می کنم و بر آن نیز خواهم مُرد. رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: او را بیاورید و گردنش را بزنید. آوردند و گردنش را زدند.

باب ۲۰

خبر زید بن عمرو بن نفیل

زید بن عمرو بن نفیل از کسانی است که در جستجوی دین حنیف بود و امر پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله را می شناخت و منتظر ظهور او بود و در جستجوی آن

۱ ـ حَدَّثَنا أَبُوالْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَزّازِ النَّيسابُورِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ يُوسُفَ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِالْجَبّارِ الْعُطارِدِيُّ قالَ: حَدَّثَنا يُونُسُ ابْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحاقَ بْنِ يَسارٍ الْمَدَنِيِّ قالَ: كانَ زَيْدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ أَجْمَعَ عَلَى الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ يَضْرِبُ فِي الْأَرْضِ وَ يَطْلُبُ الْحَنِيفِيَّةِ ـ دينَ إِبْراهِيمَ عليه السلام ـ وَ كانَتِ امْرَأَتُهُ صَفِيَّةُ بِنْتُ الْحَضْرَمِيِّ كُلَّما أَبْصَرَتْهُ قَدْ نَهَضَ إِلَى الْخُرُوجِ وَ أَرادَهُ آذَنَتْ بِهِ الْخَطّابَ بْنَ نُفَيْلٍ، فَخَرَجَ زَيْدٌ إِلَى الشّامِ يَلْتَمِسُ وَ يَطْلُبُ فِي أَهْلِ الْكِتابِ الْأَوَّلِ دِينَ إِبْراهِيمَ عليه السلام وَ يَسْأَلُ عَنْهُ، فَلَمْ يَزَلْ فِي ذٰلِكَ فِيما يَزْعَمُونَ حَتّىٰ أَتَى الْمُوصِلَ وَ الْجَزِيرَةَ كُلَّها، ثُمَّ أَقْبَلَ حَتّىٰ أَتَى الشّامَ فَجالَ فِيها حَتّىٰ أَتىٰ راهِباً بِمَيْفَعَةَ مِنْ أَرْضِ الْبَلْقاءِ كانَ يَنْتَهِي إِلَيْهِ عِلْمُ النَّصْرانِيَّةِ فِيما يَزْعَمُونَ فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَنِيفِيَّةِ دِينِ إِبْراهِيمَ عليه السلام فَقالَ لَهُ الرّاهِبُ: إِنَّكَ لَتَسْأَلُ عَنْ دِينٍ ما أَنْتَ بِواجِدٍ لَهُ، مَنْ يَحْمِلُكَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ، لَقَدْ دَرَسَ عِلْمُهُ وَ ذَهَبَ مَنْ كانَ يَعْرِفُهُ. وَلٰكِنَّهُ قَدْ أَظَلَّكَ خُرُوجُ نَبِيٍّ يُبْعَثُ بِأَرْضِكَ الَّتِي خَرَجْتَ مِنْها بِدِينِ إِبْراهِيمَ الْحَنِيفِيَّةِ، فَعَلَيْكَ بِبِلادِكَ فَإِنَّهُ مَبْعُوثٌ الْآنَ، هٰذا زَمانُهُ، وَ لَقَدْ كانَ شَمَّ الْيَهُودِيَّةَ

حضرت از شهر و دیار خود خارج شد و در راه به قتل رسید.

۱ ـ محمّد بن اسحاق بن یسار گوید: زید بن عمرو بن نفیل می خواست از مکّه بیرون رود و در زمین حرکت کرده و آئین حنیف یا دین ابراهیم عليه السلام را بجوید و چون زنش صفیّهٔ بنت حضرمی می دید که ارادهٔ سفر کرده و آمادهٔ خروج است، خطاب بن نُفَیل را خبر می کرد، زید در طلب دین ابراهیم به شام سفر کرد و از اهل کتابهای نخستین آن را مطالبه می نمود و می پنداشتند که پیوسته در این کار است تا آنکه همهٔ موصل و جزیره را گشت و به شام آمد و در آنجا نیز به گردش پرداخت تا آنکه به نزد راهبی در میفعه از اراضی بلقا در آمد که به عقیدهٔ آنها علم نصرانیّت بدو منتهی شده بود و از دین حنیف ابراهیم از او پرسش کرد، راهب گفت تو از دینی پرسش می‌کنی که امروزه کسی را نمی یابی که تو را به آن وا دارد، چه کسی تو را بدین کار واداشته است؟ علمش مندرس شده و دانایان آن در گذشته اند، ولیکن در همین زمان پیامبری در سرزمین خودت مبعوث خواهد شد که بر دین حنیف ابراهیم است و بر تو واجب است که هم الآن به آنجا بروی که

وَ النَّصْرانِيَّةَ، فَلَمْ يَرْضَ شَيْئاً مِنْهُما، فَخَرَجَ مُسْرِعاً حينَ قالَ لَهُ الرّاهِبُ ما قالَ، يُرِيدُ مَكَّةَ حَتّىٰ إذا كانَ بِأَرْضِ لَخْمٍ عَدُوا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ.

فَقالَ وَرقَةُ بْنُ نَوفَلٍ ـ وَ قَدْ كانَ اتَّبَعَ مِثْلَ أَثَرِ زَيْدٍ وَ لَمْ يَفْعَلْ في ذٰلِكَ ما فَعَلَ ـ فَبَكاهُ وَرَقَةُ وَ قالَ فيهِ:

رَشَدْتَ وَ أَنعَمْتَ ابْنَ عمرٍو وَ إنَّما تَجَنَّبْتَ تَنوراً مِنَ النّارِ حامِياً
بِدينِكَ رَبّاً لَيْسَ رَبٌّ كَمِثْلِهِ وَ تَرْكِكَ أَوْثانَ الطَّواغِي كَماهِيا
وَ قَدْ يُدْرِكُ الإنْسانُ رَحْمَةَ رَبِّهِ وَلَوْ كانَ تَحْتَ الأَرْضِ سِتّينَ وادِياً

۲ ـ وَ بِهٰذَا الإسْنادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إسْحاقَ بْنِ يَسارٍ المَدَنيِّ قالَ: حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الزُّبَيْرِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ الحُصَيْنِ التَّميميُّ: إنَّ عُمَرَ بْنَ الخَطّابِ وَ سَعيدَ بْنَ زَيْدٍ قالا: يا رَسُولَ اللهِ أَنَسْتَغْفِرُ لِزَيْدٍ؟ قالَ: نَعَمْ فَاسْتَغْفِرُوا لَهُ، فَإنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ القِيامَةِ أُمَّةً وَحْدَهُ.

اکنون زمانهٔ اوست، زید از دین یهود و نصاری ملول بود و بدان رضایت نمی داد، چون آن راهب این سخنان را بدو گفت شتابان به سوی مکّه رهسپار شد و چون به اراضی قبایل لخم رسید بر او ستم کرده و وی را کشتند.

ورقة بن نوفل ـ که او نیز مانند زید در جستجوی دین حنیف بود امّا مانند او عمل نکرد ـ بر او گریست و این اشعار را در سوگ او گفت:

ألا ابن عَمْـروی که ره یافتی
ز تَنّـورِ آتش تو رُخ تافتی
خدای تو را مثل و مانند نیست
تو را با بتان هیچ پیوند نیست
به رحمت رسد آدمی گاه گاه
اگر قعرِ ارضش بود جایگاه

۲ ـ عمر بن خطّاب و سعید بن زید گفتند: ای رسول خدا! آیا برای زید طلب مغفرت کنیم؟ فرمود: آری برای او طلب مغفرت کنید که او روز قیامت به تنهائی امّتی محشور می شود.

۳ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَزّازُ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ يُوسُفَ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبّارِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنِ الْمَسْعُودِيِّ، عَنْ نُفَيْلِ بْنِ ـ هِشامٍ، عَنْ أَبيهِ أَنَّ جَدَّهُ سَعيدَ بْنَ زَيْدٍ سَأَلَ رَسُولَ اللهِ صلّى الله عليه وآله وسلّم عَنْ أَبيهِ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو، فَقالَ: يا رَسُولَ اللهِ إِنَّ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو كانَ كَما رَأَيْتَ وَ كَما بَلَغَكَ، فَلَوْ أَدْرَكَكَ كانَ آمَنَ بِكَ، فَأَسْتَغْفِرُ لَهُ؟ قالَ: نَعَمْ فَاسْتَغْفِرْ لَهُ، وَ قالَ: إِنَّهُ يَجيءُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أُمَّةً وَحْدَهُ، وَكانَ فيما ذَكَرُوا أَنَّهُ يَطْلُبُ الدّينَ فَماتَ وَ هُوَ في طَلَبِهِ.

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ـ رحمه الله ـ: حالُ النَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله وسلّم قَبْلَ النُّبُوَّةِ حالُ قائِمِنا وَ صاحِبِ زَمانِنا عليه السلام في وَقْتِنا هٰذا، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَعْرِفْ خَبَرَ النَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله وسلّم في ذٰلِكَ الْوَقْتِ إِلَّا الأَحْبارُ وَ الرُّهْبانُ وَ الَّذين قَدِ انْتَهىٰ إِلَيْهِمُ الْعِلْمُ بِهِ، فَكانَ الإِسْلامُ غَريباً فيهِمْ، وَ كانَ الواحِدُ مِنْهُمْ إِذا سَأَلَ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ بِتَعْجيلِ فَرَجِ نَبِيِّهِ وَ إِظْهارِ أَمْرِهِ سَخِرَ مِنْهُ أَهْلُ الْجَهْلِ وَ الضَّلالِ وَ قالُوا لَهُ: مَتىٰ يَخْرُجُ هٰذَا النَّبِيُّ الَّذي تَزْعَمُونَ أَنَّهُ نَبِيُّ السَّيْفِ، وَ أَنَّ دَعْوَتَهُ تَبْلُغُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ، وَ أَنَّهُ يَنْقادُ لَهُ مُلُوكُ الأَرْضِ، كَما يَقُولُ الْجُهّالُ لَنا في

---

۳ ـ سعید بن زید از رسول اکرم دربارهٔ پدرش زید بن عمرو پرسش کرد و گفت: ای رسول خدا! زید بن عمرو چنان بود که دیدید و اخبارش را شنیدید و اگر شما را دریافته بود به شما ایمان می آورد، آیا برای او طلب مغفرت کنم؟ فرمود: آری برای او آمرزش بخواه و فرمود: او در روز قیامت به تنهائی بمانند امّتی خواهد آمد و گفته اند که او در جستجوی دین حقّ بود و در این راه درگذشت.

مصنّف این کتاب شیخ صدوق ـ رحمه الله ـ گوید: حال پیامبر اکرم صلّى الله عليه وآله وسلّم پیش از نبوّت، همان حال قائم و صاحب‌الزّمان ما در این هنگام است، زیرا پیامبر اکرم را در آن حال جز احبار و رُهبان و عالمان نمی شناختند و اسلام در میانشان غریب بود. اگر یکی از آنها از خدای تعالی تعجیل فرج پیامبر و ظهورش را مسئلت می‌کرد جاهلان و گمراهان او را مسخره می‌کردند و می‌گفتند: این پیامبری که او را پیامبر شمشیر می نامید و دعوتش به شرق و غرب عالم خواهد رسید و سلاطین عالم مطیع او خواهند شد، کی ظاهر خواهد شد؟ همچنانکه امروزه جاهلان به ما می گویند: این مهدی که معتقدید باید

وَقْتِنا هٰذا: مَتىٰ يَخْرُجُ هٰذا المَهْدِيُّ الَّذِي تَزْعَمُونَ أَنَّهُ لابُدَّ مِنْ خُرُوجِهِ وَ ظُهُورِهِ، وَ يُنْكِرُهُ وَ يُقِرُّ بِهِ آخَرُونَ. وَ قَدْ قالَ النَّبِيُّ صلّى الله عليه وآله وسلّم: إِنَّ الإِسْلامَ بُدِءَ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً [كَما بَدَءَ] فَطُوبىٰ لِلْغُرَباءِ. فَقَدْ عادَ الإِسْلامُ كَما قالَ عليه السلام غَرِيباً في هٰذَا الزَّمانِ كَما بَدَءَ وَ سَيَقْوىٰ بِظُهُورِ وَلِيِّ اللهِ وَ حُجَّتِهِ كَما قَوِيَ بِظُهُورِ نَبِيِّ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَقِرُّ بِذٰلِكَ أَعْيُنُ المُنْتَظِرِينَ لَهُ وَ القائِلِينَ بِإِمامَتِهِ، كَما قَرَّتْ أَعْيُنُ المُنْتَظِرِينَ لِرَسُولِ اللهِ وَ العارِفِينَ بِهِ بَعْدَ ظُهُورِهِ. وَ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَيُنْجِزُ لِأَوْلِيائِهِ ما وَعَدَهُمْ. وَ يُعْلِي كَلِمَتَهُ وَ يُتِمُّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ المُشْرِكُونَ.

۴ ـ حَدَّثَنا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ المُغِيرَةِ الكُوفِيُّ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِاللهِ بْنِ المُغِيرَةِ، عَنْ إِسْماعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عليهم السلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله وسلّم: «إِنَّ الإِسْلامَ بُدِءَ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً، فَطُوبىٰ لِلْغُرَباءِ»

۵ ـ حَدَّثَنا المُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ المُظَفَّرِ العَلَوِيُّ العُمَرِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنِ

خروج کند کی ظاهر خواهد شد؟ و بعضی منکر و بعضی دیگر معترف به وجود وی اند و پیامبر اکرم فرموده است: اسلام غریبانه آغاز شد و زود باشد که به غریبی باز گردد و خوشا به حال غریبان. به راستی که اسلام در این زمان چنان شده است و به زودی با ظهور ولیّ و حجّت خدا نیرومند خواهد شد، همچنان که با ظهور پیامبر اکرم و رسول خدا نیرومند شد و به این وسیله دیدهٔ منتظرین و معتقدینش روشن خواهد شد، همانگونه که چشمان منتظران رسول خدا و عارفان به وی پس از ظهورش روشن گردید و خدای تعالی به وعده‌ای که به دوستانش داده است وفا خواهد کرد و کلمه‌اش را برتری خواهد داد و نور هدایتش را کامل خواهد ساخت گرچه مشرکان را ناخوش آید.

٤ ـ عليّ عليه السلام از رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم روایت کند که فرمودند: اسلام غریبانه آغاز شد و زود باشد که به غریبی باز گردد و خوشا به حال غریبان.

٥ ـ عليّ بن موسی الرّضا عليهما السلام از آباء گرامش از علی بن أبی طالب از رسول ـ

العَمْرَكي بْنِ عَليٍّ البُوفَكيِّ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ عَليِّ بْنِ فَضّالٍ، عَنْ عَليِّ بْنِ مُوسَى الرِّضا، عَنْ أَبيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَليٍّ، عَنْ أَبيهِ عَليِّ ابْنِ الحُسَيْنِ، عَنْ أَبيهِ الحُسَيْنِ بْنِ عَليٍّ، عَنْ أَبيهِ عَليِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليهم السلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم: «إِنَّ الإِسْلامَ بُدِءَ غَريباً وَ سَيَعُودُ غَريباً كَما بُدِءَ، فَطُوبى لِلْغُرَباءِ».

باب ۲۱

(العِلَّةُ الَّتي مِنْ أَجْلِها يُحْتاجُ إِلَى الإِمامِ عليه السلام)

۱ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عيسَى بْنِ عُبَيْدٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحُسَيْنِ بْنِ أَبي الخَطّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الفُضَيْلِ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: أَتَبْقَى الأَرْضُ بِغَيْرِ إِمامٍ؟ قالَ: «لَوْ بَقِيَتِ الأَرْضُ بِغَيْرِ إِمامٍ ساعَةً لَساخَتْ».

۲ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الوَليدِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ قالَ: حَدَّثَنا العَبّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَليِّ بْنِ مَهْزيارَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الهَيْثَمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الفُضَيْلِ، عَنْ أَبي الحَسَنِ الرِّضا عليه السلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: أَتَبْقَى الأَرْضُ بِغَيْرِ إِمامٍ؟ فَقالَ: لا. قُلْتُ: فَإِنّا نُرْوى عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام أَنَّها لا تَبْقى بِغَيْرِ إِمامٍ إِلّا أَنْ يَسْخَطَ اللهُ عَلى أَهْلِ الأَرْضِ أَوْ عَلَى العِبادِ، فَقالَ: لا تَبْقى؛ إِذاً لَساخَتْ.

خدا عليهم السلام روايت كرده‌اند كه اسلام غريبانه آغاز شد و عن قريب به غريبى عودت كند و خوشا به حال غريبان.

باب ۲۱

علّت نيازمندى به امام عليه السلام

۱ ـ ابوحمزهٔ ثمالىّ گويد: به امام صادق عليه السلام گفتم: آيا زمين بدون امام باقى مى‌ماند؟ فرمود: اگر زمين ساعتى بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

۲ ـ محمّد بن فضل گويد: به امام رضا عليه السلام گفتم: آيا زمين بدون امام باقى خواهد ماند؟ فرمود: خير، گفتم: از امام صادق عليه السلام به ما روايتى رسيده كه زمين بدون امام باقى نخواهد ماند جز آنكه خداوند بر اهل زمين و يا بر بندگانش خشم گيرد، فرمود: اگر بدون امام باقى بماند فرو خواهد رفت.

۳ ـ حَدَّثَنا أَبي،وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ زَكَرِيّا بْنِ مُحَمَّدٍ المُؤْمِنِ، عَنْ أَبي ـ هَراسَةَ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ: قالَ: «لَوْ أَنَّ الإمامَ رُفِعَ مِنَ الأَرْضِ ساعَةً لَماجَتْ بِأَهْلِها كَما يَمُوجُ البَحْرُ بِأَهْلِهِ».

۴ ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُبْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ ـ عيسىٰ؛ وَ إبْراهيمُ بْنُ مَهْزيارَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزيارَ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ سَعيدٍ، عَنْ أَبي عَلِيٍّ البَجَلِيِّ، عَنْ أَبانَ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ زُرارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام في حَديثٍ لَهُ في الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام أَنَّهُ قالَ في آخِرِهِ: «وَلَوْ لا مَنْ عَلَى الأَرْضِ مِنْ حُجَجِ اللهِ لَنَفَضَتِ الأَرْضُ ما فيها، وَ أَلْقَتْ ما عَلَيْها، إنَّ الأَرْضَ لا تَخْلُو ساعَةً مِنَ الحُجَّةِ».

۵ ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُبْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ الحُسَيْنِ بْنِ ـ أَبي الخَطّابِ، عَنْ أَبي داوُدَ سُلَيْمانَ بْنِ سُفْيانَ المُسْتَرِقِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الحَلاّلِ قالَ: قُلْتُ لِأَبي الحَسَنِ الرِّضا عليه السلام: إنّا رُوِّينا عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام أَنَّهُ قالَ: «إنَّ الأَرْضَ لا تَبْقىٰ بِغَيْرِ إمامٍ، أَوَ تَبْقىٰ وَ لا إمامَ فيها؟ فَقالَ: مَعاذَ اللهِ! لا تَبْقىٰ ساعَةً إذاً لَساخَتْ».

---

۳ ـ ابوهَراسه از امام باقر عليه السلام روايت كند كه فرمود: اگر امام را ساعتى از زمين بردارند، زمين و ساكنانش مضطرب شوند همچنانكه دريا و اهلش مضطرب شوند.

٤ ـ زرارة بن اَعْيَن از امام صادق عليه السلام در پايان حديثى كه دربارۀ امام حسين عليه السلام است چنين روايت مى كند: اگر حجّتهاى خداوند در زمين نباشند، زمين ساكنانش را بلرزاند و آنچه بر آن است بيفكند، زمين ساعتى خالى از حجّت نخواهد بود.

۵ ـ احمد بن عمر گويد: به امام رضا عليه السلام گفتم: از امام صادق عليه السلام به ما روايت رسيده است كه زمين بدون امام باقى نمى ماند. آيا بدون امام باقى مى ماند؟ فرمود: معاذ الله! ساعتى هم باقى نخواهد ماند، اگر بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

۶ - حَدَّثَنا أَبي - رَحِمَهُ اللهُ - قالَ: حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ المالِكيُّ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ إِبْراهيمَ ابْنِ أَبي مَحْمودٍ قالَ: قالَ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ: «نَحْنُ حُجَجُ اللهِ في خَلْقِهِ، وَ خُلَفاؤُهُ في عِبادِهِ، وَ أُمَناؤُهُ على سِرِّهِ، وَ نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوىٰ، وَ العُرْوَةُ الوُثْقىٰ، وَ نَحْنُ شُهَداءُ اللهِ وَ أَعْلامُهُ في بَرِيَّتِهِ، بِنا يُمْسِكُ اللهُ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ أَنْ تَزولا، وَ بِنا يُنَزِّلُ الغَيْثَ وَ يَنْشُرُ الرَّحْمَةَ، وَ لا تَخْلُو الأَرْضُ مِنْ قائِمٍ مِنّا ظاهِرٍ أَوْخافٍ، وَ لَوْ خَلَتْ يَوماً بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَماجَتْ بِأَهْلِها كَما يَموجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ».

۷ - حَدَّثَنا أَبي - رَحِمَهُ اللهُ - قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَريُّ قالا: حَدَّثَنا إِبْراهيمُ بْنُ مَهْزِيارَ، عَنْ أَخيهِ عَليِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبي خَلَفٍ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ زِيادٍ قالَ: سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقولُ: «إِنَّ الأَرْضَ لا تَخْلُو مِنْ أَنْ يَكونَ فيها [حُجَّةٌ] عالِمٌ. إِنَّ الأَرْضَ لا يُصْلِحُها إِلّا ذٰلِكَ، وَ لا يُصْلِحُ النّاسَ إِلّا ذٰلِكَ».

۸ - وَ بِهٰذَا الإِسْنادِ، عَنْ عَليِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ عَليٍّ الخَزّازِ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ عُمَرَ قالَ: سَأَلْتُ أَباالحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَتَبْقَى الأَرْضُ بِغَيْرِ إِمامٍ؟ قالَ: فَقالَ: لا، قُلْتُ: فَإِنّا

---

۶ - ابراهیم بن ابی محمود گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: ما حجّتهای خداوند در میان خلایق و جانشینان او در میان بندگانش و امینان خداوند بر اسرارش هستیم و ما کلمهٔ تقویٰ و عروة الوثقیٰ و گواهان خداوند و نشانه های او در میان آفریدگانش می باشیم، خداوند آسمان و زمین را به واسطهٔ ما نگاه می دارد که زایل نشوند و به واسطهٔ ماست که باران می بارد و رحمت منتشر می شود و زمین از قائمی از ما خالی نیست که یا آشکار است و یا نهان و اگر زمین یک روز از حجّت خالی باشد زمین و ساکنانش مضطرب شوند همچنان که دریا و اهلش مضطرب می شوند.

۷ - حسن بن زیاد گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمین از آنکه درآن [حجّتی] عالمی باشد خالی نیست، زمین را هیچ چیز جز او به صلاح نمی آورد و مردم را جز او اصلاح نمی کند.

۸ - احمد بن عمر گوید: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام باقی

نُرْوىٰ أَنَّها لا تَبْقىٰ إلّا أَنْ يَسْخَطَ اللهُ عَلَى الْعِبادِ؟ فَقالَ: لا تَبْقىٰ إذاً لَساخَتْ.

۹ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ قالا: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عيسىٰ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطّابِ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ الْمُؤْمن؛ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضّالٍ، عَنْ أَبي هَراسَةَ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ: «لَوْ أَنَّ الإمامَ رُفِعَ مِنَ الأَرْضِ لَماجَتِ الأَرْضُ بِأَهْلِها كَما يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ».

۱۰ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ قالا: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عيسىٰ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطّابِ جَميعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ حَمْزَةَ الطَّيّارِ قالَ: سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ [1] إلّا اثْنانِ لَكانَ أَحَدُهُما الْحُجَّةَ». ـ أَوْ كانَ الثّاني الْحُجَّةَ ـ الشَّكُّ مِنْ مُحَمَّدِ ـ ابْنِ سِنانٍ.

۱۱ ـ وَ بِهٰذَا الإسْنادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنْ أَبي ـ الصَّبّاحِ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لَمْ يَدَعِ الأَرْضَ إلّا وَ فيها عالِمٌ

می ماند؟ گوید: فرمود: خیر، گفتم: روایتی به ما رسیده است که باقی نمی ماند مگر آنکه خداوند بر بندگانش خشم گیرد. فرمود: باقی نمی ماند که اگر زمین بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

۹ ـ ابوهَراسه از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: اگر امام از زمین برداشته شود، زمین و ساکنانش مضطرب شوند، همچنانکه دریا و اهلش مضطرب می شوند.

۱۰ ـ محمّد بن سِنان از حمزهٔ طیّار روایت کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر در زمین تنها دو تن باقی بماند یکی از آنها حجّت است، یا فرمود: دومی آنها حجّت است و تردید از محمّد بن سنان است.

۱۱ ـ ابوالصّبّاح از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی زمین را وا ننهد مگر آنکه در آن عالِمی باشد که هر زیادی و نقصانی را بداند که اگر

۱ ـ في بعض النسخ «لو لم يبق في الارض» و في بعضها «من الدنيا».

يَعْلَمُ الزِّيادَةَ وَ النُّقْصانَ، فَإذا زادَ المُؤمِنُونَ شَيْئاً رَدَّهُمْ وَ إذا نَقَصُوا شَيْئاً أكْمَلَهُ لَهُمْ، وَ لَوْ لا ذٰلِكَ لَالْتَبَسَتْ عَلَى المُؤمِنينَ اُمُورُهُمْ».

۱۲ ـ وَ بِهٰذَا الإسْنادِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ أبي بَصيرٍ قالَ: قالَ: أبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام: «إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَدَعِ الأرْضَ بِغَيْرِ عالِمٍ، وَ لَوْ لا ذٰلِكَ لَما عُرِفَ الحَقُّ مِنَ الباطِلِ».

۱۳ ـ حَدَّثَنا أبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ قالا: حَدَّثَنا يَعْقُوبُ بْنُ يَزيدَ، عَنْ أحْمَدَ بْنِ هِلالٍ ـ في حالِ اسْتِقامَتِهِ ـ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أبي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ اُذَيْنَةَ، عَنْ زُرارَةَ قالَ: «قُلْتُ لِأبي عَبْدِاللهِ عليه السلام: يَمْضِي الإمامُ وَ لَيْسَ لَهُ عَقِبٌ؟ قالَ: لا يَكُونُ ذٰلِكَ، قُلْتُ: فَيَكُونُ ماذا؟ قالَ: لا يَكُونُ ذٰلِكَ إلّا أنْ يَغْضِبَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلىٰ خَلْقِهِ فَيُعاجِلُهُمْ».

۱۴ ـ حَدَّثَنا أبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ أحْمَدَ، عَنْ أبي سَعيدٍ العُصْفُوريِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثابِتٍ، عَنْ أبيهِ، عَنْ أبي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَوْ بَقِيَتِ الأرْضُ يَوماً بِلا إمامٍ مِنّا لَساخَتْ بِأهْلِها وَ لَعَذَّبَهُمُ اللهُ بِأشَدِّ عَذابِهِ، إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ جَعَلَنا حُجَّةً فِي أرْضِهِ، وَ أماناً فِي الأرْضِ

مؤمنان چیزی را بیفزایند آنها را برگرداند و اگر چیزی را بکاهند آن را بر ایشان تکمیل کند، و اگر چنین نباشد امور مؤمنان بر آنها پوشیده خواهد ماند.

۱۲ ـ ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی زمین را بدون عالم وانَنهد و اگر چنین نبود حقّ از باطل شناخته نمی شد.

۱۳ ـ زراره گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا ممکن است امامی در گذرد و امامی پس از وی نباشد؟ فرمود: چنین چیزی امکان ندارد، گفتم: پس چگونه است؟ فرمود: چنین چیزی امکان ندارد مگر آنکه خداوند بر آفریدگانش غضب کرده و برای آنها چاره‌ای بیندیشد.

۱٤ ـ عمرو بن ثابت از پدرش روایت کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: اگر زمین یک روز بدون امامی از ما باقی بماند اهلش را فرو خواهد برد. و خداوند آنها را به اشدّ عذابش عِقاب کند. خدای تعالی ما را حجّت در زمینش

لِأَهْلِ الأَرْضِ، لَمْ يَزالُوا في أَمانٍ مِنْ أَنْ تَسيخَ بِهِمُ الأَرْضُ مادُمْنا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، فَإِذا أَرادَ اللهُ أَنْ يُهْلِكَهُمْ ثُمَّ لا يُمْهِلُهُمْ وَ لا يُنْظِرُهُمْ ذَهَبَ بِنا مِنْ بَيْنِهِمْ وَ رَفَعَنا إِلَيْهِ، ثُمَّ يَفْعَلُ اللهُ ما شاءَ وَ أَحَبَّ».

۱۵ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلالٍ، عَنْ سَعيدِ بْنِ جَناحٍ، عَنْ سُلَيْمانَ الجَعْفَرِيِّ قالَ: سَأَلْتُ أَبَا الحَسَنِ الرِّضا عليه السلام فَقُلْتُ: أَتَخْلُو الأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ؟ فَقالَ: «لَوْ خَلَتْ مِنْ حُجَّةٍ طَرْفَةَ عَيْنٍ لَساخَتْ بِأَهْلِها».

۱۶ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ جَميعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْماعيلَ المِيثَمِيِّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونَ، عَنْ عَبْدِ الأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «ما تَرَكَ اللهُ الأَرْضَ بِغَيْرِ عالِمٍ يَنْقُصُ ما زادُوا وَ يَزيدُ ما نَقَصُوا، وَ لَوْ لا ذٰلِكَ لَاخْتَلَطَتْ عَلَى النّاسِ أُمُورُهُمْ».

۱۷ ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ ـ

قرار داده و وسیلهٔ امان زمین برای اهل زمین گردانیده است. تا در میان ایشانیم پیوسته در امانند و زمین آنها را در کام خود فرو نخواهد برد و چون خداوند اراده فرماید که آنها را هلاک سازد و مهلتشان ندهد و به تأخیرشان نیندازد، ما را از میان آنها بیرون برده و به سوی خود بالا برد، سپس هر چه خواهد و دوست داشته باشد انجام دهد.

۱۵ ـ سلیمان جعفریّ گوید: از امام رضا عليه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون حجّت می ماند؟ فرمود: اگر چشم برهم زدنی از حجّت خالی بماند، اهلش را فرو خواهد بُرد.

۱۶ ـ عبدالأعلی بن اَعْیَن گوید: از امام باقر عليه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند زمین را بدون عالِم فرو نگذارد تا آنچه را که بیفزایند بکاهد و آنچه را که بکاهند بیفزاید، و اگر چنین نباشد امور بر مردم آمیخته و دَرهم می شود.

۱۷ ـ محمّد بن ابراهیم به امام صادق عليه السلام نوشت: ما را از فضل خودتان

مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعيدٍ، عَنْ فَضالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ داوُدَ، عَنْ فُضَيْلِ الرَّسّانِ قالَ: «كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْراهيمَ إِلىٰ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام: أَخْبِرْنا ما فَضْلُكُمْ أَهْلَ - البَيْتِ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبوعَبْدِاللهِ عليه السلام: إِنَّ الكَواكِبَ جُعِلَتْ فِي السَّماءِ أَماناً لِأَهْلِ السَّماءِ، فَإِذا ذَهَبَتْ نُجُومُ السَّماءِ جاءَ أَهْلَ السَّماءِ ما كانُوا يُوعَدُونَ، وَ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم: «جُعِلَ أَهْلُ بَيْتي أَماناً لِأُمَّتي، فَإِذا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتي جاءَ أُمَّتي ما كانُوا يُوعَدُونَ».

۱۸ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الحافِظُ البَغْدادِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِالعَزيزِ بْنِ - الجَعْدِ أَبوبَكْرٍ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُالرَّحْمٰنِ بْنُ صالِحٍ قالَ: حَدَّثَنا عُبَيْدُاللهِ بْنُ مُوسىٰ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُبَيْدَةَ، عَنْ إِياسِ بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ أَبيهِ يَرْفَعُهُ قالَ: قالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم: «النُّجُومُ أَمانٌ لِأَهْلِ السَّماءِ، وَ أَهْلُ بَيْتي أَمانٌ لِأُمَّتي».

۱۹ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قالَ: حَدَّثَني أَبوبَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ السَّرِيِّ بْنِ سَهْلٍ قالَ: حَدَّثَنا عَبّاسُ بْنُ الحُسَيْنِ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُالمَلِكِ بْنُ هارُونَ بْنِ عَنْتَرَةَ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم: «النُّجُومُ أَمانٌ لِأَهْلِ السَّماءِ فَإِذا ذَهَبَتِ النُّجُومُ ذَهَبَ أَهْلُ السَّماءِ، وَ أَهْلُ بَيْتي أَمانٌ لِأَهْلِ الأَرْضِ فَإِذا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتي ذَهَبَ أَهْلُ الأَرْضِ».

اهل البیت آگاه کنید. و امام صادق عليه السلام چنین پاسخ دادند: ستارگان آسمان امان اهل آسمان قرار داده شده است و آنگاه که ستارگان آسمان بروند، بر اهل آسمانها آنچه وعده شده است برسد و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: اهل بیت من امان امّتم می باشند و انگاه که اهل بیتم بروند، بر امّتم آنچه وعده شده است برسد.

۱۸ - ایاس بن سلمه از پدرش در حدیثی با سند مرفوع از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم روایت کند که فرمود: ستارگان امان اهل آسمان و اهل بیتم امان امّتم می باشند.

۱۹ - عبدالملک بن هارون بن عَنْتَرَه از پدرش و او از جدّش از علیّ بن - ابی طالب عليه السلام روایت کند که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: ستارگانْ امان اهل آسمانند و چون ستارگان بروند اهل آسمان نیز خواهند رفت، و اهل بیتم امان اهل زمینند و چون اهل بیتم بروند اهل زمین نیز خواهند رفت.

۲۰ ـ حَدَّثَنا أبي ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عیسیٰ، عَنِ العَبّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ البَصْرِيِّ، عَنْ أَبِي المَغْرا حُمَيْدِبْنِ ـ المُثَنّیٰ العِجْلِيِّ، عَنْ أَبي بَصيرٍ، عَنْ خَيْثَمَةَ الجُعْفِيِّ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «نَحْنُ جَنْبُ اللهِ، وَ نَحْنُ صَفْوَتُهُ، وَ نَحْنُ حَوْزَتُهُ، وَ نَحْنُ مُسْتَوْدَعُ مَواريثِ الأَنْبياءِ، وَ نَحْنُ أُمَناءُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ نَحْنُ حُجَجُ اللهِ، وَ نَحْنُ أَرْكانُ الإيمانِ، وَ نَحْنُ دَعائِمُ الإسْلامِ، وَ نَحْنُ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ عَلیٰ خَلْقِهِ، وَ نَحْنُ مَنْ بِنا يُفْتَحُ وَ بِنا يُخْتَمُ، وَ نَحْنُ الأَئِمَّةُ الهُدیٰ، وَ نَحْنُ مَصابيحُ الدُّجیٰ، وَ نَحْنُ مَنارُ الهُدیٰ، وَ نَحْنُ السّابِقُونَ، وَ نَحْنُ الآخِرُونَ، وَ نَحْنُ العَلَمُ المَرْفُوعُ لِلْخَلْقِ، مَنْ تَمَسَّكَ بِنا لَحِقَ، وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنّا غَرِقَ، وَ نَحْنُ قادَةُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ، وَ نَحْنُ خِيَرَةُ اللهِ، وَ نَحْنُ الطَّريقُ الواضِحُ وَ الصِّراطُ المُسْتَقيمُ إلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ نَحْنُ مِنْ نِعْمَةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَلیٰ خَلْقِهِ، وَ نَحْنُ المِنْهاجُ، وَ نَحْنُ مَعْدِنُ النُّبُوَّةِ، وَ نَحْنُ مَوْضِعُ ـ الرِّسالَةِ، وَ نَحْنُ الَّذينَ إلَيْنا تَخْتَلِفُ المَلائِكَةُ، وَ نَحْنُ السِّراجُ لِمَنِ اسْتَضاءَ بِنا، وَ نَحْنُ السَّبيلُ لِمَنِ اقْتَدیٰ بِنا، وَ نَحْنُ الهُداةُ إلَی الجَنَّةِ، وَ نَحْنُ عُرَی الإسْلامِ، وَ نَحْنُ الجُسُورُ وَ

---

۲۰ ـ خیثمهٔ جعفیّ گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: ما جنب‌الله و برگزیدگان خدا و حوزهٔ اوئیم، مواریث انبیاء به ودیعه نزد ماست، ما اُمناء و حجّتهای خدائیم، ارکان ایمان و ستونهای اسلامیم، ما رحمت خداوند بر خلایقیم، ما کسانی هستیم که به ما آغاز شد و به ما ختم خواهد گردید، ما پیشوایان هدایت و چراغهای تاریکی و روشنی بخش هدایتیم، ما اوّلین و آخرینیم، ما پرچم بر افراشته شدهٔ هدایت برای خلایقیم. هر که به ما تمسّک جوید به حقّ ملحق می شود، و هر که از ما تأخّر جوید غرق خواهد شد، ما پیشوایان سپید جبینانیم، ما برگزیدگان خدا و راه روشن و صراط مستقیم به خدای تعالی هستیم، ما نعمت خدا بر خلقیم، ما راه خدا و معدن نبوّت و موضع رسالتیم، ما کسانی هستیم که آمد و شد ملائکه به نزد ماست، ما چراغ کسانی هستیم که به ما استضائه کنند، ما راه حقّیم برای کسانی که از ما پیروی کنند، ما هادیان به بهشتیم، و ما ریسمان و حلقه های اسلامیم، و ما پلها و واسطه های وصول به

القَناطِرُ، مَنْ مَضىٰ عَلَيْها لَمْ يُسْبَقْ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها مُحِقَ، وَ نَحْنُ السَّنامُ الأَعْظَمُ، وَ نَحْنُ الَّذِين بِنا يُنَزِّلُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الرَّحْمَةَ، وَ بِنا يُسْقَوْنَ الغَيْثَ، وَ نَحْنُ الَّذِين بِنا يُصْرَفُ عَنْكُمُ الْعَذابُ، فَمَنْ عَرَفَنا وَ أَبْصَرَنا وَ عَرَفَ حَقَّنا وَ أَخَذَ بِأَمْرِنا فَهُوَ مِنّا وَ إِلَيْنا».

۲۱ - حَدَّثَنا أَبي - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُبْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ سَعيدٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ عُمَرَ اليَمانيِّ، عَنْ أَبي الطُّفَيْلِ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ: «قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله لِأَميرِالمُؤمِنينَ عليه السلام: اكْتُبْ ما أُملي عَلَيْكَ، قالَ: يا نَبيَّ اللهِ أَتَخافُ عَلَيَّ النِّسْيانَ؟ فَقالَ: لَسْتُ أَخافُ عَلَيْكَ النِّسْيانَ، وَ قَدْ دَعَوْتُ اللهَ لَكَ أَنْ يَحْفَظَكَ وَ لا يُنْسيكَ، وَ لٰكِنِ اكْتُبْ لِشُرَكائِكَ، قالَ: قُلْتُ: وَ مَنْ شُرَكائي يا نَبيَّ اللهِ؟ قالَ: الأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِكَ، بِهِمْ تُسْقىٰ أُمَّتي الغَيْثَ، وَ بِهِمْ يُسْتَجابُ دُعاؤُهُمْ، وَ بِهِمْ يَصْرِفُ اللهُ عَنْهُمُ الْبَلاءَ، وَ بِهِمْ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ مِنَ السَّماءِ وَ هٰذا أَوَّلُهُمْ - وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الحَسَنِ عليه السلام، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الحُسَيْنِ عليه السلام، ثُمَّ قالَ عليه السلام: الأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِهِ».

حقیم، کسی که بر آن بگذرد بر او سبقت نجویند و هر که از آن تخلّف ورزد نابود شود، ما سَنام اعظم هستیم، ما کسانی هستیم که خداوند به سبب ما رحمت را فرو می‌فرستد و با بارانش خلایق را سیراب می‌کند، و مائیم کسانی که به واسطهٔ ما عذاب را از شما بر می‌گرداند، پس کسی که ما را شناخت و به ما بصیرت پیدا کرد و حقّ ما را دانست و دستورات ما را گرفت، پس او از ما و به سوی ماست.

۲۱ - امام باقر علیه السلام گوید که رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: آنچه بر تو املا می‌کنم بنویس، گفت: ای پیامبر خدا آیا می‌ترسی فراموش کنم؟ فرمود: بر تو از فراموشی نمی‌ترسم که از خدا خواسته‌ام تو را حفظ کرده و از نسیان نگاه دارد، ولی برای شریکانت بنویس، گوید: گفتم ای پیامبر خدا شریکان من چه کسانی هستند؟ فرمود: ائمّهٔ فرزندان تو که به واسطهٔ آنها امّتم از باران سیراب شوند و دعایشان مستجاب شود و به خاطر آنها خداوند بلا را بگرداند و رحمت از آسمان فرو بارد، و با دست به امام حسن علیه السلام اشاره فرمود و گفت: این اوّلین آنهاست سپس به امام حسین علیه السلام اشاره فرمود و گفت: ائمّه از فرزند اویند.

۲۲ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبانِيُّ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيّا القَطّانُ قالَ: حَدَّثَنا بَكْرُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ حَبيبٍ قالَ: حَدَّثَنا الفَضْلُ بْنُ صَقْرٍ العَبْدِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُومُعاوِيَةَ، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ مِهْرانَ الأَعْمَشِ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبيهِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ علیهما السلام قالَ: «نَحْنُ أَئِمَّةُ المُسْلِمينَ، وَ حُجَجُ اللهِ عَلَى العالَمينَ، وَ سادَةُ المُؤْمِنينَ، وَ قادَةُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ، وَ مَوالِي المُؤْمِنينَ، وَ نَحْنُ أَمانٌ لِأَهْلِ الأَرْضِ كَما أَنَّ النُّجُومَ أَمانٌ لِأَهْلِ السَّماءِ، وَ نَحْنُ الَّذينَ بِنا يُمْسِكُ اللهُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الأَرْضِ إِلّا بِإِذْنِهِ، وَ بِنا يُمْسِكُ الأَرْضَ أَنْ تَميدَ بِأَهْلِها[1] وَ بِنا يُنَزِّلُ الغَيْثَ وَ يَنْشُرُ الرَّحْمَةَ، وَ يُخْرِجُ بَرَكاتِ الأَرْضِ، وَ لَوْ لا ما فِي الأَرْضِ مِنّا لَساخَتْ بِأَهْلِها، ثُمَّ قالَ: وَ لَمْ تَخْلُ الأَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةِ اللهِ فيها ظاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ غائِبٍ مَسْتُورٍ، وَ لا تَخْلُو إِلىٰ أَنْ تَقُومَ السّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ اللهِ فيها، وَ لَوْلا ذٰلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللهُ. قالَ سُلَيْمانُ: فَقُلْتُ لِلصّادِقِ علیه السلام: فَكَيْفَ يَنْتَفِعُ النّاسُ بِالحُجَّةِ الغائِبِ المَسْتُورِ؟ قالَ: كَما يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذا سَتَرَها السَّحابُ».

۲۲ ـ امام صادق از امام باقر و او از امام سجّاد علیهم السلام چنین روایت کند که فرمود: ما ائمّهٔ مسلمانان و حجّتهای خداوند بر جهانیان و سرور مؤمنان و رهبر سپید جبینان و مولای اهل ایمانیم، و ما امان اهل زمینیم همچنان که ستارگان امان اهل آسمانند، و ما کسانی هستیم که خداوند به واسطهٔ ما آسمان را نگاه داشته تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او و به خاطر ما زمین را نگاه داشته که اهلش را نلرزاند، به سبب ما باران را فرو فرستد و رحمت را منتشر کند و برکات زمین را خارج سازد و اگر نبود که ما بر روی زمینیم، اهلش را فرو می برد، سپس فرمود: از روزی که خداوند آدم را آفرید، زمین خالی از حجّت نیست که ظاهر و مشهور است و یا غایب و نهان و تا روز قیامت از حجّت خدا خالی نخواهد بود، و اگر چنین نبود خداوند پرستیده نمی شد، سلیمان راوی حدیث گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم چگونه از حجّتِ غائبِ نهان منتفع می شوند؟ فرمود: همچنان که از خورشید پشت ابر منتفع می شوند.

۱ ـ في بعض النسخ «أن تمور بأهلها».

۲۳ - حَدَّثَنا أَبي - رَحِمَهُ اللهُ - قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنا إِبْراهيمُ بْنُ هاشِمٍ قالَ: حَدَّثَنا إِسْماعيلُ بْنُ مَرّارٍ قالَ: حَدَّثَني يُونُسُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمٰنِ قالَ: حَدَّثَني يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ «قالَ: كانَ عِنْدَ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام جَماعَةٌ مِنْ أَصْحابِهِ فيهِمْ حُمْرانُ بْنُ أَعْيَنَ، وَ مُؤْمِنُ الطّاقِ، وَهِشامُ بْنُ سالِمٍ، وَ الطَّيّارُ، وَ جَماعَةٌ مِنْ أَصْحابِهِ فيهِمْ هِشامُ بْنُ الحَكَمِ وَ هُوَ شابٌّ فَقالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام: يا هِشامُ! قالَ: لَبَّيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! قالَ: أَلاٰ تُخْبِرُني كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ؟ وَ كَيْفَ سَأَلْتَهُ؟ قالَ هِشامُ: جُعِلْتُ فِداكَ يَاابنَ رَسُولِ اللهِ إِنّي أُجِلُّكَ وَ أَسْتَحْييكَ وَ لاٰ يَعْمَلُ لِساني بَيْنَ يَدَيْكَ، فَقالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام: إِذا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَافْعَلُوهُ. قالَ هِشامُ: بَلَغَني ما كانَ فيهِ عَمْرُوبْنُ عُبَيْدٍ وَ جُلُوسُهُ في مَسْجِدِ البَصْرَةِ وَ عَظُمَ ذٰلِكَ عَلَيَّ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَ دَخَلْتُ البَصْرَةَ يَومَ الجُمُعَةِ فَأَتَيْتُ مَسْجِدَ البَصْرَةِ فَإِذا أَنَا بِحَلْقَةٍ كَبيرَةٍ، وَ إِذا أَنَا بِعَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ عَلَيْهِ شَمْلَةٌ سَوْداءُ مِنْ صُوفٍ مُؤْتَزِرٌ بِها، وَ شَمْلَةٌ مُرْتَدٍ بِها، وَ النّاسُ يَسْأَلُونَهُ. فَاسْتَفْرَجْتُ النّاسَ فَأَفْرَجُوا لي. ثُمَّ قَعَدْتُ في آخِرِ القَوْمِ عَلىٰ رُكْبَتَيَّ، ثُمَّ قُلْتُ: أَيُّهَا العالِمُ أَنَا رَجُلٌ غَريبٌ تَأْذَنُ لي فَأَسْأَلَكَ

۲۳ - یونس بن یعقوب گوید: گروهی از اصحاب ما مثل حُمران بن اعین و مؤمن الطّاق و هشام بن سالم و گروهی دیگر از اصحاب مثل هشام بن حکم - که جوانی بود - نزد امام صادق عليه السلام بودند. امام صادق عليه السلام فرمود: ای هشام! گفت: لبّیك یا ابن رسول الله! فرمود: آیا نمی گوئی که با عمرو بن عُبید چه کردی و چگونه از وی پرسش نمودی؟ هشام گفت: فدای شما گردم ای فرزند رسول خدا! من شما را بزرگ می دانم و از شما خجالت می کشم و در مقابل شما زبانم حرکت نمی کند. امام صادق عليه السلام فرمود: چون شما را به کاری فرمان دادم آن را به جای آورید. هشام گفت: خبر عمرو بن عبید و جلوس او در مسجد بصره به من رسید و بر من گران آمد، رفتم و به بصره وارد شدم و روز جمعه به مسجد در آمدم و ناگاه خود را در یک حلقهٔ بزرگ و در مقابل عمرو بن عبید دیدم که إزاری سیاه و پشمین بسته بود و ردایی بر دوش داشت و مردم از او پرسش می کردند، مردم را شکافتم و مردم نیز به من راه دادند و در آخرین صف و نزدیک وی بر دو زانو نشستم و گفتم: ای عالم! من مردی غریبم، آیا اجازه می دهی که مسئله ای از تو

عَنْ مَسْأَلَةٍ؟ قالَ: فَقالَ: نَعَمْ، قالَ: قُلْتُ لَهُ: أَلَكَ عَيْنٌ؟ قالَ: يا بُنَيَّ أَيُّ شَيْءٍ هٰذا مِنَ السُّؤالِ إذا تَرىٰ شَيْئاً كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟ فَقُلْتُ: هٰكَذا مَسْأَلَتِي، قالَ: يا بُنَيَّ سَلْ وَ إنْ كانَتْ مَسْأَلَتُكَ حَمْقاءَ، قُلْتُ: أَجِبْنِي فيها، قالَ: فَقالَ لِي: سَلْ، قالَ: قُلْتُ: أَلَكَ عَيْنٌ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: قُلْتُ: فَما تَرىٰ بِها؟ قالَ: الأَلْوانَ وَ الأَشْخاصَ، قالَ: قُلْتُ أَلَكَ أَنْفٌ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: قُلْتُ فَما تَصْنَعُ بِهِ؟ قالَ: أَشَمُّ بِهِ الرّائِحَةَ، قالَ: قُلْتُ: أَلَكَ لِسانٌ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: قُلْتُ: فَما تَصْنَعُ بِهِ؟ قالَ: أَتَكَلَّمُ بِهِ، قالَ: قُلْتُ أَلَكَ أُذُنٌ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: قُلْتُ: فَما تَصْنَعُ بِها؟ قالَ: أَسْمَعُ بِها الأَصْواتَ، قالَ: قُلْتُ: أَفَلَكَ يَدانِ؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَما تَصْنَعُ بِهِما؟ قالَ: أَبْطُشُ بِهِما وَ أَعْرِفُ بِهِما اللَّيِّنَ مِنَ الخَشِنِ، قالَ: قُلْتُ: أَلَكَ رِجْلانِ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: قُلْتُ فَما تَصْنَعُ بِهِما؟ قالَ: أَنْتَقِلُ بِهِما مِنْ مَكانٍ إلىٰ مَكانٍ، قالَ: قُلْتُ: أَلَكَ فَمٌ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: قُلْتُ: فَما تَصْنَعُ بِهِ؟ قالَ: أَعْرِفُ بِهِ المَطاعِمَ عَلىٰ اخْتِلافِها، قالَ: قُلْتُ: أَفَلَكَ قَلْبٌ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: قُلْتُ: فَما تَصْنَعُ بِهِ؟ قالَ: أُمَيِّزُ بِهِ

بپرسم؟ گوید: گفت آری، گوید: گفتم آیا چشم داری؟ گفت: ای پسر جان! این چه سؤالی است، چیزی را که می بینی چگونه از آن پرسش می کنی؟ گفتم: سؤال من از این قبیل است، گفت: بپرس گرچه سؤالت احمقانه باشد. گفتم: پاسخ مرا در این مسائل بده، گفت: بپرس، گفتم: آیا چشم داری؟ گفت: آری، گوید گفتم: با آن چه می بینی؟ گفت: الوان و اشخاص را، گوید: گفتم: آیا بینی داری: گفت: آری، گوید: گفتم با آن چه می کنی؟ گفت: بو را با آن استشمام می کنم. گوید: گفتم آیا زبان داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم با آن چه می کنی؟ گفت با آن سخن می گویم، گوید گفتم: آیا گوش داری؟ گفت: آری، گوید، گفتم با آن چه می کنی؟ گفت: با آن صداها را می شنوم، گوید: گفتم آیا دو دست داری؟ گفت: آری، گفتم: با آنها چه می کنی؟ گفت: با آنها اشیاء را می گیرم و نرمی و زِبری را با آنها تشخیص می دهم، گوید: گفتم: آیا دو پا داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم با آنها چه می کنی؟ گفت: به واسطهٔ آنها از جائی به جای دیگر می روم، گوید: گفتم آیا دهان داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم با آن چه می کنی؟ گفت: غذاهای مختلف را می چشم، گوید: گفتم آیا قلب داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم با آن چه

كُلَّما وَرَدَ عَلىٰ هٰذِهِ الجَوارِحِ، قالَ قُلْتُ: أَفَلَيْسَ في هٰذِهِ الْجَوارِحِ غِنيً عَنِ القَلْبِ؟ قالَ: لا، قُلْتُ: وَكَيْفَ ذٰلِكَ وَهِيَ صَحيحَةٌ؟ قالَ: يا بُنَيَّ إِنَّ الجَوارِحَ إِذا شَكَّتْ في شَيْءٍ شَمَّتْهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذاقَتْهُ رَدَّتْهُ إِلَى القَلْبِ فَأَيْقَنَ بِهِ اليَقينَ وَأَبْطَلَ الشَّكَّ، قالَ: قُلْتُ: فَإِنَّما أَقامَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الْقَلْبَ لِشَكِّ الجَوارِحِ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: قُلْتُ: وَلابُدَّ مِنَ القَلْبِ وَإِلاّ لَمْ يَسْتَيْقِنِ الجَوارِحُ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: قُلْتُ: يا أَبامَرْوانَ إِنَّ اللهَ لَمْ يَتْرُكْ جَوارِحَكَ حَتّىٰ جَعَلَ لَها إِماماً يُصَحِّحُ لَهَا الصَّحيحَ وَيَنْفي ما شَكَّتْ فيهِ، وَيَتْرُكُ هٰذَا الخَلْقَ كُلَّهُمْ في حَيْرَتِهِمْ وَشَكِّهِمْ وَاخْتِلافِهِمْ لا يُقيمُ لَهُمْ إِماماً يَرُدُّونَ إِلَيْهِ شَكَّهُمْ وَحَيْرَتَهُمْ وَيُقيمُ لَكَ إِماماً لِجَوارِحِكَ يَرُدُّ إِلَيْكَ شَكَّكَ وَحَيْرَتَكَ؟ قالَ: فَسَكَتَ، وَلَمْ يَقُلْ لي شَيْئاً، قالَ: ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقالَ: أَنْتَ هِشامٌ؟ فَقُلْتُ: لا، قالَ: فَقالَ لي: أَجالَسْتَهُ؟ فَقُلْتُ: لا، قالَ: فَمِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟ قُلْتُ مِنْ أَهْلِ الكُوفَةِ، قالَ: فَأَنْتَ إِذاً هُوَ، قالَ: ثُمَّ ضَمَّني إِلَيْهِ فَأَقْعَدَني في مَجْلِسِهِ، وَما نَطَقَ حَتّىٰ

می کنی؟ گفت: با آن دریافت این اعضاء را تمیز می دهم، گوید: گفتم آیا این اعضا بی نیاز از قلب نیستند؟ گفت: خیر، گفتم: چرا چنین است در حالی که آنها صحیح و سالمند؟ گفت: پسرجان! این اعضا چون در چیزی که بو کرده‌اند یا دیده‌اند یا چشیده‌اند شکّ کنند، آن را به دل ارجاع می دهند و به واسطهٔ آن یقین می آورد و شکّ را باطل می سازد، گوید: گفتم آیا خدای تعالی قلب را برای زایل کردن شکّ اعضا قرار داده است؟ گفت: آری، گوید: گفتم آیا بایستی قلب باشد و الاّ اعضا یقین حاصل نکنند؟ گفت: آری، گوید: گفتم ای ابامروان! خداوند اعضای تن تو را بدون امام رها نکرده است تا صحیح را صحیح شمارد و شکّ را برطرف نماید، امّا همهٔ این خلایق را در حیرت و شکّ و اختلاف رها کرده است و امامی برای آنها قرار نداده است تا شکّ و حَیرتشان را زایل سازد، و برای اعضای تو امامی قرار داده است که شکّ و حَیرتت را برطرف سازد؟ گوید: ساکت شد و چیزی به من نگفت، گوید: سپس به من رو کرد و گفت: آیا تو هشامی؟ گفتم: خیر، گوید: گفت آیا با او مجالست داشته‌ای؟ گفتم: خیر، گفت: اهل کجایی؟ گفتم: اهل کوفه، گفت: پس تو همان هشامی، گوید: سپس مرا نزد خود بُرد و در جای خود نشانید و دیگر سخن نگفت تا من برخاستم، امام

قُمْتُ. فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام، ثُمَّ قالَ: يا هِشامُ مَنْ عَلَّمَكَ هٰذا؟ قالَ: قُلْتُ: يَاابنَ رَسُولِ اللهِ جَرىٰ عَلىٰ لِساني، قالَ: يا هِشامُ هٰذا وَ اللهِ مَكْتُوبٌ في صُحُفِ إِبْراهيمَ وَ مُوسىٰ عليهما السلام».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ـ رحمه الله ـ: وَ تَصْديقُ قَوْلِنا إِنَّ الإمامَ يُحْتاجُ إِلَيْهِ لِبَقاءِ العالَمِ عَلىٰ صَلاحِهِ أَنَّهُ ما عَذَّبَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أُمَّةً إِلَّا وَ أَمَرَ نَبِيَّها بِالْخُرُوجِ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ كَما قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ في قِصَّةِ نُوحٍ عليه السلام: «حَتّىٰ إِذا جاءَ أَمْرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فيها مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ»[1] مِنْهُمْ وَ أَمَرَهُ اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ أَنْ يَعْتَزِلَ عَنْهُمْ مَعَ أَهْلِ الإيمانِ بِهِ وَ لا يَبْقىٰ مُخْتَلِطاً بِهِمْ، وَ قالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَلا تُخاطِبْني فِي الَّذينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ[2]»، وَ كَذٰلِكَ قالَ عَزَّوَجَلَّ في قِصَّةِ لُوطٍ عليه السلام: «فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ لا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصيبُها ما أَصابَهُمْ[3]»،

صادق علیه السلام خندید و بعد از آن فرمود: ای هشام! این استدلال را چه کسی به تو آموخته است؟ گوید: گفتم ای فرزند رسول خدا! بر زبانم جاری شد، فرمود: ای هشام! به خدا سوگند این در صُحُف ابراهیم و موسی نوشته شده است.

مصنّف این کتاب شیخ صدوق رحمه الله گوید: و تصدیق این سخن ما که می‌گوئیم: در بقای عالم بر صلاح خود به امام نیاز است، این است که خدای تعالی هیچ قومی را عذاب نکرد مگر آنکه به پیامبرشان دستور داد که از میان آنها بیرون برود، چنانکه خدای تعالی در داستان نوح علیه السلام فرمود: «تا چون دستور ما آمد و تنّور جوشش کرد، گفتیم از هر زوجی دو جفت و خانواده‌ات را در کشتی حمل کن مگر کسانی از آنها که قول خداوند پیشتر دربارهٔ آنها جاری شده باشد». خدای تعالی به او دستور داد که به همراهی مؤمنان از آنها کناره‌گیری کند و با آنها مختلط نباشد. و باز فرمود: «دربارهٔ کسانی که ستم کردند با من سخن مگو که آنها غرق شدگانند». و همچنین در قصّهٔ لوط علیه السلام فرمود: «خانواده‌ات را در شب تار بیرون بر و هیچ یک از شما التفات نکند، مگر همسرت که به او نیز آنچه به آنها رسیده است خواهد رسید». پس خدای تعالی

۱ ـ هود: ۴۰. ۲ ـ هود: ۳۷. ۳ ـ هود: ۸۱.

فَأَمَرَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِالْخُرُوجِ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ قَبْلَ أَنْ أَنْزَلَ العَذابَ بِهِمْ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ جَلَّ وَ عَزَّ لِيُنْزِلَ عَلَيْهِمْ وَ نَبِيُّهُ لُوطٌ عليه السلام بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ وَ هٰكَذا أَمَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ كُلَّ نَبِيٍّ أَرادَ هَلاكَ أُمَّتِهِ أَنْ يَعْتَزِلَها كَما قالَ إِبْراهيمُ عليه السلام مُخَوِّفاً بِذٰلِكَ قَوْمَهُ: «وَ أَعْتَزِلُكُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ وَ أَدْعُو رَبِّي عَسىٰ أَلّا أَكُونَ بِدُعاءِ رَبِّي شَقِيّاً * فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ[۱]»، أَهْلَكَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الَّذينَ كانُوا آذَوْهُ وَ عَنَتُوهُ وَ أَلْقَوْهُ فِي الْجَحيمِ، وَ جَعَلَهُمُ الأَسْفَلينَ وَ نَجّاهُ وَ لُوطاً كَما قالَ اللهُ تَعالىٰ: «وَ نَجَّيْناهُ وَ لُوطاً إِلَى الأَرْضِ الَّتي بارَكْنا فيها لِلْعالَمينَ[۲]»، وَ وَهَبَ اللهُ لِإِبْراهيمَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كَما قالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَةً وَ كُلاًّ جَعَلْنا صالِحينَ[۳]».

وَ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله: «وَ ما كانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فيهِمْ»[۴].

به لوط هم دستور خروج از میان آنها داده است پیش از آنکه عذاب بر آنها نازل شود، زیرا خدای تعالی در حالی که پیامبرش لوط در بین آنهاست، ایشان را عذاب نمی کرد، همچنین خدای تعالی هر امّتی را که اراده فرمود هلاک فرماید به پیامبرشان دستور داد که از میان آنها بیرون رود و از آنها کناره گیری نماید، چنانکه ابراهیم عليه السلام در مقام تهدید قوم خود به آنها فرمود: «از شما و آنچه جز خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگارم را می خوانم، امید است به واسطهٔ خواندن پروردگارم بدبخت نباشم و چون از آنها و آنچه که جز خدا می پرستیدند کناره گرفت» خدای تعالی آنان را که او را اذیّت کردند و رنج دادند و در آتش افکندند هلاک ساخت و آنها را اسفلین گردانید، و «ابراهیم و لوط را در سرزمینی که مبارک ساخته بود نجات داد» و خدای تعالی اسحاق و یعقوب را به ابراهیم بخشید، چنانکه فرموده است: «ما به ابراهیم اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و آنها را از صالحین قرار دادیم».

و خدای تعالی به پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله فرموده است: «در حالی که تو در میان ایشانی، خداوند آنها را عذاب نکند».

---

۱ - الأنبياء: ۷۱.
۲ - الأنفال: ۳۳.
۳ - مریم: ۴۸ و ۴۹.
۴ - الأنبياء: ۷۲.

وَ رُوِيَ فِي الأَخْبارِ الصَّحِيحَةِ عَنْ أَئِمَّتِنا عليهم‌السلام أَنَّ مَنْ رَأىٰ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله أَوْ واحِداً مِنَ الأَئِمَّةِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ قَدْ دَخَلَ مَدِينَةً أَوْ قَرْيَةً فِي مَنامِهِ فَإِنَّهُ أَمْنٌ لِأَهْلِ تِلْكَ المَدِينَةِ أَوْ القَرْيَةِ مِمّا يَخافُونَ وَ يَحْذَرُونَ؛ وَ بُلُوغٌ لِما يَأْمُلُونَ وَ يَرْجُونَ.

وَ فِي حَدِيثِ هِشامٍ مَعَ عَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ حُجَّةٌ فِي الانْتِفاعِ بِالحُجَّةِ الغائِبِ عليه‌السلام، وَ ذٰلِكَ أَنَّ القَلْبَ غائِبٌ عَنْ سائِرِ الجَوارِحِ لا يُرىٰ بِالْعَيْنِ وَ لا يُشَمُّ بِالأَنْفِ وَ لا يُذاقُ بِالْفَمِ وَ لا يُلْمَسُ بِالْيَدِ، وَ هُوَ مُدَبِّرٌ لِهٰذِهِ الجَوارِحِ مَعَ غَيْبَتِهِ عَنْها، وَ بَقاؤُها عَلىٰ صَلاحِها، وَ لَوْ لَمْ يَكُنِ القَلْبُ لَانْفَسَدَ تَدْبِيرُ الجَوارِحِ وَ لَمْ تَسْتَقِمْ أُمُورُها، فَاحْتِيجَ إِلَى القَلْبِ لِبَقاءِ الجَوارِحِ عَلىٰ صَلاحِها كَما احْتِيجَ إِلَى الإِمامِ لِبَقاءِ العالَمِ عَلىٰ صَلاحِهِ، وَ لا قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ.

وَ كَما يُعْلَمُ مَكانُ القَلْبِ مِنَ الجَسَدِ بِالخَبَرِ فَكَذٰلِكَ يُعْلَمُ مَكانُ الحُجَّةِ الغائِبِ عليه‌السلام بِالخَبَرِ، وَ هُوَ ما وَرَدَ عَنِ الأَئِمَّةِ عليهم‌السلام مِنَ الأَخْبارِ فِي كَوْنِهِ بِمَكَّةَ وَ خُرُوجِهِ مِنْها فِي وَقْتِ

و در اخبار صحیحه از ائمّهٔ ما عليهم‌السلام وارد شده است که هر کس پیامبر اکرم یا یکی از ائمّه صلوات الله علیهم را در خواب ببیند که به شهر و یا قریه‌ای وارد شده‌اند، تعبیرش این است که آن امان است برای اهل آن شهر یا قریه از آنچه می ترسند و پرهیز می کنند و بدانچه امیدوارند خواهند رسید.

و در حدیث هشام با عمرو بن عُبَید در بهره مندی از امام غائب عليه‌السلام حجّتی است و آن این است که قلب از سایر جوارح غایب است و با چشم دیده و با بینی بوئیده و با دهان چشیده و با دست لمس نمی شود، در حالی که با وجود غیبتش از این اعضا مدبّر آنهاست و بقای آنها به واسطهٔ صلاح آن است و اگر قلب نبود، تدبیر اعضا تباه می گردید و استوار نمی شد، پس نیاز به قلب برای باقی ماندن اعضاء بر صلاح خودشان است همچنانکه نیاز به امام برای باقی ماندن عالم بر صلاح خود است. و لا قوّة الّا بالله.

و چنانکه موقعیّت دل نسبت به جسد به واسطهٔ خبر دانسته می شود، همچنین موقعیّت حجّت غائب عليه‌السلام به واسطهٔ خبر دانسته می شود و آن اخباری است که از ائمّه عليهم‌السلام وارد شده است که او در هنگام ظهورش در مکّه است و از آنجا

ظُهُورِهِ، وَ لَسْنا نَعْني بِالْقَلْبِ الْمُضْغَةَ الَّتي مِنَ اللَّحْمِ لِأَنَّ بِها لا يَقَعُ الانْتِفاعُ لِلْجَوارِحِ وَ إِنَّما نَعْني بِالْقَلْبِ اللَّطيفَةَ الَّتي جَعَلَهَا اللهُ عَزَّوَجَلَّ في هٰذِهِ الْمُضْغَةِ لا تُدْرَكُ بِالْبَصَرِ وَ إِنْ كُشِفَ عَنْ تِلْكَ الْمُضْغَةِ، وَ لا تُلْمَسُ وَ لا تُذاقُ وَ لا تُوجَدُ إِلّا بِالْعِلْمِ بِها لِحُصُولِ التَّمْييزِ، وَ اسْتِقامَةِ التَّدْبيرِ مِنَ الْجَوارِحِ، وَ الْحُجَّةُ بِتِلْكَ الْمُضْغَةِ عَلَى الْجَوارِحِ قائِمَةٌ ما وُجِدَتْ وَ التَّكْليفُ لَها لازِمٌ ما بَقِيَتْ، فَإِذا عُدِمَتْ تِلْكَ اللَّطيفَةُ انْفَسَدَ تَدْبيرُ الْجَوارِحِ وَ سَقَطَ التَّكْليفُ عَنْها. فَكَما يَجُوزُ أَنْ يَحْتَجَّ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهٰذِهِ اللَّطيفَةِ الْغائِبَةِ عَنِ الْحَواسِّ عَلَى الْجَوارِحِ فَكَذٰلِكَ جائِزٌ أَنْ يَحْتَجَّ عَزَّوَجَلَّ عَلىٰ جَميعِ الْخَلْقِ بِحُجَّةٍ غائِبٍ عَنْهُمْ، بِهِ يَدْفَعُ عَنْهُمْ، وَ بِهِ يَرْزُقُهُمْ، وَ بِهِ يُنَزِّلُ عَلَيْهِمُ الْغَيْثَ. وَ لا قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ.

* * * * *

ظهور می کند. و مقصود ما از قلب آن پاره گوشت درون سینه نیست، زیرا از آن انتفاعی به اعضای بدن نمی رسد، بلکه مقصود از قلب، آن جوهر لطیف است که خدای تعالی در آن پاره گوشت قرار داده است که با چشم دیده نمی شود و لمس نمی گردد و چشیدنی نیست گرچه قلب مشاهده گردد و تنها می توان به واسطهٔ حاصل شدن قوّهٔ تمیز و تدبیر در جوارح بدن بدان علم حاصل کرد، و حجّتی که در این پاره گوشت بر اعضا است و تکلیف بر آنها متوجّه است [تا وقتی است که آن لطیفه موجود باشد و اگر آن لطیفه منعدم گردد تدبیر اعضاء نابوده شده و تکلیف از آنها ساقط می گردد و همچنانکه جایز است خدای تعالی به این لطیفهٔ غائبهٔ از حواسّ بر اعضاء احتجاج کند، جایز است که بر خلایق به حجّت غائب از انظار آنها احتجاج نماید، به واسطهٔ اوست که بلایا را از ایشان بگرداند و روزیشان دهد و باران رحمت بر آنها بباراند، و لا قوّة الّا باللّه].

* * *

*

﴿ باب ۲۲ ﴾

* (اتّصال الوَصيَّةِ مِنْ لَدُنْ آدمَ عليه السلام وَ أنَّ الأرْضَ لا تَخْلو) *
* (مِنْ حُجَّةٍ لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ علىٰ خَلْقِهِ إلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ) *

۱ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أحْمَدَ بْنِ الوَليدِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ جَميعاً قالُوا: حَدَّثَنا أحْمَدُ بْنُ ـ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحُسَيْنِ بْنِ أبِي الخَطّابِ؛ وَ الهَيْثَمُ بْنُ أبي مَسْروقٍ النَّهْدِيُّ؛ وَ إبْراهيمُ بْنُ هاشِمٍ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ مَحْبوبٍ السَّرّادِ، عَنْ مُقاتِلِ بْنِ سُلَيْمانَ ـ ابْنِ دوال دوز، عَنْ أبي عَبْدِاللهِ قالَ: «قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: أنَا سَيِّدُ النَّبِيّينَ وَ وَصِيِّي سَيِّدُ الوَصِيّينَ، وَ أوْصياؤُهُ سادَةُ الأوْصِياءِ، إنَّ آدمَ عليه السلام سَأَلَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أنْ يَجْعَلَ لَهُ وَصيّاً صالِحاً فَأَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إلَيْهِ: إنّي أكْرَمْتُ الأنْبِياءَ بِالنُّبُوَّةِ، ثُمَّ اخْتَرْتُ خَلْقي فَجَعَلْتُ خِيارَهُمُ الأوْصياءَ. فَقالَ آدمُ عليه السلام: يا رَبِّ فَاجْعَلْ وَصِيِّي خَيْرَ الأوْصِياءِ، فَأَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إلَيْهِ: يا آدمُ أوْصِ إلىٰ شِيْثٍ ـ وَ هُوَ هِبَةُ اللهِ بْنُ آدمَ ـ فَأَوْصىٰ آدمُ إلىٰ شِيْثٍ وَ أوْصىٰ شِيْثٌ إلىٰ ابْنِهِ شبّانَ وَ هُوَ ابْنُ نَزْلَةَ الحَوراءِ[1] الَّتي أنْزَلَهَا اللهُ عَزَّوَجَلَّ علىٰ آدمَ مِنَ الجَنَّةِ

باب ۲۲

اتّصال وصيّت از آدم عليه السلام و خالى نبودن زمين از حجّت تا قيامت

۱ ـ مقاتل بن سليمان از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود: رسول ـ خدا صلى الله عليه وآله فرموده است: من سيّد النّبيّين هستم و وصىّ من سيّد الوصيّين است و اوصياى او سيّد اوصيايند. آدم عليه السلام از خداى تعالى درخواست كرد كه وصىّ صالحى براى او قرار دهد، خداى تعالى به او وحى فرمود كه من انبيا را به نبوّت گرامى داشتم، سپس خلق خود را اختيار كردم و بهترين آنها را اوصيا قرار دادم. آدم عليه السلام گويد: اى پروردگار من! پس وصىّ مرا بهترين اوصيا قرار بده، خداى تعالى وحى فرمود كه اى آدم به «شيث» وصيّت كن و او همان هبة الله بن ـ آدم است و آدم به شيث وصيّت كرد و شيث به پسرش «شبّان» وصيّت نمود كه او

۱ ـ في بعض النسخ «هو ابن له من الحوراء».

فَزَوَّجَها شَيثاً، وَ أَوْصىٰ شَبّانُ إِلىٰ ابْنِهِ مجلث، وَ أَوْصىٰ مجلثُ إِلىٰ محوق، وَ أَوْصىٰ محوقُ إِلىٰ غثميشا، وَ أَوْصىٰ غثميشا إِلىٰ أُخنوخ وَهُوَ إِدْرِيسُ النَّبيُّ عليه السلام، وَ أَوْصىٰ إِدْرِيسُ إِلىٰ ناخُور، وَ دَفَعَها ناخُورُ إِلىٰ نُوحٍ عليه السلام، وَ أَوْصىٰ نُوحُ إِلىٰ سام، وَ أَوْصىٰ سامُ إِلىٰ عثام، وَ أَوْصىٰ عثامُ إِلىٰ برعيثاث، وَ أَوْصىٰ برعيثاث إِلىٰ يافِث؛ وَ أَوْصىٰ يافِثُ إِلىٰ بَرَّة؛ وَ أَوْصىٰ بَرَّة إِلىٰ جفيسة [1] وَ أَوْصىٰ جفيسةُ إِلىٰ عِمْرانَ، وَ دَفَعَها عِمْرانُ إِلىٰ إِبْراهيمَ الْخَليلِ عليه السلام، وَ أَوْصىٰ إِبْراهيمُ إِلىٰ ابْنِهِ إِسْماعيلَ، وَ أَوْصىٰ إِسْماعيلُ إِلىٰ إِسْحاقَ، وَ أَوْصىٰ إِسْحاقُ إِلىٰ يَعْقُوبَ، وَ أَوْصىٰ يَعْقُوبُ إِلىٰ يُوسُفَ، وَ أَوْصىٰ يُوسُفُ إِلىٰ بثرياء، وَ أَوْصىٰ بثرياءُ إِلىٰ شُعَيْبٍ، وَ أَوْصىٰ شُعَيْبُ إِلىٰ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ، وَ أَوْصىٰ مُوسىٰ إِلىٰ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، وَ أَوْصىٰ يُوشَعُ إِلىٰ داوُدَ، وَ أَوْصىٰ داوُدُ إِلىٰ سُلَيْمانَ، وَأَوْصىٰ سُلَيْمانُ إِلىٰ آصِفَ بْنِ برخيا، وَ أَوْصىٰ آصِفُ بْنُ بَرخيا إِلىٰ زَكَرِيّا، وَ دَفَعَها زَكَرِيّا إِلىٰ عيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَ أَوْصىٰ عيسىٰ إِلىٰ شَمْعُونَ بنِ حَمّون الصّفا، وَ أَوْصىٰ شَمْعُونُ إِلىٰ يَحْيىٰ بْنِ زَكَرِيّا وَ أَوْصىٰ يَحْيىٰ بنُ زَكَرِيّا إِلىٰ مُنْذِرٍ، وَ أَوْصىٰ مُنْذِرٌ إِلىٰ سَليمةَ، وَ أَوْصىٰ سَليمةُ إِلىٰ بُرْدَةَ، ثُمَّ قالَ رَسُولُ

فرزند نزلة حوراست که خداوند او را از بهشت فرو فرستاد و او را تزویج شیث نمود و شبّان به فرزندش «مجلث» وصیّت کرد و او به «محوق» و او به «غثمیشا» و او به «اخنوخ» که همان ادریس پیامبر باشد وصیّت نمود و ادریس به «ناخور» و ناخور آن را به نوح علیه السلام تسلیم نمود و نوح به «سام» وصیّت نمود و سام به «عثام» و او به «برعیثاثا» و او به «یافث» و او به «برّه» و او به «جفیسه» و او به «عمران» و عمران آن را به «ابراهیم» خلیل علیه السلام تسلیم نمود و ابراهیم به فرزندش «اسماعیل» وصیّت کرد و او به «اسحاق» و او به «یعقوب» و او به «یوسف» و او به «بثریا» و او به «شعیب» و او به «موسی» بن عمران و او به «یوشع» بن نون و او به داود و او به «سلیمان» و او به «آصف» بن برخیا و او به «زکریا» و زکریا آن را به «عیسی» بن مریم تسلیم نمود و عیسی به «شمعون» بن حمون الصفا وصیّت کرد و او به «یحیی» بن زکریّا و او به «منذر» و او به «سلیمه» و او به «بُرده»، سپس

۱ - في بعض النسخ و الفقيه «جفسية».

اللهِ صلى الله عليه وآله : وَ دَفَعَها إلَيَّ بُرْدَةً وَ أنَا أدْفَعُها إلَيْكَ يا عَلِيُّ وَ أنْتَ تَدْفَعُها إلىٰ وَصِيِّكَ، وَ يَدْفَعُها وَصِيُّكَ إلىٰ أوْصيائِكَ مِنْ وُلْدِكَ، واحِداً بَعْدَ واحِدٍ حَتّىٰ تَدْفَعَ إلىٰ خَيْرِ أهْلِ الأرْضِ بَعْدَكَ. وَ لَتَكْفُرَنَّ بِكَ الاُمَّةُ وَ لَتَخْتَلِفَنَّ عَلَيْكَ اخْتِلافاً شَدِيداً، الثّابِتُ عَلَيْكَ كَالمُقيمِ مَعي، وَ الشّاذُّ عَنْكَ في النّارِ، وَ النّارُ مَثْوىً لِلْكافِرينَ».

۲ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إبْراهيمَ بْنِ إسْحاقَ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا أحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الهَمْدانِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ الحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضّالٍ، عَنْ أبيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الفُضَيْلِ، عَنْ أبي ـ حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ، عَنْ أبي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الباقِرِ عليهما السلام قالَ: «إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ عَهِدَ إلىٰ آدَمَ عليه السلام أنْ لا يَقْرَبَ الشَّجَرَةَ. فَلَمّا بَلَغَ الوَقْتُ الَّذي كانَ في عِلْمِ اللهِ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أنْ يَأكُلَ مِنْها نَسِيَ فَأكَلَ مِنْها، وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ: «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إلىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً»[1]. فَلَمّا أكَلَ آدَمُ مِنَ الشَّجَرَةِ اُهْبِطَ إلَى الأرْضِ فَوُلِدَ لَهُ هابيلُ وَ اُخْتُهُ تَوأماً، وَ وُلِدَ لَهُ قابيلُ وَ اُخْتُهُ تَوأماً، ثُمَّ إنَّ آدَمَ أمَرَ هابيلَ وَ قابيلَ أنْ يُقَرِّبا

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: و بُرده آن را به من تسليم نمود و من آن را به تو ای علیّ، تسليم خواهم كرد و تو آن را به وصیّ خود خواهی داد و وصیّ تو آن را به اوصيای تو كه از فرزندانت هستند خواهد سپرد يكی بعد از ديگری تا آنكه برسد به بهترين خلق زمين پس از تو، و محقّقاً امّت به تو كافر می شوند و اختلاف شديدی دربارۀ تو خواهند داشت كسی كه بر تو ثابت باشد مانند همنشين من است وكسی كه ازتو كناره گيرد درآتش خواهدبود وآتش جايگاه كافران است.

۲ ـ ابوحمزۀ ثُمالی از امام باقر عليه السلام روايت كند كه فرمود: خدای تعالی از آدم عليه السلام پيمان گرفت كه به آن درخت نزديک نشود و چون زمانی فرا رسيد كه در علم خداوند گذشته بود كه از آن درخت خواهد خورد آن پيمان را فراموش كرد و از آن خورد، و اين همان قول خدای تعالی است كه فرمود: «ما قبلاً از آدم پيمان گرفتيم امّا او فراموش كرد و استقامتی نداشت». و چون آدم از آن درخت خورد به زمين فرود آمد و برای او هابيل و خواهرش دوقلو به دنيا آمدند و همچنين قابيل و خواهرش نيز دوقلو زائيده شدند، سپس آدم به هابيل و قابيل فرمان داد

۱ ـ طه: ۱۱۵.

قُرْباناً، وَ كانَ هابيلُ صاحِبَ غَنَمٍ، وَ كانَ قابيلُ صاحِبَ زَرْعٍ، فَقَرَّبَ هابيلُ كَبْشاً، وَ قَرَّبَ قابيلُ مِنْ زَرْعِهِ ما لَمْ يُنَقِّ، وَ كانَ كَبْشُ هابيلَ مِنْ أَفْضَلِ غَنَمِهِ، وَ كانَ زَرْعُ قابيلَ غَيْرَ مُنَقّىً، فَتُقُبِّلَ قُرْبانُ هابيلَ وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ قُرْبانُ قابيلَ، وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ - الآية»[1]، وَ كانَ الْقُرْبانُ إذا قُبِلَ تَأْكُلُهُ النّارُ فَعَمَدَ قابيلُ إِلَى النّارِ فَبَنىٰ لَها بَيْتاً وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ بَنىٰ لِلنّارِ الْبُيُوتَ، وَ قالَ: لَأَعْبُدَنَّ هٰذِهِ النّارَ حَتّىٰ يُتَقَبَّلَ قُرْباني، ثُمَّ إِنَّ عَدُوَّ اللهِ إِبْليسَ قالَ لِقابيلَ: إِنَّهُ قَدْ تُقُبِّلَ قُرْبانُ هابيلَ وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ قُرْبانُكَ، فَإِنْ تَرَكْتَهُ يَكُونُ لَهُ عَقِبٌ يَفْتَخِرُونَ عَلىٰ عَقِبِكَ، فَقَتَلَهُ قابيلُ، فَلَمّا رَجَعَ إِلىٰ آدَمَ عليه السلام قالَ لَهُ: يا قابيلُ أَيْنَ هابيلُ؟ فَقالَ: ما أَدْري وَ ما بَعَثْتَني لَهُ راعياً، فَانْطَلَقَ آدَمُ فَوَجَدَ هابيلَ مَقْتُولاً، فَقالَ: لُعِنْتِ مِنْ أَرْضٍ كَما قَبِلْتِ دَمَ هابيلَ، فَبَكىٰ آدَمُ عَلىٰ هابيلَ أَرْبَعينَ لَيْلَةً، ثُمَّ إِنَّ آدَمَ عليه السلام سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَهَبَ

که قربانی کنند و هابیل دامدار بود و قابیل کشاورز، هابیل قوچی به قربانگاه آورد و قابیل کِشت ناخالص، قوچ هابیل از بهترین گوسفندانش بود امّا کِشت قابیل پاکیزه نبود، پس قربانی هابیل پذیرفته شد امّا قربانی قابیل مورد قبول واقع نگردید، و این همان قول خدای تعالی است که فرمود: «داستان دو فرزند آدم را به حقّ برایشان برخوان، آنگاه که قربانی پیش فرستادند و از یکی از آن دو پذیرفته شد امّا از آن دیگر مورد قبول واقع نگردید». و نشانهٔ قبولی قربانی آن بود که آتش آن را بسوزاند، پس قصد آتش کرد و برای آن خانه‌ای ساخت و او اوّلین کسی بود که آتشکده را بنیان نهاد و گفت من این آتش را خواهم پرستید تا قربانیم پذیرفته شود، سپس ابلیس دشمن خداوند به قابیل گفت: قربانی هابیل پذیرفته شد امّا قربانی تو را قبول نکردند و اگر او را زنده گذاری فرزندانی برای او خواهد بود که به فرزندان تو افتخار کنند و بدنبال آن قابیل هابیل را کشت و چون به نزد آدم عليه السلام برگشت به او گفت: ای قابیل! هابیل کجاست؟ او گفت: نمی دانم و تو مرا به نگهداری او نفرستاده بودی! آدم رفت و کشتهٔ او را یافت، و گفت: ای زمین بر تو لعنت باد که خون هابیل را پذیرفتی و آدم بر هابیل

۱ - المائدة: ۲۷.

لَهُ وَلَداً، فَوُلِدَ لَهُ غُلامٌ فَسَمّاهُ هِبَةَ اللهِ، لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَهَبَهُ لَهُ فَأَحَبَّهُ آدَمُ حُبّاً شَديداً، فَلَمّا انْقَضَتْ نُبُوَّةُ آدَمَ علیه‌السلام وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيّامُهُ أَوْحَى اللهُ تَعالىٰ إِلَيْهِ أَنْ يا آدَمُ إِنَّهُ قَدِ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيّامُكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذي عِنْدَكَ وَ الإِيمانَ وَ الإِسْمَ الأَكْبَرَ وَ ميراثَ العِلْمِ وَ آثارَ النُّبُوَّةِ فِي العَقِبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ ابْنِكَ هِبَةِ اللهِ، فَإِنّي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَ الإِيمانَ وَ الإِسْمَ الأَكْبَرَ وَ ميراثَ العِلْمِ وَ آثارَ النُّبُوَّةِ فِي العَقِبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ إِلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ، وَ لَنْ أَدَعَ الأَرْضَ إِلّا وَ فيها عالِمٌ يُعْرَفُ بِهِ ديني وَ يُعْرَفُ بِهِ طاعَتي وَ يَكُونُ نَجاةً لِمَنْ يُولَدُ فيما بَيْنَكَ وَ بَيْنَ نُوحٍ، وَ ذَكَرَ آدَمُ علیه‌السلام نُوحاً علیه‌السلام وَ قالَ: إِنَّ اللهَ تَعالىٰ باعِثٌ نَبِيّاً اسْمُهُ نُوحٌ وَ إِنَّهُ يَدعُو إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَيُكَذِّبُوهُ فَيَقْتُلُهُمُ اللهُ بِالطُّوفانِ، وَ كانَ بَيْنَ آدَمَ وَ بَيْنَ نُوحٍ علیهما‌السلام عَشَرَةُ آباءٍ كُلُّهُمْ أَنْبِياءُ اللهِ، وَ أَوْصىٰ آدَمُ إِلىٰ هِبَةِ اللهِ: أَنَّ مَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيُؤْمِنْ بِهِ وَلْيَتَّبِعْهُ وَ لْيُصَدِّقْ بِهِ فَإِنَّهُ يَنْجُو مِنَ الغَرَقِ.

چهل شب گریست، سپس از خدای تعالی درخواست کرد که فرزندی به او عطا کند و فرزندی برای او متولّد شد که او را «هبة الله» نامید زیرا هبهٔ خدای تعالی بود و آدم او را بسیار دوست می داشت، و چون نبوّت آدم علیه‌السلام منقضی شد و روزگارش به انجام رسید، خدای تعالی به او وحی فرمود که ای آدم! نبوّتت منقضی شد و روزگارت به انجام رسید، اکنون علمی که در نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوّت را به ذرّیّهٔ خود منتقل کن، و در اختیار فرزندت هبة الله قرار ده، زیرا من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوّت را از فرزندان تو تا روز قیامت قطع نمی سازم، و زمین را فرو نگذارم جز آنکه در آن عالِمی باشد که دین من و طاعت من بدو شناخته شود و وسیلهٔ نجات کسانی باشد که بین تو و نوح به دنیا آیند و آدم علیه‌السلام نوح علیه‌السلام را ذکر فرموده و گفته است: خدای تعالی پیامبری را برانگیزد که نامش نوح است و او مردم را به خدای تعالی فراخواند، امّا او را تکذیب کنند و خداوند آنها را به واسطهٔ طوفان هلاک سازد و بین آدم و نوح علیهما‌السلام ده پدر فاصله بود که همهٔ آنها پیامبران خدا بودند و آدم به هبة الله وصیّت کرد که هر کدام از شما که او را درک کردید باید به او ایمان بیاورد و از وی پیروی کند و او را تصدیق نماید که چنین کسی از غرق شدن

ثُمَّ إِنَّ آدَمَ عليه السلام لَمّا مَرِضَ المَرْضَةَ الَّتِي قُبِضَ فيها أَرْسَلَ إِلىٰ هِبَةِ اللهِ فَقالَ لَهُ: إِنْ لَقيتَ جَبْرَئيلَ أَوْ مَنْ لَقيتَ مِنَ المَلائِكَةِ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلامَ وَ قُلْ لَهُ: يا جَبْرَئيلُ إِنَّ أَبي ـ يَسْتَهْديكَ مِنْ ثِمارِ الجَنَّةِ، فَفَعَلَ، فَقالَ لَهُ جَبْرَئيلُ: يا هِبَةَ اللهِ إِنَّ أَباكَ قَدْ قُبِضَ وَ ما نَزَلْتُ إِلّا لِلصَّلاةِ عَلَيْهِ فَارْجِعْ، فَرَجَعَ فَوَجَدَ أَباهُ قَدْ قُبِضَ، فَأَراهُ جَبْرَئيلُ عليه السلام كَيْفَ يُغَسِّلُهُ، فَغَسَّلَهُ حَتّىٰ إِذا بَلَغَ الصَّلاةَ عَلَيْهِ قالَ هِبَةُ اللهِ: يا جَبْرَئيلُ تَقَدَّمْ فَصَلِّ عَلىٰ آدَمَ فَقالَ لَهُ جَبْرَئيلُ عليه السلام: يا هِبَةَ اللهِ إِنَّ اللهَ أَمَرَنا أَنْ نَسْجُدَ لِأَبيكَ فِي الجَنَّةِ فَلَيْسَ لَنا أَنْ نَؤُمَّ أَحَداً مِنْ وُلْدِهِ، فَتَقَدَّمَ هِبَةُ اللهِ فَصَلّىٰ عَلىٰ آدَمَ وَ جَبْرَئيلُ خَلْفَهُ وَ حِزْبٌ مِنَ المَلائِكَةِ، وَ كَبَّرَ عَلَيْهِ ثَلاثينَ تَكْبيرَةً بِأَمْرِ جَبْرَئيلَ فَرُفِعَ مِنْ ذٰلِكَ خَمْسَةٌ وَ عِشْرُونَ تَكْبيرَةً، وَ السُّنَّةُ فينَا اليَوْمَ خَمْسُ تَكْبيراتٍ، وَ قَدْ كانَ يُكَبِّرُ عَلىٰ أَهْلِ بَدْرٍ سَبْعاً وَ تِسْعاً (كذا).

ثُمَّ إِنَّ هِبَةَ اللهِ لَمّا دَفَنَ آدَمَ أَباهُ أَتاهُ قابيلُ فَقالَ لَهُ: يا هِبَةَ اللهِ إِنّي قَدْ رَأَيْتُ آدَمَ أَبي ـ

نجات خواهد یافت.

سپس چون آدم علیه السلام در بستر بیماری مرگ افتاد به دنبال هبة الله فرستاد و به او گفت: اگر جبرئیل یا هر کدام از ملائکه را ملاقات کردی از جانب من به او سلام برسان و بگو: ای جبرئیل! پدرم از میوه‌های بهشتی از تو درخواست می‌کند، این پیام را به جبرئیل رسانید و او چنین گفت: ای هبة الله! پدرت درگذشته است و من برای نماز خواندن بر او آمده‌ام، برگرد، هبة الله بازگشت و دید که پدرش جان به جان آفرین تسلیم کرده است و جبرئیل به او آموخت که چگونه آدم را غسل دهد، او را غسل داد و چون هنگام نماز خواندن بر او رسید، هبة الله گفت: ای جبرئیل پیش بایست و بر آدم نماز بخوان و جبرئیل گفت: ای هبة الله! خداوند به ما فرمان داد که در بهشت بر پدرت سجده کنیم و حقّ نداریم که بر هیچ یک از فرزندانش امام باشیم. هبة‌الله پیش ایستاد و بر آدم نماز خواند و جبرئیل و گروهی از ملائکه پشت سر او بودند و به دستور جبرئیل سی تکبیر بر او گفت و بیست و پنج تکبیر از آن برداشته شد، و امروزه سنّت ما پنج تکبیر است، و نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله در جنگ بدر بر هفت تن یا نُه تن پنج تکبیر می‌گفت.

سپس چون هبة الله پدرش آدم را دفن کرد، قابیل به نزد وی آمد و گفت: ای

خصّك مِنَ العِلْمِ بِما لَمْ أُخَصَّ بِهِ وَ هُوَ العِلْمُ الَّذي دَعا بِهِ أَخُوكَ هابيلُ فَتُقُبِّلَ قُرْبانُهُ وَ إِنَّما قَتَلْتُهُ لِكَيْلا يَكُونَ لَهُ عَقِبٌ فَيَفْتَخِرُونَ عَلىٰ عَقِبي فَيَقُولُونَ نَحْنُ أَبْناءُ الَّذي تُقُبِّلَ قُرْبانُهُ وَ أَنْتُمْ أَبْناءُ الَّذي لَمْ يُتَقَبَّلْ قُرْبانُهُ. فَإِنَّكَ إِنْ أَظْهَرْتَ مِنَ الْعِلْمِ الَّذي اخْتَصَّكَ بِهِ أَبُوكَ شَيْئاً قَتَلْتُكَ، كَما قَتَلْتُ أَخاكَ هابيلَ.

فَلَبِثَ هِبَةُ اللهِ وَ الْعَقِبُ مِنْهُ مُسْتَخْفينَ بِما عِنْدَهُمْ مِنَ العِلْمِ وَ الإيمانِ، وَ الاسْمِ الأَكْبَرِ وَ ميراثِ الْعِلْمِ وَ آثارِ عِلْمِ النُّبُوَّةِ حَتّىٰ بُعِثَ نُوحٌ وَ ظَهَرَتْ وَصِيَّةُ هِبَةِ اللهِ حينَ نَظَرُوا في وَصِيَّةِ آدَمَ فَوَجَدُوا نُوحاً عليه السلام قَدْ بَشَّرَ بِهِ أَبُوهُمْ آدَمُ، فَآمَنُوا بِهِ وَ اتَّبَعُوهُ وَ صَدَّقُوهُ، وَ قَدْ كانَ آدَمُ وَصّىٰ هِبَةَ اللهِ أَنْ يَتَعاهَدَ هٰذِهِ الوَصِيَّةَ عِنْدَ رَأْسِ كُلِّ سَنَةٍ فَيَكُونُ يَوْمَ عيدٍ لَهُمْ، فَيَتَعاهَدُونَ بَعْثَ نُوحٍ عليه السلام وَ زَمانَهُ الَّذي بُعِثَ فيهِ، وَكَذٰلِكَ جَرىٰ في وَصِيَّةِ كُلِّ نَبِيٍّ حَتّىٰ بَعَثَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله.

هبة الله! من می دانم که پدرم آدم علمی را به تو داده که به من نداده است و این همان علمی است که برادرت هابیل به آن استحضار پیدا کرد و قربانیش پذیرفته شد و من او را کشتم تا فرزندانی نداشته باشد که بر فرزندان من افتخار کنند و بگویند: ما فرزندان کسی هستیم که قربانیش قبول شد و شما فرزندان کسی هستید که قربانیش پذیرفته نشد و اگر از آن علمی که پدر تو را بدان مخصوص گردانیده است چیزی را اظهار کنی تو را نیز خواهم کشت، همچنانکه برادرت هابیل را کشتم.

پس هبة الله و فرزندان او آنچه که در نزدشان بود از علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوّت همه را نهان داشتند تا آنکه نوح عليه السلام مبعوث شد و چون در وصیّت آدم نگریستند، وصیّ بودن هبة الله آشکار شد و دریافتند که پدرشان آدم به نوح عليه السلام بشارت داده است، پس از آن به نوح ایمان آورده و از او پیروی کرده و تصدیقش کردند و آدم به هبة الله وصیّت کرده بود که در ابتدای هر سال با این وصیّت تعاهد کنند و آن روز برای ایشان عید باشد، و نبوّت نوح عليه السلام و زمان ظهورش را در نظر داشته باشند، و امر وصیّت هر پیامبری چنین بود تا آنکه خدای تعالی محمّد صلى الله عليه وآله را مبعوث فرمود.

وَ إِنَّما عَرَفُوا نُوحاً بِالْعِلْمِ الَّذي عِنْدَهُمْ وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ ـ الآيَة [1]» وَ كانَ ما بَيْنَ آدَمَ وَ نُوحٍ مِنَ الأَنْبياءِ مُسْتَخْفِينَ وَ مُسْتَعْلِنِينَ، وَ لِذٰلِكَ خَفِيَ ذِكْرُهُمْ فِي الْقُرْآنِ فَلَمْ يُسَمَّوْا كَما سُمِّيَ مَنِ اسْتَعْلَنَ مِنَ الأَنْبياءِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ [2]»، يَعْني مَنْ لَمْ يُسَمِّهِمْ مِنَ الْمُسْتَخْفِينَ كَما سَمَّى الْمُسْتَعْلِنِينَ مِنَ الأَنْبياءِ، فَمَكَثَ نُوحٌ عليه السلام في قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلّا خَمْسِينَ عاماً لَمْ يُشارِكْهُ في نُبُوَّتِهِ أَحَدٌ وَلٰكِنَّهُ قَدِمَ عَلىٰ قَوْمٍ مُكَذِّبِينَ لِلأَنْبياءِ الَّذينَ كانُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ آدَمَ وَ ذٰلِكَ قَوْلُهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ: «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ» [3]، يَعْني مَنْ كانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ آدَمَ إِلىٰ أَنْ يَنْتَهي إِلىٰ قَوْلِهِ: «وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزيزُ الرَّحيمُ».

ثُمَّ إِنَّ نُوحاً لَمّا انْقَضَتْ نُبُوَّتُهُ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيّامُهُ أَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ يا نُوحُ إِنَّهُ قَدِانْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيّامُكَ، فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذي عِنْدَكَ وَ الإِيمانَ وَالاسْمَ ـ

و جز این نیست که نوح را به واسطهٔ علمی شناختند که نزد ایشان بود و این گفتهٔ خدای تعالی است که «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم»...

و مابین آدم و نوح پیامبرانی بودند که برخی نهان و برخی آشکار بودند و از این رو ذکرشان در قرآن کریم مخفی است و نامشان مانند انبیائی که آشکار بودند نیامده است، و این همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «بعضی از رسولان را پیشتر بازگو کردیم و بعضی دیگر از رسولان را بازگو نکردیم» یعنی انبیائی که نهان بودند نامشان را نَبُرد بدانگونه که نام پیامبران آشکار را برده است، و نوح عليه السلام نهصد و پنجاه سال در میان قومش بود و در این مدّت هیچ پیامبر دیگری نبود، ولیکن او بر قومی وارد شد که انبیا را تکذیب می‌کردند همان کسانی که مابین او و آدم بودند و این همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند» یعنی کسانی که بین او و آدم بودند تا آنجا که به این سخن می‌رسد: «و پروردگار تو عزیز و رحیم است».

سپس چون پیامبری نوح منقضی شد و ایّامش به سر آمد، خدای تعالی به او وحی فرمود که ای نوح! پیامبری تو منقضی شد و ایّامت به سر آمد، آن علمی که

۱ ـ هود: ۲۵، المؤمنون: ۲۳. ۲ ـ النساء: ۱۶۴. ۳ ـ الشعراء: ۱۰۵.

الأَكْبَرَ وَ ميراثَ الْعِلْمِ وَ آثارَ النُّبُوَّةِ في الْعَقِبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ سامٍ، فَإِنّي لَنْ أَقْطَعَها مِنْ بُيُوتاتِ الأَنْبياءِ الَّذينَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ آدَمَ، وَ لَنْ أَدَعَ الأَرْضَ إِلّا وَ فيها عالِمٌ يُعْرَفُ بِه ديني، وَ تُعْرَفُ بِه طاعَتي وَ يَكُونُ نَجاةً لِمَنْ يُولَدُ فيما بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ إِلىٰ خُرُوجِ النَّبِيِّ الآخِرِ. وَ لَيْسَ بَعْدَ سامٍ إِلّا هُودٌ. فَكانَ ما بَيْنَ نُوحٍ وَ هُودٍ مِنَ الأَنْبياءِ مُسْتَخْفينَ وَ مُسْتَعْلِنينَ. وَ قالَ نُوحٌ: إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ باعِثٌ نَبِيّاً يُقالُ لَهُ هُودٌ وَ إِنَّهُ يَدْعُو قَوْمَهُ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَيُكَذِّبُونَهُ، وَ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ مُهْلِكُهُم بِالرِّيحِ. فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيُؤْمِنْ بِهِ وَلْيَتَّبِعْهُ، فَإِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ يُنْجيهِ مِنْ عَذابِ الرِّيحِ، وَ أَمَرَ نُوحٌ ابْنَهُ سامَ أَنْ يَتَعاهَدَ هٰذِهِ الوَصِيَّةَ عِنْدَ رَأْسِ كُلِّ سَنَةٍ، وَ يَكُونُ يَومَ عيدٍ لَهُمْ فَيَتَعاهَدُونَ فيهِ بَعْثَ هُودٍ وَ زَمانَهُ الَّذي يَخْرُجُ فيهِ.

فَلَمّا بَعَثَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ هُوداً نَظَرُوا فيما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ الإِيمانِ وَ ميراثِ الْعِلْمِ وَ الاِسْمِ الأَكْبَرِ وَ آثارِ عِلْمِ النُّبُوَّةِ فَوَجَدُوا هُوداً نَبِيّاً، وَ قَدْ بَشَّرَهُمْ بِهِ أَبُوهُمْ نُوحٌ

نزد توست و آن ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوّت را در نسل خود قرار بده، آنها را به سام بسپار که من آن را از بیوتات انبیائی که بین تو و آدم بوده‌اند قطع نکرده‌ام، زمین را بی عالمی که دین و طاعتم به واسطهٔ او شناخته گردد وانگذارم تا وسیلهٔ نجات کسانی باشد که از وفات یک پیامبر تا ظهور پیامبری دیگر متولّد می‌شوند، و پس از سام پیامبری جز هود عليه السلام نبود و بین نوح و هود عليهما السلام نیز انبیائی نهان و آشکار بودند و نوح گفت: خدای تعالی پیامبری را بر انگیزد که به او هود می‌گویند و او قومش را به خدای تعالی می‌خواند، امّا آنها او را تکذیب می‌کنند و خداوند آنها را به واسطهٔ باد نابود می‌سازد، پس هر کدام از شما که او را درک کند باید به او ایمان آورد و از او پیروی کند که خدای تعالی او را از عذاب باد نجات دهد، و نوح به پسرش سام فرمان داد که در ابتدای هر سال با این وصیّت تعاهد کند و آن روز برای ایشان عید باشد و بعثت هود و زمان ظهور او را در نظر داشته باشند.

و چون خدای تعالی هود را برانگیخت، در علم و ایمان و میراث علم و اسم اکبر و آثار علم نبوّتی که نزد آنها بود نگریستند و هود را پیامبر یافتند و پدرشان

فَآمَنُوا بِهِ وَ صَدَّقُوهُ وَ اتَّبَعُوهُ فَنَجَوا مِنْ عَذابِ الرِّيحِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَإِلىٰ عادٍ أَخاهُمْ هُوداً»[۱]، وَ قَوْلُهُ: «كَذَّبَتْ عادٌ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلا تَتَّقُونَ»[۲]، وَ قالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَ وَصّىٰ بِها إِبْراهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ»[۳]، وَ قَوْلُهُ: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنا» لِنَجْعَلَها في أَهْلِ بَيْتِهِ «وَ نُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ»[۴]، لِنَجْعَلَها في أَهْلِ بَيْتِهِ، فَآمَنَ الْعَقِبُ مِنْ ذُرِّيَّةِ الْأَنْبياءِ مَنْ كانَ مِنْ قَبْلِ إِبْراهِيمَ لِإِبْراهِيمَ عليه السلام، وَ كانَ بَيْنَ هُودٍ وَ إِبْراهِيمَ مِنَ الْأَنْبياءِ عَشَرَةُ أَنْبياء وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ ما قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ»[۵]، وَ قَوْلُهُ: «فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَ قالَ إِنِّي مُهاجِرٌ إِلىٰ رَبِّي»[۶] وَ قَوْلُ إِبْراهِيمَ: «إِنِّي ذاهِبٌ إِلىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ»[۷]، وَ قَوْلُهُ جَلَّ وَ عَزَّ: «وَ إِبْراهِيمَ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللهَ وَ اتَّقُوهُ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ»[۸] فَجَرىٰ بَيْنَ كُلِّ نَبِيٍّ وَ نَبِيٍّ عَشَرَةُ آباء، وَ

نوح به او بشارت داده بود، پس به او ایمان آوردند و تصدیقش کردند و از او پیروی نمودند و از عذاب باد نجات یافتند و این همان سخن خدای تعالی است که فرمود: «و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم» و این سخن او: «قوم عاد رسولان را تکذیب کردند آنگاه که برادرشان هود به آنها گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌سازید؟» و فرمود: «ابراهیم و یعقوب فرزندانشان را بدان وصیّت کردند» و فرمود: «و ما به او اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و همه را هدایت نمودیم» تا وصیّت را در اهل بیتش قرار دهیم «و نوح را از پیش هدایت کردیم» تا وصیّت را در اهل بیتش قرار دهد و سلالهٔ نوح که از نسل انبیاء بودند پیش از ابراهیم به او ایمان آوردند، و بین هود و ابراهیم ده پیامبر بودند و آن قول خدای تعالی است که فرمود: «قوم لوط از شما دو نیستند» و فرمود: «لوط به او ایمان آورد و گفت من به جانب پروردگارم مهاجرم»، و سخن ابراهیم که «من به جانب پروردگارم می‌روم و او به زودی مرا هدایت می‌کند» وقول خدای تعالی: «و ابراهیم را هنگامی که به قومش گفت خدا را بپرستید و تقوای او را پیشه سازید که آن برای شما بهتر است» پس بین دو پیامبر ده یا نه و یا هشت پدر بودند که همهٔ

۱- الاعراف: ۶۵. ۲- الشعراء: ۱۲۳ و ۱۲۴. ۳- البقرة: ۱۳۲. ۴- الانعام: ۸۴.
۵- هود: ۸۹. ۶- العنکبوت: ۲۶. ۷- الصافات: ۹۹. ۸- العنکبوت: ۱۶.

تِسْعَةُ آباء، وَ ثَمانِيَةُ آباء كُلُّهُمْ أَنْبِياء. وَ جَرىٰ لِكُلِّ نَبِيٍّ ما جَرىٰ لِنُوحٍ وَ كَما جَرىٰ لِآدَمَ وَ هُودٍ وَ صالِحٍ وَ شُعَيْبٍ وَ إِبْراهِيمَ عليهم السلام حَتَّى انْتَهىٰ إِلىٰ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحاقَ بْنِ إِبْراهِيمَ عليهم السلام، ثُمَّ صارَتْ بَعْدَ يُوسُفَ فِي الْأَسْباطِ إِخْوَتُهُ حَتَّى انْتَهَتْ إِلىٰ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ، وَ كانَ بَيْنَ يُوسُفَ وَ مُوسىٰ عليهما السلام عَشَرَةٌ مِنَ الْأَنْبِياءِ، فَأَرْسَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مُوسىٰ وَ هارُونَ إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ قارُونَ، ثُمَّ أَرْسَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الرُّسُلَ تَتْرىٰ: «كُلَّما جاءَ أُمَّةً رَسُولُها كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنا بَعْضَهُمْ بَعْضاً وَ جَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ»[1]. وَ كانَتْ بَنُو إِسْرائِيلَ تَقْتُلُ فِي الْيَوْمِ نَبِيَّيْنِ ثَلاثَةً وَ أَرْبَعَةً حَتَّىٰ أَنَّهُ كانَ يُقْتَلُ فِي الْيَوْمِ الْواحِدِ سَبْعُونَ نَبِيّاً وَ يَقُومُ سُوقُ بَقْلِهِمْ فِي آخِرِ النَّهارِ، فَلَمّا أُنْزِلَتِ التَّوراةُ عَلىٰ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ عليه السلام تُبَشِّرُ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَكانَ بَيْنَ يُوسُفَ وَ مُوسىٰ عليهما السلام مِنَ الْأَنْبِياءِ عَشَرَةٌ، وَكانَ وَصِيُّ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ يُوشَعَ بْنَ نُونَ وَ هُوَ فَتاهُ الَّذِي قالَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ فِي كِتابِهِ[2].

آنها پيامبر بودند و براى هر پيامبر در امر وصايت همان ماجراى نوح پيش آمد، همچنان كه براى آدم و هود و صالح و شعيب و ابراهيم عليهم السلام پيش آمد تا آنكه به يوسف بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم عليهم السلام منتهى شد و پس از يوسف امر وصايت متحوّل به اسباط گرديد كه همان برادرانش بودند تا آنكه به موسى بن عمران منتهى شد و بين يوسف و موسى عليهما السلام ده تن از انبياء بودند و خداى تعالى موسى و هارون را بر فرعون و هامان و قارون فرستاد و بعد از آن خداى تعالى رسولان را پى در پى ارسال كرد و هرگاه كه رسولى بر امّتى مى آمد او را تكذيب مى كردند، و ما بعضى را به دنبال بعضى ديگر درآورديم و آنها را داستانهايى ساختيم» و بنى اسرائيل روزانه دو يا سه يا چهار پيامبر را مى كشتند و كارشان به جايى رسيد كه در يک روز واحد هفتاد پيامبر را كشتند و بازارشان تا آخر روز باز بود و چون تورات بر موسى بن عمران نازل شد به محمّد صلى الله عليه وآله بشارت داد و بين يوسف و موسى عليهما السلام ده پيامبر بود، و وصىّ موسى بن عمران يوشع بن نون است و او همان جوان منسوب به موسى است كه خداى تعالى در كتابش از او ياد كرده است.

۱- المؤمنون: ۴۴. ۲- الكهف: ۶۰ اذ قال موسى لفتاه لا ابرح حتى ابلغ مجمع البحرين.

فَلَمْ تَزَلِ الْأَنْبِياءُ عليهم السلام تُبَشِّرُ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ ذٰلِكَ قَوْلُهُ: «يَجِدُونَهُ»، يَعْني الْيَهُودَ وَ النَّصارىٰ «مَكْتُوباً» يَعْني صِفَةَ مُحَمَّدٍ وَ اسْمَهُ «عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرٰيةِ وَ الْإِنْجيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهٰيهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ»[1]. وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ يَحْكي عَنْ عيسَى بْنِ مَرْيَمَ: «وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»[2]. فَبَشَّرَ مُوسىٰ وَ عيسىٰ عليهما السلام بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله كَما بَشَّرَتِ الْأَنْبِياءُ بَعْضُهُمْ بَعضاً حَتّىٰ بَلَغَتْ مُحَمَّداً. فَلَمّا قَضىٰ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله نُبُوَّتَهُ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيّامُهُ أَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ يا مُحَمَّدُ قَدْ قُضِيَتْ نُبُوَّتُكَ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيّامُكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذي عِنْدَكَ وَ الإيمانَ وَ الاِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ ميراثَ الْعِلْمِ وَ آثارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ فَإِنّي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَ الإيمانَ وَ الاسْمَ الْأَكْبَرَ وَ ميراثَ الْعِلْمِ وَ آثارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ مِنَ الْعَقِبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ كَما لَمْ أَقْطَعْها مِنْ بُيُوتاتِ الْأَنْبِياءِ الَّذينَ كانُوا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ أَبيكَ آدَمَ، وَ ذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّ اللهَ اصْطَفىٰ آدَمَ وَ

و پیوسته پیامبران عليهم السلام به محمّد صلى الله عليه وآله بشارت می‌دادند، واین همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «می‌یابند او را» یعنی یهود و نصاری، «نوشته شده» یعنی اسم و یا صفت محمّد را «در نزد خود در تورات و انجیل که ایشان را به معروف امر می‌کند و از منکر باز می‌دارد» و همان قول خدای تعالی است که از عیسی بن مریم حکایت می‌کند «و به رسولی بشارت می‌دهد که پس از من می‌آید و نامش احمد است»، پس موسی و عیسی عليهما السلام به محمّد صلى الله عليه وآله بشارت داده‌اند همچنان که بعضی از انبیاء به بعضی دیگر بشارت داده‌اند تا آنکه وصایت به محمّد رسید و چون نبوّت محمّد صلى الله عليه وآله منقضی شد و روزگارش به انجام رسید خدای تعالی به او وحی فرمود که ای محمّد نبوّتت منقضی شد و روزگارت به سر آمد، پس آن علمی که نزد توست و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوّت را نزد عليّ بن أبي طالب قرار بده که من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوّت را از نسل تو قطع نکرده‌ام همچنان که از بیوتات انبیاء گذشته که بین تو و آدم بوده‌اند قطع نکردم و این همان قول خدای تعالی است که فرموده است: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان

۱ - الاعراف: ۱۵۷. ۲ - الصف: ۶.

نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»[۱].

فَإِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لَمْ يَجْعَلِ الْعِلْمَ جَهْلاً، وَ لَمْ يَكِلْ أَمْرَهُ إِلىٰ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ لا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، وَلٰكِنَّهُ أَرْسَلَ رَسُولاً مِنْ مَلائِكَتِهِ إِلىٰ نَبِيِّهِ فَقالَ لَهُ كَذا وَ كَذا. وَ أَمَرَهُ بِما يُحِبُّ وَ نَهاهُ عَمّا يُنْكِرُ، فَقَصَّ عَلَيْهِ ما قَبْلَهُ وَ ما خَلْفَهُ بِعِلْمٍ، فَعَلَّمَ ذٰلِكَ الْعِلْمَ أَنْبِياءَهُ وَ أَصْفِياءَهُ مِنَ الآباءِ وَ الإِخْوانِ بِالذُّرِّيَّةِ الَّتِي بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ، فَذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً»[۲]. فَأَمَّا الْكِتابُ فَالنُّبُوَّةُ، وَ أَمَّا الْحِكْمَةُ فَهُمُ الْحُكَماءُ مِنَ الأَنْبِياءِ وَ الأَصْفِياءِ مِنَ الصَّفْوَةِ. وَ كُلُّ هٰؤُلاءِ مِنَ الذُّرِّيَّةِ الَّتِي بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ الَّذِينَ جَعَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِمُ النُّبُوَّةَ. وَ فِيهِمُ العاقِبَةُ وَ حِفْظُ الْمِيثاقِ حَتّىٰ تَنْقَضِي الدُّنْيا. فَهُمُ الْعُلَماءُ وَ وُلاةُ الأَمْرِ وَ أَهْلُ اسْتِنْباطِ الْعِلْمِ وَ الْهُداةُ.

برگزيد. نسلى كه بعضى از آنها از بعضى ديگرند و خداوند سميع و عليم است».

خداى تعالى علم را جهل قرار نداده است، و كار خود را به فرشتهٔ مقرّب و يا نبىّ مرسل وانگذاشته است، ولى فرشته‌اى از فرشتگان را بر پيامبرش فرو فرستاده و به او چنين و چنان گفته است و به آنچه دوست مى داشته فرمان داده و از آنچه زشت مى شمرده نهى كرده است، و از ماقبل و مابعد او از روى علم حكايت كرده است، و آن علم را به انبيا و اصفيا از پدران و برادران و ذريّه‌اى كه بعضى از آنها از بعضى ديگرند آموخته است و اين همان قول خداى تعالى است كه فرمود: «ما به آل ابراهيم كتاب و حكمت داديم، و به آنها ملك عظيمى ارزانى داشتيم»، امّا كتاب همان نبوّت است، امّا حكمت مربوط به حكماى از انبيا است و كلمهٔ «اصفياء» از صفوت به معنى خالص و برگزيده است و همهٔ اينها از ذريّه‌اى هستند كه بعضى از آنها از بعضى ديگرند، كسانى كه خداى تعالى نبوّت را در ميان ايشان قرار داده و عاقبت و نگهدارى ميثاق در ميان آنهاست تا دنيا منقضى گردد و آنها علما و واليان امر و اهل استنباط علم و هاديانند.

---

۱ - آل عمران: ۳۳ و ۳۴.　۲ - النساء: ۵۴.

فَهٰذا بَيانُ الفَضْلِ في الرُّسُلِ وَ الأَنْبياءِ وَ الحُكَماءِ وَ أَئِمَّةِ الهُدىٰ وَ الخُلَفاءِ الَّذينَ هُمْ وُلاةُ أَمْرِ اللهِ وَ أَهْلُ اسْتِنْباطِ عِلْمِ اللهِ وَ أَهْلُ آثارِ عِلْمِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الذُّرِّيَّةِ الَّتي بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ مِنَ الصَّفْوَةِ بَعْدَ الأَنْبياءِ مِنَ الآلِ وَ الإِخْوانِ وَ الذُّرِّيَّةِ مِنْ بُيوتاتِ الأَنْبياءِ، فَمَنْ عَمِلَ بِعَمَلِهِمْ وَ انْتَهىٰ إِلىٰ أَمْرِهِمْ نَجا بِنَصْرِهِمْ، وَ مَنْ وَضَعَ وِلايَةَ اللهِ وَ أَهْلَ اسْتِنْباطِ عِلْمِ اللهِ في غَيْرِ أَهْلِ الصَّفْوَةِ مِنْ بُيوتاتِ الأَنْبياءِ فَقَدْ خالَفَ أَمْرَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ جَعَلَ الجُهّالَ وُلاةَ أَمْرِ اللهِ وَ المُتَكَلِّفينَ بِغَيْرِ هُدىً، وَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ أَهْلُ اسْتِنْباطِ عِلْمِ اللهِ فَكَذَبُوا عَلَى اللهِ وَ زاغُوا[1] عَنْ وَصِيَّةِ اللهِ وَ طاعَتِهِ، فَلَمْ يَضَعُوا فَضْلَ اللهِ حَيْثُ وَضَعَهُ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ، فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا أَتْباعَهُمْ، فَلا تَكُونُ[2] لَهُمْ يَوْمَ القِيامَةِ حُجَّةٌ إِنَّما الحُجَّةُ في آلِ إِبْراهيمَ لِقَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظيماً».

فَالْحُجَّةُ الأَنْبياءُ وَ أَهْلُ بُيوتاتِ الأَنْبياءِ حَتّىٰ تَقُومَ السّاعَةُ لِأَنَّ كِتابَ اللهِ يَنْطِقُ

این بیان فضل رسولان و پیامبران و حکما و امامان هدایت و خلفائی است که والیان امر و اهل استنباط علم الهی و اهل آثار علم ربوبی هستند از ذریّه‌ای که از یکدیگرند و از اصفیائی که بعد از انبیاء از آل و إخوان و ذریّه از بیوتات انبیا هستند، و هرکس که به عمل آنها عمل کند و دستوراتشان را به کار بندد به یاری ایشان نجات یابد، و هرکس که ولایت الهی و اهل استنباط علم ربوبی را در غیر برگزیدگان از بیوتات انبیا قرار دهد با امر خدای تعالی مخالفت کرده و نادانان و متکلّفین را ـ بی آنکه راه هدایت را بدانند ـ والیان امر الهی قرار داده است، می پندارند که آنها اهل استنباط علم خدایند، بر خدا دروغ بستند و از سفارش و طاعت او منحرف شدند و فضل الهی را در جایگاهی که خدای تعالی معیّن فرموده قرار ندادند، پس گمراه شدند و پیروانشان را نیز گمراه کردند و روز قیامت حجّتی ندارند، زیرا حجّت به گفتهٔ خدای تعالی در آل ابراهیم است که فرموده: «ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملک عظیمی دادیم».

پس حجّت عبارت از انبیاء و اهل بیوتات انبیا تا روز قیامت است، زیرا

---

۱ - الزیغ: المیل عن الحق. و فی بعض النسخ «فقد کذبوا..»

۲ - فی بعض النسخ «و لم تکن».

بِذٰلِكَ، وَ وَصِيَّةُ اللهِ جَرَتْ بِذٰلِكَ فِي الْعَقِبِ مِنَ الْبُيُوتاتِ الَّتِي رَفَعَهَا اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ عَلَى النّاسِ فَقالَ: «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»[1]، وَهِيَ بُيُوتاتُ الأَنْبِياءِ وَ الرُّسُلِ وَ الْحُكَماءِ وَ أَئِمَّةِ الْهُدىٰ، فَهٰذا بَيانُ عُرْوَةِ الإِيمانِ الَّتِي بِها نَجا مَنْ نَجا قَبْلَكُمْ، وَ بِها يَنْجُو مَنِ اتَّبَعَ الأَئِمَّةَ، وَ قَدْ قالَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ فِي كِتابِهِ: «وَ نُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسىٰ وَ هٰرُونَ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَ زَكَرِيّا وَ يَحْيىٰ وَ عِيسىٰ وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصّالِحِينَ * وَ إِسْمٰعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطاً وَ كُلّاً فَضَّلْنا عَلَى الْعالَمِينَ * وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّيّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَيْناهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ * [ذٰلِكَ هُدَى اللهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانُوا يَعْمَلُونَ] * أُولٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِها هٰؤُلاءِ فَقَدْ وَكَّلْنا بِها قَوْماً لَيْسُوا بِها بِكافِرِينَ»[2]، فَإِنَّهُ

کتاب الله چنین می‌گوید و وصیّت الهی بدان جاری است که امامت در نسل بیوتاتی است که خدای تعالی آن را بر مردم رفعت داده است و فرموده: «در بیوتی که خداوند اجازه داده که برتر باشند و نامش در آنها برده شود» و آن بیوتات انبیا و رسولان و حکما و امامان هدایت است. این بیان گوشه و دستاویز ایمان است که هر کس از پیشینیان که نجات یافته است، و هرکس از پیروان ائمّه که نجات یابد به سبب آن است، و خدای تعالی در کتابش فرموده: «و نوح را پیش از این هدایت کردیم و از ذریّهٔ او داود و سلیمان و ایّوب و یوسف و موسی و هارون هستند و این چنین محسنین را پاداش می دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که همهٔ آنها از صالحین هستند و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و همه اینها را بر جهانیان برتری دادیم * و از پدران و ذریّه و برادرانشان آنها را برگزیدیم و به صراط مستقیم هدایتشان کردیم [این هدایت خداست که هر کدام از بندگانش را که بخواهد هدایت می کند و اگر شرک بورزند اعمالشان تباه خواهد شد]. آنها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوّت بدیشان دادیم و اگر اینان بدان کافر شوند قومی را بر آنها گماریم که بدان کافر نباشند» که خدای تعالی به واسطهٔ

۱ - النور: ۳۶.

۲ - الانعام ۸۴ الی ۹۰.

وَكَّلَ بِالْفَضلِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنَ الآباءِ وَ الْإِخْوانِ وَ الذُّرِّيَّةِ وَ هُوَ [مَعْنى] قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتابِهِ: فَإِنْ يَكْفُرْ بِها اُمّتك فَقَدْ وَكَّلْنا أَهْلَ بَيْتِكَ بِالإيمانِ الَّذي أَرْسَلْتُكَ بِهِ فَلا يَكْفُرُونَ بِها أَبَداً. وَ لا اُضيعُ الإيمانَ الَّذي أَرْسَلْتُكَ بِهِ وَ جَعَلْتُ أَهْلَ بَيْتِكَ بَعْدَكَ عَلَماً عَلى اُمَّتِكَ وَ وُلاةً مِنْ بَعْدِكَ وَ أَهْلَ اسْتِنْباطِ عِلْمي الَّذي لَيْسَ فيهِ كِذْبٌ وَلا إِثْمٌ وَلا وِزْرٌ وَلا بَطَرٌ وَلا رِئاءٌ. فَهٰذا تِبْيانُ ما بَيَّنَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَمْرِ هٰذِهِ الاُمَّـةِ بَعْدَ نَبِيِّها صلی الله علیه و آله و سلم. إِنَّ اللهَ تَعالىٰ طَهَّرَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجْرَ المَوَدَّةِ وَ أَجْرىٰ لَهُمُ الوِلايَةَ وَ جَعَلَهُمْ أَوْصِياءَهُ وَ أَحِبّاءَهُ وَ أَئِمَّتَهُ بَعْدَهُ في اُمَّتِهِ. فَاعْتَبِرُوا أَيُّها النّاسُ فيما قُلْتُ وَ تَفَكَّرُوا حَيْثُ وَضَعَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وِلايَتَهُ وَ طاعَتَهُ وَ مَوَدَّتَهُ وَ اسْتِنْباطَ عِلْمِهِ وَ حُجَّتِهِ، فَإِيّاهُ فَتَعَلَّمُوا، وَ بِهِ فَاسْتَمْسِكُوا تَنْجُوا، وَ تَكُونُ لَكُمْ بِهِ حُجَّةٌ يَوْمَ القِيامَةِ وَ الْفَوزُ، فَإِنَّهُمْ صِلَةُ ما بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ رَبِّكُمْ، وَ لا تَصِلُ الوِلايَةُ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ إِلّا بِهِمْ فَمَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ كانَ حَقّاً عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُكْرِمَهُ

فضیلت از اهل بیت او از پدران و برادران و ذریّه، کسانی را گمارده است و معنای قول خدای تعالی در کتابش این است که اگر امّت تو بدان کافر شوند ما اهل بیت تو را بر ایمان بدانچه تو را بدان فرستادیم گمارده‌ایم و هرگز بدان کافر نشوند و ایمانی را که تو را برای آن فرستاده‌ایم تباه نمی سازیم و اهل بیت ترا پس از تو رایتی برای امّت قرار دادم و والیان آنها و اهل استنباط علمم ساختم، علمی که دروغ و گناه و وزر و کبر و ریائی در آن نیست، این توضیح آن چیزی است که خدای تعالی در امر این امّت پس از پیامبرانش بیان فرموده است. خدای تعالی اهل بیت پیامبرش را مطهّر فرموده و اجر مودّت را برای آنها قرار داده و ولایت را بر آنها جاری ساخته و آنها را اوصیا و دوستان و ائمّهٔ پس از خودش در امّتش قرار داده است. ای مردم! از آنچه که گفته شد پند بگیرید و بیندیشید که خدای تعالی ولایت و طاعت و مودّت و استنباط علم و حجّتش را کجا قرار داده است؟ پس او را بشناسید و به او تمسّک جوئید تا نجات یابید و برای شما در روز قیامت به واسطهٔ آن حجّت و رستگاری باشد که آنان رابط بین شما و خدایتان هستند و ولایت خدای تعالی جز به واسطهٔ ایشان حاصل نشود، و کسی که چنین کند بر خدای تعالی فرض است که او را اکرام کند و عذاب ننماید، و کسی

وَ لا يُعَذِّبَهُ، وَ مَنْ يَأْتِ اللهَ بِغَيْرِ ما أَمَرَهُ كانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يُذِلَّهُ وَ يُعَذِّبَهُ.

وَ إِنَّ الأَنْبِياءَ بُعِثُوا خاصَّةً وَ عامَّةً، فَأَمّا نُوحٌ فَإِنَّهُ أُرْسِلَ إِلىٰ مَنْ فِي الأَرْضِ بِنُبُوَّةٍ عامَّةٍ وَ رِسالَةٍ عامَّةٍ، وَ أَمّا هُودٌ فَإِنَّهُ أُرْسِلَ إِلىٰ عادٍ بِنُبُوَّةٍ خاصَّةٍ، وَ أَمّا صالِحٌ فَإِنَّهُ أُرْسِلَ إِلىٰ ثَمُودَ وَ هِيَ قَرْيَةٌ واحِدَةٌ لا تَكْمُلُ أَرْبَعينَ بَيْتاً عَلىٰ ساحِلِ البَحْرِ صَغيرَةٌ، وَ أَمّا شُعَيْبٌ فَإِنَّهُ أُرْسِلَ إِلىٰ مَدْيَنَ وَ هِيَ لا تَكْمُلُ أَرْبَعينَ بَيْتاً، وَ أَمّا إِبْراهيمُ نُبُوَّتُهُ كُوثىٰ رَبّا، أَوَهِيَ قَرْيَةٌ مِنْ قُرَى السَّوادِ فيها بَدا أَوَّلُ أَمْرِهِ، ثُمَّ هاجَرَ مِنْها وَ لَيْسَتْ بِهِجْرَةِ قِتالٍ وَ ذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «إِنّي ذاهِبٌ إِلىٰ رَبّي سَيَهْدينِ»(۱) فَكانَتْ هِجْرَةُ إِبْراهيمَ بِغَيْرِ قِتالٍ.

وَ أَمّا إِسْحاقُ فَكانَتْ نُبُوَّتُهُ بَعْدَ إِبْراهيمَ، وَ أَمّا يَعْقُوبُ فَكانَتْ نُبُوَّتُهُ بِأَرْضِ كَنْعانَ ثُمَّ هَبَطَ إِلىٰ أَرْضِ مِصْرَ فَتُوُفِّيَ بِها، ثُمَّ حُمِلَ بَعْدَ ذٰلِكَ جَسَدُهُ حَتّىٰ دُفِنَ بِأَرْضِ كَنْعانَ؛ وَ الرُّؤْيَا الَّتي رَأىٰ يُوسُفُ الأَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَهُ ساجِدينَ فَكانَتْ نُبُوَّتُهُ

که به غیر دستور او به پیشگاه خداوند درآید سزاوار است که او را خوار ساخته و عذاب نماید.

و بعثت انبیا عمومی و خصوصی است، امّا نوح عليه السلام به همه ساکنان زمین ارسال گردید و دارای نبوّت عامّه بود، ولی هود برای قوم عاد ارسال گردید و دارای نبوّت خاصّه بود، و صالح رسالتش برای قوم ثمود بود و آن قریهٔ کوچکی است که بر ساحل دریا قرار داشت و خانه‌های آن به چهل خانه نمی‌رسید، و شعیب به اهل مدین مبعوث بود و چهل خانه در مدین بیشتر نبود، امّا نبوت ابراهیم در «کُوثیٰ» بود و آن قریه‌ای از قُرای سواد بود و کار او از آنجا آغاز گردید، سپس از آنجا مهاجرت کرد، امّا هجرت او برای کارزار نبود و این همان است که در کلام الهی آمده: «من به سوی پروردگارم می‌روم او مرا هدایت خواهد کرد» و رفتن ابراهیم برای کارزار نبود.

امّا اسحاق نبوّتش پس از ابراهیم بود، و نبوّت یعقوب در سرزمین کنعان واقع گردید، سپس به سرزمین مصر آمد و در آنجا درگذشت، آنگاه جسد او را برداشته و در سرزمین کنعان به خاک سپردند و آن رؤیایی که یوسف دیده بود که یازده ستاره و شمس و قمر برای او سجده می‌کنند، ولی آغاز نبوّت او در مصر

۱ - الصافات: ۹۹.

فِي أَرْضِ مِصْرَ بَدْؤُها، ثُمَّ إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَرْسَلَ الْأَسْباطَ اثْنَي عَشَرَ بَعْدَ يُوسُفَ، ثُمَّ مُوسىٰ وَ هارُونَ إِلىٰ فِرْعَونَ وَ مَلائِهِ إِلىٰ مِصْرَ وَحْدَها، ثُمَّ إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَرْسَلَ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ إِلىٰ بَني إِسْرائيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسىٰ، فَنُبُوَّتُهُ بَدْؤُها فِي الْبَرِّيَّةِ الَّتِي تاهَ فيها بَنُو إِسْرائيلَ، ثُمَّ كانَتْ أَنْبياءُ كَثيرُونَ، مِنْهُمْ مَنْ قَصَّهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَقُصَّهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَرْسَلَ عيسىٰ عليه السلام إِلىٰ بَني إِسْرائيلَ خاصَّةً فَكانَتْ نُبُوَّتُهُ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ كانَ مِنْ بَعْدِهِ الْحَوارِيُّونَ اثْنا عَشَرَ، فَلَمْ يَزَلِ الْإِيمانُ يَسْتَسِرُّ فِي بَقِيَّةِ أَهْلِهِ مُنْذُ رَفَعَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عيسىٰ عليه السلام، وَ أَرْسَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله وسلم إِلَى الْجِنِّ وَ الانسِ عامَّةً وَ كانَ خاتَمَ الْأَنْبياءِ، وَ كانَ مِنْ بَعْدِهِ الاِثْنا عَشَرَ الْأَوْصياءُ، مِنْهُمْ مَنْ أَدْرَكْنا وَ مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَنا، وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ، فَهٰذا أَمْرُ النُّبُوَّةِ وَ الرِّسالَةِ، فَكُلُّ نَبِيٍّ أُرْسِلَ إِلىٰ بَني إِسْرائيلَ خاصٌّ أَوْ عامٌّ لَهُ وَصِيٌّ جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ، وَ كانَ الْأَوْصياءُ الَّذينَ بَعْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم عَلىٰ سُنَّةِ أَوْصياءِ عيسىٰ عليه السلام، وَ كانَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ

بود، سپس خدای تعالی اسباط دوازده‌گانه را پس از یوسف فرستاد، آنگاه موسی و هارون را به نزد فرعون و پیروانش در مصر اعزام کرد و فقط بر آنان مبعوث بود، و بعد از آن یوشع بن نون را پس از موسی بر بنی اسرائیل فرستاد و آغاز نبوّت او در آن بیابانی بود که بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند، سپس پیامبران بسیاری بودند که خدای تعالی بعضی از آنها را برای محمّد صلى الله عليه وآله وسلم بیان فرموده و بعضی دیگر را ذکر نفرموده است. سپس خدای تعالی عیسی عليه السلام را به خصوص بر بنی اسرائیل فرستاد و نبوّت او در بیت المقدس بود و بعد از او دوازده حواری بودند و از آن هنگام که خدای تعالی عیسی عليه السلام را بالا برد، ایمان در میان بقیهٔ خاندان او پنهان بود، و خدای تعالی محمّد صلى الله عليه وآله وسلم را بر عامّهٔ خلایق از جنّ و انس مبعوث فرمود و او خاتم الانبیا بود و پس از او اوصیائش دوازده تن بودند که بعضی از آنها را ما ادراک کرده‌ایم و بعضی پیش از ما بوده‌اند و بعضی هم باقی مانده‌اند. این امرِ نبوّت و رسالت است، هر پیامبری که بر بنی اسرائیل فرستاده شد، خاصّ باشد یا عامّ، برای او وصیّ بوده و سنّت بر این جاری بوده است و اوصیای پس از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم بر سنّت اوصیای عیسی عليه السلام بوده‌اند

صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ عَلىٰ سُنَّةِ المَسيحِ عليه السلام ، فَهٰذا تِبْيانُ السُّنَّةِ وَ أَمْثالُ الأَوْصِياءِ بَعْدَ الأَنْبِياءِ عليهم السلام .»

۳ ـ حَدَّثَنا أَبي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا : حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ ، عَنْ أَبِي الحَسَنِ الأَوَّلِ ـ يَعْني مُوسَى بْنَ ـ جَعْفَرٍ عليهما السلام ـ قالَ : «ما تَرَكَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الأَرْضَ بِغَيْرِ إِمامٍ قَطُّ مُنْذُ قُبِضَ آدَمُ عليه السلام يَهْتَدي بِهِ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ هُوَ الحُجَّةُ عَلَى العِبادِ ، فَمَنْ تَرَكَهُ ضَلَّ [۱] وَ مَنْ لَزِمَهُ نَجا ، حَقّاً عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ» .

۴ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطّارُ ـ رضي الله عنه ـ قالَ : حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ قالَ : حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضّالٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعيدٍ المَدائِنِيِّ ، عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ ـ صَدَقَةَ ، عَنْ عَمّارِ بْنِ مُوسَى السّاباطِيِّ ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : سَمِعْتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ : «لَمْ تَخْلُ الأَرْضُ مُنْذُ كانَتْ مِنْ حُجَّةٍ عالِمٍ يُحْيِي فيها ما يُميتونَ مِنَ الحَقِّ ، ثُمَّ تَلىٰ هٰذِهِ الآيَةَ : «يُريدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الكافِرُونَ» [۲]» .

و اميرالمؤمنين عليه السلام بر سنّت مسيح عليه السلام بوده است و اين بيان سنّت و نمونه های اوصيا پس از انبيا است.

۳ ـ صفوان بن يحيى از امام كاظم عليه السلام روايت كند كه فرمود: از آنگاه كه آدم عليه السلام درگذشت تا كنون خداوند زمين را خالى از حجّت نگذاشته است او مردم را به خداى تعالى هدايت مى‌كند و حجّت بر بندگان است ، كسى كه او را ترک كند گمراه است و كسى كه ملازم او باشد نجات يابد و اين بر خداى تعالى حقّ است.

٤ ـ عمّار بن موسى ساباطىّ گويد از امام صادق عليه السلام شنيدم كه مى فرمود: از آنگاه كه زمين بوده خالى از حجّت نبوده است تا آنچه را از حقّ مردم نابود مى‌كنند او زنده سازد، سپس اين آيه را تلاوت فرمود: «مى خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند و خداوند نور خود را كامل مى سازد گرچه مشركان را ناخوش آيد».

---

۱ - في بعض النسخ «هلك».
۲ - الصّف : ۸.

۵ - حَدَّثَنا أَبي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ - رَضيَ اللهُ عَنْهُما - قالا : حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ ، عَنِ الهَيْثَمِ بْنِ أَبي مَسْرُوقٍ النَّهْديِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ البَرْقيِّ ، عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمّادٍ ، عَنْ أَبانَ بْنِ تَغْلِبَ قالَ : قالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : «الحُجَّةُ قَبْلَ الخَلْقِ وَ مَعَ الخَلْقِ وَ بَعْدَ الخَلْقِ» .

۶ - حَدَّثَنا أَبي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ - رَضيَ اللهُ عَنْهُما - قالا : حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَريُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ ، عَنْ عَليِّ بْنِ أَسْباطٍ ، عَنْ سُلَيْمٍ مَولى طِرْبالٍ ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ قالَ : سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ الأَرْضَ لَمْ تَخْلُ إِلّا وَ فيها عالِمٌ كَيْما إِنْ زادَ المُسْلِمُونَ شَيْئاً رَدَّهُمْ إِلَى الحَقِّ وَ إِنْ نَقَصُوا شَيْئاً تَمَّمَهُ لَهُمْ» .

۷ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ - رحمه الله - قالَ : حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَريُّ قالَ : حَدَّثَنا هارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبي الحَسَنِ اللَّيْثيِّ قالَ : حَدَّثَني جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ آبائِهِ عليهم السلام : «إِنَّ النَّبيَّ صلى الله عليه وآله وسلم قالَ : إِنَّ في كُلِّ خَلَفٍ مِنْ أُمَّتي عَدْلاً مِنْ أَهْلِ بَيْتي يَنْفي عَنْ هٰذَا الدّينِ تَحْريفَ الغالِينَ وَ انْتِحالَ المُبْطِلينَ وَ تَأْويلَ الجاهِلينَ ، وَ إِنَّ أَئِمَّتَكُمْ قادَتُكُمْ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، فَانْظُرُوا بِمَنْ تَقْتَدُونَ في دينِكُمْ وَ صَلاتِكُمْ» .

۸ - حَدَّثَنا أَبي - رحمه الله - قالَ : حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَريُّ قالَ : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحُسَيْنِ بْنِ أَبي الخَطّابِ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الحَجّالِ ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ ، عَنْ أَبي بَصيرٍ ،

---

۵ - ابان بن تَغلِب گويد امام صادق عليه السلام فرمود: حجّت الهی قبل از خلق و همراه خلق و پس از خلق وجود دارد.

۶ - اسحاق بن عمّار گويد از امام صادق عليه السلام شنيدم که می فرمود: زمين از عالِم خالی نمی ماند تا اگر مسلمانان چيزی بيفزايند آنها را به حقّ برگرداند و اگر چيزی بکاهند برايشان تکميل کند.

۷ - امام صادق عليه السلام از پدرانش عليهم السلام روايت کند که پيامبراکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: در هر نسلی از امّت من عادلی از اهل بيت من وجود دارد که از اين دين تحريف غلوّ کنندگان و نسبت ناروای باطلان و تأويل نادانان را نفی نمايد، و ائمّهٔ شما رهبران شما به خدای تعالی هستند بنگريد که در دين و نمازتان از چه کسی پيروی می کنيد؟

۸ - ابوبصير از امام باقر عليه السلام در تفسير اين قول خدای تعالی «يا أيّها الّذينَ

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ»، قالَ: «الأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فاطِمَةَ عليهما السلام إِلىٰ أَنْ تَقُومَ السّاعَةُ».

۹ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحاقَ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ مَوْلانا أَبي مُحَمَّدٍ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ العَسْكَرِيِّ عليهما السلام فَقالَ: «يا أَحْمَدُ ما كانَ حالُكُمْ فيما كانَ فيهِ النّاسُ مِنَ الشَّكِّ وَ الارْتِيابِ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يا سَيِّدي لَمّا وَرَدَ الْكِتابُ لَمْ يَبْقَ مِنّا رَجُلٌ وَ لَا امْرَأَةٌ وَ لا غُلامٌ بَلَغَ الفَهْمَ إِلّا قالَ بِالْحَقِّ، فَقالَ: أَحْمَدُ اللهَ عَلىٰ ذٰلِكَ يا أَحْمَدُ أَما عَلِمْتُمْ أَنَّ الأَرْض لا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ وَ أَنَا ذٰلِكَ الحُجَّةُ ـ أَوْ قالَ: أَنَا الحُجَّةُ ـ».

۱۰ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحاقَ قالَ: خَرَجَ عَنْ أَبي مُحَمَّدٍ عليه السلام إِلىٰ بَعْضِ رِجالِهِ في عَرْضِ كَلامٍ لَهُ: «ما مُنِيَ أَحَدٌ مِنْ آبائي عليهم السلام بِما مُنيتُ بِهِ مِنْ شَكِّ هٰذِهِ العِصابَةِ فِيَّ، فَإِنْ كانَ هٰذَا الأَمْرُ أَمْراً اعْتَقَدْتُمُوهُ وَ دِنْتُمْ بِهِ إِلىٰ وَقْتٍ ثُمَّ يَنْقَطِعُ فَلِلشَّكِّ مَوْضِعٌ، وَإِنْ كانَ مُتَّصِلاً ما اتَّصَلَتْ

آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ» روايت كرده است كه فرمود: اولى الامر امامان از فرزندان على و فاطمه عليهما السلام هستند تا آنكه قيامت برپا شود.

۹ ـ احمد بن اسحاق گويد: بر مولاى خود امام عسكريّ عليه السلام وارد شدم فرمود: اى احمد! در آن شكّ و ترديدى كه گريبانگير مردم شده بود حال شما چه بود؟ گفتم: اى آقاى من! چون آن نامه رسيد همهٔ ما از مرد و زن حتّى بچه اى كه به فهم رسيده بود به حقّ عقيده‌مند گرديدند، فرمود: خدا را بر آن سپاس مى‌گويم، اى احمد! آيا نمى‌دانيد كه زمين خالى از حجّت نباشد و من آن حجّتم ـ يا فرمود: من حجّتم ـ.

۱۰ ـ احمد بن اسحاق گويد: از امام عسكريّ عليه السلام نامه اى به يكى از رجالش صادر شد و در ضمن آن آمده بود: هيچ يک از پدرانم مانند من مورد شكّ و ترديد اين گروه واقع نشده است، اگر اين امر امامت امرى موقّت بود و شما بدان معتقد و متديّن شده بوديد، شكّ محلّى داشت، امّا اگر آن متّصل باشد مادامى كه

أُمورُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، فَما مَعْنیٰ هٰذا الشَّكُّ ؟!.».

۱۱ ـ حَدَّثَنا أَبي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا : حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَميعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ أَبي الخَطّابِ، عَنْ عَليِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الأَشْعَثِ قالَ : سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : «أَتَرَوْنَ الأَمْرَ إِلَيْنا نَضَعُهُ حَيْثُ نَشاءُ ؟! كَلّا وَ اللهِ إِنَّهُ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم إِلیٰ رَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتّیٰ يَنْتَهي إِلیٰ صاحِبِه».

۱۲ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الوَليدِ ـ رحمه الله ـ قالَ : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَريُّ جَميعاً، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ مَهْزِيارَ عَنْ عَليِّ بْنِ حَديدٍ، عَنْ عَليِّ بْنِ النُّعْمانِ ؛ وَ الحَسَنِ بْنِ عَليٍّ الوَشّاءِ جَميعاً، عَنِ الحَسَنِ بْنِ أَبي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ، عَنْ أَبيهِ «قالَ : سَمِعْتُ أَباجَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ يَقُولُ : لَنْ تَخْلُوَ الأَرْضُ إِلّا وَ فيها رَجُلٌ مِنّا يَعْرِفُ الحَقَّ فَإِذا زادَ النّاسُ فيهِ قالَ : قَدْ زادُوا، وَ إِذا نَقَصُوا مِنْهُ قالَ : قَدْ نَقَصُوا، وَ إِذا جاؤوا بِهِ صَدَّقَهُمْ، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ لَمْ يُعْرَفِ الحَقُّ مِنَ الباطِلِ».

قالَ عَبْدُالحَميدِ بْنُ عَوّاضٍ الطّائيُّ : بِاللهِ الَّذي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ لَقَدْ سَمِعْتُ هٰذَا الحَديثَ

امور خدای تعالی متّصل است، پس معنای شکّ در آن چیست؟

۱۱ ـ عمرو بن اشعث گوید که از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: آیا می پندارید کار به دست ما است و آن را هر کجا که بخواهیم می نهیم؟ چنین نیست، به خدا سوگند که امر امامت عهدی از جانب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم است به شخصی و بعد از او به شخصی دیگر تا آنکه به صاحبش برسد.

۱۲ ـ ابوحمزهٔ ثمالی از پدرش روایت کند که گفت: از امام باقر عليه السلام شنیدم که می فرمود: زمین از وجود مردی از ما که حقّ را بشناسد خالی نمی ماند و اگر مردم چیزی بر آن بیفزایند، گوید: افزودند و اگر چیزی از آن بکاهند، گوید: کاستند، و اگر حقّ را بیاورند تصدیقشان کند، و اگر چنین نباشد حقّ از باطل شناخته نگردد.

عبدالحمید بن عوّاض طائیّ گوید: به خدایی که معبودی جز او نیست من این

مِنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام، بِاللّٰهِ الَّذي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ لَسَمِعْتُهُ مِنْهُ.

۱۳ ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ؛ وَ عَبْدُاللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ قالا: حَدَّثَنا إِبْراهِيمُ بْنُ مَهْزِيارَ، عَنْ أَخيهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ؛ وَ فَضالَةَ بْنِ أَيُّوبٍ، عَنْ أَبانَ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ: «إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام عالِمُ هٰذِهِ الأُمَّةِ، وَ الْعِلْمُ يَتَوارَثُ وَ لَيْسَ يَهْلِكُ مِنّا أَحَدٌ إِلّا تَرَكَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ ماشاءَاللّٰهُ».

۱۴ ـ وَ بِهٰذَا الإِسْنادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ رِبْعِيٍّ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسارٍ قالَ: سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللّٰهِ وَ أَباجَعْفَرٍ عليهما السلام يَقُولانِ: «إِنَّ الْعِلْمَ الَّذي أُهْبِطَ مَعَ آدَمَ لَمْ يُرْفَعْ، وَ العِلْمُ يَتَوارَثُ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ وَ آثارِ الرُّسُلِ وَ الأَنْبياءِ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ هٰذَا الْبَيْتِ فَهُوَ باطِلٌ، وَ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام عالِمُ هٰذِهِ الأُمَّةِ، وَ إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ مِنّا عالِمٌ إِلّا خَلَّفَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ ماشاءَ اللّٰهُ».

۱۵ ـ وَ بِهٰذَا الإِسْنادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ فَضالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ أَبانَ بْنِ عُثْمانَ، عَنِ الحارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قالَ: سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ الأَرْضَ لا تُتْرَكُ إِلّا بِعالِمٍ

حديث را از امام باقر عليه السلام شنيدم، به خدايى كه جز او معبودى نيست اين حديث را از او شنيدم.

۱۳ ـ محمّد بن مسلم از امام باقر عليه السلام روايت كند كه فرمود: علىّ عليه السلام عالم اين امّت است و علم به ارث مى رسد و هيچكس از ما هلاک نشود جز آنكه در اهل ـ بيتش كسى را باقى گذارد كه مانند علم خودش را بداند يا آنچه كه خدا بخواهد.

۱٤ ـ فضيل بن يسار گويد: از امام صادق و امام باقر عليهما السلام شنيدم كه مى فرمودند: علمى كه با آدم فرود آمد بالا نرفت و علم به ارث مى رسد، و هر علم و آثار رسولان و انبيا كه از اين خاندان نباشد باطل است، و علىّ عليه السلام عالم اين امّت است و از ما عالمى وفات نكرد مگر آنكه كسى را كه مانند علم خود او را دارد جانشين خود ساخت يا آنچه را كه خدا بخواهد.

۱۵ ـ حارث بن مُغيره گويد: از امام صادق عليه السلام شنيدم كه مى فرمود: زمين رها نشود جز آنكه در آن عالمى باشد كه حلال و حرام و نيازمندى مردم را

يَعْلَمُ الحَلالَ وَ الحَرامَ وَ مايَحْتاجُ النّاسُ إِلَيْهِ، وَ لا يَحْتاجُ إِلَى النّاسِ. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ عِلْمُ ماذا؟ قالَ: وِراثَةٌ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَ عَلِيٍّ عليه السلام».

۱۶ ـ وَ بِهٰذَا الإِسْنادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ فَضالَةَ، عَنْ أَبانَ بْنِ عُثْمانَ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ زِيادٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام: هَلْ تَكُونُ الأَرْضُ إِلّا وَ فِيها إِمامٌ؟ قالَ: «لا تَكُونُ إِلّا وَ فِيها إِمامٌ عالِمٌ بِحَلالِهِمْ وَ حَرامِهِمْ وَ ما يَحْتاجُونَ إِلَيْهِ».

۱۷ ـ وَ بِهٰذَا الإِسْنادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ فَضالَةَ، عَنْ أَبانَ بْنِ عُثْمانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ أَبِي العَلاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: تَكُونُ الأَرْضُ بِغَيْرِ إِمامٍ؟ قالَ: لا. قُلْتُ: أَفَيَكُونُ إِمامانِ فِي وَقْتٍ واحِدٍ؟ قالَ: لا إِلّا وَ أَحَدُهُما صامِتٌ. قُلْتُ: فَالإِمامُ يَعْرِفُ الإِمامَ الَّذِي مِنْ بَعْدِهِ؟ قالَ: نَعَمْ. قالَ: قُلْتُ: القائِمُ إِمامٌ؟ قالَ: نَعَمْ إِمامٌ بْنُ إِمامٍ قَدْ أُوْتُمَّ بِهِ قَبْلَ ذٰلِكَ.

۱۸ ـ حَدَّثَنا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً قالا: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنِ الحارِثِ بْنِ المُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَمْ يَتْرُكِ ـ

بداند، و او نیازمند مردم نیست. گفتم: فدای شما علم چه چیزی را؟ فرمود: وراثتی از رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم و علیّ عليه السلام است.

۱٦ ـ حسن بن زیاد گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: آیا زمین بی آنکه در آن امامی باشد می ماند؟ فرمود: زمین باقی نخواهد بود جز آنکه در آن امامی است که عالم به حلال و حرامشان است و نیازمندیهای آنها را می داند.

۱۷ ـ حسن بن ابی العَلاء گوید به امام صادق عليه السلام گفتم: آیا زمین بدون امام خواهد بود؟ فرمود: خیر، گفتم: آیا ممکن است در زمانی واحد دو امام باشند؟ فرمود: خیر مگر آنکه یکی از آنها خاموش باشد، گفتم: آیا امام، امام پس از خود را می شناسد؟ فرمود: آری، گوید گفتم: آیا قائم امام است؟ فرمود: آری او امام است و فرزند امام است و قبل از ظهور به او اقتدا شده است.

۱۸ ـ حارث بن مُغیرَه گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: خدای تعالی زمین را بدون امامی که مردم بدو نیازمندند رها نسازد و او در علم حلال و

اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ الأَرْضَ بِغَيْرِ عالِمٍ يَحْتاجُ النّاسُ إِلَيْهِ، وَ لا يَحْتاجُ إِلَيْهِمْ بِعِلْمِ الحَلالِ وَ الْحَرامِ. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ بِماذا يَعْلَمُ؟ قالَ: بِوِراثَةٍ مِنْ رَسُولِ اللهِ، وَ مِنْ عَليِّ بْنِ أَبي طالِبٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِما».

۱۹ ـ وَ بِهذَا الإِسْنادِ، عَنِ الحارِثِ بْنِ المُغِيْرَةِ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَمْ يُرْفَعْ، وَ ماماتَ مِنّا عالِمٌ إِلّا وَرَّثَ عِلْمَهُ [مَنْ بَعْدَهُ]، إِنَّ الأَرْضَ لا تَبْقىٰ بِغَيْرِ عالِمٍ».

۲۰ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنِ العَبّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَليِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ سَعيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعيلَ القُرَشيِّ ـ عَمَّنْ حَدَّثَهُ ـ عَنْ إِسْماعيلَ بْنِ أَبي رافِعٍ، عَنْ أَبيهِ أَبي رافِعٍ، قالَ: «قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ جَبْرَئيلَ عليه السلام نَزَلَ عَلَيَّ بِكِتابٍ فيهِ خَبَرُ المُلُوكِ ـ مُلُوكِ الأَرْضِ ـ قَبْلي وَ خَبَرُ مَنْ بُعِثَ قَبْلي مِنَ الأَنْبياءِ وَ الرُّسُلِ ـ وَ هُوَ حَديثٌ طَويلٌ أَخَذْنا مِنْهُ مَوضِعَ الحاجَةِ إِلَيْهِ ـ قالَ: لَمّا مَلَكَ أَشَجُ بْنُ أَشْجانَ وَ كانَ يُسَمّىٰ الْكَيِّسَ، وَ [كانَ قَدْ] مَلَكَ مِائَتَيْنِ وَ سِتّاً وَ سِتّينَ سَنَةً، فَفي سَنَةِ إِحْدىٰ وَ خَمْسينَ مِنْ مُلْكِهِ بَعَثَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عيسَى بْنَ مَرْيَمَ عليه السلام وَ اسْتَودَعَهُ النُّورَ وَ الْعِلْمَ وَ

حرام نيازمند آنها نباشد، گفتم: فداى شما شوم! علم او از كجاست؟ فرمود: به وراثتى از جانب رسول خدا و علىّ بن ابى طالب صلَوات الله عليهما.

۱۹ ـ حارث بن مُغيَره گويد: از امام صادق عليه السلام شنيدم كه مى فرمود: علمى كه با آدم عليه السلام فرود آمد بالا نرفت، و از ما عالِمى وفات نكرد جز آنكه علمش را به كسى كه پس از اوست به ارث نهاد، زمين بدون امام باقى نماند.

۲۰ ـ ابورافع گويد رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: جبرئيل براى من كتابى آورد كه در آن اخبار پادشاهان و پيامبران و رسولان پيش از من بود ـ و آن حديثى طولانى است و ما آنجا را كه مورد نياز است از آن نقل مى‌كنيم ـ فرمود: چون اشك پسر اشكان كه نامش كيّس بود به پادشاهى رسيد و دويست و شصت و شش سال پادشاهى كرد، در سال پنجاه و يكم از سلطنتش خداى تعالى عيسى ابن مريم رامبعوث فرمود و نور و علم و حكمت و جميع علوم انبياء پيشين را بدو

الحِكْمَةَ وَ جَميعَ عُلُومِ الأَنْبياءِ قَبْلَهُ وَ زادَهُ الإِنْجيلَ وَ بَعَثَهُ إِلىٰ بَيْتِ المَقْدِسِ إِلىٰ بَني‌إِسْرائيلَ يَدْعُوهُمْ إِلىٰ كِتابِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ إِلَى الإِيمانِ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ. فَأَبىٰ أَكْثَرُهُمْ إِلّا طُغْياناً وَ كُفْراً، فَلَمّا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ دَعا رَبَّهُ وَ عَزَمَ عَلَيْهِ فَمَسَخَ مِنْهُمْ شَياطينَ لِيُرِيَهُمْ آيَةً فَيَعْتَبِرُوا، فَلَمْ يَزِدْهُمْ ذٰلِكَ إِلّا طُغْياناً وَ كُفْراً. فَأَتىٰ بَيْتَ المَقْدِسِ فَمَكَثَ يَدْعُوهُمْ وَ يُرَغِّبُهُمْ فيما عِنْدَاللهِ ثَلاثاً وَ ثَلاثينَ سَنَةً حَتّىٰ طَلَبَتْهُ اليَهُودُ وَ ادَّعَتْ أَنَّها عَذَّبَتْهُ وَ دَفَنَتْهُ فِي الأَرْضِ حَيّاً. وَ ادَّعىٰ بَعْضُهُمْ أَنَّهُمْ قَتَلُوهُ وَ صَلَبُوهُ. وَ ما كانَ اللهُ لِيَجْعَلَ لَهُمْ سُلْطاناً عَلَيْهِ وَ إِنَّما شُبِّهَ لَهُمْ. وَ ما قَدَرُوا عَلىٰ عَذابِهِ وَ دَفْنِهِ وَ لا عَلىٰ قَتْلِهِ وَ صَلْبِهِ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «إِنّي مُتَوَفّيكَ وَ رافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذينَ كَفَرُوا»[1] فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلىٰ قَتْلِهِ وَ صَلْبِهِ لِأَنَّهُمْ لَوْ قَدَرُوا عَلىٰ ذٰلِكَ كانَ تَكْذيباً لِقَوْلِهِ تَعالىٰ وَلٰكِنْ «رَفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ»[2] بَعْدَ أَنْ

داد و انجیل را بدان افزود و او را در بیت المقدس و بر بنی اسرائیل پیامبر ساخت و آنها را به کتاب و حکمتش و ایمان به خداوند و رسولش فراخواند، بیشتر آنان سرکشی و کفر را پیشه ساختند و چون به او ایمان نیاوردند، پروردگارش را خواند و او را سوگند داد و بعضی از آنها را مانند شیاطین مسخ کرد تا آنکه نشانه‌ای به آنها ارائه کرده باشد و آنها عبرت گیرند، امّا آن نیز جز به طغیان و کفر آنها نیفزود، پس از آن به بیت المقدس آمد و آنجا توقّف کرد و آنها را به مدّت سی و سه سال دعوت کرد و به آنچه نزد خداوند است ترغیب فرمود تا آنکه یهود به تعقیب او بر آمدند و مدّعی شدند که او را شکنجه کرده و زنده در زیر خاک دفن کردند و بعضی دیگر ادّعا کردند که او را کشته و به صلیب کشیدند، امّا خداوند آنها را بر او مسلّط نکرد و امر بر آنها مشتبه گردید، آنها نتوانستند او را عذاب کرده و دفن نمایند، همچنین نتوانستند او را کشته و به صلیب کشند، زیرا خدای تعالی فرموده است: «من تو را گرفته و به سوی خود بالا می‌برم و از کافران پاک می‌سازم» و نتوانستند او را بکشند و به صلیب کشند، زیرا اگر توانسته بودند چنین کنند، قول خدای تعالی دروغ بود، امّا خداوند پس از آنکه او را گرفت، به سوی خود بالا برد و چون خواست او را بالا بَرَد بدو وحی کرد

۱ ـ آل عمران: ۵۵. ۲ ـ النساء: ۱۵۷.

تَوَفّاهُ عليه السلام فَلَمّا أرادَ أنْ يَرْفَعَهُ أوْحىٰ إلَيْهِ أنْ يَسْتَودِعَ نُورَ اللهِ وَ حِكْمَتَهُ وَ عِلْمَ كِتابِهِ شَمْعُونَ بْنَ حَمُّونَ الصَّفا خَليفَتَهُ عَلَى المُؤْمِنينَ. فَفَعَلَ ذٰلِكَ.

فَلَمْ يَزَلْ شَمْعُونُ في قَوْمِهِ يَقُومُ بِأمْرِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ يَحْتَذي بِجَميعِ مَقالِ عيسىٰ عليه السلام في قَوْمِهِ مِنْ بَني إسْرائيلَ وَ يُجاهِدُ الكُفّارَ. فَمَنْ أطاعَهُ وَ آمَنَ بِهِ وَ بِماجاءَ بِهِ كانَ مُؤمِناً وَ مَنْ جَحَدَهُ وَ عَصاهُ كانَ كافِراً، حَتّىٰ اسْتَخْلَصَ رَبُّنا تَبارَكَ وَتَعالىٰ وَ بَعَثَ في عِبادِهِ نَبِيّاً مِنَ الصّالِحينَ وَهُوَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيّا، ثُمَّ قُبِضَ شَمْعُونُ وَمَلَكَ عِنْدَ ذٰلِكَ أرْدَشيرُ بْنُ بابَكانَ أرْبَعَ عَشَرَةَ سَنَةً وَ عَشَرَةَ أشْهُرٍ. وَ في ثَماني سِنينَ مِنْ مُلْكِهِ قَتَلَتِ اليَهُودُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيّا عليهما السلام، فَلَمّا أرادَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أنْ يَقْبِضَهُ أوْحىٰ إلَيْهِ أنْ يَجْعَلَ الْوَصِيَّةَ في وُلْدِ شَمْعُونَ وَ يَأْمُرَ الحَوارِيّينَ وَ أصْحابَ عيسىٰ بِالْقِيامِ مَعَهُ، فَفَعَلَ ذٰلِكَ.

وَ عِنْدَها مَلَكَ سابُورُ بْنُ أرْدَشيرَ ثَلاثينَ سَنَةً حَتّىٰ قَتَلَهُ اللهُ، وَ عِلْمُ اللهِ وَ نُورُهُ وَ تَفْصيلُ حِكْمَتِهِ في ذُرِّيَّةِ يَعْقُوبَ بْنِ شَمْعُونَ وَ مَعَهُ الحَوارِيُّونَ مِنْ أصْحابِ عيسىٰ عليه السلام وَ

كه نور و حكمت و علم كتاب خدا را به شمعون بن حَمون الصفا كه جانشين او بر مؤمنان بود بسپارد و او نيز چنين كرد.

امّا شمعون نيز پيوسته در ميان قوم خود او امر خداى تعالى را اجرا مى‌كرد و از گفته هاى عيسى عليه السلام در ميان بنى‌اسرائيل پيروى كرده و با كفّار مجاهده مى‌نمود و هر كس كه از او اطاعت كرده و آنچه را كه او آورده بود باور داشت مؤمن بود، و هركس كه او را انكار كرده و نافرمانى مى‌نمود كافر بود تا آنكه خداى تعالى او را رهائى بخشيد و پيامبرى از صالحين را در ميان بندگانش مبعوث فرمود كه نامش يحيى بن زكريا بود و در اين هنگام از پادشاهي اردشير بابكان چهارده سال و ده ماه گذشته بود و در سال هشتم سلطنت او يهوديان يحيى ابن‌زكريا را كشتند و چون خداى تعالى خواست او را قبض روح كند بدو وحى فرمود كه وصيّت را در ميان فرزندان شمعون قرار دهد و حواريّون و اصحاب عيسى عليه السلام را فرمان داد كه با او قيام كنند و آنان نيز چنين كردند.

در اين اوقات شاپور فرزند اردشير به مدّت سى سال سلطنت كرد تا آنكه خداى تعالى او را كُشت و علم و نور خدا و تفصيل حكمتش در يعقوب فرزند

عِنْدَ ذٰلِكَ مَلَكَ بُخْتُنَصَّرُ مِائَةَ سَنَةٍ وَ سَبْعاً وَ ثَمانِينَ سَنَةً، وَ قَتَلَ مِنَ الْيَهُودِ سَبْعِينَ أَلْفَ مُقاتِلٍ عَلىٰ دَمِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيّا، وَ خَرَّبَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَ تَفَرَّقَتِ الْيَهُودُ فِي الْبُلْدانِ، وَ فِي سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مِنْ مُلْكِهِ بَعَثَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الْعُزَيْرَ نَبِيّاً إِلىٰ أَهْلِ الْقُرَى الَّتِي أَماتَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَهْلَها ثُمَّ بَعَثَهُمْ لَهُ، وَ كانُوا مِنْ قُرىً شَتّىٰ فَهَرَبُوا فَرَقاً مِنَ الْمَوْتِ فَنَزَلُوا فِي جِوارِ عُزَيْرٍ، وَ كانُوا مُؤْمِنِينَ وَ كانَ عُزَيْرٌ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِمْ وَ يَسْمَعُ كَلامَهُمْ وَ إِيمانَهُمْ وَ أَحَبَّهُمْ عَلىٰ ذٰلِكَ وَ واخاهُمْ عَلَيْهِ، فَغابَ عَنْهُمْ يَوماً واحِداً، ثُمَّ أَتاهُمْ فَوَجَدَهُمْ صَرْعىٰ مَوْتىٰ، فَحَزِنَ عَلَيْهِمْ وَ قالَ: «أَنّىٰ يُحْيِي هٰذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِها»[1]، تَعَجُّباً مِنْهُ حَيْثُ أَصابَهُمْ وَ قَدْ ماتُوا أَجْمَعِينَ فِي يَوْمٍ واحِدٍ، فَأَماتَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ ذٰلِكَ مِائَةَ عامٍ فَلَبِثَ فِيهِمْ مِائَةَ سَنَةٍ ثُمَّ بَعَثَهُ اللهُ وَ إِيّاهُمْ وَ كانُوا مِائَةَ أَلْفِ مُقاتِلٍ، ثُمَّ قَتَلَهُمُ اللهُ أَجْمَعِينَ، لَمْ يُفْلِتْ مِنْهُمْ أَحَدٌ عَلىٰ يَدَي بُخْتُنَصَّرَ.

شمعون بود و حواريّون عيسى عليه السلام همراه او بودند و در اين هنگام بخت نصّر يكصد و هشتاد و هفت سال پادشاهى كرد و هفتاد هزار سرباز يهودى را به خونخواهى يحيى بن زكريا كشت و بيت المقدس را خراب كرد و يهوديان در شهرها پراكنده شدند و در سال چهل و هفتم سلطنتش خداى تعالى عُزَير را به پيامبرى برانگيخت تا بر همان قريه هائى كه اهل آنرا إماته فرمود و سپس إحيا كرد، پيامبرى كند و آنها از قريه هاى پراكنده‌اى بودند و از مرگ ترسيدند و فرار كردند و در كنار عُزَير فرود آمدند و مؤمن بودند، عُزَير هم به نزد ايشان آمد و شد مى‌كرد و كلام و ايمانشان را مى شنيد و به واسطۀ آن دوستشان مى داشت و با آنها برادرى مى كرد، يک روز از ميان آنها غايب شد و چون برگشت ديد كه همه افتاده و مرده‌اند، و بر آنها اندوهگين شد و گفت: «چگونه خداوند اينها را پس از مردن زنده كند؟» تعجّب كرده بود كه همه آنها در يک روز مرده‌اند، در اين هنگام خداى تعالى او را نيز بميراند، پس يک صد سال در ميان آنها بود تا آنكه خداوند همه آنها را زنده كرد و آنها صد هزار رزمنده بودند، سپس همه آن‌ها را به دست بخت نصّر به كشتن داد و هيچيک از آنان رهايى نيافت.

---

۱ - البقرة: ۲۵۹.

وَ مَلَكَ بَعْدَهُ مهرقيه بْنُ بُخْتَنَصَّرَ سِتَّ عَشَرَ سَنَةً وَ عِشْرِينَ يَوماً، وَ أَخَذَ عِنْدَ ذٰلِكَ دانْيالَ وَ حَفَرَلَهُ جُبّاً فِي الْأَرْضِ وَ طَرَحَ فيهِ دانْيالَ علیه السلام وَ أَصْحابَهُ وَ شيعَتَهُ مِنَ الْمُؤْمِنينَ فَأَلْقىٰ عَلَيْهِمُ النّيرانَ. فَلَمّا رَأىٰ أَنَّ النّارَ لَيْسَتْ تَقْرِبُهُمْ وَ لا تُحْرِقُهُمْ اسْتَوْدَعَهُمُ الْجُبَّ وَ فيهِ الْأُسْدُ وَ السِّباعُ وَ عَذَّبَهُمْ بِكُلِّ لَوْنٍ مِنَ الْعَذابِ حَتّىٰ خَلَّصَهُمُ اللّٰهُ جَلَّ وَ عَزَّ مِنْهُ، وَ هُمُ الَّذينَ ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ في كِتابِهِ الْعَزيزِ فَقالَ جَلَّ وَ عَزَّ: «قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ * النّارِ ذاتِ الْوَقُودِ»[1]. فَلَمّا أَرادَ اللّٰهُ أَنْ يَقْبِضَ دانْيالَ أَمَرَهُ أَنْ يَسْتَوْدِعَ نُورَ اللّٰهِ وَ حِكْمَتَهُ مكيخا بْنَ دانْيالَ فَفَعَلَ، وَ عِنْدَ ذٰلِكَ مَلَكَ هُرْمُزُ ثَلاثاً وَ سِتّينَ سَنَةً وَ ثَلاثَةَ أَشْهُرٍ وَ أَرْبَعَةَ أَيّامٍ وَ مَلَكَ بَعْدَهُ بَهْرامُ سِتّاً وَ عِشْرينَ سَنَةً، وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللّٰهِ مكيخا بْنُ دانْيالَ وَ أَصْحابُهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ شيعَتُهُ الصِّدّيقُونَ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَطيعُونَ أَنْ يُظْهِرُوا الْإيمانَ في ذٰلِكَ الزَّمانِ وَ لا أَنْ يَنْطِقُوا بِهِ، وَ عِنْدَ ذٰلِكَ مَلَكَ بَهْرامُ بْنُ بَهْرامَ سَبْعَ سِنينَ وَ في زَمانِهِ

و پس از آن مهرقیه فرزند بخت نصّر شانزده سال و بیست روز پادشاهی کرد و در مدّت پادشاهی خود دانیال را دستگیر کرد و چاهی حفر کرد و دانیال و اصحاب و شیعیانش را در آن افکند و بر سر آنها آتش ریخت، امّا چون دید که آتش نزدیک آنها نمی‌شود و آنها را نمی‌سوزاند ایشان را به چاه شیران و درندگان افکند و به هر شکل ممکن آنها را عذاب می‌کرد و خدای تعالی آنها را از دست این ظالم خلاصی بخشید و ایشان همان کسانی هستند که خدای تعالی در کتاب عزیزش از آنها یاد کرده و فرموده: «کشته شوند یاران حفره‌ها، آن آتش فروزان» و چون خدای تعالی خواست که دانیال را قبض روح کند بدو فرمان داد که نور و حکمت خدا را به فرزندش مکیخا دهد و او نیز چنین کرد و در این اوقات هرمز شصت و سه سال و سه ماه و چهار روز سلطنت کرد و پس از او بهرام بیست و شش سال پادشاهی کرد و ولیّ امر خداوند مکیخا فرزند دانیال و اصحاب مؤمن و شیعیان صدّیق او بودند، امّا آنها در آن زمان نمی‌توانستند ایمانشان را ظاهر ساخته و از آن سخن بگویند و بعد از آن بهرام فرزند بهرام به مدّت هفت سال پادشاهی کرد و در زمان او در سلسلهٔ رسولان انقطاع حاصل

۱- البروج: ۴ و ۵.

انْقَطَعَتِ الرُّسُلُ فَكانَتِ الفَتْرَةُ، وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللهِ يَوْمَئِذٍ مكيخا بْنُ دانيالَ وَ أَصْحابُهُ الْمُؤْمِنُونَ. فَلَمّا أَرادَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَقْبِضَهُ أَوْحىٰ إِلَيْهِ فِي مَنامِهِ أَنْ يَسْتَوْدِعَ نُورَ اللهِ وَ حِكْمَتَهُ ابْنَهُ أنشوبْنَ مكيخا.

وَ كانَتِ الفَتْرَةُ بَيْنَ عيسىٰ وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِما أَرْبَعَمِائَةٍ وَ ثَمانِينَ سَنَةً، وَ أَوْلِياءُ اللهِ يَوْمَئِذٍ فِي الأَرْضِ ذُرِّيَّةُ أَنْشُوَ بْنِ مكيخا يَرِثُ ذٰلِكَ مِنْهُمْ واحِدٌ بَعْدَ واحِدٍ مِمَّنْ يَخْتارُهُ الْجَبّارُ عَزَّوَجَلَّ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ مَلَكَ سابُورُ بْنُ هُرْمُزَ اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ سَنَةً، وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ عَقَدَ التّاجَ وَ لَبِسَهُ، وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَئِذٍ أَنْشُو بْنُ مكيخا، وَ مَلَكَ بَعْدَ ذٰلِكَ أَرْدِشيرُ أَخُوسابُورَ سَنَتَيْنِ، وَ فِي زَمانِهِ بَعَثَ اللهُ الفِتْيَةَ أَصْحابَ الكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ، وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللهِ يَوْمَئِذٍ فِي الأَرْضِ دسيخا بْنُ أنشوبْنِ مكيخا، وَ عِنْدَ ذٰلِكَ مَلَكَ سابُورُ بْنُ أَرْدِشيرَ خَمْسِينَ سَنَةً، وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللهِ يَوْمَئِذٍ دسيخا بْنُ أنشو بْنِ مكيخا، وَ مَلَكَ بَعْدَهُ يَزْدَجِردُ بْنُ سابُورَ إِحْدىٰ وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ خَمْسَةَ أَشْهُرٍ وَ تِسْعَةَ عَشَرَ يَوماً، وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللهِ يَوْمَئِذٍ فِي

شد و فترت پدید آمد، امّا ولى امر خداوند همان مكيخا فرزند دانيال و اصحاب مؤمن او بودند. و چون خداى تعالى خواست كه او را قبض روح كند، در خواب بدو وحى كرد كه نور و حكمت خدا را در اختيار فرزندش انشو قرار دهد.

و فترت بين عيسى و محمّد عليهما السلام چهارصد و هشتاد سال به طول انجاميد و اولياى خداى تعالى در زمين و در اين مدّت فرزندان انشو بن مكيخا بودند كه يكى بعد از ديگر مواريث نبوّت را به ارث مى‌بردند و خداى تعالى آنان را بر مى‌گزيد تا آنكه شاپور فرزند هرمز هفتاد و دو سال سلطنت كرد و او اوّل كسى بود كه تاج را ساخت و آنرا بر سر نهاد و ولى امر خدا همچنان انشو بن مكيخا بود و بعد از آن اردشير برادر شاپور دو سال پادشاهى كرد و در زمان او خداى تعالى اصحاب كهف و رقيم را برانگيخت و در اين هنگام ولىّ امر خدا در زمين دسيخا بن انشو بن مكيخا بود و شاپور فرزند اردشير نيز پنجاه سال سلطنت كرد و ولى امر خدا در آن زمان همان دسيخا بن انشو بن مكيخا بود و پس از او يزدگرد فرزند شاپور بيست و يک سال و پنج ماه و نوزده روز سلطنت كرد و ولىّ

الأَرْضِ دسيخا عليه السلام . فَلَمّا أَرادَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَقْبِضَ دسيخا أَوْحىٰ إِلَيْهِ فِي مَنامِهِ أَنْ يَسْتَودِعَ عِلْمَ اللهِ وَ نُورَهُ وَ تَفْصِيلَ حِكْمَتِهِ نَسْطورَسَ بْنَ دَسيخا فَفَعَلَ. فَعِنْدَ ذٰلِكَ مَلَكَ بَهْرامُ جُورُ سِتّاً وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ ثَلاثَةَ أَشْهُرٍ وَ ثَمانِيَةَ عَشَرَ يوماً، وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللهِ يَوْمَئِذٍ فِي الأَرْضِ نَسْطورَسُ بْنُ دَسيخا وَ عِنْدَ ذٰلِكَ مَلَكَ يَزْدَجِرْدُ بْنُ بَهْرامَ ثَمانِيَ وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ ثَلاثَةَ أَشْهُرٍ وَ ثَمانِيَةَ عَشَرَ يوماً، وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللهِ يَوْمَئِذٍ فِي الأَرْضِ نَسْطورَسُ بْنُ دَسيخا.

وَ عِنْدَ ذٰلِكَ مَلَكَ فيروزُ بْنُ يَزْدَجِرْدَ بْنِ بَهْرامَ سَبْعاً وَ عِشْرِينَ سَنَةً. وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللهِ يَوْمَئِذٍ نَسْطورَسُ بْنُ دَسيخا وَ أَصْحابُهُ المُؤْمِنُونَ. فَلَمّا أَرادَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَقْبِضَهُ إِلَيْهِ أَوْحىٰ إِلَيْهِ فِي مَنامِهِ أَنْ يَسْتَودِعَ عِلْمَ اللهِ وَ نُورَهُ وَ حِكْمَتَهُ وَ كُتُبَهُ مَرْعيدا وَ عِنْدَ ذٰلِكَ مَلَكَ بَلاشُ بْنُ فيروزَ أَرْبَعَ سِنِينَ. وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مَرْعيدا، وَ مَلَكَ بَعْدَهُ قُبادُ بْنُ فيروزَ ثَلاثاً وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً. وَ مَلَكَ بَعْدَهُ جاماسِفُ أَخُو قُبادَ سِتّاً وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً. وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللهِ يَوْمَئِذٍ فِي الأَرْضِ مَرْعيدا، وَ عِنْدَ ذٰلِكَ مَلَكَ كِسْرى بْنُ قُبادَ سِتّاً وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ

امر خدا در زمین دسیخا علیه السلام بود و چون خدای تعالی خواست که دسیخا را قبض روح کند در خواب بدو وحی کرد که علم و نور خدا و تفصیل حکمتش را به نسطورس بن دسیخا بسپارد و او نیز چنین کرد و در این زمان بهرام گور بیست و شش سال و سه ماه و هجده روز پادشاهی کرد و ولیّ امر خدا در زمان او نسطورس بن دسیخا بود و بعد از آن یزدگرد فرزند بهرام بیست و هشت سال و سه ماه و هجده روز پادشاهی کرد و ولیّ امر خدا در روزگار او در زمین نسطورس بن دسیخا بود.

آنگاه فیروز فرزند یزدگرد فرزند بهرام بیست و هفت سال پادشاهی کرد و ولیّ امر خدا در آن روز نسطورس بن دسیخا و اصحاب با ایمانش بودند و چون خدای تعالی اراده فرمود که او را قبض روح کند در خواب بدو وحی کرد که علم و نور خدا و حکمت و کتب او را به مرعیدا بسپارد و در آن زمان بلاش فرزند فیروز چهار سال پادشاهی کرد و ولیّ امر خدای تعالی مرعیدا بود و بعد از او قباد فرزند فیروز چهل و سه سال پادشاهی کرد و پس از او جاماسب برادر قباد چهل و شش سال سلطنت کرد و ولیّ امر خدا در روزگار او در زمین مرعیدا بود،

ثَمانِيَةَ أَشْهُرٍ، وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللهِ يَوْمَئِذٍ مَرْعِيدا عليه السلام وَ أَصْحابُهُ وَ شيعَتُهُ الْمُؤْمِنُونَ. فَلَمّا أَرادَاللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَقْبِضَ مَرْعِيدا أَوْحىٰ إِلَيْهِ فِي مَنامِهِ أَنْ يَسْتَودِعَ نُورَ اللهِ وَ حِكْمَتَهُ بَحِيرَىٰ الرّاهِبِ فَفَعَلَ. فَعِنْدَ ذٰلِكَ مَلَكَ هُرْمُزُ بْنُ كِسْرىٰ ثَماني وَ ثَلاثِينَ سَنَةً. وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللهِ يَوْمَئِذٍ بَحِيرَىٰ وَ أَصْحابُهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ شيعَتُهُ الصِّدِّيقُونَ، وَ عِنْدَ ذٰلِكَ مَلَكَ كِسْرىٰ بْنُ ـ هُرْمُزَ ابرويزُ، وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ بَحِيرَىٰ حَتّىٰ إِذا طالَتِ الْمُدَّةُ وَ انْقَطَعَتِ الْوَحْيُ وَ اسْتُخِفَّ بِالنِّعَمِ وَ اسْتُوجِبَ الْغِيَرُ وَ دَرَسَ الدِّينُ وَ تُرِكَتِ الصَّلاةُ وَ اقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ كَثُرَتِ الْفِرَقُ وَ صارَ النّاسُ فِي حَيْرَةٍ وَ ظُلْمَةٍ وَ أَدْيانٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ اُمُورٍ مُتَشَتِّتَةٍ وَ سُبُلٍ مُلْتَبِسَةٍ، وَمَضَتْ تِلْكَ الْقُرُونُ كُلُّها فَمَضىٰ صَدْرٌ مِنْها عَلىٰ مِنْهاجِ نَبِيِّها عليه السلام، وَ بَدَّلَ آخِرُونَ نِعْمَةَ اللهِ كُفْراً وَ طاعَتَهُ عُدْواناً. فَعِنْدَ ذٰلِكَ اسْتَخْلَصَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِنُبُوَّتِهِ وَ رِسالَتِهِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمُشَرَّفَةِ الطَّيِّبَةِ وَ الْجُرْثُومَةِ الْمُثْمِرَةِ[1] الَّتِي اصْطَفاهَا اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ

بعد از او کسری فرزند قباد چهل و شش سال و هشت ماه پادشاهی کرد و ولیّ امر خدا در آن روزگار مرعیدا عليه السلام و اصحاب و شیعیان او مؤمنان بودند و چون خدای تعالی اراده فرمود که مرعیدا را قبض روح کند درخواب بدو وحی کرد که نور و حکمت خدا را به بحیرای راهب بسپارد، و او نیز چنین کرد، در این زمان هرمز فرزند کسری سی و هشت سال سلطنت کرد و ولیّ امر خدا در آن هنگام بحیری و اصحاب و شیعیان او و مؤمنان بودند، بعد از آن کسری فرزند هرمز پسر پرویز پادشاهی کرد و ولیّ امر خدا در آن دوره در زمین بحیریٰ بود تا آنکه مدّت طولانی شد و وحی منقطع گردید و نعمات را خفیف شمردند و مستحقّ بلایا شدند و دین مندرس شد و نماز ترک گردید و ساعت نزدیک شد و فرقه ها بسیار شدند و مردم در حیرت و ظلمت وأدیان مختلف و امور پراکنده و راههای پوشیده واقع شدند، و این قرنها سپری شد، در آغاز مردم بر دین پیامبرشان بودند، امّا در پایان مردم نعمت خدا را به کفر و طاعت او را به دشمنی تبدیل کردند و در این زمان بود که خدای تعالی برای نبوّت و رسالت خود شخصی را برگزید که از شجرهٔ مشرّفهٔ طیّبه و جرثومهٔ مُثمره بود، کسی را که در علم سابق و قول نافذش

۱ ـ في بعض النسخ «الجرثومة المتخيرة».

فِي سابِقِ عِلْمِهِ وَ نافِذِ قَوْلِهِ قَبْلَ ابْتِداءِ خَلْقِهِ، وَ جَعَلَها مُنْتَهىٰ خِيَرَتِهِ، وَ غايَةَ صَفْوَتِهِ، وَ مَعْدِنَ خاصَّتِهِ مُحَمَّداً صلّى الله عليه وآله، اخْتَصَّهُ بِالنُّبُوَّةِ، وَ اصْطَفاهُ بِالرِّسالَةِ، وَ أَظْهَرَ بِدينِهِ الحَقَّ لِيَفْصِلَ بَيْنَ عِبادِاللهِ القَضاءَ، وَ يُعْطِيَ فِي الحَقِّ جَزيلَ العَطاءِ، وَ يُحارِبَ أَعْداءَ رَبِّ الأَرْضِ وَ السَّماءِ، وَ جَمَعَ عِنْدَ ذٰلِكَ رَبُّنا تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لِمُحَمَّدٍ صلّى الله عليه وآله عِلْمَ الماضِينَ، وَزادَهُ مِنْ عِنْدِهِ القُرْآنَ الحَكيمَ بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبينٍ، لا يَأْتيهِ الباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزيلٌ مِنْ حَكيمٍ حَميدٍ، فيهِ خَبَرُ الماضِينَ وَ عِلْمُ الباقِينَ».

۲۱ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الخَزّازِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبانَ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ أَبي حَمْزَةَ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ: «قالَ: يا أَباحَمْزَةَ إِنَّ الأَرْضَ لَنْ تَخْلُوَ إِلّا وَ فيها مِنّا عالِمٌ إِنْ زادَ النّاسُ قالَ: قَدْ زادُوا، وَ إِنْ نَقَصُوا قالَ: قَدْ نَقَصُوا، وَ لَنْ يُخْرِجَ اللهُ ذٰلِكَ العالِمَ حَتّىٰ يَرىٰ فِي وُلْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ».

۲۲ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛

پیش از آفرینش برگزیده بود و او را نهایت برگزیدگان و غایت مُنتخبان و مَعدِن خاصّان خود قرار داده بود، یعنی محمّد صلّى الله عليه وآله که او را به نبوّت مختصّ گردانید و به رسالت برگزید و حقّ را با دین او مستظهر کرد تا بین عبادالله حکم کند و در راهِ حقّ عطای جزیل بخشد و با دشمنان پروردگار زمین و آسمان کارزار کند و خدای تعالی نیز برای محمد صلّى الله عليه وآله علم پیشینیان را گردآورد و قرآن حکیم را که به زبان عربی مبین بود بر آن افزود، کتابی که باطل از پیش و پس بر آن وارد نشود، از جانب حکیم حمید فرو فرستاده شده است و در آن خبر پیشینیان و علم آیندگان است.

۲۱ ـ ابوحمزه از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: ای اباحمزه! در زمین پیوسته عالمی از ما وجود دارد که اگر مردم چیزی بیفزایند بگوید افزودند و اگر بکاهند بگوید کاستند و خداوند آن عالم را از دنیا نبَرَد تا آنکه در فرزندانش کسی را ببیند که مانند او بداند.

۲۲ ـ امام صادق عليه السلام از پدران خود از امیرالمؤمنین عليهم السلام روایت کند که

وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِاللهِ الغِفارِيّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ ـ إِبْراهيمَ؛ وَ الحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ جميعاً، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ، عَنْ آبائِهِ عليهم السلام «قالَ: قالَ أَميرُ ـ المُؤْمِنينَ صَلواتُ اللهِ عَلَيْهِ: لا يَزالُ فِي وُلْدي مَأْمُونٌ مَأْمُولٌ».

۲۳ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ «قالَ: سَمِعْتُ الرِّضا عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ الأَرْضَ لا تَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فيها إِمامٌ مِنّا».

۲۴ ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنِ الرَّبيعِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ المُسْلِيِّ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سُلَيْمانَ العامِرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «ما زالَتِ الأَرْضُ إِلّا وَ لِلّهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ فيها حُجَّةٌ يَعْرِفُ الحَلالَ وَ الحَرامَ وَ يَدْعُو إِلىٰ سَبيلِ اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ، وَ لا يَنْقَطِعُ الحُجَّةُ مِنَ الأَرْضِ إِلّا أَرْبَعينَ يَوماً قَبْلَ يَوْمِ القِيامَةِ، فَإِذا رُفِعَتِ الحُجَّةُ أُغْلِقَ بابُ التَّوْبَةِ وَ لَنْ يَنْفَعْ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُرْفَعَ الحُجَّةُ، أُولٰئِكَ شِرارُ خَلْقِ اللهِ، وَ هُمُ الَّذينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ القِيامَةُ».

۲۵ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ المُتَوَكِّلِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى العَطّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي نَصْرٍ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ جَعْفَرٍ

فرمود: پيوسته در فرزندانم شخص امينى وجود دارد كه مردم بدو اميدوارند.

۲۳ ـ صفوان بن يحيى گويد: از امام رضا عليه السلام شنيدم كه مى فرمود: زمين خالى از آن نيست كه امامى از ما در آن باشد.

۲۴ ـ عبدالله بن سليمان عامرى از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود: زمين زايل نشود جز آنكه براى خداى تعالى در آن حجّت باشد كه حلال و حرام را بشناسد و مردم را به سبيل الله فراخواند و حجّت از زمين منقطع نشود جز چهل روز پيش از وقوع قيامت، و چون حجّت خدا برداشته شود، ابواب توبه نيز مسدود مى شود و ايمان شخصى كه پيش از رفع حجّت ايمان نياورده باشد سودى نبخشد، آنها بدترين خلق خدا هستند و قيامت عليه آنها واقع خواهد شد.

۲۵ ـ عقبة بن جعفر گويد به امام رضا عليه السلام گفتم: بدين مرتبت رسيديد و

قالَ: «قُلْتُ لِأَبِي الحَسَنِ الرِّضا عليه السلام : قَدْ بَلَغْتَ وَ لَيْسَ لَكَ وَلَدٌ، فَقالَ: يا عُقْبَةَ بْنَ جَعْفَرٍ إِنَّ صاحِبَ هٰذَا الأَمْرِ لا يَمُوتُ حَتّىٰ يَرىٰ وَلَدَهُ مِنْ بَعْدِهِ».

۲۶ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي ـ بَصيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «إِنَّ اللهَ أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الأَرْضَ بِغَيْرِ إِمامٍ عَدْلٍ».

۲۷ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الوَلِيدِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ ـ الحَسَنِ الصَّفّارُ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ جَميعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ ـ الحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الخَطّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمانِ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : جُعِلْتُ فِداكَ إِنَّ سالِمَ بْنَ أَبِي حَفْصَةَ يَلْقاني وَ يَقُولُ لي: أَلَسْتُمْ تَرْوُونَ أَنَّ مَنْ ماتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمامٌ فَمَوْتَتُهُ مَوْتَةٌ جاهِلِيَّةٌ؟ فَأَقُولُ لَهُ: بَلىٰ، فَيَقُولُ لي: قَدْ مَضىٰ أَبُوجَعْفَرٍ فَمَنْ إِمامُكُمُ الْيَوْمَ؟ فَأَكْرَهُ جُعِلْتُ فِداكَ أَنْ أَقُولَ لَهُ: جَعْفَرٌ، فَأَقُولُ لَهُ: أَئِمَّتي آلُ مُحَمَّدٍ، فَيَقُولُ لي: ما أَراكَ صَنَعْتَ شَيْئاً، فَقالَ عليه السلام : وَيْحَ سالِمَ بْنَ أَبِي حَفْصَةَ ـ لَعَنَهُ اللهُ ـ وَ هَلْ يَدْري سالِمٌ ما مَنْزِلَةُ الإِمامِ، إِنَّ مَنْزِلَةَ الإِمامِ أَعْظَمُ مِمّا يَذْهَبُ إِلَيْهِ سالِمٌ

فرزندی ندارید؟ فرمود: ای عقبة بن جعفر! صاحب این امر نمی میرد مگر آنکه فرزند پس از خودش را ببیند.

۲۶ ـ ابوبصیر از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: خداوند جلیل تر و بزرگ تر از آن است که زمین را بدون امام عادلی واگذارد.

۲۷ ـ ابوعُبیده گوید به امام صادق عليه السلام گفتم: فدای شما شوم! سالم بن ابی حفصه مرا دید و گفت: آیا شما روایت نمی‌کنید که کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد مرگش مرگ جاهلیت است؟ گفتم: آری، گفت: ابوجعفر محمّد باقر در گذشت، امروزه امام شما کیست؟ فدای شما شوم! نخواستم به او بگویم: امام زمان ما جعفر است، گفتم: امامان ما آلِ محمّدند، گفت: جواب درستی ندادی، امام صادق عليه السلام فرمود: وای بر سالم بن ابی حَفْصَه ـ لعنه الله ـ آیا سالم می داند منزلت امام چیست؟ منزلت امام از آنچه سالم و مردم پنداشته اند بزرگتر است، هرگز

وَ النّاسُ أَجْمَعُونَ، وَ إِنَّهُ لَنْ يُهْلَكَ مِنّا إِمامٌ قَطُّ إِلّا تَرَكَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ، وَ يَسيرُ مِثْلَ سيرَتِهِ، وَ يَدْعُو إِلىٰ مِثْلِ الَّذي دَعا إِلَيْهِ، وَ إِنَّهُ لَمْ يَمْنَعِ اللهَ عَزَّوَجَلَّ ما أَعْطىٰ داوُدَ أَنْ أَعْطىٰ سُلَيْمانَ أَفْضَلَ مِنْهُ».

۲۸ ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ [قالَ: حَدَّثَنا إِبْراهيمُ بْنُ ـ هاشِمٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ]، عَنْ عُثْمانَ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ ذَريحٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَ اللهِ ما تَرَكَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الأَرْضَ قَطُّ مُنْذُ قُبِضَ آدَمُ إِلّا وَ فيها إِمامٌ يُهْتَدىٰ بِهِ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ هُوَ حُجَّةُ اللهِ عَلَى العِبادِ، مَنْ تَرَكَهُ هَلَكَ وَ مَنْ لَزِمَهُ نَجا، حَقّاً عَلَى اللهِ [عَزَّوَجَلَّ]».

حَدَّثَنا أَبي ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ ـ بَشيرٍ؛ وَ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ جَميعاً، عَنْ ذَريحٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام مِثْلَهُ سَواءً.

۲۹ ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ ـ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ[1]، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ العَلاءِ، عَنِ ابْنِ أَبي يَعْفُورٍ قالَ: «قالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام: لا تَبْقَى الأَرْضُ يَوْماً واحِداً بِغَيْرِ إِمامٍ مِنّا تَفْزَعُ إِلَيْهِ الأُمَّةُ».

امامی از ما نمی میرد جز آنکه کسی را که چون او بداند بر جای گذارد، کسی را که به روش او حرکت کند و به هر آنچه او فراخوانده فراخواند و آنچه که خداوند به داود داده است مانع خدای تعالی نمی شود که بهتر از آنرا به سلیمان عطا فرماید.

۲۸ ـ ذَریح گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: به خدای سوگند که خدای تعالی از وقتی که آدم علیه السلام در گذشته است تا کنون زمین را بی امامی که رهبری به خدای تعالی کند فرو نگذاشته است، او حجّت خدا بر بندگان است، کسی که او را ترک کند هلاک شود و کسی که ملازم او باشد نجات یابد و این بر خدای تعالی حقّ است.

این حدیث را دیگران نیز از ذریح از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند.

۲۹ ـ ابن أبی یَعْفور از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: زمین حتّی یک روز بی امامی از ما که مردم بدو پناه برند باقی نمی ماند.

---

۱ ـ في بعض النسخ «عن عبدالله بن محمد بن عيسى».

۳۰ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ ـ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ جَميعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرانَ قالَ: سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الأَرْضِ إِلّا اثْنانِ لَكانَ أَحَدُهُما الحُجَّةَ ـ أَوْ كانَ الثّانِي الحُجَّةَ ـ».

۳۱ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ ـ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالحَميدِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ ـ سُلَيْمانَ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام، عَنِ الحارِثِ بْنِ نَوْفَلٍ قالَ: «قالَ عَلِيٌّ عليه السلام لِرَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله: يا رَسُولَ اللهِ أَمِنّا الهُداةُ أَمْ مِنْ غَيْرِنا؟ قالَ: بَلْ مِنَّا الهُداةُ إِلَى اللهِ إِلىٰ يَومِ القِيامَةِ، بِنا اسْتَنْقَذَهُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ ضَلالَةِ الشِّرْكِ، وَ بِنا يَسْتَنْقِذُهُمْ مِنْ ضَلالَةِ الفِتْنَةِ، وَ بِنا يُصْبِحُونَ إِخْواناً بَعْدَ ضَلالَةِ الفِتْنَةِ كَما بِنا أَصْبَحُوا إِخْواناً بَعْدَ ضَلالَةِ الشِّرْكِ، وَ بِنا يَخْتِمُ اللهُ كَما بِنا فَتَحَ اللهُ».

۳۲ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ سَعيدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشيرٍ؛ وَ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ جَميعاً، عَنِ المُعَلَّى بْنِ ـ عُثْمانَ، عَنِ المُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَباعَبْدِاللهِ عليه السلام هَلْ كانَ النّاسُ إِلّا وَ فيهِمْ مَنْ

---

۳۰ ـ حمزة بن حُمران گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر در زمین جز دو کس باقی نماند یکی از آندو حجّت است ـ یا اینکه فرمود: دومی آنها حجّت است.

۳۱ ـ حارث بن نوفل گوید: علیّ علیه السلام به رسول صلّی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا! آیا هادیان از ما هستند یا از غیر ما؟ فرمود: هادیان به خدای تعالی تا روز قیامت از ما هستند، خدای تعالی به واسطهٔ ما مردم را از گمراهی شرک نجات داد و به واسطهٔ ما آنها را از گمراهی فتنه نجات می دهد، مردم به واسطه ما پس از گمراهی فتنه برادر شدند، همچنانکه به واسطهٔ ما پس از گمراهی شرک برادر گشتند، خداوند به ما ختم کند همچنان که به ما آغاز کرد.

۳۲ ـ مُعَلّی بن خُنیس گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا چنین نبوده است

قَدْ أُمِرُوا بِطاعَتِهِ مُنْذُ كانَ نُوحٌ عليه السلام ؟ قالَ : «لَمْ يَزَلْ كَذٰلِكَ ، وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ» .

۳۳ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى العَطّارُ ـ رضي الله عنه ـ قالَ : حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ قالَ : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عيسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعيلَ بْنِ بَزيعٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ ـ يُونُسَ ـ عَنْ جَليسٍ لَهُ ـ عَنْ أَبي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ : قُلْتُ في قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ : «كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلّا وَجْهَهُ» [القصص : ۸۸.] ، قالَ : يا فُلانُ فَيَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَبْقىٰ وَجْهُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ؟ ! وَ اللهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ وَلٰكِنْ مَعْناها : كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلّا دِينَهُ وَ نَحْنُ الوَجْهُ الَّذي يُؤْتىٰ اللهُ مِنْهُ ، وَ لَنْ يَزالَ في عِبادِ اللهِ ما كانَتْ لَهُ فيهِمْ رُوْبَةٌ ، قُلْتُ : وَ مَا الرُّوْبَةُ ؟ قالَ : الحاجَةُ ، فَإِذا لَمْ يَكُنْ لَهُ فيهِمْ رُوْبَةٌ رَفَعَنا اللهُ فَصَنَعَ ما أَحَبَّ» .

۳۴ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَليدِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ ـ الحَسَنِ الصَّفّارُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الخَطّابِ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بشيرٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ ـ أَبانَ ، عَنْ ضُرَيْسٍ الكُناسيِّ ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام في قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ : «كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلّا وَجْهَهُ» ، قالَ : «نَحْنُ الوَجْهُ الَّذي يُؤْتىٰ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْهُ» .

که از زمان نوح عليه السلام تا کنون در میان مردم کسی بوده است که مردم به طاعت او مأمور بوده‌اند؟ فرمود: همیشه چنین بوده است، ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند.

۳۳ ـ ابو حمزه گوید از امام باقر عليه السلام از تفسیر قول خدای تعالی که می فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلّا وَجْهَهُ» پرسش کردم، فرمود: ای فلان! آیا هر چیزی هلاک شود و وجه خدای تعالی باقی بماند؟ در حالیکه خدای تعالی بزرگتر از آن است که به داشتن وجه وصف شود، ولی معنای آیه این است که هر چیزی نابود شود جز دین او و ما آن وجهی هستیم که از طریق آن به نزد خدای تعالی درآیند و پیوسته در میان بندگان خدا کسی هست که بدو «روبة» است، گفتم: روبة چیست؟ فرمود: حاجت و آنگاه که در آنها حاجتی نباشد ما را از میان آنها برداشته و هرچه که خواهد انجام دهد.

۳۴ ـ ضُرَیْس ازامام صادق عليه السلام در تفسیر قول خدای تعالی: «كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلّا وَجْهَهُ» روایت کند که فرمود: ما آن وجهی هستیم که ازآن بنزد خدای تعالی درآیند.

۳۵ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً قالُوا: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوالقاسِمِ الهاشِمِيُّ قالَ: حَدَّثَني عُبَيْدُ بْنُ نَفِيسٍ الأَنْصارِيُّ قالَ: أَخْبَرَنَا الحَسَنُ بْنُ سَماعَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَماعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله بِصَحِيفَةٍ مِنَ السَّماءِ لَمْ يُنْزِلِ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالَىٰ مِنَ السَّماءِ كِتاباً قَبْلَها قَطُّ وَ لا بَعْدَها، مَخْتُوماً فِيهِ خَواتِيمُ مِنْ ذَهَبٍ، فَقالَ لَهُ: يا مُحَمَّدُ هٰذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ، قالَ: يا جَبْرَئِيلُ وَ مَنِ النَّجِيبُ مِنْ أَهْلِي؟ قالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ، مُرْهُ إِذا تَوَفَّيْتَ أَنْ يَفُكَّ خاتَماً مِنْها وَ يَعْمَلَ بِما فِيهِ. فَلَمّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله فَكَّ عَلِيٌّ عليه السلام خاتَماً، ثُمَّ عَمِلَ بِما فِيهِ [و] ما تَعَدّاهُ، ثُمَّ دَفَعَ الصَّحِيفَةَ إِلَى الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام فَفَكَّ خاتَماً وَ عَمِلَ بِما فِيهِ، ما تَعَدّاهُ، ثُمَّ دَفَعَها إِلَى الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام فَفَكَّ خاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ أَنِ اخْرُجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهادَةِ لا شَهادَةَ لَهُمْ إِلّا مَعَكَ، وَ اشْرِ نَفْسَكَ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ، فَعَمِلَ بِما فِيهِ، ما تَعَدّاهُ، ثُمَّ دَفَعَها إِلىٰ رَجُلٍ بَعْدَهُ فَفَكَّ خاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ: أَطْرِقْ وَ اصْمُتْ وَ الْزِمْ مَنْزِلَكَ وَ

---

۳۵ ـ جعفر بن سَماعَه از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود: جبرئيل براى پيامبر اكرم از آسمان صحيفه‌اى آورد كه خداى تعالى كتابى بمانند آن از آسمان نياورده و نخواهد آورد، آن رساله مختوم به مُهرهايى طلايى بود و بدو گفت: اى محمّد! اين وصيّت تو براى نجيب از خاندانت مى باشد، گفت: اى جبرئيل! نجيب از خاندان من كيست؟ گفت: علىّ بن أبي طالب، بدو فرمان بده كه چون از دنيا رفتى يک مُهر از آن بردارد و بدان عمل كند و چون رسول خدا صلى الله عليه وآله درگذشت علىّ عليه السلام مُهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود عمل كرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن صحيفه را به حسن بن علىّ عليهما السلام تسليم نمود، او نيز يک مُهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود عمل كرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن را به حسين بن علىّ عليهما السلام تسليم نمود، او نيز مُهرى از آن برداشت و ديد در آن نوشته است: جمعى را براى شهادت همراه خود ببر كه با تو شهيد خواهند شد و خود را به خداى تعالى بفروش او نيز بدان عمل كرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن را به مردى پس از خود داد، او نيز مُهرى از آن برداشت و ديد در آن نوشته است: سر

اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ، ثُمَّ دَفَعَها إِلىٰ رَجُلٍ بَعْدَهُ فَفَكَّ خاتَماً فَوَجَدَ فيهِ: أَنْ حَدِّثِ النّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ انْشُرْ عِلْمَ آبائِكَ، يَعْمِلَ بِما فيهِ، ما تَعَدّاهُ، ثُمَّ دَفَعَها إِلىٰ رَجُلٍ بَعْدَهُ، فَفَكَّ خاتَماً فَوَجَدَ فيهِ: أَنْ حَدِّثِ النّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ صَدِّقْ أَباكَ، وَ لا تَخافَنَّ أَحَداً إِلَّا اللهَ فَإِنَّكَ في حِرْزِ اللهِ وَ ضَمانِهِ، وَ أُمِرَ بِدَفْعِها، فَدَفَعَها إِلىٰ مَنْ بَعْدَهُ، وَ يَدْفَعُها مَنْ بَعْدَهُ إِلىٰ مَنْ بَعْدَهُ إِلىٰ [قيام المهديّ] وَ يَوْمِ الْقِيامَةِ».

۳۶ ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ قالَ: حَدَّثَنا الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ الزَّيْتُونِيُّ، عَنِ ابْنِ هِلالٍ، عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمّادٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ ـ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ».

۳۷ ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ يَزيدَ بْنِ إِسْحاقَ شَعَرٍ، عَنْ هارُونَ بْنِ حَمْزَةَ الْغَنَوِيِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام: هَلْ كانَ النّاسُ إِلّا وَ فيهِمْ مَنْ قَدْ أُمِرُوا بِطاعَتِهِ مُنْذُ كانَ نُوحٌ عليه السلام؟ قالَ: «لَمْ يَزالُوا كَذٰلِكَ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ».

به زير انداز و خاموش باش و در منزلت بنشين و به عبادت پروردگارت بپرداز تا مرگ فرا رسد، سپس آن را به مردی پس از خود داد و او نيز مُهری از آن برداشت و ديد در آن نوشته است: برای مردم حديث بگو و فتوا بده و علم پدرانت را منتشر كن. پس او نيز بدان عمل كرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن صحيفه را به مردی پس از خود داد و او نيز مُهری از آن برداشت و ديد در آن نوشته است به مردم حديث كن و فتوی ده و پدرت را تصديق كن. و از هيچكس جز خدا نترس كه تو در حِرز و ضمانت خدای تعالی هستی و مأمور به تسليم آن شد و به وصیّ پس از خود داد و او نيز آن را به وصیّ پس از خود می دهد و اين تا روز [قيام مهدی] و قيامت ادامه می يابد.

۳۶ ـ محمّد بن مسلم از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود: حجّت، پيش از خلق و همراه خلق و پس از خلق است.

۳۷ ـ هارون بن حمزهٔ غنوی گويد به امام صادق عليه السلام گفتم: آيا جز اين است كه از زمان نوح عليه السلام تا كنون در ميان مردم كسی هست كه مردم به طاعت او مأمورند؟ فرمود: هميشه چنين بوده است وليكن بيشتر مردم ايمان نمی آورند.

۳۸ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ ـ جَعْفَرٍ جَميعاً؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرانَ، عَنْ أَبِي ـ عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الأَرْضِ إِلَّا اثْنانِ لَكانَ أَحَدُهُمَا الحُجَّةَ وَ لَوْ ذَهَبَ أَحَدُهُما بَقِيَ الحُجَّةُ».

۳۹ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ المُتَوَكِّلِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ ـ سالِمٍ، عَنْ يَزِيدَ الكُناسِيِّ قالَ: قالَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام: «لَيْسَ تَبْقَى الأَرْضُ يا أَباخالِدٍ يَوماً واحِداً بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلهِ عَلَى النَّاسِ، وَلَمْ تَبْقَ مُنْذُ خَلَقَ اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ آدَمَ عليه السلام وَ أَسْكَنَهُ الأَرْضَ».

۴۰ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ ـ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ جَميعاً، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ ـ خِداشٍ البَصْرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقالَ: تَخْلُو الأَرْضُ ساعَةً لا يَكُونُ فِيها إِمامٌ؟ قالَ: «لا تَخْلُو الأَرْضُ مِنَ الحَقِّ».

۴۱ ـ حَدَّثَنا أَبِي ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ ـ عِيسىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَباعَبْدِاللهِ عليه السلام هَلْ تُتْرَكُ الأَرْضُ بِغَيْرِ إِمامٍ؟ قالَ: لا، قُلْتُ: فَيَكُونُ إِمامانِ؟

---

۳۸ ـ حمزة بن حُمران از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود: اگر در زمين جز دو كس نباشد يكى از آن دو حجّت است و اگر يكى از آن دو در گذرد، آن كه حجّت است باقى مى ماند.

۳۹ ـ يزيد كُناسىّ از امام باقر عليه السلام روايت كند كه فرمود: اى ابا خالد! زمين حتّى يک روز بدون آنكه حجّت خدا بر مردم در آن باشد باقى نمى ماند و از زمانى كه خداى تعالى آدم عليه السلام را آفريد و اورا در زمين ساكن ساخت چنين بوده است.

۴۰ ـ خداش بصرى گويد: شخصى از امام صادق عليه السلام پرسش كرد كه آيا زمين ساعتى از امام خالى مى ماند؟ فرمود: زمين خالى از حقّ نمى ماند.

۴۱ ـ عبدالله بن ابى يعفور گويد از امام صادق عليه السلام پرسيدم: آيا زمين بدون امام وانهاده مى شود؟ فرمود: خير، گفتم: آيا ممكن است كه در يک زمان دو امام

قالَ: لا إلّا وَ أحَدُهُما صامِتٌ».

۴۲ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الوَلِيدِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنِ العَبّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ إبْراهيمَ بْنِ مَهْزيارَ، عَنْ أخيهِ عَليِّ بْنِ مَهْزيارَ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ بَشّارٍ الواسِطيِّ قالَ: «قالَ الحُسَيْنُ بْنُ خالِدٍ لِلرِّضا عليه السلام ـ وَأنا حاضِرٌ ـ: أَتَخْلُو الأَرْضُ مِنْ إمامٍ؟ فَقالَ: لا».

۴۳ ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَريُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عيسىٰ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَليِّ بْنِ أَبي حَمْزَةَ، عَنْ أَبي بَصيرٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: «إنَّ اللهَ أَجَلُّ وَ أَعظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الأَرْضَ بِغَيْرِ إمامٍ عَدْلٍ».

۴۴ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ الحَسَنِ القَطّانِ قالَ: حَدَّثَنا العَبّاسُ بْنُ الفَضْلِ المُقْرِيُ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَليِّ بْنِ مَنْصُورٍ قالَ: حَدَّثَنا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ قالَ: حَدَّثَنا خالِدٌ، عَنِ الحَسَنِ ابْنِ عُبَيْدِاللهِ، عَنْ أَبي الضُّحىٰ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم: «إنّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ فَإنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ».

۴۵ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إبْراهيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ قالَ: حَدَّثَنا العَبّاسُ بْنُ الفَضْلِ، عَنْ أَبي زُرْعَةَ، عَنْ كَثيرِ بْنِ يَحْيىٰ أَبي مالِكٍ، عَنْ أَبي عَوانَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ حَبيبِ بْنِ ـ

باشند؟ فرمود: خير، مگر آنكه يكى از آندو خاموش باشد.

۴۲ ـ حسن بن بَشّار واسطىّ گويد حسين بن خالد به امام رضا عليه السلام در حضور من گفت: آيا زمين خالى از امام مى ماند؟ فرمود: خير.

۴۳ ـ ابوبصير از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود: خداوند جليل تر و بزرگتر از آن است كه زمين را بدون امامى عادل رها كند.

۴۴ ـ زيد بن أرْقَم روايت كند كه رسول اكرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: من در ميان شما دو شىء نفيس و گرانبها را بجا مى گذارم كه آندو كتاب خدا و عترتم ـ اهل بيتم ـ مى باشد و آن دو از يكديگر جدا نشوند تا آن كه در حوض كَوْثر بر من در آيند.

۴۵ ـ عامر بن واثِله از زيد بن أرْقَم روايت كند كه چون رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم از

أَبي ثابِتٍ، عَنْ عامِرِ بْنِ واثِلَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قالَ: «لَمّا رَجَعَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله من حَجَّةِ الوِداعِ نَزَلَ بِغَديرِ خُمٍّ، ثُمَّ أَمَرَ بِدَوْحاتٍ فَقُمَّ ما تَحْتَهُنَّ، ثُمَّ قالَ: كَأَنّي قَدْ دُعيتُ فَأَجِبْتُ، إِنّي تَرَكْتُ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُما أَكْبَرُ مِنَ الآخَرِ: كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ، فَانْظُروا كَيْفَ تَخْلُفُوني فيهِما فَإِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ، ثُمَّ قالَ: إِنَّ اللهَ مَوْلايَ وَ أَنَا مَوْلىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام فَقالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَهٰذا وَلِيُّهُ، اللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ. قالَ: فَقُلْتُ لِزَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ: أَنْتَ سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله؟ فَقالَ: ما كانَ فِي الدَّوْحاتِ أَحَدٌ إِلّا وَقَدْ رَآهُ بِعَيْنَيْهِ وَ سَمِعَهُ بِأُذُنَيْهِ».

۴۶ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَغْداديُّ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ ـ عَبْدِالعَزيزِ إِمْلاءً قالَ: حَدَّثَنا بِشْرُ بْنُ الْوَليدِ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ عَطِيَّةَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبي سَعيدٍ الخُدْريِّ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قالَ: «إِنّي أُوشِكُ أَنْ أُدْعىٰ فَأُجيبُ، وَ إِنّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عِتْرَتي، كِتابُ اللهِ حَبْلٌ مَمْدودٌ بَيْنَ

حجّة الوِداع برگشت در غدير خُمّ فرود آمد، سپس دستور داد زير چند درخت بزرگ را رُفتند و فرمود: گويا مرا دعوت كردند و من نيز اجابت نمودم، من در ميان شما دو شيء نفيس بر جاى مى‌گذارم كه يكى از آن دو از ديگرى بزرگتر است: كتاب خدا و عترتم ـ اهل بيتم ـ بنگريد چگونه آندو را جانشين من مى‌سازيد؟ و آندو از يديگر جدا نشوند تا آنكه در حوض كوثر بر من در آيند، سپس فرمود: خداوند مولاى من و مولاى هر مؤمنى است، آنگاه دست عليّ بن ـ أبي طالب عليه السلام را گرفت و فرمود: هر كه من مولاى اويم اين شخص مولاى اوست، بار خدايا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار، راوى گويد: به زيد بن ارقم گفتم: آيا تو خود اين كلام را از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنيدى؟ او گفت: همهٔ كسانى كه زير آن درختها بودند او را ديدند و با گوشهاى خود اين كلمات را شنيدند.

۴۶ ـ ابوسعيد خُدريّ از پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله روايت كند كه فرمود: نزديک است كه مرا دعوت كنند و اجابت كنم و من در ميان شما دوشيء نفيس باقى

السَّماءِ وَ الأَرْضِ، وَ عِتْرَتي -أَهْلُ بَيْتي-، وَ إِنَّ اللَّطيفَ الخَبيرَ أَخْبَرَني أَنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ. فَانْظُروا بِماذا تَخْلُفُوني فيهِما».

۴۷ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ البَغْداديُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحُسَيْنِ بْنِ حَفْصٍ الخَثْعَميُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ قالَ: حَدَّثَنا صالِحُ بْنُ مُوسىٰ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُالعَزيزِ بْنُ رَفيعٍ، عَنْ أَبي صالِحٍ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ قالَ: «قالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله: إِنّي قَدْ خَلَّفْتُ فيكُمْ شَيْئَيْنِ، لَنْ تَضِلُّوا بَعْدي أَبَداً ما أَخَذْتُمْ بِهِما وَ عَمِلْتُمْ بِما فيهِما: كِتابَ اللهِ وَ سُنَّتي وَ إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ».

۴۸ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الحافِظُ قالَ: حَدَّثَنا القاسِمُ بْنُ عَبّادٍ قالَ: حَدَّثَنا سُوَيْدٌ قالَ: حَدَّثَنا عَمْرُو بْنُ صالِحٍ، عَنْ زَكَرِيّا، عَنْ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبي سَعيدٍ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله: «إِنّي تارِكٌ فيكُمْ ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتابَ اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ حَبْلٌ مَمْدودٌ، وَ عِتْرَتي أَهْلَ بَيْتي، وَ لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ».

۴۹ - حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ سَعيدٍ قالَ: أَخْبَرَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَمْدانَ

می گذارم کتاب خدای تعالی و عترتم، کتاب خدا رشته‌ای است که بین آسمان و زمین‌کشیده شده است و عترتم که همان اهل بیت من است و خدای لطیف به من خبر داده است که بین آندو جدایی نباشد تا آن که در سر حوض کوثر بر من وارد شوند، بنگرید چگونه آن دو را جانشین من می سازید؟

۴۷ - ابوهُریره از رسول خدا صلّى الله عليه وآله روایت کند که فرمود: من در میان شما دو شیء را جانشین ساختم که مادام که آندو را بگیرید و بدانها عمل کنید گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنّتم و آندو از یکدگر جدا نشوند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من در آیند.

۴۸ - ابوسعید گوید رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: من در بین شما چیزی را باقی می گذارم که اگر به آن متمسّک شوید گمراه نخواهید شد: کتاب خدای تعالی که رشته‌ای است که بین آسمان و زمین‌کشیده شده است و عترتم که همان اهل بیت من است و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من در آیند.

۴۹ - حارث هَمْدانی از علیّ علیه السلام روایت کند که رسول اکرم صلّى الله عليه وآله فرمود:

القُشَيْرِيُّ قالَ: حَدَّثَنا الحُسَيْنُ بْنُ حُمَيْدٍ قالَ: حَدَّثَني أَخي الحَسَنُ بْنُ حُمَيْدٍ قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بْنُ ثابِتٍ الدَّهّانُ قالَ: حَدَّثَني سُعادُ ـ وَ هُوَ ابْنُ سُلَيْمانَ ـ عَنْ أَبي إِسْحاقَ، عَنِ الحارِثِ، عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: «إِنّي امْرُءٌ مَقْبُوضٌ وَ أُوشِكُ أَنْ أُدْعىٰ فَأُجيبُ، وَ قَدْ تَرَكْتُ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُما أَفْضَلُ مِنَ الآخَرِ: كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ، فَإِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ».

۵۰ ـ حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ سَعيدٍ قالَ: أَخْبَرَنا القُشَيْرِيُّ، عَنِ المُغيرَةِ بْنِ ـ مُحَمَّدِ بْنِ المُهَلَّبِ قالَ: حَدَّثَني أَبي، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ داوُدَ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنْ عَطِيَّةَ العَوْفِيِّ، عَنْ أَبي سَعيدٍ الخُدْرِيِّ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: «إِنّي تارِكٌ فيكُمْ أَمْرَيْنِ، أَحَدُهُما أَطْوَلُ مِنَ الآخَرِ: كِتابَ اللهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّماءِ إِلَى الأَرْضِ طَرَفٌ بِيَدِاللهِ، وَ عِتْرَتي، أَلا وَ إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ. فَقُلْتُ لِأَبي سَعيدٍ: مَنْ عِتْرَتُهُ؟ قالَ: أَهْلُ بَيْتِهِ ـ عليهم السلام ـ».

۵۱ ـ حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ الفَضْلِ البَغْدادِيُّ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَمْرٍو صاحِبَ أَبِي العَبّاسِ ثَعْلَبَ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَاالعَبّاسِ ثَعْلَبَ سُئِلَ عَنْ مَعْنىٰ قَوْلِهِ صلى الله عليه وآله: «إِنّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ» لِمَ

من مردی قبض شده‌ام و زود باشد که مرا بخوانند و اجابت کنم من در میان شما دو شيء نفیس باقی گذاشتم که یکی از دیگری افضل است: کتاب خدا و عترتم ـ اهل بیتم ـ و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

۵۰ ـ عَطیّهٔ عَوفی از ابوسعید خدری روایت کند که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: من دو امر را در بین شما می‌گذارم که یکی درازتر از دیگری است، کتاب خدا که رشته‌ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده و طرف آن به دست خداست، و دیگر عترتم، آگاه باشید که آن دو از یکدگر جدا نشوند تا آن که در سر حوض کوثر بر من وارد شوند، راوی گوید به ابوسعید گفتم: عترت او چه کسانی هستند؟ گفت: اهل بیت او عليهم السلام.

۵۱ ـ علیّ بن فضل بغدادیّ گوید از ابوعَمرو همنشین ابوالعبّاس ثَعْلَب پرسیدند که در کلام رسول اکرم که فرموده «إِنّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ» چرا آندو را ثقلین نامیده‌اند؟ گفت: به دلیل آنکه تمسّک به آن دو سنگین است.

سُمِّيا الثَّقَلَيْنِ؟ قالَ: لِأَنَّ التَّمَسُّكَ بِهِما ثَقيلٌ».

۵۲ ـ حَدَّثَنَا الحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ شُعَيْبٍ أَبُومُحَمَّدٍ الجُوهَرِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عيسىٰ بْنُ ـ مُحَمَّدٍ العَلَوِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبوعَمْرٍو أَحْمَدُ بْنُ أَبي حازِمٍ الغِفارِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عُبَيْدُاللهِ بْنُ ـ مُوسىٰ، عَنْ شَريكٍ، عَنْ رُكَيْنِ بْنِ الرَّبيعِ، عَنِ القاسِمِ بْنِ حَسّانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثابِتٍ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ أَلا وَهُما الخَليفَتانِ مِنْ بَعْدي وَلَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوضَ».

۵۳ ـ حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ شُعَيْبٍ أَبُومُحَمَّدٍ الجُوهَرِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عيسىٰ بْنُ ـ مُحَمَّدٍ العَلَوِيُّ قالَ: حَدَّثَنَا الحُسَيْنُ بْنُ الحَسَنِ الحيريُّ[1] بِالْكُوفَةِ قالَ: حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ ـ الحُسَيْنِ العرنيُّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبي المِقْدامِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ «قالَ: أَتَيْتُ جابِرَ بْنَ عَبْدِاللهِ فَقُلْتُ: أَخْبِرْنا عَنْ حَجَّةِ الوِداعِ؛ فَذَكَرَ حَديثاً طَويلاً، ثُمَّ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنّي تارِكٌ فيكُمْ ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدي كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ. ثُمَّ قالَ: اللّٰهُمَّ اشْهَدْ ـ ثَلاثاً ـ».

۵۴ ـ حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ سَعيدٍ قالَ: أَخْبَرَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَمْدانَ القُشَيْرِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوالحاتِمِ المُغيرَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ المُهَلَّبِ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُالغَفّارِ بْنُ ـ

۵۲ ـ زید بن ثابت گوید رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: من دو شیء نفیس در میان شما باقی می‌گذارم: کتاب خدای تعالی و عترتم ـ اهل بیتم ـ آگاه باشید که آندو جانشینان پس از منند و آندو از یکدگر جدا نشوند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

۵۳ ـ عمرو بن ابی المقدام از امام صادق واو از امام باقر علیهما السلام روایت کند که فرمود: نزد جابر بن عبدالله آمدم و گفتم: از حجّة الوداع مرا خبرده و او حدیثی طولانی ذکر کرد و سپس گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: من چیزی را در بین شما باقی گذارم که اگر بدان متمسّک شوید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترتم ـ اهل بیتم ـ سپس سه مرتبه فرمود: بار خدایا گواه باش.

۵٤ ـ زید بن ارقم گوید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: من در بین شما چیزی را

۱ ـ كذا وَ في بعض النسخ «الحميري» و الظاهر كونه «الحسني» فصحف.

مُحَمَّدِ بْنِ كَثيرٍ الكِلابِيُّ الكُوفِيُّ، عَنْ جَريرِ بْنِ عَبْدِالحَميدِ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِاللهِ، عَنْ أَبِي الضُّحى، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله: «إِنّي تارِكٌ فيكُمْ ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ، وَ إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ».

(*)(1) حَدَّثَنَا الحَسَنُ بْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: أَخْبَرَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَمْدانَ القُشَيْرِيُّ قالَ: حَدَّثَنَا الحُسَيْنُ بْنُ حُمَيْدٍ قالَ: حَدَّثَني أَخِي الحَسَنُ بْنُ حُمَيْدٍ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ ثابِتٍ الدَّهّانُ قالَ: حَدَّثَنا سُعاد ـ وَ هُوَ ابْنُ سُلَيْمانَ ـ عَنْ أَبِي إِسْحاقَ، عَنِ الحارِثِ، عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قالَ: «قالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله: إِنّي امْرُءٌ مَقْبُوضٌ وَ أُوشِكُ أَنْ أُدْعىٰ فَأُجيبُ، وَ قَدْ تَرَكْتُ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُما أَفْضَلُ مِنَ الآخَرِ: كِتابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ، فَإِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ».

(**)(2) حَدَّثَنَا الحَسَنُ بْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنَا القُشَيْرِيُّ قالَ: حَدَّثَنَا المُغيرَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَني أَبِي قالَ: حَدَّثَني عَبْدُاللهِ بْنُ داوُدَ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنْ عَطِيَّةَ العَوْفِيِّ، عَنْ أَبِي سَعيدٍ الخُدْرِيِّ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله: «إِنّي تارِكٌ فيكُمْ أَمْرَيْنِ أَحَدُهُما أَطْوَلُ مِنَ الآخَرِ: كِتابَ اللهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّماءِ إِلَى الأَرْضِ طَرَفٌ بِيَدِ اللهِ، وَ

باقی می گذارم که اگر بدان متمسّک شوید هرگز گمراه نگردید کتاب خدا و عترتم ـ اهل بیتم ـ و آندواز یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند.

(*) حارث از علیّ عليه السلام روایت کند که رسول اکرم صلّى الله عليه وآله فرمود: من مردی قبض شده‌ام و زود باشد که مرا بخوانند و اجابت کنم، من در میان شما دو شیء نفیس باقی گذاردم که یکی از دیگری افضل است: کتاب خدا و عترتم ـ اهل بیتم ـ و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

(**) عطیّه عوفیّ از ابوسعید خدری روایت کند که رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: من دو امر را در بین شما می گذارم که یکی درازتر از دیگری است، کتاب خدا که رشته‌ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده و طرف آن به دست

۱ ـ هذا الحديث بهذا السند بعينه قد مضى تحت رقم ۴۹ من هذا الباب. ۲ ـ تقدّم بهذا السند عيناً تحت رقم ۵۰.

عِتْرَتي، ألا وَ إنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ. فَقُلْتُ لِأَبي سَعيدٍ: مَنْ عِتْرَتُهُ؟ فَقالَ: أَهْلُ بَيْتِهِ ـ عليهم السلام ـ».

۵۵ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الحافِظُ البَغْداديُّ قالَ: حَدَّثَني عَبْدُاللهِ بْنُ سُلَيْمانَ بْنِ ـ الأَشْعَثِ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُعَلَّى الآدَميُّ قالَ: حَدَّثَنا يَحْيَى بْنُ حَمّادٍ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوعَوانَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ حَبيبِ بْنِ أَبي ثابِتٍ، عَنْ عامِرِ بْنِ واثِلَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ «قالَ: لَمّا رَجَعَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله وسلّم مِنْ حَجَّةِ الوِداعِ نَزَلَ غَديرَخُمٍّ فَأَمَرَ بِدَوْحاتٍ فَقُمِمْنَ، ثُمَّ قامَ فَقالَ: كَأَنّي قَدْ دُعيتُ فَأَجَبْتُ، إِنّي قَدْ تَرَكْتُ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُما أَكْبَرُ مِنَ الآخَرِ: كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُوني فيهِما، فَإِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ. قالَ ثُمَّ قالَ: إِنَّ اللهَ جَلَّ وَ عَزَّ مَوْلايَ وَ أَنَا مَوْلىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام فَقالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ. فَقُلْتُ لِزَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ: أَنْتَ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله وسلّم؟ قالَ: ما كانَ فِي الدَّوْحاتِ أَحَدٌ إِلّا وَ قَدْ رَآهُ بِعَيْنَيْهِ وَ

خداست و دیگر عترتم، آگاه باشید که آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند راوی گوید: به ابوسعید گفتم: عِترت او چه کسانی هستند؟ گفت: اهل بیت او علیهم السلام.

۵۵ ـ عامِر بن واثِله از زید بن ارقم روایت کند که گفت: چون رسولِ خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم از حجّة الوِداع بازگشت در غدیرخمّ فرود آمد و دستور داد زیر چند درخت بزرگ را رُفتند سپس برخاست و فرمود: گویا مرا دعوت کردند و من نیز اجابت نمودم، من در میان شما دو شیء نفیس باقی گذاردم که یکی از آندو بزرگتر از دیگری است کتاب خدا و عترتم، بنگرید چگونه آندو را جانشین من می‌سازید؟ و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند، سپس فرمود: خداوند مولای من و مولای هر زن و مرد مؤمنی است، سپس دست علیّ بن أبی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم علیّ مولای اوست، به زید بن ارقم گفتم: آیا تو خود این کلام را از رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم شنیدی؟ گفت: همهٔ کسانی که زیر آن درختها بودند او را با دو چشم خود دیده و با دو گوش خود این کلمات را شنیدند.

سَمِعَهُ بِأُذُنَيْهِ».

۵۶ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قالَ: حَدَّثَني عَبْدُاللهِ بْنُ يَزيدَ أَبُومُحَمَّدٍ البَجَلِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ طَريفٍ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبي سَعيدٍ، عَنْ حَبيبِ بْنِ أَبي ثابِتٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قالَ: «قالَ رَسُولُ اللهِ صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم: كَأَنّي قَدْ دُعيتُ فَأَجَبْتُ، وَ إِنّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُما أَعْظَمُ مِنَ الآخَرِ: كِتابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّماءِ إِلَى الأَرْضِ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ فَإِنَّهُما لَنْ يَزالا جَميعاً حَتّى يَرِدا عَلَيَّ الحَوضَ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُوني فيهِما».

۵۷ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوجَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الحُسَيْنِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ عَبّادِ ابْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبي مالِكٍ عَمْرِو بْنِ هاشِمٍ الجَنْبِيِّ، عَنْ عَبْدِالمَلِكِ، عَنْ عَطِيَّةَ أَنَّهُ سَمِعَ أَباسَعيدٍ يَرْفَعُ ذٰلِكَ إِلَى النَّبِيِّ صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم «قالَ: أَيُّهَا النّاسُ إِنّي قَدْ تَرَكْتُ فيكُمْ ما إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا [مِنْ] بَعْدي: الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُما أَكْبَرُ مِنَ الآخَرِ: كِتابَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّماءِ إِلَى الأَرْضِ، وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ، أَلا وَ إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّى يَرِدا عَلَيَّ الحَوضَ».

---

٥٦ ـ زید بن ارقم گوید: رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم فرمود: گویا مرا خوانده‌اند و من نیز اجابت نموده‌ام و من دو شیء نفیس در میان شما نهاده‌ام که یکی از دیگری عظیم‌تر است: کتاب خدای تعالی که رشته‌ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده است، و عترتم ـ اهل بیتم ـ و آندو پیوسته با یکدیگرند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بنگرید چگونه آندو را جانشین من می‌سازید؟

۵۷ ـ ابوسعید در حدیث مرفوعی از پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم روایت کند که فرمود: ای مردم! من در میان شما چیزی را نهادم که اگر آن را اخذ کنید پس از من گمراه نشوید، آنها دو شیء نفیس است و یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است: کتاب خدای تعالی که رشته‌ای کشیده شده از آسمان تا زمین است، و عترتم ـ اهل بیتم ـ آگاه باشید که آندو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند.

۵۸ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قالَ: حَدَّثَني الحَسَنُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَليٍّ التَّميميُّ قالَ: حَدَّثَني أَبي قالَ: حَدَّثَني سَيِّدي عَليُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَني أَبي، عَنْ أَبيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَليٍّ، عَنْ أَبيهِ عَليٍّ، عَنْ أَبيهِ الحُسَيْنِ، عَنْ أَبيهِ عَليٍّ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ «قالَ: قالَ النَّبيُّ صلی الله علیه و آله و سلم: إِنّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ، وَ لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ».

۵۹ ـ حَدَّثَنا أَبُومُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نُعَيْمِ بْنِ شاذانَ النَّيسابُوريُّ قالَ: حَدَّثَني عَمّي أَبُوعَبْدِاللهِ مُحَمَّدُ بْنُ شاذانَ، عَنِ الفَضْلِ بْنِ شاذانَ قالَ: حَدَّثَنا عُبَيْدُاللهِ بْنُ مُوسىٰ قالَ: حَدَّثَنا إِسْرائيلُ، عَنْ أَبي إِسْحاقَ، عَنْ حنش بْن المُعْتَمِرِ[1] قالَ: رَأَيْتُ أَباذَرٍّ الغِفاريَّ ـ رحمه الله ـ آخِذاً بِحَلْقَةِ بابِ الكَعْبَةِ وَ هُوَ يَقُولُ: أَلا مَنْ عَرَفَني فَقَدْ عَرَفَني وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْني فَأَنَا أَبُوذَرٍّ جُنْدَبُ بْنُ السَّكَنِ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «إِنّي خَلَّفْتُ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ، وَ إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ أَلا وَ إِنَّ مَثَلَهُما فيكُمْ كَسَفينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَ فيها نَجا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرِقَ».

---

۵۸ ـ امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من در میان شما دو شیء نفیس را باقی گذاردم: کتاب خدا و عترتم ـ اهل بیتم ـ و آندو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند.

۵۹ ـ حنش بن معتمر گوید: ابوذر غِفاری ـ رحمه الله ـ را دیدم که حلقهٔ باب کعبه را گرفته و می‌گفت: هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که مرا نمی‌شناسد بداند که من ابوذرّ جُندَب بن سَکَن هستم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: من در میان شما دو شیء نفیس گذاردم: کتاب خدا و عترتم ـ اهل بیتم ـ و آندو از یکدگر جدا نشوَند تا آنکه در حوض کوثر بر من درآیند، بدانید که مَثَل آندو مانند کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن تخلّف ورزد غرق شود.

---

۱ ـ كذا في النسخ و هذا مصحّف، و الصّواب «حبشي بن جنادة بن النّصر» و هو الصّحابيّ الّذي شهد حجّة الوداع، و قال ابن عديّ: يكنّى أباالجنوب، شهد مع عليّ مشاهده يروي عنه أبواسحاق السبيعيّ.

۶۰ ـ حَدَّثَنا شَريفُ الدّينِ الصَّدُوقُ أَبُوعَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ زِيارَةِ[1] بْنِ ـ عَبْدِاللهِ بْنِ الحَسَنِ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِبْنِ قُتَيْبَةَ قالَ: حَدَّثَنا الفَضْلُ بْنُ شاذانَ النَّيسابُورِيُّ، عَنْ عُبَيْدِاللهِ بْنِ مُوسىٰ قالَ: حَدَّثَنا شَريكٌ، عَنْ رُكَيْنِ بْنِ الرَّبيعِ، عَنِ القاسِمِ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثابِتٍ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنّي تارِكٌ فيكُمْ خَليفَتَيْنِ[2]: كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ، فَإِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ».

۶۱ ـ حَدَّثَنا عَبْدُالواحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ العَطّارُ النَّيسابُورِيُّ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ـ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِبْنِ قُتَيْبَةَ، عَنِ الفَضْلِ بْنِ شاذانَ قالَ: حَدَّثَنا إِسْحاقُ بْنُ إِبْراهيمَ قالَ: حَدَّثَنا عيسَى بْنُ يُونُسَ قالَ: حَدَّثَنا زَكَرِيّا بْنُ أَبي زائِدَةَ، عَنْ عَطِيَّةَ العَوْفيِّ، عَنْ أَبي سَعيدٍ الخُدْرِيِّ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُما أَكْبَرُ مِنَ الآخَرِ: كِتابَ اللهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّماءِ إِلَى الأَرْضِ، وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ، فَإِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ».

۶۲ ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ـ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ قالَ: حَدَّثَنا الفَضْلُ بْنُ ـ شاذانَ قالَ: حَدَّثَنا إِسْحاقُ بْنُ إِبْراهيمَ، عَنْ جَريرٍ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِاللهِ، عَنْ أَبي ـ الضُّحىٰ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «قالَ: إِنّي تارِكٌ فيكُمْ كِتابَ اللهِ وَ أَهْلَ

۶۰ ـ زيد بن ثابت گويد: رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم فرمود: من در ميان شما دو جانشين گذاردم، كتاب خدا و عترتم ـ اهل بيتم ـ و آندو از يكدگر جدا نشوند تا آنكه در حوض كوثر بر من در آيند.

۶۱ ـ ابوسعيد خدرى گويد: رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم فرمود: من در ميان شما دو شيء نفيس نهادم كه يكى از آن دو بزرگتر از ديگرى است: كتاب خدا كه رشته اي است كه از آسمان تا زمين كشيده شده است و عترتم ـ اهل بيتم ـ و آندواز يكديگر جدا نشوند تا در حوض كوثر بر من درآيند.

۶۲ ـ زيد بن ارقم از پيامبر اكرم صلّى الله عليه وآله وسلّم روايت كند كه فرمود: من در بين شما كتاب خدا و اهل بيتم را نهادم و آندو از يكديگر جدا نشوند تا در حوض كوثر بر

۱ ـ في بعض النسخ «زيادة» و هو تصحيف و بنو زيارة جماعة من اهل نيشابور. ۲ ـ في بعض النسخ «الثقلين».

بَيْتِي، فَإِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتَّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوضَ».

۶۳ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ عُمَرَ اليَمانِيِّ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الهِلالِيِّ، عَنْ أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طالِبٍ عليه السلام «قالَ: إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ طَهَّرَنا وَ عَصَمَنا وَ جَعَلَنا شُهَداءَ عَلىٰ خَلْقِهِ وَ حُجَجاً في أَرْضِهِ، وَ جَعَلَنا مَعَ القُرْآنِ، وَ جَعَلَ القُرْآنَ مَعَنا، لا نُفارِقُهُ وَ لا يُفارِقُنا».

۶۴ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ زِيادِ بْنِ جَعْفَرٍ الهَمْدانِيُّ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ ابْنِ هاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ غِياثِ بْنِ إِبْراهِيمَ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهم السلام «قالَ: سُئِلَ أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنْ مَعْنىٰ قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله: «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتِي» مَنِ العِتْرَةُ؟ فَقالَ: أَنَا وَ الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ وَ الأَئِمَّةُ التِّسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الحُسَيْنِ تاسِعُهُمْ مَهْدِيُّهُمْ وَ قائِمُهُمْ، لا يُفارِقُونَ كِتابَ اللهِ وَ لا يُفارِقُهُمْ حَتّىٰ يَرِدُوا عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله حَوْضَهُ».

من در آیند.

۶۳ ـ سُلَیم بن قیس از امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی ما را پاکیزه ساخت و حفظ نمود و ما را گواهان بر خلقش قرار داد و حجّتهای زمین نمود و ما را همراه قرآن قرار داد و قرآن را همراه ما کرد، ما از قرآن جدا نشویم و آن نیز از ما جدا نشود.

۶۴ ـ امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت کند که از علیّ علیه السلام در معنی این کلام رسول خدا صلّی الله علیه وآله که «من دو شیء نفیس در میان شما نهادم کتاب خدا و عترتم» پرسیدند که عترت چه کسانی هستند؟ فرمود: من و حسن و حسین و ائمّهٔ نُه گانه که از فرزندان حسین هستند و نهمین آنها مهدی و قائم آنهاست از کتاب خدا جدا نشوند و کتاب خدا نیز از آنها جدا نشود تا آنکه بر رسول خدا صلّی الله علیه وآله در حوض کوثر در آیند.

۶۵ ـ حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبي عَبْدِاللهِ البَرْقيُّ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبي عَبْدِاللهِ، عَنْ أَبيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ، عَنْ غياثِ بْنِ إبْراهيمَ، عَنْ ثابِتِ بْنِ دينارٍ، عَنْ سَعْدِ بنِ طَريفٍ، عَنْ سَعيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله لِعَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام: «يا عَلِيُّ أَنَا مَدينَةُ الحِكْمَةِ[1] وَ أَنْتَ بابُها، وَ لَنْ تُؤْتَى المَدينَةُ إلّا مِنْ قِبَلِ البابِ، فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّني وَ يُبْغِضُكَ، لِأَنَّكَ مِنّي وَ أَنَا مِنْكَ، لَحْمُكَ مِنْ لَحْمي، وَ دَمُكَ مِنْ دَمي؛ وَ رُوحُكَ مِنْ رُوحي، وَ سَريرَتُكَ مِنْ سَريرَتي، وَ عَلانِيَتُكَ مِنْ عَلانِيَتي، وَ أَنْتَ إمامُ أُمَّتي، وَ خَليفَتي عَلَيْها بَعْدي، سَعِدَ مَنْ أَطاعَكَ، وَ شَقِيَ مَنْ عَصاكَ، وَ رَبِحَ مَنْ تَوَلّاكَ، وَ خَسِرَ مَنْ عاداكَ، وَ فازَ مَنْ لَزِمَكَ، وَ هَلَكَ مَنْ فارَقَكَ، مَثَلُكَ وَ مَثَلُ الأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِكَ [بَعْدي] مَثَلُ سَفينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَها نَجا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرِقَ، وَ مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ كُلَّما غابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ إلى يَومِ القِيامَةِ».

۶۵ـابن عبّاس گويد كه رسول خدا صلّى الله عليه وآله به علىّ عليه السلام فرمود: اى على! من شهر حكمتم و تو دروازهٔ آنى و به مدينه داخل نتوان شد مگر از جانب دروازهٔ آن، دروغ مى گويد كسى كه مى پندارد مرا دوست دارد در حالى كه تو را دشمن مى دارد، زيرا تو از منى و من از توأم، گوشت تو از گوشت من و خون تو از خون من و روح تو از روح من، و نهان تو از نهان من و آشكار تو از آشكار من است، و تو امام امّت من هستى و پس از من جانشين من بر آنهايى، نيكبخت كسى كه از تو اطاعت كرد و بدبخت كسى كه نافرمانى تو را نمود، كسى كه دوستى تو را داشته باشد سود برده است و كسى كه دشمن تو باشد در خُسران است و كسى كه همراهى تو را داشته باشد رستگار و كسى كه از تو جدائى گزيند هلاک است، مَثَل تو و مَثَل ائمّهٔ از فرزندان تو كه پس از من بيايند، مَثَل كشتى نوح است كه هر كه بر آن سوار شود نجات يابد و هر كه از آن تخلّف ورزد غرق خواهد شد، و مَثَل شما مانند مَثَل ستارگان است كه هر گاه ستاره‌اى پنهان شود ستاره‌اى ديگر بدرخشد و اين تا روز قيامت ادامه دارد.

[1] ـ في بعض النسخ «مدينة العلم» و في بعضها معاً بزيادة الواو.

[مَعْنَى الْعِتْرَةِ وَ الْآلِ وَ الْأَهْلِ وَ الذُّرِّيَّةِ وَ السُّلالَةِ]

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ـ رحمه الله ـ : إنْ سَأَلَ سائِلٌ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله : «إنِّي تارِكٌ فِيكُمْ ما إنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي؛ كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتِي، أَلا وَ إنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتَّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ». فَقالَ: ما تُنْكِرُونَ أَنْ يَكُونَ أَبُوبَكْرٍ مِنَ الْعِتْرَةِ، وَ كُلُّ بَنِي أُمَيَّةَ مِنَ الْعِتْرَةِ أَوْلا يَكُونُ الْعِتْرَةُ إلّا لِوُلْدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَلا يَكُونَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ مِنَ الْعِتْرَةِ؟

فَقِيلَ لَهُ: أَنْكَرْتُ ذٰلِكَ لِما جاءَتْ بِهِ اللُّغَةُ وَ دَلَّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ صلى الله عليه وآله. فَأَمّا دَلالَةُ قَوْلِهِ عليه السلام فَإنَّهُ قالَ: «عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي»، وَ الْأَهْلُ مَأْخُوذٌ مِنْ أَهالَةِ الْبَيْتِ، وَ هُمُ الَّذِينَ يَعْمُرُونَهُ، فَقِيلَ لِكُلِّ مَنْ عَمَرَ الْبَيْتَ أَهْلٌ، كَما قِيلَ لِمَنْ عَمَرَ الْبَيْتَ أَهْلُهُ، وَ لِذٰلِكَ قِيلَ لِقُرَيْشٍ: آلُ اللهِ، لِأَنَّهُمْ عُمّارُ بَيْتِهِ، وَ الْآلُ: الْأَهْلُ، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ في قِصَّةِ لُوطٍ: «فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ»[1]. وَ قالَ: «إلّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْناهُمْ بِسَحَرٍ»[2]. فَسَمَّى

معنای عِترَت و آل و اهل و ذُرّیّه و سُلاله

مصنّف این کتاب شیخ صدوق ـ رحمه الله ـ گوید: اگر سؤال کننده‌ای دربارهٔ این کلام پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله که فرمود: «إنّي تارِكٌ فيكُم ما إن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدي؛ كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي، ألا وَ إنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ» بگوید: چرا انکار می‌کنید که ابوبکر و بنی اُمیّه از عترت باشند و چرا می‌گوئید که عترت فقط شامل فرزندان حسین عليه السلام می‌شود؟ آیا عليّ بن أبي طالب از عترت نیست؟

به او می‌گوئیم: انکار ما به دلیل لغت و سخن پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله است. امّا سخن پیامبر چنین است: «عترت من، اهل بیت من است» و کلمهٔ «اهْل» مأخوذ از «اهالة البیت» است و آنها کسانی هستند که خانه را آباد می‌کنند و به هر کس که خانه را آباد می‌کند «اهل» می‌گویند و اهل البیت آبادکنندگان آنند و از این جهت به قریشْ آلُ الله می‌گویند، زیرا آنها آبادکنندگان خانهٔ او بودند و «آل» به معنی اهل است. خدای تعالی در داستان لوط فرموده است: اهل خود را شبانه ببر، و فرموده: مگر آل لوط را که در سحر آنها را نجات دادیم. و «آل» را اهل

۱ ـ هود: ۸۱. ۲ ـ القمر: ۳۴.

الْآلَ أَهْلاً، وَ الْآلُ فِي اللُّغَةِ الْأَهْلُ وَ إِنَّما أَصْلُهُ أَنَّ الْعَرَبَ إِذا ما أَرادَتْ أَنْ تُصَغِّرَ الْأَهْلَ قالَتْ: أُهَيْلٍ، ثُمَّ اسْتَثْقَلَتِ الْهاءَ فَقالَتْ: آلُ، وَ أَسْقَطَتِ الْهاءَ. فَصارَ مَعْنَى الْآلِ كُلُّ مَنْ رَجَعَ إِلَى الرَّجُلِ مِنْ أَهْلِهِ بِنَسَبِهِ.

ثُمَّ اسْتُعِيرَ ذٰلِكَ فِي الْأُمَّةِ، فَقِيلَ لِمَنْ رَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله بِدِينِهِ: آلٌ، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ»[1]، وَ إِنَّما صَحَّ أَنَّ الْآلَ فِي قِصَّةِ فِرْعَوْنَ مُتَّبِعُوهُ لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ إِنَّما عَذَّبَهُ عَلَى الْكُفْرِ وَلَمْ يُعَذِّبْهُ عَلَى النَّسَبِ فَلَمْ يَجُزْ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعُونَ» أَهْلَ بَيْتِ فِرْعَوْنَ. فَمَتىٰ قالَ قائِلٌ: آلُ الرَّجُلِ، فَإِنَّما يَرْجِعُ بِهٰذَا الْقَوْلِ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَدُلَّ عَلَيْهِ بِدَلالَةِ الاسْتِعارَةِ كَما جَعَلَ اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِقَوْلِهِ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَونَ»، وَ رُوِيَ عَنِ الصّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قالَ: «ما عَنىٰ إِلَّا ابْنَتَهُ»[2]

نامیده است، و آل در لغت به معنی اهل است و اصل آن این است که عرب در تصغیر اهل «اُهَیل» گوید و چون حرف «ها» بر آن ثقیل است آن را اسقاط کرده و «آل» گفته است و معنی آل، هرکسی از خاندان انسان است که به او بر می‌گردد.

سپس کلمهٔ آل به نحو استعاره در امّت نیز استعمال شده است و به هر کس که در دین خود به پیامبر صلى الله عليه وآله رجوع کند «آل» گفته شده است، خدای تعالی فرموده است: «آل فرعون را در عذاب سخت در آورید» و دلیل آنکه در قصّهٔ فرعون مقصود از پیروان او «آل» او می‌باشد این است که خدای تعالی او را به واسطهٔ کفر عذاب می‌کند و نه به واسطهٔ نَسَب، پس روا نیست که مقصود از «اَدْخِلُوا آل فرعون» اهل بیت او باشد و چون شخصی بگوید: «آل الرَّجُل» مقصود همان اهل بیت اوست، مگر آنکه دلیلی وجود داشته باشد که آن به نحو استعاره استعمال شده است، همچنانکه خدای تعالی در تعبیر «أدخِلوا آل فِرعون» در معنای استعاری استعمال فرموده است و از امام صادق عليه السلام روایت شده است که مقصود از آل فرعون در این آیه دختر اوست.

۱ - غافر: ۴۶.

۲ - في بعض النسخ: الا ابنه.

وَ أَمَّا الأَهْلُ فَهُمُ الذُّرِّيَّةُ مِنْ وُلْدِ الرَّجُلِ وَ وُلْدِ أَبيهِ وَ جَدِّهِ وَ دَنِيهِ عَلیٰ ما تُعُورِفَ وَ لا يُقالُ لِوُلْدِ الجَدِّ الأَبْعَدِ «أَهْلٌ»، أَلا تَرىٰ أَنَّ العَرَبَ لا تَقُولُ لِلْعَجَمِ: أَهْلُنا، وَ إِنْ كانَ إبْراهيمُ عليه‌السلام جَدَّهُما، وَ لا تَقُولُ مِنَ العَرَبِ مُضَرُ لِإِيادٍ: أَهْلُنا، وَ لا لِرَبيعَةَ، وَ لا تَقُولُ قُرَيْشٌ لِسائِرِ وُلْدِ مُضَرٍ: أَهْلُنا، وَ لَوْ جازَ أَنْ يَكُونَ سائِرُ قُرَيْشٍ أَهْلَ الرَّسُولِ عليه‌السلام بِالنَّسَبِ لَكانَ وُلْدُ مُضَرٍ وَ سائِرُ العَرَبِ أَهْلَهُ. فَالأَهْلُ أَهْلُ بَيْتِ الرَّجُلِ وَ دَنيهِ. فَأَهْلُ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بَنُو هاشِمٍ دُونَ سائِرِ البُطُونِ. فَإِذا ثَبَتَ أَنَّ قَوْلَهُ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: «إِنِّي مُخَلِّفٌ فيكُمْ ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ» فَسَأَلَ سائِلٌ مَا العِتْرَةُ فَقَدْ فَسَّرَها هُوَ عليه‌السلام بِقَوْلِهِ: «أَهْلُ بَيْتي»، وَ هٰكَذا فِي اللُّغَةِ أَنَّ العِتْرَةَ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ عَلیٰ بابِ جُحْرِ الضَّبِّ، قالَ الهُذَليُّ:

فَما كُنْتُ أَخْشَى أَنْ أُقيمَ خِلافَهُمْ لِسِتَّةِ أَبْياتٍ، كَما يَنْبُتُ الْعِتْرُ[۱]

امّا «اهل» عبارت است از نسلِ از فرزندان مرد و فرزندان پدر و جدّش که به‌طور متعارف نزدیک باشند، امّا به فرزندان جدّ دور «اهل» نمی گویند، آیا نمی بینی که عرب به عجم «أهلُنا» نمی گوید، گرچه ابراهیم عليه‌السلام جدّ هر دو است و در میان عرب نیز «مُضَر» به «إیاد» و «ربیعه» اهل ما نمی گوید و قریش نیز به سایر فرزندان مُضَر «أهلُنا» نمی گوید، و اگر جایز بود که سایر قریشیان به واسطهٔ نسبْ اهل رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشند، همهٔ اولاد مُضر و سایر اعراب نیز اهل او بودند. بنابراین اهل بیت هرمردی همان خویشان نزدیک او هستند واهل رسول‌خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عبارت از بنی هاشم هستند، نه سایر خاندانهای قریش، پس چون ثابت شد که پیامبر اکرم فرموده است: «إِنِّي مُخَلِّفٌ فيكُمْ ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ» و پرسشگری بپرسد که عترت چیست؟ می گوئیم: پیامبر اکرم عليه‌السلام خودشان آن را به «اهلُ بیتی» تفسیر کرده‌اند. و در لغت نیز عترت درختی است که بر در سوراخ سوسمار می روید، هُذلی گوید:

من به واسطهٔ شش بیت متفرّق که مانند گیاه «عتر» پراکنده می روید، نمی ترسیدم که برخلاف ایشان قیام کنم.

۱ ـ شرح البیت في لسان العرب ۲/ ۵۳۸.

قالَ أبوعُبَيْدٍ في كِتابِ الأَمْثالِ ـ حكاهُ عَنْ أَبي عُبَيْدَةَ ـ:الْعِتْرُ وَ الفِطْرُ[1] أَصْلُ لِلإنْسانِ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُمْ: «عادَتْ لِعِتْرِها المَيْسِر». أي عادَتْ إلىٰ خَلْقٍ كانَتْ فارَقَتْهُ.

فَالْعِتْرَةُ في أَصْلِ اللُّغَةِ أَهْلُ الرَّجُلِ، وَ كَذا قالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم: «عِتْرَتي أَهْلُ بَيْتي»: فَتَبَيَّنَ أَنَّ الْعِتْرَةَ الأَهْلُ وَ الأَهْلُ الْوُلْدُ وَ غَيْرُهُمْ، وَ لَوْ لَمْ تَكُنِ الْعِتْرَةُ الأَهْلَ وَ كانُوا الْوُلْدَ دُونَ سائِرِ أَهْلِهِ لَكانَ قَوْلُهُ عليه السلام: «إنّي مُخَلِّفٌ فيكُمْ ما إنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ وَ إنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ» لَمْ يَدْخُلْ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه السلام في هٰذِهِ الشَّرِيطَةِ لِأَنَّهُ لَمْ يَدْخُلْ فِي الْعِتْرَةِ. فَلا يَكُونُ عَلِيٌّ عليه السلام مِمَّنْ لا يُفارِقُهُ الكِتابُ، وَ لا مِمَّنْ إنْ تَمَسَّكْنا بِهِ لَنْ نَضِلَّ، وَ لا يَكُونُ مِمَّنْ دَخَلَ في هٰذَا الْقَوْلِ، فَيَكُونُ كَلامُ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله و سلّم خاصّاً دُونَ عامٍّ، فَإنْ صَلَحَ أَنْ يَكُونَ خاصّاً فِي الْوُلْدِ صَلَحَ أَنْ يَكُونَ في بَعْضِ الْوُلْدِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ فِي الْكَلامِ ما يَدُلُّ عَلىٰ خُصُوصِيَّةٍ في

ابوعُبَيد در كتاب الامثال از ابوعبيده حكايت كرده كه گفته است: «عِتْر» و «فِطْر» اصل انسان است و از اينجاست قول ايشان كه در قمار مى گويند: مَيْسِر به عترت خود برگشت، يعنى به فطرتى كه از آن جدا شده بود برگشت.

پس عترت در أصل لغت عبارت از خاندان مرد است و رسول اكرم صلّى الله عليه و آله و سلّم نيز فرموده است: عترت من اهل بيت من است، بنابراين روشن گرديد كه عترت همان اهل است و اهلْ عبارت از فرزندان و غيره است و اگر عترت به معنى اهل نبود و تنها شامل فرزندان مى شد و ساير خاندان را در بر نمى گرفت، اين سخن پيامبر اكرم عليه السلام كه فرمود: «إنّي مُخَلِّفٌ فيكُمْ ما إنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي ـ أَهْلَ بَيْتي ـ وَ إنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ» شامل علىّ ابن أبى طالب نمى شد، زيرا او داخل در عترت نبود و از كسانى نبود كه قرآن كريم از او جدا نشود و همچنين در زُمرهٔ افرادى نبود كه اگر به او متمسّک شويم هرگز گمراه نگرديم و در اين وصيّت نيز داخل نبود، بنابراين كلام پيامبر اكرم صلّى الله عليه و آله و سلّم خاصّ بود ، نه عامّ و اگر سزاوار باشد كه عترت شامل فرزندان باشد ممكن است شامل بعضى از فرزندان بشود، زيرا در كلام چيزى وجود ندارد كه دلالت بر

١ - في بعض النسخ: العتر و العطر.

جِنْسٍ دُونَ جِنْسٍ.

وَ مِمّا يَدُلُّ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام داخِلٌ فِي العِتْرَةِ قَوْلُهُ عليه السلام : «إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ» وَ قَدْ أَجْمَعَتِ الأُمَّـةُ ـ إِلّا مَنْ شَذَّ مِمَّنْ لا يُعَدُّ فِي ذٰلِكَ بِخِلافٍ ـ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام لَمْ يُفارِقْ حُكْمَ كِتابِ اللهِ، وَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله لَمْ يُخَلِّفْ فِي وَقْتِ مُضِيِّهِ أَحَداً أَعْلَمَ بِكِتابِ اللهِ مِنْهُ، وَ قَدْ كانَ الحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام مِمَّنْ خَلَّفَهُما. فَهَلْ فِي الأُمَّةِ مَنْ يَقُولُ: إِنَّهُما كانا أَعْلَمَ بِكِتابِ اللهِ مِنْهُ، وَ هَلْ كانا إِلّا آخِذَيْنِ عَنْهُ وَ مُقْتَدِيَيْنِ بِهِ، وَ لا يَخْلُو قَوْلُهُ صلى الله عليه وآله : «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا» لِكُلِّ عَصْرٍ أَرادَ، أَوْ لِعَصْرٍ دُونَ عَصْرٍ. فَإِنْ كانَ لِكُلِّ عَصْرٍ فَالْعَصْرُ الَّذِي كانَ عَلِيٌّ عليه السلام قائِماً فِيهِ مَنْ كانَ مُخَلَّفاً فِينا؟ هَلْ كانَ الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ هُما المُرادَيْنِ بِهٰذَا الْقَوْلِ أَوْ عَلِيٌّ عليه السلام؟ فَإِنْ قالَ قائِلٌ: إِنَّهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام أَوْجَبَ أَنَّهُما كانا فِي وَقْتِ مُضِيِّ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَعْلَمَ مِنْ أَبِيهِما عليهم السلام، وَ خَرَجَ (كذا) مِنْ لِسانِ الأُمَّةِ، وَ إِنْ قالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله أَرادَ بِهٰذا وَقْتاً دُونَ

خصوصيّتى در جنس معيّنى داشته باشد.

دليل ديگر بر اينكه علىّ عليه السلام داخل در عترت است اين سخن پيامبر اكرم عليه السلام است كه فرمود: «إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ» و همهٔ امّت اسلامى ـ جز معدودى كه به مخالفت آنان اعتنا نمى شود ـ اتّفاق دارند كه علىّ عليه السلام از حكم خداى تعالى جدا نيست و رسول اكرم صلى الله عليه وآله در وقت وفاتش كسى را جانشين خود نساخته است كه به كتاب خدا داناتر از او باشد و امام حسن و امام حسين عليهما السلام را از خلفاى خود قرار داده است، آيا در امّت كسى هست كه بگويد آن دو داناتر از على عليه السلام به كتاب خدا بودند؟ آيا آن دو حقايق را از او اخذ نكرده و پيرو وى نبودند؟ و مسلّم است كه سخن پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله كه فرمود: «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ ما إِنْ تَمَسَّكْتُم بِهِ لَنْ تَضِلُّوا» شامل هر عصرى مى گردد و اختصاص به زمان معيّنى ندارد، پس در عصر علىّ عليه السلام خليفهٔ پيامبر اكرم كه بود؟ آيا مقصود از اين كلام امام حسن و امام حسين عليهما السلام هستند يا علىّ عليه السلام؟ اگر بگويند مقصود حسنين عليهما السلام هستند واجب مى گردد كه هنگام وفات پيامبر اكرم آنان داناتر از پدرشان باشند و هيچ شخصى از امّت چنين سخن نگفته است،

وَقْتٍ أَجازَ عَلىٰ نَفْسِهِ أَنْ يَكُونَ أَرادَ بَعْضَ العِتْرَةِ دُونَ البَعْضِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ الْوَقْتُ الَّذِي يَدَّعِيهِ خَصْمُنا أَحَقَّ بِما نَدَّعِيهِ فِيهِ مِنْ قَوْلِ غَيْرِهِ، وَ لابُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ صلّی الله علیه و آله عَمَّ بِقَوْلِهِ التَّخْلِيفَ لِكُلِّ الْأَعْصارِ وَ الدُّهُورِ أَوْخَصَّ، فَإِنْ كانَ عَمَّ فَالْعَصْرُ الَّذِي قامَ فِيهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ علیه‌السلام قَدْ أَوْجَبَ أَنْ يَكُونَ مِنْ عِتْرَتِهِ، اللّٰهُمَّ إِلّا أَنْ يُقالَ: إِنَّهُ ظَلَمَ إِذْ كانَ بِحَضْرَتِهِ مِنْ وُلْدِهِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ. وَهٰذا لا يَقُولُ بِهِ مُسْلِمٌ، وَ لا يُجِيزُهُ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله مُؤْمِنٌ.

وَ كانَ مُرادُنا بِإِيرادِ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ: «إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ» فِي هٰذَا الْبابِ إِثْباتَ اتِّصالِ أَمْرِ حُجَجِ اللهِ علیهم‌السلام إِلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ. وَ أَنَّ الْقُرْآنَ لا يَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ مُقْتَرِنٍ إِلَيْهِ مِنَ الأَئِمَّةِ الَّذِينَ هُمُ العِتْرَةُ علیهم‌السلام. يَعْلَمُ حُكْمَهُ إِلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ لِقَوْلِهِ صلّی الله علیه و آله: «لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ»، وَ هٰكَذا قَوْلُهُ صلّی الله علیه و آله:

اگر بگوید مقصود پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله از این سخن وقت خاصّی بوده است، نه همهٔ اوقات، باید ملزم شود که مقصود از عترت هم افراد خاصّی هستند، نه همهٔ اولاد، زیرا آن وقت خاصّی که مخالف ما ادّعا می کند بهتر از آنچه که ما می گوئیم نیست، بناچار مقصود پیامبر از خلافت قرآن و عترت یا عامّ است و شامل همهٔ اعصار و ازمان می شود و یا خاصّ، و اگر مقصود عام است پس باید شامل آن عصری که علیّ بن أبی طالب قیام به امامت کرد نیز بشود، مگر آنکه کسی بگوید او ستم کرد و در محضر او کسانی از فرزندانش بودند که از او اعلم بودند و این سخن را هیچ مسلمانی نمی‌گوید و هیچ مؤمنی آن را بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله روا نمی داند.

و مراد ما از نقل سخن پیامبر اکرم که فرمود: «إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ» در این باب آن است که ثابت کنیم امر حجّتهای الهی علیهم‌السلام تا روز قیامت متّصل و مداوم است و قرآن از حجّتی از ائمّه که همواره همراه آن باشد خالی نیست و آنها همان عترت علیهم‌السلام هستند که حکم آن را تا روز قیامت می دانند، زیرا پیامبر اکرم فرموده‌اند: «لَنْ يَفْتَرِقا حَتّى يردا عَلَيَّ الحَوْضَ» و همچنین است این سخن آن حضرت که «إِنَّ مَثَلَهُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ كُلَّما غابَ نَجْمٌ طَلَعَ

«إِنَّ مَثَلَهُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ كُلَّما غابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ إِلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ»، تَصْديقٌ لِقَوْلِنا: «إِنَّ الأَرْضَ لا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ ظاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خافٍ مَغْمُورٍ لِئَلاّ تَبْطُلَ حُجَجُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ بَيِّناتُهُ».

وَ قَدْ بَيَّنَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم مَنِ العِتْرَةُ المَقْرُونَةُ إِلىٰ كِتابِ اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ فِي الْخَبَرِ الَّذي حَدَّثَنا بِهِ:

أَحْمَدُ بْنُ الحَسَنِ القَطّانُ قالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيّا الجُوهَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمارَةَ، عَنْ أَبيهِ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبيهِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ، عَنْ أَبيهِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ «قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم: إِنِّي مُخَلِّفٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي أَهْلَ بَيْتي فَإِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ كَهاتَيْنِ - وَضَمَّ بَيْنَ سَبّابَتَيْهِ - فَقامَ إِلَيْهِ جابِرُبْنُ عَبْدِاللهِ الأَنْصارِيُّ وَ قالَ: يا رَسُولَ اللهِ مَنْ عِتْرَتُكَ؟ قالَ: عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ إِلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ».

وَ حَكىٰ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرٍ الشَّيْبانِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الجَبّارِ صاحِبِ أَبي الْعَبّاسِ ثَعْلَبَ

نَجْمٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ» و اين سخن كه «زمين از حجّت خدا بر خلقش خالى نمى ماند كه او يا ظاهر و مشهور است و يا پنهان و مستور تا حجّتهاى خداى تعالى و بيّناتش باطل نشود».

و پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله وسلم در حديث زيرين تبيين فرموده اند كه عترتى كه مقرون به كتاب خداى تعالى است چه كسانى هستند. امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول اكرم صلوات الله عليهم اجمعين روايت كند كه فرمودند: «من در ميان شما دو شىء نفيس را جانشين مى سازم كتاب خدا و عترتم كه اهل بيت من مى باشند و آن دو از يكديگر جدا نشوند تا در حوض كوثر بر من وارد شوند، مانند اين دو انگشت - و دو انگشت سبّابهٔ خود را به يكديگر مُنضمّ فرمودند - جابربن عبدالله انصارى برخاست و گفت: يا رسول الله عترت شما چه كسانى هستند؟ فرمود: علىّ و حسن و حسين و امامان از فرزندان حسين تا روز قيامت».

ابوالعبّاس ثعلب گويد ابن اعرابى گفته است: عترت عبارت از قطعه هاى

فِي كِتابِهِ الَّذي سَمّاهُ كِتابَ الْياقُوتَةِ. قالَ: حَدَّثَني أَبُوالْعِبّاسِ ثَعْلَبُ قالَ: حَدَّثَني ابْنُ الأَعْرابِيِّ قالَ: العِتْرَةُ: قِطاعُ المِسْكِ الْكِبارِ فِي النّافِجَةِ وَ تَصْغيرُها عُتَيْرَةٌ. وَ الْعِتْرَةُ الرّيقَةُ الْعَذِبَةُ وَ تَصْغيرُها عُتَيْرَةٌ. وَالْعِتْرَةُ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ عَلىٰ بابِ وَجارِ الضَّبِّ ـ وَ أَحْسَبُهُ أَرادَ وَجارَ الضَّبُعِ لِأَنَّ الَّذي يَكُونُ هُوَ لِلضَّبِّ مَكَنٌ وَ لِلضَّبُعِ وَجارٌ ـ ثُمَّ قالَ: وَ إِذا خَرَجَتِ الضَّبُّ مِنْ وَجارِها تَمَرَّغَتْ عَلىٰ تِلْكَ الشَّجَرَةِ فَهِيَ لِذٰلِكَ لا تَنْمُو وَ لا تَكْبُرُ، وَ الْعَرَبُ تَضْرِبُ مَثَلاً لِلذَّليلِ وَ الذِّلَّةِ فَتَقُولُ: أَذَلُّ مِنْ عِتْرَةِ الضَّبِّ، قالَ: وَ تَصْغيرُها عُتَيْرَةٌ.

وَ الْعِتْرَةُ وُلْدُ الرَّجُلِ وَ ذُرِّيَّتُهُ مِنْ صُلْبِهِ وَ لِذٰلِكَ سُمِّيَتْ ذُرِّيَّةُ مُحَمَّدٍ صلّى الله عليه وآله وسلّم مِنْ عَلِيٍّ وَ فاطِمَةَ عليهما السلام عِتْرَةُ مُحَمَّدٍ صلّى الله عليه وآله وسلّم. قالَ ثَعْلَبُ: فَقُلْتُ لِابْنِ الأَعْرابِيِّ: فَما مَعْنىٰ قَوْلِ أَبي بَكْرٍ فِي السَّقيفَةِ: «نَحْنُ عِتْرَةُ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله وسلّم»؟ قالَ: أَرادَ بَلْدَتَهُ وَ بَيْضَتَهُ. وَ عِتْرَةُ مُحَمَّدٍ صلّى الله عليه وآله وسلّم لا مُحالَةَ وُلْدُ فاطِمَةَ عليها السلام، وَ الدَّليلُ عَلىٰ ذٰلِكَ رَدُّ أَبي بَكْرٍ وَ إِنْفاذُ عَلِيٍّ عليه السلام بِسُورَةِ بَراءَة، وَ قَوْلُهُ صلّى الله عليه وآله وسلّم: «أُمِرْتُ أَنْ لا يُبَلِّغَها عَنّي إِلاّ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنّي»،

بزرگ مشک نافه است و در تصغير آن «عُتَيْره» مى گويند، و عترت عبارت از آب دهان شيرين و گواراست و در تصغير آن نيز «عُتَيْره» مى گويند؛ و عترت درختى است كه بر در لانهٔ سوسمار مى رويد ـ گمان مى كنم كه مقصودش لانهٔ كفتار باشد، زيرا لانهٔ سوسمار را «مَكَنّ» و لانهٔ كفتار را «وَجار» مى گويند ـ سپس مى گويد: وقتى سوسمار از لانه‌اش بيرون مى آيد خود را به آن درخت مى مالد و به اين جهت رشد نمى كند و بزرگ نمى شود، و عرب دربارهٔ ذليل و ذلّت مثلى دارد و مى گويد: خوارتر از درخت لانهٔ سوسمار، گويد تصغير آن نيز «عُتَيْرَه» است. و عترت فرزندان شخص و ذرّيّهٔ صُلبى اوست و از اين رو به ذريّهٔ محمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم كه از فرزندان علىّ و فاطمه عليهما السلام هستند عترت او گويند. ثعلب گويد: به ابن الاعرابى گفتم معناى سخن ابوبكر در سقيفه چيست كه گفته است: «ما عترت رسول خدا هستيم» گويد: مقصود او اين است كه ما از شهر او و حريم اوئيم و إلاّ عترت محمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم لا محاله فرزندان فاطمه عليها السلام هستند و دليل آن بازگرداندن ابوبكر و فرستادن على عليه السلام با سورهٔ براءت است و پيامبر اكرم صلّى الله عليه وآله وسلّم فرمودند:

فَأَخَذَها مِنْهُ وَ دَفَعَها إِلىٰ مَنْ كانَ مِنْهُ دُونَهُ. فَلَوْ كانَ أَبُوبَكْرٍ مِنَ الْعِتْرَةِ نَسَباً ـ دُونَ تَفْسيرِ ابْنِ الأَعْرابِيِّ أَنَّهُ أَرادَ الْبَلْدَةَ لَكانَ مُحالاً أَخْذُ سُورَةِ بَراءَةَ مِنْهُ وَ دَفْعُها إِلىٰ عَلِيٍّ عليه السلام.

وَ قَدْ قيلَ: إِنَّ الْعِتْرَةَ الصَّخْرَةُ الْعَظيمَةُ يَتَّخِذُ الضَّبُّ عِنْدَها جُحْراً يَأْوي إِلَيْهِ. وَ هٰذا لِقِلَّةِ هِدايَتِهِ. وَ قَدْ قيلَ: إِنَّ الْعِتْرَةَ أَصْلُ الشَّجَرَةِ الْمَقْطُوعَةِ الَّتي تَنْبُتُ مِنْ اُصُولِها وَ عُرُوقِها. وَ الْعِتْرَةُ في غَيْرِ هٰذَا الْمَعْنىٰ قَوْلُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: «لا فَرَعَةَ وَ لا عَتيرَةَ» وَ قالَ الأَصْمَعِيُّ: كانَ الرَّجُلُ فِي الْجاهِلِيَّةِ يَنْذُرُ نَذْراً عَلىٰ شائِهِ إِذا بَلَغَتْ غَنَمُهُ مِائَةً أَنْ يَذْبَحَ رَجَبِيَّتَهُ وَ عَتائِرَهُ. فَكانَ الرَّجُلُ رُبَّما بَخِلَ بِشائِهِ فَيَصيدُ الظِّباءَ وَ يَذْبَحُها عَنْ غَنَمِهِ عِنْدَ آلِهَتِهِمْ لِيُوفِيَ بِها نَذْرَهُ. وَ أَنْشَدَ الْحارِثُ بْنُ حِلِّزَةَ الْيَشْكُرِيُّ بَيْتاً:

عَنَتاً باطِلاً وَ ظُلْماً كَما تُعْـــتَرُ عَنْ حَجْرَةِ الرَّبيضِ الظِّباءُ

«فرمان رسیده است که آن را خود و یا فردی که از من است ابلاغ کند» و سوره را از ابوبکر گرفت و آن را به علیّ ـ نه غیر او ـ داد و اگر ابوبکر بر حَسَبِ نسب از عترت او بود. و تفسیر ابن اعرابی که آن را به همشهری تفسیر کرده است صحیح نباشد، مُحال بود که سوره را از او بگیرد و آنرا به علی علیه السلام بسپارد.

و گفته اند که عترت صخرهٔ بزرگی است که سوسمار نزد آن لانه می سازد و در آن مأوی می کند و این به واسطهٔ کمی هدایت اوست که لانهٔ خود را از آن صخره می یابد. و گفته اند که عترت ریشهٔ درخت بریده شده است و از اصول و ریشه های آن می روید و عترت در غیر این معانی قول پیامبر صلى الله عليه وآله است که فرموده «لا فرعة و لا عتیرة» و اصمعی در شرح آن گوید: در زمان جاهلیت شخص برای گوسفندانش نذر می کرد که اگر آنها به صد رأس برسد، «رَجَبیّه» و «عتائر» خود را برای آنها قربانی کند و گاهی آن شخص به گوسفندانش بخل می ورزید و آهو صید می کرد و آن را نزد خدایان و برای گوسفندانش قربانی می کرد تا به نذرش عمل کرده باشد. حارث حلّزه یشکری می گوید:

آنچه شما طلب می کنید اعتراض باطل و ستم است و نباید ما را به واسطهٔ گناه دیگران مؤاخذه کنید، همچنانکه به عوض گوسفند آهو قربانی می کنند.

يَعْني يَأْخُذُونَها بِذَنْبِ غَيْرِها، كَما تُذْبَحُ أُولٰئِكَ الظِّباءُ عَنْ غَنَمِهِمْ.

وَ قالَ الأَصْمَعِيُّ: وَ الْعِتْرَةُ الرّيحُ، وَ الْعِتْرَةُ أَيْضاً شَجَرَةٌ كَثيرَةُ اللَّبَنِ صَغيرَةٌ تَكُونُ نَحْوَ تِهامَةَ. وَ يُقالُ: العِتْرُ: الذَّكَرُ، عَتَرَ يَعْتِرُ عَتْراً إِذا نَعَظَ. وَ قالَ الرِّياشِيُّ: سَأَلْتُ الْأَصْمَعِيَّ عَنِ الْعِتْرَةِ، فَقالَ: هُوَ نَبْتٌ مِثْلُ الْمَرْزَنْجُوش يَنْبُتُ مُتَفَرِّقاً.

قالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ: وَ الْعِتْرَةُ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ وَ ذُرِّيَّتُهُ مِنْ فاطِمَةَ، وَ سُلالَةُ النَّبِيِّ صلّی الله علیه و آله الَّذينَ نَصَّ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ عَلَيْهِمْ بِالإِمامَةِ عَلىٰ لِسانِ نَبِيِّهِ صلّی الله علیه و آله وَ هُمْ اثْنا عَشَرَ: أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ ـ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ ـ عَلىٰ جَميعِ ما ذَهَبَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ في مَعْنَي الْعِتْرَةِ: وَ ذٰلِكَ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم‌السلام مِنْ بَيْنِ جَميعِ بَني هاشِمٍ وَ مِنْ بَيْنِ جَميعِ وُلْدِ أَبي طالِبٍ كَقِطاعِ الْمِسْكِ الْكِبارِ فِي النّافِجَةِ، وَ عُلُومُهُمُ الْعَذْبَةُ عِنْدَ أَهْلِ الْحِكْمَةِ وَ الْعَقْلِ. وَ هُمُ الشَّجَرَةُ الَّتي رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله أَصْلُها، وَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام فَرْعُها، وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِهِ أَغْصانُها، وَ

یعنی او را به واسطهٔ گناه دیگری می گیرند، همچنانکه آنها آهو را به عوض گوسفند قربانی می کنند.

و اَصْمَعیّ می گوید: عترت به معنی باد و به معنی درخت کوچکی که شیر بسیار دارد و در نواحی تهامه می روید و به معنی ذکر نیز آمده است، می گویند: عتر یعتر عتراً یعنی نعوظ کرد. و ریاشی می گوید: از اصمعیّ از معنی عترت پرسیدم، او گفت: گیاهی است مثل «مرزن جوش» که به طور پراکنده می روید.

مصنّف این کتاب شیخ صدوق ـ علیه الرّحمه ـ می گوید: عترت علیّ بن ـ ابی طالب و ذریّهٔ او از نسل فاطمه عليهاالسلام و سُلالهٔ پیامبر هستند که خدای تعالی بر زبان پیامبرش صلّی الله علیه و آله به امامت ایشان تصریح فرموده است و آنان دوازده تن هستند و اوّل ایشان علیّ بن أبی طالب و آخرینشان مهدیّ ـ صَلَوات الله علیهم اجمعین ـ است و این با آنچه که عرب در معنای عترت استعمال کرده مطابق است، و آن از این رو است که ائمّه عليهم‌السلام در میان همهٔ بنی هاشم و همهٔ فرزندان ابوطالب مانند قطعه های بزرگ مشک نافه هستند، و علومشان نزد اهل عقل و حکمت شیرین و گواراست، و آنها شجره‌ای هستند که رسول اکرم صلّی الله علیه و آله ریشهٔ آن و

شيعَتُهُمْ وَرَقُها، وَ عُلُومُهُمْ ثَمَرُها، وَهُمْ عليهم‌السلام أُصُولُ الإسْلامِ عَلىٰ مَعْنَى الْبَلْدَةِ وَ الْبَيْضَةِ وَ هُمْ عليهم‌السلام الْهُداةُ عَلىٰ مَعْنَى الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتي يَتَّخِذُ الضَّبُّ عِنْدَها جُحْراً فَيَأوِي إلَيْهِ لِقِلَّةِ هِدايَتِهِ، وَهُمْ أَصْلُ الشَّجَرَةِ الْمَقْطُوعَةِ لِأَنَّهُمْ وُتِرُوا وَ ظُلِمُوا وَجُفُوا وَقُطِعُوا وَلَمْ يُواصَلوا، فَنَبَتُوا مِنْ أُصُولِهِمْ وَ عُرُوقِهِمْ، لا يَضُرُّهُمْ قَطْعُ مَنْ قَطَعَهُمْ، وَ لا إدْبارُ مَنْ أَدْبَرَ عَنْهُمْ، إذْ كانُوا مِنْ قِبَلِ اللهِ مَنْصُوصاً عَلَيْهِمْ عَلىٰ لِسانِ نَبِيِّ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

وَ مِنْ مَعْنَى الْعِتْرَةِ هُمُ الْمَظْلُومُونَ الْمَأْخُوذُونَ بِما لَمْ يَجْتَرِمُوهُ وَ لَمْ يُذْنِبُوهُ، وَ مَنافِعُهُمْ كَثِيرَةٌ وَ هُمْ عليهم‌السلام يَنابِيعُ الْعِلْمِ عَلىٰ مَعْنَى الشَّجَرَةِ الْكَثِيرَةِ اللَّبَنِ، وَهُمْ عليهم‌السلام ذُكْرانٌ غَيْرُ إناثٍ عَلىٰ مَعْنىٰ قَوْلِ مَنْ قالَ: إنَّ الْعِتْرَةَ هُوَ الذَّكَرُ. وَ هُمْ عليهم‌السلام جُنْدُ اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ حِزْبُهُ عَلىٰ مَعْنىٰ قَوْلِ الأَصْمَعِيِّ: «إنَّ الْعِتْرَةَ الرِّيحُ»، قالَ النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: «الرِّيحُ جُنْدُ اللهِ الأَكْبَرِ» في حَدِيثٍ مَشْهُورٍ عَنْهُ، وَ الرِّيحُ عَذابٌ عَلىٰ قَوْمٍ وَ رَحْمَةٌ لِآخَرِينَ، وَ هُمْ عليهم‌السلام

امیرالمؤمنین علیه‌السلام شاخهٔ اصلی آن و ائمّهٔ از فرزندان او شاخه‌های کوچک آن و شیعیانشان برگهای آن و علومشان میوهٔ آن درخت است و آنان اصول اسلام به معنی شهر و حریم آن هستند و هادیانی هستند به مانند صخرهٔ بزرگی که سوسمار نزد آن لانه می‌سازد و به واسطهٔ آن هدایت یافته و در لانهٔ خود مأوی می‌کند و ایشان ریشهٔ درخت بریده شده هستند، زیرا محلّ ابتلاء و ظلم و جفا واقع شدند و قطع گردیدند و با ایشان مواصله نشد و از اصل و ریشهٔ خود روئیدند و قطع قاطعان و ادبار مُدبران به آنان زیان نرسانید، زیرا از جانب خدای تعالی و بر زبان پیامبر اکرم منصوص به امامت بودند.

دیگر از معانی عِترت آن است که آنان ستم دیدگانی بودند که به جرمی که نکرده بودند و گناهی که مرتکب نشده بودند مؤاخذه شدند و منافع ایشان بسیار است، و آنان سرچشمه‌های عِلمند براساس آن معناي عِترت که شجرهٔ دارای شیر بسیار باشد و آنها مردان مرد بودند و نه اناث بر طبق معنای ذکر که برای عِترت گفته‌اند و ایشان لشکر خدای تعالی و حزب او هستند براساس معنای قول اصمعی که گفته است عترت عبارت از «باد» است، پیامبر اکرم در حدیثی که از او نقل شده فرموده‌اند: بادْ لشکر خدای بزرگ است و باد بر قومی عذاب و بر

كَذٰلِكَ. كَالْقُرْآنِ الْمَقْرُونِ إِلَيْهِمْ بِقَوْلِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله وسلّم: «إِنّي مُخَلِّفٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي ـأَهْلَ بَيْتي ـ». قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لا يَزيدُ الظّالِمينَ إِلّا خَساراً»[1]. وَ قالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زادَتْهُ هٰذِهِ إِيماناً فَأَمَّا الَّذينَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِيماناً وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَ أَمَّا الَّذينَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلىٰ رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُونَ»[2]، وَ هُمْ عليهم السلام أَصْحابُ الْمَشاهِدِ الْمُتَفَرِّقَةِ، وَ الْبُيُوتِ النّازِحَةِ. عَلىٰ مَعْنَى الَّذي ذَهَبَ إِلَيْهِ مَنْ قالَ: إِنَّ الْعِتْرَةَ هُوَ نَبْتٌ مِثْلُ الْمَرْزَنْجُوشِ يَنْبُتُ مُتَفَرِّقاً، وَ بَرَكاتُهُمْ عليهم السلام مُنْبَثَّةٌ فِي الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ.

وَ أَمَّا الذُّرِّيَّةُ فَقَدْ قالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: تَأْويلُ الذُّرِّيّاتِ عِنْدَنا إِذا كانَتْ بِالْأَلِفِ: الْأَعْقابُ وَ النَّسْلُ. وَ أَمَّا الَّذي فِي الْقُرْآنِ: «وَ الَّذينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ[3]» قَرَأَها عَلِيٌّ عليه السلام وَحْدَهُ بِهٰذَا الْمَعْنىٰ. وَ الْآيَةُ الَّتي في «يٰس»: «وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنّا

قومى ديگر رحمت است و آنان نيز چنين هستند و مانند قرآن كه براساس كلام پيامبر همنشين آنهاست، فرمود: «إِنّي مُخَلِّفٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي ـأَهْلَ بَيْتي ـ» و خداى تعالى فرموده است: و ما قرآن را فرو فرستاديم كه در آن شفا و رحمتى براى مؤمنان است و ظالمان را جز زيان نيفزايد. و نيز فرموده است: و هنگامى كه سوره‌اى نازل شود، پاره‌اى از ايشان مى‌گويند اين سوره ايمان كداميك از شما را افزود؟ امّا آنان كه مؤمنند ايمانشان افزوده شده و شادمانند، امّا كسانى كه در قلوبشان مرض است پليدى بر پليديشان بيفزايد و در حالت كفر بميرند. امّا براساس معنايى كه مى‌گويد عترت گياهى است مانند مرزن جوش كه پراكنده مى‌رويد، آرى آنان صاحب مشاهد متفرّقه و بيوت بعيده و بركاتشان در شرق و غرب عالم پراكنده شده است.

امّا دربارهٔ ذرّيّه ابوعبيده گويد: تأويل ذرّيّات اگر با «الف» باشد معنايش اعقاب و نسل است، امّا آنچه كه در قرآن آمده است: «وَ الَّذينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» تنها علىّ عليه السلام آنرا بدين معنى قراءت كرده

۱ - الإسراء: ۸۲. ۲ - التوبة: ۱۲۴ و ۱۲۵. ۳ - الفرقان: ۷۴.

حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ»[1]، وَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «كَما أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرينَ»[2] فيهِ لُغَتانِ: ذُرِّيَّةٌ، وَ ذِرِّيَّةٌ، مِثْلُ عُلِّيَّةٍ وَ عِلِّيَّةٍ. وَكانَتْ قِراءَتُهُ بِالضَّمِّ، وَ قَرَأَها أَبوعَمْرٍو، وَ هِيَ قِراءَةُ أَهْلِ الْمَدينَةِ إِلّا ما وَرَدَ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثابِتٍ أَنَّهُ قَرَءَ: «ذِرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ»[3] بِالْكَسْرِ، وَ قالَ مُجاهِدٌ في قَوْلِهِ: «إِلّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ» إِنَّهُمْ أَوْلادُ الَّذينَ اُرْسِلَ إِلَيْهِمْ موسىٰ وَ ماتَ آباؤُهُمْ، فَقالَ الْفَرّاءُ: إِنَّما سُمُّوا ذُرِّيَّةً لِأَنَّ آباءَهُمْ مِنَ الْقِبْطِ وَ أُمَّهاتُهُمْ مِنْ بَني إِسْرائيلَ، قالَ: وَ ذٰلِكَ كَما قيلَ لِأَوْلادِ أَهْلِ فارِسَ الَّذينَ سَقَطُوا إِلَى الْيَمَنِ: الْأَبْناءُ، لِأَنَّ أُمَّهاتِهِمْ مِنْ غَيْرِ جِنْسِ آبائِهِمْ، قالَ أَبوعُبَيْدَةَ: يُريدُ الْفَرّاءُ أَنَّهُمْ يُسَمَّوْنَ ذُرِّيَّةً، وَهُمْ رِجالٌ مَذْكُورُونَ لِهٰذَا الْمَعْنىٰ، وَ ذُرِّيَّةُ الرَّجُلِ كَأَنَّهُمُ النَّشْءُ الَّذينَ خَرَجُوا مِنْهُ، وَ هُوَ مِنْ «ذَرَوْتُ» أَوْ «ذَرَيْتُ» وَ لَيْسَ بِمَهْمُوزٍ، وَ قالَ أَبوعُبَيْدَةَ: وَ أَصْلُهُ مَهْمُوزٌ وَلٰكِنَّ الْعَرَبَ

است، ولی آیه‌ای که در سورهٔ «یس» آمده است: «وَ آيَةٌ لَهُمْ إِنّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ» و همچنین قول خدای تعالی: «كَما أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرينَ» دو لغت دارد: ذُرّیّه و ذِرّیّه مثل عُلّیه و عِلّیه و قراءت آن در قرآن کریم به ضمّه وارد شده است چنانکه ابو عمرو و اهل مدینه چنین خوانده‌اند، امّا زید بن ثابت آیهٔ «ذِرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ» را به کسر قرائت کرده است، و مجاهد در آیهٔ «إِلّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ» گفته است: آنها اولاد کسانی هستند که موسی برای آنها مبعوث گردید و پدرانشان مرده بودند، فرّاء می‌گوید: آنها را ذرّیّه نامیدند، زیرا پدرانشان قِبْطی و مادرانشان از بنی اسرائیل بودند، می‌گوید: آن مانند این است که اولاد ایرانیانی را که به یمن رفته و با زنان یمنی ازدواج کردند «الابناء» می‌گویند: زیرا مادرانشان از نژاد پدرانشان نیستند. ابوعبیده گوید: مقصود فرّاء این است که آن مؤمنین به موسی را با وجود آنکه رجال مذکوری بودند از این جهت ذرّیّه گفته‌اند و ذرّیّه مرد به این معنی گویا از این جهت است که از او بیرون بیامده‌اند و پدرشان از طایفهٔ دیگری است و این معنی از ریشهٔ «ذَرَوْتُ» و یا «ذَرَيْتُ» است و آن مهموز نیست، ابوعبیده گوید: اصل آن مَهْموز است، امّا عرب چنانکه روش اوست همزه را ساقط کرده و از «ذَرَءَ اللهُ الْخَلْقَ» است، چنانکه خدای

۱ ـ یس: ۴۱. ۲ ـ الانعام: ۱۳۳. ۳ ـ الاسراء: ۳.

تَرَكَتِ الْهَمْزَةَ فيهِ وَ هُوَ فِي مَذْهَبِهِ مِنْ ذَرَءَ اللهُ الْخَلْقَ كَما قالَ اللهُ جَلَّ ثَناؤُهُ: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ»[۱]، وَ ذَرَأَهُمْ أَيْ أَنْشَأَهُمْ وَ خَلَقَهُمْ، وَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ «يَذْرَؤُكُمْ[۲]» أَيْ يَخْلُقُكُمْ. فَكانَ ذُرِّيَّةُ الرَّجُلِ هُمْ خَلْقُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْهُ وَ مِنْ نَسْلِهِ وَ مَنْ أَنْشَأَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ صُلْبِهِ.

وَ مَعْنَى السُّلالَةِ الصَّفْوَةُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، يُقالَ: «سَلالَةٌ وَ سَليلٌ»، وَ فِي الْحَديثِ: قالَ النَّبِيُّ صلّی الله علیه و آله: «اللّٰهُمَّ اسْقِ عَبْدَالرَّحْمٰنِ مِنْ سَليلِ الْجَنَّةِ»، وَ يُقالُ: السَّليلُ هُوَ صافي شَرابِها، وَ إِنَّما قيلَ لَهُ: «سَليلٌ» لِأَنَّهُ سُلَّ حَتّىٰ خَلَصَ، وَ هُوَ فَعيلٌ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ، قالُوا في تَفْسيرِ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ»[۳]، يَعْني أَنَّهُ مِنْ صَفْوَةِ طِينِ الْأَرْضِ، وَ السُّلالَةُ النِّتاجُ، سَلَّ مِنْ اُمِّهِ أَيْ نَتَجَ، وَ قالَتْ هِنْدُ بِنْتُ أَسْماءَ وَ كانَتْ تَحْتَ الْحَجّاجِ بْنِ يُوسُفَ الثَّقَفيِّ:

تعالی فرموده: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ» و ذرأهم به معنی آنست که ایشان را انشاء کرد و آفرید، و قول خدای تعالی که فرمود: «يَذْرَؤُكُمْ» به این معنی است که آنها را آفرید، پس ذُرِّيَّة مرد عبارت از خلق خدای تعالی است که از او و از نسلش آفریده شده و کسانی هستند که خدای تعالی از صُلْب او ایجاد فرموده است.

و معنی سُلاله برگزیده و خالص از هر چیزی است، می گویند سُلالَة و سَلِيلَة و در حدیث است که پیامبر اکرم فرمود: خدایا به عبدالرّحمن از سَليل بهشت بنوشان، و می گویند: سَليل عبارت از شراب صافی بهشت است و آنرا سَليل می گویند زیرا کشیده شده و بیرون آمده تا خالص گردیده است و آن فعیل به معنی مفعول است و در تفسیرِ این سخن خدای تعالی که «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ» گفته اند معنی آن خالص خاک زمین است، و سلاله به نتایج هم می گویند و سلّ من امّه یعنی از مادرش بیرون کشیده شد، و هند دختر اسماء که زنِ حجّاج بن یوسف ثَقَفی بود گوید:

۱- الإعراف: ۱۷۹.
۲- الشوری: ۱۰.
۳- المؤمنون: ۱۲.

وَ هَلْ هِنْدُ إلّا مُهْرَةٌ عَرَبيَّةٌ ... سَليلَةُ أَفْراسٍ تَجَلَّلَها بَغْلُ[1]
فَإنْ نَتَجَتْ مُهْراً كَريماً فَبِالْحَرِيِّ ... وَ إنْ يَكُ إقْرافاً فَما فَعَلَ الْفَحْلُ

وَرُوِيَ: «فَما جَنَى الْفَحْلُ». وَالسَّليلُ الْمَنْتُوجُ، وَالسَّليلَةُ الْمَنْتُوجَةُ كَأَنَّهُ يُريدُ النِّتاجَ الْخالِصَ الصّافي.

وَ قيلَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِما صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعينَ: سُلالَةُ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله لِأَنَّهُمُ الصَّفْوَةُ مِنْ وُلْدِهِ عليهم السلام. وَ هٰذا مَعْنَى الْعِتْرَةِ وَ الذُّرِّيَّةِ وَ السُّلالَةِ في لُغَةِ الْعَرَبِ، وَنَسْأَلُ اللهَ التَّوفيقَ لِلصَّوابِ في جَميعِ الْأُمُورِ بِرَحْمَتِهِ.

هند فرزند اسبانِ عربی است و از سُلالهٔ اسبانی است که استران بر روی آنها رفته اند.

و اگر اسبی گرامی بزاید که سزاوار همین است و اگر فرزندش دو رگه باشد پس آن نتیجهٔ عمل فَحْل است و اسبِ ماده را تقصیری نیست.

و در روایتی آمده است که آن نتیجهٔ جنایت فحل است، و سلیل به معنی مَنتوج و سَلیله به معنی مَنتوجه است و گویا منظور از آن نتایج خالص و صافی باشد.

و به حسن و حسین و ائمّه پس از آنها صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعينَ «سُلالة‌ـ رسول الله» می گویند، زیرا آنان برگزیدگان خالص و صافی از فرزندان اویند.

و این معنی عترت و ذرّیّه و سُلاله در زبان عرب است، و از خدای تعالی توفیق در همهٔ امور صواب را به واسطهٔ رحمتش خواستاریم.

---

۱ ـ شرح الابيات في لسان العرب ۳۳۹/۱۱ و ۲۸۱/۹.

﴿ باب ۲۳ ﴾

* (نَصِّ اللهِ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ عَلَى الْقائِمِ عليه السلام وَ أَنَّهُ) *
* (الثّاني عَشَرَ مِنَ الأَئِمَّةِ عليهم السلام) *

١ ـ حَدَّثَنَا الحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا أَبي قالَ: حَدَّثَنا أَبُوسَعيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيادٍ الآدَمِيُّ الرّازِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ الشَّيْبانيُّ، عَنْ أَبيهِ آدَمَ ابْنِ أَبي إِياسٍ قالَ: حَدَّثَنَا المُبارَكُ بْنُ فَضالَةَ، عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ ـ رَفَعَهُ ـ عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: «لَمّا عُرِجَ بي إِلىٰ رَبِّي جَلَّ جَلالُهُ أَتاني النِّداءُ: يا مُحَمَّدُ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَبَّ الْعَظَمَةِ لَبَّيْكَ، فَأَوْحَى اللهُ تَعالىٰ إِلَيَّ: يا مُحَمَّدُ فيمَ اخْتَصَمَ الْمَلأُ الأَعْلىٰ؟ قُلْتُ: إِلٰهي لا عِلْمَ لي، فَقالَ: يا مُحَمَّدُ هَلّا اتَّخَذْتَ مِنَ الآدَمِيِّينَ وَزيراً وَ أَخاً وَ وَصِيّاً مِنْ بَعْدِكَ؟ فَقُلْتُ: إِلٰهي وَ مَنْ أَتَّخِذُ؟ تَخَيَّرْ لي أَنْتَ يا إِلٰهي، فَأَوْحَى اللهُ إِلَيَّ: يا مُحَمَّدُ قَدِ اخْتَرْتُ لَكَ مِنَ الآدَمِيِّينَ عَلِيَّ بْنَ أَبي طالِبٍ، فَقُلْتُ: إِلٰهي ابْنُ عَمّي؟ فَأَوْحَى اللهُ إِلَيَّ يا مُحَمَّدُ إِنَّ عَلِيّاً وارِثُكَ وَ وارِثُ الْعِلْمِ مِنْ بَعْدِكَ، وَ صاحِبُ لِوائِكَ لِواءِ الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيامَةِ

باب ۲۳
نصّ خدای تعالی بر قائم عليه السلام
و اینکه او دوازدهمین امام است

۱ ـ ابن عبّاس از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کند که فرمود: چون در معراج مرا به نزد پروردگارم جلّ جلاله بردند ندا آمد: ای محمّد! گفتم: لبّیك ای پروردگار عظمت لبّیك! و خدای تعالی به من وحی فرمود: ای محمّد! ملأأعلیٰ در چه چیز منازعه می‌کنند؟ گفتم: پروردگارا مرا علمی نیست، فرمود: ای محمّد! چرا از آدمیان وزیر و برادر و وصیّ پس از خودت را بر نگزیدی؟ گفتم: الهی چه کسی را انتخاب کنم؟ تو برایم برگزین، خدای تعالی وحی کرد که ای محمّد! من از میان آدمیان عليّ بن ابی‌طالب را برایت انتخاب کردم گفتم: پروردگارا! پسر عمّم را؟ فرمود: ای محمّد! عليّ وارث تو و وارثِ علم پس از تو و پرچمدارِ توست و پرچمِ حمد در روزِ قیامت به دستِ اوست و صاحبِ حوضِ توست و از

وَ صاحِبُ حَوْضِكَ، يَسْقِي مَنْ وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ مُؤْمِني أُمَّتِكَ، ثُمَّ أَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيَّ: يا مُحَمَّدُ إِنِّي قَدْ أَقْسَمْتُ عَلىٰ نَفْسي قَسَماً حَقّاً لايَشْرَبُ مِنْ ذٰلِكَ الْحَوْضِ مُبْغِضٌ لَكَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِكَ وَ ذُرِّيَّتِكَ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ، حَقّاً أَقولُ: يا مُحَمَّدُ لَأُدْخِلَنَّ جَميعَ أُمَّتِكَ الْجَنَّةَ إِلّا مَنْ أَبىٰ مِنْ خَلْقي، فَقُلْتُ: إِلٰهي [هَلْ] واحِدٌ يَأْبىٰ مِنْ دُخولِ الْجَنَّةِ؟ فَأَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيَّ: بَلىٰ، فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ يَأْبىٰ؟ فَأَوْحَى اللهُ إِلَيَّ: يا مُحَمَّدُ اخْتَرْتُكَ مِنْ خَلْقي، وَ اخْتَرْتُ لَكَ وَصِيّاً مِنْ بَعْدِكَ، وَ جَعَلْتُهُ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ إِلّا أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعدَكَ، وَ أَلْقَيْتُ مَحَبَّتَهُ في قَلْبِكَ وَ جَعَلْتُهُ أَباً لِوُلْدِكَ، فَحَقُّهُ بَعْدَكَ عَلىٰ أُمَّتِكَ كَحَقِّكَ عَلَيْهِمْ في حَياتِكَ، فَمَنْ جَحَدَ حَقَّهُ فَقَدْ جَحَدَ حَقَّكَ، وَ مَنْ أَبىٰ أَنْ يُوالِيَهُ فَقَدْ أَبىٰ أَنْ يُوالِيَكَ، وَ مَنْ أَبىٰ أَنْ يُوالِيَكَ فَقَدْ أَبىٰ أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ، فَخَرَرْتُ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ ساجِداً شُكْراً لِما أَنْعَمَ عَلَيَّ، فَإِذا مُنادِياً يُنادي ارْفَعْ يا مُحَمَّدُ رَأْسَكَ، وَ سَلْني أُعْطِكَ، فَقُلْتُ: إِلٰهي اجْمَعْ أُمَّتي مِنْ بَعْدي عَلىٰ وِلايَةِ

مؤمنان امّت تو هر کس بر آن وارد شود به دست او سیراب خواهد شد. سپس خدای تعالی وحی فرمود: ای محمّد! من سوگند خورده‌ام سوگندی حقّ که دشمن تو و دشمنِ اهلِ بیت و ذرّیّهٔ طیّبین و طاهرین تو از آن حوض ننوشد، به راستی می گویم: ای محمّد! همهٔ امّت تو داخل در بهشت می شوند مگر کسانی از خلقم که از آن إبا کنند گفتم: خدای من آیا کسی هست که از داخل شدن به بهشت إبا داشته باشد؟ خدای تعالی وحی کرد که آری، گفتم: چگونه إبا می کند؟ وحی فرمود: ای محمّد! تو را از میان خلقم برگزیدم و وصیّ پس از تو را انتخاب کردم و او را برای تو مانند هارون برای موسی قرار دادم جز آنکه پس از تو پیامبری نیست و محبّت او را در قلب تو افکندم و او را پدر فرزندانت قرار دادم، پس بعد از تو حقّ او بر امّت تو مانند حقّ تو برایشان در حیات توست و هر کس حقّ او را انکار کند حقّ تو را انکار کرده است، و هر که از ولایت او سرباز زند از ولایت تو سرباز زده است، و هر که از ولایت تو إبا کند از داخل شدن به بهشت إبا کرده است. من به شکرانهٔ نعمتی که ارزانیم فرموده بود برای خدای تعالی به سجده افتادم که ناگاه منادی ندا کرد که ای محمّد! سر بردار و درخواست کن تا به تو عطا کنم، گفتم: خدای من! امّتم را پس از من بر ولایت عليّ بن ابی طالب

عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ لِيَرِدُوا جَميعاً عَلَيَّ حَوْضي يَوْمَ الْقِيامَةِ. فَأَوْحَى اللهُ تَعالىٰ إِلَيَّ يا مُحَمَّدُ إِنّي قَدْ قَضَيْتُ في عِبادي قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُمْ، وَ قَضائي ماضٍ فيهِمْ. لِأُهْلِكَ بِهِ مَنْ أَشاءُ وَ أَهْدي بِهِ مَنْ أَشاءُ، وَ قَدْ آتَيْتُهُ عِلْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ. وَ جَعَلْتُهُ وَ زيرَكَ وَ خَليفَتَكَ مِنْ بَعْدِكَ عَلىٰ أَهْلِكَ وَ أُمَّتِكَ. عَزيمَةٌ مِنّي لِأُدْخِلَ الْجَنَّةَ مَنْ أَحَبَّهُ وَ [لا أُدْخِلُ الْجَنَّةَ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ عاداهُ وَ أَنْكَرَ وِلايَتَهُ بَعْدَكَ. فَمَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَكَ، وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضَني. وَ مَنْ عاداهُ فَقَدْ عاداكَ، وَ مَنْ عاداكَ فَقَدْ عاداني، وَ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّكَ، وَ مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّني. وَ قَدْ جَعَلْتُ لَهُ هٰذِهِ الْفَضيلَةَ. وَ أَعْطَيْتُكَ أَنْ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيّاً كُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبِكْرِ الْبَتُولِ، وَ آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلّي خَلْفَهُ عيسَى بْنُ مَرْيَمَ. يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ مِنْهُمْ ظُلْماً وَ جَوْراً. أُنْجي بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ. وَ أَهْدي بِهِ مِنَ الضَّلالَةِ. وَ

گردآور تا همگی در روز قیامت در حوض کوثر بر من وارد شوند، خدای تعالی وَحی فرمود: ای محمّد! من پیش از آنکه بندگانم را بیافرینم در میانشان حکم کردم و حکمم دربارهٔ آنها در گذشته است، تا هر که را بخواهم بدان هلاک کنم و هر که را بخواهم بدان هدایت نمایم، من پس از تو علّمت را بدو دادم و او را وزیر و جانشین پس از تو بر اهل و امّتت قرار دادم، به خاطر قصد خود که هر که او را دوست بدارد به بهشت در آورم، و مُبغِض و دشمن و منکر ولایت او را پس از تو به بهشت داخل نمی‌سازم، پس کسی که بُغض او را داشته باشد بغض تو را داراست و کسی که بُغض تو را داشته باشد بغض مرا داراست، و کسی که او را دشمن بدارد تو را دشمن داشته است و کسی که با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده است و کسی که او را دوست بدارد تو را دوست داشته است و کسی که تو را دوست داشته باشد مرا دوست داشته است، و این فضیلت را برای او قرار دادم و بر تو نیز عطا کردم که از صُلب او یازده مهدی خارج سازم که همهٔ آنها از ذرّیّهٔ تو از فرزندان بکر بتول خواهد بود، و آخرین ایشان کسی است که عیسی‌بن‌مریم پشت سر او نماز می‌خواند، و زمین را از عدل آکنده سازد همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد، به واسطهٔ او نجات می‌دهم و از هلاکت باز می‌دارم و هدایت می‌کنم و از ضلالت جلوگیری می‌کنم و به واسطهٔ او کوران را بینا و

أُبْرِئُ بِهِ مِنَ الْعَمىٰ، وَ أَشْفي بِهِ المَريضَ. فَقُلْتُ: إلٰهي وَ سَيِّدي مَتىٰ يَكُونُ ذٰلِكَ؟ فَأَوْحَى اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ: يَكُونُ ذٰلِكَ إذا رُفِعَ الْعِلْمُ، وَ ظَهَرَ الْجَهْلُ، وَ كَثُرَ القُرّاءُ، وَ قَلَّ الْعَمَلُ، وَ كَثُرَ القَتْلُ، وَ قَلَّ الفُقَهاءُ الهادُونَ، وَ كَثُرَ فُقَهاءُ الضَّلالَةِ وَ الْخَوَنَةُ، وَ كَثُرَ الشُّعَراءُ، وَ اتَّخَذَ أُمَّتُكَ قُبُورَهُمْ مَساجِدَ، وَحُلِّيَتِ المَصاحِفُ، وَزُخْرِفَتِ المَساجِدُ، وَ كَثُرَ الْجَوْرُ وَ الْفَسادُ، وَ ظَهَرَ المُنْكَرُ وَ أَمَرَ أُمَّتُكَ بِهِ وَ نَهَوا عَنِ المَعْرُوفِ، وَ اكْتَفَى الرِّجالُ بِالرِّجالِ، وَ النِّساءُ بِالنِّساءِ، وَ صارَتِ الأُمَراءُ كَفَرَةً، وَ أَوْلياؤُهُمْ فَجَرَةً وَ أَعْوانُهُمْ ظَلَمَةً، وَ ذَوِي الرَّأْيِ مِنْهُمْ فَسَقَةً، وَ عِنْدَ ذٰلِكَ ثَلاثَةُ خُسُوفٍ: خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ، وَ خَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ، وَ خَسْفٌ بِجَزيرَةِ الْعَرَبِ، وَ خَرابُ الْبَصْرَةِ عَلىٰ يَدِ رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ يَتْبَعُهُ الزُّنُوجُ، وَ خُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ ظُهُورُ الدَّجّالِ يَخْرُجُ بِالْمَشْرِقِ مِنْ سِجِسْتانَ، وَ ظُهُورُ السُّفْيانِيِّ. فَقُلْتُ: إلٰهي! وَ مَتىٰ يَكُونُ بَعْدي مِنَ الفِتَنِ؟ فَأَوْحَى اللهُ إلَيَّ وَ أَخْبَرَني بِبَلاءِ بَني أُمَيَّةَ وَ فِتْنَةِ وُلْدِ عَمّي، وَ ما يَكُونُ وَ ما هُوَ كائِنٌ إلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ. فَأَوْصَيْتُ

بیماران را شفا خواهم داد، گفتم: الهی و سیّدی! آن چه کس خواهد بود؟ خدای تعالی وحی فرمود: آنگاه که علم برداشته شود و جهل آشکار گردد، قاریان فراوان شوند و عمل به قرآن اندک شود و کشتار فراوان گردد و فقهای هادی اندک و فُقَهای گمراهی و خائنان و شعراء افزون شوند و امّت تو قبورشان را مسجد کنند، قرآنها زیور و مساجد زینت شود و جور و فساد افزون گردد و منکَر آشکار شده و امّتت بدان فرمان دهند و از معروف باز دارند و مردان به مردان اکتفا کنند و زنان با زنان درآمیزند و امیران کافر شوند و اولیای آنها فاجر و یارانشان ظالم و اندیشمندان آنها فاسق گردند در این هنگام سه خُسوف واقع گردد، خُسوفی در مشرق و خُسوفی در مغرب و خُسوفی در جزیرة العرب و بصره به دست یکی از ذرّیّهٔ تو ویران گردد و زنگیان از وی پیروی کنند و یکی از فرزندان حسین بن علیّ قیام کند و دجّال از مشرق و از سیستان خروج کند و سفیانی ظاهر شود، گفتم: خدای من! پس از من این فتنه‌ها کی واقع شود؟ خدای تعالی به من وحی فرمود و مرا از فتنهٔ بنی‌امیّه و فتنهٔ فرزندان عمویم و آنچه هست و تا روز قیامت خواهد بود آگاه کرد و من نیز آنگاه که به زمین آمدم

بِذٰلِكَ ابْنَ عَمِّي حينَ هَبَطْتُ إِلَى الأَرْضِ وَ أَدَّيْتُ الرِّسالَةَ، وَ لِلّٰهِ الْحَمْدُ عَلىٰ ذٰلِكَ كَما حَمِدَهُ النَّبِيُّونَ وَ كَما حَمِدَهُ كُلُّ شَيْءٍ قَبْلي وَ ما هُوَ خالِقُهُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ».

۲ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْراهيمَ بْنِ إِسْحاقَ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ هَمّامٍ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ ما بُنْداذُ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ هِلالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ آبائِهِ علیهم‌السلام، عَنْ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ علیه‌السلام «قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: لَمّا أُسْرِيَ بي إِلَى السَّماءِ أَوْحىٰ إِلَيَّ رَبّي جَلَّ جَلالُهُ فَقالَ: يا مُحَمَّدُ إِنّي أَطْلَعْتُ عَلَى الْأَرْضِ إِطْلاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْها فَجَعَلْتُكَ نَبِيّاً، وَ شَقَقْتُ لَكَ مِنِ اسْمي إِسْماً، فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَطْلَعْتُ الثّانِيَةَ فَاخْتَرْتُ مِنْها عَلِيّاً وَ جَعَلْتُهُ وَصِيَّكَ وَ خَليفَتَكَ وَ زَوْجَ ابْنَتِكَ وَ أَبا ذُرِّيَّتِكَ، وَ شَقَقْتُ لَهُ اسْماً مِنْ أَسْمائي، فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلىٰ وَ هُوَ عَلِيٌّ، وَ خَلَقْتُ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ مِنْ نُورِكُما، ثُمَّ عَرَضْتُ وِلايَتَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ، فَمَنْ قَبِلَها كانَ عِنْدي مِنَ الْمُقَرَّبينَ. يا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَني حَتّىٰ يَنْقَطِعَ وَ يَصيرَ كَالشَّنِّ الْبالي، ثُمَّ أَتاني جاحِداً لِوِلايَتِهِمْ فَما أَسْكَنْتُهُ جَنَّتي وَ لا أَظْلَلْتُهُ

آنها را به پسر عمویم وصیّت کردم و ادای رسالت نمودم و خدا را بر آن سپاس می‌گویم چنانکه پیامبران و هرچه که قبل از من بوده و هر مخلوقی که تا روز قیامت است او را سپاس می‌گوید.

۲ ـ امیرالمؤمنین علیّ علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کند که فرمود: چون مرا به آسمانها بردند، خدایم به من وحی کرد که ای محمّد! من بر زمین نظری افکندم و تو را از آن میان برگزیدم و تو را پیامبر ساختم و از اسم خود برای تو اسمی برگرفتم که من محمود و تو محمّدی! سپس دوم بار بر زمین نظری افکندم و از آن میان علیّ را برگزیدم و او را وصیّ و خلیفه تو قرار دادم و همسر دختر و پدرِ فرزندانت ساختم و برای او اسمی از اسماء خود برگرفتم که من علیّ أعلیٰ هستم و او علیّ است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو تن آفریدم، سپس ولایت ایشان را بر ملائکه عرضه داشتم و کسی که آن را پذیرفت نزد من از مقرّبین است، ای محمّد! اگر بنده‌ای مرا عبادت کند تا آنکه منقطع شود و مانند مَشک کهنهٔ پوسیده گردد و در حالی که منکر ولایت ایشان است به نزد من آید او را در

تَحْتَ عَرْشي، يا مُحَمَّدُ تُحِبُّ أَنْ تَراهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يا رَبِّ فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: ارْفَعْ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسي وَ إِذا أَنَا بِأَنْوارِ عَلِيٍّ وَ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ «م ح م د» بْنِ الْحَسَنِ الْقائِمِ فِي وَسَطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ، قُلْتُ: يا رَبِّ وَ مَنْ هٰؤُلاءِ؟ قالَ: هٰؤُلاءِ الْأَئِمَّةُ، وَ هٰذَا الْقائِمُ الَّذي يُحَلِّلُ حَلالِي وَ يُحَرِّمُ حَرامِيَ، وَ بِهِ أَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدائي، وَ هُوَ راحَةٌ لِأَوْلِيائي، وَ هُوَ الَّذي يَشْفي قُلُوبَ شيعَتِكَ مِنَ الظّالِمينَ وَ الْجاحِدينَ وَ الْكافِرينَ، فَيُخْرِجُ اللّاتَ وَ الْعُزّىٰ طَرِيَّيْنِ فَيُحْرِقُهُما، فَلَفِتْنَةُ النّاسِ يَوْمَئِذٍ بِهِما أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ الْعِجْلِ وَ السّامِرِيِّ».

۳ ـ حَدَّثَنا غَيْرُ واحِدٍ مِنْ أَصْحابِنا قالُوا: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ هَمّامٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مالِكٍ الْفَزارِيِّ قالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَماعَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحارِثِ قالَ: حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيانَ، عَنْ جابِرِ بْنِ يَزيدَ الْجُعْفِيِّ قالَ: سَمِعْتُ جابِرَ بْنَ عَبْدِاللهِ الْأَنْصارِيَّ يَقُولُ: لَمّا أَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلىٰ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله و سلّم:

بهشت خود جای نمی دهم، و تحت سایهٔ عرشم در نیاورم، ای محمّد! آیا دوست می داری که ایشان را ببینی؟ گفتم آری ای پروردگار من گفت: سرت را بلند کن سرم را بلند کردم و بناگاه انوار عليّ و فاطمه و حسن و حسين و عليّ بن الحسين و محمّد بن عليّ و جعفر بن محمّد و موسى بن جعفر و عليّ بن موسى و محمّد بن عليّ و عليّ بن محمّد و حسن بن عليّ و محمّد بن الحسن را دیدم و قائم در وسط آنان مانند ستاره‌ای درخشان بود. گفتم: پروردگارا آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان ائمّه هستند و این قائم کسی است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می کند و به توسّط او از دشمنانم انتقام خواهم گرفت و او راحت دوستان من است و او کسی است که دل شیعیانت را از ظالمان و منکران و کافران شفا می دهد، و لات و عزّیٰ را با طراوت بیرون می آورد و آنها را آتش می زند و فتنهٔ مردم به آن دو در آن روز از فتنهٔ عِجْل و سامری سخت تر است.

۳ ـ جابربن یزید جعفیّ گوید از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می گفت: وقتی که خدای تعالی بر پیامبرش این آیه را فرو فرستاد که «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قُلْتُ: يا رَسُولَ اللهِ عَرَفْنَا اللهَ وَ رَسُولَهُ، فَمَنْ أُولُوا الْأَمْرِ الَّذينَ قَرَنَ اللهُ طاعَتَهُمْ بِطاعَتِكَ؟ فَقالَ عليه السلام: هُمْ خُلَفائي يا جابِرُ، وَ أَئِمَّةُ الْمُسْلِمينَ مِنْ بَعْدي، أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ -الْمَعْرُوفُ فِي التَّوراةِ بِالْباقِرِ، وَ سَتُدْرِكُهُ يا جابِرُ، فَإِذا لَقيتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلامَ- ثُمَّ الصّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسىٰ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ سَمِيّي وَ كَنِيّي حُجَّةُ اللهِ في أَرْضِهِ، وَ بَقِيَّتُهُ في عِبادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ. ذاكَ الَّذي يَفْتَحُ اللهُ -تَعالىٰ ذِكْرُهُ- عَلىٰ يَدَيْهِ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَها، ذاكَ الَّذي يَغيبُ عَنْ شيعَتِهِ وَ أَوْلِيائِهِ غَيْبَةً لا يَثْبُتُ فيها عَلَى الْقَوْلِ بِإِمامَتِهِ إِلّا مَنِ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإيمانِ. قالَ جابِرُ: فَقُلْتُ لَهُ: يا رَسُولَ اللهِ فَهَلْ يَقَعُ لِشيعَتِهِ الْانْتِفاعُ بِهِ في غَيْبَتِهِ؟ فَقالَ عليه السلام: إي وَ الَّذي بَعَثَني بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوِلايَتِهِ في غَيْبَتِهِ كَانْتِفاعِ النّاسِ بِالشَّمْسِ وَ إِنْ تَجَلَّلَها

أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» گفتم: يا رسول الله! خدا و رسولش را شناخته‌ایم، پس اولوا الأمری که خداوند طاعت آنها را مقرون به طاعت خود کرده چه کسانی هستند؟ فرمود: ای جابر آنها جانشینان من و ائمّهٔ مسلمین پس از من هستند، اوّل ایشان عليّ بن أبي طالب است و بعد از او حسن و حسین و عليّ بن الحسین و محمّد بن عليّ -که در تورات به باقر معروف است و تو ای جابر او را می بینی و آنگاه که او را دیدار کردی سلام مرا به او برسان- و پس از او جعفر بن محمّد صادق و موسی بن جعفر و عليّ بن موسی و محمّد بن عليّ و عليّ ابن محمّد و حسن بن عليّ و پس از او همنام و هم‌کنیهٔ من حجّة الله در زمینش و بقيّة الله در بین عبادش، فرزند حسن بن عليّ ائمّهٔ مسلمین خواهند بود، او کسی است که خدای تعالی مشرق و مغرب زمین را به دست او بگشاید، او کسی است که از شیعیان و اولیائش غایب شود، غیبتی که بر عقیدهٔ به امامت او باقی نماند مگر کسی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است. جابر گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا در غیبت او برای شیعیانش انتفاعی هست؟ فرمود: آری، قسم به خدایی که مرا به نبوّت مبعوث فرمود به نور او استضائه می کنند و به ولایت او در

سَحابٌ، يا جابِرُ هٰذا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّ اللهِ، وَ مَخْزُونِ عِلْمِهِ، فَاكْتُمْهُ إِلّا عَنْ أَهْلِهِ.

قالَ جابِرُ بْنُ يَزيدَ: فَدَخَلَ جابِرُ بْنُ عَبْدِاللهِ الْأَنْصارِيُّ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَبَيْنَا هُوَ يُحَدِّثُهُ إِذْ خَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْباقِرُ عليه السلام مِنْ عِنْدِ نِسائِهِ وَ عَلىٰ رَأْسِهِ ذُؤابَةٌ وَ هُوَ غُلامٌ، فَلَمّا بَصُرَ بِهِ جابِرٌ ارْتَعَدَتْ فَرائِصُهُ، وَ قامَتْ كُلُّ شَعْرَةٍ عَلىٰ بَدَنِهِ وَ نَظَرَ إِلَيْهِ مَلِيّاً، ثُمَّ قالَ لَهُ: يا غُلامُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ، فَقالَ جابِرٌ: شَمائِلُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله وَ رَبِّ الكَعْبَةِ، ثُمَّ قامَ فَدَنا مِنْهُ، فَقالَ لَهُ: مَا اسْمُكَ يا غُلامُ؟ فَقالَ: مُحَمَّدٌ، قالَ: ابْنُ مَنْ؟ قالَ: ابْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، قالَ: يا بُنَيَّ فَدَتْكَ نَفْسي فَأَنْتَ إِذاً الباقِرُ؟ فَقالَ: نَعَمْ، ثُمَّ قالَ عليه السلام: فَأَبْلِغْني ما حَمَلَكَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله، فَقالَ جابِرٌ: يا مَوْلايَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله بَشَّرَني بِالبَقاءِ إِلىٰ أَنْ أَلْقاكَ وَ قالَ لي: إِذا لَقيتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلامَ، فَرَسُولُ اللهِ يا مَوْلايَ يَقْرَءُ عَلَيْكَ السَّلامَ، فَقالَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام: يا جابِرُ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ

دوران غیبتش منتفع می شوند مانند انتفاع مردم از خورشیدی که در پس ابر است، ای جابر! این سرّ مکنون خداوند و علم مخزون اوست، آن را از غیر اهلش بپوشان.

جابر بن یزید گوید: جابربن عبدالله انصاری بر امام سجّاد عليه السلام وارد شد و هنگامی که با او مشغول گفتگو بود ناگهان حضرت باقر با گیسوان آراسته از نزد نساء آن حضرت بیرون آمد در حالی که پسر بچّه ای بیش نبود، چون جابر او را شناخت لرزه بر اندامش افتاد و مو بر تنش راست شد و اندکی بدو نگریست، سپس گفت: ای پسر پیش بیا، و او پیش آمد، سپس گفت: برو و او رفت، جابر گفت: به خدای کعبه سوگند که شمائل رسول الله صلى الله عليه و آله را داراست، سپس برخاست و نزدیک وی رفت و گفت: ای پسر! نامت چیست! و او گفت محمّد، پرسید: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند عليّ بن الحسین، گفت: فدایت شوم، پس تو همان باقری؟ گفت: آری، سپس آن حضرت گفت: آنچه را که رسول خدا به تو سپرده است به من برسان، جابر گفت: ای مولای من! رسول خدا صلى الله عليه و آله به من بشارت دادند که زنده می مانم تا شما را ملاقات کنم و به من فرمودند آنگاه که او را ملاقات کردی سلام مرا بدو برسان، پس ای مولای من! رسول خدا به شما

السَّلامُ ما قامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ، وَ عَلَيْكَ يا جابِرُ كَما بَلَّغْتَ السَّلامَ. فَكانَ جابِرُ بَعْدَ ذٰلِكَ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَ يَتَعَلَّمُ مِنْهُ فَسَأَلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام عَنْ شَيْءٍ فَقالَ لَهُ جابِرُ: وَ اللهِ ما دَخَلْتُ في نَهْيِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله فَقَدْ أَخْبَرَني أَنَّكُمْ أَئِمَّةُ الْهُداةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ أَحْلَمُ النّاسِ صِغاراً، وَ أَعْلَمُ النّاسِ كِباراً، وَ قالَ: «لا تُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ». فَقالَ: أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: صَدَقَ جَدّي رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله، إِنّي لَأَعْلَمُ مِنْكَ بِما سَأَلْتُكَ عَنْهُ وَ لَقَدْ اُوتيتُ الْحُكْمَ صَبِيّاً، كُلُّ ذٰلِكَ بِفَضْلِ اللهِ عَلَيْنا وَ رَحْمَتِهِ لَنا أَهْلَ الْبَيْتِ.

۴ ـ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعيدِ الْهاشِمِيُّ قالَ: حَدَّثَنا فُراتُ بْنُ إِبْراهيمَ بْنِ فُراتٍ الْكُوفِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْهَمَدانِيُّ قالَ: حَدَّثَني أَبُو الْفَضْلِ الْعَبّاسُ بْنُ ـ عَبْدِاللهِ الْبُخارِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الْقاسِمِ بْنِ إِبْراهيمَ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ الْقاسِمِ بْنِ ـ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي بَكْرٍ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُالسَّلامِ بْنُ صالِحٍ الْهَرَوِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضا عليه السلام، عَنْ أَبيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليهم السلام «قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله: ما خَلَقَ اللهُ خَلْقاً أَفْضَلَ مِنّي وَ لا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنّي، قالَ

سلام رسانیدند، امام باقر عليه السلام فرمود: تا آسمان و زمین بر پاست بر رسول خدا سلام باد و بر تو ای جابر که آن سلام را رسانیدی سلام باد! و بعد از آن جابر به نزد او رفت و آمد می‌کرد و از او می آموخت، یک روز امام باقر از وی چیزی پرسید، جابر گفت: به خدا سوگند که من خود را در نهی رسول الله داخل نمی کنم که او به من خبر داده است که شما ائمّهٔ هدیٰ از اهل بیت او بعد از او می باشید در کوچکی حکیم ترین مردم و در بزرگی علیم ترین آنهائید و فرمود: به ایشان چیزی تعلیم ندهید که آنها اعلم از شما هستند، امام باقر عليه السلام فرمود: جدّم رسول خدا راست گفته است و من در آنچه که پرسیدم از تو داناترم، حکمت را در کودکی به ما داده‌اند و همهٔ آ نها از فضل و رحمت خداوند بر ما اهل البیت است.

٤ ـ امام رضا از پدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین از رسول اکرم صَلَواتُ الله عَلَیهم اَجمعین روایت کند که فرمود: خداوند خلق که بهتر از من باشد و نزد او

عَلِيٌّ عليه السلام : فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ جَبْرَئيلُ؟ فَقالَ عليه السلام : يا عَلِيُّ إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ فَضَّلَ أَنْبِياءَهُ المُرْسَلِينَ عَلىٰ مَلائِكَتِهِ المُقَرَّبِينَ. وَ فَضَّلَنِي عَلىٰ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ المُرْسَلِينَ. وَ الفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يا عَلِيُّ وَ لِلأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِكَ فَإِنَّ المَلائِكَةَ لَخُدّامُنا وَ خُدّامُ مُحِبِّينا. يا عَلِيُّ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ العَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِوِلايَتِنا. يا عَلِيُّ لَوْلا نَحْنُ ما خَلَقَ اللهُ آدَمَ وَ لا حَوّاءَ، وَ لا الجَنَّةَ وَ لا النّارَ، وَ لا السَّماءَ وَ لا الأَرْضَ، وَكَيْفَ لا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ المَلائِكَةِ وَ قَدْ سَبَقْناهُمْ إِلَى التَّوحِيدِ وَ مَعْرِفَةِ رَبِّنا عَزَّوَجَلَّ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَقْدِيسِهِ وَ تَهْلِيلِهِ. لِأَنَّ أَوَّلَ ما خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَرْواحُنا فَأَنْطَقَنا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ، ثُمَّ خَلَقَ المَلائِكَةَ فَلَمّا شاهَدُوا أَرْواحَنا نُوراً واحِداً اسْتَعْظَمُوا أُمُورَنا فَسَبَّحْنا لِتَعْلَمَ المَلائِكَةُ أَنّا خَلْقٌ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ صِفاتِنا. فَسَبَّحَتِ المَلائِكَةُ لِتَسْبِيحِنا وَ نَزَّهَتْهُ عَنْ صِفاتِنا. فَلَمّا شاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنا هَلَّلْنا لِتَعْلَمَ المَلائِكَةُ أَنْ

گرامی تر از من باشد نیافریده است، عليّ عليه السلام گوید به پیامبر اکرم گفتم: ای رسول خدا تو بهتری یا جبرئیل؟ فرمود: ای عليّ! خدای تعالی انبیاء مرسلین را بر ملائکهٔ مقرّبین برتری داد و مرا بر جمیع انبیاء و رسولان فضیلت بخشید و پس از من ای عليّ! برتری از آن تو و امامان پس از توست و فرشتگان خادمین ما و دوستداران ما هستند. ای عليّ! کسانی که عرش را حمل می‌کنند و کسانی که اطراف آنند به واسطهٔ ولایت ما حمد پروردگارشان را به جا می آورند و برای مؤمنان استغفار می‌کنند. ای عليّ! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوّا و جنّت و نار و آسمان و زمین را نمی آفرید و چگونه افضل از ملائکه نباشیم در حالی که در توحید و معرفت پروردگارمان و تسبیح و تقدیس و تهلیل او بر آنها سبقت گرفته‌ایم، زیرا ارواح ما نخستین مخلوقات خدای تعالی است و او ما را به توحید و تمجید خود گویا ساخت، سپس ملائکه را آفرید و چون ارواح ما را در حالی که نور واحدی بود مشاهده نمودند، امور ما را بزرگ شمردند، ما تسبیح او را گفتیم تا ملائکه بدانند که ما خلق هستیم آفریده شده و او از صفات ما منزّه است، بعد از آن ملائکه نیز تسبیح او را گفتند و او را از صفات ما تنزیه کردند، و چون بزرگی شأن ما را مشاهده کردند تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که هیچ معبودی جز

لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ أَنَّا عَبِيدٌ وَ لَسْنا بِآلِهَةٍ يَجِبُ أَنْ نُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ فَقالُوا: لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ. فَلَمّا شاهَدُوا كِبَرَ مَحَلِّنا كَبَّرْنَا اللّٰهَ لِتَعْلَمَ المَلائِكَةُ أَنَّ اللّٰهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنالَ وَ أَنَّهُ عَظِيمُ المَحَلِّ. فَلَمّا شاهَدُوا ما جَعَلَ اللّٰهُ لَنا مِنَ الْعِزَّةِ وَ الْقُوَّةِ، قُلْنا: لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لِتَعْلَمَ المَلائِكَةُ أَنْ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ، فَقالَتِ المَلائِكَةُ: لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ، فَلَمّا شاهَدُوا ما أَنْعَمَ اللّٰهُ بِهِ عَلَيْنا وَ أَوْجَبَهُ لَنا مِنْ فَرْضِ الطّاعَةِ قُلْنا: الحَمْدُ لِلّٰهِ لِتَعْلَمَ المَلائِكَةُ ما يَحِقُّ اللّٰهُ تَعالىٰ ذِكْرُهُ عَلَيْنا مِنَ الحَمْدِ عَلىٰ نِعَمِهِ. فَقالَتِ المَلائِكَةُ: الحَمْدُ لِلّٰهِ، فَبِنَا اهْتَدَوا إِلىٰ مَعْرِفَةِ اللّٰهِ تَعالىٰ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ.

ثُمَّ إِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ خَلَقَ آدَمَ علیه السلام وَ أَوْدَعَنا صُلْبَهُ وَ أَمَرَ المَلائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيماً لَنا وَ إِكْراماً. وَ كانَ سُجُودُهُمْ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ عُبُودِيَّةً وَ لِآدَمَ إِكْراماً وَ طاعَةً لِكَوْنِنا في صُلْبِهِ فَكَيْفَ لا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ المَلائِكَةِ وَ قَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ.

الله نیست و بدانند که ما بندگانی هستیم و نه خدایانی که با او و یا در کنار او پرستیده شویم و گفتند: «لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰه» و چون بزرگی منزلت ما را مشاهده کردند خدا را تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خدا بزرگتر از آن است که بدو رسند و منزلتِ او عظیم است و چون عزّت و قوّتی را که خداوند برای ما قرار داده است مشاهده کردند، گفتیم: «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» تا ملائکه بدانند که هیچ قدرت و قوّتی جز به واسطهٔ خدا نیست و ملائکه گفتند: لا حول و لا قوة الّا بالله، و چون مشاهده کردند آن نعمتی را که خدا بر ما ارزانی داشته و طاعت ما را واجب شمرده است گفتیم: «الحَمْدُ لِلّٰهِ» تا ملائکه بدانند خداوند به واسطهٔ نعماتی که بر ما ارزانی داشته است حقوقی دارد و ملائکه گفتند: الحمدلله پس به واسطهٔ ما به معرفت خدای تعالی و تسبیح و تهلیل و تحمید او رهنمون شدند.

سپس خدای تعالی آدم علیه السلام را آفرید و ما را در صُلب او نهاد و به ملائکه فرمان داد که به خاطر تعظیم و اکرام ما بدو سجده کنند سجدهٔ آنها برای خدای تعالی عبودیّت و بندگی و برای آدم اکرام و طاعت بود، زیرا ما در صُلب او بودیم، پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم در حالیکه همهٔ آنها به آدم سجده کردند.

وَ إِنَّهُ لَمّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّماءِ أَذَّنَ جَبْرَئِيلُ مَثْنىٰ مَثْنىٰ، وَ أَقامَ مَثْنىٰ مَثْنىٰ، ثُمَّ قالَ: تَقَدَّمْ يا مُحَمَّدُ، فَقُلْتُ: يا جَبْرَئِيلُ أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ؟ فَقالَ: نَعَمْ لِأَنَّ اللهَ - تَبارَكَ وَ تَعالىٰ اسْمُهُ - فَضَّلَ أَنْبِياءَهُ عَلىٰ مَلائِكَتِهِ أَجْمَعِينَ وَ فَضَّلَكَ خاصَّةً. فَتَقَدَّمْتُ وَصَلَّيْتُ بِهِمْ وَلا فَخْرَ. فَلَمّا انْتَهَيْنا إِلىٰ حُجُبِ النُّورِ قالَ لي جَبْرَئِيلُ عليه السلام: تَقَدَّمْ يا مُحَمَّدُ وَ تَخَلَّفَ عَنِّي. فَقُلْتُ: يا جَبْرَئِيلُ في مِثْلِ هٰذَا الْمَوْضِعِ تُفارِقُنِي؟ فَقالَ: يا مُحَمَّدُ إِنَّ هٰذَا انْتِهاءُ حَدِّي الَّذِي وَضَعَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لي في هٰذَا الْمَكانِ فَإِنْ تَجاوَزْتُهُ احْتَرَقَتْ أَجْنِحَتِي لِتَعَدِّي حُدُودَ رَبِّي جَلَّ جَلالُهُ، فَزُخَّ بِي زَخَّةً[1] فِي النُّورِ حَتّىٰ انْتَهَيْتُ إِلىٰ حَيْثُ ما شاءَاللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ مَلَكُوتِهِ، فَنُودِيتُ يا مُحَمَّدُ، فَقُلْتُ: لَبَّيْكَ رَبِّي وَ سَعْدَيْكَ تَبارَكْتَ وَ تَعالَيْتَ. فَنُودِيتُ يا مُحَمَّدُ أَنْتَ عَبْدِي وَ أَنَا رَبُّكَ، فَإِيّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، فَإِنَّكَ نُورِي في عِبادِي وَ رَسُولِي إِلىٰ خَلْقِي وَ حُجَّتِي في بَرِيَّتِي، لِمَنْ تَبِعَكَ خَلَقْتُ جَنَّتِي، وَ لِمَنْ خالَفَكَ خَلَقْتُ نارِي، وَ لِأَوْصِيائِكَ

و چون مرا به آسمانها به معراج بردند، جبرئيل دوتا دوتا اذان و اقامه گفت، سپس گفت: ای محمّد! پيش بايست، گفتم: ای جبرئيل! آيا بر تو پيش بايستم؟ گفت: آری، زيرا خدای تعالى پيامبرانش را و علی الخصوص تو را بر همهٔ ملائكه برتری داده است، من پيش ايستادم و با ايشان نماز خواندم و هيچ فخری هم نيست و چون به حجابهای نور رسيديم، جبرئيل عليه السلام گفت: ای محمّد! پيش برو و از من باز ايستاد، گفتم: ای جبرئيل! آيا در مثل اين موضع از من مفارقت می كنی؟ گفت: ای محمّد! اين نهايت حدّ من است كه خدای تعالى برای من مقرّر فرموده است و اگر از آن درگذرم به واسطهٔ تجاوز از حدودی كه پروردگارم مقرّر فرموده است بالهايم خواهد سوخت و در نوری افكنده شدم افكنده شدنی تا بدانجا كه خدای تعالى از ملكوتش اراده فرموده بود رسيدم و ندا رسيد: ای محمّد! گفتم: لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ ای پروردگار من! تَبارَكْتَ وَ تَعالَيْتَ، ندا رسيد تو بندهٔ من و من پروردگار توأم، مرا پرستش كن و بر من توكّل نما، تو نور من در ميان بندگان من و فرستادهٔ من به سوی خلقم و حجّت من در بين مردمانی، بهشت من برای كسی است كه از تو پيروی كند و آتش من برای كسی است كه با تو مخالفت كند، و

۱ - قال في النهاية: فيه: مثل اهل بيتي مثل سفينة نوح من تخلّف عنها زُخّ به في النار اى دُفع ورُمي.

أَوْجَبْتُ كِرامَتي، وَ لِشيعَتِكَ أَوْجَبْتُ ثَوابي، فَقُلْتُ يا رَبِّ وَ مَن أَوْصيائي؟ فَنُوديتُ يا مُحَمَّدُ أَوْصياءُكَ المَكْتُوبُونَ عَلىٰ ساقِ العَرْشِ، فَنَظَرْتُ ـ وَ أَنَا بَيْنَ يَدَي رَبّي ـ إِلىٰ ساقِ العَرْشِ فَرَأَيْتُ اثْنَي عَشَرَ نُوراً، في كُلِّ نُورٍ سَطْرٌ أَخْضَرُ، مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ اسْمُ كُلِّ وَصيٍّ مِنْ أَوْصِيائي، أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتي فَقُلْتُ: رَبِّ أَهٰؤُلاءِ أَوْصيائي مِنْ بَعْدي؟ فَنُودِيتُ يا مُحَمَّدُ هٰؤُلاءِ أَوْلِيائي وَ أَحِبّائي وَ أَصْفِيائي وَ حُجَجي بَعْدَكَ عَلىٰ بَرِيَّتي، وَهُمْ أَوْصياؤُكَ وَ خُلَفاؤُكَ وَ خَيْرُ خَلْقي بَعْدَكَ. وَ عِزَّتي وَ جَلالي لَأُظْهِرَنَّ بِهِمْ ديني، وَ لَأُعْلِيَنَّ بِهِمْ كَلِمَتي، وَ لَأُطَهِّرَنَّ الْأَرْضَ بِآخِرِهِمْ مِنْ أَعْدائي، وَ لَأُمَلِّكَنَّهُ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَها، وَ لَأُسَخِّرَنَّ لَهُ الرِّياحَ، وَ لَأُذَلِّلَنَّ لَهُ الرِّقابَ الصِّعابَ، وَ لَأُرَقِّيَنَّهُ فِي الْأَسْبابِ، وَ لَأَنْصُرَنَّهُ بِجُنْدي، وَ لَأُمِدَّنَّهُ بِمَلائِكَتي حَتّىٰ يُعْلِنَ دَعْوَتي وَ يَجْمَعَ الخَلْقَ عَلىٰ تَوحيدي، ثُمَّ لَأُديمَنَّ مُلْكَهُ وَ لَأُداوِلَنَّ الْأَيّامَ بَيْنَ أَوْليائي إِلىٰ

کرامتم را برای اوصیای تو لازم گردانیدم و ثوابم را برای شیعیان تو مقرّر داشتم، گفتم: پروردگارا! اوصیای من چه کسانی هستند؟ ندا رسید ای محمّد! اوصیای تو بر ساق عرش نوشته شده است و من ـ در حالیکه در مقابل پروردگارم بودم ـ به ساق عرش نگریستم و دوازده نور دیدم و در هر نوری سطری سبز بود که نام هر یک از اَوْصِیای من بر آن نوشته شده بود، اوّل ایشان علیّ بن أبی طالب و آخر آنها مَهدی امّتم بود، گفتم: پروردگارا! آیا آنها اوصیای پس از من هستند؟ ندا آمد که ای محمّد! آنها اولیا و دوستان و برگزیدگان و حجّتهای من بر خلایق پس از تو هستند و آنها اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق من پس از تو می باشند، به عزّت و جلالم سوگند که به واسطهٔ ایشان دینم را چیره و کلمه ام را بلند می نمایم و توسّط آخرین آنها زمین را از دشمنانم پاک می گردانم و مشرق و مغرب زمین را به تملیک او در می آورم و باد را مسخّر او می کنم و گردنکشان سخت را رام او می سازم و او را بر نردبان ترقّی بالا می برم و با لشکریان خود یاریش می کنم و با فرشتگانم به او مدد می رسانم تا آنکه دعوتم را آشکار کند و مردمان را بر توحیدم گرد آورد، سپس مُلکش را تداوم بخشم و روزگار را در اختیار اولیای خود قرار دهم تا روز قیامت فرا رسد.

يَوْمِ القِيامَةِ.

وَ الحَمْدُ للهِ رَبِّ العالَمينَ، وَ الصَّلاةُ عَلىٰ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ وَ سَلَّمَ تسْليماً.

﴿ باب ۲۴ ﴾

* (ما رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله في النَّصِّ عَلَى القائِمِ عليه السلام) *
* (وَ أَنَّهُ الثّاني عَشَرَ مِنَ الائِمَّةِ عليهم السلام) *

۱ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ما جيلَوَيْه ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَني عَمّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي القاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيرَفِيِّ الكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنِ المُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ جابِرِ ابْنِ يَزيدَ الجُعْفِيِّ، عَنْ سَعيدِ بْنِ المُسَيِّبِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ سَمُرَةَ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: «لُعِنَ المُجادِلُونَ في دينِ اللهِ عَلىٰ لِسانِ سَبْعينَ نَبِيّاً، وَ مَنْ جادَلَ في آياتِ اللهِ فَقَدْ كَفَرَ، قالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: «ما يُجادِلُ في آياتِ اللهِ إِلَّا الَّذينَ كَفَرُوا فَلا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي البِلادِ»[۱]، وَ مَنْ فَسَّرَ القُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدِ افْتَرىٰ عَلَى اللهِ الكَذِبَ، وَ مَنْ أَفْتَى النّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلَعَنَتْهُ مَلائِكَةُ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ، وَ كُلُّ بِدعَةٍ ضَلالَةٌ، وَ كُلُّ ضَلالَةٍ سَبيلُها

وَ الْحَمْدُ لِلّهِ ربِّ العالمين و الصَّلاةُ على نَبيِّنا وَ سَلَّمَ تَسليماً.

باب ۲۴

روايات پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله در نصّ بر قائم عليه السلام
و اينكه او دوازدهمين امام است

۱ ـ عبدالرّحمن بن سَمُرَه گويد: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: كسانى كه در دين خدا مُجادله و ستيز مى‌كنند بر زبان هفتاد پيامبر لعنت شده‌اند و كسى كه در آيات خدا مجادله كند كافر شده است. خداى تعالى فرمود: «تنها كافران در آيات الهى مجادله مى‌كنند و گردش آنها در شهرها تو را نفريبد»؛ و كسي كه قرآن را به رأى خود تفسير كند بر خدا دروغ بسته است؛ و هركس بدون داشتن علم و آگاهى فتوا دهد ملائكهٔ آسمانها و زمين او را لعنت مى‌كنند؛ و هر بدعتى گمراهى است و

---

۱ ـ المؤمن: ۴.

إِلَى النّارِ. قالَ عَبْدُ الرَّحْمنِ بْنُ سَمُرَةَ: فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللهِ أَرْشِدْني إِلَى النَّجاةِ، فَقالَ: يا ابْنَ سَمُرَةَ إِذا اخْتَلَفَتِ الْأَهْواءُ وَ تَفَرَّقَتِ الآراءُ فَعَلَيْكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ فَإِنَّهُ إِمامُ أُمَّتي وَ خَليفَتي عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدي، وَ هُوَ الفارُوقُ الَّذي يُمَيِّزُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الباطِلِ، مَنْ سَأَلَهُ أَجابَهُ، وَ مَنِ اسْتَرْشَدَهُ أَرْشَدَهُ، وَ مَنْ طَلَبَ الحَقَّ عِنْدَهُ وَجَدَهُ، وَ مَنِ الْتَمَسَ الهُدىٰ لَدَيْهِ صادَفَهُ، وَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ أَمِنَهُ، وَ مَنِ اسْتَمْسَكَ بِهِ نَجّاهُ، وَ مَنِ اقْتَدىٰ بِهِ هَداهُ، يَا ابْنَ سَمُرَةَ سَلِمَ مِنْكُمْ مَنْ سَلِمَ لَهُ وَ والاهُ، وَ هَلَكَ مَنْ رَدَّ عَلَيْهِ وَ عاداهُ، يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِنَّ عَلِيّاً مِنِّي، رُوحُهُ مِنْ روحي، وَ طينَتُهُ مِنْ طينَتي، وَ هُوَ أَخي وَ أَنَا أَخُوهُ، وَ هُوَ زَوْجُ ابْنَتي فاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِساءِ العالَمينَ مِنَ الأَوَّلينَ وَ الآخِرينَ، وَ إِنَّ مِنْهُ إِمامَيْ أُمَّتي وَ سَيِّدَيْ شَبابِ أَهْلِ الجَنَّةِ الحَسَنَ وَ الحُسَيْنَ، وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الحُسَيْنِ تاسِعُهُمْ قائِمُ أُمَّتي، يَمْلَأُ الأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً».

هر ضلالتی به آتش ختم می شود، عبدالرّحمن بن سَمُرَه گوید: گفتم: ای رسولِ خدا! راه نجات را به من بنما، فرمود: ای سَمُرَه! هرگاه هواهای نفسانی مختلف شد و آراء و عقاید متفرّق گردید، بر تو باد که همراه علیّ بن أبی طالب باشی که او امام امّت و خلیفهٔ من بر ایشان است و او فارُوق است که به واسطهٔ او بین حقّ و باطل تمیز می دهند، هر کس از او بپرسد پاسخش را دهد و کسی که از او هدایت جوید هدایتش فرماید و کسی که خواستار حقّ باشد آن را نزد او می یابد و کسی که هدایت را بجوید نزد او بدان خواهد رسید؛ و هر که بدو پناه برد ایمنش سازد و هر کس دامن او گیرد نجاتش دهد و هر که از او پیروی کند هدایتش کند. ای پسر سمره! هر که با او موافقت کند و او را دوست بدارد سالم خواهد بود و هر که با او مخالفت کرده و دشمنی ورزد هلاک خواهد شد، ای پسر سمره! علیّ از من است و روح او از روح من و طینت او از طینت من است و او برادر من است و من برادر اویم و او شوهر دخترم فاطمه سیّدهٔ بانوان عالم از اوّلین و آخرین است و دو امام امّتم و دو سیّد جوانان بهشت حسن و حسین و نُه تن از ائمّه از فرزندان حسین هستند و نهمین آنها قائم امّت من است که زمین را پر از عدل و داد نماید همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد.

٢ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ المُتَوَكِّلِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَبي عَبْدِاللهِ الكُوفيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُوسَى بْنُ عِمْرانَ النَّخَعيُّ، عَنْ عَمِّهِ الحُسَيْنِ بْنِ يَزيدَ، عَنِ الحَسَنِ ابْنِ عَليِّ بْنِ سالِمٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ، عَنْ سَعيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبّاسٍ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: «إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَطْلَعَ إِلَى الأَرْضِ إِطْلاعَةً فَاخْتارَني مِنْها فَجَعَلَني نَبِيّاً، ثُمَّ أَطْلَعَ الثّانِيَةَ فَاخْتارَ مِنْها عَلِيّاً فَجَعَلَهُ إِماماً، ثُمَّ أَمَرَني أَنْ أَتَّخِذَهُ أَخاً وَ وَلِيّاً وَ وَصِيّاً وَ خَليفَةً وَ وَزيراً، فَعَليٌّ مِنّي وَ أَنا مِنْ عَليٍّ وَ هُوَ زَوْجُ ابْنَتي وَ أَبُو سِبْطَيَّ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ، أَلا وَ إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ جَعَلَني وَ إِيّاهُمْ حُجَجاً عَلىٰ عِبادِهِ، وَ جَعَلَ مِنْ صُلْبِ الحُسَيْنِ أَئِمَّةً يَقُومُونَ بِأَمْري، وَ يَحْفَظُونَ وَصِيَّتي، التّاسِعُ مِنْهُمْ قائِمُ أَهْلِ بَيْتي، وَ مَهْديُّ أُمَّتي، أَشْبَهُ النّاسِ بي في شَمائِلِهِ وَ أَقْوالِهِ وَ أَفْعالِهِ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَةٍ طَويلَةٍ وَ حَيْرَةٍ مُضِلَّةٍ، فَيُعْلِنُ أَمْرَاللهِ، وَ يُظْهِرُ دينَ اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ، يُؤَيَّدُ بِنَصْرِ اللهِ وَ يُنْصَرُ بِمَلائِكَةِ اللهِ، فَيَمْلَأُ الأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً».

٣ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ المُتَوَكِّلِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَبي عَبْدِاللهِ الكُوفيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُوسَى بْنُ عِمْرانَ النَّخَعيُّ، عَنْ عَمِّهِ الحُسَيْنِ بْنِ يَزيدَ، عَنِ الحَسَنِ

---

٢ ـ عبدالله بن عبّاس از رسول خدا صلى الله عليه وآله روايت كند كه فرمود: خداى تعالى بر زمين نگاهى افكند و مرا از آن ميان برگزيد و پيامبر گردانيد، سپس دوم بار نظرى افكند و عليّ را برگزيد و او را امام گردانيد، سپس به من فرمان داد كه او را برادر و وليّ و وصيّ و خليفهٔ خود سازم، پس عليّ از من است و من از عليّ، و او شوهر دخترم فاطمه و پدر دو سِبْطم حسن و حسين است، بدانيد كه خداى تعالى مرا و ايشان را حجّتهاى بر بندگانش قرار داده است و از فرزندان حسين امامانى را قرار داده است كه به امر من قيام كنند و وصيّت مرا نگهدارند و نهمين آنها قائم اهل بيتم و مهدىّ امّتم است كه در شمايل و اقوال و افعال شبيه ترين مردم به من است، او پس از غيبتى طولانى و حيرتى گمراه كننده ظهور كند و دين خداى تعالى را چيره گرداند و به يارى خدا و نصرت ملائكهٔ خدا مؤيّد باشد، زمين را از عدل و داد آكنده سازد همان گونه كه پر از ظلم و جور شده باشد.

٣ ـ امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله عليهم

ابْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبائِهِ عليهم السلام «قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله: حَدَّثَني جَبْرَئيلُ عَنْ رَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلالُهُ أَنَّهُ قالَ: «مَنْ عَلِمَ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ أَنَا وَحْدِي، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدِي وَ رَسُولِي، وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طالِبٍ خَلِيفَتِي، وَ أَنَّ الأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجِي أَدْخَلْهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي، وَ نَجَّيْتُهُ مِنَ النّارِ بِعَفْوِي، وَ أَبَحْتُ لَهُ جِوارِي، وَ أَوْجَبْتُ لَهُ كَرامَتِي، وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتِي، وَ جَعَلْتُهُ مِنْ خاصَّتِي وَ خالِصَتِي، إِنْ نادانِي لَبَّيْتُهُ، وَ إِنْ دَعانِي أَجَبْتُهُ، وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ، وَ إِنْ سَكَتَ ابْتَدَأْتُهُ، وَ إِنْ أَساءَ رَحِمْتُهُ، وَ إِنْ فَرَّ مِنِّي دَعَوْتُهُ، وَ إِنْ رَجَعَ قَبِلْتُهُ، وَ إِنْ قَرَعَ بابِي فَتَحْتُهُ، وَ مَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ أَنَا وَحْدِي، أَوْ شَهِدَ بِذٰلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدِي وَ رَسُولِي أَوْ شَهِدَ بِذٰلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طالِبٍ خَلِيفَتِي أَوْ شَهِدَ بِذٰلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ الأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجِي فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَ صَغَّرَ عَظَمَتِي، وَ كَفَرَ بِآياتِي وَ كُتُبِي، وَ إِنْ قَصَدَنِي

اجمعین روایت کند که فرمود: جبرئیل از ربّ العزّة جلّ جَلاله برایم حدیث کرد که فرمود: هر کس بداند که هیچ معبودی جز من نیست و محمّد بنده و فرستادهٔ من است و علیّ بن أبی طالب جانشین من است و ائمّه‌ای که از فرزندان او هستند حجّتهای منند، او را به رحمت خود به بهشت داخل می سازم و به عفو خود او را از آتشم نجات می بخشم و همسایگی خود را برای او مباح می گردانم و کرامتم را بر او واجب می گردانم و نعمتم را بر او تمام ساخته و او را از خاصّان و خالصان خود قرار می دهم، اگر مرا ندا کند به او لبّیك می گویم و اگر مرا بخواند اجابتش می کنم و اگر از من درخواست کند به او می بخشم و اگر خاموش باشد به او ابتدا می کنم و اگر بد کند به او رحمت می آورم و اگر از من فرار کند او را می خوانم و اگر باز گردد او را می پذیرم و اگر در خانه‌ام را بکوبد آن را می گشایم، و هر کس گواهی ندهد که من معبود یکتا هستم یا بدان شهادت دهد امّا گواهی ندهد که محمّد بنده و رسول من است یا بدان شهادت دهد امّا گواهی ندهد که علیّ بن أبی طالب جانشین من است یا بدان شهادت دهد امّا گواهی ندهد که امامان از فرزندان او حجّتهای من هستند به تحقیق که چنین شخصی نعمت مرا انکار کرده و عظمت مرا کوچک شمرده و به آیات و کتابهای من کافر شده است و اگر قصد مرا

حَجَبْتُهُ، وَ إِنْ سَأَلَنِي حَرَمْتُهُ، وَ إِنْ ناداني لَمْ أَسْمَعْ نِداءَهُ، وَ إِنْ دَعاني لَمْ أَسْتَجِبْ دُعاءَهُ، وَ إِنْ رَجاني خَيَّبْتُهُ، وَ ذٰلِكَ جَزاؤُهُ مِنّي وَ ما أَنَا بِظَلاّمٍ لِلْعَبيدِ».

فَقامَ جابِرُ بْنُ عَبْدِاللهِ الأَنْصاريُّ فَقالَ: يا رَسُولَ اللهِ وَ مَنِ الأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ ـ أَبي طالِبٍ؟ قالَ: الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الجَنَّةِ، ثُمَّ سَيِّدُ العابِدينَ في زَمانِهِ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ، ثُمَّ الباقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ـ وَ سَتُدْرِكُهُ يا جابِرُ، فَإِذا أَدْرَكْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنّي السَّلامَ ـ ثُمَّ الصّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الكاظِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ الرِّضا عَلِيُّ بْنُ ـ مُوسىٰ، ثُمَّ التَّقِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ النَّقِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الزَّكِيُّ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنُهُ القائِمُ بِالحَقِّ مَهْدِيُّ أُمَّتِي الَّذي يَمْلَأُ الأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً. هٰؤُلاءِ جابِرُ! خُلَفائي وَ أَوْصِيائي وَ أَوْلادي وَ عِتْرَتي، مَنْ أَطاعَهُمْ فَقَدْ أَطاعَني، وَ مَنْ عَصاهُمْ فَقَدْ عَصاني، وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ واحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَني، بِهِمْ يُمْسِكُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ

کند محجوبش می‌کنم و اگر از من درخواست کند محرومش می سازم و اگر مرا ندا کند ندایش را نمی‌شنوم و اگر مرا بخواند دعایش را استجابت نمی سازم و اگر به من امید بندد نا امیدش می‌گردانم و این جزای او از جانب من است و من هرگز به بندگانم ستم نمی‌کنم.

آنگاه جابر بن عبدالله انصاری از جا برخاست و گفت: ای رسول خدا! ائمّه از فرزندان عليّ بن أبی طالب چه کسانی هستند؟ فرمود: حسن و حسین سیّد جوانان بهشت، سپس سیّدالعابدین در زمانش عليّ بن الحسین، سپس محمّد بن ـ عليٍّ الباقر ـ و تو ای جابر او را درک می کنی و آن هنگام که او را دیدی سلام مرا بدو برسان ـ سپس جعفر بن محمّدٍ الصادق، سپس موسی بن جعفر الکاظم، سپس عليّ بن موسی الرّضا، سپس محمّد بن عليّ التّقیّ، سپس عليّ بن محمّد النّقیّ، سپس حسن بن عليٍّ الزّکیّ، سپس فرزند او قائم به حقّ مهدی امّتم کسی که او زمین را پر از عدل و داد نماید همانگونه که پر از جور و ظلم شده باشد، ای جابر! آنان جانشینان و اوصیاء و اولاد و عترت من هستند، کسی که ایشان را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و کسی که از آنان سرپیچی کند مرا سرپیچی کرده است و کسی که ایشان را یا یکی از آنان را انکار کند مرا انکار کرده است، به واسطهٔ

السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إلّا بِإِذْنِهِ، وَ بِهِمْ يَحْفَظُ اللهُ الْأَرْضَ أَنْ تَميدَ بِأَهْلِها».

۴ ـ حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَبي عَبْدِاللهِ الكُوفيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ، عَنْ عَمِّهِ الحُسَيْنِ بْنِ يَزيدَ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبي حَمْزَةَ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبي القاسِمِ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ جَدِّهِ علیهم السلام «قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ علیه السلام: الأَئِمَّةُ بَعْدي اثْنا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ وَ آخِرُهُمُ القائِمُ، هُمْ خُلَفائي وَ أَوْصِيائي وَ أَوْلِيائي، وَ حُجَجُ اللهِ عَلَىٰ أُمَّتي بَعْدي، المُقِرُّ بِهِمْ مُؤْمِنٌ، وَ المُنْكِرُ لَهُمْ كافِرٌ».

۵ ـ حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ أَبي عَبْدِاللهِ البَرْقِيُّ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبي عَبْدِاللهِ، عَنْ أَبيهِ مُحَمَّدِبْنِ خالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ داوُدَ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الجارُودِ العَبْديِّ، عَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ «قالَ: خَرَجَ عَلَيْنا أَميرُالمُؤْمِنينَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ علیه السلام ذاتَ يَوْمٍ وَ يَدُهُ في يَدِ ابْنِهِ الحَسَنِ علیه السلام وَ هُوَ يَقُولُ: خَرَجَ عَلَيْنا رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله ذاتَ يَوْمٍ وَ يَدي في يَدِهِ هٰكَذا وَ هُوَ يَقُولُ: خَيْرُ الخَلْقِ بَعْدي وَ سَيِّدُهُمْ أَخي هٰذا، وَ هُوَ إِمامُ كُلِّ مُسْلِمٍ، وَ مَوْلىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ [1] بَعْدَ وَفاتي، أَلا وَ إِنّي أَقُولُ: خَيْرُ الخَلْقِ بَعْدي وَ سَيِّدُهُمْ

ایشان است که خداوند آسمان را نگاه داشته که بر زمین نیفتد مگر به اذن او و به سبب ایشان است که خداوند زمین را حفظ کرده که اهلش را نلرزاند.

٤ ـ امام صادق از پدرانش از رسول خدا صَلَواتُ اللهِ علیهم اجمعین روایت کند که فرمود: پس از من دوازده امامند که اوّل آنها علیّ بن أبی طالب و آخر ایشان قائم است آنان جانشینان و اوصیاء و اولیای من و حجّتهای الهی بر امّتم پس از من می‌باشند کسی که مُقرّ به ایشان باشد مؤمن است و کسی که منکرِ ایشان باشد کافر است.

۵ ـ اصبغ بن نُباته گوید: روزی علیّ علیه السلام دست حسین علیه السلام را گرفته بود و بر ما وارد شد و می‌گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مرا بدینگونه گرفته بود و بر جمعیّت ما در آمد و می‌گفت: بهترین خلایق و سرور ایشان پس از من این برادرم است و او امام هر مسلمانی و مولای هر مؤمن پس از وفات من است، من

۱ - في بعض النسخ «أمير كل مؤمن».

ابْنِي هٰذا، وَ هُوَ إمامُ كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَ مَولىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ[۱] بَعْدَ وَفاتِي، أَلا وَ إنَّهُ سَيُظْلَمُ بَعْدِي كَما ظُلِمْتُ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه و آله، وَ خَيْرُ الخَلْقِ وَ سَيِّدُهُمْ بَعْدَ الحَسَنِ ابْنِي أَخُوهُ الحُسَيْنُ المَظْلُومُ بَعْدَ أَخِيهِ، المَقْتُولُ فِي أَرْضِ كَرْبَلاءَ[۲]. أَما إنَّهُ وَ أَصْحابُهُ مِنْ سادَةِ الشُّهَداءِ يَوْمَ القِيامَةِ، وَ مِنْ بَعْدِ الحُسَيْنِ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِهِ خُلَفاءُ اللهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجُهُ عَلىٰ عِبادِهِ، وَ أُمَناؤُهُ عَلىٰ وَحْيِهِ، وَ أَئِمَّةُ المُسْلِمِينَ، وَ قادَةُ المُؤْمِنِينَ، وَ سادَةُ المُتَّقِينَ، تاسِعُهُمُ القائِمُ الَّذِي يَمْلَأُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الأَرْضَ نُوراً بَعْدَ ظُلْمَتِها، وَ عَدْلاً بَعْدَ جَوْرِها، وَ عِلْماً بَعْدَ جَهْلِها، وَ الَّذِي بَعَثَ أَخِي مُحَمَّداً بِالنُّبُوَّةِ وَ اخْتَصَّنِي بِالإمامَةِ لَقَدْ نَزَلَ بِذٰلِكَ الوَحْيُ مِنَ السَّماءِ عَلىٰ لِسانِ الرُّوحِ الأَمِينِ جَبْرَئِيلَ، وَ لَقَدْ سُئِلَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله ـ وَ أَنَا عِنْدَهُ ـ عَنِ الأَئِمَّةِ بَعْدَهُ فَقالَ لِلسّائِلِ: وَ السَّماءِ ذاتِ البُرُوجِ إنَّ عَدَدَهُمْ بِعَدَدِ البُرُوجِ، وَ رَبِّ

می گویم: بهترین خلایق و سرور ایشان پس از من این فرزندم است و او امام و مولای هر مؤمن پس از وفات من است، بدانید که به او ستم می شود همچنانکه پس از رسول خدا صلّى الله عليه و آله به من ستم شد، و پس از فرزندم حسن، بهترین خلایق و سرور ایشان برادرش حسین مظلوم است که در سرزمین کربلا کشته می شود، بدانید که او و اصحابش از سروران شهداء در روز قیامت هستند، و پس از حسین نُه تن از صُلب او خلفای خدا در زمین و حجّتهای او بر بندگانش و امناء او بر وَحْیَش می باشند که امامت مسلمین و رهبری مؤمنین و سروری متّقین با ایشان است، و نهمین آنان قائم است که خدای تعالی به واسطهٔ او زمین را نورانی می کند از آن پس که از ظلمت آکنده باشد، و قسم به خدایی که برادرم محمّد را به نبوّت برانگیخت و مرا به امامت اختصاص داد این مطلب وحی آسمانی است که بر زبان جبرئیل روح الأمین جاری شده است و من نزد رسول خدا صلّى الله عليه و آله بودم که از آن حضرت از امامان پس از او پرسش شد و به سؤال کننده فرمودند: سوگند به آسمانی که صاحب بروج است عدد ائمّه به تعداد بروج است، و قسم به پروردگار شبها و روزها و ماهها که عدد ائمّه به تعداد ماههاست. سؤال کننده

۱ - في بعض النسخ «وَ هو امام كل مسلم و أمير كل مؤمن».

۲ - في بعض النسخ «في أرض كرب و بلاء ألا و انه».

اللَّيالِيَ وَ الأَيّامِ وَ الشُّهورِ إنَّ عَدَدَهُمْ كَعَدَدِ الشُّهورِ. فَقالَ السّائِلُ: فمَنْ هُمْ يا رَسولَ-اللهِ؟ فَوَضَعَ رَسولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله يَدَهُ عَلىٰ رَأسي فَقالَ: أَوَّلُهُمْ هٰذا وَ آخِرُهُمُ المَهْدِيُّ، مَنْ والاهُمْ فَقَدْ والاني، وَ مَنْ عاداهُمْ فَقَدْ عاداني، وَ مَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَحَبَّني، وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَني، وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَني، وَ مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَني، بِهِمْ يَحْفَظُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ دينَهُ، وَ بِهِمْ يَعْمُرُ بِلادَهُ، وَ بِهِمْ يَرْزُقُ عِبادَهُ، وَ بِهِمْ نَزَلَ القَطْرُ مِنَ السَّماءِ، وَ بِهِمْ يُخْرِجُ بَرَكاتِ الأَرْضِ، هٰؤُلاءِ أَصْفِيائي وَ خُلَفائي وَ أَئِمَّةُ المُسْلِمينَ وَ مَوالِي المُؤْمِنينَ».

۶ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ ما جيلَوَيْه ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ خالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ موسَى الرِّضا، عَنْ أَبيهِ، عَنْ آبائِهِ عليهم السلام «قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِديني، وَ يَرْكَبَ سَفينَةَ النَّجاةِ بَعْدي فَلْيَقْتَدِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ، وَ لْيُعادِ عَدُوَّهُ وَ لْيُوالِ وَلِيَّهُ، فَإِنَّهُ وَصِيّي وَ خَليفَتي عَلىٰ أُمَّتي في حَياتي وَ بَعْدَ وَفاتي، وَ هُوَ إمامُ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ أَميرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدي،

گفت: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله دستشان را بر سرم نهادند و فرمودند: اوّلین آنها این است و آخرین ایشان مهدیّ است هر که آنان را به ولایت برگزیند مرا ولیّ شناخته است و هر که آنان را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است و هر که ایشان را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که کینهٔ ایشان را داشته باشد کینهٔ مرا به دل گرفته است و هر که آنان را انکار کند مرا انکار کرده است و هر که آنان را بشناسد مرا شناخته است، به واسطهٔ ایشان است که خدای تعالی دینش را حفظ کرده و بلادش را آباد نموده و بندگانش را روزی می دهد و به سبب ایشان است که باران از آسمان فرو می بارد و برکات زمین را بیرون می آورد، آنان برگزیدگان و خلفای من و ائمّه مسلمانان و موالی مؤمنانند.

۶ ـ امام رضا از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صَلَواتُ اللهِ علیهم اجمعین روایت کند که فرمودند: هر که دوست دارد که به دین من متمسّک شود و پس از من در کشتی نجات سوار شود باید که به عليّ بن أبی طالب اقتدا کند و دشمنش را دشمن بدارد و دوستش را دوست بدارد که او وصیّ من و جانشین من بر امّتم در حیات و ممات من است، و او امام هر مسلمان و امیر هر مؤمن پس از من است

قَوْلُهُ قَوْلِي، وَ أَمْرُهُ أَمْرِي، وَ نَهْيُهُ نَهْيِي، وَ تابِعُهُ تابِعِي، وَ ناصِرُهُ ناصِرِي، وَ خاذِلُهُ خاذِلِي، ثُمَّ قالَ عليه السلام: مَنْ فارَقَ عَلِيّاً بَعْدِي لَمْ يَرَنِي وَ لَمْ أَرَهُ يَومَ الْقِيامَةِ، وَ مَنْ خالَفَ عَلِيّاً حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ الجَنَّةَ، وَ جَعَلَ مَأْواهُ النّارَ [وَ بِئْسَ المَصيرُ]، وَ مَنْ خَذَلَ عَلِيّاً خَذَلَهُ اللهُ يَوْمَ يُعْرَضُ عَلَيْهِ، وَ مَنْ نَصَرَ عَلِيّاً نَصَرَهُ اللهُ يَوْمَ يَلْقاهُ، وَلَقَّنَهُ حُجَّتَهُ عِنْدَ المُساءَلَةِ، ثُمَّ قالَ عليه السلام: الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ إماما اُمَّتِي بَعْدَ أَبِيهِما، وَ سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الجَنَّةِ، وَ اُمُّهُما سَيِّدَةُ نِساءِ العالَمِينَ، وَ أَبُوهُما سَيِّدُ الوَصِيِّينَ، وَ مِنْ وُلْدِ الحُسَيْنِ تِسْعَةُ أَئِمَّةٍ، تاسِعُهُمُ القائِمُ مِنْ وُلْدِي، طاعَتُهُمْ طاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي، إِلَى اللهِ أَشْكُو المُنْكِرِينَ لِفَضْلِهِمْ، وَ المُضَيِّعِينَ لِحُرْمَتِهِمْ بَعْدِي، وَ كَفَىٰ بِاللهِ وَلِيّاً وَ ناصِراً لِعِتْرَتِي وَ أَئِمَّةِ اُمَّتِي، وَ مُنْتَقِماً مِنَ الجاحِدِينَ لِحَقِّهِمْ، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».

۷ - حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ زِيادِ بْنِ جَعْفَرٍ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ،

قول او قول من و امر او امر من و نهي او نهي من است، و پيرو او پيرو من و ياور او ياور من و فروگزار او فروگزار من است. سپس فرمود: هر كه پس از من با عليّ مفارقت كند مرا نخواهد ديد و من نيز روز قيامت او را نخواهم ديد، و هر كه با عليّ مخالفت كند خداوند بهشت را بر او حرام كرده و جايگاه او را آتش قرار داده است و آن بد جايگاهي است، و كسي كه عليّ را فروگزارد خداوند او را در روزي كه بر وي در آيد فرو خواهد گذاشت، و هر كه علي را نصرت كند خداوند او را در روز قيامت نصرت نمايد و حجّتش را هنگام بازخواست تلقين وى فرمايد، سپس فرمود: حسن و حسين دو امام امّت من پس از پدرشان و سيّد جوانان اهل بهشت هستند و مادرشان سرور زنان عالم و پدرشان سرور اوصياء هستند، و از فرزندان حسين نُه تن امامند كه نهمين آنها قائم از فرزندان من است طاعت آنان طاعت من و معصيت ايشان معصيت من است، از مُنكرين فضل و ضايع كنندگان حرمت او به خدا شكايت مي‌كنم و خداوند بهترين ولى و ناصر براى عترتم و ائمّهٔ امّتم مى باشد و بهترين منتقم از منكرين ايشان است وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

۷ - امام رضا از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله عليهم اجمعين

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ خالِدٍ، عَنْ أَبِي الحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبائِهِ عليهم السلام «قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله: أَنَا سَيِّدُ مَنْ خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَ أَنَا خَيْرٌ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكائِيلَ وَ إِسْرافِيلَ وَ حَمَلَةِ الْعَرْشِ وَ جَمِيعِ مَلائِكَةِ اللهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِياءِ اللهِ الْمُرْسَلِينَ، وَ أَنَا صاحِبُ الشَّفاعَةِ وَ الحَوْضِ الشَّرِيفِ، وَ أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوا هٰذِهِ الأُمَّةِ. مَنْ عَرَفَنَا فَقَدْ عَرَفَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ، وَ مَنْ أَنْكَرَنا فَقَدْ أَنْكَرَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ. وَ مِنْ عَلِيٍّ سِبطا أُمَّتِي، وَ سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الجَنَّةِ: الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ، وَ مِنْ وُلْدِ الحُسَيْنِ تِسْعَةُ أَئِمَّةٍ. طاعَتُهُمْ طاعَتِي، وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي، تاسِعُهُمْ قائِمُهُمْ وَ مَهْدِيُّهُمْ».

٨ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ إِبْراهِيمَ بْنِ إِسْحاقَ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: أَخْبَرَنا[۱] أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدٍ الهَمْدانِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ هِشامٍ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ الحَسَنِ[۲] السّائِحُ قالَ: سَمِعْتُ الحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ العَسْكَرِيَّ يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عليهم السلام قالَ: «قالَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عليه السلام: يا عَلِيُّ لا يُحِبُّكَ إِلّا مَنْ طابَتْ وِلادَتُهُ، وَ لا يُبْغِضُكَ إِلّا مَنْ خَبُثَتْ وِلادَتُهُ، وَلا يُوالِيكَ إِلّا مُؤْمِنٌ، وَ لا يُعادِيكَ إِلّا كافِرٌ. فَقامَ إِلَيْهِ عَبْدُاللهِ بْنُ ـ

روايت كند كه فرمود: من سيّد مخلوقات خداى تعالى هستم، و من از جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و حاملان عرش و همهٔ ملائكهٔ مقرّبين و انبياء و رسولان الهى برترم و من صاحب شفاعت و حوض شريفم و من و على دو پدر اين امّت هستيم، كسى كه ما را بشناسد خداى، تعالى را شناخته است و كسى كه ما را انكار كند خداى تعالى را انكار كرده است و دو سبط اين امّت و سيّد جوانان بهشت يعنى حسن و حسين از فرزندان علىّ است، و از فرزندان حسين نُه امام خواهد بود كه طاعت ايشان طاعت من و معصيت آنها معصيت من است، نهمين آنان قائم و مهدى ايشان است.

٨ ـ علىّ بن حسن سائح گويد: از امام حسن عسكرى عليه السلام شنيدم كه مى‌فرمود: پدرم از آباء بزرگوارشان از رسول خدا روايت كند كه به علىّ بن ـ أبى طالب فرمودند: اى على! تو را دوست نمى‌دارد مگر كسى كه ولادتش پاكيزه باشد و بغض تو را در دل نمى‌گيرد مگر كسى كه ولادتش ناپاك باشد، و ولايت

۱ ـ في بعض النسخ «حدثنا».
۲ ـ في بعض النسخ «على بن الحسين».

مَسْعُودٍ فَقالَ: يا رَسُولَ اللهِ قَدْ عَرَفْنا عَلامَةَ خَبِيثِ الوِلادَةِ وَ الْكافِرِ في حَياتِكَ بِبُغْضِ عَلِيٍّ وَ عَداوَتِهِ. فَما عَلامَةُ خَبِيثِ الوِلادَةِ وَ الْكافِرِ بَعْدَكَ إِذا أَظْهَرَ الإِسْلامَ بِلِسانِهِ وَ أَخْفىٰ مَكْنُونَ سَرِيرَتِهِ؟ فَقالَ عليه السلام: يَا ابْنَ مَسْعُودٍ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ إِمامُكُمْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، فَإِذا مَضىٰ فَابْنِي الحَسَنُ إِمامُكُمْ بَعْدَهُ وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، فَإِذا مَضىٰ فَابْنِي الحُسَيْنُ إِمامُكُمْ بَعْدَهُ وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الحُسَيْنِ واحِدٌ بَعْدَ واحِدٍ أَئِمَّتُكُمْ وَ خُلَفائِي عَلَيْكُمْ، تاسِعُهُمْ قائِمُ أُمَّتِي يَمْلَأُ الأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، لا يُحِبُّهُمْ إِلّا مَنْ طابَتْ وِلادَتُهُ وَ لا يُبْغِضُهُمْ إِلّا مَنْ خَبُثَتْ وِلادَتُهُ، وَلا يُوالِيهِمْ إِلّا مُؤْمِنٌ، وَلا يُعادِيهِمْ إِلّا كافِرٌ، مَنْ أَنْكَرَ واحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي، وَ مَنْ أَنْكَرَنِي فَقَدْ أَنْكَرَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ، وَ مَنْ جَحَدَ واحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَنِي، وَ مَنْ جَحَدَنِي فَقَدْ جَحَدَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ،

تو را نپذیرد مگر مؤمن، و با تو دشمنی نکند مگر کافر، عبدالله بن مسعود برخاست و گفت: ای رسول خدا! در زمانِ حیاتِ تو علامت ناپاکي ولادت و کافر را به واسطهٔ داشتنِ بغضِ علي و دشمنی اش با او شناختیم، علامت کسی که ولادتش ناپاک است و کافر پس از شما چیست؟ آنگاه که به زبان اظهار اسلام کرده و مکنون باطن خود را مخفی می دارد، فرمود: ای ابن مسعود! عليّ بن ـ أبي طالب پس از من امام شما و جانشین من بر شماست و آنگاه که او در گذرد فرزندم حسن امام شما پس از او و جانشین من بر شماست، و چون درگذرد فرزندم حسین امام شما پس از اوست و جانشین من بر شماست، سپس نُه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری ائمّهٔ شما و خلفای شما بر شما هستند و نُهمین آنها قائم امّت من است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد همچنان که پر از جور و ظلم شده باشد، ایشان را دوست نمی دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه باشد و کینهٔ آنها را به دل نمی گیرد مگر کسی که ولادتش ناپاک باشد، و با ایشان موالات نکند مگر مؤمن و مُعادات نکند مگر کافر، کسی که یکی از آنان را انکار کند مرا انکار کرده است و کسی که مرا انکار کند خدا را انکار کرده است و هر کس از روی عناد با یکی از ایشان مخالفت ورزد با من مخالفت کرده است و کسی که با من مخالفت کند با خدای تعالی مخالفت ورزیده است، زیرا طاعتِ ایشان

لِأَنَّ طاعَتَهُمْ طاعَتي، وَ طاعَتي طاعَةُ اللهِ، وَ مَعْصِيَتَهُمْ مَعْصِيَتي، وَ مَعْصِيَتي مَعْصِيَةُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. يَا ابْنَ مَسْعُودٍ إِيّاكَ أَنْ تَجِدَ في نَفْسِكَ حَرَجاً مِمّا أَقْضي فَتَكْفُرَ، فَوَعِزَّةِ رَبِّي ما أَنَا مُتَكَلِّفٌ وَلا ناطِقٌ عَنِ الْهَوىٰ في عَلِيٍّ وَ الأَئِمَّـةِ مِنْ وُلْدِهِ. ثُمَّ قالَ عليه السلام ـ وَ هُوَ رافِعٌ يَدَيْهِ إِلَى السَّماءِ ـ: اللّٰهُمَّ والِ مَنْ والىٰ خُلَفائي وَ أَئِمَّـةَ أُمَّتي بَعْدي، وَ عادِ مَنْ عاداهُمْ، وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُمْ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُمْ، وَ لا تُخْلِ الْأَرْضَ مِنْ قائِمٍ مِنْهُمْ بِحُجَّتِكَ ظاهِراً، أَوْ خافِياً مَغْمُوراً، لِئَلاّ يَبْطُلَ دينُكَ وَ حُجَّتُكَ [وَ بُرْهانُكَ] وَ بَيِّناتُكَ، ثُمَّ قالَ عليه السلام: يَا ابْنَ مَسْعُودٍ قَدْ جَمَعْتُ لَكُمْ في مَقامي هٰذا ما إِنْ فارَقْتُمُوهُ هَلَكْتُمْ، وَ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ نَجَوْتُمْ، وَ السَّلامُ عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدىٰ».

۹ ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنا يَعْقُوبُ بْنُ يَزيدَ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُسْكانَ، عَنْ أَبانَ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلاليِّ، عَنْ سَلْمانَ الفارِسيِّ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبيِّ صلى الله عليه و آله فَإِذا الْحُسَيْنُ بْنُ ـ عَلِيٍّ عَلىٰ فَخِذِهِ، وَ هُوَ يُقَبِّلُ عَيْنَيْهِ وَ يَلْثِمُ فاهُ وَ يَقُولُ: أَنْتَ سَيِّدٌ ابْنُ سَيِّدٍ أَنْتَ إِمامٌ ابْنُ

طاعت من و طاعت من طاعت خداست و معصیت آنها معصیت من و معصیت من معصیت خدای تعالی است. ای ابن مسعود! مبادا که در نفس تو در آنچه می‌گویم حَرَجی داشته باشد که کافر خواهی شد، به عزّت پروردگارم سوگند که من دربارهٔ علیّ و امامان از فرزندان او سخنی به گزاف و از روی هوایِ نفس نمی‌گویم، سپس در حالی که دستهایش را به طرف آسمان بلند کرده بود فرمود: خدایا خلفا و ائمّهٔ پس از من را دوست بدار و دشمنان ایشان را دشمن بدار و یارانشان را نصرت فرما و خاذلان آنان را خوار بدار و زمین را از قائمی از ایشان که حجّت توست خالی مگذار که یا آشکار است و یا پنهان و مستور تا دین و حُجّت و بُرهان و بیّنات تو باطل نشود، سپس فرمود: ای ابن مسعود! در این مقام برای شما اموری را گرد آوردم که اگر از آنها مفارقت کنید هلاک خواهید شد و اگر بدان متمسّک شوید نجات یابید، وَ السَّلام عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدىٰ.

۹ – سلمان فارسی گوید: بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شدم و حسین بن علی بر دامنش بود و او دو چشمش را می بوسید و دهانش را می مکید و می فرمود: تو

إمامٍ، [أخو إمامٍ] أبو أئمّةٍ، أنتَ حُجّةُ اللهِ بنُ حُجّتِهِ وَ أبو حُجَجٍ تِسْعَةٍ مِنْ صُلْبِكَ، تاسِعُهُمْ قائِمُهُمْ.

١٠ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الوَلِيدِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ ابْنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبانِ بْنِ أَبي عَيّاشٍ، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ عُمَرَ اليَمانيِّ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الهِلاليِّ قالَ: سَمِعْتُ سَلْمانَ الفارِسيَّ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - يَقُولُ: كُنْتُ جالِساً بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ في مَرَضَتِهِ الَّتي قُبِضَ فيها فَدَخَلَتْ فاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلامُ فَلَمّا رَأَتْ ما بِأَبِيها مِنَ الضَّعْفِ بَكَتْ حَتّىٰ جَرَتْ دُمُوعُها عَلىٰ خَدَّيْها فَقالَ لَها رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ما يُبْكيكِ يا فاطِمَةُ؟ قالَتْ: يا رَسُولَ اللهِ أَخْشىٰ عَلىٰ نَفْسي وَ وُلْدي الضَّيْعَةَ بَعْدَكَ، فَاغْرَوْرَقَتْ عَيْنا رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالبُكاءِ، ثُمَّ قالَ: يا فاطِمَةُ أَما عَلِمْتِ أَنّا أَهْلُ بَيْتٍ اخْتارَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَنا الآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيا وَ أَنَّهُ حَتَمَ الفَناءَ عَلىٰ جَميعِ خَلْقِهِ، وَ أَنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَطْلَعَ إِلَى الأَرْضِ إِطْلاعَةً فَاخْتارَني مِنْ خَلْقِهِ فَجَعَلَني نَبِيّاً ثُمَّ أَطْلَعَ إِلَى الأَرْضِ إِطْلاعَةً ثانِيَةً فَاخْتارَ مِنْها زَوْجَكِ وَ أَوْحىٰ إِلَيَّ أَنْ

سروری و پسر سرور! تو امامی و فرزند امام! تو برادر امامی و پدر امامان! تو حجّة اللّهی و فرزند حجّت اللّه و پدر حجّتهای نُه گانه‌ای که از صُلب توست و نهمین آنها قائم ایشان است.

١٠ - سلمان فارسیّ گوید: من هنگام بیماری فوتِ رسولِ خدا صلّی اللّه علیه و آله در مقابلِ آن حضرت نشسته بودم که فاطمه علیها السّلام وارد شد و چون ضعف پدر را دید گریست و اشك بر گونه هایش جاری شد، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای فاطمه! برای چه گریه می کنی؟ گفت: ای رسول خدا بر خود و فرزندانم نگرانم که پس از شما تباه شویم، آنگاه دو چشم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله غرق اشک شد، سپس فرمود: ای فاطمه! آیا نمی دانی که ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی آخرت را برای ما بر دنیا برگزیده است و اینکه او نیستی را برای همهٔ خلقش حتم کرده است، و اینکه خدای تعالی بر زمین نظری افکند و مرا از میان خلقش برگزید و مرا پیامبر ساخت، سپس دوباره بر زمین نظری افکند و از میان آنها شوهر تو را برگزید و به من وحی کرد که تو را به تزویج او در آورم و او را ولیّ و وزیر خود ساخته و

أُزَوِّجَكِ إِيّاهُ وَ أَتَّخِذَهُ وَلِيّاً وَ وَزيراً وَ أَنْ أَجْعَلَهُ خَليفَتي في أُمَّتي. فَأَبُوكِ خَيْرُ أَنْبِياءِ اللهِ وَ رُسُلِهِ، وَ بَعْلُكِ خَيْرُ الْأَوْصِياءِ، وَ أَنْتِ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بي مِنْ أَهْلي. ثُمَّ أَطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلاعَةً ثالِثَةً فَاخْتارَكِ وَ وَلَدَيْكِ؛ فَأَنْتِ سَيِّدَةُ نِساءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ ابْناكِ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ أَبْناءُ بَعْلِكِ أَوْصِيائي إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ، كُلُّهُمْ هادُونَ مَهْدِيُّونَ، وَ أَوَّلُ الْأَوْصِياءِ بَعْدي أَخي عَلِيٌّ، ثُمَّ حَسَنٌ، ثُمَّ حُسَيْنٌ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ في دَرَجَتي، وَ لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةٌ أَقْرَبُ إِلَى اللهِ مِنْ دَرَجَتي وَ دَرَجَةِ أَبي إِبْراهيمَ[1]. أَما تَعْلَمينَ يا بُنَيَّةَ أَنَّ مِنْ كَرامَةِ اللهِ إِيّاكِ أَنَّ زَوْجَكِ خَيْرُ أُمَّتي، وَ خَيْرُ أَهْلِ بَيْتي، أَقْدَمُهُمْ سِلْماً، وَ أَعْظَمُهُمْ حِلْماً، وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْماً. فَاسْتَبْشَرَتْ فاطِمَةُ عليها السلام وَ فَرِحَتْ بِما قالَ لَها رَسُولُ اللهِ ﷺ، ثُمَّ قالَ: يا بُنَيَّةَ إِنَّ لِبَعْلِكِ مَناقِبَ: إِيمانُهُ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ قَبْلَ كُلِّ أَحَدٍ، فَلَمْ يَسْبِقْهُ إِلىٰ ذٰلِكَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتي، وَ عِلْمُهُ بِكِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سُنَّتي وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتي

خلیفهٔ خود در امّتم قرار دهم، پس پدر تو بهترین انبیاء خدا و رسولان اوست و همسر تو بهترین اوصیاء است و تو از میان اهل من اوّل کسی هستی که به من ملحق می‌شوی، سپس سوم بار بر زمین نظری افکند و تو و دو فرزندت را برگزید و تو سرور زنان بهشتی و دو فرزندت حسن و حسین سرورِ جوانان بهشتیند و فرزندان شوهر تو تا روز قیامت اوصیای من هستند و همهٔ آنها هادی و مهدی هستند و اوّلین وصیّ پس از من برادرم علي است و بعد از او حسن و سپس حسین، آنگاه نُه تن از فرزندان حسین در درجهٔ من هستند، و در بهشت درجه‌ای نزدیکتر به خدا از درجهٔ من و جدّم ابراهیم نیست. ای دختر جان! آیا نمی‌دانی که این از کرامت خدا بر توست که شوهرت بهترینِ امّتم و اهلِ بیتم و اقدمِ مسلمانان و حلیم‌ترین و دانشمندترین ایشان است. به دنبالِ این سخنان، فاطمه عليها السلام شاد شد و به واسطهٔ سخنان رسول خدا ﷺ خرسند گردید. سپس فرمود: ای دختر جان! برای شوهر تو مناقبی است: ایمان او به خدا و رسولش مقدّم بر ایمان دیگران است و هیچ کس از امّتم در این مَنْقَبَت بر او پیشی ندارد. و دیگر علم او به کتاب خدای تعالی و سنّتم است، و در میان امّتم هیچکس غیر او

۱ - و في بعض النسخ: من درجتي و درجة اخي.

يَعْلَمُ جَمِيعَ عِلْمي غَيْرَ عَلِيٍّ، وَ إِنَّ اللهَ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَّمَني عِلْماً لا يَعْلَمُهُ غَيْري وَ عَلَّمَ مَلائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ عِلْماً. فَكُلَّما عَلَّمَهُ مَلائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَأَنَا أَعْلَمُهُ وَ أَمَرَني اللهُ أَنْ أُعَلِّمَهُ إِيّاهُ فَفَعَلْتُ. فَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتي يَعْلَمُ جَميعَ عِلْمي وَ فَهْمي وَ حِكْمَتي غَيْرُهُ، وَ إِنَّكِ يابُنَيَّةُ زَوْجَتُهُ، وَ ابْناهُ سِبْطايَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ، وَ هُما سِبْطا أُمَّتي. وَ أَمْرُهُ بِالمَعْرُوفِ وَ نَهْيُهُ عَنِ المُنْكَرِ، فَإِنَّ اللهَ جَلَّ وَ عَزَّ آتاهُ الحِكْمَةَ وَ فَصْلَ الخِطابِ. يابُنَيَّةُ إِنّا أَهْلُ بَيْتٍ أَعْطانَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ سِتَّ خِصالٍ لَمْ يُعْطِها أَحَداً مِنَ الأَوَّلينَ كانَ قَبْلَكُمْ. وَلَمْ يُعطِها أَحَداً مِنَ الآخِرينَ غَيْرَنا. نَبِيُّنا سَيِّدُ الأَنْبياءِ وَ المُرْسَلينَ. وَ هُوَ أَبُوكِ. وَ وَصِيُّنا سَيِّدُ الأَوْصياءِ، وَ هُوَ بَعْلُكِ، وَ شَهيدُنا سَيِّدُ الشُّهَداءِ وَ هُوَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ المُطَّلِبِ عَمُّ أَبيكِ؛ قالَتْ: يا رَسُولَ اللهِ هُوَ سَيِّدُ الشُّهَداءِ الَّذينَ قُتِلُوا مَعَهُ؟ قالَ: لا بَلْ سَيِّدُ شُهَداءِ الأَوَّلينَ وَ الآخِرينَ ما خَلا الأَنْبياءِ وَ الأَوْصياءِ، وَ جَعْفَرُبْنُ أَبي طالِبٍ ذُوالجَناحَيْنِ الطَّيّارُ في الجَنَّةِ مَعَ المَلائِكَةِ، وَ ابْناكِ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ سِبْطا أُمَّتي وَ سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الجَنَّةِ. وَ مِنّا ـ وَ الَّذي نَفْسي بِيَدِهِ ـ

نیست که همهٔ علوم مرا بداند و خدای تعالی علمی به من آموخته که به دیگری تعلیم نداده است و به ملائکه و رسولانش علمی آموخته که من آن را می دانم و خداوند فرمان داده است که آن را به علی بیاموزم و من چنین کرده‌ام و در میان امتّم هیچکس نیست که جمیع علم و فهم و حکمتم را بداند جز علی، و تو ای دختر جان! همسر اویی و دو فرزند او حسن و حسین دو سبط منند و آن دو، دو سبطِ اُمّتم می باشند. و دیگر امر به معروف و نهی از منکر اوست و خدای تعالی به او حکمت و فصل الخطاب ارزانی فرموده است. ای دختر جان! ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی به ما شش خصلت عطا فرموده است که به هیچکس از اوّلین و آخرین ارزانی نفرموده است: پیامبر ما سرور انبیا و مرسلین است و او پدر توست، وصیّ ما سرور اوصیاست و او شوهر توست و شهید ما سرور شهداست و او حمزة بن عبدالمُطّلب عموي پدر توست، فاطمه عليها السلام گفت: ای رسول خدا! آیا او سیّد شهدایی است که همراه او کشته شدند؟ فرمود: خیر، بلکه او سرور شهیدان اوّلین و آخرین به غیر از انبیا و اوصیاست، و جعفر بن أبی طالب که دارای دو بال است و در بهشت همراه ملائکه پرواز می کند و دو فرزند تو حسن

مَهْدِيُّ هٰذِهِ الاُمَّةِ الَّذي يَمْلأُ الأَرْضَ قِسطاً وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

قالَتْ: وَ أَيُّ هٰؤُلاءِ الَّذينَ سَمَّيْتَهُمْ أَفْضَلُ؟ قالَ: عَلِيٌّ بَعْدي أَفْضَلُ اُمَّتي، وَ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرُ أَفْضَلُ أَهْلِ بَيْتي بَعْدَ عَلِيٍّ، وَ بَعْدَكِ وَ بَعْدَ ابْنَيَّ وَ سِبْطَيَّ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ، وَ بَعْدَ الأَوْصياءِ مِنْ وُلْدِ ابْني هٰذا ـ وَ أَشارَ إِلَى الحُسَيْنِ ـ مِنْهُمُ المَهْدِيُّ، إِنّا أَهْلُ بَيْتٍ اخْتارَ اللهُ لَنا الآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيا، ثُمَّ نَظَرَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله إِلَيْها، وَ إِلىٰ بَعْلِها وَ إِلىٰ ابْنَيْها فَقالَ: يا سَلْمانُ أُشْهِدُ اللهَ أَنّي سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَهُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَهُمْ. أَما إِنَّهُمْ مَعي فِي الجَنَّةِ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلىٰ عَلِيٍّ علیه السلام فَقالَ: يا أَخي أَنْتَ سَتَبْقىٰ بَعْدي وَ سَتَلْقىٰ مِنْ قُرَيْشٍ شِدَّةً مِنْ تَظاهُرِهِمْ عَلَيْكَ وَ ظُلْمِهِمْ لَكَ، فَإِنْ وَجَدْتَ عَلَيْهِمْ أَعْواناً فَجاهِدْهُمْ وَ قاتِلْ مَنْ خالَفَكَ بِمَنْ وافَقَكَ، وَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْواناً فَاصْبِرْ، وَ كُفَّ يَدَكَ وَ لا تُلْقِ بِها إِلَى التَّهْلُكَةِ، فَإِنَّكَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ وَلَكَ بِهارُونَ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ إِذا اسْتَضْعَفَهُ قَوْمُهُ وَ كادُوا يَقْتُلُونَهُ،

و حسین که دو سبطِ امّتم و سرورِ جوانانِ اهل بهشتند و قسم به خدایی که جانم در دست اوست مهدیّ این امّت از ماست، کسی که زمین را پر از عدل و داد نماید همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

فاطمه علیها السلام گفت: از اینان که نام بردی کدامشان افضل است؟ فرمود: عليّ پس از من افضل امّتم می باشد و پس از عليّ و تو و دو فرزند و سبطم حسن و حسین و اوصیای از اولاد این فرزندم ـ و به حسین اشاره کرده و فرمودند مهدی از آنهاست ـ افضل اهل بیتم حمزه و جعفر هستند، ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را بر دنیا برای ما اختیار کرده است، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فاطمه و شوهر و فرزندانش نگریستند و فرمودند: ای سلمان! خدا را گواه می گیرم که من با کسی که با اینان در آشتی باشد آشتی و با کسی که با آنان در جنگ باشد در جنگم، آنان در بهشت هم درجهٔ منند، سپس به علی علیه السلام رو کرده و فرمودند: برادرم! تو بعد از من میمانی و از قریش سختی خواهی دید، آنها علیه تو متّحد شده و بر تو ستم روا می دارند، اگر یارانی یافتی با آنها جهاد کن و به همراهی موافقان با مخالفان خود کارزار کن، و اگر یارانی نیافتی صبر پیشه ساز و دست نگهدار و خود را به هلاکت مینداز که نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است و

فَاصْبِرْ لِظُلْمِ قُرَيْشٍ إِيَّاكَ وَ تَظاهُرِهِمْ عَلَيْكَ، فَإِنَّكَ بِمَنْزِلَةِ هارُونَ وَ مَنْ تَبِعَهُ وَ هُمْ بِمَنْزِلَةِ العِجْلِ وَ مَنْ تَبِعَهُ.

يا عَلِيُّ إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ قَدْ قَضَى الفُرْقَةَ وَ الاخْتِلافَ عَلىٰ هٰذِهِ الأُمَّةِ، وَ لَوْ شاءَ اللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الهُدىٰ حَتّىٰ لا يَخْتَلِفَ اثْنانِ مِنْ هٰذِهِ الأُمَّةِ وَ لا يُنازِعَ في شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ لا يَجْحَدَ المَفْضُولُ لِذِي الفَضْلِ فَضْلَهُ، وَ لَوْ شاءَ لَعَجَّلَ النَّقْمَةَ، وَ كانَ مِنْهُ التَّغْيِيرُ حَتّىٰ يُكَذَّبَ الظّالِمُ وَ يُعْلَمَ الحَقُّ أَيْنَ مَصِيرُهُ، وَلٰكِنَّهُ جَعَلَ الدُّنْيا دارَ الأَعْمالِ وَ جَعَلَ الآخِرَةَ دارَ القَرارِ لِيَجْزِيَ الَّذينَ أَساؤُوا بِما عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذينَ أَحْسَنُوا بِالحُسْنىٰ. فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام: الحَمْدُ لِلّٰهِ شُكْراً عَلىٰ نَعْمائِهِ وَ صَبْراً عَلىٰ بَلائِهِ».

۱۱ - حَدَّثَنا أَبُو الحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ ثابِتٍ الدَّوالِيبِيُّ بِمَدِينَةِ السَّلامِ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الفَضْلِ النَّحْوِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِالصَّمَدِ الكُوفِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ عاصِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام قالَ:

برای تو در هارون أُسوهٔ نیکویی است، زیرا قومش او را ضعیف شمردند و نزدیک بود که او را بکشند، پس بر ستم قریش و همدستی آنها علیه خودت صبر پیشه ساز که تو به منزلهٔ هارون و پیروان اویی و آنها به منزلهٔ گوساله و پیروان آنند.

ای عليّ! خدای تعالی به فُرقت و اختلاف در این امّت حکم کرده است و اگر می خواست همه را هدایت می کرد تا به غایتی که حتّی دو نفر از این امّت مختلف نشوند و در هیچ امر او مُنازعَه نکنند و مَفضُول مُنکرِ فضلِ فاضل نشود و اگر می خواست در فرستادن عذاب تعجیل می فرمود و وضع را تغییر می داد تا ظالم تکذیب شود و معلوم گردد که گردش حقّ به کجاست ولیکن خداوند دنیا را سرای اعمال قرار داده است و آخرت را دارالقرار تا آنانکه بد کردند کیفر کار خود ببینند و آنانکه نیکی کردند پاداش خوب بیابند، سپس عليّ عليه السلام فرمود: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ شُكْراً عَلىٰ نَعْمائِهِ وَ صَبْراً عَلىٰ بَلائِهِ.

۱۱ - علي بن عاصم گوید: امام جواد از آباء بزرگوارشان از امام

دَخَلْتُ عَلیٰ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ عِنْدَهُ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله : مَرْحَباً بِكَ يا أَباعَبْدِاللهِ يا زَيْنَ السَّمٰواتِ وَ الأَرْضِ، فَقالَ لَهُ أُبَيٌّ: وَ كَيْفَ يَكُونُ يا رَسُولَ اللهِ زَيْنُ السَّمٰواتِ وَ الأَرْضِ أَحَداً غَيْرَكَ؟ فَقالَ لَهُ: يا أُبَيُّ وَالَّذي بَعَثَني بِالحَقِّ نَبِيّاً إِنَّ الحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّماءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الأَرْضِ، فَإِنَّهُ مَكْتُوبٌ عَنْ يَمينِ العَرْشِ: مِصْباحُ هادٍ وَ سَفينَةُ نَجاةٍ وَ إِمامُ عِزٍّ وَ فَخْرٍ، وَ عِلْمٍ وَ ذُخْرٍ [فَلِمَ لا يَكُونُ كَذٰلِكَ؟] وَ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ رَكَّبَ في صُلْبِهِ نُطْفَةً طَيِّبَةً مُبارَكَةً زَكِيَّةً، خُلِقَتْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَكُونَ مَخْلُوقٌ فِي الأَرْحامِ أَوْ يَجْري ماءٌ فِي الأَصْلابِ أَوْ يَكُونَ لَيْلٌ وَ نَهارٌ، وَ لَقَدْ لُقِّنَ دَعَواتٍ ما يَدْعُو بِهِنَّ مَخْلُوقٌ إِلاّ حَشَرَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مَعَهُ، وَ كانَ شَفيعَهُ في آخِرَتِهِ، وَ فَرَّجَ اللهُ عَنْهُ كَرْبَهُ، وَ قَضىٰ بِها دَيْنَهُ، وَ يَسَّرَ أَمْرَهُ، وَ أَوْضَحَ سَبيلَهُ، وَ قَوّاهُ عَلیٰ عَدُوِّهِ، وَ لَمْ يَهْتِكْ سِتْرَهُ، فَقالَ أُبَيٌّ: وَ ما هٰذِهِ الدَّعَواتُ يا رَسُولَ اللهِ؟ قالَ: تَقُولُ إِذا فَرَغْتَ مِنْ صَلاتِكَ وَ أَنْتَ قاعِدٌ: «اَللّٰهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ بِكَلِماتِكَ وَ مَعاقِدِ عَرْشِكَ وَ سُكّانِ سَماواتِكَ وَ أَنْبِيائِكَ وَ رُسُلِكَ [أَنْ تَسْتَجيبَ

حسین علیه السلام روایت کند که فرمود: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم و اُبَیّ بن کعب نزد ایشان بود رسول خدا فرمود: مَرحَبا بر تو ای اباعبدالله! ای زینت آسمانها و زمین! اُبَیّ گفت: ای رسول خدا چگونه غیر شما می تواند زینت آسمانها و زمین باشد؟ فرمود: ای اُبَیّ! به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث فرمود حسین بن علیّ در آسمان بزرگتر است تا در زمین، زیرا که بر یمین عرش نوشته است: چراغ هدایت و کشتی نجات و پیشوای عزّت و فخر و علم و ذُخر، و چرا چنین نباشد؟ و خدای تعالی در صُلب او نطفه ای پاکیزه و مبارکه و زکیّه ترکیب کرده است، پیش از آنکه مخلوق در ارحام یا نطفه ای در اصلاب یا شب و روزی باشد و به او دعاهایی تلقین شده است که هیچ مخلوقی آن دعاها را نخواند مگر آنکه خدای تعالی او را با وی محشور کند و در آخرت شفیع او گردد و گرفتاری او را برطرف و قرضش را بدان ادا کند و کارش را آسان سازد و راهش را روشن نماید، و او را بر دشمنش نیرومند گرداند و آبرویش را نبرد، اُبَیّ گوید: یا رسول الله! این دعاها چیست؟ فرمود: هنگامی که از نماز فارغ شدی در حالی که نشسته ای می گویی: «اَللّٰهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ بِكَلِماتِكَ وَ مَعاقِدِ عَرْشِكَ وَ سُكّانِ سَمٰواتِكَ وَ أَنْبِيائِكَ وَ رُسُلِكَ أَنْ

لي [فَقَدْ رَهِقَنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرٌ، فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي عُسْرِي يُسْراً» فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يُسَهِّلُ أَمْرَكَ، وَ يَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ، وَ يُلَقِّنُكَ شَهادَةَ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِكَ. قالَ لَهُ أُبَيٌّ: يا رَسُولَ اللهِ فَما هٰذِهِ النُّطْفَةُ الَّتِي فِي صُلْبِ حَبِيبِي الحُسَيْنِ؟ قالَ: مَثَلُ هٰذِهِ النُّطْفَةِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ وَ هِيَ نُطْفَةُ تَبْيِينٍ وَ بَيانٍ، يَكُونُ مَنِ اتَّبَعَهُ رَشِيداً وَ مَنْ ضَلَّ عَنْهُ غَوِيّاً. قالَ: فَمَا اسْمُهُ وَ ما دُعاؤُهُ؟ قالَ: اسْمُهُ عَلِيٌّ وَ دُعاؤُهُ: «يا دائِمُ يا دَيْمُومُ، يا حَيُّ يا قَيُّومُ، يا كاشِفَ الْغَمِّ وَ يا فارِجَ الْهَمِّ، وَ يا باعِثَ الرُّسُلِ، وَ يا صادِقَ الْوَعْدِ»، مَنْ دَعا بِهٰذَا الدُّعاءِ حَشَرَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ وَكانَ قائِدَهُ إِلَى الجَنَّةِ.

قالَ لَهُ أُبَيٌّ: يا رَسُولَ اللهِ فَهَلْ لَهُ مِنْ خَلَفٍ أَوْ وَصِيٍّ؟ قالَ: نَعَمْ لَهُ مَوارِيثُ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ، قالَ: فَما مَعْنىٰ مَوارِيثِ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ يا رَسُولَ اللهِ؟ قالَ: القَضاءُ بِالْحَقِّ، وَ الْحُكْمُ بِالدِّيانَةِ، وَ تَأْوِيلُ الأَحْلامِ[1] وَ بَيانُ ما يَكُونُ. قالَ: فَمَا

تَسْتَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهِقَنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرٌ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي عُسْرِي يُسْراً» که خدای تعالی کارت را تسهیل می‌کند و به تو شرح صدر عطا می کند و شهادت لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ را هنگام مرگ تلقین تو خواهد کرد. أُبَيّ به رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفت: این نطفه ای که در صُلب حبیبم حسین است چیست؟ فرمود: مَثَل آن نطفه مَثَل ماه است و آن نطفهٔ تبیین و بیان است، هر که از او پیروی کند هدایت یافته است و هر که او را نشناسد گمراه است، گفت نامش چیست و دعایش کدام است؟ فرمود: نامش عليّ است و دعایش این است: «يا دائِمُ يا دَيْمُومُ يا حَيُّ يا قَيُّومُ يا كاشِفَ الْغَمِّ وَ يا فارِجَ الْهَمِّ وَ يا باعِثَ الرُّسُلِ وَ يا صادِقَ الْوَعْدِ» کسی که این دعا را بخواند خدای تعالی او را با عليّ بن الحسين محشور فرماید و به بهشت رهبریش کند.

أُبَيّ گوید: ای رسول خدا! آیا او وصیّ یا خلیفه‌ای دارد؟ فرمود: آری، برای او مواریث آسمانها و زمین است، گوید: ای رسول خدا! معنی مواریث آسمانها و زمین چیست؟ فرمود: قضاء به حقّ و حکم با دیانت و تعبیر خواب و

۱ - في بعض النسخ «الاحكام».

اسْمُهُ؟ قالَ: اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَ إِنَّ المَلائِكَةَ لَتَسْتَأْنِسُ بِهِ فِي السَّماواتِ، وَ يَقُولُ فِي دُعائِهِ «اللّٰهُمَّ إِنْ كانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوانٌ وَوُدٌّ فَاغْفِرْلِي وَ لِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ إِخْوانِي وَ شِيعَتِي وَطَيِّبْ ما فِي صُلْبِي يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ». فَرَكَّبَ اللهُ فِي صُلْبِهِ نُطْفَةً مُبارَكَةً طَيِّبَةً زَكِيَّةً. فَأَخْبَرَنِي جَبْرَئِيلُ علیه السلام أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ طَيَّبَ هٰذِهِ النُّطْفَةَ وَسَمّاها عِنْدَهُ جَعْفَراً، وَ جَعَلَهُ هادِياً مَهْدِيّاً وَ راضِياً مَرْضِيّاً. يَدْعُو رَبَّهُ فَيَقُولُ فِي دُعائِهِ: «يا دَيّانَ غَيْرَ مُتَوانٍ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ اجْعَلْ لِشِيعَتِي مِنَ النّارِ وِقاءً، وَ لَهُمْ عِنْدَكَ رِضاءً، فَاغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ، وَ يَسِّرْ أُمُورَهُمْ، وَاقْضِ دُيُونَهُمْ، وَ اسْتُرْ عَوْراتِهِمْ، وَهَبْ لَهُمُ الْكَبائِرَ الَّتِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، يا مَنْ لا يَخافُ الضَّيْمَ وَ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ، اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ [هَمٍّ] وَ غَمٍّ فَرَجاً». وَ مَنْ دَعا بِهٰذا الدُّعاءِ حَشَرَهُ اللهُ عِنْدَهُ أَبْيَضَ الْوَجْهِ مَعَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِلَى الْجَنَّةِ.

يا أُبَيُّ وَ إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ رَكَّبَ عَلىٰ هٰذِهِ النُّطْفَةِ نُطْفَةً زَكِيَّةً مُبارَكَةً طَيِّبَةً، أَنْزَلَ عَلَيْهَا الرَّحْمَةَ وَ سَمّاها عِنْدَهُ مُوسىٰ [وَ جَعَلَهُ إِماماً]، قالَ لَهُ أُبَيٌّ: يا رَسُولَ اللهِ كُلُّهُمْ

بیان چیزهایی که خواهد بود، گفت: اسم او چیست؟ فرمود: نامش محمّد است و ملائکهٔ آسمان با او الفت دارند و در دعایش می گوید: «اللّٰهُمَّ إِنْ كانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوانٌ وَوُدٌّ فَاغْفِرْلِي وَ لِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ إِخْوانِي وَ شِيعَتِي وَطَيِّبْ ما فِي صُلْبِي يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ» و خداوند در صُلب او نطفهٔ مبارکهٔ پاکیزهٔ زکیّه‌ای قرار داد و جبرئیل مرا خبر داد که خدای تعالی این نطفه را پاکیزه ساخته و آن را جعفر نامیده و او را هادی و مهدیّ و راضیّ و مرضیّه قرار داده است، او پروردگارش را می خواند و در دعایش می گوید: «يا دَيّانَ غَيْرَ مُتَوانٍ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ اجْعَلْ لِشِيعَتِي مِنَ النّارِ وِقاءً، وَ لَهُمْ عِنْدَكَ رِضاءً، فَاغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ، وَ يَسِّرْ أُمُورَهُمْ، وَاقْضِ دُيُونَهُمْ، وَ اسْتُرْ عَوْراتِهِمْ، وَهَبْ لَهُمُ الْكَبائِرَ الَّتِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، يا مَنْ لا يَخافُ الضَّيْمَ وَ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ، اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ فَرَجاً» وکسی که این دعا را بخواند خداوند او را سپید روی با جعفر بن محمّد محشور ساخته و در بهشت خود جای دهد.

ای اُبیّ! خدای تعالی با این نطفه، نطفهٔ زکیّهٔ مبارکهٔ پاکیزه‌ای را ترکیب فرمود و رحمتش را بر آن فرو فرستاد و آن را موسی نامید و امام گردانید. اُبیّ گوید: ای رسول خدا! آیا همه آنان یکدیگر را وصف کرده و تناسل کرده و از

يَتَواصَفُونَ وَ يَتَناسَلُونَ وَ يَتَوارَثُونَ وَ يَصِفُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً؟ قالَ: وَصَفَهُمْ لي جَبْرَئيلُ عليه السلام عَنْ رَبِّ العالَمينَ جَلَّ جَلالُهُ. فَقالَ: فَهَلْ لِمُوسىٰ مِنْ دَعْوَةٍ يَدْعُوبِها سِوىٰ دُعاءِ آبائِهِ؟ قالَ نَعَمْ يَقُولُ في دُعائِهِ: «يا خالِقَ الْخَلْقِ، وَ يا باسِطَ الرِّزْقِ، وَيا فالِقَ الْحَبِّ [وَ النَّوىٰ]، وَ يا بارِئَ النَّسَمِ وَ مُحْيِي الْمَوْتىٰ وَ مُميتَ الْأَحْياءِ، وَ [يا] دائِمَ الثَّباتِ، وَ مُخْرِجَ النَّباتِ، افْعَلْ بي ما أَنْتَ أَهْلُهُ». مَنْ دَعا بِهٰذَا الدُّعاءِ قَضَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ حَوائِجَهُ وَ حَشَرَهُ يَوْمَ القِيامَةِ مَعَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ إِنَّ اللهَ رَكَّبَ في صُلْبِهِ نُطْفَةً طَيِّبَةً زَكِيَّةً مَرْضِيَّةً، وَ سَمّاها عِنْدَهُ عَلِيّاً، وَكانَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ في خَلْقِهِ رَضِيّاً في عِلْمِهِ وَ حُكْمِهِ، وَ جَعَلَهُ حُجَّةً لِشيعَتِهِ يَحْتَجُّونَ بِهِ يَوْمَ القِيامَةِ، وَ لَهُ دُعاءٌ يَدْعُوبِهِ: [«اللّٰهُمَّ أَعْطِنِي الْهُدىٰ وَ ثَبِّتْني عَلَيْهِ، وَ احْشُرْني عَلَيْهِ آمِناً أَمْنَ مَنْ لا خَوْفَ عَلَيْهِ وَ لا حُزْنَ وَ لا جَزَعَ، إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوىٰ وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»]. وَ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ رَكَّبَ في صُلْبِهِ نُطْفَةً مُبارَكَةً طَيِّبَةً زَكِيَّةً مَرْضِيَّةً وَ سَمّاها مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، فَهُوَ شَفيعُ شيعَتِهِ وَ وارِثُ عِلْمِ جَدِّهِ، لَهُ عَلامَةٌ بَيِّنَةٌ وَ حُجَّةٌ ظاهِرَةٌ

یکدیگر ارث می برند و بعضی اوصافِ بعضی دیگر را بیان می کنند؟ فرمود: جبرئیل آنها را برای من از جانب ربّ العالمین وصف کرده است، گوید: آیا برای موسی غیر از دعای پدرانش دعائی هست؟ فرمود: آری، او در دعایش می گوید: «یا خالِقَ الْخَلْقِ، وَ یا باسِطَ الرِّزْقِ، وَ یا فالِقَ الْحَبِّ [وَ النَّوىٰ]، وَ یا بارِئَ النَّسَمِ وَ مُحْيِي الْمَوْتىٰ وَ مُميتَ الْأَحْياءِ، وَ يا دائِمَ الثَّباتِ، وَ مُخْرِجَ النَّباتِ، افْعَلْ بي ما أَنْتَ أَهْلُهُ» کسی که این دعا را بخواند خداوند حوائجش را بر آورد و روز قیامت او را با موسی بن جعفر محشور کند، و خداوند در صُلبِ او نطفهٔ پاکیزهٔ زکیّهٔ مرضیه ای را ترکیب فرمود و آن را علیّ نامید و خدای تعالی علم و حکمت او را پسندیده است و او را حجّتی برای شیعیانش قرار داده است و در روز قیامت بدو احتجاج کنند و او را دعائی است که آن را می خواند: «اللّٰهُمَّ أَعْطِنِي الْهُدىٰ وَ ثَبِّتْني عَلَيْهِ، وَ احْشُرْني عَلَيْهِ آمِناً أَمْنَ مَنْ لا خَوْفَ عَلَيْهِ وَ لا حُزْنَ وَ لا جَزَعَ، إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوىٰ وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»، و خدای تعالی در صُلب او نطفهٔ مبارکهٔ پاکیزهٔ زکیّهٔ مرضیه ای قرار داد و آن را محمّد بن علی نامید و او شفیع شیعیانش و وارث علم جدّش می باشد او را علامتی روشن و حجّتی ظاهر است، هنگامی که

إذا وُلِدَ يَقُولُ: «لا إلٰهَ إلّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ»، وَ يَقُولُ في دُعائِهِ: [«يا مَنْ لا شَبيهَ لَهُ وَ لا مِثالَ، أَنْتَ اللهُ لا إلٰهَ إلّا أَنْتَ وَ لا خالِقَ إلّا أَنْتَ تُفْني المَخْلُوقينَ وَ تَبْقىٰ أَنْتَ، حَلِمْتَ عَمَّنْ عَصاكَ، وَ في المَغْفِرَةِ رِضاكَ»]، مَنْ دَعا بِهٰذَا الدُّعاءِ كانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ شَفيعَهُ يَوْمَ القِيامَةِ، وَ إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ رَكَّبَ في صُلْبِهِ نُطْفَةً لا باغِيَةً وَ لا طاغِيَةً، بارَّةً مُبارَكَةً طَيِّبَةً طاهِرَةً سَمّاها عِنْدَهُ عَلِيّاً، فَأَلْبَسَها السَّكينَةَ وَ الوَقارَ، وَ أَوْدَعَهَا العُلُومَ وَ الأَسْرارَ وَ كُلَّ شَيْءٍ مَكْتُومٍ، مَنْ لَقِيَهُ وَ في صَدْرِهِ شَيْءٌ أَنْبَأَهُ بِهِ وَحَذَّرَهُ مِنْ عَدُوِّهِ، وَ يَقُولُ في دُعائِهِ: «يا نُورُ يا بُرْهانُ، يا مُنيرُ يا مُبينُ يا رَبِّ اكْفِني شَرَّ الشُّرُورِ وَ آفاتِ الدُّهُورِ، وَ أَسْأَلُكَ النَّجاةَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»، مَنْ دَعا بِهٰذَا الدُّعاءِ كانَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ شَفيعَهُ وَ قائِدَهُ إلَى الجَنَّةِ، وَ إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ رَكَّبَ في صُلْبِهِ نُطْفَةً وَ سَمّاها عِنْدَهُ الحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ فَجَعَلَهُ نُوراً في بِلادِهِ، وَ خَليفَةً في أَرْضِهِ وَ عِزّاً لِأُمَّتِهِ، وَ هادِياً لِشيعَتِهِ، وَ شَفيعاً لَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، وَ نِقْمَةً عَلىٰ مَنْ خالَفَهُ، وَ حُجَّةً لِمَنْ والاهُ، وَ بُرْهاناً لِمَنِ اتَّخَذَهُ إماماً، يَقُولُ في دُعائِهِ: «يا

متولّد شود می گوید: «لا إلٰهَ إلّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ» و در دعایش می گوید: «يا مَنْ لا شَبيهَ لَهُ وَ لا مِثالَ، أَنْتَ اللهُ لا إلٰهَ إلّا أَنْتَ وَ لا خالِقَ إلّا أَنْتَ تُفْني المَخْلُوقينَ وَ تَبْقىٰ أَنْتَ، حَلِمْتَ عَمَّنْ عَصاكَ، وَ في المَغْفِرَةِ رِضاكَ» کسی که این دعا را بخواند محمّد بن عليّ در روز قیامت شفیعش باشد. و خدای تعالی در صُلْب او نطفه‌ای را ترکیب فرمود نه باغي و نه طاغي، بلکه نیک و مبارک و طیّب و طاهر است و آن را عليّ نامید و لباس سَکینه و وَقار بر او پوشانید و در او علوم و اسرار و هرچه که مکتوم بود به ودیعه نهاد، هر که او را ملاقات کند و در دلش چیزی باشد او را از آن آگاه کند و از دشمنش بر حذر دارد و در دعایش می گوید: «يا نُورُ يا بُرْهانُ، يا مُنيرُ يا مُبينُ يا رَبِّ اكْفِني شَرَّ الشُّرُورِ وَ آفاتِ الدُّهُورِ، وَ أَسْأَلُكَ النَّجاةَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» کسی که این دعا را بخواند عليّ بن محمّد شفیع او خواهد بود و او را به بهشت رهبری کند. و خدای تعالی در صُلب او نطفه‌ای ترکیب کرد و آن را حسن بن عليّ نامید و او را نور بلاد و خلیفهٔ زمین و عزّت امّت و هادي و شفیع شیعیان و عذابی برای مخالفان و حجّتی برای دوستان و برهانی برای مأمومانش قرار داد و در دعایش می گوید: «يا عَزيزَ الْعِزِّ في عِزِّهِ، يا عَزيزاً عَزِّني بِعِزِّكَ وَ

عَزِيزَ العِزِّ في عِزِّهِ، يا عَزيزاً عَزَّنِي بِعِزِّكَ، وَ أَيِّدْنِي بِنَصْرِكَ، وَ أَبْعِدْعَنِّي هَمَزاتِ الشَّياطِينَ، وَ ادْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ وَ امْنَعْ عَنِّي بِمَنْعِكَ وَ اجْعَلْني مِنْ خيارِ خَلْقِكَ، يا واحِدُ يا أَحَدُ يا فَرْدُ يا صَمَدُ» مَنْ دَعا بِهٰذَا الدُّعاءِ حَشَرَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مَعَهُ، وَ نَجّاهُ مِنَ النّارِ وَ لَوْ وَجَبَتْ عَلَيْهِ، وَ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ رَكَّبَ في صُلْبِ الحَسَنِ نُطْفَةً مُبارَكَةً زَكِيَّةً طَيِّبَةً طاهِرَةً مُطَهَّرَةً، يَرْضىٰ بِها كُلُّ مُؤْمِنٍ مِمَّنْ أَخَذَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ميثاقَهُ فِي الوِلايَةِ، وَ يَكْفُرُ بِها كُلُّ جاحِدٍ، فَهُوَ إِمامٌ تَقِيٌّ نَقِيٌّ بارٌّ مَرْضِيٌّ هادٍ مَهْدِيٌّ. أَوَّلُ الْعَدْلِ وَ آخِرُهُ[1]، يُصَدِّقُ اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَ يُصَدِّقُهُ اللهُ في قَوْلِهِ، يَخْرُجُ مِنْ تِهامَةَ حينَ تَظْهَرُ الدَّلائِلُ وَ الْعَلاماتُ وَ لَهُ بِالطّالَقانِ كُنُوزٌ لا ذَهَبٌ وَ لا فِضَّةٌ إِلاّ خُيُولٌ مُطَهَّمَةٌ، وَ رِجالٌ مُسَوَّمَةٌ، يَجْمَعُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ مِنْ أَقاصِي الْبِلادِ عَلىٰ عَدَدِ أَهْلِ بَدْرٍ ثَلاثَمِائَةٍ وَ ثَلاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً، مَعَهُ صَحيفَةٌ مَخْتُومَةٌ فيها عَدَدُ أَصْحابِهِ بِأَسْمائِهِمْ وَ أَنْسابِهِمْ وَ بُلْدانِهِمْ وَصَنائِعِهِمْ وَ كَلامِهِمْ وَ كُناهُمْ، كَرّارُونَ، مُجِدُّونَ فِي طاعَتِهِ.

أَيِّدْني بِنَصْرِكَ وَ أَبْعِدْ عَنِّي هَمَزاتِ الشَّياطِينِ وَ ادْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ وَ امْنَعْ عَنِّي بِمَنْعِكَ وَ اجْعَلْني مِنْ خِيارِ خَلْقِكَ يا واحِدُ يا أَحَدُ يا فَرْدُ يا صَمَدُ» هر كه اين دعا را بخواند خداوند او را با حسن بن عليّ محشور فرمايد و از آتش نجات دهد گرچه مستحقّ آن باشد. و خداى تعالى در صُلب حسن نطفهٔ مبارك و پاكيزه و زكيّه و طاهره و مطهّره اى تركيب فرمود كه هر مؤمنى كه خداوند پيمان ولايت از او گرفته است از آن خشنود است و هر منكرى بدان كافر است، و او امامى است تقىّ و نقىّ و نيكوكار و مرضيّ و هادي و مهديّ و او اوّل و آخر عدالت است، خداى تعالى را تصديق كند و خداوند نيز سخن او را تأييد فرمايد، آنگاه كه دلائل و نشانه هايش آشكار شود از زمين تهامه ظهور كند و براى او در طالقان گنجهائى است نه از طلا و نقره بلكه از اسبانى تنومند و نيكو و مردانى شناخته شده و نامدار، خداى تعالى براى او از اقصىٰ نقاط بلاد سيصد و سيزده تن به عدد اصحاب بدر گردآورد و به همراه او صحيفهٔ مختومه اى است كه در آن شمارهٔ اصحابش به نام و نسب و محلّ سكونت و شغل و زبان و كُنيهٔ آنان ثبت است، در

---

١ ـ في بعض النسخ: «مهدي يحكم بالعدل و يأمر به».

فَقالَ لَهُ أُبَيٌّ: وَ ما دَلائِلُهُ وَ عَلاماتُهُ يا رَسُولَ اللهِ؟ قالَ: لَهُ عَلَمٌ إِذا حانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ انْتَشَرَ ذٰلِكَ الْعَلَمُ مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَنْطَقَهُ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ فَناداهُ الْعَلَمُ اُخْرُجْ يا وَلِيَّ اللهِ فَاقْتُلْ أَعْداءَ اللهِ. وَ لَهُ رايَتانِ[1] وَ عَلامَتانِ وَ لَهُ سَيْفٌ مُغْمَدٌ. فَإِذا حانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ اقْتَلَعَ ذٰلِكَ السَّيْفُ مِنْ غِمْدِهِ، وَ أَنْطَقَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَناداهُ السَّيْفُ: اُخْرُجْ يا وَلِيَّ اللهِ فَلا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ عَنْ أَعْداءِ اللهِ. فَيَخْرُجُ وَ يَقْتُلُ أَعْداءَ اللهِ حَيْثُ ثَقِفَهُمْ، وَ يُقيمُ حُدُودَ اللهِ وَ يَحْكُمُ بِحُكْمِ اللهِ. يَخْرُجُ وَ جَبْرَئيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ ميكائيلُ عَنْ يَسارِهِ، وَ شُعَيْبٌ وَ صالِحٌ عَلىٰ مُقَدَّمِهِ. فَسَوفَ تَذْكُرُونَ ما أَقُولُ لَكُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ. يا أُبَيُّ طُوبىٰ لِمَنْ لَقِيَهُ، وَ طُوبىٰ لِمَنْ أَحَبَّهُ، وَ طُوبىٰ لِمَنْ قالَ بِهِ. يُنْجِيهِمُ اللهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِالْإِقْرارِ بِهِ وَ بِرَسُولِ اللهِ وَ بِجَميعِ الْأَئِمَّةِ، يَفْتَحُ لَهُمُ الْجَنَّةَ. مَثَلُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ-

جنگها حمله ور و در پیروی از وی کوشانند.

اُبيّ گوید: ای رسول خدا دلایل و نشانه هایش چیست؟ فرمود: او را عَلَمی است که چون وقت خروجش نزدیک شود خود به خود منتشر شده و خدای تعالی آن را گویا ساخته و ندا می کند: ای ولیّ خدا! به در آی و دشمنان خدا را نابود ساز، و او را دو رایت و علامت و نیز شمشیری در غِلاف است و چون وقت خروجش نزدیک شود آن شمشیر از غِلاف به در آمده و خدای تعالی آن را گویا ساخته و ندا می کند: ای ولیّ خدا! به در آی که دیگر روا نیست از دشمنان خدا دست بداری و او نیز خروج می کند و دشمنان خدا را هر جا که بیند نابود می سازد و حدود الهی را اقامه کرده و حکم خدا را جاری می سازد، او خروج می کند در حالیکه جبرئیل از راست و میکائیل در سمت چپ اوست و شُعیب و صالح جلودار اویند، و به زودی آنچه را که می گویم به یاد خواهید آورد و امرم را به خدای تعالی وا می گذارم اگر چه پس از حینی باشد. ای اُبیّ! خوشا به حال کسی که معتقد بدو باشد، خداوند به واسطهٔ اقرار به او و به رسول خدا و جمیع ائمّه آنها را از هلاکت نجات بخشد و بهشت را به رویشان بگشاید، مَثَل آنان در زمین مَثَل مشک است که بوی خوشش پراکنده می شود و هرگز متغیّر نمی گردد و مَثَل

۱ - في بعض النسخ «هما رايتان» و في العيون «و هما آيتان».

المِسْكِ يَسْطَعُ رِيحُهُ فَلاٰ يَتَغَيَّرُ أَبَداً، وَ مَثَلُهُمْ فِي السَّماءِ كَمَثَلِ القَمَرِ المُنِيرِ الَّذِي لاٰ يَطْفَأُ نُورُهُ أَبَداً، قالَ أُبَيٌّ: يا رَسُولَ اللهِ كَيْفَ حالُ[1] هٰؤُلاٰءِ الأَئِمَّةِ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ؟ قالَ: إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَنْزَلَ عَلَيَّ اثْنَي عَشَرَ خاتَماً وَ اثْنَتَي عَشْرَةَ صَحِيفَةً، اسْمُ كُلِّ إِمامٍ عَلىٰ خاتَمِهِ، وَ صِفَتُهُ فِي صَحِيفَتِهِ». صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

۱۲ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ ما جِيلَوَيْهِ - رَحِمَهُ اللهُ - قالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُبْنُ أَبِي القاسِمِ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِاللهِ البَرْقِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ القُرَشِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سِنانٍ، عَنِ المُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الباقِرِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام «قالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَخِي عَلىٰ جَدِّي رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله فَأَجْلَسَنِي عَلىٰ فَخِذِهِ، وَ أَجْلَسَ أَخِي الحَسَنَ عَلىٰ فَخِذِهِ الأُخْرىٰ، ثُمَّ قَبَّلَنا وَ قالَ: بِأَبِي أَنْتُما مِنْ إِمامَيْنِ صالِحَيْنِ[2] اخْتارَكُما اللهُ مِنِّي، وَ مِنْ أَبِيكُما وَ أُمِّكُما، وَ اخْتارَ مِنْ صُلْبِكَ يا حُسَيْنُ تِسْعَةَ أَئِمَّةٍ تاسِعُهُمْ قائِمُهُمْ وَ كُلُّهُمْ فِي الفَضْلِ وَ المَنْزِلَةِ عِنْدَاللهِ تَعالىٰ سَواءٌ».

۱۳ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَى بْنِ المُتَوَكِّلِ - رَحِمَهُ اللهُ - قالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى العَطّارُ؛

ایشان مانند مَثَل ماه مُنیر است که نورش هرگز خاموش نمی شود. اُبیّ گوید: ای رسول خدا! خدای تعالی چگونه حال این ائمّه را بیان فرموده است: فرمود: خدای تعالی دوازده مُهر و دوازده صحیفه بر من فرو فرستاد و نام هر امامی بر مُهر او و صفتش در صحیفهٔ اوست. درود خدا بر او و بر همگی ایشان باد.

۱۲ - از حسین بن علیّ علیهما السلام روایت است که فرمود: من و برادرم بر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم و آن حضرت مرا بر یک زانو و برادرم را بر زانوی دیگرش نشانید، سپس ما را بوسید و گفت: پدرم به قربان شما دو امام شایسته باد! خدای تعالی شما را از وجود من و پدرتان اختیار کرد و ای حسین! خداوند از صُلب تو نُه امام برگزید که نهمین آنها قائم ایشان است و همهٔ آنها در فضیلت و منزلت نزد خدای تعالی برابرند.

۱۳- جابربن عبدالله انصاریّ گوید: بر فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدم و در

۱ - في بعض النسخ «كيف جاءك بيان هؤلاء الائمة»

۲ - في بعض النسخ «سبطين» مكان «صالحين»

وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الخَطّابِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي الجارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، عَنْ جابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الأَنْصارِيِّ «قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ فاطِمَةَ عليها السلام وَ بَيْنَ يَدَيْها لَوْحٌ فيهِ أَسْماءُ الأَوْصِياءِ مِنْ وُلْدِها، فَعَدَدْتُ اثْنَي عَشَرَ (كذا) آخِرُهُمْ القائِمُ، ثَلاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَ أَرْبَعَةٌ (كذا) مِنْهُمْ عَلِيٌّ ـ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعينَ ـ».

۱۴ ـ حَدَّثَنا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَبْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِبْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ ـ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عليهم السلام قالَ: أَخْبَرَنا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ سَعيدٍ قالَ: أَخْبَرَنِي القاسِمُ بْنُ ـ مُحَمَّدِ بْنِ حَمّادٍ قالَ: حَدَّثَنا غِياثُ بْنُ إِبْراهيمَ قالَ: حَدَّثَنَا الحُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبائِهِ عليهم السلام «قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله و سلم: أَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا ـ ثَلاثَ مَرّاتٍ ـ إِنَّما مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ غَيْثٍ لا يُدْرىٰ أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَوْ آخِرُهُ. إِنَّما مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ حَديقَةٍ أُطْعِمَ مِنْها فَوْجٌ عاماً، ثُمَّ أُطْعِمَ مِنْها فَوْجٌ عاماً، لَعَلَّ آخِرَها فَوْجاً أَنْ يَكُونَ أَعْرَضَها بَحْراً، وَ أَعْمَقَها طُولاً وَ فَرْعاً، وَ أَحْسَنَها جَنىً. وَ كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوَّلُها، وَ اثْنا عَشَرَ مِنْ بَعْدِي مِنَ السُّعَداءِ وَ أُولِي الأَلْبابِ، وَ المَسيحُ عيسَى بْنُ مَرْيَمَ آخِرُها؟ وَلٰكِنْ يَهْلِكُ بَيْنَ ذٰلِكَ[1] نَتَجُ الهَرْجِ لَيْسُوا مِنِّي وَلَسْتُ مِنْهُمْ».

مقابل او لوحی بود که اسماء اوصیای از فرزندانش در آن بود، آنها را بر شمردم دوازده تن بودند و آخرین آنها قائم بود، سه تن از آنان محمّد و چهار تن از ایشان علیّ نام داشتند. صَلَوات خداوند بر همگی آنان باد.

۱٤ ـ حسین بن زید بن علیّ از جعفر بن محمّد از آباء بزرگوارش از رسول خدا روایت کند که سه بار فرمودند: مژده باد بر شما! مَثَل امّتم مانند باران است که معلوم نیست اوّل آن بهتر است یا آخر آن، و مَثَل اُمّتم مانند مَثَل باغی است که سالی گروهی از آن طعام برگیرند و سالی دیگر گروهی دیگر، شاید آخر آن گروهی باشد که از دریا عریض تر و طول و فرع آن عمیق تر و پر بارتر باشد! و چگونه امّتی هلاک شود که من اوّل ایشان باشم و پس از من اوصیای دوازده گانهٔ من که از سُعداء و اولی الالباب هستند و عیسی بن مریم آخرینشان باشد، لکن در این میان گروهی خود روی هلاک شدند که ازمن نیستند و من نیز از آنها نمی باشم.

۱ ـ في بعض النسخ «من ذلك».

۱۵ ـ حَدَّثَنا أَبِي ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُبْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِبْنِ عيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ اُذَيْنَةَ، عَنْ أَبانَ بْنِ أَبِي عَيّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الهِلالِيِّ «قالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيّارَ يَقُولُ: كُنّا عِنْدَ مُعاوِيَةَ وَ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ وَ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبّاسٍ وَ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ وَ اُسامَةَ بْنِ زَيْدٍ فَذَكَرَ حَديثاً جَرىٰ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ وَ أَنَّهُ قالَ لِمُعاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيانَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: إِنِّي أَوْلىٰ بِالمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ أَوْلىٰ بِالمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذا اسْتُشْهِدَ فَابْنِي الحَسَنُ أَوْلىٰ بِالمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ ابْنِي الحُسَيْنُ أَوْلىٰ بِالمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذا اسْتُشْهِدَ فَابْنُهُ عَلِيٌّ أَوْلىٰ بِالمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَ سَتُدْرِكُهُ يا عَلِيُّ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلىٰ بِالمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتُدْرِكُهُ يا حُسَيْنُ، ثُمَّ تَكْمِلَةُ اثْنَي عَشَرَ إِماماً تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الحُسَيْنِ. قالَ عَبْدُاللهِ: ثُمَّ اسْتَشْهَدْتُ الحَسَنَ وَ الحُسَيْنَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِما وَ عَبْدَاللهِ بْنَ عَبّاسٍ وَ عُمَرَ بْنَ أَبِي سَلَمَةَ وَ اُسامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مُعاوِيَةَ. قالَ سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ: وَ قَدْ كُنْتُ سَمِعْتُ ذٰلِكَ مِنْ سَلْمانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ المِقْدادِ وَ اُسامَةَ بْنِ زَيْدٍ

---

۱۵ ـ سُلَیم بن قیس هلالی گوید: از عبدالله بن جعفر طیّار شنیدم که می گفت: من و حسن و حسین و عبدالله بن عبّاس و عمر بن ابی سَلَمة و اُسامَة بن زَید نزد معاویه بودیم و حدیثی را که مابین آنها رفته بود یاد می کرد واینکه به معاویة بن ـ ابی سفیان گفته است که از رسول خدا شنیدم که می فرمود: من از مؤمنان بر خودشان اولی هستم، سپس برادرم علیّ أولای به مؤمنان از خودشان است و آنگاه که شهید شود حسن أولای به مؤمنان از خودشان است، سپس فرزندم حسین أولای به مؤمنان ازخودشان است و چون شهید شود، فرزندش علیّ أولای به مؤمنان از خودشان خواهد بود و تو ای علیّ! او را خواهی دید، سپس فرزندش محمّد بن علیّ أولای به مؤمنان از خودشان خواهد بود و تو ای حسین او را خواهی دید، سپس دوازده امام را کامل گردانید و نُه تن آنها از فرزندان حسین هستند. عبدالله بن جعفر گوید: سپس از حسن و حسین صلوات الله علیهما و عبدالله بن عبّاس و عمر بن أبی سَلَمة و اُسامَة بن زید گواهی خواستم و آنان نزد معاویه برایم شهادت دادند، سُلَیم بن قیس گوید: من از سلمان و ابوذر و مقداد و

فَحَدَّثُونِي أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذٰلِكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله».

۱۶ ـ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِرَبِّه قالَ: حَدَّثَنا أَبُو زَيْدٍ مُحَمَّدُ بْنُ ـ يَحْيَى بْنِ خَلَفِ بْنِ يَزِيدَ الْمَرْوَزِيُّ بِالرَّيِّ فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ ثَلاثِمِائَةٍ قالَ: حَدَّثَنا إِسْحاقُ بْنُ إِبْراهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ ـ فِي سَنَةِ ثَمانٍ وَ ثَلاثِينَ وَمِائَتَيْنِ ـ الْمَعْرُوفُ بِإِسْحاقَ ابْنِ راهَوَيْه قالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَحْيَى قالَ: حَدَّثَنا هِشامُ بْنُ خالِدٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ قالَ: بَيْنا نَحْنُ عِنْدَ عَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُودٍ نَعْرِضُ مَصاحِفَنا عَلَيْهِ إِذْ قالَ لَهُ فَتىً شابٌّ: هَلْ عَهِدَ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ كَمْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيفَةً؟ قالَ: إِنَّكَ لَحَدَثُ السِّنِّ وَإِنَّ هٰذا لَشَيْءٌ ما سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ، نَعَمْ عَهِدَ إِلَيْنا نَبِيُّنا صلی الله علیه و آله أَنَّهُ يَكُونُ بَعْدَهُ اثْنا عَشَرَ خَلِيفَةً بِعَدَدِ نُقَباءِ بَنِي إِسْرائِيلَ».

۱۷ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطّانُ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوعَبْدِاللهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْراهِيمَ ابْنِ أَبِي الرِّجالِ الْبَغْدادِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدُوسٍ الْحَرّانِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُالْغَفّارِ ابْنُ الْحَكَمِ قالَ: حَدَّثَنا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنْ مُطَرِّفٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَمِّهِ قَيْسِ بْنِ عُبَيْدٍ «قالَ: كُنّا جُلُوساً فِي حَلْقَةٍ فِيها عَبْدُاللهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجاءَ أَعْرابِيٌّ فَقالَ: أَيُّكُمْ عَبْدُاللهِ؟ فَقالَ عَبْدُاللهِ بْنُ مَسْعُودٍ: أَنَا عَبْدُاللهِ، قالَ: هَلْ حَدَّثَكُمْ نَبِيُّكُمْ كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفاءِ؟ قالَ: نَعَمْ اثْنا عَشَرَ عِدَّةَ نُقَباءِ بَنِي إِسْرائِيلَ».

اُسامة بن زَید نیز این حدیث را شنیدم و آنها هم گفتند که آن را ازرسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند.

۱٦ ـ مَسروق گوید: روزی نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و مصاحف خود را بر او عرضه می داشتیم که جوانی به او گفت: آیا پیامبرتان به شما سفارش نکرده است که چند خلیفه پس از او خواهد بود؟ او گفت: تو نوجوانی و پیش از تو کسی این سؤال را از من نکرده است، آری پیامبر ما به ما سفارش کرده است که بعد از او دوازده خلیفه به عدد نقبای بنی اسرائیل خواهد بود.

۱۷ ـ قیس بن عُبَید گوید: ما در حلقه ای که عبدالله بن مسعود نیز در آن بود نشسته بودیم و یک اعرابی آمد و گفت: کدام یک از شما عبدالله است؟ عبدالله بن ـ مسعود گفت: من عبدالله هستم، گفت: آیا پیامبر شما نگفته است که خلفای پس از

۱۸ ـ حَدَّثَنا أَبُوالقاسِمِ عَتّابُ بْنُ مُحَمَّدٍ الحافِظُ قالَ: حَدَّثَنا يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صاعِدٍ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ الفَضْلِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ سَوّارٍ؛ و ابْنُ وَرّاقِ النُّفَيلِيِّ قالُوا: حَدَّثَنا عَبْدُالغَفّارِبْنُ الحَكَمِ قالَ: حَدَّثَنا مَنْصُورُبْنُ أَبِي الأَسْوَدِ، عَنْ مُطَرِّفٍ، عَنْ الشَّعْبِيِّ. قالَ عَتّابُ: وَ حَدَّثَنا إِسْحاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَنْماطِيُّ قالَ: حَدَّثَنا يُوسُفُ بْنُ مُوسىٰ قالَ: حَدَّثَنا جَرِيرٌ، عَنْ أَشْعَثِ بْنِ سَوّارٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ. قالَ عَتّابُ: وَ حَدَّثَنا الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الحَرّانِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَيُّوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ الوَزّانُ قالَ: حَدَّثَنا سَعِيدُبْنُ مُسْلِمَةَ قالَ: حَدَّثَنا أَشْعَثُ بْنُ سَوّارٍ، عَنِ الشَّعبِيِّ كُلُّهُمْ قالُوا: عَنْ عَمِّهِ قَيْسِ بْنِ عُبَيْدٍ. قالَ أَبُوالقاسِمِ عَتّابِ ـ وَ هٰذا حَديثُ مُطَرِّفٍ ـ قالَ: كُنّا جُلُوساً فِي المَسْجِدِ، وَ مَعَنا عَبْدُاللهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجاءَ أَعْرابِيٌّ فَقالَ: فيكُمْ عَبْدُاللهِ [بْنُ مَسْعُودٍ] قالَ: نَعَمْ أَنَا عَبْدُاللهِ فَما حاجَتُكَ؟ قالَ: يا عَبْدَاللهِ أَخْبَرَكُمْ نَبِيُّكُمْ كَمْ يَكُونُ فيكُمْ مِنْ خَليفَةٍ؟ قالَ: لَقَدْ سَأَلْتَني عَنْ شَيْءٍ ما سَأَلَني عَنْهُ أَحَدٌ مُنْذُ قَدِمْتُ العِراقَ، نَعَمْ اثْنا عَشَرَ خَليفَةً عِدَّةُ نُقَباءِ بَني إِسْرائيلَ. قالَ أَبُوعَرُوبَةَ في حَديثِهِ: «نَعَمْ عِدَّةُ نُقَباءِ بَني إِسْرائيلَ». قالَ جَريرٌ: عَنْ أَشْعَثَ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ قالَ: «الخُلَفاءُ بَعْدي اثْناعَشَرَ كَعِدَّةِ نُقَباءِ بَني إِسْرائيلَ».

۱۹ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ الحَسَنِ القَطّانُ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوبَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِرَبِّه

او چند نفرند؟ گفت: آری، دوازده نفر، به تعداد نقباء بنی اسرائیل.

۱۸ ـ ابوالقاسم بن عتّاب به طرق عدیده از قیس بن عُبَید روایت کند که ما در مسجد نشسته بودیم و عبدالله بن مسعود نیز با ما بود، آنگاه یک اعرابی آمد و گفت: آیا عبدالله بن مسعود در میان شماست؟ او گفت: آری من عبدالله هستم تو چه می خواهی؟ گفت: ای عبدالله آیا پیامبر شما از تعداد خلفا به شما خبر داده است؟ او گفت: سؤالی پرسیدی که از زمانی که به عراق آمده‌ام کسی آن را نپرسیده است، آری، دوازده خلیفه به تعداد نُقَباء بنی اسرائیل. ابوعَرُوبه در حدیثش گوید که گفت: آری به عدد نقباء بنی اسرائیل. جریر از اشعث از ابن مسعود از پیامبر روایت کند که فرمود: خلفاء پس از من دوازده نفر به تعداد نُقَبای بنی اسرائیل است.

۱۹ـ جابر بن سَمُره گوید: همراه پیامبر بودم شنیدم می فرمود: پس از من

النَّيْسابُوريُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُو القاسِمِ هارُونُ بْنُ إِسْحاقَ - يَعْني الهَمْدانيَّ - قالَ: حَدَّثَنا عَمّي إِبْراهيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ زِيادِ بْنِ عَلاقَةَ؛ وَ عَبْدِالمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ جابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قالَ: كُنْتُ مَعَ أَبي عِنْدَ النَّبيِّ صلی الله علیه و آله فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَكُونُ بَعدي اثنا عَشَرَ أَميراً، ثُمَّ أَخْفىٰ صَوْتَهُ، فَقُلْتُ لِأَبي: مَا الَّذي أَخْفىٰ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله؟ قالَ: قالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۲۰ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ الحَسَنِ القَطّانُ قالَ: حَدَّثَنا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِسْماعِيلَ السُّكَّريُّ المَرْوَزيُّ قالَ: حَدَّثَنا سَهْلُ بْنُ عَمّارٍ النَّيْسابُوريُّ قالَ: حَدَّثَنا عَمْرُو بْنُ عَبْدِاللهِ ابْنِ رَزينٍ قالَ: حَدَّثَنا سُفْيانُ، عَنْ سَعيدِ بْنِ عَمْرٍو، عَنِ الشَّعْبيِّ، عَنْ جابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قالَ: جِئْتُ مَعَ أَبي إِلَى المَسْجِدِ وَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله يَخْطُبُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَكُونُ مِنْ بَعْدي اثْنا عَشَرَ - يَعْني أَميراً - ثُمَّ خَفَضَ مِنْ صَوْتِهِ فَلَمْ أَدْرِما يَقُولُ، فَقُلْتُ لِأَبي: ما قالَ؟ قالَ: قالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۲۱ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحاقَ الدَّيْنَوَريُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوبَكْرِ بْنِ أَبي داوُدَ قالَ: حَدَّثَنا إِسْحاقُ بْنُ إِبْراهيمَ بْنِ شاذانَ قالَ: حَدَّثَنَا الوَليدُ بْنُ هِشامٍ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ ـ ذَكْوانَ قالَ: حَدَّثَني أَبي، عَنْ أَبيهِ، عَنِ ابْنِ سيرينَ، عَنْ جابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قالَ: كُنّا عِنْدَ ـ النَّبيِّ صلی الله علیه و آله فَقالَ: يَلي هٰذَا الأَمْرَ اثْناعَشَرَ، قالَ: فَصَرَخَ النّاسُ فَلَمْ أَسْمَعْ ما قالَ، فَقُلْتُ لِأَبي - وَ كانَ أَقْرَبَ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله مِنّي -: ما قالَ رَسُولُ اللهِ؟ فَقالَ: قالَ: كُلُّهُمْ

دوازده امیر خواهد بود، آنگاه صوتش را مخفی کرد، به پدرم گفتم: رسول خدا چه چیز را مخفی کرد؟ گفت: فرمود: همه آنها از قریش هستند.

۲۰ ـ جابر بن سَمُرَه گوید: به همراه پدرم به مسجد آمدیم و پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه می خواند و شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده امیر خواهد بود، سپس صدایش را آهسته کرد و من ندانستم که چه می گوید، به پدرم گفتم: چه فرمود: گفت: فرمود: همهٔ آنان از قریش هستند.

۲۱ ـ جابر بن سَمُرَه گوید: نزد پیامبر بودیم و فرمود: ولایت این امّت را دوازده نفر عهده دار خواهند بود، مردم فریاد کشیدند و من نشنیدم چه فرمود، به پدرم که نزدیک تر از من به رسول خدا بود گفتم: رسول خدا چه فرمود؟ گفت:

مِنْ قُرَيْشٍ، وَ كُلُّهُمْ لا يُرىٰ مِثْلُهُ.

وَ قَدْ أَخْرَجْتُ الطُّرُقَ فِي هٰذَا الحَدِيثِ مِنْ طَرِيقِ عَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُودٍ؛ وَ مِنْ طَرِيقِ جابِرِ بْنِ سَمُرَةَ فِي كِتابِ النَّصِّ عَلَى الأَئِمَّةِ الاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام بِالإمامَةِ.

۲۲ ـ حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصّائِغُ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوعَبْدِاللهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قالَ: حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ زِيادٍ قالَ: حَدَّثَنا إِسْماعِيلُ الطَّيّانُ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوأُسامَةَ قالَ: حَدَّثَنِي سُفْيانُ، عَنْ بُرْدٍ، عَنْ مَكْحُولٍ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم قالَ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنا عَشَرَ خَلِيفَةً؟ قالَ مَكْحُولٌ: نَعَمْ، وَ ذَكَرَ لَفْظَةً أُخْرىٰ.

۲۳ ـ حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصّائِغُ قالَ: حَدَّثَنِي أَبُوالحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى القَصْرانِيُّ، قالَ: حَدَّثَنِي أَبُوعَلِيٍّ بِشْرُ بْنُ مُوسَى بْنِ صالِحٍ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوالْوَلِيدِ خَلَفُ ابْنُ الْوَلِيدِ البَصْرِيُّ، عَنْ إِسْرائِيلَ، عَنْ سِماكٍ قالَ: سَمِعْتُ جابِرَ بْنَ سَمُرَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم يَقُولُ: يَقُومُ مِنْ بَعْدِي اثْنا عَشَرَ أَمِيراً. ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ لَمْ أَفْهَمْها، فَسَأَلْتُ الْقَوْمَ، فَقالُوا: قالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

۲۴ ـ حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوالحُسَيْنِ أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى القَصْرانِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوعَلِيٍّ الحُسَيْنُ بْنُ الكُمَيْتِ بْنِ بُهْلُولٍ المَوْصِلِيُّ قالَ: حَدَّثَنا غَسّانُ ابْنُ الرَّبِيعِ قالَ: حَدَّثَنا سُلَيْمانُ بْنُ عَبْدِاللهِ مَوْلىٰ عامِرٍ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عامِرٍ، عَنْ جابِرٍ أَنَّهُ

فرمود: همهٔ آنها از قریش هستند و مثل هیچیک از آنها دیده نشده است.

شیخ صدوق فرماید: من طرق این حدیث را از طریق عبدالله بن مسعود و از طریق جابر بن سَمُرَه در کتاب «النّصّ عَلَى الائمّةِ الاثنیٰ عَشَر بالامامة» نقل نموده‌ام.

۲۲ ـ مَکحول گوید که به او گفتند: آیا پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: که پس از من دوازده خلیفه خواهد بود؟ مکحول گوید: آری و لفظ دیگری را هم گفت.

۲۳ ـ جابر بن سَمُرَه گوید: از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده امیر قیام خواهند کرد، آنگاه کلمه‌ای فرمود که من آن را نفهمیدم و از مردم پرسیدم، گفتند: فرمود: همهٔ آنها از قریش هستند.

۲۴ ـ جابر گوید: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: پیوسته کار اُمّت من روشن

قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه وآله: «لا يَزالُ أَمْرُ أُمَّتي ظاهِراً حَتّىٰ يَمضيَ اثناعشَرَ خَليفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

۲۵ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنا يَعْقُوبُ بْنُ يَزيدَ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ عُمَرَ بْنِ اُذَيْنَةَ، عَنْ أَبانَ بْنِ أَبي ـ عَيّاشٍ، عَنْ سُلَيمِ بْنِ قَيْسٍ الهِلاليِّ قالَ: رَأَيْتُ عَليّاً علیه السلام في مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه وآله في خِلافَةِ عُثْمانَ وَ جَماعَةٌ يَتَحَدَّثُونَ وَ يَتَذاكَرُونَ الْعِلْمَ وَ الْفِقْهَ فَذَكَرْنا قُرَيْشاً [وَ شَرَفَها] وَ فَضْلَها وَ سَوابِقَها وَ هِجْرَتَها وَ ما قالَ فيها رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه وآله مِنَ الفَضْلِ مِثْلَ قَوْلِهِ: «الأَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ»، وَ قَوْلُهُ: «النّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ»، وَ «قُرَيْشٌ أَئِمَّةُ الْعَرَبِ»، وَ قَوْلُهُ: «لا تَسُبُّوا قُرَيْشاً»، وَ قَوْلُهُ: «إِنَّ لِلْقُرَشيِّ قُوَّةَ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ»، وَ قَوْلُهُ: «مَنْ أَبْغَضَ قُرَيْشاً أَبْغَضَهُ اللهُ»، وَ قَوْلُهُ: «مَنْ أَرادَ هَوانَ قُرَيْشٍ أَهانَهُ اللهُ». وَ ذَكَرُوا الأَنْصارَ وَ فَضْلَها وَ سَوابِقَها وَ نُصْرَتَها وَ ما أَثْنَى اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ عَلَيْهِمْ في كِتابِهِ، وَ ما قالَ فيهِمْ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه وآله مِنَ الفَضْلِ، وَ ذَكَرُوا ما قالَ في سَعْدِ بْنِ عُبادَةَ وَ غَسيلِ المَلائِكَةِ، فَلَمْ يَدَعُوا شَيْئاً مِنْ فَضْلِهِمْ حَتّىٰ قالَ كُلُّ حَيٍّ: مِنّا فُلانٌ وَ فُلانٌ، وَ قالَتْ قُرَيْشٌ: مِنّا رَسُولُ ـ

خواهد بود تا آنکه دوازده خلیفه در گذرند و همهٔ آنها از قریش خواهند بود.

۲۵ ـ سُلَیم بن قَیس هِلالیّ گوید: در خلافت عثمان علیّ علیه السلام را در مسجد رسول خدا صلّی الله علیه وآله دیدم و جماعتی هم حدیث می‌گفتند و به مذاکرهٔ علم و فقه مشغول بودند و ما از قریش و شرف و فضل و سوابق و هجرت آنها یاد کردیم و اینکه رسول خدا صلّی الله علیه وآله کلماتی در فضیلت آنها فرموده‌اند همچون «امامان از قُرَیشند» و «مردم پیرو قریشند» و «قریش ائمّهٔ عرب است» و «به قریش دشنام ندهید» و «فرد قریشی دو برابر نیروی دیگران را دارد» و «کسی که قریش را دشمن بدارد خدا او را دشمن می‌دارد» و «کسی که خواری قریش را بخواهد، خداوند او را خوار سازد» و آنها هم از انصار و فضل و سوابق و یاری کردن ایشان یاد کردند و اینکه خدای تعالی در کتابش ایشان را ثنا فرموده و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فضیلتشان را بیان فرموده است و گفتار آن حضرت را دربارهٔ سعد ابن عُباده وغَسیل الملائکه را بازگو کرده و چیزی از فضائل ایشان را فروگزار

اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم، وَ مِنَّا جَعْفَرٌ، وَ مِنَّا حَمْزَةُ، وَ مِنَّا عُبَيْدَةُ بْنُ الحارِثِ، وَ زَيْدُ بْنُ حارِثَةَ وَ أَبُوبَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمانُ و سَعْدٌ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ سالِمٌ، و ابنُ عَوْفٍ. فَلَم يَدَعُوا مِنَ الحَيَّيْنِ أَحَداً مِنْ أَهْلِ السّابِقَةِ إلاّ سَمَّوهُ، وَ فِي الحَلْقَةِ أَكْثَرُ مِن مائَتَي رَجُلٍ فِيهِمْ عليُّ بْنُ أَبي - طالِب عليه السلام وَ سَعْدُبْنُ أَبي وَقّاص، وَ عَبْدُالرَّحْمنِ بْنُ عَوْفٍ، وَ طَلْحَةُ، و الزُّبَيْرُ، وَ عمّارُ، وَ المِقْدادُ، وَ أَبُوذَرٍّ، وَ هاشِمُ بْنُ عُتْبَةَ، وَ ابْنُ عُمَرَ، وَ الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ عليهما السلام، وَ ابْنُ - عَبّاسٍ، وَ مُحَمَّدُبْنُ أَبي بَكْرٍ، وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ، وَ مِنَ الأَنْصارِ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَ زَيْدُ بْنُ - ثابِتٍ، وَ أَبُو أَيُّوبِ الأَنصارِيُّ، وَ أَبُوالهَيْثَمِ بْنُ التَّيِّهانَ، وَ مُحَمَّدُبْنُ مُسْلِمَةَ، وَ قَيْسُ بْنُ - سَعْدِ بْنِ عُبادَةَ، وَ جابِرُ بْنُ عَبْدِاللهِ، وَ أَنَسُ بْنُ مالِكٍ، وَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ، وَ عَبْدُاللهِ بْنِ أَبي - أَوْفَىٰ، وَ أَبُولَيْلىٰ، وَ مَعَهُ ابْنُهُ عَبْدُالرَّحْمنِ قاعِدٌ بِجَنْبِهِ غُلامٌ صَبيحُ الْوَجْهِ أَمْرَدُ، فَجاءَ أَبُوالحَسَنِ البَصْرِيُّ وَ مَعَهُ ابْنُهُ الحَسَنُ غُلامٌ أَمْرَدُ صَبيحُ الْوَجْهِ، مُعْتَدِلُ الْقامَةِ قالَ: فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ إِلىٰ عَبْدِالرَّحْمنِ بْنِ أَبي لَيْلىٰ فَلا أَدْري أَيُّهُما أَجْمَلُ هَيْئَةً، غَيْرُ أَنَّ الحَسَنَ

نکردند تا به غایتی که هر قبیله ای گفت: فلانی و فلانی از ماست و قریش گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم از ماست و جعفر و حمزه و عبیدة بن الحارث و زید بن حارث و ابوبکر و عمر و عثمان و سعد و ابوعبیده و سالم و ابن عوف از ما هستند. و هیچیک از پیشگامان دو قبیله نبود جز آنکه نام آنها را بردند و درآن حلقه بیش از دویست مرد حضور داشتند که از جمله آنان عليّ بن أبي طالب عليه السلام و سعدبن - أبي وقّاص و عبدالرّحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمّار و مقداد و ابوذرّ و هاشم ابن عُتبة و ابن عمر و حسن و حسین عليهما السلام و ابن عبّاس و محمّد بن أبي بکر و عبدالله بن جعفر بودند. و از انصار أُبَيّ بن کعب و زید بن ثابت و ابو ایّوب انصاریّ و ابوالهیثم ابن التّیّهان و محمّد بن مسلمة و قیس بن سعد بن عُباده و جابر ابن عبدالله و أنَس بن مالک و زید بن ارقم و عبدالله بن أبي اوفی و ابو لیلی و پسرش عبدالرّحمن بودند، عبدالرّحمن که در کنار پدرش نشسته بود پسر بچه ای زیبا و امرد بود، ابوالحسن بصریّ هم به همراهی پسرش حسن که او هم پسربچه ای امرد و زیبا روی و معتدل القامه بود آمد و من به عبدالرّحمن بن ابی - لیلی و حسن بصریّ می نگریستم و نمی دانستم که کدام یک از آندو زیباترند ولی

أَعْظَمُهُما وَ أَطْوَلُهُما. فَأَكْثَرَ الْقَوْمُ في ذٰلِكَ مِنْ بُكْرَةٍ إِلىٰ حينِ الزَّوالِ وَ عُثْمانُ في دارِهِ لا يَعْلَمُ بِشَيْءٍ مِمّا هُمْ فيهِ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه السلام ساكِتٌ لا يَنْطِقُ، لا هُوَ وَ لا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ.

فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ فَقالُوا: يا أَبَاالْحَسَنِ ما يَمْنَعُكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ؟ فَقالَ: ما مِنَ الْحَيَّيْنِ إِلّا وَ قَدْ ذَكَرَ فَضْلاً وَ قالَ حَقّاً. وَ أَنَا أَسْأَلُكُمْ يا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَ الْأَنْصارِ بِمَنْ أَعْطاكُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ هٰذَا الْفَضْلَ؟ أَبِأَنْفُسِكُمْ وَ عَشائِرِكُمْ وَ أَهْلِ بُيُوتاتِكُمْ أَوْ بِغَيْرِكُمْ؟ قالُوا: بَلْ أَعْطانَا اللهُ وَ مَنَّ عَلَيْنا بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه وآله وَ عَشيرَتِهِ، لا بِأَنْفُسِنا وَ عَشائِرِنا وَ لا بِأَهْلِ بُيُوتاتِنا. قالَ: صَدَقْتُمْ يا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَ الْأَنْصارِ، أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذي نِلْتُمْ بِهِ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ خاصَّةً دُونَ غَيْرِهِمْ، وَ أَنَّ ابْنَ عَمّي رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وآله قالَ: «إِنّي وَ أَهْلُ بَيْتي كُنّا نُوراً يَسْعىٰ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ عليه السلام بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ، فَلَمّا خَلَقَ آدَمَ عليه السلام وَضَعَ ذٰلِكَ النُّورَ في صُلْبِهِ وَ أَهْبَطَهُ إِلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ حَمَلَهُ فِي السَّفينَةِ في صُلْبِ نُوحٍ عليه السلام ثُمَّ قَذَفَ بِهِ في

حسن بزرگتر و بلندقامت تر بود و مردم از صبح تا ظهر در این مذاکرات بودند و عثمان در خانهٔ خود بود و اطّلاعی از این مجلس نداشت و علیّ بن أبی طالب هم ساکت بود و هیچ کلامی نفرمود نه خودش و نه هیچیک از اهل بیتش.

بعد از آن مردم بدو روی آورده و گفتند: ای ابوالحسن! چرا سخن نمی گویی؟ فرمود: هر دو طایفه فضل خود را بیان کرده و حقّ را گفتند و من ای گروه قریش و ای انصار! از شما می پرسم خدای تعالی این فضل را به واسطهٔ چه کسی به شما ارزانی داشته است؟ آیا بخاطر خودتان و فامیل و خاندانتان است یا به واسطهٔ غیر شماست؟ گفتند: این فضل به واسطهٔ محمّد و خاندان او بر ما ارزانی شده و عطا گردیده است، و نه به خاطر خودمان و فامیل و خاندانمان. فرمود: ای گروه قریش و ای انصار! راست می گویید، آیا ندانستید که هر خیری که در دنیا و آخرت به شما برسد به واسطهٔ ما اهل بیت است، و نه دیگران و اینکه پسر عموی من رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من و اهل بیتم چهارده هزار سال قبل از آنکه خدای تعالی آدم علیه السلام را بیافریند نوری بودیم که در پیشگاه خدای تعالی ساطع بود و چون آدم را آفرید آن نور را در صلب وی نهاد و او را به زمین فرود آورد،

النّارِ في صُلْبِ إبراهيمَ عليه السلام، ثُمَّ لَمْ يَزَلِ اللهُ عَزَّوَجَلَّ يَنْقُلُنا مِنَ الأصْلابِ الكَريمَةِ إلَى الأرْحامِ الطّاهِرَةِ وَ مِنَ الأرْحامِ الطّاهِرَةِ إلَى الأصْلابِ الكَريمَةِ مِنَ الآباءِ وَ الاُمَّهاتِ لَمْ يَلْتَقِ واحِدٌ مِنْهُمْ عَلىٰ سِفاحٍ قَطُّ»؟ فَقالَ أهْلُ السّابِقَةِ وَ القِدْمَةِ وَ أهْلُ بَدْرٍ وَ أهْلُ اُحُدٍ: نَعَمْ قَدْ سَمِعْنا ذٰلِكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله. ثُمَّ قالَ: أنْشِدُكُمُ اللهَ أتَعْلَمُونَ أنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ فَضَّلَ في كِتابِهِ السّابِقَ عَلَى المَسْبُوقِ في غَيْرِ آيَةٍ وَ إنّي لَمْ يَسْبِقْني إلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ إلىٰ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله أحَدٌ مِنْ هٰذِهِ الاُمَّةِ؟ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَمْ. قالَ: فَأنْشِدُكُمُ اللهَ أتَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «وَ السّابِقُونَ الأوَّلُونَ مِنَ المُهاجِرينَ وَ الأنْصارِ»(۱) وَ «السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولٰئِكَ المُقَرَّبُونَ»(۲). سُئِلَ عَنْها رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله فَقالَ: «أنْزَلَهَا اللهُ تَعالىٰ فِي الأنْبياءِ وَ أوْصيائِهِمْ، فَأنَا أفْضَلُ أنْبياءِ اللهِ وَ رُسُلِهِ، وَ عَلِيُّ بْنُ أبي طالِبٍ وَصيّي أفْضَلُ الأوْصياءِ»؟ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَمْ.

سپس آن را در آن کشتی و در صُلب نوح علیه السلام حمل کرد، سپس آن را در آتش و در صُلب ابراهیم علیه السلام افکند، سپس همواره خدای تعالی ما را از اَصْلاب کریمه به ارحام طاهره و از ارحام طاهره به اصلاب کریمهٔ پدران و مادران منتقل کرد و هیچیک از آنان به سفاح و زنا برخورد نکرد».

آنگاه سابقون و پیشگامان و اهل بدر و اُحد گفتند: آری، آن را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدیم، سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا هیچ می دانید خدای تعالی در چند آیهٔ قرآن کریم سابق را بر مَسبوق تفضیل داده است؟ و آیا می دانید هیچکس از این امّت در امر خدا و رسولش بر من سبقت نجسته است؟ گفتند: به خدا چنین است. فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید این آیات در کجا نازل شده است: «السّابِقُونَ الأوَّلُونَ مِنَ المُهاجِرینَ وَ الأنْصار» و «السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولٰئِكَ المُقَرَّبُون»؟ از پیامبر اکرم از آنها پرسش شد، فرمودند: خدای تعالی آن را در شأن انبیاء و اوصیای آنان نازل فرموده است و من افضل انبیاء و رسولان هستم و وصیّ من علیّ بن أبی طالب افضل اوصیاء است» گفتند: بخدا چنین است.

---

۱ ـ التوبة: ۱۰۰. ۲ ـ الواقعة: ۱۰.

قالَ: فَأَنْشِدُكُمُ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَتَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ»[۱]. وَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَ هُمْ راكِعُونَ»[۲]، وَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنينَ وَليجَةً»[۳] فَقالَ النّاسُ: يا رَسُولَ اللهِ أَهٰذِهِ خاصَّةٌ في بَعْضِ الْمُؤْمِنينَ أَمْ عامَّةٌ لِجَميعِهِمْ؟ فَأَمَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يُعْلِمَهُمْ وُلاةَ أَمْرِهِمْ وَ أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ مِنَ الوِلايَةِ ما فَسَّرَ لَهُمْ مِنْ صَلاتِهِمْ وَ زَكاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ حَجِّهِمْ فَنَصَبَني لِلنّاسِ بِغَديرِ خُمٍّ، ثُمَّ خَطَبَ فَقالَ: «أَيُّهَا النّاسُ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَرْسَلَني بِرِسالَةٍ ضاقَ بِها صَدْري وَ ظَنَنْتُ أَنَّ النّاسَ مُكَذِّبي، فَأَوْعَدَني لَأُبَلِّغَنَّها أَوْ لَيُعَذِّبَني» ثُمَّ أَمَرَ فَنُودِيَ الصَّلاةَ جامِعَةً، ثُمَّ خَطَبَ النّاسَ فَقالَ: أَيُّهَا النّاسُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنينَ وَ أَنَا أَوْلىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قالُوا: بَلىٰ يا رَسُولَ اللهِ،

فرمود: شما را به خدای تعالی سوگند می دهم آیا می دانید که این آیات کجا نازل شده است: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ» و آیهٔ «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ» و آيهٔ «وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنينَ وَليجَةً»؟ مردم به رسول خدا گفتند: آیا این آیات خاصّ بعضی از مؤمنان است و یا آنکه عامّ است و شامل همهٔ آنها می شود؟ و خدای تعالی به پیامبرش فرمان داد که والیان امر را به آنها اعلام کند و ولایت را برای آنها تفسیر کند همانگونه که صلاة و زکاة و حجّ آنها را تفسیر کرده است، پس مرا در غدیرخُمّ برای مردم منصوب کرد. آنگاه خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! خدای تعالی مرا به رسالتی فرستاد که سینه ام بدان تنگی می کرد و گمان می کردم که مردم مرا تکذیب کنند بعد از آن مرا ترسانید که یا آن را ابلاغ کنم و یا آنکه مرا عذاب خواهد کرد» سپس امر فرمود و ندا کردند «الصَّلاةَ جامِعَةً» آنگاه برای مردم خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! آیا می دانید که خدای تعالی مولای من و مولای مؤمنان است و من از خودشان بر آنها اولی هستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود:

۱ - النساء: ۵۹. ۲ - المائدة: ۶۰. ۳ - التوبة: ۱۶.

قالَ: قُمْ يا عَلِيُّ، فَقُمْتُ فَقالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ اللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ، فَقامَ سَلْمانُ الفارِسيُّ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ـ فَقالَ: يا رَسُولَ اللهِ وِلاؤُهُ كَما ذا؟ فَقالَ عليه السلام: وِلاؤُهُ كَوِلائي، مَنْ كُنْتُ أَوْلىٰ بِه مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ. فَأَنْزَلَ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: «اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَرَضيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِيناً»[١]، فَكَبَّرَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله وَقالَ: «اللهُ أَكْبَرُ بِتَمامِ النِّعْمَةِ وَكَمالِ نُبُوَّتي وَدِينِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَوِلايَةِ عَلِيٍّ بَعْدي»، فَقامَ أَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ فَقالا: يا رَسُولَ اللهِ هٰذِهِ الآياتُ خاصَّةٌ لِعَلِيٍّ؟ قالَ: بَلىٰ فيهِ وَفي أَوْصيائي إِلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ. قالا: يا رَسُولَ اللهِ بَيِّنْهُمْ لَنا. قالَ: «عَلِيٌّ أَخي وَوَزيري وَوارِثي وَوَصِيّي وَخَليفَتي في أُمَّتي وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدي، ثُمَّ ابْنِيَ الحَسَنُ، ثُمَّ ابْنِيَ الحُسَيْنُ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الحُسَيْنِ واحِدٌ بَعْدَ واحِدٍ. القُرْآنُ مَعَهُمْ وَهُمْ مَعَ القُرْآنِ لا يُفارِقُونَهُ وَلا يُفارِقُهُمْ حَتّىٰ يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضي» فَقالُوا كُلُّهُمْ: اللّٰهُمَّ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنا ذٰلِكَ

ای عليّ برخيز و من برخاستم، فرمود: هركه من مولاي او هستم عليّ مولاي اوست، خدايا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار، بعد از آن سلمان فارسى برخاست و گفت: ای رسول خدا! ولای او مانند ولايت كيست؟ فرمود: ولای او مانند ولايت من است، هركه بر او اولى هستم عليّ نيز بر او أولىٰ است و پس از آن خدای تعالى اين آيه را نازل فرمود: «اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُم دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِيناً» و رسول خدا صلّى الله عليه وآله تكبير گفت و فرمود: «الله اكبر بر تمامت نعمت و كمال نبوّتم و دين خدای عزّوجلّ و ولايت عليّ پس از من» آنگاه ابوبكر و عمر برخاستند و گفتند: ای رسول خدا! آيا اين آيات خاصّ عليّ است؟ فرمود: آرى درباره او و اوصياى من تا روز قيامت است، گفتند: ای رسول خدا! آنان را برای ما بيان كن، فرمود: عليّ برادر و وزير و وارث و وصي و جانشين من در اُمّتم و وليّ هر مؤمني پس از من است، سپس فرزندم حسن و سپس فرزندم حسين و سپس نُه تن از فرزندان حسين كه يكى پس از ديگرى بيايند و قرآن با ايشان است و آنان هم با قرآنند و از قرآن مفارقت نكنند و قرآن هم از آنان جدا نشود تا آنكه در حوض كوثر بر من وارد

١ ـ المائدة: ٣.

كُلَّهُ وَ شَهِدْنا كَما قُلْتَ سَواءً، وَ قالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ حَفِظْنا جُلَّ ما قُلْتَ، وَ لَمْ نَحْفَظْهُ كُلَّهُ، وَ هٰؤُلاءِ الَّذينَ حَفِظُوا أَخْيارُنا وَ أَفاضِلُنا. فَقالَ عَلِيٌّ علیه السلام: صَدَقْتُمْ لَيْسَ كُلُّ النّاسِ يَسْتَوُونَ فِي الحِفْظِ. أَنْشِدُكُمُ اللهَ مَنْ حَفِظَ ذٰلِكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ لَمّا قامَ فَأَخْبَرَ بِهِ؟ فَقامَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ وَالْبَراءُ بْنُ عازِبٍ وَ سَلْمانُ وَ أَبُوذَرٍّ وَ المِقْدادُ وَ عَمّارُ بْنُ ياسِرٍ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ ـ فَقالُوا: نَشْهَدُ لَقَدْ حَفِظْنا قَوْلَ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ هُوَ قائِمٌ عَلَى المِنْبَرِ وَ أَنْتَ إِلىٰ جَنْبِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: «أَيُّهَا النّاسُ إِنَّ اللهَ أَمَرَني أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمامَكُمْ وَ الْقائِمَ فيكُمْ بَعْدي وَ وَصِيّي وَ خَليفَتي وَ الَّذي فَرَضَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنينَ في كِتابِهِ طاعَتَهُ فَقَرَنَهُ بِطاعَتِهِ وَ طاعَتي، فَأَمَرَكُمْ بِوِلايَتي وَ وِلايَتِهِ فَإِنّي راجَعْتُ رَبّي عَزَّوَجَلَّ خَشْيَةَ طَعْنِ أَهْلِ النِّفاقِ وَ تَكْذيبِهِمْ فَأَوْعَدَني رَبّي لَأُبَلِّغَنَّها أَوْ لَيُعَذِّبَني. أَيُّهَا النّاسُ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَكُمْ في كِتابِهِ بِالصَّلاةِ فَقَدْ بَيَّنْتُها لَكُمْ وَ بِالزَّكاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ فَبَيَّنْتُها لَكُمْ وَ فَسَّرْتُها لَكُمْ،

شوند. آنگاه همهٔ آنها گفتند: به خدا چنین است و ما هم همهٔ آنچه را که گفتی شنیده‌ایم و بدان گواهی می دهیم و بعضی از آنها گفتند: ما بیشتر آنچه را که گفتی حفظ کرده‌ایم ولی همهٔ آن را حفظ نداریم و اینان که حفظ کرده‌اند اخیار و افاضل ما هستند. عليّ علیه السلام فرمود: راست می گوئید همهٔ مردم در حافظه برابر نیستند، شما را به خدا سوگند می دهم هر که این مطالب را از رسول خدا شنیده و حفظ کرده است برخیزد و بازگوید، زَید بن اَرْقَم و بُراء بن عازِب و سلمان و ابوذرّ و مِقداد و عمّار بن یاسر ـ رَضِیَ اللهُ عنهم ـ برخاستند و گفتند: شهادت می دهیم و حافظ کلام رسول خدائیم که بر منبر ایستاده بود و تو هم در کنار او بودی و می فرمود: ای مردم! خداوند به من فرمان داده است که برای شما امامتان و عهده‌دار امورتان و وصیّ و خلیفهٔ خود را منصوب کنم، کسی را که خدای تعالی در کتابش طاعت او را واجب ساخته و آن را قرین طاعت خودش و طاعت من قرار داده است، و شما را به ولایت من و ولایت او فرمان داده است و من بخاطر ترس از طعن اهل نفاق و تکذیبشان به خدای تعالی رجوع کردم، امّا پروردگارم مرا ترسانید که آن را ابلاغ کنم و إلّا مرا عذاب خواهد کرد. ای مردم! خدای تعالی در کتابش شما را به نماز فرمان داده است و من آن را برای شما تبیین

وَ أَمَرَكُمْ بِالْوِلايَةِ وَ إِنّي اُشْهِدُكُمْ أَنَّها لِهٰذا خاصَّةً ـ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ كَتِفِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ ـ ثُمَّ لِابْنَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ لِلْأَوْصياءِ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ وُلْدِهِمْ لا يُفارِقُونَ الْقُرْآنَ وَ لا يُفارِقُهُمُ الْقُرْآنُ حَتّىٰ يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضي، أَيُّهَا النّاسُ قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ مَفْزَعَكُمْ بَعْدي وَ إِمامَكُمْ وَ دَليلَكُمْ وَ هادِيَكُمْ وَ هُوَ أَخي عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ وَ هُوَ فيكُمْ، بِمَنْزِلَتي فيكُمْ. فَقَلِّدُوهُ دينَكُمْ وَ أَطيعُوهُ في جَميعِ اُمُورِكُمْ فَإِنَّ عِنْدَهُ جَميعَ ما عَلَّمَنِيَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ وَ حِكْمَتَهُ. فَسَلُوهُ وَ تَعَلَّمُوا مِنْهُ وَ مِنْ أَوْصيائِهِ بَعْدَهُ، وَ لا تُعَلِّمُوهُمْ. وَ لا تَتَقَدَّمُوهُمْ. وَ لا تَخَلَّفُوا عَنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُمْ، لا يُزايِلُونَهُ وَ لا يُزايِلُهُمْ» ثُمَّ جَلَسُوا.

فَقالَ سُلَيْمٌ: ثُمَّ قالَ عَلِيٌّ عليه السلام: أَيُّهَا النّاسُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ في كِتابِهِ: «إِنَّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً»[1]. فَجَمَعَني وَ

کردم و به زکاة و روزه و حجّ فرمان داه است و من آنها را برای شما تبیین کرده و تفسیر نمودم، و شما را به ولایت فرمان داده است و من برای شما گواهی می دهم که آن خاصّ این مرد است ـ و دستش را بر شانهٔ علیّ بن أبی طالب نهاد ـ سپس به دنبال او ولایت از آنِ دو پسر اوست. سپس به دنبال آنان از آنِ فرزندان ایشان است که از قرآن مفارقت نمی کنند و قرآن نیز از آنان مفارقت ندارد تا آنکه در حوض کوثر بر من درآیند. ای مردم! مَفزع و امام و دلیل و هادی شما را پس از خود بیان کردم و او برادرم علیّ بن أبی طالب است و جایگاه او در میان شما مانند جایگاه من است، پس در امور دین خود از او تقلید کنید و در جمیع اموزتان از او اطاعت نمایید که هر چه خدای تعالی به من آموخته و حکمت پروردگار نزد اوست، از او و از اوصیای پس از او پرسش کنید و بیاموزید و به آنان تعلیم ندهید و بر آنان پیشی نگیرید و از ایشان باز نمانید که ایشان همراه حقّند و حقّ نیز همراه ایشان است و از حقّ جدا نشوند و حقّ نیز از آنان زایل نشود». و سپس نشستند.

سُلیم گوید: سپس علیّ عليه السلام فرمود: ای مردم! آیا می دانید که خدای تعالی در کتابش فرموده است: «إِنَّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ

1 - الاحزاب: ٣٣.

فاطِمَةَ وَ ابْنَيَّ حَسَناً وَ حُسَيْناً، ثُمَّ أَلْقىٰ عَلَيْنا كِساءً، وَ قالَ: «اللّٰهُمَّ إِنَّ هٰؤُلاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ لَحْمِي يُؤْلِمُنِي ما يُؤْلِمُهُمْ وَ يَجْرَحُنِي ما يَجْرَحُهُمْ، فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً». فَقالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَ أَنَا يا رَسُولَ اللهِ؟ فَقالَ: أَنْتِ عَلىٰ خَيْرٍ، إِنَّما أُنْزِلَتْ فِيَّ وَ في أَخي عَلِيٍّ، وَ فِي ابْنَتِي فاطِمَةَ، وَ فِي ابْنَيَّ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ، وَ في تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ الحُسَيْنِ خاصَّةً لَيْسَ مَعَنا فيها أَحَدٌ غَيْرُنا»؟ فَقالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْنا بِذٰلِكَ فَسَأَلْنا رَسُولَ اللهِ صلّی الله علیه و آله فَحَدَّثَنا كَما حَدَّثَتْنا أُمُّ سَلَمَةَ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْها ـ.

ثُمَّ قالَ عَلِيٌّ عليه السلام: أَنْشُدُكُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمّا أَنْزَلَ في كِتابِهِ: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقينَ»[1]، فَقالَ سَلْمانُ: يا رَسُولَ اللهِ عامَّةٌ هٰذِهِ أَمْ خاصَّةٌ؟ فَقالَ عليه السلام: «أَمَّا المَأْمُورُونَ فَعامَّةُ المُؤْمِنينَ أُمِرُوا بِذٰلِكَ، وَ أَمَّا الصّادِقُونَ فَخاصَّةٌ لِأَخي عَلِيٍّ وَ أَوْصيائي مِنْ بَعْدِهِ إِلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ»؟ قالُوا: اللّٰهُمَّ نَعَمْ. قالَ:

تَطْهيراً» و من و فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین را گرد آورد و کسایی بر روی ما افکند و فرمود: بار الها! اینان اهل بیت و گوشت تن من هستند، آنچه که ایشان را بدرد آورد مرا به درد می آورد و آنچه که ایشان را مجروح سازد مرا مجروح ساخته است، پس پلیدی را از ایشان بردار و آنانرا پاکیزه ساز. امّ سلمه گفت: یا رسول الله! آیا من نیز از ایشان هستم؟ فرمود: تو برخیری، امّا این آیه در شأن من و برادرم عليّ و دخترم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین و نُه تن از فرزندان فرزندم حسین نازل شده است و هیچکس غیر ما در آن مشارکت ندارد. همه گفتند: گواهی می دهیم که اُمّ سَلَمه به ما نیز چنین گفت و از رسول‌ـ خدا علیه السلام هم پرسش کردیم و او نیز حدیث اُمّ سَلَمه را برای ما باز گفت.

سپس عليّ علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که وقتی این آیه نازل شد: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقينَ» سلمان پرسید: ای رسول خدا! آیا این آیه عام است و یا خاصّ؟ فرمود: امّا مأموران که در این آیه به آنها فرمان داده شده است عامّهٔ مؤمنان هستند، امّا صادقان آن در خصوص برادرم عليّ و اوصیای پس از او تا روز قیامت است» گفتند: به خدا

۱ - التوبة: ۱۱۹.

أَنْشِدُكُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ أَنِّي قُلْتُ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ في غَزْوَةِ تَبُوكَ: لِمَ خَلَّفْتَني مَعَ الصِّبْيانِ وَ النِّساءِ؟ فَقالَ: «إِنَّ المَدينَةَ لا تَصْلُحُ إِلاَّ بي أَوْ بِكَ وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ إِلاَّ أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدي»؟ قالُوا: اللّٰهُمَّ نَعَمْ. قالَ: أَنْشِدُكُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ في سُورَةِ الْحَجِّ: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» إِلىٰ آخِرِ السُّورَةِ[1] فَقامَ سَلْمانُ فَقالَ: يا رَسُولَ اللهِ مَنْ هٰؤُلاءِ الَّذينَ أَنْتَ عَلَيْهِمْ شَهيدٌ وَهُمْ شُهَداءُ عَلَى النّاسِ الَّذينَ اجْتَباهُمُ اللهُ وَلَمْ يَجْعَلْ عَلَيْهِمْ فِي الدّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبيكُمْ إِبْراهيمَ؟ قالَ عليه السلام: عَنىٰ بِذٰلِكَ ثَلاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً خاصَّةً دُونَ هٰذِهِ الأُمَّةِ. قالَ سَلْمانُ: بَيِّنْهُمْ لي يا رَسُولَ اللهِ. قالَ: «أَنَا وَ أَخي عَلِيٌّ وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدي»؟ قالُوا: اللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قالَ: أَنْشِدُكُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قامَ خَطيباً لَمْ يَخْطُبْ بَعْدَ ذٰلِكَ

چنین است. گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که من به رسول‌خدا ﷺ در غزوهٔ تبوک گفتم: چرا مرا با کودکان و زنان بر جای گذاشتی؟ فرمود: سامان مدینه به من یا به توست و نسبت تو به من مانند جایگاه هارون به موسی است جز آنکه پیامبری پس از من نیست. گفتند: به خدا چنین است، گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا می‌دانید خدای تعالی در سورهٔ حجّ این آیات را نازل فرمود: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ - تا پایان سوره -» و سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا! اینان چه کسانی هستند که تو بر آنان گواهی و آنان بر مردم گواهند، کسانی که خداوند ایشان را برگزیده و بر ایشان در دین حَرَج و سختی ننهاده و بر ملّت پدرتان ابراهیم،هستند؟ فرمود: مقصود از آن سیزده تن به خصوص است،و نه همهٔ امّت، سلمان گوید: یا رسول الله! آنها را برایم بیان بفرمائید، فرمود: من و برادرم علیّ و یازده تن از فرزندانم. گفتند: به خدا چنین است.

علیّ عليه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا رسول خدا در آخرین خطبهٔ خود نفرمود: أَیُّهَا النّاسَ إِنِّي تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي - أَهْلَ

---

۱ - یعنی: «وَما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِي الدّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبیکُمْ إِبْراهیمَ - إلی - وَتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ».

فَقالَ: «أَيُّهَا النّاسُ إِنّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتي أَهْلَ بَيْتي فَتَمَسَّكُوا بِهِما لِئَلّاتَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطيفَ الْخَبيرَ أَخْبَرَني وَ عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ» فَقامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ وَهوَ شِبْهُ الْمُغْضِبِ فَقالَ: يا رَسُولَ اللهِ أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقالَ: «لا وَ لٰكِنْ أَوْصِيائي مِنْهُمْ أَوَّلُهُمْ أَخي وَ وَزيري وَ وارِثي وَ خَليفَتي في أُمَّتي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدي، هُوَ أَوَّلُهُمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ واحِدٌ بَعْدَ واحِدٍ حَتّىٰ يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، شُهَداءُ اللهِ في أَرْضِهِ وَ حُجَجُهُ عَلىٰ خَلْقِهِ وَ خُزّانُ عِلْمِهِ وَ مَعادِنُ حِكْمَتِهِ، مَنْ أَطاعَهُمْ أَطاعَ اللهَ، وَ مَنْ عَصاهُمْ عَصَى اللهَ عَزَّ وَجَلَّ»؟ فَقالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قالَ ذٰلِكَ، ثُمَّ تَمادىٰ بِعَلِيٍّ ﷺ السُّؤالُ فَما تَرَكَ شَيْئاً إِلّا ناشَدَهُمُ اللهَ فيهِ وَ سَأَلَهُمْ عَنْهُ حَتّىٰ أَتىٰ عَلىٰ آخِرِ مَناقِبِهِ وَ ما قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ، كُلُّ ذٰلِكَ يُصَدِّقُونَهُ وَ يَشْهَدُونَ أَنَّهُ حَقٌّ».

۲۶ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الحافِظُ قالَ: حَدَّثَني أَبُوبَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ المُقْرِيُ ـ كانَ

بَيْتي ـ فَتَمَسَّكُوا بِهِما لِئَلّا تَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطيفَ الخَبيرَ أَخْبَرَني وَ عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ». و عمر بن خطّاب خشم آلود برخاست و گفت: ای رسول خدا! آیا همهٔ اهل بیت شما؟ فرمود: خیر، ولکن مقصود اولیای من است که اوّلِ آنان برادر و وزیر و وارث و خلیفهٔ من در میان امّتم و ولیّ مؤمنان پس از من است و پس از او فرزندم حسن و پس از او فرزندم حسین و پس از او نُه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری تا آنکه در حوض کوثر بر من درآیند. ایشان گواهان خدا در زمین و حجّتهای او بر خلقش و خازنانِ علم او و معدنهای حکمت او هستند، کسی که از ایشان اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و کسی که نافرمانی ایشان کند نافرمانی خدای تعالی را کرده است. همه گفتند: گواهی می دهیم که رسول خدا چنین فرموده است. سپس این سؤالهای علیّ ﷺ طولانی شد و در همهٔ آنها مردم را به خدا سوگند می داد و از آن پرسش می کرد تا آنکه به پایان مناقبش و آنچه که رسول خدا فرموده بود رسید و آنها همه را تصدیق کردند و به حقّ بودن آن گواهی دادند.

۲۶ ـ مَسروق گوید: از عبدالله پرسیدم آیا پیامبر ﷺ به تو خبر داده است

يُلَقَّبُ بِقَطاةٍ - قالَ: حَدَّثَني أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى السُّوسيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُالعَزيزِ بْنُ أَبانَ قالَ: حَدَّثَنا سُفْيانُ الثَّوْريُّ، عَنْ جابِرٍ، عَنِ الشَّعْبيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ قالَ: سَأَلْتُ عَبْدَاللهِ هَلْ أَخْبَرَكَ النَّبيُّ ﷺ كَمْ بَعْدَهُ خَليفَةٌ؟ قالَ: نَعَمْ اثْنا عَشَرَ خَليفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

٢٧ - حَدَّثَنا جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ قالَ: حَدَّثَنَا الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِبْنِ عامِرٍ، عَنِ المُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ البَصْريِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمانَ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الحَكَمِ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ سَعيدِبْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبّاسٍ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «إِنَّ خُلَفائي وَ أَوْصيائي وَ حُجَجَ اللهِ عَلَى الخَلْقِ بَعْدي اثْنا عَشَرَ: أَوَّلُهُمْ أَخي وَ آخِرُهُمْ وَلَدي، قيلَ: يا رَسُولَ اللهِ وَ مَنْ أَخُوكَ؟ قالَ: عَليُّ بْنُ أَبي طالِبٍ، قيلَ: فَمَنْ وَلَدُكَ؟ قالَ: المَهْديُّ الَّذي يَمْلَأُها(كذا) قِسْطاً وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً. وَالَّذي بَعَثَني بِالحَقِّ نَبيّاً لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيا إِلّا يَوْمٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذٰلِكَ اليَوْمَ حَتّىٰ يَخْرُجَ فيهِ وَلَدِي المَهْديُّ فَيَنْزِلُ رُوحُ اللهِ عيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَيُصَلّي خَلْفَهُ وَ تُشْرِقُ الأَرْضُ بِنُورِهِ وَ يَبْلُغُ سُلْطانُهُ المَشْرِقَ وَ المَغْرِبَ».

٢٨ - حَدَّثَنا عَليُّ بْنُ عَبْدِاللهِ الوَرّاقُ الرّازيُّ قالَ: حَدَّثَنا سَعدُ بْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنا الهَيْثَمُ بْنُ أَبي مَسْرُوقٍ النَّهْديُّ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ عُلْوانَ، عَنْ عُمَرَبْنِ خالِدٍ، عَنْ سَعْدِبْنِ - طَريفٍ، عَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبّاسٍ قالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ

كه بعد از او چند خليفه خواهد بود؟ گفت: آرى دوازده خليفه كه همه از قريشند.

٢٧ - عبدالله بن عبّاس گويد: رسول خدا ﷺ فرمود: پس از من خلفا و اوصياء و حجّتهاى الهى بر خلق دوازده نفرند كه اوّل آنان برادرم و آخرين ايشان فرزند من است. گفتند: اى رسول خدا برادر شما كيست؟ فرمود: على بن - أبى طالب. گفتند: فرزند شما كيست؟ فرمود: مهدى، كسى كه زمين را پر از عدل و داد مى كند همانگونه كه پر از ظلم و جور شده باشد، و سوگند به خدايى كه مرا به حقّ به پيامبرى برانگيخت اگر از عمر دنيا جز يک روز باقى نمانده باشد خداوند آن روز را طولانى كند تا به غايتى كه فرزندم مهدى در آن روز ظهور كند و روح الله عيسى بن مريم فرود آيد و پشت سر او نماز خواند و زمين به نورش روشن گردد و حكومتش به شرق و غرب عالم خواهد رسيد.

٢٨ - عبدالله بن عبّاس گويد: از رسول خدا ﷺ شنيدم كه مى فرمود: من

يَقُولُ: «أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ».

۲۹ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ الحَسَنِ القَطَّانُ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيّا القَطّانُ قالَ: حَدَّثَنا بَكْرُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ حَبيبٍ قالَ: حَدَّثَنا الفَضْلُ بْنُ الصَّقرِ العَبْدِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُو ـ مُعاوِيَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ عَبايَةَ بْنِ رَبْعِيٍّ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبّاسٍ قالَ: قالَ رَسُولُ ـ اللهِ صلّى الله عليه و آله: «أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ سَيِّدُ الوَصِيِّينَ، وَ إِنَّ أَوْصِيائي بَعْدي اثْنا عَشَرَ، أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ، وَ آخِرُهُمُ القائِمُ (عليه السلام)».

۳۰ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى العَطّارُ، عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيادٍ؛ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ قالا: حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ العَبّاسِ بْنِ حَرِيشٍ الرّازِيُّ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ الثّاني، عَنْ أَبيهِ، عَنْ آبائِهِ عليهم السلام: إِنَّ أَميرَالمُؤْمِنينَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ قالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلّى الله عليه و آله يَقُولُ لِأَصْحابِهِ: «آمِنُوا بِلَيْلَةِ القَدْرِ إِنَّها تَكُونُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبي ـ طالِبٍ وَ وُلْدِهِ الأَحَدَ عَشَرَ مِنْ بَعْدِهِ».

۳۱ ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الخَطّابِ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عيسَى بْنِ عُبَيْدٍ؛ وَ عَبْدِاللهِ بْنِ عامِرِ بْنِ ـ سَعيدٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبي نَجْرانَ، عَنِ الحَجّاجِ الخَشّابِ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذٍ قالَ: سَمِعْتُ أَباجَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله: «إِنَّما مَثَلُ أَهْلِ بَيْتي في هٰذِهِ

و عليّ و حسن و حسين و نُه تن از فرزندان حسين پاكان و معصومانيم.

۲۹ ـ عبدالله بن عبّاس گويد: رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: من سيّدالنّبيّين هستم، و عليّ بن أبي طالب سيّد الوصيّين، و اوصياى پس از من دوازده نفرند كه اوّل ايشان عليّ بن أبي طالب و آخر ايشان قائم عليه السلام است.

۳۰ ـ امام جواد از پدرش از پدران بزرگوارشان از اميرالمؤمنين صلوات الله عليهم اجمعين روايت كند كه گفت: از رسول خدا صلّى الله عليه و آله شنيدم كه به اصحابشان مى‌فرمود: به شب قدر ايمان بياوريد كه آن شب براى عليّ بن أبي طالب و فرزندان يازده‌گانهٔ پس از اوست.

۳۱ ـ معروف خرّبوذ گويد از امام باقر عليه السلام شنيدم كه مى‌گفت: رسول‌ـ خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: مَثَل اهل بيت من در اين امّت مَثَل ستارگان آسمان است،

الأَئِمَّةِ مَثَلُ نُجُومِ السَّماءِ كُلَّما غابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ».

۳۲ ـ حَدَّثَنا غَيْرُ واحِدٍ مِنْ أَصْحابِنا قالُوا: حَدَّثَنا أَبُوعَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمّامٍ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعيدِ بْنِ غَزْوانَ، عَنْ أَبِي بَصيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ آبائِهِ ـ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ ـ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: «إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ اخْتارَ مِنَ الأَيّامِ الجُمُعَةَ، وَ مِنَ الشُّهُورِ شَهْرَ رَمَضانَ، وَ مِنَ اللَّيالي لَيْلَةَ الْقَدْرِ، وَ اخْتارَني عَلىٰ جَميعِ الأَنْبياءِ، وَ اخْتارَ مِنّي عَلِيّاً وَ فَضَّلَهُ عَلىٰ جَميعِ الأَوْصياءِ، وَ اخْتارَ مِنْ عَلِيٍّ الحَسَنَ وَ الحُسَيْنَ، وَ اخْتارَ مِنَ الحُسَيْنِ الأَوْصياءَ مِنْ وُلْدِهِ، يَنْفُونَ عَنِ التَّنْزيلِ تَحْريفَ الغالِينَ وَ انْتِحالَ المُبْطِلينَ وَ تَأْويلَ المُضِلّينَ، تاسِعُهُمْ قائِمُهُمْ وَ هُوَ ظاهِرُهُمْ وَ هُوَ باطِنُهُمْ».

۳۳ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيادٍ الهَمْدانِيُّ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْقِلٍ القِرْميسينِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ البَصْرِيُّ قالَ: حَدَّثَنا إِبْراهيمُ بْنُ مِهْزَمٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ آبائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عليهم السلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: «الأَئِمَّةُ اثْنا عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتي أَعْطاهُمُ اللهُ تَعالىٰ فَهْمي وَ عِلْمي وَ حُكْمي، وَ خَلَقَهُمْ مِنْ طينَتي، فَوَيْلٌ لِلْمُتَكَبِّرينَ عَلَيْهِمْ بَعْدي، القاطِعِينَ فيهِمْ صِلَتي، ما لَهُمْ لا أَنالَهُمُ اللهُ شَفاعَتي».

هرگاه ستاره‌ای غایب شود ستاره‌ای دیگر ظاهر گردد.

۳۲ـ امام صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کند که فرمود: خدای تعالی از روزها روزِ جمعه و از ماهها ماهِ رمضان و از شبها شبِ قدْر را اختیار کرد و از میانِ همهٔ انبیاء مرا اختیار نمود و از میانِ خاندانِ من علیّ را برگزید و او را بر همهٔ اوصیاء برتری داد و از خاندان علیّ حسن و حسین را برگزید و از خاندان حسین اوصیای از فرزندانِ او را انتخاب کرد و آنان از قرآن کریم تحریف غالین و نسبت ناروای مبطلین و تأویل مُضِلّین را دفع می‌کنند و نهمین آنان قائم ایشان است و او ظاهر و باطن ایشان است.

۳۳ـ از علیّ علیه السلام روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: امامان دوازده تن هستند و همه از اهل بیت من می‌باشند خدای تعالی فهم و علم و حکمت مرا به آنان اعطا فرموده و ایشان را از طینت من آفریده است، پس وای

۳۴ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إبْراهيمَ بْنِ إسْحاقَ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ هَمّامٍ أَبُو عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ مُوسَى الخَشّابِ، عَنْ أَبِي المُثَنَّى النَّخَعِيِّ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبيهِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ، عَنْ أَبيهِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما السلام «قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله: «كَيْفَ تَهْلَكُ أُمَّةٌ أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي أُولُو الآياتِ أَوَّلُها وَ المَسيحُ بْنُ مَرْيَمَ آخِرُها، وَلٰكِنْ يَهْلَكُ بَيْنَ ذٰلِكَ مَنْ لَسْتُ مِنْهُ وَ لَيْسَ مِنّي».

۳۵ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى العَطّارُ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالجَبّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيادٍ الأَزْدِيِّ، عَنْ أَبانَ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ ثابِتِ بْنِ دينارٍ، عَنْ سَيِّدِ العابِدينَ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ، عَنْ سَيِّدِ الشُّهَداءِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَيِّدِ الأَوْصياءِ أَميرِالمُؤْمِنينَ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ علیهم السلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله: «الأَئِمَّةُ بَعْدي اثْنا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ أَنْتَ يا عَلِيُّ وَ آخِرُهُمُ القائِمُ الَّذي يَفْتَحُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلىٰ يَدَيْهِ مَشارِقَ الأَرْضِ وَ مَغارِبَها».

۳۶ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ماجيلَوَيْهِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَني عَمّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي القاسِمِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبي عَبْدِاللهِ البَرْقِيِّ قالَ: حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ القُرَشِيُّ قالَ: حَدَّثَني أَبُو الرَّبيعِ الزَّهْرانِيُّ قالَ: حَدَّثَنا جَريرٌ، عَنْ لَيْثِ بْنِ أَبي سُلَيْمٍ، عَنْ مُجاهِدٍ قالَ: قالَ ابْنُ ـ

بر کسانی که پس از من بر آنان تکبّر کنند و پیوند مرا در میان ایشان قطع کنند، آنها را چه می شود؟ خدا شفاعت مرا شامل حالشان نگرداند!

۳۴ ـ از حسین بن علیّ علیه السلام روایت است که گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: چگونه امّتی هلاک شود که من و علیّ و یازده تن از فرزندانم که صاحب آیات و بیناتیم اوّل آن امّتیم و مسیح فرزند مریم آخر آن است؟ آری در این بین کسی هلاک می شود که من از او نیستم و او هم از من نیست.

۳۵ ـ از علیّ علیه السلام روایت است که گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ائمّهٔ پس از من دوازده تن هستند که اوّل ایشان تویی ای علیّ! و آخر آنها قائمی است که خدای تعالی بر دستهای او مشارق و مغارب زمین را فتح کند.

۳۶ ـ از ابن عبّاس روایت است که گفت: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که

عَبّاسٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «إِنَّ لِلّٰهِ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ مَلَكاً يُقالُ لَهُ: دَرْدائيلُ كانَ لَهُ سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ جَناحٍ ما بَيْنَ الجَناحِ إِلَى الجَناحِ هَواءٌ، وَ الهَواءُ كَما بَيْنَ السَّماءِ إِلَى الأَرْضِ. فَجَعَلَ يَوماً يَقُولُ في نَفْسِهِ: أَفَوقَ رَبِّنا جَلَّ جَلالُهُ شَيْءٌ؟ فَعَلِمَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ ما قالَ فَزادَهُ أَجْنِحَةً مِثْلَها فَصارَ لَهُ اثْنانِ وَ ثَلاثُونَ أَلْفَ جَناحٍ، ثُمَّ أَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ طِرْ. فَطارَ مِقْدارَ خَمْسينَ عاماً فَلَمْ يَنَلْ رَأْسَ قائِمَةٍ مِنْ قَوائِمِ العَرْشِ. فَلَمّا عَلِمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِتْعابَهُ أَوْحىٰ إِلَيْهِ: أَيُّهَا المَلَكُ عُدْ إِلىٰ مَكانِكَ فَأَنَا عَظيمٌ فَوقَ كُلِّ عَظيمٍ وَ لَيْسَ فَوقي شَيْءٌ وَ لا أُوصَفُ بِمَكانٍ فَسَلَبَهُ اللهُ أَجْنِحَتَهُ وَ مَقامَهُ مِنْ صُفُوفِ المَلائِكَةِ.

فَلَمّا وُلِدَ الحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلامُ وَ كانَ مَولِدُهُ عَشِيَّةَ الخَميسِ لَيْلَةَ الجُمُعَةِ أَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلىٰ مالِكٍ خازِنِ النّارِ أَنْ أَخْمِدِ النّيرانَ عَلىٰ أَهْلِها لِكَرامَةِ مَوْلُودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ، وَ أَوْحىٰ إِلىٰ رِضْوانَ خازِنِ الجِنانِ أَنْ زَخْرِفِ الجِنانَ وَ طَيِّبْها لِكَرامَةِ مَوْلُودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ في

می‌فرمود: خدای تعالی را فرشته‌ای است که دَردائیل نام دارد و او را شانزده هزار بال است و مابین هر دو بالش هوائی است که آن هوا به اندازه آسمان تا زمین است، یک روز با خود می‌گفت: آیا فوق پروردگار ما جلّ جلاله چیزی هست؟ خدای تعالی گفتار او را دانست و بالهای او را دو برابر کرد و او دارای سی و دو هزار بال گردید، سپس خدای تعالی به او وحی کرد که پرواز کن و او به اندازهٔ پنجاه سال پرواز کرد و به سر یکی از ستونهای عرش هم نرسید و چون خدای تعالی دانست که او به رنج درافتاده است، بدو وحی کرد که ای فرشته به جایگاه خود بازگرد که من عظیم و برتر از هر عظیمی هستم و برتر از من چیزی نیست و مکانی ندارم و خداوند بالهای او را گرفت و مقامش را در میان صفوف ملائکه زایل ساخت.

و چون حسین بن علی علیهما السلام پنجشنبه شب و در لیلهٔ جمعه به دنیا آمد، خدای تعالی به مالک که همان خازن دوزخ باشد وحی فرمود که به واسطهٔ کرامت مولودی که برای محمّد زاده شده است آتش را بر اهلش خاموش سازد و به رضوان که همان خازن بهشت باشد وحی فرمود که به واسطهٔ کرامت مولودی که برای محمّد در دنیازاده شده است بهشت را آذین بندد و معطّر سازد و خدای

دارِ الدُّنْيا، وَ أَوْحَى اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ إِلىٰ حُورِالعِينِ أَنْ تَزَيَّنَّ وَ تَزاوَرْنَ لِكَرامَةِ مَوْلودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ فِي دارِالدُّنْيا. وَ أَوْحَى اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ إِلَى المَلائِكَةِ أَنْ قُومُوا صُفُوفاً بِالتَّسْبيحِ وَ التَّحْميدِ وَ التَّمْجيدِ وَ التَّكْبيرِ لِكَرامَةِ مَوْلُودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ فِي دارِالدُّنْيا، وَ أَوحَى اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ إِلَى المَلائِكَةِ أَنْ قُومُوا صُفُوفاً بِالتَّسْبيحِ وَ التَّمْجيدِ وَ التَّكْبيرِ لِكَرامَةِ مَوْلُودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ فِي دارِ الدُّنْيا.

وَ أَوحَى اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ إِلىٰ جَبْرَئيلَ عليه السلام أَنِ اهْبِطْ إِلىٰ نَبِيِّي مُحَمَّدٍ فِي أَلْفِ قَبيلٍ ـ وَ القَبيلُ أَلْفُ أَلْفٍ مِنَ المَلائِكَةِ ـ عَلىٰ خُيُولٍ بُلْقٍ، مُسَرَّجَةٌ مُلَجَّمَةٌ، عَلَيْها قِبابُ الدُّرِّ وَ الياقُوتِ، وَ مَعَهُمْ مَلائِكَةٌ يُقالُ لَهُمْ: الرُّوحانِيُّونَ، بِأَيْديهِم أَطْباقٌ مِنْ نُورٍ أَنْ هَنِّئُوا مُحَمَّداً بِمَوْلودٍ، وَ أَخْبِرْهُ يا جَبْرَئيلُ أَنِّي قَدْ سَمَّيْتُهُ الحُسَيْنَ، وَهَنِّئْهُ وَ عَزِّهِ وَ قُلْ لَهُ: يا مُحَمَّد يَقْتُلُهُ شِرارُ أُمَّتِكَ عَلىٰ شِرارِ الدَّوابِّ، فَوَيْلٌ لِلْقاتِلِ، وَ وَيْلٌ لِلسّائِقِ وَ وَيْلٌ لِلقائِدِ قاتِلِ الحُسَيْنِ أَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ وَ هُوَ مِنِّي بَرِيءٌ لأَنَّهُ لا يَأْتِي يَومَ القِيامَةِ أَحَدٌ إِلّا وَ قاتِلُ الحُسَيْنِ أَعْظَمُ جُرماً مِنْهُ، قاتِلُ الحُسَيْنِ يَدْخُلُ النّارَ يَومَ القِيامَةِ مَعَ الَّذينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ مَعَ اللهِ إِلٰهاً

تعالی به حورالعین وحی فرمود که به واسطهٔ کرامت مولودی که در دنیا برای محمّد زاده شده است خود را آرایش کنند و به دیدار یکدگر بروند و خدای تعالی به ملائکه فرمان داد که به خاطر مولودی که برای محمّد در سرای دنیا زاده شده است به صفّ ایستاده و خدا را تسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر گویند.

و خدای تعالی به جبرئیل علیه السلام وحی فرمود که به همراه هزار فوج ـ که هر فوج یک میلیون فرشته است ـ بر اسبهای ابلق که بر آنها زین ولگام و آراسته به قباب درّ و یاقوت باشند و به همراهی ملائکه ای که به آنها روحانیّون می گویند و در دستانشان طبق های نور است، بر پیامبر اکرم محمّد فرود آیند و قدم نورسیده را بدو تهنیت گویند، و بدو خبر داد که ای جبرئیل! من نام او را حسین نهادم، او را تهنیت و تعزیت گوی و به او بگو: ای محمّد! او را شرار اُمّت تو که بر بدترین جنبندگان سوارند خواهند کشت، وای بر آن قاتل و وای بر سوق دهنده و رهبر کشندهٔ حسین، من از او بیزارم و او نیز از من بیزار است، زیرا در روز قیامت هیچکس گنهکارتر از او نیست، در روز قیامت قاتل حسین به همراه مشرکان به

آخَرَ، وَ النّارُ أَشْوَقُ إِلىٰ قاتِلِ الحُسَيْنِ مِمَّنْ أَطاعَ اللهَ إِلَى الجَنَّةِ.

قالَ: فَبَيْنا جَبْرَئيلُ عليه السلام يَهْبِطُ مِنَ السَّماءِ إِلَى الأَرْضِ إِذْ مَرَّ بِدَرْدائيلَ فَقالَ لَهُ دَرْدائيلُ: يا جَبْرَئيلُ ما هٰذِهِ اللَّيْلَةُ فِي السَّماءِ هَلْ قامتِ القِيامَةُ عَلىٰ أَهْلِ الدُّنْيا؟ قالَ: لا وَلٰكِنْ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ مَوْلُودٌ في دارِ الدُّنْيا وَ قَدْ بَعَثَنِي اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ لِأُهَنِّئَهُ بِمَوْلودِهِ فَقالَ المَلَكُ: يا جَبْرَئيلُ بِالَّذي خَلَقَكَ وَ خَلَقَني إِذا هَبَطْتَ إِلىٰ مُحَمَّدٍ فَأَقْرِئْهُ مِنّي السَّلامَ وَ قُلْ لَهُ: بِحَقِّ هٰذا المَوْلودِ عَلَيْكَ إِلّا ما سَأَلْتَ رَبَّكَ أَنْ يَرضىٰ عَنّي فَيَرُدَّ عَلَيَّ أَجْنِحَتي وَ مَقامي مِنْ صُفوفِ المَلائِكَةِ. فَهَبَطَ جَبْرَئيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَهَنَّأَهُ كَما أَمَرَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَ عَزّاهُ، فَقالَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: تَقْتُلُهُ أُمَّتي؟ فَقالَ لَهُ: نَعَمْ يا مُحَمَّدُ. فَقالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: ما هٰؤُلاءِ بِأُمَّتي، أَنَا بَريءٌ مِنْهُمْ، وَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بَريءٌ مِنْهُمْ، قالَ جَبْرَئيلُ: وَ أَنَا بَريءٌ مِنْهُمْ يا مُحَمَّدُ. فَدَخَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله عَلىٰ فاطِمَةَ عليها السلام فَهَنَّأَها وَ عَزّاها فَبَكَتْ فاطِمَةُ عليها السلام، وَ

آتش در آيند و اشتياق آتش به كشندهٔ حسين بيشتر از اشتياق مطيع خداوند به بهشت است.

فرمود: در اين ميان كه جبرئيل به آسمان زمين فرود آمد به دردائيل گذر كرد و دردائيل بدو گفت: اى جبرئيل! اين چه شبى در آسمان است آيا بر اهل دنيا قيامت واقع شده است؟ گفت: خير، ولكن براى محمّد در دنيا مولودى زاده شده است و خداى تعالى مرا فرستاده است كه بدين سبب به او تهنيت گويم. فرشته گفت: اى جبرئيل! تو را به خدايى كه ما را آفريد سوگند مى دهم هنگامى كه بر محمّد فرود آمدى سلام مرا بدو برسانى و به او بگويى به حقّ اين مولود از پروردگارت بخواهد كه از من خشنود گردد و بالها و مقام مرا در ميان ملائكه به من باز گرداند، جبرئيل عليه السلام بر پيامبر صلى الله عليه وآله فرود آمد و همانگونه كه خداى تعالى فرمود بود بدو تهنيت و تعزيت گفت، پيامبر صلى الله عليه وآله فرمود: آيا امّت من او را خواهد كشت؟ گفت: آرى اى محمّد، پيامبر صلى الله عليه وآله فرمود: آنها از امّت من نيستند و من از آنها بيزارم و خداى تعالى از آنها بيزار است، جبرئيل گفت: اى محمّد! من هم از ايشان بيزارم. بعد از آن پيامبر صلى الله عليه وآله بر فاطمه عليها السلام وارد شد و بر او تهنيت و تعزيت گفت و فاطمه عليها السلام گريست و گفت: اى كاش او را به دنيا

قالَتْ: يالَيْتَني لَمْ أَلِدْهُ، قاتِلُ الحُسينِ في النّارِ. فَقالَ النَّبيُّ صلى الله عليه وآله، وَ أَنَا أَشْهَدُ بِذٰلِكَ يا فاطِمَةُ وَلٰكِنَّهُ لا يُقْتَلُ حَتّىٰ يَكُونَ مِنْهُ إمامٌ يَكُونُ مِنْهُ الأَئِمَّةُ الهادِيَةُ بَعْدَهُ، ثُمَّ قالَ عليه السلام: وَ الأَئِمَّةُ بَعْدِي الهادِي عَلِيٌّ، وَ المُهْتَدِي الحَسَنُ، وَ النّاصِرُ الحُسَيْنُ، وَ المَنْصُورُ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ، وَ الشّافِعُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ النَّفّاعُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ الأَمينُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، وَ الرِّضا عَلِيُّ بْنُ مُوسىٰ، وَ الفَعّالُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ المُؤْتَمَنُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ العَلّامُ الحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ، وَ مَنْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عيسَى بْنُ مَرْيَمَ القائِمُ عليه السلام.

فَسَكَتَتْ فاطِمَةُ عليها السلام مِنَ البُكاءِ ثُمَّ أَخْبَرَ جَبْرَئيلُ عليه السلام النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله بِقِصَّةِ المَلَكِ وَ ما أُصيبَ بِهِ. قالَ ابْنُ عَبّاسٍ: فَأَخَذَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله الحُسَينَ عليه السلام وَ هُوَ مَلْفُوفٌ في خِرَقٍ مِنْ صُوفٍ فَأَشارَ بِهِ إِلَى السَّماءِ، ثُمَّ قالَ: اللّٰهُمَّ بِحَقِّ هٰذَا المَوْلُودِ عَلَيْكَ؛ لا بَلْ بِحَقِّكَ عَلَيْهِ وَ عَلىٰ جَدِّهِ مُحَمَّدٍ وَ إِبْراهيمَ وَ إِسْماعيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ إِنْ كانَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، ابْنِ فاطِمَةَ عِنْدَكَ قَدْرٌ فارْضِ عَنْ دَرْدائيلَ وَرُدَّ عَلَيْهِ أَجْنِحَتَهُ وَ مَقامَهُ مِنْ صُفُوفِ المَلائِكَةِ.

نیاورده بودم، قاتل حسین در آتش است. پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: ای فاطمه! من بدان گواهی می دهم ولیکن او کشته نشود تا امامی از او بر جای ماند که امامان هادی پس از او و از ذریّهٔ او باشند، سپس فرمود: امامان پس از من اینان هستند: عليّ الهادیٰ و حسن المهتدي و حسین النّاصر و عليّ بن الحسین المنصور و محمّد بن عليّ الشافع و جعفر بن محمّد النفّاع و موسی بن جعفر الأمین و عليّ بن موسی الرّضا و محمّد بن عليّ الفعّال و عليّ بن محمّد المؤتمن و حسن بن عليّ العلّام و کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند القائم عليه السلام.

آنگاه فاطمه عليها السلام از گریه باز ایستاد و جبرئیل عليه السلام داستان آن فرشته و گرفتاری او را به پیامبر صلى الله عليه وآله باز گفت.

ابن عبّاس می گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله حسین عليه السلام را در حالی که در میان پارچه ای پشمی پیچیده شده بود در دست گرفت و آن را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: بارالها! به حقّ این مولود، نه بلکه به حقّ تو بر او و بر جدّش محمّد و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، اگر برای حسین فرزند عليّ و فاطمه در پیشگاه تو قدر و منزلتی است از دردائیل خشنود شو و بالها و مقام او را در میان

فاستجابَ اللهُ دُعاءهُ وَ غَفَرَ للمَلِكِ [وَ رَدَّ عَلَيْه أجنِحَتَه وَرَدَّه إلى صُفُوفِ المَلائِكَةِ] فَالمَلَكُ لا يُعْرَفُ في الجَنَّةِ إلّا بأنْ يُقالَ: هٰذا مَولَى الحُسَينِ بْنِ عَليٍّ وَ ابْنِ فاطمةَ بِنتِ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله».

۳۷ - حَدَّثَنا المُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ المُظَفَّرِ العَلَويُّ السَّمَرْقَنْديُّ - رضي الله عنه - قالَ: حَدَّثَنا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أبِيهِ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ نَصرٍ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ مُوسَى الخَشّابِ قالَ: حَدَّثَنا الحكَمُ بْنُ بُهْلُولٍ الأنْصاريُّ[1]، عَنْ إسْماعيلَ بْنِ هَمّامٍ، عَنْ عِمْرانَ ابْنِ قُرَّةَ، عَنْ أبي مُحَمَّدٍ المَدَنيِّ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أبانَ بْنِ أبي عَيّاشٍ قالَ: حَدَّثَنا سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ الهِلاليُّ قالَ: سَمِعْتُ عَليّاً عليه السلام يَقُولُ: «ما نَزَلَتْ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله آيَةٌ مِنَ القُرْآنِ إلّا أقْرَأَنِيها وَ أمْلاها عَلَيَّ وَكَتَبْتُها بِخَطّي، وَ عَلَّمَني تَأويلَها وَ تَفْسيرَها، وَ ناسِخَها وَ مَنْسُوخَها، وَ مُحْكَمَها وَ مُتَشابِهَها؛ وَ دَعَا اللهَ عَزَّوَجَلَّ لي أنْ يُعَلِّمَني فَهْمَها وَ حِفْظَها، فَما نَسيتُ آيَةً مِنْ كِتابِ اللهِ وَ لا عِلْماً أمْلاهُ عَلَيَّ فَكَتَبْتُهُ. وَ ما تَرَكَ شَيْئاً عَلَّمَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ حَلالٍ وَ لا حَرامٍ وَ لا أمْرٍ وَ لا نَهيٍ، وَ ما كانَ أوْ يَكونُ مِنْ طاعَةٍ أوْ مَعْصيَةٍ إلّا

صفوف ملائکه به وی برگردان! و خدای تعالی دعای او را مستجاب کرد و آن فرشته را مشمول مغفرت خود قرار داد و بالهای او را به وی برگردانیده و او را در میان صفوف ملائکه قرار داد، و در بهشت آن فرشته به عنوان مولی و بندهٔ حسین فرزند عليّ و زادهٔ فاطمه دختر رسول خدا صلّى الله عليه وآله شناخته می شود.

۳۷ - سُلَیم بن قَیس هِلالیّ گوید: از عليّ عليه السلام شنیدم که می فرمود: هیچ آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا صلّى الله عليه وآله نازل نشد جز آنکه آن را بر من إقراء وإملا فرمود و من آن را با خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و مُحکم و متشابه آن را به من آموخت و از خدای تعالی خواست که فهم و حفظ آن را به من تعلیم دهد و هیچ آیه‌ای از کتاب خدا را فراموش نکردم و هیچ علمی را که بر من املا فرمود و من آن را نوشتم از یاد نبردم و هر چه که خدای تعالی به او آموخته بود از حلال و حرام و امر و نهی و آنچه که بوده و خواهد بود از طاعت و معصیت

---

۱ - في بعض النسخ «الحسن بن بهلول» و لم أظفر به على كلا العنوانين.

عَلَّمَنيهِ وَ حَفِظْتُهُ، وَ لَمْ أَنْسَ مِنْهُ حَرفاً واحِداً، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ صَدري وَ دَعا اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَملَأَ قَلْبي عِلْماً وَ فَهْماً وَ حِكْمَةً وَ نُوراً، لَمْ أَنْسَ مِنْ ذٰلِكَ شَيئاً وَ لَمْ يَفُتْني شَيْءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ، فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللهِ أَتَتَخَوَّفُ عَلَيَّ النِّسْيانَ فيما بَعدُ؟ فَقالَ صلی الله علیه و آله: لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ نِسْياناً وَ لا جَهْلاً، وَ قَدْ أَخْبَرَني رَبّي جَلَّ جَلالُهُ أَنَّهُ قَدِ اسْتَجابَ لي فيكَ وَ في شُرَكائِكَ الَّذينَ يَكُونُونَ مِنْ بَعْدِكَ، فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللهِ وَ مَنْ شُرَكائي مِنْ بَعْدي؟ قالَ: الَّذينَ قَرَنَهُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِنَفْسِهِ وَ بي، فَقالَ: «أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ ـ الآيَة» فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللهِ وَ مَنْ هُمْ؟ قالَ: الأَوْصياءُ مِنّي إِلىٰ أَنْ يَرِدُوا عَلَيَّ الحَوْضَ كُلُّهُمْ هادٍ مُهْتَدٍ، لا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ، هُمْ مَعَ القُرآنِ وَ القُرآنُ مَعَهُمْ لا يُفارِقُهُمْ وَ لا يُفارِقُونَهُ، بِهِمْ تُنْصَرُ أُمَّتي، وَ بِهِمْ يُمْطَرُونَ وَ بِهِمْ يُدْفَعُ عَنْهُمُ البَلاءُ وَ يُسْتَجابُ دُعاؤُهُمْ.

همه را به من آموخت و من آن را حفظ نمودم و حتّی یک حرف آن را فراموش نکردم، سپس دست خود را بر سینه‌ام نهاد و از خدای تعالی خواست که قلبم را از علم و فهم و حکمت و نور آکنده سازد، چیزی از آنها را فراموش نکردم و آنچه را هم که ننوشتم از من فوت نشد، گفتم: ای رسول خدا! آیا می ترسی که در آینده فراموش کنم؟ فرمود: بر تو از نسیان و نادانی نمی هراسم در حالی که پروردگارم به من خبر داده است که دعای مرا در حقّ تو و شریکانت که پس از تو خواهند بود اجابت کرده است، گفتم: ای رسول خدا! شریکان من که پس از من خواهند بود چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که خدای تعالی آنان را قرین خود و من ساخته و فرموده است: أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ». گفتم: ای رسول خدا آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان اوصیای من هستند تا آن که در حوض کوثر بر من در آیند، همهٔ آنان هادی و مهتدی هستند، هر که آنان را فرو گذارد بدیشان ضرر نرساند، ایشان با قرآن هستند و قرآن نیز با آنان و از ایشان مفارقت نکند آنان نیز از قرآن جدا نشوند، به واسطهٔ آنان امّتم یاری شوند و باران بر آنها ببارد و بلا از ایشان دفع گردد و دعایشان مستجاب گردد.

قُلْتُ: يا رَسُولَ اللهِ سَمِّهِمْ لي، فَقالَ: ابْني هٰذا - وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ رَأْسِ الحَسَنِ - ثُمَّ ابْني هٰذا - وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ رَأْسِ الحُسَيْنِ عليهما السلام - ثُمَّ ابْنٌ لَهُ يُقالُ لَهُ عَلِيٌّ وَ سَيُولَدُ في حَياتِكَ فَأَقْرِئْهُ مِنّي السَّلامَ، ثُمَّ تَكَمِّلَهُ اثْنَيْ عَشَرَ. فَقُلْتُ: بِأَبي أَنْتَ وَ أُمّي يا رَسُولَ اللهِ سَمِّهِم لي [رَجُلاً فَرَجُلاً] فَسَمّاهم رَجُلاً رَجُلاً، فَقالَ فيهِمْ - وَ اللهِ يا أَخا بَني هِلالٍ - مَهْدِيُّ أُمَّتي مُحَمَّدٌ الَّذي يَمْلَأُ الأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً، وَ اللهِ إِنّي لَأَعْرِفُ مَنْ يُبايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ المَقامِ، وَ أَعْرِفُ أَسْماءَ آبائِهِمْ وَ قَبائِلِهِمْ».

﴿ باب ۲۵ ﴾

* (ما أَخْبَرَ بِهِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم مِنْ وُقُوعِ الغَيْبَةِ بِالْقائِمِ عليه السلام) *

۱ - حَدَّثَنا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ - رحمه الله - قالَ: حَدَّثَنا الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عامِرٍ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِاللهِ بْنِ عامِرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبي جَميلَةَ المُفَضَّلِ بْنِ صالِحٍ، عَنْ جابِرِ بْنِ يَزيدَ الجُعْفِيِّ، عَنْ جابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الأَنْصارِيِّ «قالَ: قالَ رَسُولُ -

---

گفتم: ای رسول خدا نامشان را برايم بازگو، فرمود: اين فرزندم - و دست بر سر حسن گذاشت - سپس اين فرزندم - و دستش را بر سر حسين نهاد - سپس او که بدو عليّ می گويند و در حيات تو متولّد می شود و سلام مرا به او برسان سپس آنان را تا دوازده کامل گردانيد، گفتم ای رسول خدا پدر و مادرم فدای شما باد! نام ايشان را يکان يکان برايم بازگو، همه را يکان يکان برايم نام برد.

و - به خدا سوگند ای اخا بني هلال - فرمود: مهديّ اين امّتم در ميان ايشان محمّدی است که زمين را از عدل و داد آکنده سازد همچنان که از ظلم و جور پرشده باشد، به خدا سوگند من کسانی را که در ميانِ رُکن و مَقام با او بيعت کنند می شناسم و اسامی پدران و قبائلشان را نيز می دانم.

باب ۲۵

اخبار پيامبر اکرم از وقوع غيبت قائم عليه السلام

۱ - جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم روايت کند که فرمود: مهدی از

اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم: المَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي، اسْمُهُ اسْمي، وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتي، أَشْبَهُ النّاسِ بِي خَلْقاً وَخُلْقاً، تَكُونُ بِهِ غَيْبَةٌ وَحَيْرَةٌ تَضِلُّ فيهَا الأُمَمُ، ثُمَّ يُقْبِلُ كَالشِّهابِ الثّاقِبِ يَمْلَأُها عَدْلاً وَقِسطاً كَما مُلِئَتْ جَوراً وَظُلْماً».

۲ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ سَعيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ فَضالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُعاوِيَةَ بْنِ ـ وَهْبٍ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام «قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم: طُوبىٰ لِمَنْ أَدْرَكَ قائِمَ أَهْلِ بَيْتي وَهُوَ يَأْتَمُّ بِهِ في غَيْبَتِهِ قَبْلَ قِيامِهِ وَيَتَوَلّىٰ أَوْلِياءَهُ، وَيُعادي أَعْداءَهُ، ذٰلِكَ مِنْ رُفَقائي وَذَوِي مَوَدَّتي وَأَكْرَمَ أُمَّتي عَلَيَّ يَوْمَ القِيامَةِ».

۳ ـ حَدَّثَنا عَبْدُالواحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوعَمْرٍو البَلْخيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ قالَ: حَدَّثَني خَلَفُ بْنُ حَمّادٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زيادٍ، عَنْ إِسْماعيلَ بْنِ ـ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ الجَبَليِّ، عَنِ الخَطّابِ بْنِ مُصْعَبٍ، عَنْ سَديرٍ، عَنْ أَبي ـ عَبْدِاللهِ عليه السلام «قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم: طُوبىٰ لِمَنْ أَدْرَكَ قائِمَ أَهْلِ بَيْتي وَهُوَ مُقْتَدٍ بِهِ قَبْلَ قِيامِهِ، يَأْتَمُّ بِهِ وَبِأَئِمَّةِ الهُدىٰ مِنْ قَبْلِهِ، وَيَبْرَءُ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ أُولٰئِكَ

فرزندان من است اسم او اسم من و کنیهٔ او کنیهٔ من است، از نظر خَلق و خُلق شبیه ترین مردم به من است، برای او غیبت و حیرتی است که امّتها در آن گمراه شوند، سپس مانند شهاب ثاقب پیش آید و زمین را پر از عدل و داد نماید همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

۲ ـ امام باقر عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم روایت کند که فرمود: خوشا بر احوال کسی که قائم اهل بیت مرا ادراک کرده و در غیبت و پیش از قیامش پیرو او باشد، دوستانش را دوست بدارد و با دشمنانش دشمن باشد، چنین کسی در روز قیامت از رفقا و دوستان من و گرامی ترین امّت من خواهد بود.

۳ ـ امام صادق عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم روایت کند که فرمود: خوشا بر احوال کسی که قائم اهل بیت مرا ادراک کند و پیش از قیامش به او اقتدا کرده و از او و امامان هادی پیش از او پیروی کند و از دشمنان ایشان براءت جسته و به خدای تعالی پناه بَرَد، آنان رفقای من و گرامی ترین اُمّت من هستند.

رُفَقائي وَ أكْرَمُ اُمَّتي عَلَيَّ».

۴ ـ حَدَّثَنا أبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ المُتَوَكِّلِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ ـ قالُوا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى العَطّارُ جَميعاً قالُوا: حَدَّثَنا أحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عيسَىٰ؛ وَ إبْراهيمُ بْنُ هاشِمٍ؛ وَ أحْمَدُ بْنُ أبي عَبْدِاللهِ البَرْقِيُّ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحُسَيْنِ بْنِ أبي الخَطّابِ جَميعاً: قالُوا: حَدَّثَنا أبُو عَلِيٍّ الحَسَنُ بْنُ ـ مَحْبُوبِ السَّرّادُ، عَنْ داوُدَ بْنِ الحُصَيْنِ، عَنْ أبي بَصيرٍ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبائِهِ عليهم السلام «قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله و سلم: المَهْدِيُّ مِنْ وُلْدي، اسْمُهُ اسْمي، وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتي، أشْبَهُ النّاسِ بي خَلْقاً وَ خُلْقاً، تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ حَتّىٰ تَضِلَّ الخَلْقُ عَنْ أدْيانِهِمْ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ يُقْبِلُ كَالشِّهابِ الثّاقِبِ فَيَمْلَأُها قِسْطاً وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً».

۵ ـ حَدَّثَنا عَبْدُالواحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ العَطّارُ النَّيْسابُورِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ ـ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسابُورِيُّ قالَ: حَدَّثَنا حَمْدانُ بْنُ سُلَيْمانَ النَّيْسابُورِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ ـ إسْماعيلَ بْنِ بَزيعٍ، عَنْ صالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ أبيهِ، عَنْ أبي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الباقِرِ، عَنْ أبيهِ سَيِّدِ العابِدينَ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ، عَنْ أبيهِ سَيِّدِ الشُّهَداءِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أبيهِ سَيِّدِ الأوْصِياءِ أميرِالمُؤْمِنينَ عَلِيِّ بْنِ أبي طالِبٍ عليهم السلام «قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله و سلم: المَهْدِيُّ مِنْ وُلْدي، تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ تَضِلُّ فيها الاُمَمُ، يَأْتي بِذَخيرَةِ الأنْبِياءِ عليهم السلام

---

۴ ـ امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صَلَوات الله علیهم اجمعین روایت کند که فرمود: مهدیّ از فرزندان من است اسم او اسم من و کنیهٔ او کنیهٔ من است. از نظرِ خَلْق و خُلْق شبیه ترین مردم به من است، برای او غیبت و حَیرتی است تا به غایتی که مردم از ادیانشان گمراه شوند، آنگاه مانند شِهاب ثاقب پیش آید و زمین را پر از عدل و داد کند همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

۵ ـ امام باقر از پدرانِ بزرگوارشان از رسول خدا صَلَوات الله علیهم اجمعین روایت کند که فرمود: مهدیّ از فرزندان من است برای او غیبت و حیرتی خواهد بود که مردم در آن گمراه شوند. او ذخیرهٔ پیامبران علیهم السلام را خواهد آورد و زمین را پر از عدل و داد کند همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

فَيَمْلَأُها عَدْلاً وَ قِسْطاً كَما مُلِئَتْ جَوراً وَ ظُلْماً».

۶ ـ وَ بِهٰذَا الإسْنادِ عَنْ أميرِالمُؤمِنينَ عليه السلام «قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله: أَفْضَلُ العِبادَةِ انْتِظارُ الفَرَجِ».

۷ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ المُتَوَكِّلِ ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللهِ الكُوفيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إسْماعيلَ البَرْمَكيُّ، عَنْ عَليِّ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ ـ الفراتِ، عَن ثابِتِ بْنِ دينارٍ، عَنْ سَعيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ «قالَ: قالَ رَسُولُ ـ اللهِ صلّى الله عليه و آله: إنَّ عَليَّ بْنَ أَبي طالِبٍ عليه السلام إمامُ أُمَّتي وَ خَليفَتي عَلَيْها مِنْ بَعْدي، وَ مِنْ وُلْدِهِ القائِمُ المُنْتَظَرُ الَّذي يَمْلَأُ اللهُ بِهِ الأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً كَما مُلِئَتْ جَوراً وَ ظُلْماً، وَ الَّذي بَعَثَني بِالحَقِّ بَشيراً وَ نَذيراً إنَّ الثّابِتينَ عَلَى القَوْلِ بِهِ في زَمانِ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنَ الكِبْريتِ الأَحْمَرِ، فَقامَ إلَيْهِ جابِرُ بْنُ عَبْدِاللهِ الأَنْصاريُّ فَقالَ: يا رَسُولَ اللهِ وَ لِلقائِمِ مِنْ وُلْدِكَ غَيْبَةٌ؟ قالَ: إي وَ رَبّي، وَ لِيُمَحِّصَ اللهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الكافِرينَ. يا جابِرُ إنَّ هذا الأَمْرَ [أَمْرٌ] مِنْ أَمْرِاللهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللهِ، مَطْوِيٌّ عَنْ عِبادِالله، فَإيّاكَ وَ الشَّكَّ فيهِ، فَإنَّ الشَّكَّ في أَمْرِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ كُفْرٌ».

---

۶ ـ عليّ عليه السلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روايت كند كه فرمود: برترين عبادت انتظار فرج است.

۷ ـ ابن عبّاس از رسول خدا صلوات الله عليه روايت كند كه فرمود: عليّ بن ـ أبي طالب پس از من امام امّت و خليفهٔ من بر آنها خواهد بود و قائم منتظرى كه زمين را پر از عدل و داد نمايد همانگونه كه پر از ظلم و جور شده باشد از فرزندان اوست و قسم به خدايى كه مرا بشير و نذير مبعوث فرمود كسانى كه در دوران غيبتش بر اعتقاد بدو ثابت باشند از كبريت احمر كمياب ترند، آنگاه جابربن ـ عبدالله انصاريّ برخاست و پيش آمد و گفت: آيا قائمى كه از فرزندان توست غيبت دارد؟ فرمود: به خدا چنين است تا در آن غيبت مؤمنان باز شناخته شده و كافران نابود شوند، اى جابر! اين امر از امور الهى و سرّى از اسرار رُبوبى و مستور از بندگان خدا است، مبادا در آن شكّ كنى كه شكّ در امر خداى تعالى كفر است.

۸ - حَدَّثَنا أبُوالحَسَنِ مُحَمَّدُبْنُ عَلِيِّ بْنِ الشّاه الفَقيهُ المَرْوَرُوذيُّ بِمَرْوِالرُّوذِ قالَ: حَدَّثَنا أبُوحامِدٍ أحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِبْنِ الحُسَيْنِ قالَ: حَدَّثَنا أبُويَزيدَ أحْمَدُبْنُ خالِدٍ الخالِديُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ أحْمَدَبْنِ صالِحٍ التَّميميُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ حاتِمٍ القَطّانُ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عَمْرٍو، عَنِ الإمامِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أبيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أبي طالِبٍ عليه السلام في حَديثٍ طَويلٍ في وَصيَّةِ النَّبيِّ صلى الله عليه وآله يَذْكُرُ فيها «أنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قالَ لَهُ: يا عَلِيُّ وَ اعْلَمْ أنَّ أعْجَبَ النّاسِ إيماناً وَ أعْظَمَهُمْ يَقيناً قَوْمٌ يَكُونُ وَ في آخِرِ الزَّمانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبيَّ، وَ حَجَبَ عَنْهُمُ الحُجَّةُ، فَآمَنُوا بِسَوادٍ عَلى بَياضٍ».

باب ۲۶

* (ما أخْبَرَ بِهِ أميرُالمُؤمِنينَ عَلِيُّ بْنُ أبي طالِبٍ عليه السلام مِنْ) *
* (وُقُوعِ الغَيْبَةِ بِالْقائِمِ الثّاني عَشَرَ مِنَ الأئِمَّةِ عليهم السلام) *

۱ - حَدَّثَنا أبي؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ الحُسَيْنِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُما - قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَريُّ؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى العَطّارُ؛ وَ أحْمَدُبْنُ إدْريسَ جَميعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ أبي الخَطّابِ؛ وَ أحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِبْنِ عيسَى؛ وَ أحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِبْنِ خالِدٍ البَرْقيِّ؛ وَ إبْراهيمَ بْنِ هاشِمٍ جَميعاً، عَنِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مالِكٍ الجُهَنيِّ. وَ حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ الحَسَنِ بْنِ أحْمَدَ بْنِ الوَليدِ - رضي الله عنه - قالَ: حَدَّثَنا

---

۸ - امام صادق از پدران بزرگوارشان از علیّ بن أبی طالب صلوات‌الله‌علیهم اجمعین - در ضمن حدیثی طولانی که وصیّت پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله را ذکر می‌کند - چنین روایت کرده است که رسول خدا به علیّ فرمود: ای علیّ! بدان که شگفت‌انگیزترین مردم از جهت ایمان و عظیم‌ترین آنها از روی یقین، مردمی هستند که در آخرالزّمان خواهند بود پیامبر را ندیده‌اند و از امام نیز محجوبند، امّا به سوادی که بر بیاضی رقم خورده است ایمان دارند.

باب ۲۶

إخبار امیرالمؤمنین علیه السلام از غیبت امام دوازدهم علیه السلام

۱ - اصبغ بن نُباته گوید: بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم و دیدم در اندیشه فرو

مُحَمَّدُبْنُ الحَسَنِ الصَّفَّارُ؛ وَ سَعْدُبْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيالِسيِّ، عَنْ مُنْذِرِبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قابُوسٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ أَبِي السَّرِيِّ، عَنْ أَبِي داوُدَ سُلَيْمانَ بْنِ سُفْيانَ المُسْتَرِقِّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مالِكٍ الجُهَنِيِّ، عَنِ الحارِثِ بْنِ المُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ، عَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ «قالَ: أَتَيْتُ أَميرَالمُؤمِنينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طالِبٍ عليه السلام فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّراً يَنْكُتُ فِي الأَرْضِ، فَقُلْتُ: يا أَميرَالمُؤمِنينُ مالي أَراكَ مُتَفَكِّراً تَنْكُتُ فِي الأَرْضِ أَرَغِبْتَ فيها؟ فَقالَ: لا وَاللهِ ما رَغِبْتُ فيها وَ لا فِي الدُّنْيا يَوماً قَطُّ وَلٰكِنْ فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الحادي عَشَرَ مِن وُلْدي، هُوَ المَهْدِيُّ يَمْلَأُها عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوراً وَ ظُلْماً، تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ، يَضِلُّ فيها أَقْوامٌ وَ يَهْتَدي فيها آخَرُونَ. فَقُلْتُ: يا أَميرَالمُؤمِنينَ وَ إِنَّ هذا لَكائِنٌ؟ فَقالَ: نَعَمْ كَما أَنَّهُ مَخْلُوقٌ، وَ أَنّىٰ لَكَ بِالْعِلْمِ بِهٰذَا الأَمْرِ يا أَصْبَغُ أُولٰئِكَ خِيارُ هٰذِهِ الأُمَّةِ مَعَ إِبْرارِ هٰذِهِ العِتْرَةِ. قُلْتُ: وَ ما يَكُونُ بَعْدَ ذٰلِكَ؟ قالَ: ثُمَّ يَفْعَلُ اللهُ ما يَشاءُ. فَإِنَّ لَهُ إِراداتٌ وَ غاياتٌ وَ نِهاياتٌ».

۲ ـ حَدَّثَنا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ الحَسَنِ؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ ما جيلَوَيْهِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ ـ قالُوا: حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ أَبِي القاسِمِ ما جيلَوَيْه، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الكُوفِيِّ القُرَشِيِّ المُقْرِي،

رفته و با انگشت بر زمین خطّ می‌کشد، گفتم ای امیرالمؤمنین چرا شما را اندیشناک می‌بینم و چرا بر زمین خط می‌کشید؟ آیا به زمین و خلافت در آن رغبتی دارید؟ فرمود: لا و الله، نه به آن و نه به دنیا هیچ روزی رغبتی نداشته‌ام ولیکن در مولودی اندیشه می‌کنم که از سُلالهٔ من و یازدهمین فرزند من است او مهدیّ است و زمین را پر از عدل و داد می‌سازد همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد، او را غیبت و حیرتی است که اقوامی در آن گمراه شده و اقوامی دیگر در آن هدایت یابند. گفتم: ای امیرالمؤمنین! چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: آری، همانگونه که او آفریده شده دارای غیبت نیز خواهد بود، تو از کجا این امر را می‌دانی؟ ای اصبغ! آنها بهترین این امّت به همراه نیکان این عترت خواهند بود. گفتم: بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: سپس خداوند هر چه بخواهد کند که او را ارادت و غایات و نهایاتی است.

۲ ـ و به طُرُق عَدیده از کمیل بن زیاد نَخَعیّ روایت است که گفت:

عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزاحِمٍ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ خَديجٍ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيادٍ النَّخَعِيِّ. وَ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَليدِ رضي الله عنه، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ؛ وَ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ؛ وَ إِبْراهيمَ بْنِ هاشِمٍ جَميعاً، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبي نَجْرانَ، عَنْ عاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ جُنْدَبٍ الْفَزارِيِّ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيادٍ النَّخَعِيِّ. وَ حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْوَهّابِ بْنِ نَصْرِ بْنِ عَبْدِالْوَهّابِ الْقُرَشِيُّ قالَ: أَخْبَرَني أَبُوبَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ داوُدَ بْنِ سُلَيْمانَ النَّيْسابُورِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُوسَى بْنُ إِسْحاقَ الْأَنْصارِيُّ الْقاضي بِالرَّيِّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُونُعَيْمٍ ضِرارُ بْنُ صُرَدٍ التَّيْمِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ الْحَنّاطُ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ جُنْدَبٍ الْفَزارِيِّ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيادٍ النَّخَعِيِّ. وَ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ زِيادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمْدانِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبي نَجْرانَ، عَنْ عاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ ابْنِ جُنْدَبٍ الْفَزارِيِّ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيادٍ النَّخَعِيِّ. وَ حَدَّثَنا الشَّيْخُ أَبُوسَعيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الصَّلْتِ الْقُمِّيُّ - رضي الله عنه - قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبّاسِ الْهَرَوِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوعَبْدِاللهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحاقَ بْنِ سَعيدٍ السَّعْدِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوحاتِمٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْريسَ الْحَنْظَلِيُّ الرّازِيُّ قالَ: حَدَّثَنا إِسْماعيلُ بْنُ مُوسَى الْفَزارِيُّ، عَنْ عاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيادٍ النَّخَعِيِّ - وَ اللَّفْظُ لِفُضَيْلِ بْنِ خَديجٍ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيادٍ - قالَ: أَخَذَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلِيُّ ابْنُ أَبي طالِبٍ عليه السلام بِيَدي فَأَخْرَجَني إِلىٰ ظَهْرِ الْكُوفَةِ، فَلَمّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ ثُمَّ قالَ: يا كُمَيْلُ إِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُها أَوْعاها، اِحْفَظْ عَنّي ما أَقُولُ لَكَ: النّاسُ ثَلاثَةٌ: عالِمٌ

امیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به خارج کوفه بُرد چون به صحرا رسید نفس عمیق کشید و فرمود: ای کمیل! این دلها ظرفهایی هستند و بهترین آنها حافظ ترین آنهاست، پس آنچه را که برایت می‌گویم حفظ کن: مردم سه گونه‌اند: عالم ربّانی و متعلّمی که بر طریق نجات است و پشه هایی حقیر که پیروان هر بانگی هستند و به هر طرف که باد بوزد متمایل می‌شوند آنها به نور

رَبّانيٌّ، وَ مُتعَلِّمٌ علىٰ سَبيلِ نَجاةٍ، وَ هَمَجٌ رَعاعٌ أَتْباعُ كُلِّ ناعِقٍ، يَميلُونَ مَعَ كُلِّ ريحٍ، لَمْ يَسْتَضيئُوا بِنُورِ العِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إلىٰ رُكْنٍ وَثيقٍ، يا كُمَيْلُ العِلْمُ خَيْرٌ مِنَ المالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ المالَ، وَ المالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ، وَ الْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الإنْفاقِ، يا كُمَيْلُ مَحَبَّةُ الْعِلْمِ دينٌ يُدانُ بِهِ، يَكْسِبُ الإنْسانُ بِهِ الطّاعَةَ في حَياتِهِ وَ جَميلَ الاُحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفاتِهِ، وَ صَنيعُ المالِ يَزُولُ بِزَوالِهِ[1]، يا كُمَيْلُ ماتَ خُزّانُ الأَمْوالِ وَ هُمْ أَحْياءٌ، وَ العُلَماءُ باقُونَ ما بَقِيَ الدَّهْرُ، أَعْيانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَ أَمْثالُهُمْ في القُلُوبِ مَوْجُودَةٌ، هاه إنَّ هٰهُنا ـ وَ أَشارَ بِيَدِهِ إلىٰ صَدْرِهِ ـ لَعِلْماً جَمّاً لَو أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً، بَلْ أَصَبْتُ لَقِناً غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، يَسْتَعْمِلُ آلَةَ الدّينِ لِلدُّنْيا، وَ مُسْتَظْهِراً بِحُجَجِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَلىٰ خَلْقِهِ، وَ بِنِعَمِهِ عَلىٰ أَوْلِيائِهِ[2] لِيَتَّخِذَهُ الضُّعَفاءُ وَليجَةً دُونَ وَلِيِّ الْحَقِّ، أَوْ مُنْقاداً لِحَمَلَةِ الْعِلْمِ[3] لا بَصيرَةَ لَهُ

علم استضائه نکنند و به رکنی استوار پناهنده نشوند، ای کمیل! علم از مال بهتر است، علم حافظ توست امّا تو باید حافظ مال باشی و مال را بخشش می کاهد امّا علم به واسطهٔ انفاق فزونی می یابد، ای کمیل! دوستی دانش دینی است که باید بدان متدیّن بود، انسان به وسیلهٔ آن در دوران حیات خود طاعت خدای تعالی را کسب می کند و پس از وفات نام نیک و ذکر جمیل به دست می آورد در حالی که احسان مالی با زوال مال از بین می رود، ای کمیل! گرد آورندگان مال در دوران زندگانی مرده‌اند، امّا دانشمندان مادام که روزگار بر قرار است باقی هستند جسمهای ایشان مفقود گردد امّا صورتهای آنان در دلها موجود است، های که اینجا علوم بسیاری است ـ و با دست به سینهٔ خود اشاره فرمودند ـ اگر به کسانی که بتوانند آن را حمل کنند برخورد کنم، آری رسیده‌ام به کسی که سَریع الفَهم است امّا بر او ایمن نیستم، کسی که ابزار دین را برای دنیا استعمال می کند و به حجّتهای الهی علیه خلقش استظهار می جوید و نعمتهای پروردگار را علیه اولیای او بکار می بندد تا ضعیفان او را دوست گیرند و از ولیّ حقّ اعراض کنند، یا آنکه مطیع حاملان علم را ملاقات می کنم امّا کسی را که بصیرتی

۱ ـ و في بعض النسخ «و منفعة المال تزول بزواله». ۲ ـ في بعض النسخ «على عباده».

۳ ـ في بعض النسخ «أو منقاداً لحملة الحق، لا بصيرة له في احيائه».

فِي أَحْنائِهِ، يَنْقَدِحُ الشَّكُّ فِي قَلْبِهِ بِأَوَّلِ عارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ، أَلا لاذا وَ لا ذاكَ! أَوْ مَنْهُوماً بِاللَّذاتِ، سَلِسَ القِيادِ لِلشَّهَواتِ، أَوْ مُغْرَماً بِالجَمْعِ وَ الادِّخارِ، لَيْسامِنْ رُعاةِ الدِّينَ في شَيْءٍ، أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهاً بِهِما الأَنْعامُ السّائِمَةُ. كَذٰلِكَ يَموتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حامِلِيهِ.

اللّٰهُمَّ بَلىٰ لا تَخْلُو الأَرْضُ مِنْ قائِمٍ بِحُجَّةٍ ظاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْخاف مَغْمُورٍ، لِئَلاّ تَبْطُلَ حُجَجُ اللهِ وَ بَيِّناتُهُ، وَكَمْ ذا وَ أَيْنَ أُولٰئِكَ؟ و أُولٰئِكَ ـ وَ اللهِ ـ الأَقَلُّونَ عَدَداً، وَ الأَعْظَمُونَ خَطَراً بِهِمْ يَحْفَظُ اللهُ حُجَجَهُ وَ بَيِّناتِهِ حَتَّىٰ يُودِعُوها نُظَراءَهُمْ وَ يَزْرَعُوها في قُلُوبِ أَشْباهِهِمْ، هَجَمَ بِهِمُ العِلْمُ عَلىٰ حَقائِقِ الأُمُورِ، وَ باشَرُوا رُوحَ اليَقِينِ، وَ اسْتَلانُوا مَا اسْتَوعَرَهُ المُتْرَفُونَ، وَ أَنِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الجاهِلُونَ، [وَ] صَحِبُوا الدُّنْيا بِأَبْدانٍ أَرْواحُها مُعَلَّقَةٌ بِالمَحَلِّ الأَعْلىٰ. يا كُمَيْلُ أُوْلٰئِكَ خُلَفاءُ اللهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعاةُ إِلىٰ دِينِهِ آهِ آهِ

در اطراف و جوانبش نیست و شعلهٔ شکّ با اوّلین عارضهٔ شبهه در قلبش فروزان می شود، آگاه باش که نه آن سَرِيعُ الفَهم و نه این بی بصیرت هیچ کدام صلاحیّت حمل علم مرا ندارند، یا آنکه کسی را ملاقات می کنم که حریص به لذّات دنیاست و آسان به شهوات کشیده می شود، یا دیگری را می بینم که حریص به گردآوری و ذخیرهٔ مال دنیاست، این هر دو کس به هیچوجه از رعایت کنندگان دین نیستند و شبیه ترین موجودات به آنها چهارپایان چرا کننده هستند، در چنین شرایطی است که علم با مرگ حاملان آن نابود می شود.

آری ای خدای من! زمین از قیام کنندهٔ به حجّت الهی خالی نمی ماند که او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجّتهای الهی و بیّنات او باطل نشود و این چقدر است و آنان کجا هستند؟ به خدا سوگند که آنان به لحاظ عدد کم اند، امّا به لحاظ مرتبه و منزلت بزرگند به واسطهٔ ایشانست که خداوند حجّتها و بیّنات خود را حفظ می کند تا آنکه آنها را به نظیران بی مثال خود بسپارندو آنان را در دلهای آنها برویانند، علمی که بر طبق حقایق امور است بر آنان به یکباره وارد می شود و با روح یقین مباشرت می کنند و آنچه را که ناز پروردگان سخت می شمارند بر آنان نرم و ملایم است و به آنچه نادانان از آن استیحاش دارند مأنوس هستند و با بدنهایی که ارواحشان متعلّق به محلّهای اعلی است در

شَوقاً إلىٰ رُؤْيَتِهِمْ، وَ أَسْتَغْفِرُ اللهَ لِيَ وَلَكُمْ».

وَ في رِوايَةِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ جُنْدَبٍ: «انْصَرِفْ إذا شِئْتَ».

وَ حَدَّثَنا بِهٰذَا الحَديثِ أَبوأَحْمَدَ القاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ السَّرّاجُ الهَمَذانِيُّ بِهَمَذانَ قالَ: حَدَّثَنا أَبوأَحْمَدَ القاسِمُ بْنُ [أَبي] صالِحٍ قالَ: حَدَّثَنا مُوسى بْنُ إِسْحاقَ القاضي الأَنْصارِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبونُعَيْمٍ ضِرارُ بْنُ صُرَدٍ قالَ: حَدَّثَنا عاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ الحَنّاطُ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ جُنْدَبٍ الفَزارِيِّ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيادٍ النَّخَعِيِّ قالَ: أَخَذَ أَميرُالمُؤْمِنينَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه السلام بِيَدي فَأَخْرَجَني إِلىٰ ناحِيَةِ الجَبّانَةِ فَلَمّا أَصْحَرَ جَلَسَ، ثُمَّ قالَ: يا كُمَيْلُ بْنُ زِيادٍ احْفَظْ عَنِّي ما أَقُولُ لَكَ: القُلُوبُ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُها أَوْعاها. وَ ذَكَرَ الحَديثَ مِثْلَهُ إِلّا أَنَّهُ قالَ فيهِ: «اللّٰهُمَّ بَلىٰ لَنْ تَخْلُوَ الأَرْضُ مِنْ قائِمٍ بِحُجَّةٍ لِئَلّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللهِ وَ بَيِّناتُهُ» وَ لَمْ يَذْكُرْ فيهِ: «ظاهِرٍ [مَشْهُورٍ] أَوْخائِفٍ مَغْمُورٍ» وَ قالَ في آخِرِهِ: «إِذا شِئْتَ فَقُمْ».

دنیا زندگی می‌کنند، ای کمیل! آنان خلفای الهی در زمین و دعوت گران به دینِ او هستند، آه که چه شوق به دیدار ایشان دارم و از خدای تعالی برای خود و آنها استغفار می‌کنم.

و در روایت عبدالرّحمن بن جندب در پایان این کلام آمده است: ای کمیل! هر وقت خواستی برگرد.

و ابواحمد قاسم بن محمّد بن احمد سرّاج هَمَذانیّ در هَمَذان این حدیث را برای من به سند خود از عبدالرّحمن بن جُنْدَب فَزاری از کمیل بن زیاد چنین روایت کرده است: امیرالمؤمنین عليّ بن أبي‌طالب عليه السلام دست مرا گرفت و به ناحیهٔ گورستان کوفه بیرون رفتیم و چون به صحرا در آمد نشست و سپس فرمود: ای کمیل بن زیاد! آنچه را که برایت می‌گویم حفظ کن: این دلها ظروفی هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست، و دنبالهٔ کلام بمانند حدیث مذکور در فوق است، جز آنکه در آن فرموده است: آری ای خدای من! زمین از قیام کنندهٔ به حجّت الهی خالی نمی‌ماند تا حجّتها و بیّنات الهی باطل نشود و در آن نفرموده است: «ظاهر مشهور اوخاف مغمور» و در پایان آن فرموده است: «إذا شِئْتَ

وَ أَخْبَرَنا بِهذا الحَدیثِ الحاکِمُ أَبومُحَمَّدٍ بَکْرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِبْنِ الفَضْلِ الحَنَفِيُّ الشّاشِيُّ [بإیلاق] قالَ: أَخْبَرَنا أَبوبَکْرٍ مُحَمَّدُبْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ إبْراهیمَ البَزّازُ الشّافِعِيُّ بِمَدینَةِ السَّلامِ قالَ: حَدَّثَنا مُوسی بْنُ إسْحاقَ القاضي قالَ: حَدَّثَنا ضِرارُ بْنُ صُرَدٍ، عَنْ عاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ الحَنّاطِ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمنِ بْنِ جُنْدَبٍ الفَزارِيِّ، عَنْ کُمَیْلِ بْنِ زیادٍ النَّخَعِيِّ قالَ: أَخَذَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه السلام بِیَدي فَأَخْرَجَني إلَی ناحیَةِ الجَبّانَةِ، فَلَمّا أَصْحَرَ جَلَسَ، ثُمَّ تَنَفَّسَ، ثُمَّ قالَ: «یا کُمَیْلُ بْنُ زیادٍ احفَظْ ما أَقُولُ لَكَ: القُلُوبُ أَوْعیَةٌ فَخَیْرُها أَوْعاها، النّاسُ ثَلاثَةٌ فَعالِمٌ رَبّانِيٌّ، وَ مُتَعَلِّمٌ عَلیٰ سَبیلِ نَجاةٍ، وَ هَمَجٌ رَعاعٌ أَتْباعُ کُلِّ ناعِقٍ» وَ ذَکَرَ الحدیثَ بِطُولِهِ إلَی آخِرِهِ.

وَ حَدَّثَنا بِهذا الحَدیثِ أَبوالحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ أَحْمَدَ الأَسْوارِيُّ بإیلاق قالَ: حدَّثَنا مَکِّيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوَیْه البُرْعِيُّ قالَ: أَخْبَرَنا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الحَسَنِ المَشْرِقِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ إدْریسَ أَبوحاتِمٍ قالَ: حَدَّثَنا إسْماعیلُ بْنُ مُوسَی الفَزارِيُّ، عَنْ عاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ ثابِتِ بْنِ أَبي صَفیَّةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ ـ جُنْدَبٍ، عَنْ کُمَیْلِ بْنِ زیادٍ قالَ: أَخَذَ بِیَدي عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه السلام فَأَخْرَجَني إلَی ناحیَةِ الجَبّانَةِ، فَلَمّا أَصْحَرَ جَلَسَ، ثُمَّ تَنَفَّسَ، ثُمَّ قالَ: یا کُمَیْلُ بْنُ زیادٍ القُلُوبُ أَوْعیَةٌ فَخَیْرُها

فَقُمْ» اگر خواستی برخیز.

و ما را به این حدیثْ، حاکم ابومحمّد بکربن عليّ بن محمّدبن فضل حَنَفیّ شاشیّ به سند خود از کمیل بن زیاد چنین خبر داده است: علیّ بن أبی طالب عليه السلام دستم را گرفت و به ناحیهٔ گورستان کوفه برد و وقتی به صحرا درآمد نشست و نَفَس عمیق کشید و آنگاه فرمود: ای کمیل! آنچه برایت می گویم حفظ کن، این دلها ظروفی هستند وبهترین آنها حافظترین آنهاست، مردم سه دسته هستند: عالِم ربّانی و متعلّم بر سبیل نجات و پشه های بی مقدار که پیروان هر بانگی هستند. و همهٔ حدیث را با طول و تفصیل آن تا پایان ذکر کرده است.

و ابوالحسن عليّ بن عبدالله بن احمد اَسْواریّ در إیلاق این حدیث را با سند خود برای من از کمیل بن زیاد چنین روایت کرده است: علیّ بن أبی طالب عليه السلام دست مرا گرفت و به ناحیهٔ گورستان کوفه برد و چون به صحرا در آمد نشست،

أَوْعاها. وَ ذَكَرَ الحديثَ بِطُولِهِ إلىٰ آخِرِهِ مِثْلَه.

وَ حَدَّثَنا بِهٰذا الحَديثِ أَبُوالحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّقْرِ الصّائغِ العَدْلِ قالَ: حَدَّثَنا مُوسَى بْنُ إسْحاقَ القاضي، عَنْ ضِرارِ بْنِ صُرَدٍ، عَنْ عاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الحَنّاطِ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ جُندبٍ الفَزارِيِّ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زيادٍ النَّخَعِيِّ ـ وَ ذَكَرَ الحديثَ بِطُولِهِ إلىٰ آخِرِهِ ـ.

وَ حَدَّثَنا بِهٰذا الحَديثِ الحاكِمُ أَبُومُحَمَّدٍ بَكْرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الفَضْلِ الحَنَفِيُّ الشّاشِيُّ بإيلاق قالَ: أَخْبَرَنا أَبُوبَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ إبْراهيمَ البَزّازُ الشّافِعِيُّ بِمَدينَةِ السَّلام قالَ: حَدَّثَنا بِشْرُ بْنُ مُوسىٰ أَبُوعَلِيٍّ الأَسَدِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ الهَيْثَمِ قالَ: حَدَّثَنا أَبُويَعْقُوبَ إسْحاقُ بْنُ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَ النَّخَعِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ الفَضْلِ بْنِ ـ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبِي الهَيّاجِ [1] بْنِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي سُفْيانَ بْنِ الحارِثِ بْنِ عَبْدِالمُطَّلِبِ قالَ: حَدَّثَنا هِشامُ بْنُ مُحَمَّدٍ السّائِبُ أَبُومُنْذِرٍ الكَلْبِيُّ، عَنْ أَبِي مِخْنَفٍ لُوطِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ ـ خَديجٍ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيادٍ النَّخَعِيِّ قالَ: أَخَذَ بِيَدي أَميرُالمُؤمِنينَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عليه السلام بِالْكُوفَةِ فَخَرَجْنا حَتَّى انْتَهَيْنا إلَى الجَبّانَةِ. وَ ذَكَرَ فيهِ: «اللّٰهُمَّ بَلىٰ لا تَخْلُو الأَرْضُ مِنْ قائِمٍ بِحُجَّةٍ ظاهِرٍ [مَشْهُورٍ] أَوْ باطِنٍ مَغْمُورٍ لِئَلاّ تَبْطُلَ حُجَجُ اللهِ وَ بَيِّناتُهُ». وَ قالَ في آخِرِهِ:

آنگاه نفسِ عميق كشيد و فرمود: اى كميل بن زياد! اين دلها ظروفى هستند و بهترين آنها حافظترين آنهاست. و همهٔ حديث را تا پايان ذكر كرده است.

و ابوالحسن احمد بن محمّد بن صَقْر صائغ عدل نيز تمامى اين حديث را با سَنَدِ خود براى من روايت كرده است.

و حاكم ابومحمّد بكر بن عليّ بن محمّد بن فضل حنفىّ شاشىّ با سَنَدى ديگر اين حديث را براى من از كميل بن زياد چنين روايت كرده است: اميرالمؤمنين علي ابن أبي طالب عليه السلام دست مرا گرفت و از كوفه خارج شديم و به گورستان رسيديم. و حديث را ذكر كرده و در آن مى گويد: آرى اى خداوند! زمين از قيام كننده به حجّت خالى نمى ماند كه يا ظاهر و مشهور است و يا باطن و مستور تا حجّتهاى الهى و بيّنات او باطل نشود و در آخر آن مى گويد: هرگاه خواستى باز گرد.

۱ - في بعض النسخ «أبي الصباح».

«انْصَرِفْ إذا شِئْتَ».

وَ حَدَّثَني أبي - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزيدَ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الفَضْلِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ عَبْدِاللهِ النَّوْفَليِّ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنْ هِشامِ الْكَلْبيِّ، عَنْ أبي مِخْنَفٍ لُوطِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زيادٍ أنَّ أميرَالمُؤمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ لَهُ في كَلامٍ طَويلٍ: «اللّهُمَّ إنَّكَ لا تُخَلِّي الأَرْضَ مِنْ قائِمٍ بِحُجَّةٍ إمّا ظاهِرٍ مَشْهُورٍ أوْ خائِفٍ مَغْمُورٍ لِئَلاّ تَبْطُلَ حُجَجُ اللهِ وَ بَيِّناتُهُ».

حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَليٍّ ماجيلَوَيْهِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قالَ: حَدَّثَني عَمّي مُحَمَّدُ بْنُ أبي القاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَليٍّ الكُوفيِّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزاحِمٍ، عَنْ أبي مِخْنَفٍ لُوطِ بْنِ يَحْيىٰ الأَزْديِّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زيادٍ النَّخَعيِّ قالَ: قالَ لي أميرُالمُؤمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ - في كَلامٍ [له] طَويلٍ -: اللّهُمَّ بَلىٰ لا تَخْلُو الأَرْضُ مِنْ قائِمٍ للهِ بِحُجَّةٍ ظاهِرٍ [مَشهورٍ] أوْ خائِفٍ، مَغْمُورٍ، لِئَلاّ تَبْطُلَ حُجَجُ اللهِ وَ بَيِّناتُهُ» [وَ قالَ في آخِرِهِ: انْصَرِفْ إذاشِئْتَ].

حَدَّثَنا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قالَ: حَدَّثَنا الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عامِرٍ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِاللهِ بْنِ عامِرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أبي عُمَيْرٍ، عَنْ أبانَ بْنِ عُثْمانَ الأَحْمَرِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زيادٍ النَّخَعيِّ «قالَ: سَمِعْتُ عَليّاً عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ في آخِرِ

و پدرم عليّ بن حسين بن موسى بن بابويه قمّي - رحمه الله - به سَنَد خود اين حديث را از كميل بن زياد نقل كرده و در ضمن آن آمده است: بار الها! تو زمين را از قيام كننده به حجّت خالى نگذارى و او يا ظاهر و مشهور است و يا ترسان و مستور تا حجّتهاى الهى و بيّنات او باطل نشود.

و محمّد بن عليّ ما جيلويه - رحمه الله - به سند خود از كميل بن زياد روايت كند كه اميرالمؤمنين عليه السلام در ضمن كلامى طولانى فرمود: بار الها! زمين از قيام كننده به حجّت خالى نمى ماند كه او يا ظاهر و مشهور است و يا ترسان و مستور تا حجّتها و بيّنات الهى باطل نشود. و در پايانش فرمود: اگر خواستى برگرد.

و جعفر بن محمّد بن مسرور - رحمه الله - به سند خود از كميل بن زياد روايت كرده است كه گفت: از عليّ عليه السلام شنيدم كه مى فرمود: بار الها! تو زمين را از قيام كننده

كَلامٍ لَهُ: «اللّهُمَّ إِنَّكَ لا تُخلِي الأَرضَ مِنْ قائِمٍ بِحُجَّةٍ ظاهِرٍ أَوْخافٍ مَغْمُورٍ لِئَلاّ تَبْطُلَ حُجَجُكَ وَ بَيِّناتُكَ».

وَ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ المُتَوَكِّلِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللهِ الكُوفِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْماعِيلَ البَرْمَكِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ أَحْمَدَ قالَ: حَدَّثَنا أَبُو زُهَيْرٍ عَبْدُالرَّحْمٰنِ بْنِ مُوسَى البَرْقِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الزَّيّاتِ، عَنْ أَبِي صالِحٍ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيادٍ قالَ: قالَ أَميرُالمُؤمِنينَ عليه السلام في كَلامٍ طَويلٍ: «اللّهُمَّ إِنَّكَ لا تُخلِي الأَرْضَ مِنْ قائِمٍ بِحُجَّةٍ إِمّا ظاهِرٌ أَوْ خافٍ مَغْمُورٌ لِئَلاّ تَبْطُلَ حُجَجُكَ وَ بَيِّناتُكَ».

وَ لِهٰذَا الحَديثِ طُرُقٌ كَثيرَةٌ.

۳ ـ حَدَّثَنا أَبُوسَعيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحاقَ المُذَكِّرُ بِنَيسابُورَ قالَ: حَدَّثَنا أَبُو يَحْيَى زَكَرِيّا بْنُ يَحْيَى بْنِ الحارِثِ البَزّازُ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ مُسْلِمٍ الدِّمَشْقِيُّ قالَ: حَدَّثَنا إِبْراهيمُ بْنُ يَحْيَى الأَسْلَمِيُّ المَدَنِيُّ، عَنْ عِمارَةِ بْنِ جُوَيْنٍ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عامِرِ بْنِ واثِلَةَ قالَ: شَهِدْنَا الصَّلاةَ عَلَىٰ أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ اجْتَمَعْنا إِلَىٰ عُمَرَ بْنِ الخَطّابِ فَبايَعْناهُ وَ أَقَمْنا أَيّاماً نَخْتَلِفُ إِلَى المَسْجِدِ إِلَيْهِ حَتّىٰ سَمَّوْهُ أَميرَالمُؤمِنينَ، فَبَيْنا نَحْنُ عِنْدَهُ جُلُوسٌ يَوماً إِذْ جاءَهُ يَهُودِيٌّ مِنْ يَهُودِ المَدينَةِ وَهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ مِنْ وُلْدِ هارُونَ أَخِي مُوسىٰ عليهما السلام

به حجّت خالی نمی گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجّتها و بیّنات الهی باطل نشود.

و محمّد بن موسی بن متوکّل ـ رحمه الله ـ به سند خود از کمیل بن زیاد روایت کند که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن کلامی طولانی فرمود: بارالها! تو زمین را از قیام کنندهٔ به حجّت خالی نمی گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجّتها و بیّنات الهی باطل نشود. و برای این حدیث طُرُق کثیره ای وجود دارد.

۳ ـ ابوالطّفیل عامر بن واثله گوید: ما شاهد نماز خواندن بر جنازهٔ ابوبکر بودیم سپس نزد عمر بن خطّاب گرد آمدیم و با او بیعت کردیم و ایّامی چند نزد او به مسجد آمد و شد می کردیم تا آنکه او را امیرالمؤمنین نامیدند یک روز که نزد وی نشسته بودیم یکی از یهودیان مدینه که به عقیدهٔ آنها از نسل هارون برادر

حَتّىٰ وَقَفَ عَلىٰ عُمَرَ فَقالَ لَهُ: يا أَميرَ الْمُؤْمِنينَ أَيُّكُمْ أَعْلَمُ بِعِلْمِ نَبِيِّكُمْ وَ بِكِتابِ رَبِّكُمْ حَتّىٰ أَسْأَلَهُ عَمّا أُريدُ؟ قالَ: فَأَشارَ عُمَرُ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام فَقالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَكَذٰلِكَ أَنْتَ يا عَلِيُّ؟ فَقالَ: نَعَمْ سَلْ عَمّا تُريدُ. قالَ: إِنّي أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلاثٍ وَ عَنْ ثَلاثٍ وَ عَنْ واحِدَةٍ، فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: لِمَ لا تَقُولُ: إِنّي أَسْأَلُكَ عَنْ سَبْعٍ؟ قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلاثٍ فَإِنْ أَصَبْتَ فيهِنَّ سَأَلْتُكَ عَنِ الثَّلاثِ الْأُخْرىٰ فَإِنْ أَصَبْتَ فيهِنَّ سَأَلْتُكَ عَنِ الْواحِدَةِ، وَ إِنْ أَخْطَأْتَ فِي الثَّلاثِ الْأُولىٰ لَمْ أَسْأَلْكَ عَنْ شَيْءٍ. فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: وَ ما يُدْريكَ إِذا سَأَلْتَني فَأَجَبْتُكَ أَخْطَأْتُ أَمْ أَصَبْتُ؟ قالَ: فَضَرَبَ يَدَهُ إِلىٰ كُمِّهِ فَأَخْرَجَ كِتاباً عَتيقاً فَقالَ: هٰذا وَرِثْتُهُ عَنْ آبائي وَ أَجْدادي إِمْلاءُ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ وَ خَطُّ هارُونَ وَ فيهِ الْخِصالُ الَّتي أُريدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْها. فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: عَلىٰ أَنَّ لي عَلَيْكَ إِنْ أَجَبْتُكَ فيهِنَّ بِالصَّوابِ أَنْ تُسْلِمَ. فَقالَ الْيَهُودِيُّ: وَ اللّٰهِ لَئِنْ أَجَبْتَني فيهِنَّ بِالصَّوابِ لَأُسْلِمَنَّ السّاعَةَ

موسی بود آمد و مقابل عمر ایستاد و گفت: ای امیرالمؤمنین! کدام یک از شما به علوم پیامبرتان و کتاب پروردگارتان داناترید تا سؤالات خود را از او بپرسم؟ راوی گوید: عمر به عليّ بن أبي طالب عليه السلام اشاره کرد، یهودی گفت: ای عليّ! تو چنین هستی؟ فرمود: آری، هر چه می خواهی بپرس. گفت: من سه سؤال و سه سؤال و یک سؤال دارم، عليّ عليه السلام فرمود: چرا نمی گویی که هفت سؤال دارم؟ یهودی گفت: من ابتدا از سه چیز پرسش می کنم اگر پاسخ صحیح دادی از سه چیز دیگر پرسش می‌کنم و اگر آنها را نیز پاسخ صحیح دادی از آن یکی می پرسم، و اگر در آن سه پرسش اوّل خطا کردی دیگر پرسشی ندارم. عليّ عليه السلام فرمود: تو از کجا می‌دانی که پاسخ درست است یا خطا؟ راوی گوید: یهوديّ دست به گریبان خود برد و کتاب عتیق را از آن بیرون آورد و گفت: این کتاب را از آباء واجداد خود به ارث برده‌ام، املای موسی بن عِمران و خطّ هارون است و خصالی که می خواهم از آن پرسش کنم در آن ثبت است. عليّ عليه السلام فرمود: به شرط آنکه حقّ من بر تو آن باشد که اگر پاسخ سؤالهای تو را درست بگویم مسلمان شوی یهوديّ گفت: به خدا سوگند که اگر پاسخ سؤالهای مرا دادی السّاعه به دست تو مسلمان خواهم شد. عليّ عليه السلام فرمود: بپرس! گفت: اوّلین سنگی که بر

عَلىٰ يَدَيْكَ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: سَلْ، قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ؟ وَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ؟ وَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: يا يَهُودِيُّ أَمَّا أَوَّلُ حَجَرٍ وُضِعَ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعَمُونَ أَنَّها صَخْرَةُ بَيْتِ المَقْدِسِ، وَ كَذَبُوا وَلٰكِنَّهُ الحَجَرُ الأَسْوَدُ نَزَلَ بِهِ آدَمُ عليه السلام مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَوَضَعَهُ فِي رُكْنِ الْبَيْتِ وَ النَّاسُ يَتَمَسَّحُونَ بِهِ وَ يُقَبِّلُونَهُ وَ يُجَدِّدُونَ العَهْدَ وَ المِيثَاقَ فِيما بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، قَالَ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: وَ أَمَّا أَوَّلُ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعَمُونَ أَنَّها الزَّيْتُونَةُ وَ كَذَبُوا وَلٰكِنَّهَا النَّخْلَةُ مِنَ العَجْوَةِ، نَزَلَ بِها آدَمُ عليه السلام مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ بِالفَحْلِ فَأَصْلُ النَّخْلَةِ كُلِّهُ مِنَ العَجْوَةِ، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: وَ أَمَّا أَوَّلُ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعُمُونَ أَنَّها العَيْنُ الَّتِي نَبَعَتْ تَحْتَ

زمین نهاده شد و اوّلین درختی که بر سطح زمین روئید و اوّلین چشمه‌ای که از زمین جوشید چه بود؟

عليّ عليه السلام فرمود: ای یهودیّ! امّا اوّلین سنگی که بر زمین نهاده شد، یهودیان می‌پندارند که آن صَخرهٔ بیت‌المَقدِس است و دروغ می‌گویند، بلکه آن حجرالأسود است که آدم عليه السلام آن را به همراه خود از بهشت فرود آورده است، و آن را در رکن بیت‌الله قرار داد و مردم آن را مسح کرده و می‌بوسند و به وسیلهٔ آن میان خود و خدا تجدید عهد و پیمان می‌نمایند، یهودی گفت: خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. عليّ عليه السلام فرمود: امّا اوّلین درختی که بر سطح زمین روئید، یهودیان می‌پندارند که آن درخت زیتون است و دروغ می‌گویند بلکه آن درختِ خرمای عجوه است که آدم عليه السلام آن را و زوج آن را، همراه خود از بهشت آورد. و اصل همهٔ درختهای خرما عَجْوه است. یهودیّ گفت خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علی عليه السلام فرمود: امّا اوّلین چشمه‌ای که از زمین جوشید، یهودیان می‌پندارند که آن چشمه‌ای است که از زیر صخرهٔ بیت‌المَقْدِس جوشیده

صَخْرَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ كَذَبُوا وَلٰكِنَّها عَيْنُ الْحَياةِ الَّتِي نَسِيَ عِنْدَها صاحِبُ مُوسَىٰ السَّمَكَةَ المالِحَةَ (۱) فَلَمّا أَصابَها ماءُ الْعَيْنِ عاشَتْ وَ سَرَبَتْ، فَأَتْبَعَها مُوسَىٰ عليه السلام وَصاحِبُهُ فَلَقِيا الخِضْرَ. قالَ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللهِ لَقَدْ صَدَقْتَ. قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: سَلْ [عَنِ الثَّلاثِ الأُخْرىٰ] قالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ هٰذِهِ الأُمَّةِ كَمْ لَها بَعْدَ نَبِيِّها مِنْ إِمامِ عَدْلٍ؟ وَ أَخْبِرْنِي عَنْ مَنْزِلِ مُحَمَّدٍ أَيْنَ هُوَ مِنَ الْجَنَّةِ؟ وَ مَنْ يَسْكُنُ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ؟ قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: يا يَهُودِيُّ يَكُونُ لِهٰذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّها اثْنا عَشَرَ إِماماً عَدْلاً، لا يَضُرُّهُمْ خِلافُ مَنْ خالَفَ عَلَيْهِمْ. قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللهِ لَقَدْ صَدَقْتَ. قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: وَ مَنْزِلُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله مِنَ الْجَنَّةِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ وَ هِيَ وَسَطُ الْجِنانِ وَ أَقْرَبُها مِنْ عَرْشِ الرَّحْمٰنِ جَلَّ جَلالُهُ، قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ، أَشْهَدُ بِاللهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: وَ الَّذِينَ يَسْكُنُونَ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ هٰؤُلاءِ [الأَئِمَّةُ] الاثْنا عَشَرَ (۲)، قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللهِ لَقَدْ صَدَقْتَ،

است و دروغ می‌گویند، بلکه آن چشمهٔ حیات است که رفیق موسی نزد آن، ماهی آغشته به نمک را فراموش کرد و چون آب چشمه به آن ماهی رسید زنده شد و به راه افتاد و موسی و رفیقش به دنبال او رفتند و خضر را ملاقات کردند. یهودیّ گفت: خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علیّ علیه السلام فرمود: از سه سؤال دیگر پرسش کن. گفت: برای این امّت چند امامِ عادل پس از پیامبرشان وجود دارد؟ منزل محمّد در کجای بهشت است؟ و چه کسی با او در منزلش سکونت دارد؟ علیّ علیه السلام فرمود: ای یهودیّ! برای این امّت دوازده امام عادل پس از پیامبرش وجود دارد و مخالفتِ مخالفین ضرری به آنان نمی‌رساند یهودی گفت: خدا را گواه می‌گیرم که درست گفتی. علیّ علیه السلام فرمود: و منزلِ محمّد صلى الله عليه وآله در بهشت در جنّت عدن است و آن در وسط بهشت و نزدیکترین مکان به عرش رحمان است. یهودیّ گفت: خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علیّ علیه السلام فرمود: و کسانی که با او در منزلش سکونت دارند ائمّهٔ اثنا عشر هستند. یهودیّ گفت: خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علی علیه السلام فرمود: آن یک سؤال را هم

---

۱ - راجع تفسیر قوله تعالی: «انی نسیت الحوت». الکهف / ۶۳.

۲ - في بعض النسخ «هؤلاء الاثناعشر اماماً».

قالَ لَهُ عَلِيٌّ: سَلْ [عَنِ الواحِدَةِ]، قالَ: أَخْبِرْني عَنْ وَصيِّ مُحَمَّدٍ في أَهْلِهِ كَمْ يَعيشُ بَعْدَهُ؛ وَ هَلْ يَمُوتُ مَوتاً أَوْ يُقْتَلُ قَتْلاً. قالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه‌السلام: يا يَهُوديُّ يَعيشُ بَعْدَهُ ثَلاثينَ سَنَةً وَ تُخْضَبُ مِنْهُ هٰذِهِ مِنْ هذا ـ وَ أَشارَ إِلىٰ لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ ـ قالَ: فَوَثَبَ إِلَيْهِ الْيَهُوديُّ فَقالَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، وَ أَنَّكَ وَصيُّ رَسُولِ اللهِ».

۴ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ما جيلَوَيْه ـ رضي‌الله‌عنه ـ قالَ: حَدَّثَني عَمّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبي القاسِمِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ الْبَرْقيِّ، عَنِ القاسِمِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ جَدِّهِ الحَسَنِ بْنِ راشِدٍ، عَنْ أَبي بَصيرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الباقِرِ، عَنْ أَبيهِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ، عَنْ أَبيهِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبيهِ أَميرِالمُؤْمِنينَ عليهم‌السلام أَنَّهُ قالَ: إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَخْفىٰ أَرْبَعَةً في أَرْبَعَةٍ، أَخْفىٰ رِضاهُ في طاعَتِهِ فَلا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ طاعَتِهِ، فَرُبَّما وافَقَ رِضاهُ وَ أَنْتَ لا تَعْلَمُ، وَ أَخْفىٰ سَخَطَهُ في مَعْصيَتِهِ فَلا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيئاً مِنْ مَعْصيَتِهِ فَرُبَّما وافَقَ سَخَطَهُ وَ أَنْتَ لا تَعْلَمُ، وَ أَخْفىٰ إِجابَتَهُ في دُعائِهِ فَلا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ دُعائِهِ فَرُبَّما وافَقَ إِجابَتَهُ وَ أَنْتَ لا تَعْلَمُ، وَ أَخْفىٰ وَلِيَّهُ في عِبادِهِ فَلا تَسْتَصْغِرَنَّ عَبْداً مِنْ

بپرس، گفت: وصيّ محمّد چند سال پس از پیامبر در میان اهلش زندگی می کند و آیا می میرد و یا آنکه کشته می شود؟ عليّ علیه‌السلام فرمود: ای یهودی! او پس از پیامبر سی سال زندگی می کندو این از آن او رنگین شود ـ و اشاره به محاسن و سر مبارک خود فرمودند ـ راوی گوید: در این هنگام آن یهودی از جا پرید و گفت: شهادت می دهم که هیچ معبودی جز الله نیست و شهادت می دهم که محمّد رسول اوست و تو وصیّ رسول خدایی.

٤ ـ امام باقر علیه‌السلام از پدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین روایت کند که فرمود: خدای تعالی چهار چیز را در چهار چیز مخفی ساخته است، رضای خود را در طاعتش نهان ساخته است و مبادا چیزی از طاعتش را کوچک شمارید که بسا آن طاعت موافق رضای او باشد و تو ندانی،و خشم خود را در معصیتش نهان ساخته است، و مبادا چیزی از معصیتش را کوچک شمارید که بسا آن معصیت موافق با خشم او باشد و تو ندانی، و اجابت خود را در دعایش نهان ساخته است و مبادا چیزی از دعایش راکوچک شمارید

عِبادِهِ[1] فَرُبَّما يَكُونُ وَلِيَّهُ وَ أَنْتَ لا تَعْلَمُ.

۵ - حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُما - قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى العَطّارُ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَميعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبي عَبْدِاللهِ البَرْقِيِّ؛ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ؛ وَ إِبْراهيمَ بْنِ هاشِمٍ جَميعاً، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنْ أَيْمَنَ بْنِ مُحْرِزٍ الحَضْرَمِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَماعَةَ الكِنْدِيِّ، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ أَبي يَحْيَى المَدْيَنِيِّ، عَنْ أَبي - عَبْدِاللهِ عليه السلام «قالَ: لَمّا بايَعَ النّاسُ عُمَرَ بَعْدَ مَوْتِ أَبي بَكْرٍ أَتاهُ رَجُلٌ مِنْ شَبابِ اليَهُودِ وَ هُوَ فِي المَسْجِدِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، وَ النّاسُ حَوْلَهُ، فَقالَ: يا أَميرَالمُؤْمِنينَ دُلَّني عَلىٰ أَعْلَمِكُمْ بِاللهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِكِتابِهِ وَ بِسُنَّتِهِ، فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ عَلِيٍّ عليه السلام فَقالَ: هٰذا، فَتَحَوَّلَ الرَّجُلُ إِلىٰ عَلِيٍّ فَسَأَلَهُ: أَنْتَ كَذٰلِكَ؟ فَقالَ: نَعَمْ، فَقالَ: إِنّي أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلاثٍ وَ ثَلاثٍ وَ واحِدَةٍ، فَقالَ لَهُ أَميرُالمُؤْمِنينَ عليه السلام: أَفَلا قُلْتَ عَنْ سَبْعٍ؟ فَقالَ اليَهُودِيُّ: لا إِنَّما أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلاثٍ فَإِنْ أَصَبْتَ فيهِنَّ سَأَلْتُكَ عَنْ ثَلاثٍ بَعْدَهُنَّ، وَ إِنْ لَمْ تُصِبْ لَمْ أَسْأَلْكَ. فَقالَ أَميرُالمُؤْمِنينَ

که بسا آن دعا موافق با اجابت او باشد و تو ندانی، و ولیّ خود را در میان عبادش نهان ساخته است و مبادا که بنده‌ای از بندگانش را کوچک شمارید که بسا آن بنده، ولیّ او باشد و تو ندانی.

۵ - إبراهیم مَدْیَنی از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: بعد از مرگ ابوبکر چون مردم با عمر بیعت کردند مردی از جوانان یهود در مسجد به نزد او آمد و بر وی سلام کرد و مردم هم در اطراف او بودند، آنگاه گفت: ای امیرالمؤمنین! دانشمندترین شما به خدا و رسول و کتاب و سنّتش کیست؟ مرا به او راهنمایی کنید. عمر با دست به علیّ علیه السلام اشاره کرد و گفت: این مرد، یهودی روی به جانب علیّ کرد و پرسید: آیا تو چنین هستی؟ فرمود: آری، گفت: من از سه چیز و سه چیز و یک چیز از شما پرسش می‌کنم، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پس چرا نگفتی از هفت چیز پرسش می‌کنم؟ یهودیّ گفت: نه، من از سه چیز پرسش می‌کنم، اگر پاسخ آنها را درست گفتی از سه مسئلهٔ بعدی پرسش می‌کنم و اگر پاسخ

---

۱ - في بعض النسخ «من عبيدالله فربما - الخ».

صَلَواتُ اللهِ عَلیه: أَخْبِرْني إِنْ أَجَبْتُكَ بِالصَّوابِ وَ الحَقِّ تَعْرِفُ ذٰلِكَ؟ ـ وَ كانَ الفَتىٰ مِنْ عُلَماءِ اليَهُودِ وَ أَحْبارِها يَرَونَ أَنَّهُ مِنْ وُلْدِ هارُونَ بْنِ عِمْرانَ أَخي مُوسىٰ علیهما السلام ـ فَقالَ: نَعَمْ. فَقالَ لَهُ أَميرُالمُؤْمِنينَ علیه السلام: بِاللهِ الَّذي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ لَئِنْ أَجَبْتُكَ بِالحَقِّ وَ الصَّوابِ لَتُسْلِمَنَّ وَ لَتَدَعَنَّ اليَهُودِيَّةَ؟ فَحَلَفَ اليَهُودِيُّ وَ قالَ: ما جِئْتُكَ إِلّا مُرْتاداً أُريدُ الإِسْلامَ. فَقالَ: يا هارُونِيُّ سَلْ عَمّا بَدالَكَ تُخْبَرْ. قالَ: أَخْبِرْني عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ؟ وَ عَنْ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ؟ وَ عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ؟ فَقالَ [لَهُ] أَميرُالمُؤْمِنينَ علیه السلام: أَمّا سُؤالُكَ عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ فَإِنَّ اليَهُودَ يَزْعَمُونَ أَنَّها الزَّيْتُونَةُ وَ كَذَبُوا، إِنَّما هِيَ النَّخْلَةُ مِنَ العَجْوَةِ هَبَطَ بِها آدَمُ علیه السلام مَعَهُ مِنَ الجَنَّةِ فَغَرَسَها، وَ أَصْلُ النَّخْلِ كُلِّهُ مِنْها. وَ أَمّا قَوْلُكَ: أَوَّلُ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ فَإِنَّ اليَهُودَ يَزْعَمُونَ أَنَّها العَيْنُ الَّتي بِبَيْتِ المَقْدِسِ تَحْتَ الحَجَرِ؛ وَ كَذَبُوا هِيَ عَيْنُ الحَيَوانِ الَّتِي انْتَهىٰ مُوسىٰ وَ فَتاهُ إِلَيْها فَغَسَلَ فيهَا السَّمَكَةَ المالِحَةَ

درست نگفتی دیگر نمی پرسم. امیرالمؤمنین صَلَوات الله علیه فرمود: بگو تا بدانم اگر پاسخ تو را راست و درست بگویم آیا می فهمی که درست است؟ ـ آن جوان از علما و احبار یهود بود و می پنداشتند که او از فرزندان هارون بن عمران برادر موسی علیه السلام است ـ گفت: آری. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدایی که هیچ معبودی جز او نیست سوگند می دهم، اگر پاسخ تو را راست و درست بگویم آیا مسلمان می شوی و یهودیّت را فرو می گذاری؟ یهودیّ سوگند یاد کرد و گفت: من طالبم و اسلام را می جویم. فرمود: هر چه می خواهی بپرس تا آگاه شوی. گفت: اوّلین درختی که بر سطح زمین روئید و اوّلین چشمه ای که از زمین جوشید و اوّلین سنگی که بر روی زمین نهاده شد چه بود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: امّا سؤال تو از اوّلین درختی که بر سطح زمین روئید، یهودیان می پندارند که آن زَیتون است و دروغ می گویند و جز این نیست که آن درخت خرمای عجوه است که آدم علیه السلام به همراه خود از بهشت فرود آورد و در زمین کاشت و اصل همهٔ نخلها از آن است، امّا آن سخن تو که اوّلین چشمه‌ای که از زمین جوشید، یهودیان می پندارند که آن چشمه ای است که از زیر صخرهٔ بیت المَقْدِس جوشیده

فَحُيِّيَتْ وَ لَيْسَ مِنْ مَيِّتٍ يُصيبُهُ ذٰلِكَ الماءُ إلّا حُيِّي، وَ كانَ الخِضْرُ عَلىٰ مُقَدَّمَةِ ذي‌القَرنَيْنِ يَطْلُبُ عَيْنَ الحَياةِ فَوَجَدَها الخِضْرُ عليه‌السلام وَ شَرِبَ مِنْها وَ لَمْ يَجِدْها ذُوالقَرنَيْنِ. وَ أمّا قَوْلُكَ: أوَّلُ حَجَرٍ وُضِعَ عَلىٰ وَجْهِ الأرْضِ فَإنَّ اليَهودَ يَزْعَمونَ أنَّهُ الحَجَرُ الَّذي في بَيْتِ المَقْدِسِ وَ كَذَبوا إنَّما هُوَ الحَجَرُ الأسْوَدُ هَبَطَ بِهِ آدَمُ عليه‌السلام مَعَهُ مِنَ الجَنَّةِ فَوَضَعَهُ فِي الرُّكْنِ، وَ النّاسُ يَسْتَلِمونَهُ وَ كانَ أشَدَّ بَياضاً مِنَ الثَّلْجِ، فَاسْوَدَّ مِنْ خَطايا بَني آدَمَ.

قالَ: فَأخْبِرْني كَمْ لِهٰذِهِ الأُمَّةِ مِنْ إمامِ هُدىً، هادينَ مَهْدِيّينَ، لا يَضُرُّهُمْ خِذْلانُ مَنْ خَذَلَهُمْ، وَ أخْبِرْني أيْنَ مَنْزِلُ مُحَمَّدٍ مِنَ الجَنَّةِ، وَ مَنْ مَعَهُ مِنْ اُمَّتِهِ فِي الجَنَّةِ؟ قالَ: أمّا قَوْلُكَ: كَمْ لِهٰذِهِ الأُمَّةِ مِنْ إمامِ هُدىً، هادينَ مَهْدِيّينَ؛ لا يَضُرُّهُمْ خِذْلانُ مَنْ خَذَلَهُمْ فَإنَّ لِهٰذِهِ الأُمَّةِ اثْني عَشَرَ إماماً هادينَ مَهْدِيّينَ، لا يَضُرُّهُمْ خِذْلانُ مَنْ خَذَلَهُمْ.

وَ أمّا قَوْلُكَ: أيْنَ مَنْزِلُ مُحَمَّدٍ فِي الجَنَّةِ فَفي أشْرَفِها وَ أفْضَلِها جَنَّةِ عَدْنٍ. وَ أمّا قَوْلُكَ:

و دروغ می‌گویند، آن چشمهٔ زندگانی است که موسی و آن جوانی که همراه او بود به آن رسیدند و ماهی آغشته به نمک را در آن شست و زنده شد و هیچ مرده‌ای نیست که آن آب بدو رسد مگر آنکه زنده شود و خضر پیشگام ذوالقرنین در جستجوی چشمهٔ حیات بود و آن را یافت و از آن نوشید و ذوالقَرنَین آن را نیافت. امّا سخن تو که اوّلین سنگی که بر روی زمین نهاده شد، یهودیان می پندارند که آن صخرهٔ بیت المَقدِس است، امّا دروغ می گویند جز این نیست که آن حجرالأسود است آدم عليه‌السلام آن را از بهشت آورد و آن را در رُکن بیت قرار داد و مردم آن را استلام می کنند، و از برف سفیدتر بود و در اثر گناهان بني آدم سیاه گردید.

گفت: این امّت را چند امام هدیٰ است که هادی و مهدی اند و خذلانِ فروگذاران به امامت آنان ضرر نرساند؟ و جایگاه محمّد در کجای بهشت است؟ و از اُمّتش چه کسانی با او در بهشتند؟ فرمود: امّا اینکه گفتی این امّت را چند امام هدیٰ است که هادی و مهدیّ‌اند و خذلانِ فروگذاران به امامت آنان ضرر نرساند، این اُمّت را دوازده امام است که همگی آنها هادی و مهدیّ هستند و خذلانِ فروگذاران به آنها ضرری نرساند.

امّا اینکه گفتی: جایگاه محمّد در کجای بهشت است، جایگاه او در شریفترین

مَنْ مَعَ مُحَمَّدٍ مِنْ اُمَّتِهِ في الجَنَّةِ فَهٰؤُلاءِ الاثْنا عَشَرَ أَئِمَّةُ الهُدىٰ. قالَ الفَتىٰ: صَدَقْتَ فَوَ اللهِ الَّذي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عِنْدي بِإِمْلاءِ مُوسىٰ وَ خَطُّ هارُونَ بِيَدِهِ، قالَ: فَأَخْبِرْني كَمْ يَعيشُ وَصيُّ مُحَمَّدٍ [مِنْ] بَعْده، وَ هَلْ يَمُوتُ مَوتاً أَوْ يُقْتَلُ قَتْلاً؟ فَقالَ لَهُ عَليٌّ عليه السلام: وَيْحَكَ يا يَهُوديُّ أَنَا وَصيُّ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أعيشُ بَعْدَهُ ثَلاثينَ سَنَةً لا أَزيدَ يَوماً وَ لا أَنْقَصَ يَوماً ثُمَّ يُبْعَثُ أَشْقاها أَشْقىٰ مِنْ عاقِرِ ناقَةِ ثَمُودَ فَيَضْرِبُني ضَرْبَةً هٰهُنا في مَفْرَقي فَتُخْضَبُ مِنْهُ لِحْيَتي، ثُمَّ بَكىٰ عليه السلام بُكاءً شَديداً. قالَ: فَصَرَخَ الفَتىٰ وَ قَطَعَ كُسْتيجَهُ، وَ قالَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ [وَ أَنَّكَ وَصيُّ رَسُولِ اللهِ]».

قالَ أَبُوجَعْفَرٍ العَبْديُّ ـ يَرْفَعُهُ ـ قالَ: هٰذا الرَّجُلُ اليَهُوديُّ أَقَرَّلَهُ مَنْ بِالمَدينَةِ أَنَّهُ أَعْلَمُهُمْ وَ أَنَّ أَباهُ كانَ كَذٰلِكَ فيهِمْ.

۶ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَليٍّ ماجيلَوَيْهِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَبي القاسِمِ، عَنْ

و بهترين جاى بهشت يعنى جنّت عدن است؛ و اينكه گفتى: از امّتش چه كسانى با او در بهشتند، آنان ائمّهٔ دوازده‌گانه بر هدايت هستند. آن جوان گفت: راست گفتى به خداى لا إِلٰهَ إِلّا هو كه آنچه گفتى نزد من به صورت مكتوب با املاى موسى و خطّ هارون موجود است. و پرسيد: وصىّ محمّد پس از او چند سال زنده خواهد ماند و آيا فوت مى‌كند و يا به قتل خواهد رسيد؟ علىّ عليه السلام فرمود: واى بر تو اى يهودى! من وصىّ محمّد صلى الله عليه و آله هستم و پس از او سى سال زندگى خواهم كرد نه يک روز كم و نه يک روز افزون، سپس بدبخت‌ترين اين امّت برانگيخته مى‌شود، كسى كه از پى كُشندهٔ ناقهٔ ثمود بدبخت‌تر است و يک ضربتى بر اين فرق سرم مى‌زند كه محاسنم از آن رنگين مى‌شود، سپس آن حضرت گريهٔ شديدى كرد. راوى گويد آن جوان نيز فريادى كشيد و آن كمربندى را كه به نشانهٔ يهوديّت بر ميان مى‌بست پاره كرد و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ وَ أَنَّكَ وَصيُّ رَسُولِ اللهِ.

أبوجعفر عبدى در حديث مرفوع خود گويد: مردم مدينه همه اعتراف داشتند كه اين يهودى دانشمندترين آنهاست و پدرش نيز دانشمندترين مردم مدينه بود.

۶ ـ ابوالطُّفيل گويد: در روزى كه ابوبكر مُرد، شاهد جنازهٔ او بودم و زمانى

أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبيهِ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ القاسِمِ، عَنْ حَيَّانَ السَّرَّاجِ، عَنْ داوُدَ بْنِ سُلَيْمانَ الغَسّانِيِّ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ «قالَ: شَهِدْتُ جِنازَةَ أَبي بَكْرٍ يَومَ ماتَ وَ شَهِدْتُ عُمَرَ حينَ بُويِعَ - وَ عَلِيٌّ عليه السلام جالِسٌ ناحِيَةً - إِذْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ غُلامٌ يَهُودِيٌّ عَلَيْهِ ثِيابٌ حِسانٌ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ هارُونَ حَتّىٰ قامَ عَلىٰ رَأْسِ عُمَرَ، فَقالَ: يا أَميرَ المُؤْمِنينَ أَنْتَ أَعْلَمُ هٰذِهِ الأُمَّةِ بِكِتابِهِمْ وَ أَمْرِ نَبِيِّهِمْ؟ قالَ: فَطَأْطَأَ عُمَرُ رَأْسَهُ، فَقالَ: إِيّاكَ أَعْني، وَ أَعادَ عَلَيْهِ القَوْلَ، فَقالَ لَهُ عُمَرُ: ما شَأْنُكَ؟ فَقالَ: إِنّي جِئْتُكَ مُرْتاداً لِنَفْسي، شاكّاً في ديني، فَقالَ: دُونَكَ هٰذا الشّابَّ، قالَ: وَ مَنْ هٰذا الشّابُّ؟ قالَ: هٰذا عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، وَ هُوَ أَبُوالحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللهِ، وَ هٰذا زَوْجُ فاطِمَةَ ابْنَةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله. فَأَقْبَلَ اليَهُودِيُّ عَلىٰ عَلِيٍّ عليه السلام فَقالَ: أَكَذٰلِكَ أَنْتَ؟

قالَ: نَعَمْ، فَقالَ اليَهُودِيُّ: إِنّي أُريدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلاثٍ وَ ثَلاثٍ وَ واحِدَةٍ، قالَ: فَتَبَسَّمَ عَلِيٌّ عليه السلام، ثُمَّ قالَ: يا هارُونِيُّ ما مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ: سَبْعاً، قالَ: أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلاثٍ فَإِنْ عَلِمْتَهُنَّ سَأَلْتُكَ عَمّا بَعْدَهُنَّ، وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْهُنَّ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ لَكَ عِلْمٌ، فَقالَ

را که با عُمَر بیعت کردند ناظر بودم - و عليّ عليه السلام در گوشه ای نشسته بود - که به ناگاه جوانی یهودی که لباسی نیکو در بر داشت و از فرزندان هارون بود پیش آمد و بالای سر عمر ایستاد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا تو دانشمندترین این امّت به کتاب و امور پیامبرشان هستی؟ راوی گوید: عمر سرش را تکان داد، یهودی گفت: با تو هستم و کلامش را تکرار کرد، عمر گفت: چه کار داری؟ گفت: در جستجوی چیزی برای خود هستم و در دین خود شکّ دارم. عمر گفت: برو و این جوان را دریاب! پرسید: این جوان کیست؟ گفت: عليّ بن أبي طالب پسر عموي رسول خدا و پدر حسن و حسین فرزندان رسول خدا و شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله. یهودی به جانب عليّ عليه السلام رو کرد و گفت: آیا شما چنین هستید؟ فرمود: آري، یهودي گفت: می خواهم از شما از سه و سه و یک مسئله پرسش کنم، علی عليه السلام تبسّمی فرمود و گفت: ای هارونی! چرا نگفتی از هفت مسئله؟ گفت من از سه مسئله می پرسم اگر آنها را می دانستی از مسائل بعدی خواهم پرسید و اگر آنها را نمی دانستی می فهمم که تو را دانشی نیست، عليّ عليه السلام

عَلِيٌّ عليه‌السلام : فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِالإِلٰه الَّذي تَعْبُدُهُ إِنْ أَنَا أَجَبْتُكَ في كُلِّ ما تُرِيدُ لَتَدَعَنَّ دينَكَ وَ لَتَدْخُلَنَّ في ديني ؟ فَقالَ : ما جِئْتُ إِلّا لِذٰلِكَ ، قالَ : فَسَلْ ، قالَ : فَأَخْبِرْني عَنْ أَوَّلِ قَطْرَةِ دَمٍ قَطَرَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ أَيُّ قَطْرَةٍ هِيَ ، وَ أَوَّلِ عَيْنٍ فاضَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ أَيُّ عَيْنٍ هِيَ ، وَ أَوَّلِ شَيْءٍ اهْتَزَّ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ ؟ فَأَجابَهُ أَميرُالمُؤْمِنينَ عليه‌السلام فَقالَ : أَخْبِرْني عَنِ الثَّلاثِ الأُخْرىٰ ، أَخْبِرْني عَنْ مُحَمَّدٍ كَمْ بَعْدَهُ مِنْ إِمامِ عَدْلٍ ؟ وَ في أَيِّ جَنَّةٍ يَكُونُ ؟ وَ مَنِ السّاكِنُ مَعَهُ في جَنَّتِهِ ؟ فَقالَ : يا هارُونِيُّ إِنَّ لِمُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله مِنَ الخُلَفاءِ اثْنا عَشَرَ إِماماً عَدْلاً لا يَضُرُّهُمْ خِذْلانُ مَنْ خَذَلَهُمْ وَ لا يَسْتَوْحِشُونَ بِخِلافِ مَنْ خالَفَهُمْ ، وَ إِنَّهُمْ أَرْسَبُ فِي الدّينِ مِنَ الجِبالِ الرَّواسِي في الأَرْضِ ، وَ مَسْكَنُ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله في جَنَّةِ عَدْنٍ مَعَهُ أُولٰئِكَ الاثْنا عَشَرَ الأَئِمَّةُ العَدْلَ ، فَقالَ : صَدَقْتَ وَ اللهِ الَّذي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ إِنِّي لَأَجِدُها في كِتابِ أَبي هارُونَ كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَ أَمْلاهُ عَمّي مُوسىٰ عليه‌السلام ، قالَ : فَأَخْبِرْني عَنِ الواحِدَةِ ، فَأَخْبِرْني عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ كَمْ يَعِيشُ مِنْ بَعْدِهِ ، وَ هَلْ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ ؟ قالَ : يا

فرمود: تو را به آن خدایی که می پرستی سوگند می دهم اگر پاسخ همهٔ سؤالات تو را دادم آیا دینت را فرو می گذاری و به دین من در می آیی ؟ گفت: من برای همین آمده‌ام، عليّ عليه‌السلام فرمود: سؤال کن، گفت: اوّلین قطرهٔ خونی که بر زمین ریخت و اوّلین چشمه‌ای که از زمین جوشید و اوّلین چیزی که بر سطح زمین جنبش کرد چه بود ؟ اميرالمؤمنين عليه‌السلام سؤالات او را پاسخ فرمود، سپس یهودی گفت: مرا از پاسخ سه سؤال دیگر آگاه کنید؟ پس از محمّد چند امام عادل خواهد بود؟ و جایگاه او در کدام جنّت است؟ و در آن جنّت چه کسانی با او ساکن هستند؟ فرمود: ای هارونی! خلفای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله دوازده امام عادل هستند و خِذلانِ فروگذاران به امامت آنان ضرر نرساند. از مخالفتِ مخالفان نیز وحشتی ندارند و آنان در دین از کوههای استوار محکمترند، و مسکن محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله در جنّت عدن است و با او دوازده امام عادل ساکن هستند؟ یهودی گفت: راست گفتی، به خدای لا إِلٰهَ إِلّا هُو که من آنها را در کتاب پدرم هارون دیده‌ام، کتابی که هارون آن را با دست خود و به املای عمویم موسی نوشته است، بعد از آن گفت: پاسخ آن یک سؤال را نیز بفرمائید، وصیّ محمّد پس از او

هارُونيُّ يَعيشُ بَعْدَهُ ثَلاثينَ سَنَةً لا يَزيدُ يوماً وَ لا يَنْقُصُ يوماً، ثُمَّ يُضْرَبُ ضَرْبَةً هٰهُنا - يَعْني قَرْنَهُ - فَتَخْضَبُ هٰذِهِ مِنْ هٰذا، قالَ: فَصاحَ الهارُونيُّ وَ قَطَعَ كُسْتيجَهُ وَ هوَ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنَّكَ وَصيُّهُ يَنْبَغي أَنْ تَفُوقَ وَ لا تُفاقَ، وَ أَنْ تُعْظَمَ وَ لا تُسْتَضْعَفَ، قالَ: ثُمَّ مَضىٰ بِهِ عليه السلام إِلىٰ مَنْزِلِهِ فَعَلَّمَهُ مَعالِمَ الدِّينِ».

۷ - حَدَّثَنا أَبي - رضي الله عنه - قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَريُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبي هاشِمٍ، عَنِ ابْنِ أَبي يَحيَى المَدْيَنيِّ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: جاءَ يَهُوديٌّ إِلىٰ عُمَرَ يَسأَلُهُ عَنْ مَسائِلَ، فَأَرْشَدَهُ إِلىٰ عَليِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليه السلام لِيَسْأَلَهُ فَقالَ عَليٌّ عليه السلام: سَلْ، فَقالَ: أَخْبِرْني كَمْ يَكُونُ بَعْدَ نَبِيِّكُمْ مِنْ إِمامِ عَدْلٍ؟ وَ في أَيِّ جَنَّةٍ هُوَ؟ وَ مَنْ يَسْكُنُ مَعَهُ في جَنَّتِهِ؟ فَقالَ لَهُ عَليٌّ عليه السلام: يا هارُونيُّ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله بَعْدَهُ اثْنا عَشَرَ إِماماً عَدْلاً، لا يَضُرُّهُمْ خِذْلانُ مَنْ خَذَلَهُمْ وَ لا يَسْتَوحِشُونَ بِخِلافِ مَنْ خالَفَهُمْ، أُثْبِتُ في

چند سال زندگی خواهد کرد و او می میرد و یا آنکه به قتل می رسد؟ فرمود: ای هارونی! او پس از پیامبر سی سال زندگانی خواهد کرد نه یک روز کم و نه یک روز افزون، سپس ضربه‌ای به اینجا زده شود - یعنی بالای پیشانی او - و این از این رنگین خواهد شد. راوی گوید: هارونی فریادی کشید و کمربندی را که به نشانهٔ یهودیت بر میان می بست پاره کرد و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّكَ وَصيُّهُ، و سزاوار است که برتر باشی و کسی بر تو برتر نباشد و بزرگ باشی و تو را ضعیف نشمرند. راوی گوید: سپس عليّ عليه السلام او را به منزل خود بُرد و معالم دین را بدو آموخت.

۷ - إبراهیم مَدْیَنی از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: یک فرد یهودی به نزد عمر آمد و مسائلی از او پرسش کرد، عمر او را به عليّ بن أبی‌طالب راهنمایی کرد تا از او پرسش کند، عليّ عليه السلام فرمود: بپرس، گفت: پس از پیامبرتان چند امام عادل وجود دارد؟ و او در کدام جنّت است؟ و چه کسانی با او در آن جنّت ساکن هستند؟ عليّ عليه السلام فرمود: ای هارونی! پس از محمّد صلى الله عليه و آله دوازده امام عادل خواهد بود که خذلانِ فروگذاران به امامت آنها ضرری

دِينِ اللهِ مِنَ الجِبالِ الرَّواسِي، وَ مَنْزِلُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله في جَنَّةِ عَدْنٍ، وَ الَّذِينَ يَسْكُنُونَ مَعَهُ هٰؤُلاءِ الاثْنا عَشَرَ، فَأَسْلَمَ الرَّجُلُ وَ قالَ: أَنْتَ أَوْلىٰ بِهٰذا المَجْلِسِ مِنْ هٰذا، أَنْتَ الَّذِي تَفُوقُ وَ لا تُفاقُ، وَ تَعْلُوا وَ لا تُعْلىٰ».

۸ ـ حَدَّثَنا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الخَطّابِ، عَنِ الحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ الثَّقَفِيِّ، عَنْ صالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قالَ: «لَمّا هَلَكَ أَبُوبَكْرٍ وَ اسْتَخْلَفَ عُمَرَ رَجَعَ عُمَرُ إِلَى المَسْجِدِ فَقَعَدَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقالَ لَهُ: يا أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ إِنِّي رَجُلٌ مِنَ اليَهُودِ وَ أَنَا عَلاَّمَتُهُمْ، وَ قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسائِلَ إِنْ أَجَبْتَنِي عَنْها أَسْلَمْتُ، قالَ: وَ ما هِيَ؟ فَقالَ ثَلاثٌ وَ ثَلاثٌ وَ واحِدَةٌ، فَإِنْ شِئْتَ سَأَلْتُكَ، وَ إِنْ كانَ فِي قَوْمِكَ أَحَدٌ أَعْلَمُ مِنْكَ فَأَرْشِدْنِي إِلَيْهِ، فَقالَ: عَلَيْكَ بِذٰلِكَ الشّابِّ (يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طالِبٍ علیه السلام) فَأَتىٰ عَلِيّاً علیه السلام فَقالَ لَهُ: لِمَ قُلْتَ: ثَلاثٌ وَ ثَلاثٌ وَ واحِدَةٌ وَ أَلاّ قُلْتَ: سَبْعاً؟ قالَ: إِنْ لَمْ تُجِبْنِي فِي الثَّلاثِ اكْتَفَيْتُ،

نرساند و از مخالفت مخالفان نیز در هَراس نباشند و در دین خداوند از کوههای استوار محکم ترند و منزل محمّد در جنّت عَدْن است و کسانی که با او در آن بهشت ساکن هستند آن دوازده امامند. آن شخص مسلمان شد و گفت: تو به این مَسند سزاوارتر از این هستی، تو تفوّق می یابی و کسی فوق تو نیست و تو برتری می یابی و کسی برتر از تو نیست.

۸ ـ صالح بن عُقْبَه از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: وقتی که ابوبکر هلاک شد و عمر را جانشین خود کرد و او در مسجد نشست، مردی بر او وارد شد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من مردی یهودی و علاّمهٔ آنها هستم و می خواهم از مسائلی از تو پرسش کنم که اگر پاسخ آنها را بگویی مسلمان خواهم شد، گفت: آن چه مسائلی است؟ گفت: سه پرسش و سه پرسش و یک پرسش است، اگر می خواهی از تو بپرسم و اگر در میان قوم تو کسی هست که اعلم از تو باشد مرا بدو راهنمایی کن، گفت: بر تو باد که به سراغ آن جوان بروی (یعني عليّ بن ـ أبي طالب علیه السلام) پس به نزد عليّ علیه السلام آمد آن حضرت فرمود: چرا می گویی: سه و سه و یک و نمی گویی هفت؟ گفت: اگر پاسخ مرا در آن سه سؤال اوّل نگویی به

قالَ: فَإِنْ أَجَبْتُكَ تُسْلِمُ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: سَلْ، فَقالَ: أَسْأَلُكَ عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ، وَ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ وَ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلى وَجْهِ الأَرْضِ، فَقالَ عليه السلام: يا يَهُودِيُّ أَنْتُمْ تَقُولُونَ: [إِنَّ] أَوَّلَ حَجَرٍ وُضِعَ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ الحَجَرُ الَّذي في بَيْتِ المَقْدِسِ وَ كَذَبْتُمْ، بَلْ هُوَ الحَجَرُ الَّذي نَزَلَ بِهِ آدَمُ عليه السلام مِنَ الجَنَّةِ. قالَ: صَدَقْتَ، وَ اللهِ إِنَّهُ لَبِخَطِّ هارُونَ وَ إِمْلاءِ مُوسىٰ عليهما السلام، قالَ: وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَوَّلَ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلى وَجْهِ الأَرْضِ العَيْنُ الَّتي نَبَعَتْ بِبَيْتِ المَقْدِسِ وَكَذَبْتُمْ هِيَ عَيْنُ الحَياةِ الَّتي غَسَلَ فيها يُوشَعُ بْنُ نُونٍ السَّمَكَةَ وَهِيَ الَّتي شَرِبَ مِنْها الخِضْرُ، وَ لَيْسَ يَشْرَبُ مِنْها أَحَدٌ إِلّا حَيِيَ، قالَ: صَدَقْتَ وَ اللهِ إِنَّهُ لَبِخَطِّ هارُونَ وَ إِمْلاءِ مُوسىٰ عليهما السلام قالَ: وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَوَّلَ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ الزَّيْتُونَةُ وَكَذَبْتُمْ وَهِيَ العَجْوَةُ نَزَلَ بِها آدَمُ عليه السلام مِنَ الجَنَّةِ، قالَ: صَدَقْتَ وَ اللهِ إِنَّهُ لَبِخَطِّ هارُونَ وَ إِمْلاءِ مُوسىٰ عليهما السلام. قالَ: فَالثَّلاثُ الأُخْرىٰ؟ قالَ: كَمْ لِهٰذِهِ الأُمَّةِ مِنْ إِمامِ هُدىً، لا يَضُرُّهُمْ مَنْ خالَفَهُمْ؟ قالَ:

همان اکتفا می‌کنم، فرمود: آیا اگر پاسخت را گفتم مسلمان می شوی؟ گفت: آری، فرمود: بپرس، گفت: اوّلین سنگی که بر روی زمین نهاده شد و اوّلین چشمه ای که از زمین جوشید و اوّلین درختی که از زمین روئید چه بود؟ فرمود: ای یهودی! شما معتقد هستید که اوّلین سنگی که بر روی زمین نهاده شده صخره ای است که در بیت المَقدِس است و دروغ می گوئید، بلکه آن سنگی است که آدم عليه السلام از بهشت آورد، گفت: راست گفتی، به خدا سوگند که آن به خطّ هارون و املای موسی نزد من است، بعد از آن فرمود: و شما می گوئید که اوّلین چشمه ای که از زمین جوشید چشمه ای است که در بیت المَقدِس جوشید و دروغ می گوئید، بلکه آن چشمهٔ حیات است که یوشع بن نون آن ماهی را در آن شست و همان است که خضر جرعه ای از آن را نوشید و هرکس از آن بنوشد حیات یابد، گفت: راست گفتی، به خدا آن به خطّ هارون و املای موسی نزد من است، فرمود: و شما می گوئید: اوّلین درختی که از زمین روئید درخت زیتون است امّا دروغ می گوئید بلکه آن عَجْوه است که آن را آدم از بهشت آورد، گفت: راست گفتی، به خدا آن به خطّ هارون و املای موسی نزد من است، فرمود: آن سه دیگر

اثْنا عَشَرَ إماماً، قالَ: صَدَقتَ وَ اللهِ إنَّهُ لَبِخَطِّ هارُونَ وَ إمْلاءِ مُوسىٰ علیهما السلام، قالَ: وَ أينَ يَسْكُنُ نَبِيُّكُمْ مِنَ الجَنَّةِ؟ قالَ: في أَعْلاها دَرَجَةً وَ أَشْرَفِها مَكاناً في جَنّاتِ عَدْنٍ، قالَ: صَدَقتَ وَ اللهِ إنَّهُ لَبِخَطِّ هارُونَ وَ إمْلاءِ مُوسىٰ علیهما السلام، قالَ: فَمَنْ يَنْزِلُ مَعَهُ في مَنْزِلِهِ؟ قالَ: اثْنا عَشَرَ إماماً، قالَ: صَدَقْتَ وَ اللهِ إنَّهُ لَبِخَطِّ هارُونَ وَ إمْلاءِ مُوسىٰ علیهما السلام، قالَ: السّابِعَة؟ قالَ: فَأَسْأَلُكَ كَمْ يَعيشُ وَصِيُّهُ بَعْدَهُ؟ قالَ: ثَلاثينَ سَنَةً، قالَ: ثُمَّ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ؟ قالَ: يُقْتَلُ فَيُضْرَبُ عَلىٰ قَرْنِهِ فَتُخْضَبُ لِحْيَتُهُ، قالَ: صَدَقْتَ وَ اللهِ إنَّهُ لَبِخَطِّ هارُونَ وَ إمْلاءِ مُوسىٰ علیهما السلام [فَأَسْلَمَ اليَهُودِيُّ].

۹ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ إدْريسَ قالَ: حَدَّثَنا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مالِكٍ الفَزارِيُّ الكُوفِيُّ قالَ: حَدَّثَني إسْحاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيُّ، عَنْ أَبي ـ هاشِمٍ، عَنْ فُراتِ بْنِ أَحْنَفَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَريفٍ، عَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ، عَنْ أَميرِ المُؤمِنينَ علیه السلام أَنَّهُ ذَكَرَ القائِمَ علیه السلام فَقالَ: «أَما لَيَغيبَنَّ حَتّىٰ يَقُولَ الجاهِلُ: ما لِلّٰهِ في آلِ ـ

چیست؟ گفت برای این امّت چند امام هادی وجود دارد که مخالفت مخالفان به امامت آنها ضرر نرساند؟ فرمود: دوازده امام، گفت راست گفتی به خدا آن به خطّ هارون و املای موسی نزد من است، آنگاه گفت: پیامبر شما در کجای بهشت مسکن دارد؟ فرمود در عالیترین و بهترین مکان بهشت که جنّت عدن است. گفت: راست گفتی، بخدا آن به خطّ هارون و املای موسی نزد من است، گفت: چه کسانی با او در آن منزل هستند؟ فرمود: دوازده امام، گفت: راست گفتی، به خدا آن به خطّ هارون و املای موسی نزد من است، فرمود: سؤال هفتم چیست؟ گفت: وصیّ پیامبر چند سال پس از او زندگانی خواهد کرد؟ فرمود: سی سال، گفت: آنگاه فوت می‌کند و یا آنکه کشته می‌شود؟ فرمود: کشته می‌شود، بر بالای پیشانی او ضربتی می‌زنند و محاسنش رنگین می‌شود، گفت: راست گفتی، بخدا سوگند آن به خطّ هارون و املای موسی علیه السلام نزد من است، آنگاه اسلام آورد.

۹ ـ اصبغ بن نُباته گوید امیرالمؤمنین علیه السلام از قائم علیه السلام یاد کرد و فرمود: او غایب خواهد شد تا به غایتی که نادان گوید: خداوند را در آل محمّد حاجتی

مُحَمَّدٍ حاجَةٌ».

۱۰ - حَدَّثَنا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُما - قالا: حَدَّثَنا سَعدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الخَطّابِ؛ وَ الهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيِّ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ أَبِي إِسْحاقَ الهَمْدانِيِّ قالَ: حَدَّثَنِي الثِّقَةُ مِنْ أَصْحابِنا أَنَّهُ سَمِعَ أَميرَالمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «اللّٰهُمَّ إِنَّكَ لا تُخَلِّي الأَرْضَ مِن حُجَّةٍ لَكَ عَلىٰ خَلْقِكَ ظاهِرٍ أَوْخاف مَغْمُورٍ لِئَلاَّ تَبْطُلَ حُجَجُكَ وَ بَيِّناتُكَ».

۱۱ - حَدَّثَنا أَبِي - رحمه الله - قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنا هارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ سَعْدانَ [۱]، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ، عَنْ آبائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عليهم السلام أَنَّهُ قالَ فِي خُطْبَةٍ لَهُ عَلىٰ مِنْبَرِ الكُوفَةِ: «اللّٰهُمَّ إِنَّهُ لابُدَّ لِأَرْضِكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلىٰ خَلْقِكَ، يَهْدِيهِمْ إِلىٰ دينِكَ وَ يُعَلِّمُهُمْ عِلْمَكَ، لِئَلاّ تَبْطُلَ حُجَّتُكَ، وَ لا يَضِلُّ أَتْباعُ أَوْلِيائِكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بِهِ، إِمّا ظاهِرٍ لَيْسَ بِالمُطاعِ أَوْمُكْتَتِمٍ مُتَرَقِّبٍ، إِنْ غابَ عَنِ النّاسِ شَخْصُهُ فِي حالِ هِدايَتِهِمْ، فَإِنَّ عِلْمَهُ وَ آدابَهُ فِي قُلُوبِ المُؤْمِنِينَ مُثْبَتَةٌ، فَهُمْ بِها عامِلُونَ».

نیست.

۱۰ - ابواسحاق هَمْدانی گوید یکی از اصحابِ مُوثّق ما از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده است که می‌فرمود: بارالٰها! تو زمین را از حجّت بر خلقِ خود خالی نمی‌گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجّتها و بیّناتت باطل نشود.

۱۱ - مَسعَدَة بن صَدَقه گوید امام صادق از پدران بزرگوارشان روایت کرده است که علیّ علیه السلام به منبر کوفه خطبه خواند و فرمود: بارالٰها! ناگزیر بایستی در زمین حجّتی برای خلایق باشد تا ایشان را به دین تو هدایت کرده و علم تو را به آنها بیاموزد تا حجّت تو باطل نشود و پیروان اولیای تو پس از هدایت گمراه نشوند، او یا آشکار است ولی مطاع نیست و یا آنکه مستور است و منتظر ظهور، اگر شخص او در حالی که آنان را هدایت می‌کند غایب باشد امّا علم و آداب او در قلوب مؤمنین ثبت است و بدان عمل می‌کنند.

---

۱ - یعنی عبدالرحمن.

١٢ ـ حَدَّثَنا الحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إدْرِيسَ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا أَبي، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مالِكٍ الفَزارِيِّ، عَنْ عَبّادِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ حَمّادٍ، عَنْ أَبِي الجارُودِ، عَنْ يَزِيدَ بنِ طُعْمَةَ قالَ: «سَمِعْتُ أَميرَالمُؤمِنينَ عليه السلام يَقُولُ: «كَأَنّي بِكُمْ تَجُولُونَ جَوَلانَ النَّعَمِ، تَطْلُبُونَ المَرْعىٰ فَلا تَجِدُونَهُ».

١٣ ـ حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ ابْنُ أَبِي عَبْدِاللهِ الكُوفِيُّ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالحَمِيدِ؛ وَ عَبْدِالصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ حَنانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الحَزَوَّرِ، عَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَميرَالمُؤمِنينَ عليه السلام يَقُولُ: «صاحِبُ هٰذَا الأَمْرِ الشَّرِيدُ الطَّرِيدُ الفَرِيدُ الوَحِيدُ».

١۴ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبانِيُّ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الكُوفِيُّ قالَ: حَدَّثَنا سَهْلُ بْنُ زِيادٍ الآدَمِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُالعَظِيمِ بْنُ عَبْدِاللهِ الحَسَنِيُّ ـ رضي الله عنه ـ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عليهم السلام، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبائِهِ، عَنْ أَميرِالمُؤمِنينَ عليهم السلام قالَ: «لِلْقائِمِ مِنّا غَيْبَةٌ أَمَدُها طَوِيلٌ، كَأَنّي بِالشِّيعَةِ يَجُولُونَ جَوَلانَ النَّعَمِ فِي غَيْبَتِهِ، يَطْلُبُونَ المَرْعىٰ فَلا يَجِدُونَهُ، أَلا فَمَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلىٰ دِينِهِ وَ لَمْ يَقْسُ قَلْبُهُ لِطُولِ أَمَدِ غَيْبَةِ إمامِهِ فَهُوَ مَعِي في

---

١٢ ـ يزيد بن طُعْمه گويد از اميرالمؤمنين عليه السلام شنيدم كه مى فرمود: گويا شما را مى بينم كه مانند چهارپايان جولان مى دهيد و در جستجوى چراگاه هستيد امّا آن را نمى يابيد.

١٣ ـ اصبغ بن نُباته گويد: از اميرالمؤمنين عليه السلام شنيدم كه مى فرمود: صاحب اين امر شريد (آواره) و طريد (رانده) و فريد (تك) و وحيد (تنها) است.

١۴ ـ عبدالعظيم حَسَنىّ از امام جواد از آباء بزرگوارشان از اميرالمؤمنين عليه السلام چنين روايت كند: براى قائم ما غيبتى است كه مدّتش طولانى است، گويا شيعه را در دوران غيبت او مى بينم كه جولان مى دهد مانند جولان چهارپايان، چراگاه را مى جويند امّا آن را نمى يابند. بدانيد هر كه در آن دوران در دينش استوار باشد و قلبش به واسطۀ طول غيبت امامش سخت نشود او در روز قيامت

دَرَجَتِي يَومَ القِيامَةِ، ثُمَّ قالَ عليه السلام : إِنَّ القائِمَ مِنّا إِذا قامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ في عُنُقِهِ بَيْعَةٌ، فَلِذٰلِكَ تَخْفىٰ وِلادَتُهُ وَ يَغيبُ شَخْصُهُ».

حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسىٰ - رضي الله عنه - قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الكُوفِيُّ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُوسَى الرُّويانِيِّ، عَنْ عَبْدِالعَظيمِ بْنِ عَبْدِاللهِ الحَسَنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - الرِّضا، عَنْ أَبيهِ، عَنْ آبائِهِ، عَنْ أَميرِالمُؤْمِنينَ عليهم السلام بِهٰذا الحَديثِ مِثْلِه سَواءً .

۱۵ - حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللهِ الوَرّاقُ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ - هاشِمٍ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ [عَنْ هِشامٍ]، عَنْ فُراتِ بْنِ أَحْنَفَ، عَنِ الأَصْبَغِ ابْنِ نُباتَةَ قالَ: ذُكِرَ عِنْدَ أَميرِالمُؤْمِنينَ عليه السلام القائِمُ عليه السلام فَقالَ: «أَما لَيَغيبَنَّ حَتّىٰ يَقُولَ الجاهِلُ: ما لِلّٰهِ في آلِ مُحَمَّدٍ حاجَةٌ».

۱۶ - حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ زِيادِ بْنِ جَعْفَرٍ الهَمَدانِيُّ - رضي الله عنه - قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ بْنِ - هاشِمٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ خالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضا، عَنْ أَبيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبيهِ عَلِيِّ ابْنِ الحُسَيْنِ، عَنْ أَبيهِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبيهِ أَميرِالمُؤْمِنينَ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليهم السلام : إِنَّهُ قالَ: «التّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يا حُسَيْنُ هُوَ القائِمُ بِالحَقِّ، المُظْهِرُ لِلدّينِ، وَ الباسِطُ لِلْعَدْلِ، قالَ الحُسَيْنُ: فَقُلْتُ لَهُ: يا أَميرَالمُؤْمِنينَ وَ إِنَّ ذٰلِكَ لَكائِنٌ؟ فَقالَ عليه السلام : إِي وَ الَّذي بَعَثَ

هم درجهٔ من است. سپس فرمود: هنگامی که قائم ما قیام کند بیعت احدی بر گردن او نیست و به این دلیل است که ولادتش پنهان است و شخص او غایب می‌شود.

عليّ بن احمد بن موسى نيز همين حديث را براى ما روايت كرده است.

۱۵ - اصبغ بن نباته گوید: نزد امیرالمؤمنین عليه السلام ذکر قائم عليه السلام شد فرمود: او غیبت می‌کند تا به غایتی که نادان گوید: برای خداوند در آل محمّد حاجتی نیست.

۱۶ - حسین بن خالد گوید امام رضا از پدران بزرگوارشان از علی عليه السلام روایت کند که فرمود: ای حسین! نهمین از فرزندان تو همان قائم به حقّ است کسی که آشکار کنندهٔ دین و بسط دهندهٔ عدل است، حسین عليه السلام گوید: گفتم یا

مُحَمَّداً صلّى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ وَ اصْطَفَاهُ عَلىٰ جَمِيعِ البَرِيَّةِ وَلٰكِنْ بَعْدَ غَيْبَةٍ وَ حَيْرَةٍ ، فَلا يَثْبُتُ فِيها عَلىٰ دِينِهِ إِلَّا المُخْلِصُونَ المُبَاشِرُونَ لِرَوحِ اليَقِينِ ، الَّذينَ أَخَذَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ميثاقَهُمْ بِوِلايَتِنا وَكَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإيمانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» .

۱۷ ـ حَدَّثَنا أَبي ـ رضي الله عنه ـ قالَ : حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ ، عَنْ أَبيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ ، عَنْ زِيادٍ المَكْفُوفِ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبي عُقْبَةَ الشَّاعِرِ قالَ : سَمِعْتُ أَميرَالمُؤمِنينَ عَلِيَّ بْنَ ـ أَبي طالِبٍ عليه السلام يَقُولُ : كَأَنّي بِكُمْ تَجُولُونَ جَوَلانَ الإِبِلِ تَبْتَغُونَ المَرْعىٰ فَلاٰ تَجِدُونَهُ يا مَعْشَرَ الشِّيعَةِ» .

۱۸ ـ حَدَّثَنا أَبي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا : حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ ، عَن مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الخَطّابِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ ، عَنْ أَبي الجارُودِ زِيادِ بْنِ ـ المُنْذِرِ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبي عُقْبَةَ الشّاعِرِ قالَ : سَمِعْتُ أَميرَالمُؤمِنينَ عليه السلام يَقُولُ : «كَأَنّي بِكُمْ تَجُولُونَ جَوَلاٰنَ الإِبِلِ تَبْتَغُونَ المَرْعىٰ فَلا تَجِدُونَهُ يا مَعْشَرَ الشِّيعَةِ» .

۱۹ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَحيىَ العَطّارُ ، عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيادٍ الآدَمِيِّ ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ قالا : حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ العَبّاسِ بْنِ الحَرِيشِ الرّازِيُّ ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثّاني ، عَنْ آبائِهِ عليهم السلام أَنَّ أَميرَالمُؤمِنينَ صَلَواتُ

امیرالمؤمنین! آیا آن واقع خواهد شد؟ فرمود: سوگند به خدایی که محمّد را به نبوّت مبعوث کرد و او را بر جمیع خلایق برگزید آن واقع خواهد گردید ولیکن پس از غیبت و حیرتی که جز مخلصین کسی در آن استوار نمی ماند، کسانی که مباشر روح الیقین هستند و خداوند پیمان ولایت ما را از آنها گرفته و ایمان را در قلوبشان نگاشته و آنان را به واسطۀ روحی از جانب خود مؤیّد داشته است.

۱۷ ـ عبدالله بن أبی عُقبۀ شاعر گوید: از امیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب عليه السلام شنیدم که می فرمود: ای گروه شیعه گویا شما را می بینم که مانند شتران جولان می دهید و در جستجوی چراگاهید امّا آن را نمی یابید.

۱۸ـ حدیث فوق به سند دیگر نیز برای ما روایت شده است.

۱۹ ـ حسن بن عبّاس بن حَریش گوید: امام جواد از پدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین عليهم السلام روایت کند که به ابن عبّاس فرمود: شب قَدْر در هر سالی

اللهِ عَلَيْهِ قالَ لابنِ عبّاسٍ: «إنَّ لَيْلَةَ القَدْرِ في كُلِّ سَنَةٍ وَ إنَّهُ يُنْزَلُ في تِلْكَ اللَّيْلَةِ أمْرُ السَّنَةِ، وَ لِذٰلِكَ الأمْرِ وُلاةٌ بعدَ رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله، فَقالَ ابنُ عبّاسٍ: مَنْ هُمْ؟ قالَ: أنَا وَ أحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ».

باب ۲۷

(ما رُوِيَ عَن سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمِينَ فاطِمَةَ [الزَّهْراءِ] بِنْتِ رَسُولِ اللهِ)
(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِما مِنْ حَدِيثِ الصَّحِيفَةِ وَ ما فيها مِنْ أسْماءِ الأئِمَّةِ)
(وَ أسْماءِ أُمَّهاتِهِمْ وَ أنَّ الثّاني عَشَرَ مِنْهُمُ الْقائِمُ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ)

۱ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إبْراهيمَ بْنِ إسْحاقَ الطّالَقانيُّ - رضي الله عنه - قالَ: حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ إسْماعيلَ قالَ: حَدَّثَنا أبُو عَمْرٍو سَعيدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرٍ القَطّانُ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّلَميُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمٰنِ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ سَعيدِ بْنِ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَنا العَبّاسُ بْنُ أبي عَمْرٍو، عَنْ صَدَقَةَ بْنِ أبي مُوسىٰ، عَنْ أبي نَضْرَةَ قالَ: «لَمّا احْتَضَرَ أبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الباقِرُ عليهما السلام عِنْدَ الوَفاةِ دَعا بِابْنِهِ الصّادِقِ عليه السلام فَعَهِدَ إلَيْهِ عَهْداً، فَقالَ لَهُ أخُوهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ: لَوِ امْتَثَلْتَ فِيَّ تِمْثالَ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ عليهما السلام لَرَجَوْتُ أنْ لا تَكُونَ أتَيْتَ مُنْكَراً، فَقالَ: يا أبَاالحَسَنِ إنَّ الأماناتِ لَيْسَتْ بِالتِّمْثالِ، وَ

هست و در آن شب امر آن سال نازل می شود و برای آن امر والیانی پس از رسول خدا صلّى الله عليه وآله وجود دارد، ابن عبّاس گوید: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: من و یازده تن از صُلب من که ائمّهٔ محدّثون هستند.

باب ۲۷
روایات فاطمهٔ زهرا عليها السلام از حدیث صحیفه
در اسامی ائمّه و اینکه دوازدهمین آنها قائم عليه السلام است

۱ - ابونضره گوید: وقتی امام باقر عليه السلام محتضر شد فرزندش امام صادق عليه السلام را خواند و بدو وصیّتی کرد، آنگاه برادرش زید بن عليّ بن الحسین به او گفت: اگر تمثال حسن و حسین را دربارهٔ خودت و من تصویر می کردی امیدوار بودم که

لا العُهُودَ بِالرُّسُومِ، وَإِنَّما هِيَ أُمُورٌ سابِقَةٌ عَنْ حُجَجِ اللهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ، ثُمَّ دَعا بِجابِرِ بْنِ ـ عَبْدِاللهِ فَقالَ لَهُ: يا جابِرُ حَدِّثْنا بِما عايَنْتَ فِي الصَّحِيفَةِ؟ فَقالَ لَهُ جابِرُ: نَعَمْ يا أَباجَعْفَرٍ؛ دَخَلْتُ عَلىٰ مَولاتِي فاطِمَةَ عليها السلام لِأُهَنِّئَها بِمَوْلُودِ الحُسَيْنِ عليه السلام فَإِذا هِيَ بِصَحِيفَةٍ بِيَدِها مِنْ دُرَّةٍ بَيْضاءَ، فَقُلْتُ: يا سَيِّدَةَ النِّسْوانِ ما هٰذِهِ الصَّحِيفَةُ الَّتِي أَراها مَعَكِ؟ قالَتْ: فِيها أَسْماءُ الأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِي، فَقُلْتُ لَها: ناوِلِينِي لِأَنْظُرَ فِيها، قالَتْ: يا جابِرُ لَولا النَّهْيُ لَكُنْتُ أَفْعَلُ لٰكِنَّهُ نُهِيَ أَنْ يَمَسَّها إِلّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ، أَوْ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيٍّ، وَلٰكِنَّهُ مَأْذُونٌ لَكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلىٰ باطِنِها مِنْ ظاهِرِها.

قالَ جابِرٌ: فَقَرَأْتُ فَإِذا فِيها: «أَبُوالقاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ المُصْطَفىٰ، أُمُّـهُ آمِنَةُ بِنْتُ وَهْبٍ. أَبُوالحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ المُرْتَضىٰ، أُمُّـهُ فاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هاشِمِ بْنِ عَبْدِ ـ

منکری را مرتکب نشوی، امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن! امانات به تمثال نیست و عهد و پیمانها به تصویر و تمثیل نیست، بلکه آنها اموری هستند که بر حجّتهای الهی سبقت دارد، سپس جابر بن عبدالله را خواند و به او فرمود: ای جابر! آنچه را که در آن صحیفه دیدی برای ما بازگو، جابر گفت: ای اباجعفر! به روی چشم، بر مولای خود فاطمهٔ زهرا علیها السلام وارد شدم تا ولادت حسین علیه السلام را تهنیت گویم که بناگاه صحیفه ای در دست آن حضرت دیدم که از درّهٔ بیضا بود، گفتم: ای سرور زنان! این صحیفه ای که در دست شما می بینم چیست؟ فرمود: اسامی ائمّهٔ از فرزندان من در آن است، گفتم: آن را به من بدهید تا در آن بنگرم، فرمود: ای جابر! اگر مَنهی نبود چنین می کردم، ولی نهی شده است که جز پیامبر و یا وصیّ پیامبر و یا اهل بیت پیامبر به آن دست بزند، ولی به تو اجازه داده می شود که از رویش آن را بنگری و بدانی.

جابر گوید: ان را خواندم و در آن نوشته بود: ابوالقاسم محمّد بن عبدالله المصطفی، مادرش آمنه بنت وهب؛

ابوالحسن علیّ بن أبی طالب المرتضی، مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن ـ

---

۱ - صحّت این حدیث محلّ تأمّل است و احیاناً تصرّف شده است و همچنین حدیث اوّل باب بعد. زیرا جابربن عبدالله انصاری در سال ۷۸ فوت کرده و حضرت باقر علیه السلام در سنهٔ ۱۱۴.

مَناف. أَبومُحَمَّدٍ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ البَرُّ. أَبوعَبْدِاللهِ الحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ التَّقِيُّ، أُمُّهما فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله . أَبومُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ الحُسَينِ العَدْلُ، أُمُّـه شَهْرَبانُويه بِنْتُ يَزْدَجِرْدَ بْنِ شاهَنشاه. أَبو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الباقِرُ، أُمُّـهُ أُمُّ عَبْدِاللهِ بِنْتُ الحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ. أَبو عَبْدِاللهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصّادِقُ، أُمُّـهُ أُمُّ فَرْوَةَ بِنْتُ القاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي بَكْرٍ. أَبوإبْراهيمَ موسَى بْنُ جَعْفَرٍ الثِّقَةُ، أُمُّـهُ جارِيَةٌ اسْمُها حُمَيْدَةُ. أَبوالحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ موسَى الرِّضا، أُمُّـهُ جارِيَةٌ اسْمُها نَجْمَةُ. أَبوجَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الزَّكِيُّ، أُمُّـهُ جارِيَةٌ اسْمُها خَيْزَرانُ. أَبوالحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَمينُ، أُمُّـهُ جارِيَةٌ اسْمُها سُوسَنُ. أَبومُحَمَّدٍ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّفيقُ، أُمُّـهُ جارِيَةٌ اسْمُها سَمانَةُ وَ تُكَنّىٰ بِأُمِّ الحَسَنِ. أَبُوالقاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ، هُوَ حُجَّةُ اللهِ تَعالىٰ عَلىٰ خَلْقِه، القائِمُ، أُمُّـهُ جارِيَةٌ اسْمُها نَرْجِسُ، صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِم

عبدمناف؛

ابومحمّد حسن بن عليّ البرّ و ابوعبدالله حسين بن عليّ التّقى و مادر هر دو فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه و آله ؛

أبومحمّد عليّ بن حسين عدل و مادرش شهربانو دختر يزدگرد بن شاهنشاه؛

أبوجعفر محمّد بن عليّ الباقر، مادرش امّ عبدالله بنت حسن بن عليّ بن أبي طالب؛

ابوعبدالله جعفربن محمّدٍ الصّادق، مادرش امّ فَرْوَه بنت قاسم بن محمّدبن أبي بكر.

أبوابراهيم موسى بن جعفر الثّقه مادرش جاريه‌اى به نام حميدة.

أبوالحسن عليّ بن موسى الرّضا مادرش جاريه‌اى به نام نجمه.

أبوجعفر محمّد بن عليّ الزّكى مادرش جاريه‌اى به نام خيزران.

أبوالحسن عليّ بن محمّد الامين مادرش جاريه‌اى به نام سوسن.

أبومحمّد حسن بن عليّ الرّفيق مادرش جاريه‌اى به نام سمانه و كنيه‌اش امّ الحسن.

أبوالقاسم محمّد بن حسن القائم و او حجّت خدا بر خلقش مى باشد مادرش جاريه‌اى بنام نرگس، صَلَوات الله عليهم اجمعين.

أَجْمَعِين» .

قالَ مُصَنِّفُ هذا الكِتابِ ـ رحمه الله ـ: جاءَ هذا الحديثُ هٰكَذا بِتَسْمِيَةِ القائِمِ عليه السلام ، وَ الَّذي أَذْهَبُ إِلَيْهِ ما رُوِيَ في النَّهْيِ مِنْ تَسْمِيَتِهِ، وَ سَيأْتي ذِكْرُ ما رُوِينا في ذٰلِكَ مِنَ الأَخْبارِ في بابٍ أَضَعُهُ في هٰذَا الكِتابِ لِذٰلِكَ إِنْ شاءَ اللهُ [تَعالىٰ ذِكْرُهُ].

﴿ باب ۲۸ ﴾

*** (ذِكرالنَّصِّ عَلَى القائِمِ عليه السلام في اللَّوحِ الَّذي أَهْداهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلىٰ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَ دَفَعَهُ إِلىٰ فاطِمَةَ عليها السلام فَعَرَضَتْهُ عَلىٰ جابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الأَنْصاريِّ حَتّىٰ قَرَأَهُ وَ انْتَسَخَهُ وَ أَخْبَرَ بِهِ أَباجَعْفَرٍ مُحَمَّدَبْنَ عَلِيٍّ الباقِرَ عليهما السلام بَعْدَ ذٰلِكَ) ***

۱ ـ حَدَّثَنا أَبي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا : حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعفَرٍ الحِمْيَرِيُّ جَميعاً ، عَنْ أَبِي الحَسَنِ صالِحِ بْنِ أَبي حَمّادٍ ؛ وَ الحَسنِ بْنِ طَريفٍ جَميعاً ، عَنْ بَكْرِبْنِ صالِحٍ . وَ حَدَّثَنا أَبي ؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ مُوسى بْنِ المُتَوَكِّلِ ؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ ماجيلَوَيْهِ ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِبْراهيمَ ؛ وَ الحَسَنُ بْنُ إِبْراهيمَ بْنِ ناتانَةِ ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ زيادٍ الهَمْدانيُّ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ ـ قالُوا : حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ ، عَنْ أَبيهِ إِبْراهيمَ بْنِ هاشِمٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صالِحٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ سالِمٍ ، عَنْ أَبي بَصيرٍ ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : «قالَ أَبي عليه السلام لِجابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الأَنْصاريِّ : إِنَّ لي إِلَيْكَ حاجَةً فَمَتىٰ يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ

مصنّف این کتاب رحمه الله گوید: این حدیث چنانکه ملاحظه می‌شود نام قائم عليه السلام را آورده است ولی من متمایل به روایاتِ نهیِ از تَسْمِیَه هستم و به زودی روایاتی که در این باب وارد شده در بابی که در این کتاب گشوده‌ام خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

باب ۲۸

نصوصی که بر قائم عليه السلام در لوح فاطمه عليها السلام و یا لوح جابر وارد شده است

۱ ـ ابوبصیر از ابوعبدالله عليه السلام روایت کند که فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری گفت: نیازی به تو دارم، چه وقت بر تو آسان است تا با تو خلوت کنم و

بِكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْها؟ فَقالَ لَهُ جابِرٌ: في أَيِّ الْأَوقاتِ شِئْتَ، فَخَلَىٰ بِهِ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام، قالَ لَهُ: يا جابِرُ أَخْبِرْني عَنِ اللَّوْحِ الَّذي رَأَيْتَهُ في يَدِ أُمِّي فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَ ما أَخْبَرَتْكَ بِهِ أَنَّهُ في ذٰلِكَ اللَّوحِ مَكْتُوباً. فَقالَ جابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللهِ إِنِّي دَخَلْتُ عَلىٰ أُمِّكَ فاطِمَةَ عليها السلام في حَياةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم أُهَنِّئُها بِوِلادَةِ الحُسَيْنِ عليه السلام، فَرَأَيْتُ في يَدِها لَوحاً أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرُّدٍ، وَ رَأَيْتُ فيهِ كِتابَةً بَيْضاءَ شَبِيهَةً بِنُورِ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ لَها: بِأَبي أَنْتِ وَ أُمِّي يا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ ما هذا اللَّوحُ؟ فَقالَتْ: هٰذا اللَّوحُ أَهْداهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلىٰ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله وسلم فيهِ اسْمُ أَبي وَ اسْمُ بَعْلي وَ اسمُ ابْنَيَّ وَ أَسْماءُ الْأَوْصياءِ مِنْ وُلْدي، فَأَعْطانِيهِ أَبي لِيَسُرَّني بِذٰلِكَ.

قالَ جابِرٌ: فَأَعْطَتْنِيهِ أُمُّكَ فاطِمَةُ عليها السلام فَقَرَأْتُهُ وَ انْتَسَخْتُهُ، فَقالَ لَهُ أَبي عليه السلام: فَهَلْ لَكَ يا جابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ فَقالَ: نَعَمْ، فَمَشىٰ مَعَهُ أَبي عليه السلام حَتَّى انْتَهىٰ إِلىٰ مَنْزِلِ جابِرٍ فَأَخْرَجَ إِلىٰ أَبي صَحيفَةً مِنْ رَقٍّ، فَقالَ: يا جابِرُ انْظُرْ أَنْتَ في كِتابِكَ لِأَقْرَأَهُ أَنَا عَلَيْكَ، فَنَظَرَ

آن را از تو درخواست نمایم؟ جابر به او گفت: هر وقت که شما بخواهید، امام باقر عليه السلام با او خلوت کرد و گفت: ای جابر! آن لوحی که در دست مادرم فاطمهٔ زهرا دختر رسول خدا دیدی چه بود؟ و مادرم دربارهٔ آنچه در آن نوشته بود چه فرمود؟ جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که در زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم برای تهنیت ولادت حسین عليه السلام بر مادرتان فاطمه عليها السلام وارد شدم و در دست ایشان لوح سبز رنگی را دیدم که پنداشتم از زمرّد است و در آن نوشته‌ای سپید و نورانی مانند نور آفتاب دیدم و گفتم: ای دختر رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! این لوح چیست؟ فرمود: این لوح را خدای تعالی به رسولش هدیه کرده است و در آن اسم پدر و شوهر و دو فرزندم و اسامی اوصیای از فرزندانم ثبت است، رسول خدا آن را به من عطا فرموده است تا بدان مسرور گردم.

جابر گوید: مادر شما آن را به من عطا فرمود و آن را خواندم و از روی آن استنساخ نمودم. پدرم امام محمّد باقر عليه السلام فرمود: آیا می توانی آن را به من نشان بدهی؟ گفت: آری، و پدرم با او رفت تا به منزل جابر رسیدند و صحیفه‌ای از پوستی نازک نزد پدرم آورد، پدرم فرمود: ای جابر! تو در کتابت بنگر تا من آن

جابِرٌ في نُسْخَتِهِ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِ أَبي ﷺ فَوَ اللهِ ما خالَفَ حَرْفٌ حَرْفاً. قالَ جابِرٌ: فَإِنّي أُشْهِدُ بِاللهِ إِنّي هٰكَذا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوحِ مَكْتُوباً:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ: هٰذا كِتابٌ مِنَ اللهِ العَزيزِ الحَكيمِ لِمُحَمَّدٍ نُورِهِ وَ سَفيرِهِ وَ حِجابِهِ وَ دَليلِهِ. نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ العالَمينَ. عَظِّمْ يا مُحَمَّدُ أَسْمائي، وَ اشْكُرْ نَعْمائي، وَ لا تَجْحَدْ آلائي، إِنّي أَنَا اللهُ لا إِلٰهَ إِلّا أَنَا. قاصِمُ الجَبّارينَ [وَ مُبيرُ المُتَكَبِّرينَ] وَ مُذِلُّ الظّالِمينَ، وَ دَيّانُ يَومِ الدّينِ، إِنّي أَنَا اللهُ لا إِلٰهَ إِلّا أَنَا. فَمَنْ رَجا غَيْرَ فَضْلي، أَوْ خافَ غَيْرَ عَدْلي عَذَّبْتُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ العالَمينَ. فَإِيّايَ فاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ. إِنّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيّاً فَأُكْمِلَتْ أَيّامُهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيّاً، وَ إِنّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الأَنْبِياءِ، وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى (كذا) الأَوْصِياءِ، وَ أَكْرَمْتُكَ بِشِبْلَيْكَ بَعْدَهُ وَ بِسِبْطَيْكَ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ، وَ جَعَلْتُ حَسَناً مَعْدِنَ عِلْمي بَعْدَ انْقِضاءِ مُدَّةِ أَبيهِ، وَ جَعَلْتُ

را برایت بخوانم. جابر در کتابش نگریست و پدرم آن را برایش خواند و به خدا سوگند که حرفی اختلاف نداشت، جابر گفت: به خدا سوگند گواهی می دهم که در لوح چنین مکتوب بود:

بسم الله الرّحمن الرّحیم این کتابی است از جانب خدای عزیز حکیم، برای محمّد نور و سفیر و حجاب و دلیل او، آن را روح الامین از جانب ربّ العالمین فرو فرستاده است. ای محمّد! اسمهای مرا بزرگ شمار و نعمتهای مرا شکرگزار و آلاء مرا انکار مکن، من خدای یکتا هستم که هیچ معبودی جز من نیست، شکنندهٔ جبّاران و نابودکنندهٔ متکبّران و خوارکنندهٔ ستمگران و قاضی روز جزا، من خدای یکتا هستم که هیچ معبودی جز من نیست، هر که به غیر فضل من امیدوار باشد یا از غیر عدل من بترسد او را عذاب سختی کنم که هیچ یک از عالمیان را چنان عذابی نکرده باشم، پس مرا بپرست و بر من توکّل نما، من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم جز آنکه وقتی ایّامش کامل و مدّتش سپری شد برای او وصیّ قرار دادم و من تو را بر انبیاء فضیلت دادم و وصیّ تو را افضل اوصیا ساختم و تو را به دو شِبل و سِبط پس از تو یعنی حسن و حسین گرامی داشتم، حسن را پس از انقضاء ایّام پدرش معدن علمم قرار دادم و حسین را خازن وحی خود ساختم

حُسَيْناً خازِنَ وَحْيِي، وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهادَةِ، وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنِ اسْتُشْهِدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهَداءِ دَرَجَةً. جَعَلْتُ كَلِمَتِيَ التّامَّةَ مَعَهُ. وَ الحُجَّةَ البالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِتْرَتِهِ أُثيبُ وَأُعاقِبُ. أَوَّلُهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ العابِدينَ. وَزَيْنُ أَوْلِيائِي الماضِينَ. وَ ابْنُهُ سَمِيُّ جَدِّهِ المَحْمُودِ، مُحَمَّدٌ الباقِرُ لِعِلْمِي، وَ المَعْدِنُ لِحِكْمَتِي، سَيَهْلِكُ المُرْتابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرّادُّ عَلَيْهِ كَالرّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ القَوْلُ مِنِّي لَأُكْرِمَنَّ مَثْوىٰ جَعْفَرٍ، وَ لَأَسُرَّنَّهُ فِي أَوْلِيائِهِ وَ أَشْياعِهِ وَ أَنْصارِهِ، وَ انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ فَتاهُ مُوسىٰ[1] لِأَنَّ خَيْطَ وَصِيَّتِي لا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي لا تَخْفىٰ، وَ أَنَّ أَوْلِيائِي لا يَشْقُونَ أَبَداً، أَلا وَ مَنْ جَحَدَ واحِداً مِنْهُم فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتابِي فَقَدِ افْتَرىٰ عَلَيَّ، وَ وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الجاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضاءِ مُدَّةِ عَبْدِي مُوسىٰ وَ حَبِيبِي وَ خِيَرَتِي، [أَلا] إِنَّ المُكَذِّبَ بِالثّامِنِ مُكَذِّبٌ بِكُلِّ أَوْلِيائِي. وَ عَلِيٌّ وَلِيِّي وَ ناصِرِي، وَ مَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْباءَ النُّبُوَّةِ وَ أَمْتَحِنُهُ بِالاضْطِلاعِ، يَقْتُلُهُ عِفْرِيتٌ مُسْتَكْبِرٌ،

و شهادت را به او کرامت کرده و سعادت را ختم کار او گردانیدم، او افضل و ارفع شهدا است و کلمهٔ تامّهٔ من با اوست و حجّت بالغهٔ من نزد اوست، به واسطهٔ عترت او ثواب می‌دهم و عقاب می‌کنم، اوّلین عترت او علیّ سیّدالعابدین و زینت اولیای پیشین است و فرزند او که همنام جدّش محمود است یعنی محمّد که شکافندهٔ علم من و معدن حکمتم می‌باشد، و بعد از آن شکّ کنندگان در جعفر هلاک خواهند شد و کسی که او را ردّ کند مانند کسی است که مرا ردّ کند این قول حقّ من است که مقام جعفر را گرامی دارم و او را در میان دوستان و شیعیان و یارانش شاد سازم، و بعد از او جوانش موسی را برگزیدم، زیرا رشتهٔ وصیّت من منقطع نشود و حجّتم مخفی نگردد و اولیایم هرگز بدبخت نشوند، هُشدار که هر کس یکی از آنان را انکار کند، نعمتم را انکار کرده و هر که آیه‌ای از کتابم را تغییر دهد، بر من افترا بسته است، و وای بر کسانی که هنگام انقضاء مدّتِ بنده و دوست و برگزیده‌ام موسی افترا بسته، و انکار کنند که آن کس که امام هشتم را تکذیب کند همهٔ اولیای مرا تکذیب کرده است، علیّ، ولیّ و ناصر من است کسی که اثقال نبوّت را به دوش او گذارم و او را به قدرت و شوکت بیازمایم. او را عفریت

۱ - في بعض النسخ «وَ اتيحَتْ بَعْدَ مُوسىٰ فِتْنَةٌ عَمْياءُ حِنْدِسٌ»

يُدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَناهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ ذُوالْقَرْنَيْنِ إِلىٰ جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُقِرَّنَّ عَيْنَهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ. فَهُوَ وارِثُ عِلْمِي، وَ مَعْدِنُ حِكْمَتِي، وَ مَوْضِعُ سِرِّي، وَ حُجَّتِي عَلىٰ خَلْقِي. جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْواهُ وَ شَفَّعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النّارَ، وَ أَخْتِمُ بِالسَّعادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّي وَ ناصِرِي، وَ الشّاهِدِ فِي خَلْقِي، وَ أَمِينِي عَلىٰ وَحْيِي. أُخْرِجُ مِنْهُ الدّاعِيَ إِلىٰ سَبِيلِي وَ الْخازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ، ثُمَّ أُكْمِلُ ذٰلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمالُ مُوسىٰ، وَ بَهاءُ عِيسىٰ، وَ صَبْرُ أَيُّوبَ. سَتَذِلُّ أَوْلِيائِي فِي زَمانِهِ وَ تُتَهادىٰ رُؤُوسُهُمْ كَما تُتَهادىٰ رُؤُوسُ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ، فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ، تُصْبَغُ الْأَرْضُ مِنْ دِمائِهِمْ، وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرَّنِينُ فِي نِسائِهِمْ. أُولٰئِكَ أَوْلِيائِي حَقّاً، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمْياءَ حِنْدِسٍ، وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلازِلَ، وَ أَرْفَعُ عَنْهُمُ الْآصارَ وَ الْأَغْلالَ. أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ، وَ

متکبّری خواهد کُشت و در شهری که ذوالقرنین بندهٔ صالح من بنا کرده و در کنار بدترین خلق من مدفون خواهد شد. و بر من فرض است که چشم او را به پسر و جانشینش محمّد روشن سازم، او وارث علم و معدن حکمت و موضع اسرار و حجّت من بر خلایق است، بهشت را جایگاه او ساختم و شفاعتش را دربارهٔ هفتاد تن از خویشانش که همگی مستوجب آتش بودند پذیرفتم و سعادت او را به واسطهٔ فرزندش علیّ که ولیّ و ناصر من است ختم می‌کنم، او شاهد در میان خلقم و امین بر وَحیم می باشد و از صُلب او داعی به سبیل و خازنِ علمم حسن را بیرون می آورم، سپس به خاطر رحمتی بر عالمیان سلسلهٔ اوصیاء را به وجود فرزندش تکمیل خواهم کرد. کسی که کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایّوب را داراست و دوستانم در زمان او خوار شده و سرهای آنان را هدیه می‌دهند همچنان که سرهای ترک و دیلم را اهداء می‌کنند آنان را می‌کشند و آتش می‌زنند و آنان خائف و مرعوب و ترسان باشند و زمین از خونشان رنگین شود و صدای فریاد و شیون از زنانشان برخیزد، آنان دوستان حقیق من باشند و به واسطهٔ آنها هر فتنهٔ کور ظلمانی را برطرف سازم و شدائد و اهوال را زایل نمایم و بارهای گران و زنجیرها را از آنان بردارم، ایشان کسانی هستند که صلوات و

أُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ».

قالَ عَبْدُالرَّحْمٰنِ بْنُ سالِمٍ: قالَ أَبُوبَصيرٍ: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ في دَهْرِكَ إِلّا هٰذَا الحَديثَ لَكَفاكَ، فَصُنْهُ إِلّا عَنْ أَهْلِهِ.

۲ ـ حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ بْنِ شاذَوَيْهِ المُؤَدِّبُ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ هارُونَ القاضي ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ ـ مُحَمَّدِ بْنِ مالِكٍ الفَزارِيِّ الكُوفيِّ، عَنْ مالِكٍ السَّلُوليِّ، عَنْ دُرُسْتِ بْنِ عَبْدِالحَميدِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ القاسِمِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ أَبِي السَّفاتجِ، عَنْ جابِرٍ الجُعْفيِّ، عَنْ أَبي ـ جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَليٍّ الباقِرِ عليه السلام، عَنْ جابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الأَنْصاريِّ قالَ: «دَخَلْتُ عَلى مَولايَ فاطِمَةَ عليها السلام وَ قُدّامُها لَوحٌ يَكادُ ضَوؤُهُ يُغْشي الأَبْصارَ، فيهِ اثْنا عَشَرَ اسْماً ثَلاثَةٌ في ظاهِرِهِ وَ ثَلاثَةٌ في باطِنِهِ، وَ ثَلاثَةُ أَسْماءٍ في آخِرِهِ، وَ ثَلاثَةُ أَسْماءٍ في طَرَفِهِ، فَعَدَدْتُها فَإِذا هِيَ اثْناعَشَرَ اسْماً، فَقُلْتُ: أَسْماءُ مَنْ هٰؤُلاءِ؟ قالَتْ: هٰذِهِ أَسْماءُ الأَوْصياءِ: أَوَّلُهُمْ ابْنُ عَمّي وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدي، آخِرُهُمُ القائِمُ [صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعينَ]. قالَ جابِرٌ: فَرَأَيْتُ فيها مُحَمَّداً مُحَمَّداً مُحَمَّداً في ثَلاثَةِ مَواضِعَ، وَ عَلِيّاً وَ عَلِيّاً وَ عَلِيّاً وَ عَلِيّاً في أَرْبَعَةِ مَواضِعَ».

رحمت پروردگار بر آنان است، و ایشان مهتدی واقعی هستند.

عبدالرّحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفته است: اگر در دوران زندگانیت تنها همین حدیث را شنیده باشی برای توکافی است، پس آن را حفظ کن و ازغیراهلش پنهان دار.

۲ ـ جابر جُعفیّ از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاریّ روایت کند که گفت: بر مولای خود فاطمهٔ زهرا علیها السلام وارد شدم و در مقابل ایشان لوحی بود که پرتو آن چشم را خیره می‌کرد و در آن دوازده نام بود، سه نام در روی و سه نام در پشت و سه نام در آخر و سه نام در حاشیهٔ آن بود، آنها را برشمردم و دوازده نام بود، گفتم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمود: اینها اسامی اوصیاست، اوّلین ایشان پسر عمویِ من و یازده نفر دیگر از فرزندان من هستند که آخرین آنان قائم صلوات الله علیهم اجمعین است جابر گوید: نام محمّد در سه موضع و نام علیّ در چهار موضع آن بود.

۳ ـ وَ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى العَطّارُ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَني أَبي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الخَطّابِ، عَنِ الحَسنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبي الجارُودِ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام، عَنْ جابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الأَنْصاريِّ قالَ: «دَخَلْتُ عَلىٰ فاطِمَةَ عليها السلام وَ بَيْنَ يَدَيْها لَوحٌ [مَكْتُوبٌ] فيهِ أَسْماءُ الأَوْصياءِ فَعَدَدْتُ اثْنَي عَشَرَ آخِرُهُمُ القائِمُ، ثَلاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَليٌّ عليهم السلام».

۴ ـ وَ حَدَّثَنا أَبُومُحَمَّدٍ الحَسنُ بْنُ حَمْزَةَ العَلَويُّ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوجَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الحُسَيْنِ بْنِ دُرُسْتِ السَّرَويُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مالِكٍ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرانَ الكُوفيُّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبي نَجْرانَ؛ وَ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ إِسْحاقَ ابْنِ عَمّارٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ الصّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قالَ: «يا إِسْحاقُ أَلا أُبَشِّرُكَ؟ قُلْتُ: بَلىٰ جُعِلْتُ فِداكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ. فَقالَ: وَجَدْنا صَحيفَةً بِإِمْلاءِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله و سلم وَ خَطِّ أَميرِالمُؤْمِنينَ عليه السلام فيها: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ: هٰذا كِتابٌ مِنَ اللهِ الْعَزيزِ الْحَكيمِ..... وَ ذَكَرَ حَديثَ اللَّوْحِ كَما ذَكَرْتُهُ في هٰذَا البابِ سَواءً إِلّا أَنَّهُ قالَ في آخِرِهِ، «ثُمَّ قالَ الصّادِقُ عليه السلام: يا إِسْحاقُ هذا دينُ المَلائِكَةِ وَ الرُّسُلِ، فَصُنْهُ عَنْ غَيْرِ أَهْلِهِ يَصُنْكَ اللهُ وَ يُصْلِحُ بالَكَ، ثُمَّ قالَ عليه السلام: مَنْ دانَ بِهٰذا أَمِنَ عِقابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ».

---

۳ ـ ابوالجارود از امام باقر عليه السلام از جابر بن عبدالله انصاري روايت كند كه گفت: بر فاطمه عليها السلام وارد شدم و در مقابل ايشان لوحي بود كه اسماء اوصياء در آن مكتوب بود، آنها را بر شمردم دوازده نام و آخر ايشان قائم عليه السلام بود، سه نام آنها محمّد و چهار نام آنها عليّ بود.

٤ ـ اسحاق بن عمّار گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: اى اسحاق! آيا به تو بشارت بدهم؟ گفتم: اى فرزند رسول خدا! فداى شما شوم، آرى، فرمود: صحيفه‌اى يافتيم كه به املاى رسول خدا و خطّ اميرالمؤمنين عليه السلام است و در آن نوشته است: بسم الله الرّحمن الرّحيم هذا كِتابٌ مِنَ اللهِ العَزيزِ الحكيم.... و حديث لوح را به همان گونه كه در اين باب نقل كردم ذكر فرمود. سپس امام صادق عليه السلام فرمود: يا اسحاق اين دين ملائكه و رسولان است آن را از غير اهلش صيانت كن تا خداوند تو را صِيانت كند و كار تو را اصلاح كند. سپس فرمود: هر كه به

۵ - وَ حَدَّثَنا أَبُو العَبّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْراهِيمَ بْنِ إِسْحاقَ الطّالَقانيُّ - رَحِمَهُ اللهُ - قالَ: حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ إِسْماعِيلَ قالَ: حَدَّثَنا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ القَطّانُ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ مُوسى الرُّويانيُّ أَبُو تُرابٍ، عَنْ عَبْدِالعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللهِ الحَسَنيِّ، عَنْ عَليِّ بْنِ الحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الحَسَنِ بْنِ عَليِّ بْنِ أَبي طالِبٍ، قالَ: حَدَّثَني عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَليٍّ باقِرَ العِلْمِ عليه السلام جَمَعَ وُلْدَهُ وَ فيهِمْ عَمُّهُمْ زَيْدُ بْنُ عَليٍّ، ثُمَّ أَخْرَجَ كِتاباً إِلَيْهِمْ بِخَطِّ عَليٍّ عليه السلام وَ إِمْلاءِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله مَكْتُوبٌ فيهِ:

هٰذا كِتابٌ مِنَ اللهِ الْعَزيزِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ - [وَ ذَكَرَ] حَديثَ اللَّوحِ إِلىٰ مَوضِعِ الَّذي يَقُولُ فيهِ: «أُولٰئِكَ هُمُ المُهْتَدُونَ» -. ثُمَّ قالَ في آخِرِهِ: قالَ عَبْدُالعَظِيمِ: الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ خُرُوجِهِ إِذْ سَمِعَ أَباهُ عليه السلام يَقُولُ هٰكَذا وَيَحْكِيهِ، ثُمَّ قالَ: هٰذا سِرُّ اللهِ وَ دِينُهُ وَ دِينُ مَلائِكَتِهِ، فَصُنْهُ إِلاّ عَنْ أَهْلِهِ وَ أَوْلِيائِهِ».

۶ - حَدَّثَنا الحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رَحِمَهُ اللهُ - قالَ: حَدَّثَنا أَبي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ؛ وَ إِبْراهِيمَ بْنِ هاشِمٍ جَمِيعاً، عَنِ الحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبي الجارُودِ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام، عَنْ جابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الأَنْصارِيِّ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ فاطِمَةَ عليها السلام وَ بَيْنَ

این عقیده باشد از عذاب خدای تعالی ایمن خواهد بود.

۵ - عبدالله بن محمّد بن جعفر از جدّش روایت کند که امام باقر عليه السلام فرزندانش را جمع کرد و عموی آنها زید بن عليّ نیز در میان آنها بود، سپس امام باقر عليه السلام کتابی را که به املای رسول خدا صلى الله عليه وآله و خطّ عليّ عليه السلام بود بیرون آورد و در آن نوشته شده بود:

هٰذا كِتابٌ مِنَ اللهِ العزيزِ الحَكيم و حدیث لوح را نقل کرد تا آنجا که می گوید: أُولٰئِكَ هُمُ المُهْتَدُونَ. سپس راوی در آخر حدیث گوید: عبدالعظیم گوید: از محمّد ابن جعفر و خروج او تعجّب است که از پدرش این حدیث را شنیده و آن را نقل کرده است، سپس گوید: این سرّ خدا و دین او و دین ملائکهٔ اوست آن را صیانت کن و از نااهلان و غیر اولیای خدای پنهان دار.

٦ - ابوالجارود از امام باقر عليه السلام از جابر بن عبدالله انصاریّ روایت کند که گفت: بر فاطمه عليها السلام وارد شدم و مقابل او لوحی بود که اسامی اوصیاء در آن بود

يَدَيْها لَوْحٌ فيهِ أَسْماءُ الأَوْصياءِ، فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ اسْماً آخِرُهُمُ القائِمُ، ثَلاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ [أَجْمَعينَ]».

﴿ باب ۲۹ ﴾

* (ما أَخْبَرَ بِهِ الحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليهما السلام) *
* (مِنْ وُقوعِ الْغَيْبَةِ بِالْقائِمِ عليه السلام وَ أَنَّهُ الثّاني عَشَرَ مِنَ الأَئِمَّةِ عليهم السلام) *

۱ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى العَطّارُ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدريسَ جَميعاً قالُوا: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ أَبي عَبْدِاللهِ البَرْقِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوهاشِمٍ داوُدُ بْنُ القاسِمِ الجَعْفَرِيُّ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ الثّاني مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام قالَ: «أَقْبَلَ أَميرُالمُؤْمِنينَ عليه السلام ذاتَ يَوْمٍ وَ مَعَهُ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ سَلْمانُ الفارِسِيُّ رضي الله عنه، وَ أَميرُالمُؤْمِنينَ عليه السلام مُتَّكِيءٌ عَلَىٰ يَدِ سَلْمانَ فَدَخَلَ المَسْجِدَ الحَرامَ فَجَلَسَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الهَيْئَةِ وَ اللِّباسِ، فَسَلَّمَ عَلىٰ أَميرِالمُؤْمِنينَ عليه السلام فَرَدَّ عليه السلام فَجَلَسَ، ثُمَّ قالَ: يا أَميرَالمُؤْمِنينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلاثِ مَسائِلَ

آنها را بر شمردم دوازده نام و آخرين آنان قائم بود، سه نام آن محمّد و چهارنام آن علی بود. صَلَوات الله عليهم اجمعين.

باب ۲۹
روايات امام مجتبی عليه السلام دربارهٔ
غيبت امام دوازدهم عليه السلام

۱ ـ امام جواد عليه السلام فرمود: روزی اميرالمؤمنين عليه السلام به همراهی حسن بن ـ علیّ عليه السلام و سلمان فارسيّ رضي الله عنه آمدند، در حالی كه اميرالمؤمنين عليه السلام به دست سلمان تكيه داشت و به مسجدالحرام درآمد و جلوس فرمودكه ناگه مردی خوش ـ سيما و خوش لباس پيش آمد و بر اميرالمؤمنين عليه السلام سلام كرد و آن حضرت سلامش را پاسخ گفت و او نيز نشست، سپس گفت: ای اميرالمؤمنين! من سه پرسش دارم اگر آنها را پاسخ گفتی می‌دانم كه مردم دربارهٔ تو مرتكب امری

إنْ أَخْبَرْتَني بِهِنَّ[1] عَلِمْتُ أَنَّ الْقَومَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ ما أَقْضي عَلَيْهِمْ أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِمَأْمُونينَ في دُنْياهُم وَ لا في آخِرَتِهِمْ، وَ إِنْ تَكُنِ الأُخْرىٰ عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ شَرَعٌ سَواءٌ. فَقالَ لَهُ أَميرُالمُؤْمِنينَ عليه السلام: سَلْني عَمّا بَدا لَكَ؟ فَقالَ: أَخْبِرْني عَنِ الرَّجُلِ إذا نامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ؟ وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَ يَنْسىٰ؟ وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدُهُ الأَعْمامَ وَ الأَخْوالَ؟ فَالْتَفَتَ أَميرُالمُؤْمِنينَ إِلىٰ أَبي مُحَمَّدٍ الحَسَنِ فَقالَ: يا أَبامُحَمَّدٍ أَجِبْهُ. فَقالَ: أَمّا ما سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الإنْسانِ إذا نامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ، فَإِنَّ رُوحَهُ مُتَعَلِّقَةٌ بِالرّيحِ، وَ الرّيحَ مُتَعَلِّقَةٌ بِالْهَواءِ[2] إِلىٰ وَقْتِ ما يَتَحَرَّكُ صاحِبُها لِلْيَقَظَةِ. فَإِنْ أَذِنَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِرَدِّ تِلْكَ الرُّوحِ إِلىٰ صاحِبِها[3] جَذَبَتْ تِلْكَ الرُّوحُ الرّيحَ، وَ جَذَبَتْ تِلْكَ الرّيحُ الْهَواءَ، فَرَجَعَتِ الرُّوحُ فَأَسْكَنَتْ في بَدَنِ صاحِبِها، وَ إِنْ لَمْ يَأْذَنِ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِرَدِّ تِلْكَ الرُّوحِ إِلىٰ صاحِبِها جَذَبَ الْهَواءُ الرّيحَ، وَ جَذَبَتِ الرّيحُ الرُّوحَ، فَلَمْ تُرَدَّ إِلىٰ صاحِبِها إِلىٰ وَقْتِ ما يُبْعَثُ.

شدند که من حکم می‌کنم که آنها در دنیا و آخرت ایمن نخواهند بود، و اگر چنین نشد می‌دانم که تو با آنها برابری. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از هر چه می‌خواهی بپرس. او پرسید: وقتی شخصی می‌خوابد روحش به کجا می‌رود؟ و چگونه انسان فراموش می‌کند و به خاطر می‌آورد؟ و چگونه فرزندانشان شبیه عموها و دایی‌های خود می‌شود؟ امیرالمؤمنین به جانب امام مجتبی رو کردند و فرمود: ای أبا محمد! پاسخش را بده. امام مجتبی فرمودند: امّا سؤال تو که وقتی انسان می‌خوابد روحش به کجا می‌رود، بدان که روح انسان متعلّق به ریح است و ریح متعلّق به هواست تا آنگاه که صاحب آن روح برای بیداری به جنبش درآید، اگر خدای تعالی اجازه فرماید که آن روح به صاحبش بر گردد، آن روح ریح را جذب کند و آن ریح هوا را جذب کند و روح بازگشته و در بدن صاحبش جای می‌گیرد، و اگر خدای تعالی اجازه نفرمود که آن روح به صاحبش بر گردد، هوا ریح را جذب کند و ریح روح را جذب کند و تا روز قیامت به صاحبش بر نگردد.

---

۱ - في بعض النسخ «ان أجبتني فيهن».

۲ - في بعض النسخ «معلقة في الهواء».

۳ - في بعض النسخ «على صاحبها».

وَ أَمّا ما ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الذِّكْرِ وَ النِّسْيانِ: فَإِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ في حُقٍّ، وَ عَلَى الْحُقِّ طَبَقٌ، فَإِنْ صَلَّى الرَّجُلُ عِنْدَ ذٰلِكَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلاةً تامَّةً انْكَشَفَ ذٰلِكَ الطَّبَقُ عَنْ ذٰلِكَ الحُقِّ فَأَضاءَ القَلْبُ [1] وَ ذَكَرَ الرَّجُلُ ماكانَ نَسِيَهُ. وَإِنْ هُوَ لَمْ يُصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، أَوْ نَقَصَ مِنَ الصَّلاةِ عَلَيْهِمُ انْطَبَقَ ذٰلِكَ الطَّبَقُ عَلىٰ ذٰلِكَ الحُقِّ فَأَظْلَمَ القَلْبُ وَ نَسِيَ الرَّجُلُ ماكانَ ذَكَرَ.

وَ أَمّا ما ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ المَوْلُودِ الَّذي يُشْبِهُ أَعْمامَهُ وَ أَخْوالَهُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذا أَتىٰ أَهْلَهُ فَجامَعَها بِقَلْبٍ ساكِنٍ وَعُرُوقٍ هادِئَةٍ وَبَدَنٍ غَيْرِ مُضْطَرِبٍ فَأَسْكَنَتْ تِلْكَ النُّطْفَةُ في جَوْفِ الرَّحِمِ [2] خَرَجَ الوَلَدُ يُشْبِهُ أَباهُ وَ أُمَّهُ. وَ إِنْ هُوَ أَتاها بِقَلْبٍ غَيْرِ ساكِنٍ وَ عُرُوقٍ غَيْرِ هادِئَةٍ وَ بَدَنٍ مُضْطَرِبٍ، اضْطَرَبَتْ تِلْكَ النُّطْفَةُ فَوَقَعَتْ في حالِ اضْطِرابِها عَلىٰ بَعْضِ العُرُوقِ، فَإِنْ وَقَعَتْ عَلىٰ عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِ الأَعْمامِ أَشْبَهَ الوَلَدُ أَعْمامَهُ، وَإِنْ وَقَعَتْ

امّا آن سؤال كه دربارهٔ به خاطر آوردن و فراموشى كردى، بدان كه قلب آدمى در ميان حقّه‌اى قرار دارد و بر آن حقّه سرپوشى نهاده شده است، اگر شخص بر محمّد و آل محمّد صلوات كامل فرستد آن سرپوش از روى حقّه برداشته مى‌شود و قلب نورانى مى‌گردد و شخص آنچه را كه فراموش كرده به خاطر مى‌آورد، و اگر بر محمّد و آل محمّد صلوات نفرستند و يا آنكه صلواتش ناقص باشد، آن سرپوش بر روى آن حقّه بيفتد و قلب تاريك شود و شخص آنچه را كه در خاطر داشته فراموش كند.

و امّا آن سؤال كه دربارهٔ شباهت فرزند به عموها و دائيها كردى، چون مرد به نزد همسرش آيد و با وى آميزش كند، اگر قلبش با سكونت و عروقش آرام و بدنش غير مضطرب باشد آن نطفه در رحم آرام مى‌گيرد و فرزند شبيه پدر و مادرش مى‌گردد، امّا اگر آميزش همراه با طپش قلب و عروق غيرآرام و بدن مضطرب باشد، آن نطفه مضطرب شده و در حال اضطراب بر بعضى از عروق واقع مى‌گردد، و اگر بر رگى از عُروق عموها واقع گردد، فرزند شبيه عموها

۱ - في بعض النسخ «مجاري القلب» مكان «فأضاء القلب».

۲ - في بعض النسخ «وانسكبت تلك النطفة فوقعت في جوف الرحم».

عَلىٰ عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِ الأَخْوالِ أَشْبَهَ الرَّجُلُ أَخْوالَهُ.

فَقالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ، وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِها، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُبِها، وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَ القائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَ أَشارَ [بِيَدِهِ] إِلىٰ أَميرِالمُؤمِنينَ عليه السلام - وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُبِها، وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَ القائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَ أَشارَ إِلىٰ الحَسَنِ عليه السلام - وَ أَشْهَدُ أَنَّ الحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ هُوَ ابْنُكَ القائِمُ بِأَمْرِ الحَسَنِ بَعْدَهُ، وَ أَشْهَدُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ أَنَّهُ القائِمُ بِأَمْرِ الحُسَيْنِ بَعْدَهُ، وَ أَشْهَدُ عَلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ القائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ، وَ أَشْهَدُ عَلىٰ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ القائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ أَشْهَدُ عَلىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ القائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَأَشْهَدُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ أَنَّهُ القائِمُ بِأَمْرِ مُوسى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ أَشْهَدُ عَلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ القائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ، وَ أَشْهَدُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ القائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ أَشْهَدُ عَلَى الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ القائِمُ بِأَمْرِ-

---

می گردد و اگر بر رگی از عروق داییها واقع گردد، فرزند شبیه داییها می گردد.

آن شخص گفت: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ و پیوسته به آن گواهی داده ام، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ و پیوسته به آن گواهی داده ام، و شهادت می هم که شما وصیّ پیامبر و قیام کنندهٔ به حجّت اوئید - و به امیرالمؤمنین عليه السلام اشاره کرد - و پیوسته به آن گواهی می دهم و شهادت می دهم که شما وصیّ او و قیام کنندهٔ به حجّت اوئید - و به امام حسن عليه السلام اشاره کرد - و شهادت می دهم که حسین بن علیّ که فرزند تو است قیام کنندهٔ به امر حسن پس از اوست. و شهادت می دهم که علیّ ابن الحسین قیام کنندهٔ به امر حسین پس از اوست، و گواهی می دهم که محمّدبن- علیّ قیام کنندهٔ به امر علیّ بن حسین است، و گواهی می دهم که جعفر بن محمّد قیام کنندهٔ به امر محمّد بن علیّ است، و شهادت می دهم که موسی بن جعفر قیام کنندهٔ به امر جعفر بن محمّد است و شهادت می دهم که علیّ بن موسی قیام کنندهٔ به امر موسی بن جعفر است، و گواهی می دهم که محمّد بن علیّ قیام کنندهٔ به امر علیّ ابن موسی است، و گواهی می دهم که علیّ بن محمّد قیام کنندهٔ به امر محمّدبن علیّ است، و گواهی می دهم که حسن بن علیّ قیام کنندهٔ به امر علیّ بن محمّد است. و گواهی می دهم بر مردی از فرزندان حسن بن علیّ که کنیه و نامش برده نشود تا

عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ أَشْهَدُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لا يُكَنّىٰ وَ لا يُسَمّىٰ حَتّىٰ يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَيَمْلَأُ الأَرْضَ[1] عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً، وَ السَّلامُ عَلَيْكَ يا أَميرَ المُؤْمِنينَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ. ثُمَّ قامَ فَمَضىٰ.

فَقالَ أَميرُ المُؤْمِنينَ عليه السلام: يا أَبامُحَمَّدٍ اتْبَعْهُ فَانْظُرْ أَيْنَ يَقْصُدُ؟ فَخَرَجَ الحَسَنُ عليه السلام في أَثَرِهِ قالَ: فَما كانَ إلّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خارِجَ المَسْجِدِ فَما دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللهِ[2]، فَرَجَعْتُ إِلىٰ أَميرِ المُؤْمِنينَ عليه السلام فَأَعْلَمْتُهُ فَقالَ: يا أَبامُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ؟ فَقُلْتُ: اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَميرُ المُؤْمِنينَ أَعْلَمُ، فَقالَ: هُوَ الخِضْرُ عليه السلام».

۲ ـ حَدَّثَنا المُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ المُظَفَّرِ العَلَوِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعودٍ، عَنْ أَبيهِ قالَ: حَدَّثَنا جَبْرَئيلُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ البَغْدادِيِّ قالَ: حَدَّثَنِي الحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيُّ، عَنْ حَنانَ بْنِ سَديرٍ، عَنْ أَبيهِ سَديرِ بْنِ حَكيمٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ أَبي سَعيدٍ عَقيصا قالَ: لَمّا صالَحَ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام مُعاوِيَةَ بْنَ أَبي سُفْيانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النّاسُ، فَلامَهُ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَيْعَتِهِ، فَقالَ عليه السلام: وَيْحَكُمْ ما تَدْرُونَ ما

آنكه امرش ظاهر شده و زمين را از داد آكنده سازد همچنان كه پر از ستم شده باشد، و اى اميرالمؤمنين سلام و رحمت و بركات خداوند بر تو باد، آنگاه برخاست و رفت.

بعد از آن اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: اى ابا محمّد! به دنبال او برو و ببين به كجا مى رود، امام حسن عليه السلام به دنبال او رفت و سپس گفت: همين كه پايش را بيرون مسجد گذاشت ديگر ندانستم كه به كدام سرزمين خدا رفت و من به نزد اميرالمؤمنين عليه السلام برگشتم و به او خبر دادم، فرمود: اى ابا محمّد! آيا او را شناختى؟ گفتم: خدا و رسول و اميرالمؤمنين داناترند، فرمود: او خضر عليه السلام است.

۲ـ ابوسعيد عَقيصا گويد: وقتى امام حسن عليه السلام با معاويه مصالحه كرد، مردم به نزد او آمدند و بعضى از آنها امام را به واسطهٔ بيعتش مورد سرزنش قرار دادند، امام عليه السلام فرمود: واى بر شما، چه مى دانيد كه چه كردم؟ به خدا سوگند اين

---

۱ - في بعض النسخ «فيملاها».

۲ - في بعض النسخ «من الارض».

عَمِلْتُ وَ اللهِ الَّذي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِشيعَتي مِمّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْغَرَبَتْ، أَلا تَعْلَمُونَ أَنَّني إمامُكُمْ مُفْتَرَضُ الطّاعَةِ عَلَيْكُمْ، وَ أَحَدُ سَيِّدَيْ شَبابِ أَهْلِ الجَنَّةِ بِنَصٍّ مِنْ رَسولِ اللهِ صلّى الله عليه وآله عَلَيَّ؟ قالُوا: بَلىٰ، قالَ: أَما عَلِمْتُمْ أَنَّ الخِضْرَ عليه السلام لَمّا خَرَقَ السَّفينَةَ وَ أَقامَ الجِدارَ وَ قَتَلَ الغُلامَ كانَ ذٰلِكَ سَخطاً لِمُوسَى بْنِ عِمْرانَ إذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الحِكْمَةِ في ذٰلِكَ، وَكانَ ذٰلِكَ عِنْدَاللهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ حِكْمَةً وَ صَواباً. أَما عَلِمْتُمْ أَنَّهُ ما مِنّا أَحَدٌ إلّا وَيَقَعُ في عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطاغيَةِ زَمانِهِ إلّا القائِمُ الَّذي يُصَلّي رُوحُ اللهِ عيسَى بنُ مَرْيَمَ عليه السلام خَلْفَهُ، فَإنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يُخْفي وِلادَتَهُ، وَ يَغيبُ شَخْصُهُ لِئَلّايَكُونَ لِأَحَدٍ في عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إذا خَرَجَ، ذٰلِكَ التّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخي الحُسَيْنِ ابْنُ سَيِّدَةِ الإماءِ، يُطيلُ اللهُ عُمْرَهُ في غَيْبَتِهِ، ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ في صُورَةِ شابٍّ دُونَ أَرْبَعينَ سَنَةً، ذٰلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ .

عمل برای شیعیانم از آنچه که آفتاب بر آن بتابد و غروب کند بهتر است، آیا نمی دانید که من امام مفترض الطّاعهٔ بر شما هستم و به نصّ رسول خدا صلّی الله علیه وآله یکی از دو سروران جوانان بهشتم؟ گفتند: آری، فرمود: آیا می دانید که وقتی خضر علیه السلام کشتی را سوراخ کرد و دیوار را بپا داشت و آن جوان را کشت، این اعمال موجب خشم موسی بن عمران گردید چون حکمت آنها بر وی پوشیده بود؟ امّا آن اعمال نزد خدای تعالی عین حکمت و صواب بود؟ آیا می دانید که هیچ یک از ما ائمّـه نیست جز آنکه بیعت سرکش زمانش بر گردن اوست مگر قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند؟ خداوند ولادت او را مخفی می سازد و شخص او نهان می شود تا آنگاه که خروج کند بیعت احدی بر گردن او نباشد. او نهمین از فرزندان برادرم حسین است و فرزند سرور کنیزان، خداوند عمر او را در دوران غیبش طولانی می گرداند، سپس با قدرت خود او را در صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد ظاهر می سازد تا بدانند که خداوند بر هر کاری توانا است.

﴿ باب ۳۰ ﴾

* (ما أَخْبَرَ بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليهما‌السلام مِنْ وُقُوعِ) *
* (الْغَيْبَةِ بِالْقائِمِ عليه‌السلام وَ أَنَّهُ الثّاني عَشَرَ مِنَ الأَئِمَّةِ عليهم‌السلام) *

١ ـ حَدَّثَنا عَبْدُالواحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ الْعَطّارُ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوعَمْرٍو الكَشّيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شُجاعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ الحَجّاجِ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبيهِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ عليهم‌السلام قالَ: قالَ الحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما‌السلام: «فِي التّاسِعِ مِنْ وُلْدي سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَىٰ بْنِ عِمْرانَ عليهما‌السلام وَ هُوَ قائِمُنا أَهْلَ الْبَيْتِ، يُصْلِحُ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَمْرَهُ في لَيْلَةٍ واحِدَةٍ».

٢ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحاقَ المُعاذيُّ ـ رضي‌الله‌عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الهَمْدانيُّ الكُوفيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الفُراتِ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُالواحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَنا سُفْيانُ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ شَريكٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ هَمْدانَ «قالَ: سَمِعْتُ الحُسَيْنَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليهما‌السلام يَقُولُ: قائِمُ هٰذِهِ الأُمَّةِ هُوَ التّاسِعُ مِنْ وُلْدي وَ هُوَ صاحِبُ الْغَيْبَةِ وَ هُوَ الَّذي يُقْسَمُ ميراثُهُ وَ هُوَ حَيٌّ».

باب ۳۰

روایات امام حسین عليه‌السلام

دربارۀ دوازدهمین امام و غیبت او

۱ ـ عبدالرّحمن بن حجّاج از امام صادق از امام باقر از امام سجّاد عليهم‌السلام روایت کند که امام حسین عليه‌السلام فرمود: در نهمین فرزند من سنّتی از یوسف و سنّتی از موسی بن عِمران است، او قائم ما اهل البیت است و خدای تعالی امر او را در یک شب اصلاح فرماید.

۲ ـ مردی هَمْدانیّ گوید: از امام حسین عليه‌السلام شنیدم که می فرمود: قائم این امّت نهمین از فرزندان من است او صاحب غیبت است و او کسی است که میراثش را در حیاتش تقسیم کنند.

٣ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ زِيادِ بْنِ جَعْفَرٍ الهَمَدانيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِالسَّلامِ بْنِ صالِحٍ الهَرَوِيِّ قالَ: أَخْبَرَنا وَكِيعُ بْنُ الجَرّاحِ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ سَلِيطٍ «قالَ: قالَ الحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عليهما السلام: مِنّا اثْنا عَشَرَ مَهْدِيّاً، أَوَّلُهُمْ أَمِيرُالمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ، وَ آخِرُهُمُ التّاسِعُ مِنْ وُلْدِي، وَ هُوَ الإِمامُ القائِمُ بِالحَقِّ، يُحْيِي اللهُ بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها، وَ يُظْهِرُ بِهِ دِينَ الحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ المُشْرِكُونَ، لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيها أَقْوامٌ وَ يَثْبُتُ فِيها عَلَى الدِّينِ آخَرُونَ، فَيُؤْذَوْنَ وَ يُقالُ لَهُمْ: «مَتىٰ هٰذا الوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ»، أَما إِنَّ الصّابِرَ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الأَذىٰ وَ التَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ المُجاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم».

٤ ـ حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الحَسَنِ القَزْوِينِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ الحَضْرَمِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الأَحْوَلُ قالَ: حَدَّثَنا خَلّادٌ المُقْرِئُ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حُصَيْنٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ وَثّابٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ «قالَ: سَمِعْتُ الحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (عليهما السلام) يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيا إِلّا يَوْمٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ذٰلِكَ اليَوْمَ حَتّىٰ يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي، فَيَمْلَأُها عَدْلاً وَ قِسْطاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، كَذٰلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ».

---

٣ ـ عبدالرّحمن بن سَليط گويد: امام حسين عليه السلام فرمود: از ما خاندان دوازده مهديّ خواهد بود كه اوّلين آنها اميرالمؤمنين عليّ بن أبي طالب است و آخرين آنها نهمين از فرزندان من است و او امام قائم به حقّ است و خداى تعالى زمين را به واسطهٔ او پس از موت زنده كند و دين حقّ را به دست او بر همهٔ اديان چيره نمايد گرچه مشركان را ناخوش آيد، او را غيبتى است كه اقوامى در آن مرتدّ شوند و ديگرانى در آن پا برجا باشند و اذيّت شوند و به آنها بگويند: اگر راست مى‌گوئيد اين وعده چه وقت عملى شود؟ بدانيد كسى كه در دوران غيبت او بر آزار و تكذيب صابر باشد مانند مجاهدى است كه با شمشير پيشاروى رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مجاهده كرده است.

٤ ـ عبدالله بن عمر گويد: از حسين بن عليّ عليهما السلام شنيدم كه مى فرمود: اگر از عمر دنيا جز يک روز باقى نمانده باشد خداوند آن روز را به قدرى طولانى فرمايد تا آنكه مردى از فرزندان من خروج نمايد و زمين را از عدل و داد آكنده

۵ ـ حَدَّثَنا أبي ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى العَطّارُ قالَ: حَدَّثَنا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مالِكٍ قالَ: حَدَّثَني حَمْدانُ بْنُ مَنْصُورٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عيسَى الخَشّابِ «قالَ: قُلْتُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام: أَنْتَ صاحِبُ هٰذا الأَمْرِ؟ قالَ: لا وَلٰكِنْ صاحِبُ الأَمْرِ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ المَوْتُورُ بِأَبِيهِ، المَكْنِيّ بِعَمِّهِ[1]، يَضَعُ سَيْفَهُ عَلىٰ عاتِقِهِ ثَمانِيَةَ أَشْهُرٍ».

﴿ باب ۳۱ ﴾

* (ما أَخْبَرَ بِهِ سَيِّدُ العابِدينَ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ عليهما السلام) *
* (مِنْ وُقُوعِ الغَيْبَةِ بِالْقائِمِ عليه السلام وَ أَنَّهُ الثّاني عَشَرَ) *
* (مِنَ الأَئِمَّةِ عليهم السلام) *

۱ ـ حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى العَطّارُ ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا أَبي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرانَ الأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الخَطّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الحَسَنِ، عَنْ أَبي سَعيدٍ العُصْفُرِيِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثابِتٍ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ «قالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الحُسَيْنِ عليهما السلام يَقُولُ: إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ الأَئِمَّةَ الأَحَدَ عَشَرَ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ أَرْواحاً فِي ضِياءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الخَلْقِ، يُسَبِّحُونَ اللهَ

سازد همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله چنین شنیدم.

۵ ـ عیسی خشّاب گوید: به امام حسین علیه السلام گفتم: آیا شما صاحب‌الامر هستید؟ فرمود: خیر، ولیکن صاحب‌الامر طرید و شرید و خونخواه پدرش و دارای کنیهٔ عمویش می باشد او شمشیرش را هشت ماه روی دوش خود می نهد.

باب ۳۱

روایات امام سجّاد علیه السلام

دربارهٔ دوازدهمین امام و غیبت او

۱ ـ ابوحمزه گوید از امام سجّاد علیه السلام شنیدم که می فرمود: خدای تعالی محمّد و عليّ و ائمّهٔ یازده‌گانه را از نور عظمت خود آفرید، ارواحی که از ضیاء نور او بودند، آنان پیش از آنکه خداوند خلق را بیافریند او را می پرستیدند و تسبیح و

۱ ـ لعلّ الصّواب: «المَكْنيّ»، و هو علی زنة «المَهْديّ»، بمعنی المخفي والمستتر؛ حتّی عن عمّه.

عَزَّوَجَلَّ وَ يُقَدِّسُونَهُ، وَ هُمُ الأَئِمَّةُ الْهادِيَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام».

قالَ مُصَنِّفُ هذا الكِتابِ - رحمه الله -: قَدْ رُوِيَ هذا الخَبَرُ بِغَيْرِ هٰذَا اللَّفْظِ إلّا أنَّ مَسْمُوعي ما قَدْ ذَكَرْتُهُ.

٢ - حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللهِ الوَرّاقُ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ هارُونَ الصُّوفيُّ، عَنْ عَبْدِاللهِ[1] بْنِ مُوسى، عَنْ عَبْدِالعَظيمِ بْنِ عَبْدِاللهِ الحَسَنيِّ - رضي الله عنه - قالَ: حَدَّثَني صَفْوانُ ابْنُ يَحْيىٰ، عَنْ إبْراهيمَ بْنِ أبي زيادٍ، عَنْ أبي حَمْزَةَ الثُّماليِّ، عَنْ أبي خالِدٍ الكابُليِّ «قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ سَيِّدي عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ زَيْنِ العابِدينَ عليهما السلام فَقُلْتُ لَهُ: يا ابْنَ رَسُولِ اللهِ أَخْبِرْني بِالَّذينَ فَرَضَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ طاعَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ، وَ أوْجَبَ عَلىٰ عِبادِهِ الاقْتِداءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله؟ فَقالَ لي: يا كَنْكَرُ إنَّ أُولِي الأَمْرِ الَّذينَ جَعَلَهُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أئِمَّةً لِلنّاسِ وَ أوْجَبَ عَلَيْهِمْ طاعَتَهُمْ: أميرُالمُؤْمِنينَ عَلِيُّ بْنُ أبي طالِبٍ عليه السلام، ثُمَّ الحَسَنُ، ثُمَّ الحُسَيْنُ ابْنا عَلِيِّ بْنِ أبي طالِبٍ، ثُمَّ انْتَهَى الأَمْرُ إلَيْنا؛ ثُمَّ سَكَتَ.

فَقُلْتُ لَهُ: يا سَيِّدي رُوِيَ لَنا عَنْ أميرِالمُؤْمِنينَ [عَلِيٍّ] عليه السلام أنَّ الأَرْضَ لا تَخْلُو مِنْ

تقديسش مى كردند، آنان ائمّۀ هاديه از آل محمّد عليهم السلام هستند.

مصنّف اين كتاب رحمه الله گويد: اين خبر با الفاظ ديگر نيز روايت شده است امّا مسموع من همان است كه ذكر كردم.

۲ - ابوخالد كابُلىّ [ملقب به كَنكَر] گويد: بر مولاى خود امام زين العابدين عليه السلام وارد شدم و بدو گفتم: يا ابن رسول الله! كسانى كه خداى تعالى طاعت و مودّتشان را واجب ساخته و اقتداى به آنان را پس از پيامبر اكرم واجب گردانيده است چه كسانى هستند؟ فرمود: اى كنكر! اولى الامرى كه خداى تعالى آنها را ائمّۀ مردم گردانيده و طاعتشان را بر آنها واجب ساخته است عبارتند از: اميرالمؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه السلام سپس حسن و سپس حسين دو فرزند علىّ بن ابى طالب سپس امر به ما منتهى گرديد و بعد سخنى نفرمود.

گفتم اى سرورم! از اميرالمؤمنين علىّ عليه السلام براى ما روايت شده است كه زمين

---

[1] - في بعض النسخ «عبيدالله» و هو الروياني الذي تقدّم.

حُجَّةِ لِلّٰهِ جَلَّ وَ عَزَّ عَلىٰ عِبادِهِ، فَمَنِ الحُجَّةُ وَ الإمامُ بَعْدَكَ؟ قالَ: ابْني مُحَمَّدٌ وَ اسْمُهُ فِي التَّوراةِ باقِرٌ، يَبْقَرُ العِلْمَ بَقْراً، هُوَ الحُجَّةُ وَ الإمامُ بَعْدي، وَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ، وَ اسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّماءِ الصّادِقُ، فَقُلْتُ لَهُ: يا سَيِّدي فَكَيْفَ صارَ اسْمُهُ الصّادِقَ وَ كُلُّكُمْ صادِقُونَ، قالَ: حَدَّثَني أَبي، عَنْ أَبيهِ عليهما‌السلام أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قالَ: إذا وُلِدَ ابْني جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليهم‌السلام فَسَمُّوهُ الصّادِقَ، فَإنَّ لِلْخامِسِ مِنْ وُلْدِهِ وَلَداً اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدَّعِي الإمامَةَ اجْتِراءً عَلَى اللهِ وَ كِذْباً عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ اللهِ جَعْفَرٌ الْكَذّابُ، المُفْتَري عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ المُدَّعي لِما لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، المُخالِفُ عَلىٰ أَبيهِ، وَ الحاسِدُ لِأَخيهِ، ذٰلِكَ الَّذي يَرُومُ كَشْفَ سَتْرِ اللهِ عِنْدَ غَيْبَةِ وَلِيِّ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، ثُمَّ بَكىٰ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ عليهما‌السلام بُكاءً شَديداً، ثُمَّ قالَ: كَأَنّي بِجَعْفَرٍ الْكَذّابِ وَ قَدْ حَمَلَ طاغِيَةَ زَمانِهِ عَلىٰ تَفْتيشِ أَمْرِ وَلِيِّ اللهِ، وَ المُغَيَّبِ في حِفْظِ اللهِ، وَ التَّوكيلِ بِحَرَمِ أَبيهِ جَهْلاً مِنْهُ

از حجّت خدای تعالی بر بندگانش خالی نمی‌ماند، حجّت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندم محمّد و نام او در تورات باقر است و علم را مو شکافانه می‌شکافد، او حجّت و امام پس از من است و پس از محمّد فرزندش جعفر و او را در آسمانها صادق می‌گویند، گفتم: ای سرورم! چرا نام او صادق شده است در حالی که همهٔ شما صادق هستید؟ فرمود: پدرم از پدرانش از رسول خدا ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ روایت فرموده است: آنگاه که فرزندم جعفربن محمّد بن علیّ ابن حسین بن علیّ بن أبی طالب متولّد شد نامش را صادق بگذارید که پنجمین از سلالهٔ او فرزندی است که نامش جعفر است که از روی تجرّی بر خدای تعالی و دروغ بستن بر او ادّعای امامت می‌کند و او نزد خدا جعفر کذّاب و مفتری بر خدای تعالی است و مدّعی مقامی است که اهل آن نیست و مخالف پدر خویش و حسود بر برادر خود است او کسی است که می‌خواهد در هنگام غیبت ولیّ خدای تعالی او را بر ملا سازد، سپس علیّ بن الحسین عليهما‌السلام به سختی گریست آنگاه فرمود: گویا جعفر کذّاب را می‌بینم که طاغی زمانش را وادار می‌کند تا در امر ولی الله و غایب در حفظ الهی و موکّل بر حرم پدرش تفتیش کند به خاطر جهلی که بر ولادت او دارد، و حرصی که بر قتل او دارد اگر به او دسترسی یابد، و

بِوِلادَتِهِ، وَ حِرْصاً مِنْهُ عَلىٰ قَتْلِهِ إِنْ ظَفَرَ بِهِ، [وَ] طَمَعاً فِي مِيراثِهِ حَتّىٰ يَأْخُذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ.

قالَ أَبُوخالِدٍ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ وَ إِنَّ ذٰلِكَ لَكائِنٌ، فَقالَ: إِي وَ رَبِّي! إِنَّ ذٰلِكَ لَمَكْتُوبٌ عِنْدَنا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيها ذِكْرُ المِحَنِ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنا بَعْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ. قالَ أَبُوخالِدٍ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ ثُمَّ يَكُونُ ما ذا، قالَ: ثُمَّ تَمْتَدُّ الغَيْبَةُ بِوَلِيِّ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، الثّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِياءِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ الأَئِمَّةِ بَعْدَهُ. يا أَباخالِدٍ إِنَّ أَهْلَ زَمانِ غَيْبَتِهِ القائِلِينَ بِإِمامَتِهِ وَ المُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمانٍ، لِأَنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَعْطاهُمْ مِنَ العُقُولِ وَ الأَفْهامِ وَ المَعْرِفَةِ ما صارَتْ بِهِ الغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ المُشاهَدَةِ. وَجَعَلَهُمْ فِي ذٰلِكَ الزَّمانِ بِمَنْزِلَةِ المُجاهِدِينَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللهِ ﷺ بِالسَّيْفِ، أُولٰئِكَ المُخْلِصُونَ حَقّاً وَشِيعَتُنا صِدْقاً، وَ الدُّعاةُ إِلىٰ دِينِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ سِرّاً وَ جَهْراً. وَ قالَ ؑ: اِنْتِظارُ الفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الفَرَجِ.

وَ حَدَّثَنا بِهٰذَا الحَدِيثِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسىٰ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبانِيُّ، وَ عَلِيُّ بْنُ ـ

طمعي كه به ميراث او دارد تا آن را به ناحق غصب كند.

ابوخالد گويد: گفتم: يا ابن رسول الله! آيا چنين چيزى واقع خواهد شد؟ فرمود: به خدا سوگند واقع خواهد شد و آن در صحيفه اي كه نزد ماست مكتوب است، صحيفه اى كه در آن ذكر محنتهايى است كه بر ما پس از رسول خدا جارى مى شود. ابوخالد گويد: گفتم: يا ابن رسول الله! بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: آنگاه غيبت ولىّ خدا طولانى خواهد شد او دوازدهمين از اوصياى رسول ـ خدا ﷺ و ائمّهٔ پس از اوست. اى ابا خالد! مردم زمان غيبت آن امام كه معتقد به امامت و منتظر ظهور او هستند از مردم هر زمانى برترند، زيرا خداى تعالى عقل و فهم و معرفتى به آنها عطا فرموده است كه غيبت نزد آنان به منزلهٔ مشاهده است، و آنان را در آن زمان به مانند مجاهدين پيش روى رسول خدا ﷺ كه با شمشير به جهاد برخاسته اند قرار داده است، آنان مخلصان حقيق و شيعيان راستين ما وداعيان به دين خداى تعالى در نهان و آشكارند، و فرمود: انتظار فرج خود بزرگترين فرج است.

اين حديث را علىّ بن احمد بن موسى و محمّد بن احمد شيبانىّ و علىّ بن عبدالله

عَبْدِاللهِ الوَرّاقُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِاللهِ الكُوفِيِّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ الآدَمِيِّ، عَنْ عَبْدِالعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللهِ الحَسَنِيِّ ـ رضي الله عنه ـ عَنْ صَفْوانَ، عَنْ إبْراهِيمَ بْنِ أَبِي زِيادٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ، عَنْ أَبِي خالِدٍ الكابُلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ عليهما السلام.

قالَ مُصَنِّفُ هذا الْكِتابِ ـ رحمه الله ـ: ذِكْرُ زَيْنِ الْعابِدِينَ عليه السلام [لـ]جَعْفَر الكَذّابِ دَلالَةٌ فِي أَخْبارِهِ بِما يَقَعُ مِنْهُ. وَ قَدْ رُوِيَ مِثْلُ ذٰلِكَ عَنْ أَبِي الحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ العَسْكَرِيِّ عليهما السلام أَنَّهُ لَمْ يَسُرَّ بِهِ لَمّا وُلِدَ وَ أَنَّهُ أَخْبَرَنا بِأَنَّهُ سَيُضِلُّ خَلْقاً كَثِيراً. وَ ذٰلِكَ دَلالَةٌ لَهُ عليه السلام أَيْضاً لِأَنَّهُ لا دَلالَةَ عَلَى الإمامَةِ أَعْظَمُ مِنَ الإخْبارِ بِما يَكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كَما كانَ، مِثْلُ ذٰلِكَ دَلالَةٌ لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليه السلام عَلىٰ نُبُوَّتِهِ إِذْ أَنْبَأَ النّاسَ بِما يَأْكُلُونَ وَ ما يَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ. وَ كَما كانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله حِينَ قالَ أَبُو سُفْيانَ فِي نَفْسِهِ: مَنْ فَعَلَ مِثْلَ ما فَعَلْتُ جِئْتُ فَدَفَعْتُ يَدِي فِي يَدِهِ أَلا كُنْتُ أَجْمَعُ عَلَيْهِ الجُمُوعَ مِنَ الأَحابِيشِ وَ كِنانَةَ فَكُنْتُ أَلْقاهُ بِهِمْ[1] فَلَعَلِّي كُنْتُ أَدْفَعُهُ. فَناداهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله مِنْ خَيْمَتِهِ فَقالَ: إِذاً كانَ اللهُ

ورّاق نیز با سند خود از امام سجّاد علیه السلام برای ما روایت کرده اند.

مصنّف این کتاب رحمه الله گوید: إخبار امام زین العابدین علیه السلام از جعفر کذّاب خود دلیلی بر امامت اوست و مثل آن از امام هادی علیه السلام نیز روایت شده است که چون جعفر متولّد شد مسرور نگردید و خبر داد که به زودی خلق بسیاری را گمراه خواهد کرد و آن نیز دلیلی بر امامتِ اوست، زیرا برای امامت دلیلی بزرگتر از آن نیست که امام از آنچه در آینده واقع خواهد شد خبر دهد و همان هم واقع گردد، و مثل این است دلیل عیسی بن مریم علیه السلام بر نبوّتش آنگاه که به مردم خبر داد که در خانه های خود چه می خورند و چه ذخیره می کنند، همچنان که پیامبر اکرم نیز چنین بود و آنگاه که ابوسفیان تسلیم پیامبر می شد در دل گذرانید که چه کسی چنین می کند که من کردم؟ دستم را در دستش گذاشتم؟ آیا من نمی توانستم لشکریانی از حبشیان و کنانه علیه او گرد آورم و با او روبرو شوم و شاید او را دفع می کردم! در این هنگام پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله از خیمهٔ خود ندا کردند: ای ابا-سفیان! آنگاه خدا تو را خوار می کرد! و این نیز دلیلی بر پیامبری اوست بمانند

۱ ـ في بعض النسخ «الا كنت أجمع عليه الاحابيش بركابه فكنت القاه بهم».

يُخْزِيكَ يا أَباسُفْيانَ. وَ ذٰلِكَ دَلالَةٌ لَهُ عليه السلام كَدَلالَةِ عيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليهما السلام. وَكُلُّ مَنْ أَخْبَرَ مِنَ الأَئِمَّةِ عليهم السلام بِمِثْلِ ذٰلِكَ فَهِيَ دَلالَةٌ تَدُلُّ النّاسَ عَلىٰ أَنَّهُ إِمامٌ مُفْتَرَضُ الطّاعَةِ مِنَ اللهِ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ.

حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَليدِ - رضي الله عنه - قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، قالَ: حَدَّثَنا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفُراتِ قالَ: أَخْبَرَنا صالِحُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ ابْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ أُمِّهِ فاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ - الْمَعْرُوفِ بِابْنِ سَيابَةَ - قالَتْ: كُنْتُ في دارِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام فِي الْوَقْتِ الَّذي وُلِدَ فيهِ جَعْفَرٌ فَرَأَيْتُ أَهْلَ الدّارِ قَدْ سُرُّوا بِهِ، فَصِرْتُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَلَمْ أَرَهُ مَسْرُوراً بِذٰلِكَ، فَقُلْتُ لَهُ: يا سَيِّدي مالي أَراكَ غَيْرَ مَسْرُورٍ بِهٰذَا الْمَوْلُودِ؟ فَقالَ عليه السلام: يَهُونُ عَلَيْكِ أَمْرُهُ، فَإِنَّهُ سَيُضِلُّ خَلْقاً كَثيراً».

۳ - حَدَّثَنا الشَّريفُ أَبُوالْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْراهيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليهم السلام قالَ: حَدَّثَنا أَبُوعَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمّامٍ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ هِلالٍ، عَنْ عُثْمانَ بْنِ عيسَى الْكِلابِيِّ، عَنْ خالِدِ بْنِ نَجيحٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرانَ، عَنْ أَبيهِ [حُمْرانَ بْنِ أَعْيَنَ]، عَنْ سَعيدِ بْنِ جُبَيْرٍ «قالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعابِدينَ عَلِيَّ بْنَ-

---

دلیلی که عیسی بن مریم بر نبوّت خود داشت، و هر کدام از ائمّه که این چنین امور غیبی را إخبار کنند، دلیلی بر مردم اقامه کرده‌اند که آنها امام مفترض الطاعه از جانب خدای تعالی هستند.

فاطمه دختر محمّد بن هیثم گوید: وقتی که جعفر متولّد شد من در خانهٔ امام هادی علیه السلام بودم و اهل خانه به این ولادت مسرور شدند، به نزد امام هادی علیه السلام رفتم و او را مسرور نیافتم، گفتم: ای سرورم! چرا شما را به واسطه این مولود شادان نمی‌بینم؟ فرمود: این امر بر تو سهل خواهد شد زیرا به زودی او خلق کثیری را گمراه می‌سازد.

۳ - سعید بن جبیر گوید: از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: در

الحُسَيْنِ عليهما السلام يَقُولُ: فِي القائِمِ مِنّا سُنَنٌ مِنَ الأَنْبِياءِ : [سُنَّةٌ مِنْ أَبِينا آدَمَ عليه السلام ، وَ] سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ ، وَ سُنَّةٌ مِنْ إِبْراهِيمَ ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسىٰ ، وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسىٰ ، وَ سُنَّةٌ مِنْ أَيُّوبَ ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ . فَأَمّا [مِنْ آدَمَ وَ] نُوحٍ فَطُولُ العُمْرِ ، وَ أَمّا مِنْ إِبْراهِيمَ فَخَفاءُ الوِلادَةِ وَ اعْتِزالُ النّاسِ ، وَ أَمّا مِنْ مُوسىٰ ، فَالخَوْفُ وَ الغَيْبَةُ ، وَ أَمّا مِنْ عِيسىٰ فَاخْتِلافُ النّاسِ فِيهِ ، وَ أَمّا مِنْ أَيُّوبَ فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبَلْوىٰ ، وَ أَمّا مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله و سلم فَالخُرُوجُ بِالسَّيْفِ».

۴ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَشّارٍ القَزْوِينِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُو الفَرَجِ المُظَفَّرُ بْنُ أَحْمَدَ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الكُوفِيُّ الأَسَدِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُوسَى بْنُ عِمْرانَ النَّخَعِيُّ ، عَنْ عَمِّهِ الحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرانَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ «قالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ العابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الحُسَيْنِ عليهما السلام يَقُولُ: فِي القائِمِ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَ هُوَ طُولُ الْعُمْرِ».

ـ حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقّاقُ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبانِيُّ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللهِ الْكُوفِيُّ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ النَّخَعِيِّ ، عَنْ عَمِّهِ الحُسَيْنِ بْنِ ـ يَزِيدَ ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرانَ ، عَنْ أَبِيهِ حُمْرانَ بْنِ أَعْيَنَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ «قالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَقُولُ: فِي الْقائِمِ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَ هُوَ طُولُ الْعُمْرِ» ـ .

قائم ما سُنّتهایی از انبیاء وجود دارد: سنّتی از پدرمان آدم عليه السلام و سُنّتی از نوح و سُنّتی از ابراهیم و سنّتی از موسی و سنّتی از عیسی و سنّتی از ایّوب و سنّتی از محمّد صَلَوات الله علیهم، امّا از آدم و نوح طول عمر، و امّا از ابراهیم پنهانی ولادت و کناره گیری از مردم، و امّا از موسی خوف و غیبت، و امّا از عیسی اختلاف مردم دربارهٔ او، و امّا از ایّوب فرج پس از گرفتاری، و امّا از محمّد صلى الله عليه و آله و سلم خروج با شمشیر است.

٤ ـ محمّد بن عليّ بن بشّار به سند خود از سعید بن جُبیر روایت کند که از امام زین العابدین عليه السلام شنیدم که می فرمود: در قائم سُنّتی از نوح است که آن طول عمر می باشد.

عليّ بن احمد دقّاق نیز به سند خود از سعید بن جبیر حدیث فوق را روایت کرده است.

۵ - وَ بِهٰذا الإسْنادِ قالَ: «قالَ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعابِدينَ عليه السلام: القائِمُ مِنّا تَخْفَىٰ وِلادَتُهُ عَلَى النّاسِ حَتّىٰ يَقُولُوا: لَمْ يُولَدْ بَعْدُ، لِيَخْرُجَ حينَ يَخْرُجُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ في عُنُقِهِ بَيْعَةٌ».

۶ - حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ زِيادِ بْنِ جَعْفَرٍ الهَمَدانِيُّ - رضي الله عنه - قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ بْنِ - هاشِمٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ بِسْطامِ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثابِتٍ «قالَ: قالَ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعابِدينَ عليه السلام: مَنْ ثَبَتَ عَلىٰ مُوالاتِنا[۱] في غَيْبَةِ قائِمِنا أَعْطاهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَجْرَ أَلْفِ شَهيدٍ مِنْ شُهَداءِ بَدْرٍ وَ أُحُدٍ».

۷ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصامٍ الكُلَيْنِيُّ - رضي الله عنه - قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الكُلَيْنِيُّ قالَ: حَدَّثَنا القاسِمُ بْنُ العَلاءِ قالَ: حَدَّثَنا إِسْماعيلُ بْنُ عَلِيٍّ القَزْوينِيُّ قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بْنُ إِسْماعيلَ، عَنْ عاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الحَنّاطِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ ثابِتٍ الثُّمالِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليهم السلام أَنَّهُ قالَ: «فينا نَزَلَتْ هٰذِهِ الآيَةُ: «وَ أُولُوا الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ في كِتابِ اللهِ»[۲] وَ فينا نَزَلَتْ هٰذِهِ الآيَةُ: «وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً في عَقِبِهِ»[۳]، وَ الإمامَةُ في عَقِبِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليهم السلام إِلىٰ يَوْمِ

۵ - و به همان سَنَد از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ولادت قائم ما بر مردم پنهان است تا به غایتی که بگویند: هنوز متولد نشده است، تا وقتی که ظهور کند بیعت کسی بر گردنش نباشد.

۶ - عمرو بن ثابت گوید: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: کسی که در غیبت قائم ما بر موالات ما پایدار باشد، خدای تعالی اجر هزار شهید از شهدای بدر و اُحُد به وی عطا فرماید.

۷ - ثابت ثُمالِیّ از امام سجّاد علیه السلام روایت کند که فرمود: این آیه دربارهٔ ما نازل شده است: «و أُولُوا الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ» و این آیه نیز دربارهٔ ما نازل شده است: «وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً في عَقِبِهِ» و امامت تا روز قیامت در نسل

۱ - في بعض النسخ «على ولايتنا».

۲ - الاحزاب: ۶.

۳ - الزخرف: ۲۸.

القِيامَةِ. وَ إنَّ لِلْقائِمِ مِنّا غَيْبَتَيْنِ إحْدَيهما أَطْوَلُ مِنَ الأُخْرىٰ، أَمّا الأُولىٰ فَسِتَّةُ أيّام، أوْسِتَّةُ أَشْهرٍ، أوْسِتَّةُ سِنينَ. وَ أَمّا الأُخْرىٰ فَيَطُولُ أَمَدُها حَتّىٰ يَرْجِعَ عَنْ هٰذا الأَمْرِ أَكْثَرُ مَنْ يَقُولُ بِهِ، فَلا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إلّا مَنْ قَوِيَ يَقينُهُ، وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ، وَ لَمْ يَجِدْ في نَفْسِهِ حَرَجاً مِمّا قَضَيْنا، وَ سَلَّمَ لَنا أَهْلَ الْبَيْتِ».

۸ ـ وَ بِهٰذَا الإسْنادِ قالَ: «قالَ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ علیهما‌السلام: إنَّ دينَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ لا يُصابُ بِالْعُقُولِ النّاقِصَةِ وَ الآراءِ الباطِلَةِ، وَ المَقائيسِ الفاسِدَةِ، وَ لا يُصابُ إلّا بِالتَّسْليمِ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنا سَلِمَ، وَ مَنِ اقْتَدىٰ بِنا هُدِيَ، وَ مَنْ كانَ يَعْمَلُ بِالْقِياسِ وَ الرَّأْيِ هَلَكَ، وَ مَنْ وَجَدَ في نَفْسِهِ شَيْئاً مِمّا نَقُولُهُ أوْ نَقْضي بِهِ حَرَجاً كَفَرَ بِالَّذي أَنْزَلَ السَّبْعَ المَثاني وَ الْقُرْآنَ الْعَظيمِ، وَ هُوَ لا يَعْلَمُ».

***

حسین بن عليّ بن أبي طالب علیهما‌السلام است، و برای قائم ما دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است، امّا غیبت اوّل شش یوم یا شش ماه یا شش سال به طول می انجامد و امّا غیبت دیگر طولانی می شود تا به غایتی که بیشتر معتقدین به آن امام از این امر باز گردند و بر آن ثابت نمانند مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش درست باشد و در دلش حَرَجی از آنچه حکم می‌کنیم نبوده و تسلیم ما اهل بیت باشد.

۸ ـ و باز ثابت ثمالی از امام سجّاد علیه‌السلام روایت کند که فرمود: با عقول ناقصه و آراء باطله و قیاسهای فاسده به دین خدای تعالی نمی رسند و آن جز با تسلیم به دست نمی آید، و هر که تسلیم ما شد سالم می ماند، و هر که به ما اقتدا کرد هدایت می یابد، و هر که به قیاس و رأی عمل کند هلاک می شود، و هر که در آنچه می‌گوئیم شکّی داشته باشد یا در آنچه حکم می‌کنیم حَرَجی داشته باشد، به خدایی که سَبْع المثانی و قرآن عظیم را فرو فرستاده است، کافر شده است در حالی که خودش هم نمی داند.

﴿باب ۳۲﴾

* (ما أَخْبَرَ بِهِ أَبوجَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الباقِرُ عليهما السلام) *

* (مِنْ وُقُوعِ الغَيْبَةِ بِالْقائِمِ عليه السلام وَ أَنَّهُ الثّاني عَشَرَ مَنَ الأَئِمَّةِ عليهم السلام) *

۱ - حَدَّثَنا أَبي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُما - قالا : حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ ؛ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ قالا : حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ الحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزيدَ ، عَنِ الحُسَيْنِ [1] ابْنِ الرَّبيعِ المَدائِنِيِّ قالَ : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحاقَ ، عَنْ أُسَيْدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ [2] ، عَنْ أُمِّ هانِئٍ «قالَتْ : لَقيتُ أَباجَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عليهم السلام فَسَأَلْتُهُ عَنْ هٰذِهِ الآيَةِ : «فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوارِ الْكُنَّسِ» [3] ؟ فَقالَ : إِمامٌ يَخْنُسُ في زَمانِهِ عِنْدَ انْقِضاءِ مَنْ عَلِمَهُ سَنَةَ سِتّينَ وَ مِائَتَيْنِ ، ثُمَّ يَبْدُو كَالشِّهابِ الوَقّادِ في ظُلْمَةِ اللَّيْلِ ، فَإِنْ أَدْرَكْتَ ذٰلِكَ قَرَّتْ عَيْناكَ» .

۲ - حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ هارُونَ الفامِيُّ ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ بْنِ شاذَوَيْهِ المُؤَدِّبُ ؛ وَ جَعْفَرُ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ ؛ وَ جَعْفَرُبْنُ الحُسَيْنِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ - قالُوا : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ - عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ ، عَنْ أَبيهِ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ ، عَنِ العَبّاسِ بْنِ عامِرٍ

باب ۳۲

روايات امام باقر عليه السلام

دربارهٔ امام دوازدهم عليه السلام و غيبت او

۱ - امّ هانی گويد: امام باقر عليه السلام را ملاقات كردم و از تأويل اين آيه پرسش نمودم: «فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ» فرمود: امامی است كه در زمان خود پس از منقضی شدن كسانی كه او را می شناسند در سال دويست و شصت غايب می شود، سپس مانند شهاب نورانی در شبی ظلمانی پديدار می گردد، و اگر او را ديدی چشمانت روشن باد!

۲ - عبدالله بن عطا گويد به امام باقر عليه السلام گفتم: شيعيان شما در عراق بسيارند

۱ - في بعض النسخ «عن الحسن» و السند مضطرب، ففي الكافي أحمد بن الحسن، عن عمر بن يزيد، عن الحسن بن الربيع المدائني - الخ.

۲ - في بعض النسخ: «أسد بن ثعلبة».

۳ - التكوير: ۱۵ و ۱۶.

الْقَصَبانِيُّ. وَ حَدَّثَنا جَعْفَرُبْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ الْمُغيرَةِ الْكُوفيُّ قالَ: حَدَّثَني جَدّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللهِ، عَنِ الْعَبّاسِ بْنِ عامِرٍ الْقَصَبانِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ ـ هِلالٍ الضَّبِّيِّ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَطاءٍ «قالَ: قُلْتُ لِأَبي جَعْفَرٍ عليه‌السلام: إِنَّ شيعَتَكَ بِالْعِراقِ كَثيرُونَ؛ فَوَاللهِ ما في أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلُكَ فَكَيْفَ لا تَخْرُجُ؟ فَقالَ: يا عَبْدَاللهِ بْنَ عَطاءٍ قَدْ أَمْكَنْتِ الْحَشْوَةُ مِنْ أُذُنَيْكَ، وَ اللهِ ما أَنَا بِصاحِبِكُمْ. قُلْتُ: فَمَنْ صاحِبُنا؟ قالَ: انْظُرُوا مَنْ تَخْفىٰ عَلَى النّاسِ وِلادَتُهُ فَهُوَ صاحِبُكُمْ».

٣ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعْدُبْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَني مُوسَى بْنُ عُمَرَ بْنِ يَزيدَ الصَّيْقَلُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبي ـ حَمْزَةَ، عَنْ أَبي بَصيرٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه‌السلام «في قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوراً فَمَنْ يَأْتيكُمْ بِماءٍ مَعينٍ»[1]. فَقالَ: هٰذِهِ نَزَلَتْ فِي الْقائِمِ[2]، يَقُولُ: إِنْ أَصْبَحَ إِمامُكُمْ غائِباً عَنْكُمْ لا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ فَمَنْ يَأْتيكُمْ بِإِمامٍ ظاهِرٍ، يَأْتيكُمْ بِأَخْبارِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ حَلالِ اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ حَرامِهِ، ثُمَّ قالَ عليه‌السلام: وَ اللهِ ما جاءَ تَأْويلُ هٰذِهِ الْآيَةِ وَ لابُدَّ أَنْ يَجيءَ تَأْويلُها».

و به خدا سوگند در میان اهل بیت شما کسی مثل شما نیست، چرا خروج نمی‌کنید؟ فرمود: ای عبدالله بن عطاء! سخنان یاوه گوشت را پر کرده است، به خدا سوگند من صاحب شما نیستم، گفتم: پس صاحب ما کیست؟ فرمود: بنگرید آن کس از ما که ولادتش بر مردم پنهان است هو صاحب شماست.

۳ـ ابوبصیر از امام باقر عليه‌السلام روایت کند که در تفسیر این کلام خدای تعالی «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتيكُمْ بِماءٍ مَعينٍ» فرمود: این آیه دربارهٔ امام قائم عليه‌السلام نازل شده است می‌فرماید: اگر امامتان از شما غائب شود و ندانید که او کجاست، چه کسی امام ظاهری برای شما خواهد آورد؟ تا اخبار آسمان و زمین و حلال و حرام خدای تعالی را برای شما بیاورد، سپس فرمود: به خدا سوگند تأویل این آیه هنوز نیامده است و ناگزیر باید بیاید.

---

١ ـ الملك: ٣٠.

٢ ـ في بعض النسخ «في الامام».

۴ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ الحَسَنِ ـ رَضيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَن مُحَمَّدِبْنِ الفُضَيْلِ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام «قالَ: إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَرْسَلَ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله إِلى الجِنِّ وَ الإِنْسِ، وَ جَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَي عَشَرَ وَصيّاً، مِنْهُمْ مَنْ مَضىٰ وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ، وَ كُلُّ وَصيٍّ جَرَتْ فيهِ سُنَّةٌ مِنَ الأَوْصياءِ الَّذينَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله عَلىٰ سُنَّةِ أَوْصياءِ عيسىٰ عليه السلام وَ كانُوا اثْنَي عَشَرَ وَ كانَ أَميرُالمُؤمِنينَ عليه السلام عَلىٰ سُنَّةِ المَسيحِ عليه السلام».

۵ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَى بْنِ المُتَوَكِّلِ ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ، عَن أَبيهِ إِبْراهيمَ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ حَمّادٍ الأَنْصاريِّ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ جَميعاً، عَنْ أَبي ـ الجارُودِ زيادِ بْنِ المُنْذِرِ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِبْنِ عَليٍّ الباقِرِ عليهما السلام «قالَ: قالَ لي: يا أَباالجارُودِ إِذا دارَتِ الفَلَكُ وَ قالَ النّاسُ: ماتَ القائِمُ أَوْ هَلَكَ، بِأَيِّ وادٍ سَلَكَ؟ وَ قالَ الطّالِبُ: أَنّىٰ يَكُونُ ذٰلِكَ وَ قَدْ بَلِيَتْ عِظامُهُ فَعِنْدَ ذٰلِكَ فَارْجُوهُ. فَإِذا سَمِعْتُمْ بِهِ فَأْتُوهُ وَ لَوْ حَبْواً عَلَى الثَّلْجِ».

۶ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ الحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الحِمْيَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عيسىٰ، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ داوُدَ، عَنْ أَبي بَصيرٍ «قالَ: سَمِعْتُ

٤ ـ ابوحمزه از امام باقر عليه السلام روايت كند كه فرمود: خداى تعالى محمّد صلى الله عليه وآله را بر جنّ و انس فرستاد و پس از او دوازده وصى قرار داد كه بعضى از آنها در گذشته‌اند و بعضى ديگر باقى هستند و بر هر يک از اوصياى محمّد صلى الله عليه وآله سنّتى از اوصياى عيسى عليه السلام كه آنان نيز دوازده تن بودند جارى شده است، و اميرالمؤمنين عليه السلام بر سنّت عيسى عليه السلام بود.

٥ ـ ابوالجارود گويد: امام باقر عليه السلام به من فرمود: اى ابوالجارود! چون فلک دوّار بچرخد و مردم بگويند: قائم مرده و يا هلاک شده و در كدام وادى سلوک مى‌كند؟ و طالب بگويد: كجا قائمى وجود دارد و استخوانهاى او نيز پوسيده است، در اين هنگام بدو اميدوار باشيد و چون دعوت او را شنيديد نزد او برويد گرچه به صورت سينه خيز و بر روى برف باشد.

٦ ـ ابوبصير گويد از امام باقر عليه السلام شنيدم كه مى فرمود: در صاحب اين امر

أباجَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: في صاحِبِ هٰذَا الأَمْرِ أَرْبَعُ سُنَنٍ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِياءَ عليهم السلام: سُنَّةٌ مِنْ مُوسىٰ وَ سُنَّةٌ مِنْ عيسىٰ، وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ».

فَأَمّا مِنْ مُوسىٰ: فَخائِفٌ يَتَرَقَّبُ، وَ أَمّا مِنْ يُوسُفَ فَالْحَبْسُ، وَ أَمّا مِنْ عيسىٰ فَيُقالُ: إِنَّهُ ماتَ، وَ لَمْ يَمُتْ، وَ أَمّا مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَالسَّيْفُ».

حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ زِيادٍ الْهَمَدانيُّ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ داوُدَ، عَنْ أَبي بَصيرٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام بِمِثْلِ ذٰلِكَ.

۷ ـ وَ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصامٍ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ [الكلينيُّ] قالَ: حَدَّثَنا الْقاسِمُ بْنُ الْعَلاءِ قالَ: حَدَّثَنا إِسْماعيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزْوينيُّ قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بْنُ إِسْماعيلَ، عَنْ عاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الْحَنّاطِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفيِّ الطَّحّانِ «قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الباقِرِ عليهما السلام وَ أَنَا أُريدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ القائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ، فَقالَ لي مُبْتَدِئاً: يا مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ إِنَّ فِي القائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ شَبَهاً مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ الرُّسُلِ: يُونُسَ بْنِ مَتّىٰ، وَ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ، وَ مُوسىٰ، وَ عيسَىٰ، وَ مُحَمَّدٍ، صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ:

فَأَمّا شَبَهُهُ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتّىٰ: فَرُجُوعُهُ مِنْ غَيْبَتِهِ وَ هُوَ شابٌّ بَعْدَ كِبَرِ السِّنِّ، وَ أَمّا

چهار سنّت از چهار پیامبر وجوددارد، سنّتی از موسی وسنتی از عیسی و سُنّتی از یوسف و سنّتی از محمّد صلوات الله علیهم، امّا از موسی آن است که او نیز خائف و منتظر است، و امّا از یوسف زندان است، و امّا از عیسی آن است که می گویند مرده ولی نمرده است، و امّا از محمّد شمشیر است.

احمد بن زیاد همدانی نیز مثل این حدیث را برای ما روایت کرده است.

۷ـ محمّد بن مسلم گوید: بر امام باقر عليه السلام وارد شدم و می خواستم از قائم آل محمّد پرسش کنم، امام باقر عليه السلام پیش از آنکه من سؤال کنم فرمود: ای محمّد بن مسلم! در قائم آل محمّد شباهتی با پنج تن از انبیاء وجود دارد: یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمّد صلوات الله علیهم.

امّا شباهت او با یونس بن متی آن است که وقتی پس از غیبت خود در کِبَرِسِنّ باز می گردد جوان است، امّا شباهت او با یوسف بن یعقوب آن است که از

شَبَهُهُ مِنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عليهما السلام: فَالْغَيْبَةُ مِنْ خاصَّتِهِ وَ عامَّتِهِ، وَ اخْتِفاؤُهُ مِنْ إِخْوَتِهِ وَ إِشْكالُ أَمْرِهِ عَلىٰ أَبِيهِ يَعْقُوبَ عليه السلام مَعَ قُرْبِ المَسافَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَبِيهِ وَ أَهْلِهِ وَ شيعَتِهِ. وَ أَمّا شَبَهُهُ مِنْ مُوسىٰ عليه السلام فَدَوامُ خَوْفِهِ، وَ طُولُ غَيْبَتِهِ، وَ خِفاءُ وِلادَتِهِ، وَ تَعَبُ شيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ بِمٰا لَقُوا مِنَ الأَذىٰ وَ الْهَوانِ إِلىٰ أَنْ أَذِنَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِي ظُهُورِهِ وَ نَصْرِهِ وَ أَيَّدَهُ عَلىٰ عَدُوِّهِ. وَ أَمّا شَبَهُهُ مِنْ عيسىٰ عليه السلام: فَاخْتِلافُ مَنِ اخْتَلَفَ فيهِ، حَتّىٰ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ: ما وُلِدَ، وَ قالَتْ طائِفَةٌ: ماتَ، وَ قالَتْ طائِفَةٌ: قُتِلَ وَ صُلِبَ. وَ أَمّا شَبَهُهُ مِنْ جَدِّهِ المُصْطَفىٰ صلى الله عليه وآله وسلم فَخُرُوجُهُ بِالسَّيْفِ[1]، وَ قَتْلُهُ أَعْداءَ اللهِ وَ أَعْداءَ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله وسلم، وَ الْجَبّارِينَ وَ الطَّواغيتَ، وَ أَنَّهُ يُنْصَرُ بِالسَّيْفِ وَ الرُّعْبِ، وَ أَنَّهُ لا تُرَدُّ لَهُ رايَةٌ.

وَ إِنَّ مِنْ عَلاماتِ خُرُوجِهِ: خُرُوجَ السُّفْيانِيِّ مِنَ الشّامِ، وَ خُرُوجَ اليَمانِيِّ [مِنَ الْيَمَنِ] وَ صَيْحَةً مِنَ السَّماءِ فِي شَهْرِ رَمَضانَ، وَ مُنادٍ يُنادي مِنَ السَّماءِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ».

خاصّ و عامّ غایب می شود و از برادرانش نیز مختفی است، و امر او بر پدرش هم پوشیده است با وجود آنکه مسافت بین او و بین پدرش و خاندان و شیعیانش کم بود، امّا شباهت او با موسی دوام خوف و طول غیبت و خفاء ولادت و رنج شیعیانش پس از وی است که آزار و اذیّت و خواری می بینند تا آنکه خدای تعالی اذن ظهور دهد و او را بر دشمنانش نصرت و تأیید فرماید، امّا شباهت او با عیسی علیه السلام اختلافی است که دربارهٔ وی صورت می بندد تا به غایتی که گروهی گویند متولّد نشده است و گروهی گویند فوت کرده است و گروهی گویند کشته شده و به صَلیب آویخته شده است، و امّا شباهت او با جدّش محمّد مصطفی صلى الله عليه وآله وسلم خروج او با شمشیر است و اینکه او دشمنان خدا و رسولش و جبارین و طواغیت را خواهد کشت و او با شمشیر و رُعب یاری می شود و هیچ پرچمی از او باز نگردد.

و از علامات قیام او: خروج سُفیانی از شام و خروج یمانی از یمن و صیحهٔ آسمانی در ماه رمضان و ندای آسمانی است که منادی او را به نام خودش و نام پدرش می خواند.

۱ ـ في بعض النسخ «فتجريده السيف».

۸ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَليدِ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفّارُ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عيسىٰ؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطّابِ، وَ الْهَيْثَمُ ابْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ السَّرّادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئابٍ، عَنْ أَبِي ـ حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام «قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ أَقْرَبَ النّاسِ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ أَعْلَمَهُمْ بِهِ وَ أَرْأَفَهُمْ بِالنّاسِ مُحَمَّدٌ وَ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام، فَادْخُلُوا أَيْنَ دَخَلُوا وَ فارِقُوا مَنْ فارَقُوا ـ عَنىٰ بِذٰلِكَ حُسَيْناً وَ وُلْدَهُ عليهم السلام ـ فَإِنَّ الْحَقَّ فيهِمْ وَ هُمُ الْأَوْصياءُ وَ مِنْهُمُ الْأَئِمَّةُ فَأَيْنَما رَأَيْتُمُوهُمْ فَاتَّبِعُوهُمْ، وَ إِنْ أَصْبَحْتُمْ يَوماً لا تَرَوْنَ مِنْهُمْ أَحَداً فَاسْتَغيثُوا بِاللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ انْظُرُوا السُّنَّةَ الَّتي كُنْتُمْ عَلَيْها وَ اتَّبِعُوها، وَ أَحِبُّوا مَنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ، وَ أَبْغِضُوا مَنْ كُنْتُمْ تُبْغِضُونَ، فَما أَسْرَعَ ما يَأْتيكُمُ الْفَرَجُ».

۹ ـ حَدَّثَنا أَبي؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ قالا: حَدَّثَنا سَعْدُبْنُ عَبْدِاللهِ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطّابِ؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ عيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ جَميلِ بْنِ دَرّاجٍ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ «قالَ: قالَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام: ما أَجابَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله أَحَدٌ قَبْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ وَ خَديجَةَ عليهما السلام وَ لَقَدْ مَكَثَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله

---

۸ ـ ابوحمزهٔ ثمالیّ گوید: از امام باقر عليه السلام شنیدم که می فرمود: نزدیک ترین مردمان به خدای تعالی و داناترین مردمان به خدا و مهربانترین ایشان به مردم محمّد و ائمّه عليهم السلام هستند، پس هر جا که آنان داخل می شوند شما هم داخل شوید و از هر که آنها مفارقت کردند شما هم مفارقت کنید ـ مقصود از آن حسین و فرزندان او هستند ـ که حقّ در میان آنان است و آنان اوصیا هستند و ائمّه در میان آنها هستند، پس هر کجا آنان را دیدید از ایشان پیروی کنید و اگر روزی آنان را ندیدید به خدای تعالی استغاثه کنید و به آن سنّتی که داشتید نظر کنید و از آن تبعیت نمایید و آنان را که دوست می داشتید دوست بدارید و آنها را که دشمن می داشتید دشمن بدارید که چه زود باشد که فرج شما در آید.

۹ ـ محمّد بن مسلم از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: هیچ کس قبل از علیّ بن أبی طالب و خدیجه رسول اکرم را اجابت نکرد، و رسول خدا صلى الله عليه وآله در مکّه سه سال پنهان و خائف و منتظر بود و از قومش و مردمان می ترسید ـ و این

بِمَكَّةَ ثَلاثَ سِنِينَ مُخْتَفِياً خائِفاً يَتَرَقَّبُ، وَ يَخافُ قَوْمَه وَ النّاسَ - وَ الحَدِيثُ طَوِيلٌ أَخَذْنا مِنْهُ مَوضِعَ الحاجَةِ إِلَيْهِ».

۱۰ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ إِبْراهِيمَ بْنِ إِسْحاقَ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قالَ: حَدَّثَنا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُبْنُ - هَمّامٍ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ مالِكٍ قالَ: حَدَّثَنِي الحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِبْنِ سَماعَةَ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُبْنُ الحارِثِ، عَنِ المُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي جَعْفَرٍ الْباقِرِ عليهما السلام «قالَ: إِذا قامَ الْقائِمُ عليه السلام قالَ: «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْماً وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ».

۱۱ - حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ أَبِي عَبْدِاللهِ الْكُوفِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُوسَى بْنُ عِمْرانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ الحَسَنِ ابْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ [عَنْ أَبِيهِ] عَنْ أَبِي بَصِيرٍ «قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: فِي صاحِبِ هٰذَا الأَمْرِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسىٰ، وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسىٰ، وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله و سلم:

فَأَمّا مِنْ مُوسىٰ فَخائِفٌ يَتَرَقَّبُ، وَ أَمّا مِنْ عِيسىٰ فَيُقالُ فِيهِ ما [قَدْ] قِيلَ فِي عِيسىٰ، وَ أَمّا مِنْ يُوسُفَ: فَالسِّجْنُ وَ الْغَيْبَةُ، وَ أَمّا مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله و سلم فَالْقِيامُ بِسِيرَتِهِ وَ تَبْيِينُ آثارِهِ[1] ثُمَّ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلىٰ عاتِقِهِ ثَمانِيَةَ أَشْهُرٍ فَلا يَزالُ يَقْتُلُ أَعْداءَ اللهِ حَتّىٰ يَرْضَى اللهُ

حدیث طولانی است و ما موضع حاجت خود را از آن نقل کردیم.

۱۰ - مفضّل بن عمر از امام صادق و او از امام باقر علیهما السلام روایت کند که فرمود: چون قائم علیه السلام قیام کند، گوید: چون از شما ترسیدم از نزد شما گریختم و پروردگارم مرا حکومت بخشید و مرا از پیامبران قرار داد.

۱۱ - ابوبصیر گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: در صاحب این امر سنّتی از عیسی و سنّتی از یوسف و سنّتی از محمّد صلوات الله علیهم است.

امّا از موسی آن است که او خائف و منتظر است، امّا از عیسی آن است که آنچه دربارهٔ عیسی گفتند دربارهٔ او نیز می گویند، امّا از یوسف زندان و غیبت است، و امّا از محمّد صلی الله علیه و آله و سلم قیام به سیرهٔ او و تبیین آثار اوست، پس هشت ماه

۱ - في بعض النسخ «فالقيام بالسيف و تبيين آثاره».

عَزَّوَجَلَّ، قُلْتُ: وَ كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللهَ تَعالىٰ قَدْ رَضِيَ؟ قالَ: يُلْقِي اللهُ عَزَّوَجَلَّ في قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ».

۱۲ ـ حَدَّثَنا عَبْدُالواحِدِبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عُبْدُوسٍ ـ رحمه الله ـ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوعَمْرٍو الْكَشِّيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ مَسْعُودٍ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيُّ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَبْنِ ـ يَحْيىٰ، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ الأَزْدِيِّ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُناسِيِّ «قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ صاحِبَ هٰذا الأَمْرِ فِيهِ شَبَهٌ مِنْ يُوسُفَ ابْنُ أَمَةٍ سَوداءَ، يُصْلِحُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَمْرَهُ في لَيْلَةٍ واحِدَةٍ».

۱۳ ـ وَ بِهٰذَا الإِسْنادِ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مَسْعُودٍ قالَ: حَدَّثَنا جَبْرَئيلُ بْنُ أَحْمَدَ قالَ: حَدَّثَنا مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ الْبَغْداديُّ؛ وَ يَعْقُوبُ بْنُ يَزيدَ، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ سَعْدِ ابْنِ أَبِي خَلَفٍ الزَّامِ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذٍ «قالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الباقِرِ عليه السلام: أَخْبِرْني عَنْكُمْ، قالَ: نَحْنُ بِمَنْزِلَةِ النُّجُومِ إِذا خَفِيَ نَجْمٌ بَدا نَجْمٌ [مِنّا] أَمْنٌ وَ أَمانٌ وَ سِلْمٌ وَ إِسْلامٌ، وَ فاتِحٌ وَ مِفْتاحٌ، حَتّىٰ إِذَا اسْتَوىٰ بَنُو عَبْدِالْمُطَّلِبِ فَلَمْ يُدْرَ أَيٌّ مِنْ أَيٍّ، أَظْهَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ [لَكُمْ] صاحِبَكُمْ، فَاحْمَدُوا اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَ هُوَ يُخَيِّرُ الصَّعْبَ وَ الذَّلُولَ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ فَأَيُّهُما يَخْتارُ؟ قالَ: يَخْتارُ الصَّعْبَ عَلَى الذَّلُولِ».

شمشیرش را بر شانهٔ خود می‌گذارد و پیوسته دشمنان خدا را بکشد تا به غایتی که خدای تعالی خشنود گردد، گفتم: چگونه می‌داند که خدای تعالی خشنود شده است؟ فرمود: خدای تعالی در قلبش رحمت را القا کند.

۱۲ ـ ضُرَیس گوید ازامام باقر علیه السلام شنیدم فرمود: صاحبِ این امر را شباهتی است بیوسف، فرزندکنیزیست سیاه، خدای تعالی امراورا دریک شب اصلاح فرماید.

۱۳ ـ معروف بن خَرَّبوذ گوید به امام باقر علیه السلام گفتم: مرا از حال خودتان آگاه کنید فرمود: ما به منزلهٔ ستارگانیم وقتی ستاره‌ای نهان شود ستاره‌ای دیگر آشکار می‌گردد، ما امن و امان و سلم و اسلام و فاتح و مفتاحیم، تا آنگاه که فرزندان عبدالمطّلب برابر شوند و هیچ یک از آنها از دیگری باز شناخته نگردد، خدای تعالی صاحب شما را ظاهر سازد، پس خدای تعالی را حمد کنید که او را بین دشوار و رام مخیّر سازد، گفتم فدای شما! کدام را بر می‌گزیند؟ فرمود دشواررا بر

۱۴ - وَ بِهذا الإسْنادِ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ نَصْرِ بْنِ الصَّباحِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُهَيْلٍ قالَ: حَدَّثَني أَبُو عَبْدِاللهِ أَخُو أَبِي عَلِيٍّ الكابُلِيِّ، عَنِ القابُوسِيِّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ السِّنْدي، عَنِ الْخَليلِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الفَزاريِّ، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ أُمِّ هانِئٍ الثَّقَفِيَّةِ «قالَتْ: غَدَوتُ عَلىٰ سَيِّدي مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الباقِرِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: يا سَيِّدي آيَةٌ في كِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عُرِضَتْ بِقَلْبي فَأَقْلَقَتْني وَ أَسْهَرَتْ لَيْلي، قالَ: فَسَلي يا أُمَّ هانِئٍ قالَتْ: قُلْتُ: يا سَيِّدي قَولُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوارِ الْكُنَّسِ[1]» قالَ: نِعْمَ المَسْأَلَةُ سَأَلْتِني يا أُمَّ هانِئٍ هذا مَوْلُودٌ في آخِرِ الزَّمانِ هُوَ المَهْدِيُّ مِنْ هٰذِهِ العِتْرَةِ، تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَضِلُّ فيها أَقْوامٌ، وَ يَهْتَدِي فيها أَقْوامٌ، فَياطُوبىٰ لَكِ إِنْ أَدْرَكْتِيهِ، وَ يا طُوبىٰ لِمَنْ أَدْرَكَهُ».

۱۵ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَليدِ - رضي الله عنه - قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبي عَبْدِاللهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبيهِ، عَنِ المُغيرَةِ، عَنِ المُفَضَّلِ بْنِ صالِحٍ، عَن جابِرٍ، عنْ أَبي جَعْفَرٍ الباقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قالَ: «يَأْتي عَلَى النّاسِ زَمانٌ يَغيبُ عَنْهُمْ إِمامُهُمْ، فَياطُوبىٰ لِلثّابِتينَ عَلىٰ أَمْرِنا في ذٰلِكَ الزَّمانِ، إِنَّ أَدْنىٰ ما يَكُونُ لَهُمْ مِنَ الثَّوابِ

رام بر می گزینند.

۱٤ - امّ هانی ثقفیّه گوید: بامداد خدمت سرورم امام محمّد باقر عليه السلام رسیدم و گفتم: ای آقای من! آیه‌ای از کتاب خدای تعالی بر دلم خطور کرده است و مرا پریشان ساخته و خواب از چشمم ربوده است، فرمود: ای امّ هانی! بپرس، گوید گفتم: ای سرورم! این قول خدای تعالی: «فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الجَوارِ الكُنَّسِ» فرمود: ای امّ هاني! خوب مسئله‌ای پرسیدی، این مولودی در آخرالزّمان است، او مهدیّ این عترت است و برای او حیرت و غیبتی خواهد بود که اقوامی در آن گمراه شوند و اقوامی نیز هدایت یابند و خوشا بر تو اگر او را دریابی و خوشا بر کسی که او را دریابد.

۱۵ - جابر جعفی از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: زمانی بر مردم آید که امامشان غیبت کند و خوشا بر کسانی که در آن زمان بر امر ما ثابت بمانند،

۱ - التّکویر: ۱۵ و ۱۶.

أنْ يُناديهُمُ الْبارِىءُ جَلَّ جَلالُهُ فَيَقُولُ: عَبِيدِي وَ إمائي! آمَنْتُمْ بِسِرِّي وَ صَدَّقْتُمْ بِغَيْبي، فَأَبْشِرُوا بِحُسْنِ الثَّوابِ مِنّي، فَأَنْتُمْ عِبادِي وَ إمائي حَقّاً، مِنْكُمْ أَتَقَبَّلُ، وَ عَنْكُمْ أَعْفُو، وَلَكُمْ أَغْفِرُ، وَ بِكُمْ أَسْقِي عِبادِيَ الْغَيْثَ، وَ أَدْفَعُ عَنْهُمُ الْبَلاءَ، وَ لَوْلاكُمْ لَأَنْزَلْتُ عَلَيْهِمْ عَذابِي، قالَ جابِرٌ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ فَما أَفْضَلُ ما يَسْتَعْمِلُهُ الْمُؤْمِنُ في ذٰلِكَ الزَّمانِ؟ قالَ: حِفْظُ اللِّسانِ وَ لُزُومُ الْبَيْتِ».

۱۶ ـ حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصامٍ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الكُلَيْنِيُّ قالَ: حَدَّثَنا الْقاسِمُ بْنُ الْعَلاءِ قالَ: حَدَّثَني إسْماعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيُّ قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ ابْنُ إسْماعِيلَ، عَنْ عاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الحَنّاطِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ «قالَ: سَمِعْتُ أَباجَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الباقِرَ عليه السلام يَقُولُ: القائِمُ مِنّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ، تُطْوَى لَهُ الأَرْضُ وَ تَظْهَرُ لَهُ الكُنُوزُ، يَبْلُغُ سُلْطانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ، وَ يُظْهِرُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، فَلا يَبْقىٰ في الأَرْضِ خَرابٌ إلّا قَدْ عُمِرَ، وَ يَنْزِلُ رُوحُ اللهِ عيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام فَيُصَلِّي خَلْفَهُ، قالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ-

---

کمترین ثوابی که برای آنها خواهد بود این است که باری تعالی به آنها ندا کرده و فرماید: ای بندگان و ای کنیزان من! به نهان من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، پس به ثواب نیکوی خود شما را مژده می‌دهم، و شما بندگان و کنیزان حقیق من هستید، از شما می‌پذیرم و از شما در می‌گذرم و برای شما می‌بخشم و به واسطهٔ شما باران بر بندگانم می‌بارم و بلا را از آنها بگردانم، و اگر شما نبودید بر آنها عذاب می‌فرستادم جابر گوید گفتم: یا ابن رسول الله! برترین عملی که در آن زمان مؤمن انجام می‌دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی.

۱۶ ـ محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: قائم ما منصور به رُعب است و مؤیّد به نصر، زمین برای او در نَوَردیده شود و گنجهای خود را ظاهر سازد، و سلطنتش شرق و غرب عالم را فراگیرد و خدای تعالی به واسطهٔ او دینش را بر همهٔ ادیان چیره گرداند، گرچه مشرکان را ناخوش آید، و در زمین ویرانه‌ای نماند جز آنکه آباد گردد و روح الله عیسی بن مریم فرود آید و

اللهِ مَتىٰ يَخْرُوجُ قائِمُكُمْ؟ قالَ: إذا تَشَبَّهَ الرِّجالُ بِالنِّساءِ، وَ النِّساءُ بِالرِّجالِ، وَ اكْتَفَى الرِّجالُ بِالرِّجالِ، وَ النِّساءُ بِالنِّساءِ، وَ رَكِبَ ذَواتُ الفُروجِ السُّروجَ، وَ قُبِلَتْ شَهاداتُ الزُّورِ، وَرُدَّتْ شَهاداتُ الْعُدُولِ، وَ اسْتَخَفَّ النّاسُ بِالدِّماءِ وَ ارْتِكابِ الزِّنا وَ أَكْلِ الرِّبا، وَ اتُّقِيَ الأَشْرارُ مَخافَةَ أَلْسِنَتِهِمْ، وَ خُرُوجُ السُّفْيانِيِّ مِنَ الشّامِ، وَ الْيَمانِيِّ مِنَ الْيَمَنِ، وَ خَسْفٌ بِالْبَيْداءِ، وَ قُتِلَ غُلامٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلّى الله عليه وآله بَيْنَ الرُّكْنِ وَ المَقامِ، اسْمُهُ مُحَمَّدُبْنُ الحَسَنِ-النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ- وَ جاءَتْ صَيْحَةٌ مِنَ السَّماءِ بِأَنَّ الْحَقَّ فيهِ وَ في شيعَتِهِ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ خُرُوجُ قائِمِنا، فَإِذا خَرَجَ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ، وَ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ ثَلاثُمِائَةٍ وَ ثَلاثَةُ عَشَرَ رَجُلاً. وَ أَوَّلُ ما يَنْطِقُ بِهِ هٰذِهِ الآيَةُ: «بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»[1] ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا بَقِيَّةُ اللهِ في أَرْضِهِ وَ خَليفَتُهُ وَ حُجَّتُهُ عَلَيْكُمْ فَلا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مُسَلِّمٌ إِلاّ قالَ: السَّلامُ عَلَيْكَ يا بَقِيَّةَ اللهِ في أَرْضِهِ، فَإِذا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ العِقْدُ[2] وَ هُوَ عَشَرَةُ آلافِ رَجُلٍ خَرَجَ، فَلا يَبْقىٰ في

پشت سر او نماز گزارد. راوی گوید گفتم: یا ابن رسول الله! قائم شما کی خروج می کند؟ فرمود: آنگاه که مردان به زنان تشبّه کنند و زنان به مردان، و مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان، و صاحبان فروج بر زبر زینها سوار شوند و شهادتهای دروغ پذیرفته شود و شهادتهای عدول مَردود گردد و مردم خونریزی و ارتکاب زنا و رباخواری را سبک شمارند و از اشرار بخاطر زبانشان پرهیز کنند و سفیانی از شام خروج کند و یمانی از یمن و در بیداء خُسُوفی واقع شود و جوانی از آل محمّد که نامش محمّد بن حسن ـ یا نفس زکیّه ـ است بین رکن و مقام کشته شود و صَیحه ای از آسمان بیاید و بگوید حقّ با او و شیعیان اوست، در این هنگام است که قائم ما خروج کند و چون ظهور کند به خانهٔ کعبه تکیه زند و سیصد و سیزده مرد به گرد او اجتماع کنند و اوّلین سخن او این آیهٔ قرآن است: «بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»، سپس می گوید: منم بقیّة الله در زمین و منم خلیفهٔ خداوند و حجّت او بر شما و هر درود فرستنده ای به او چنین سلام گوید: السَّلامُ عَلَيْكَ يا بَقِيَّةَ اللهِ في أَرْضِهِ، و چون برای بیعت ده هزار مرد به گرد او اجتماع کنند خروج خواهد کرد. و در زمین هیچ معبودی جز الله تعالی نباشد و در صنم و

۱ ـ هود: ۸۸.
۲ ـ في بعض النسخ «فاذا اجتمع له العقد».

الأَرْضِ مَعْبُودٌ دُونَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ صَنَمٍ [وَوَثَنٍ] وَ غَيْرِهِ إِلاَّ وَقَعَتْ فِيهِ نارٌ فَاحْتَرَقَ. وَ ذٰلِكَ بَعْدَ غَيْبَةٍ طَوِيلَةٍ، لِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يُطِيعُهُ بِالْغَيْبِ وَ يُؤْمِنُ بِهِ».

۱۷ ـ حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ ـ رضي الله عنه ـ قالَ: حَدَّثَنا جَعْفَرُ بْنُ ـ مُحَمَّدِبْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوالقاسِمِ قالَ: كَتَبْتُ مِنْ كِتابِ أَحْمَدَ الدَّهَّانِ، عَنِ القاسِمِ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ ابنِ أَبِي عُمَيْرٍ قالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو إِسْماعِيلَ السَّرَّاجُ عَنْ خَيْثَمَةَ الجُعْفِيِّ قالَ: حَدَّثَنِي أَبُو أَيُّوبَ الْمَخْزُومِيُّ[1] قالَ: «ذَكَرَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الباقِرُ عليهما السلام سِيَرَ الْخُلَفاءِ الاثْنَي عَشَرَ الرَّاشِدِينَ [صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ] فَلَمَّا بَلَغَ آخِرَهُمْ قالَ: الثّانِي عَشَرَ الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام خَلْفَهُ [عَلَيْكَ] بِسُنَّتِهِ وَ الْقُرْآنِ الكَرِيمِ».

هٰذا آخِرُ الجُزْءِ الأَوَّلِ مِنْ كِتابِ كَمالِ الدِّينِ وَ تَمامِ النِّعْمَةِ فِي إِثْباتِ الْغَيْبَةِ وَ كَشْفِ الحَيْرَةِ تَصْنِيفُ الشَّيْخِ الفَقِيهِ [الصَّدُوقِ] أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ ـ مُوسَى بْنِ بابَوَيْهِ القُمِّيِّ ـ رحمه الله ـ

وثن و غیره آتش در افتد و بسوزند و آن پس از غیبتی طولانی است، تا خدا بداند چه کسی در دوران غیبت از او اطاعت کرده و بدو ایمان می آورد.

۱۷ ـ ابو ایّوب مخزومیّ گوید: امام محمّد باقر عليه السلام سیر دوازده تن خلفاي راشدین صلوات الله علیهم را ذکر فرمود و چون به آخرین آنها رسید فرمود: دوازدهم کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز گزارد و بر توست که ملازم سنّت او و قرآن کریم باشی.

این پایان جزء اوّل از کتاب کمال الدّین و تمام النعمة في اثبات الغیبة و کشف الحیرة تألیف شیخ فقیه صدوق ابوجعفر محمّد بن عليّ بن حسین بن موسی بن ـ بابویه قمّي رحمه الله است.

[1] ـ في بعض النسخ «أبو لبيد المخزومي».

وَ يَتْلُوهُ الْجُزْءُ الثَّاني أَوَّلُهُ بابُ ما رُوِيَ عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام مِنَ النَّصِّ عَلَى الْقائِمِ عليه السلام.

و دنبالهٔ آن جزء دوم است که ابتدای آن چنین است: روایاتی که از امام صادق عليه السلام در نصّ بر قائم عليه السلام وارد شده است.

ترجمهٔ این جزء در تاریخ ۱۶ رجب ۱۴۱۹ مطابق ۱۵ آبان ۱۳۷۷ به پایان رسید.

دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران
منصور پهلوان

فهرست مطالب

مقدّمه :